جلد چهارم

تاریخ

حبیب السیر

فی اخبار افراد بشر

تألیف

غیاث الدین بن همام الدین الحسینی

المدعو به، خواند امیر

مقدمه، بقلم، استاد جلال الدین همائی

فهرست مطالب، اعلام تاریخی و جغرافیائی، قبایل، کتب و (تصحیح متن)

زیر نظر:

دکتر محمد دبیرسیاقی

از انتشارات کتابفروشی خیام

تهران ـ خیابان شاه آباد

چاپ اول

درهزار نسخه بسال ۱۳۳۳ هجری خورشیدی

چاپ دوم

دریك هزار نسخه بطریق افست درچاپخانه گلشن در۱۳۵۳

هجری خورشیدی.

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر شمه از حال وزراء خاقان مغفرت انتما

از سیاق اوراق سابقه و فروغ ابواب متناسقه خاطر آگاه انتبا یافته و پرتو شعور بر بن مفرده تافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخرالدین محمد و خواجه فظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند و در اواخر سنه عشر ین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملك و مال ید بیضا نمودند و آن دو وزیر صایب تدبیر پیوسته بساط انبساط مبسوط گردانیده بایکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنك ملال از لوح خاطر میستردند و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قرب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار گذرانیده انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع نفاع بنا نهاد و قری معموره و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابوات خیرات بر روی امید فقرا و مساکین بازگشاد و بعد از واقعه نا گزیر خاقان گردون سریر و گرفتاری میرزا عبداللطیف بدار السلطنهٔ هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردید و تا زمان استیلاء میرزا الغ بیك گورکان علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجهٔ ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین در این مقام خامهٔ خوشخرام از سر تفصیل آن در گذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بنباهت ذکر و علو قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استثنا داشت و آن جناب در ماه صفر سنه ۸۳۸ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریك شده رایت نصفت برافراشت در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهة مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنقر بود تشریف حضور ارزانی فرمود جناب مولانا چند طبق تتماج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در آن اثنا دست خواجه بر طبقی خورده مقداری شور با بر دستارخوان ریخت روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بودند دستار خوانرا چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش

مدار که در آن آش آنقدر روغن نبود که بریختن آن دستار خوان چرب شود وفات خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنهٔ ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد وفرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد، نعش اورا بهراة نقل کرده ودرجوار مزار فیض آثار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمد بخاك سپرد امیرعلاءالدین شقانی درزمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چندسال درامر وزارت باخواجه غیاث الدین پیراحمد شریك بود ونوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هریك از آن دووزیر سخن تصرف وتقصیر شریك خودرا بعرض صاحب تاج وسریر رسانیدند وآن حضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیرعلی را ضبط نماید وامیرعلی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیراحمد اهتمام فرماید وحال آنکه خواجه غیاث الدین پیراحمد قریه یحیی آبادرا که از توابع هراةاست وهرسال مبلغ کلی حاصل داشت بجزئی چیزی بصفی الدین والدخواجه عبدالقادر گوینده که مردی مزاح کننده بود ودرمجلس همایون نسبت بامراء وارکان دولت مطایبه می نمود اجازه داده بود وامیرعلی کیفیت توفیر آن را دانسته نخست بتحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخته ودرقریهٔ مذکوره صفی الدین آن وزیر نازنین رابخانه خود فرود آورد وآغاز طبخ کرده حقهٔ مفرح که یکجانب آن بمسکرات ومخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیرعلی ازتناول آن ترکیب ابا فرموده گفت یمکن که بنك داشته باشد صفی الدین سوگندخورده که این بنك وهیچ مخدری ندارد واشارت بطرفی کرد که نداشت وموازی یك دو جو از آن برگرفت بخورد بنابرین خاطر امیرعلی اطمینان یافته قرب نیم سیراز آن معجون بکار برد ودرساعت فرورفته همانجا سر بر دفتر نهاد صفی الدین سوارگشته خودرا بنظر میرزا شاهرخ رسانید ومعروض گردانید که وزیری را که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول بمزرعه که من فقیر مستأجر آنم آمده آنمقدار بنك تناول نموده که اگر عضوی از اعضای اورا میبرند متنبه نمی شود پادشاه بادین وداد ازوقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تامشاهدهٔ حال امیرعلی نماید وآنشخص به یحیی آباد شتافته وامیرعلی را بی شعور یافته بازگشت وآنچه بعین الیقین دیده بودعرض نمود لاجرم نائره غضب پادشاهانه اشتعال یافته اختاجی را بطلب اوارسال داشت واختاجی در قریهٔ یحیی آباد درحالتی که کلمهٔ لایموت فیها ولا یحیی برامیرعلی صادق می آمد اورا براسب نشانده بپایه سریراعلی رسانید وامیرعلی مخاطب ومعاتب گشته ومبلغی برسم جرمانه جواب گفته بغایت بی اختیار وبی اعتبارشد وبعدازاین واقعه درفیصل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیراحمدرا پیشنهاد همت ساخت ودیگر بسلوك مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که در روز چهارشنبه آخرصفرسنه هشتصدو چهل پنج خواجه پیراحمد وامیرعلی از جمع وخرج مال ولایت جام سخنی بعرض خاقان عالی مقام می رسانیدند خواجه شمس الدین علی مالیجه

که بر ضبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمد وشمهٔ از آن معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن مواضع را استفسار فرموده خواجه شمس الدین علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم نموده بود باز گفت وعرض نمود که باامیر علی شقانی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروز شاه بتحقیق مهمات دیوانیان پردازد واین حکم برخاطر خواجهٔ پیراحمد شاق آمد ودر بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی دریک دو مجلس انواع تقصیر برامیر علی شقانی ثابت کرد و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم عزل برورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی مالیجه بعداز عزل امیر علی شقانی درسنهٔ ۸۴۵ برمسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرک زادگان سمنان بود وبفنون فضایل وکمالات اتصاف داشت وپیوسته همت بر تربیت ورعایت اهل علم ودرایت می گماشت وچون نصب خواجه شمس الدین علی بـآن منصب مخالف مزاج خواجه پیراحمد بود بغایت متأثر گشت وسه چهار روز درخانه خزیده بدیوان حاضر نشد ودر آن ایام ازجانب شیراز عرضه داشتها بپایهٔ سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی‌حضور وشعور خواجه پیراحمد مضمون آن کتابتها بعرض رسانید ودرجواب احکام نوشته ومهر کرده نزد خواجه پیراحمد فرستاد هرچند وقوع این حالت ضمیمهٔ کدورت خاطر جناب وزارت مآب گشت امااز غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن نشانها را مهر نمود وروز دیگر بدیوان تشریف فرمود وخواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی برمسند وزارت متمکن بود وچون واقعهٔ هایلهٔ آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت مآل حالش بوضوح نپیوست.

گفتار در ذکر بعضی از سادات ومشایخ وافاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل

برضمایر اولی البصایه مخفی ومستتر نخواهد بود که بنابر امتداد ایام دولت حضرت خاقان سعید وکمال عدالت ونصفت آن پادشاه صاحب تائید درایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات وعلماء وفضلا وشعرا درممالك ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند ودرظلال مرحمت وپناه عاطفت آنحضرت درغایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند وبیان حالات مجموع آن طایفه موجب اطناب وتطویل لاجرم خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق رابذکر مجملی ازحال مشاهیر آنطبقه عظیم الشان می آراید وهر کس بیشتر ازعالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده درذکر تقدیم می نماید

خواجه محمد پارسا ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود ودرسلك اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت وخواجه از اولاد عبدالله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما درماه محرم سنهٔ ۸۲۲ متوجه گذاردن حج اسلام وطواف روضهٔ منوره

خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود ودر آن سفر بهر شهر وقصبه که‌رسید سادات‌وعلما وافاضل مقدم اورا باعزاز واکرام‌تمام تلقی نمودند وخواجه‌محمد بعدازوصون بمکهٔ مبارکه وفراغ ازمناسك حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی‌از آنکه در عماری نشیند طواف‌وداع بجای‌آورد ودرغایت ضعف‌وناتوانی بجانب مدینه‌طیبهٔ طیبه درحرکت آمده دراثناءراه روزی اصحاب‌را طلبیده ویکی‌از ایشان را فرمود تااین کلمات‌را قلمی گردانند که (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم جاءنی سیدالطائفه‌الجنید قدس‌الله سره فی‌صحوة‌یوم‌السبت التاسع عشر من‌ذالحجه سنهٔ اثنی وعشرین و ثمانمائه عندانصرافنا من‌مکة‌المبارکة زادهاالله‌تعالی تکریماً ونحن نسیرمع‌الرکب واناببن‌النوم والیقظه فقال فی‌زیارة وبشارة القصدمقبول فحفظت هذه‌الکلمه‌وسررت‌بهاثم استیقظت من‌الحالت‌والواقعه بین‌النوم والیقظه والحمدلله علی‌ذالك) وآن‌جناب درروز چهار شنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه‌رسیده روزپنجشنبه وفات یافت ومولانا شمس‌الدین قناری واهل قافله‌بروی نماز گذارده شب‌جمعه درجوارمزار بزرگوار عباس رضی‌الله عنه جسدش را بخاك‌سپردند وازمولفات خواجه‌محمد پارسا یکی کتاب فصل‌الخطاب‌است ودر آن‌نسخه بسیاری‌ازمناقب ومفاخر ائمهٔ اثنی‌عشر سلام‌الله‌علیهم ماطلعت‌الشمس والقمر اندراج‌یافته اماچون‌سخنانی که‌مخالف مذهب شیعه است‌نیزدر فصل‌الخطاب مکتوب گشته‌علماء شیعه آن‌کتاب رامنظور نظر التفات نکرده اندو بعضی‌از فضلا لفظ فصل‌خطابی راجهة‌تاریخ وفاتش‌شمرده اند وبعدازفوت خواجه محمد پارسا ثمرهٔ شجرهٔ وی خواجه حافظ الدین **ابونصرپارسا** که‌بصفت علم وعمل موصوف بود قایم‌مقام پدرخودشده درنفی وجود و بذل موجود کارازوی‌در گذرانید وفاتش‌درسنهٔ خمس‌وستین وثمانمائه اتفاق افتاد و در قبة‌الاسلام بلخ مدفون‌گشت یکی ازشعراء در تاریخ فوتش گوید **نظم** خواجهٔ اعظم ابونصر آنکه شد ✿ تکیه گاهش مسند دارالبقا ✿ سراو چون‌باخدا پیوسته‌بود✿زین سبب تاریخ‌شد سر خدا.

خواجه لطف‌الله بن خواجه‌عزیز واعظی باعلم وتمیز بود وسالها درمقصورهٔ جامع‌هراة بنصیحت خلایق مشغولی مینمود وفاتش‌درسنه‌ثلث وعشرین وثمانمائه بوقوع پیوست ودر خیابان هراة درجوارمزار علامه‌رازی مدفون‌گشت.

امیرغیاث‌الدین محمد عمدهٔ سالکان‌طریق یقین‌وقدوهٔ ناظمان مناظم دین‌بود باطن‌خجسته میامنش مهبط‌انوار معرفت‌الهی وضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی وآنجناب درایام جوانی وعنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحـاب یقظه وانتباه بسر برده باصناف ریاضات وعبادات اوقات‌خجسته‌ساعات مصروف گردانید وچون بدرجهٔ‌کمال ترقی کرد ببادغیس شتافته دراین‌محل که‌حالا لنگر مقدسهٔ آنجناب است رحل اقامت انداخت وباندك زمانی درآن‌منزل که حکم وادی غیر ذی‌ذرع داشت قنوات جاری گشته آن‌مقدار زراعت وعمارت‌شد که‌صفت‌مصر جامع گرفت وعظم‌شان‌و

علومکان امیرغیاث الدین بمرتبهٔ رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دارالسلطنه هراة جهة ملاقات آن سید خجسته صفات بلنگر مقدسه می شتافتند وحضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده یکدو روز آنجا بوده نسبت به جناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای آوردند بثبوت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی باامیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب ازغایت علوهمت امیر جلال الدین فیروز شاه را طلبیده مقالید انبار وحویخجانه لنگررا پیش او نهاد وفرمود که درویشان ما از عهدهٔ تقسیم جزئیاتی که در بن خانهاست بیرون نمیتوانند آمد امید آنکه شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید از اینجا سامان کرده بوی رسانید وامیر فیروزشاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب الفرموده بتقدیم رسانید بناء علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه چندگاه امیر عبدالخالق فیروزشاه صاحب عهدهٔ آن امر بود وفات امیر غیاث درشهور سنهٔ اربع وعشرین وثمانمائه روی نمود مولانا یعقوب چرخی ومولانا نظام الدین خواموش درسلك مشایخ ماوراالنهر انتظام داشتند وهمواره همت برمتابعت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبندمی گماشتند خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدوله عطار است ومنتظم درسلك مشایخ کبار فوتش دراثناء سفر حجاز درسنهٔ ست وعشرین وثمانمائه در بلدهٔ شیراز روی نمود واصحاب نعش او را از آن ولایت بصغانیان نقل کرده بخاك سپردند.

شیخ محی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم وزاهد ومتورع بود با سلاطین وامراء در کمال ابهت و استغنا ملاقات می نمود چندنوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت ودر کرت اخیر که بحجاز میرفت درحدود خلبانی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین و ثمانمائه درگذشت یکی ازفضلاء در آن باب گوید **بیت** وفات قطب جهان شیخ محی طوسی میانهٔ حلبست ومیانهٔ رمضان مولانا جلال الدین **یوسف** اوبهی اعلم فضلاء زمان وافضل علماء دوران بودو دردرس سلطان المحققین وبرهان المدققین مولانا سعدالملة والدین مسعودالتفتازانی تحصیل فرمود مهارتش در فنون معقول وعلوم منقول بمرتبهٔ رسید که حضرت مولوی در اجازاتی که برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات اینجانب برسهو بیان اطلاع یابد بعدازتامل واحتیاط بتعبیر بیانی وتغییر بنانی اصلاح فرماید درسنه ۸۱۳ که عمارت مدرسه شریفه وخانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعیدگه در درون بلده فاخر هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت نخست رقم تدریس بروجنات حال جناب مولانا یوسف کشیده ودرروز اجلاس بنفس نفیس بمجلس درس تشریف حضور ارزانی داشت وقامت قابلیت آنجناب رابخلع فاخره بیاراست وایضاً حضرت خاقانی همدر آن روز مرجع العلماءوالاهالی مولانا جلال الدین یوسف حلاج وحاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبدالرحیم یاراحمد وجناب افادت

پناه خواجه ناصرالدین لطف‌الله خواجه عزیزالله رادر آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمودو امرشیخی خانقاه را بجناب شیخ‌الاسلامی خواجه علاءالدین علی‌الچشتی تفویض فرموداز ثقات استماع افتاده که بعداز چندگاه از نصب علماء مشارالیهم مولاناشمس‌الدین محمد جاجرمی قائم مقام یکی از ایشان گشت ودر روز اجلاس ازاکابر علماء شیخ شمس‌الدین محمد خزری وازاعاظم امراء امیرعلیکه وامیر فیروزشاه بدان بقعه شریفه تشریف آوردند ومولانامحمد از کشاف تفسیر آیه اشهدانه لااله الاهو والملائکه والوالعلم قائما بالقسط رادرس گفتو فرمودکه برحاشیهٔ مولانا سعدالدین‌التفتازانی که برین مبحث نوشته‌شده ده اعتراض‌دارم چون‌شیخ جزری فارسی‌فهم نمیکرداعتراضات خودرا بلغت عربی بیان‌نمور مولانا جلال‌الدین یوسف اوبهی که یکی ازحضارمجلس بودفرمودکه‌نوبتی دیگرشبهات‌مذکوره رابفارسی تقریر نمائید تاامرا وسایرحاضران برکیفیت آن اطلاع یابندو مولانامحمد جاجرمی این التماس‌را برشفقت حمل کرده آن اعتراضاترا بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال‌الدین یوسف درمقام معارضه وجواب آمده شش اعتراض را بروجهی مندفع گردانید که حقیقت آن برتمامی‌حاضرین واضح‌گردید پس روی بامرا آورده گفت‌چهار سخن دیگربرین قیاس نمائید وبدانید که‌اگرمولانا سعدالدین همچنان کسی بودی‌که بریك حاشیه اوده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق وغرب عالم را فرو نمی گرفت‌وامیر فیروز شاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی‌که هرحقی که‌مولانا سعدالدین درذمه توداشت ادایافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت دربارهٔ‌من بمرتبه‌ایست که‌اگر صدسال آستانه اورابمژگان بروبم اندکی از بسیار آن‌ادا نمی‌شود ومولانا جلال‌الدین یوسف اوبهی‌را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعارا میرسید قاسم انوار ارادت تمام‌بود فوتش ببلدهٔ هراة درشب شنبه پنجم شعبان سنه‌ثلاث‌و ثلثین وثمانمائه روی نمود خواجه معزالدین خلیل‌الله جامی ولد خواجه جلال‌الدین محمود بلندبودو از سایر اولادحضرت شیخ‌الاسلام احمدجام بمزید جاه و جلال ممتازو مستثنی مـی‌نمود وفاش درماه شوال سنه هشتصدوسی وسه اتفاق افتادومشایخ‌عظام خراسان‌را از مفارقت آن‌خواجه‌عالیشان خون‌جگر ازدیده بگشاد کاشف اسرارازلی **امیر نورالدین نعمت‌الله ولی** مقتدای سادات عرب‌و عجم بودودر میدان اظهار کرامات وخوارق عادات‌ازجمیع مشایخ‌صاحب سعادات‌کوی مسابقت میر بود سلاطین زمان وحکام نافذفرمان‌سر ارادت برآستان‌هدایت آشیانش می‌داشتندو علماء اعلام وفضلاء گرام وسائر اکابرو معارف آن ایام درگـاه کعبه‌اشتباهش راقبلهٔ حاجات میپنداشتند دیوان اشعار حقایق شعار آن سید ولایت دثار مشهور استودر آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور انتقال آن‌صاحب کمال از دارملال بمنازل بهشت عنبرسرشت درقریه ماهان کرمان‌در بیست‌وپنجم ماه‌رجب سنه اربع‌و ثلثین وثمانمائـه دست‌داد ودروقت سکرات طوطی

طبع شکر افشانش بنظم این ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد **قطعه** نعمت‌الله جان بجانان دادو رفت ☆ بردر میخانه مست افتاد ورفت کل شئی هالك الا وجهه خواند بردنیای بی بنیاد رفت ☆ چون ندای ارجعی ازحق شنید زنده دل درعشق اوجان‌دادو رفت نعمت‌الله دوستان یادش کنید☆ تا‌نپنداری که رفت ازیاد رفت

مولانا نورالدین لطف‌الله المشتهر بحافظ ابرو درسلك اعاظم اصحاب انشاو تصنیف واکابر ارباب انشاد و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی‌المولد است اما درهمدان نشوو نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره اورا درمجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت براسترضاء خاطرش میگماشت وجناب مولوی بعداز فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیه شاه رخیه شتافت وپرتو التفات شاهزاده پسندیده صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة‌التواریخ بایسنقر یرا که مشتملست بروقایع وحوادث عالم وچگونگی احوال واوضاع طبقات بنی آدم درآن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون رابر سبیل تفصیل تاشهور سنه ۸۲۹ درآن کتاب افادت آیاب درج فرمود **بیت** چو حافظ سخن را بدینجا رساند ☆ **سپهرش** بساط سخن برفشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرواز دار ملال درین بیت که‌نوشته میشودمذکور است **بیت** بسال هشتصدو سی‌وچهار در شوال وفات‌حافظ ابرو بشهر زنجان بود

مولانا رکن‌الدین محمد الخوافی جامع فنون‌صوری وحاوی‌علوم معنوی بود و سال‌ها دردارالسلطنه هراة بدرس و افاده قیام واقدام می نمود علماو اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش رامرجع وملاذ میدانستند وامرا و ارکان دولت خاقان‌عالیشان بصحبت شریف آن‌وحیدزمان تیمن وتبرك میجستندو جناب مولوی درایام شباب واوان جوانی عزم گذاردن‌حج‌اسلام فرموده ازخراسان بعراق وفارس خرامید وروزی چنددر شیراز که‌درآن زمان‌مقر اعزاز پادشاه جهانمطاع جلال‌الدین‌شاه شجاع بود ساکن گردیدو شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای شیراز بود بملاقات آنجناب بسیارمیل کردو چندنوبت استدعاء حضورش فرموده لوازم‌تعظیم بجای آوردو مولانا بلطایف‌الحیل رخصت حاصل‌نموده بحجاز‌شتافت وبکرات حج‌اسلام گذارده شرف زیارت‌روضه منورهٔ حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام دریافتو چون ازآن سفرمبارك بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شدمجلس هیچیك از سلاطین نه‌پسندیدیده وفات آنجناب در ۲۷ شوال سنه‌اربع وثلثین وثمانمائه روی نمودو آنصورت درظاهر بلدهٔ فاخره هراة بقریه‌عوزه و دروازه واقع بود .

خواجه ابوالوفاء خوارزمی بتکمیل علوم ظاهری وباطنی موفق گشته و ازمبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی درطریق صوفیه سلوك مینمود ازنتایج طبع شریفش درعلم توحید چندرساله را مشهور است وبعضی ازرباعیات بلاغت‌آیاتش

بوالسنه و افواه مذکور واین رباعی ازآنجمله است که رباعی من از توجدا نبوده ام تا بودم ✿ این است دلیل طالع مسعودم ✿ درذات تو ناپدیدم ارمعدودم ✿ وزنورتوظاهرم اگرموجودم وخواجه ابوالوفاء درخوارزم فی شهور سنه خمس تلثین وثمانمائه درگذشت وهم درآن ولایت مدفون گشت

مولانا کمال الدین حسین خوارزمی درسلك مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعیدانتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهربار مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین درایام دولت حضرت خاقانی غزلی درسلك نظم کشیده که مطلعش اینست **بیت** ای درهمهٔ عالم پنهان تو بیداتو ✿ هم درددل عاشق هم اصل مداوا تو وطایفه از اجلاف فقهاء حنفیه معنی بعضی ازابیات آنغزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند وکیفیت را بعرض نواب پایه سریراعلی رسانیدهٔ وخدمت مولوی راجهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند اماهرچند سعی نمودنـد مدعای خویش رابثبوت نتوانستند رسانیدند ومولانا حسین اعتراضات اعدارا بروجه صواب جواب گفته ازآن بلیه خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمه مستقصی ازجمله مـؤلفات مولانا کمال الدین حسین است وفی الواقع آن کتاب افادت ایاب درغایت فصاحت وبلاغت نوشته شده امابعضی ازحکایات آن ازخلـل خالی نیست وشرح مثنوی مولانا جلال الدین محمدرومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جنابست شهادت مولاناحسین درخوارزم بزخم تیغ طایفه ازسپاه اوزبك که بر آن ولایت استیلا یـافته بودند فی شهورسنه وثلثین وثمانمائه بوقوع انجامید قبرش در پایان پای پیرش خواجه ابوالوفاست

سید صدرالدین یونس الحسینی ازجمله اجلهٔ سادات خراسان بودو همواره درطریق زهدوتقوی سلوك مینمودواز جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیرفخرالدین وزیرشبی حضرت رسالت راصلی الله علیه وسلم بخواب دیدو پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شما هست یانی آنحضرت فرمود که بلی فرزندمنست وروزدیگر درتعظیم واحترام آن زبدهٔ اولادخیرالانام بقدرامکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیارسرکاروزارت درقبضه اقتدار او بودنگذاشت که هیچکس از اکابر خراسان برآنجناب تقدیم نماید و سید صدرالدین یـونس در شهور سنهٔ ببلدهٔ فاخرهٔ هراة وفات یافت واز وی یك پسرماند درغایت پرهیزکاری ودینداری سید معین الدین مرتضی نام وسید معین الدین مرتضی درسنهٔ ازعالم انتقال نمودواورانیز یك پسر بود سیدرضی الدین عبدالاول نام علیهما الرحمتة الرضوان من الله العلام **خواجه صاین الدین علی اصفهانی** بوفورفضایل نفسانی واکتساب کمالات انسانی موصوف ومعروف بودودرانواع فنون مولفات عربی وفارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص وشرح قصیدهٔ ابن فارض از

مخفی نماناد که تاریخ وفات مولانا کمال الدین وسیدصدرالدین وسید معین الدین رضوان الله علیهم را مولف این کتاب مستطاب ارقام ننموده اندزیراکه نسخه ایکه منسوب بخط خودمصنف مرحوم بوده بانسخ دیگر بهمین نهج که طبع شده بنظر رسیده ظاهراً در حین تالیف من باب تحقیق قلم صداقت رقم از تحریر آن باز داشته اند

آن جمله است وفات آنجناب بدارالسلطنه هراة درچهاردهم ذی‌الحجه سنه ۸۳۰ بوقوع پیوست مولانا **جمال‌الدین عبدالغفار** ولد مولانا جلال‌الدین اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق مورخ بود در تکمیل علوم دینیه وتحصیل معارف یقینه براماثال واقران فایق وسابق می نمود وفاتش در ۱۹ ذی‌حجه حجه‌مذکور اتفاق افتاد .

حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شأن آن سرور اهالی نقابت و عرفان ازان زیاده است که‌قلم دو زبان شمهٔ از آن دراین أوراق بیان تواندکرد وعلو مکان آن مرجع اصحاب کرامت‌وایقان نه درآن‌مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسالهای‌فراوان درحیز تحریر تواند آوردرباعی عالی کهری که قدوهٔ احرار است در نورضمیر کاشف‌اسراراست ☆خورشید جمال ومشتری اطوار است بی‌شبهه‌امیر قاسم انور است ازنفخات فوایح این نسیمات بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسدکه امیر قاسم‌انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدرالدین اردبیلی داده بود بعد ازچند گاه‌بصحبت شیخ صدرالدین علی یمنی‌رسیدهٔ نسبت بدانجناب نیزدر شیوهٔ اخلاص سکوت می‌نمود و امیرقاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد ومنشاءخدام عالی مقامش بود بدارلسلطنه هرات‌تشریف بارشادقرق عباد مشغولی فرموده باندك زمانی اکثراکابرواعیان خراسان درسلك مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند ودرگاه قبله اشتباهش را مرجع وملاذ خویش دانسته صبح وشام باقدام نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند وچون آنحضرت بامیرزا شاه‌رخ و اولاد عظامش درغایت استغنا ملاقات می‌نمود وازکمال علوشان چنانچه طمع میداشتند ایشان‌را تعظیم واحترام نمی‌فرمود ازآن رهگذر غبارملال برحاشیه ضمیر میرزا بایسنقر نشست وخاطربر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی واهتمام برمیان جان بست اما نمیتوانست‌که بی‌تمسك بهانه مکنون ضمیر خود را بظهوررساند وچون درسنه ۸۳۰ احمد لرحضرت خاقان سعید را کاردزد بوضوح‌پیوست که‌مشارالیه گاهی بملازمت آن‌مهر سپهر کرامت ودری برج امامت میرفته میرزا بایسنقر کیفیت حال بعرض پدررسانید و رخصت‌اخراج امیرقاسم انوار حاصل گردانیده اینمعنی‌را بخدام عتبه علیه‌اش پیغام داد لاجرم آن‌حضرت عزم سفرماوراءالنهرجزم کرده ودرآن ایام غزلی درسلك نظم کشیده که‌مطلعش‌این است **بیت** ای‌عاشقان ایعاشقان هنگام آن‌شدکزجهان ☆ مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان ومقطع این **بیت** قاسم‌سخن‌کوتاه‌کن برخیزو عزم راه‌کن☆ شکر برطوطی فکن مردارپیش کرکسان وچون امیرقاسم انوارنورالله مرقده بانوار مراحم طی منازل و مراحل‌فرموده ببلدهٔ فاخره‌سمرقند نزدیك‌رسید امرا وصدورمیرزا الغ بیك دراندیشه افتادندکه آن حضرت نقابت منقبت التماس نمایدکه جهته ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف‌آوردند یاآنکه میرزا الغ‌بیك رابه ـ

ملازمت سده سنیه امامت برند وچون حضرت امیر بشهر سمرقند در آمدند بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارك افتاده دانستند که میرزا الغ بیك آنجاست بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند ومیرزا الغ بیك بشرف دیدار فایض الانور آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة والسلام من الله الملك الغفار فایز گردیده از زبان گوهر بارش سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده درهمان مجلس حلقه ارادت در گوش کشیده و غاشیه حسن عقیدت بردوش افکنده وچند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه وجلال در آن دیار بسر برده دراواخر ایام حیات کرت دیگر دیار خراسان را بنور حضور منور گردانید و درشهور سنه سبع وثلثین وثمانمائه وفات یافته درقصبه خرجرد ازولایت جام مدفون گردید از آثار قلم دررنثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل براشعار حقایق صفات درمیان فرق انام اشتهار تمام دارد وایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام ازجمله منظومات آن قدوهٔ اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الله الرحیم المستعان **مولانا فصیح الدین محمد** بن محمد بن علا بوفور علم ودینداری ومزید فضل وپرهیزکاوی از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت وهمواره بلوازم درس وفتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می نگاشت وبا آن که خاقان سعید چند نوبت از آن جناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا به تکفل امری از آن امور راضی نشد وتعهد نفرمودمع ذلك حضرت شاه رخی اکثر قضایاء شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیاب فیصل میداد ومادام که از آنجناب استفسار نمی نمود بنفاذ حکمی از احکام دینیه زبان نمی گشود ومولانا فصیح الدین دروقتی عمر عزیزش ازهشتاد متجاوز بود ببلدهٔ فاخرهٔ هراة درمنتصف جمادی الاخر سنه سبع وثلثین وثمانمائه در گذشت و در کازرگاه در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزاده مولانا فصیح الدین خواجه ابوالمکارم خواجه علاء الملك خانزادهٔ مجیر الملك بنت خانزاده علاء الملك ترمذی بود که از نقباء ترمذ بمزید جاه و جلال ممتاز ومستثنی می نمود و خواجه ابوالمکارم باوجود علو نسبت بوفور فضل وادب ازسایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد وحدت ذهن وقاد موصوف بوده بقلم بلاغت رقم ابیات ومنشات فصاحت آیات براوراق روزگار می نگاشت بجود وسخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق وکرایم اطوار بر السنه وافواه مذکور وآنجناب را خاقان سعید میرزا شاه رخ در اواخر ایام برسالت بنگاله مامور گردانید وخواجه ابوالمکارم حسب الفرمان بدان خطه که اقصی ممالك هندوستان است شتافت ومضمون رسالت را با بلغ عبارتی بعرض سلطان محمود که حاکم آندریا بود رسانید وبر طبق آیه کریمه و ماتدری نفس بای ارض تموت وفات آن خواجه خجسته صفات همدران ولایت دست دادو چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را معلوم نبود خامهٔ سخن گذار بتحریر آن زبان نگشود ازخواجه ابوالمکارم سه پسرماند خواجه ابوالفتح درولایات جام قایم مقام

پدر ذوی الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدی درگذشت .

خواجه محمد اصغر که ازخورشید خاور دراطراف آفاق اشهرست پسر بزرگتر خواجه ابوالفتح است و آنجناب در ایام شباب در درس مولانا معزالدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علماء افادت مآب بتحصیل علوم محسوس ومفهوم قیام نمود و باندك زمانی بدرجهٔ کمال مترقی شده قصب السبق از امثال واقران درربود وخواجه محمد اصغرا گرچه بشرف وسمو نسبت ووفور علم وفضل وحسب اتصاف داشت اما درشت گوی ومزاج دوست بود وهمواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از رنجش ایشان اندیشه نمی نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا دراکثر مجالس زبان بمنقبت امیر علیشیر میگشاد وبواسطه آن خاقان منصور بجلاء وطن آنجناب فرمان داد بناء علی هذا از جانب خراسان بعراق وآذربایجان شتافت ومنظور نظر یعقوب سلطان شده التفات ورعایت بسیار یافت ودرشهور سنه تسع وتسعمائه بعد ازفوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر نیز شنیده بموجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از وصول روزی چند در دارالسلطنه هرات رحل اقامت انداخت ودراواخر ایام حیات بتربت مقدسه جام شتافته در محرم سنه ۹۱۳ لواء توجه بعام آخرت برافراخت خواجه شهاب الدین ابوالمکارم نسب شریف آن عمده اکابر واعاظم بشش واسطه بحضرت شیخ اسلامی احمدالجامی قدس سره اتصال می یابد ووالد والد ماجد مولانا حمیدالدین عتیق الله بن مولانا یحیی نیز درسلك اکابر فضیلت انتما منتظم بود ودرآنزمان فرخنده نشان چند سال در بلدهٔ هراة بلوازم امراحتساب قیام می نمود و درشهور سنه ۸۳۳ در صباحی که باداء نماز بامداد مشغولی می کرد داعی حق را لبیك اجابت گفته درحین سجده روی بجنات عدن آورد وچون یك شعبه از نسب مسود اوراق بمولانا مومی الیه اتصال می یابد خامهٔ مشکین عمامه درتعریف خدامش زیاده ازین مبالغه نمی نماید .

شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی علیه الرحمة من الله الوافی ازجمله اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیه نبویه علیه السلوة والسلام امتیاز تمام داشت ومدتی مدید درظاهر هراة رتبت بخش محراب بود همت عالی نهمت برارشادامت میگماشت وازجملهٔ خلفاء شیخ نورالدین عبدالرحمن مصری بود ودر سلوك طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید وامرا وارگان دولت آن پادشاه صاحب تائید همواره بقدم ارادت ملازمتش می کردند وبصحبت حسب رتبتش تیمن جسته لوازم حسن اعتقاد بجای می آوردند وفاتش درشب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان وثلثین وثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد ونخست درقریهٔ مالین مدفون شد وازآنجا اورا بدرویش آباد نقل کردندو ازدرویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند وخواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی برسر مزارش عمارت عالی ساخت وهنوز آثار آن بنا باقیست ازحضرت مخدومی ابوی مرحومی

امیرخواند محمد استماع افتاده که‌چون درسال مذکور بلاء وبا در بلده فاخرهٔ هراة و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتندوالتماس نمودند که‌دعا کرده رفع آن بلیه‌رااز حضرت مجیب الدعوات مسالت‌نماید شیخ جوابداد که منتقم جبار بمرتبهٔ درقهر است که‌هر کس دست بدعا برمیآرد بردستش میزند واگرزبان بشفاعت گردان مینسازد زبانش‌ازکام‌می افتد وآن‌جماعت‌ازمجلس شیخ بهاءالدین عمر نزدشیخ‌زین‌الدین‌رفته‌همان‌سخن درمیان‌آوردند وشیخ‌زین‌الدین‌دعا کرده طاعون برزبانش برآمد وبآن‌علت‌وفات‌یافت.

قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب‌الدین عبدالله‌الامامی بعد ازفوت پدر بزرگوار خویش مدتی‌مدیددردار السلطنه‌هراة وتوابع‌ومضافات بلوازم امر جلیل‌القدر قضا قیام مینمود ودرفیصل‌قضایا فرق برایاطریق امانت ودیانت مسلوک‌داشته اصلا میل ومداهنه نمی‌فرمود بجودت طبع وحدت ذهن‌اتصاف داشت و احیاناً اشعار دلفریب نظم کرده برلوح‌بیان مینگاشت درششم‌شوال سنه۸۳۸ بعلت‌طاعون درگذشت ودرکازرگاه بحظیره قضات امامی‌مدفون گشت.

مولاناضیاء الدین نورالله الخوارزمی عالمی‌نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود وسالهادر مسجد جامع بلدهٔ هراة بامرپیش‌نمازی وخطابت‌مشغولی مینمود مشهور است که‌قوت عربیت وبلاغت آن‌جناب بمرتبهٔ بود که‌هرجمعه درراه‌مسجد جامع‌خطبه‌غیر مکرر انشاکرده بسمع‌خلایق میرساند واونیزدرسنهٔ مذکوره بمرض‌طاعون گرفتار گشته جان شیرین برافشاند قبرش‌درکازرگاه است درپایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری متصل بمقبرهٔ جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی

مولاناجلال‌الدین‌محمدقائینی واعظی متورع وفاضلی متدین بود و چندگاه دربلدهٔ فاخرهٔ هراة بلوازم امر احتساب‌قیام مینمود ورخصت حدیث ازشیخ محمدجزری داشت وهمواره‌نقش افاده برالواح خواطر طلبهٔ حدیث می نگاشت در سنهٔ‌مذکوره‌چون مردم‌از وبا گریزان گشته ازشهربیرون میرفتند آنجناب آن طایفه‌را منع می کرد و بالاخره علت‌طاعون بروی مستولی‌شده روی بعالم آخرت آورد مدفنش قریهٔ‌جغرتانست وازآثار اومدرسه ایست‌درجانب جنوب مسجد جامع‌هراة مشهور بمدرسه پیش بردمولانا **شمس‌الدین محمداوحد** مدرس مدرسهٔ سبز براماان وپیش‌نمازوخطیب مسجدجامع مهدعلیا گوهرشادآغا بود ودرسنهٔ مذکوره بمرض طاعون ازعالم‌انتقال نمود.

شیخ ابوسعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال‌الدین محمودالامامی برادر زاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنه مذکوره بعلت مسطوره از جهان فانی رحلت فرمود.

خواجه عبدالقادر گوینده درانواع فضایل نصاب‌کامل حاصل داشت ودرعلم

موسیقی وادوار هیچکس ازابناء روزگار باوی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت ودرعلم قرائت وشعروخط بغایت ماهر بود ودرنوشتن کتابهٔ بقاع‌خیر ید بیضا مینمودودر اوائل حال بدارالسلام بغداد درمصاحبت سلطان احمدجلایر بسر میبرد و سلطـان ازوی بیارعزیز تعبیر نموده پیوسته التفات بسیار اظهارمی کردوچون فراشان‌قضاوقدرشادروان سلطنه سلطان احمدجلایر را درنوشتند خواجه‌عبدالقادر درسلك مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت وپرتوانوار عاطفت شاهزاده عـالـی منزلت بـروجنات احوالش تافت ازمجالس النفایس چنان‌معلوم می‌شود که‌درآن‌اوقات که میرزامیرانشاه جهة خبط دماغ مرتکب امورنالایق‌میشد وحضرت‌صاحبقران امیر تیمور گورکان‌تادیب اورا پیشنهاد همت ساخته بقتل ندماء شاهزاده امرفرمود خواجه عبدالقادر مجال یافته بگریخت وبعدازچندگاه درلباس قلندران نزدیك‌بـارگاه سپهراشتباه شتافته چون‌چشم حضرت صاحبقرانی بروی‌افتاد بآواز بلند خواندن قرآن‌آغاز کرد وازمشاهدهٔ آنحالت خسرو جمشید منزلت متبسم گشته این‌مصرع برزبان راند ع ابدال زبیم‌چنگ درمصحف زد آنگاه قامت قابلیت خواجه‌را بخلعت عفو واحسان آرایش‌داده ابواب‌تربیت ورعایت برروی روزگارش بگشاد وخواجـه عبدالقادر بعداز فوت صاحبقـران گیتی ستان در ملازمت پادشاه عالیمکان شاهرخ‌سلطان بسر می برد تادرشهورسنهٔ ۸۳۸ بواسطه‌عارضهٔ طاعون آهنك سفرآخرت کرد.

سیدنورالدین محمد بن‌الامیرالکبیر الشهیر سیدشریف‌الدین علی‌الجرجانی بعلو نسب وشرف حسب ومحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف ومعروف بود در سنه ثمان‌و ثلثین و ثمانمائه درخطهٔ شیراز بمنزهات جنات عدن‌انتقال فرمود.

مولانا شمس‌الدین محمد بن مولانا شیخ‌علی بصفت‌ورع ودین‌داری‌و تُقوی و پرهیزکاری اتصاف تمام داشت وپیوسته بسرانجام اموراهل اسلام‌قیام نموده نقش‌خیر خواهی برصحیفهٔ ضمیرصغیر وکبیر می نگاشت درمطلع سعدین مذکوراست که‌مولانا محمد شیخ‌علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث‌صابون‌خانه بدعتست و منع مسلمانان ازآن‌امر نامشروع آن‌حضرت درآن‌باب عذری برزبان‌آوردخدمت‌مولانا در حضورپادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایامی‌بینی که‌حکم‌ترا می‌رسانم واین مغول بچه نمی‌شنود خاقان‌سعید مغفور ازشنیدن این‌سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون‌خانه‌را براندازند وجهت پختن صابون رعیت را مواخذه نسازند و مولانا محمد درروز جمعه ۲۱ ربیع‌الاول سنهٔ ۸۴۲ ازعالم انتقال نمود اوقات حیاتش صد وبیست و هفت سال بود.

استاد قوام‌الدین معمارشیرازی‌قدوهٔ مهندسان زمان ومرجع معماران‌دوران بود وازجمله آثارآن استاد نادره‌کار دردارالسلطنه هراة عماراة عالیاب‌مهد علیاگوهر شادآغاست حکایت مشهور است وبرالسنهٔ وافواه مذکور که‌نوبتی حضرب خاقان‌سعید

بسبب عمارتی ازاستاد قوام الدین رنجیده مدت یك‌سال اورا رخصت درآمدن ببارگاه عالمپناه ارزانی نداشت وچون استاد درعلم نجوم نیزماهر بود تقویمی استخراج کرده بعدازآنکه اجازت ملازمت یافت آنراپیش‌برد حضرت خاقان‌سعید تبسم‌نموده این بیت بروی خواند که **بیت** توکارزمین‌را نکوساختی ✿ که‌باآسمان نیزپرداختی انهدام‌بناء حیاة استاد قوام الدین درغرهٔ شعبان سنهٔ ۸٤٤ اتفاق افتاد .

مولاناعمادالدین‌عبدالعزیز ابهری سرآمدعلماء روزگار واعلم‌فضلاء‌فقاهت دثار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذراندن حج اسلام ودریافت‌سعادت‌زیارت حضرت خیرالانام علیه‌الصلاة والسلام ازخراسان توجه فرمود وبعداز ادراك آن دولت عظمی و مراجعت ازیشرب وبطحا نزدیك به ولایت شام در قریه علا بتاریخ ۱۸ رجب سنه۸٤۳رخت بعالم بقا کشید.

مولانا یحیی سیبكدرسلك افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بقلم گوهرنگارنقش تالیف و تصنیف برورق روزگار می نگاشت ومنثورات بلاغت صفاتش درغایت خیال‌انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنك آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطوراست مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص می کرد وبعدازآن‌تفاحی را بفتاحی مبدل ساخت وخماری واسراری نیز تخلصهای آنجنابست ازغزلی که فتاحی تخلص نموده این‌دوبیت بخاطر بود ثبت‌افتاد**بیتین** ایکه‌دورلاله ساغرخالی‌ازمی‌میکنی✿ رفت عمراین‌داغ حسرت‌رادواکی‌میکنی✿ همچوبلبل های هوئی کن که برخواهدپرید✿ مرغ‌روح ازشاخسارعمرتاهی‌میکنی وازجمله‌غزلهائی که‌اسراری‌تخلص فرموده‌غزلیست که‌درتتبع‌خواجه‌حافظ‌شیرازی گفته واین‌بیت‌ازآن‌غزلست **بیت** اره‌برك کتب‌ای‌نیکبن زان تیزشد ✿ تابردبیخ نهال‌عقل وایمان شما وازجملهٔ رسائل منظومه‌مولانایحیی یکی‌تعبیر خوابست وآن‌رساله‌رابااین‌بیت افتتاح‌کرده که **بیت** ای‌برون وصفت زتعبیر و کلام ✿ داوربیدار وحی‌لانیام واز مولفان نثرآن فاضل پسندیده صفات شبستان‌خیال وحسن دل مشهوراست وبسیاری‌ازنکات‌غریب‌درآن‌دو نسخه مسطور وفاتش در سنهٔ اثنی و خمثین وثمانمائه اتفاق افتاد.

مولانا شرف‌الدین علی‌الیزدی اشرف‌فضلاء ایران والطف علماء دوران بود بکمال‌دانش وسخنوری‌علم گشته‌وبجمال فطنت‌وهنر پروری از امثال واقران درگذشته عقود منشوراتش کامثال اللؤلوالمکنون‌فرح‌بخش‌خاطرودر منظوماتش‌درنظردیده‌وران مبصر بهترازعقود جواهر **بیت** روشن‌روان وتیزربان وبلندقدقدر✿ محفل‌فروز وانجمن آرای وسرفراز ومولانا شرف‌الدین علی‌همواره در فارس وعراق نزدسلاطین عظام معززو محترم میبودو بقلم لطایف نکار مولفات بدایع آثاربرصحایف روزگاروواوراق لیل‌ونهار تحریر مینمود ازآنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه‌است که باعتقاد راقم حروف‌درفن‌تاریخ بلطافت‌ونظافت‌آن دراسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست وآنکتاب

شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آنسال خبر میدهد وحلل مطرز ومنتخب آن درفن معما ولغز و شرح قصیده برده و کنه المراد درعلم وفق اعداد ازجمله نتایج واقلام بلاغت نظام آنفاضل عالیمقام است ووفاتش در تفت یزددر شهور سنه ۸۳٤ اتفاق افتاد و درخانقاهی که مسکنش بود مدفون شد ،

مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان ولد مولانا عبدالله بود ونسبش ازجانب مادر بقدوة المستبحرین فخر الملة والدین الرازی می پیوست ومولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار واحترام ملازمت حضرت خاقان سعید می نمود وبیمن عاطفت آن حضرت آن جناب را چندان تمول حاصل گشت که هزار غلام زرخرید داشت وباقی اشیا را برین قیاس باید کرد ازجملهٔ آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که درمیان بازار ملك ساخته وكاروان سرائی که در بازار فیروز آباد طرح انداخته ازثقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام رسید ومولانا بآنجا در آمد یکی ازمصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار مروی آنشخص تعجب نموده ازحقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند وسایر ممالیك بیشه ورمصالح آن را ترتیب نموده وبنا برآنکه غلام قلعی کر ندارم دی روز هشت دینار دادم که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کردند وفات مولانا شهاب الدین درروز شنبه ۲۸ جمادی الاخری سنه ۸۵۸ اتفاق افتاد مدت عمرش هشت وسه سال بود **مولانا جلال الدین عبدالرحیم صدر** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود ودرغایت عظمت واقتدار بصدارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاء الدوله قیام می نمود ازفنون فضایل وکمالات بهرهٔ تمام داشت وپیوسته نقش تربیت ورعایت افاضل وعلما بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت وچون مولانا جلال الدین ترك روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد ودر کسوت سپاهیان بسر برده درغایت تجمل وحشمت سلوك می کرد میرزا الغ بیك تصور فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم ودانش محلی نیست بنابران طریقهٔ خدمت اختیار نموده ازینجهة نسبت بجناب صدارت منقبت بدمزاج شده روزی بملاحظه آنکه اورا متاذی سازد صحیفه مشتمل بر بعضی ازمسایل علم ریاضی وهیئت بوی داده گفت مرادرین سخن دغدغه ایست واین وفن موروثی تست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبه نمائی ومولانا لحظهٔ درآن صحیفه نگریسته وسخن اورا معلوم فرموده ازمیرزا الغ بیك پرسید ترددی که درخاطر اشرف اعلی افتاده دراصل سخنست یا وقتی بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیك آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیك برجودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید وفات مولانا مذکور درسنه ۸٤۹ دست داد اوقات حیاتش مانند پدرو برادر شصت وسه سال بود .

مرتضی صحاف در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبدالجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت پروردست تصدی اورا بتمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تادرخانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت برخاك ریخته سوچی خانهارا برانداخت وچون نوبت بشرابخانهٔ شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی وخدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده درشهور سنه ۸۴۴ بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت وشریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز درچشم مشکین خطان خطائی مشاهده نمی توان کرد اما خمخانهاء شاهزادگان سعادت انتما میرزا محمد جوکی ومیرزا اعلاء الدوله ازشراب ناب مالامالست واندیشهٔ وصول بآنجا جهة ریختن شراب امری محال ع آنجا مگر شمال وزد یاصبا رسد پادشاه اسلام بعد ازشنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدرشرابخانه آن دوشاهزاده تشریف برد وسیدمرتضی ومولانا عبدالجلیل را فرمود تابا محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابهارا ریختند وبسیاری بادهٔ حمرادر آن خمخانها بمثابه بود که ازشراب ناب جوئی ازیاقوت مذاب درمیان کوچه روان گشت ورندان می پرست ازاستشمام رایحه آن ازدست رفته در غایت حسرت کلمه (یالیتنی کنت ترابا) برزبان ایشان گذشت نقلست که بعدازین واقعه بچندگاه میرزا اسلطان محمد بن میرزا بایسنقر درقریه از بلوکات هراة سوخچانه طرح انداخت وصباحیکه شاهزاده درپای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سیدمرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی ازشاهزادکان داعیه دارند که دربلوکات شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هرکس که برین امر اقدام نماید بفرمایم تادیده اورا ازچشم خانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید ازسر آن اندیشه درگذشت وپس ازروزی چند به پل مالان رفته درکنار هراة رود لحظه بتجرع باده خوشگوار مشغول گشت درآن اثنا برملازمان غضب فرموده بدست قهر شمشیر ازنیام برکشید وآنجماعت گریزان شده شاهزاده ازعقب ایشان اسب برانگیخت قضارا درآنوقت سیدمرتضی جهت مهمی متوجه پل مالان بود بیك ناگاه چشمش برمیرزا محمد افتاد که درغایت خشم شمشیری برهنه دردست متوجه اوست لاجرم برهلاك خویش مُتیقّن شدواز مرکب فرود آمده کلمه توحید برزبان رانده بایستاد امامیرزا محمد چون جناب مرتضوی رابدان حال دید شمشیر درغلاف کرد وازاسب پیاده شده زبان باداء سلام بگشادو گفت سید تومی پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا ومرا تعزیز کن سید آنحضرت رادعای خیر گفته فرمود که تعزیز شماهمین بس است که ازاسب فرود آمدید و طریقهٔ انقیاد وتسلیم بجای آوردید غرض ازعرض اینحکایت آنکه چون در آنزمان سلاطین عالیشان باینمرتبه درترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند یوماًفیوماً ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت وساعة فساعة ریاض دولت صفت خضرت ونضارت پذیرفت **رباعی** سرسبزی نهال سعادت بباغ ملك بی رشحه عیون شرایع طمع مدار ✿ لیکن زلال

چشمه دین کی شود روان بی باری سیاست شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری **محمد بن عبدالله نام** داشت واز جمیع شعرا زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع وحدت ذهن ممتاز ومستثنی بودو در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج می نمود بتخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور استو در اکثر قصاید کثیرالفوایدش مدح وثناء میرزا بایسنقر مسطور رساله تجنیسات وذوالبحرین و ذوالقافیتین و حسن وعشق وناظر ومنظور وبهرام و گل اندام ومحب ومحبوب ازجمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است وابیات وحکایات این رسایل درغایت لطافت وانتظام مولانا کاتبی در شهور سنه ۸۹۳ در ولایت استرآباد بمرض وبا مبتلا گشته ببستر ناتوانی افتادو درحال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد **قطعه** زآتش قهروبا گردید ناگاهان خراب ✿ استر آبادی که خاکش بود خوشبوتر زمشك اندرو ازپیرو برنا هیچکس باقی نماند ✿ آتش اندر بیشه چون افتدنه ترماند نه خشك

باباسودائی از ولایت ابیورد بود ونخست خاوری تخلص می نمود ناگاه جذبه بوی رسیده ومدتی سروپای برهنه در کوه وصحرا میگردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودائی تخلص کرد وپیوسته درمدح میرزا بایسنقر قصاید غرا بنظم می آورد گاهی بگفتن غزل نیز میل می فرمودوهمواره زبان باداء سخنان هزل آمیز می گشود چون عمرش ازهشتاد تجاوز گشت درسنهٔ بابیورد درگذشت این مطلع ازاشعار اوست که **بیت** غیرت خال ورخت وردوخطت ریحانست ✿ دهنت غنچه ودندان در و لب مرجانست

مولانا محمود عارفی که ازمشاهیر شعراء زمان حضرت خاقانی بود وملقب به سلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است واین مطلع درآن اوراق مسطور که **بیت** عهد کردم که نیایم بدر ازمیخانه ✿ تا بآن دم که مرا پر نشود پیمانه وازجمله مثنویات مولانا عارفی کوی وچوکان نظمی است در کمال جودت واین سه بیت درتعریف اسب ازآن کتابست **نظم** چون کوی سپهر کردبستی ✿ میدان میدان چوگوی جستی ✿ هرگاه که درعرق شدی غرق ✿ باران بودی ودرمیان برق ✿ آویخته صرصر از دم او ✿ بگریخته آذر ازسم او وفاتش در سنهٔ بدارالسلطنه اتفاق افتاد.

امیرشاهی موسوم بآقملك بود وچون نسبش بسرداران سبزوار می پیوست ومذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنقر اوراطلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بماگذاری وتواشعار خودرا بتخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد بنابرآن حضرت بایسنقری بآن مهرسپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد گویند که روزی امیرشاهی باتفاق جمعی ازابناء جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت ومیرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیرشاهی را بارنداد امیرشاهی درآن بـاب این غزل گفته نزدآنحضرت فرستاد **غزل** ایکه در بزم طرب جام دمادم می زنی ✿ خون دل ناخورده چندازعاشقی دم میزنی ✿ حیف ازآن نازی که بااهل تنعم می کنی ✿ ضایع آن

تبری که بردل‌های بی‌غم‌میزنی ✿ بازکن ازخواب ناز آن‌نرگس رعنا که‌عمر ✿ میرود چون‌دور گل تاچشم برهم میزنی ✿ میگشائی طره‌ودلها بغارت میبری ✿ مینمائی‌چهره‌و آتش‌بعالم میزنی ✿ میکنی محروم از بن‌در شاهی‌درمانده‌را ✿ دست‌رد برسینهٔ یاران محرم میزنی از ثقات استماع افتاده‌که امیرشاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلك‌نظم‌کشیده وازآن‌جمله هزاربیت که‌حالادرمیان فضلا مشهور است دیوان ساخته تتمه‌را بآب ابطال بشست وفی‌الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول‌ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده‌وتاغایت هرکس بمطالع آن‌اشعاربدایع آثار فایزشده زبان‌بیان به‌تعریف وتحسین گشاده انتقال امیرشاهی بجوار مغفرت‌الهی درولایت‌استرآباد فی‌سنهٔ ۸۵۷ روی‌نمود ونعش‌اورا بسبزوار برده درمقبرهٔ آباواجداد دفن‌کردند خواجه‌اوحد سبزواری‌درمرثیه آن‌فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته‌که يك بیت‌ازآن اینست **بیت** گوبشو زیروزبر ازاشك‌و آهم سبزوار ✿ زانکه شهرشاه بی‌شاهی نمی‌آیدبکار

مولانا شمس‌الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط بود وبیمن‌تربیت میرزا بایسنقر درحسن‌خط بمرتبه ترقی‌نمود که‌بسیاری از خطوط خویش رابنام یاقوت مستعصمی کرد ومبصران نکته‌دان این‌معنی‌را قبول فرمودند .

مولانا جعفر تبریزی درتحریر انواع خطوط درجه‌کمال‌حاصل داشت بتخصیص درنسخ تعلیق ومولانا اظهر ومولانا شهاب‌الدین عبدالله آشپز ومولانا شیخ‌محمود که چون ابن‌مقله‌صیرفی وقت‌ویاقوت زمان بودند درشاگردی مولانا جعفر بآن‌مرتبه‌تصاعد نمودند راقم‌حروف گوید که‌چون شمهٔ ازحال افاضل‌زمان خجسته‌نشان خاقان‌عالی‌مکان شاهرخ سلطان درسلك بیان انتظام یافت وقت آنشد که‌خامهٔ سخندان درتحریر وتقریر وقایع ایام پادشاهی اولادآن پادشاه سعید مغفورشروع نماید وذیل این‌جزو را بذکر مجملی‌از احوال سایر سلاطین آن‌دودمان دولت‌قرین بیاراید ومن‌الله‌الاعانه والتوفیق

ذکر رکن‌السلطنه والخلافه میرزا علاء الدوله

اختر نوربخش برج نامداری وگوهرشب افروز درج‌کامکاری میرزا علاء الدوله که‌اسن‌اولاد میرزا بایسنقر بود وبوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب وسیرت مرغوب ازسایر شاهزادگان خاندان‌تیموری ممتاز ومستثنی‌می نمود وذات‌حمیده صفاتش بعدل‌وانصاف مایل ووجود فایض‌الجودش موصوف بحسن کردار ولطف‌شمایل اماآنجناب بتمهید اساس‌عیش وعشرت وانبساط بساط لهو ومسرت شعف و رغبت تمام داشت وازرسوم جلادت وجهانگیری عـاری بوده غیر خیال شرب‌می گلرنك واستماع آوازدف وچنك نقشی برلوح ضمیر نمی نگاشت مع‌ذالك حضرت‌خاقان سعیدبعدازفوت میرزا بایسنقر اورا بامارت دیوان‌اعلی‌نصب کرده زمام‌امورملك ومال من‌حیث‌الاستقلال درقبضهٔ اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه (الوالدالحر یقتدی بابائه العـز) عمل

نموده ابواب لطف واحسان بروی روزگار طبقات انسان بگشاد ودر وقتی که حضرت
خاقان سعیدرایت نصرت آیت جهة دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت
میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر شفقت گردانیده در بلده فاخرهٔ
هراة قایم مقام گذاشت وچون حضرت خاقانی در ملك ری از جهان فانی
فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزاعلاءالدوله بخیال استقلال بر تخت سلطنت واقبال
نشسته ابواب خزاین برروی امرا و لشگریان برگشود بیت درگنج بگشاد ولشکر
بخواند بدامن زروسیم وگوهر فشاند و بعداز آنکه آنشاه زاده مدت یکسال در کمال
دولت و کامرانی اوقات گذرانید درسنهٔ اثنی وخمسین وثمانمائه درمنزل ترناب ازدست
بردسپاه میرزا الغ بیك کورکان منهزم شد وباستراباد خرامید وچندماه در ظل حمایت
برادرخورد ترمیرزا بابربسر برد ودراواخر سنه مذکوره که میرزا بابردارالسلطنه
هراة راتسخیر نمود میرزا علاءالدوله را باپسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمودو بعد
ازچندگاه آنجناب ازمحبس گریخته بعراق نزد میرزا سلطانمحمدرفت ودر روزی که
میرزا سلطانمحمد درچناران کشته گشت میرزا بابرفرمودکه میرزا علاءالدوله رامیل
کشنداماشخصی که مباشر آن فعل شنیع بودمیل آتشین بروجهی دردیده جهان بین آن
قرةالعین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصرهٔاش نرسید لاجرم بعداز چندروز ازاردوی
برادر بگریخت ومدتی مدید دراطراف عالم سرگردان بوده چندنوبت دیگر با برادران
واقربا بمقابله ومقاتله قیام نمود امادر هیچ معرکه ظفر نیافت ودر اوایل سنهٔ خمس وستین
وثمانمائه برکناردریای قلزم درخانه ملك بیستون رستمداری عنان عزیمت بعالم آخرت
تافت ملازمان نعش اورابهراة بردند ودربیت المغفره مهدعلیا گوهر شادآغا بخاك سپردند
منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت ودر ایام دولتش مولانا
جلال الدین لسان رایت صدارت میافراشت

ذکر میرزا الغ بیك گورکان

میرزا الغ بیك که محمد تراغای نام داشت پادشاهی بودبکثرت فضیلت و هنر
برروی ازسایر اولاد حضرت خاقان سعیدمتفرد و بوفور عدالت و دادگستری ازتمامی
امثال واقران منفرد دانش جالینوس باحشمت کیکاوس جمع فرمود و در سایر فنون
خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل ونظیراو کسی نبودقرآن مجیدرابقرائت
سبعه یادداشت وپیوسته همت برتربیت ورعایت اهل فضل و کمال میگماشت وچنانچه در
ضمن احوال صاحبقران ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت باسعادت آن پادشاه حکمت
پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سنه ۷۹۶ درقلعه سلطانیه روی نمود و
وچون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود

وجناب الغ بیکی درظل تربیت والدبزرگوار خویش بسر میبرد تادر سنه ۸۱۴ بایالت ولایت ماوراءالنهر سرافراز گشت وبیمن معدلت ورعیت پروری باندك زمانی آنمملکت رادر معموری بمرتبه رسانید که برتبت ازسپهر برین در گذشت ودر سنه ۸۲۴ آنخسرو بی‌مانند دروسط بلده فاخره سمرقندمدرسه رفیع وخانقاهی منیع بنانموده باتمام رسانید وبسیاری ازمزارع وقری و مستقلات فواید انتما بر آن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد استادان کار دان در آن بلدهٔ فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولاناغیاث‌الدین جمشید وجامع کمالات انسانی مولانا معین‌الدین کاشی در ترتیب آن بنا دادسعی واهتمام دادند واز نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آنرا زیج جدید گورکانی گویند واکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیك گورکان درایام ایالت پدر بزرگوار درکمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید وبعد از استماع خبرفوت آن‌حضرت باستقلال متصدی امرجهانبانی گشته لوای جهانگشا بصوب خراسان برافراشت اگرچه برمیرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت وچون ایام حیات واوان کامرانی جناب الغ بیکی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبداللطیف مخالفت پدر را پیش‌نهاد همت گردانید وبر آن‌جناب غالب گشته برتخت سمرقند تمکین یافت ومیرزا الغ بیك درسنه ثلث وخمسین وثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت خواجه ناصرالدین نصرالله خوافی وسیدعمادالدین بن‌سید زین‌العابدین جنابذی در سلك وزراء میرزا الغ بیك انتظام داشتندو بقدرامکان نقش کفایت وکاردانی براوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعارمی نگاشتند .

گفتار دربیان عبور میرزا الغ بیك گورکان از آب آمویه ونجات یافتن میرزاعبدالطیف ازحبس میرزا اعلاءالدوله

میرزا الغ بیك چون در سمرقند فردوس مانند ازوفات خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت وسوگواری قیام نمود وبختمات کلام ملك علام و اطعام فقرا او ایتام اقدام فرمود وبنا برآنکه ازاولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلك احیا انتظام نداشت جناب الغ بیکی تمامی ممالك آن‌حضرت را ملك خود میپنداشت لاجرم بعد ازاقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراءالنهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکرهمایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمدجوکی که ولایت ارهنك وسالی سرای وختلانات سیورغال او بودخبر واقعه هایله خاقانی راشنوده است و بخیال استقلال حدود بلخ وشبرغان وقندز و بقلان

را ضبط فرموده بنا بر آن طريقهٔ رعايت حزم مقتضى آن گشت كه ميرزا الغ بيك رسل و رسايل متعاقب و متواتر نزد شاه زاده فرستاده اورا بعز مصاهرت خويش وعده داد تا از مقام سركشى گذشته روى باردوى عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزى چند آثار عذر و فريب از ناصيهٔ حالش لايح گرديد و ميرزا الغ بيك او را گرفته مقيد بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمويه گذشته درحدود بلخ رايت استقلال برافراشت در آن اثنا قصه شبيخون نيشابور و گرفتارى ميرزا عبداللطيف اشتهار يافت و ميرزا الغ بيك درباب حركت و سكون باامرا و نوئينان قرعه مشورت درميان انداخت پس از قيل وقال راى اشرف اعلى بر آن قرار گرفت كه باميرزا علاءالدوله ازدر صلح و صفا درآيد تا گوهر كان پادشاهى از قلعه هراة مانند لعل از كوه بدخشان بيرون آيد و مولانا ميرك محمود را كه بعالى منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و درباب تمهيد اساس وفاق وقطع شجرهٔ نفاق فصلى مشبع پيغام فرمود و در آن ولا ميرزا علاءالدوله باعساكر ظفر مآب بعزم رزم سپاه سمرقند تاكنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت اياب خبر نهضت ميرزا ابوالقاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوى ميرزا علاء الدوله سمت شيوع پذيرفت و شاهزاده از دو جانب درياى بلا را متوجه خود ديده سخنان ميرك محمود را بعز قبول اقتران داد و بدارالسلطنه هراة بازگشته ميرزا عبداللطيف را معزز و محترم نزد عمّ بزرگوار گسيل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد خويش سرافراز گشته ميرزا الغ بيك فرزند بجان پيوند بلكه دشمن جان گسل را در آغوش مهربانى كشيد و زبان بتسلى خاطرش گشاده بلخ را برسم سيورغال بدو ارزانى داشت آنگاه رايت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذكر شمهٔ از حال ميرزا ابوالقاسم بابر ولد كهتر غياث السلطنه والدين ميرزا بايسنقر

ميرزا ابوالقاسم بابر پادشاهى بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عيش و نشاط بغايت مشعوف از غايت تواضع و كسر نفس در مدت سلطنت بر تخت ننشست و از كمال مكارم اخلاق و لطافت طينت هرگز بسخنى درشت خاطر هيچكس را نخست و درميدان رزم هژبرى بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابرى گوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام عيار و حجر بيمقدار در نظرش يكسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحر و كان بيخشش يكروزه او وفا نمى نمود **رباعى** ديد دريا بخشش پيوست او ✿ زد كف خجلت بروى از دست او ✿ با كفش كو بحر در دعوى مپيچ ✿ زانكه نبود در كفش جز باد هيچ و ميرزا ابوالقاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعيد نسبت ببرادران خويش ميرزا علاءالدوله و

میرزا سلطانمحمد بغایت بی‌اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت‌او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده برجفای ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آن جناب به همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمدو چون ببسطام رسیدقاصدان‌امیرهندو که درآن سال‌بموجب فرمان خاقان سعیدمغفور درجرجان قشلاق نموده بود بشرف‌ملاقات شاه‌زاده فایز گشتند و اورا بسلطنت‌مملکت مازندران نوید داده بدانجانب بردند وامیرهندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه وباقی‌اسباب پادشاهی پیشکش کرد ومستحسن ومقبول افتاده آن مملکت درقبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت ودرسنهٔ ثلث وخمسین وثمانمائه میرزا بابرخراسان را نیزمفتوح ساخته ماهیچهٔ رایت دولتش بروجنات احوال متوطنان دارالسلطنه‌هراة تافت ودرسنهٔ خمس وخمسین‌وثمانمائه درموضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده اورا اسیر ساخت و مهراخوت را ازلوح دل‌بآب خشم شسته‌بنیاد حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم وفارس رفته آنولایات را نیزدرحیز تسخیر کشید وحکام نصب کرده بخراسان بازگردید وفات‌میرزا بابردر چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم‌ربیع الآخرسنه‌ستین وثمانمائه‌درمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها تحف‌الصلوة والتحیة روی نمود واز هدایت جهانبانی اوتاآخر ایام زندگانی دوسال بود در امروزارت میرزا ابوالقاسم بابرخواجه وجیه‌الدین‌اسمعیل‌سمنانی وخواجه‌قطب الدین طاوس دخل داشتند ودرایام‌دولتش‌شیخزاده پیرقوام‌الدین ومولانا محمد بخاری معماری‌رایت صدارت می‌افراشتند.

گفتاردربیان‌وقوع مصالحه میان‌میرزا علاءالدوله و میرزا ابوالقاسم بابر وذکرفتح ساری و تولد میرزاشاه محمود بهادر

چون میرزا بابراز ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهورعنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت وبالشگری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب وپیکار بایستاد ومیرزا علاءالدوله این‌خبر شنوده وبا میرزاالغ بیك گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده رو بمشهد نهاد بعد از وصول بآن مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشگریان را بجنك برادر ارسال داشت و چون آن‌سپاه‌رزم‌خواه‌دربرابرجنودظفرورودمیرزا بابرصف آرای گشتند نیك‌اندیشان‌پای‌در میدان‌مصالحه نهاده‌ازهردوجانب‌امرادرمیدان‌فرودآمدندومهم‌صلح‌رابرآنجمله قراردادند که فاصله میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان

بغلاظ ایمان تاکیدیافته میرزا علاءالدوله بهراة بازگشت ومیرزا ابوالقاسم بابر عنان یکران بجانب مازندران انعطاف دادوچون باسترآباد رسید چنان‌شنید که سیدمحمد که درآنزمان حاکم‌ولایت ساری بودگردن ازربقهٔ اطاعت‌خدام آستان شهریاری می‌پیچد و سر بحلقه فرمانبرداری در نمی‌آرد بنا بر آن در اواخر سنه احدی و خمسین و ثمانمائه بالشگری هریك ازایشان چون شیرژیان وپیلدمان ازبیشه‌جرجان بصوب‌جنگل مازندران روانشدواز آنجانب سیدمحمدنیز ازساری‌وتوابع سپاه بسیارهمه‌مازندرانیان دیوسار درهم آورده بقدم جرئت موکب همایون‌را استقبال فرمود ودر منزلی که از تشابك اشجار وتداخل‌اوراق وازهار نسیم‌صبارا باوجود لطافت بسیار آمد شددشوار بودو رویت نورآفتاب جهان‌تاب درمضیق آن بیشهٔ پرپیچ وتاب محال مینمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد وجنگی درغایت صعوبت دست‌داده انامل عنایت الهی ابواب نصرت وپیروزی برروی میرزا بابرگشاد وسید محمد بجنگل صعب‌المسالك گریخته موکب شهریاری در زمان حکومت حضرت باری بساری شتافت وازپرتو ماهیچهٔ علم کشور گشای آنمهرسپهر کامکاری اطراف مملکت اضائت یافت آنگاه‌سیدمحمد ازدر تضرع‌و زاری درآمده طالب مصالحه‌گشت ومیرزا ابوالقاسم‌بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته ازسر جریمهٔ اودرگذشت ونوبت دیگر سلطنت‌ساری‌را براومسلم داشت‌و یکی‌از بنات‌آن سیدستوده صفات را درحبالهٔ نکاح کشیده رایت‌مراجعت بصوب‌جرجان برافراشت ودر شب شانزدهم محرم الحرام سنه اثنی‌وخمسین وثمانمائه وهاب بی‌ضنت و عطابخش‌بیمنت میرزا ابوالقاسم بابررا مولودی عاقبت محمود کرامت فرمود ومیرزا ابوالقاسم بابرمبتهج ومسرورگشته‌نام خجسته آنفرزند ارجمندرا شاه‌محمود مقررنموده وطویهای پادشاهانه وجشنهای‌خسروانه ترتیب داده چندروز بعشرت وکامرانی بگذرانید وازدست ساقیان‌سیمین ساق جام‌های ارغوانی کشیده صلای بهجت وخرمی ونوای‌مسرت وشادکامی ببزمگاه‌ناهید رسانید **بیت** بوستان بردوستان افشاندزین بهجت‌نثار ✡ آسمان برآسمان انداخت زین‌شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله ومیرزاعبدالطیف کرت ثانی وعبور فرمودن میرزا الغ بیك‌گورکان ازآب آمویه به نیت‌کشورستانی

درآن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبدالطیف را از حبس نجات داده‌نزد پدرش فرستاد وعده کرد که زمرهٔ‌ازنوکران تراکه درواقعه نیشابورگرفتارگشته‌اند مطلق العنان‌خواهم ساخت وازخزاین حضرت خاقان‌سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم‌بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود وهرچند میرزا عبدالطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجائی‌نرسید بلکه میرزا علاءالدوله

بخیال تعرض بولایت اندخود وشبرغان میرزا صالح را با فوجی ازسپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبداللطیف .ازین جهة بر آشفته بیك ناگاه برسر میرزاصالح تاخت واو هزیمت غنیمت‌شمرده بهزارحیله خودرا درهراة انداخت و میرزا علاء الدوله ازوقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبداللطیف راکه مقیدداشت بقتل رسانید ودرمیان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ وشبرغان معطوف گردانید وبعد از وصول بحدود اندخود ایلچی‌ازنزدمیرزاالغ‌بیك آمده معروض داشت که‌اگرازعبداللطیف حرکتی ناپسند سربرزد مناسب آن بودکه فرزند مارا اعلام‌کردی تا بتدارك پرداختی اکنون وظیفه آن‌که مراجعت نماید وسپاه را ازویرانی‌منع فرماید میرزا علاءالدوله این سخن را بسمع قبول جای داد وروی بصوب هراة نهاد اما لشگریانش .دراندخود وشبرغان غارت عام کردندودرهرجاهرچه‌یافتند بربودند وچون میرزا علاء الدوله بمستقر سریراقبال رسید وفصل‌زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع‌ازهار ورياحين آراسته گردانید هزاردستان‌بصدزبان‌صلای‌عیش وعشرت درداد و گل‌جلوه کنان براورنك فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین برکف نهاد میرزا علاءالدوله جهة سنت ختان پسرنیك اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود وباغ زاغان راکه باعتدال‌هوا ونزاهت‌فضا وطراوت گلزارونضارت اشجاراشتهار دارد جهة آنکار تعین فرمود فراشان‌چابکدست درآن‌ساحت دلگشا .قبهٔ خیمه وخرگاه باوج مهروماه برافراختند ومهندسان‌شیرین کارچهارطاقهای سپهرآثار مزین بتکلفات بسیارمعد ومهیاساختند پیشه‌وران‌هنرمند هریك‌مناسب‌حرفه خوش بقلعهٔ درغایت‌غرابت برروی‌کارآوردند وحکم‌ترخانی صدور یافته صغیرو کبیربرناوپیر ببسط‌بساط عیش و انبساط میل کردند ومیرزا رکن‌الدین‌علاءالدوله ازایوان سلطنت بمجلس بزم‌وعشرت تشریف برد واز دست ساقیان زهره جبین شرابی‌صافی‌تراز ماء معین در کشیده نقش غم‌ازلوح دل‌بسترد ازتاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پرازلاله سیراب مینمود و اقداح‌بلورین ازلطافت باده گلگون درنظر بیننده مجسم ازیاقوة ناب می‌بود مغنیان نغمه‌ساز وسازندگان خوش‌آواز ازالحان دلگشای ونغمات فرح‌افزای سپهرکبود را برقص‌آوردند وخوان سالاران بارگاه‌سلطنت آشیان بانواع اطعمه‌گوناگون ازهرچه درحوصله خیال گنجد افزون‌و مهیاو آماده کردنددر آن اثنا روزگار ناسازگارعادت دیرینهٔ خویش بظهور رسانید و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آنسور را بماتم و سرور را بغم‌و الم مبدل گردانیدع وای‌نعیم لایکدره الدهر ودرروزیکه مقرربودکه طوی‌عام دهند و وضیع وشریف‌درآن‌انجمن‌لب‌برلب‌جام‌فرح‌انجام نهند منهی بسان‌برق‌و باداز جانب اندخود رسید وخبررسانیدکه میرزا الغ‌بیك بعزم رزم ده‌قاضی راکه‌دردو فرسخی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاك عالمرا بغم‌سرشته‌اند ورقم ثبات ونعم برناصیه‌حال هیچکس ننوشته‌اند راحت دنیابی جراحت نیست ورافت سپهر

خضرابی مخافت نی ع گنج ومار وگل وخار وغم وشادی بهم اند

گفتار دربیان محاربه میرزا الغ بیك ومیرزا علاءالدوله در منزل ترناب وشکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیك گورکان از بیداد سپاه خراسان درولایت اندخود وشبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده بالشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرده ده قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد ومیرزا علاءالدوله دراثنای طوی ازین حال واقف گشته بساط بزم درهم پیچیده وباهتمام هرچه تمامتر زر وسلاح بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه رابحکومت وداروغگی هراة بازگذاشت ومولانا احمد یساول را که ازجمله معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعهٔ عماد که مخزن نقود نامعدود بود ارسال داشت وکوتوالی حصار اختیارالدین را بآقا حاجی بیك تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت وچون از کوتل سنجاب بگذشت اینمعنی درخاطرش گذشت که نوبت دیگر باعم بزرگوار طرح مصالحه اندازدو نایرهٔ آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد بنابر آن جمعی ازمخصوصانرا بشهر باز گردانید تااز شیخ بهاءالدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایندو نزدمیرزا الغ بیك رفته ابواب صلح وصفا باز گشایندو شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنود عزیمت فرمود اما قبل ازوصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیك گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت نجوم آسا آسایش درحرکت بومی وطی منازل شناخت ومانند برق وباد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفرمآب ساخت از این جانب میرزا علاء الدین نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هردوطرف بتسویه صفوف وتهیه اسباب استعمان سیوف قیام نمودند ومیمنه ومیسره وقلب وجناح آراسته ابواب جنگ وپیکار برروی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بفر طلعت میرزا الغ بیك گورکان آرایش داشت ودر جوانغار میرزا عبداللطیف علم نصرف شعار برافراشت ودر برانغار چترعلم زرنگار میرزا عبدالعزیز باوج سپهردوار رسید ودرقلب چند قشون ازمردان دلاور و بهادران رستم اثرمرتب ومکمل گردید که درهرطرف بمدد احتیاج افتد مستعد کمك باشند وجنود خراسان را ازطرف قول چشم امید بنور ماهیچهٔ لواء میرزا علاءالدوله روشن بود وبرانغارازفر شکوه میرزا صالح مستحکم می نمود وجوانغار ازلمعان تیغ وسنان میرزاخلیل آرایش داشت ودرقلب چند امیر تومان بیوسون

کمك علم شجاعت را برافراشت **بیت** همه سر پر ازخشم ودل پرزکین ✡ بابروی مردی برافکنده چین وچون آن دوسپاه کینه خواه باین ترتیب وآئین برزمگاه رسیدندفغان کرنای وسورن وغریو گورکه و شیون از دروازهٔ منزل بهرام درگذرانید **بیت** چنان آمد ازهر دولشگرغریو ✡ کزان هول دیوانه شدنره دیو درآن حال میرزا عبدالله شیرازی صف سپاه خراسان ویران کرده عنان باد پای تازی بجانب لشگر سمرقند انعطاف داد واین معنی برخاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذالك ثبات قدم نموده بباد حمله آتش کارزار تیز ساختند و سمر قندیان شمشیرهای آبدار ازنیام انتقام آخته بسیاری را برخاك هلاك انداختند **بیت** بسی کشته افتاد بریکدگر زتیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله درآن معرکه هولناك بقدر مقدور لوازم صبر وتحمل مرعی داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیك گورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت وسپاه خراسان ترسان و هراسان ع بیکبار ازهم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یك بطرفی گریختند میرزا علاءالدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا بطرف اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات فرمود میرزا ابوالقاسم بابر بهادر آن جناب را درآغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش را بمواعید دلپسند تسلی داد واظهار تفقد ودلجوئی کرده ابواب تلطف وتعطف برروی او بگشادوچون خبرواقعهٔ ترناب بدارالسلطنه هراة رسید مهدعلیا گوهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیرمحمد صوفی ترخان وخواجه پیراحمد وسلطان ابوسعید داروغه برسبیل تعجیل آهنك راه عراق ساز دادند وسلطان ابوسعید دراثناء راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند ومیرزا الغ بیك کورکان چون صورت فتح و ظفردر آینهٔ مراد مشاهده نمودلشگر منصوررا ازقتل خراسانیان مقهور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتح نامه‌ها به اطراف ممالك خراسان وماوراءالنهر روان کرد اما باوجود آنکه درآن جنك میرزا عبداللطیف غایت پردلی وپهلوانی بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام ولد خوردتر خود میرزا عبدالعزیز رقم فرمود وباینواسطه غبار نقار برحاشیهٔ ضمیر شاه‌زاده نشست واینمعنی منجر بآن شد که بآخر مخالفت پدر بزرگوار اظهار کرده کمرعداوتش برمیان بست **القصه** میرزا الغ بیك کورکان وکامران وکامیاب ازمنزل ترناب بجانب دارالملك خاقان مغفرت مآب درحرکت آمد ودر منزل چهل دختران سپاه سمرقند بشیخ بهاءالدین عمر جهت تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود رسیدند وهرچه داشت عرصهٔ نهب و تاراج گردانیدند ومیرزا الغ بیك هم درآن منزل باشیخ ملاقات کرده تعظیمی استخفاف آمیز بجای آورد وفرمود تاالاغان محفه آن جناب راباز دهند وچون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر بیز گشت سادات وقضات وموالی واهالی بمراسم استقبال استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی وثناخوانی اقدام فرمودند

ومیرزا الغ بیك نظر شفقت براحوال آن‌طایفه انداخت وهمه رامشمول الطاف خسروانه واعطاف پادشاهانه‌ساخت مقارن آن‌حال کوتوال قلعهٔ تبرتو مقالید قلعه وذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرده وایضاً آقاحاجی بیك که درحصار قلعهٔ اختیارالدین بود طریقهٔ متابعت بتقدیم رسانیده‌شرایط نیازو نثار بجای آورد ومیرزا الغ بیك‌ازظاهر دارالسلطنه هراة میرزا یارعلی ولد اسکندربن قرایوسف‌را که‌در ملازمتش می‌بود و سلطان ابوسعید داروغه رابند کرده بقلعهٔ نیره‌تو فرستاد آنگاه بجهت دفع شوکت‌میرزا علاء الدوله ومیرزا بابر عنان عزیمت بطرف استرآباد انعطاف داد

گفتاردربیان توجه میرزا الغ بیك بجانب جرجان وخروج سلطان بوسعید داروغه ومیرزایارعلی ترکمان

چون میرزا علاءالدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابوالقاسم بابربهادر پیوست اکثر گریختگان‌معرکه ترناب عنان توجه بدانطرف تافته ازدحامی عظیم درپای‌علم برادران روی‌نمود ومیرزا الغ‌بیك این‌خبر شنوده خواست که‌سنك تفرقه درشیشه‌خانه جمعیت ایشان اندازد بنابرآن بدانجانب نهضت فرمود وبعد ازوصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضهٔ منوره رضویه علی صاحبها تحف‌الصلوة والتحیته بجای آورده صلات ونذورات بمجاوران آن‌عتبهٔ کعبه مرتبه رسانیده ازآن‌جا بالنك‌رادگان رفته چندروز در چهارباغ آنمرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت ودر آنمنزل‌ایلچی میرزابابر بدرگاه‌عالمپناه رسیده تحف وهدایا گذرانید وبقبول خطبه وسکهٔ نقداخلاص ومتابعت خودرا تمام عیار گردانید ومیرزاالغ‌بیك اظهار عنایت وشفقت فرموده‌فرستاده رامشمول‌انعام‌واحسان‌اجازت‌معاودت‌دادومتعاقب کوچ کرده تاولایت‌اسفراین عنان‌یکران بازنکشیدومدت بیست‌روزدرظاهر آن‌قصبه‌سایبان‌عظمت وحشمت برافراخته‌میرزاعبداللطیف ومیرزا عبدالله شیرازی را باجمعی کثیر از شیران بیشه سر افرازی بطرف بسطام روان ساخت وبنفس نفیس تاپل ابریشم رفته بی‌جهتی‌عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه‌میرزا علاءالدوله ومیرزا بابرخواطر برآن قرار داده‌بودندکه هرگاه ماهچهٔ رایت میرزا الغ‌بیك پرتووصول برالنك بسطام اندازد دست ازملك ومال شسته‌بولایت عراق گریزند و بینتیجه عجز واضطرار در دامن متابعت میرزا سلطانمحمد آویزند **القصه**میرزا عبداللطیف ومیرزا عبدالله درسرحد بسطام ازمراجعت بیمحل میرزاالغ‌بیك خبریافته ایشان نیزباز گشتندومیرزا عبداللطیف دراثناء راه‌مریض شده‌در مشهدمقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آنمنزل اقدس صحت کامل‌شامل شهرستان بدنش کشته جنود مرض رخت اقامت بربست اماکیفیت خروج میرزا یارعلی‌و سلطان

ابوسعید چنان بود که بعداز روزی چند در قلعهٔ نیره تو مقید و محبوس بسر بردند شخصی از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی درمیان کوماج تعبیه کرده نزداو فرستاد و آن دوعزیز بوسیلهٔ آن سوهان بندهارا سوده ودور انداخته جمعی ازمتوطنان قلعه‌را باخود متفق ساختند و بعضی ازمستحفظان را کشته زمرهٔ رامطیع ومنقاد گردانید آنگاه سلطان ابوسعید از قلعهٔ بیرون رفت و میرزا یارعلی ابواب ذخاین و ذخایر گشاده اظهار جودو سخاوت فرمودو نقد وجنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند ومیرزا یارعلی باستظهار آن مردم عازم تسخیر دارالسلطنه هراة گشته ازقلعه بیرون خرامید ومیرزا بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیکی درهراة بحکومت مشغولی می نمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی همعنان شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرخ در آمد امیر بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که ازساکنان هراة هر کس الاغی داشته باشد باوی همراهی نمایدو جمعی ازروستائیان هر جائی بلکه بازاریان سودائی همعنان او بجانب کرخ روان گشتند وسحری میرزا یارعلی برایشان تاخته تمامی یراق ترك وتاجیك را بگرفت وهرویان بشهر گریخته میرزا یارعلی درظاهر آن بلده منزل گزیدو آغاز محاصره کرد وبعداز آنکه مدت هفده روز در تضییق وتنقیص هرویان لوازم اهتمام بجای آورد ومیرزا الغ بیك ازجانب مشهد مقدسه بحدود هراة رسید میرزا یارعلی عزیمت را غنیمت دانسته بقلعهٔ نیره تو باز گردید و میرزا الغ بیك در دارالسلطنه هراة نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی نمودند اورا محاصره این بلده میسر نمیشد وچندان اغوا نمود که ببادخباثتش آتش خشم جهان‌سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیك حکم فرمود که بیرون شهررا غارت کنندو لشگریان دراواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز نهب وتاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان ومتوطنان بلوکات رابرهنه وعریان ساختند بلکه هرچه اسم شئی بر آن اطلاق توان کرد درربوده بدست بیرحمی آتش بیدادرا افروختند گویند که در روز عید فقیری که هرچه داشت بباد غارت وتاراج برده بود برهنه و گرسنه پیش پیش اسب میرزا الغ بیك می دوید ومی گفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای بر عمر تو برکت کند ودرخلال این احوال آوازهٔ توجه میرزا ابوالقاسم بابر باسپاه پرتهور دردارالسلطنه هرات شایع گشت ومیرزا الغ بیك عزم توجه بجانب ماورالنهر جزم کرده حکومت هراترا که بشرف زوال وصدد انتقال بود بمیرزا عبداللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعیدرا از بیت المغفره گوهرشاد برداشته بماوراءالنهر بردند ودر دارالملك سمرقند بمقبرهٔ صاحبقران مغفور بخاك سپردند وبنفس نفیس ازراه مرو رایت نهضت برافراشت واز آب آمویه عبورفرموده دست ازولایات خراسان بازداشت

ع بشهر خودروم وشهریار خود باشم .

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دارالسلطنه هرات و بیان مآل حال میرزا یارعلی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابوالقاسم بابر چون درحدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیک گورکان از سر پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه ازعقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام درحرکت آمده امیرهندوکه را بافوجی ازشیران بیشهٔ هیجا بجانب مرو فرستاد تاسرراه برسپاه سمرقند گرفته دست بردی نمایند وامیرخلیل هندوکه و بانخواجه را باجمعی دیگر ازمبارزان غضنفر اثر روانهٔ دارالسلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان یکران بطرف سرخس انعطاف داد اما امیرهندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیک رسیدو امیرابراهیم ایکوتیمور را که بر ساقه لشگر بود اسیر گرفت و بصوب هرات بازگشت وامیر خلیل و بانخواجه چون بقصبه فوشنج نزول نمودند میرزا عبداللطیف بعد از آنکه پانزده روز درهرات حکومت کرده بودنیم شبی هزیمت غنیمت شمرده روی بماوراءلنهر آورد وامراء میرزا بابر بهرات آمده دست تظلم و بیداد برگشادند درآن اثناء میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر هرات شتافت وچون سه روز شهر هرات رامحاصره نمود زمرهٔ ازاکابر و اعیان که ازجور وطغیان بابریان بجان رسیده بودند درسحر جمعه از جانب دروازهٔ عراق یارعلی را بشهردرآوردندو امراء میرزابابر ازروی اضطرار پناه بحصاراختیار-الدین برده روز دیگر بعهدو پیمان بیرون آمدندو بازشب بقلعه رفته و خزانه رابرگرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاهی باستقلال خیال کرده ازکمال عقل ودانش بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنک واستماع آواز دف وچنك اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت تابدان چه رسد که از حدود ولایت باخبرباشد وچون قرب بیست روزدر غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بیك ناگاه فوجی ازسپاه ظفرپناه میرزابابر مسلح و مکمل از دروازها ملك درشهر تاختند وجلوریز بباغ شهر شتافته یارعلی را شوله مست بدست آوردند ودرسر کوچه خیابان بپایبوس میرزا بابر رسانیدند وآن پادشاه عالیجاه درباغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تایارعلی راپچهار سوی هراة بردند وبزخم تیغ تیز نقش وجوداو راز لوح زندگانی ستردند **بیت** چنین بودتابود گردون سپهر ☆ که بانوش زهراست و و باکینه مهر مقارن آن حال امیرهندوکه ازجانب مرو رسید وامیر ابراهیم ایکوتیمور را بپایه سریر اعلی رسانید وزبان تضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعزاجابت مقرون گشت ومیرزا بابر برسریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدین درگذشت خطبه وسکه درجمیع ولایات خراسان باسم ولقب شریفش سمت زینت

گرفت و سر کار تون برسم سیورغال بخدام میرزا علاءالدوله صفت تعلق پذیرفت و آنجناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدانجانب بنفس نفیس فرستاد و در هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غمز و سعایت میرزا علاءالدوله را حبس فرمود و یکی از امراء معتمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدارالسلطنه هراة رسانید آنگاه پادشاه جمجاهٔ بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را بایکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایااند امراء بلند مقدار آغاز ظلم و ستم کردند و به تحمیلات نامقدور جمهور متوطنان بلدهٔ هراة و توابع را بیازردند بخلاف امیر هندوکه از آن شیوهٔ ناستوده اجتناب نموده و از میرزا بابر اجازت طلبیده باامیر ابراهیم ایکوتیمور عزیمت بادغیس فرمود و در سنه ۸۵۳ بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه‌حسین از جاده مستقیمه اطاعت انحراف جسته سالك طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملك نیمروز برافراخت و چون قصبهٔ سبزوار رامضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منغلای پیشتر روان شدند شاه‌حسین چون اینخبر شنیدو دانست که ازعهدهٔ مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامه‌ها بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار بر کشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایدجرایمش کشیده روی بدارالسلطنه هراة آورد در خلال این احوال امیر هندو که ابواب مخالفت باز گشوده امیر ابراهیم ایکوتیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابوسعید داروغه و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود جنوشان بهندو که رسیده دست بسیف سنان و تیر کمان یازیده نخست شکست بر جانب بابریان افتاد و سلطان ابوسعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر امیر هندو که مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و هم در ین سال قلعهٔ عماد که گوئیا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد و در تصرف گماشتگان میرزا علاءالدوله بود بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلك خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخائر وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنهارا نادیده بامراو ارکان دولت بخشید و مقارن آنحال شبی محافظان میرزا علاءالدوله از محافظتش غافل گشتند و او ازمجلس گریخته از راه غور وحنیسار به سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد پیوندد و اما آنجناب تجویز ملاقات نفرمود و فرمود که باید آن برادر در مغازهٔ یزد توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان باایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیك گورکان و میرزا عبداللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر واژون اختر

بعضی از مهرهٔ علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایجهٔ طالع میرزا عبداللطیف حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی خواهد رسید وچون میرزا الغ بیك نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت اینمعنی را دانسته بود وخضر خان والی هندوستان که کیفیت اینحال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه فرستاده شمهٔ ازین امر بدیع در آن کتابت درج فرمود ومولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسئله ورمل وقوفی تمام داشت وپیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد درمجلسی که میرزا الغ بیك برزبان میراند که عنقریب تمامی ممالك حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبداللطیف بگذارد بنابرین مقدمات میرزا الغ بیك گورکان همواره نسبت بمیرزا عبداللطیف طریق بیعنایتی مسلوك میداشت وهمت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبدالعزیز می گماشت واز آنجهة میرزا عبداللطیف کینهٔ پدر بزرگوار در سینه جای میداد وبالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت برروی روزگار خویش بر گشاد ودر وقتی که میرزا عبداللطیف ازصولت میرزا بابر دارالسلطنه هراة را باز گذاشته روی توجه بسمرقند نهاد بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد میرزا الغ بیك نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلج سیور غال اوست باید که باز گردد وبضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبداللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود ودر باب رتق وفتق وحل وعقد امور آن ولایت اهتمام فرمود وخاطر بر عصیان پدر قرارداده رایت مخالفت مرتفع گردانید وصندوق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردید که هیچکس از آنجهة متعرض مردم نگردد وباعث برین خبر آن بود که میرزا الغ بیك در باب حصول وجوه تمغا وزکوة مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف وشقاق میرزا عبداللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیك متحیر گشت ومیرزا عبدالعزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته باسپاه فراوان بکنار جیحون شتافت ومیرزا عبداللطیف نیز از آنجانب خرامیده آن جناب را از عبور مانع آمد وپدر وپسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب وپایان آب لشکر یان گذشتند وباشتعال نایرهٔ قتال اشتغال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبداللطیف غالب می گشتند ودر یکی از آن محاربات میرزا عبدالله شیرازی گرفتار شد ومیرزا عبداللطیف او را بجان امان داد در خلال این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیك خبر آمد که میرزا عبدالعزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا ورعایا دراز میکند

ومیرزا الغ بیك این سخن شنیده تهدیدنامه‌ها بپسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بی‌طاقتی کرده نزدیك بآن رسید که میرزا الغ بیك را بگیرند و بمیرزا عبدالطیف سپارند دراین اثنا ازپس پردهٔ غیب صورتی روی نمود که بر صحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آن که میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان بن محمد میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیك روزگار میگذرانید و نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر وصفحهٔ خاطر مرتسم ومنتقش میگردانید در آن اوقات که پسر وپدر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت ورایت کشورگشائی وجهانداری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبدالعزیز را چون طاقت جنك صحرا نبود دروازه‌های شهر مضبوط ساخته تحصن نمود و میرزا الغ بیك پس از آن که این خبر محبت اثر شنید مضطر شده عنان یکران بطرف دارالملك گردانید ومیرزا سلطان ابوسعید درظاهر سمرقند برقرب وصول آن جناب اطلاع یافت ترك محاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبداللطیف همدر آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیك روی بسوی پسر آورده در قریهٔ دمش تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیك برفراز پشته قرار گرفته آن دو لشگر خون‌ریز وآن دوطایفه فتنه‌انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ وخنجر وسنان وشمشیر برفرق سر یکدیگر کوفته خلقی‌را برخاك هلاك انداختند وهنوز بمقابله ومقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر ملك قدیر عنان بارگیر میرزا الغ بیك را گرفته بآنطرف پشته پایان برد وآن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده تحسرو تاسف میخورد وچون بدروازه شهر رسید میرانشاه قوچین که گماشته آن جناب بود دروب قلعه مسدود ساخته ازدخول مانع گردید ومیرزا الغ بیك باچشمی پرنم ودلی برغم باتفاق میرزا عبدالعزیز معدودی ازمخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تاروزی چند درحصن حصین اقامت فرماید وازتعب دوران ومحنت روزگار بی‌سامان برآساید بعداز وصول کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوك آنجناب بود ازغایت شقاوت قصدولی نعمت کرد و میرزا الغ بیك بر بن‌حان اطلاع یافته مانند صیدی که بپای خویش بدام صیاد رود نزد میرزا عبداللطیف رفت واودر آن‌زمان درسمرقند برتخت سلطنت نشسته بود میان پدرو پسر ملاقات واقع شده میرزا عبداللطیف از کمال قساوت قلب وقلت حیا ازروی سخریت واستهزاء بواسطه وبیواسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید ودر آن ایام آن ناجوانمرد تقلید حضرت صاحبقران کرده مفلوکی از اولاد چنگیز خان‌را برمسند خانی نشاند وعباس نامی راکه پدراو بحکم میرزا الغ بیك کشته شده بود فرمود تا پیش خان زانو زده گفت میرزا الغ بیك پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیك را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه‌الله که بآن امر همداستان نشد بعداز آن میرزا عبداللطیف جناب الغ بیکی را بامیر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت مخدومی مرحومی در روضة‌الصفا از امیر مشارالیه نقل نموده‌اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیك ازسمرقند

روان شدیم و آن جناب مبتهج و مسرور اسب میراند وازهر باب حکایات بامن میگفت چون اندك مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز بس نگریستم یکی ازقوم سلدورزا دیدم که پیش میرزا عبداللطیف راه سخن داشت گفتم خیراست گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیك در محلی که آبادانی باشد فرود آیند وچندان توقف نمایند که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیك چون اینخبر شنید زبانش از گفتار بازماند و آثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته در قریهٔ که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیك بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نموده ناگاه شرارهٔ از آتش بر دای پادشاه رسید واندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیك بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان که راند (سن هم بیلدنیك) یعنی توهم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام باشخصی دیگر بآن خانه در آمد چون چشم آن جناب بر ایشان افتاد بیخودانه از جای برجست ومشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین الثانی جناب پادشاهی را از دوش او برداشت وعباس جهة آوردن ریسمان ازخانه بیرون رفته من دررا ببیستم تامیرزا الغ بیك غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بردوقریب بمشعلی که می سوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را انطفا داد و میرزا عبداللطیف پیش از این واقعه بدوسه روز برادرخود میرزا عبدالعزیز را کشته بود و آن شاه زادهٔ بی عاقبت بجهة محبت سلطنت همچنان پدر برا که در فضایل نفسانی نظیر نداشت برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی بود قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت (خسر الدنیا والآخرة ذلك هو الخسران المبین) یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیك گوید قطعه الغ بیك آنشاه جم اقتدار ✲ که دین نبی را از و بود پشت ✲ زعباس شهد شهادت چشید ✲ شدش سال تاریخ عباس کشت (۸۵۳)

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیك گورکان

چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیك بوفور علم وفضل ازسایر اولاد امجد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت وهمواره همت عالی نهمت بر تربیت ورعایت علما وفضلا میگماشت ودر زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلدهٔ سمرقند مجتمع گشته بودند ودر ظلال دولت واقبالش درغایت فراغت ورفاهیت میغنودند واز آن جمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که درعلم هیئت وریاضی وفن نجوم عدیل ونظیر نداشت ودروقتی که میرزا الغ بیك رصد میساخت آن جناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زادهٔ رومی بتمشیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی درسلك اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و

معما میل مینمود.

مولانا نفیس طبیب افضل اطباء آن زمان بود ودر معالجهٔ مرضی میامن انفاس مسیحا ظاهر مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز وشرح اسباب و علامات مشهوراست ودردیباچه شرح اسباب وعلامات مدح وثناء میرزا الغ بیک مسطور مولانا محمد عالم درسلك علما سمرقند منتظم بود وبا میرزا الغ بیک گورکان همسبقی مینمود در مجالس النفایس مذکوراست که مولانا محمد عالم بواسطهٔ لطف طبع وحدت ذهن بامیرزا الغ بیك بغایت گستاخانه بحث میکرد ورعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای نمی آورد بنابرآن میرزا الغ بیك آنجناب را ازسمرقند اخراج فرمود واوبدارالسلطنهٔ هراة آمده درآن بلده ساکن گشت تاوقتیکه درگذشت این مطلع ازمنظومات اوست که **بیت**

ما سیه بختیم وبدروزیم و اختر سوخته ☆ شمع مقصودی بدست خودشبی نفروخته.

خواجه عصام الدین بمزیدجاه وجلال وعلم وکمال ازسایر علماء ماوراء النهر امتیاز تمام داشت ومدتی مدید درآن ولایات بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت برتقویت ارکان شریعت میگماشت.

خواجه افضل الدین کشی از جملهٔ دانشمندان سمرقند بود و بیوسته بلوازم افاده قیام مینمود.

سید عاشق بصفت زهد ودینداری وعلم وپرهیز کاری موصوف بود و درباب امر معروف ونهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنابرآن میرزا الغ بیك منصب احتساب سمرقند را بدانجانب عنایت کردوسید کماینبغی درتمشیت آن امر لوازم امانت ودیانت بجای می آورد ازثقات استماع افتاده که دروقتی که میرزا الغ بیك جهة سنت ختان میرزا عبدالعزیز درکان کل طوی فرمود و مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی بردند در روزیکه اکابر و اعیان سمرقند درمجلس پادشاه نشسته بودند سیدعاشق درغایت غلظت بآن محفل درآمدوروی بمیرزا الغ بیك آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیك ازاین خطاب بغایت متغیر گشت وبعداز تامل جوابداد که توبشرف سیادت و دانش اتصاف داری وبه کبرسن رسیدهٔ ظاهراً میخواهی که بعزشهادت فایزشوی بنابرآن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی وحال آن که من تورا باین مطلوب نخواهم رسانید وبعد ازچندروز ازین قبل وقال حمامیکه خواجه عصام الدین درسمرقند طرح انداخته بود باتمام رسیدو درشبی که آن حمام راگردان میساختند زنان مغنیه بسر حمام رفته درمیان مردان نشستند وآغاز تغنی کردند وسید عاشق براینصورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت وگفت ای شیخ الاسلام بیا سلام بکدام مذهب جایزاست که زنان و مردان دریك مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین ازشنیدن این سخن برآشفته روزدیگر نزد میرزا الغ بیك رفت و بزبان دادخواهی آنچه سیدعاشق گفته بود معروض داشت وچون

میرزا الغ بیك بواسطه استماع سخنان کان کل ازسید آزرده دل بود فرمود که فرداقضاة وعلما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمائیم وسید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمائیم و روزدیگر آن زمره عظیم الشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابوالفتح ذبابه که مردی ابدال وش ومتقی بودومیرزا الغ بیك اورا اجازت داده بود که هرگاه بخواهد بمجلس همایون درآیدو هرسخن که داشته باشدبیواسطه بعرض رساند بدارالسلطنه درآمد وپیش از اکابر نزدمیرزا الغ بیك رفت وازسبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جوابداد که مدتی شدکه سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه درروز طوی کان کل مارا گفت که احکام شرع نبوی برانداختی وشعار کفارظاهر ساختی ودیروز خواجه عصام الدین راکه بصفت علم و دانش وتقوی سرآمد اشراف علماست شیخ الاسلام بیاسلام گفته است بنابرآن قضاة و فضلارا طلبیده ایم تامرافعه این قضایا نمائیم وآنچه بحسب شرع متوجه اوشود بجای آوریم مولانا ابوالفتح فرمود که سیدنیك نکرده که نسبت بشماو شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری سلوك مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام می فرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل انصاف داردودراثنا این قیل وقال سپاهی زانوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده وازوی دوفرزند مانده ومن میخواهم که زن برادر رابحبالهٔ نکاح خویش درآورم تابرادر زاده‌های من ضایع نشوند اما آن زن میخواهد که بعداز انقضاء عدت بنکاح بزازی درآیدو ازوی نفقه میستاند میرزا الغ بیك بساولی را فرمود که برو وآن ضعیفه را بگوی که بنکاح برادرشوهر خودرضا دهد وبزازرا ازعقد اومنع کن مولانا ابوالفتح پس ازاستماع این حکم روی به میرزا الغ بیك آورده گفت آنچه سیدعاشق نسبت بشما گفته بود دوراز کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بجهة آنکه زنی که عاقله وبالغه باشد شرعا اختیاردارد که بعقدهر کس خواهددرآید شما بکدام مذهب اورا تکلیف مینمائید که زن بزاز نشود وبمناکحت این مغول رضادهد آن پادشاه مغفرت پناه ازاین سخن بغایت متاثر گشت وبساول را از آن کار مانع آمد وفرمود که اکابرواشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سیدعاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آن جماعت مایوس باز گشتند وبساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند.

مولانا محمد اردستانی اعجوبهٔ زمان ونادرهٔ دوران بود ودرعلم رمل وطالع مسئله مهارت کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمینمود ودرآن باب از آن جناب حکایات بسیار منقولست وقبول این حکایت که ازمولانا علاء الدین علی قوشچی مرویست ازمطالعه کنندگان این اوراق تامول حضرت مخدومی مرحومی درروضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی درمجلس همایون میرزا الغ بیك نشسته بودم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیکی اورا کفت رملی بکش واز آنچه درضمیر منست اعلام نمای و

مولانا ملاحظهٔ طالع وقت نموده ورملی کشیده گفت سئوال ازحرم است و خاموش کرد
پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تورسیده بی تحاشی بگوی مولانا
گفت که پادشاه ازدوخاتون که درحبالهٔ نکاح دارد یکی را میکشد ودیگری را که دختر
خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیك از تطلیق دخترخان که بصفت زهدوعفت آراسته بود
واورا بسیاردوست میداشت استبعاد نمود وهمدران چند روز خاتونی راکه مولانا محمد
بکشتن اوحکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد ودخترخان ازوقوع این حادثه شادمان شده
چندان شماتت فرمود که میرزا الغ بیك درغضب رفته اورا طلاق داد قاضی محمد مسکین
بصفت علم وتقوی وشریعت پروری موصوف بود ومدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم
منصب قضاء سمرقند اقدام میفرمود ازجناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی
استماع افتاده که میرزا الغ بیك گورکان درایام سلطنت وکامرانی مبلغی کرامند بیکی از تجار
تسلیم نمود تاخریدوفروخت کرده مرابحهٔ آن را بخزانهٔ عامره رساند بعدازچندگاه سفینهٔ حیات آن
تاجر غریق بحر فناشده جناب الغ بیکی درمتروکاتش طمع فرمودوفرمود که ازنفایس خزانهٔ
ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده وموافق مدعا گواهان آماده ومهیا ساخت وچون مافی
الضمیر صاحب تاج وسریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه
راطلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه وگذرانیدن گواه دراین تضیه چندان نفعی بشما
نمیرساند زیرا که حقیقت حال برمن ظاهر است واگرچنانچه البته میخواهید که برطبق
مدعای شما حکم کنم دراینوقت که درغایت برودت است مرا دست وپای بسته درآب سرد
چندان غوطه دهید که بی طاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان رادر عوض لعل
معدوم بشما دهند و آن نایب این سخنان را بعرض میرزا الغ بیك گورکان رسانیده پادشاه
بادین ودادرقت فرمودو بر کمال دیانت جناب اقضوی آفرین کرده ازسر آن دعوی درگذشت
وهمچنین درآن وقت که میرزا عبداللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بنا
حق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی راجواب
نکردوفرمود که غرض میرزا عبداللطیف از این فتوی استجازه کشتن میرزا الغ بیك است
وسال آن که اگر پادشاه جهت مصلحت ملك یکی ازاحادالناس را بقتل رساند بروی قصاص
نیست وهرچند میرزا عبداللطیف بوعد، وعیدو تخویف وتهدید خواست که جناب اقضو یرا
ازآن مناقشه درگذراند تابرآن فتوی خط نهد بجائی نرسید والتوفیق والتائید
من الله الحمید المجید

خواجه فضل الله ابوللیثی

ازاولاد فقیه ابواللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست وجمال حال خواجه
فضل الله بصفت فضل وکمال آرایش داشت وهمواره اوقات شریف را بدرس وافاده صرف

میکردو گاهی بشعر ومعما نیزمشغولی می فرمود این مطلع ازجملهٔ منظومات اوست **بیت** قدچون سروتوجانست مرا بلکه روان ✡ سویم ابسرو روان شوکه فداسازم جان

مولانا علاءالدین علی قوشچی اعلم علماء زمان وافضل حکماء دوران بود و اودرصغرسن منظور نظرشفقت میرزا الغ بیك شده بیمن تربیت آن پادشاه عالیجاه درعلم بدرجات علیه تصاعد نمود ومیرزا الغ بیك اورا فرزند میخواند وجهت کمال خصوصیت گاهی جانور بردستش مینشاند بنابرآن بقوشچی اشتهار یافت ازتصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی مشهور است ومستحسن طباع جمهور علما نزدیك ودور مولاناعلی دراواخر ایام حیات بدیار روم افتاد ودر آن مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت بقا بباد فناداد.

خواجه عبدالمؤمن ندیم مجلس خاص و انیس بزم اختصاص میرزا الغ بیك بود و بلطف طبع وحدت ذهن از ظرفاء وفضلاء سمرقند ممتاز ومستثنی می نمود از ثقات استماع افتاده که درزمان خجسته نشان آن پادشاه عالیشان قاضی فرشی یکی ازقضاه شرعیه طریقه مداهنه بجای آورد واین معنی برضمیر انور میرزا الغ بیك ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند وقاضی رجوع بخواجه عبدالمومن کرد آن جناب درپایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بگشاد وبعد از قیل وقال چنان مقرر شد که قاضی بیست سراسب تسلیم نماید تادست ازریش او باز دارند آنگاه قاضی خلاص شده اسبان را بخواجه عبدالمومن سپرد وخواجه آنها را بگله خود فرستاد امابعداز چندگاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد شاید که پادشاه برو غضب نماید بنابر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که توفردا ازدورخودرا بحضرت میرزانمائی تا اگراز مرآن مهم غباری برخاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی به موجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیك بروی افتاد خواجه عبدالمومن را طلبیده گفت که بیست سراسب که قاضی قبول کرده بودچرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه عبدالمومن جوابداد که قاضی از سرانجام اسبان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش اورا تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیك ازشنیدن این سخن درخنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد.

مولانا خیالی درسلك شعراء بخارا منتظم بود ونسبت بخواجه عصمة الله درطریق تلمذ سلوك مینمود این دو بیت از اشعار او بخاطربود بثبت افتاد **نظم** ای تیر غمت را دل عشاق نشانه ✡ خلقی بتومشغول وتو غایب زمیانه که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد ✡ یعنی که تورا میطلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** درزمان میرزا الغ بیك سرآمد شعراء سمرقند بود این مطلع ازجمله منظومات اوست **بیت** ابزلف شب مثال ترا دربر آفتاب ✡ ازشب که دیدسایه که افتد بر آفتاب.

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر

میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارك هولناك بنفس نفیس معاشر امرقتال گردیدی وهرچند لشگرحضم بقوت وشوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوك نمودی واز امساك واسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان به تقریبی کثرت وبخشش میرزا بابروا بعرض رسانید وپرسید که‌چون‌است که شما درین امر تقلید آن‌جناب نمینمائید میرزا سلطان محمد درجواب این بیت خواند بیت میان عالم وجاهل همین قدرفرقست ☆ که او کشیده عنان باشد این گسسته مهار ومیرزاسلطان محمد درزمان حیات خاقان خجسته صفات مدت پنجسال در مملکت‌عراق بدولت واقبال گذرانید ودر آن‌وقت که آن‌حضرت درولایت ری عازم سفرآخرت گردید آن شاهزاده صاحب تائید ازخرم‌آباد لرستان بری‌شتافت‌ودر یورت جد بزرگوارفرود آمده ازآنجا باصفهان رفت وبعد ازضبط آن بلدهٔ جنت‌نشان عنان یکران بطرف‌شیراز تافت‌ومیرزا عبدالله بقدم‌مقابله ومقاتله ازدارالملك‌فارس بیرون‌آمده بین‌الجانبین‌حربی درغایت صعوبت دست داد ومیرزا عبدالله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد ولشگر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته‌میرزا سلطان‌محمد مقرون بعزوناز بشیرازدر آمد واز اشراف آن‌ولایت‌سید نظام‌الدین‌احمد را بنابراستدعاء میرزا عبدالله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطرشاه زاده را جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تااز قلعه بیرون‌آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان‌محمد اورا منظور نظرمرحمت ساخته فرمود درهرشهر از بلادعراق که خواهد توطن نماید واگر خواهد بخراسان رود ومیرزا عبدالله‌بامید مصاهرت میرزا الغ بیك سفرخراسان اختیار کرد وچون بهراة رسید چند روزدرظل‌عاطفت میرزا علاءالدوله گذرانیده اما درروز واقعهٔ ترناب چنانچه سبق‌ذکریافت صف سپاه خراسان ویران‌کرده روی بجانب میرزا الغ بیك آورد ومیرزا سلطان‌محمد درفارس وعراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سراطاعت برخط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه‌بن امیرقرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه وقزوین را بتحت تصرف درآورد ومیرزاسلطان محمد از طغیان پادشاه ترکمان خبریافته باستعداد سپاه مشغول گشت ونشان همایون بیوسون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهان‌شاه درقلم‌آورد براینمنوال که‌شهریار اعظم امیرجهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاده که‌گماشتگان او بخلاف حکم همایون‌درسلطانیه وقزوین مدخل‌نموده اند واین‌صورت بیقاعده واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان‌اعلی بازگذارد وبه‌مملکتی که حضرت خاقان سعیدمغفور جهة او تعیین‌فرموده قناعت نماید والا بمیدان‌قتال شتابد تابمقتضای قضای ایزد و تعالی

چه بظهور آید و مهر بر روی نشان زده درصحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس بالشکری بیقیاس درعقب ایلچی روان شد چون امیرجهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد ومضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعت است یا از نشاء جنون بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس وعراق آورده چون بین الفریقین مسافت نزدیك شد رسل ورسائل ازطرفین درمیان افتادند ومنازعت ومخالفت را بمصالحت وموافقت تبدیل دادند ومیرزا سلطان محمد بشیراز باز گشته امیرجهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت وآن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار پنجسال دیگر درسلطنت واستقلال بسر برد ودرسنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه درجنك چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر مالك الملك قدیر بساط زندگانی اورا درنوشت چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت وپرتو اهتمام بر تفضیل این اجمال خواهد تافت :

گفتار در بیان لشگر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دارالسلطنه هرات ومراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر ممالك فارس وعراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم میرزا الغ بیك بچه انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالك خراسان افکند وبالشکری مانند حرکات افلاك نا معدود بدانجانب توجه فرمود ومیرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از دارالسلطنه هراة باستقبال برادر نهضت نمود ودر نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان هردو کشور ومردان هردو لشگر درهم آویخته نهایت مردانگی وجلادت بظهور رسانیدند آخرالامر نسیم نصرت وفیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن گرفت ومیرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا تیسیر پذیرفت و میرزا ابوالقاسم بابر با هفت نفر از اهل تهورجان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده خودرا بقلعه عماد رسانید ومیرزا سلطان محمد درغایت حشمت بدارالسلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت وتشید مبانی سلطنت روزی چند به بسط بساط عیش و عشرت پرداخت ومیرزا ابراهیم راازقید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاءالدوله که مصحوب خویش آورده بود روان ساخت ودر آن زمستان در بلده فاخره هراة قحط وغلائی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یك خروار گندم بمبلغ چهارصد دینار کپکی رسید و امیرحاجی محمد غنا شیرین که درزمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود ودر آن اوان ازسایر امراء میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار واعتبار ممتاز ومستثنی مینمود آغاز ظلم وتعدی کرده خاطر ترك وتاجیك را بمصادره ومطالبه بیازرد وهرچند خواجه غیاث

الدین پیراحمد خوافی که در دیوان میرزا محمد در جرگهٔ امراء عظام مهر می‌زد جناب
امارت مآب را از اشتعال نایرهٔ جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال
باحوال ملك ومال راه یافت وهر کس توانست ازدارالسلطنه هراة گریخته عنان عزیمت
بصوب ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر تافت وچون میرزا بابرچند روز در قلعهٔ عماد بسر
برد بدستور سابق آنحصار را بامیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه به
استرآباد آورد و گماشتگان میرزا محمدرا از آن‌ولایت بیرون کرده بار دیگر لواء
سلطنت مرتفع ساخت وچون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا
بابررا متمح نظر همت گردانیده میرزا علاءالدوله‌را بحکومت گرمسیر روان کرد وباسپاه
غضنفر نهادمتوجه استرآباد گشت وامیرحاجی محمد غنا شیرین را با سایر امراء جلادت
قرین برسم منغلای پیشتر روان ساخت ومیرزا بابر مانند شیرژیان از جنگل جرجان
بیرون خرامیده درمشهد راز بامراء عراق‌رسید وازجانبین طالبان نام و ننك‌در میدان
جنك‌تاخته بتیغ‌خون‌افشان‌ادیم‌زمین را رنك‌لعل بدخشان دادندو بنیزهٔ ثعبان‌نشان‌روزنه‌ها در
سینهٔ یکدیگر گشادنددرین نوبت عنایت الهی شامل‌حال میرزا بابر گشت وسپاه‌عراق
انهزام‌یافته‌دست‌قضاطومارحیات‌امیرحاجی محمدغناشیرین وفوجی دیگراز‌امراء و نوئینان
رادرنوشت از آنجانب میرزاسلطانمحمد چون‌خبر فوت امیرحاجی‌محمد شنوددر ولایت
طوس ضبط آغرق‌را بعهدهٔ خواجه‌پیراحمد خوافی گذاشته ازعقب‌امراء ایلغار فرمودودر
اثناءراه‌بگریختگان مشهدراز رسیده صورت حادثه‌راعرضه داشتندو آتش‌خشم‌شهرباری
مشتعل شده مانند بادصرصر درحرکت مسارعت‌کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی
در موکب همایون نماند وچون باردوی میرزا بابر نزدیك رسید لشگریان جرجان
پراکنده گشتند ومیرزا بابر باردیگر بقلعه عماد رفت ومیرزا سلطان محمد را بتصور
آن که شایدمخالفان کیدی اندیشیده باشند همان‌شب‌عنان‌مراجعت بطرف طوس‌منعطف
گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم سر خویش
گرفته‌اند و راه گریزدر پیش وکیفیت اینحال چنان بود که بعداز ایلغارمیرزا
سلطان‌محمد خبر قتل‌امرا درارددوی همایون مشهورشدوشورشی درمیان لشگریان‌افتادو
هرچند که‌خواجه‌غیاث‌الدین‌پیراحمدسعی نمودهیچکس‌رانگاه‌نتوانست‌داشت‌ومیرزاسلطان
محمدمعسکر نصرت‌اثررا خالی دیده‌متحیر گردید و یکدو روزتوقف فرموده‌در آن‌اثنا
بتحقیق‌پیوست که‌میرزاعلاءالدوله‌از گرمسیر بهراة‌شتافته‌و گماشتگان آن‌جنابرا‌از شهر عذر
خواسته‌وبر مسندفرماندهی نشسته آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعهٔ
مشورت درمیان‌انداخت و گفت‌که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاءالدوله‌اند واو
حالادر آن‌بلده لواء سلطنت مرتفع‌گردانیده ولشگریان ما پریشان شده‌اند مصلحت
چنان مینماید‌که بعراق مراجعت نمایم‌ومردم خودرا جمع آورده باردیگر بتسخیرخراسان
نهضت‌فرمائیم وسخن بربن قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنك راه عراق سازداد
و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بلدهٔ هرات گشته میرزا علاء الدوله

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرده روی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنهٔ هراة در آمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود آنگاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچوجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر بر ینموجب بتقدیم رسانیده مولانا احمد بامتابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبداللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالك الملك بی مانند

میرزا عبداللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدوزانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سودائی مزاج و تندخوی و درشت گوی بود و بگناه اندك عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آن حضرت را با شاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب رشك سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبداللطیف بروجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را شربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امر پیش نمازی پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود تایبوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت اوجان سپار بها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیك اینجماعت امیر سلطانشاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بملازمت میرزا عبداللطیف میآمدند کشته بودند **القصه** بنابر قتل امراء برلاس و ترخان سایر نوئینان از ملازمت میرزا عبداللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیك و میرزا عبدالعزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان درمیان آوردند و بجد هرچه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنهٔ اربع وخمسین وثمانمائه در کمینگاه غدر نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سار از باغ چنار بطرف شهر میآمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا عبداللطیف

دست در یال اسب زده فریاد بر آورد که تیر رسید لاجرم جمعیتکه ملازم رکاب سلطنت مآب بودند متفرق گشتند ودشمنان خودرا باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند واز پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیك آویختند مدت پادشاهی میرزا عبداللطیف ششماه بودو او بعداز قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت پدر کش پادشاهی را نشاید☆ وگر شاید بجز شش مه نپاید ازغرایب اتفاقات آنکه میرزا عبداللطیف بردست بابا حسین نامی کشته شدو برطبق تاریخ قتل پدرش کلك قضا تاریخ کشتنش بابا حسین گشت بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتیغ☆ تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت (۸۵۴) وچون میرزا عبداللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبدالله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیك بدارالملك خراسان

سابقاً خامه مشگین شمامه اینخبر بمشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاءالدوله چون خبر توجه میرزا بابر را شنید دارالسلطنه هرات را باز گذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعداز وصول بمقصد فی الجمله مردمی درظل رایتش جمع آمدند ومیرزا بابر این خبر استماع نموده بالشگری جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت ومیرزا علاءالدوله ازمقابله و مقاتله پهلوتهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد ومیرزا ابوالقاسم بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید باوجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی ازعقب میرزا علاءالدوله نهضت فرمود واسباب جمعیت اورا از بنیاد برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ وقندوز وبقلان را بامیر پیر درویش هزار اسپی و برادرش امیرعلی که بصفت نصفت و سخاوت و شجاعت موصوف ومعروف بودندارزانی داشت ورایت نصرت آیت بصوب دارالسلطنه هراة برافراشت چون بسعادت واقبال در مستقر عزت وجلال نزول نمودديد که درغیبت موکب همایون صورتی درغایت غرابت دست داده ودست قضا ابواب شداد وفساد بر روی روزگار ماهرویان گشاده شرح اینحال وتبیین اینمقال آنکه میرزا ابوالقاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیارالدین را باویس بیك سپرد و اویس چند روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او راشیرین نمودو بخار سرکشی وغرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصار داری مرتب ساخت وبدست بی شرمی علم فسق و فسادو ظلم وعناد برافراخت گاهی ازقلعه پایان آمده بعظمت تمام بردر حصار مینشست و شراب میخورد بعضی از ارباب حسن و ملاحت را بزجر وتکلیف ازمیان بازار کشیده بحصار میبرد و باآن که میرزا ابولقاسم

بابر مظفر ومنصوراز یورش بلخ بازگشته درباغ سفید نزول اجلال فرمود اویس همچنان درمقام عصیان وطغیان بودو اصلاًاز مرتبهٔ نخوت و سرکشی تنزل ننمودو چون آن حصار درمتانت باقلعهٔ سپهر دوار لاف همسری میزند ودرآن وقت بذخایر بسیارو اسلحه بیشمار مشحون بودمیرزابابرراشتغال بمحاصره ومحاربه مناسب ننمودو رای جهان گشای بر حل آنواقعه مشکل گماشته یکی ازمحرمانرا نزداویس فرستادو بیغام داد کـه توقدم ازحصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آن گاه آن پادشاه جمجاه شبی بشهر تشریف آورد و جمعی ازاهل ساز وآوازرا بقلعه فرستاده فرمود که مانیز متعاقب میرسیم وطایفه ازاصحاب جلادت را نیزازعقب روان ساخت و غلغله درقلعه افتاد که حضرت میرزا رسید و اویس تا بدهلیز حصار باستقبال آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی دروی آویخت و اویس بیك زخم خنجر او را هلاك ساخته دلاوران دیگر خودرا باویس رسانیدندو بضربات پی درپی روح خبیثشرا بدوزخ روان گردانیدند بعداز دوسه روز برادراویس یوسف شاه ومراد ترکمان که مقرب او بود بپای اضطرار ازحصار اختیارالدین بیرون آمدندومقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه والاجناب سپرده ایشان نیزرخت بعالم آخرت بردندو درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاءالدوله پیش میرزابابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری بنزدیك شهررسیده و دردامن کوه کازرگاه ازنظرمن غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بتفحص مشغول گشتندو میرزاعلاءالدوله را ازوثاق اسکندربیك بیرون کشیده حسب الحکم ببعضی از اهل اعتماد سپردندو درسنه ۸۵۵ میرزا ابوالقاسم بابربنابر دغدغهٔ که ازطرف میرزا سلطانمحمد داشت بعزم قشلاق استرآباد رایت عزیمت برافراشت وچون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نـورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند درآن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار دربیان محاربه میرزاسلطانمحمد ومیرزاابوالقاسم بابر درمنزل چناران کرت ثانی وازپای درآمدن آن سروریاض کامرانی بصرصر قضاو قدرجناب سبحانی

درشهورسنه خمس وخمسین وثمانمائه میرزاسلطانمحمدبن میرزا بایسنقر کرت دیگر لشگری پرتهورازولایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان ورزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزاابوالقاسم بابردر ولایت بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا راکه درآنولا بواسطه استیلاء میـرزا سلطان ابوسعیدازماوراالنهر آمده بودبرسم رسالت نزدمیرزامحمد فرستاد و التماس صلح فرمود

و آن جناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده میرزا سلطان محمد نخست
ازقبول آن امر سر باززده و عاقبت بنا بر وفور الحاح و مبالغهٔ خواجه مولانا ناسر رضا جنبانیده و مهم
بر ینموجب قرار یافت که محقر ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو
میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا ابو القاسم بابر پس از
مراجعت خواجه مولانا ناعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال
آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد دفتر عهد و پیمان را برطاق نسیان نهاده و
از بسطام و دامغان گذشته بجلگاه اسفراین در آمده میرزا بابر از شنیدن این سخن بر آشفت
و مانند شیر دلیر از بیشه مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطانمحمد چون از توجه
برادر خبر یافت ازولایت اسفراین عنان یکران بجانب استرآباد تافت و در موضع چناران
آن دو سپاه شرکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر
حمله نیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آنروز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس
برسپاه خراسان تاخته **بیت** بهر سو که تیغ وسنان برفراخت ✿ سر و سینه خصم را خود ساخت
و میرزا ابو القاسم بابر نیز صلای گیردار در معرکه کارزار انداخته **بیت** به تیرو کمان و به
شمشیر تیز ✿ بر آورد از دشمنان رستخیز ودر آن اثنا امیر ابوسعید میرم از میرزا سلطان
محمد گریخته نزد میرزا ابو القاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطانمحمد قصد قول بزرك
دارد مناسب آن که لشگریان کوچ بازدهند تا او بمیان صفوف در آید آنگاه از اطراف و
جوانبش در آمده نگذارند که بیرون رود مقارن آن حال آن شهر یار شجاعت شعار بر قلب
لشگر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید
کاربند شده آن جناب را درمیان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوندند
وزمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز
آمد و جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطانمحمد در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر
گشت و هنوز فرمانفرمای خراسان سواره ایستاده بود که اورا پیش بردند و میرزا بابر
برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت که از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد
خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشگر بخراسان کشیدی و خود را باینروزگار گرفتار گردانیدی
میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی
مینموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادری چنان که در شجاعت
و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و
موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند در اثناء
راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود به بندد موکلان
گفتند که مهم از ین در گذشته است آن جناب فرمود که بابر مروت نکرد جواب دادند که نی
گفت پس مرا کجا میبرید و همانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از
سرهنگان میرزا بابر به یکضرب شمشیر کار آن شهریار عالیمقدار را آخر ساخت **رباعی**
دردا که اساس چرخ را نیست قرار ✿ از دایرهٔ زمانه دورست مدار ✿ زنهار امان زدهر

امیدمدار ✿ کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا بابر بدیدن پیکر فتح و ظفر سر افراز گشت شکر نعم آلهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالك محروسه فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گوهر اورا بدارالسلطنه‌هراة برده نزدیك پدرش میرزا بایسنقر دفن کردند وبعد ازآن که خاطر ازمهم یك برادرجمع ساخت همان روز بفیصل کاربرادر دیگر پرداخت وحکم فرمود که جهان بین میرزا علاءالدوله را به میل آتشین از حلیهٔ رویت عاری گردانند اما شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر آن جناب رحم کرده گفت که آب درچشم آورد ومیل را بروجهی درپلکهایش کشید که بمردمك دیده‌اش آسیبی نرسید هرچند مناسب مکارم اخلاق ومحاسن آداب و کرم جبلی ومروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جراید جرایم برادران رابرقم لاتثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی وازایشان عفوفرموده مضمون کلمهٔ العفو عندالاقتدار من علوالاقتدار بظهور رسانیدی اما چون سررشته اختیار در قبضهٔ قدرت کارفرمای قدر است ووقوع خیر وشر بمحض تقدیر مالك الملك اکبر پرتو توفیق ازلی برجمال روزگارش نتافت و امثال آن افعال ناپسند ازآن پادشاه خردمند صدور یافت وذلك تقدیر العزیز العلیم.

گفتار دربیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدارلملك شیراز و مراجعت فرمودن برمشیت مهیمن کارساز

چون بمساعدت دولت واقبال میرزا بابر ازجانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالك فارس وعراق آورد وبنابرآنکه بسبب عبور سپاه میرزا محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات ازراه ترشیز بصوب یزد توجه فرمود وبعد ازنزول درحدود آنولایت ازامراء میرزاسلطان محمد امیر نظام‌الدین احمد وامیرغیاث‌الدین سلطان‌حسین ابناء امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استعداد یافتند و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند وهمچنین خواجه پیراحمد خوافی بدرگاه عالمپناه رسید ومنظور نظر شفقت گردید وموکب ظفر قرین ازدارالعبادهٔ یزد مفتخر وسرافراز بشهر شهرهٔ شیراز خرامیده پادشاه دوست نواز نوای چنك و عیش وعشرت ساز داد و با جوانان ساده عذار ومه پیکران ناهید رخسار تجرع باده خوشگوار اختیار کرده چند روز قدم ازبزم انبساط بیارگاه سلطنت ننهاد درآن اثنا خبراستیلاء سپاه ترکمان بر بلدهٔ ساوه اشتهار یافت ومیرزا بابر بساط بزم درنوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت اینواقعه چنان بود که بعد از فتح‌چناران میرزا بابر هر یك ازولایات فارس وعراق را نامزد یکی ازارکان دولت فرمود ازآنجمله حکومت‌ساوه را بامیر شیخ علی بهادر وایالت قم را با میر درویش علی تفویض نمود وایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیدند واز رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مصادره و

مواخذه کشیدند وچون شیخ امیرعلی در اشتعال نایرهٔ ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفهٔ از اعیان ساوه بجمعی از تراکمه که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان بیك ناگاه بر سر امیر شیخ علی ریخته واورا گرفته پیش امیرجهان شاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است رایگان بتحت تصرف امیرجهان‌شاه ترکمان درآمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفهٔ از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت وامیر درویش علی برج وبارهٔ شهر را مضبوط ساخته متحصن شد وبعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش وعشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را به‌میرزا معزالدین سنجر مفوض داشت وبنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان بر‌افراشت در اثناء راه ایلچی ازجانب خراسان باردوی نصرت‌نشان رسیده بموقف‌عرض رسانید که میرزا علاءالدوله درخراسان‌خروج کرده است وخلق بسیار درظل رایتش جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر توقف درمملکت عراق مصلحت ندیده و در روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه از کوشك زرد عنان کمیت گیتی نورد بصوب دارالسلطنه هراة منعطف گردانید ودر بیست ودوم ماه بتفت یزد رسیده‌حکومت آن‌ولایت‌را بمیرزا خلیل سلطان بن‌میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت‌واز آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان سر زمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نمود وموکب همایون از تون بصوب هراة درحرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت واقبال درمستقرجاه وجلال نزول اجلال فرمودو بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بیمن شجاعت‌امیر پیردرویش هزار اسبی‌فیصل یافته وآن‌جناب ازراه سیستان بطرف ری شتافته چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد .

ذکرخروج میرزاعلاء الدوله بامدادقوم ارلات‌وبیان بعضی دیگر از وقایع وحالات

در آن اوان که‌دیدهٔ ستمدیدهٔ میرزاعلاءالدوله ازمیل آتشین محفوظ ماند بلطائف الحیل ازاردوی میرزا بابر خودرابمشهدمقدسه رسانید واز آنجا راه میمنه وفاریاب پیش گرفت وبعد ازوصول بدان ولایت امیرسلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهراو درحرم آن‌پادشاه‌عالی گهر بسرمیبرد باسایر ارلاتیان که درآن‌حدود توطن داشتند بموکب عالی‌پیوستند وبرسلطنت آن‌جناب اتفاق کرده کمر خدمت‌کاری برمیان جان بستند ومیرزا علاءالدوله بامداد آن‌جماعت مستظهر گشته باسپاهی آراسته متوجه بلخ شد وامیر پیردرویش وامیرعلی بالشگر طخارستان دربرابر ارلاتیان آمده بین‌الجانبین حربی‌صعب‌دست داد وامیرسلطان‌محمود بزخم تیری ازپای درافتاده‌میرزا علاءالدوله باسایراتباع روی بهزیمت نهاده ازراه‌لنگرمقدسهٔ غیاثیه متوجه‌دارالسلطنه

هراة گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امراء میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش در نواحی هرات رود بآن شهریار بیطالع رسید و بیك حمله سلك جمعیتش را متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هراترود بسیستان گریخته از آنجا بری شتافت و با میرزا جهان شاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بروجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه هراة رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهان شاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابوالقاسم بابر خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و گماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه وافر حشمت عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه ۸۵۷ میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغکان آن بلدان بپایهٔ سریر اعلی رسیده ع کیفیت حال عرض کردند و همدر ین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنا بر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذ گردانید و بزجر و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی از وی، گرفته دیگر چیزی می طلبید تا آن جناب بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بمنزهات آن جهانی آورد و در عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده معمار همتش بوده مدفون گشت کل شیء هالك الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون .

ذکر پادشاه صاحب تائید میرزا سلطان ابوسعید

میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری آنقدر مبالغه میفرمود که هیچکس زیاده بران مرتبه تصور نمی نمود فروغ رای جهان گشایش ساحت ملك و ملت را منور داشت و ماهیچهٔ چتر گردون سایش نور ماه و خورشید را مفقود و نابود می پنداشت در فیصل قضایا از جاده شریعت نبوی هرگز تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارك یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالك جنت نشان محدود و مبسوط گردید **نظم** معدلتش بست به نیروی خویش ✡ گردن ده گرگ بیك موی میش تا در عدلش بجهان برگشاد ✡ بید نلرزید ز طوفان و باد میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا محمد بن

میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گوکان بود ودر بدایت‌حال ملازمت پادشاه ارسطو فطنت میرزا الغ بیك گورکان می نمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای وزیدن صباء صبی و افتتاح اشتعال نایرهٔ نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهان گیری برصحیفهٔ ضمیرمی - نگاشت ومنتهز فرصت بوده وخودرا از ابناء زمان بتکفل امر کشورستانی سزاوار ترمی‌پنداشت وهمواره ازخاطر فیض بخش وضمیر آفتاب درخش اصحاب بقظه و انتباه استمداد همت مینمود وبزبان حال ولسان مقال سعادت سلطنت واقبال را از باطن فرخنده میامن ایشان استدعا می‌فرمود وچنانچه سابقا مذکور میشد در شهور سنهٔ ثلث وخمسین‌وثمانمائه که‌میرزا الغ بیك گورکان ومیرزا عبداللطیف‌در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند آن‌حضرت باستظهار ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نموده وچون‌میرزا الغ بیك اینخبر را شنود از برابر پسر برخواسته روی بسمرقند آورد ومیرزا سلطان ابوسعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت‌وروزی چند پای‌دردامان‌شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه‌چینی میکشید و پس از آنکه میرزا عبداللطیف پدررا کشته برسریر پادشاهی نشست کس فرستاده آن‌جناب را بسمرقند برده حبس کرد ومیرزا سلطان ابوسعید ازحبس گریخته ببخارا شتافت وبحسب اتفاق‌در همان شب که‌میرزا عبداللطیف درسمرقند بقتل‌رسیدومیرزا عبدالله شیرازی‌پادشاه گردبد میرزا سلطان ابوسعید که بعد از این دراکثر اوقات ازوی بسلطان سعید تعبیر کرده خواهدشد دربخارا خروج نموده داروغهٔ بخارا آن‌حضرت را گرفته در مضیقی تنگتراز حوصلهٔ بخیلان بازداشت وروز دیگر خبر قتل‌میرزا عبداللطیف بآن دیار رسیده‌امرا واعیان بخارا بقدم اعتذار نزدسلطان‌سعیدرفتندوزبان‌باستغفار گشاده آن‌حضرت‌رااز‌مجلس بیرون آوردند وبرمسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم‌نثار بر افشاندند بیت

عزیز مصر برغم برادران غیور ☆ زقعرچاه برآمد باوج ماه رسید

واز آنجا که غایت علوهمت آن خسرو عالی منزلت بود باوجود بدایت ایام کامکاری وافتتاح هنگام شهریاری بسلطنت‌ولایت بخارا قناعت ننمود و کمند همت بر کنگره تسخیرولایت سمرقندافکند ومیرزا عبدالله ازخیال استقلال آن‌نقطه دایرهٔ مرکز جاه وجلال آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشگر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانیدوشهر بسی را بتحت تصرف درآورده روزی چند در آن‌بلده بفراغت بگذرانید میرزا عبدالله‌چون برین‌حال وقوف یافت‌سپاهی یراق کرده همراه بعضی‌از امراء شجاعت‌پناه بدانجانب فرستاد وآن طایفه‌در قلب زمستان عازم بسی گشته سلطان‌سعید درشهر متحصن گردید وامرا آغاز محاصره ومحاربه کرده در آن اثنا سلطان‌سعیدفوجی ازمعتمدان خودرا بطریق نهانی‌ازشهر بیرون فرستاد تاازدورسیاهی بمخالفان نموده آوازه درانداختند که لشگر اوزبك رسیدو درشهر نقاره شادیانه زده بنابرآن تزلزل بارکان ثبات وقرار لشگریان میرزا عبدالله راه یافته سرخویش گرفتند

وطریق سمرقند در پیش و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال واثقال و خیول و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدارالسلطنهٔ سمرقند رسیدند میرزاعبدالله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد وعزم رزم فرموده بترتیب اسباب مقابله وتکمیل آلات مقاتله اشارت نمودو از آنجانب سلطان سعید معتمدی نزد ابوالخیر خان که درآن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید و ابوالخیرخان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی بسی به میرزاسلطان ابوسعید پیوست وآن دوپادشاه صاحب تائید بعنایت ملک‌ملک بخش تعالی شانه‌واثق بوده‌روی بدارالسلطنه سمرقند نهادند و میرزاعبدالله ازاتفاق اعدا آگاه شده بالشکری بعدد قطرات امطاراز شهر بیرون آمد و چون‌از آب کوهك بگذشت سیاهی سپاه‌ابوالخیرخان وسلطان‌سعید ظاهر گشت وآن‌دو پادشاه‌عالی گهر صفوف قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر دریکدیگر افتادند وتانم قوت‌در جگر توانائی داشتندداد پردلی‌و پهلوانی دادند زمین ازخون کشتگان رنك شفق گرفت وفضاوهوا ازصعود غبارمعرکه هیجاسمت تضییق پذیرفت آخرالامر تائید ملك‌مجید شامل‌حال سلطان سعیدشد ومیرزا عبدالله عنان‌بصوب فرار منعطف گردانیده دراثناء راه‌بارگیر اودرلای فرو رفت وشاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته درشب دوشنبه بیست‌ودوم جمادی‌الاولی سنه خمس‌وخمسین وثمانمائه‌بحکم میرزاسلطان ابوسعیدجام‌شهادت درکشیده‌و سلطان سعیدبروقوع این‌فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پرودگار پرداخته لواءحشمت وعظمت برافراخت وبنابرآن که میدانست که‌اگر اوزبکان بسمرقنددرآیند ابواب ظلم‌و بی داد برروی فرق عباد خواهند گشود دفع ایشان‌را پیشنهاد همت ساخت‌و چون‌نزدیك بشهررسید امراء ابوالخیرخان‌را که مصحوب موکب اعلی بودند غافل گردانیده یکسواره بدروازه تاخت و مستحفظان را پیش‌طلبیده گفت‌منم سلطان‌ابوسعید دروازه بگشائیدتااز تعرض اوزبکان سالم‌مانیدآن مردم‌علی‌الفور برموجب فرموده عمل نمودند وسلطان سعید بسمرقنددر آمده برتخت جهانبانی متمکن‌گشت‌وبروج‌وبارهاء شهررا مضبوط گردانیده تبرکات لایقه‌وتنسوقات رایقه نزدابوالخیرخان وامراء مقربان‌او فرستاد وپیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خان‌دارالسلطنه آباو اجدادبتخت تصرف اینجانب‌در آمدمناسب چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند ودیگردر این دیار اقامت نفرمایند که‌فایدهٔ برآن ترتب نخواهد یافتابوالخیرخان چون‌می‌دانست که چاره منحصردرقبول آن‌التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعیداز روی استقلال بضبط امور ملك ومال پرداخته کماینبغی برفع‌الویهٔ‌عدل وانصاف وخفض ابنیهٔ جور واعتساف قیام‌نمود و رقاب‌نواصی وادانی واقاصی‌رادرربقهٔ اطاعت‌کشیده قاتلان میرزا عبداللطیف‌را سیاست فرمود بعداز آن که مدت‌هفت‌سال

پرتو انوارمعدلتش براطراف دیار ماوراءالنهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت ویازده سال دیگر ازاقصی ترکستان تاحدود آذربایجان درحیز تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود ودر آنمدت معموری آنولایات بجائی رسید که زیاده برآن تصور نتوان نمود وچون آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال کرد دراوایل شعبان سنهٔ اثنی و سبعین وثمانمائه روی بجانب عراق وآذربایجان آورد و درحدود قراباغ اران ویرانشده درماه رجب سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه اسیرسرپنجهٔ تقدیر گشت ودوسه روزی مقیدبوده دست سیاست امیرحسن بیك بساط حیاتش درنوشت چنانچه تفصیل اینحکایات عنقریب سمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادات درضمن داستان های آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت وخواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمدو خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معزالدین فرجق ومولانا امیرسمرقندی وخواجه نعمة الله قهستانی وخواجه عبدالله اخطب درسلك وزراء سلطان سعید انتظام داشتندو درایام دولت آن پادشاه عالیمقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبدالکریم سمرقندی و شرف جهانمیرك عبدالرحیم رایت صدارت میافراشتند

گفتار دربیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن ازجهت آمدن سلطان سعید بحدود مملکت خراسان

پادشاه بهرام تهور میرزا ابوالقاسم بابر دراواسط سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس وعراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و درروز دوشنبه ۲۳ رجب ازدارالسلطنه هراة درجرکت آمده بعد ازقطع منازل ومراحل یلغز بغاج خبوشان را معسکرهمایون ساخت درآن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمدجهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده بافوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصدغدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص وتفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن آن شخص بوضوح انجامید بد آموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند وشاهزاده چندروزی مقیدبوده در ۲۲ ماه رمضان ع اونیز سوی ملك عدم گشت روان و میرزا ابوالقاسم بابردر آن مقام بآداب عیدصیام قیام نموده دراوایل شوال بسعادت واقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در پانزدهم ذیقعده سلطان آباد استرآباد ازیمن مقدم خسرو بادین وداد غیرت ساحت ایوان

سبع شداد گشت و آن زمستان در آنمکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا بآخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساطین در بساط بسیطزمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت امضاء یورش عراق در حرکت آمد در آن اثناء از جانب بلخ ایلچی رسیدو بموقف عرض رسانید که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد حرکت نمود و امیر پیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله هردو برادر بزخم تیغ زمرد پیکر از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیاب است و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابوالقاسم بابر چون این خبر استماع نموده دفع آن حادثه را از تسخیر عراق و فارس اولی واهم شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرموده پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملك خود باز گشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابوالقاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورد و در غرهٔ ماه رمضان سنهٔ ۸۵۸ از معبر قندز و بقلان عبور کرد روزی چند در ارهنك لنگر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت

ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند و مصالحه کردن باسلطان عالیشان سعادتمند

چون امراء بافرهنك بموجب اشارت خسرو فیروزجنك چند کشتی درمعبر ارهنك جمع آوردند ع در آمد بکشتی شه پاك دین وامرا و لشگریان زمره یساول و طایفه بکشتی از آب گذشته چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشور گشای گشته آنگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند واز آنجا بتونداك رفته

بیت شه و لشگر از رنج فرسودگی ✿ رسیدند لختی بآسودگی

ودر تونداك خواجه نظام‌الدین مودود که از اولاد صاحب هدایت بودو مولانا فتح‌الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تائید رسیدند و با امرا و ارکان دولت در باب تمهید صلح وصفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند ودر آخر مولانا فتح‌الله گفت وما علی الرسول الا البلاغ یك سخن مانده و مرا سوگند داده‌اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدامست گفت میرزا سلطان ابوسعید میگوید که من اینولایت را کپنك پوش گرفته‌ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت و از هرچیزی نخواهم ترسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار

خواهم داشت امرا از استماع این سخن در تندخوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارك رمضان میرزا ابوالقاسم بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دارالسلطنه سمرقند گردید و در روز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت و اقبال در یك فرسخی بلدهٔ مذکوره نزول اجلال فرموده قبه سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و از آن جانب میرزا سلطان ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بر تحصن قرارداد و رعیت بیرون شهر را در آورده برج و باره را بمرتبه مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قریه حشرتو منزل گزید از دلیران سپاه خراسان امیر خلیل مولانا احمد یساول و سید پیاده و قدم کابلی و ملك محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه تاختند و سورن انداختند و از لشگر بهرام قهر ماوراءالنهر طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافته امیر خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضهٔ تیغ و تیر گشتند و چون سمرقندیان اسیرانرا نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد یساول گفت امید است که بواسطه ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم بابر مانند شیری خشمناك با جمعی کثیر از بهادران بیباك روی بتسخیر شهر آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روز پیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و در آنروز از امراء بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیانرا برخاك هلاکت انداخت و چون سلطان کواکب مواکب از نظارهٔ آن معرکهٔ هولناك ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده بمنزلگه خویش شتافتند و برین قیاس قرب چهل روز در ظاهر سمرقند هر روز نایرهٔ قتال التهاب میبافت و شرار قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون میتافت و در آن ایام از امراء سلطان سعید امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد افضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر برد و سرماسر بر آورد دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنود کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه اسیرانرا بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماورالنهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات خراسان نگردد و بر اینجمله عهد و پیمان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امراء سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد و رایات نصرت آیات بجانب دارالسلطنه

هراة درحرکت آمده در اوایل ذی الحجه حجه مذکوره با تمام لشکر ازمعبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر جمعی را که درظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمودو ایالت قبة الاسلام بلخ بامیر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان وجاربك شتافت و خطه اندخود بامیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت ودر شیرغان لواء دولت امیر باباء کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملك بخش قندوز و بقلان را بامیر پیر سلطان برلاس دادو موکب همایون روی توجه بدار الملك خراسان نهاد ودرچهارم محرم معزز ومکرم ببلدهٔ فاخرهٔ هراة رسید وزبان حال و قال متوطنان آن دیار بمضمون ایتقال گویا گردید بیت هزار شکر که باردیگر بصد اقبال ✿ رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان وفتنه مازندرانیان درقلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

دراوایل سنه تسع وخمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابو القاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملك علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود درطریق تکبرو نخوت سلوك نموده نقش استقلال برصحیفه ضمیر مینگارد و بنا بر آن پادشاه عالیمکان امیر خلیل هندو که را باطایفهٔ ازاتراك بیباك بفتح سیستان نامزد فرموده و امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و برقوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت نمود و شاه حسین مقاومت بآن شیر بیشه شجاعت در حیز مکنت خویش ندید و تمامت ملك نیمروز را باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانیدو امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان درآمده اطراف آن مملکترا مضبوط ساخت وخبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت وهم در آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعداز سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبارگی ازسر حکومت در گذشت و بردست یکی از نوکران خود کشته گشته سرش را نزد امیر خلیل بردند واو بدار السلطنه هراة فرستاد تا بردار اعتبار آویزان کردند ودرهمین سال میرزا ابو القاسم بابر بتجدید نظر التفات بر حال میرزا معز الدین سنجر انداخت واورا در ولایت مرو و ماخان که سابق سیورغال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت درخلال این احوال جمعی ازدیوساران مازندران که به- فرمان امیر باباحسن درقلعه عماد محبوس بودند دروقتیکه امیر مشار الیه دراستر آباد بود یکی ازموکلان را باخود موافق ساخته خروج نمودند و ناگاه برسر داروغه قلعه که درسلك نوکران باباحسن انتظام داشت تاخته اورا بقتل رسانیدند و برهر کس اعتماد

نداشتنداز حصار بیرون کرده اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند وچون اینخبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمودچند گاه قلعه در تصرف مازندرانیان ماند آخرالامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آنحصار شتافت بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه سازد وسعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد درخم ایوان سبع شداد اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان وسلجور وسایر اسباب قلعه گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت وانقیاد زده جمعی ازایشان جهة تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند وجلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران امیر بابا حسن پیش رفته ودومازندرانی از میان یاران خویش نزدیك ایشان خرامیدند وسخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر باباحسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود ورفیق او دستهای آن دو شخص رامحکم گرفته بابان کشیدند وایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند وبقیهٔ آنطائفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعدازچند روز آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت وازظلم مازندرانیان نیك بتنك آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که درفلان برج قلعه محلی است که بده روز سوراخ میتوان کرد وحالا هفت روز است که من آنجا کارمیکنم باید که سه روز دیگر شبی منتظر باشیدوچون روشنی چراغ در آن برج ببینید بیدغدغه بپای قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود واتباع او درشب موعود منتظر بود ع چون روشنی چراغ بنمود صبح امیدشان از مطلع مراد طالع گردید و نردبان ها نهاده مانند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر ودستیاران او کمندها فرو گذاشته وقرب صد کس رابدان برج در آوردند و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بتنك پا بیرون بردند وباقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند وامیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان رابهراة فرستاده ومیرزا ابوالقاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان وتحسین به تقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود بامیر باباحسن مفوض گشت وطنطنه آن فتح مبین بسبب آن لطیفهٔ غیبی از ایوان کیوان در گذشت ودر اوائل سنهٔ ستین وثمانمائه مزاج اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب برذات خجسته صفات استیلا یافت واطباء مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی واهتمام بجای آورده بعدازچند روز فی الجمله صحتی روی نمود درخلال آن احوال ذوذوایه درغایت عظمت ومهابت در محاوی برج ثور مسکون گشت وچون آن برج طالع دارالسلطنه هراة است وهشتم خانه خانهٔ طالع میرزا بابر بودوانواع گفت وشنود درمیان ارباب نجوم پیداشد واز آنجهة دغدغه تمام برضمیر منیر صاحب تاج وسریر وامیر ووزیر وغنی وفقیر راه یافت وبعدازآن باندك زمانی انواع بلیات متوجه هرویان گشته نایرهٔ اصناف نکبات بروجنات روزگار همکنان تافت چنانچه ازسیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی وتقدس

گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد وانتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد

چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفا اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاك اعتقاد در ۲۵ شعبان سنهٔ ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر امام عالی گهر علی الرضا ابن موسی بن جعفر علیهم السلام از باغ سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام در ان مقام باداء طاعات و قضاء واجبات گذرانیده در روز عید بعد از اداء نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذیقعدة الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد چهاردهم ماه مذکور چهار باغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضهٔ منوره رضویه قیام نمود وسدهٔ آن عتبه کعبه مرتبه را به صلات و نذورات نوازش کرد و در باب انتظام مهام رعایا وغوررسی ضعفا وفقرا شرایط سعی واهتمام بجای آورد ودر آن زمستان براق قشلاق در همان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد وبادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار امید طوائف انسان را سرسبز وسیراب گردانیده دست دریا نوال بجود وبخشش برگشاد در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا وارکان دولت صورت مخالفت روی نمود وا ینمعنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت واستقلال گشته گاهی بلطف وگاهی بعنف ایشان را ملامت میفرمود لاجرم امراء عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد وامیر شیر حاجی وپهلوان حسین دیوانه از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید وبرادر او امیر حسین علی وخواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منورهٔ قدوهٔ خاندان پیغمبر آخر الزمانی درآمدند و لوازم عهد وپیمان در میان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر بد نیندیشند ودر مقام خلاف ونفاق نباشند ع که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست ومیرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج ومسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف وتحسین ایشان بگشاد و هریك از امراء علیحده برسم آشتی خواره جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد وچون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تائب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر می فرمود در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکوروی نزدیك بپادشاه وامرا برفراز سنگی پیدا شده بیدرنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع برشرح بیوفائی دنیا وعدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود بیت این همه طمطراق کن فیکون ✡ ذرهٔ نیست پیش اهل جنون خواطر اصاغر و اکابر از ملاحظه معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش تخمینا بپنجاه میرسید بغایت محزون گردید و درویش بعد از اتمام آن شعر هدایت نظام از نظرها غایب شد چنان چه

ملازمان آستان سلطنت آشیان هرچند اورا در کوه ودشت طلبیدند نیافتند وچون اکثر فصل شتا مانند ایام بهجت و نشاط ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عازم النك رادکان گشت وچندروز در آن موضع دلفروز بجانور پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آق شقار که شهریار عالیمقدار رابحال او اهتمام بسیار بود بشکست واین معنی برضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود ودرروز وصول مضمون این بیت را که **بیت** توبه زمی کردم و آمد بهار ✿ ساقی توبه شکنم آرزوست برزبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید وجامهای باده ارغوانی و واقداح راه ریحانی ازدست گلعذاران سرورفتار درکشیدو درصباح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی درعین نشاط وکامرانی ازچهار باغ مشهد درمحفه نشسته ساعتی سیر فرمود وپس ازمراجعت برسریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغییر پذیرفت وبر بعضی ازامراء غضب کرده برخواست وبحرمسرا در آمده درچاشتگاه همانروز روزحیاتش بسر آمد و آفتاب سپهر اقبال از برج جاه وجلال بمغرب فناغروب نمود و نیز آسمان سلطنت واستقلال از اوج عزت واقبال بسرحد زوال نقل فرمود ازمشاهده آنحال امیرو وزیر صغیر و کبیر در ناله ونفیر آمدند سیلاب خون از فوارهٔ دیدها چون رود جیحون روان گردید ودرآنروز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید **بیت** بر آمد ابری از باران اندوه فروبارید سیل ازکوه تاکوه روزدیگر امراء عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند وجسد مطهرش را بگنبدی که درجنب روضهٔ منوره رضویه علیه السلام والتحیة واقعست مدفون ساختند اطباء دانا احساس سمی ازسموم میکردند واذکیاء فراست انتما قرب جوار امام هشتم علیه السلام رابرین مدعا دلیل میآوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبدالقهار درتاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید **نظم** آفتاب ملك بابرخان نماند کی چنان خورشید پنهان درخوراست ✿ در ربیع ثانی و فصل ربیع ✿ لاله را ساغر زخون دل پراست ✿ چرخ را گفتم جگرها چاك شد ✿ دیده ها از اشك ودامن پر دُراست ✿ این چه حالست وچه تاریخست گفت ✿ موت سلطا نمؤید بابر است و میرزا ابوالقاسم بابر را غیراز شاه محمود فرزندی نبود وذکراو بعداز تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاءالله وحده العزیز

ذکر شمه از حال مشایخ و افاضل که معاصر بودند

بآن پادشاه باذل

ازجملهٔ اعاظم مشایخ گرام که درزمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر ازجهان فانی

بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی **شیخ بهاءالدین عمر** بود و وی خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت و در وقتی که از راه هرموز بمکه مبارکه میرفته در منزل منوجان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاءالدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه پیوسته در وقت اداء نماز کسی را نزدیک خود مینشانده تا اورا بر عدد رکعات نماز صلوة تنبیه می نموده سلسلهٔ شیخ بهاءالدین عمر بسلسله مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی میپیوندد وظاهراً از وی تا شیخ علاءالدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاءالدین عمر در زمان خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنهٔ اربع واربعین وثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام وطواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعدالدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین ظهیری و مولانا شریف-الدین عبدالقهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعدالدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری وغیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام وزیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلواة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعدالدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاءالدین عمر را در بادیه مکه مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جهة عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محفه شیخ رفتند وچون بدر محفه رسیدند تیز بگذشتند من آن قصه باوی گفتم فرمود که قطب بود واصحاب وی در آنوقت که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آنجهة زود برفتند و بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند وفاتحه خواندند وشیخ بهاءالدین عمر در هفدهم ماه ربیع-الاول سنهٔ سبع وخمسین وثمانمائه در قریهٔ جفاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت ومیرزا ابوالقاسم بابر همان روز که اینخبر شنود بقریهٔ مذکوره رفته ولد آن حضرت شیخ نورالدین محمد را پرسش فرمود و پیشتر از برداشتن جنازه بر گشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخرا بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه عالیجاه از بارهٔ کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ واتفاق اشراف آفاق جد اعلی مسود این اوراق سید برهان الدین خاوندشاه پیش رفته برجنازهٔ شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاءالدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است ومیرزا ابوالقاسم بابر بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید وهم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال فرمود ومولانا شریف الدین عبدالقهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود **نظم**

پناه شریعت سر قاضیان ☆ محمد بقوم امامی امام ده و دوز ماه وفات نبی ☆ ز دار القضا شد

بدار السلام بجای نبی بود و تاریخ اوست ☆ وفات النبی علیه السلام

مولانا سعدالدین کاشغری در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نمود و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود و بالاخره بسلوك راه زهد و تقوی پرداخته درسلك مریدان و خلفاء مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و در پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت و شعشعه لوامع معرفت باطن فرخنده میامنش را روشن گردانید و بر سجادهٔ ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبه ولایت رسانید درمطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الآخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا سعدالدین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلباب مرض و شدت و ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر ساختند من بنابر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم وجناب مولوی بعد از اظهار این سخن بدو روز فی یوم الاربعا درسادس جمادی الآخری سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد

مولانا شمس الدین محمد عرب

درمطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را باغراض دنیویه کمتر می آلود اما ریاست دوست می داشت و چون میرزا بابر بسوی التفات نمی کرد پیوسته بسخنان فریبنده نقش محبت میرزا علاءالدوله برصحیفهٔ خاطر مردم می گماشت بلکه مردم را بسلطنت اودعوت می نمود و از متابعت میرزا بابر منع می فرمود و درسنه ستین و ثمانمائه سیدعبدالله نامی ازجانب لرستان در شیوهٔ سپاهیان بدار السلطنه هراة رسید و باجناب مولوی درهواداری میرزا علاءالدوله همداستان گردید مقارن آنحال داروغگان هراة شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق تجسس از نزدمیرزا علاءالدوله آمده بود و بخدمت مولانا محمد عرب و سید عبدالله مکاتیب آورده بنابر آن میرزا بابر سیدرا باندخود فرستاد وجناب مولوی را بسیستان گسیل کرد و جاسوس را بکشت و مولانا محمد هم درسیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه بجز شاه نیست ☆ زاحوال شه جز شه آگاه نیست .

قاضی عبدالوهاب مشهدی از اصناف فضایل و کمالات بهره ور بود و در انشاء نظم و نثر یدبیضاء می نمود گویند نوبتی یکی از ظرفا را درصنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندك تاملی کرده بهمان صنعت جواب داد که بر آید یارب این قطعه درمدح خواجه وجیه الدین سمنانی که ازسایر وزراء میرزا بابر اعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبدالوهاب است **نظم** وزیری کز برای مسندش زیبد که هر روزی ☆ فضای چرخ دیوانه شود خورشید قالیچه اگر مقدار گرد

موکبش داند فلك سازد☆ز ماه چهارده زین سمندش را نهالیچه مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی ☆ وجیه الملك اسمعیل بن محمود بالیچه

مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی پیوسته باداى وظائف طاعات و روایت عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی و بهر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع بایستی کرد بنفس خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی برلوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی وجهة آینده و رونده طعامهای لذید ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابو یزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده است و میگفته است که هر گاه مرا مشکلی پیش می آید آن را بیواسطه بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة رفع می کنم تا آن مشکل آسان می شود وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه اتفاق افتاد و در قریهٔ پوران مدفون گشت وپادشاه نیك اعتقاد معز السلطنه والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابو یزید از نود سال متجاوز بود ،

خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ السلام احمد الجامی النامقی بود قدس سره وبتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی می کرد اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار می رفت و نسبت با نجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد درمسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق مشغولی می فرمود و برسر منبر ببیان حقایق آیات کلام الهی ودقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان می گشود مولانا سعدالدین کاشغری و مولانا جلال الدین بایزید پورانی ومولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی می شنیدند به تعریف و تحسین مقابل می گردانیدند و سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او درضمیر منیر می نگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان ابو سعید در جمعه اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد ودر آن اثنا که آنجناب سخن می گفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد و سلطان سعید از آن بانك بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی به پادشاه آورد و گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته ایم که موجب وجد وحال شود ظاهراً دل این عزیز از جای دیگر پر است وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه ٢٦ جمادی الاولی سنهٔ ثلث وستین وثمانمائه روی نمود یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرمود **نظم** شیخ اکمل قدوهٔ کامل که بود ☆اهل صورت را بمعنی رهنمون خواجه شمس الدین محمد کز غمش ☆ آسمان پوشیده دلق نیلگون ساخت جادر ساحت قدس قدیم

خیمه زد از خطه امکان برون چرخ دون چون پایهٔ قدرش نبود✿سال تاریخش بپرس از چرخ دون **مولانا شمس الدین** محمد اسد بجودت طبع وحدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت ودراوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت باشیخ بهاءالدین عمرو شیخ زین الدین خوافی ومولا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمودودر شب جمعه غرهٔ ماه رمضان اربع وستین وثمانمائه از عالم انتقال فرمود قبرش درگازرگاه درپایان قبرمقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری واقعست

شیخ آذری اسفراینی ازمشاهیر شعرای زمان خود بود ودرسن کهولت بسلوك طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت وبعداز گذاردن حج اسلام وطواف مرقد منوره حضرت خیرالانام علیه الصلوة واسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آندیار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند وطریق احترام مسلوك داشته انعام واحسان فراوان فرمودند مع ذلك شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آنولایت اباکرد واین بیت درسلك نظم آورد **بیت** من ترك هندوجیفهٔ جیپال گفته ام ✿ باد وبروت جونه بیکجو نمیخرم واز آنجا با سفراین شتافته باداء طاعات وعبادات مشغول گردید وفاتش درسنهٔ ست وستین وثمانمائه واقع بود ولفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا وجواهرالاسرار از منشات شیخ آذریست ودیوان اشعار بلاغت آثارش درمیان ابناءروزگاراشتهاردارد وهمدرسال مذکورمرغ روح مولانا طوطی که درسلك شعراء مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد ومولانا طوطی ترشیزی الاصل بود ومیرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات بسیارمی نمود این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست که **بیت** جهان که حجره شش طاق و خانه دودراست✿زچار رکن بساطش فغان الحذراست ومولاناطوطی دراوان جوانی بجهان جاودانی شتافت ومقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیرجهة ضبط تاریخ وفاتش لفظ خروس یافت **نظم** فصیح زمان طوسی آن شاعری ✿ که بودش زبکر معانی عروس چوطوطی برفت این عجب طرفه بود ✿ که تاریخ شد فوت اورا خروس

سید غیاث الدین فضل الله رادکانی بوفورفضایل ومحاسن خصایل ازاقران واماثل ممتاز ومستثنی بود بلطافت طبع وطلاقت لسان سرآمد افاضل دوران مینمود وخطوط را درغایت خوبی نوشتی وپیوسته بمزید انعام والطاف سلاطین وحکام مفتخر و سرافراز گشتی وفاتش درروز یکشنبه ۲۲ جمادی الاخری سنه ۸۶۷ درهراة روی نمودو بگورستان مصرخ درجوار امیرحسینی مدفون شد.

میراسلام غزالی از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود ودرعلم طب وحکمت مهارت کامل حاصل نمود گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی می کرد ودرقصاید کمال فصاحت وبلاغت بجای می آورد درمجالس النفایس مسطوراست که غایت قدرت میراسلام را در

نظم ابیات ازآن قصیده که درجواب حکیم انوری که ع چون مراد خویشتن را ملك دی کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود وآن قصیده مشتملست برمدح میرزا علاء الدوله ومطلعش اینست که بیت شاهد اجلال را بی ملك او نبود لباس ✡ بلك اجلال از جلال او کند مجد التماس ومیر اسلام درزمان حکومت امراء هزار اسپی دربلخ مقیم بودو بعد از آن از عالم انتقال نمود .

مولاناسیمی(۱) ازانواع فضایل مثل شعرومعما وانشاوخط بهرهٔ تمام داشت ودریك روز دوهزار بیت نظم کرده نوشت بنابر آن این بیت را در انگشتری خودنگاشت که **بیت** یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت ✡ سیمی دوهزار بیت گفت وبنوشت و مولانا سیمی نیشاپوری الاصل بود وبواسطه علت جوع طعام بسیار میل می نمود این حکایت مشهور است وبرالسنه وافواه مذکور که نوبتی شخصی درمجلسی گفت که مولاناسیمی بیست من خرما می تواند خورد ودیگری از این معنی استبعاد کرده باهم بمبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتندا تفاق در آن روز مولانا را ضعفی بودو تکیه داشت مع ذلك چون سبب آمدن آن دوعزیز را معلوم کرد گفت خرماهارا نزدیك بفراش من بنهید تابه بینم که مهم بکجا می رسدوچون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالا پوش بیرون می آورد ومشت مشت خرما بر می گرفت ومی خورد تاهیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که بادانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس خرما با دانه نمی خورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف درمیان شما پیدا نشود

درویش باباعلی خوشمردان درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود وهم - دران زمستان که میرزا ابوالقاسم بابر درمشهد قشلاق نمود ازسبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات وعنایت بسیار یافت درویش منصور بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت ودرغایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفهٔ خاطر می نگاشت ودرفن عروض وصنایع شعری شاگرد مولا یحیی سیبك بود ودرعلم تصوف سند بحافظ علی جامی درست می نمود درعلم عروض دورساله تالیف کرد ودرجواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورد ومطلع آن قصیده درویش اینست که **بیت** بس دویدم درهوای وصل یار ✡ کس ندیدم آشنای اصل کار ازجمله منظومات درویش منصور این رباعی نیزمشهوراست که **رباعی** موجود چوذرهٔ بخود نتوان کرد ✡ بسیارحدیث نیك و بدنتوان کرد ایجاد چو بی قبول ممکن نبود ✡ آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

۱- واضح بادکه درتذکره دولتشاه سمرقندی مرقوم است که مولاناسیمی دریك شبانه روز سه هزار بیت نظم کرده بنوشت والله اعلم بحقیقت الحال حرره محمد تقي شوشتري .

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود

درهمان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امراو ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند وامیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهة بعضی ازمصالح مملکت بطرف سرخس رفت وشیخزاده پیرقوام که بعالی منصب صدارت سرافراز بود بمصلحت استدعای میرزا معزالدین سنجر راه مروپیش گرفت ومیرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرمود و در اثنا راه شیخزاده ازمرور سیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیهٔ گردنکشی دارد و سر بحلقهٔ مطابعت کسی در نمی آورد و از هرات نیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعهٔ محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسیده میرحب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاه زاده از مجلس بیرون جسته وبخانهٔ احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته وچون خبر توجه موکب عالی را ازمشهد شنیده بکنار آب مرغاب خرامیده ولشگر فراوان بروی جمع گردید **القصه** استماع این اخبار موجب دغدغه خواطر صغار و کبار گشت ومیرزا شاه محمود درطی مسافت سرعت نموده بیست وششم جمادی اولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و اصول واعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند وداغ آن مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت وهمدر آن ایام امیر شیخ ابو سعید از طرف سرخس رسیده نایرهٔ ظلم وعدوان بروجنات حال هرویان تافت تبیین اینمقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس وبی باکی موصوف بود وازسایر امراء بابری بمزید حشمت ومکنت ممتاز ومستثنی مینمود بعدازآنکه ازسرخس بهراة رسید جهة محبت سیم وزر مصلحت چنان دید که برسم سرشمار مبلغی کلی ازمتوطنان آن دیار بستانند شهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم بمحصلی ملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد ودرهفتم جمادی الاخری محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلال برکش وخواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا شاه محمود مهر زدند و آن دووزیر شریر آغاز کفایة کرده اولا ازمحصولات موقوفات را بتمام متصرف شدند وثانیا آنچه برسم سرشمار گرفته بودند هر دیناری را ده دینار جمع نموده تحصیلات درقلم آوردند ومحصلان غلاظ شداد رعایاء بیچاره را گرفته ببستند و بتشدد هرچه تمامتر زرطلبیدند وچون سرانجام آنوجه مقدور مردم نبود دودجانسوز ازدودمانها بر آمد ونایرهٔ جور وتعدی درخاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند

عنقاروی در پردهٔ اختفا کشید وصفت رفاهیت چون عمل کیمیا ورواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترك اهل وعیال گفته منهزم گشتند وخلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان در گذشتند عورات مستورات سر و پا گشاده و موها بباد داده برسر دیوان شتافتند وبزبان عجز وزاری دادخواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تأمیداز فریادو فغان آن بیچارگان اصلامتاثر نگردید اماهم در آن ایام برطبق کلام معجز نظام (امن یجیب المضطر اذادعاه ویکشف السوء) پادشاه عطابخش دستگیری درماندگان کرد وداد مظلومان داده گرد از وجود می شوم امیر شیخ ابوسعید بر آورد شرح این واقعه آنکه امیرشیر حاجی بردفع شر شیخ ابوسعید بداختر کمر بسته در ۲۱ جمادی الآخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بدرون شهر برده فرمود تامنادی کردند که ازوجه سر شمار هیچ آفریده یك دینار بکسی ندهد وهرچه داده باشند بازستانند ونوکران شیخ ابوسعید را هرجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم وستم پای در وادی فرار نهادند وسایر امرا باامیر شیخ حاجی متفق گشته آن شب پاس داشتند وروز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیرحسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف دادو امیرشیر حاجی باخلقی بسیار از امرا و لشگریان ورعایا وبازاریان ازشهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که درمیان کوه مختار و تقوز رباط واسطه است بشیخ ابوسعید رسیده نایرهٔ محاربه ملتهب کردند و خرمن زندگانی شیخ ابوسعید ازضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از متابعان امیر شیرحاجی سرش از بدن جدا گردانیدو بدروازهٔ ملك برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران آن بداختر هزیمت غنیمت شمرده سلك جمعیت ایشان از هم بگسیخت ع خاصیت ظلم اینچنین است مدام در اثناء این احوال وخلال این اهوال خبر متواتر شد که ازدحام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته وشاهزاده باتفاق امرا ونوئینان همت عالی نهمت بر تسخیر دار السلطنه هراة بسته بنا بر آن امیر شیرحاجی وامیر نظام الدین احمد فیروز شاه و پهلوان حسین دیوانه وامراء ترخانی طریق مشورت مسلوك داشته خواطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه تمهید یابد تاانوار فراغت و رفاهیت برساحت احوال ممالك خراسان تابد و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که درسلك نوکران عتبه آن عفیفه انتظام داشت جهة تمشیت آنمهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اماقبل از مراجعت ترکانشاه و زمرهٔ از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیرشیرحاجی کردند که شدت مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب برجهانیان روشن است و وفور اخلاص و دولتخواهی امراء ترخانی نسبت بآن سیر عظمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سررشته اختیار از قبضهٔ اقتدار بیرون نرود بنا بر آن امیر شیر حاجی از رو به بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امراء ترخانی را پیش نهاد همت ساخت وروزی ببهانه جانقی ایشان را بکوشك باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد

امیراحمدفیروزشاه بنورفراست دانست که حال چیست وببهانه خودرا از باغ بیرون انداخته متوجه تون گشت زیرا که برادرش امیر سلطانحسین حاکم آنولایت بودوهماُنلحظه نوکران امیرشیرحاجی وپهلوانحسین تیغ بی دریغ درترخانیان بستند وامیراویس که کاردی داشت دردست داشت وگوشت ریزه می کرد بلطایف الحیل خودرا بامیرشیرحاجی رسانده کارد برشکمش زد وامیرشیر حاجی بروی درافتاده ملازمان اویس ترخان را باپسرش یوسف ترخان و خسروترخان همانساعت بکشتند وپهلوان حسین دیوانه محمدترخان را بااین که پناه بوی برده بودقتل نمودوهمان روز بطرف خواف که سیورغال بوددرحرکت آمدودر اثناءراه باامیراحمد فیروزشاه دوچارخورده قبل ازسلام وکلام آندوسردار تیغ انتقام ازنیام کشیده درهم بستند وپهلوان حسین غالب گشته امیراحمدفیروز شاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشیدو امیرمحمد غیاث الدین ترخان و مولانا احمدیساول ازآنفتنه جان بکنار کشیدند ودرلب آب مرغاب خودرا بمیرزاسلطان ابراهیم رسانیدند وآنچه دیده بودند معروض گردانیدند وامیرشیرحاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر گردید میرزاشاه محمود رااز باغ زاغان بشهردر آورده بحصار اختیارالدین منزل گزید ومهد علیا گوهرشادآغارا فرمود که درمدرسهٔ حضرت خاقان سعید که دربرابر آنقلعه است ساکن گرددوبعد ازروزی چند که جراحت شکم امیرشیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا ابراهیم باغلبه وازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دارالسلطنه هراة است بنابر آن امیر شیرحاجی میرزاشاه محمودرا بباغ مختاربرد وهرات ازوجود امرا وارکان دولت بابری عاری مانده ناضی قطب الدین احمدالامامی باستصواب مهدعلیا گوهرشادآغا قلعه شهررا مضبوط ساخت ومستحفظان بردروازها گماشت وفرمود تامنادی کردندکه هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا درازنکند وپای ازحد خود فراتر ننهدع تاببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکرجلوس میرزا سلطان ابراهیم برسریرپادشاهی ومغلوب شدن شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضی آنشد که برطبق کلمه کریمه (ولقد آتینا ابراهیم رشدا) روزی چندقامت قابلیت میرزاسلطان ابراهیم بخلعت رشد ورشاد آرایش یابد وپرتو انوار خلت واختیار از مطلع (واتخذوالله ابراهیم خلیلا) بروجنات احوالش تابد بواسطه محن مذکوره و فتن مزبوره درکنار آب مرغاب سپاهی بی حساب درظل لوای جهانگشای آنخسرو صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح وظفر امیدوارگشته متوجه دارالسلطنهٔ هراة شدوبعد ازطی منازل وقطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنهٔ احدی وستین وثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید ومیرزا شاه محمود ابن

خبر شنیده عنان اختیار ازدست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد امیر شیرحاجی بصوب قلعه تیره تو روان گشت واقتضاء قضاء احدیت بساط جمعیت بابریان را در نوشت در نصف النهار همان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود وجمعی کثیر ازامرا ولشگریان را بتکامشی اعدا روان فرمود زمرهٔ از آن طایفه که ازعقب میرزا شاه محمود درفتند ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف ودولت کیلدی طغای وقرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبدالله رادستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند وملک قاسم وقرامان بشفاعت مهدعلیا گوهرشاد آغا خلاص شده وسایر نام بردگان بقتل رسیدند وفرقهٔ که امیر شیرحاجی راتعاقب نمودند باو رسیده ودست بتیغ و سنان یازیده غالب گشتند وامیر شیرحاجی زخم خورده ازمعرکه بیرون رفت وبحصار تیره تو درآمد ومیرزا سلطان ابراهیم برتیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان برگشاده قدم برسریر سلطنت آباو اجداد نهاد یکی از فضلا این رباعی درسلک نظم انتظام داد **رباعی** شاهی که بعدل دستگیر ملکست ✡ چون دولت بخت ناگزیر ملکست بنشست چو برسریر شاهنشاهی ✡ تاریخ جلوس بر سریر ملکست ومیرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت برتنظیم مهام و دولت وتنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت رابخواجه شمس الدین محمد بخاری وخواجه سعدالدین محمد عنایت نمود وداروغگی شهر را بامیر قرابهادر که ازجمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعداز استخلاص زرولشگر ومال و جهات اودئیل بتاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمودروی بصوب مشهد آورد وقلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد یساول که اعتماد کلی برجانب او داشت سپرد واز آنجانب شاه محمود درمشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دارالسلطنهٔ هراة انعطاف داد ومیرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل برمقابله ومقاتله نهاد پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاء الدوله ومیرزا ابوالقاسم بابر کرده بوداز میرزا شاه محمود گریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست ومقیدو مواخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست وایضاً میرحب که درزمان میرزا بابر داروغهٔ هراة بود ومدتی میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیر یکه درآن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت **القصه** درمیان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دوشاهزاده رزم جوی بهم رسیده بتسویه صفوف پرداختندو افواج لشگر مانند بحر اخضر درجوش و خروش آمده باتیغ وسنان درفضای میدان تاختندو نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه ومیسرهٔ مخالف را گریزانیدندو عاقبت الامر امیراحمد ترخان با پردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهوررسانیدند ومیرزا سلطان ابراهیم بعداز آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمودومیرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بی نهایت گرفته دشمنان را تکافشی کرد ازغرایب آنکه روز دو

شنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردید و بعداز لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدیدن پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابوسعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فرداصباح بفوز ونجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود وبدست پادشاهانه ابواب عدل و احسان برروی روزگار طبقات انسان خواهد گشود .

گفتار دربیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هرات وذکر بعضی دیگر از وقایع و حوادثات

سلطان ابوسعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطه همت بلند سواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالك ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعداز شنیدن خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر آنداعیه سمت ازدیاد پذیرفت در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاد و عرضه داشت کرد که عرصه خراسان از وجود سلطان نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدانجانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینه مراد چهره خواهد گشود و بنده کمر خدمت درمیان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید باسپاهی همعنان فتح و تائید از آب آمویه عبور کرد وبسرعت برق و باد روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و درروز دوشنبه بیست وپنجم شعبان به پشت قریه ساقسلمان رسید و قبه خیمه و بارگاه باوج مهر و ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید آنجماعت بقدم استعجال پادشاه ستوده خصال را استقبال نمودند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده زبان بدعاو ثنا گشادند کوتوال قلعهٔ اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغه هراة قرابهادر نخست می خواستند که شهر را مضبوط گردانند وعاقبت بحسب اضطرار از سران کار درگذشته همت برمحافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید ازدایرهٔ افق بشهرستان آسمان درآمده قدم بر اورنك فیروزرنك نهاد سلطان سعید ازدروازهٔ قبچاق بدار السلطنه هراة خرامیده باغ شهررا بیمن مقدم همایونٔ زیب وزینت داد وبر تخت سلطنت و جهانبانی برآمده بشارة امن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل ورعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم وستم گری مرتفع گردانید وهمان روز جمعی ازمعتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده اورا باطاعت وانقیاد دعوت نمود ووعدهٔ عنایت ورعایت فرمود مولانا جواب

داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده ودر محافظتش شرایط مبالغه بجای آورده محالست که کفران نعمت جایز دارم وسالك طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنك و تیر بارد واز زمین ژوبین وشمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد وابواب حصار برروی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید ازشنیدن این جواب غضبناك شده روزدیگر ازشهر بیرون رفت وبامهد علیا گوهرشاد آغاملاقات فرموده باغ زاغان را محل اقامت ساخت واعلام اهتمام بفتح قلعهٔ اختیارالدین بر افراخت وخواجه شمس الدین محمد وزیر وجمعی دیگر ازاستادگان پایهٔ سر بر سلطنت مصیر آغاز محاصره ومحاربه نموده بقدر مقدور لوازم کوشش وخون ریزش بتقدیم رسانیدند اماچون انحصار از کمال استواری غیرت قلعه سپهر دواراست ودر آن زمان بمردان کاری واسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فایده براشتعال نایره حرب وقتال مرتبت نگشت ومولانا احمد بهیچ وجه ازمقام مدافعه ومقاتله درنگذشت درین اثنا جمعی ازمفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بعتبه علیه مهد علیا گوهرشاد آغا می آیند واخبار تحقیق نموده باز می گردند و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهة آوردن امیر شیرحاجی بقلعهٔ تیره تو رفته بود بازآمده عرض نمود که امیرمشارالیه می گوید که با وجود قتل امراء ترخانی مادام که گوهرشاد آغا درسلك احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمی توانم رسید بنابرین دومقدمه میرزا سلطان ابوسعید درنهم ماه مبارك رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد واین واقعهٔ شنیعه خالی بود که بردیدهٔ دولت آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود وگوهرشاد آغا بصفت عفت ونصفت اتصاف داشت وهمواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیرواشاعهٔ مبرات می گماشت از آثار اودرشمال دارالسلطنه هراةمدرسهٔ ومسجدجامعیست درغایت زیب وزینت ودرمشهد مقدسهٔ رضویه نیز مسجدجمعه درکمال تکلف ساخته ومستقلات خوب و اسباب مرغوب بر بن بقاع وقف نموده بقتل الله تعالی منها **القصه** بعداز حادثهٔ مهد مغفرت شعار امیر شیر حاجی قلعهٔ تیره تورا بیکی ازمعتمدان خودسپرده بدارالسلطنه هراة شتافت وشرف ملازمت سلطان سعید دریافت وهمدران ایام درآن حصار امری دوغایت غرابت روی نمود کیفیت واقعه آنکه یساقی مجهول بیر که نام روزی نماز دیگر گوسفندی چند بدرقلعه برد و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب آنجا باشد وملتمس مبذول افتاده به تیره تو درآمده وچون پاسی ازشب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی ازیاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان تیغ جرأت آخته مانند بلای ناگهان برسر کوتوال رفت وآن بیچاره چندزخم خورده فرار کرد وبیر که قلعه را مضبوط ساخته نام پهلوانی برآورد سلطان سعید بعدازآن که شرح این قصیه شنیدواز جانب بلخ نیز خبرخروج اولاد میرزا عبداللطیف رسید مصلحت توقف درخراسان ندید ودرنهم شوال عنان بطرف ماوراءالنهر گردانید جمعی از امرا ولشکریان راجهة دفع فتنهٔ اعدا ازپیش روان ساخته

ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمدولد میرزا عبداللطیف که اسب مخالفت در میدان جلادت می تاخت بازخورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند ومیرزا احمد درمعرکه کشته گشته برادرش میرزا محمدجوکی فرار نمود ومیرزا سلطان ابوسعید درضمان حمایت ملك مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان درآن بلده قشلاق فرمود اما میرزا ابراهیم که درزمان اقامت سلطان سعید درهراة بولایت خواف و باخزر اوقات می گذرانید چون از معاودت آنجناب خبر یافت چندشبانه روز نقارهٔ شادیانه زده امیراحمد ترخان را بحکومت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت وامیراحمد دررعایت رعایا وحمایت برایا کمال مرحمت و معدلت بتقدیم رسانیده دوحهٔ آمانی وآمال را که ازصرصر حوادث نزدیك باستیصال رسیده بود بزلال لطف واحسان صفت اصلها ثابةوفرعها فی السماء بخشید وعیداضحی جهة ترویج مهد علیا بختمات کلام واطعام فقرا وایتام قیام واقدام نمود وبساط تعزیت ممهد گردانید .

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن ازصولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

از ارقام عنبرین فام فضلاء عظام شمایم اینخبر مشام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه محمود ازمعرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت وحاکم آندیار امیر باباحسن نسبت بشاه زاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم برجمعیت دشمن مطلع شده ازراه نسا وابارز رایت نهضت بدان طرف برافراخت ومیرزا شاه محمود با جنود استرآباد باستقبال عمزاده توجه کرده عزم رزم باخودجزم گردانید اما دراثناء راه شنیدکه میرزا جهانشاه باسپاه عراق وآذربایجان بعقبه صندوق شکن رسید وسبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدانصوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبدالکریم ازتحکمات امیر باباحسن بتنك آمده بود وپیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام می فرمود که چون درخراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده ومیرزا ابراهیم ومیرزا شاه محمود بایکدیگر درمقام نزاع بسرمی برند اگر لواء جهان گشا سایهٔ وصول برحدود این ولایات اندازد آفتاب فتح ونصرت از مطلع مراد باحسن وجهی طالع می گردد ومیرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالك می پیمود سخن امیر عبدالکریم را بسمع قبول جاداده بیت ز ری بادشاه شجاعت قرین ✡ شتابنده شدسوی جرجان زمین و چون ازعقبهٔ صندوق شکن بگذشت وآن خبر نزد میرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر باباحسن عنان یکران بصوب فرار انعطاف داد ولیکن

میرزا ابراهم شیوع آن حکایات را بر مکر و فریب اعدا حمل نموده بسرعت هرچه تمام تر طی مسافت میفرمود تا بیك فرسخی استرآباد رسید و هرچند امراء و نیك اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف می باید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندند بسمع رضا نشنید واز آنجا نیز کوچ فرموده فوجی ازدلیران‌را برسم منغلای از پیش فرستاد وچون آن‌مردم در میان‌جنگل ولای‌اندك‌راهی رفتندجمعی ازقراولان سپاه ترکمان‌ازمیان درختان پیداشدند وخراسانیان بیدرنك عزم جنك نموده ناگاه از جنگل‌خلقی بسیار بر سرایشان ریختند وبسر پنجهٔ قدرت سلك جمعیت خراسانیان را ازهم بگسیختند نظم
چوآمدبرون ترکمان‌از کمین✿ بلرزید ازهول ایشان زمین قراول ازآن جمع گردون شتاب✿ رمیدند چون سایه‌از آفتاب‌در آن‌اثنامیرزا ابراهیم بادلی از بیم دونیم به‌منغلای پیوسته ساعتی‌در برابر اعدا بایستاد وچون‌دانست که‌طاقت مقاومت‌ندارد بدست‌اضطرار عنان به‌بیابان‌فرار انعطاف داد ودلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بتیغ بیدریغ بگذرانیدند وفوجی ازپهلوانان را اسیر گردانیدند و امیرسید یوسف‌ولدامیر سیدخواجه‌وامیر سلطان‌حسین ولدامیر فیروزشاه وامیرسعادت خاوندشاه از جمله مردمی بودند که‌درآن کمینگاه کشته گشتندوامیر ابوسعید میرم پسر دیگرسید امیر خواجه را زنده نزد امیرجهانشاه بردندوحسب‌الحکم اورا نیز بقتل‌آوردند واین واقعه درروز سه‌شنبه‌بیست‌وپنجم محرم‌الحرام سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه بوقوع‌انجامید ومیرزا سلطان ابراهیم چون ازآن معرکه‌فرار نمودمانند قمردروقت سرعت سیرلحظهٔ درهیچ منزل‌نیاسود تادرروز یکشنبه هفتم ماه صفر بامعدودی ازملازمان خود را بهراة رسانیدازثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم درآن روز بخیابان‌درآمد قلندری ازدکانچهٔ برخواسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز بادکه اگر یك‌یورش دیگرمیکنی تخم جغتای از عالم برمی‌افتد القصه‌امیراحمدترخان که‌حاکم‌هراة‌بود چون ازقرب‌وصول شاه‌زاده خبر یافت بلوازم استقبال‌استعجال‌نموده‌نقود نامعدودواسبان بادرفتارواستران ورکابی قطار وخیمه وخرگاه و سراپرده و بارگاه واقمشهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد وسایراشراف واعیان‌خراسان‌شرایط‌نیاز ونثار بجای آورده ونوبت‌دیگر میرزا ابراهیم برسریر سلطنت متمکن‌گشت ومولانا احمد یساول ازحصار اختیارالدین بیرون آمده بتقبیل انامل‌فیاض‌استسعاد یافت وچون خدمت مولوی با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابوسعید مقاومت نموده درمحافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود ازمیرزا ابراهیم توقع ازدیادالطاف وعنایات‌می‌داشت بخلاف متوقع میرزاابراهیم بحالش نپرداخت وازغایت غفلت آن‌همه‌جلادت رانابوده پنداشت بنابرآن مولانااحمد بقلعه‌رفته‌اظهار خلاف‌نمود و هرچند احمدترخان جهةعذر خواهی کسان پیش‌او فرستاده خواست که‌بوعده دانهٔ انعام و احسان‌بار دیگر آن صید وحشی‌رارام گرداندبجائی نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست‌تعرض

از گریبان طلب او بازداشت و حصار اختیارالدین را ازروی اضطرار یا اختیار به تصرف او بازگذاشت .

ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاءالدوله بدارالسلطنهٔ هراة بعد ازمدت مدید

چون میرزا سلطان ابراهیم در بلدهٔ هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا و ارکان دولت مصلحت چنان دید که بامیرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت راموٌکد سازد ووصلت نموده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعهٔ اختیار بنام سه بزرگوار بر آمد اول شیخ نورالدینمحمد بن شیخ بهاءالدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمدالکوسوی الجامی سیم امیر بابرالدین خاوندشاه جداعلی مسوداوراق است وامیر غیاث الدین گنجکینه را که پدرمقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمتکاری آن سه مرد بزرك عالی گهر قیام واقدام نماید و چون آن فرقهٔ واجب التعظیم بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید وشاید در باب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آنکلمات را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشئید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذولست مشروط بآنکه دارالسلطنه هراة را بتصرف اینجانب بازگذارد و هر ولایت ازسایر ولایات خراسان که خواهد درعوض متصرف گردد ودرمدافعه لشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوك دارد وسخن برین قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز واحترام وانعام واکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند وازغرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات وقلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا جهانشاه از استرآباد تا سبزوار بقبضهٔ اقتدار درآورده بود و میرزا سلطان ابو سعید درقبة الاسلام بلخ حکومت مینمود و میرزا سلطان ابراهیم در دارالسلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرود نمی آورد و مولانا احمد یساول قلعهٔ اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین رامعدوم میشمرد و میرزا سلطان سنجر درمرو اقامت داشت و میرزا شاهمحمود درطوس نقش استقلال برلوح خیال می نگاشت و بیر که مغول قلعهٔ تیره تور امضبوط ساخته بود و امیرعبدالله پیرزاده محافظت حصار سرخس می نمود و ملك قاسم ولد امیر اسکندر قرایوسف باتفاق امیرخلیل مملکت سیستان را تافراه واسفرار ضبط می کرد ودرقلعهٔ جنوشان حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد وقلعهٔ طبس در تصرف امیراویس بن خاوندشاه بود و میرزا

علاءالدوله بعدازچند سال ازدشت قبچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمهٔ اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاءالدوله از مطالع مطلع سعدین برین وجه مبین میگردد که در آن اوان که ازدست برسپاه میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بود آخرالامر بدشت قبچاق رفت و تازمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانیده آنگاه عازم خراسان شده ازراه خوارزم بولایت نسا وابیورد در آمد وقاصدی جهت بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد وشاهزاده اظهار نشاط وانبساط فرموده سخنان محبت آمیز پیغام دادو تحف شایسته ارسال نمودامابحکم (الملك عقیم) ضمناً از آمدن پدر بغایت مکدر شد ومیرزا علاءالدوله ازابیورد متوجه بلدهٔ هراة گشته چون بمقصد نزدیك رسید میرزا ابراهیم بمراسم استقبال استعجال نمودو درکنار آب سنجاب میرزا علاءالدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمندروشن کرده مضمون اینمقال برزبان آورد که **بیت** الله الحمد که بعدازسفر دورو دراز ✿ شد مرا بارد گـرديده بدیدار توبازومیرزا ابراهیم نیزفرح و سرورموفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید **بیت** منم که دیده بدیدار دوست کردم بـاز ✿ چه شکر گویمت ایکار ساز بنده نواز وپدر وپسردر باب مصالح ملك ودولت سخنان درمیان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم بالشکردر تحت ملك توقف نماید ومیرزا علاءالدوله بهراة رفته روزی چند ازتعب دوران برآساید وآنجناب بجانب هراة درحرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الاخری سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه بقریهٔ ساقسلمان رسید سادات وقضات وموالی واهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز ونثار بجای آوردند وازسوقیه وعوام الناس در آن روز جهة تماشا آنمقدار کس ازشهر بیرون رفتند که درهیچ عیدو نوروز مثل آنجمعیتی کسی مشاهده ننموده بود **بیت** درآن روزاز کثرت خاص وعام ✿ نبودی کسی را مجال خرام و میرزا علاءالدوله بکوچهٔ خیابان در آمده بمدرسهٔ مهدعلیا گوهر شادآغا تشریف بردو مراسم زیارت جدهٔ بزرگوار بجای آورده ازآنجا بباغ زاغان رفت وبتمهید بساط عیش و نشاط اشارت فرمود **بیت** مجلس آرایان سبك برخاستند ✿ بزم عیش وخرمی آراستندو آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چندروز همدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بسر برده حظی تمام اززندگانی برداشت وهنوز ازآن کارباز نپرداخته بود که خبروصول سپاه میرزا جهانشاه شنید رایت هزیمت برافراشت **بیت** هرجام مرادرا که بر دست نهی ـ گردون زحسد خسی در آن اندازد

ذکر وصول میرزا مظفرالدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه

چون میرزا جهانشاه ازضبط مملکت جرجان فارغ گردید وچندگاه ولایت اسفراین

رامحل نصب سرادقات سلطنت گردانید بالشگر قیامت اثر مانند سپهراخضر جوشن ور متوجه دارالسلطنه هراة گشت ومیرزا سلطان ابراهیم ازتوجه آن پادشاه عالی جاه خبر یافته عنان هزیمت بسوی کوهستان غورتافت ومسرعی نزدپدر فرستاده پیغام داد که بعداز این اقامت آنحضرت دربلدهٔ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزاعلاء الدوله بصد درد وداغ سلطنت کرده درغرهٔ شعبان سنهٔ اثنین وستین وثمانمائه روی باردوی پسر آورد وپس از آنجناب کافه ساکنان بلدهٔ هراة ازسادات وعلما تافقراو ضعفااز بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که بنان بیان از عهدهٔ شرح آن بیرون نمی تواند آمد و رنود واوباش بمرتبهٔ دست بغارت وتاراج برآوردند که قلم درزبان متکفل تقریر آن نمی تواند شد و مقارن آن احوال میرزاجهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسیدو خبرتفرقه وفرار کبار وصغارهراة را شنیده بنابر آن استمالت نامه‌ها بنام اعیان و اشراف فرستاد وامیرپیرزاده بخاری را بداروغگی تعیین کرده ومردم رابعدل وداد نویدداد وبنفس نفیس درپانزدهم شعبان سایهٔ وصول برباغ زاغان انداخت وفتح قلعه اختیارالدین را پیش نهاد همت بلندنهمت ساخت مولانااحمد یساول روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بامان بیرون خرامید وملحوق عین عاطفت خسروانه ومنظورنظر پادشاهانه بازگردید ومیرزاجهان شاه بعداز تمکن برتخت سلطنت خراسان بتعظیم وتکریم سادات وقضات وعلماواشراف واعیان کما ینبغی قیام نمود وبامضاء امثله واحکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود روزی چند النك کهدستان که در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال او گشت وصیت مکنت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت ازایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبت للمتقین

ذکر مخالفت میرزا علاءالدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آن جناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدارالسلطنه هرات

درآن اوان که میرزاعلاء الدوله ومیرزا ابراهیم ازبیم سپاه عراق وآذربایجان بولایت غور شتافتند پدردرغور پایان منزل گزید وپسردر غوربالا خیمه اقامت منصوب گردانید درآن اثنا از مقربان میرزا علاءالدوله امیر خلیل باتفاق پسرخود محمدخلیل شبیخون برسر قرابهادرکه قراول میرزاسلطان ابراهیم بودبرد وتمامی جهات او را درعرصه نهب وتاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدرفرستاد سخنان شکایت آمیز پیغام داد میرزا علاءالدوله گفت ازجانب قرابهادر که غلام منست غبار نقار برحاشیه ضمیر انور نشسته بودبنابرآن این آسیب بدورسید وبدین جهت میان پدروپسر صورت کدورت

روی نموده محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید واز جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند ودرخلال آن احوال امراء ترخانی ازمیرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاءالدوله پیوستند ومیرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آن حال امیر عبدالله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمد واز حبس شاهزاده متغیر گشته طایفهٔ از ترخانیان را باخود متفق ساخت وشبی نفیر کشیده ومیرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب ساخرو تولك برافراشت وچون کیفیت اینوقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بفور فرستاده میرزا علاءالدوله را بحضور طلبید ومیرزا علاءالدوله آنمعنی را از مقدمات اسباب دولت واقبال پنداشته بسرعت برق و بادباردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه درروز عیداضحی مجلسی درغایت ابهت وعظمت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاءالدوله راباحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده درموضع مناسب بنشاند وبزبان تلطف وتفقد استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت ودر هیجدهم همانماه میرزا پیربداق که ولد ارشد میرزا جهان شاه بودو درمملکت فارس حکومت می نمود بملازمت پدر رسید آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاد فرزند ارجمند را طلبید .

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهان شاه و ذکر بسط بساط مصالحه واتفاق میان آن دو پادشاه عالی جاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه دردار السلطنه هراة وقوف یافت بالشگری که محاسب وهم وخیال از استیفاء اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیزرفتار قلم از طی ساحت بیان کمیت آن بعجز وقصوراعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت وروزی چنددر کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهان شاه را در دغدغهٔ انداخت وآغاز تامل نموده ساعتی فکر جنك می کرد ولحظهٔ خیال صلح پیشنهاد همت میساخت در آن اثنا درروز عید اضحی مولانا نجم الدین عمرو مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند واز زبان آن خسرو صاحب تائید سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه بیوسون سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نمودوجناب وزارت مآب سید عاشوراجهة تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمودوسید عاشور بعد ازوصول

بمعسکر منصور شرف بقتیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح وصفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید وسلطان سعید کلمات محبت انگیز والفاظ مودت آمیز بر زبان رانده میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت واتحاد ظاهر گردانید وسید عاشور مقضی — المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده ازالنك کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لواء ظفر انتما ارتفاع داد در تضاعیف اینحالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان از میرزا ابراهیم روی گردانشده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه ازامثال واقران امتیاز یافتند ومیرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان درخراسان قشلاق نماید ودر تختگاه پادشاه جمجاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید ازراه لنگر میرغیاث بولایت هرات رود در آمد ومیرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت ازدرون اوزبانه زدن گرفت ومستعد جنك وجدال گشته میرزا پیر بداق را که ارشد اولادش بود برسم منقلای ازپیش روان فرمود خود نیزازعقب شتافته درقریهٔ یحیی آباد نزول نمود ومیرزا پیر بداق باقراولان لشگر سلطان سعید حرب کرده طایفهٔ ازسر کشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجه تقدیر شدند وشاهزادم پای در وادی گریز نهاده پریشان حال بپایهٔ سریر پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آنحال ایلچی ازجانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود ازحبس نجات یافته ودست تصرف بخزاین دراز کرده لشگر جمع می نماید بنابر آن میرزا جهانشاه بهمگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهة فیصل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد ومیرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما ومیرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید می یابد که به مملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید وفارس وعراق را بتصرف نواب ودیوان اعلی بازگذارد بعدازگفت وشنید بسیار وآمدشد رسولان چندبار مصالحه بربن وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالك خراسان وجرجان ومازندران بازدارد وبی ازآنکه خرابی کندروی توجه بصوب تبریز آورد وبربن جمله عهد وپیمان درمیان آمده میرزا جهانشاه ازقریه یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد ودر اوایل ماه صفر سنه ۸۶۳ ازجانب جنوب بلدهٔ فاخره هراة وپایان قریهٔ مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید اصیل ارغوان وپهلوانان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدارالسلطنه هرات رسیده شهر وقلعه را متصرف گردیدند ورعایاوعجزه را در پناه امن وامان جای داده اعلام عدل وانصاف مرتفع گردانیدند .

گفتار دربیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدارالسلطنه هرات کرت ثانی وذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالك جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی ازمطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا

سلطان ابوسعید را روشن ساخت ومیرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون ازحدود هراة رود همنان جنود ظفر ورود درحرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفرختم بالخیر والظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود وسادات وقضاة وعلماواکابرواعیان راکه بمراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف واعطاف نوازش نمود وروز دیگر باغ شهر ازفروغ طلعت سلطان سعید سعادت غیرت افزای فضای ریاض جنت گشت وقدم برمسند عدالت ورعیت پروری نهاده صیت حشمت ومکنت آن مهرسپهر خلافت ازایوان کیوان درگذشت از غایت حرص باد خار مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی همانروز به مسجد جامع تشریف برد وبعدازادای نماز وعرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمد کوسوی رابیمن مقدم شریف مشرف کرد وخطبه ازیمن القاب آنخسرو عالی جناب بتازگی بلند آوازه شد وسکه ازشرف نام همایون آن فرمانده کامیاب پرزیب و زینت آمد **نظم** تاهمایون نام اورا سکه بردل نقش کرد ✿ مهرازمهرش دهان سکه پرزر می کند مبغری کزخطبهٔ القاب اوزینت گرفت ✿ مشتری گوهر نثار فرق منبر می کندوچون درآنسال بواسطه عبور لشگر قیامت اثر ترکمان وبعضی دیگر ازوقایع وحوادث دوران نقصانی فراوان بغلات وحبوبات ولایات خراسان راه یافته بود درزمستان سنهٔ مذکوره دربلدهٔ هرات وتوابع ومضافات قحطی درغایت صعوبت روی نمودچنانچه خلق بیشمار از فقدان نان جان دادند وبسیاری ازصغار وکبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان نهادند وسلطان سعید حال برآن منوال دیده رفاهیت خلایق را مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بیشتر لشگر را بجانب ماوراءالنهر فرستاد وبدست لطف وامتنان ابواب انعام واحسان برروی روزگار فقراوضعیفان برگشاد وچون میرزا علاءالدوله ومیرزا ابراهیم و میرزا سنجر ازقلت سپاه سلطان دادگر خبر یافتند رسل ورسائل بیکدیگر ارسال داشته طرح موافقت ویگانگی انداختند وبعزم مخالفت ومحاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت ابهت برافراختند وسلطان سعید چون اینخبر شنید باآنکه درآنزمان زیاده ازدو هزارمرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبودند مضمون کلمه همایون (کم من فئة قلیلة غلبة فئة کثیرة) رامنظور داشته جهة دفع شر معاندان نهضت فرمود ودراثناء راه بمحض موهبت حضرت اله امیرسید مزید ارغون وامیر سلطان احمد تمورتاش باسپاهی جویان پرخاش ازجانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند ودراواسط جمادی الاولی بمیان مرو و سرخس طلیعهٔ لشگر میرزا علاءالدوله وپسر میرزا سنجر طالع شده ازجانبین بتعبیهٔ صفوف پرداختند ومدبران ملك و دولت درمیدان جنك و مقاتلت صفوف شجاعت وبهادری ظاهر ساختند ودرآنروز برانغار وجوانغار سپاه سلطان شجاعت شعار ازدست بردمبارزان میمنه ومیسرهٔ مخالفان مغلوب گشته روی بوادی فرار نهادندچنانچه بعضی ازگریختگان تاماوراءالنهر عنان یکران بازنکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلك

احتشام را در آندیار شایع گردانیدند وسلطان سعید بعداز گریز بسر انغار وجوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام بر کشید وشبدیز گردون شتاب را بمهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار روز رستخیز بظهور رسانید تیغ ازشراب خون ناب سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد ونیزه ع چو بالا بلندان بیرحم دل رسوم تطاول بجای آورد نظم بخونریزی روان شد تیر دلدوز ✿ دلی میخست وجانی می‌ستد مزد مبارز تشنهٔ شمشیر گشته ✿ بخون آشامی ازخود سیر گشته وهنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح وظفر با ماهچهٔ لوای کشور گشای سلطان سعید مقارنه نمود ومیرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید ومیرزا سنجر گرفتار گشته ازدست شحنهٔ قهر شربت شهادة چشید وسلطان سعید بر الطاف نامتناهی آلهی مراسم محامد بتقدیم رسانیده فتحنامها به اطراف ممالك خراسان وماوراء النهر فرستاد وامیر علی فارسی وامیر سید اصیل را به تکامشی میرزا علاء الدوله وولداو میرزا ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مامور گردانیده بنفس نفیس روی به ییلاق بادغیس نهاد ودر آن مقام امراء ایلغار ازعقب گریختگان مراجعت نمودند وبعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله ومیرزا ابراهیم ازمزینان بطرف بسطام ودامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت واقبال تشریف برد وعیدگاه دار السلطنه هراة راطرح انداخته در اتمام آن بناء راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد ٠

ذکر تسخیر حصار تیره تو وفتح قلعه عماد وبعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد

ازریاض حکایات سابقه شمایم اینخبر بمشام جان مستسقیان اخبار سالفه میرسد که ببرکه بچه تدبیر برحصار تیره تو که بمزید متانت وحصانت ازتمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت ومدت دوسال بواسطهٔ حدوث اصناف فترات وظهور انواع حادثات پرتو اندیشهٔ هیچیك ازملوك وحکام بتسخیر آنقلعه نتافت تادرین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر ازممر وارثان ملك خراسان فارغ ساخته کمند همت بر تدبیر تسخیر آنحصار عدیم النظیر انداخت وامیر سید مزید ارغون ودستور اعظم خواجه شمس الدین محمد حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته ومداخل ومخارج آن حصن حصین رابنظر احتیاط درآوردند فوجی از امرا وسپاه را بساختن مقابل کوب ومحاصرهٔ آن جمع منکوب بازداشتند وچون دانستند که بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب گشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست و استعمال تیغ وتیر فایدهٔ مترتب نمی شود علم مراجعت برافراشتند وآنجماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید برمرصد انتظار نهادند که قوت دولت روزافزون شعبدهٔ انگیز دودست زمانه کینه گذار خاك ادبار برمفارق ببرکه غدارا بیزد. وهمدرآن ایام بمقتضای کلام معجز

نظام (وقذف فی قلوبهم الرعب) اهل قلعه اندیشناك شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و بیر که
نسبت بمتابعان بدگمان شده طایفهٔ را بقتل رسانید و بقیة السیف ازوی متوهم شدند و صبحی
با تیغهای آخته بر سر آن کهنه بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهرات فرستادند
و این فتح در اوایل ماه مبارك رمضان سنهٔ ثلث وستین وثمانمائه دست داد و در اواسط همین ماه
وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد تبیین اینمقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم
از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بحدود دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده
میرزا ابراهیم از آن ولایات سپاهی بهم رسانید و عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف
گردانید امادر اثناء راه مریض گشته هر چند اطبا در مداواسعی نمودند فایدهٔ نداد و آن شاهزاده
جلالت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار ابهراة آورده
در شوال مذکور در بیت المغفرت گوهر شاد آغا بخاك سپردند و امراء سلطان ابوسعید بموجب
فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم در ین سال بخشندهٔ
متعال سلطان سعید راپسری عنایت فرمود و چون آنمولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم
بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان ستوده
خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعهٔ عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار محمد
دیوانه که از قبل امیر بابا حسن متعهد ضبط آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی
حسب الحکم برج و بارهٔ قلعه عماد را ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا
شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در
محاربهٔ که میان امیر خلیل هندوکه و حاکم کابل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و
هم در آنمعرکه شیخزاده پیرقوام که درسلك اعاظم صدور بابری منتظم بود
شهید گردید.

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان وسلوك امیر خلیل

هندوکه در وادی عصیان

فروغ تفصیل این حکایت ازمطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع
خواهد گشت که در اوائل سنه ۸٦٤ فوجی از سپاه پادشاه مظفر لواء ابوالغازی سلطان
حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تاحدود سبزوار تاخت کردند
و آثار تسلط واقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب وتاراج بجای آوردند سلطان سعید چون
این خبر شنید درروز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان
حسین میرزا مصلحت مقابله ومقاتله را ندیده استرآباد را باز گذاشت ورایت هزیمت
بصوب آواق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان عیش و کامرانی گذرانیده

ایالت آنمملکت رابولد ارشد خویش سلطانمحمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد ودرغیبت موکب همایون امیرخلیل هندو که سردارجلادت شعار بودوازاوایل جهانبانی میرزاابوالقاسم بابرتاآن غایت در ولایت سیستان حکومت می نمود بنابر دغدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده باسپاه نیم روز علم عزیمت بصوب هرات برافراشت ودر۱۲ ماه مبارك رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره ومحاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطانسعید درشهر حاکم بودو امیرنظیر داروغه باتفاق سادات وقضاة واکابر برج وبارهٔ هرات را مضبوط گردانیدند ودرباب دفع ومنع سیستانیان کمال جلادت وپهلوانی بظهوررسانیدند وامیرخلیل هرروز ازصباح تارواح بمحاربه وپیکار اشتغال می نمود واز درون و بیرون تیرو سنك مانند اقطار امطار وادعیه مردم پرهیزکار هابط وصاعد بود وچون امیرخلیل یکموی برسر نداشت در آن اوقات مولاناحسن شاه قطعه گفته برکاغذی نگاشت وکاغذ رابرتیری بسته بجانب معسکر اوانداخت وبمطالعه آن ابیات امیرخلیل و حاضران مجلس اورا بغایت منفعل ساخت وقطعه اینست که **قطعه** یاران پیام ما برسانید باخلیل✿گوئیداگر تورا سرسر باختن بود✿هر روزه درد سرما وخود مده✿عیدی بیا که وقت قبق تاختن بود **القصه** صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل باسپاه موفور روی جلادت بتسخیرهراة آورد ومردم اوکمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و برخنه کردن برج وباره مشغول گشتند و نزدیك بآن رسید که برشهر استیلایابند وهریان بعدازاداء نمازجمعه بهیات اجتماعی از دروازهٔ شهر بیرون ریختندومتوجه سیستانیان شده خون بسیاری ازمخالفان را با خاك راه برآمیختندوآوازه درانداختند ونقارهٔ شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابرآن اقدام ثبات وقرار لشگریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع ازمقام گرفتن هراة درگذشت وعنان بصوب فرارگردانیده عازم ملك نیمروز گشت وسلطان سعید دروقت مراجعت ازاسترآباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامترطی مسافت نمود اماپس ازگریز سیستانیان دراواخر ماه مبارك رمضان بمسقر عز وجلال رسید ودربارهٔ جمعی که دردفع اعدا شرابط مرادانگی بجای آوردبودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی ازسپاه نصرت دستگاه را به استیصال نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت وفرمود تا اورا اسیروذلیل نگردانند باز نگرداند وامیر خلیل ازتوجه لشگرظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت وآثارعجز وانکسار ازصفحات احوالش لایح شده حلقهٔ عبودیت سلطان عالی منزلت درگوش کشیدو روی نیاز بآستان خلاف آشیان آورده درنواحی اسفرار بامیر کریمداد که متوجه دفع شر او شده بود دوچارخورد وامیر کریم دادبنابرسبق محبتی که با امیرخلیل داشت درطریق رفق و مدارا باوی سلوك نمود و او راهمراه ببارگاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفوو بخشش برجرایدجرایمش کشید امیر خلیل روی نیاز برخاك آستان اقبال آشیان سوده

درسلك سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب‌الاذعان ایالت سیستان بر شاه‌یحیی که‌از جمله ملك‌زادگان آن‌دیار بود تعلق گرفت و آنجناب بملك موروثی خود شتافته امور دولت واقبالش سمت‌استقامت پذیرفت :

ذکر بعضی دیگر ازوقایع بلاد وعباد وبقتل رسیدن امیر خلیل دربلده استر آباد

دراوائل سنه‌هشتصدو شصت وپنج میرزاعلاءالدوله که‌بعدازفرار ازمعرکهٔ‌سلطان سعیددر اطراف کوه وبیابان بی‌سرو سامان می گشت بکنار دریای قلزم درخانه ملك بی‌ستون رستمداری‌درگذشت‌وشب جمعه ۲۱ ماه صفر نعش اورابهرات آورد درمدرسهٔ مهدعلیا گوهرشادآغا بخاك سپردند وصبیهٔ آن‌پادشاه مرحوم رقیه‌سلطان بیگم که‌حرم محترم‌سلطان سعیدبود بلوازم عزا واطعام مساکین وفقرا قیام نمود ومقارن آنحال‌از جانب ماوراءالنهر خبررسید که میرزا محمدجوکی بن میرزا عبداللطیف بمعاونت امیر نورسعید که ازجمله تربیت‌یافتگان سلطان سعیدبود رایت مخالفت افراخته‌و آتش‌غارت و تاراج دراطراف آنولایات انداخته بنابـر آن سلطان سعادت نشان‌در بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی بجانب ماورالنهر روانشد ومیرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه‌لوای کشورگشای سلوك‌طریق فرار اختیار کرد وبحصار شاهرخیه رفته‌تحصن نمودوسلطان سعید همعنان‌نصرت وتأئید ازجیحون گذشته بدارالسلطنه سمرقند شتافت‌و چندروز بعیش وخرمی گذرانیده ازآنجاعنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت‌و بعداز وصول بنواحی آن حصاراستوار ملازمان موکب‌نصرت شعاربافروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدتی ازوقت دمیدن فلق‌تا هنگام‌پدیدآمدن شفق بتیرانداختن وکاردشمن ساختن مشغول‌بودند وچون نزدیك بآن‌رسید که‌صورت فتح ونصرت برطبق مرام‌پادشاه مظفرلواء جلوه‌گر شوداز اطراف خراسان ایلچی آمد وبعرض رسانید که سلطانحسین میرزا خطهٔ جرجان‌را فتح نموده و بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان‌سعید ازاستماع این‌خبر بغایت متاثرگشت وامیرسید اصیل ارغون وامیر سید مرادرا جهت ضبط‌حدود آنمملکت روان فرمود وامراء بسرعت برق‌و باداز آب‌آمویه گذشته بخراسان درآمده بجانب نیشابور وسبزوارشتافتند ودر آنولایت ازتحقیق عزیمت میرزاسلطانحسین خبریافته عنان‌هزیمت بجانب دارالسلطنه هرات‌تافتند ومردم‌بلوکات‌را بشهر درآورده اسباب قلعه‌داری‌باکمل وجهی‌مرتب ساختند ومیرزا سلطانحسین متعاقب درظاهر آن‌بلده نزول نموده‌ازجانبین علم‌محاربت‌ومقاتلت ارتفاع‌یافت ونایرهٔ قتال وجدال برکانون‌درون مردم بیرون و درون تافت وچون میرزا سلطان‌ابوسعید خبر محاصره هرات شنید بامیرزا محمد جوکی صلح گونه‌درهم بسته‌و ازجیحون گذشته‌تاحدود میمنه و فاریاب عنان‌یك‌ران بازنکشیدومیرزا سلطانحسین خبروصول آنحضرت‌استماع نموده ازظاهرهرات برخاسته وتامنزل‌ستوکی

باستقبال آن پادشاه ستوده خصال رفته از آنمقام براه سرخس عزیمت استرآباد نمودو میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطانحسین تاخراس خانه پیش آمد واز آنمنزل درشبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بودو باران فراوان می بارید عنان یکران بصوب آواق گردانید وسلطانسعید گل افشان استرآباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چندروز بعیش ونشاط اوقات مصروف داشت و درآنولا امیرخلیل هندو که بجزاء اعمال سیئه خویش گرفتار گشته سلطانسعید وجود وعدمش را بکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیرخلیل ترک حکومت سیستان داده بود والتجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت می نمود پیوسته در خیال استقلال روزگار می گذرانید واستیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را باخود مخمر گردانیده انتظار وقت آن کار می کشید وچندنوبت باینصورت ازحرکات وسکناتش بابلغ وجهی ظهور نمود و سلطان سعید بملاحظه آنکه شاید از بادیه نفاق بجاده مستقیمه وفاق آید در تربیتش افزود واینمعنی موجب مزید ضلالت امیرخلیل گشته در آنشب که اکثر شجعان موکب همایون ازعقب میرزا سلطان حسین شتافته قصد کرد که مکنون ضمیرخودرا بظهور رساند بنابرآن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب یاغی نهضت فرمائید آنحضرت بنورفراست براندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیك دستور نمی باشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایندالقصه بنابرین اسباب سلطان کامیاب دراستراباد امراءعظام را باخذ وقتل امیرخلیل مامور گردانید وایشان اورابه بهانه کنکاش با لچکی خانه همایون برده همانجا بقتل آوردندو پسرانش را نیزدرهمان روز ازعقب پدر روانه کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان رابمیرزا سلطان محمود تفویض نمودورایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود ودر ۲۲ ربیع الاخری سنه ۸٦٦ باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و همدران ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معزالدین وزیر در غیبت موکب عالی ببهانهٔ استخراج زرلشگرو نامبردار اضرار بسیار بصغار و کبار دیارخراسان رسانیده نایره غضب پادشاهانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب وزارت مآب را دست و پابسته درديك آب جوشان اندازند تا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیردو فرمان بران در پای حصار اختیارالدین بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمودند وپادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایاومزارعانرا نضارت داده حکم فرمود که من بعد هیچ آفریدهٔ زرلشگرو نامبردار از متوطنان هراة وبلوکات و ولایات نطلبندو نستانندودرین باب نشانی برسنك نقش کرده آنسنگرا درمسجد جامع هراة منصوب ساختندو هم درآن اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل کرك وزیر خواجه مظفرمختار بواسطهٔ تقصیرو تصرف بسیاراز آن منصب معزول گشت گویندچون

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبرجو شانیدن خواجه معزالدین وعزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسیده ازهوش رفت ومولانا حسن شاه شاعردر آن باب این بیت گفت بیت چون مظفـر را گرفتندو معزالدین بسوخت ✿ خواجه شمس الدین محمد در میان غش میکند ،

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان

وذکر بعضی از حوادث زمان ووقایع دوران

چون میرزا سلطان ابوسعید ازیورش مازندران بازگشته روزی چند در بلده فاخرهٔ هراة بسعادت واقبال بگذرانید متعاقب ومتواتر ایلچیان ازماوراءالنهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا محمدجوکی بدستور پیشتر درمیدان مخالفت جولان مینماید بنابر آن رأی جهانگشای استیصال نهال اقبال شاهزاده رامطمح نظر همت گردانیده در ۲۷ جمادی الاولی ازدارالسلطنهٔ هراة بصوب ماوراءالنهر نهضت نمود وچون قبة الاسلام بلخ ازفر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چنداتفاق توقف افتاد درایات ظفر سلب در نهم رجب ازجیحون عبور کرده سایهٔ وصول برسمرقندانداخته واز آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آنقلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابر آن جمعی از امرا ولشگریانرا بساختن مقابل کوب مامورساخته بسمرقند معاودت فرمود ودر آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات درماوراءالنهر تشریف داشت دربلدان خراسان خصوصاً دارالسلطنه هراة وبلوکات علت طاعون شایع گشت وبلاء وبا طوایف انام را دراضطراب انداختـه خلقی کثیر مطمورهٔ خاك رامسکن ساخت و دراوائل سنهٔ سبع و ستین وثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بظاهرحصار شهرخیه خرامید وعساکر نصرت شعار آغاز محاصره ومحار به کرده قرب یکسال فتح میسر نشد وبعداز آن کار اهالی حصار باضطرار انجامیده ذخیرهٔ ایشان باتمام رسیدو میرزا محمدجوکی قاصدان نزد خواجه ناصرالدین عبیدالله قدس سره فرستاد کـه قـدم در میان مصالحـه نهاده جریمه او رااز سلطان سعادت انتمـا درخواست نمایند وخـواجه ملتمس شاهزاده را مبذول داشته بـاردوی سلطان سعید تشریف برد وجهة متوطنان انقلعه امان طلبید ومیرزا سلطان ابـوسعید شفاعت آن جناب را بسمع قبول جای داده حضرت خواجه بشاهرخیه رفت ودر روزجمعه نهم محرم سنهٔ ثمان وستین وثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعیدرسانید وآنحضرت دربـاره شاهزاده اظهار لطف ومرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و ازآنجا متوجه مستقر سریر دولت واقبال شده دربیست ودوم ربیع الثـانـی درعـین کامرانی درباغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی رادر قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد وشاهزاده درآنحصار روزگار میگذرانید تا وقتی اکه روی بملك

عقبی آورد وچون مدت این یورش زیاده بریکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود بنفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت وصاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس وخواجه اسمعیل وخواجه نعمت الله ومولانا امیر دفاتری که مکمل کرده بودند عرض فرمودند سلطان سعید مهمات وزراء عظام را نه پسندید ورقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید وخواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت بپرسش مهم خواجه نعمت اله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر آمیز معروض گردانید و آنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا واشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و تورا از منصب وزات معزول گردانیدم زیرا که گاهی وزرا بغضب من گرفتار میگردند وبسبب نیکو خدمتی ها که از توصدور یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده وانگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشه تخت نهاده باز گشت وبجای خود بایستاد وظاهراً هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است ودر سنهٔ تسع وستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلده فاخره مرو قشلاق نماید وتواچیان بموجب فرمان جار بامراو لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کرد وشاهزادهٔ امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنهٔ هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد وسلطان سعید ده روز در قصبهٔ پنجده توقف نموده در اوائل جمادی الاولی در ضمان عنایة ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید وآن زمستان درغایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهاروزمان استواء الیل والنهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرمودو درروز جمعه دوم شعبان که آفتاب درهفدهم درجهٔ حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل ورعیت پروری بر گشود ودر سنهٔ سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از سرحد اعتدال بمقام اعتلال شتافت وچون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت مال سر درخترا در تمامی مملکت خراسان بر رعایا ومزارعان بخشید و بدین واسطه دوحهٔ آمال و آمانی طوایف انسانی (کشجرة طیبة اصلها ثابة وفرعها فی - السماء) نضارت یافته سر باوج ثریا کشید وهمدرین سال از فیض سحاب عنایت وهاب متعال درچمن دولت واقبال گلی نو شکفت وعقدمراد پادشاه ستوده خصال ازدری گرانبها صفت زیب وزینت پذیرفت ودر اوائل شوال درحرمسرای سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا بایسنقر موسوم گشت ونشاط وانبساط آن حضرت ازدیدار آن قرة العین سلطنت درجهٔ کمال یافته حکم همایون ببستن چهارطاق شرف نفاذ یافت تا بآن تقریب دربارهٔ سایر شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند ورعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز برافراختن چهارطاق کرده آن روضهٔ بهشت آئین را بهقبهای رفیع وایوانهای منیع که مزین بود بدیباء روم وزربفت چین آرایش دادند و هرطایفه

مناسب خرقهٔ خود تعبیهٔ بدیع ترتیب کرده نقدهنر خویش برطبق عرض نهادند ودرآن
سال مهندسان جهان دردارالملك خراسان حاضر بودند وهمه بقوت ذهن ودقت طبع امور
عجیبه ظاهر مینمودند از آنجمله خواجه علی عارزه گر اصفهانی در یك شیشه سی ودوجماعت
محترفهٔ صنعت پیشه را که در کارخانهٔ آفرینش موجودند بحیز ظهور آورد چنانچه سی ودو
دکان وکارخانه گشوده هرپیشه‌وری بمهمی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی
از آن صور که درصنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط ونداف ونجار وحداد بهیاتی
جنبش ایشانرا مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آئینهٔ خیال صورتی از آن زیباتر
نمینمود سلطانسعید چون آن تعبیهٔ غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته دربارهٔ
آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد ومجلس عیش وعشرت آراسته
شده شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط وکامرانی راآب داد ونواهای روح افزای
مطربان نغمه‌ساز پردهٔ اندوه ازروی دل خاص وعام برگشاد ساقیان سیمین ساق مجالس انس
رااز تاب عارض چون آفتاب رشك گلزار ارم گردانیدندو بساغرهای مالامال پیران
چنك پشت را سرمست ساخته لباس ایام جوانی پوشانیدند وخوانسالاران عتبه علیهٔ همایون
اطعمهٔ گوناگون ازهرچه درحوصلهٔ خیال گنجد افزون هرروز چندین نوبت ترتیب مینمودند
وازاوائل شوال تاروز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن وسورامتداد یافته پادشاه وگداپیرو
برنا درعیش ونشاط بودند ودرآن روز طوی بزرك بوقوع انجامیده شاهزادگان عظام
بآئین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جمجاه پرتو اهتمام برسرانجام عظام
امور سلطنت انداخته خدام عالی مقام بساط لهو وطرب درنوشتند ودرسنهٔ احدی و
سبعین وثمانمائه سلطان سعید درغایت دولت واقبال در دارالسلطنة هراة اوقات همایون
فال بگذرانید ونوبت دیگر پرتو التفات برتدارك احوال خواجه قطب الدین طاوس
انداخته امرا اشراف دیوان اعلی رابوی مفوض گردانید ودر سنهٔ اثنی وسبعین وثمانمائه
خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط وکامرانی وشاد روان عظمت و
جهانبانی مبسوط ومرتفع ساخت وهنوز دربورت قشلاق بود که خبرفوت میرزاجهانشاه
بتواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع دردا که دگر باز
نخواهد آمد .

گفتار در بیان شمهٔ از احوال میرزا جهان شاه ومیرزاپیر بداق وذکر کشته شدن پدر وپسر بتقدیر مالك الملك علی الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان وعراق نیز این اخبار عرصه آفاق را منور
دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن بابسنقر از اوج کمال بحضیض وبال انتقال

کرد وتندباد اجل دوحهٔ زندگانی آن ثمره گلشن کامرانی رادر منزل چناران از پای درآورد ماهچهٔ لوای جهانگشای میرزا مظفرالدین جهانشاه ببرج شرف رسید و تمامی ممالك آذربایجان وعراقین وفارس وسواحل دریای عمان وارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان رامسخر گردید وجمیع سرداران اطراف وگردنکشان اکناف اطاعت حکم ونشان او نمودند وشرایط فرمان برداری ولوازم خراج گذاری بجای آورده بالتفات وعنایتش مفتخر ومباهی بودند مگر امیرحسن بیك بن امیرعلی بن امیرقرا عثمان که بعضی ازقلاع دیار بکررا مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت مسلوك نمیداشت و همواره بقلم علوهمت نقش استقلال وصورت استبداد برلوح ضمیر وصحیفه خیال مینگاشت و اینمعنی برخاطر میرزاجهان شاه گران آمده پیوسته درفکر تدارك آن مهم میبودو بواسطه کمال متانت وحصانت قلاع وو باع امیرحسن بیك پیکر آن مرادبر وجه مدعا چهره نمیگشود درخلال آن احوال درپس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت وامنیت ازمملکت جهانشاهی درنوشت تفصیل این اجمال راطوطی کلك شیرین مقال بر ینمنوال رقم میفرماید که میرزا پیر بداغ که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بودو بنیابت پدر درولایات فارس درغایت اقتدارحکومت می نمود و دروقتی که مهم سلطان سعید ومیرزا جهانشاه ع درخراسان بصلح انجامید ازراه طبس و یزد بشیراز بازگشت وبخیالات باطل وتصورات بیحاصل ازمقام اخلاص ومتابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل ورسایل نزد پسرفرستاد واورا نصایح سودمند فرمود وبسلوك طریق رشد ورشاد مامورگردانیدازوخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضاجای نداد ومطلقا پای ازطریق عناد بجاده صلاح وسداد ننهاد وآخرالامرحرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسرعاصی را نصیحت کرد تا فارس را بازگذاشته روی بحکومت بغداد آورد ومیرزا جهانشاه ازآن ممرفراغبال حاصل نمود ایالت ولایت شیراز را بپسردیگر خود امیرزاده یوسف عنایت فرمود ومیرزاپیربداق دردارالسلام اساس جهان بانی طرح انداخته باندك زمانی عراق عرب را معمورساخت اما خیال وصال عروس ملك شیرازاصلا ازدماغش بیرون نمی رفت وازغایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهان شاهی می گردیدوانواع ظلم وتعدی بتقدیم می رسانید وهرچند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه شعار خود می ساخت وبوسیله رسل ورسایل بنصیحت فرزندناخردمند می پرداخت بجائی نمی رسید وآن شاهزادهٔ خویشتن دارخود رااز مقام خلاف وشقاق نمیگذرانیدلاجرم میرزا جهانشاه خاطر براستیصال نهال اقبال پسرقرارداده درشهور سنهٔ سبعین وثمانمائه با لشکر بسیار بظاهردارالسلام بغداد شتافت ومیرزا پیربداق برج وبارهٔ شهررا مستحکم ساخته درمقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود ومیرزا جهانشاه آغازمحاصره کرده بنابرمتانت دارالسلام وشجاعت اتباع شاهزاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشوددر آن ارقات لشکرعراق و

آذربایجان بمشقت فراوان از صبح تا شام حرب می کردند و میرزا پیر بداق و بغدادیان بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت می نمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی برتافت وقحط وغلائی عظیم روی نموده بلاء جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی تره نمی خوردند پوست پوسیده راجوشانیده بکارمیبردند وطایفهٔ که از روی تکلف دست بحلوای نبات دراز نمی کردند جهة تغذی در کشتن سك و گربه شرط اهتمام بجای می آوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده بیکبار فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی دارالسلام دروازها باز گشادند و گرسنگان محصور بفرح و سرور موفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما پیر بداق میرزا پای در دامان تمکن ووقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان نمیبرد که پدر در بارهٔ او قصدی اندیشد همدران ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را باجمعی از امرا بکشتن میرزا پیر بداق مامور گردانید وایشان بیکناگاه بارو بهای بسته بسر شاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر دیوار زده دیگران مهم اورا فیصل دادند و آن حرکت برمیرزا جهانشاه مبارك نیامد وطباع خلایق از متابعتش متنفر شد وچون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر ازمهم پسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیرحسن بیك گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت وامیرحسن بیك از توجه دشمن آگاه شده بنا برعدم استطاعت مقابله درعقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش و آرزوم شتافته نزدیك بمنزل امیرحسن بیك خیمهٔ اقامت نصب فرمود وامیرحسن بیك از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد ومیرزا جهانشاه اینمعنی را برعجز وضعف آنجناب حمل کرده تابستان و تیرماه درهمان موضع اوقات گذرانیده و بعد ازهجوم جنود شتاو وقوع شدت سرما لشگریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه راشرف اجازت ارزانی داشته با خواص ومقربان روزی چند درهمان مکان بعیش وعشرت مشغولی کرد و امیر حسن بیك از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده بادوهزار سوار مکمل جرار بقصد میرزا جهانشاه درحرکت آمد و صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفهٔ ازمردم شهریار ترکمن که فی الجمله شعوری داشتند بر وهول یاغی اطلاع یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطرار کردند و میرزا محمد و میرزا یوسف بجنك پیش رفته تاب یك حمله نیاوردند و بمعسکر باز گشته پدررا از آن واقعهٔ هایله واقف ساختند و میرزا جهانشاه جبیه پوشیده یك زانو بند بسته بود که آنخبر شنود و بی از آنکه زانو بند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید وامیرحسن بیك همان لحظه باردو در آمده محمدی و یوسف را امیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سرداران آذربایجان را بر انداخت و در وقتیکه میرزا جهانشاه بگریخت مجهولی از لشگریان امیرحسن بیك اسکندر نام بوی باز

خورد و بطمع اسب وجامه اورا کشته باردو باز گشت وهیچکس برین قضیه مطلع نشد وامیر حسن بیك بتفحص حال خصم پرداخته درآن اثناسر قورمشی را که بامیرجهانشاه مشابهتی داشت نزدآنحضرت بردند که سر پادشاه است امیرحسن بیك آن سررا نزدمیرزا محمدی ویوسف بیك فرستاده پرسید که اینسر کیست جوابدادند که سر قورمشی است کـه شبیه پدرما بود امیرحسن بیك باز آغازجست وجوی نموده شخصی عرضه کرد که فلان لشگری جام‌های پادشانه در بردارد یمکن که ازمیرزا جهانشاه خبری داشته باشدامیر حسن بیك اسکندرا بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجابدست توافتاده جواب‌داد که شخصی راکه متصف باین صفات بود درفلانموضع بقتل آوردم واین جامهای اوست و امیرحسن بیك فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تاسر قتیلرا ازتن جداساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیرحسن بیك بلوازم شکر وثنای الهی پرداخت ومحمدیرا بتیر کشته میرزا یوسفرا بمیل آتشین نابینا ساخت **بیت** چودولت از آنخاندان در گذشت یکی کشته شددیگری کور گشت .

گفتار دربیان وصول خبرواقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزاسلطان ابوسعید گورکان وذکر توجه آن‌پادشاه عالیمکان بصوب مملکت عراق وآذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیرحسن بیك ازمطلع فتح وظفر طالع گشت ومهم میرزاجهانشاه برنهجی که‌مسطورشد ازهم بگذشت امرا ولشگریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه امیرزاده حسین‌علی که اسن‌اولاد جهانشاهی بود آوردند واو ابواب خزاین ودفاین گشاده صدو هشتادهزار سوار را مواجب‌داد وظاهراً هرگز هیچ‌شاه‌زاده راباینمعنی میسر نگشته‌و بزبان قلم‌هیچ مورخی‌مانند اینقضیه نگذشته وامیرزاده حسینعلی با آنسپاه آراسته اساس مقابلـه و مقاتله طرح انداخته شرح احوال‌را بدرگاه عـالـم پناه سلطـانسعید پیغام فرمود و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق‌و آذربایجان نهضت نماید تااو کمر خدمتکاری برمیان‌جان بسته مقالید ممالك و مفاتیح‌قلاع وبلاد بخدام آستان‌خلافت آشیان تسلیم فرماید ازشنیدن‌این‌خبرانوار نشاط و انبساط بروجنات حال‌سلطان‌ستوده خصال‌تافت‌وحکم همایون باجتماع لشگرهای‌ممالك محروسه‌صدور یافت‌وچون آن‌پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات‌امور دین‌ودولت رابمشورت حضرت ولایت‌پناه حقایق دستگاه‌خواجه‌ناصرالدین عبیدالله فیصل‌میداد جهت‌طلب‌ملاقات آنجناب‌میرك کمال‌الدین‌عبدالرحیم‌صدررا بسمرقند فرستادوخواجه‌ملتمس‌حضرت‌سلطانی مبذول‌داشته‌بمرو خرامیدومیرزا سلطان ابوسعید درباب یورش‌عراق و آذربایجان باآن

حضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت وشنید بسیارخواطر برامضاء آن‌عزیمت قرار یافته خواجه عبیدالله بماوراءالنهر عودنمودومیرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و یراق دراواخر حوت واوایل شعبان سنهٔ اثنی وسبعین وثمانمائه بجانب آذربایجان وعراق نهضت فرمود بهر شهروولایت که می‌رسید بطواف مزارات اولیا ومشایخ رفته شرایط‌ارادت بتقدیم می‌رسانید وفقرا ومستحقان را بصلات وصدقات محظوظ وبهره‌ورمی گردانید ودروقتی که جمشید خورشید پرتو التفات بـردرجهٔ شرف برانداخت ونقشبند نامیه فضای‌صحرا ودشت را ازشکفتن گلهاور یاحین‌غیرت افزای‌نگار خانهٔ چین‌ساخت ماهچهٔ توق ظفر نگار در النك‌رادگان نزول اجلال فرمود وچندروزدر آن مرغزار دلفروز گذرانیده ازآنجا بصوب کالپوش نهضت نمـود درخلال ایـن احوال پیوسته ازاطراف ممالك فارس وعراق‌صنادید عالم ومشاهیر افـاق روی امید بدرگاه خسرو باستحقاق می آوردند ودرهر منزل فوجی‌ازحکام وافاضل بشرف ملازمت رسیده نیاز ونثارعرض می کردند ودرکالپوش‌پادشاه‌بافرهنك وهوش زمرهٔ از امراء ومعتمدان را بضبط‌آنولایات نامزد نمود بلکه همه را فرامین‌مطاعه ارزانی‌داشته روان‌فرمود از آنجمله صاحب‌السیف والقلم‌خواجه شمس‌الدین‌محمد باصفهان رفت وامیر نظام‌الدین‌احمد بن امیرعلی برلاس فارسی راه شیراز پیش گرفت و امیر جلال‌الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید مـراد ایالت قزوین وسلطانیه را پیش نهادهمت‌ساخت‌همدان ودرگزین بامیر حسین‌علی‌قوچین تعلق‌گرفت ویزد بامیر قرمان شیخ صفت اختصاص پذیرفت وهر کس ازنام‌بردگان‌بهر ولایت که‌عنان‌عزیمت‌انعطاف داد عنایت‌خالق بلاد وعباد نقد آن‌مقصود درآستین‌مرادش نهاد تا اکثرممالك عراق درقبضهٔ اقتدار ملازمان آستان سلطان کامکار قرار یافت و انوارآفتاب معدلت‌آثارسایهٔ مرحمت آنحضرت براقطار آن امصار تافت وازآن‌وقت که امیرحسن‌بیك خاطرعاطر ازممر میرزاجهانشاه فارغ گردانیدتازمانی که موکب‌سلطانی دربیلاق کالپوش قبهٔ خیمه وخرگاه باوج مهروماه رسانید چندکرت ایلچیان امیرحسن بیك بدرگاه عالمپناه‌رسیده عرض اخلاص وشرح اختصاص کـردند و بوسیلهٔ امراء بمسامع اشرف اعلی رسانیدندکه‌اولاد‌امیرقرایوسف‌هرگز نسبت بدودمان‌عالیشان‌حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن‌صمیم القلب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که‌اباعن جد طریق مخالصت مسلوك میدارد وهرگز غبار خلاف برحاشیه‌خاطر نمیگذارد وسلطان سعید در کالپوش ایلچیان راطوی داده رعایت فرمود وجهة امیرحسن بیك دکله زردوزی و کلاه نوروزی‌وکمر شمشیر مرصع ارسال نمودو فرمود که‌باید که امیرحسن‌بیك باسپاه‌خود ازآنطرف عزیمت نماید که عساکرمنصوره ازینجانب متوجه اند تایکبار مواد فساد اهل عناد اندفاع یابد وهمچنین ایلچیان امیر زاده حسین علی باتحف وتبرکات بسیار ونقود وجواهر بیشمار بآستان آسمان مقدور

آمده اظهار بندگی وافکندگی نمودندواززبان آن شاه‌زاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان وفارس وتوابع آن باکنوز فراوان‌درتحت تصرف بنده است‌وبنده آنچه درتحت تصرف داردملک یمین آن‌پادشاه ظفرقرین میداند ع مازان‌توئیم وهرچه داریم امید آنکه نظرعنایت از احوال این‌شکسته بال دریغ ندارندوهمت عالی نهمت بردفع مخالفان که بشمشیر عذر پدر مرا شهید کرده‌اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان اورا نیزمشمول شفقت واحسان گردانیده رخصت فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان‌است بعدازوصول آنچه‌مصلحت‌دولت باشد بتقدیم‌خواهدرسیدوهمدرآن ایام موکب همایون از کالپوش درحرکت آمده بعدازقطع مفاوز ومسالک‌مملکت ری معسکر نصرت اثرگشت وازآنجا امیر مزید باطایفهٔ ازامرا برسم منغلای‌از پیش روان شدند و عنان ریز بتبریزدر آمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسین‌علی‌گریزان گردید والحکم‌لله‌العلی المجید

ذکرویران شدن امیرزاده حسینعلی درموضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان‌عالی مکان سعادت‌مند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیر زاده حسینعلی ولدمیرزاجهانشاه درمنزل‌مرند اقامت داشت‌وخیال مقابله ومقاتله باامیر حسن بیك برلوح خاطر مینگاشت‌و چون خبرقرب وصول دشمن‌بوی رسید امیرشاه‌علی وامیر ابراهیم‌شاه وجمعی دیگر ازامراءدرگاه‌را برسم قراولی ارسال‌فرمود آنجماعت‌سوابق حقوق جهانشاهی رانابوده تصورنموده بملازمت امیرحسن‌بیك‌رفتند وخبر بیوفائی امرا ورسیدن سپاه سلطانسعید بتبریز دراردوی امیرزاده حسینعلی شیوع‌یافته مردم بنوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان تیسیر نپذیرفت بعضی از لشگریان باردوی امیرحسن‌بیك پیوستند وبسیاری ازایشان‌پناه‌بدرگاه سلطانسعید بردندلاجرم داعیه تسخیر آذربایجان بیشتر ازپیشتر درضمیر آنحضرت‌متمکن‌گشت واز ری‌بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون‌بآن بلده‌عرضه داشت امیرمزید وسایر امرا که بتبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیرحسن بیك‌رقبهٔ ازربقهٔ اطاعت پیچیده وبنام‌این بندگان نشان‌نوشته که امراء جغتای بایدکه ازتبریز بیرون روندکه‌من‌آن بلده‌را بپسر خوداغورلومحمدداده‌ام لاجرم انسب آنست‌که رایات نصرت‌آیات علی اسرع‌الحال پرتو التفات برین دیار اندازدتاصورت بهبود درآینهٔ مقصودچهره گشاید اماامیرحسن بیك‌چون شنید که‌سلطان سعیدسلطانیه‌را محل‌نزول همایون‌گردانید ازهشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت وسلطان سعیدپهلوان یوسف‌شیرازی رابداروغگی تبریز ارسال داشته ازسلطانیه

بمیانه شتافت ودر آنموضع امیرزاده حسینعلی و ولد اوسلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف مکحول وجمعی کثیر ازامرا تراکمه باقرب پنجاه هزار نفراز لشکر باردوی همایون رسیدند وسلطان‌سعید اولاد میرزاجهانشاه رابشرف بقتیل انامل فیاض‌سرافراز ساخته نوازش‌نمود وبمواعیددلپسند مستظهر وامیدوار گردانید دراین اثناامیرحسن بیك برادرزادهٔ خودیوسف بیکرا برسم‌رسالت بپایهٔ سریراعلی فرستاد وسلطانسعیدمجلسی درغایت عظمت ومهابت برآراسته امراء عظام بآئین تمام یوسف بیکرا پیش بردند واو بموجب فرموده بیست‌و هفت‌جا زانو زده تابشرف دستبوس استعداد یافت ویوسف بیك بوسیلهٔ امراء اززبان عم‌خود معروض‌داشت که قرب‌صد سالست که آباء ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران‌امیرتیمور گورکان طریق‌دولتخواهی مسلوك داشته‌اند وحالا این مخلص‌نیز همان‌طریقه‌را رعایت نموده ولایات فارس‌وعراق را ازمخالفان انتزاع کردم وبگماشتگان آن آستان گذاشتم امیدآنکه دربن‌نیستان مراچندان مهلت‌دهید که‌زمستان بپایان‌رسد وبرف ازراه برخاسته مراجعت بدیاربکر میسر گردد وایضا امیر حسن بیك مصحوب یوسف‌بیك عرضه داشتی مبنی برهمین سخنان ارسال داشته بود و درآنعریضه این بیت‌را مندرج گردانیده که‌**بیت** گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان ☆ نگاه دار سررشته تانگهدارد **القصه** چون‌سلطان‌سعید پیغام‌امیرحسن بیك‌راشنید جواب‌داد که‌موکب همایون عازم آن‌دیار است بعداز وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و بسرعهٔ خودمیرزامحمود خواجه لاق‌را مصحوب یوسف‌بیك نزدامیرحسن بیك‌فرستاد و چون‌میرزا محمود باردوی امیرحسن‌بیك رسید آنحضرت نیز بارگاهی پادشاهانه‌بیاراست وتختی زرین‌نصب کرده میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطانمحمد بن‌میرزا بایسنقررابر آنجانشانده وخود بعظمتی هرچه تمامتر برجانب یسارقرار گرفت وامرا وسران‌سپاه‌را فرمودتا مسلح ومکمل‌شده هریك بجای خویش ایستادند آنگاه میرزامحمود رابارداد واودرغایت‌دهشت بآنمسجد درآمده‌چندنوبت‌زانوزد وباشارت‌امیرحسن‌بیك نخست‌میرزا یادگارمحمدرادریافت‌و بعدازآن بعزدستبوس‌امیرحسن‌بیك فایزشدوسخنی که‌داشت عرض کرده جواب شنیدو بعد ازدوسه روز عنان مراجعت‌منعطف گردانید

گفتار دربیان اهتزاز صرصر تفرقه و پریشانی برسپاه پادشاه ایران وتوران و فرو نشستن چراغ فراغ‌خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال‌دار ملال‌مانند کمال‌آفتاب سریع‌الزوالست وآفتاب جاه‌و جلال مثال سایهٔ غمام برشرف انتقال چون مشیت‌پادشاه متعال بتغیر دولت سلطانی تعلق‌گیرد ثبات آن ببسیاری سپاه‌جرار تمشیت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالك‌الملك ذوالجلال بتفرق جنود

گیتی ستانی متعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلاء کیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر
اذا ماارادالله تغیر دولته ☆ فان قضاءالحق لا بدواقع فکیف بقاءالملك من دون حکمة ☆ و
لاینفع التدبیر والحکمة قاطع تسطیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام
بناء دولت وزندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود باوجود وفور ابطال
رجال و کثرت اسباب محاربه وقتال آنجناب را در آذربایجان صورت نصرت روی ننمود و
نسیم فتح وظفر از مهب و(ماء النصر الامن عندالله) بر شقه لوای جهانگشای ابوالنصر حسن بیك
وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی برروی روزگار آنمهر سپهر
کامرانی برگشود شرح اینحال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میانه مضرب خیام
سلطان زمانه بود ومعسکر از کثرت لشگر نشانهٔ دشت محشر ظاهر می نمود بیکبار جنود
سرماو برد در عرصهٔ عالم دست بتاراج ویغما در آورد وخسرو سیارگان سنجاب سحاب
بردوش افکنده از بیم هوای سردسر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابر آن سلطان
سعید امراو نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود ورای همگنان بر
آن قرار گرفت که امیرحسن بیك را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن
پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدینعزیمت نهضت فرموده چون
هفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند
که بطرف محمودآباد روند تاشروانشاه که دم از هواخواهی می زد باردوی اعلی ملحق شود
وباینعزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بودو هرچهارپائی که
خورد ازچنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه جلگاه محمودآباد معسکر خسروعالی
نژاد گشت قحط وغلا بمرتبهٔ انجامید که بهاء یکمن غله بده دینار کپکی رسید وامیرحسن
بیك شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان وعراق وفارس کسی به
اردوی همایون رود اماروزی چنداز جانب شروان بکشتی اطعمهٔ فراوان باردو می بردند
ودر آن اوقات اسبان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بودند و تراکمه که الاغان
آسوده وفربه داشتند پیوسته نواحی اردورا می تاختند وهرکس راکه می یافتند بعالم
آخرت روان می ساختند وچون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ
وعیدو تهدید امیرحسن بیك یاغی گشت واینمعنی موجب آنشد که موکب همایون ازمحمود
آباد بجانب اردبیل درحرکت آمددر اثناء راه بمحلی پروحل رسیدند وچهارپای بسیار
درلای اجل فرو رفته شاه وسپاه بلطایف الحیل از آنجا بگذشتند وبموضع تابتان منزل
گزیده درروز پنجشنبه دوازدهم رجب سنهٔ ثلث وسبعین وثمانمائه امیرسید مرادبرسم قراولی
بجانب معسکر امیر حسن بیك روانشد دراثناء راه چهارصدسوار آراسته بوی دوچار
خوردندو مقدم ایشان که امیربیك ترکمان بود پیش رانده سیدمراد راگفت که میرزا سلطان
ابوسعید دشمنان صدساله را دوست ودوستان صدساله را دشمن ساخت اکنون بی از آنکه

جنك یا صلح کند بکجا می‌رود و باید که فردا امراء بزرك از آنجانب بیایند که امیرحسن بیك نیزجهت تمشیت مهم مصالحه خواص ومقربان خودرا خواهد فرستاد وسید مراد باز گشته روزدیگر امیرسید مزید باجمعی کثیر ازامراء رفیع مقدار بیرون رفتند و درهمان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیرمزید چون عدد مردم خودرا ازترا کمه زیاده دید بغرور موفور بریشان تاخت واساس جمعیت آنطایفه را پریشان ساخت هر چندامیر سلطان ارغون گفت که اینجماعت کومك دارند توقف می باید نمود امیر مزید سخن اورا قبول نفرمود وچندفرسخ درقفای گریختگان راند درآن اثناامیر حسن بیك بادو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده برسپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید وپهلوان حسین دیوانه وحسین علی ارلات وشیر محمد بغدادی وپیر محمد قورچی راباقرب پانصد نفر از متعینان بقتل آورد و امیر سید مزید گرفتار گشته بقبة السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند وامیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسینعلی میرزا بطرف همدان گریخت آنجا کشته شد وپدرش درآنزمان درتبریز بود القصه چون اینخبر محنت اثر درارد وی مکنت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیرغیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیرغیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیرسیدقوام الدین را که با عنجد درسلك ولات مازندران انتظام داشت جهة تمهید بساط صلح وصفا نزدامیرحسن بیك فرستاد واز عقب جناب سیادت مآب والدهٔ خودرا مصحوب سیدصدرالدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال داشت امیرحسن بیك نسبت بسادات عظام ومهدعلیا شرایط تعظیم واحترام بجای آورده باخود قرارداد که آنچه درباب تشیداساس مرافقت ومصالحت گویندبعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سید اردبیلی که قبل ازین امیرحسن بیك اورا برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمدومعروضداشت که خراسانیان بغایت بدحال وپریشان روزگارند اصلا بصلح وصفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرارمینمایند بنا برآن امیرحسن بیك مهدعلیا وسید صدرالدین ابراهیم رانومید باز گردانید وامیر غیاث الدین محمد رامشمول نظرمرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود **ذکر واقعه هایله سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید** چون سیدصدرالدین ابراهیم قمی ومهد علیا بپایهٔ سریر اعلی معاودت فرمودند هنوزسخن تمام نکرده بودند که طلیعهٔ سپاه ظفر پناه امیرحسن بیك سیاهی نمود وبعضی ازامراء خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابرآن سلطان سعید درنیمروز شانزدهم رجب همعنان محنت وتعب روی بصوب فرار آورد ودوپسر امیرحسن بیك بتکامشی شتافته وآنجناب راگرفته نیمشب باردوی پدر خود رسانیدند وبمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند وبعداز دوروز امیرحسن بیك برتخت بخت وفیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید وچون نزدیك ببارگاه رسیدشرایط تعظیم واحترام بتقدیم رسانیده ودرموضعی که مدعا داشت نشانده سخنان شکایت آمیز برزبان راند وسلطان سعیدجوابی که مناسبت وقت بود ادافرمودو

بمجلس مراجعت نمودوامیر حسن بیك نمیخواست که بجان آن خسرو عالیشان آسیبی رساند بلکه‌داعیه داشت که‌اورا براق‌داده بطرف خراسان باز گرداند امابعدازقیل و قال فراوان باغوای قاضی شروان واستصواب جمعی ازامرا ترکمان خاطر بران قرارداد که آن‌مظهر عدل واحسان را از پای‌در آورد ودر بیست‌ودوم‌رجب‌مو کلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگارمحمد بردند وشاه‌زاده شرط استقبال بجای‌آورده آن دوپادشاه یکدیگررادر آغوش کشیدندومیرزایادگارمحمدبخرگاه درآمده محصلان سلطان‌سعید را بازگردانیدندوهمانجا شربت‌شهادت چشانیدند**نظم** دریغاکه آن شاه عالی‌نژاد ✿ که درعدل مثلش زگیتی نزاد بتیغ ستم نقدجان‌را فشاند ✿ ازوغیرافسانه چیزی نماند بجزخاك خوبان دربن‌دشت نیست ✿ بجز خون شاهان درین طشت نیست جهان باهمه‌زینت وزیب او ✿ نیرزد باین‌رنج وآسیب او

گفتار دربیان‌شمه ازآنچه بعدازفرارپادشاه‌سعید شهیدنسبت بامرا وسپاه‌خراسان بوقوع انجامید

درآنزمان که‌میرزا سلطان ابوسعیدعنان عزیمت بصوب‌هزیمت تافت علامات روز رستخیز درمعسکر نکبت اثر باکمل‌وجهی‌ظهوریافت صورت (یوم یفرالمرء من‌اخیه و امه وابیه‌وصاحبة‌وبنیه)جلوه گر گشت‌وافغان ونفیرصغیر وکبیر وامیر و وزیر وبرنا وپیراز ایوان کیوان‌درگذشت **بیت** فروماندگان را درآن رستخیز ✿ نه‌روی رهائی نه‌رای گریز همانساعت دلیران‌لشگرامیرحسن بیك‌هریك سنان جان‌ستان دردست وخدنگی خون افشان درشست بلشگرگاه‌تاختندوآغازغارت‌وتاراج کرده بناء جمعیت‌ترك وتازیك را ازبنیاد براندا‌ختند اماهنوز خیمه وخرگاه وسراپرده و بارگاه پادشاه برجای بود که ابوالنصرمظفرالدین‌امیرحسن بیك‌تشریف حضور ارزانی‌فرمود وسواره بردرسرا پرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امورنا شایست منع نمود و خواجه سرایان و مستحفظان حرمرا بدستورمعهود بمحافظت‌اهل‌حرم نصب کردوخزاین ونفایس رامضبوط ساخته بعد ازآن‌روی بسرانجام وسایر مهمات آورد وبنفس‌مبارك‌بمنع طایفهٔ ازسپاهیان که درنهب واسرخراسانیان افراط می نمودندمشغول گردید وچند کس‌را ازآن مردم‌تیر زده بقتل‌رسانید وحکم فرمود که تراکمه آذربایجان ویساقی‌خراسان از معسکر بیرون روند وامرا وسپاه پادشاه شهید درظل‌حمایت میرزا یادگار محمد مجتمع کردند واکثر متعینان‌رادرسایهٔ‌عنایت بیغایت‌خویش مأوی داد وابواب‌مرحمت وعاطفت برروی روزگار آن بیچارگان بگشاد از امراء عظام‌وصدور عالی‌مقام امیرسید مزید ارغون‌وامیرمحمود موسیکه‌وامیر احمد یار و میرك عبد الکریم و میرك عبد الرحیم صدر و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال مقید بودند

و عاقبت میرك عبدالرحیم بواسطهٔ بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود کشته گشته سایر بندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفهٔ روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزراء سلطان سعید خواجه برهان الدین عبدالحمید که در اردو بملازمت امیر حسن بیك رفته منصب اشرف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع آنخبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق به ضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال اولاد امجاد سلطان ستوده خصال برسبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم خصم ختم تحریر نمود آنجناب را یازده پسر نیك اختر بود بر بن ترتیب میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیك میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمان روائی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا عمر شیخ میرزا الغ بیك و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دوزبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یك را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهد **معز السلطنه والخلافه میرزا سلطان احمد** اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود تولدش در سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه در دارالسلطنه سمرقند از دختر زاده بوغا ترخان که بحسب شریعت غرا درعقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دارالملك حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیك و دو لدای برادر خوردتر سلطان بیك کاشغری را باتابکی شاه زاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آنخسرو صاحب تائید در ماوراءالنهر بر مسند سرافرازی متمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکو خواهی سلوك مینمود و بعد از واقعهٔ قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلا خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنا بر آن عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلافت محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خورد تر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی رامن و در آنمعر که سلطان احمد میرزا

ظفر یافت و نعمت بکفران نعمت گرفتار شده بوادی هزیمت شتافت دیگر با برادر خورد تر خود عمر شیخ میرزا درمیان شاهرخیه واراتیبه بنواحی قریهٔ خواص ودر آن روز نیز پرتو فتح و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که درمیان مغولان آنجائیکه مشهور است قصد سمرقند فرموده نواحی تاشکنت رامعسکر گردانید ولشگر مغول در اطراف ترکستان وحدود ماوراء النهر دست بغارت وتاراج بر آوردند وسلطان احمد میرزا از بلدهٔ سمرقند بعزم اشتعال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعداشد وپرتل بعضی مغولان جابقونجی را گرفته چون بکنار آب جر که محل نزول جریك سلطان محمود خان بود رسیدهردو لشگر از یکدیگر بی از آنکه به استعمال آلت قتال پردازند هرطایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم دروادی خلاف نهاده اسب جلادت درمیدان عناد بجولان در آورد وسلطان احمد میرزا بازمره از ابطال رجال دفع اورا پیش نهاد همت ساخت و عنان یکران بصوب معسکرش انعطاف داد ودر نواحی باربیلاق تلاقی فریقین روی نمود وحیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد مظفر ومنصور بدار الملك خود معاودت فرمود ودرسنهٔ ۸۹۹ سلطان احمد میرزا وسلطان محمود خان که از سلوك میرزا عمر شیخ گورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقبال نمودند و سلطان محمود خان از جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا ازطرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند درآن اثنا واقعهٔ درغایت غرابت دست داد وعقاب اجل بهوای صیدمرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت درروز دوشنبه چهارم ماه مبارك رمضان سنه ۸۹۹ از بام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جان نازنینش در متنزهات بهشت برین آشیانه ساخت وسلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه بجدتر شد واراتیبه و خجند ومرغیان را گرفته درچهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت اورا میسر نشد چنانچه درین اوراق انشاء الله سلك تحریر خواهد یافت وباحضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعداز فوت پدر برمسند سروری نشسته بسود صلح گونه کرده مراجعت فرمود وبعداز قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اعتلال مایل شده تب محرق قوی محرکهٔ آن بادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت ودر اواسط شوال سال مذکور بنواحی اراتیبه در کنار آب آقسولات شعلهٔ حیاتش بزلال اجل مقدر منطفی گردید وآنحضرت مدت چهل وچهار سال درین دار پرملال اوقات گذرانیدو سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوك طریق رشد ورشاد موصوف بود ودر اداء صلوة مکنونه شرایط اهتمام بتقدیم رسانیده درهیچ وقتی از اوقات ترك نمی فرمود وهمواره مضمون آیت (اوفوا بالعقود) را مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهدوپیمان بود پیرامن خاطر عاطر نمی گذاشت واگرچه درمعارك بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمی گردید

اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور
می رسید درفن تیر انداختن وقبق تاختن بر اکثر قادر اندازان زمن فایق بود و تیر گزش در
اکثر اوقات برهدف مقصود رسیده خطا نمی کرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر
خواستی مدت یکشبانه روز درمجلس نشسته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار
در کشیدی ودر محفل بزم درغایت انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند از آنخسرو
خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته فحوای کلمۀ (من صمت نجی) نصب العین ضمیر منیرش بودی
ودر سخن گفتن اطناب واکثار تجویز ننمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن
بحبالۀ نکاح درآورد واورا ایزد سبحانه وتعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن
زیبنده تخت وتاج بدین ترتیب است که مسطور می گردد اول مهر نگار خانم بنت یونس
خان دویم ترخان بیگم که نسبش بامراء ترخانی می پیوست سیم قبق بیگم کو کلتاش ترخان
بیگم بود چهارم خانزاده بیگم که نسبش بخانزادگان ترمذ اتصال می یافت پنجم لطیف بیگم
بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزادۀ سلطان ارغون اما اولاد ذکور
سلطان احمد میرزا دو نفر بودند وهردو خردسال ازعالم انتقال نمودند وازجمله دختران
آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قبق بیگم در وجود آمده بودند ویکنفر از حبیبه سلطان بیگم
وبزرگترین بنات قبق بیگم رابعه سلطان بیگم که اورا قراگوز بیگم نیز می گفتند وقراگوز
بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالۀ نکاح سلطانمحمود خان درآمد وبعد از
شهادت سلطانمحمود خان جانی بیك سلطان آنعفیفه رادر سلك ازدواج کشید دوم صالحه
سلطان بیگم که اورا آق بیگم می گفتند وآق بیگم بعد ازفوت پدر بحبالۀ نکاح پسرعم خود
سلطانمسعود میرزا درآمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه درحرم پادشاه جمجاه
ظهیرالدین محمد بابر بسر برد چهارم سلطان بیگم که سلطانعلی میرزا در وقت سلطنت
سمرقند اورا بعقد خویش درآورد اما دختر پنجم که از حبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود و
معصومه سلطان بیگم نام داشت درفراش حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر بادشاه راه
یافت وبعد ازچندگاه دختری ازوی وجود آمد ومادرهم در آن ایام وفات یافت و دختر
باسم مادر موسوم گشت

سلطان محمود میرزا ولادت با سعادتش در سنۀ سبع وخمسین وثمانمائه
روی نمود و آن حضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان
احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت
و فرزانگی معروف وبمکارم اخلاق و محاسن اداب وتشیید اساس عدل و انصاف
وانتساخ قواعد ظلم واعتساف سرامد اساطین سلاطین می نمود تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع
نهال اقبال اعداء دین ودولت وسنان خونریزش درمیدان پیکار رافع لواء اولیاء ملك و
ملت نیزرای عالم آرایش خورشید صفت ازمشرق صواب طالع وفروغ تدبیر صواب نمایش
چون ماه چهارده درشب دیجور حوادث لامع طبع پاکش دراك حقایق معانی وذهن دراکش

جامع دقایق نکته‌دانی کف باذلش کافل مصالح افاضل و غمام انعامش شامل شرایف اماثل
نظم گشت ملك ازعدالتش معمور ✿ ظلم شد ازسیاستش مستور ✿ ذات او بود زیب
تخت وسریر ✿ نوررایش چومهرعالم گیر کف جودش چوابر گوهر بار ✿ جوهر طبع
اونکو آثار و آن شاهزادهٔ عالی گهر درروز گرفتاری پدر درضمان حمایت حضرت داور
بجانب خراسان نهضت فرمود وقرین صحت وسلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارك رمضان
سنهٔ ثلاث وسبعین وثمانمائه بدارالسلطنهٔ هراه رسیده بدارائی سپاهی ورعیت اشتغال
نمود ودرروزجمعه سیم ماه مذکور درمسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان ومیرزا سلطان ابوسعیدومیرزا سلطان احمد ومیرزا سلطان
محمود خواندند وبدان واسطه خبرواقعه جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف
انام ازخواص وعوام صدای نوحه وزاری باوج فلك زنگاری رسانیدند بیت بگردید
عالم زآئین خویش ✿ که آمد عجب مشکل صعب پیش وصباح شنبه چهارم کوترال قلعه
اختیارالدین باغی گشت ومردم جوق جوق شعار هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر
کرده کار ازحیز تدبیر در گذشت بنا برآن دروقت استوار سلطان محمود میرزا باتفاق
امیر یارمغول وامیر قنبرعلی وجمعی دیگر ازسالکان طریق یکدلی ازدروازهٔ خویش بیرون
رفته روی توجه بصوب سمرقند نهادو بعدازوصول بدان بلدهٔ فردوس میرزا سلطان احمد ابواب
لطف ومرحمت برروی برادر بگشادو چند گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوك بوده آخر
الامر میرزا سلطانمحمود روزی ببهانه شکار ازشهر بیرون رفت و باغواء احمد مشتاق و
سیدبدر وخسروشاه وبعضی دیگر ازمقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت وبعداز
وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آنوقت حاکم آنولایت بود میرزا سلطانمحمود را
بسلطنت برداشت وآنحضرت درولایات ترمذ وچغانیان وحصار و ختلان وقندز وبقلان و
بدخشان تاکوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت ومیرزا سلطانمحمود درایام فرمان
فرمائی چند بت سپاه بطرف کتورو جبال سیاه پوشان برد و باکفار آندیار لوازم غزا
وجهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت وطغرای فرامین خودرا سلطان محمود غازی
نوشت وآنحضرت را دراوقات سلطنت باسلطانحسین میرزا مکرراً جنك وصلح اتفاق افتاد
چنانچه در اثناء بیان وقایع آتیه خامه دوزبان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشود و چون
درشوال سال هشتصدونود ونه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطانمحمود
میرزا بنابراستدعاء اعاظم امرا ازحصار بسمرقند شتافت وکوکب اقبالش بدرجهٔ کمال
رسیده دردارالملك حضرت صاحبقرانی قدم برمسند کامرانی نهادو باستمالت امرا وارکان
دولت پرداخته ابواب عیش وعشرت برگشادو میرزا ملك محمد را که داماد آنحضرت و
پسر برادر بزرگتر سلطانسعید میرزا منوچهر بود وخیال استقلال داشت بادیگری از
شاه زادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه
ناصرالدین عبیدالله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان فرق انسان ازحاکمان درضمان امان

بودند آغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه نیز رسید وچون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت مینمود ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می گشتند و دست ظلم و تعدی به بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس را درمی نوشتند سمرقندیان که قرب بیست و پنج سال درظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغبال گذرانیده بودند ازمشاهده امثال این امور مضطرب شده زوال آفتاب اقبال آن پادشاه با استقلال را از حضرت ذوالجلال سؤال نموده تیردعا بهدف اجابت رسید ودر ماه ربیع الآخر سنه تسعمائه سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل وسه سال در دارفنا اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت پناهی عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود ووزارت میرزا سلطان محمود دراکثر ایام سلطنت برأی صوابنمای والد مسود اوراق خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و میرزا سلطان محمود پنج پسر و یازده دختر داشت پسر نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر بزرك ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از پشت بیگم تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغاست ازقوم اوزبك چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود نبیره امیر بزرك مذکور وسلطان حسین میرزا درزمان حیات پدر بجوار مغفرت حی اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت ووالده خان میرزا سلطان نگار خانم **میرزا عمر شیخ** تولد آن شاه زادهٔ سعادت مند دردارالسلطنه سمرقند فی شهور سنه ۸۵۶ اتفاق افتاد وسلطان را ازدیدن آن قرة العین سلطنت مسرت وسرور روی نموده ابواب جشن وسور برگشاد وآن مولود عاقبت محمود درمهد خلافت وکامرانی وحجره عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسرحد رشد وتمیز رسید به تفویض ایالت ولایت کابل وغزنین مفتخر ومباهی گردید ووالد بزرگوار راوداع کرده روی براه آورد وچون منزل دره گز مرکز رایت نصرت آیتش گشت قاصدی از پایه سریر اعلی باردوی عالی رسید وفرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه دربن اوان جهة سنت ختان فرزندان عالیشان طوی وجشن بوقوع خواهد انجامید وضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت درایام سور وبهجت درصحبت جنت رتبت باشد بناء علی هذا عمر شیخ میرزا بسده سنیه والامراجعت فرمود و بعد ازانقضا ایام نشاط وانبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف اعلی چنان خطور نمود که همچنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان وتوابع آن بپسر دوم خود عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه مانیز ایالت آنولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم وبرینموجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی آن در درج کشورستانی بامیر خدای بردی تیمور تاش

متعلق گشت وشاه زاده صاحب سعادت همعنان دولت واقبال بمملکت فرغانه که مشتمل است بر هفت قصبهٔ معمور شتافته اخسیکت را که ظاهراً نامش در سوابق ایام اخسی سکت بوده و بنابر تخفیف و ترخیم حالا براخسی قراریافته دار الملک ساخت وچنانچه از شیوهٔ ستودهٔ نواب کامیابش متصور بود اعلام عدالت ورعیت پروری برافراخت ودرهر قصبه داروغه منصف تعیین کرد ودراجابت ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد بیت برحمت چارهٔ بی چارگان شد ٭ مراد خاطر آوارگان شد ومیرزا عمرشیخ گورکان بعداز انقراض ایام حیات والدجنت مکان بواسطهٔ علوهمت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود وپیوسته بخیال کشور ستانی متعرض مملکت سلطان احمد میرزاشده ابواب نزاع می گشود وبرین قیاس احیاناً بطرف مغولستان لشگر می کشید و مزاحم اوقات متوطنان آندیار می گردید وبدین جهت میان آنحضرت ویونس خان غبار نقار ارتفاع می-یافت ونایرهٔ خلاف وعناد کانون درون مغولان رامی تافت ومع ذلك چندنوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدرفرزندی سببی میرزاعمر شیخ گورکانرانزدخود طلبید ومراسم انسانیت مرعی داشته چندجایگاه اضافت اولگاه موروثی آنحضرت گردانید اماچون مدعاء عمر شیخ میرزا ازآن زیاده بود بزلال انعام وبخشش آتش جنك وخونریزش صفت انطفا نگرفت وآنحضرت را سه نوبت بااقارب واجانب مقابله ومقاتله سمت وقوع پذیرفت اول باوالدعالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان بکنار دریاء سیحون ودرآن معرکه باآنکه ازعمرشیخ میرزاغایت جلادت وبهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح وظفر برپرچم علم یونس خان وزید و بعضی ازلشگریان آنمهر سپهراحسان راگرفته نزدخان بردند و آنحضرت را عرق شفقت ابوت سببی درحرکت آمده طریق عطوفت ومروت مسلوك داشت ومیرزا عمر شیخ گورکانرا مشمول التفات وعنایت بولایتش بازفرستاد دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر ازلشگر قیامت اثر اوزبك نواحی سمرقندرا تاخته با مالی افزون از چون وچند بطرف منازل خود مراجعت کردند واینخبر بسمع آنخسرو شجاعت سیر رسیده بافوجی ازشجاعان کینه کوش وبهادران جوشن پوش بتکامشی اوزبکان توجه فرمودو ازآب امرش برروی یخ گذشته بمخالفان نزدیك رسیدو آنجماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته ببادحملهٔ صرصر اثر نخل قامت بسیاری از مردان دلاور برخاك هلاك افتاد ونوك سنان جان ستان وپیکان و خدنك مرك آهنك نایره خون ازدیده ودل پهلوانان بگشاد و آخرالامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی برشقهٔ بیرق آنمهرسپهر سروری دراهتزاز آمدواوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال سمرقندیانرا باز گردانیدند وبی شایبه نقصان بصاحبانش رسانیدندسیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد باسپاه باران عدد ازسمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزاعمرشیخ نیز بالشگر بعزم ستیز براد‌ر را استقبال فرموده در قریهٔ خواص که در میان

شاهرخیه واوراتیبه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد ازانگیختن غبار جنگ وشین ماهیچه توق میرزا سلطان احمد باکوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدارالملك خویش انعطاف داد **بیت** چنین است آئین گردون سپهر ✿ گهی کینه ورزد بکس گاه مهر وبر وجهی که سابقاً مذکور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوتر خانه حسنی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود ومدت عمر عزیزش سی و نه سال بود واز آن حضرت سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیك اختر یادگار ماند اما از پسران بزرك تر پادشاه بحروبر ظهیرالدین محمد بابر غازیست که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان تولد نمود ودوم معزالدین جهانگیر میرزا که دو سال از پادشاه بااستقلال خوردتر بود مادرش در سلك بنات بعضی از امراء تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش ازاند جان بود مسمات بامید ودختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهر بانو بیگم که اونیز همشیره اعیانی سلطان ناصر میرزا است چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قونجی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم واین دو دختر بعداز فوت عمر شیخ میرزا تولد نمودند ومیرزا عمر شیخ بعداز آنچه مذکور شد ومنکوحه ویك سریت داشت ازجمله زوجات یك زوجه الوس آغا بنت خواجه بیك بود ودیگری قراگوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد وقمانون سلطان بود از نسل مغولان (وعلی الله الاعتماد والتکلان) **میرزا الغ بیك گورکان** درزمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت کابل وغزنین وتوابع ولواحق آن مفتخر وسر افراز بود وایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت ورعیت پروری در آنولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین تاریخ هجری از نهصد در گذشت آنخسرو نصفت آئین متوجه ریاض جنت گشت وپسرش میرزا عبدالرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا وارکان دولت از عهده ضبط آنولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد شجاع الدین امیر ذوالنون ارغون از قندهار لشکر بسر کابل کشید وشاه زاده را گریزانیده روزی چند آنبلده را جولانگاه خویش گردانید وبالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیرالدین والخلافة محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادرخان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید هم عنان اقبال وتایید بجانب کابل شتافت وآنخطه را بصلح ازمیرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش براطراف ولایات سلطان محمود غزنوی تافت **بیت** ملك محمود غزنوی نبوی ✿ شد زعدلش چو یثرب نبوی وتاغایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارك رمضان سنهٔ تسع وعشرین و تسعمائه رسیده آنخسرو معدلت آئین در آنمملکت بر مسند دولت واستقلال تمکن دارد وازغایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی

لوازم اخلاص ودولتخواهی بجای می آرد چنانچه میرزا معزالدین جهانگیر و سلطان ناصر میرزاکه پیوسته تابع برادر کلانتر بودند

میرزا سلطانمحمد و میرزا شاه‌رخ در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیرحسن بیك گرفتار شدندو مدتی‌مدید در بعضی ازقلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند امابدحال وپریشان روزگار اوقات می گذرانیدند ودر شهور سنهٔ‌تسع وتسعین وثمانمائه میرزاشاه‌رخ عازم دارالسلطنه هراة‌گشته چون بولایت‌ساری بجوار مغفرت حضرت باری‌منتقل گردید وسلطانحسین میرزاباستقبال اوکس فرستاد تا نعش‌اورا بهراة‌آورد بآئین‌سلاطین بمدرسه مهدعلیا گوهرشاد آغابردند وبطریقهٔ‌سنت بخاك سپردند ومیرزا سلطانمحمد بعداز مفارقت برادر همدران مماکت می‌بود تاوقتی که‌ازعالم انتقال فرمود

میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطانسعید بودو درزمان حیات پدردرمملکت بدخشان بامرفرمانفرمائی قیام‌می نمود وبعداز شهادت آنحضرت نخست نسبت‌بمیرزا سلطانحسین طریق مخالصت مسلوك داشت وبالاخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه لوازم ستیز وگریز بتقدیم رسانیدو دراواخر رجب‌سنه اربع وثمانین وثمانمائه درحدود استرآباد گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش‌درنوردید تفصیل اینحکایت درضمن وقایع‌ایام دولت سلطان‌حسین میرزا مرقوم کلك‌بلاغت انتما خواهد گشت

میرزا سلطانمراد درزمان ایالت پدر درولایت گرمسیروقندهار قدم‌بر مسند حکومت نهاد وامیر نظام‌الدین احمدبرلاس که‌صاحب اختیار آنمملکت بود درخدمت شاهزاده کمربسته ابواب عبودیت واخلاص برگشاد ودرآن اوانکه میرزاسلطان ابو سعیدبولایت آذربایجان درآمد حکم همایون نفاذیافت که‌میرزا سلطانمراد متوجه کرمانگردد وشاه‌زاده بدانجانب نهضت فرموده دراثناءراه خبرواقعهٔ هایلهٔ پدرشنید و آهی سردکشیده‌عنان بصوب گرم‌سیر بازگردانید ودر کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی‌شده بعضی‌ازاحمال‌واثقال‌میرزا سلطانمراد رابباد‌غارت وتاراج‌برد‌ادلاجرم‌شاهزاده بهراة‌رفته روزی‌چنددر ملازمت معزالسلطنه والخلافه سلطان حسین‌میرزا قیام‌نمود بعد ازآن‌سلطان‌عالیشان‌اورا بماوراء النهر نزد‌برادران‌فرستاد ومیرزاسلطان مراد ازاخوان بی‌شفقتی فهم کرده باردیگر روی‌بخراسان‌آورد ومیرزا سلطان حسین شاه‌زاده رادر صفر سنهٔ‌ثمانین وثمانمائه بقلعه تیره تو فرستادع دیگر خبری ازو بمردم نرسید .

میرزا سلطان خلیل دروقتی که‌سلطان سعیدعزیمت آذربایجان فرمود دربلده هراة‌قایم مقام پدربود وچون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین درآمد اورا بسمرقند فرستاد وشاه‌زاده درآنولایت خروج کرده بر دست یکی از امراء سلطان احمد میرزا بقتل رسید

میرزا سلطان ولد بموجب فرمان‌پدر درمیان امراء ارلات اوقات‌میگذرانید و

بعد ازواقعه سلطان سعید باندك زمانی شربت ناخوشگوار هلاك چشید

میرزا سلطان عمر درزمان شهادت پدر درولایت سمرقند بود وچون چند گاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد ازحرکات وسکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود وشاه‌زاده بمیرزا ابابکر پیوسته درمحلی که میرزا ابابکر درنواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان‌عمر بحدود نساوابیورد افتاد و درآن ولایت یکی‌ازامرا اوراگرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاه‌زاده رانخست‌در قلعه اختیار الدین محبوس کرده دررجب سنه ۸۸۳ بقلعه تیره توارسال داشت ع دیگر خبری‌ازو نیامد

ذکربعضی ازاعاظم‌سادات ومشایخ وعلما که معاصر بودند

باسلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری از این طایفه عالیشان در ولایات ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیز کاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویلست لاجرم بر بیان شمه‌از حال زمرهٔ ازمشاهیر اختصار کرده خواهدشد ومن‌الله الاعانته‌والتوفیق

مولانافتح الله تبریزی در صنوف علوم محسوس ومنقول ماهر بود ومدتی مدید درملازمت سلطان سعید بلوازم‌منصب‌صدارت قیام‌می نمود باوجود اشتغال بآن‌شغل گاهی بمراسم‌درس‌وافاده می پرداخت وطالب علمانرا از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ وبهرور می‌ساخت ودرسنهٔ سبع وستین وثمانمائه که سلطان سعید همت برفتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدانصوب افراشت مولانا فتح‌الله را به‌بستن خنچه ولایت هراة رود بازداشت ومولانا کماینبغی آن مهم را فیصل داده‌بدارالسلطنه هراة شتافت ودرسیم‌ماه ربیع‌الاآخرسنه‌مذکور وفات یافت .

مولانامحمدجامی برادر افضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی بودونزد بعضی ازعلماء آن‌زمان‌درمطالعه‌ازعلوم بر آنجناب فایق‌می نمودومع ذلك‌درغایت تواضع‌وکسر نفس اوقات می گذرانید وگاهی بنظم اشعارآبدار مشغول‌می گردید وفاتش درسنهٔ اتفاق افتاد جناب افضل‌الانامی مرثیهٔ درغایت بلاغت درسلك نظم انتظام داده دوبیت ازآن اینست **نظم** من بودم ازجهان وگرامی برادری ☆ درسلك‌اهل‌فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که دراطوار علم وفضل ☆ چون او نزاد مادرابام دیگری

مولانا شریف‌الدین عبدالقهار حاوی علوم معقول ومشروع وجامع اصول و فروع بود ودرنظم اشعار ازسایر بلغاء روزگار درمیدان تفوق قصب‌السبق می‌ربود و آنجناب درفن انشا وعلم‌سیاق نیزمهارت‌داشت وگاهی‌همت بر ترتیب اکسیر و تنسیق

اسباب کیمیا می گماشت وبشرف گذاردن حج السلام و طواف روضه مقدسه خیرالانام علیه الصلوة والسلام مشرف ومعزز گشته بودودررجب سنه ۸۶۹ دربلده فاخره هراةاز عالم رحلت نمود چنانچه برادر خورد ترش کمال الدین عبدالرزاق درمطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ سال وفاتش خبرداودفنش در مزار شیخ بهاءالدین عمراتفاق افتاد

مولانا معین الدین تونی ازاکابرعلماء زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش امتیاز تمام داشت وهمواره اعلام افاده ونشرعلوم دینیه می افراشت وجمعی کثیرازطلبه ملازمت درس آنجناب می نمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظو بهرور می بودند وفاتش در شهور سنهٔ واقع گشت و دفنش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست .

شیخ صدرالدین رواسی ازخلفا شیخ زین الدین خوافی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود ودراوایل حال چندین سال درمدینه طیبه اوقات گذرانید ودرولایت مصر وشام اربعینات برآورد وچون ازعربستان مراجعت نمود درولایت اسفراین که منشاء ومولدش بود ساکن شدوبارشاد مشغول گشت ودرزمان سلطان سعید ازاسفراین بدرالسلطنه هراة خرامیده رحل اقامت انداخت وآن پادشاه صاحب تائید آن جناب رامنظور نظر عاطفت واحسان ساخت وفاتش درعاشر ماه رمضان سنه احدی وسبعین وثمانمائه اتفاق افتاد وسلطان سعید مشایعة جنازه فرموده براو نماز گذارد وپسرش شیخ قطب الدین محمد رضارا عزا رسانیدو شیخ قطب الدین والد مرحوم خودرا بجوین برده درخانه قاهی که ساخته او بود مدفون گردانید .

مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهروربود و سالها درمملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام می نمودوفاتش دربیستم ذیحجه سنه احدی وسبعین وثمانمائه در دار السلطنه هراة اتفاق افتادواولادعظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبدالرحیم صدر وجناب امارت مآب امیر نظام الدین عبدالوهاب بمراسم تعزیت داری اقدام فرمودند وسلطان سعید بمجلس عزا تشریف برد وایشان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید و نعش مولانا لطف الله را از هراة ببخارا نقل کردند و در موضعی مناسب بخاک سپردند .

شیخ کمال تربتی سرآمد ظرفا وخوش طبعان ولایات خراسان بود و ازفن شعرو معما و قوفی تمام داشت ودراواخر اوقات حیات سفرحجاز اختیار کرده بگذاردن حج-السلام وطواف روضه منوره رسول علیه السلام فایز شد وچون ازآن سفر مراجعت نمود وبقصبه تربت که مولدش بود درسیدوفات یافت .

سید کمال کجکولی درشعر بمرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت برصحیفه روزگار نگاشت واورا قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع ازابیات آن استخراج

میتوان نمود و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیهٔ خواجه ابو نصر پارسا قصیدهٔ در سلک نظم کشید که چند بیت آن قصیده ازین قبیل بود که از هر مصرع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد می شد وچند بیت بتمام از آن تاریخ خبر می داد وچند بیتی دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد واصلا درمعانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود واین مطلع از جمله منظومات سید کمال است **بیت** ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را ✿ برخاك نشانده قدتو سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن می بود و همدران ولایت از عالم انتقال نمود :

مولانا فاضل در سلك افاضل علماء سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود .

خواجه مؤید دیوانه در سلك اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوك وسیر سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشت و بواسطه نشئه جنون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفه ضمیر می نگاشت و نزد خویشان و مریدان اینمعنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بر ایشان بخش می کرد ودر آن اوقات که میان خسرو منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابوسعید مخالفت بوقوع انجامید اینمطلع بنظم آورد **بیت** چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو ✿ که جهانرا بدهد روشنئی از سر نو واین معانی بعرض سلطان رسید فرمود تا بطریقهٔ نهانی خواجه را شهید گردانیدند

خواجه موید مهنه بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود واز سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی مینمود و همواره بوعظ وارشاد فرق عباد مشغولی میکرد و سلطان سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم واحترام بجای می آورد وانتقال خواجه مؤید درشهور سنه اتفاق افتاد واز منظوماتش مطلعی بخاطر بود خامه بتقریر آن زبان گشاد **بیت** ازمه روبتو آئینه جان ساخته اند ✿ واندر آن آینه جانرا نگران ساخته اند **خواجه یوسف برهان** درسلك اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود ودرطریق فقر وتجرد سلوك مینمود ازفن موسیقی وقوفی تمام داشت وگاهی نقش تألیف ونظم اشعار بر لوح خاطر مینگاشت از مصنفاتش ترسلی مشتمل بر منشات اکابر سلف درمیان مردم مشهور است واز اشعار آبدارش این بیت درمجالس النفایس مسطور **بیت** رسید موسم شادی وذوق وعیش وطرب ✿ اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب

خواجه مولانا سمرقندی ولد ارشد خواجه عصام الدین بود ومانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت و در فیصل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت بر سجل خواطر مینگاشت چون آنجناب درهوا داری سالك طریق سرافرازی میرزا عبدالله شیرازی مبالغه تمام میفرمود ودر وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تاخت

ومیرزا ابوالقاسم بابر تعظیم وتکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف وانعام بر روی روزگارش برگشاد وبعدازچند سال آنجناب دربلدهٔ هراةمعزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعاء سلطان سعیدعنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف‌داد ودر اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدارالسلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست وسبعین وثمانماء درمدرسهٔ امیرچقماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین** خاوندشاه نسب شریف آنحضرت بچارواسطه بخاوند سیداجل بخاری که‌درسلك اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال‌میابد وسلسلهٔ آباواجداد سیداجل بزیدبن امام‌زین‌العابدین علیهما السلام منتهی‌میگردد وپدر عالی گهرامیر خاوند شاه کمال‌الدین محمود نام داشت وچون سیدمحمود بریاض‌رضوان انتقال نمود سیدخاوند شاه‌در صغر سن بود و بواسطهٔ نوایب روزگار ازوطن‌مألوف سفر کرده در قبة‌السلام بلخ روی بتحصیل علوم واکتساب‌فنون‌محسوس ومفهوم آورده‌وباندك‌زمانی درسلك‌اعاظم‌دانشمند زمان‌انتظام یافته بسلوك‌راه آخرت مشغول گشت واز بلخ‌سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام هراة رسانید وشیخ بهاءالدین عمر نسبت‌باآنحضرت محبت بینهایت داشت چنانچه درحین مرض وصیت‌فرمود که‌امیر خاوند شاه برمن‌نماز گذاردوهمدران ایام روزی‌آنحضرت را مخاطب‌ساخته گفت که‌سیدمیخواستیم که باهم‌باشیم‌اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاءالدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود ودرسنهٔ وفات یافت ودر پیش‌روی سلطان احمد خضرویه‌مدفون‌شد وازآن‌حضرت‌سه‌پسرماند امیرخواندمحمد که‌والدبزرگواروالدهٔ‌مسوداوراقست‌وسیدنظام الدین‌سلطان احمد که‌سالهادرملازمت سلطان‌بدیع‌الزمان‌میرزا منصب‌صدارت‌داشت‌وسید نعمة‌الله که‌مجذوب متولدشده‌بودوازوی‌خوارق‌عادات‌ظهورمینمود

شیخ نورالدین محمد ولدامجد شیخ‌بهاءالدین عمر بودوسلطان سعیددرتعظیم آنجناب مبالغه‌بسیارمیفرمودوفاتش‌درصبح‌جمعه‌بیست وسیم‌ماه‌رمضان سنه‌ثمان وسبعین‌و ثمانمائه‌روی‌نمود وخالش شیخ‌جلال‌الدین‌محمودشاه‌بروی نماز گذارد ودرحظیره والد خود مدفون شد

قاضی قطب‌الدین احمد بن مولانا نورالدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابرخراسان وملاذ علماء اقطارجهان بودوازاواخر زمان دولت خاقان‌سعید میرزا شاه‌رخ تااوان سلطنت خسرومنصور سلطان‌حسین میرزادردارالسلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت‌ودرفیصل قضایاء برایا بدستور آبا واجدادبزرگوار خویش درطریق‌امانت ودیانت سلوك مینمود ومع ذلك بامردرس وفتوی ونشر علوم دینیه میپرداخت وهمواره طلبه‌را از فواید ذهن وقاد ومآثر طبع نقاد مستفید وبهرور میساخت‌وفاتش‌درغره شوال‌سنه‌ثمان‌وسبعین‌وثمانمائه بحظیره والدهٔ سلطان‌حسین‌میرزا در محل طعام‌خوردن بعلت فجاه اتفاق افتاد ودرمزار علامهٔ رازی مدفون گشت.

مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس‌الدین محمد بن‌مولانا سعیدالدین مسعود التفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاه‌رخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ الاسلامی مشغولی مینمود از علوم دینیه بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش افاده برلوح خواطرطلبه می نگاشت قضایاءشرعیه رادرکمال دیانت بفیصل می‌رسانیدو هرگز خیال مداهنه وملاحظه برضمیر منیر نمی گذرانید وفاتش درروز دوشنبه بیست‌وچهارم ذیحجه سنهٔ‌سبع‌وثمانین وثمانمائه اتفاق افتاد ودرمزار فایض‌الانوار مقرب حضرت باری‌خواجه عبدالله انصاری‌مدفون شد

سیدصدرالدین ابراهیم قمی ازجملهٔ‌اعاظم سادات‌صاحب سعادت‌بود وهمواره باسلطانسعید میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت می نمود گویندد‌ر روزی که سلطانسعید بقتل میرزا سنجرفرمان دادسیدابراهیم درپایهٔ سریر سلطنت‌مصیر سربرهنه کرده‌خون آنپادشاه‌را طلبید وسلطان بانك بر آنجناب‌زده آن التماس‌را بسمع قبول‌نشنید و روز دیگردر خلوتی‌سیدرا طلب‌نمودم زبان‌عذرخواهی بر گشادو گفت میرزاسنجر لشکرجمع کرده باتفاق جمعی‌دیگر ازمخالفان متوجه استیصال نهال اقبال‌مابود وچون ایزدتعالی اورا درقبضهٔ اقتدارما گرفتار ساخت اطلاقش سبب‌فتنه وفساد می‌نمود بنابرآن دیروز درخواست شمارا بسمع‌رضا نشنودم سیدابراهیم بنابر آزاری‌که درخاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزاسنجر بوضوح پیوست امانمی دانم که آن پیرزال فقیره یعنی گوهرشادآغا چه گناه کرده‌بود که در ماه مبارك رمضان اورا بقتل‌رسانیدند سلطان سعیداز شنیدن اینسخن کنایت آمیز متغیر ومتأثرگشته ازمجلس برخواست انتقال سید ابراهیم‌بجنات نعیم دراوائل‌دولت خسرو منصور سلطانحسین میرزا روی‌نمود .

مولانا شمس‌الدین علی‌الفارسی اعلم فضلاء زمان وافضل علماء دوران بود سلطانسعید نسبت‌ بآنجناب التفات وعنایت بسیار می فرمود وچون نسبش بمؤلف کشف کشاف‌میرسید بصاحب‌کشف مشهور گردید سالها دربلدهٔ هراة درمدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بدرس وافاده اشتغال داشت‌و نقوش دقایق‌طبع نقاد ذهن‌وقادرا بر صحایف ضمایرطالبهٔ علوم می نگاشت وبعد ازفوت سلطانسعید وطلوع آفتاب دولت سلطانحسین میرزاجناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ‌وقایع آنحضرت مشغولی کرد وبالاخره ازخدام‌بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت وپرتو انوار عواطف میرزاسلطانمحمود بر وجنات احوالش تافت‌و هم‌درآن ولایت ساکن بود تاآن زمان‌که از جهان گذران رحلت نمود .

مولانا عصام‌الدین داود خوافی درعلم‌و کمال یگانهٔ‌زمانه بود ومدتی در دارالسلطنهٔ هراة بلوازم افاده قیام می‌فرمود وبنابر آنکه بفصاحت‌بیان وطلاقت‌لسان اتصاف داشت‌و مسائل دقیقه‌را بعبارتی قریب‌الفهم برصحیفهٔ ضمیر طلبه می نگاشت در

مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید واینمعنی موجب رشك وحسد سایر علماء خراسانگردید در آن اثنا سلطانسعید ازمولانا کمال الدین شیخحسین پرسید که ازدانشمندان خراسانسزاوار تعلیم سلطانمحمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داودرا باستادی قرةالعین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت مآب ازتکفل آنامر ابانمود بجائی نرسید لاجرم بناکام سلوك طریق ملازمت اختیار کرده بعالیمنصب صدارت منصوب شد وتاآخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا می بود وفاتش درسنهٔ بولایت حصار شادمان روی نمود ازمؤلفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه درمیان طلبه مشهوراست .

مولانا قطب الدین النسفی درعلم طبابت ازاکثر اطباء زمان مهارت بیشترداشت ودرسلك خواص بارگاه سلطانسعید منتظم بوده علم تقرب می افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام می نمود وجهة مهر کردن فرامین مطالعه هر صباح پیش ازاکثر ارکان دولت باآنحضرت ملاقات می فرمود بعداز شهادت آنخسرو صاحب سعادت چندگاه درحبس امیر حسن بیك اوقات گذرانید وچون ازآنقید نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید ومدتی درآستان قیصر در دولت واقبال بسر برد وچون متقاضی اجل دررسید نقدحیات بقابض ارواح سپرد

مولانا لطفی بلطف طبع وحسن خلق از سایر شعراء سخن آرا ممتاز ومتثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب نظم می نمود درمجالس النفایس مذکوراست که مولانا لطفی درسن نودو نهسالگی قصیدهٔ ردیف آفتاب درسلك نظم کشید وشعراء زمان تتبع آنقصیده نموده هیچکدام ازعهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد وآنمطلع اینست **بیت** ای ززلف شب مثالت سایه پرور آفتاب ✫ شام زلفترا بجای ماه دربر آفتاب و مولانالطفی دراواخر ایام زندگانی اینمطلع راکه **بیت** گر کار دل عاشق باکافرچین افتد به زانکه بید خوئی بیمهر چنین افتد منظوم ساخته نزد حضرت حقایق پناهی افضل الانامی نورالدین عبدالرحمن الجامی بردو التماس نمود که آنرا غزل ساخته درديوان خوددرج نمایند وآنجناب این ملتمس را مبذول داشت ومولانا لطفی در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود وبعداز آن روی بسلوك طریق درويشان آوردو درآنروش ثابت قدم میبودتا وقتی که ازعالم رحلت نمود

مولانا شمس الدینمحمد بخاری بمولانا محمد معمائی مشهوربود وسالها درغایت اختیار صدارت میرزا بابر می نمود ودرملازمت میرزا سلطان ابوسعید نیزاعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز وسخنان فرح انگیز برلوح خاطر می نگاشت ودر وقتیکه میرزا ابوالقاسم بابردر شیراز بودبرسرمزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود ویکی از ظرفاء شیراز بر ديوار آنخانه نوشت که **بیت** اگرچه جملهٔ اوقاف شهرغارت کرد ✫ خداش خیردهاد آنکه این عمارت کرد ودرروزیکه خدمت صدارت مآبی میرزا

بابر را بآن منزل برده ضیافت می کرد چشم پادشاه بر آن نوشته افتاده بامولانا مطایبه بسیار فرمودو در آن اوان که سلطان سعید بولایت آذربایجان وعراق درآمد مولانا محمد را جهة تبلیغ رسالت نزدحاکم شیراز که دم ازمخالفت میزد ارسال داشت و در اثناء راه جمعی از سپاه ترکمان اورا گرفته نزد امیرحسن بیك بردند وپادشاه بنابر شفاعت مولانا صدرالدینمحمد طبیب خون مولوی‌را بخشیده اورا مقیدنگاهمی داشت تا زمانیکه خاطرازممر میرزاسلطانابوسعید فارغ گردانید آنگاه شرف اجازت ارزانی فرمودو مولانا محمدبهراة آمدو بامقرب حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین‌علیشیر وسایر ارکان دولت خسرومنصور سلطان حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد ودر اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطانمیرزا که خواهرزاده خسرومنصور بود وبکیچیك میرزا اشتهار داشت بحجاز رفتو بشرف گذاردن حج اسلام فایزشده دروقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست .

مولانا عبدالحی منشی درخط تعلیق سرآمدخوش نویسان متقدمین ومتاخرین بودو درزمان سلطانسعید مدتی مدید صاحب دیوان انشابود وبنوشتن مناشیرمطاعه قیام می نمود وبعداز واقعهٔ قراباغ منظورنظر تربیت امیرحسن بیك شده تاآخر حیات در ملازمت سلاطین آق‌قویلوق بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب می‌افراشت

مولانا کمال‌الدین شیخ‌حسین اشتهار آن‌افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علمو دانش‌دراقطار امصار بمرتبه‌ایست که‌احتیاج بشرح‌وبیان‌ندارد‌و اعتبار آن‌استظهار فضلاء بلاغت‌دثار درزمان سلطانسعید بمثابه‌بود که قلم‌دوزبان تبیین آنرا کماینبغی محال می شماردودر آن ایام خجسته‌آغاز فرخنده‌انجام منصب‌احتساب ومنع‌وزجر اصحاب‌فسق وفجور من‌حیث‌الاستقلال تعلق بآنجناب‌داشت ودرتمشیت آن‌امر بروجهی آثاراقتدارظاهر ساخته‌بود که هیچکس ازاعیان‌روزگار خیال ارتکاب شراب‌در حواشی‌ضمیر نمی گذاشت وسلطانسعیددر سایرامور شرعیه‌پیوسته بامولانا کمال‌الدین‌شیخ حسین‌مشورت می نمود ودر اکثراحوال ازسخن وصوابدید آن‌قدوهٔ اهل کمال تجاوز نمی‌فرمودو جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان دایم‌الاوقات همت براستکشاف حالات صناع ومحترفات می گماشت وامیر تومان دارالسلطنه هراترا دراستخلاص مقرریات جماعات وحواله اخراجات مطلق‌العنان نمی گذاشت‌بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات بثبت آنجناب نرسد هیچکس ازبازاریان فلسی بکسی ندهد واین‌قاعده تاآخر ایام‌حیات سلطانسعید استمراریافت‌وایضاً مولاناشیخ حسین‌درزمان دولت‌ابوالغازی‌سلطانحسین‌میرزاچندگاه محتسب‌بوده میرزاکیچیك جهة تلمذ بدرس آنجناب می‌شتافت امابدستور بیشتر اختیار و اعتبار نداشت در شهور سنهٔ ثمان وثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت .

خواجه ناصرالدین عبیدالله ازتمامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراءالنهر بمزید جاهو جلال وافزونی اتباعو اموالممتاز ومستثنی بودو درجوانی ازمولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام‌الدین خاموش ارشادیافته بسلوك مشغولی نمود باندك‌زمانی پرتو انوارعنایت الهی باطن فرخنده میامنش را باشعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت وبهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن ارباب بدعت رابه شعشعهٔ لوامع شریعت بسوخت عتبه کعبه مرتبه‌اش ملاذسالکان مسالك دین‌پروری گشت وآستان کرامت آشیانش ناهج مناهج سروری شدسلاطین زمان و خواقین نافذفرمان ازبدایت بلادترکستان تانهایت‌امصارعراق‌وآذربایجان نسبت بدانجانب ارادت‌و اخلاص تمام داشتند وهر سخنی که ازوی می‌شنودند مانند درّمکنون زیب گوش هوش ساخته غلاف رای صوابنمایش رامحال می‌پنداشتند بتخصص سلطانسعید میرزا سلطان ابوسعید که‌در تمشیت امور ملك‌وملت‌پیوسته باحضرت خواجه‌مشورت‌می کرد وازغایت‌نیازمندی گاهی پیاده برابراسبش رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد اولاد امجاد آنحضرت نیزاقتداء بسنت پدربزرگوار خود نموده ازجاده متابعت حضرت خواجه تجاوز جایز نمی‌داشتندو‌پیوسته‌همم عالیه‌برعظم شان وسمومکانش می گماشتند حکایت مشهوراست‌و برالسنه وافواه ثقاة مذکورکه نوبتی عمرشیخ میرزا و سلطانمحمود میرزا بایکدیگر اتفاق نموده لشگر بسمرقند کشیدند وسلطان احمدمیرزا ازشهر بیرون رفته مقابله و مقاتلهٔ برادران‌را پیش‌نهاد همت ساخت‌و درروزیکه هردوسپاه دربرابر یکدیگر صف قتال‌بیاراستند ناگاه‌خبررسید که خواجه‌ناصرالدین عبیدالله بدانمعر که تشریف میآورند وآنسه‌پادشاه جهة حرمت آنحضرت عنانکشیده داشته‌دست باستعمال آلات قتال‌نبردندتا معلوم شود که سبب‌آمدن خواجه چیست وهمان لحظه‌خواجه عبیدالله‌بدانجا رسیده‌بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔقتال‌وجدال‌راانطفاء دادوهرسه پادشاه‌را بصلح‌وصفا راضی ساخته فرمودتادرمیدان‌شامیانه برافراشتند ومیرزاسلطان‌احمدومیرزاسلطان‌محمود ومیرزاعمر شیخ ازصفوف لشگرخویش جدا شده بدان‌جا رفتند وبریك زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد وپیمان‌درمیان‌آوردند که‌من‌بعدبا یکدیگر درمقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هریك بسپاه خودپیوسته بولایات‌خویش رفتند وتاآخر ایام حیات بر جاده موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه‌عبیدالله‌درسمرقندفی‌شهورسنهٔ ست‌وتسعین وثمانمائه دست داد وبعد ازفوتش باندك‌زمانی‌جمعیت‌مردم‌ماوراءالنهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت وبیسامانی روی بدیشان نهد مقرب حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین علیشیر درتاریخ وفات خواجه عبیدالله گوید **قطعه** خواجهٔ‌خواجگان عبیدالله ✿ مرشد سالکان راه یقین شدبخلدبرین که در فوتش ✿ سال تاریخ گشت خلد برین ازحضرت خواجه عبیدالله دوپسرهدایت سیر یادگارماند خواجه محمد عبیدالله که بخواجه‌کا اشتهار دارد وخواجه قطب‌الدین یحیی وممکن است که‌اگر خامه سخن گذار توفیق یابد دراثناء

اخبار سلاطین ماوراءالنهر از احوال آن دو بزرك حمیده خصال شمهٔ بر صحایف روزگار نگارد تنبیه چون قلم ستوده رقم بامداد رشحات مدار احوال میرزا سلطان ابوسعید واولاد امجاد آن خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات ومشایخ وعلما وفضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و سلطان مؤید ذواقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معزالسلطنه والخلافه ابی-الغازی سلطان حسین میرزا مشام مستنشقان ریاض فضل و کمال را معطر گردانند واز نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت وصفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رسانند بیت کند گنجی از کان ادراك پر ✿ چو فیروزه فیروز ودری چو در وبنا بر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان گرامی در اثناء تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف والقاب از رعایت حسن ادب دور بود و درهر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد تسور بر اوصاف والقاب مفنی بتطویل و اطناب می نمود بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از آنخسرو ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهة تکرار ایزدمدح وثنا مطالعه کنندگان را کلال وملال نیفزاید وسبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبه آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالی جاه موسوم بمنصور بود وایضاً درجمیع معارك ومقالات آنحضرت بنصرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر وفیروزی برروی روزگار همایون آثارش بر-گشود چنانچه درضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض خواهد گردید والتوفیق من الله تعالی و هوالقادر علی مایشاء

ذکر مجملی از احوال واوصاف خاقان منصور مظفر لوا معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا

مشاطه رخسار بکار سخن وپیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال بر منصهٔ ظهور می آورد که آن سالك طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات آلهی وموفق بتوفیقات نا متناهی درسپهر جود وسخا مصراع چو خورشید تابنده وافر عطا ✿ و در آسمانی و مهر وفاع چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم وخرمی هنگام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور از غم رشحات غمام عدل واحسانش گلشن مملکت چون بهشت ازفیض سلسبیل ناضر وریان واز نسمات گلزار فضل وامتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ آمانی عطرسای واز نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای درممر که شجاعت و دلاوری از کمال جلادت ومیدان داری روح

رستم را خجل ساختی ودرمیدان محاربت وتیغ گذاری ازصعوبت ستیز وخونریز بنیاد شجعان اسفندیار توانرا برانداختی از سهم گرز گران سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی واز بیم وپیکان تیرخدنگش چشم مریخ شبی بربستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای بیجاهمه وقت بگردن خصم می رسیدو شعلهٔ سنان خونبارش درصحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا محترق می گردانید بزم عیش ونشاطش بهشت وش بجوانان حورا عذار آراسته ومجلس عشرت وانبساطش همچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقادش درصفا وحدت غیرت افضای آب وآتش ونتایج ذهن وقادش ازحسن بلاغت بسان سخنان سحبان مطبوع ودلکش بیت پیش طبع باکش آب افسردهٔ ✿ پیش فهم تیزش آتش مردهٔ ودروقت تمکن برتخت سلطنت وجهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر وتعدی را بتیغ سیاست ازلوح هستی ستردی وبهنگام اظهار تواضع و فروتنی اقتدار بسنت سنیهٔ خیرالبریه نموده برطبق (انما انابشر مثلکم) خودرا باملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی درتقویت ارکان شریعت غرا وتمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی وهمواره همت عالی نهمت برانهدام قواعد بدعت واستیصال اهل ظلم وضلالت گماشتی دررعایت جانب سادات عظام وعلماء اسلام وفضلاء روزگار وشعرا بلاغت شعار هرگز تغافل واهمال ننمودی ودر انجاح ملتمسات ووصول سیورغالات وانعامات این زمرهٔ کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفتهٔ دونوبت بروز دوشنبه وپنجشنبه قضاة وعلما را بمجلس اشراف اعلی طلبیدی ومهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمهٔ دین بفیصل رسانیدی بصحبت درویشان وگوشه نشینان ومجالس وعظ بسیار تشریف بردی وتعظیم واحترام مشایخ اسلام ووعاظ شیرین کلام را برذمت همت نهمت واجب ولازم شمردی به بناء وبقاع خیر از مساجد ومدارس وخوانق واربطه بغایت مایل وراغب بودی وقصبات معموره ومستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی درتعمیر قصور دلگشای وعمارات فرح افزای بسیار سعی واهتمام کردی درطرح باغات وبساتین ونضارت اشجار ورياحين بنفس نفیس لوازم جدواجتهاد بجای آوردی از اوایل تنسیم نسیم صباء صبی ومبادی احوال نشو ونما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری برلوح خاطر نگاشتی وازغایت علو همت در صغرسن سلاطین ذوشوکت وخواقین صاحب حشمت را معدوم ونابود نگاهداشتی بناء علی هذا درشهورسنهٔ احدی وستین وثمانمائه باوجود چندین بادشاه عالیجاه که دربلاد خراسان نافذ فرمان بودند دربلدهٔ مرو برزین ملک ستانی نشسته خروج کرد وباندک روزی چندان بلدهٔ فاخره را ضبط نموده بواسطهٔ بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا وبیابان آورد ودرذی حجه سنه ۸۶۲ دارالفتح استرابادرا ازحسین سعدلو که خویش میرزا جهان شاه بود انتزاع نموده وچون سلطان سعید متوجه آنجناب گشت مصلحت درمقابله و مقاتله ندیده بصوب آواق توجه فرمود ودرسنه ۸۷۳ که واقعهٔ شهادت سلطان سعید بوقوع

انجامید همعنان ظفر و تائید بدار السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلده فاخره ملازمانش را باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نایرهٔ فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمهٔ حملهٔ بهادران موکب همایون درهم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیك مستظهر شده روی بدار السلطنه هراة نهاد و در محرم الحرام سنهٔ خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضاء چهل روز بار دیگر به مرافقت فتح و ظفر بمستقر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب بیست و سیم صفر نزدیك بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود در اواخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی به هزیمت نهاد پس از آن کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنهٔ اثنین و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته سادات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهة عارضهٔ مفاصل عام پایهاء پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده هریك از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال برلوح خاطر نگاشت و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایرهٔ قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کروفر اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت بلخ و توابع آن تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نه پیمود و در سنه ۹۱۱ خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح محمد خان شیبانی که بر ممالك ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هراة نهضت فرمود و بعد از وصول بمنزل بابا آلهی بتقدیر آلهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته در آخر روز یازدهم ذیحجهٔ حجهٔ مذکور بریاض خبان انتقال نمود آنحضرت نزدیك بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بر سلسبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت و اقبال برافراشت خواجه عبیدالله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملك خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمة الله سرخ و سید زین العابدین

جلال الدین قاسم فرنخودی درسلك وزراء خاقان منصور مظفرلوا منتظم بودند وسید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی ومولانا قطب الدین محمد الخوافی وخواجه کمال الدین حسین کرمکی وسید شمس الدین محمد اندجانی وخواجه غیاث الدین عادلشاه گیلانی وخواجه شهاب الدین عبدالله المروارید وقاضی برهان الدین محمد مروزی و میرك جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین وسید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلابی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی وامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند وچون مجملی ازسیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع وامور آنحضرت تافت ومن الله الاعانته والتوفیق

گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت باسعادت آن پادشاه عالیجاه مظفرلوا

از کرایم نعماء وجسایم آلا که ایزدعزوعلا بعضی ازسلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انسابست که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آدابست بنا علی هذا درتمامی ملل وادیان اعیان عجم وعرب محافظت صحت نسب مینموده اند و بعظم شان و سمو مکان آباو اجداد مفاخر ومباهی میبوده اند وبیشایبه اشتباه خاقان منصور هم ازجانب پدر وهم ازطرف مادر خلاصهٔ دودمان سلاطین صاحبقران بود و نقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار آنخسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان است ووالده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود وپدر قتلق سلطان بیگم امیر زاده اسکندر بود ازقوم ایلجیکدای که بشش واسطه بچنگیزخان میرسد ومادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بود بنت امیر کیخسرو بن حنظل سودون بن بات کیلکای بن تومنه خان ووالدهٔ بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسنتمورخان که ازاولاد کپك خانست ومادر قتلق خانم سکینه خاتون بود که اورا بی بی توختی نیز میگفتند و بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است وآنجناب ولد شیخ عبدالواحد وشیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری ومادر نیك اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیك بن امیر موسی که ازقوم تانجوت بود وامیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور گورکان ومادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بنت میرزا امیرانشاه ومادر

قتلق سلطان بیگم اورون سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمند چه خان بن قیدو خان بن نور خان بن او کدای قا آن ع کس را نبود چنین نسب در عالم وولادت باسعادت خاقان منصور درماه محرم الحرام سنه اثنین واربعین وثمانمائه درمیان شرق وشمال دارالسلطنه هراة نزدیك بسرپل تولکی درسرائی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد وشعشعهٔ آفتاب طلعت دولت همایون وانوار کوکب طالع روزافزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضائت ونضارت داد وماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش رادید دیگر از خورشید اقتباس نورنکرد ومشتری صافی‌ضمیر تااز فروغ ناصیهٔ بهجت افزایش بهرور گردید سرمایهٔ سعادت جاوید بدست آورد هنوز آن غنچهٔ گلزار کامکاری از تبسم صباء صبی بتمام نشگفته بود که شمایم فرمانفرمائی ازاحوال واقوالش بمشام جان میرسیدو هنوز آن نهال جویبار نامداری ازلوامع انوار نشوو نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشور گشائی ازحرکات وسکناتش ظاهر میگردید **نظم** همانَدم که گل بر فروزد بباغ ✿ شود بوی اوعطر بخش دماغ همانَدم که بنماید ازشرق مهر ✿ کند غرب راروشن از نورچهر وخاقان منصور در ایام رضاع واوان طفولیت درمهد رعایت وحجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید وهر چند بزرگتر میشد امارت جاه وجلال وامارات سعادت واقبال ازصادرات افعال وواردات اقوالش ظاهر میگردید وهر کس ازاهل کیاست بدیده فراست درجبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب براوج کمال ترقی خواهد نمود وهر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده واطوار پسندیده‌اش را مشاهده میفرمود بخاطر میگذرانید که‌علی اسرع الحال بمفاتیح اقبال ابواب آمانی وآمال برروی روزگارش خواهد گشود **بیت** آنرا که نشان ضرب اعلاست ✿ برچهرهٔ اوچو نور پیداست

گفتار در بیان بعضی ازحالات خاقان منصور درعنفوان اوان جوانی ومشرف شدن آنحضرت بمصاهرت میرزا سنجر درعین نشاط و کامرانی

چون مدت هفت سال‌از سن شریف خاقان منصور ستوده خصال درگذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار مرحمت ملك غفور گشت وآن دریتیم صدف شرف هفت سال دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده دروقتی که‌مانند ماه تمام چهارده منزل ازمنازل زندگانی طی نمود وازربان حال‌هاتف اقبال مضمون این‌مقال استماع فرمود **نظم** ای چارده ساله‌قرة‌العین ✿ بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست ✿ وقت هنراست وکارسازیست باوالدهٔ ماجدهٔ خویش طریق مشورت مسلوك‌داشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم بابرشتافته نقش مصاحبت آنجناب برلوح ضمیر نگاشت ومیرزا

ابوالقاسم بابر آنحضرت را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید ومواجب مناسب تعیین فرمود وهرروز لطفی مجدد وتفقدی ممهد بظهور میرسانید ودرشهور سنهٔ ۸۵۸ که میرزا ابوالقاسم بابربهادردرظاهر سمرقند بامیرزا سلطان ابوسعید مصالحه‌فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابوسعید میل فرمود واز میرزا ابوالقاسم بابر جداشده بسمرقند شتافت وروزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بروجنات احوالش تافت مقارن آنحال میرزا سلطان‌اویس بن‌میرزامحمدبن‌بایقرا خروج کرده رایت مخالف برافراخت ومیرزا سلطان ابوسعید برسایر شاه‌زادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را باسیزده کس ازقرابتان درقلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت وندانست که یوسف‌طلعتی را که‌عزیز مصر سلطنت میباید شداز کید اخوان‌وقید زندان‌مضرت‌وزیان نرسدوسلیمان‌حشمتی راکه‌برتخت رب‌هب لی‌ملکاً فرمان فرمائی باید بود ازعذر دیو سیرتان ومکر بداندیشان‌متأثر نگردد **بیت** نافه‌مشکین‌اگر بندش کنی درصد حصار ✿ سوی‌جان پرواز جوید طیب جان‌افزای او القصه‌چون اینخبر محنت‌اثر در دارالسلطنه‌هراة بعرض‌مهد علیا فیروزه‌بیگم رسیدمصحوب قافلهٔ غم‌واندوه وهمراه حریف ناله وآه‌متوجه سمرقند گردیدوبعد ازوصول بمقصد ازسلطان سعیدالتماس‌مخلص ولد ارشد کرده‌ملتمس مبذول افتاد وآن‌آفتاب عالمتاب ازعقدهٔ کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف‌داد **بیت** منت‌خدای راکه همایون وکامیاب ✿ از عقدهٔ کسوف‌برون آمدآفتاب وخاقان منصور والاجناب درغایت سرعت وشتاب قطع منازل ومراحل کرده نوبت‌دیگر به‌خدمت‌میرزا ابوالقاسم بابراستسعاد یافت وتاآخر ایام حیات آن‌فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برده آنگاه بمروشاهجهان شتافت میرزا معزالدین سنجربدیدهٔ بصیرت‌فردولت واقبال درناصیهٔ‌حال‌آن‌خاقان ستوده‌خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش رامغتنم شمرد ونهایت‌اشفاق وعطوفت‌ظاهر ساخته صبیهٔ صلبیهٔ خویش‌را که‌پرده‌نشین حجله‌عفت بودوبیگه سلطان‌بیگم نام‌داشت‌بحبالهٔ نکاحش درآورد وچندروزلوازم چشن وسورومراسم لهووسرور مرعی‌بوده بساط نشاط‌ومجلس عیش وانبساط مبسوط وممهدگشت وساقیان سیمین‌ساق باروبهاء چون آفتاب جامهای شراب ناب‌درگردش آورده صیت‌آن وصلت همایون ازمنزل ناهید وعشرتگاه خورشید درگذشت ازفروغ چهره‌ساقی وبزم طرب گلزاری بود پرآب وتاب وازتاب‌شراب‌ناب رخسار خوبان لاله‌زاری مینمود بغایت سیراب‌مغنیان زهره‌وش بنغمات دلکش‌ونواهای روح‌افزا پیران‌چنك پشت‌را بقانون جوانان‌چنك زلف برقص درآوردند وسازندگان دلنواز ونوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط درراه انبساط هردم باهنگی دیگر و نوای غیرمکرر دلهای‌مجلسیان راباوتار عشق ومحبت مقید کردند **نظم** خوبی ساز و خوبی آواز ✿ میبرد هریکی بتنهادل ✿چون‌شود جمع هردودر یکجا ✿ کار صاحبدلان شود مشکل ودرروزیکه طوی بزرك بوقوع‌انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة واعیان

وامرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید ومیان خاقان منصور و آن غیرت افزای پری وحور عقد الفت وموانست انتظام یافته باندك زمانی ازرشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود بلقیس ثانی بدردانه آبستن گشت وچون آن گوهر شب افروز ازکتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح ونشاط از ایوان کیوان در گذشت وچندگاهی میرزا معزالدین سنجر وخاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر وفرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامهٔ مشکین عمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر واظهار مخالفت بامیرزا معزالدین سنجر

چون عنایت وهاب بی‌ضنت عزشانه مقتضی آن بود که خاقان منصور رابی منت غیر ازروی استقلال بر تخت سلطنة واقبال بنشاند وتاج وهاج خلافت را بفرق فرقدسای او سرافراز گرداند در آن اوان که در مروشاه جهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که درمخالفت میرزا سنجر بیچاره شده برزین ملك ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه‌محمود بن‌میرزا بابر ازدست برد سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله انهزام یافت میرزا معزالدین‌سنجر خاقان منصور را در مرو بنیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت ودرغیبت میرزا سنجر میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که ازبرکشیدگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود ومنهی خیال باطل آن جاهل را بعرض رسانیده خاقان پردل باپنج سوار جلادت آثار ازشهر بیرون خرامید ومتعاقب نهضت موکب گردون مراتب جان‌علی بساول باشصت سوار از مردمان جرار بدانحضرت ملحق گردید وخاقان عالی گهر بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته عنان یکران بصوب شهر انعطاف داد و بی‌دغدغه بمرو درآمد و امیر حسن رامقید ساخته پای رفعت وکامرانی بر مسند جهانبانی نهاد **بیت** زیمن مقدم شاه جوان بخت ✡ برتبب بر گذشت ازآسمان تخت وروز دیگرجمعی ازملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیك شیرازی وشیخ ذوالنون عراقی وامراء ابل اوغلی باهم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهة جانور پرانیدن ازشهر بیرون رفته بود بیکبار شمشیر عذراز نیام انتقام کشیدند وبولدای شیخ بهادر وشیر علی و بعضی دیگر ازخواص خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت چشانیدند وعلم بغی وطغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازها رامضبوط ساختند ودرمقام استحکام برج وباره شده صدای عصیان درخم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بحیلهٔ که‌دانست ازشهر بگریخت وخود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت همان لحظه آن زیبنده

تاج وسریر مانند خورشید جهانگیر که‌ازبرای دفع حشر ظلام برمعارج بروج عروج نماید متوجه دفع‌مخالفان گشته باشصت نفرازبهادران ببرجی که‌بطرف کاجنکانست بر آمد ومردمی راکه‌درآن طرف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوزمنهزم ساخت بنا بر آن درشهرغبار فتنه وآشوب ارتفاع یافت وخواص وعوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام برمیان بسته جمعی ازملازمان رکاب نصرت انتساب که‌درپایان آن‌برج‌ایستاده بودند چون هجوم‌مرویان رادانستند خاك بیوفائی برفرق دولت خود بیخته روی‌بصوب فرار آوردند لاجرم دروقتی که‌خسرو ثوابت وسیار از اعالی بروج نصف‌النهار میل سقوط نمود خاقان منصوراز آن‌برج پایان آمده بطرف بندسلطان توجه فرمود وبعد از وصول بدان‌منزل‌حسن چرکس و مردم ایرانجی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قرب دویست‌سوار درظل رایت‌نصرت‌شعار مجتمع گشتندومقارن‌آنحال‌میرزا سنجر بمستقرعز خویش رسیده‌جمعی کثیر ازامرا و لشگریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان‌مروو‌تلختان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ وسنان برمرویان‌غالب گشت اماعاقبت الامراعدابهیأت اجتماعی برقلب‌سپاه حمله کرده جانعلی یساول رابدرجه شهادت رسانیدند وسایرملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته بمیدان کارزار بمخالفان کینه گذار باز گذاشتندچنانچه باخاقان‌کامکار زیاده‌ازبیست‌وپنج کس نماند مع‌ذلك آن‌هژبر بیشه‌مردانگی بدستور سابق‌شجاعت وفرزانگی ظاهرمیساخت وتیغ‌خون‌آشام‌ازنیام انتقام آخته‌هرلحظه برصف مخالفان می‌تاخت وچون‌لشگر سلطان سنجربسیار بودمحمد جهان و قل‌احمد ازاصابت عین‌الملك اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون‌را گرفتند وبمبالغهٔ تمام آنحضرترا ازمعرکه بیرون بردند ومخالفان بعد ازآنکه‌چندفرسنك‌موکب‌عالی راتعاقب‌نمودند خائب وخاسر باز گشتند وخاقان‌باستحقاق بجانب مروچاق شتافته‌پانزده‌روز درمیان پنجده وبرکتاش رحل اقامت انداخت آنگاه ازآنمنزل کوچ فرموده موضع‌آخته‌آخوز را ازغبارسم سمند جهان‌پیما مشگبیز ساخت وچون درآنوقت میرزاسلطان‌ابوسعید درقبة‌الاسلام بلخ اقامت داشت واز آخته آخور امیرسلطان برلاس بافوجی ازخدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخت بنابر آن توقف مناسب نّنمودو خاقان منصور از آخته‌آخورپای مبارك دررکاب سعادت انتساب‌در آورده بمنزل باباقنبرشتافت واز آنجا بجانب ماخان توجه فرموده‌چندماه هرچندروز در بیابانی بسر برد وبرشدت آلام ایام نافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش‌غم ازلوح خاطر می‌سترد ودر آن اوقات چندنوبت میرزاسنجر برسبیل ایلغار لشگر برسر آنحضرت فرستاد اماکاری ازپیش نتوانست برد ومطلقااورا صورت استیلا برخاقان‌مظفر لوا دست ندادو آنحضرت درفصل‌شتادر بیابانی که درمیان خیوق‌و مرو است‌اوقات‌می گذرانیدوپای دردامان شکیبائی بپیچیده انتظارلطیفهٔ غیبی می کشید .

گفتار دربیان توجه خاقان دشمن‌شکن بجانب طژن و ظفریافتن برامیر بابا حسن

چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطهٔ هجوم سپاه شتادر بادیهٔ اختفا ناپیدا بود بتخت گاه ظهور خرامید وخسرو ثوابت وسیار ازمنزل کربت غربت درحرکت آمده بر فراز گنبد خضرا بیت الشرف خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور بابیست و دو نفر ازملازمان که اکثرپیاده بودند ازیورت قشلاق بجانب کوک گنبد مرو نهضت فرمود وازآنجا خواجه بردی یساول رابرچهارنفر دیگر جهت طلب اسب بیاباب روان فرمودو ایشان ازآن حدود بیست سر اسب رانده بنظر آن شهسوار میدان کام کاری آوردند و آن حضرت اسبان را برخدام قسمت کرده به طرف طژن روان شدند وبعداز وصول بدانموضع ارس خواجه میش که بافوجی ازلشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوای جهان گشا بصوب بسا برافراخت دراثناء راه مصر ومیرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاءالدوله بودند درسلك سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده عنایت والتفات یافتند وچون منزل یحیی مَحل گوْلی نزول آن شیر بیشه بردلی گشت خبررسید که امیر باباحسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد درعقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعدازشنیدن اینخبر باسیصد نفر مرد دلاور که درظل علم ظفرپیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد وصباحی که پادشاه روز برسپاه شب تاختن آورد ولشگر انجم را مغلوب ومنهزم گردانید درمنزل انبو بامیر باباحسن رسید وآن پهلوان صف شکن بزوربازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت درمیدان ضلالت راند وصف قتال آراسته آغاز کارزار نمود وخاقان منصور ابطال رجال رابعنایات موفور امیدوار ساخته وحسام بهرام انتقام ازنیام شجاعت آخته برصف اعداتاخت وبنوك شمشیر خونریز وزخم سنان فتنه انگیز جمعی ازلشگر امیر بابا حسن را مجروح وبیروح گردانیده برخاك ادبار انداخت بباد حملهٔ دلیران نیران حرب افروخته گشت وبه‌تدبیر دلدوز شجعان باصره سلامت بردوخته شد گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنك یاقوت رمانی گرفت وپیکان تیر آتشبار از سوز دل سر کشتگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت **بیت** تف تیغ وخنجر چنان برفروخت ✡ که‌در چشمهٔ چرخ ماهی بسوخت عاقبت ازتاب حمله خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان باباحسن راگرفته شعلهٔ حیاتش بآب تیغ آتش فشان انطفادادند وطایفهٔ ازبهادران

که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالمپناه آورده لطف پادشاهانه را شفیع جرایم خود کردند واز دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند واین فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنه اثنی وستین وثمانمائه روی نمود آنحضرت از انبو بولایت بسا رفته و مال پارس ئیل آنولایت را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت فرمود التوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدارالفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفریننده بلاد وعباد

در آن ایام که ولایت بسا وابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب وعبدالله قمرالدین وعبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب همایون پیوستند وخاقان منصور ملاحظه حقوق پدرفرزندی کرده محمود ترکستانی را که بایلچی فراق مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت واتحاد بمروفرستاد میرزا سنجر بی تامل محمودرا حبس نمود وحسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را بالشکری بجانب بساو ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان منصور مشتعل شده خواست که جهت تفریق آنجمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در آن اثنا قرب هزار سوار از قوم جلایرو سایر سپاهیان حدود جرجان بآستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استرآباد را درنظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص ودولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعدلو که بر اکثر عظماء امراء ترکمان سمت تفوق و رجحان دارد وحالا درخطهٔ جرجان لوای حکومت را برافراشته غیری را بچشم درنمی آرد شاید که بیامن توجه خاطر همایون مغلوب گردد وسایر تراکمه را درخراسان مجال اقامت نماند و گلزار ممالک موروث ازخار طغیان مخالفان پیراسته گشته هر کس ازامراء لوس جغتای درهر جا باشد درگاه عالمپناه راملاذ ومرجع خویش داند نقد این سخن برمحک ضمیر خاقان جهان گیر تمام عیار نمود واز بسا بجانب استرآباد نهضت فرمود مقارن وصول بفیروزغند محمد خدای داد که سابقا درسلک امراء میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت وبغایت عنایت پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخارو مباهاتش ازفرق فرقدین درگذشت وروز بروز ازمردم دلوقمش وسیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت می رسیدند وشرایط نیازو ثناء بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمهٔ دیده بخت بیدار می گردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت ازاستر-آباد بیرون آمده سلطان میدانرا معسکر ساخت ودرصباح دوشنبه ازعشر اول ذیحجه سنه ٦٦٤ خاقان منصورمانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار

بر افراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و تمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو با نگیختن غبار جنگ و شین پرداخته از نوره گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سرچشمه تیغ آبدار یکی از شجعان سپاه ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری خود را پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار در کشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند **نظم** بر آمد خروشیدن گیر و دار در آمد بزنهار از آن روزگار ز خون یلان خاك آغشته شد ✿ تو گفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دست بردخاقان منصور و دلیران موکب ظفر نشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از تراکمه را بتیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعدلو وجمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پروردگار عظم سلطانه بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات تراکمه را از سخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مالوف اجازت فرمود **نظم** چو از غایت لطف پروردگار ✿ خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر ✿ نماند از سپاه مخالف اثر بر اطفال و نسوان خیل عدو ✿ به جمعی که بودند بی راه رو ز محض عدالت ترحم نمود ✿ طریق سلامت برایشان گشود لوای شریعت روی برافراشت ✿ سپه را ز اضرارشان بازداشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن

گفتار در بیان جلوس خاقان منصور برسریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن

چون آفتاب عنایت بی غایت الهی از مطلع آمال آن زیبندهٔ سریر پادشاهی طلوع نمود و درمنزل سلطانمیدان ماهچهٔ رایت نصرت نشان آنمظهر عدل واحسان براوج فتح وظفر چهره گشود گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار در گذشت خاقان منصور هم عنان دولت واقبال گلفشان استرآبادرا بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت وقدم بر

مسند سلطنت وجهانبانی نهاده سادات وقضات واعیان واشراف‌را بموايد انعام‌واكرام بنواخت وبرشحات سحاب‌محاسن شیم نوایرستم فرونشاند وبلمعات آفتاب عدل وكرم متوطنان آنولایت‌را ازظلمات ظلم‌باز رهاند حبه عنایتش رعایاء بیچاره را از آسیب خدنك‌جواذب‌حوادث كه‌روزگار برهان‌تر كمان‌نهاده بود نجات‌دادوظلال عاطفتش‌مظلومان آواره را ازتاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت برروی ایشان برگشاد **بیت** گشادحشمت اودست‌عدل برعالم ✿ كشیدهیبت‌او پای‌ظلم درزنجیر وچون‌این‌جلوس همایون درمبادی عشراول ذالحجه كه مبشر بقدوم میمنت مآثر عیدبودروی نمود محمدخدایداد و سایرامرا والانژاد بعرض خاقان بادبن‌وداد رسانیدندكه انسب چنان می نمایدكه خطبهٔ عیدبنام سلطانسعید مزین گردد تابین‌الجانبین طریقهٔ پسندیدهٔ موافقت واتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این‌سخن‌را بسمع رضا نشنود وفرمودكه خطبه بنام خجسته فرجام آن حضرت خواندندوروی‌زر را ازنقش‌القاب‌فرخنده انتساب بسكهٔ قبول رسانیدند **بیت** خورشید درزمانش می‌خواست عین‌باشد ✿ تاسكهٔ جبینش سلطانحسین باشد مقارن‌آن حال‌قتلق‌درویش الهی ازنزد سلطانسعید بپایهٔ‌سریرسلطنت‌مصیررسیدومكتوبی‌مشتمل‌بر اظهار محبت‌ووداد‌وارتباط قواعد مودت‌واتحاد بعرض رسانید وایضاً معروض داشت كه سلطانسعید فرمودكه برادربایدكه دردفع اعلام‌شوكت سپاه‌تركمان ودفع‌اعداء‌مملكت این‌دودمان لوازم سعی‌و اهتمام بجای آوردو درسلوك انهدام طریق مخالفت‌ومعاضدت اینجانب خودرا معاف ومعذور ندارد مقرر آنكه هرولایت كه‌ازتصرف آنجماعت استخلاص نمایدبرملازمان آنحضرت‌مسلم بود وهیچكس‌ابواب‌تعرض‌برروی‌وی‌نگشایدخاقان منصور قتلق درویش‌را بانعام موفورنوازش نموده رخصت انصراف ارزانی‌فرمود وجهة سلطانسعید تبركات لایقه‌و تنسوقات رایقه فرستاد اماچون سلطان‌سعید رایت استقلال‌در ممالك خراسان برافراخت وخاطرعاطر ازممر میرزا جهانشاه تركمان وسایر معاندان فارغ ساخت محمدمشتاق‌را بجانب بیاروجمندكه بتصرف محمدقوچین ازبندگان خاقان نصرت قرین‌بود ارسال نمودو محمدقوچین بفردولت قاهره برمحمد مشتاق قالب آمده اورا مقید وماسورنزد خاقان‌منصور فرستاد وآنحضرت بمقتضای كرم جبلی محمدمشتاق رابانعام اسب‌و خلعت نوازش كرده مصحوب امیرسید كوكلتاش نزد سلطانسعید روانه فرمودو پیغام‌داد كه باوجود آنكه محمد مشتاق ملاحظه‌عهد ومیثاق ننموده بولایتی كه بضرب‌شمشیر تیزازمخالفان پرستیز ستانده بودیم‌درآمد اورامشمول لطف‌وعنایت‌نموده بسدهٔ سدره منزلت روانه داشتیم‌ومشرب‌مسرت بخش‌مواخات‌ومصادقت‌رامكدر نگذاشتیم وچونمحمد مشتاق‌وامیر سیدبدارالسلطنه هراة رسیدند سلطانسعید اصلابرعایت جانب خاقان منصور نپرداخت وامیرسیدرا گرفته مقیدو محبوس ساخت واز آن‌زمان بازمیان خاقان منصورو سلطانسعید نهال عداوت اززمین مخالفت‌بردمید وروز بروز بآب یاری باغبان تقدیـر نشو و نمـا می یافت تاثمرهٔ آن‌در فضای روزگـار بتعاقب لیل ونهار ظاهر وآشكار گردید

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استرآباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد

دراوایل سنهٔ اربع و ستین و ثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطانحسین میرزا رسید که بعضی از احشام عرب که درحدود بیاروجمند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آنولایت شده نسبت بآینده و رونده نیز طریق بیراهی بجای می آورند بنابر آن عبدالعلی ترخان رابافوجی ازسپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مأمور ساخت وعبدالعلی بعد ازسرانجام مهام اعراب تانواحی نیشاپور وسبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون اینخبر بعرض سلطان سعیدرسید امیرعلی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور وامیر نورسعید وامیر سید مزیدرا بدانجانب روانه گردانید و عبدالعلی ترخان از توجه امراء خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود وچونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بودخاقان منصور بروغضب فرمود وامراء سلطان سعید بعد ازوصول بالنك رادگان عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه خبر بندگان استراباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت درغایت حشمت وعظمت درآن مملکت برمسند اقبال تمکن دارد ولوای استقلال افراشته غیررا سزاوار شهر یاری نمی‌شمارد وسلطان سعید پس ازوقوف برمضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و باتمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اماخاقان منصور چون خبروصول امراء سلطان سعید بالنك رادکان استماع نمود بافوجی از بهادران خنجر گذار برایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیك مخالفان رسیدشنید که سلطان سعید بالشگر بسیار متعاقب میرسد بنا بر آن رعایت حزم کرده باستراباد باز گشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده دهنه‌هارا مضبوط سازد واز سر تمکن ووقار بمدافعت ومحاربت خصم پروازد درآن اثنا احمدو بابا یاقوت باقوم جلابر پشت بردولت کرده ازموکب همایون روی گردان شدندواز آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت وقصوری درقواعد ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله ومقاتله ندیده مملکت استرآبادباز گذاشت ورایات آفتاب اشراق بصوب اغرنجه وخطه آواق برافراشت اهالی جرجان که ازرشحات سحاب موهبت خاقان وافرمنقبت محروم ماندند سیل سرشك ازدیده خون‌افشان روان ساختند و ازسبزه‌زار آندیار بی‌سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیا ظاهر گشته اشجارمتحیروارسر بهوا برافراختند و در آن شب بموافقت

بازماندگان جرجان اشکباران ازدیده غمام روانگردید وچشم زمانه مانند مردم آنولایت
سیل سرشك ازفوارهٔ سحاب باران گردانید و تامدت سه شبانه روزحال بر ینمنوال جاری
بودودر آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال نمی نمود بنابر آن لشگر سلطانسعیدرا میسر
نشد که موکب آنحضرترا تعاقب نمایند و ابواب تعرض برروی لشگریانی که متعاقب
رکاب ظفرمآب متوجه بودند بگشایند وخاقان منصورچون هفت روزطی مسافت فرمودو با
پانصدکس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی ودهله عبور نموده وسلطانسعید بعد ز آنکه
خبر نهضت آنحضرت شنود هم عنان نصرت و اقبال باستر آباد شتافت و ایالت
آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب
خراسان تافت

ذکرشمهٔ ازموافقت و مخالفت خاقان منصور باپیربداق و مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چونخسرو منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطانحسین میرزا کنار آب آمویه را ازفر
نزول موکب ظفرعطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میرشادو سلطانعلی که در
آن نواحی ساکن بودند ازقدوم همایون شادمان و خرم شده عز بساط بوسی حاصل
نمودندو درآنمنزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جادو را بشهروزیر
نزدمصطفی خان فرستد واظهار اتحادنموده استمداد نماید ومصطفی خان در آنزمان در
سلك خوانین اوزبك انتظام داشت ودر بعضی ازبلادخوارزم رایت ایالت برمی افراشت
القصه قبل ازآنکه عبدالرحمن جادوروی به اردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان
سپاه نصرتنشان رسیدند وخبررسیدن یاغی رسانیدند ونه کس ازآنجماعترا گرفته بپایه
سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق براستکشاف آنحال افتاد بوضوح پیوست
که پیربداق سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابر آن خاقان
منصور آنمردم را گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام دادو سخن صلح
درمیان آمده عقداتحاد انعقاد یافت درخلال آن احوال پیر بداق سلطانرا داعیه وصلت با
خاقان بلندمنزلت درخاطر گذشت وخواست که بناء مظاهرت رابقواعد مصاهرت مستحکم
گرداندو کریمهٔ حجر پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف رحمت الهی بود بحباله نکاح
خویش رساند وچون قبل از این مصطفی خان قاصدی به استرآباد فرستاده ازخاقان والا
نژاد این التماس کرده بود آن حضرت جواب دادکه اگر مشیت حضرت
عزت بتمشیت این امر تعلق نپذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمس
پیر بداق سلطان را قبول نفرمود اما بعدازالحاح ومبالغه امراسرضا جنبانیده درة التاج

سلطنت با گوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و دری برج دولت با کوکب اوج سعادت
اقتران نموده زمرهٔ از امراء مصطفی خان که همراه پیر بداق سلطان بودند پس از آنکه
حال بر بن منوال دیدند ازوی جدا گشته بخدمت خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض
گردانیدند بنا بر آن میانهٔ برادران مواد نزاع درهیجان آمده خاقان منصور به پیر بداق
سلطان پیوست و از جانبین مستعد میدان قتال وجدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و
آویزچهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملکش بود متحصن شده
خاقان منصور باتفاق پیر بداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود ومدت چهل و یکروز
سپاه دشمن سوز پیرامن شهروزیر مقام داشتند وهرروز ازدرون وبیرون ساحت مخاصمت
ومحاربت پیموده همت برافنا واعدام یکدیگرمی گماشتند ودرآن ایام بیست وپنج نوبت
مقاتله اتفاق افتاد و ازهرطرف طائفهٔ ازاهل بسالت را انهدام بناء زندگانی دست داده
عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد وازدر مصالحه
درآمده اساس موافقت مرتفع سازد وقاصدان نزد خاقان منصور فرستاده مافی الضمیر
خویش پیغام کرد وآن حضرت ملتمس اورا بعز اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت
بجای آورد و قواعد وعهد پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصهٔ خود جهة خاقان
منصور روانه فرمود وآن حضرت توپچاق بهبود نام را که نظیر آن بارگیری درعرصه جهان
بجولان درنیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود وچون خاطر خطیر پادشاه کشورگیراز
محاصرهٔ شهروزیر فراغت یافت بنا براستصواب آق صوفی بصوب آواق شتافت و بعد از
آنکه روزی چند در آن منزل بنشاط وخرمی بگذرانید درشهورسنه ۸۶۵ بمسامع علیه
رسید که سلطان سعید ازهراة جهة مخالفت میرزا محمد جوکی لشگر بترکستان کشیده و به
محاصرهٔ قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت شمرده وپای
مبارك دررکاب ظفر انتساب آورده باگروهی اندك وامید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد
میرزا سلطان محمود که ازقبل پدرحاکم آنولایت بود باجنود نامعدود بمیدان قتال اقبال
فرمود وحربی درغایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت ازمطلع آمال خاقان منصور
طلوع نمود وازامراء سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیرحسن جاندار وامیر الله
بروی وبعضی دیگر ازسرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و
خاقان منصور دراواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده باردیگر قدم برمسند
سلطنت نهاد وخطه جرجان ازفروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج
آسمانی گشت وخطبه کرة بعداخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از
ذروه منبر نه پایه گردون درگذشت وآن خسرو والانژاد درمتنزهات ولایت استراباد بساط
نشاط گسترده روزی چند درغایت فروح وانبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید و بعد
از آن ضبط آن مملکت را بعبدالرحمن ارغون بازگذاشته عنان بصوب دارالسلطنه هراة منعطف
گردانید بیت سعادت همرکاب و بخت همراه ✿ طراز رایتش نصر من الله .

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخره هرات و ایراد بعضی دیگر از

حوادث آن اوقات

صاحب حشمتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش حقیر تر از حلقه میم نماید بمجرد تسخیر یك مملکت چگونه قناعت نماید و عالی همتی که فزای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بار تکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی روزگار خود چه سان گشاید بناء علی هذا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب سیما از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمند همت بر کنگره تسخیر آن ولایت انداخت و اینخبر بمسامع امراء سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنهٔ ۸٦٥ مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب حصارداری با کمل وجهی مرتب گردانید امیر بی نظیر که داروغهٔ آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملك را تعهد نمود و امیر عبدالنصیر دروازه عراق را تکفل فرمود و دروازه فیروز آباد بحاکم آن بلدهٔ امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ قبچاق بامیر احمد یار سمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش بمدارائی امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال حصار پنجم در گذشت سید اصیل ارغون و سید مراد بطریق کومك مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج را بهنگام احتیاج معاونت می نمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را درعهدهٔ یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارهٔ جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲٤ ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان در آمده باغ زاغان را نشیمن همای اوج سلطنت ساخت و بتصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنك و پیکار دروازها را بگشایند چندروز اشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت و حال آنکه هرویان بهوا داری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بعزم حمام برابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامیده و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته اینخبر بامراء رسانید ایشان اینمعنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاهباز قلهٔ دولت و اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیار تنها بر سبز خنك فلك سوار شده تیغ زرنگار بر کشد از ازدحام لشکر ظلام نیندیشد و شیر ژیان هر چند تنها ماند نخچیر و آهو را گله گله

بهر سودواند **نظم** اگر چند بسیار باشد گوزن ✿ ندارد برشیر یکذره وزن همائی
که براوج عزت پرد ✿ زگنجشك بسیار کی بدبرد ✿ وچون خاقان منصور برهجوم هرویان
اطلاع یافت دست اعتصام درعروة وثقی توکل زده مانند بحر موج زن وشیر صفت شکن
عنان بحرب ایشان تافت وحسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بران حشر پیکران
تاخت ودرحمله اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاك راه یکسان ساخت بقیة السیف
پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند وبهزارحیله خود را ببرج وباره رسانیده دست
به تیر و کمان بردند وبعداز آنکه یازده روزحال براین منوال بگذشت وساکنان هراة را
خیال اطاعت وانقیاد دردل نگشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده درالنك
کهدستان قبه بارگاه باوج مهروماه برافراخت ودوسهٔ نوبت باعساکر نصرت مآثر نزدیك
بدروازهٔ خوش رانده جنك دراندا‌خت امابنابر کمال استحکام شهر ووفور مخالفان بهرام
قهر صورت فتح چهره نگشود واعلام ظفر پناه از کهدستان درحرکت آمده ودر خنجه باد
نزول اجلال نمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز ازوقت طلوع رایت زرنگار
خورشید خنجر گذار بربام این نیلی حصار هنگام اشتعال مشاعل ثوابت وسیا بربروج سپهر
دوار ازجانب دروازه فیروز آباد باستعمال آلات جنك وپیکار پرداختند وبزخم تیردل
دوز وپیکان خدنك سینه سوز هرویانرا مجروح وبیروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر
ساختند ومردم هراة نیزدراکثر آن ایام دروازه باز کرده جنك پیش میبردند وامیر سید
مراد وامیرحسن شیخ تیمور مانندشیرژیان وپیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت
شجاعت بجای می آوردندوازملازمان موکب همایون هر کس بدست هرویان گرفتارمیشد
گوش وبینی بریده ازشهر بیرون می فرستادند وازشهریان نیزهر کس درپنجهٔ تقدیراسیر
می گشت لشگریان خسرو جهانگیر اورا ازهمان شربت جرعهٔ می دادند درین اثنا بعرض
خاقان مظفرلوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آموبه
عبورفرموده بنابر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته در بیست وهفتم ذی حجه از خنجه باد
بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود وچون درولایت باد غیس منزل تودن ازفر نزول
خاقان دشمن شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی ازپیش امیرمظفر برلاس
که درایام محاصرهٔ هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بودرسیده
بشرف عرض رسانید که امیرسید مزید وخلیل هندو که باجمعی کثیر ازشیران بیشه قهرو
دلیران کشور ماوراءالنهر **بیت** همه تندخوی وهمه جنگجوی ✿ به تندی و جنك آوری
کرده خوی بعزم تافتن تنورحرب بمنزل تموزی آمدند ومیرزا سلطان ابوسعید نیز
متعاقب میرسیدخاقان منصور بعداز استماع این خبر با امراء وسران لشگرسنت مشورت
بجای آورده خواطر اکابر واصاغر بر آن قرار یافت که بباد حمله ابطال رجال نیران
جنك وجدال بر افروزند وخرمن حیات دشمنان راباشعله سنان جان ستان وپیکان خدنك

آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت ازموضع تودن کوچ واقع شده درمنزل ترتاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهراساس بپوست وخاقان ظفر مآب ازترتاب شبگیر کرده درآن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت وادبار از موکب نصرت آثار بگریخت وبمرغاب شتافته دردامن دولت امراء سلطان سعید آویخت وچون منزل سهتر کی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت وآنمقدار اختلاف دررای امرا وارکان دولت پیداشد که کاراز استعداد مقابله ومقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ۸٦٦ علم ظفر پرچم بصوب سرخس درحرکت آمده بعد ازوصول خاقان منصور آنقلعه را بامیر سید آقا سپرد و موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت وبا جمعی از ملازمان بکدل طی منازل ومراحل فرموده قرین سعادت وعافیت بدارالملك جرجان رسید وعبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطرهمایون درآن مملت پای برمسند رفعت نهاده حکومت مینمودوطریقهٔ نیاز ونثار بجای آورده جشنی پادشاهانه وطوئی خسروانه ترتیب داد خاقان منصور با فوجی ازخاص وزمره اهل اختصاص درمجلس بزم نشسته ابواب فرح ونشاط برگشاده بادهٔ گلرنك ازدست ساقیان شوخ وشنك درگردش آمد ونغمه عود وچنك ازساز مطربان خوش آهنك بلند شد **مثنوی** بگردش در آمدمی لاله گون ✿ بآهنك چنك ونی وارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار ✿ شرابی به ازلعل نوشتن یار مغنی بالحان مردم فریب ببرد ازدل اهل مجلس شکیب ✿ زبس خوردن رطلهای گران بشدهوش دوراز سرسروران شه عشرت اندیش صاحب کرم ✿ گرام سپاه وسران حشم بقانون جمشید وآئین کی ✿ نبودند یکهفته غافل زمی درخلال این احوال خبر بتواتر انجامید که سلطان سعید چون ازتوجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته نخست بقلعه سرخس شتافته وامیر سید آقارا شهید کرده وعنان یکران بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش وانبساط بدست جزم واحتیاط درنوردیده باامرا وارکان دولت طریق مشورت مسلوك داشت تمامی آنجماعت متفق اللفظ والمعنی معروض گردانیدند که چون اعادی درغایت کثرت اندو سپاه نصرت پناه درغایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را باز گذاریم ودست درحبل متین شکیبائی زده مهم حرب وجنك راچند گاهی درتوقف داریم وخواطراکابرو اصاغر برتوجه جانب اوق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنك سوادارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت ودرآن شب دیجور که نور باصره ازرویت ایشان عاطل بود راه غلط شده عبور برممری افتاد که بواسطهٔ مجاورت دریاووفور گل ولای انواع تعب ومحن بخاقان عالیجناب وملازمان موکب نصرت آیاب رسید ودروقتی که ملازمان قضاوقدر کشتی زراندود آفتاب رادر بحر اخضر فلك انداختند آن مهر سپهر سلطنت ازآب بگذشت وساعتی درمنزل توقف کرده چون جمعی کثیر ازامراء سلطان سعید با جنود نامعدود ازعقب متوجه بودند باردیگر عازم مقصد گشت وسه چهار شبانه روزطی

مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آواق نزول اجلال نمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود

ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر

چون خاقان کشور گیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آواق لوای آفتاب اشراق بر افراخت و اهالی اطراف آندیار را در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواجه اوزبک را که از زمرهٔ اهل اختلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت باظرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقهٔ ابوت و نبوت و اتصال سلسلهٔ محبت و مودت بخاطر عاطر می گذرد که بدانجانب توجه نماید و چندروزی طریق اختلال و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشور گشائی بموجب اقتضای رأی صواب نمای عمل فرماید و دولت خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آنفرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده و بهرولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ماراه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید وشاید از عهده خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و این معنی موجب طعن عیبجویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی قونغرات و یعقوب اوغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه اوزبک را رخصت داده بنفس خویش روی بمنقتلاق نهاد و دولتخواجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنید معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آواق درحرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آنمنزل بتحقیق پیوست که عثمان قونغرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آنخاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب آصف اوکزی مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور متصور اهالی شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آنبلده بیرون آمده در میان بناهای فتانه شهر تحصن نمودند و آنشب بقدم محاربت پیش نیامدند روز دیگر که شهسوار عرصهٔ سپهر ورع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته حصار نیلگون گردون را مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونغرات که بمیرزا اباق مشهور بود از دیوار بست ظاهر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آنمقهور شده از جانبین آواز نفیر و سورن برخاست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد صفت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سر کردهٔ آن دولتخواجه اوزبک بود در آمد و اورا دستگیر کرده بقلعه در آورد اما سایر مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفت نیاورده بقلعه

گریختند و دروازه هارا استحکام داده بر زبر برج و باره بر آمده آغاز انداختن تیر وسنك کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها بر سر کشیده بپای مردانگی ازخندق گذشته مانند کبك دری بخاك ز برصعود نمودندوهمان زمان نسیم عنبر شمیم فتح وفیروزی ازمهب (وما النصر الامن عندالله) وزیدن آغاز نهاد وروایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار (ما یفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها) دمیدن گرفت وعثمان قونغرات باتمامی اتباع ولشکریان مصطفی خان فرار برقرار اختیار نموده شهروزیر راباز گذاشتند وبندگان موکب همایون بتائید مفتح الابواب بآن بلده در آمده رایت تسلط واقتدار برافراشتند اشراف واعیان ورعایا ومزارعان رادر ظلال عدل و احسان جای دادند و برشحات غمام بروامتنان ریاض مملکت راناضروریان گردانیده رسوم ظلم وعدوان برطاق نسیان نهادندوهمدرآن ایام عثمان قونغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم وآثام خودگردانیده بعتبه سپهراحتشام درآمد وعفو پادشاهانه شامل حالش گشت درخلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبنده تاج سریررسانیدند که وطن مالوف ماخطه خوارزم است ومصطفی خان حیف وتعدی جابز داشته ما را باین دیار آورده بودامید آنکه این بیچارگان بیخان ومان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند واین ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت وباندك زمانی معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور وآبادان ساخت وبعدازچندگاه زمام ایالت مملکت درقبضه اختیار سیدزین العابدین خیوقی نهاده جهة مصلحت یورش خراسان باردیگر بآواق خرامید ومقارن آنحال متوطنان خیوق بهوا داری خدام آستان خاقانی باقتلق درویش الهی که ازقبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش رابکشتند وکیفیت حال عرض داشت ایستادگان پایهٔ سریر دولت واقبال کردند وموکب همایون بدانجانب شتافته وپرتو انوار معدلتش برمفارق اهالی آنولایت تافته بعداز چندروز باردیگر خطه خوارزم ازلمعات ماهیچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور آغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت وچون بحدود مرورسید وبوضوح انجامید که سید اصیل ارغون وحسن شیخ تیمور وسیدمراد باجمعی کثیر ازسپاه سلطان سعید آنولایات را مضبوط دارند عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت

گفتار دربیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز ووقوع محاربه باامراء سلطان سعید درولایت ترشیز

درشهورسنهٔ ۸٦۸ که میرزاسلطان ابوسعید ازبلادترکستان وماوراءالنهر باسپاهی پرخشم وقهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت وحشمت گردانیده بودابوالغازی سلطانحسین میرزا از خطهٔ خوارزم عزم انگیختن غباررزم جزم فرموده

عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد ومانند قمر سریع السیر درهیچ منزل نیاسوده ازراه یسا ویازر وابیورد بحدودسبزوار ونیشابور وترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر برهرولایت که عبور نمودند بلوازم نهب وتاراج اقدام فرمودند وازمخالفان هرکس دیدند بقتل رسانیدند سلطانسعید بعداز استماع این خبر عنان تماسك از دست داده از ییلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت وازامراء کبارامیرشیخ حاجی وامیراحمد یاررا باچندتومان ازسپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفرآثار نامزدفرمود وامراء بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر ازبی باکان فتنهٔ انگیز درنواحی ترشیز بآن شیر بیشهٔ ستیز رسیدندودرآن روز بحسب تقدیر زیاده ازهشتادسوارتیغ گذار کسی درملازمت رکاب نصرت انتساب نبود وآنحضرت دست در عروة وثقی (ومن یتوکل علی الله فهوحسبه) زده مضمون کلمهٔ همایون (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة) رابرخاطرعاطر گذرانید و بآنجماعت اندك دربرابر سه چهار هزار سواردیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیك بقلب سپاه دشمن رسید مانندشیرژیان که ازگلهٔ آهوان نیندیشد و بسان باز بلندپرواز که کثرت تیهورا بنظرهمت درنیاورد برایشان حمله کرد وتیغ مینا رنك را ازخون اهل نام وننك گونهٔ یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای آورد سمند براق مانندش سمندرمثال درمیان شعلهٔ معرکه پیکار درجولان بود وشمشیر اژدها آهنگش همچون نهنك دردریای هیجاشناور گشته کشتی حیات اعدا رادرگرداب فناغرق می نمود وبنوك پیکان خون افشان دیده ودل مخالفان را حون لعل بدخشان می ساخت وازطعن سنان جان ستان دوحهٔ زندگانی سالکان طریق عصیان راازبنیاد برمی انداخت لاجرم گرد نبرد از بساط اغبر باوج گنبد اخضر رسید وسرهای سران وتنهای دلاوران باخاك راه برابر گردید **بیت** سرهای سران فتاده برخاك ☆ پهلوی دلاوران شده چاك مسوداوراق بیواسطه غیری ازلفظ گوهربار آنخسرو باستحقاق استماع نموده که فرمود که درروز محاربه ترشیز پانزده کس ازدشمنان پرستیز بضرب شمشیر خونریز مجروح وبی روح گشتند و درآن معرکهٔ سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده و بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امراء سلطان سعید چون خال بر آن منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند ودلیران لشگر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند ازکثرت خسته وکشته صحرا باپشته برابرشد ووحوش وطیور رامائدهٔ مستوفی مقررگشت **نظم** در مصافیکه اندرآن دو نفس ☆ تیغ را باکفش قران بودی صدقران وحش طیررا پس ازآن ☆ فلك ازکشته میزبان بودی وخاقان منصوربعد از اختصاص بفتح وظفر ازحدود نیشاپور ومشهد گذشته صحرای ماخان از فرنزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و ازآنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا بظاهرمروشتافته عساکر منصوربعضی جهة سرانجام مهمات خود بشهردرآمدند و طایفهٔ بمصلحت غارت و تاراج درقری وقصبات متفرق شدند درآن اثنا امراء سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بتکامیشی موکب همایون می آمدند سیاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح

توقف نبود خاقان منصور براسب ارلاتی که ازسایر اسبان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و وجودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورد بعداز وصول بمزار ارتیش بخاطر همایون خطور نمود که بیخبر بر سر اهالی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که درغیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت امیر نورسعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آنحال بابارتن ازمعسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجائیرا ازوصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت وممانعت برافراخت پس رای صوابنمای چنان اقتضافرمود که چندکس را ازشجعان بر بالای جیبه جامهای کهنه پوشانده و بردراز گوشان سوار ساخته بقلعه فرستد وچون ایشان بحصار درآیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنك در اندازد تا بدین تدبیر فتح وظفر تیسیر پذیرد وباین خیال هفده نفر از امراء جوشن در مثل امیر مظفر برلاس وامیر ولی بیك وعبدالرحمن ارغون و حیدرعلی کوکلتاش ودیلو مشایخ وشیخ ابوسعیدجان درمیان ومیرعلی میرآخور وقلعلی چهره وشاه قلی بکاول و آقاجان قورلاس ویوسف طنبورچی وداود میرشکاروغیرهم بهیأتی که مذکورشدمتوجه قلعه شدند وشبلی چار جوئی را خاقان مظفر لوامتعاقب آنجماعت ارسال داشت تاهرگاه ایشان بخیوق درآیند بازگشته خبرآورد وچون شبلی بمقصد رسیددید که امراء درآمده اند واو نیزبی توقف بشهر خرامید درین اثنا قاضی مؤید ازشهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت وسعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی باین هیأت بخیوق در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدهلیزقلعه رسیدند فی الحال برادرشادمان راکه آنجا بود بقتل رسانیدند وبیالای فصیل خرامیدند وهمان زمان مردم شهرهجوم نموده دست بانداختن تیروسنك برآوردند وعبدالرحمن ارغون را دوزخم زده از زبرفصیل بزیر انداختند وپس ازآنکه خاقان منصور بدروازه نزدیك رسید تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبدالرحمن را برشتری بار کرده روی براه آوردند وجمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که اورا بازستانند وجرأت آنجماعت مشاهدهٔ حضرت خاقانی گشته بنفس نفیس بریشان تاخت وعبدالرحمن را برشتر خوابانیده متوجه شده روزدیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قادر بردی او را درجائی مناسب مدفون سازد واثرقبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزار اسب شتافته ازآنجا بقلعه ترشك خرامید وآنرا تجدید عمارت کرده محل توطن بعضی ازمتعلقان گردانید

گفتار دربیان رفتن خاقان عالی مکان جهة استمداد نزد ابوالخیرخان

چون خاقان منصورچندگاهی دیگر با روزگار ناسازگار درساخته درصحاری

خوارزم وحدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آنزمان قاآن دشت قبچاق وعمدهٔ خواقین آفاق بود رود واز آنحضرت استمداد نمود متوجه تسخیر مملکت خراسان شود وباجمعی ازخواص وفرقه ازاهل اختصاص پای مبارك دررکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد وبعد از قرب وصول بدشت ابو-الخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی ازشاه زادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان ستوده خصال فرستاده ایشان درغایت تعظیم وحرمت باآن نقطهٔ دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند ولوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون منزلی مناسب تعین فرمودند وروز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلك اخضررا بنورطلعت همایون آرایش داد ابوالخیرخان شاهزادگان و نوئینان واشراف واعیان را بپایهٔ سریر خانی طلبیده قدم برمسندجهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه در آوردند و مدعای خان و نواب و نوئینان چنان بود که آن حضرت جهة تعظیم خان تابوغ نمابدو باصطلاح اوزبکان تابوغ آنست که در برابر سر برخانی ایستاده کلاه ازسر بردارند و یك گوش را بدست نیازمندی گرفته مانندرا کمان پشت خم کنند خاقان منصور اینصورت را قبول ننموده ودرین باب گفت وشنید بسیار واقع شده آخرالامر ابوالخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانوزده اورادر یابد بعداز آن خاقان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه درآمد وچون چشم ابوالخیرخان بر بشرهٔ همایون و اسرهٔ میمون خاقان منصور افتاد وانوار دولت وکامکاری وآثار استقلال ذات درتقلد امور شهریاری مشاهده نمود از روی شفقت ومهربانی آن مبانی جهانبانی را درآغوش کشید و نزدیك بخود جای داد ولوازم پرسش ونوازش بتقدیم رسانیده به ترتیب مجلس بزم اشارت فرمودوفرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال و قمیز درگردش آمده و بعد از آن که دماغ ابوالخیر خان ازبخار بادهٔ خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان ستوده خصال نهاد و آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده واصلا تفاوت در اقوال وافعالش ظاهر نشدواین معنی موجب ازدیاداعتقادخان شده زبان بتحسین خاقان ظفرقرین گشاد وبمبالغهٔ تمام آنحضرت رابخودنزدیکتر می کشیدتاهردوزانو بش بتوشك خان رسید وبنابر آن که در آن اوان ابوالخیرخان بمرض فالج مبتلابود درساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما بمسندش رسید آنحضرت رامخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حالتست وعنقریب باعلی مراتب دولت واقبال ترقی خواهدنمود امید است که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد ودرآنمجلس هرلحظه اظهار دلجوئی وغریب نوازی می‌فرمود تاآنکه قلپاق ازسر برداشته وخاقان منصوررا تابوغ کرده گفت توهرچند مارا دروقت ملاقات تابوع نکردی ماجهة احترام تو باین کار قیام نمودیم وحضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم تابوغ بجای آورد **القصه** خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیرخان معزز ومحترم اوقات گذرانید وابوالخیرخان داعیه داشت که لشگر بسیار مصحوب موکب

نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیر همدران ایام اوقات حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجاة تدبر طبیعتش دست از تمشیت امور بدن کوتاه گردانید وایل والوس اوزبك بمرتبهٔ پریشان شد که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود وهوالغفورالودود .

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قبچاق ومسخرشدن خراسان بمحض عنایت پادشاهی علی الاطلاق

نظم سلاطین را بتائید آلهی ☆ مرتب می‌شوداسباب شاهی رسد امدادشان از عالم غیب ☆ مدد ازغیر ایشان را بودعیب اگرازمحض تقدیر خداوند ☆ بماند کارشان در بندیکچند چوفضل ایزدی یاری‌نماید ☆ در دولت برایشان برگشاید بهرجانب‌عنان عزم تابند ☆ زفیروزی ونصرت‌کام‌یابند نظیر این تقریر وشبیه این تصویرحال خاقان منصورجهانگیرسلطان مغربین‌وشهنشاه مشرقین ابوالغازی میرزا سلطان حسین‌تواند بودکه چون ارادت ازلی ومشیت لم‌یزلی مقتضی آن‌گشت که بی‌امداد غیری برسریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابوالخیرخان پیش ازآنکه جهة مدد آنحضرت لشگر تعیین‌نماید فوت‌شدآنخسرو نصرت یزك ازامداد سپاه پرعناد اوزبك قطع‌نظر کرده با سی‌نفر ازملازمان خاصه که درآن سفربسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود وبمقتضای کلمه کریمهٔ (فاذا عزمت فتوکل علی‌الله)دست اعتصام بعروةوثقی توکل‌استوار کرده دیدن پیکر فتح وفیروزی را ازعنایت حضرت پروردگاردانست نه ازبسیاری لشگرجرار وافزونی استعداد حرب وپیکار لاجرم بهر منزل‌که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوشش رسانید **بیت** بهرجانب که روآری بتقدیر ☆ رکابت‌رابود دولت عنان‌گیر وازهرمرحله‌که نهضت نمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال‌مبادرت جسته برزبان حال معروض گردانید **بیت** بهرمنزل‌که گردد جلوه‌گاهت ☆ شود دیهیم شاهی خاك‌راهت طوطی‌شیرین مقال قلم کیفیت حال بدین سان رقم مینمایدکه‌چون حدود ابیورد ازوصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهرعالم گردشدخبروبرانی سلطان‌سعید میرزا سلطان ابو سعید در قراباغ اران برالسنه وافواه طوایف انسان جاری‌گشت لاجرم خاقان منصور بیدغدغه با بیور درآمده‌اشراف واعیان آنولایت بلوازم‌نیاز ونثار قیام نمودند وباظهاراخلاص ودولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان‌حال وقال‌گشودند واینخبر بدارالسلطنه هراة رسیده امیرتاج‌الدین‌حسن ملکی و امیربی‌نظیرکه درشهر بامرحکومت وداروغگی اشتغال داشتند بضبط برج وباره‌پرداختند وصورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد باسپاه باران عدد بعزم رزم خاقان موید ازجیحون عبور نموده و ابوالغازی‌سلطان‌حسین میرزا باپانصد مردجلادت انتماکه‌درآنولا درسایهٔ لوای کشور

گشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارزالدین ولی بیك را بطرف نیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه‌جرد جام بامیر ولی بیك رسیده بین الجانبین صورت مقاتله روی نمود وشاهزاده منهزم بهراة شتافت وحدیث واقعهٔ ناگزیر سلطان سعید نزد هرویان بتحقیق انجامید چنانچه سابقاً مسطور گشت اکثر خلایق شعار هواداری خاقان منصور ظاهر کردند وفوج فوج روی امید بدرگاه عالمپناه آنحضرت آوردند بنابر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر درحرکت آمد وچون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبهٔ پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود بالشکر اندك وخوف بسیار از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد بعضی از امرا زانو زده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده گیرند خاقان منصور ازغایت کرم جبلی تجویز اینمعنی نفرموده و فرمود **بیت** چه گیرم سرراه سرگشتهٔ ☆ بدرکشتهٔ بخت برگشته ومیرزا سلطان محمود بصحبت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال بازگفته برادران بموافقت ومرافقت یکدیگر ترك تسخیر خراسان دادند واز آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان منصور مظفر لوا چون ازقصبه پنجده کوچ فرمود بعد ازطی یکدومرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر ازدارالسلطنه هراة بموکب همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که **بیت** تخت جمشید وتاج افریدون☆ آرزومند پا وتارك تست آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید خان درمیان را بداروغگی هراة ارسال داشت وچون مشارالیه بدان بلده فاخره درآمد جمعی ازاهل فتنه وفسادرا که متعرض عرض ومال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرموده بساط عدل ودادممهد گردانیده فرمود تامنادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهة مزاحم ومتعرض کسی نشود وبیمن نصفت ورافت آنجناب هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند در روز چهارشنبهٔ هشتم ماه مبارك رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت ودولت همعنان اقبال ونصرت در رکاب بشمال کوه بولیکاه رسید سادات وقضات واکابر واشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال استعجال نمودند و بانواع التفات واصطناع سرافراز گشته زبان بدعاوثنا گشودند وتخت حاجی بیك از فر نزول همایون رشك افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارزالدین ولی بیك از جانب مشهد مقدسه رسید و بسعادت زمین بوس مشرف گردیدو روز جمعهٔ عاشر در مسجد جامع دارالسلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزئین پذیرفته زربسیار برسم نثار پاشیدند و حصار آن بقعهٔ متبرکه غلغله تهنیت ومبارك باد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند **نظم** خسرو کامران عدل طراز☆ شاه عالیمکان بنده نواز چون قدم زدسوی سوادهراة ☆گشت ظاهرز مقدمش برکات روی زرشد مزین از نامش ☆ نقش سکه موافق کامش یافت از نام

شاه دین پرور ✿ سر منبر چو روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند ✿ آتش ظلم فتنه جوی نماند از سحاب عدالتش عالم ✿ گشت چون گلشن ارم خورم (والحمدلله علی ما انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث بمکارم الاخلاق محاسن الشیم)

ذکر وصول آن شاهباز اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان خراسان

بروفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم **بیت** شایستهٔ افسر کیانی ✿ زیبندهٔ تخت خسروانی سعادتمندی تواند بود که چون نیر دولت واقبالش ازمطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی را درسایهٔ لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب مهر واعتساف برهاند وتشنه لبان مسالك بیدادی را اززلال عدل واحسان سیراب ساخته بفضای راحت فزای بر وامتنان رساند گلزار ریاست وسرافرازی از آن درون آید که بدست مرحمت ودلنوازی خارآزار ازپای ستمدیده بیرون آرد ودر جویبار ایالت وکامکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایهٔ مکرمت ودلداری برمفارق سرگشته گستراند معمار همتش قصور جهانبانی بآن قصد مشید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت آخر زمانی راه نیابد وانوار نهمتش ازافق کشور ستانی بآن نیت لامع گردد که شرار شر بر وجنات روزگار سالکان مسالك مسلمانی نتابد **نظم** بود مقصودش از گیتی ستانی ✿ رواج ملت آخرزمانی چو اعلام ایالت بر فرازد ✿ رعیت پروری را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان ✿ کند تعمیر قصر عدل واحسان وچون در آن اوان که مهم میرزا سلطان ابوسعید گورکان درقراباغ اران بفیصل انجامید دردودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالیمکان ابوالغازی سلطانحسین بهادرخان گیتی ستان که ماصدق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاه بی انباز که کلام معجز طراز (له مقالید السموات والارض) مخبر از طول وعرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت ولایات خراسانرا برطبق (والله یوتی ملکه من یشاء) بقبضهٔ اقتدار آن خسرو کامکار دادتا در روز جمعهٔ عاشر ماه رمضان سنه ثلث وسبعین وسبعمائه از تخت حاجی بیك بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهادو تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنك فیروزه رنك مهر وماه گشت ودارالملك اقلیم چهارم ازرشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندردستگاه درنظارت ازفلك هفتم درگذشت وآنحضرت پشت برمسند حشمت وکامرانی نهاده بدلی قوی واملی فصیح روی بتمشیت مهام جهانبانی آورد وپرتو عواطف واشفاق برتنظیم امورجمهور نزدیك ودور افکنده جناح مرحمت واحسان برمفارق طوایف انسان بگسترد و درتقویت ارکان شریعت غرا واستحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید ودرباب رعایت سادات وقضاة وفضلا وارباب درس وفتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم

رسانید **نظم** شد از انوار عدلش ملک روشن ✿ ز فیض همتش گیتی چو گلشن ز فتنه اهل عالم را امان داد ✿ بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از سعیش متین شد ✿ دعا گویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) استوار داشت و غیر نقش محبت و مودت عترة طاهره خاتم النبیین صلواة الله علیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل نمی نگاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت و شعشعهٔ انوار دین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت تافت رأی شریعت آرا چنان اقتضاء فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب ائمه معصومین مزین گردانند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازهٔ تجدید قواعد شریعت نبی هاشمی از ایوان کیوان بگذرانند اما جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هراة بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آنجماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه گشود و همدران اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیهٔ عقد ازدواج بادرة التاج سلطنة شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر برزد و مجلس اشرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب زینب داده مهد عصمة پناه را بآئین شریعت غرا بحبالهٔ نکاه در آورد و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهاندیده عقود جواهر زواهر که درجیب و دامن پرورده بود بصورت نیاز نثار کرد و در وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در هجلهٔ فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالی جناب با طلعتی چون آفتاب بحجرهٔ مهد عفت آیاب خرامیده مقارنه برجیس برج کامکاری با ناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضا قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد ازچند گاه خاقان عالیجاه اورا طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده سلطان بیگم را در حبالهٔ نکاح کشید و بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن ایام که دیدهٔ انتظار دیدهٔ پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس ابکار مراد و مرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد ازچند گاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و چهل جریب و قصری رفیع درغایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بناو عملهٔ توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و لطافت و متانت و نظافت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندك زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشور گشای از باغ زاغان بدانجا نقل نمود و مادام الحیوة در باب تزئین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل می فرمود لاجرم فضای دل گشایش چون عرصهٔ بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض حضرت آئینش سبزه زار سپهر شرمساری بردو از لطافت آب عذوبت

مآبش چشمه‌حیوان عرق خجالت برجبین آورد **نظم** لطیف‌ودلگشا آب‌وهوائی ✿مبارک منزلی فرخنده جائی درختان‌چون‌بتان قدبر کشیده ✿ زیکدیگر بخوبی‌سر کشیده نهال سروکزجنت خبر داشت✿ خطوطوبی‌لهم برهرورق کاشت کنگرهٔ عمارت دلپذیرش زبان طعن‌برخورنق و سدیر درازکرد وقصورخالی قصورش‌ازهفت‌گنبد سپهرمستبد برگوی تفوق بردبیت ازعمارات اوست‌درتشویر قبه نه‌سپهر وقصرسدیر(والحمدلله‌والشکرلله العلی‌الکبیروالصلوة والسلام‌علی‌النبی‌البشیرالنذیر)

ذکر وصول‌زمره‌ازامراووزراء وصدور بسعادت‌ملازمت‌خاقان‌منصورو بیان سرانجام بعضی دیگراز امهات مهمات وعظایم امور

هم‌در آن اوقات که دردارالسلطنه هراة بیمن جلوس همایون ع شد غیرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صائب تدبیر مرجع وملاذ اعاظم‌فضلاء روشن ضمیر نظام الدولة و الدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید وباصناف والطاف و اعطاف‌سرفرازشده درسلك خواص بارگاه‌جهان‌پناه‌منتظم گردیدصورت‌حال برسبیل‌اجمال آنکه آباء گرام‌واجدادعظام آن امیر آفتاب احتشام ازقدیم الایام درسلك مخصوصان دودمان میرزا عمرشیخ بهادر بن امیرتیمورگورکان انتظام داشتند ونقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار برلوح خاطر اولوالابصارمی‌نگاشتند وآنجناب درایام طفولیت ومبادی اوان صبی همواره درخدمت خاقان مظفرلوا بسرمیبرد ودروقتی که آنحضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت می‌نمود امیرعلیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیارکرد وچون میرزا بابر وفات یافت وخاقان منصور ازمشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیرهمدران ولایت توقف نموده بتحصیل‌فضایل وکمالات مشغولی فرمود ودرزمان دولت سلطان سعید بدرالسلطنه هراة رفته روزی‌چند درملازمت آستان اقبال‌آشیان گذرانید اما فراخورحال ترتیب‌ورعایت نیافت بنابران ازخراسان بسمرقند رفته درخانقاه خواجه جلال‌الدین‌فضل الله ابواللیثی ساکن‌گشت‌واکثراوقات رابمطالعه مصروف داشته گاهی با امیردرویش محمد ترخان وامیراحمد حاجی که صاحب‌اختیار سرکار ماوراءالنهر بود اختلاط می‌نمود تادرین ایام که میرزاسلطان‌احمد بنا بر توجه‌خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر نیز همراه اردو روان شد وبعدازتحقیق خبر واقعهٔ سلطان سعیدواستیلاء‌خاقان‌مظفرلوا بربلدهٔ‌فاخرهٔ‌هراة ازامیرحاجی‌اجازت‌حاصل‌نموده‌روی‌بهراة آورد وغریب عیدفطر سعادت‌ملازمت‌خاقان‌صاحب‌تائیددریافت‌وبعدامتدادروزگارمفارغت صوری‌دیده بدیدارطلعت‌فایض‌الانوارخاقانی‌روشن‌ساخته‌التفات‌وعنایت‌بی‌نهایت‌شامل‌حالش شد ودرروزعید ازنتایج طبع نقادقصیده هلالیه که‌هربیت ازآن رشك لؤلؤ آبداروغیرت

جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود واین معنی موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجائی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیك و دور برأی صوابنمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاءالله تعالی وهمدر اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد واوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی وخواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سیدمراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد ومولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت ومقارن آن حال امیرزاده محمدسلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود ومیرزا کیچیك لقب داشت باوالده ووالد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بدارالسلطنه هراة رسیدند وخاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت واشفاق گردانیده میرزا کیچیك را بعنایت طبل وعلم وخیل وحشم معزز ومحترم ساخت وعنان اختیار امور ملك ومال را بقبضهٔ اقتدار اوداده کماینبغی بتربیتش برداخت وهم در آن ولا شاه یحیی والی سیستان وامیرحسن شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند وملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدندوهم درآن اوقات امیرزین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ وشیرخان مأمور گشت وباتفاق عم خود امیرپیر محمد بن امیر یادگارشاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و یارعلی مغول که ازقبل سلطان محمودمیرزا درآن حدود بود مقاتله روی نمود ویارعلی گرفتارشده امیرزین العابدین آن ولایاترا بتحت تصرف درآورد ویارعلی مغول را مغلول بشهرفرستاده شحنهٔ سیاست حضرت خاقانی اورا بقتل رسانید وهم در آن ایام خاقان گردون غلام امیرشیخ زاهدطارمی رابایالت ولایت استرآباد سرافرازساخت وآن جناب بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطانسعید بود بعد از واقعهٔ قراباغ خودرا بنواحی ساری رسانیده ولوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهدطارمی آن خیال محال درخاطرش نگذاشت وناگهان برسرش تاخته تخت وجود اورا از والی حیات بازپرداخت وچون سنت سنیهٔ ایزدتعالی (ولن تجد لسنة الله تبدیلا) بدان سان جریان دارد که هرگاه صبح دولت و اقبال ازمطلع آمانی وآمال برآید وآفتاب جاه وجلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب روی نماید وشب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید در آن اوقات که نیّر سلطنت واستقلال خاقان ستوده خصال ابوالغازی سلطانحسین میرزا اطراف ولایات خراسان را منور ساخت وماهیچهٔ لوای کشور گشای آنحضرت سایه حشمت برمفارغ متوطنان آن بلدان انداخت والدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در

چهاردهم محرم‌الحرام سنه ۸۷٤ درگذشت ودربهشت برین بازمرهٔ حورعین همنشین گشت وخاقان‌منصور بلوازم‌تعزیت‌قیام نموده‌چندروز بختمات کلام‌واطعام طعام‌اشارت‌نمود وجههٔ مرقد معطرمهد مرحومه درکوچهٔ خیابان خطیره در غایت تکلف وزیبائی بنا فرمود والی یومنا هذاآن گلستان جنت نشان معموراست و نزهت‌گاه جمهورمردم نزدیك ودورانه‌هوالعفوالغفور .

گفتار دربیان نهضت میرزا یادگار محمد ازآذربایجان بعزم تسخیر ممالك‌خراسان

درآن اوان‌که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان‌صلح کرد، ازخراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطان محمدبن میرزا بایسنقر بن‌میرزا شاهرخ بن امیرتیمور گورکان‌باشارت عمه خویش پاینده سلطان بیگم‌که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بودودرتربیت برادر زاده سعی‌بلیغ می‌نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیارکرده چندگاه درظل رایت نصرت آیتش درغایت رفاهیت اوقات گذرانید وبعد ازقتل آن پادشاه‌عالیجاه ابوالنصر امیرحسن‌بیك درتعظیم‌واحترام‌میرزا یادگارمحمد بیشترمبالغه فرمود وچون‌خاطرخطیر ازممرسلطان سعید جمع ساخت‌بعضی از امراء خراسان را باسپاه فراوان همراه شاه‌زاده گردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود ومیرزا یادگار محمدبغرور موفور علم جهانگیری افراشته‌نخست بجرجان شتافت وامیر شیخ زاهد طارمی ازصولت لشگر او انهزام یافت چون اینخبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر نظام‌الدین احمد بن‌امیرفیروزشاه وامیر مبارزالدین ولی‌بیك‌را برسم‌ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت‌آثار باستقبال مخالفان روان گردانید وایشان از نیشابور به سملقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند وخاقان منصور میرزا کیچیك را ازعقب ارسال داشته شاهزاده درسملقان بامراء ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که ازدهنه‌استراباد‌بیرون آمده بودنهادند وبعد ازوصول بمنزل شوراب بمقتضای نشانی که ازپایهٔ سریر اعلی بدیشان رسیدعنان از میدان قتال پیچیده در کوه خروس بیلاقی که برفعت‌ومتانت‌رشك‌فلك‌اخضروغیرت سدسکندربود تحصن‌نمودندومیرزا یادگارمحمدبپای آنکوه گردون‌شکوه رفته چون مشاهده فرمودکه کمند اندیشه بکنگره تسخیرآن نمیرسد دامن تمنی برافشاند وبارگیر قمر مسیر بطرف اسفراین راند ازآن جانب‌خاقان کواکب مواکب بتاریخ‌چهارم‌ربیع‌اول سنه ۸۷٤ ازدارالسلطنه هراة رایات ظفرآیات افراخته مشهد مقدسه‌را محل‌نزول‌همایون‌ساخت ولوازم طواف مرقد عطرسا وروضه جنت آساءامام علی‌بن‌موسی‌الرضاعلیهماالتحیه‌والدعابجای‌آورده خدام‌ومجاوران

آن‌سده سنیه‌را بصلات وانعامات بنواخت‌وچون‌میرزا کیچیك وامراء‌ایلغارخبر قرب‌وصول موکب نصرت شعار شنودند ازکوه خروس ییلاقی پائین خرامیده‌در عقب میرزایادگار محمدروان شدند وخاقان منصوراز درآمدن میرزا یادگارمحمد بولایت اسفراین‌وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم‌فرموده وبرالنك‌رادگان عبور کرده ازجلگاه جنوشان ویلغر یغاج‌بشعب کوهی که درمیان‌جنوشان‌واسفراین‌حایلست‌درآمد ومیرزاکیچیك‌وامراء ایلغار درآنمنزل باردوی نصرت آثار رسیدندو خبررسیدن میرزا یادگار محمدو سپاه آذربایجان رسانیدندند خاقان منصورچون ازحال دشمنان مقهور خبریافت سید مراد اوغلاقچی‌ومیرعلی میرآخوروشیخیم‌ایل‌اوغلی راباهزارسوار جراربرسم منغلای از پیش روان ساخت وآن شب بتهیه اسباب پیکار واستمالت بمبارزان خنجر گذار پرداخت و امراء ایلغار باامیرعلی جلایر دوچار خورده آغاز کارزار کردند وامیرعلی غالب گشته امیرسیدمراد بقتل‌رسید ودیگران روی‌باردوی همایون آوردند

ذکرمحاربه‌خاقان‌منصورمؤیددرمنزل‌چناران‌بامیرزایادگارمحمد

صباح‌روز دیگر که خسروفیروزه اورنك بعزم حرب وجنك لوای بیضادر فضای سپهرخضرا برافراخت وازشعاع تیغ‌عالم اقطاع‌مواکب کواکب راانهزام داده صیت‌فتح وفیروزی دربسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفرلوا ابوالغازی سلطان حسین میرزابعزم ترتیب امورمصاف ورزم‌سالکان مسالك خلاف بدن بی‌بدیل رابجوشن‌حمایت عنایت الهی بپوشید وبارگیر تأئید نامتناهی سوارگشته در تعبیهٔ سپاه‌ظفرعطیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدسرداری‌میمنه‌را بیمن جلادت‌امیر مبارزالدین ولی بیك مفوض‌داشت وریاست میسره‌را بسرپنجهٔ شهامت‌میرزاکیچیك وامیرعبدالخالق بازگذاشت امیرحسن شیخ‌حسن تیمور وامیرمغول وامیر شیخ‌ابوسعید خان درمیان رابهر اولی مقررنمود و بنفس نفیس همایون‌در قلب‌لشکر فیروزی‌اثر مقام وآرام فرمود سپاهی آراسته شدکه بهرام تیزچنك براوج سما از بیم‌پیکان خون افشان ایشان‌سپر زرین آفتاب برسر کشید ونهنك بی درنك دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوش گردید

نظم خدیو جهان گیر دشمن شکن ☆ سپاهی بیاراست پولاد تن همه تند خوی وهمه تیزچنك ☆ بصحرا چوشیر و بدریا نهنك گرفته بکف خنجر خون فشان ربوده به‌نیزه سر سرکشان و از آنجانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد شبدیز عزم بمهمیز پهلوانی تیزکرده بمیدان ستیزخرامید وروی بتعبیهٔ لشگرآورده خوددر قول منزل گزیدامیر علی‌جلایر رادر برانغار جای داده‌وامیر احمدعلی فارسی برلاس وامیر سلطان‌حسن ارهنگی‌رابجوانغارفرستاد ایوب وشیخی‌جلایر ومحمد کوکلتاش را هراول ساخت وبکثرت عدد وعدو مغرور بوده رایت نخوت برافراخت والحق سپاه‌عالم سوز شاه‌زاده درآن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند وبقوت ازرستم واسفندیار

گوی تفوق میربودند **نظم** همه تیز خشم وهمه کینه کوش ✿ همه همچودریا بجوش و خروش -گرفته بکف تیغ بران همه ✿ که حمله چون شیر غران همه وبعد ازآراستن صف لشگر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند وسورن انداخته باشتعال آتش قتال فرمانداداند میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهان تاب تیغ زراندود از نیام بر کشید ومانند بهرام خون آشام درمقام انتقام ثبات قدم ورزید ومیرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بزهر قهر آب دادوخدنك چهار پر برزه کمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسیدوغبار سم ستوران نقاب کحلی برروی آفتاب عالمتاب پوشید نایرهٔ حرب آتش فنادرخرمن جانها فکندوتند بادحمله نهال بقا ازجویبار وجود بر کند **نظم** دلیران بکین رایت افراختند ✿ بقصدسر یکدیگر تاختند چنان ریخت خون تیغ خاراشکاف ✿ که شد لاله گون خاك دشت مصاف در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیرمبارزالدین ولی بیك بیك حمله جوانغار مخالفان رامنهزم ساخت وامیرحسن شیخ تیمور ازدست چپ درمیدان تاخته بنیادحیات فوجی ازدشمنان رابرانداخت میرزا یادگار محمدچون آن شیر بیشه تهور یعنی حسن شیخ تیموررادرجوانغار ندید برآنطرف حمله آورده آثاراقتدار ظاهر ساخته برعقب یسال ظفر مال گشت وخاقان رستم خصال آنحال مشاهده نموده بهادران موکب همایون رافرمود تاشبه کردند وعقابان سهام خون آشام را ازآشیانه کمال در پرواز آوردند **نظم** دلیران دشمن کش تیز چنك ✿ سوی ترکش وتیر بردندچنك بهرتیر کزشست انداختند ✿ یکی را ز زین سرنگون ساختند وبا وجودوفور باران تیرمرك تأثیر فوجی ازشجعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیك موکب ظفر مـاثررسانیدند ودست باستعمال تیغ وسنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند درآن محل خاقان پردل بقوت شجاعت کامل وقدرت شهامت شامل برسر دشمنان تاخت وبصرصر حمله قیامت نهیب تزلزل درارکان جمعیت وشکیب ایشان افکنده همه راپریشان وگریزان ساخت **رباعی** هرچند که نخجیر بود تندودلیر ✿ فی الحال گریزان شود از حملهٔ شیر تیهو زمصاف باز بگریزد زود ✿ آهو ببر هژبر کی ماند دیر شجعانی که درتاب وتوان خود رااز رستم دستان زیاده مـی پنداشتند ودر جرأت وجلادت اسفندیار روئین تن را غاشیه کش خویش میانگاشته مانند پشهٔ ضعیف نهاد که باتند باد نستیزد ومثال مواکب کواکب که ازاشعهٔ انوار آفتاب بگریزدازاهتزاز صرصر قهر بادشاه شجاعت پناه ولمعان تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی تـوجه بوادی فرارنهادند ومبشران تأییدالهی وکارسازان تقدیـر شاهنشاهی صیت روح افزای فتح وفیروزی وبشارت دلگشای ظفر وبهـروزی دردادند وخاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمرهٔ از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند وفرقهٔ اسیر سرپنجهٔ تسلط واقتدار او گردیدند بهلول کاشانی وشیخ سعیدطغانی ومحمد کوکلتاش وامیرایوب وامیر احمدعلی فارسی وسلطان حسن ارهنگی ازجملـه اسیران بـودند امیر

ایوب وامیراحمد وسلطان‌حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیهٔ نامبردگان راه بیابان عدم پیمودند وخاقان منصور بعداز اختصاص بفتح وظفر لوازم محامدمهیمن غفور بتقدیم رسانیده‌امیرحسن شیخ‌تیموررا بایالت ولایت استرآبادفرستاد و بنفس نفیس عنان‌عزیمت بمستقرسریر عزت و کرامت انعطاف داد وآن‌مسافت بعیده‌را درغایت استعجال وسرعت‌طی فرمود چنانچه ازمشهدمقدسه‌در عرض سه‌روز بدارالسلطنه هراة درتخت حاجی بیك نزول نمود منتظر آن‌زوایای خدمتکاری و معتکفان خبایای امیدواری دیدهٔ انتظار کشیده ازغبار موکب سپهر مراتب روشن ساختندولوازم شکرو ثنای ایزدسبحانه وتعالی بجای‌آورده بایفای نذرو صدقات پرداختند وخاقان عالیشان‌در آن‌زمستان بباغ سفیدبراق قشلاق نمودو ظل‌ظلیل عاطفت ورافت بـرمفارق متوطنان بلدان خراسان مبسوط فرمود والحمدلله الشکورالمعبود

ذکروصول بعضی ازامراءمیرزاجهانشاه بدرگاه‌خلایق پناه‌خاقان‌آفاق وارتفاع‌رایت‌دولت‌میرزایادگارمحمد بامداد پادشاه‌آذربایجان‌وعراق

درآن زمستان که خاقان وافرتهورابوالغازی سلطانحسین بهادردرباغ سفیدروی بتمهید بساط‌عیش‌ونشاط‌آورد و بتجرع اقداح‌افراح‌پرداخته غبارشدابد سفرومتاعب‌خوف وخطر ازلوح دل میسترد یارعلی ترکمان‌بیرام وپسران محمدعلی شکرکه از اعاظم امراء آذربایجان بودند باهزار مردشجاعت‌پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزامحمدی بن‌میرزا جهانشاه ازامیرحسن بیك‌روی گردانشده عنان‌عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند وبکریاس گردون اساس خاقانی رسیده‌باصناف الطاف سلطانی مفتخرومباهی گشتند وبتاریخ هشتم‌رجب سنه ۸۷۴ قاضی‌علی که‌از جملهٔ مقربان امیرحسن بیك بـود برسم رسالت تشریف آورده اززبان آن‌پادشاه عالیشأن بسمع اشرف‌خاقان عالی‌مکان رسانید که‌همواره میان‌آباء عظام‌شمام واجداد گرام ما اساس مودت وبنـاء محبت و ارتباط استحکام داشته چون‌بعنایت قادرمختار اینجانب رادفع فسادمیرزا جهانشاه میسر گشت میرزاسلطان ابوسعید ازشیوهٔ ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربـایجان کشید وهرچند ازاینطرف تواضع ونیازمندی‌بوقوع انجامید فایدهٔ برآن‌مترتب‌نکرده عاقبت منتقم‌جباراورا باونمود وصورتی که‌درپرده غیبت مستور بودظهور فرمودا کنون مدعا آنست که‌رابطه اتحاد موروثی مرعی باشد وجماعت‌ترا کمه قراقوینلو راکه پناه بدان درگاه برده‌اند بدینجانب فرستند خاقان منصور قاضی‌علی رارعایت موفور کرده روزی چنداجازت مراجعت ندادوفرستادن امراء جهانشاهی راازمقتضای مروت مستبعد شمرده جهة جواب‌آن سخنان‌قاصدی نـزد امیر حسن بیك‌روان ساخت ودرآن زمستان

امیرمغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت وشاه یحیی حاکم سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضهٔ اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معر که چناران بحدود دامغان وسمنان رسیده کیفیت واقعه را بامیرحسن بیك نوشته مدد طلبید وامیرحسن بیك درمقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیك وامیر حسین بیك را که در سلك خویشان او انتظام داشتند باامیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو ودوهزار سوار مکمل مسلح بکومك میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده آماده رزم وپیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد ودرولایات خراسان ظلم وبیداد آغاز نهاد و همدران اوان جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطهٔ منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند وامیر زاده زینل سبك بن امیر حسن بیك را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند وشاهزاده هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تابیخبر برسر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش را بر انداخته واین اخبار بدارالسلطنه هراة رسیده بعضی ازمردم کوته اندیش مانند امیرایوب وشیخی جلایر ونعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانشدند وبطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند آنحضرت بفرار آنجماعت التفات ننمود وامیر عبدالخالق فیروز شاه وبیرام ترکمان ویار علی ترکمان را بافوجی کثیر ازلشگریان برسم ایلغار روان فرمود وچون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی ازجنود میرزا یادگار محمد که درنیشاپور بظلم وبیداد اشتغال داشتند گریخته دراسفراین باردوی شاه زاده پیوستند وامراء ایلغار بالنك رادگان رفته خیمهٔ اقامت برافراشتند ومیرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده رادرحیز تسخیر کشید وپرتو این خبر برپیشگاه ضمیر خاقان عالی جاه تافته دانست که تابنفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روزافزون نگردد وآنچه مراداست بوقوع نخواهد پیوست بنابرآن درغره ماه مبارك رمضان باسپاه فراوان از بلدهٔ فاخرهٔ هراة نهضت فرمود ودرالنك رادگان امراء ایلغار رابخود ملحق گردانیده عازم سبزوارشد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزواررا بقاضی بیك که از سایر خواص او بمزید اعتماد امتیاز داشت سپرد وروی توجه بطرف بسطام ودامغان آورد وبعداز آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر باندك زمانی آن بلده را درحیز تسخیر کشیدند و قاضی بیك را باهفتاد تن ازمتابعان مقید و مغلول گردانیدند وقاضی بیك زنده مانده سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از ارباب آن ولایت سید نصرالله کسکنی وخواجه معین مختار که دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند وموکب نصرت شعار بعداز فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون موضع پنج دهنه پایان ولایات بحرآباد معسکر خاقان والانژاد گشت قراولان شاه-زاده بیارعلی ترکمان وبیرام ترکمان وشیخ ایل اغلی که برسم ایلغار ازاردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دوچار خوردند ودرسر پل جاجرم بشعلهٔ تیغ وتیر معرکهٔ رزم گرم کردند وقراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امراء عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و

قاسم دولت ملك را با طایفهٔ دیگر اسیر ساختند و بپایهٔ سریر اعلی آوردند و از جملهٔ اسیران شخصی که نوکر خاصهٔ امیرحسن بیك بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر آن طایفه به سیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه ماهچهٔ علم آفتاب عطیه از آن منزل درحرکت آمده پرتووصول برقصبهٔ جاجرم انداخت و در آن موضع فلك ستیزه کارشیوهٔ ناسازگای ظاهر ساخت ع کارفلك اینچنین بود پیوسته

گفتار در بیان سبب تغییر یافتن نیت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهت رعایت حزم

در آن ایام که جاجرم از فرنزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر وخرم بود زمانه بی شرم وسپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرد و این خبر درمعسکر ظفر اثرشیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلك جمعیت امیرحسن شیخ تیموررا که دردهنهٔ استراباد نشسته بود بسرپنجه شجاعت ازهم بگسیخت وحسن بقلعه شماسان گریخته بعد از چند روز بیرون آمد و بدست نیازمندی دردامن دولت شاهزاده آویخت وبمجرد انتشار این سخن فوج فوج ازسرداران صف شکن ازموکب خاقان تهمتن فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت برسایرامرا وارکان دولت بی اعتماد گشت جهةرعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم درگذشت وازجاجرم کوچ فرمود بعد ازقطع منازل ومراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافته التجا بعتبه علیه امام واجب الاحترام افتخار آل خیرالبریه علی ابن موسی الرضا علیهما السلام والتحیه نموده آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت رااز بارگاه واهب العطایا مسألت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول آغروق همایون بودروان شد و بعد ازوصول بآن منزل بموقف عرض رسید که دارالسلطنه هراة غوغای عظیم دست داده وتقدیرملك قدیر ابواب بیدادبر روی متوطنان آندیار گشاده وتبیین اینمقال آنکه درخلال احوال گذشته خواجه عبیدالله اخطب نسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریرآمیز بعرض حضرت خاقانی رسانید وخواجه طاوس مواخذ ومقید شده مبلغ سیصدهزار دینار کپکی فرود آوردو خواجه عبدالله بجای او درمنصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد ودرین اوقات که هروبان ازسایهٔ چترمعدلت خاقان منصور دورمانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی درهراة بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه ورعایا زر تعدی حواله کرد وبآتش بیداد دودآه ازسینه مظلومان برآورد وکارِرعایا باضطرار رسید ومهم بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبدالله را بوقتی که در دارالعداله میرزا شاهرخ نشسته بود وابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنك باران کردند واو بیکی ازخانهاء مدرسه گریخته به هزارحیله از آن مهلکه جان بیرون بردوچون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی ازاعیان ملازمان سلطنت

آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آنحال خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید عدل و انصاف ورفع رسوم ظلم واعتساف بدارالسلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آندیار شرف اصداریافت و امیرعلیشیر بدان بلدهٔفاخره شتافت و بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام بمراهم مراحم مندمل ساخت وبقدر مقدور باستمالت مظلومان وستمدیدگان واستیصال نهال ظلم وعدوان پرداخت وفرمود که تاآن نشان فتنه نشان را درروزجمعه برسرمنبرخواندند لاجرم خلایق مطمئن وآسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه وجلال مقرب حضرت سلطانی گشودند وچون امیر نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید وبی اختیار گشت وخواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر برمسند اشراف دیوان نشست بعد ازآن آغروق همایون ازپل خاتون بصوب قلعهٔ تیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دارالسلطنه هراة نهضت نمود وبتاریخ یازدهم ذی حجهٔ مذکوره بباغ نظرگاه نزول فرموده درهفدهم ماه ازآنجا بالنك مشرتو که دربرابر پل سالار است شتافت ازآنجانب میرزا یادگارمحمد چون از مراجعت موکب ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران بازنکشید وهمدران ایام میرزا سلطان محمود ازآب آمویه گذشته درحدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانیدواین اخباردراردوی ظفرآثار اشتهار پذیرفته طایفه که پرده شقاوت بصر بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم دربیابان بی پایان فرار نهادند واینمعنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چندروزی ازمقابله ومقاتله اعدا تغافل ورزدوازالنك مشرتو بدشت ساقسلمان نقل فرمود ودرین منزل نیز بسیاری ازمردم بی عاقبت ازموکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام ازدشت ساقسلمان براه تقوز رباط متوجه تیره توگشت بمصلحت آنکه روزی چند آغروق همایون را درآنحصار که مانندقلعهٔ سپهر دوار از کمندنوایب روزگارمصون ومحروس است مضبوط سازد وبنفس نفیس همایون بهرجانب که مناسب داندرایت توجه برافرازدبعد ازوصول بحدود آنموضع احمدتوقچی که ازخاك برگرفته ترغیب آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگرحضرت اعلی بایکدونوکر تشریف می آورند در قلعهٔ را میگشایم والادرطریق اطاعت سلوك نمی نمایم خاقان سعادت انتما ازشنیدن این سخن بر آشفته عنان یکران بصوب کنارآب مرغاب انعطاف داد چون بمقصد رسیدازتراکمه میرزا ابراهیم وپیرعلی دبار علی وقایتماس وازمردم ماوراءالنهر سلطان بایزید اوغلان وسلطان ارغون دون وشیخ درویش قوچین سالك طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شد و نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید درآن اثنا قاصدی یوسف

نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید وعرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار ومخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند وجمعی کثیر ازمردم دولتمند در نواحی قیصار بهوا داری موکب نصرت شعار اجتماع نموده‌اند وانتظار طلوع ماهچهٔ علم انجم حشم می کشد امیدواری آنکه نیرمراد این مهجوران بر افق مقصود نورافشان گردد تاآنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد واین التماس بعزقبول اقتران یافته هوای قیصار ازغبارسم سمند پادشاه کامکار مشك آثار گشت وامیرمظفر برلاس بعزملازمت سرافرازشده لوازم اخلاص وبندگی ومراسم نیاز وسرافکندگی بجای آوردونسیم عنایت خاقانی ازمهب مهربانی برریاض آمالش وزیده بحصول ثمرهٔ مقصود ومحصول شجرهٔ بهبود امیدوار گشت وازقیصار نهضت همایون بمیان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیرمحمد با اولادو اقربا به تقبیل قوایم سریر سدرهٔ انتما قیام نمودندو بوفورالطاف خسروانه واعطاف پادشاهانه ازامثال واقران امتیازواستثنا یافتند وازآنجا قرین یمن وسعادت کوچ بوقوع انجامیده چهار باغ قصبه میمنه از طنطنهٔ کوس نزول همایون بلندآوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر ازاهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت واشفاق سرافرازگردانید وحضرت خاقان درهمان منزل اقامت داشت تاوقتی که رایت نهضت بصوب مستقرسریر کرامت برافراشت.

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد برسریر سلطنت خراسان وبیان شمه از حیف وتعدی امراء عراق وآذربایجان

در آن‌اوان که‌خاقان عالیشأن ابوالغازی سلطان‌حسین بهادرخان ازالنك‌مشرتو بصوب قلعهٔ تیره تو کوچ فرمود هنوز ابوالمظفر یادگارمحمد میرزا درولایت طوس بود اماعمه شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریك امیر فریدون برلاس وسلطان احمد چهارشنبه‌ازمنزلی که‌در بیرون هراة داشت بشهردر آمده آن‌بلدهٔ فاخره‌راجهة برادرزاده را ضبط نمود ونقارهٔ شادیانه زده فرمود تادرروزجمعه ششم محرم الحرام سنه‌خمسین وسبعین وثمانمائه خطبه بنام‌ابوالمظفر میرزایادگار محمد خواندندو درآن ایام‌مولانا حسن‌شاه شاعر قصیدهٔ درمدح پاینده سلطان‌بیگم درسلك نظم کشید که‌مطلعش‌اینست

بیت همچنان کزفضل حق‌خاتم سلیمان‌را رسید ✿ ملك بلقیس زمان پاینده‌سلطان‌را رسید

وچون میرزا یادگار محمد بولایت جام‌خرامید باسم اکابر واشراف بلدهٔ‌هراة استمالت نامه‌هاروان گردانید وازشمال شهر گذشته‌ازعقب‌ابوالغازی سلطان حسین‌میرزا تاکنار آب مرغاب رفت وامیرحسن شیخ‌تیمور رابضبط آنحدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت وعظمت برافراخت واز راه رباط سنجاب بسواد هراة در آمده سادات وقضاة

و اکابر و اعیان بهر رسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام فرمود و همه را بنوازش بیدریغ سر افراز ساخت و آنروز که قمر در طریقهٔ محرقه بود بالنك کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم که‌دیگرروز تربیع تحسین بود بباغ زاغان شتافت وسریر سلطنت خاقان سعید را که چندین‌سال ازفروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل‌مانده‌بود از پرتو انوارجبین آفتاب قرین‌منور گردانید وامراء آذربایجان که‌قرابتان ابوالنصر امیرحسن بیك و کومك‌شاه‌زاده بودند درخراسان میل‌اقامت نمودند وآنجناب همه‌را در باغات و بساطین سلاطین‌و منازل جنت آئین فرودآورد وغایت رعایت دربارهٔ ایشان بتقدیم رسانیدوچنان مقررشد که‌در خطبهٔ نخست دعای دوام‌دولت امیرحسن‌بیك برزبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمدرا نام‌برند ومیرزایادگارمحمد بعدازتمکن برسریرجهانبانی منصب‌اشراف دیوان‌را بخواجه‌قطب‌الدین طاوس سمنانی مسلم داشت‌و زمام سرانجام امورملك ومال‌را بقبضهٔ اختیار پاینده سلطان‌بیگم بازگذاشت وچون آن‌شاه زاده ساده‌بعیش وعشرت بسیار مشعوف‌بود واکثر اوقات‌را بتجرع بادهٔ گلرنك واستماع نغمهٔ عود وچنك‌صرف مینمود واصلا پروای‌ضبط امورمملکت نمی کرد وازهر کس ظلمی‌صادر می‌شد شرط‌باز خواست بجای نمی آورد امراء ترکمان‌در اطراف ولایات خراسان‌ابواب جور و طغیان برروی رعایا وبی‌چارگان گشادند وطوفان‌بلا بالا گرفته بسیاری ازخراسانیان قدم در وادی جلانهادند سلطان خلیل ولد امیرحسن‌بیك درالنك رادگان خیمهٔ‌اقامت افراشته متعرض متوطنان آن‌حدود می گشت وظلم تعدی امراء برادرش زینل‌بیك که درولایت قهستان بودند ازحد اعتدال‌در گذشت درخلال این‌احوال امیرحسن شیخ‌تیمور که‌جهت ضبط کنار آب مرغاب متعین‌بود بواسطهٔ کدورتی که‌ازامیر علی‌جلایر درخاطر داشت‌ازراه سرخس بجانب‌سملقان وجرمغانکه‌سیورغال اوبودتوجه‌نمودوظهوراین اموموجب آنشد که کرت دیگر آفتاب دولت‌خاقان‌منصور ازافق‌دارالسلطنه‌هراةطلوع‌فرمود

گفتار دربیان‌توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریرعزت و کرامت

بعداز تقدیم مشورت باامرای‌صائب رای‌وافر حشمت

در آن ایام که قصبهٔ میمنه‌از میمنت مقدم معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا غیرت‌افزای‌فضای‌فردوس اعلی بود علی التعاقب والتوالی بمسامع جاه‌وجلال می‌رسید که میرزا یادگارمحمدازنشائهٔ‌باده غروربغایت بی‌شعور است وازتواتر تجرع شراب انگورگاهی مست‌و گاهی مخمور هر گز خیال‌ضبط ملك‌ومال درکاخ دماغ نمی گذارد ودرهیچ‌وقت نقش‌لشگر کشی و کشور گشائی برلوح دل‌نمی نگارد واز بطالت اعیان حضرت اوصورت فراغت دربلاد خراسان مستورگردیده واز ضلالت ارکان دولت

اومبانی شرع شریف وقواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیك رسیده بناء علی هذا خسرومنصور مظفر لوا بدیدن پیکر فتح وفیروزی واثق گشته رأی جهانگشای بر آن قرارداد که بیك ناگاه بجانب دارالسلطنه هراة تازد وبصرصر حملهٔ قیامت اثر نهال اقبال مخالفان رااز بیخ و بنیاد براندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود بامیر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت بازگشاد وشمهٔ ازمحظور خاطر خطیر بآن امیر صائب تدبیر در میان نهادو آنجناب شرایط تحسین وآفرین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت نمود وفرمود که اگر این سخن بامن نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب اینهمه مبالغه والحاح درین باب چیست امیر عالی جناب جوابداد که عدم افشای این راز ازجملهٔ واجباتست زیرا که مردمی که از موکب اعلی گریخته نزد میرزا یادگار محمد می روند اگر ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون رابه عرض اورسانند وهر گاه پرتو شعور شاهزاده برمکنون ضمیر آفتاب تاثیر افتد سالك طریق حزم واحتیاط گردد وآنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد **القصه** بنابرتاکید امیر ستوده خصال شهریار بی همال بی از آنکه این خیال را باسایر امراء ظاهر سازد رایت نصرت برافروخته از میمنه کوچ فرمود وبطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل در بوکن نزول نمود آنگاه امرای عالی مقام و نوئینان جم احتشام رادرمجلس جاتقی نشانده مافی الضمیر خویش ظاهر ساخت ومقتضای کلمهٔ کریمه (وشاورهم فی الامر) بجای آورده بامرمشورت پرداخت تمامی آن جماعت متفق اللفظ والمعنی عزیمتی را که درخاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند وبطوع و رغبت اظهار اطاعت وانقیاد نموده لوازم دعا وثنا بجای آوردند وخاقان دشمن شکن بوثوق تمام واعتضاد لا کلام از بوکن روان شده سرپل تابان ازفر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت ودر آن مرحله امیر پیرمحمد ارلات وامیر ساربان باچند نفر بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست ومحافظت آغروق همایون توقف نمودند وسایر امراو ارکان دولت درملازمت رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایت ظفرمآل بجانب دارالسلطنه هرات برسبیل

استعجال وکشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالك الملك متعال

مثنوی سلاطین که کشور گشائی کنند☆ بتوفیق حق پادشاهی کنند- چوتأیید یابند از لطف حق ☆ شود حال ایشان بدیگر نسق- نباشد چو دیگر کسان کارشان☆ بود بوالعجب جمله کردارشان نترسند از دشمن کینه خواه☆ ندارند باك از جهانی سپاه- چو ساز ند اعلام همت بلند☆ به بندند خلقی بانجم کند- د گر فکر تسخیر کشور کنند ☆ بیك حمله ملکی مسخر کنند- بهر سو که تازند بهر ستیز ☆ بر آرند ازعالمی رستخیز☆ شبی گر

خیال شبیخون کنند ✿ به یکدم جهانی دگر گون کنند مؤید اینمعنی ومصداق این‌دعوی آن که در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دارالسلطنه هراة درغایت عظمت واحتشام مقام و آرام فرموده بود وچند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش می نمودند و از خراسان تا بغداد کوماك پی‌درپی داشت‌و هیچکس خیال انتقال آندولت پیرامن خاطر نمی گذاشت ابوالغازی سلطان‌حسین‌میرزا اصلاازکثرت عددو عددمخالفان نیندیشید وباا ندکی ازملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب‌مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدانصوب منعطف گردانیدو مانند فلك‌افلاك درشبانه روزی عالمی طی نموده بیك‌ناگاه سحری بباغ‌زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمدرا بجهان جاودان روان فرمود **قطعه** شنیده‌ام که شه مشتری جبین‌بهرام ✿ که داشت رایت اوبرفلك سر افرازی رساند برسرخاقان چین شبی‌خونی ✿ که‌تیغ‌او بسر خصم کرد سربازی هزار بارازآن قصه این‌عجیب تراست ✿ که‌ساخت دولت سلطانحسین ابوالغازی شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی جمهور ملازمان موکب آن مهرسپهر کامرانی برتصمیم آنعزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب جیبه قسمت کرده باهشتصدو پنجاه سوارجرار که بنوك نیزه‌خاراشکاف کلف‌ازروی ماه‌ربودندی‌و بزخم پیکان دیده‌دوزخون‌ازشریان شهاب ثاقب گشودندی **بیت** تیغ آختکان‌پاك‌عنصر ✿ بر تیغ نوشته‌یارب انصر در غایت‌استعجال‌بجانب مستقرسریرجاه‌وجلال ایلغارفرمود وبعدازطی منازل نیم شبی درباغ رباط فرودآمده چاشت گاه‌روز دیگر ازآنجابراه لنگربابا خاکی توجه نمود وازجمله مؤیدات فتح‌وظفر که‌دراثناء راه‌موجب مزید وثوق شاه‌وسپاه گشت‌یکی آنکه قدوهٔ اهل جذبه‌بابا خاکی که‌از مبادی ایام شباب تازمان‌ظهور آثار شیب از اختلاط شیخ وشاب‌احتراز واجتناب کرده درذامن کوهی سربجیب‌عبادت فرو برده بود چون‌خبروصول‌لوای کشورگشای‌همایون‌شنود بخلاف‌معهودمایل ملاقات‌خاقان‌خجسته‌صفات گشته خودرا منظورنظر آنحضرت گردانیده علمی وگوسفندی وگوباحی پیش کش فرموده التماس نمود که ساعتی‌منزل اورا بنورحضور منورسازند وخاقان‌منصور ملتمس اورا مبذول داشته آن‌مقدار درخانهٔ درویش نشست که ماحضری کشید آنگاه روی براه آورد باباخاکی تاقلعه کوهی که ممرعبورسپاه ظفراثربود مرافقت کرد ونیزه خود را بدست خاقان منصور داده در غایت غضب بطرف هراة سه‌نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سورن انداخته بازگشت و خاقان منصور باستظهار قوت صوری ومعنوی‌عنان سمند عالم نورد براه هوادشتك انعطاف‌داده چون شب درآمد شیرم قراول رابرسم‌زبان گیری پیش فرستاد و درصحرای هوا دشتك شخصی که‌در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون‌آمده بود بموکب همایون‌رسید وازتقریر او بوضوح پیوست که‌مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پیما خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم درطی مسافت بیشتر از بیشتر سرعت فرموده همان لحظه ازنزد شیرم قراول معتمدی رسید وخبر رسانید که‌تاچشمه‌خهز دوك رفتم وغیر

غفلت وعدم شعور از هرو بان خبری نشنودم و آن شب سه‌شنبه ۲۳ صفر بود ودروقتی که
ماه طلوع نمود ماهیچه علم آفتاب شیم پرتو وصول برچشمهٔ خیزدوك انداخت ودرآن
موضع سپاه نصرت پناه جیبه‌پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب‌الادغان
امیر مظفر برلاس وشیخ ابوسعیدخان درمیان‌وابراهیم برلاس ودرویش علی ارلات با
صدو پنجاه مرد شجاعت صفات جهة گشادن دروازهٔ بزرك باغ زاغان پیشتر روان گشتند
وحاجی محمدخسرو به‌مصلحت زمان گیری ازعقب امرا ایلغار درحرکت آمده تانزدیك
باغ زاغان رفته وبازگشته عرض کرد که‌میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مانند
بخت‌خود درخواب استو خاقان منصور ازاستماع اینخبر خوشدل ومسرور شده براه
کوچه خیابان بسان‌سیل شتابان روی‌براه آوردو بعدازوصول بمزار علامهٔ رازی میرزا
کیچیك‌رابکمك امیرمظفر ارسال نمودو دولنك اوزبك وسلطان خواجه‌اوزبك رابا
جماعتی‌ازاوزبکان‌بدان‌دروازهٔ باغ که‌متصل مدرسهٔ مهدمرحومهٔ گوهرشاد آغاست‌روانه
گردانید ومیرزاسلطان‌احمدرا بافوجی‌از لشگریان‌بآن دروازه که‌بطرف مزارپیر مجرد
خواجه‌ابوالولید احمد است روان ساختو امیر ناصرالدین عبدالخالق وامیرولی بیك‌را
بخانه امیرفیروز شاه که منزل امیرعلی جلایر بود فرستاد وبنفس نفیس باهشتاد نفر
از لشگر قیامت اثر از عقب امیرمظفر نهضت فرمود و در اثناء راه یادگارمیر
آخور ازپیش امیر مظفررسید وعرض‌کرد که امراء عظام دور از باغ زاغان رابسان
مبانی دولت دشمنان‌درهم‌شکسته‌درآمدندلاجرم آنحضرت‌مانندشاهبازتیزپرواز بباغ‌زاغان
شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزایادگارمحمدبود عنان یکران بازنکشید و خر-
گاهی درنواحی قصر آن‌باغ‌مرئی گشته ببعضی ازمخصوصان اشارت فرمودکه بآنخرگاه
درآیند وهرکس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب‌حضرت سلطانی امیر علیشیر قدم
جلادت پیش‌نهاد وامیربابا‌علی‌را که‌در آنزمان نوکرش بود بدرون‌خرگاه فرستادواو
بعداز احتیاط بازآمده عرض‌کرد که‌درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور
کوشك‌را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود امااز‌هیچ کس
جوابی نشنود زیراکه وهم برضمایر آن جماعت استیلا یافته بود وآخرالامر امیر-
نظام‌الدین‌علیشیراجازت طلبیده‌اسب‌خودرابا‌امیر باباعلی سپرد وشمشیر از نیام کشیده
مانند عصا بردست گرفت وازراه غیر معهود آغاز بالارفتن کردبعد ازآن‌خاقان‌ظفر
نشان امیرقلعلی‌را نیز بان مهم مأمور گردانید مقارن آنحال مهتر اسمعیل فراش از
باغ بیرون تاخته دستهٔ‌شمعی بدست آورده روشن ساخت وبباغ در آورد وبدان سبب
چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان‌واثق
گشتند وازمحال متعدده برآن قصربرآمدند وحاجی علی‌بیاده میرزا یادگار محمد را
بر وساده‌تنعم‌ونازخفته یافته دستگیر کردوامیر قلعلی شاه‌زاده‌راازوی ستانده‌ازراهی
که امیر علی شیر صعود می نمود پایان برد و کشان کشان بنظر پادشاه‌عالیشان‌آورد

بیت تورا که گفت که درباغ عیش ومسند ناز ✿ می‌شبانه خور وخواب صبحگاهی کن

خاقان منصور بواسطه‌مرحمتی که‌جبلت همایونش بران‌مفطور بود بامیرزا یادگارمحمد آغا تکلم کرده می‌خواست که ازسرخون‌او در گذرد اما امراء عظام که بقای شاه‌زاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز تجاوز ازین‌معنی ننمودند لاجرم‌همان‌لحظه **مثنوی** اجل خانهٔ تن به پرداختش ✡ پس ازتخت برتخته انداختش. جهان کارازین گونه بسیار کرد ✡زمانه نخستین نه این کار کرد همان است‌این‌چرخ فیروزه فام ✡ که گردید گرد سرحام وسام همانست این زال‌زیبا نقاب ✡ که درعقد جم بود وافراسیاب مولانا کمال‌الدین عبدالواسع درتاریخ واقعه میرزا یادگارمحمد گوید **بیت** شد شهرصفر شهید وهم شهرصفر ✡ ازسال‌شهادتش‌دهد بازخبر وچون‌این خبرغریب وحادثه عجیب بمسامع امراء تراکمه که‌طایفهٔ درباغ نووزمرهٔ درباغ زبیده اقامت داشتند رسید همان‌شب‌عنان اضطرار بدست قاید طریق فرارداده مضمون(سیهزم‌الجمع ویولون‌الدبر)و صف الحال ایشان گشت وعواطف خسروانه ومراحم‌پادشاهانه جرایم جمعی‌راکه ازظلال‌لوای خاقان کشورگشای گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته‌بودند بموجب‌شفاعت بعضی ازارکان دولت بعفو واغماض مقابل‌گردانید اما امیرعلی جلایر که راتق وفاتق مهمات شاه‌زاد بود روز دیگر بیاسا رسید و العظمة و الکبریاء لله‌العلی‌المجید .

گفتاردربیان‌جلوس‌خاقان‌منصورکرت دوم برسریر سلطنت واستقلال ورفتن‌بجانب مروجهة مخالفت بعضی از سالکان طریق‌جنك و جدار

نظم روز دیگر کز سرنوآفتاب ✡ برگرفت ازچهرهٔ زیبا نقاب پرتو اقبال‌بر عالم‌فکند ✡ برسریر سروری‌شدکامیاب خاقان والاجناب ابوالغازی سلطانحسین میرزا تخت سلطنت و جهان بانی‌راازفرّطلعت خورشیدسیما غیرت افزای سپهر خضراگردانید ودر استمالت خواطر اکابرواصاغر لوازم اجتهاد مرعی‌داشته درباب تمهید بساط عدل‌و انصاف فرامین‌مطاعه بنفاذ رسانید خاتم شهرباری که‌دست بدست بی قرار می گشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرارگرفت وروزگار ناسازگار که خارآزار درزمین دل‌صغار وکبارمیکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام وقضاة اسلام وعلماء روزگار وفضلاءعالی‌مقدار که‌درانتظار روزی‌چنین شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آسا ببارگاه سدره انتما شتافته‌مراسم تهنیت فتح وفیروزی اداکردند وسوختگان نایرهٔ بیدادی‌وخاك شدگان وادی نامرادی غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوارگشته مضمون آیهٔ همایون (فانظرواالی آثاررحمته‌الله کیف یحی‌الارض بعدموتها) برزبان آوردند وبی شایبه تکلف وسخنوری وغایلهٔ تصلف‌ومدح‌گستری مردم‌هراة راآن روزمانند عیدسعید بود وبسان ایام نوروز خرم وفیروز می‌نمود **نظم** جهان‌کهنه از نوزندگی یافت ✡ ز فرطلعتش فرخندگی‌یافت شد ازبرج‌شرف خورعالم افروز ✡ زمستان رفت وآمدروز

نوروز وخاقان منصور همان روز متوجه تدارك اختلال احوال مظلومان شکسته بال گشته
در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی ومولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم
فرمود که رعایا ومزارعان ومحترفات وپیشه‌وران بلده وبلوکات هراة مدت دوسال از
وجوه خارجی وزرلشگر معاف ومسلم باشند عمال دیوانیان جهة طلب آن وجه نمك بر
ریش دل مجروحان درویش نپاشند وآن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهة زیارت
مقرب بارگاه حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بگازرگاه تشریف برد وروی نیازو
اخلاص بران سده سنیه سوده نسبت بمجاوران آنجائی لوازم نوازش بجای آورد ودرآن
منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیك بمسند سلطنت طلبیده گفت که
دارالسلطنه هراة را بدستور زمان سلطانسعید ضبط می باید نمود و اگر بنفس من یا
برادرمن یافرزندم حد شرعی متوجه شوددر اجرای آن تاخیر نمیباید فرمود و براین قیاس
خاقان منصوردر باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه به نفاذ رسانید
ودر تشیید ارکان دین قویم وتمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته
بساط شریعت پروری مبسوط گردانید وهمدران اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ
بیك وسلطان ابوسعید میرزا راکه ازکابل بحدود بلخ آمده بود وباتفاق برادر خویش
سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده می نمود ازآنجا بجانب مرو تاخته وشعلهٔ پریشانی
در خرمن جمعیت متوطنان آنولایت انداخته ازاستماع اینخبر صرصر غضب خاقان والا گهر
در اهتزاز آمد ورایات ظفر طراز جهة استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو
نهضت فرمود وچون بندچرکس ازفر نزول همایون رشك افزای سپهر فیروزه مقرنس
شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته
عزم فرار جزم کرده‌اند وخاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر ازهمان معبر مانندباد از
آب گذشته متوجه مروگشت ومیرزا الغ بیك واتباع اوتاب مقاومت باآنحضرت درحیز
قدرت خویش ندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریزبر ستیز اختیار نمایند
عنان بصحرای فرار گردانیدند **بیت** هنوز خسرو خورشید روی ننموده ✲ ستارگان
بگذارند جای وبگریزند وخاقان منصور درغایت حشمت وکامرانی بمرو در آمده آن
زمستان درآنجا طرح قشلاق انداخت واکثراوقات خجسته ساعات را بتعمیر بلاد وترفیه
عبادو تمشیت امورمسلمانی وتربیت سالکان مسالك پهلوانی مصروف ساخت

ذکر درآمدن قبة‌الاسلام بلخ به‌حیز تسخیر میرزا سلطانمحمود

وبیان بعضی ازوقایع که حضرت خاقانی را دریورت قشلاق روی نمود

ازریاض صفحات سابقه وگلزار حکایات متسقه شمایم اینخبر بمشام جان مطالعه
کنندگان می‌رسد که درآن اوقات که میرزا یادگارمحمد ثانیا بمدد امیرحسن بیك مستظهر
گشته روی بتسخیر خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطانمحمود نیزاز آب آموبه

عبور نموده فتح بلخرا پیش نهاد همت کرد امیر مغول وسلطان علی کجکینه که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطانمحمود میرزا آغازمحاصره فرموده چندگاه ازهردو جانب غایت جلادت ومردانگی بظهور رسانیدند در آن اثنااحمد مشتاق که پروردهٔ حجر تربیت سلطانمحمود میرزا بود به دلالت بختفیروز هدایت طالع نور افروز ازشاهزاده روگردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت امااز سرداران بلخ سلطانعلی کجکینه بفریب نفسظلمانی تابعوساوس شیطانی شدهقدم درطریق عذر و مکرنهاد وباظهار هواداری میرزا سلطانمحمود مبادرت نموده دروازهٔ خواجهعکاشهٔرا برروی سپاهشاهزاده بگشاد لاجرم میرزاسلطان محمودرا فتح بلخ میسر گشته امیر مغولرا دستگیر کرد و مصحوب یادگار اتکه که از جملهٔ معتمدانش بود بجانب سمرقندروانهفرمود و یا درکاراتکه دراثناء راه مایل بخدمت خاقانعالیجاهشدهدفترحقوق تربیتمیرزاسلطانمحمود رابرطاق نسیان نهاد و بمرافقت امیر مغولعنان عزیمتبصوب مرو انعطافداد **بیت** هرکهباشد زهوای سرکویت خبرش ❊ نتوانبرد بزنجیر بسوی دگرش ازبدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور درشب اولجدی درمرو بمجلس بزم نشستهبود وباجمعی ازاهلاخلاصوندماء بارگاهاختصاصاز هرجائی سخنی درپیوسته درآن اثناصورت حبسو گرفتاری امیرمغول برخاطر انورخطورنمود واظهار ملال فرموده بموافقت امیرنظامالدینعلیشیر بنیت مخلص اوفاتحه قرائت نمود وهمان لحظه امیرمغول ویادگار اتکه بدرگاه عالم پناه رسیدند وازآن حسن اتفاق حضارصحبت جنت بهجت متعجب گردیدند ودرآن زمستان امیر مبارزالدین ولی بیك بایالت مشهدمقدسه نامزدگشته رخصت توجه یافت وشرر سیاست سلطانی بر وجنات احوال محمدمعین وعبدالهادی کهدوعملدار شرارت نهادبودند تافت در اوایل حوت بمسامع جلالرسید که فوجی ازامراء سلطانمحمود میرزابابسیاری ازسپاهجلادت انتمابرسم ایلغار بکنار آبمرغاب تاختهاند وبرامیرپیرمحمد ارلات وامیر مظفربرلاس وامیر کریمداد که آنجا قشلاق نمودهبودند غلبه کرده پیرمحمد راازز خم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیدهاندوامیر کریم دادرا اسیرسرپنجهٔقدرت گردانیدهاند بنابرآن آتشغضب خاقان عالی شان اشتعال یافت و عزم قتال باسلطان محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بطرف مرغاب تافت

گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله درموضع چکمن

چون خسرو خاوری پانزدهدرجه ازمنازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامیدو جنودشتوی وربیعیدرهم آمیخته سلطان اعتدال آثاربهار غالب گردید نهنگ

لجه شجاعت و فرهنك معز السلطنه و الخلافه ابوالغازی سلطان‌حسین میرزا در پای لشکر ظفراثر بعزم رزم و جنك درتلاطم آوردو دراواخر ماه‌مبارك رمضان اقبال ودولت هم عنان‌از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد ودروقتی که‌هلال عید انگشت نمای‌لب تشنگان رمضان گشت آن‌ماه فلك‌سرافرازی بمنزل سارقبازی رسیده در آن مقام‌فرح انجام بآداب عیدصیام قیام‌واقدام نموده دوسه‌روز بلوازم جشن وسور ومراسم عیش‌و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم‌رادرهم نوردیده رزم اعداء دولت وجه‌همت‌عالی نهمت گشت ومقارن نهضت سپاه‌رعد خروش‌صاثقه‌بار سلطان نامیه جنود نزاحت آثار ریاحین وازهار بفضای دشت‌و کهسار کشیدوچتر لعل‌پیکر لاله برافراخته بساط زمرد اثرسبزه مبسوط گردانید **نظم** سلطان ربیع رایت افراخت ✿ ازلاله علم‌ز گـل سپر ساخت‌افواج سپاه سبزه‌و گل ✿شد عازم سیر گاه بلبل وچون منزل پنجده ازفر نزول همایون نضارت مرغزار هفتم سپهر یافت قاضی‌علی که‌در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیرحسن بیك بدرگاه خاقان‌عالیجاه آمده بودودروقت‌استیلاء میرزایادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت ومکتوب پادشاه آذربایجان که‌مشتمل بودبر سخنان‌محبت نشان‌بموقف عرض رسانیدو باصناف الطاف خسروانه‌مفتخر ومباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود واعلام نصرت اعلام ازپنجده بموضع کل باغان شتافته‌ازآنجا بچیچکتو خرامیدوچندروز جهة اجتماع جنودعالم سوز درچیچکتو توقف افتاد وازآنمرحله چترهمایون فال‌منزل‌المال نقل‌نمود و خاقان بی‌همال درالمال جیبه پخش کرده روی بولایت اندخود آورد وموضع چکمن محل‌نزول سپاه‌صف شکن گشته خبررسید که میرزا سلطانمحمود باجنود نامعدود ازحدود بلخ براه کـوه‌پایه در حرکت آمده‌و ازپل چراغ گذشته بمیمنه منزل گزیده خیالش آنکه از عقب مـواکب کواکب‌طنطنه درآید وقدم تهورپیش نهاده دست‌بردی نماید بعد از تحقیق ایـن خبر رأی اضائت‌گستر چنان اقتضاکرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان‌شود تـا سپاه مخالف بسبب عبوربر بوادی که ازآب و آبادانی دوراست شکست یـابد بنابر آن‌از منزل چکمن کوچ واقع‌شده خواجه‌دو که معسکر ظفراثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطانمحمود دراندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور باارکان دولـت قاهره طریق مشورت مسلوك داشته توجه بلخ‌را درحیز توقف انداخت وعنان مراجعت انعطاف داده‌مصاف اعدارا وجه‌همت بلند نهمت ساخت‌و ازخواجه‌دو که کوچ کرده‌نماز شامی بدوفرسخی چکمن رسیدو بنابرقرب جوارباغی اشارت علیه‌بنفاذ انجامید کـه آن شب‌تا روزخدام موکب خاقانی مراسم حراست‌و نگهبانی بتقدیم رسانیده وتهیه اسباب مقاتله‌کرده خودرا متشمرمعرکه کارزار گردانند صباح روزدیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم‌رزم جوشن زرنگار ظفر آثار دربوشید وقدم در فضای معرکهٔ سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب‌را مغلوب ومنهزم گردانید **نظم** صباحی کآفتاب افراخت رایت ✿ رساند اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی مواکب

بتیغ افشاند سرهای کواکب طنطنه کورکه و کوس زلزله درعالم انداخت و غریب نفیر وسورن کرهٔ زمین را متزلزل ساخت **نظم** غریویدن کوس درنده مغز ☆ بپای تمکن درآورد نغز دودریای خونین درآمدبجوش ☆ بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفرظفر برسرنهاد وجوشن حراست الهی دربوشیدو بربارگیرقمر مسیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید دربرانغار خسرو فیروزی‌شعار بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بودرایت فتح آیت برافراخت وامیرحسن شیخ‌تیمور باجمعی کثیر ازاهل تهور معاونت آن حضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوفورشوکت میرزا سلطان احمدسمت استحکام پذیرفت وشیخ‌عبدالله عباسی وامیرعبدالخالق امیرفیروزشاه بابسیاری ازسپاه بمدد اوتعین پذیرفت وامیرمظفر برلاس وامیراحمدعلی فارسی و شیخ‌ابو سعید خان‌در میان ومیر مغول والتون اشق بهراولی مقرر گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیزصف لشگر برآراست میمنه ومیسره وساقه ومقدمه‌را بمردان خنجرگذار و شیران بیشه‌کارزار مستحکم ساخت وبفضای‌معرکهٔ پیکار خرامیده لوای مقابله ومقاتله برافراخت **نظم** دم‌نای روئین برآمد باوج ☆ دودریای لشگر درآمد بموج یلان قرعهٔ جنك انداختند☆ بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم‌غازی لقب بتیغ خون افشان پهلوی پهلوانان میدریدند ولشگر سلطان عالیشان محمود عاقبت خدنـك خارا گذاربدل هژبران بیشه‌پیکار می‌رسانیدند شمشیرالماس گون آن‌رك تارك اعدامیشکافت وتیرمرك تاثیرچون این‌سفیراجل سوی جانها می‌شتافت درآن اثناء قنبرعلی میرآخور بهمعنانی فوجی ازسالکان طریق‌تهور ازجوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت‌پیش نهاده برامیرحسن شیخ تیمور حمله‌کردند ومرغان تیز پرواز تیررا از آشیان کمان‌رم داده بمرتبه درشبه مبالغه نمودندکه ازسهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدیدالانتقام سپرزرنگار آفتاب برسر کشید **نظم** یلان کمان‌دار بهرام‌چنك☆ گشادند ازشست تیر خدنك چنان‌گشت‌بسیار باران تیر☆ که‌گفتی کمان گشته ابرمطیرودر آن‌محل امیرحسن شیخ‌تیمور ازغایت‌تدبر بامردم خودسپرها وتوراها درپیش رونگاه داشته اصلا دربرابر اعدا باستعمال آلت قتال نمی‌پرداخت واین معنی بر ضمیر خاقان مظفرلـوا ظاهرگشته چنان‌گمان بردکه امیرحسن بادشمن‌زبان‌یکی دارد که‌تیغ کین ازنیام انتقام بیرون نمی آورد بنابرآن برادر امیر نظام‌الدین‌علی‌شیر درویش علی کتابدار وامیر بهبود ومحمد علی‌اتکه و بخشیکه وشاه‌ولی قبچاق و دوست محمد چهره وامیرقلعلی‌و علیکه‌تکتش رابا سیصدنفر ازبهادران رستم‌اثر به‌رسم قشون تونغمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش‌بار خرمن حیاتش بسوزند وچون قنبرعلی میر آخورو موافقان اوهرتیر که درترکش‌جلادت داشتند انداختند واسبان‌را بکثرت‌جولان مانده ساختند حسن شیخ‌تیمور باتفاق فارسان مضمار تهورتورها وچپرهارااز سردود انداخته شمشیر تارك شکاف‌از غلاف بر کشید وبسان شیرژیان که‌روبگله آهوان آورد

بردشمنان تاخته عقدجمعیت ایشان‌را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات‌النعش متفرق
وپریشان گردانیدند **بیت** بیک‌حمله آن شیر مردم شکار ✿ برآورد ازخیل دشمن دمار
وبرین قیاس ازجوانغار لشکر نصرت‌آثار سلطان احمد میرزا وامیرشیخ عبدالله وامیر
عبدالخالق ومینك بداغ سلطان ودولتخواجه اوزبك وازهراول امیر مظفر برلاس بـا
سایر بهادران ظفراقتباس برصف اعدا حمله آورده وآثار روزرستخیز ظاهر کردندو
آن پلنگان قلهٔ جلادت ومردانگی ونهنگان لجه بسالت وفرزانگی درآنمعرکـه آنچه
امکان ستیز وخون‌ریز بود بجای آوردندومردم سلطانمحمود میرزا نیزپای ثبات‌افشرده
ودست تهور ازآستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوسته که چشم بسیط غبرا از
شدت صدمت‌سم ستوران بصفت‌هباء منثورا آهنك هوانمود ونقاب نعال مراکب‌مواکب
آنمقدارگرد وغبار انگیخت که آفتاب جهان‌تاب در نقاب اغبرمستور گشته چهره نگشود
ولمعان سنان آتش‌فشان صاعقه سان‌خرمن زندگانی می‌سوخت وپیکان‌سهام خون آشام
برق کردار آتش‌جان سوزدر کانون درون‌می‌افروخت وشمشیر آبدار از ریختن خون
بسیارغبار صحرای پیکار می نشاند وگرز گران سنك‌گردن گردان نرم ساخته ایشان
رااز پشت زین برروی زمین میرساند **نظم** چنان شعله‌زد آتش کارزار ✿ که دل سوخت
مریخ‌رازان شرار چنان ریخت خون تیغ‌الماس گون ✿ که‌روی زمین‌گشت دریای‌خون
عاقبت مبشر اقبال مژده(وینصرك‌الله نصراً عزیزا) بگوش‌هوش خاقان مظفرلوا رسانید
وعلامات عجزوانکسار صفحات احوال‌سپاه‌سلطانمحمودمیرزا بوضوح‌انجامید جنودظفر
ورود خاقانی رایت فتح وفیروزی افراخته‌اعدارامنهزم‌ساختندوجمعی کثیرازایشان کشته
ندای(اوان‌جندنالهم‌الغالبون)درعالم‌انداختندودرآخرجنك‌قرب‌دویست‌سوارازسپاه‌سلطان
محمود میرزابسروقت‌بایقرامیرزا که‌باسی کس دربرانغار لشگرفیروزی شعاراایستاده
بود رسیدند ومیرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسردر آمدو
آنجناب ازپشت‌زین برروی زمین افتاد و یـك انگشت پایش شکست ودلاوران سپاه
سلطانمحمود میرزا آنخسرو عالی‌نژادرا گرفته هم راه گردانیدند وچون قدمی چند
بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از
میرزا بایقرا بازداشته پای درطریق فرار نهادند و آنجناب خودرا بنظربرادر کامیاب
رسانید و خـاطر اشرف اعـلی‌از آن دغدغـه فارغ گـردید **القصه** خاقان منصور
بعـد از مشاهدهٔ پیکـر فتح و ظفـر و فـرار دشمنان واژون اختر در منزل بهشت
اثـر نـزول اجلال فـرمود و امـراء اسفندیار آثـار و نوئینان رستم کـردارارا
کـه در آن معرکـه غایت شجاعت و پهلوانـی بـجای آورده بـودند بـاصناف
عواطف پادشاهانه وانواع عوارف خسروانه مفتخر ومباهی گردانید و مـناصب‌علیه و
مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر ومنزلتشان‌رابفرق فرقدین رسانید ازآنجمله‌احمد
مشتاق راکه پای‌جرأت درمیدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالات قبة الاسلام
بلخ سرافراز ساخت وچترظفرپیکرهمایون درضمان‌حمایت قادر بی‌چون‌ازمنزل‌چمکمن

بنواحی اند خود باز گشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمدلله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل

ذکر وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تائید

چنانچه در اثناء بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر که شاهزادهٔ شجاع بلندهمت بود درایام دولت پدربزرگوار درمملکت بدخشان حکومت می نمود بعد از واقعهٔ قراباغ امیرجلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیهٔ متابعت شاهزاده بردوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر ازامرا ولشکریان را در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت وچون در موضع چکمن بعنایت پادشاه ذوالمن خاقان دشمن‌شکن برمیرزاسلطان محمود ظفریافت شعشعه ماهچهٔ نصرت آیات براطراف واکناف ممالك آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که باخاقان منصور طرح اخلاص ومحبت اندازد ودم ازموافقت واتحادزده کریمهٔ ازدودمان پادشاهی درعقد ازدواج منتظم سازدو.باین عزیمت از بدخشان بکنارآب آمده ایلچی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد وشمهٔ ازمکنون‌ضمیر منیر بنواب درگاه عالمپناه پیغام داد وچون پرتو شعور خاقان منصور براین‌صورت افتاد بغایت مبتهج ومسرور گشت و بعد از استشاره و استجازه مقرر شد که مقرب‌حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت‌شاهزاده رود واورا بعنایت بی‌غایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت سده سدره مرتبت شتابد امیر علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاهزادهٔ عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست ووفور کیاست آنجناب‌متصور بود ادای رسالت نمود وازمحاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین‌آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیرجلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد وازآب‌جیحون گذشته درده‌قاضی شرف تلاقی دریافت وخاقان منصور میرزا ابابکررا بوفور اشفاق وانعام و مشمول‌عواطف واکرام‌نوازش فرموده چندروز بجشن سور وعیش وسرور پرداخت‌وحجله نشین تتق عفت وعصمت وحشمت‌سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرحناك و خرم ساخت وبعد از انقضاء ایام طوی‌وضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امورسلطنت وجهان‌بانی گشته میرزا ابابکر راکرة بعداخری بپوشیدن‌خلع طلا دوز وبخشیدن‌اسبان گردون توان مفتخرومباهی گردانیدوامیر مزید ارغون وسایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه وزراجناس نفیسه دیگرسرافرازساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیرمزید برنجید وباغوای جمعی از اتکچیان که اختیار واعتبارجناب امارت‌شعار موافق مزاج ایشان نبود اورابدرجهٔ شهادت‌رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملك ومال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود

طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده باردیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند درظل تربیت ورعایت آنحضرت بفراغت گذرانید ودرحین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه درضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی وتقدس

ذکر مخالفت میرزا محمدعمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور

در آن اوان که بواسطهٔ استیلاء میرزا یادگارمحمد بربعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش ازموکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا محمدجهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیرتیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی ازسرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ ازدشت ساقسلهان ازاردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر وقندهار آورد وبعدازوصول بحدود آنولایات امیر نظام الدین احمدبن توکل برلاس که ازعظماء امراء سلطان سعید بودودرقندهارحکومت می نمود ایلچی نزدشاهزاده فرستاده اورا باطاعت وانقیاد نوید داد ومیرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای برمسند سروری نهاد ودرآن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزااشتغال داشت میرزامحمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار ازقندهار بقهستان شتافت وآثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشگرش برکانون درون متوطنان آنولایت تافت و دروقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده میرزا ابابکررا اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت ومظفر ومنصور بچیچکتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبرطغیان میرزامحمد عمر بتواتر انجامیدخاقان منصوراستیصال نهال اقبال اورا پیش نهادهمت ساخته متوجه قهستان گردیدبعداز وصول بمنزل آخته آخور عنایت ملك وهاب خاقان بلند جناب راپسری شایسته افسرفرمانروائی وفرزندی زیبندهٔ تخت کشور گشائی عنایت فرمود وابوالفوارس شاه غریب میرزا ازمهدعلیاخدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا بحبالهٔ نکاح خاقان سعادت انتما درآمده بود تولد نمود واین معنی موجب فرحوانبساط خاطرهمایون شده چند روز بتمهید بساطنشاط وعشرت پرداختوچون ازمراسم جشن وطوی فراغت یافتازآنجا کوچ فرموده بعد ازطی منازل ومراحل بهدادن خواف را محل نصب سرادقات جاهو جلال ساخت وازآن مرحله بموضع اسپندار که داخل ولایت قاینست شتافته خبرقرب وصول قراولان مخالف استماع فرمود وفوجی ازمبارزان میدان جلادت برسرایشان فرستاد تانه کس را اسیرساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و آنحضرت از آنجماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده درظاهرقصبهٔ قاین فرودآمده به محاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهارهزار سوار جرار ازسپاه نصرت

شعار برگزیده بر سر سلسبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت واینخبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود وبعضی ازعساکر نصرت مآثر اورا تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند وچون دانستند که بشاهزاده نمی توانندرسید عنان مراجعت انعطاف داده درضمان عافیت بموکب خاقانی پیوستند وآنحضرت بدارالسلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت واقبال بگذرانید وجناح عاطفت واحسان بر مفارق متوطنان ممالك خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت دیگر لشگر جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت واینخبر بسمع شریف حضرت خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس ودیگری ازامراء ظفر اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتما بدان جانب فرستاد وبین الجانبین مهم بمقاتله انجامیده دراثناء کروفر تیر بر مقتل شاهزاده خورد ومملکت قندهار بتحت تصرف خاقان جم اقدار درآمده آتش آن فتنه بآب باری تیغ وتیر فرونشست

ذکر سرافرازشدن بعضی از ارکان دولت بترتیب تربیت وکشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد وسوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر راکه درتمهید اساس خیرات ومبرات ولطافت طبع وصفای ضمیر شبیه ونظیر نداشت باعلی مراتب جاه وجلال رساند دراوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت وجهانبانی محافظت مهر بزرك همایون رادر عهدهٔ آنجناب کردوامیر نظام الدین علیشیر بعد ازچند گاهی که بلوازم امرمهرداری پرداخت ازآن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد وخاقان منصور این ملتمس رابعزّ اجابت اقتران داده درشعبان سنه ۸٦۲ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز رامنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد وامیر نظام الدین علیشیر نخست ازقبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا درجرگه اتکچیان سده سدره مقام انتظام دارم وصاحب منصبی نیستم وازجمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می نشینم هر گاه متصدی منصب امارت گردم مقرراست که بحسب توره بعضی از امراء برلاس وارلات برمن تقدیم خواهند نمود پس تکفل امارات دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر راناپذیرفت وحکم همایون ازمصدر عنایت بیغایت صدور یافت که غیر ازامیر مظفر برلاس هیچ کس ازامراء عالی اساس برامیر علیشیر مقدم مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی برطبق مدعا خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلا دوزی وکلاه نوروزی مفتخر وسرافراز شد وتصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون درآن روز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعتی نیك مهر زند ازغایت تواضع وکسر نفس در

جائی مهر زد که از آن پایان تر هیچکس را جای نماند بیت هزار نقش بر آرد زمانه و نبود ✿ یکی چنانکه یکی چنانکه در آئینهٔ تصور ماست و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع از نشان که بمهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد از آن هر کس را مهر دادند تلاش نموده استدعا کرد که آنجا مهر زند و حقیقت کلمهٔ شرف المکان بالمکین نزد همکنان بوضوع انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید **قطعه** میر فلك جناب علیشیر کز شرف ✿ عاجز بود زدرك کمالات او خرد دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل ✿ از لطف شاه غازی والحق چنین سزد چون مهر زد بدولت سلطان روزگار ✿ تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد و همدر آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و همدرین سال خواجه قوام الدین نظام الملك خوافی در منصب وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملك ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی بقضاء بعضی از قصبات ولایت خواف قیام مینمود در اواخر همین سال خاقان بیهمال خواجه مجدالدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هر گاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و قایع و سخن داد خواهان و احکامی که در باب مهم ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرك همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجدالدین محمد در زمان میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشاء با مولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریك بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچیك قیام مینمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید اورا از شاهزاده طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد-الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی بتجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بتازگی صفت نظام انتظام پذیرفت **نظم** شد از عدل آن میر نیکوسیر ✿ زمان تا زمان ملك معمور تر ز تدبیر آنخواجهٔ پاك دین ✿ اساس ایالت بغایت متین و مقارن تربیت و رعایت اینجماعت امیر حسن شیخ تیمور بجزاء اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی رادر نوشت و حسن شیخ تیمور درزمان میرزا ابوالقاسم بابر یساول بود و بواسطهٔ وفور قوت و شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و امیر حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلك اعاظم امراء عظام انتظام یافت و او اگر چه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مقصود بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنت

سلطان سعیدروزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آن حضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد بیجهتی فرار برقرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعیدرفت و بعد ازواقعهٔ قراباغ باز بآستان خاقان گیتی ستان شتافته کمال عاطفت خسروانه رقم عفو برجراید جرایمش کشید وایالت ولایت استراباد را بوی مفوض گردانید واو باردیگر طریق بیوفائی مسلوك داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست وبس ازاندك زمانی ازمیرزا یادگارمحمد نیزرنجیده ازکنار آب مرغاب بولایت سملقان و جرمغان رفت وچون مهم میرزا یادگار محمد بفیصل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرة بعدآخری ملحوظ عین رعایت وتربیت گردیده وبا وجود این همه مراحم واشفاق غشاوهٔ کفران نعمت دیدهٔ بصیرتش راپپوشید تادرخلال احوال گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعهٔ جنوشان راکه تعلق باومیداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل وعشایر استحکام دادوبا معتمدان خویش مقررساخت که شبی ازظاهر بلدهٔ فاخره هراة قدم دروادی فرارنهد وباین داعیه یکی ازدیوارهای منزل خودرا که بجانب صحرا بود رخنه فرمودوشخصی از نوکرانش مردانشاه نام حقیقت اینحالت رابوسیلهٔ یکی ازارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعهٔ اختیارالدین مقید وبی اختیار شدوشهریار جم اقتدار درباب مهم آن غدار با امراء کبار شرط مشاورت بجای آورده امیر ناصرالدین عبدالخالق گفت ع رخنه گر ملك سرافکنده به ☆ ودرروزیکه حسن بسوهانی که یکی ازدوستانش بدو رسانیده بودبند خودرا سوده داعیه داشت که بکمند حیله ازبالای قلعه پایان گریزد بتیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت وخونش ازشریان درسریان آمده باخاك راه برآمیخت **نظم** فلك گردبر مهر وزود کین است☆درین حرمان سراکار وی اینست یکی رابر کشد چون خور بر افلاك ☆ یکی را افکند چون سایه برخاك

گفتار دربیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهة دفع فتنه وفساداحمدمشتاق

چون احمد مشتاق درقبة الاسلام بلخ چندگاهی بامرایالت پرداخت بخارنخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت بجدتمام وجهد مالا کلام اسباب خلافت وعنادبهم رسانیده قاصدان نزدسلطان احمدمیرزا وسلطان محمودمیرزا فرستاده خودرا درسلك هوا خواهان ایشان منتظم گردانید و چون این اخبار دردارلسلطنه هراة شیوع یافت رأی جهان گشاچنان اقتضا نمود که احمد مشتاق رابحسن تدبیر ازبلخ بیرون آوردزیاده ازین عنان اختیار آن دیاررادرقبضهٔ اقتدار او نگذارد بنابرآن امیر عبدالخالق را باجمعی ازسرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستادوایشان را گفت که چون بآن بلده در آیند بااحمدمشتاق چنان ظاهرسازند که مارا جهة مدد باین سرحدروانه کرده اند که اگرازجانب ماوراءالنهر لشگری ازآب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق

بایشان در آمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گرداند امیر عبدالخالق بعد از قطع مراحل و منازل ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات وسکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم اورا تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم‌پناه خواهم آمد تا از آنچه اهل‌فتنه وفساد عرض کرده‌اند ابراء ذمه نمایم وچون امیر عبدالخالق بپایهٔ سریر اعلی رسیده و آنچه از احمد مشتاق دیده‌بود وشنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چندچشم انتظار بر راه داشت که شاید احمدمشتاق بدلالت هادی‌توفیق از بادهٔ خلاف ونفاق بجاده مستقیمه وفا ووفاق آید وبعد از آنکه اثری بروعده مترتب نگشت تأدیب اورا برخاطر عالی ماثر قرار داده‌رآیات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة‌الاسلام بلخ بر افراشت وقرة‌العین سلطنت وجهانبانی میرزا بدیع‌الزمان رابحکومت‌دار السلطنة هراة مقرر کرده امیر مغول رادر ملازمت شاه‌زاده گذاشت واحمدمشتاق‌از توجه خاقان‌بااستحقاق وقوف یافته‌برج وبارهٔ بلخ رامضبوط ومستحکم گردانید وخاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قمرمسیر نزد سلطان‌احمد میرزا وسلطان محمودمیرزا ارسال‌داشت ومددطلبید آن‌دو پادشاه‌عالیجاه بخیال تسخیر بلخ‌متوجه امدادا‌حمدمشتاق گشته سلطان‌محمود میرزابه نفس نفیس عازم کنار آب شدو سلطان‌احمد میرزا اگرچه فی الحال خودنهضت ننمود اما فوجی از امرا ولشگریان سمرقندرا بدانجانب روان‌فرمود وچون ماهچهٔ علم‌نصرت شیم خاقانی حدود بلخ رانورانی ساخت‌وکیفیت تحصن‌وعناد احمدمشتاق بتحقیق‌پیوست‌خاقان‌ظفرقرین‌چین قهربرجبین‌مبین‌افکنده بهترتیب آلات‌محاصره تنسیق‌وادوات‌محار به‌فرمان‌فرمودواطراف شهربر امرا تقسیم‌یافته هرکس بمورچل خودنزول نمود وفرمانفرمای‌خافقین در برابر برج شاه‌حسین‌منزل گزید ومقرب حضرت‌سلطانی‌امیر علیشیردروازهٔ‌شیرخوار رامعسکر گردانید وسایر امراوارکان دولت وعساکر مریخ‌صولت آنحصارسپهر کردارامرکز وار درمیان گرفتند وآب خندق‌را بطرف دیگر انداخته بساقیان جهة هموار ساختن آن آغازافکندن درخت‌وکشیدن خاك‌وخاشاك کردند دربن اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که‌سلطان محمود میرزا باسیاری ازسپاه جلادت انتما بکنارآب آمویه منزل گزیده‌وامداداحمدمشتاق‌راپیش نهادهمت بلندنهمت گردانیده بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس بافوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته دربرابر مخالفان دولت قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع ساخت و لشگر سمرقند وحصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله بر افراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف ونفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت وغرور آتش جنك و جدال افروخته نهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید وازاینجانب هرصباح که‌شهسوار نیزه گذار آفتاب کمند همت‌بر تسخیر حصار سپهردوار می‌انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح‌آن قلعه آسمان کردار راپیش نهاد خاطر اقبال ماثر میساخت

صدای نقاره و نفیر بذروهٔ کره اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها و چپرها بر سر کشیده پای در میدان قتال می نهادند و بدست جلادت و جرأت عقابان تیر مرک تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده ازمغز سردشمنان طعمه می دادند در آن اثنا روزی امیرسید بدر که ماه تمام فلك مردانگی بود و بمزید قوت وجرأت از پهلوانان رستم نشان ممتاز ومستثنی می نمود بافوجی ازدلیران معسکر ظفر اثر جنك پیش برده بنوك پیکان دلدوز جمعی را که برز بر فصیل بانداختن تیر و سنك می پرداختند منهزم ساخت واز خندق فصیل گذشته پای تهور پیش مینهاد تا بکنار خندق شیخ حاجی که درمیان خاکریز است رسید وخواست از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت ببرج شاه حسین بر آید احمد مشتاق چون حال بران منوال دید جمعی ازدلیران لشکر خود رااز باره پایان فرستاد تا بممانعت امیرسید بدر وموافقان او قیام نمایند واز آنجمله ترکمانی سنانی دردست باامیرسید بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید بلندقدر بسرپنجهٔ پهلوانی نیزه اورا گرفته چنان پیش خود کشیده که آن شخص بروی در افتاد آنگاه برزبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش ازتن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزهٔ این شخص رانیز گرفته بدستور سابق بکشید تا ازپای درآمد وهردو را کشته وسرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن حضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه وانواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود وبانعام اسب وزر وخلع قیمتی واشیاء دیگر سرافراز گردانده درعلو قدر ومنزلتش افزود **القصه** بنابر کمال متانت وحصانت شهر وقلعهٔ بلخ وبسیاری ذخیره مدت محاربه ومحاصره سه چهارماه ممتد گشت ودراکثر آن اوقات ازبام تاشام نایرهٔ قتال مشتعل بوده ازشام تا بام نعرهٔ حاضر باش ازایوان کیوان درمی گذشت ودر آن لیالی ترکمانی که مشهور بود بقرا جارچی هرشب برزبر برج شاه حسین برآمده در برابر دولتخانهٔ همایون می ایستاد وزبان بفحش وهذیان گردان می ساخت خاقان منصور وجمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام می داد وآنحضرت رای صائب وفکر ثاقب بردفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار کس ازقادر اندازان رافرمود که درمقابل آن برج نزدیك بیکدیگر ایستادند وسهام خون آشام برزه کمان نهادند وچون قرا جارچی آغاز سب وشتم کرد بهنجار آوازش بیکبار شست دست گشادند واین تدبیر موافق تقدیر افتاده یك تیر بر حلق آن شریر خورد که ازپس سر او بیرون رفت چنانچه ازپای درآمده تاتحت الثری هیچ جاقرار نگرفت واین معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق وسایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال امیر مظفر برلاس رادر کنار آب امری درغایت غرابت روی نمود وحضرت خاقان منصور ازوقوع آنحادثه متغیر گشته بمراجعت اوامر فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیرمظفر در کنار آب لواء ظفرمآب ارتفاع داده ولشکر ماوراءالنهر را ازعبور مانع می آمد گاهی بعضی ازنواب او درکشتی نشسته بمیان دریامی رفتند واز آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر برندق بن امیر

جهانشاه بن امیرجاکو برلاس پیش آمده درباب صلح وجنك سخن می کردند وروزی مهم بر آن قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر برلاس واز آن طرف امیر محمد وامیرجهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بیواسطه گفت و شنود نمایند واساس مصالحه‌را موکدسازند وبرین موجب بتقدیم رسانیده دراثنای قیل‌وقال ناگاه بادی تند دروزیدن آمد وبی‌اختیار کشتی امیرمظفر برلاس را بطرف مخالفان برد چنانچه‌هرچند ملاحان‌سعی نمودند سفینه رانگاه نتوانستند داشت ومردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغلهٔ فرح وانبساط باوج سموات رسانیده سورن انداختندو امیرمظفردربحر اضطراب‌سرگردان شده چاره منحصردرآن دانست که خودرا درآب انداخته شناکنان‌روی‌باردوی خویش آوردومخالفان آغازشبهه کرده هرتیر که‌در ترکش تدبیر داشتند انداختند وبنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضی‌انطفاء آتش حیات جناب‌امارت مآب‌نشده بود هیچیك ازپیکانهاء آبدارسهام اعدابوی نرسیده وبوسیلهٔ اسبی که از آن جانب‌یکی‌از نوکرانش‌در آب‌افکنده‌بساحل نجات‌خرامید **نظم** گراز گردون ببارد خنجرو تیر ✿ نیایدکار گر بیحکم‌تقدیر وگرعالم سراسر آب گیرد ✿ یکی بیحکم یزدانی نمیرد وامیر مظفراگرچه‌بکشتی عاطفت‌سبحانی وقوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی‌ازسرداران سپاه که‌درکشتی‌رفیق اوبودند بدست لشگریان سلطان‌محمود میرزا گرفتار گشتند واختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بابستادگان پایهٔ سریر اعلی‌عرضه داشت نمود واجازت مراجعت طلبید وچون پرتوشعور خاقان منصور بر مضمون آن‌عریضه افتاد حکم همایون‌صادرگشت که امیرمظفر بموکب گردون‌مراتب پیوندد ودراین‌اثناء بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلائی عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت‌وسپاهیان رابجهة عدم وجدان‌قوت‌قوت‌پیکارمفقودشد وهرکس‌مجال یافت راه گریزپیش گرفت چنانچه درملازمت‌رکاب ظفر انتساب زیاده ازدوهزارکس نماند وبعد ازوصول امیر مظفر برلاس بموکب‌ظفراقتباس فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام‌الدین‌علیشیر بدارالسلطنه‌هراةرفته بقدر امکان ازولایات‌خراسان غله فراهم کشد وباردو فرستد وآن‌جناب حسب‌الفرموده عمل‌نموده دوسه‌هزارخرواراز جنس حبوبات حاصل ساخت وشتران احشام عرب را بکرایه‌گرفته آن غلات را بجانب بلخ‌روان کردودرآن‌ایام که‌امیرعلیشیردرشهر بود میرزاابوالخیر که درسلك‌شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی‌شده ازهراة بگریخت ومقرب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت ودرقلعه اختیارالدین محبوس گردانید .

ذکررفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب وگریختن میرزا ابابکر از منزل‌فاریاب وتعاقب نمودن مخالفان موکب‌ظفر نشان را تاموضع گرماب

بعد ازمراجعت امیر مظفر ازکنارآب آمویه سلطان احمد میرزا بالشگر سمرقند

بسلطان محمود میرزا پیوست وهردو برادر داعیهٔ کردند که بمرافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند وقدم درمیدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور گشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب‌نمای تواچیان قمرمسیر بدارالسلطنه هراة وسایر ولایات خراسان ارسال داشت تاحکام و داروغگان را گویند که جنود آن حدود را مجتمع ساخته علی اسراع الحال بموکب ظفر مال پیوندند واز آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که ازسپاه ظفرمآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون بردواو متوجه گشته باخود قرار داد که بپای جلادت از نهر مشتاقی بگذرد وباردوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ وتیر برآورد و بحسب اتفاق روزی بوقت نمازدیگر خاقان عالی گهر برباره کوه پیکر نشسته گرد مورچلها برمی آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهرمشتاقی افتاده بتخریب آن امرفرمود وهمان‌شب امیر ایوب باآن هزار کس بکنار آن نهررسیده چون دید که پل‌ویرانست خیالی که کرده بود بظهورنتوانست آورد و ازهمان‌جا سورن انداخته باز گردید وروزدیگر خاقان منصور طایفهٔ ازاهل بسالت به تکامشی اوفرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را باز گردانیدندو بعدازوصول امیرایوب بکنار آب سلطان احمدمیرزا وسلطان‌محمود میرزا بالشگر بلاانتها آغاز گذشتن کردند وخاقان منصور ازجرأت اعدا وقوف یافته سلاح درآن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد وپس ازاجتماع جنود ظفرو رودعنان یکران بحرب مخالفان تابد وبدین عزیمت ازظاهر بلخ کوچ‌نموده از راه دره گزبسان وچهاربك خرامید واز آنجا نیز نهضت فرموده حدودفاریاب مُعسکر ظفر ماب گشت ومیرزا ابابکر درآن‌منزل رقم بطلان برحقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرارنمود وچون خاقان کامیاب‌از فاریاب کوچ کرده بگرماب رسیدچنان‌معلوم شد که‌سلطان احمد میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته‌اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب‌شهر برروی امید ایشان نگشود وبرادران ازتسخیر آن‌بلده مأیوس گشته بقصد دست برد ازعقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده‌اند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت‌انتساب راجیبه پوشانیده‌ازگرماب بچیچکتو رفت واز آنجامتوجه سرپل تابان شده‌دراثناء راه سلطان بدیع الزمان میرزا وامیرمغول بادو هزار پیاده وسوار ازجانب‌هراة‌رسیدندوموجب مزید استظهارشاه‌وسپاه گشتند وخاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فرازپشتهای کنار آب‌را معسکر ظفر ماب‌ساخت ودرآن‌منزل اویماقات ولایات مروجاق وبادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند وسایر اجناس که‌مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شدو لشگریان ازقحط و غلا به رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان باحکام و سرداران بلدان بملازمت پایهٔ سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان بدعا وثنا گردان

ساخته متشمر جنك و پیکار می گردیدند **نظم** زهر کشوری لشکری تیغ‌زن ✿ یلان سرافراز دشمن شکن ✿ بی خدمت شاه بسته میان ✿ گشاده بمدح و ثنایش زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد ✿ سپهشد زریك بیابان زیاد واز آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل گرماب رسیدند و براجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم برضمایر ایشان استیلا یافت ومقارن آن حال ازجانب ماوراءالنهر خبر آمد که میرزا ابابکر که ازموکب خاقان منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته وتسخیر حصار شادمان‌را مطمح نظر همت بلند نهمت گردانیده بنابران برادران ازتکامنشی موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان‌از معرکه قتال بطرف ماوراءالنهر منعطف ساختند وحدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی‌مکان به صحت پیوسته امیر مظفر برلاس رابا بسیاری ازسپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت وامیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تاظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگرچه بمیرزا سلطان احمدو میرزا سلطانمحمود نرسید اما پرتل بعضی ازلشکریان ایشان‌را متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمدمشتاق فرستاد واورا نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف وشقاق نه پیماید و بجاده مستقیمهٔ وفاق واتفاق آید وبنابر آن که احمدمشتاق از آن عناد واستکبار بغایت نادم بود جوابداد که غرض من ازاظهار این جرئت وجسارت آن‌بود که برضمیر منیر همایون واضح گردد که ازدست من کاری می آید و امیرعبدالحال نمی تواند که من‌را بفریب وتزویر درقید بلا اندازد آن گاه بین‌الجانبین عهدو پیمان درمیان آمده احمد مشتاق قبة‌الاسلام بلخ‌را بامیر مظفر سپردو روی‌توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریراعلی کرده چون آنعریضه درکنار آب‌مرغاب بنظرانور همایون رسیدخاقان کامیاب ع ظفرهمعنان نصرت اندرركاب بجانب‌مستقر سریرسلطنت واقبال کوچ‌فرموده ومقارن وصول ببلدهٔ فاخرهٔ هراة احمد مشتاق باتیغ‌و کفن‌بآستان خلافت‌آشیان رسیده روی نیاز برخاك راه سوده گرد انفعال برجمال حالش نشسته و بلطف ومرحمت آن‌مهر سپهردل بسته ازحرکات ناپسندیده شرمسار وبعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور ازغایت کرم‌جبلی وعاطفت غریزی دیده عفو و بخشش برجرایم او پوشیده و ازجامه خانهٔ ترحم‌و بخشایش‌خلعت انعام‌واحسان‌درقامت قابلیتش‌پوشانید **بیت** بنزد کسی کوبدانش به‌است ✿ زمجرم کشی جرم‌بخشی به است

عرض بعضی ازاحوال برسبیل اجمال

چون خاطر عاطر خاقان منصور ستوده خصال ازتسخیر بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت رادر قبضهٔ اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد وآنجناب به‌-دانجانب شتافته امیرمظفر برلاس بآستان آسمان اساس‌بازآمد وبعد ازچندگاه‌بواسطهٔ حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت ودر خلال آن‌احوال امیر شجاع‌الدین محمد برندق برلاس باتفاق امیرجهانگیر برلاس‌ازسلطانمحمود میرزاروگردان‌شده بدارالسلطنهٔ

هراة خرامیدند وملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدندوامیر محمد منصب امیرالا-
امرائی یافته در دیوان تواچی ومال مقدم برجمع امراء عظام مهرزد و مقارن وقـایع
مذکوره ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر مایـل بآن شدکه خانم بیگم بنت میرزا
سلطان ابوسعیدراکه والده‌اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزاعلاءالدوله بو درسلك ازدواج
بدیع الزمان میرزاانتظام‌دهدبنابرآن بترتیب اسباب طوی و بستن چهارطاق فرمانداد و
خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده رعایا وصناع باغ زاغان را بـه
ساختن چهارطاق‌های رفعت نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردیدند وهر صنف از
اصناف محترمات تعبیهٔ مناسب حرفهٔخود بظهور رسانیدند ودر ساعتی که اخترشناسان
حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات وقضاة وعلما در مجلس اشرف
اعلی مجتمع گشته ع مه‌را بستاره عقدبستند آنگاه شاه وسران سپاه درغایت نشاطو
کامرانی دربزم عیش و عشرت نشستند ساقیان حوراعذار ساغرهای بادهٔ خوشگوار به
گردش درآوردند ومغنیان خوش نواز حسن سازو آوازنشاط می پـرستان را زیاده
کردندو خوانسالاران ازانواع اطعمهٔ لذیذه واشربهٔلطیفهٔ آنمقدار معدومهیا ساختند که
رسم جوع ازمیان فرق‌انام برافتاده وایام‌جشن وسوروسرور یکماه امتداد یافته
بعداز آن خاقان عالی‌مکان روی‌توجه بسوی معظمات مهمات ملك‌و مال‌نهاد ودرشهور
سنهٔ ۸۷۸ خواجه افضل الدین محمد که ازوزبرزادگـان کرمان بودو درزمان سلطان‌سعید
بلوازم منصب‌استیفا قیام‌می نمودملحوظ‌عین‌عنایت‌عافیت‌خاقانی گشته بپوشیدن‌خلعت‌وزارت
سرافراز شده باندك‌زمانی اورا ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام
الملك سخنان ازبابت تصرف وتقصیر خواجه مجدالدین محمد بعـرض خاقان کشورگیر
رسانیدو آن کلمات ماثرافتاده خواجه مجدالدین‌محمد مواخذه گشت و امیر بدرالدین‌به
محصلی اومقرر شد وهم در آن‌ایام خاقان منصور بپرسش آنقضیه پـرداخت و خواجه
نظام‌الملك وخواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار بیکبار باخواجه مجدالدین محمد
درمقام تقریر برآمده آغازقیل وقال کردند پادشاه‌عدالت پناه‌فرمود که طریقهٔ انصاف
آنست که یك‌یك بااو سخن کنندو باتفاق تغلب نورزید وخواجه مجدالدین محمد باین
عنایت مستظهر گشته برخواست و زانـو زد بعضی ازمقرران چون این‌صورت مشاهده
نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آنمجلس چیزی برخواجه مجدالدین محمد ثابت نشد
وفرمان خاقان‌منصور باطلاق اوصدور یافته چنان مقررگشت که مبلغ شصت‌هزاردینار
کپکی برسم شکرانه جواب گوید وبشرکت امیرمحمدعلی‌اتکه پروانچی بوده درمهمات
دیوانی مدخل‌نماید وتاشهور سنهٔ ۸۹۲ حال خواجه‌مجدالدین محمدبر این منوال‌جریان
داشت‌و بعداز آن‌نوبت دیگر تربیت‌یافته‌اعلام اقتدار واختیار برافراشت چنانچه‌مرقوم
قلم‌خجسته شیم‌خواهدگشت‌ومفصل‌این‌مجمل برزبان‌خامهٔ بدیع البیان خواهدگذشت انشاء
الله تعالی وتقدس

ذکر شمه از کر و فر میرزا مظفر الدین ابا بکر و کشته شدن او از دست برد زمانهٔ پر مکر

میرزا مظفر الدین ابا بکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر آیاب خاقان کامیاب تخلف جست بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض ومال متوطنان آن ولایت گشت وبعداز مراجعت میرزا سلطان محمود ازعقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد واز آنجا لشگری فراهم کشید و متوجه خراسان گردید و بنواحی مروشاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه ومعزالدین یساول وامیر احمد یاری را باهزار کس ازمردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید ومیرزا ابابکر از آن لشگر شکست یافته ازمرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت واز سیستان عنان یکران بطرف کرمان تافت وبیك ناگاه ظاهر کرمان رافرو گرفته ازچهار طرف شهر نفیر و کرنای دردمیده غریو سورن باوج فلك نیلگون رسانید وعلیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده میرزا ابابکر بشهر درآمد وچندماه بعیش ونشاط روزگار گذرانید بارعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان پس از اطلاع براینواقعه یکی ازامرا ایبندر را با بسیاری ازاهل تهور باستخلاص کرمان نامزدفرمود وشاهزاده مقابله ومقاتله باآنسپاه در حیز مکنت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمودچون بحدود آنولایت رسیدشنید که مرض نقرس ودرد پا بر حضرت خاقان منصور استیلادارد بنا بر ین باتفاق بیرام بیك وپیرعلی ترکمان وسایر امرا ولشگریان بـر جناح استعجال متوجه دارالسلطنه هـراة گشت خیال همکنان آنکه همچنان که خاقان منصور ازمیمنه وفاریاب ایلغار کرده میرزا یادگارمحمد راگرفتار کمند گزند گردانید ایشان نیز آنحضرت را بسر پنجهٔ تسلط و اقتدار به بند رنج وعنا مبتلا گردانند وندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه نـاتوان از پای درنیاید وشاهباز قله معالی رااز قصد صعوه ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید **بیت**

عنقاشکار می نشوددام بازچین ☆ کاینجاهمیشه بادبدستست دام را

القصه بعنایت مهیمن غفور خاقان منصور ازخیال شاهزاده وقوف یافته باوجود شدت مـرض در محفه نشسته وبـا بانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند ازمستقر عزو جلال متوجه قصبه اسفرار شد وتواچیان باطراف ممالك محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر وبرانشده عنان بصوب فرار تافت آنکه جان احمد چولی کـه از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست وسخندانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر ازنواب پایهٔ سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نمود ودرحدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر بازخورد در ساعت اورا گرفتند

وپیش شاه‌زاده بردندوچون آنجناب از حال حضرت خاقانی سئوال فرمود بالهام ملهم غیب جواب دادکه درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه‌خدام موکب عالی‌خبر یافته ده پانزده هزار کس‌درنواحی بلده هراةدرکمین نشانده‌تا هرگاه علم نصرت‌شیم سایهٔ وصول برآن‌حدود اندازد پای‌جلادت پیش‌نهاده دست بردی نمایند وچون حقوق تربیت سلطان سعیددرذمهٔ این بنده بسیار است‌از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را بـاز نمایم میرزا ابابکر اینخبر رامطابـق واقع تصورکرده جان احمد چولی را بـانعام اسب و جامـه نـوازش فـرمود و عـزیمت هـراة را تغییر داده روی بطرف خـواف و بـا خـرج نهـاد و جـان احمـد آنشب بـا شـاه زاده همـراه بوده بوقت نمـاز بـامـدادمجـال فرار یافت ودر نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر بهره‌رسیده شرح واقعه رامعروض گردانید وآنحضرت لوازم تحسین‌واحسان درباره او بظهور رسانیده ازعقب میرزا ابابکر بسرعت‌برق وبادنهضت نمود ومیرزا ابابکر برتوجه‌موکب همایون وقوع‌یافته ازخواف درغایت خوف روی باستراباد نهاد ودرهرمنزل جمعی‌ازآنجناب‌میگریختندودرهرمرحله‌فوجه ازسپاه شیردل باردوی خاقان عادل می‌پیوستند وآنحضرت درطی مسافت بمثابهٔ مسارعت‌میفرمود که میان آنحضرت ومیرزا ابابکر زیاده ازیك منزل‌واسطه‌نبودتا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چنداز آب عبور نمود ودر آن طـرف رود بسبب‌ماندگـی و کثرت بارندگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب ومیمنه ومیسره‌آراسته راه می‌پیمود وعلی‌الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زراندود خورشید در بحر اخضر فلك افکندنـد منغلای سپاه کشور گشای بکنار آب گرگان رسیده نخست‌امیر علی میرآخور و پلنك پوش بهادر وشیخم ایل اوغلی وبار محمدسارق چولی از آب گذشتند و متعاقب مواکب گردون مراتب نیز عبور نمود ومیرزا ابابکرکه تاآن‌وقت مانند بخت خویش درخواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد ویکسواره مجال فرار یافت‌وجمعی از بهادران موکب نصرت‌نشان بتکامشی اومأمور گشتند ازآنجمله امیراحمد یاری سبقت‌گرفته نزدیك بمیرزا ابابکر رسید و شاه‌زاده چون اورا تنهادید عنان بازگردانیده تیری‌بر حلقش‌زد وامیرحیدر نیزخودرا بآنجناب رسانیده‌دست‌باستعمال سیف‌و سنان برد امامغلوب شد ومیرزا ابابکر بدهستان شتافت ودر خانه یکی‌از کلانتران آنموضع فرود آمده اسبی‌طلبید که خودرااز گرداب بلابساحل‌نجات‌رساند انشخص انگشت‌قبول بردیده نهاده آنجناب‌رامطمئن گردانیدوجمعی درخدمتش بازداشته درساعت متوجه پایه سریراعلی گشت وبعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانیدخاقان منصور قنبرعلی جلاد رابافوجی ازشجعان جلادت‌نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت وآن‌طایفه بدهستان شتافته بیك ناگاه بر کـرد خانهٔ که محل‌نزول‌شاه‌زاده بود محیط گشتند ودر آخررجب سنه‌اربع وثمانین وثمانمانه آنجناب‌را گرفته‌رشتهٔ حیاتش رابتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهستانی‌را نیز که میرزا

ابابکر را در خانه خویش فرود آورده بود طریق عذر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراة برده خواطر اکابر و اصاغر آن دیار را که دغدغهٔ تمام داشت از آن اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر مبتهج و مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعداز فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در ضمان صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت.

ذکر مجملی از احوالات امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون

امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود و بصفاء عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی می نمود درزمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلك ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و بهنگام گیرو دارو ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد بنابر آن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشت و باصناف انعام واحسان محسود اماثل واقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعداز واقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات شتافته روزی چنددر خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اماچنانچه طمع می داشت تربیت نیافت بنابر آن خاطر برفرار قرار داده دروقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغر یغاج خبوشان عنان یکران بصوب دیار ماوراءالنهر منعطف گردانیدو بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بروجنات احوالش تافت ودوسه سال در آن دیار بسر برده بعداز آن بسبب منازعتی که درمیان امراء ترخانی وارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدارالسلطنه هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور وزمین داوررا بوی تفویض نمود و حال آنکه در آنولا اقوام هزاره و تکودری بر آنحدود استیلاء تمام داشتند و بکمك اندیشه وخیال نقش سرکشی واستقلال برلوح خاطر می نگاشتند و امیر ذوالنون فی شهور سنهٔ اربع وثمانین وثمانمائه بالشکر اندك وامید بسیار متوجه آنصوب گشته درمدت سه چهارسال چندین نوبت با آنجماعت محاربت فرمود و بقوت دولت خاقانی وغایت شجاعت وپهلوانی درتمامی معارك بظفرو نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره رادر حیز تسخیر وتصرف درآورد **نظم** اگرچند بودی بهنگام کار ☆ از ویك سوار از هزاره هزار به پیکان خونریز و شمشیر تیز ☆ برآوردی ازدشمنان رستخیز اقوام هزاره و تکودری

چون اینمعنی‌را مکرر مشاهده نمودند سرانقیاد وطاعت گذاری برخط اخلاص وفرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند ومال وخراج بر گردن گرفته ازمقام عناد و استکبار درگذشتند ونیکو خدمتی امیرذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده‌نواز زمام رتق وفتق امور مملکت قندهار وفراه غوروساخر تولك وزمین داوررا درقبضهٔ اقتدار او نهاد اماچند سال بعضی ازشاهزادگان را بنوبت باسم حکومت قندهار می‌فرستاد و بالاخره امیرذوالنون در ایالت آن‌ولایت استقلال یافت و لوای ابهت وشوکت افراخته پرتو انوار عدالتش برولایت شال ومستون وسیوی و توابع ولواحق تافت و بی‌شائبه تکلف وغایلهٔ تصلف آنجناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات وعبادات همواره رایت سعی واهتمام می‌افراشت ازصبح تاشام در اشاعت نصفت واحسان گذرانیدی وازبام تاشام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی درمیدان مصاف وقتال روح اسفندیار ورستم بروفور جلادت وپهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت ونماز روان ذوالنون مصری وابراهیم ادهم بر کمال اخلاص‌ونیازمندی او شرط تحسین بجای‌آوردی **نظم** بروزش همه معدلت کاربود✿ شب‌از بهرطاعات بیدار بود ✿ ز شمشیر خون‌ریز اوروزجنگ همه روی‌صحرا شدی‌لاله‌رنگ وچون امیرذوالنون بجمع نفایس‌اموال وافزونی ابطال‌رجال استظهار تمام پیداکرد تمامی ممالك‌مذکوره راملك خود تصور نموده درااداء مال‌مقرر شرایط تغافل بجای آورد وحکومت‌قندهار راپسر بزرگتر خودشجاع بیك تفویض فرمود و داروغگی ساخر وتولك‌را بعبدالعلی ترخان عنایت‌نمود و ریاست غوررا به‌امیر فخرالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خوددر زمین داور ساکن شده درآندیار عمارات عالیه برافراخت‌واهل‌غمز و سعایت فرصت‌یافته چندکرت‌بعرض خاقان جمشید منزلت‌رسانیدند که‌امیر ذوالنون بوفورخزاین ونقود وافزونی اتباع وجنود مغرور گشته است ونخوت وعظمت وتکبر وحشمت او از حداعتدال درگذشته لایق دولت ابدپیوند چنان مینماید که‌قبل ازآنکه کفران نعمت و سلوك درودای مخالفت درضمیر او رسوخ یابد یکی ازشاهزادگان عظام بایالت آن ولایت منصوب شده بافوجی ازسپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابرآنکه دراکثر یورش هاامیر ذوالنون بالشگرقندهار وزمین‌داور بموکب فیروزی اثرمی‌پیوست خاقان‌منصور مدتی بسخن اهل‌غرض التفات نمی‌فرمود تاآخر الامر بحکم(من‌لم‌یسمع) بخل‌قصد کرد که‌بموجب استصواب آنجماعت عمل‌نماید ودرآن‌اثنا بدیع‌الزمان میرزا باپدر بزرگوار اظهار خلاف نمود وامیرذوالنون که ازتلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت اینحکایت درمحل خودمسطور خواهد گردید انشاءالله تعالی

ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه‌مردان در قریه خواجه خیران

درشهور سنهٔ خمس‌وثمانین وثمانمائه که‌معین‌السلطنه والخلافه میرزا بایقرا در

قبة الاسلام بلخ لواء ابالت ورعیت پروری مرتفع گردانیده بود ازورای استاد غیب صورتی
درغایت غرابت روی نمود شرح حال برسبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام
که نسبش بحضرت زبدهٔ اولیاء کرام وعمدهٔ اصفیا عظام سلطان ابو یزید بسطامی قدس
سره اتصال می یافت درسنهٔ مذکوره ازطرف کابل وغزنین بقبة الاسلام بلخ شتافت وشرط
ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهرساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر بن
ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند ودر آن کتاب مکتوب بود که مرقدشاه اولیا و
عمدهٔ اصفیامحبط انوار عواطف ومواهب اسدالله الغالب امیرالمومنین علی ابن ابیطالب
سلام الله علیه در قریهٔ خواجه خیران در فلانموضع است بنابرآن بایقرا میرزا سادات و
قضاة و اعیان و اشراف بلخ راجمع آورده وبا ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که
از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف برد ودر آنموضع که در کتاب تعین یافته
بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبررا حفر نمایند و چون
فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی ازسنك سفید پیدا شد که بر آنجا منقور
بود که هذا قبر اسدالله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد وفغان ازمیان جان حاضران
بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیازبر آنخاك پاك سودند و نذورات بمستحقان
رسانیده ابواب نیازو اخلاص بر گشودند واین خبر دراطراف ولایات اشتهار یافته اصحاب
امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ ازمجاوران
آنجای وبسیاری از آنطایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام باوطان خود مراجعت
کردند لاجرم ازدحام خواص وعام درآن سدهٔ سدره مقام بمرتبهٔ واقع شد که مزیدی بر
آن تصور نتوان نمودو کثرت نقودو اجناسی که برسبیل نذر می آوردند بدرجهٔ انجامید
که عقل از وجود آنمقدار زرو جوهر تعجب می فرمود میرزا بایقرا چون حال بر آن
منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدارالسلطنه هراة فرستاد وصورت واقعه را عرضه
داشت ایستادگان پایهٔ سریراعلی کرد خاقان منصور بعد ازاطلاع برمضمون آن عریضه
ازظهور آنصورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبله آمانی وآمال بست وبا
فوجی از امراء خواص بدانجانب نهضت فرموده پس از وصول غایت نیاز واخلاص بجای
آورد وقبهٔ در کمال ارتفاع ووسعت برسر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده دراطراف آن
ایوانها وبیوتات طرح انداخت ودر آن قریه بازاری مشتمل بردکاکین وحمام بنیاد نهاد
یکی از آنهاوبلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است برآنمزار فیض آثار وقف ساخت
وامر نقابت آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که ازجملهٔ اقربا سیدبر که بود و
بعلو همت وسمورتبت اتصاف داشت تفویض نمودومهم شیخی را بشیخزادهٔ بسطامی عنایت
کرده جهت ضبط موقوفات ونذورات عملهٔ امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان
مراجعت بصوب مستقر سریر عزت وکرامت انعطاف دادو درضمان صحت وعافیت ببلدهٔ
فاخرهٔ هراة شتافته ابواب لطف و مرحمت برروی روزگار سپاهی ورعیت بر گشاد **القصه**
ظهور مرقدپرنور شاهی بواسطهٔ رفتن حضرت خاقانی وطرح عمارات وتعیین موقوفات

دراطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندك استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب برافراشت وچندگاه آمدوشد خلایق بآن عتبهٔ کعبه مرتبه بمثابه بود که هر سال قرب صدتومان کپکی از نقدوجنس نذر بدانجا میاوردندو نقیب وشیخ وعملهٔ آن فرخنده مقام تمامی آن اموال را صرف ضیافت صادر ووارد وراتبه وعمارات میکردند وقریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت وزراعت صفت مصرجامع گرفته باندك زمانی آنمقدار ازجمعیت درنواحی آن سدهٔ سدره مرتبت دست داده که شرح آن بگفتن ونوشتن راست نیاید بنابر آن یکی ازاهل مکروتذویر که درسلك عرابه چیان دارالسلطنه هراة انتظام داشت باخودخیال نمود که واقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزور زر و جوهر بدست آورده پای بر مدارج عزت نهد نماز شامی درکازرگاه نزدیك بآستانه انصاربه آغازصیحه زدن وجامه دریدن کرد وچون مردم بروی جمع شده کیفیت حال پرسیدند جوابداد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسبان تازی نژاد سواردرین صحرا برمن ظاهر شدند وگفتند که روضهٔ فیض بخش حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام والتحیة در فلان موضع است واشارت بتختی کرد که نزدیك بحظیرهٔ شمس الدین سنك تراش بودومردم بموافقت عرابه چی بآن تخت رفته فی الحال جمعی کثیر ازقلندران وتبرائیان برو جمع آمدند وصورت قبری ساخته آغاز ذکر وعوغا کردند روز دیگر که اینخبر در بلدهٔ هراة اشتهار یافت خواص وعوام از رجال ونسا روی بکازرگاه آوردند وخاك قدم عرابه چی راهانند توتیادردیده کشیده وبسان آب حیوان فروبرده آنچه توانستند برروی نثار کردند وآن مزور ازموضع آن قبرخاك برگرفته بهر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود ودرعوض زروجوهر بسیار اخذ می نمود وظهور قبر امام درمیان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلقی بینهایت خصوصاً معلولان ومرضی بدان موضع می آمدند ونذورات گذرانیده روی نیاز برزمین میسودند وچون لنگی یا کوری برسر آن قبررسیدی وخود را برخاك افکندی قلندران وتوابع عرابه چی ازوی می پرسیدند که مرض توبصحت مبدل شدیانی اگر میگفت بلی صلوة فرستاده اورابر داشته فریاد وافغان باوج آسمان میرسانیدند واگر برزبان می- آورد علت من برحال خوداست آن بیچاره رادرزیر لگدنرم میساختند که شکاك است ومنافق وبقتل وحرق سزاوار است ولایق القصه عرابه چی در عرض ده پانزده روز باین وسیله زروجوهر واجناس نفیسهٔ دیگر زیاده از آنچه درخزانهٔ خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص وعوام انام شد وجمعی دیگر از مردم بیهنر را نیز این هوس در سر افتاده امثال این واقعات دروغ ساختند و هر یك در محلتی از محلات درون و بیرون هراة و بعضی از ولایات صدای ظهورامام درانداختند عرابه چی چونحال بر آنمنوال دیداز رسوائی ترسیده منهزم گردید وبطلان آنجماعت نزدخاقان منصور وعلما واعیان هراة ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامورشد وآنجناب اکثر آنفرقه راگرفته والزام کرده تازیانه

زدوجمعی‌را حبس فرمودتا آنغوغا وآشوب تسکین یافت ودیگر شرر آن اندیشهٔ باطله بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانهٔ علیه‌خواجه خیران تاغایت معمور است ومطاف طواف جمهور خلایق نزدیك ودور والله اعلم بحقایق الامور

گفتار در بیان شمه‌ای از حال میرزا محمد سلطان که مشهور است بکیچیك میرزا و ذکر انتقال آن شاهزاده فضیلت انتما ازمحنت‌سرای دنیا بجنت اعلی

شاهزاده‌محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت وسیرت و صفاء‌طبع ونقاء‌سریرت موصوف و بحلاوت گفتار ومحاسن کردار واخلاق حمیده واوصاف پسندیده معروف به صحبت‌علما وفضلا بغایت‌مایل وهمگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل وتحصیل فروع و اصول علوم منفردو درتکمیل‌فنون معقول ومنقول متفرد شرح‌فضایل عقلا نسبت بکمالات بسیارش رشحی ازعمان ووصف مقالات‌بلغاقیاس بالفاظ آبدارش قطرهٔ ازبحربی کران نظم روشن‌اندردل‌چو مصباحش ✲ کشف کشاف وفتح مفتاحش ✲ عقلیش ازقیاس عقل برون نقلیش ازمقام نقل فزون وآن‌دری برج کامرانی باوجود حصول اسباب جهانبانی ووصول بمراتب کشور ستانی دراوقات شباب وایام جوانی‌در درس مولانا کمال الدین شیخ‌حسین شرایط مطالعهٔ کتب متداوله بجای می آوردو ازباطن خورشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت می کرد و چنانچه سابق‌مذکور شد بعداز واقعهٔ قراباغ مصحوب‌والد و والدهٔ‌خود که‌خواهر کلانتر خاقان‌عالی گهر بود ازقراباغ‌اران بهراة‌آمده‌درظلال عواطف خال‌ستوده خصال‌آرام یافته پرنوعنایت آنحضرت بروجنات حالش تافت‌و زمام اختیار ملك‌ومال درقبضه اقتداراو قرار گرفت وعظایم‌مهام‌سلطنت واقبال بیمن‌توجه‌خاطر خطیرش‌صفت انتظام پذیرفت وچون‌چندسال برینمنوال‌بگذرانید بعقل‌و فراست وعلم وکیاست خویش مغرورشده آثار خیال استقلال ازاقوام و افعالش واضح‌لایح گردیدو‌خاقان‌منصور بنا بر ملاحظهٔ‌خاطر همشیرهٔ‌عزیزه‌روزی‌چند‌تغافل‌پادشاهانه روزگار همایون ساخت‌وبتصور آنکه شاید‌میرزا کیچیك بمقتضای عقل‌وخرد کارفرموده ازجاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بتادیبش نپرداخت بیت هر شاخ پایدار که از تست سر بلند ✲ مشکن بدست خویش که آنهم شکست تست درآن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق‌آن شاه‌زادهٔ‌مغرور بکازرگاه شتافت ولوازم طواف مزارفیض‌آثار مقرب حضرت‌باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره‌بجای آورد وعنان مراجعت بصوب مستقر سر برخلافت تافت درآن راه‌شاه‌زادهٔ جلادت پناه‌جهة دفع‌حرارت خورشید‌ببرقع چتر جسارت نمودوحال آنکه خاقان کامیاب نزدیك باودر آفتاب طی مسافت میفرمود ازمشاهدهٔ آن‌ترك ادب نایرهٔ‌غضب قیامت لهب مشتعل‌گشت وخاقان‌منصور بعد از نزول

درمنزل همایون باخذمیرزا کیچیك فرمان داده کاراز مدارا درگذشت امراء عظام در ساعت شاهزاده را گرفته بقلعهٔ اختیارالدین بردند ودریکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان هشیار سپردند **نظم** چنین است رسم سپهر بلند قرینست اقبال اوراگزند گل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب ازخار نکبت ندید وچون میرزا کیچیك چند گاه مانند لعل درصمیم کان ودر در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی ومرحمت جبلی حضرت خاقانی درحرکت آمده اورا مطلق العنان گردانید بعداز آن شاهزاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه وجلال میکردواز افعال واقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذارو استغفار بجای می آورد ع اگر گناه ببخشند شرمساری هست ☆ عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام وادراك شرف زیارت روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام درضمیر منیرش پیداشد وبمبالغه تمام والحاح لاکلام اجازت حاصل کرده باطایفهٔ از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام وبدرقهٔ تأیید مالك الملك لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام **بیت** توفیق رفیق وبخت همراه ☆ اقبال ندیم گاه وبیگاه وچون هوای تبریز ازغبار سم شبدیز آن خسرو صافی ضمیرعنبر بیز گشت پادشاه مظفرلوا سلطان یعقوب میرزامقدم شریفش را عزیزو مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته وتبرکات بایسته مبادرت نموده وشرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمودو میرزا کیچیك میرزا جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته ام و زبان حال وقال باداء کلمهٔ لبیك اللهم لبیك گشاده مناسب نمیدانم که درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم ودامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده غریب نوازی فرمایند وبمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث(خیر القادم یزار)عمل نمایند **بیت** از آنطرف نپذیرد کمال او نقصان ☆ دربنطرف شرف روزگارما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این التماس را متلقی بقبول نگشت ومیرزا کیچیك نیزپای دردامان استغنا پیچیده چندروز درین گفت و گوی گذشت آخرالامر مهم برآن قرار یافت که میرزا کیچیك روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود وسلطان یعقوب میرزا را نیزدرآنجا تشریف حضور ارزانی داردو ودرروزموعود درمقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده ازهردوطرف لوازم تعظیم وتکریم بتقدیم رسید وسلطان یعقوب میرزا میرزا کیچیك را درآغوش لطف ومرحمت کشیده اصناف اشفاق واعطاف ظاهر گردانید وآن شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت واحترام ازتبریز ببلاد شام رفته ازآنجا بمصر شتافت ومیان آنجناب وسلطان مصر ملك قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت ومیرزا کیچیك از مصر مبتهج وسرافراز متوجه حجاز گشته بعد ازادای مناسك حج اسلام وطواف روضهٔ طیبهٔ رسول علیه الصلوة والسلام عنان بارهٔ خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد وچون درضمان امان حضرت واهب العطیات نزدیك بدارالملك هراة رسید وگوش وهوش میرزا سلطان احمد

وآگه بیگم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنید دوحهٔ امیدایشان از آب یاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید باروز گشت ودر ریاض تمنای آن دومعتکف زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای آمانی وآمال شکفته مضمون این مقال برزبان حال وقال ایشان گذشت **نظم** بازآن مه‌طلعت خورشید سیما می‌رسد ☆ چشم روشن‌شد که نور دیدهٔ مامی‌رسد تا ابد بادا نثار روزگاردولتش ☆ دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد سلطان احمد میرزا ومهد علیا موکب عالی‌شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی‌راکه‌در بیت‌الاحزان‌هجران‌صفت (وابیضت‌علیناه‌من‌الحزن) گرفته بوداز شمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند وبر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزادهٔ‌عالیمقام وتوفیق گذاردن‌حج‌اسلام لوازم محامد الهی بجای‌آورده نذور وصدقات بمستحقان رسانیدند وهمچنین‌سادات وقضاة‌وعلما وموالی وامرا وصدور ووزرا واهالی بمراسم استقبال پرداختند وبشرایط نیاز ونثارقیام نموده کمال اخلاص واختصاص ظاهر ساختند وخاقان منصور نیزچندفرسخ میرزا کیچیک را استقبال‌نمود وآن‌مقدار عطوفت ومهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبودومیرزا کیچیک‌درغایت فرح وسرور بوطن مالوف ومسکن معهود درآمده همواره درمتنزهات‌هراة بافوجی ازعلماء خجسته صفات بفراغت صحبت می‌داشت وبیشتراوقات فرخنده‌ساعات را بتحصیل فضایل وتحقیق مسائل گذرانیده همت براکتساب سعادات اخروی‌می گماشت **نظم** نشستی بارباب‌دانش مدام ☆ زکسب کمالات‌جستی مرام نمودی خط جزو آموزگار ☆ بچشمش به ازخط رخسار یار وچون محالست که سپهر غدار دربن مرحلهٔ ناپایدار ارباب وفارا آسوده و برقرار گذارددرشهور سنهٔ تسع وثمانین وثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاه‌زادهٔ بلندمرتبه گشت ومداوای حکماء واطبا مفید نیفتاده کاراز ترتیب اغذیه‌واشربه‌درگذشت و داعی(والله‌یدعوالی دارالسلام) ندای (یاایتهاالنفس المطمئنه) بگوش‌هوش‌میرزا کیچیک رسانیده وشاهزاده‌خاطر ازتنعمات دنیوبه فارغ گردانیده‌بضیافتخانهٔ (فیها ماتشتهیه‌الانفس وتلذ الاعین) خرامیدنهال‌ثمر بخش گلزار اقبال بصرصرفنااز پای‌درافتادودری آفتاب درخش برج استقلال‌از اوج کمال‌روی بحضیض‌وبال‌نهاد **نظم** خورشیدسپهر عدل‌واقبال ☆جمشید سر برفضل‌وافضال براوج کمال بافت نقصان☆ ازدیدهٔ‌بخت گشت پنهان‌والدبزرگواروو الده عفت‌شعار آن‌شاهزادهٔ‌عالی مقدار بدست‌اضطراب لباس‌شکیبائی پاره‌پاره گردانیدندوخودرا برخاك راه افکنده سیلاب اشك‌بتحت‌الثری‌ودودآه باوج ثریارسانیدند **نظم** بدست‌غم گریبان‌چاك کردند ☆ زدیده‌خاك را نمناك کردند زخون دل زمین کردند گلگون ☆ زدودآه‌ایشان‌تیره گردون وخاقان‌منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف‌برده سلطان احمد میرزا وهمشیرهٔ عزیزه را پرسش نمود وبتجهیز وتکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان وایستادگان پایهٔ سریرآسمان نشان بآئین سلاطین مکنت آئین بلکه بتجمل وحشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریرآن بعجز وقصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازهٔ شاه زاده‌را در محفهٔ نهاده برداشتند وتمامی سادات وقضاة

وعلما واشراف واکابر واعیان وخواص وعوام طبقات انسان پیاده بمشابعهٔ روانشده از راه کوچهٔ خیابان بعیدگاه‌شتافتند وبرتابوت محفوف برحمت حی لایموت نماز گذارده آن گوهرکان پادشاهی‌را بحظیرهٔ که درگازرگاه جهة همین مصلحت بنا یافته بودبردند و بطریقهٔ سنت سنیهٔ حضرت خیرالبریه علیه الصلوٰة والتحیه بخازن خاك سپردند **رباعی** ایچرخ جهان خراب از کینهٔ تست ✿ بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ای‌خاك اگر سینه تو بشکافند ✿ بس گوهر قیمتی که درسینهٔ تست اصحاب آن مصیبت عظمی وتعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا ومساکین وضعفا وختمات کلام معجز نظام ایزدسبحانه وتعالی قیام نمودند وروح مطهر شاهزادهٔ والاگهر را بـاصناف صلات و صدقات شاد کرده گنبد مقبرهٔ منوره را باصناف تکلفات زیب وزینت در افزودند و حضرت حقایق‌بناهی افضل‌الانامی مولانا نورالدین‌عبدالرحمن‌الجامی نورالله مرقده در آن ایام برای کتابهٔ آن گنبد قصیدهٔ درسلك نظم انتظام داد مطلعش برخاطر بود بثبت افتاد **بیت** رخشنده جرم خور که برین سبزطارم است ✿ قندیل گورخانهٔ شاهان عالم است وایضا جهة نقش سنك شاهزاده امیرنظام‌الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید که **رباعی** ایداشته از سلطنت عالم ننك ✿ وی آمده از محنت ایام بتنگ بیرون زده زین جهان‌فانی اورنك ✿ برروی زمانه دربرآورده بسنك

ذکر وصول بدیع‌الجمال بیگم بدارالسلطنه هراة وبیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چنانچه ازضمن‌وقایع‌سابقه مستفاد میگردد بدیع‌الجمال بیگم که همشیرهٔ خاقان منصور بود درآن سال که آنحضرت‌ولایت جرجان‌را بنواب‌سلطان ابوسعید بازگذاشته درخطهٔ آواق رایت آفتاب اشراق برافراخت درسلك ازدواج پیر بداغ سلطان انتظام یافت وبعد ازفوت پیر بداق سلطان احمدخان که ازجملهٔ خواقین‌دشت‌قبچاق بمزیدشوکت ومکنت امتیازداشت آن درةالتاج سلطنت رابحبالهٔ نکاح خویش درآورد وبدیع‌الجمال بیگم را از احمدخان دوپسرویك دختر متولدگشت آنگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهة ملاقات برادر بصوب‌خراسان درحرکت آمد وپسر کلانترش سلطان محمودخان‌در مستقرسلطنت آباواجداد توقف کرده ولد خورد تربهادر سلطان وخواهرش خانزاده خانم موافقت والده اختیارفرمودندوچون‌محفهٔ زرنگار آن‌بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسیدخاقان منصور حجله نشینان تتق خلافت وشاهزادگان و امرا وارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع‌الجمال بیگم را بحرمت هرچه تمام‌تر به‌مستقرعز کرامت‌رسانیدندولوازم‌ساچیق نیاز ونثار بجای‌آوردند وستیزعظمی دیده بدیدار برادرنامدارروشن ساخته پیشکشهای لایق کشید وحضرت خاقانی بنظر

عطوفت ومهربانی درهمشیرهٔ عزیزه واولادش نگریسته شرایط انعام واحسان مرعی داشت ودرخلال این احوال رای همایون خاقان ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا را از بلسخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت امیر نظام‌الدین درویش علی کوکلتاش نهد و بعد از وصول بایقرا میرزا جهة ختان شاهزادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی و برافراختن چهار طاق فرمانداد و باغ زاغان جهة آن کار تعیین یافت هریك از شاهزادگان وامرا و نوئینان در گرد حوض آن باغ که کوثرمثال از آب عذوبت‌مآب مالامال بود چهارطاقی که ازغایت زیب وزینت غیرت رواق سپهر خضرا می‌نمود برافراخت **نظم** بهرسوازآن حوض کوثر اثر ✿ شد افراخته چهارطاقی دگر مزین بدیبای روم و فرنك ✿ زاجناس زر دوزی هفت‌رنك بهریك نشسته بسی مه‌جبین ✿ چو درقصر باغ جنان حورعین ز مردم ربوده دل ودین همه ✿ فرح بخش جانهای غمگین همه وصناع ومحترفات راست کوچهٔ درباغرا تاکنارحوض ازساختن چهارطاقهای پرتزئین ودکاکین غرابت آئین غیرت نگار خانهٔ چین ورشك افزای بروج وچرخ برین گردانیدند **بیت** بهرسودکانی شد آراسته ✿ مهیا درآن هرچه دل خواسته وخاقان منصور ازباغ جهان آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قرب دوماه هرروز نماز پیشین بازمرهٔ ازمقربان بارگاه بهشت آئین در چهار طاق خاصهٔ همایون که بطلا ولاجورد منقش ومصور گشته بود در بزم عیش ونشاط می‌نشست و هریك از امرا و شاهزادگان در چهار طاق های خود قرار گرفته بتجرع راح ریحانی واستماع الحان واغانی قیام مینمودند ودرآن ایام فرح وسرور درخواطر جمهور نزدیك ودورسرایت کرد ومهندسان هر پیشه وصناع نیکو اندیشه انواع تعبیهای غریب واصناف امور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفه خود صورتی نادر وپیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند ودرآن اوقات از ارباب حسن وملاحت ونغمه سرایان صاحب صباحت هرروز وهرشب در مجالس ارباب عیش وعشرت جمعی کثیر حاضر بودند وبنغمات دلگشای وترنمات فرح افزای نشاط برنا وپیر وصغیرو کبیر می‌افرودند فروغ جامهای بلورین که ازشراب ناب مالامال بود بزم می‌پرستان را نور و صفا می بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که بانور آفتاب برابری مینمود محفل مستانرا چون فضای سپهر برین روشن میگردانید **نظم** پری پیکر بتان نغمه پرداز ✿ گهی ازساز دلکش گه زآواز نوای عیش وعشرت می‌سرودند نشاط باده نوشان میفزودند ودرآن ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلك احتشام وهر ساعت مائده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزفام معد ومهیا میساختند وازوفور اطعمهٔ لذیذه وکثرت اشربهٔ لطیفه رسم آزوجوع ازعرصهٔ عالم بر می‌انداختند **مثنوی** ببزم خسروی هر دم‌مکرر ✿ شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر خوانی زنعمتهای شاهی ✿ مهیا بودهرچندانکه خواهی ودرروز یکه‌طوی بزرك بوقوع پیوست درساعتی که اصحاب تنجیم واکابرارباب تقویم اختیار نمودندنسبت بمظفر حسین‌میرزا سنت ختان بتقدیم رسید ودست عنایت حضرت خاقانی امرا وارکان‌دولت ونوئینان ومقربان سده‌سدره مرتبت را خلع نفیسه پوشانیدو بعدازانقضاء اندك‌زمانی ازآن‌جشن وسوروصول مظفر حسین میرزا

بحدود بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آنشد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم راباوی درسلك ازدواج کشدو فرمان همایون خاقان بترتیب اسباب آن کارنفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر بستن چهار طاق وسایر موجبات سور وسرور بوقوع پیوست ودراوایل سنه اثنی وتسعین وثمانمائه بساعتی مسعود وزمانی محمود سادات وقضات وعلماء درمجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر بحر کامرانی را بایکدیگر عقد بست ودرآن محفل شرایط نیاز ونثار والباس حضار صحبت بهشت آثار چنانچه باید وشاید بتقدیم رسید وهمدر آن لیالی میان ابومنصور مظفر حسین گورکان و خانزاده خانم لوازم امرزفاف بوقوع انجامید **بیت** چوجان وتن به پیوستند ز انسان ☆ که جان از تن نشد فرق وتن ازجان وچون سنت ایزدتعالی (ولن تجد لسنت الله تبدیلا) همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد وهر محبتی مستلزم محنتی هرسوری قرین عزائی وهر سروری متصل بغم جان گزائی درخلال این احوال پادشاه حمیده فعال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عزو علا انتقال نمودو اینمعنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیمهال شده چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری وتعزیت داری اقدام فرمودو بعداز اطعام فقراو ایتام وختمات کلام ذوالجلال والاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزاو اسکندرمیرزا وسایر متعلقان ومُنتسبان آنحضرترا خلع گرانمایه پوشانیده ازلباس تعزیت بیرون آورد ودرزمستان آنسال بقشلاق مرورفته درباب تمهید بساط عدل ودادو تشیید اساس صلاح وسداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض ایالت استرآباد بمقرب حضرت سلطانی وتربیت یافتن خواجه مجدالدین محمد کرت ثانی

درزمستان سنهٔ اثنی وتسعین وثمانمائه که خاقان عالیمکان درمرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بودرأی ممالك آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعداز فوت امیر ولی بیك والی جرجان شده بود از آنمملکت بآستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر بتقلّد حکومت دارالفتح استرآباد سر افراز گردد چون مکنون ضمیرمیرزا باامیر صایب تدبیر در میان نهاد بنابروفور میلان خاطر عاطر بعدمّ تکفل مهمات خاقانی و کثرت شعف بسلوك طریق حصول مرضات سبحانی نخست بقبول آن امرزبان نگشادو بعداز الحاح ومبالغه سررضا جنبانیده روی توجه بدانجانب آوردو ازملازمان بارگاه عالمپناه امیر نظام الدین باباعلی وامیر بدرالدین را همراه برد وچون نزدیك باستراباد رسیدامیرمغول شهر بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراشت وگلشان استرآباداز فرنزول امیرعدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات وعلما واشراف مفتخر ومباهی شدندورعایا و مزارعان بیمن انوار

معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام ولایات مازندران ورستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقبه بربقهٔ اطاعت در آورده رسل و رسایل باستر آباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خودرا برطبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استراباد مستقر مسند عزت آن امیر وافر حُشمت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید ومقرب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالك جهانبانی را با نعام اسب و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا وحکام گیلان ورستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل وسرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت قباب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاءالله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید **قطعه** آن میرعلیشیر که دارد ☼ اوصاف برون زحد تقریر چون کرد قبول باز امارت ☼ تاریخ شدش امارت میر وهمدران زمستان که خاقان منصور ولایت مرورا بنور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجدالدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار واختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آنروز باز که خواجه قوام الدین نظام الملك وخواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت بخواجه مجدالدین محمد سخنان تقریر آمیز برزبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود ودرسایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود ودر آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجهٔ بلند مرتبت شد اما چون امیر علیشیر تجویز معنی نمیفرمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملك وخواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجدالدین محمد را بمراتب بلند ومناصب ارجمند سر افراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی دروقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایهٔ سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملك و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن راجواب نگفتند وچون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجدالدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو درآمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی رادو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هریك هرسال مبلغهای کلی از اموال دیوان تصرف می نمایند فی الحال کفایت فرمایند تابدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته همگی همت بر تربیت

آن مهر سپهر مکرمت مقصور گردانید وروز دیگر قامت قـابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون وجواب عرضه داشت وتشخیص مهمات داد خواهان مفـوض بخواجه مجدالدین محمد باشد وهیچیك ازامرا وصدور و وزرا وانجکیان ومقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی ومالی زابی‌وقوف وشعور آنجناب بموقف عرض نرسانند ورای صوابنمای اورا در فیصل تمامی مهمات سلطانی وسرانجام جمیع امور سرکاردیوانی عمده‌دانند ومقررشد که نیشان آستان سلطنه آشیان درفرامین مطاعه آنخواجهٔ والا نژاد را معتمد السلطنه وموتمن-المملکة نویسند القصه مهم خواجه مجدالدین محمد در یـکلحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی شبنم‌صفت ازحضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان بازآمده خواجه زبان حال بادای مضمون اینمقال بگشاد **نظم** شب یلدای مراشد اثر صبح پدید ✿ یافت قفل غم ازفاتحهٔ صبح کلید دل اگر خارجفا دیدخدا را منت ✿ که گلستـان وفا باز گل بخت بچید وچون خاقان منصور فصل زمستان درمروشاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل به بیت‌الشرف ، خویش گشته بصوب دارالسلطنه هراة خرامید درآن اثنا خواجه افضل‌الدین محمد بنورفراست دانست که عنقریب خواجه مجدالدین محمد درصدد انتقام آمده اورا بقیدمصادره و مواخذه مبتلا خواهدگردانید جهة مخلص خود تدبیری اندیشیده بآن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسرکار استراباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم وبقایای اموال دیوانی رابحصول موصول ساخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجدالدین محمد بنابر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب اورا آسانتر خاطر نشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه افضل الدین محمد مانند تیراز خانه کمان بیرون جسته باستراباد شتافت ودرغیبت آنخواجه بلند مرتبت کوکب جاه وجلال خواجه مجدالدین محمد بدرجه کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزراواکثر نوئینان وامرا کمر بملازمت آن خواجه عالی گهر بستندورعایاومزارعان ومحترفات وپیشه‌وران ازدست انداز عمال دیوان نجات یافتـه درمـهاد عدالت ونصفت فارغ البال نشستندوخواجه مجدالدین محمدعمال ومتصدیان اشغال رادر مصادره کشیده هر کس دروقت اختیار واعتبارخواجه نظام‌الملك وخواجه افضل در امری ازامور پادشاهی دخلی داشت بسلاسل واغلال مقید ومضبوط گشت وهرچه دست قدرت او بدان می‌رسید فرود آورد لاجرم درانداك مدتی قرب دوهزار تومان کپکی ازبابت وزراوعملهٔ دیـوان اعلی وبقایاء تحویلداران در خزانهٔ عامره مـخزون شد واکثر نویسندگان شاهی بآن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید ازفرط مهابتش هیچ علمداری‌را یارا نبود که یکمن‌بار ویکدینار ازرعیتی برشوت ستاند وازکمال سیاستش هیچ‌عوانی زهره نداشت که بمقدار سرموئی آزاری ببازاری‌رساند **نظم** پاس عدلش رسید تاحدی ✿ که بروی درشت هیچ عوان ـ خورده ازدست کس نیارد بـرد ✿ مـگـر ازدست زرگران سـوهان وخواجه مجدالدین محمد هرروز ازصباح تاوقت پیشین همت برفیصل مهمات سلطانی وسرانجام

امور دیوانی می گماشت بعد از آن تا نزدیك نیمشب با طایفهٔ از افاضل روزگار و علماء رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه می نمود نزد خواجه مقبول تر می گشت و در دولتخانهٔ خواجه مجدالدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آن جماعت در ترتیب اطعمهٔ گوناگون (وفاکهته مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون) مبالغه فرمودی و معتمدالسلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود و باندك چیزی غضب برمزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام می گشود امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شتی میرنجانیده اثر بد زبانی او باکثر انجکیان و مقربان آستان خلافت آشیان می رسید ازمضمون کلام معجز نظام (ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضو امن حولك) بغایت غافل بود واز مقتضای فحوای (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس) پیوسته عدول مینمود بناء علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش برمیان جان بستند ودر کمینگاه مکر و عذر منتهز فرصت نشستند و آنجناب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار واعتبار واستقلال اوقات گذرانید مواخذ و معاقب شده ازخراسان فرار نمود و در راه مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه ازضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون والتائید .

ذکر فوت بیکه سلطان بیگم وبعضی از اعاظم

والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر ملکهٔ تند خوی درشت گوی بود و بواسطه علو نسب خود رابر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور می نمود و هرگاه که آن پادشاه عالی جاه نسبت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتر می کرد بیگم از کمال غیرت درخشم شده نهایت خشونت نسبت به خاقان وافر مکنت بجا می آورد وچون این معنی ازحد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق برزبان رانده از سر ملاقاتش در گذشت بناء علی هذا آن ملکه حشمت انتما در غایت حزن وملال روزگار می گذرانید تا در شهور سنهٔ ثلث و تسعین وثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا وجمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت اندازه اش را بعظمتی هرچه تمامتر برداشتند ودر گنبد مدرسه بدیعه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند وچندروز لوازم سوگواری ومراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده باطعام طعام وختمات کلام قیام واقدام فرمودند وهمدرین سال پهلوان محمد گیروبست که داروغهٔ هراة و کوتوال قلعه اختیارالدین بود وبا فرق رعایا و عامه برایا بر نهج رأفت و نصفت سلوك می نمود عالم را وداع کرد و نزدیك بمزار سادات مصرخ مدفون گشت عمارتیکه برسر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته و پرداخته پهلوان محمد است تقبل الله منه

ذکر رفتن خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه درباب طلبش بدارالفتح استراباد روانه گردانیدو خواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت مینماید نایره غضب خاقانی که بباد سعایت خواجه مجدالدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره‌جوی گشت وبعد از تامل واندیشه بنابر استصواب امیرعلیشیر متوجه عراق وآذربایجان شدوپس ازقطع منازل وطی مراحل شرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب‌را دریافته مشمول انعام واحسان بیکران گردید وامارت قافله حاج برأی صوابنمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام وطواف روضهٔ منورهٔ خیرالانام علیه الصلوة والسلام دریافت وقرین حصول مرادومرام بعراق وآذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال درخطهٔ جرجان بضبط امور ملک‌ومال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان وافرمکرمت برضمیرش غلبه کردبعد ازاستخاره امیر بدرالدین‌را در استراباد قایم مقام گذاشته بدارالسلطنه هراة خرامیدودیده بدیدارخاقان جم‌اقتدارمنور گردانیده التماس کرد که ایالت آنولایت بدیگری ازارکان دولت مفوض گردد تاآن جناب پیش ازین ازشرف‌ملازمت محروم نماند حضرت‌اعلی‌این ملتمس را بسمع رضا نشنود وپس ازروزی‌چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چندماه دیگر درمملکت استراباد گذرانیده ودرآن‌اثنا امیر حیدر را جهة عرض بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت وچون امیرحیدر را ازنشاء جنون بهرهٔ تمام بود دروقتیکه کیفیت شراب آن‌نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی بکاولرا تطمیع کرده‌اند که طعامی‌مسموم بخورد اودهد لاجرم توهمی عظیم دارد وبقلم تدبیر اندیشه‌مخالفت بر صحیفه ضمیرمینگارد خاقان منصور ازشنیدن این‌سخن مضطرب شده ایلچی همعنان برق وباد باستراباد فرستاد ونشان همایون درباب استمالت امیر عالی‌منزلت‌ارسال‌داشته درآن نشان سوگندی‌یاد کرد که‌هرگز‌این‌نوع‌قصدی‌درخاطر اشرف اعلی خطور ننموده وآنچه درآن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت‌امیرعلیشیر دریافت‌ونشان را بعرض رسانید ومقرب حضرت سلطانی دربحرحیرت‌افتاد زیراکه‌ازآن‌قضیه اصلاخبر نداشت واحرام‌بارگاه عالمپناه بسته‌درعرض

ده دوازده روز از استراباد بهراة شتافت وسعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بیواسطه عرض داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صریحست وهرگز این نوع سخن بگوش من نرسیده بنا بر آن امیر حیدر مواخذ ومقید گشت وامیر علی شیر از حکومت استراباد وتکفل امر امارات بمبالغه تمام استعفا نموده الحاح از حد اعتدال در گذرانید وخاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید ومقرب حضرت سلطانی بفراغبال در وطن مالوف ومسکن معهود اقامت فرمود وبواسطه ترك منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم وحرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب می نوشت والقاب آنجناب را برین موجب درقلم می آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زهدهٔ ارباب دین ودولت قدوه اصحاب ملك وملت موسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنه عمدة الملکة اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحق والحقیقه والدن امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه **القصه** بعداز آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا فرمود باردیگر امیر مغول جهة ایالات آن مملکت توجه نمود .

گفتار دربیان تزویج شاهزاده محمد معصوم با دختر الغ بیك میرزا وآذین بستن ظاهر هرات ازپل مالان تاباغ جهان آرا

در خلال احوال گذشته بمسامع جاه وجلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیك بن میرزا سلطان ابوسعید درپس پردهٔ عصمت مخدرهٔ دارد که ازمهر دیدار عارض آفتاب کردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده وازشرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب برروی کشیده سروسهی ازرشك رفتار قامت خوشخرامش پای در گل و بنفشه مشکین ازغیرت زلف سمنسانش بغایت منفعل **نظم** دوچشمش دو آهوی مردم شکار ✿ دوابرودوسرفتنه روزگار زمین ساد وگیسوی عنبرلقب ✿ درآویخته زآفتابی دوشب ✿ لبش رشته برجیب جان گشته زه ✿ دهانش بر آن رشته بسته گره وخاطر همایون مایل بآن شد که آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت بنیان مودت با میرزا الغ بیك مستحکم گرداند بنا بر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهت تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیك فرستاد وایشان بعدازطی منازل وقطع مراحل درخطه کابل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق اداء رسالت نمودند وزهرهٔ برج سلطنه وجهانبانی را برای دری اوج خلافت وکشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیك آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیدو بیراق مهد علیا اشارت علیه مبذول داشته درباره ایلچیان اصناف انعام واحسان فراوان بتقدیم رسانیدودراوایل سنهٔ خمس وتسعین وثمانمائه محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت دثاررا

بحشمتی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که برجیس روشن ضمیر جهة دفع اصابت عین الکمال آیت (وان یکاد الذین کفرو) بر زبان راند بجانب خراسان روان ساخت وچون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر بترتیب طوی و آئین بستن شهر و کوی فرمان فرمود امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور وضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند ودر باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا کوچها و بازارها را آئین بستند وچهار طاقها بر افراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین ومخمل فرنك واطلس ختای وتاچه هفت رنك بیاراستند وانواع تعبیها بصورتی پیراستند که در تقریر چگونگی آن بنان بیان عاجزاست وتحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز واکثر حجله نشینان تتق خلافت وجهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفه‌های گوهر نگار نشسته باستقبال شتافتند ودر دوازدهم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره در سر مالان با آن ناهید سپهر شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آنمقدار زر و گوهر ساچیق کردند که قافلهٔ نیاز ازمرحله جهان رخت بر بست ودست عنایت بخشندهٔ کارساز ابواب غنا برروی مساکین و فقرا بگشاد وهمان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آنراه که زیاده بریك فرسخست از دوطرف مغنیان خوش آواز وسازندگان نغمه پرداز بنوای رود وسرود و صدای چنك وعود ادای تهنیت مینمودند ودرهرچند قدم امرا وارکان دولت خاقان منصور وشاهزاده محمدمعصوم نقود موفور واجناس نامحصور نثار عماری زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند وباین ترتیب و آئین اورا بباغ جهان آرا رسانیده قضاة وعلما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزاده حشمت قرین رابایکدیگر عقد بستندو چون مشاطهٔ تقریر پردهٔ زردوزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان بر گرفت وماه و مشتری درحجلهٔ نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنهٔ ایشان عفت بتیسیر پذیرفت شاهزاده محمدمعصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید و آن قمر پیکر زهرهٔ جبین رادر بر کشیده کام دل ازو حاصل گردانید **بیت** بالماس تجلد گوهری سفت ☆ که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا وقدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب درفضای بزمگاه سپهر بر افراختندو از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منور و مزین ساختند **بیت** روز دیگر که بزمگاه سپهر ☆ گشت روشن زنور طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی‌خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آئین آرایش یافت وفروغ جامهای شراب ارغوانی وشعشعهٔ رطلهای راح ریحانی برصفحات رخسار همگنان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل رانور وصفا بخشیدو نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور وسرور باده پرستان راز باده گردانید **نظم** چو گلگون گشت از می روی ساقی ☆ نماند ازهوش مستان

هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور ☆ برقص آورد گردون مدور مطبخیان چرب دستو خوانسالاران شیرین زبان هرزمان اغذیهٔ لذیده ومطعومات لطیفه ازهر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون واز آنچه باحاطهٔ دایرهٔ احتمال درآید بیرون (وفاکهته مما یتخیرون والحم طیرممایشتهون) می کشیدند وقافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص وعوام انام بروجهیکه رجوعی ممکن نبود می کوچانیدند **بیت** زجنس خوردنیها هرچه خواهی ☆ زمرغ آورده حاضر تابماهی وبرین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بودو خاقان منصور دربزم خرمی ودوستکامی نشسته بلوازم جشن وسور قیام مینمودند وچون از آن کار ملالت دست داد بطی سماط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی برگشاد

ذکر سلوك امیر مغول در وادی عصیان وشقاق وکشته شدن او باشارت صوفی خلیل درمملکت عراق

سابقا خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر ازایالت ولایت استرابلد استعفانمود خاقان منصور باردیگر حکومت آن مملکت را بامیر مغول رجوع فرمود ودرآنزمانکه امیر مغول درجرجان بفرمان روائی اشتغال داشت درشهور سنهٔ ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی آیاب افتخارالاعاظم والاعیان خواجه فخرالملة والدین خواجه مجدالدین تبکچی که مرجع وملاذ اکابرولایت مازندران بود بپایهٔ سریر خلافت مصیرشتابد وچون مشارالیه برحسب مثال لازم الامتثال بدارالسلطنه هراة رسید بنابر سعایت بعضی ازاهل شرارت درقلعهٔ اختیار الدین مقید ومحبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذیافت که امیر محمد امین عباسی وامیر سلطان احمد چوکانجی وامیر درویش محمد سوجی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه مجدالدین پردازند واولاد وامرا و وکلاء آنجناب راموأخذ ومقید سازند وامراء عظام بجرجان رفته امیر مغول دوسه روزی درتمشیت آن مهم باایشان موافقت نمودو آخرالامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی وتسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان ونافرمانی برپیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد تبکچی وبعضی دیگراز اقربا واتباع خواجه فخرالدین درساخت و گرفتاران رااز بند گزند نجات داده بدست بیشرمی ابواب فتنه وفساد برگشاد وعالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلونسب و طهارت ذیل اتصاف داشت وبگذاردن حج اسلام فایز شده هشتاد وچهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بودند بدرجهٔ علیه شهادت رسانیدوخواجه شمس الدین کرد راکه صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود ودرآنولایت بضبط سرکار خاصه آنجناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین اجل با بسته دام اجل ساخت امیر محمد امین ورفقا چون این حال مشاهده نمودند

ازدارالفتح استراباد متوجه دارالسلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند
خاقان منصور از کفران نعمت امیرمغول تعجب نموده زمام سلطنت استراباد را در قبضهٔ
اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده
امیرمغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و درسنهٔ ست وتسعین وثمانمائه که سلطان
یعقوب میرزا وفات یافته بودو پسرش بایسنقر میرزا بر تخت سلطنت نشسته به تبریز رسید
ومیرزا بایسنقراورا منظور نظر عنایت والتفات گردانیده در سلك امراءعظام انتظام
داد وبعد ازآنکه امیرمغول چندماه درظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد ودر روزیکه
شاهزاده رابابعضی ازاعداء دولت مقاتله اتفاق افتادقصد کرد که قدم درطریق بیوفائی
نهاده بمخالفان پیوندد امادروقت تسویه صفوف وخامت نعمت شامل حال آن نکوهیده
افعال گشته صوفی خلیل که راتق وفاتق مهمات میرزا بایسنقر کفران بود کیفیت عزیمت
اورا استماع نمودودر ساعت آن نمك حرام راپیش خودطلبیده بضرب عنقش فرمان فرمود
ع رخنه گرملك سرافکنده به

ذکر مواخذه ومصادره خواجه نظام الملك وزیر ورسیدن او

بار دیگر بمرتبه وزارت خاقان کشورگیر

دراین اوقات که خواجه مجدالدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملك ومال میپرداخت
اگر چه خواجه نظام الملك راازمنصب وزارت عزل نکرد اما ازدرجه اختیار واعتبار ساقط
ساخت وخواجه نظام الملك چندگاه درمتابعتش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند
ماهی درشبکه اضطراب آغاز نهاد وعرضه داشتی درباب شکایت خواجه مجدالدین محمد
نزد خاقان منصور فرستاد وآنحضرت بنابر وفور التفات وعنایت آنعریضه را بخبس
تسلیم معتمدالسلطنه نمود وچون پرتو شعور خواجه مجدالدین محمد بر مکر وتذویر
خواجه نظام الملك افتاد همگی همت بردفع شر اومقصور داشته جمعی ازاشرار عمال را
بر تقریراو اغوا فرمود وایشان درمقام قیل وقال آمده وعدم اشفاق پادشاه مدد علت
شده خواجه نظام الملك مع اولاد واتباع مقید ومؤاخذ گشت ومحصلان بهرام صولت آن
جماعت رادر شکنجه وتعذیب کشیده خواجه راجهة مزیداذلال واهانت یکروز در سر
چهارسوق بلدهٔ هراة قین کردندوچون ایذا واضرار خواجه آصف شعار ازحد اعتدال در
گذشت وتمامی جهات ومتملکات اوواتباع تنخواه وجوه براندازان گشت خواجه مجدالدین
محمد ترحم فرموده اشارت نمود تابند از پای خواجه نظام الملك برداشتندواو را مطلق
العنان گذاشتند مقارن آنحال نایره رشك وحسد درکانون درون امرا وارکان دولت آغاز
اشتعال کردوباهم اتفاق نموده قواعد عهدوپیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که
خواجه مجدالدین محمد راازداخل درامور سرکار سلطنت مانع آیندواین حدیث بسمع
معتمدالسلطنه رسیده بخاطرش خطور نمود که چون دست ازسر انجام مهام سلطانی

باز دارد محتملست که نوئینان عظام ومقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملك رابرسر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت برمیان بسته درصدد انتقام در آید بنابرآن خواجه نظام الملك رادر خلوتی طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم وزمام قطع وفصل ورتق وفتق مهمات دیوانی رادرقبضهٔ درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم عهدو پیمان درمیان آری که من بعد بمخالفت وعصیان من نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دم وثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملك اینمعنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور باخواجه مجدالدین محمد بیعت کرد و اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسر انجام مهمات وزارت آورد و همدران ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجدالدین محمد نسبت ببرادراو امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف وعناد مسلوك می دارد بوقت مجال وهنگام فرصت درمجلس اشرف همایون زبان بغیبتش گشاده محاسن افعال ملازمان امیرصافی ضمیرستوده خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه مینگارد که خواجه خیال عصیان نموده ومکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت درآن دانست که خواجه مجدالدین محمد چندگاهی درمهمات سرکار سلطنت دخل ننماید وپیش از آن که مهم باضطرار انجامد ازروی اختیار ازاشغال ملك ومال استعفا نماید ومهم بر بن جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافرازرا از مناصبی که داشت معزول گردانید ودرروزعزل مبلغ صدهزار دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلا دوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملك باستقلال درسرانجام امور ملك و مال دخل کرد و خاقان منصور روی توجه بقبةالاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف ازصحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ درضمان تائید حضرت پروردگار

چون امیر درویش علی بکرات ومرات از ثقات استماع نمود که اختیار واعتبار خواجه مجدالدین محمد بمرتبهٔ رسیده که اصلا بسخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه درهر مهمی که مقرب الحضرت دخل میکند اوجانب نقیض گرفته ابواب خلاف وعناد می گشاید اندیشید که اگرچند گاهی حال برینموال جاری باشد شاید که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده ازحکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور رامتنبه سازد که اگردست خواجه مجدالدین محمدرا ازدامان عرض

وجاه امراء شوکت دستگاه کوتاه نگردانند مهم منجر بسلوك طریق خلاف خواهدشد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آن ولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمودتا مهرهمایون را کندند و نشانی در باب طلب شاهزاده درقلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستادمیرزا ابراهیم حسین تصورفرمود که آن نشان ازمکمن عنایت خاقان منصور صدور یافته بنا بر آن عنان یکران بطرف دارالسلطنهٔ هراة تافت و بعداز آن میان سلطانمحمود میرزا و امیر درویش علی رسل ورسایل آغاز آمد شد کرد وچون ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریراعلی رسید و کیفیت غدرامیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او وسلطانمحمود میرزا رابطهٔ موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امراء عظام بیراق سفر و فراهم آوردن لشگر اشتغال نمایند در آن اثنا روزی ازممر خلاف امیردرویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و برزبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است که باوجود اینهمه حقوق تربیت وعنایت که مارا درذمهٔ درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوك داشته داعیهٔ سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد به عرض رسانیده بودند که عصیان امیردرویش علی بی وقوف برادرش امیرعلیشیر نیست خاقان منصور ازمقرب الحضرت نیزدر آنمجلس اندك شکایتی ظاهر ساخت در آن حین آنجناب بپایهٔ سریراعلی رسید و کیفیت گفت وشنود رامعلوم نموده بغایت متغیر ومتأثر گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمددهدار که بفرط دهاو کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیرروزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات هزل آمیز ومطایبات فرح انگیز زنك ملال از مرآت خاطرهمایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما جهت بی ادبی اینغلامك کتابدار اینمقدار الم بخاطر مبارك راه میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال اورا باسلاسل واغلال بخدمت رسانم خاقان منصور ازشنیدن این سخن درخنده افتاده خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و اوهمان روز برجناح استعجال متوجه ملاقات امیردرویش علی گشته بعداز اندك زمانی رایات نصرت آیات نیز بدانصوب درحرکت آمدو کوچ بر کوچ بمرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت خاتون شد وخواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را براندیشهٔ که کرده بود ملامت نمودو ازوخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب را از اظهار خلاف ندامت بی نهایت دست داده درصحبت خواجه غیاث الدین باستقبال موکب ظفرمآل روان گشت وچون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه دهدار پیشتر بملازمت شهریارعالیمقدار شتافته عرض کرد که غلامك کتابدار رانزدیك بپایهٔ سریراعلی آوردم امادر راه آهنگری که غل وزنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون اگرحکم شوداز اردوبازار حدادی برده واورا غلکرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود که رقم عفو برجراید جرایم درویش علی کشیدم باید که بیدغدغه متوجه خدمت گرددوخواجهٔ دهدار روزدیگر درتخت خاتون

امیردرویش علی را ببارگاه همایون درآورد تاشرف تقبیل انامل فیاض دریافت وبقاعده معهوددرسلك اعاظم امرا منتظم شدوچون دوسه روزی ملازمت نمود وغبار انفعالی که داشت بزلال مراحم بادشاهانه فرونشست التماس کرد که خاقان منصور منزل اورا بنور حضور همایون منور گرداند تاباحسن وجهی واملح صورتی لوازم اخلاص و خدمتگذاری بظهور رساند وپادشاه بنده نواز اینملتمس رابعز اجابت مقرون گردانید درآنروز امیرنظام الدین درویش علی دراردوی خودسه خرگاه که پوشش آنها ازسقرلات ملون بود برافراخت واز کثرت خیام منقش رنگین وبارگاههای پرزیب و تزئین آنمنزل را غیرت سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت ودربزم عیش ونشاط نشسته همت بر استیفاء لذات گماشت امیردرویشعلی ازاسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیدهٔ بینندگان از نظارهٔ آن خیره گردید وازاطعمه و اشربه (وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر ممایشتهون) درآن مجلس چندان بود که کیفیت و کمیت راشرح نتوان نمود وجناب امارت مآب درآخرصحبت نقود نامعدود نیز بنظر درآورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه وبارگاه واسباب مجلس را بافرشهای ابریشمین واوانی چینی وزرین و سیمین پیشکش کرد این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآن جناب لوازم التفات وعنایت بجای آورده آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت وبعداز وصول درچهارباغ امیرمزیدارغون که در ظاهر آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید حضرت ونضارت یافت و آن زمستان قشلاق درآنمکان اتفاق افتاده خیال یورش حصاردر خاطر آفتاب آثار پیداشد لاجرم ایلچیان قمر مسیر جهت اجتماع لشکرها به جانب امیرذوالنون وسایر امراء ولایات روان گشتند و باندك زمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند **بیت** سپه شدبدرگاه شاه انجمن ✡ که هم با گهربود و هم تیغ زن.

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالك سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضاء قضاء ایزد تعالی

دراوایل فصل بهار که سپاه ریاحین وازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد وبلبل بی تحمل بعشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بیادفنا داد خاقان منصور مظفرلوا عزم تسخیر مملکت سلطانمحمود میرزاجزم فرمود وامیر نظام الدین علیشیررا دربلخ گذاشته باسپاه موفور وابهت بامحصور نهضت نمود ومنزل باباشاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد ودرآن روزبنابر فساداهل فساد امیردرویش علی مواخذه شدو خاقان منصور اورا مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا درقلعهٔ آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم ارهنك گشت وافغان روارو وغبارمراکب تیزدو ازایوان کیوان درگذشت وچون سلطانمحمود میرزابراین معنی وقوف یافت بالشکر تیغ گداز جوشن دراز ازحصار شادمان بیرون آمده بجبال

جغانیان تحصن جست و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبید و برادرانش امیرولی و پیرولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت وچون قصبهٔ ارهنك ازفر نـزول خسروجمشید فرهنك رشك افزای اورنك سپهر فیروزه رنك گشت سلطان اویس میرزا و امیرجهانگیر برلاس بـا فوجی ازجنود ظفر اقتباس از آب گذشته تاوخش عنان یکران باز نکشیدند و امـوال متوطنان آنجائی را عرضه نهب وتاراج گردانیده سالماً غانماً بازگردید آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده وبصوب معسکر سلطانمحمود میرزا توجه فرموده قدم درمیدان مقابله ومقاتله نهدو حسام خون آشام از نیام کشیده اعداء دولت قاهره را ازجام انتقام جرعه دهداما چون آنحضرت بسبب مرض نقرس ووجع المفاصل مجال سواری نداشت و امیرولی درقلعهٔ قندز رایت خلاف وعناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شده گفت دشمن را درعقب گذاشتن و باوجود زحمت پا محاربهٔ سلطانمحمود میرزا آسان نپنداشتن ازرعایت طریقهٔ حزم مستبعد است زیرا که هرگاه رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیرخسرو شاه که در قندز منتهز فرصت نشسته اند گذرهاء آب آمویه را محافظت خواهند نمود ودروقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را ازعبور مانع خواهند بود بنابر آن خاقان منصور در باب بیضاء آن عزیمت مترددگشته ناگاه امری داد کـه اصابت رای امیرمحمد بوضوح پیوسته حـرکت رایت نـصرت آیـت بجانب قـندز اتـفـاق افتاد تبیین اینمقال آنـکه امیرشجاع الـدین ذوالنون ارغـون کـه بموجب فرمـان همایون ازطرف زمین داور متوجـه مـلازمت خاقـان منصور بـود بعد ازنهضت آن حضرت ازبلخ با فوجی از سپاه تیز چنك به آن بآن بلده وسیدوازغایت غرور پیش ازآنکه تتمه سپاه هزاره ونکودری باو پیوندد باشصت نفر ازدلیران سپاه جلادت اثر روی بارهنك نهادو خبر توجه وقلت لشگر امیر ذوالنـون بقندز رسید باهفتصد مرد مکمل مسلح سر راه بر آنجناب گرفت امیرذوالنون بعدازوصول بدان موضع از کثرت عدو وعدد دشمن نیند یشیده مستعد رزم و پیکار گردید وهرچند جمعی ازدولتخواهان معروض داشتند کهچون مردم ما درغایت قلت اندبااین سپاه رزم خـواه قدم درمیدان قتال نمی باید نهادو بمقتضای (الفرار ممالا یطاق) عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید داد بجائی نرسید وآن شیر بیشهٔ شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشگر امیرولی تاخت ودر حملهٔ اول جمعی راقتیل وجریح گردانیده بر خاك خذلان انداخت اماچون اعدا بسیار بودند ملازمان امیررستم نشان فرار بر پیکار اختیار کردنـد وسپاه قندر آنجناب رادرمیان گرفته متهوری زخمی برسرش زدچنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد وسایرقندزیان هجوم نموده اورادستگیر کردندو امیر ولی صید مطلوب رادردام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجهٔ زخم امیرذوالنون اشارت فرمودو چون اینخبر بعرض خاقان منصوررسید خاطر اشرف اعلی برآن قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسروشاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطانمحمود میرزا نهدلاجرم اردوی کیهان پوی ازارهنك کوچ کرده

متوجه قندز گشت و بعدازطی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب نیکی مضرب سرادقات سلطنت واقبال شدو عساکر ظفر مآثر قندز درمیان گرفته رادر برابر قلعه مقابل کوب ساختندو دراکثر ایام از آن زمان که نیرعالم افروز برفراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تاوقتیکه سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر وهویدا میگردید دلاوران لشگر منصور بپای جلادت نزدیك بخندق قندز رفته صف قتال می آراستندومردم شهر برز بر برج وباره از سرجان که متاعیست بس گران برمیخواستند تیر دلدوز ترك بر تارك سر کشان میدوخت و پیکان خاراگداز شعلات جان سوز درفضای هوا می افروخت غرش کمان رعدصدای مرك بگوش هوش پردلان میرساند و تیر تخش مانند خون در شریان سریان کرده جان راز آمیزش تن میرهاند **نظم** زباریدن تیرهمچون تگرك ☆ بهر گوشه برخواست طوفان مرك ☆ زغریدن کوس خالی دماغ ☆ نهان گشت ازدیده روی فراغ وچون سلطانمحمود میرزا مراجعت خاقان منصور رااز ارهنك معلوم نمود وقضیهٔ محاربه ومحاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه رابه محمد ایلچی بوغا که ازسایر امراء حصار بمزید جلادت ومردانگی امتیازداشت مفوض گردانیدواورافرمود که بر لشگر ظفراثر خاقان منصور شبیخون زده دست بردی نماید ومحمدایلچی بوغامتکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم درراه نهادواز معبری غیر مشهوراز آب آمویه عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسیدو بنا بر آنکه لشگریان مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فر نزدیك یکدیگر فرود آمده بودند و خیمهارا طناب به اطناب رسانیده محمد ایلچی بوغانتوانست که بمعسکر فیروزی اثر در آید وبخیال آن که هرگاه سورن اندازدشاید که جمعی ازعساکر نصرت مآثر قدم درمیدان مقابله ومقاتله نهند وبدین جهة آشوبی در اردو وقوع یابد آغازفریاد وفغان کرد وچون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسیدفرمود که تواچیان جار بامرا و بهادران رسانند که اصلا ازخیام خویش بیرون نیایند وبفریاد وفغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغادید که فایدهٔ بران غوغامترتب نمی شوددم در کشیدوعنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان وامراوسرداران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت وآن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسب کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که باسه هزار سوار تیغ گذار ازعقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالحسن میرزا برحسب فرموده روی براه آورد وپادشاه عالی جاه متعاقب سه هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت وابوالحسن میرزا درکنار آب بمخالفان خذلان مآب رسیده درساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال التهاب دادند ومحمدایلچی بوغاتاب مقاومت درحیز مکنت خویش ندیده عنان بوادی فرار گردانیدوقصد کرد که در کشتی نشسته خودرا ازدریای هیجا بساحل نجات رساندو درمحلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمرفرسا ازشصت قضاگشاد یافته زورق حیات اورا غریق لجهٔ فنا گردانید ونسیم

فتح وظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزبده از اتباع محمد ایلچی بوغاقرب هشتادنفر در کنار آب سر بباد دادند وجمعی دیگر بزخم پیکان قادراندازان دلاور درمیان رودآمویه روی بعالم عقبی نهادند در یای جیحون از خون کشتگان رنك لعل بدخشان گرفت وریك هامون از بسیاری جیفه آن روز بر گشتگان با کوه وپشته سمت تساوی پذیرفت وشاهزاده مظفرلوا خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته ورخسارهٔ همایون بانوارفتح وفیروزی برافراخته بمعسکر همایون معاودت نمودوخاقان منصور مبتهج ومسرور گشته ابواب عاطفت واشفاق برروی روزگارش بر گشود وخون جمعی از مردم سلطانمحمود میرزا راکه در پنجه تقدیر اسیر ودستگیر شده بودند ببخشید واز کنار آب نیکی کوچ فرموده درچهارباغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید

ذکر مصالحه خاقان منصور بامیرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت درضمان عنایت ملك معبود

چون گریختگان معرکه محمدایلچی بوغا باردوی سلطانمحمود میرزا رسیدند وکیفیت کشته شدن اورابعرض رسانیدند مجدداً نزد آن پادشاه سعادت انتما بتحقیق انجامید که درمنازعت خاقان منصورغیر ضرر فایده متصور نیست **بیت** هر که با پولاد بازو وپنجه کرد ☆ ساعد سیمین خودرا رنجه کرد بنابر آن طالب صلح وصفا گشته جهة بسط بساط موافقت ورفع غبارمخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرك ترمذی راکه در آنزمان ازسایرخان زادگان ترمذبمزید جاه وجلال وافزونی حشمت واقبال امتیاز تمام داشت نزدخاقان منصورفرستاد آن بزرك ملك وملت بمضمون کلمهٔ همایون (وان طائفتان من المؤمنین اقتتلواواصلحوا بینهما) عمل نموده بپایهٔ سر بر اعلی شتافت وخاقان منصور مقدم شریفش رامعزز ومحترم داشته جناب مرتضوی انتساب شرایط رسالت بادا رسانید ودرباب تمهیداساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید وخاقان منصور بنابر کمال ارادت بمنتسبان دودمان سیادت آنسخنان را بسمع قبول اصغا فرمود چنان مقرر شد که سلطانمحمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خودرا که دز پس پرده خلافت مستور دارددر سلك ازدواج خواهر زادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدارالسلطنه هراة فرستد وعجالة الوقت امراءقندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد برسبیل پیشکش ارسال دارند وامیرشجاع الدین ذوالنون راازقید غم نجات داده منجل و مکرم بدرگاه عالمپناه رساند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقرسریر جاه وجلال آوردو سلطنت مملکت حصارشادمان وترمذوختلان وبدخشان وقندز وبقلان رابدستور معهود بمیرزا سلطانمحمود گذارد وچون اینخبر بهجت اثر ببرادران امیرخسرو شاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرت گاه ناهید رسانیدند وفی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را از محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند وبمراسم اعتذار واستغفارقیام نموده پیشکشهای

لایقه وتنسوقات رایقه مرتب ساختند ومصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیرخسرو شاه بود بدرگاه خاقان ولاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون رامنظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرمودو آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان نیاز بشفاعت امراء قندز بگشودو ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از افعال اقربا شرمنده وسرانفعال به پیش افکنده عز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بروجنات احوالش تافت ودست عنایت خسروپوزش پذیر خلعت عفو وامان قامت درقابلیت امیر محمد باقر پوشانیده جهة امیرولی و پیرولی خلع طلادوزی فرستاد وامیر محمد باقر را بجامهٔ خاص وافسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت وهمدران ایام امیر بزرك ترمذی بانعام اسب وزرونفایس اثواب وتبرکات دیگر مباهی ومفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد وبنابرآنکه درباب صلح وصفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بودآن پادشاه عالیجاه نیزجناب سیادت ونقابت پناه را مشمول انعام واحسان بیکران کرد وچون خاطر خطیر خاقان منصور از این وقایع وامور فراغت یافت مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت ونشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر برزده امرا ولشکریان تمام صحرای خلم وخرم دسار باغ رااحاطه نمودند وبجرگه روانشده چندشبانه‌روز جانوران شکاری راندند و در منزل بابا شاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو ونخچیرجمع گشت و شاهزادگان عظام امراء مریخ انتقام برحسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت درآن قمورقاتاخته اززخم تیرتیز وشمشیرخون ریزشکاری بسیار برخاك هلاك انداختند بعد ازآن سایرلشکریان بآن امر پرداخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند وخاقان منصور بقبة الاسلام شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدرمحمدمیرزا ارزانی داشت وامیر مبارزالدین محمد ولی بیك راجهة تمشیت مهمات آنجائی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقرسر بر سلطنت شده کامران وکامیاب ازآب مرغاب عبور نمود وازپنج ده وترناب گذشته بسعادت واقبال درباغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن باندك زمانی انامل تقدیر ایزد متعال نیل ملال بر رخسار اقبال خاقان بیهمال کشید وسلطان ویس میرزا چندماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارگان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام وختمات کلام ملك علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یك پسرماند میرزا محمد سلطان نام ومادراین پسر سلطان نام بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده باوالدهٔ خود درقید حیاتست ودرظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر میرزا بسر می برد .

ذکر صعود خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد بر ندق و امیر جهانگیر و خواجه مجدالدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین محمد را ازدخل درامور ملك ومال‌معاف داشت وزمام امور دیوانی وسرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک گذاشت وخواجه نظام‌الملک باعلی مدارج اعتبار واختیار ترقی کرده قدم‌ازمرتبهٔ وزارت برتر نهاد و روزی چند به منصب اشراف دیوان اعلی‌مشرف بوده بعد از آن درجر که‌امراء عظام مهرزد ودست تصدی اودررتق وفتق‌وقبض‌وبسط وحل‌وعقدمهمات ممالك محروسه قوی‌شده اکثرامراوصدور ومقربان و انجکیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش بجا می آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده‌منشیان در فرامین مطاعه لقبش را امین‌الدوله القاهرة قلمی میکردند وبیشایبه تکلف خواجه نظام‌الملک بصفت حلم وتواضع‌موصوف بود ونسبت بمشایخ و علماارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمودهر کز حاجب ودربان بردرخانهٔ خودنمی گذاشت و هر کس رامهمی پیش‌می آمدهر که‌می‌خواست نزد خواجه رفته حال خودرا عرضه میداشت واولادامجاد خواجه‌نظام‌الملک خواجه‌کمال‌الدین حسین وخواجه رشیدالدین‌عمیدالملک دوجوان بودند بحسن صورت وسیرت آراسته‌ونهال‌وجود ایشان ازصفات ذمیمه وسمات دینیه پیراسته وخواجه‌کمال‌الدین حسین‌بجودت طبع وحدت ذهن وفصاحت بیان وطلاقت لسان‌موصوف ومعروف بودوخواجه‌رشیدالدین‌عمیدالملک باوجود این اوصاف درمیدان جلادت وسپاهی گری گوی مسابقت از امثال واقران میر بود و این دو برادر نامدار در زمان‌امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلك انجکیان ومقربان خاقان‌عالی‌مکان منتظم بودند وهمواره حاجات فرق انام راعرض کرده‌مهمات‌خاص وعام را سرانجام می نمودند وچون تقرب نیابت خواجه‌نظام‌الملک واولادش‌درجه کمال یافت بنابرآزاری که از خواجه مجدالدین‌محمد درخواطر داشتند دفتر عهدوپیمان اورا برطاق نسیان نهاده‌در پایه‌سر براعلی گاهی زبان بغیبتش‌میگشادند ومحاسن افعال آنخواجه‌ستوده خصال رادرصورت مقابح باز نموده کثرت‌تمول‌اورا شرح میدادند وبحکم(من یسمع بخل) بعضی ازآن در خاطر خاقان عالی‌مکان‌جای گرفت‌وقواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجدالدین محمدسمت اختلال پذیرفت ودرآن زمستان که خاقان‌منصور دربلخ قشلاق فرمود منهی از اردوی همایون کیفیت تغیرمزاج صاحب‌تخت وتاج رابخواجه مجدالدین محمدقلمی نمود و آن جناب متوهم گشته‌در گوشهٔ اختفا منزل گزیدوبعد ازآنکه ماهچهٔ علم‌ستاره حشم ازآن

سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجدالدین محمد خفته بامراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملك ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تدبیر بر لوح ضمیر منیر همایون انگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر باسلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنة بردارند و سایر ذراری سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انکارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درست که در اثنا یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکوره ضمیمهٔ رنجش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر راباخود مخمر گردانید و چون آن دو امیر مهم خواجه مجدالدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجدالدین محمد از غایت دوراندیشی بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن الجامی رجوع کرد و آنجناب باخاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجدالدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملك و خشنودی رعیت و سپاهیست البته اورا تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در بارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجدالدین محمد پیغام فرمود و خواطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بعز بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش گرد و بنور فراست در مجلس اول سوء مزاج شهریاری را نسبت بخود فهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملك قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت می نمود و همدران هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشك گرد حوض بزرك باغ جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهان گیر و خواجه مجدالدین محمدرا طلب فرمود و امراء عظام را بمواخذه و مصادره ایشان امر نمود و امیر محمد علی اتکه که بامحصلی خواجه مجدالدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهان گیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر برندق مدت یکسال در حبس مانده بعد از آن خاقان عالی مکان اورا نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبهٔ زر دوزی و افسر نوروزی سرافراز گردانید بدستور و پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده در باره آن عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجدالدین

محمد پس از روزی چند که درخانهٔ امیر محمد علی اتکه دربند بود خاقان منصور بپرسش مهم اوحکم فرمود ومیرزا سلطان احمد وامیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه و شاه امیراحمد علی فارسی برلاس وامیرمبارزالدین محمد ولی بیك وخواجه قوام‌الدین نظام الملك واولاد وسایر امرا ووزرا وارکان دولت ومقربان وانجکیان دردیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیرمحمد علی اتکه خواجه مجدالدین محمد را بابندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام‌الملك درآن مجلس زبان‌تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند وآنجناب بدلی قوی واملی فسیح‌تمامی سخنان بد اندیشان را جوابهای نیك گفت وهرچند اعدا سعی نمودند یکدینار وبیکمن بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملك عاجز گشته آخر الامر محمد عمروآبادی‌را که عمل‌داری‌ساقط‌بود اشارت نمود که‌درپهلوی خواجه مجدالدین محمد نشست وآنجناب روی بامرا آورده گفت کسی را معارض من‌سازید که هم کفو من باشد تا اگردرشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمروآبادی برزبان آورد که من ازتو کم‌نیستم بلکه اصالت من‌زیاده است زیراکه‌من حرالاصلم و مادر تو مملوکه خواجه پیر احمدبوده‌خواجه‌مجدالدین‌محمدازاستماع‌این‌تشنیع شنیع برخودپیچیده‌روی‌بامرا وارکان دولت که همه باو در مقام عداوت بودند آورده و گفت بآنچه مدعای شماست اعتراف مینمایم‌مرااز معارضهٔ‌محمد عمروآبادی معاف دارید آنگاه بنابر اشارت اعدا سطری چندنوشت مضمون آنکه‌آنچه درایام اختیار ازمن‌صدور یافته نیك واقع نشده و بگناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی اتکه او را به مجلس باز برده خواجه نظام الملك باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی راکه از خواجه مجدالدین محمدستانده بود عرض نمود وحکم حاصل کرد که بتحقیق جهات ومتملکات آنخواجه حمیده‌صفات پردازد ونواب‌وخواص اورادر شکنجه وتعذیب کشیده آنمقدار زروجوهروکتب شریفه واجناس نفیسه وفادزهرهای حیوانی واوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش رنگین ظاهر شد که هرگز عشرآن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بودوچون آن‌تحف‌وتبرکات بنظرخاقان منصوررسیدبر زبان گذرانید که مارااعتقاد بخواجه‌مجدالدین‌محمدچنان‌بود که‌هرگاه‌تحفه‌نفیسی بدست‌اوافتد فی‌الحال‌پیشکش‌ماکندواکنون‌چنان‌معلوم‌میشود که باماسرراستی نداشته‌خواجه نظام‌الملك چون‌این سخن شنودبعرض‌رسانید که‌باوجود آنکه تاغایت خواجه مجدالدین محمدرا شکنجه نکرده‌ایم این‌مقدار تنسوقات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر اورا تعذیب نمایند دیگر اشیاء نادرظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشد وآخرالامر برطبق مدعای خواجه نظام الملك حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که‌آسیبی بجان او نرسد وجزم دانند که‌هر کس در قطع رشته حیات. خواجه مجدالدین محمد سعی کند کشته خواهد شدخواجه نظام الملك وسایر دشمنان خواجه مجدالدین محمد ازین سخن‌فهم کردند که‌رأی همایون متوجه آنست که نوبت

دیگر خواجه مجدالدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که اورا درخراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجدالدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی معتدبه ازوی حاصل نمیشود کس نزداو فرستاده گفتند که اگر تومتقبل شوی که درعرض چندماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرودآوری ماتورا مطلق العنان میسازیم آنگاه درباب سرانجام آنوجه طریقه امدادومعاونت مرعی میداریم وچون خواجه مجدالدین محمد مخلص خودرامنحصردرقبول این سخن دید برطبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید وازبند نجات یافت اماهم در آن هفته نظام الملك وجه تقبل را تحصیلات نوشته دروجه جمعی ازغلظاء اتراك وشاگردپیشگان تنخواه نمودند وبنابرآنکه سرانجام آنوجه مقدورخواجه نبودومهم به بی ناموسی سرایت می کردکرت دیگردرگوشهٔ مختفی گشت ویراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفهٔ ازمردم فرنك براه بیابان کرمان پوشیده وپنهان روانشدوهم در اینسال امیر نظام الدین درویش علی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اماخواجه مجدالدین محمدچون بمنزل تبوك رسید فی ذیقعدهٔ سنهٔ تسع وتسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیك اجابت فرمود اما متوجه ریاض جنت گردید وامیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة بازآمدونوبت دیگر برمسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت انشاءالله تعالی

ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استرآباد و بیان شمهٔ از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاه زاده بعظمتی هرچه تمام تر باسترآباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالك مازندران ورستمدار رسل ورسایل باپیشکش های لایق بآستان سلطنت آشیان فرستادند وجواهر اخلاص خودرا برطبق عرض نهاده بسلوك طریق اطاعت وانقیاد وعده دادند وبدیع الزمان میرزا ببسط بساط نصفت ورافت پرداخته به تدارك اختلالی که دروقت مخالفت امیرمغول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب انعام واحسان برروی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدینمحمد امین عباسی را ازپایهٔ سریراعلی طلبیده منصب امیرالامرائی واختیار ملکی ومالی وجزئی و کلی را بوی داد وزمام امروزارت وامور دیوانی را درکف کفایت خواجه شمس الدین محمدبن خواجه معزالدین شیرازی نهادو مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسیدنظام الدین سلطان احمدبن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت وچون هرج ومرج بامور دولت سلاطین آق قویلوق راه یافته بود بسیاری ازامراء ترکمان التجابشاه زاده آورده علم شوکتش ازایوان کیوان درگذشت وسلطان بدیع الزمان

میرزا بنابر تحریض امرا آذربایجان فی شهور سنهٔ ۸۹۹ قصد تسخیر آن‌ولایت کرد و ازاسترآباد به‌ری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ازجوفهٔ که استماع نمود بجانب دارالملك جرجان‌مراجعت فرمودو ازجملهٔ عظایم امور که درزمان سلطنت بدیع-الزمان میرزا دراسترآباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی‌پناه خواجه فخرالدینمحمد تبکچی که ازحبس قلعهٔ اختیارالدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه‌شمس‌الدینمحمد بحکم‌شاهزاده که بنابراغوای امیر شمس الدینمحمد امین عباسی وخواجه شمس‌الدینمحمد بن خواجه‌معزالدین‌صدور یافت مواخذگشته کشته گردیدندوچون خلقی کثیر ازمردم جرجان بآندوخواجه عالیشان بازبستهٔ بودند سلك‌جمعیت متوطنان آن‌ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخرالدینمحمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه‌سیف‌الدینمظفر بخراسان رفته‌منظور نظرعنایت مظفر حسین‌میرزا گشت‌و درسلك امراء عظام انتظام یافت ودر اندك زمانی‌شآمت خون ناحق شامل‌حال‌امیرمحمد امین‌عباسی شده‌بعرض خاقان منصوررسید که‌جناب امارت‌مآبی پیوسته میرزا بدیع‌الزمان رابدآموزی کرده بسلوك طریق مخالفت دلالت می نماید و بترتیب‌آلات رزم‌و پیکار پرداخته داعیه‌دارد که‌ابواب فتنه‌بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابرآن‌فرمان واجب‌الاذعان بنام‌میرزا بدیع‌الزمان صادرگشت که امیرمحمد امین‌رابند کرده به‌درگاه‌عالم‌پناه‌فرستدوشاه‌زاده‌را درامتثال آنمثال یکدوروز اهمال‌واهمال نموده آخرالامر بموجب استصواب زمرهٔ ازامرا وخواص که اعتبارو اختیار امیر محمد امین‌موافق مزاج ایشان نبودبگرفتن جناب‌امارت مآبی فرمان فرمود وامیر حسین قلی جفاکش‌بموجب فرموده عمل‌نموده بندی‌گران برپای محمد امین‌نهاد و او را مصحوب خودگردانیده متوجه دارالسلطنه هراةگشت وچون خاقان منصورخبر آوردن امیر محمد امین‌را شنود نشانی بنام‌امیرحسین قلی فرستاد که‌سر اورا ازتن‌جدا کرده بپایه سریراعلی فرستند واین نشان‌در رادکان باامیر حسین قلی رسیده حسب‌الحکم بتقدیم رسانید وامیر نظام‌الدین علی‌شیر درتاریخ رسیدن سرامیر محمد امین‌رابهراة این‌بیت درسلك‌نظم کشید **بیت** ظالمی‌را کشته سوی شهرآوردندسر ☆ آنچه آوردندقتلش‌را همان تاریخ‌بود وچون خبرقتل امیرمحمد امین باستراآباد رسید خواجه شمس‌الدینمحمد بن‌خواجه معزالدین بنابروفور اتحادکه نسبت‌بجناب امارتمآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان‌بدیع‌الزمان‌میرزا‌من‌حیث الاستقلال بصاحب‌السیف والقلم خواجه جلال‌الدین میر کی مفوض‌گشت ومقارن آن‌حال رایات‌همایون‌فال‌خاقان بیهمال بجانب‌حصارشادمان درحرکت آمدو سلطان‌بدیع‌الزمان میرزابرسم امداد متوجه کنارآب آمویه شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند وحصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن‌امصار

نظم دربن نوبت که باصورت‌پرستی ☆زندهر کس بنوبت کوس‌هستی زمستان‌ازچمن‌رخت

اربیندد ✲ زتاثیر بهاران گل بخندد گراز گردون نگردد نورخور گم ✲ نگیردرونقی بازار انجم مصداق این‌سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسربزرگتر سلطان ابوسعید بودو در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت می‌نمود درغرهٔ ذیقعده سنهٔ تسع وتسعین و ثمانمائه از دارغرور بسرای راحت‌وسرور انتقال کرد واینخبر که بمیرزا سلطانمحمود رسید میرزا سلطانمسعودرا درحصار قایمقام خودکرده روی بسمرقند آورد وبعد ازوصول درآن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته حکومت بخارا و توابع را بولد ارشدخودبایسنقر میرزا گذاشت ودرماه ربیع الاخر سنهٔ تسع‌مائه آن‌بادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی برافراشت آنگاه بایسنقر میرزا باتفاق اکابر وامرا ازبخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت وبتشیدقواعد عدل‌واحسان پرداخته بساط ظلم‌و عدوان درنوشت و مقارن جلوس میرزا بایسنقر سلطانمحمودخان بن یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراءالنهر لشگر بسمرقند کشید وبایسنقر میرزااورا استقبال نموده درنواحی کتای تلاقی فریقین بوقوع انجامیدونایرهٔ حرب وشعلهٔ طعن‌وضرب اشتعال یافته درآن‌اثنا حیدر کوکلتاش که‌از اعاظم‌ارکان دولت سلطانمحمودخان بود بابعضی ازجوانان هراول درمیدان‌مردان فرودآمد وشبه نموده دلیران سپاه‌سمرقند سپرتهور درسر کشیده بجانب آن جماعت تاختند وکارحیدر کوکلتاش وسایر تیراندازان‌را برنهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان دلشکسته گشته‌پشت برمعرکه گردانیدند ونسیم فتح وظفر بر پرچم علم‌بابسنقری‌وزیده لشگرسمرقند سه‌هزار مغول‌را بتیغ بی دریغ بگذرانیدند بایسنقر میرزا درغایت جاه و جلال بمقر خودخرامید وبدلاسای رعیت و سپاه مشغول‌گشته لواء سرافرازی مرتفع گردانید و برادر خورد تر خود سلطانعلی راکه داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشید امابسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن‌امر شنیع بود آسیبی بنور دیدهٔ شاه زاده نرسید وپسر بزرگتر میرزا سلطانمحمود میرزا سلطانمسعودکه درحصار شادمان قایمقام پدر بود چون ازفوت آنحضرت وقوف یافت در آن ولایت سکه وخطبه بنام‌خود کرده به تمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطانسعید درسلک نوکران امیرسید مزید ارغون انتظام داشت وبیمن تربیت سلطانمحمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده دراوقات سلطنت آنحضرت درمملکت‌قندوز وبقلان اعلام ایالت‌می افراشت بعدازفوت ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرد واگرچه روزی چندنسبت بسلطان مسعودمیرزا مراسم اطاعت بجای‌آورد اما آخرالامر ببسیاری ابطال‌رجال وافزونی اسباب حشمت‌واستقلال مغرور گشت وازحکم وفرمان سلطانمسعود میرزا گردن‌پیچیده نخوت وجبروت وعظمت‌وبادبروت او ازحد وعدد درگذشت چون این‌خبر بدارالسلطنهٔ هراةرسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت گردید و بعد ازاجتماع سپاهی که در کثرت ازاوراق اشجار زیاده بودند درصولت باشیرژیان وپیل دمان دعوی مقاومت‌می نمودند بتاریخ اوایل سنهٔ احدی‌و تسعمائه عنان عزیمت بجانب قبةالاسلام بلخ انعطاف

داد و مسرعی هم‌عنان برق و باد بصوب استرآباد فرستاد و بسلطان بدیع‌الزمانمیرزا
پیغام فرمود که باسپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب‌همایون پیوندد و به
اتفاق سایر شاهزادگان دردفع اعداء دولت‌قاهره کمرسعی واهتمام برمیان جان بندد
چون ایلچی بدرگاه‌شاهزاده رسید ونشانی که برده‌بود بعرض‌رسانید سلطان‌بدیع‌الزمان
میرزا نخست دراطاعت فرمان واجب‌الاذعان تغافل ورزیده وآخرالامر ملاحظه‌رعایت
حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید وزمام امورولایت جرجان رادر قبضهٔ
اقتدار شاه‌زاده کامکار محمّد مومن‌میرزا نهادو بساعتی مسعود ازاسترآباد بیرون‌آمده
عنان یکران بطرف آب‌آمویه انعطاف داد اماخاقان منصور چونقطع منازل‌ومراحل
فرموده بحدودقبة‌الاسلام بلخ‌رسید شاه‌زادهٔ سعادتمند حیدرمحمدمیرزا وامیرمبارزالدین
محمد ولی بیك بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند
وبشرف تقبیل انامل فیاض‌مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه و منظور انظار
عاطفت پادشاهانه گردیدند وچند روز النك آسیاء ریکـك که‌در یکفرسخی بلخست
معسکر نصرت‌اثر گشته اردوی کیهان پوی‌از آنجا بعزیمت عبورازآب ومرور برولایت
حصار بمعبر سنك‌ریزه رفت‌و درآنمنزل بعرض خسروعادل رسید که خسروشاه لشگری
جلادت اثر بلکه‌حشری‌عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه
دشمن‌شکن ازآب گذرهارا مضبوط سازدو بقصد نهب و تاراج ممالك محروسه اعلام
اقتدار برافرازدبنابرآن خاقان عالیمکان باامراء عالیشان مشورت فرموده صلاح‌دولت
درآن دیدند که‌بعضی ازشاهزادگان رستم‌توان راباقوجی ازجنودمظفرلوا جهت‌دفع
شر خسروشاه بجانب قندز ارسال داردآنگاه‌از آب‌عبور نموده‌مملکت حصارشادمان‌را
بحیز تسخیر درآورد و در بن اندیشه بود که آنخدمت را بکـدام یك از اولاد
امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع‌الزمان میرزا باردوی اعلی رسید وبشرف
دستبوس والد بزرگواراستسعاد یافته موجب مزید اعتضادشاه‌وسپاه گردیدخاقان منصور
آن نوردیده سلطنت وجهان بانی‌را سردارفوجی از امراء ظفراقتباس وبسیاری از
لشگرقیامت هراس گردانیده جهة مقابله ومقاتله خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت
وبنفس همایون از رودجیحون عبور فرموده درحدود قریه‌بیا اعلام اقتدار بر افراخت
ومردم‌آنجائی بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده
بسرانجام‌پیشکش‌وساوری قیام‌ننمودند لاجرم نایرهٔغضب خاقانی‌اشتعال یافته‌سپاه‌نصرت
نشان آنچه درآن قریه یافتند ببادغارت وتاراج بردند وازآن جانب سلطان مسعود
میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعهٔ‌حصار را باامیرمحمد باقرو
بعضی دیگراز امرا مثل امیرمحمود برلاس ودرویش علی ساربان سپرد و خوددرنفس
شهر توقف کرده بنابر صغرسن وعدم تجربه درغایت غفلت اوقات می گذرانید وحیرت
وبی‌سامانی‌شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده ازبیا برجناح‌استعجال بجانب حصار
ایلغار فرمود و پس از قطع منازل در صبحی که لـوأبیضا آفتاب در فضا
سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچهٔ رایت ظفر مآب برالنك جوزی که‌ازآنجا تاحصار

یکدو فرسخ مسافتست پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده
بامعدودی از ملازمان بطرف دره وزراب گریخت وخاقان منصور برفرار شاهزاده اطلاع
یافته ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا را باجمعی از امرا وانجکیان وفوجی از
عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کردوشاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد
میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بچنداول جنود سلطان مسعود میرزا
رسیدو بین الجانبین غبار جنك وشین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی برصف حصاریان تاخت
وغایت مردانگی وجلادت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا ازپای
درآمده پسرش نیز دستگیر شد و متعاقب آنواقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده
مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند وبوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع
لطایف الحیل بذروهٔ جبلی که در بلندی بامنزل زحل دعوی برابری می نماید صعود نموده
وچون در آن کوه برف بسیار بود ازجنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته برزبر برف
گسترده و ازآن جانب کوه پایان شتافته وعنان هزیمت بطرف شهر سبز تافته بناء
علی هذا ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه
بیست و سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند وخاقان منصور از واقعه سلطان
محمد میراخور تاسف خورده اقربا واتباعش را بپرسش ونوازش سرافراز و مفتخر
گردانید و همانروز امیرعمر بیك وسلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة
استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خواطر دور و نزدیك وترك وتازیك رابعواطف
بیدریغ تسلی بخشیدند وبغایت عنایت وعدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص
وعام ولایت حصار شادمان خرم وشادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده
سدره انتما کرده درظلال لطف واحسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و
احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعالی واوانی سپاه انجم جاه
بیکدانه جوو یکمن کاه متعرض ومزاحم هیچ آفریدهٔ نگردد و اگرخلاف حکم بظهور
پیوندد درعوض هرپشیزی سری وبجرم هرضرری. سروری تلف خواهد گشت ودرروز
پنجشنبه بیست وچهارم اردوی نصرت بزك از النك جوزی کوچ فرمود موضع سمجك
محل نصب سرادقات سلطنت واستقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که ازلشگریان
مظفرحسین میرزا سه هزار مرد درسایهٔ علم شاهزاده فریدون حسین میرزا وامیرمبارزالدین
محمد ولی بیك وامیر ابراهیم جغتای وامیرمحمد سعید ارغون از آب عبور نموده بسلطان
بدیع الزمان میرزا ملحق گردند وآنحضرت از آن جانب آب و مظفرحسین میرزا ازاین
طرف توجه قندزرا وجه همت سازند وباطفاء نایرهٔ مخالفت وعناد امیرخسروشاه پردازند
وروز شنبه بیست وششم یکی از نوکران میرزا مظفرحسین گورکان حلیمه نام بپایهٔ سربر
گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را بامکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا
فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسرو شاه قدم جرأت وجسارت ازقندز بیرون نهاده و

خاطر برمقابله ومقاتلهٔ سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد درانحفاظ رایت شوکت اوطریق اهتمام مسلوك دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفرحسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان پیوندد وهردوشاهزاده باتفاق یکدیگر برسرخسرو شاه روند وصورت جمعیت اورا به پریشانی مبدل گردانند ودرروز یکشنبه بیست وهفتم قاسم سلطان ولدسیدك خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق واکابر سلاطین عرضهٔ آفاق بود اقبالوار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید وبه تقبیل انامل فیاض سرمفاخرت افراخته درسلك سایر شاهزادگان منتظم گردید ودرهمین روز امیرمظفر برلاس ولد امیرشیخ عبدالله درديوان امارت سلطان مسعود میرزا مهرمیزد بآستان سلطنت آشیان شتافتو تحف لایقه پیشکش کرده درسلك اقران خویش انتظام یافت ودروز سه شنبه بیست ونهم موکب همایون ازسمجك نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم وپرخاش گشت ودرآن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسروشاه ازمقاومت عاجزشده روی عزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندزآورده وشاهزادگان ونوئینان اورا تعاقب نموده آن قلعه را مرکزوار درمیان گرفته اند وبمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما درمیان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصورمظفرحسین گورکان اندك نقاری واقعست زیراکه چون خسرو شاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از معرکهٔ قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا برسلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت می نماید ومی خواهد که درحین سواری نقاره زده بابرادر کلانتر ابواب مساوات برگشایدچون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصاررا بصلح فیصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلك بیان می گردد ومن الله اعانته والمدد .

ذکر محاصره قلعه حصار وبعضی دیگر از وقایع روزگار

در این اوقات واوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن وسزاوارچنان می نمود که امیرمحمد باقر ومحمود برلاس ودرویشعلی ساربان به اتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت درگوش کشیده وغاشیه متابعت بردوش گرفته بپایهٔ سریرخلافت مصیرشتابند وبلوازم نیاز ونثار پرداخته در سلك سایر بندگان دولتخواه انخراط وانتظام یابند اما آنجماعت را رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا واولاداو ازاین امرمانع آمده پای درداماناستغنا پیچیدند وپشت پندار بحصانت حصار بازنهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بناء علی هذا صباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشور گیر دیده متحصنان قلعهٔ مستدبررا خیره ساخت وشعشعه بیرق جمشید خورشید لوامع تسخیر برساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت

فرمان آفتاب شعاع واجب‌الاتباع نفاذیافت که از امراء انجام‌سپاه ناصرالدین‌عمربیك ومحمد علی اتکه وشاه‌حسین‌جان بیار و عبداللطیف جان‌نثار وحسن‌علی قزاق و یوسف ایوب وامیر بیك ترکمان وتینگری بردی‌سمانجی‌وسلیمان ترکمان ودوست محمدبخشی وحمزه که‌قراول باغلبه بسیار ازپیاده‌وسوار گردقلعهٔ حصار را محل نصب خیام ظفرانجام سازند ومورچلها بخش کرده ازروی جدواهتمام بامرمحاصره ومحاربه پردازند والحق آنحصاریست که دررفعت وحصانت شبیه قلعهٔ‌خیبروسد سکندروخندق عمیقش بسان‌عرصه همت ارباب‌کرم عریض وپهناور **نظم** قضا کنگرش را ز برج زحل✿ ببالا بر آورده چندین محل ✿ ته خندقش اززمین درمغاك✿ دوچندان که‌ازچرخ تا روی خاك **القصه** سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکزوار درمیان‌گرفتند واسباب حصار گیری‌ترتیب‌داده عراده ومنجنیق‌نصب کردندواز جانبین دست باندا‌ختن تیروسنك گشاده لوازم محاصره ومحاربه بجای‌آوردند کمانهای‌رعد درغرش آمده آتش درخرمن‌جمعیت دلیران‌انداخت‌وعقاب تیرازآشیانهٔ کمان‌پرواز نموده درکاخ دماغ بهلوانان نشیمن‌ساخت چون چند روزحال براین‌منوال‌بگذشت وازهرطرف طایفه کشته گشت کاراهل‌حصار به‌ــ اضطرار انجامیده‌قاصدی‌نزد جناب عرفان‌شعارخواجه حسن‌عطار که ازاولاد زبده‌مشایخ بزرگوار خواجه علاءالدین عطاربود ودرجغانیان برمسند هدایت وارشاد تمکن‌داشت فرستادند والتماس نمودندکه بپایهٔ سر برخلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان‌بگشاید‌وخواجه حسن برحال آنفرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید وبوسیله صدور عظام بمجلس همایون‌خاقان‌گردون غلام درآمده به تقبیل انامل فیاض سرافراز گردید وگناهان محصوران را درخواست نموده وخاقان منصور ملتمس‌خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت وخواجه بقلعه رفته مژده امن و امان وعفو واحسان رسانید ومتوطنان حصار فرحناك ومسرور گشتند واظهار اطاعت‌وانقیاد کرده آنچه دست مکنت ایشان بدان می‌رسید برسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند واوبکریاس گردون اساس‌شتافته‌بعزبساط بوس معزز گشت و بپوشیدن خلع فاخره سر افراز شده دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریان را خلعت بخشش و بخشایش پوشاندوزلال‌مکارم‌خسروانه غبار مکارم وعناد آنفرقه را فرونشاند وقواعدصلح وصفامؤکد شده خواجه‌حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصاص یافت‌وامیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه شتافت **بیت** منهی‌اقبال دربن‌کهنه دیر ✿ غلغله‌انداخت که‌الصلح خیر وامراءحصارقبول نمودند که بعدازمراجعت موکب‌ظفر آثار‌مخدرهٔ سرا پرده‌عصمت‌را که‌سلطانمحمودمیرزا نامزدحیدرمحمدمیرزا کرده بودبراق نموده بدارالسلطنه‌هراة‌فرستندومیرزا سلطانمسعوددرابر سلوك طریق‌اطاعت وانقیاد باعث ومحرض باشندوازوقایعی که‌درخلال‌احوال‌گذشته‌روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب‌ولد مظفرالدین‌ایوب که‌ازاعاظم ارکان‌دولت سلطانمسعود میرزابود التجابسدهٔ سدره انتما کرده شرایط نیازمندی وپیشکش‌بجای آورد وخاقان

منصور اورا منظور نظر لطف و اعتبار ساخته در دیوان امارت مهرداد و مواجب مناسب تعیین فرمود دیگر آنکه قدوة الصدور والاعاظم میرك جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمدامین که آباعنجد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آئین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیك اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب برفوتش متأسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سیدالمرسلین صلی الله علیه وآله الهادین تجهیز و تکفین کردند وسی سوار مسلح مکمل با نظر محمدقبادیانی بتشییع نعش اورا ببلخ برده درمزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوه اولیا را بخاك سپردند مدت حیات میرك قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود **بیت** چو رفت روز برات ازجهان دعا خوانان ☆ بماندسال وفاتش دعای روز برات

ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان

چنانچه سابقاً خامهٔ سخن آرا درسلك تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاه زادگان در حیز مکنت خویش ندید و چهار دیوار قلعه قندزرا پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاه زادگان و نوئینان باعساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده ازجانبین سنك های رعد آتش دادند و شعلهٔ گیرودار بقلعهٔ سپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوك دلدوز گشادند و بنابر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعداز فراغ ازمهم حصار باتمامی مخدوم زادگان و امراء عنان عزیمت بدان صوب تافت و هوای قبادیان ازغبار موکب نصرت نشان عطرافشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادرشد و امراء تواچی کشتیها که زه های آب آمویه را جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند ودر معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند در آن اثنا شبی کشتی بموضع بستن پل رسید و بشدت هرچه تمامتر بر کشتیهای جسرخورده اکثر آنها رادر هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیرهٔ درمیان داشته باشد تابدان کشتیها که درست مانده بوداز این کنار آب تاجزیره جسر بسته بگذرند و کرتی دیگر ازجزیره تا آن لب آب جسر بندند وعبور کنند و بعداز جستجوی و تك و پوی مثل این جائی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور باتمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسررا بدانطرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در آب افتاده و بسهولت بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیلهٔ جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان همانزمان از آنجا عبور فرموده شاه زادگان و امرا و لشگریان نیز مانند باد از آب عبور نمودند چنانچه دروقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیك به نیمشب آب طغیان

کرده آنجزیره رافرو گرفت وهمگنان رامعلوم شد که‌افتادن آن شتر در آب محض عنایت‌ملك وهاب‌وکمال قوت ودولت‌خاقان کامیاب‌بوده والا در آنشب‌درجزیرهٔ مذکوره توقف واقع‌میگشت وهمه کس راطوفان بلاوامواج دریا از سرمی گـذشت‌ولاعجب بیت

بود هر کرا لطف حق‌راهبر ☆ زطوفان دوران نیابد ضرر **القصه** چون‌دریای لشگر قیامت اثر خاقانی درظاهرقندز بتلاطم درآمد سیلاب رعب‌وهراس اساس عنـاد امیر خسرو شاه‌را اندراس داده ازمقام‌غروروپندار تجاوز نمودوعلی التعاقب والتوالی قاصدان سخندان بآستان‌خلافت آشیان ارسال‌داشته بزبان عجزونیازمندی پیغام داد که‌قدر بنده از آن نازلتر است که باخدام خاقان‌منصور در معرض مقابله ومقاتله درتوانم آمـدو جـرأت وجسارت کـه تـاغایت بوقـوع انجامیده از خـوف جان و بیـم هـلاکت بـوده اگر زلال الطاف خسروانـه دفـاتر زلات ایـن بیچـاره را بـآب عفوو اغماض فرو شوید هرآینه حلقهٔ چاکری وانقیاد در گوش کشیده مـادام الحیـواة قدم ازجاده خدمتکاری فراتر نمی‌نهم وچون موکب همایون ازینجا مراجعت فرموده درقبة‌الاسلام بلخ نزول‌اجلال واقع شودبدرگاه عالم پناه شتافته دیدهٔ رمد دیده‌را از خاك بارگاه سپهر اشتباه جلادهم خاقان‌منصور از عایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی برعجز وبیچارگی خسرو شاه‌ترحم نموده فرستادگان اورا بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود آنگاه خسروشاه خطبه‌وسکه باسم ولقب‌همایون موشح ومزین ساخته نظر بهادررا که ازجمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایـق بیرون فرستاد واو بوسیلهٔ امراء عظام‌شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار واستغفار برگشاد وبانعام خلع طلادوزی مفتخر ومباهی گشته‌خاقان‌منصور جهة امیر خسرو شاه‌و برادران او نیز اثواب‌خاصه ارسال‌فرمود واز کمال مکارم‌اخلاق منصب‌امارت‌دیوان‌اعلی بخسروشاه‌عنایت کرده تفویض آن منصب‌جلیل‌القدررا علاوهٔ بخشایش جرایم‌وآثام‌او گردانیدوچون نظر بهادراز بارگاه فلك‌احتشام‌مقضی المرام بقلعهٔ قندز بازگشت فرق‌تفاخر ومباهات‌خسروشاه ازایوان‌درگذشت‌ومهرخودرا بقطب‌الدین‌محمد بکاول‌سپرده بپایهٔ‌سریرخلافت‌مصیر فرستادتافرامین‌مطاعه‌رابآن موشح‌سازد بعدازآن‌اردوی کیهان‌پوی بجانب قبة‌الاسلام بلخ نهضت‌نمود وچون‌از غبارمواکب گردون مراتب‌هوای آن بلـده عطربیز گشت‌خاقان ملك‌بخش ایالت بلخ‌راباتوابع‌وضمایم ازآب آمویه تامرغاب‌بسلطان بدیع‌الزمان میرزا مسلم‌داشت‌وعازم دارالسلطنهٔ هراةشده برجناح استعجال رایت‌نهضت برافراشت پس‌ازوصول بمستقر سریرحشمت و عظمت و تمجید بساط عدالت ومکرمت سلطانمسعود میرزا حسب‌المقر رهمشیرهٔ خودرا که نامزد حیدر محمد میرزا بـودبراق نموده بجانب دارالسلطنهٔ‌هراة گسیل‌فرمود وخاقان منصورامراء عظام ووزراء گـرام را بترتیب‌اسباب سوروتهیهٔ موجبات جشن وسرور مأمور گردانید وبدستور معهود در باغ زاغان چهارطاقها ساخته شده تعبیها بعرصهٔ ظهورآمده دوسه‌ماه روزگار صغـار وکبـار بعیش‌وطرب بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت بـا برجیس سپهر خلافـت بمقتضاء

شریعت غرامقارنه کرده بین‌الجانبین طریقهٔ محبت مرعی گشت و چون بر حسب تقدیر ایزد سبحانه وتعالی دردار ناپایدار فنا هرسوری را ماتمی در عقبست و هر سروری را المی متعاقب هرنهاری رالیلی دربی وهربهاری آبستن بفصل‌دی همدران سال که تاریخ هجری بنهصد ودورسیده بودشاه‌زاده جلالت انتما ابوالفوارس شاه غریب میرزا که‌به لطف طبع وحدت ذهن ووفور فراست و کیاست ازسایر اخوان امتیاز داشت و همواره باافاضل شعرا واعاظم فضلامصاحبت نموده‌همت بر تربیت این‌طایفه میگماشت بعلت فجاة درگذشت‌وبموجب کلمهٔ‌خجسته(اولادنا اکبادنا) رحلت شاه‌زاده موجب ملال خاقان ستوده‌خصال شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری ومراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار دربیان سلوك بدیع‌الزمان میرزا دروادی‌عصیان‌وطغیان و ظهور آثار فتنه‌وفساد دراطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع‌الزمان میرزابموجب فرمان واجب الاذعان ازدارالملك جرجان عنان‌عزیمت بصوب کنارآب‌آمویه انعطاف‌دادزمام ایالت‌آن مملکت رادرقبضه اختیار ولد ارشدخودمحمد مؤمن میرزا نهاد وچنان طمع میداشت که‌خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نبیرهٔ سعادتمند مسلم دارد واندیشهٔ عزل اوراپیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزیکه میرزا بدیع الزمان راخلعت عنایت کرده بحکومت قبة‌الاسلام بلخ سرافراز گردانید درهمان مجلس میرزا مظفرحسین راجهة تفویض ایالت دارالفتح‌استراباد جامه پوشانید وبنابر آنکه بدیع الزمان میرزا دروقت محاصره قندزاز مظفر حسین میرزا رنجیده بود وعزل ولد ارشدرا تصور نمینمود ازین معنی بغایت متغیر گشت وبا امرا ومخصوصان خودطریق مشورت مسلوك‌داشته ازمقام اطاعت پدربزرگوار در گذشت و بعد ازآنکه‌خاقان منصوراز بلخ بدارالسلطنة هراةشتافت بدیع‌الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق وبادبدارالفتح‌استرباد فرستاد وبه‌محمدمؤمن‌میرزا پیغام داد که‌سپاه‌مملکت جرجان رافراهم آورده‌بترتیب اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امرحکومت راباز نگذارد واگر ضرورت شودمقاتله او را پیش نهاد همت سازد وهمچنین بدیع‌الزمان‌میرزاقاصدان سخندان‌نزد امیرخسرو شاه وامیرشجاع‌الدین ذوالنون ارغون که ازخاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از مافی‌الضمیرخویش آگاه‌ساخت وآن‌دو امیرصایب تدبیر نسبت بان بادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هریك بناء اطاعت وخدمتکاری طرح انداخت وحقیقت این اخبار در دارالسلطنهٔ‌هراةاشتهاریافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط

نصیحت بجای آورد لیکن فایدهٔ نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود
ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بحدود بلخ
رسانیده بدیع الزمان میرزا تادیب بلیغ نموده از سلوك طریق عقوق منزجر گرداند اما
مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ
یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار
ساخته نوعی سازم که از بادیه دلازاری بشارع خدمتگاری آید و اینمعنی موافق مزاج همایون
افتاده امیرعلی شیر روی بمقصد نهاد وچون نزدیك بآنبلده رسید شاهزاده شرط استقبال
مرعی داشته مقدم شریف آنمهمان عزیز را مغتنم شمرد ودر لوازم تعظیم وحرمت مبالغه
کرده باحسن وجهی مراسم رافت وضیافت بجای آورد و امیر صایب تدبیر بحسن تقریر
میرزا بدیع الزمان را پند داده از سلوك طریق خلاف تخدیر نمود و برعایت حقوق والد
بزرگوار واسترضاء خاطر خاقان کامکار تحریص فرمود و آنسخنان درضمیر منیر میرزا
بدیع الزمان مأثر افتاده می خواست که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا بازگذارد و
مقرب حضرت سلطانی را باحصول آمال و آمانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب
تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه درآن
اوان که امیرعلی شیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنك نقار از مرآت خاطر
بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملك وبعضی دیگر
ازمقربان نمی خواستند که امر مصالحه بسعی امیرعلی شیر تیسیر پذیرد بنام امیر اسلام
برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان
میرزا برسم شکار ازشهر بیرون رود باید که درواز ها بر کشیده نگذاری که دیگر بآن
بلده درآید تا بمزید عنایت والتفات مااختصاص یابی واین نشان بنابر اقتضاء قضا بنظر
بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت وامیرعلیشیر را بیحصول
مقصود رخصت داده ازمقام موافقت در گذشت ومقرب حضرت سلطانی درتخت سفر بپایهٔ
سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود وشنیده معروض گردانید ودرباب اطفاء آتش غضب
پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید امااصلا نتیجهٔ برآن ترتیب
نیافت وخاقان منصور میرزا مظفر حسین را باامیرمحمد برندق برلاس وامیر ناصرالدین
عمر بیك بجانب استرآباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در
اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین وازهار ازتخت سفر عازم استیصال نهال
اقبال پسر گشته توجه نمود وبدیع الزمان میرزا اینخبر شنوده ابواب انعام و احسان بر
روی امرا ولشکریان باز گشود امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت ومحافظت
شهرو قلعهٔ بلخ مقرر ساخت ودر شعبان سنهٔ اثنی وتسعمائه باستقبال والد نامدار ازآن
بلده بیرون خرامیده رایت قتال جدال برافراخت واز راه جوزجانان بالنك بیگی شتافته
دردهانهٔ دره پیل چراغ قبهٔ بارگاه باوج مهروماه رسانید واز اینجانب مواکب گردون
مراتب خاقان نیزاز میمنه گذشته آنطرف درهٔ مذکوره را معسکر همایون گردانید و
درآنشب پر تعب پدروپسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشهٔ کارزار بودند و

دلیران جانبین بتهیهٔ اسباب مصاف پرداخته مبتلی و اطمینان خواطر لب میگشودند

ذکر واقعه هایله پیل چراغ وفرونشستن چراغ امنیت و فراغ

صباحی که‌ازاهتزاز صرصر قضاوقدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید واز قضای مشیت مالك الملك اکبر لــوای کشور گشای جمشید خورشید بافق فتح‌وفیروزی رسید خاقان‌منصور قلب‌میمنه ومیسرهٔ سپاه ظفر پناه‌را بنور طلعت شاه‌زادگان آفتاب‌احتشام وفروجود نوئینان بهرام‌انتقام زینـت و استحکام داده بمیدان جنك ومعرکهٔ نام وننك فرستـاد وبنفس همایون متعاقب ایشان برسبیل تأنـی درحرکت آمد وازآنجانب میرزا بدیع الزمان نیزبتعبیه لشگر فتنه‌انگیز قیام نموده شبدیز عزم بمهمیز ستیز تیز ساخت وروی‌بمیدان رزم آورده اعـلام قتال وجدال بـر افراخت درمیان درهٔ پیل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید وغریو کوس وسورن‌زلزله درزمین وزمان انداخته علامت‌صور اسرافیل ظاهـر گردانید وبباد حملهٔ یـلان چراغ زندگانی پردلان فرونشاندوشعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان بسرحد احتراق رساند گوهر حسام زمردفام ازخون‌کشتگان رنك‌یاقوت رمانی گرفت وصفحهٔ خنجر الماس اثر ازحلق افتادگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت **نظم** ز خون یلان سنك شد لعل گون ☆ روان‌شد بروی زمین جوی‌خون بهرسوسر سروری‌نامجوی ☆ بمیدان در افتاده مانندگوی دراثناء آن‌احوال وخلال آن اهوال همـای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال‌قبال اقبال سایه‌برآن معرکه انداخت‌وچشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچهٔ لواء کشور گشاافتاد عنان‌تمالك وتماسك ازدست داده‌توقف در برابر همچنان پدری از مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یـا اضطرار پشت بـرمیـدان کارزار گـردانیـده روی بـوادی فـرار آورد لاجرم دلاوران مـوکب نصـرت نشان ازسر اقتـدار آغاز سرافشانی کـرده شاهی عرب را بـافـوجی ازمخصوصان شاه‌زاده بتیغ بی‌دریغ بگذرانیدند وزمرهٔ‌را باسیری گرفته حسب‌والحکم اکثر ایشان رانیز شربت هلاکت چشانیدندوچون بدیع‌الزمان میرزا عنان یکران بصوب فرارتافت بواسطهٔ تنگی آن‌راه وازدحام خیل‌سپاه نتوانست که برسبیل سرعت ازغرقاب هیجاخود رابساحل نجات رساند وباطایفهٔ ازخواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودنـد بر پشتهٔ صعود نموده ازطریق غیر معهود طی‌مسافت فرمود ناگاه برفراز کوهی یك‌انداز رسیدکه ازهیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن‌نبود تـابسواره چه‌رسد وحال آنکـه ابوالمحسن میرزا بحکم‌خاقان‌مظفر لوا بقصد گرفتن‌برادر بزرگوار ازعقب‌درغایت‌سرعت میامد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده‌شد وملازمان رکاب عالی‌چند فوطه‌و دستار برسرهم بستند شاه زاده دست در آن زده پایان رفت وراقم حروف بعد از پنج شش‌سال از حدوث این‌واقعه درملازمت سلطان بدیع‌الزمان میرزا بدانموضع رسیده و

کیفیت نزول آنحضرت رابی‌واسطه ازلفظ گوهرافشانش شنیده القصه چون شاه زاده قرین‌صحت وسلامت ازآنکوه بدهانهٔ دره‌پیل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی که‌در سلك خدام عالیمقامش انتظام داشت واز راه راست بدانجا رسیده بود درساعت اسب خویش پیش کشید وسلطان بدیع‌الزمان میرزا پای‌در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف دادو اکثر مردمیکه برزبر آنکوه درخدمت آن‌شاه‌زاده بودند بسلامت پایان آمده ازعقبش روان شدند اماهر اسب واستر که ازآنجا پایان انداختند چراگاه عدم‌را منزل ساخت وخاقان منصور بعداز دیدن پیکر نصرت وظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون‌فال بجانب قبة‌الاسلام بلخ برافراشت‌از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع‌الزمان دربیل چراغ روزسه شنبه بیست ونهم‌شعبان‌سنهٔ اثنین وتسعمائه دست دادو روز دیگر که چهارشنبه غرهٔ ماه رمضان بود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان تاشکر بروك و مهر انجم مغلوب شده بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنان چه‌عنقریب‌بسمت تحریر خواهد یا.. وپرتو اهتمام بر تفصیل آن‌واقعه خواهد تافت انشاءالله

ذکر فتح‌بلخ بعداز تقدیم لوازم محاصره وپیکار و رفتن‌سلطان بدیع‌الزمان میرزا بولایت گرمسیر وقندهار

چون امیرنظام‌الدین شیخعلی طغائی که حاکم قبة‌الاسلام بلخ بود ازواقعهٔ پیل چراغ خبریافت برج وباره وفیصل ودروازهٔ‌شهررا چنانچه باید وشاید مضبوط ومحفوظ گردانید وخاطر برتحصن‌قرار داده مستعد افروختن آتش‌جنك وپیکار گردید ورایات ظفرآیات خاقان پسندیده صفات ازپیل‌چراغ نهضت فرموده چون سایهٔ وصول برظاهر آن‌بلده انداخت جریك منصور آغازمحاصره ومحاربه کردند ومردم شهرنیز بانداختن تیرو سنك وافروختن نیران حرب و جنك پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند وبعد ازچندروز علیکه بخشی که امیرشیخ‌علی ضبط برج چهل‌حجره‌رابعهدهٔ‌او کرده بود نقش‌دولت خواهی میرزا بدیع‌الزمان‌را بآب بیوفائی ازاوح دل بشست وبملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزدامیرعبداللطیف بخشی که‌خویش او بودفرستادو پیغام‌داد که‌بایدرفلان‌شب عساکر ظفرسلب ازجمیع اطراف‌شهر جنك‌پیش آرندتامن ازین‌برج فوجی از شجعان را بالابرم‌وباحسن وجهی لوازم‌خدمتکاری حضرت‌شهرباری بجای آرم‌وامیرعبداللطیف کیفیت حال‌رابعرض خاقان‌منصور رسانیده آنحضرت درنماز دیگر شب موعود جنود ظفر ورود رابجنك‌سلطانی امرفرمود وهمان‌ساعت یکی ازامرا که کینهٔ‌امیرعبداللطیف درسینه داشت ونمیخواست که‌تسخیر بلخ‌بوساطت اوتیسیر پذیرد صورت مواضعه را برتیری نوشته بشهرانداخت وآن‌نوشته بنظرامیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال‌عزم گرفتن‌علیکه‌بخشی کرد واو اول‌خیال‌مقاومت نموده آخر الامرخود

را اززبر برج چهل‌هجره درخندق شیخ‌حاجی انداخت وپشت‌او برزمین خورده بشکست وهمان لحظه امیرشیخعلی برحقیقیت حال اطلاع یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن‌جدا کردواز نوکران علیکه‌بخشی اکثر کشته‌گشته بقیة‌السیف خودرا از باره در خندق انداخته وباردوی همایون شتافته‌صورت حادثه رامعروضداشتند لاجرم آتشب‌جنک درحیز‌تاخیر افتاد وچون مدت محاصرهٔ بلخ‌از چهل روزدر گذشت در شهر قحط وغلائی عظیم واقع شدامیر شیخ علی‌ازمحافظت آن‌بلده عاجز گشت ودر‌تأمل افتاد که‌آیا بچه وسیله دست درد‌امان عاطفت خاقان‌منصور استوار گرداند وکدام یك‌از امرا وارکان دولت‌راشفیع‌جرایم‌خودساخته محصوران بلخ رااز‌بلاء غلا‌بسعت معیشت رساند درآن‌اثنا رباعی ازمطلع لطف ایزدی‌ناگامی ✿ بنمود فروغ روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلخ‌عالیجاهی ✿ نی‌نی‌زعدم بعالم آمدشاهی یعنی‌نیروجود فایض‌الجود شاه‌زادهٔ سعادت انتماسلطان‌محمدزمان‌میرزاازافق‌ولادت‌طالع گشت‌واز انواربه جبین مبینش دیدهٔ دولت واقبال روشن شده طنطنهٔ‌کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیرشیخ علی آن در درج کامکاری را در قماط عزت وبزرگواری پیچیده برسم شفاعت نزد جدنامدارش فرستاد وخاقان منصور را از مشاهدهٔ‌جمال آن قرة‌العین سلطنت عرق‌شفقت درحرکت آمده ابواب لطف واحسان برروی‌روزگار ابلخیان برگشاد وخواجه کمال‌الدین‌حسین ولد‌خواجه نظام‌الملك وامیر‌حاجی پیربکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته‌سخنان عنایت‌آمیز پیغام فرمود وامیر شیخ علی ازاستماع آنحکایات قوی دل ومستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشارالیهمابدرگاه‌عالمپناه شتافت وبسعادت‌تقبیل بساط خلافت مناط مشرف شده‌پرتو انوار عاطفت خاقان‌بروجنات احوالش تافت وچون امیر شیخ‌علی پنج شش روز درظل عنایت بیدریغ بسربرد رخصت‌حاصل‌نموده باشاهزاده نورسیده ووالدهٔ اوکه صبیهٔ صلبیهٔ تهمتن بیك بود وسایرمستورات حرم سرای بدیع‌الزمان میرزا عزیمت‌قندز فرمود وخاقان منصور ایالت قبة‌الاسلام بلخ وتوابع را به ابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنارآب مرغاب آورد اما بدیع الزمان میرزا از معرکه پیل چراغ با معدودی‌ازامراء ومخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داد وبعد از وصول‌بحدود آنولایت امیر خسرو شاه تحف خسروانه وتبرکات پادشاهانه ازخیمه وخرگاه وسراپرده و بارگاه اسپان تازی راهوار و استران رکابی قطار ونفایس اقمشه وظرایف امتعه ونقود نامعدود مصحوب جمعی از حواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد وخودنیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه آنخسرو عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایرامراء شجاعت‌پناه درباب تسخیر مملکت وتدبیرامور دولت شرایط مشورت بجای‌آورد وچنان‌مقررشد که بدیع‌الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را بخود ملحق گرداند وسپاه آنولایات را فراهم‌آورده‌از آن‌جانب بحدودخراسان درآید وامیرخسروشاه ازین‌طرف با لشکرهای

قندز و بقلان وختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ واندخود وشیرغان گردد وتا آنچه مدعاست بحصول پیوندد وهنوز بدیع الزمان میرزا درظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده دری اوج سلطنت را بیارگاه سپهر اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمندرا با حجله نشینان تتق عصمة در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر وقندهار برافراشت وبس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون واولاد او شجاع بیك و محمد مقیم بمراسم استقبال استعجال نمودند وبلوازم نیاز ونثار پرداختند وبقدر امکان دراسترضاء خاطر همایونش کوشیده بهمگی همت انتظام مهام آنخسرو عالی مقام راپیش نهاد همت ضمایر اقبال مآثر ساخته وهمدران ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذوالنون راکه ناهید اوج عفت وطهارت بود خواستگاری نمود وبآئین شریعت مطهره در سلك ازدواج کشید وچندروز بساط وسور وسرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید وباین وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون واولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت ومتانت بذیرفت اما درآن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری درغایت غرابت دست داد و بآن واسطه امیر شیخعلی طغائی دربند گزند افتاد صورت حال آنکه درروزیکه امیر ذوالنون بطواف یکی ازمزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجامهٔ آنجناب رسانید و ملازمان درساعت او راپاره پاره کرده آن حرکت را از انگیز امیر شیخعلی دانستند و امیر ذوالنون واولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسرا پرده سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت ارغونیان بادوسه هزار سوار سراپردهٔ عالی رامرکز وار درمیان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی راطلبیدند وهرچند بدیع الزمان میرزا در ابراء ذمهٔ امیر شیخعلی سخنان پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند اما عهدوبیمان را بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشد بعد ازآن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را بامیر ذوالنون تسلیم نمودواو باردیگر ازآنحضرت راضی گشته کمرخدمت برمیان بست وامیر شیخعلی را چندگاهی دریکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخرالامر اجازت دادکه بهر طرف که خواهد رود وآنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان منصور شتافته درسلك سایر امراء عظام منتظم شد وهمدران ایام که بدیع الزمان میرزا درزمین داور بسر میبرد حادثهٔ محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت وشرار آتش غم واندوه کانون درون همکنان را فرو تافت چنانچه مشروح می گردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد .

گفتار در بیان گرفتارشدن محمدمومن میرزا بدست ابوالمنصور مظفرحسین میرزا واز پای درآمدن آن تازه نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال

سلطان محمد مومن میرزا شاهزادهٔ بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض

پادشاهی وظلال معدلت روز افزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقد سایش
شایستهٔ افسر هوشنك وذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم واورنك درمیدان رزم چون
شیرژیان بسر پنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان ازهم دریدی ودر ایوان بزم بسان ابر
نیسان ازرشحات دست گوهر بار گل آمال دوستان راخضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش
عکس پذیر صور خیرخواهی ومصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی **مثنوی**
گل باغ دولت دردرج شاهی ✿ فروزنده شمعی بنور الهی ✿ زانصاف وعدلش رعیت مرفه ✿ بجود
وعطایش سپاهی مباهی چو آئینه مرآت طبعش منور ✿ مصور درو صورت خیرخواهی
وچون زمانهٔ ستمکار وسپهر مردم آزار نمی‌خواست که طوایف انام درظلال معدلت آن
دری آسمان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند
در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل ازپای در افتاد ودرمبادی
اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عزوجل از اوج کمال روی بسرحد زوال نهاد
صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاهزادهٔ سعادت انتما از توجه مظفرحسین
میرزا بجانب استراباد خبر یافت می‌خواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید
ملك ومال بوی باز گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب ومتواتر
فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر آنکه به‌هیچ وجه عنان اختیار از دست
ندهد وسپاه جرجان را فراهم آورده قدم درمیدان مقاتله مظفرحسین میرزا نهد بنابر
آن محمد مومن میرزا با لشگری جرار از استراباد بیرون خرامید وعنان یکران
بصوب معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از آن طرف مظفرحسین میرزا باتفاق امیر شجاع
الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یاسامشی کرد و در روز چهارشنبه
غرهٔ ماه مبارك رمضان در میان تا شکر بروك و مهر انجمن تلاقی فریقین روی نمود
وآواز شیون ونفیر سورن بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران ابواب طعن وضرب بر گشود
نظم دو لشگر نمودند آهنك جنك ✿ کشیدند شمشیر الماس رنك ✿ زابرسنان ریخت
باران خون ✿ زخون یلان شد زمین لاله گون ✿ درخلال این احوال امیرعمر بیك وفادار
ازجوانغار مظفرحسین میرزا بر برانغار محمدمومن میرزا حمله کرد ودست راست شاهزاده
رااز پیش برداشته از پس پشت آنحضرت در آمد محمدمومن میرزا چون حال بر آن منوال دید با
مبارزان قول مانند سیلی که ازفراز رو به نشیب آورد بجانب قلب سپاه عم عالیجاه
تاخت وعلامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی ازشجعان را برخاك هلاك انداخت امادر
اثناء کرو وفر بسبب کج روی توسن سپهر بدمهر تنك بارگیر آن زیبندهٔ تاج و سریر از
هم بگسیخت واز پشت زین برروی زمین افتاده یکی از لشگریان خراسان دروی
آویخت ومیرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکر فتح وظفر سر افراز گشته محمد مومن میرزا
اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریرش رسید وشاهزاده برادرزاده راتسلی داده در آغوش عطوفت
کشید آنگاه باستر آباد در آمده اورا به بند نقره مقید ساخت و بعدازچندروز مصحوب امیر
محمد برندق بجانب هراة گسیل فرمود وامیرمحمد برندق میرزامحمد مؤمن رادر ماه

صفر سنهٔ ثلث وتسعمائه بمقصد رسانیده در قلعهٔ اختیار الدین حبس نمود وروی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساطبوس مشرف گشت وکیفیت حال عرض کرد ومادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقاء شاهزاده را مستلزم فناء پسر خود تصور فرمود، بهمگی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض دولت واقبال را بصرصر قهر از پای دراندازد وسرچشمه عدالت واحسان را بر خاك بیمروتی انباشته نابود سازد وخواجه نظام الملك واولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملك ومال بودند باخود متفق گردانیده درشبی که خاقان منصور ازشرب شراب انگور بیشعور بود حکم قتل آن شاهزاده حمیده صفات حاصل کرده یارعلی بخشی و عبدالواحد یساول و دو معتمد دیگر را جهة آن مهم نامزد فرمود و صباح روز دیگر خاقان منصور ازحکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت ونشان همایون فرستاد که بجان ثمرة الفواد سلطنت وقرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن چهار نابکار بنابر تأکید خدیجه بیگی آغا درغایت سرعت طی مسافت نموده شبی باروبهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزدمتعال اشتغال داشت پیش او درآمدند وشاهزاده کیفیت حال دانسته بر جست وبا ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بیعاقبت آنچنان جوانی را که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت هلاك ساختند وجهة مغلطهٔ مردم از برج قلعه بخاك ریز انداختند گل رخسار آن سرو ریاض پادشاهی که به نسیم عنایت الهی شگفته بود بر خاك افتاد و نخل قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد بیت هزار سرو که برحد اعتدال برآید ✿ بقامتش نرسد گر هزار سال برآید وناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند ودر سرخیابان ایلچی که نشان بخشش می آورد بایشان دوچار خورد وچون قضا کار خود کرده بود غیر تاسف و تحسر فایدهٔ روی ننمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاك زده قطرات کواکب را بجای اشك ازدیده فرو ریخت وازمهابت آنحادثه رخساره‌اش صفت صفرت گرفته باناملِ اضطراب عقد پروین ازهم بگسیخت متوطنان هراة از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند وسیلاب خون ازفوارهٔ عیون روان ساخته ازغایت بی طاقتی درخاك وخون غلطیدند والدهٔ مغمومهٔ شاهزادهٔ شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید وهمشیرهٔ بی‌چاره‌اش نمدهای سیاه درگردن انداختند وبجای گریبان جامهٔ جان چاك کرده ازفغان وشیون علامت قیامت ظاهر ساختند **رباعی** درماتم تودهر بسی شیون کرد ✿ لاله همه خون دیده دردامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید ✿ قمری نمدسیاه درگردن کرد وبی‌شایبهٔ تکلف وسخنوری اگر از حیرت آن واقعه هایلهٔ سپهر تیزگرد ازرفتار بازمی‌ایستاد جای آن بود واگر از صعوبت آن حادثه شامله ماه عالم نورد برخاك می‌افتاد لایق مینمود آفتاب را مهر نشاید

خواندکه بعدازو طالع گشت و بهرام‌را شدبدالانتقام نباید گفت که‌از سر خون قاتلانش درگذشت **بیت** اینچنین واقعهٔ حادث و آنگـاه هنوز ٭ چرخ گردان وفلک روشن و خورشید انور امیرساربان جنید که درشهر بود بتجهیز وتکفین جسد مطهرش مشغولی کرده درمدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت وچند روز باطعام طعام وختمات کلام‌معجز نظام ذوالجلال والاکرام پرداخت وپس ازسه روز ازاینمصیبت عظمی امیر نظام‌الدین علیشیر که‌بطواف روضهٔ مقدسه رضویه رفته بود بشهر رسید واز استماع آن‌خبر محنت اثردر بحر اضطراب افتاده سیلاب خون ازجویبار دیده روان گردانید درآن ایام‌چند نوبت راقم حروف اززبان الهام بیان‌آن امیرعالیشان استماع نموده که میگفت واقـعهٔ محمد مومن‌میرزا حکم قتل‌شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آنزمان تمامی ولایات وماوراءالنهر وخراسان وعراق بسبب لشگر کشیدن چنگیزخان ازتوران بایران قتل عام یافته ویران گشت دراین اوقات نیز بواسطهٔ شناعت اینحادثه فتنهٔ‌عظیم که‌مستلزم تخریب بلاد وتعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست وفی‌الواقع پس ازآن باندک‌زمانی سپاه اوزبك برخراسان استیلا یافته نزول بلایا وحلول زوایا درمیان‌برایا بتواترانجامید چنانچه ازسیاق کلام‌آینده ظاهر خواهد گردید وچون خبر شهادت ولد ارشدبسمع بدیع‌الزمان میرزا رسید اضطراب وبی‌تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جـزم کرده بجمع‌آوردن لشگرها فرمان داد .

ذکر توجه نمودن‌خاقان منصور بجانب قندهار ومراجعت فرمودن بتعب بسیار

چون خاطر خطیر خاقان‌کشورگیر ازضبط مملکت بلخ و توابع فـارغ گشت ومهم شاه‌زاده سعیدمحمد مومن‌میرزا بشرح مسطور ازهم‌بگذشت بسان جمشیدخورشید که‌در اول ربیع ببیت‌الشرف خویش خرامد در اوائل ربیع‌اول عنـان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد ومقرب حضرت سلطانی همعنانی سادات وقضاة و اشراف واعیان هرات تارباط دره‌زنگی باستقبال رفتند وهمگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند و خاقان منصور مانندروح که‌بجسد درآید بباغ جهان‌آرا خرامید وقرب پنجاه روز بساط عیش ونشاط مبسوط گردانید.درآن اثنا بمسامع جلال‌رسید که سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا باتفاق امراء ارغون لشگری زیاده ازچندوچون فراهم آورده داعیه‌دارد که‌بانتقام محمد مومـن میرزا قدم در میدان مقابله ومقاتله نهد بناء علی‌هذا در اوائـل جمادی‌الاولی لواء کشورگشابجانب گرمسیر وقندهار درحرکت آمد میرزابدیع‌الزمان وامیر ذوالنون چون برنهضت آن‌حضرت اطلاع یافتند رعایا ومزارعـان مملکت فراه‌و زمین داوروقندهار رافرمودند تاازجنس حبوبات آنچه درصحرا بود بقلاع درآوردند

ومجموع حصون آن‌ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند وامیر ذوالنون درقلعهٔ باشلنك که اگرمور بر آن صعود نمودی پایش لنك شدی‌منزل گزیده بدیع‌الزمان میرزا دردیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع‌بیك درحصار قندهار مسکن کرد ومحمد مقیم درضبط قلعهٔ زمین داورشرایط اهتمام بجای آورد وچنان مقرر شد که‌اگر خاقان منصور بجانب باشلنك رود بدیع‌الزمان میرزا باآهنك‌جنك ازعقب‌معسکر ظفراثر در آید واگر علم نصرت شیم نخست بدفع میرزا بدیع‌الزمان پردازد و امیر ذوالنون موکب همایون‌را تعاقب نموده رایت محاربت بر افرازد **القصه** چون خاقان منصور برولایت‌فراه‌عبور فرمود وبزمین داور درآمد بواسطه عدم وجدان قوت‌صورت قحط وغلا در اردوی‌اعلی دست داد وازصعوبت آنحالت نزدیك بآن رسید که‌سپاه‌ظفر پناه‌متفرق وپریشان گشته بقدم متابعت نزدمخالفان روند درآن اثنا مسموع حضرت‌اعلی شد که‌در قلعهٔ بست که ضبط آن درعهدهٔ عبدالرحمن ارغونست غله بسیار ذخیره نهاده‌اند وتسخیر آن‌بسهولت میسر می‌شود بنابرآن موکب نصرت شعار بظاهر آن‌حصارشتافت وبنابر وفورعنایت‌یزدانی نسبت بحضرت‌خاقانی خوفی برضمیر عبدالرحمن ارغون‌استیلا یافته قبل ازاینکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی‌الواقع اگر مشارالیه دوسه‌روز قدم در میدان‌ممانعت نهاده بمراسم قلعه‌داری می‌پرداخت مهم اشکالی تمام پیدا میکرد امابعد ازاطاعت اوعساکر نصرت‌مآثر بقدراحتیاج ازبست غله‌بر گرفته ازنقمت بنعمت‌رسیدند وخاقان منصور مصلحت درمراجعت‌دانسته ازهمانمنزل بجانب‌دارالسلطنهٔ هرات‌بازگشت ودراثناء راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده در دست وپا روی نمود دریکی ازمنازل امیرنظام‌الدین احمد ولد میرعلی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون‌دراواسط رجب بباغ جهان‌آرا رسیده عارضهٔ‌مذکوره اشتداد یافت‌اطباء مسیحا نفس آغازمعالجه ومداوا کردند ودرترتیب اغذیه واشربهٔ مفیده شرایط اجتهاد واهتمام بجای آوردند بعداز چندروز بمحض عنایت رب‌العالمین ازدارالشفا (واذامرضت فهو یشفین) صحت کامل شامل وجود خسروعادل گشته‌وسقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسازگار ازسر اضرار صغاروکبار درگذشت **بیت** باز اعتدال یافت مزاج‌شهنشهی ☆ روز نشاط آمد وبگذشت شام غم

ذکر فرار محمدحسین میرزا بجانب عراق وآذربایجان و مراجعت نمودن بعداز چندسال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که‌از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرئت ممتاز بود قبل ازاین تاریخ بچندسال دروقتیکه خاقان بیهمال پهلوبر بسترناتوانی‌داشت

از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت ومدتی مدید در آن ولایات شکسته بال و پریشان حال اوقات گذرانید در وقتیکه اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویلوق راه یافت در مملکت عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش ازحضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی ازابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آن‌حضرت بآنجماعت مستظهر گشت وروی بوطن مالوف آورده بعداز وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان خاقان عالیمکان فرستاد وشمهٔ از اشتیاق خویش به سعادت بساط بوس عرضه داشت نمود وآن‌حضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامهاارسال فرمود در آن اثنا بعضی از منهیان بپایه سریراعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمدحسین میرزا ازروی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال‌عذر و بداندیشی بدین‌جانب توجه می نماید بنابرآن خاقان منصور امیرمبارز-الدینمحمد ولی‌بیك وامیر عمربیك وامیر بابا علی‌را بادوهزار سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید وبایشان‌گفت که‌اگر فرصت یابید اورا بی‌اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید وچون امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمدحسین میرزانیزدر آنمنزل‌متبرکه نزول اجلال فرمود واز بعضی ازمردم شنود که‌امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش اشتعال یافته بنیت دست برد پای در رکاب آورد وامیر محمدولی‌بیك ورفقارا در چهارباغ مشهد ومدرسهٔ امیر سیدی خودرا مضبوط ساخته شاه‌زاده را استیلا بر ایشان تیسیر نپذیرفت واز رسیدن کمك اندیشیده راه‌ولایت جرجان پیش گرفت چون این‌خبر معروض خاقان والا گهر شدحکم همایون نفاذ یافت که‌امرا باآندوهزار سوار عازم استرآباد گشته بابوالمنصور مظفرحسین گورکان پیوندند و در ملازمت شاه‌زاده بسر محمد حسین میرزا روند وایشان بر حسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین باستظهار آن‌لشگرجرارمقابله‌ومقاتله برادررا که‌در حدود آن ولایت خرابی می کرد پیش نهاد همت‌ساخت وازاسترآباد بیرون‌رفت بعداز تقارب‌فریقین وقبل از اشتعال‌نایرهٔ جنك‌وشین محمدحسین میرزا ویران شد وبمیان ترکمانان کنار آب اترك‌رفت ومظفر حسینمیرزا مظفرو منصور باسترآبادمراجعت فرموده امیر محمد ولی‌بیك وامیرعمربیك وامیر باباعلی رامشمول انعام واحسان اجازت انصراف داد وبتمهید بساط عیش‌وانبساط پرداخته ابواب عدل وانصاف برگشاد

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملك واولاد او بغضب آن‌بانی مبانی جهانبانی

در ضمن‌احوال سابقه سمت اندراج یافته وپرتو اشارت‌بر تبیین این حکایت تافته

که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارك مراجعت نمود چند سال بفراغ بال در ولایت عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که خاقان منصور گاهی اورا یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذرانید و خاطر آنجناب مایل بوطن مألوف گشته بمصحف مجید تفاول نمود و در سطر اول از صفحهٔ این آیت بر آمد که (واذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین) لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آنزمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملك و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجهٔ کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق برلوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد باوجود استیلاء اعدا اعتقاد بر عنایت ایزد تبارك و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنهٔ ثلث و تسعمائه بیك ناگاه صباحی بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون اورا دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول وزیر صایب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملك در قتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورتی تمام در خاطر داشت و همدر آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شده سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عمادالاسلام که خال رخسار حال اولاد خواجه نظام الملك بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که در سرکار خواجه نظام الملك اتفاق افتاد و چون النك باباخاکی از فر وصول آن مهر سپهر شرف ناکی ع غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال در امور ملك و مال دخل فرمود بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملك رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه درمقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اتباعش در آمده هرروز امری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بصریح و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز درمنزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب النك نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیك ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از چند و چون مجتمع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و خواجه عبدالملك باجمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بقصبهٔ اسفرار آوردند و مقارن آن

حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملك واولاد واتباع او برضمیر انور همایون
واضح گشته حضرت خاقانی درباب مهم ایشان باامیر علیشیر طریق مشورت مسلوکداشت
ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی وخاطر بر مصادره ومؤاخذه آنجماعت
قرار یافته مسرعی همعنان برق وباد نزدامیر عبداللطیف شتافت ونشان رسانید کهدر
فلان روز خواجهعمیدالملك رامقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون
ارسال نماید ومقرب حضرت سلطانی اجازت یافتهبهراة رفت ودرصباح روز معهود حاکم
شهر میرزاسلطان احمدراگفت کهخواجه کمال الدین حسین وخواجهعبدالعزیز وقایع نویس را
که خواهرزادهٔ خواجه نظام الملك بود واولادنظام الدین کرد که ایضاً درسلك اقربای
خواجه انتظام داشتندودرهراة بودند گرفته بند کند و در اواسط شوال در یکروز
مشارالیهم درهراة وخواجه عمیدالملك دراسفرار خواجه نظام الملك ونظام الدین کرد
درالنك نشین مقید گشتند وخواجهافضل الدین محمد درمقام تحقیق جهات و متملکات آن
طبقه شده چندان زروجوهر و کتب شریفهواقمشه نفیسه واسپان راهوارواشتران بار بردار
و خیمه و خرگاه و سراپرده وبارگاهوگلیمها وزیلوچهاء ابریشمین واجناس مصرو روم
وفرنك وچین از ایشان بحصول پیوست کهشرح آن بتحریر بنان وتقریر خامهٔدوزبان میسر
پذیر نیست وتمامی آنجماعت درقلعه اختیار الدین مقید و محبوس شدهبعد ازچند روز
خواجه کمال الدین حسین وخواجه عمیدالملك شبی ازحصار فرارنمودندوروزدیگر عسسان
پی بمقرایشان برده نوبت دیگر آندودری اوج وزارترا دریك برج مانند گوهر در
درج محبوس ساختندوچون کیفیت گریختن وگرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش
غضب قیامت لهب سر بفلك اسیر کشیدوحکم لازم الامتثال از موقف جلال درباب سیاست
ایشان باسم سلطان احمد میرزا وامیر عبدالخالق کهاونیزدرشهر بود صدوریافت جناب
سلطنت پناهی وخدمت امارت دستگاهی در روز وصول نشان که داخل ایام اوسط
ذیقعدهٔ سنهٔمذکوره بودسواره بردرقلعه ایستاده جلادی ببالافرستادند تا نخست خواجه
کمال الدین حسین وخواجه عمیدالملك رادر نظر پدر گردن زدآنگاه خواجهنظام الملك
را بدر قلعهآورده پوست کندند وهم درآنروز خواجه عمادالاسلام وخواجه عبدالعزیز
ونظام الدین کرد وخواجه محمود شاهفراهی کهنسبت ببدیع الزمان میرزا طریقهٔ دولت
خواهی بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند **نظم** بود
ایوان قرب شاه والا ☆ بر آن ایوان مرو بسیار بالا ☆ که ترسم چون از آن ایوان در افتی ☆
زهره افتادهٔمحکم ترافتی اما خواجه افضل الدین محمد بعداز دفع معاندان دراندك زمانی
اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد معموری خزانهٔ عامره کوشید و عنایت خاقانی
شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا تعلق بوی گرفتوچون روزی چند
بین الامراء والوزرأ مهرزده بیشتراز شرایط نیکو خدمتی بجای آورد وبرطبق کلمهٔ
کریمه (لئن شکرتم لازید نکم) یکمرتبه دیگر ترقی نمود منصب امارت دیوان اعلی
بدانجناب تفویض یافت ودرسلك امراء عظام ونوئنیان لازم الاحترام منتظم شده من

حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملك ومال گشت وپای بر مسند رفعت وحشمت نهاده رایت قدر منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالم پناه وطغرا نویسان بارگاه فلك اشتباه در مناشیر مطاعه آنجناب را باین عبارات سرافراز می ساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنت والخلافه معتمد الملك صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد وفا کیش وخواجه افضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار واقتدار روزی چند باامیر مبارزالدین محمد ولی بیك که در آن ایام از اکثر امراء تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوك نمود وآخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان مخالفت ومنازعت دست داد وخواجه افضل جناب امارت مآب را بی اختیار وبی اعتبار ساخت وسایر امرا وارکان دولت در متابعت آنخواجه وافر شوکت راسخ دم وثابت قدم بودند وبی استصواب رأی صوابنمایش درهیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند وزراء عظام عتبهٔ علیه‌اش را مرجع وملاذ خود میدانستند وهرروز کمر ملازمتش برمیان بسته در مقام فرمانبرداری می نشستند وخواجه افضل الدین محمد از صبح تاشام در باغ جهان آرا مقام فرموده بانتظام مهام انام برداختی والحق قضایا ومدعیات خواص وعوام را بمقتضای نصفت وعدالت بکفایت مقرون ساختی ودرهفته دوشب درباغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما وفضلا ومتوالی صحبت داشتند وبساط انبساط گسترده تخم مهر ومحبت در فضای دل همگنان کاشتی باشاعه خیرات وساختن عمارات بغایت مایل وراغب بود در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع ومدرسه وخانقاه وحمام بنا فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعهٔ شمسهٔ قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رساند واسم شریفش در نیکوئی بر کتابهٔ مبانی روزگار باقی وپایدار ماند بیت در خیر کوش زآنکه بر اوراق روزگار ☆ باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنك النك نشین وظفر یافتن خاقان اورنك نشین

وبر ضمایر دانش مآثر از کیا ظاهر وهویدا خواهد بود که چون سابقهٔ عنایت ازلی تیر اقبال دولتمندی را ازمطلع فتح وفیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهرهٔ مطلوب او نشود وهر گاه رابطهٔ ارادت لم یزلی ماهچهٔ رایت صاحب سعادتی را باوج نصرت وبهروزی رساند تزاحم غبار نوائب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد وبهنگام هجوم خصوم برطبق مفهوم (وایدناهم بجنود لم تروها) از عساکر ظفر مآثر عالم غیب مدد یابد ودر ایام ازدحام اعادی بروفق منطوق (والله یؤید بنصره من یشاء) آفتاب عاطفت ایزدی ازافق تأیید ابدی بروجنات روزگارش تابد نظم ز لطف ازل هر که یابد سپر ☆ زسهم حوادث نه بیند ضرر ☆ بیابد زفضل آلهی مدد ☆ نیندیشد از لشکر بیعدد بوقت ضرورت زاوج سپهر ☆ رسد بهر امداد او ماه ومهر ☆ چونی بردمد اززمین نیزه‌وار ☆ به بندد بخدمت کمر بنده وار حکایتی که خامهٔ مشکین‌شمامه به‌تبیین آن زبان میگشاید

نظیر این تقر براست وظفر یافتن خاقان صف شکن در النك نشین بر بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور بـا معدودی از سپاه ظفر قرین درالنك نشین بـدولت و اقبـال نشسته بود وبمصادرهٔ خواجه نظام الملك و اولاد و اقربا و اطباع او مشغولی می فرمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزاو شجاع بیك ولدامیر ذوالنون ارغون که درولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خواطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند وبیکناگاه خودرا بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت ومردانگی ابواب فتح وفیروزی بگشایند وباین عزیمت بر بادپای قمر مسیر نشسته وما نند فلك الافلاك ساعتی از سیر نیاسوده درعرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند وفریدون حسین میرزا وامراء ایلغار خودرا درقلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه جمعه بیست چهارم شوال این خبر بالنك نشین رسیده بنا بر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه دربحر اندیشه واضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان همعنان برق وباد بدار السلطنه هراة ارسال نمود که جناب مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده در گرد محلات درون وبیرون شهر برآمده ازعساکر نصرت مآثر هر کس آنجا باشد باردو فرستد و امیر نظام الدین علیشیر بعداز اداء نمازجمعه بموجب فرموده عملنموده در آخر همانروز بحسب اتفاق امیر مبارزالدین محمد ولی بیك وامیر عمر بیك وامیر باباعلی از جانب استرآباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اماقبل ازوصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ قلعه اسفرار التفات نکرده واز رباط آذر شکن و امیر داوود گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت می نماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد وفی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده آنشب بمعسکر پدر می رسید مهم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بفیصل می رسانید اما تایید نیافت و در سر کوچه اسفرار مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح وفیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند ومواکب کواکب درفروغ اشعهٔ لواء بیضا آفتاب بیتاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا وشجاع بیك باسپاهی یکدل ومبارزان جوشن کسل **بیت** سپاهی همه یکدل و جنگجوی ☆ چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت وپهلوانی آخته ورایت شجاعت وگیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند وآنحضرت بتایید ربانی وامدادسعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بـرتخت روان برآمد **بیت** سلیمان صفت برصبا زین نهاد ☆ برآمد بتخت سلیمان چو باد وعنان یکران همت بصوب تعبیهٔ سپاه انعطاف داد ومانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله بایستاد بندگان دولتخواه ومقربان بارگاه فلك اشتباه دراین تامل وتفکر که آیاقوت

طالع همایون چه‌شعبده انگیزد که‌خار آن اندیشه از شاهراه‌اقبال برخیزدو باری‌عنایت‌ملك معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصودطالع گرداند که‌تیرگی غبار آن‌دغدغه‌را بروشنی فراغت‌رساندودرین‌حین‌نیر سعادت‌مآثر غیبی‌ازمطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده معسکر ظفراثر منور گشت وماهچهٔ رایت فیروزی آیت کوکب سعد سلطنة بر مفارق منتظران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنهٔ کوس‌بشارت ازایوان کیوان در گذشت تبیین این‌مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که‌بواسطهٔ‌عصیان امیر خسروشاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین‌پناه‌آورده بود در آن‌صباح که‌خاقان منصور بآراستن لشگر دشمن‌شکن مشغولی‌می‌نمود باپانصد نفراز هژبران‌بیشهٔ‌مصاف ع همه‌سنك‌فرسای آهن‌شکاف بیکناگاه باردوی همایون رسیده بیمن‌مقدم آن شاهزاده مظفر لواشاه و سپاه بطلوع اختر نصرت وظفرواثق گشته خاطرهمگنان مطمئن گردید وهمان لحظه امیر مبارزالدین محمد ولی بیك وامیر عمربیك وامیر باباعلی ازاسترآباد و فریدون حسین میرزا وامیر عبداللطیف بخشی وسایر امراء ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی مآثررسیدند ومتشمرجنك وپیکارگشته صف‌کارزار مرتب گردانیدند **نظم** چو آن‌زیبندهٔ دیهیم واورنك ✿ بمیدان دلیران کردآهنك زهرجانب‌سپاهی دررسیدند ✿ به قصد دشمنان صف‌برکشیدند بلی‌هرگه جنود بخت سرمد ✿ کندامداد سلطان موید هزاران عقده گرافتد بکارش ✿ بآسانی گشاید کردگارش واز آن‌جانب چون بدیع‌الزمان میرزا وشجاع‌بیك بنواحی النك‌نشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را ازپیاده وسوار بسیار مشحون دیدند درغایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند وصدای‌نفیر وسورن‌درخم طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند وبهادران لشگر نصرت‌نشان باقدام مدافعت وممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی بر افروخت که دل‌بهرام خنجرگذار برکشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم بادبایان تیره‌شده وچشمهای‌کواکب ثواقب‌ازشعلهٔ تیغ وسنان پهلوانان خیره گشت **نظم** زجوشن سواران درآن ناحیت ✿ گذرگاه شدتنك برعافیت زخون‌دلیران گلگونعذار✿ النك‌نشین گشت چون لاله‌زار بگوش جوانان پولاد ترك ✿ زبان سنان گفت پیغام مرك وهنوز نصفی ازروز نگذشته بودکه سپاه خاقان عالی‌جاه غالب‌گشته آثار انکسار برصفحات احوال لشگر زمین داوروقندهارظهور نمود وبدیع‌الزمان‌میرزا ازمقاتله عاجز شده ازراه برسین بطرف جبال‌غور توجه فرمود و فوجی از امرا و لشگریان خاقان مظفر لوا بتکامشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف داد و تیغ خونریز بدست گرفته درپی مواکب اوفتادند از جمله امیرعمربیك بدانحضرت نزدیك رسیده و هرچند ملازمان رکاب‌سعادت ایاب‌بازگشته بروحمله می کردند بازنمی گردید عاقبت‌شیر بیشهٔ پیکار امیریوسف اسفندیار نیزهٔ که دردست سلطان بدیع‌الزمان میرزا بود ستانده بعد از آنکه روی‌بطرف خصم آردچنان بر دهن‌امیرعمر بیك‌زد که‌چند دندانش شکسته

از پشت زین سرنگون شد وشاهزاده ازشر اوایمن گشته درضمان سلامت بیرون رفت و همچنین گداعلی میرآخور ازمردم مغول عانجی خود را بشجاع بیك رسانید وآن نهنك دریای شجاعت ازقرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخت وشمشیری بر رویش زد که‌دیگر مجال جدال نیافت واین‌واقعه درشب بیست وپنجم شعبان روی نمود وخاقان‌منصورلوازم حمدپادشاه عطابخش بجای آورده نذروصدقات بمستحقان‌رسانیده جلدوی فتح‌بنام‌نامی سلطانمسعود میرزارقم‌فرمود اکنون‌سیاق‌چنان‌اقتضا کرد که‌مجملی‌از حالات ولایات ماوراءالنهر درحیز بیان آید وخامهٔ دوزبان‌صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد والا نژاد میرزا سلطانمحمود بیاراید و من الله مکون‌الکون العصمة والعون.

ذکر شمه‌ای از اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امراء ترخانی روی نمود

چون فارس‌مضمار تفاخر غیاث‌السلطنه والدین میرزا بایسنقر چندگاه دربخاراو سمرقند پادشاه بود بدولت و اقبال روزگار گذرانید وبتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخت اطراف آنمملکت رامضبوط ومعمور گردانید ناگاه‌چشم بدروزگاردر کارآمده سرپنجهٔ زمانه‌غدار ابواب تفرقه برروی روزگار آن‌شاهزادهٔ کام‌کار برگشاد وامراء ترخانی کمر مخالفت آنبانی مبانی جهانبانی برمیان بسته انواع پریشانی‌دست داد کلك بدیع‌مثال در تفصیل این‌اجمال‌وتبیین این احوال برینمنوال شروع می نماید که‌بایسنقر میرزا در ایام فرمانفرمائی امراء حصار ونوکران قدیمی خودرا بیشتر از دیگران منظور نظرعنایت ومرحمت می گردانید ونسبت باترخانیان وسایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت ومکرمت بتقدیم نمی‌رسانید واینمعنی بر ضمایر امراء ترخانی گران آمده والی‌بخارا درویشمحمد ترخان‌که بمزید جاه‌وجلال از اقران وامثال‌امتیاز و استثناء داشت خاطربر سلطنت سلطانعلی میرزا قرار داد و آنحضرت را ازقریش بسمرقندطلبیده بباغ‌نو که موضع جلوس بایسنقر میرزابودبرده ملازمان آستان‌بایسنقری رامتفرق ساخت وهردو شاهزاده‌را بارك سمرقند درآورد ومکنون ضمیر عذر پذیرش آنکه چون‌خورشید عالم‌تاب بنهانخانه‌مغرب شتابد ولباس نورانی روز بکسوت‌ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقررا درگوکه‌سرا مقیدسازد و میرزا سلطانعلی‌را برسریر سرافرازی نشاند ولواء اقتدار برافرازد وبایسنقر میرزابرحقیقت حال اطلاع یافته به بهانهٔ تجدید وضواز مجلس بر خواست ودرخانه که‌در شرقی شمالی بستان سرابود در آمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنراتیغه کشیده بودندوبایسنقر میرزا آنتیغه را انداخته بامحمدعلی قوچین وحسن شربت‌دار که درخدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت وبکنار خندق رفته وازخندق جسته بخانه حضرت هدایت انتما خواجه

کا که در خواجه کفشگر بود رفت وهمانلحظه جمعی از ترخانیان که بردر آن خانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقررا دانسته بروز دیگر بهیئت اجتماعی متوجه عتبه کعبه مرتبه خواجه کا گشتند وشاهزاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آنخواجهٔ عالیمقام بآمدن میرزا بایسنقر بآن جا معترف نگردیدند وترخانیان ادب نگاهداشته مراجعت نمودند ومیرزا سلطانعلی را بر تخت شاهی نشانده در تمشیت آن مهم متحیر ومتفکر بودند بعد از دوسه روز هدایت پناه افتخار الاکابر والاعاظم خواجه ابوالمکارم که همه کس تعظیم و حرمت آن جناب بجای میآورد و آن جناب را از اولاد صاحب هدایة می شمارد وا باعنجد ملاذ اعیان واشراف ماوراء النهر بود ومنصب شیخ الاسلامی آنمملکت تعلق بدان خاندان عالی شان می داشت بموافقت امیر احمد حاجی و بعضی دیگر از شجعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالك دولت خواهی جهة مخالفت میرزا سلطانعلی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند واکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنقررا از خانه خواجه کا بیرون آورده درمخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابر آن ترخانیان از محافظت قلعه عاجز گشته محمد مزید ترخان از راه دروازه چهار راهه متوجه بخارا شد وسلطان علی میرزا ودرویش محمد ترخان اسیر سر پنجه تقدیر گشتند ودر وقتی که بایسنقر میرزا خانهٔ امیر احمد حاجی را بعز وجود فایز الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته وازغایت دهشت لب از گفت وگوی فروبسته میرزا بایسنقر ازو یکدو سخن پرسید وجواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان بقتلش نافذ گشت وهمان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت وچون نوبت بتأدیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان بین شاهزاده رامیل کشند وفرمان بران آنحضرت راازکوکه سرابیرون آورده شخصی که مباشر آن امر بود به اختیار بروجهی میل آتشین را بدیده آن قرة العین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصرهٔ او نرسید وسلطانعلی میرزا از اظهار آنحالت ساکت بود ودر خانه حضرت ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید وبعد از دوسه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام زبدة الاولیا خواجه کا وخواجه یحیی رشته لوازم اخوت بگسیخت زیرا که خواجه کا درمقام انتظام مهام بایسنقر میرزا بود وخواجه یحیی سلطان علی میرزا تقویت وتربیت میفرمود **القصه** بعداز رفتن سلطان علی میرزا ببلدهٔ بخارا بایسنقر میرزا لشکر بدانصوب کشید ومیرزا سلطان علی نیز سپاه بخارا وحدود آنرا فراهم آورده باتفاق امراء ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب جنك وشین بر گشود سلطان میرزا بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته بایسنقر میرزا بصوب سمرقند گریخت وامیر احمد با بسیاری از سمرقندیان گرفتار گردیدند وبخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعداز آن سلطانعلی میرزا کمندٔ همت بلند بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده ازعقب برادر توجه

نمود وازجانب حصار سلطان‌مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن‌بلدهٔ فاخره نهضت کرده درشهر سبز نزول فرمود ودرشوال سال مذکوره در قصبهٔ اندجان کیفیت اینوقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابرمیرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دارالملك آباواجداد پای مبارك دررکاب ظفر انتساب آورد ومقرون بدولت‌و اقبال طی منازل نمود وحدود آن شهر میمنت بهررا مضرب سرادقات ابهت گردانید برضمیر هوشمندان سخندان پوشیده وپنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که دربن مقام خامهٔ عنبرین فام نخست ازشمامهٔ مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیرالدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگـاه تتمه حالات اولاد میرزا سلطانمحمود رابمسامع مستخبران وقایع رساندمن‌الله‌الاعانته‌والتوفیق

گفتاردربیان مجملی ازواردات احوال‌پادشاه سعادتمند ازوقت‌ولادت تازمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند

در ششم شهر محرم الحرام سنه ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمرشیخ گورکان غیرت افزای‌ریاض رضوان بود دری نوربخش درعقد سلطنت ونامداری افزود و دری خورشید درخش ازافق خلافت وکامکاری طلوع نمود بلکه آفتابی ازسپهر صاحبقرانی بروجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعدکشورستانی را روشن ساخت و کامیابی از کتم عدم بسرابستان وجود قدم نهاد که سایه لطف وکرم برمفارق‌طوایف بنی‌آدم انداخت **نظم** بفیض کردگار لایزالی ☆دری افزود درعقد لالی‌بدیدآمدعجب‌فرخنده فالی ☆جمالش آفتاب بیزوالی ☆ وجودش نور بخش چشم امید ☆ ظهورش برحسب اقبال جاوید یعنی میرزا عمرشیخ بن میرزاسلطان ابوسعیدبن میرزا سلطانمحمد بن‌میرزا میرانشاه بن‌صاحبقران گیتی‌ستان امیرتیمور گورکان راحضرت واهب‌العطایا از تعلق‌نگار خانم بنت یونس خـان پسری کرامت فرمودکه‌هم ازاوایل ایام صبی‌انوار دولت‌واقبال ازجمال حالش میدرخشید و هم ازمبادی‌اوان نشوونما آثارشوکت واستقلال ازجبین فرخنده فالش‌لایح می گردید ضیاء بشرهٔ مهرتنویرش مانند تباشیرصبح صادق خبرمیداد کـه عنقریب آفتاب دولت وکشورستانی ازمشرق امیداین خلاصهٔدودمان صاحبقرانی بـر صفحات روزگار فـرق انسانی خواهدتافت وصفاء چهرهٔخورشید تأثیرش بسان‌لوامع ستارهٔسحرتی مشعر بـود باین‌معنی که‌بزودی شب‌ظلمانی مظلومان عالم‌ازفروغ این‌نقاوهٔاعیان‌خلافت وجهان‌بانی بروز بهجت وشادمانی تبدیل خواهد یافت **نظم** بلی بیسخن صبح گیتی فروز ☆ بود مخبر ازروشنائی روزـشود ظاهر از نور اقبال‌مهر ☆ که‌سازد منور تمام‌سپهر. و چون بنابر تنسیم‌نسیم عنایت الهی غنچه ریاض پادشاهـی در گلشن امید میـرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن‌پسر عالـی گهر را در گوش

جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چندروز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان لاله عذار تجرع نمود و نام ولقب آن فرزند دلبند برظهیرالدین محمد بابر قرار گرفت وچندقابلهٔ زهره جبین جهة ارضاع و تعهد آن مولود سعادت قرین تعیین پذیرفت وشاهزاده درمهد عزت و مهربانی وحجر عطوفت وکامرانی پرورش مییافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید آنگاه بایالت خطه اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید وچندسال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشأن درعین خرمی وشادمانی مقرون بحصول انواع آمال وآمانی گذران بود ودروقتی که دوازده مرحله ازمراحل زندگانی طی نمود خبر حادثه شامله ومصیبت کامله میرزا عمرشیخ رااستماع فرمود آنگاه امرا وارکان دولت و اکابر واعیان ولایت آنحضرت رابپادشاهی برداشتند وسرعبودیت برخط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری بر افراشتند وبنا برآنکه درآن ایام بروجهی که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان وسلطان احمد میرزا ازدوطرف متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند واعلام خلاف ونزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدرمقدور سعی واهتمام مینمودند امیر شیرم طغائی آن دری اوج کشورگشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت رابدامنهٔ جبال اوزکند بردتااگر حکام ولایات طریق بیوفائی مسلوک داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمدظاهر سازند ورقم نسیان برحقوق تربیت میرزاعمر شیخ گورکان کشیده لواء مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه جند حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالك تباهی محروس ماند وخواجه مولانا قاضی که نسبش ازطرف پدر بشیخ برهان‌الدین قلیج می‌پیوندد واز جانب مادر بسلطان او نیك ماضی متصل میگردد وازسوابق ایام اکابر آنخاندان دراندجان شیخ الاسلام میبوده‌اند واشرف واعیان درفیصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسر انجام مهام فرق انام قیام مینموده‌اند ازداعیه امیر شیرم وقوف یافته خواجه‌محمد خیاط راکه انامل عنایت عمر شیخ‌میرزا بدوختن کسوت تربیت اوپرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی وامیرشیرم طغائی فرستادوازامضاء آن‌عزیمت منع نمودوسخن خواجه‌مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی‌از عیدگاه مراجعت‌فرمود وحصاراندجان‌ازیمن قدوم آن پادشاه عالیشان رشك ریاض‌جنان شده‌امرا واعیان بضبط برج وباره‌واستحکام فصیل‌ودروازه پرداختند ومقارن آنحال‌حسن یعقوب وامیر قاسم‌قوچین وبعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودندباندجان‌باز آمده‌دردولتخواهی حضرت‌پادشاهی کمال‌اخلاص ظاهرساختند وسلطان احمدمیرزا بعداز تسخیر اوراتیپه وخجند ومرغینان بچهارفرسخی اندجان شتافت وخیام‌اقامت برافراخت ودرمقام‌محاصره ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت درآن‌اثنا پادشاه سعادت انتمایکی ازارباب ولایت اندجان راکه‌موسوم وملقب‌به درویش گاو بود وبسبب سخن مخالفت آمیز که‌ازوی سر برزد قتل‌فرمود واین سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص وعوام آن بلده خواطر بر

محافظت شهروقلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی واوزون حسن خواجه رابرسم رسالت نزد میرزا سلطان احمدفرستاد ورعایت طریقه ادب نموده پیغام داد که‌چون بغایت ظاهر است که‌آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان میل اقامت نخواهند فرمود لایق‌دولت چنان‌مینماید که‌حکومت اینولایت‌را باینجانب‌تفویض فرمایند وبسد دروب نفاق ومخالفت اشارت نموده ابواب وفاق‌ورافت برگشایند تااین مخلص که‌نواب کامیاب رابمثابهٔ فرزنداست مدت‌العمر برشارع مستقیم نوکری واطاعت بوده بیرامن خلاف ونزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت بی‌حیلتش بصفت مروت وانسانیت مفطور بوداز استماع‌این پیغام‌متاثر گشت‌وخیال صلح‌فرمود امامیسر نگردید ودر جواب‌سخنان‌سنجیده ایلچیان کلمات‌پریشان برزبان آوردو کوچ کرده درنزدیکی شهر منزل گزید درآن اثنا به‌محض مشیت ایزدسبحانه وتعالی‌صورتی چند روی نمود که وقوع آن‌مستلزم‌قوت دولت‌پادشاهی ومستوجب ضعف طالع میرزا سلطان‌احمدبود اول آنکه‌درزمانیکه سپاه سمرقنددر حینی که‌ازسیه آب که نزدیك باندجان واقعست میگذشت بواسطه ازدحام خواص وعوام‌اسب‌وشتر بسیاردر سیه‌آب افتاده روی‌بچراگاه عدم آورد ودیگر آنکه‌همدران ایام درمعسکر سمرقندیان وباء اسب وقوع یافته طویله طویله بارگیر لشگریان‌سقط شدودیگر آنکه یوماً فیوماً اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی از بیشتر بیشتر میگشت و هر کس از ایشان اندك جراتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده ازسر جان در میگذشت بنا بر آن سلطان احمد میرزا طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال رخسار حالش بود از یکفرسخی اندجان جهة تمشیت آن‌مهم نامزد فرمود وامیر درویش محمدبعیدگاه شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب‌رابملاقات او امر نمود وآن‌دو امیر در موضع مذکوره یکدیگر رادیده سخنی‌چند درباب موافقت‌عم بزرگوار و برادرزادهٔ عالیمقدار مذکور گردیده هریك‌بجای خود مراجعت کردند وبعداز آن سلطان احمدمیرزا بصوب سمرقند بازگشت چنانچه نوشته شددر اثناء راه‌بسبب حلول اجل طبیعی در گذشت اما سلطانمحمودخان که‌از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بودبجانب اخسی شتافته خیال محاصره نمود و درآنوقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت واز امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش ومحمدباقر وشیخ‌عبدالله ایسلك‌آغا و ویس لاغری ومیرغیاث طغائی در ملازمت آن‌دری برج فرمانفرمائی بودندوبعد ازوصول سلطانمحمودخان بدان‌نزدیکی سیلاب رعب وهراس اساس‌ثبات امراو نوئینان رااندراس داده‌ازاخسی بکاسان که‌اولگاء ویس لاغری بود رفتند ودر آنزمان سلطان ناصر میرزا بمناسبت آنکه ویس‌اتکه او بود در آن حصار روزگار میگذرانید وخان از اینمعنی خبریافته بدانجانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت‌مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خاقان

سپردند ومیرغیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده وپس لاغری درخدمت سلطان ناصرمیرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت وآنحضرت محمد مزید ترخان‌را بمحافظت شاه‌زاده امر نمود وسلطانمحمود خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چندنوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش ازپیش نرفت وبنابر عارضهٔ که دست داد راه ولایت خویش پیش گرفت ومقارن آنحال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری‌داشت وسر نزدهیچ‌صاحب افسری فرودنمی‌آورد ودرکاشغر و ختن‌حکومت میکرد لشکر بحدود اورکند کشید و قلعهٔ طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید وخواجه قاضی و اکثر امرا بدفع اومامور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان‌نیست وخواجه قاضی‌راواسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده سران‌سپاه رابمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این‌امور فراغت یافت متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت‌اندجان ومنصب سرانجام مهام ملکی ومالی‌را بحسن یعقوب داد وزمام ایالت ولایت اوش را درقبضهٔ اقتدار امیرقاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون‌حسن و علی دوست‌طغائی متعین شدند وبرین قیاس سایرامرا و آنچکیان بمناصب مناسب مفتخر و ومباهی گشتند در خلال این‌احوال سلطانمحمود میرزا که‌پس از فوت برادر بدارالملك سمرقند آمده بودودختر سلطان احمدمیرزا آق‌بیگم رادر سلك ازدواج سلطانمسعود میرزاکشیده مصحوب وعبدالقدوس مرجی واتاساچیق بنظرپادشاه عالی گوهرفرستاد وسخنان عطوفت‌آمیز مودت انگیز پیغام داد و چون میان اووحسن‌بن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیهٔحسن‌بن یعقوب رابلطف وعنایت سلطانمحمود میرزا امیدوار گردانید وازجاده دولتخواهی حضرت پادشاهی درگذرانید وپس ازمراجعت‌عبدالقدوس بپنج ششماه حسن اطوار مستحسن تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که‌میرزاجهان گیررا بسلطنت موسوم ساخته نواب کامیاب پادشاهی را ازاندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابر آن خواجه قاضی وامیرقاسم قوچین و علی دوست‌طغائی‌و اوزون حسن وبعضی‌دیگرازمخلصان پادشاه زمن باستصواب ایسن‌دولت بیگم که جدهٔ آنحضرتست خواطر برآن قراردادند که‌حسن یعقوب را بی‌اختیار ساخته بهروجه‌که ممکن باشد دردفع شراو کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارك که مسکن‌حسن‌بود گشتند وحسن درآنوقت بصحرا رفته بجانوربرانیدن اشتغال‌داشت ازکیفیت حادثه خبریافته بصوب سمرقند روانه شد وچون بکندبادام رسید بخیال فاسدو اندیشهٔ فساد عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد وحضرت پادشاه از مراجعت او آگاه‌شده بعضی از امرا بافوجی ازعساکر مظفرلوا متوجه استیصال او گشتند و زمرهٔ ازایشان برسم‌منغلای بیشتر روان‌شدندوحسن بر توجه مقدمهٔ سپاه صف‌شکن وقوف‌یافته نیمه‌شبی برسر ایشان تاخت‌ونوکران‌او آغازشبه کرده تیر یکی از ایشان برمقتل حسن

خوردو بجزاء اعمال سیئه‌خود گرفتار گشته از آنزخم جان نبرد ومقارن وقایع مذکوره ابراهیم سارد که‌ازقوم منکلیغ بودو ازعمرشیخ میرزا تربیت یافته بواسطه صدورجریمه مردودشده بود بقلعهٔ اشیره درآمده خطبه بنام‌بایسنقر میرزا خواند وحضرت پادشاهی براینمعنی اطلاع یافته درماه شعبان سال‌مذکور موکب منصور بجانب اشیره شتافت و ابراهیم سارد باستحکام برج وباره پرداخته عساکرظفر مآثر بامر محاصره ومحاربه قیام نمودند ودست باستعمال آلت‌قتال برده ابواب کشش و کوشش برروی روزگار محصوران گشودند چون‌مدت چهل‌روز حال‌بر اینمنوال بگذشت حال‌عجز وانکسار بر صفحات احوال ابراهیم ساردظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی راشفیع جرایم خودساخته امان طلبید وپادشاه گناه اورا عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفرپناه بجانب خجند نهضت نمود و امیر مغول ولد عبدالوهاب‌شغاول که درآن حصار متمکن بودبعد ازقرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال استعجال کرده مراسم اخلاص‌بجای آوردو غاشیهٔ اطاعت بردوش افکنده‌مقالید شهروحصار بنواب پادشاه کام‌کارسپرد آنگاه پادشاه اسلام‌پناه استماع‌نمود که‌سلطان محمودخان شاهرخیه رابعز نزول‌همایون‌مشرف ساخته وخاطر عاطرجهت دفع کدورات سابقه مایل بملاقات خال بزرگوار گشته‌بشاهرخیه رفت‌و خان ازقرب وصول آنقرةالعین خواقین عالیشان خرم وشادمان شدو چون پادشاه ببارگاه درآمدلوازم تعظیم‌و تبجیل مرعی داشته برخواست وآنحضرت نیز رعایت مراسم ادب‌نموده زانوزد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام‌پناه رادر آغوش عطوفت‌و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقه‌نامرئی نگذاشت وپادشاه حمیده‌خصال دوسه‌روز درصحبت خال‌فرهناك وخوشحال بسر برد وپس ازآن‌بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت وهم دراین سال‌آن درج خلافت واستقلال بافوجی از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه ازسیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد واوراتیپه سالها داخل حوزهٔ دیوان میرزاعمرشیخ گورکان بوده‌در قرات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنقر میرزا در آمده سلطانعلی میرزا درآنجا حکومت می‌نمود وچون سلطان‌علیمیرزا ازتوجه لوای کشورگشای پادشاهی خبریافته آنگه شیخ ذوالنون‌را بمحافظت قلعه مامور ساخته به نفس‌نفیس بجانب کوهستان‌بلغرو بیجا شتافت وپادشاه سعادتمند بعداز قطع منازل‌ازخجند گذشته‌وازگریختن سلطانعلیمیرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی امیر نظام‌الدین علی‌خلیفه ومیرعثمان‌را برسم‌رسالت نزدشیخ ذوالنون فرستاد و شیخ‌بنابر اقتضاء بخت نگون وطالع واژون امیر خلیفه راگرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب نموده آن امیرستوده خصال بعنایت حضرت‌ملك متعال مجال‌فرار یافته بعداز دوسه روزپیاده خود را بموکب‌ظفر انتما رسانید وچون درظاهر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت ومعلوم شدکه‌در آنحدود غله نایابست امرا و ارکان دولت صلاح درمراجعت دانسته و

حضرت پادشاهی باستصواب سالکان طریق دولتخواهی علم نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید وهم در آن اوان سلطانمحمود خان لشکر فراوان باوراتیپه فرستاده شیخ ذوالنون بگر یخت واوراتیپه بتصرف ملازمان خان در آمده حکومت آن ناحیه تعلق بمحمدحسین گورکان گرفت واز آن تاریخ تاشهورسنهٔ ثمان وتسعمائه ایام سرداری اودر اوراتیپه سمت امتداد پذیرفت ودر سنهٔ ۹۰۱ حمزه سلطان و بسرش مماق سلطان و مهدی سلطان ومحمد دوغلات که در وقت وصول سلطانحسین میرزا بولایت حصار از سلطانمسعود میرزا جداگشته بودند در ماه مبارك رمضان در قصبهٔ اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانیان رسیدند وآنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشك بپایان آمدو لوازم ضیافت ومهمان‌نوازی بجای آوردو درشوال همین سال خبرمخالفت اولادسلطانمحمودمیرزاومحاصره کردن سلطانمسعود میرزا وسلطانعلیمیرزا دارالسلطنه سمرقندرا باندجان رسیدو پادشاه عالی جاه نیز بداعیهٔ تسخیر آنخطه لواء نصرت‌عطیه برافراخت وبعداز وصول بنواحی دارالملك آبا واجدادسپاه شجاعت نهادرا بمحاصره و محاربه مامورساخت وسه‌چهارماه ازسه‌طرف آن‌سه‌در درج شرف درتضییق سمرقندیان می‌کوشیدند وایشان نیزدر محافظت‌شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی بظهور می‌رسانیدند درآن اثنا عالی‌جناب هدایت‌انتما خواجه یحیی‌از نزدسلطانعلیمیرزا بخدمت پادشاه مظفرلوا شتافته درباب اتفاق اتحاد سخنان معروض داشت‌وآنکلمات مشفقانه بسمع‌قبول‌راه‌یافته‌موکب عالی پادشاه بنا برالتماس جناب‌ارشاد پناهی ازظاهر سمرقندبجانب سغد دوسه‌فرسخ پایان‌تر رفته نزول اجلال‌فرمود واز آن طرف میرزاسلطانعلی نیزبدان نواحی آمدوسپاه رادرموضعی مناسب بکنار آب کوهك فرودآورد وباچهار پنج نفر ازخواص‌عزم ملاقات پادشاه کرد وآنحضرت باچهار پنج کس ازاصحاب‌اختصاص‌از آب کوهك گذشته بر بالای اسب بین‌الجانبین صورت تلاقی روی نمود ودر باب تدبیر و تسخیر ملك سخنان درمیان آمده چنان مقررشد که آن زمستان هر هر یك ازآن‌دوشاه زادهٔ عالیشان بمقر عزخود روند و دراول فصل بهار که موسم نشوونمای ریاحین وازهار است باردیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام بناه روی بصوب اندجان آورد وسلطان علی میرزا به‌بخارا رفت وآنجا قشلاق کردو میرزا سلطانمسعود که‌بملاقات دختر امیرشیخ عبدالله برلاس مشعوف بود اورادرحبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمودوچون ماهچهٔ علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسیدمهدی سلطان ازاردوی نصرت نشان گریخته بسمرقند رفت وحمزه‌سلطان اجازت طلبیده راه‌همان‌بلده پیش‌گرفت وبعد ازچندماه که‌آن دوسلطان مشمول‌عاطفت ومکرمت میرزا بایسنقر بودند ازآن حضرت نیزروی گردان شده التجا بسایهٔ لواء محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه دارای‌سپهر کشور ستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی ودر آمدن آن‌بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان‌مکانی

در اول فصل بهار که خسرو ممالك علوی از طول مکث در برج شتوی ملول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کان کوشیده شرایط گیتی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا از بلدهٔ فاخره بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز بالشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامیه و سرپل را لشکرگاه کرده در برابر برادر قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید وحضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه مبارك رمضان از بلدهٔ اندجان بدانصوب روان گشت و با سپاهی پردل طی منازل و مراحل کرده درباز بیلاق قبهٔ بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان در گذشت در آن مقام بیرون آمدن بایسنقر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بذروهٔ عرض رسید و تولون خواجه مغول را باقرب سیصد نفر از مردم قزاق دلاور پیشتر روان گردانید و پس ازشیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه یافت و ویران شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه بامتابعان در شب بیکناگاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرك انجام مجروح و بیروح ساختند وغنیمت فراوان گرفته سالماً غانماً لواء مراجعت بر افراختند وحضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیرز رسیده قصد تسخیر قلعه آن قصبه کرد ودر آن وقت شیرز اولگاء قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار آندیار قیام مینمود ودر روز آخر ماه مذکور ماهچهٔ لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیرز انداخت و گماشته قاسم دولدی ازمحافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت بادشاه صافی طویت ظاهر ساخت ومقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان طلبیده ولطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیرز برسم سار بوی مفوض گردید وپادشاه صاحب تایید روز دیگر باداء نماز عید وسایر واجبات وسنن آنروز سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفت ودر قروق زیبا نزول اجلال فرمود ودر آنروز قاسم دولدی وویس لاغری وحسن بیزه سلطان محمد سیفل وسلطان محمد ویس با قرب چهارصد کس ازجانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنقر میرزا ازسرپل کوچ کرده روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعداز یکدو روز بوضوح پیوست که آنجماعت بدعوی محافظت شیرز از بایسنقر میرزا اجازت طلبیده بدانصوب شتافته اند وچون استماع نموده اند که آنقلعه بحیز تسخیر پادشاه کشور گیر در آمده بقدم اضطرار سلوك طریق ملازمت اختیار کرده اند **القصه** پادشاه آفاق از منزل زیبا بقرابولاق خرامید و بعد از یکدو روز ازآن جا کوچ کرد وازآب هموار بگذشت بام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید ودر آن روز جمعی از اهل تهور درسر خیابان بفوجی از لشکریان میرزا بایسنقر

خورده اسب جلادت درمیدان مبارزت تاختند و بیادحمله آتش قتال التهاب‌داده ازخون یکدیکر خاك معرکه راگل ساختند درآن اثنا تیری جان‌گزا بگردن خواجگی مولانا صدر که‌برادر کلانتر خواجه کلان بیك بودرسید چنانچه همان ساعت ازپای در آمده متوجه ریاض جنت گردیدواو مدتی بطلب‌علم پرداخته‌از فن‌لغت واستیفا صاحب وقوف بود ومکاتیب‌رانیکو انشا میکرد ومدتی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی‌میرزا که درمنزل خواجه‌کاردزن منزل گزیدقصد دشمن داشت یکدونوبت بافوجی ازدلیران میدان محاربت بنزدیك سمرقند شتافت میان آنحضرت وبهادرانی که‌ازشهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت وسلطان‌علی میرزا ازطول‌مکث درظاهر آن‌بلدهٔ فردوس مآثر ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند که در بام بود بمحاصرهٔ سمرقندپرداخت‌وپس‌ازآن‌منزل کوچ کرده یورت‌خان‌را که‌ازآنجاتاشهر بحسب‌تخمین یك فرسخ‌مسافتست‌مضرب‌سرادقات‌عزت‌ساخت‌وقرب‌پنجاه‌روزدرآن موضع توقف اتفاق افتاد ودرآن ایام چندین نوبت میان دلیران لشگر بابری وشجعان‌سپاه بایسنقری‌محاربه‌دست داد ودربعضی ازآن معارك امیر ابراهیم بیکچیك‌وابوالقاسم کوه‌بر وامیر شاه قوچین غایت شجاعت وبهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند رامجروح وبیروح گردانیده لواء تفوق برافراختندوروزیکه درسرخیابان درمیدان مردان جولان‌مینمودند زخمی بروی امیر ابراهیم بیکچیك رسید و بدان جهة بابراهیم جابوق مشهور گردید واز منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان‌فرستاد وایشان رابااطاعت وانقیاد دعوت‌کرده سخنان عنایت‌آمیز پیغام داد وآنجماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که‌باید موکب پادشاهی درشب از جانب غار عاشقان متوجه شهر گردد تاکمر خدمت برمیان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنا برآن شبی پادشاه‌کامران پای‌مبارك درركاب آورده بپل مغاك شتافت وچند پیاده وسوار جلادت‌آثار راپیشتر فرستاد ومردم شهراز این معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشگریان جرار بپای ممانعت پیش‌آمدند وحاجی‌پیاده راکه مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تائید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم پادشاه‌خجسته‌شیم‌بمعسکر ظفر اثر بازگشت ودرآن اوان که یورت خان ازفروغ ماهچهٔ رایات نصرت نشان روشن ترازمرغزار جنان بود تمام مردم قلاع وبقاع آنحدود قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت وفرمان برداری نمودند. وپیشکشهای لایقه ارسال‌داشته ابواب امن وامان برروی روزگارخود گشودند وهمچنین ازمحترفه وپیشه‌وران وسوداگران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدندو اردو بازاربمثابه‌معمور وابادان‌شد که حکم مصر جامع گرفت درآن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاد وار قلعه ایست که آن را از کنیت گویند و

جمعی آنقلعه را محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی درنیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آنجماعت گشته چون نواحی آنحصار مطلع ماهچهٔ بیرق ظفر شعار شد متوطنان قلعه از درتضرع و نیازمندی درآمدند وخواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند وعفو پادشاهانه شامل حال آنطایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود ودرالنك قبله که درنواحی باغ میدانست نزول اجلال واقع شد ودرآن حین جمعی کثیر ازمردم رعیت وسپاهی ازشهر بیرون آمده تاپل محمد حبیب که نزدیك بلشگرگاه پادشاه بود عنان باز نکشیدند وحال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آنزمان غافل بودند ومستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندك شکستی روی نموده سمرقندیان سلطانعلی باباقلی را اسیر گرفته بقلعه بردند وروز دیگر پادشاه ستوده سیر ازآن منزل نهضت فرموده سر النك قبله نزدیك آب کوهك محل نصب خیام سپاه ظفر بزك شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر تهور بخیال مراجعت آن منزل اختیار فرموده بنا بران مردم فراوان ازدروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند وتاپل محمد حبیب رانده صف قتال بیاراستند وسپاه پادشاه نیز به مهمیز ستیز مرکب جلادت تیز ساخته برمخالفان تاختند وبزخم سنان فتنه انگیز وسهام خون ریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد باوج فلك تیزگرد رسید ورخسارهٔ خورشیدرا تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن در را خیره ساخته معنی آیت (یکادسنابرقه یذهب و بالابصار) بظهوررسانید وعاقبت شمایم فتح ونصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانیدولشگر سمرقنه عنان بصوب شهر شتافتند وجمعی کثیر ازایشان اسیر کمند گزند شده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسگین ولد حافظ دولدای ودیگری برادر خورد تر ومحمد قاسم نبیره حسین بیر بود وایضادیوانهٔ جامه باف وکل قاشون که ازجملهٔ یتیمان سمرقند وسرداران لوند بودند درآن روز اسیرسرپنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده ومحمود پیاده کشته گشتند وبعد ازاین شکست دیگر لشکرسمرقند ازدیوار بست شهر بیرون نیامدند ولشکریان پادشاه دلیر شده تاکنارخندق میرفتند وغلامان وکنیزکان شهربان را اولجه می گرفتند درآن اثنا آفتاب عالم آراازبرج میزان تحویل کرد وحریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان بر آورد پادشاه باامرا و سران سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خواطر همگنان برآن قرار یافت که آن زمستان در قلعهٔ خواجه دیدار روزگار گذرانند ودراوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده النگی که متصل قلعهٔ مذکوره بودازیمن نزول همایون غیرت سبزه‌زار گردون شد وفرمان واجب الاذعان بساختن قور وباباو کتبهادردرون حصار نافذ گشت وفرمان بران حسب الفرمان عمل نموده

پادشاه وامرا وسپاه بدان‌قلعه درآمدند ودرهمانروز که‌ماهیچهٔ رایت عالم‌افروزازمنزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدارانتقال نمودمحمد خان شیبانی باجمعی کثیر ازسالکان مسالك پهلوانی که بنابراستدعاء بایسنقرمیرزااز ترکستان ایلغار کرده بود بدان‌النك رسید چون‌دانست که حضرت پادشاه سلیمان‌مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصاردر آمده‌اند متحیر ومتاسف گردید وباآنکه در آنزمان درملازمت پادشاه جهانیان اندك مردی بودندتهیهٔ اسباب‌مصاف‌کرده میل‌خروج ازقلعه فرمودند اماشیبانی خان‌را اقبال بمیدان‌قتال مصلحت ننمودو ازآنجا کوچ کرده بجانب‌سمرقند توجه فرمود وچون‌آنچه بایسنقر میرزا ازخان‌مدعا داشت بحصول نه‌پیوست کماینبغی بحالش نپرداخت وشیبانی خان‌نومید وحیران بصوب ترکستان علم نهضت برافراخت آنگاه بایسنقر میرزا که مدت هفتماه درمضیق جهات حصار تصنیق بسیار اوقات گذرانیده‌بود واز خان شیبانی ابواب کامرانی بررویش نگشود بادویست‌سیصد کس ازجنود متوجه ملاقات خسروشاه گشت‌وچون درمعبر ترمذ نزول‌نمود سیدحسین‌اکبر که نسبت بسلطانمسعود میرزاقرابت قریبه‌داشت ودرآنولایت رابت ایالت می‌افراشت بعزیمت دست‌برد روی باردوی‌میرزا بایسنقر آوردو درمحلی که آنحضرت ازآب گذشته بودو باندك مردمی دربورت مانده بدانجارسیدوطاهر محمد چهره‌میرزابایسنقررادستکیر گردانیدولشگریان اواندك‌پرتلی گرفته‌مراجعت کردند وچونموکب عالی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال فرمود خسروشاه مراسم استقبال و لوازم نیاز ونثار بجای‌آورده بین‌الجانبین باحسن وجهی ملاقات روی‌نمود و هم‌درآن اوان‌که بایسنقرمیرزا مرکز دولت خالی گذاشت پادشاه سعادت انتمااز کیفیت حال وقوف یافته علم‌ظفرشیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی‌چون ازقرب‌وصول موکب‌عالی‌خبر یافتند فوج‌فوج علی‌التعاقب والتوالی‌باستقبال شتافتندو بعدازادراك شرف‌بساط بوسی تحف‌لایقه وتبرکات‌را یقه بیشکش کرده بانواع اصطناع والتفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند وآنحضرت در اواخر ربیع‌الآخر سنهٔ ثلاث تسعمائه‌دارالملك آباواجدادوراازفرطلعت‌همایون‌غیرت‌افزای گلشن گردون گردانید ودربستان سرای قلعه‌نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت‌پناه‌را ازیمن مقدم میمنت شیم‌بسان بستان‌ارم خضرت‌ونضارت بخشید وتمامی اشراف واعیان را درظلال مکرمت لایزال‌از تاب آفتاب حوادث ایمن‌و مطمئن‌گردانید رعایاه بیچاره‌را که‌پایمال فتن‌و دست خوش انواع محن‌بودند باشاعه عدل وداد نوید داده سرپنجهٔ تعدی ظلمه و متغلبه‌را ازدامن‌عرض ایشان کوتاه ساخت وامراء بابری‌را نیز بقدر مقدور رعایت کرده علم‌اقتدار درمعرکهٔ کارزار برافراخت ومدت صدروز بلدهٔ سمرقنداز غمام عدل‌واحسان پادشاه سعادتمندفردوس ماننذبود وبعدازان بنابر اموریکه‌مذکور خواهدشدسمرقندیان ازآندولت محروم گشته موکب نصرت‌نشان بصوب اندجان‌توجه نمود چنانچه عنقریب کیفیت آن‌حکایت بعرض خواهدرسید وخامهٔ شیرین‌مقال درباب تفصیل این‌اجمال لوازم اهتمام بتقدیم خواهدرسانید .

ذکر لشگرکشیدن میرزا بایسنقر وامیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان وفرار سلطان‌محمودمیرزا ازغایت اضطرار بصوب خراسان

چو‌نمیرزا بایسنقر روزی چندد‌ر قندز بسر برد امیرخسروشاه باسپاه باران عدد وجنود وافر عدد در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور از آب‌آمویه و وصول به‌چغانیان‌قاصدان سخندان نزد سلطانمسعود میرزا فرستاده بزبان عذرو فریب پیغام‌داد که لایق دولت چنان می نماید که آن‌حضرت ازقلعه بیرون آمده بدینجانب تشریف آورند وباتفاق برادر خود فتح سمرقندرا پیش نهاد همت‌بلندسازند مقرر آنکه‌پس از تسخیر آنخطهٔ دلپذیر‌یك‌برادر درآن‌بلدهٔ فرخنده متمکن بودودیگری درحصار علم خلافت برافرازد وسلطانمسعود میرزا این‌سخنان راشنیده میان رد وقبول متردد بودو ازمکر وفریب اعدا غافل گشته درمآل آنحال تامل می‌نمود ودر آن اثنا امرا وانچکیان آنشاه‌زادهٔ بی‌سامان‌که بواسطهٔ کمال اختیار واعتبار امیرشیخ عبدالله برلاس آزرده خاطر بودند یك‌یك‌و دو دو باردوی میرزا بایسنقر توجه نمودندلاجرم آنحضرت بادراك فتح‌و ظفر واقع شده‌همعنان امیرخسرو شاه ازچغانیان بطرف حصار ایلغار کردو دروقت نقارهٔ‌سحر گردآن‌قلعه فروگرفته روی‌محاصره آورد وحال‌آنکه درآن‌شب‌سلطانمسعود میرزادر عمارتی که پدرش‌ساخته بود وبدولتسرا موسوم گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن‌حال وقوف یافت باپدر حرم خویش امیرشیخ عبدالله فرار برقرار اختیار کرده ازگذر اوماج‌برآب آمویه گذشت چنانچه مذکورشد که‌در وقت‌محاربهٔ سلطانحسین میرزا بابدیع الزمان میرزابالنك‌نشین رسیده ملحوظ‌عین‌شفقت گشت‌وخسروشاه میرزا بایسنقررا درحصار برمسند سلطنت‌نشانده ختلان رابیرادرخود امیرولی داد وبعد ازچند روز بخیال تسخیر بلخ پای دررکاب آورده نظر بهادررا برسم منغلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی

ذکر تزویج‌سلطان مسعود میرزابابیگم سلطان‌بنت خاقان‌منصور و تمهید بساط نشاط وسور وجشن سرور

چون خاقان منصور در النك همنشین فتح‌وظفر گشت بدیع‌الزمانمیرزا بجانب جبال‌غور گریخته بساط قتال وجدال درنوشت وحضرت خاقانی ادراك این‌سعادت رااز یمن قدوم‌سلطانمسعود میرزا دانست و برعایت وتربیت اوپرداخت آنمقدار که توانست ودرروز دوشنبه بیست‌وهفتم ماه‌شعبان مجلسی درغایت حشمت وعظمت آراسته شاه‌زاده

را بیارگاه جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالك موروثی خاطر حزینش راتسلی داده به ازدواج کریمهٔ ازدودمان شاهی امیدوار گردانیده و قامت قابلیتش رابخلعت طلا دوز زیب وزینت دادو بانعام اسب وزرو مایحتاج دیگر نقدمراد در آستین ملازمانش نهاد ودرروز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر حجله نشینان تتق عصمت جهة یراق ازدواج سلطانمسعود میرزا بابیگم سلطان که صبیهٔ صلبیه حضرت خاقانی بود وازستر عالیه با باغچه دروجود آمده بود ازاردوی همایون بدارالسلطنه هراة رفتند ودرروز جمعه غرهٔ ذی القعد شاهزاده نیز بآن بلده خرامید بیت مسندآرایان دولت خواستند ✿ مجلس عقدو نکاح آراستند ✿ ودرروز یکشنبه سوم همانماه سادات وقضاة واکابرواشراف درباغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدین احمد التفتازانی درساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اخترسعادت اثراوج سلطنت رابا ناهید برج خلافت عقدبست وچندروز بساط سورو سرور عیش وحضور انبساط یافته سلطانمسعود میرزا درعین نشاط وکامرانی باآنمخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و ازدست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوش گوار تجرع کرده درمتنزهات هرات عشرت نمود ازشراب ناب گلزار طرب را آبداده غنچهٔ دل شاهزاده باغ باغ می شگفت ومغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت نظم ساقی بنورباده برافروز جام ما ✿ مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما مادر پیاله عکس رخ یار دیده ایم ✿ ای بی خبر زلذت شراب مدام ما وسلطانمسعود میرزا چندگاه درظلال دولت واقبال خاقان ستوده خصال درغایت جاه وجلال بگذرانید بعدازآن یاد وطن مالوف کرده بافوجی ازسپاه ظفرپناه عنان عزیمت بطرف ماوراءالنهر منعطف گردانید چون بحدود قندزرسید امیرخسروشاه آغازمکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب متواتر نزد شاهزاده فرستاد واظهار اطاعت وانقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطانمسعود بگفتار آنغدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوك داشته جهان بین آن قرةالعین سلطنت را نشترزد وبا معدودی ازملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تادر پناه دولت سلطان علیمیرزا بسربرد اما سلطانمسعود میرزا بنابر اعتمادیکه برکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة اوقات می گذرانید تاوقتیکه ابوالفتح محمدخان شیبانی ولایات خراسان را تسخیر کرد وچون آنخان گیتی ستان غیراز استیصال اولاد امیرتیمور گورکان مدعائی نداشت سلطانمسعود میرزارا به باماش میرزا که در داروغه سرخس بودسپرد وباماش اورا شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش درآورد اما خسروشاه هم درآن سال که دیده میرزا سلطانمسعود را بنیشتر بی وفائی ازحلیهٔ بینائی عاطل ساخت ازغایت قساوت قلب قتل میرزا بایسنقررا که ازوقت توجه میرزا سلطانمسعود بهرات تا آن غایت درحصار حکومت می نمود پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل

آنشاه‌زادهٔ بلندمحل‌را بجنك آورده در ماه محرم سنهٔ خمس وتسعمائه بشهادت رسانید آنگاه‌از روی‌استقلال درولایات‌قندز وختلان‌و بدخشان وترمذ وحصار شادمان‌بحکومت مشغول گشته مآل حالش درضمن حکایات آینده بـر زبان خامه خواهـد گذشت‌انشاء الله‌تعالی وتقدس

ذکر مصالحه حضرت‌اعلی باسلطان بدیع‌الزمان میرزا

درآن‌ولا که بدیع‌الزمان میرزا باتفاق شجاع‌بیك از حـدود قندهار بجانب‌النك نشین ایلغار نمود امیرذوالنون ارغون دربیـلاق ولایت غوربود بنابرآن بدیع‌الزمان میرزا ازالنك‌نشین به‌طرف برسین شتافت واز آنجا عنان عزیمت بصوب‌معسکر امیـر ذوالنون تافت وآنجناب شاه‌زاده‌را استقبال نموده برصحت ذات‌خجسته صفات لـوازم حمدبادشاه‌متعال بتقدیم‌وجهت تدارك آن‌اختلال باجتماع‌سپاه‌قندهاروزمین‌داوروغوروساخر وتولك‌مسرعان باطراف وجوانب‌روان گردانیدوباندك‌زمانی لشگر بسیاراز ایل‌ارغون و قبایل هزاره‌ونکودر وقبچاق‌وغیرذلك‌درظل‌رایت‌میرزابدیع‌الزمان‌وامیرذوالنون‌مجتمع گشتندومستعدرزم وپیکار شده کمر خدمتکاری‌وجان‌سپاری برمیان‌جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون‌فر رسید بخیال آنکه کرت‌دیگرولد ارشدراکو شمالی‌دهد عازم هراة رودگردید اماهمدران ایام جناب حقایق پناهی شیخ جلال‌الدین ابـوسعید پورانی ازنزد بدیع‌الزمان میرزا وامیر ذوالنون باردوی همایون آمده طـرح اساس مصالحه انداخت وخاقـان منصوربصلح راضی شده‌خاطر جوئی شاه‌زاده راپیش نهـاد همت ساخت‌تبیین اینمقال آنکه قبل ازوقوع جنك‌النك‌نشین بروزی‌چندخاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف‌الملة والدین‌مولانا احمدالتفتازانی وشیخ‌جلال‌الدین ابوسعید پورانی وسیدغیاث‌الدین محمد صدر رابجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع ـ الزمـان رانصیحت نموده ازبادیهٔ مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چـون بحدود فراه‌رسیدند شنیدند که‌بدیع‌الزمان برسبیل ایلغارلشگر بسر پدربزرگوار کشیده‌است بنا برآن شیخ‌الاسلام عنان مراجعت بدارالسلطنة هراة انعطاف داد اماشیخ‌جلال‌الدین ابوسعید وسیدغیاث‌الدین نزد امیرذوالنون بغور رفتند وهنوز آنجاتشریف داشتند که بدیع‌الزمان میرزا درالنك نشین شکست یافته‌بامیر ذوالنون پیوست وشیخ ابـوسعید درباب تمهیدبساط مصالحه باشاه‌زاده گفت وشنودنمود وآنجناب جواب‌داد کـه اگـر حضرت خاقانی‌درمقام عطوفت ومهربانی در آمده از ممالك محروسه آنمقدار عنایت فرمایند که‌معیشت جمعی که‌ملازم رکاب‌سعادت انتسابند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت‌وفرمان برداری مسلوك داشته غاشیهٔ‌عبودیت وخدمتکاری بردوش خواهم‌گرفت والافلا شیخ اجازت‌یافته روزچهارشنبه بیستم ذی‌القعده که‌هنوز خاقان ظفر قـرین در

النك نشین بود ببارگاه حشمت آئین رسید وسخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید وجهة تأکیداساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیرشیخ علی طغائی که در آن وقت درملازمت سدهٔ سدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود ودر اوایل ذی الحجه جناب هدایت پناهی وخدمت امارت دستگاهی بازآمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیردتا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این ملتمس رابسمع قبول نشنود واز النك نشین کوچ نموده بجانب هراة رود نهضت فرمود وچون خبر بدارالسلطنة هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رود شتافت واز آنجا عنان بکران بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده درروز سه شنبه دهم محرم الحرام سنهٔ اربع وتسعمائه به نیت تمشیت امرمصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت وروزچهارشنبه درنواحی چشمهٔ کویان بشرف ملازمت خاقان عالیشأن مشرف شده آن حضرت را براسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود وچون این سخن منبعث از کمال اخلاص ودولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت وحکم همایون صادرشد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان درقلم آوردند وچون این حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخعلی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق درخدمت شاهزاده باشد وچنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت ومنازعت در گذرد آنگاه علم نصرت شیم درروز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتووصول بر باغ جهان آراء انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دارالسلطنهٔ هراة را روشن ساخت ودر خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مواخذه ومصادره بمکه مبارکه ومدینه طیبه زادهماالله تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود ومقضی المرام بازآمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والاگهر شد ومنصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصرالدین عبدالخالق مهرزد اما بدیع الزمان میرزا بعداز وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آنولایت بود عنان عزیمت بدارالسلطنهٔ هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد وشکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده عباد

در اواخر سنه ثلث وتسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشگر ظفر اثر فراهم آورده لواء عزیمت بطرف استراباد برافراخت وابوالمنصور مظفر حسین گورکان

از توجه برادرواقف گشته باسپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید وروز جمعه بیست و دوم ذیقعده سنهٔ مذکوره درنواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران بناموس گرد نبرد باوج گنبد آبنوس رسانیدند ودراثناء اشتعال آتش قتال بواسطهٔ ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفرحسین میرزا بود آنجناب راغشی عظیم روی نمود وشدت آنحالت بمثابه انجامید که لشگربان رادست ازکار بازمانده ازمعرکه پیکارروی بوادی فرار آوردند ومحمدحسین میرزا منصورومظفر بدارالفتح استرآباد درآمده ابوالمنصور مظفرحسین گورکان تاولایت سبزوارعنان یکران باز نکشیدوچون اینخبر دربلدهٔ فاخرهٔ هراة بعرض خاقان منصور رسیددراواخرصفر سنهٔ ۹۰٤ امیرمحمد برندق برلاس وامیر کمال‌الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تابموکب عالی مظفری پیوسته درباب تدارك اختلال آنحال مساعی جمیله مبذول دارند ومکنون ضمیرهمایون چنان بود که بنفس نفیس نیزمتوجه آنصوب گردداما بسبب مخالفت ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا آن عزیمت درحیز تاخیر افتاد وخاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد

گفتار دربیان سلوك ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزادر طریق عصیان ونهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مروشاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمدمؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه والم بر کانون درون دور و نزدیك وترك وتازیك تافت هریك ازشاه زادگان که درناحیهٔ ازنواحی خراسان حکومت مینمودند از مکرو خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه‌مند گشته درسلوك طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند ازآنجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا بابرادراعیانی خود محمدمحسن میرزا که درولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد ویگانگی انداخته رسل ورسایل از جانبین در تردد آمدند ومراسم عهدوپیمان در میان آورده خواطر بر مخالفت پدر بزرگوار قراردادند وابن‌اخبار در اوایل سال نهصدوچهار بدارالسلطنهٔ هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت قباب سلطنة شعاری امیرقوام الدین حسن ساری رادر ماه ربیع آلاآخر سنهٔ مذکوره بمرو ارسال داشت تابزلال موعظه ونصیحت نایرهٔ عدوان میرزاابوالمحسن رافرو نشاند وشاهزاده رابرآن دارد که کس نزدبرادر خود فرستاد اورا نیز ازمقام عصیان درگذراند وامیرقوام‌الدین حسب‌الفرموده بتقدیم رسانیده‌فایدهٔ بر رسالت اومترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا بمعاذیر نا دلپذیـر تمسك جسته ازسر عصیان وخلافت درنگذشت بنابرآن خاقان منصورعازم تادیب شاه‌زادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان درروز چهارشنبه پنجم جمادی‌الاولی ازباغ جهان آراء نهضت نمود دوتخت سفر نزول اجلال‌فرمود وازآن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان‌محمد

حسین میرزا وامیر عبداللطیف بافوجی ازابطال رجال برجناح استعمال از راه سرخس متوجه مرو گشتند محمد قاسم میرزاوامیر نظام الدین علیشیروامیر ناصرالدین عبدالخالق وحاجی پیر بکاول درشهر توقف کرده رابات ظفرپیکر روزجمعه هفتم ازتخت سفر بسر کوچهٔ ساقسلماق رفت وسه چهار روز درآن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان ازیمن مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضه رضوان گشت وآنحضرت از پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزافرستاد وپیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمدسهیلی جنود آنحدود رامجتمع ساخته جهة دفع محمد محسن میرزا که بکپک میرزا اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد آنگاه لواء ظفرپناه ازراه دهانه کوتل سنجاب بصوب مرو درحرکت آمد وچون ابوالمحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبریافت برج وباره مرورا مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم حشم بعداز طی منازل پرتووصول برظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره ومحاربه کردند ولشکریان ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت برروی کشیده در محافظت شهر غایت جدواهتمام بجای آوردند از طرفین سفیر تیر آغاز آمدشدنموده نیشتر پیکان خون ازشریان بیرونیان ودرونیان بگشود گاهی صدمهٔ سنگ رعد برجی از بروج آنقلعه رانرم ساخته صفت هباء منثورامی بخشید واحیاناً وصول قارورهٔ لفظ آتش درمعسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان رامحترق میگردانید مدت سه چهار ماه حال برینمنوال جاری بودبعد ازآن پدر وپسر ازطول ایام جنگ وجدل ملول گشته بین الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه ازسیاق کلام آینده بوضوح خواهدپیوست انشاء الله تعالی وتقدس

ذکر نهضت مقرب حضرت سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی ازوقایع وحوادث که روی نمود درآن ایام

امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم وهدایت دلیل (والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم) مدتی مدید داعیه داشت که قدم ازسر ساخته وآنرا سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد وشرف گذاردن حج اسلام وسعادت طواف روضهٔ مقدسه حضرت رسول علیه السلام در یابد اماهرگاه که احرام آنصوب صواب بسته درپایهٔ سریر سلطنة مآب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنا بر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تادرین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهرمرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود وبمحاصرهٔ ابوالمحسن میرزا قیام می نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده باجمعی کثیراز اصحاب فضیلت مآب وملازمان سده سدره انتساب بجانب مشهد مقدسه رضویه علی راقدها تحف السلام والتحیة روان گشت ومولانا عبدالحی طبیب ز بارتگاهی را

که دربارگاه حضرت پادشاهی راه سخن داشت جهة استجازه بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستادوچون امیر صافی ضمیر بمشهد رسیدجهت وصول مولاناعبدالحی روزی چنددرآنمقام متبرك ساکن گردیدودرآن ایام حیدرمحمدمیرزا وامیر شیخ احمدسهیلی که حسب الحکم جهة نبرد کپك میرزابابیورد رفته بودند منهزم بازآمدند وجناب مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاه زاده وامیرشیخ احمدپرداخته اسبان راهوارو نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف ومهربانی برروی سایرحاضران آنمعرکه بگشود مقارن آنحال مولانا عبدالحی ازاردوی همایون بازآمده ازنزد خاقان منصورمکتوبی آورد مضمون آنکه ازعرضه‌داشتی که مولاناعبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آن‌عالی‌جناب هدایت‌مآب بجانب‌مکهٔ مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض‌مآثر مقتضی آنست که اینملتمس رابعزاجابت‌مقرون‌دارم اماچون دراختیار این‌سفرمبارك امنیت‌طریق شرطاست وچنانچه برای حقایق نمای واضح‌خواهدبود دراین اوقات بواسطهٔ تواترقطرات غبارفتنه وآشوب درولایات عراقین وآذربایجان بمرتبهٔ درهیجان‌است که‌مزیدی برآن متصور نیست اگرنوبت‌دیگر بملاحظهٔ رضای‌خاطر اشرف‌اعلی‌این‌عزیمت‌را موقوف‌داشته بدینجانب تشریف آورندتا عهدملاقات خجسته‌صفات تازه گردد وهرگاه خبرامنیت‌طرق بتحقیق پیونددعزیمت فرمایندازکمال مکارم اخلاق‌بدیع و بعید نخواهدبود وچون آن مکتوب‌مرغوب عنایت‌اسلوب‌بمطالعهٔ امیرنظام‌الدین علی‌شیر رسید بانقباءمشهد افتخار آل‌عبا واعزهٔ‌اصحاب‌سعادت‌انتما طریق‌مشورت مسلوك داشته مجموع آن‌جماعت متفق‌-اللفظ والمعنی صلاح‌دین ودولت‌درآن دانستند که آن‌جناب بصوب اردوی ظفرمآب توجه فرماید ونوعی‌سازدکه میان خاقان منصور وابوالحسن‌میرزا صورت‌مصالحه روی نماید بناء علی‌هذا مقرب حضرت سلطانی دراوایل‌فصل بهارازمشهد حضرت امام عالیمقدار بجانب‌مروشاه جهان‌روان شدوبعد ازوصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که‌رایات نصرت آیات ازظاهرمرو نهضت کرده متوجه آن‌قصبه است صورت قضیه‌آن که چونمدت محاصرهٔ‌بلدهٔ‌مرو سه‌چهارماه امتدادیافت وپیکرفتح فیروزی درآینهٔ‌مراد جلوه گرنیامد حضرت‌خاقانی مایل‌بمصالحه گشته ابوالمحسن‌میرزا نیزاز طول‌ایام قلعه‌داری ملول‌شده قاصدی نزدپدربزرگوار فرستادوامیر نظام‌الدین درویشعلی‌را طلب نمودوجناب‌امارتمآب حسب‌الحکم بشهررفته شاهزاده‌باوی گفت که‌اگرخاقان‌منصور ازسرجریمهٔ من‌درگذشته عنان‌مراجعت بصوب دارالسلطنهٔ هرات انعطاف‌دهد من‌ترتیب‌پیکش کرده روی توجه بپایهٔ سریرخلافت مصیرخواهم آورد وامیر درویشعلی بدرگاه عالم پناه‌باز گشته سخن ابوالمحسن‌میرزارابعرض‌رسانید وملتمس شاهزاده درجه‌قبول‌یافته‌موکب همایون بجانب سرخس درحرکت آمدودرمنزل بازرگان توبهٔ‌مقرب‌الحضرت‌سلطانی به‌تقبیل‌بساط جلادت مناط سرافرازشده باصناف‌الطاف‌اختصاص‌یافت‌وبعدازدوسه‌روز توقع منصب جاروبکشی مزارفایض‌انوار مقرب‌حضرت‌باری خواجه‌عبدالله انصاری‌قدس‌سره کرده رحضت‌انصراف

بطرف دار السلطنه هرات طلبید خاقان منصور فرمود مادام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماسی که فرمائید بعز اجابت مقرونست آنگاه قامت قابلیت آن جنابرا بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر بمسکن معهود شتافته اعاظم سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هرات را در سرمزار فیض آثار کازرگاه جمع ساخت و آشی عظیم ترتیب نموده بنیت استقامت بر جادهٔ درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آنمقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رابطهٔ درویشان و مجاوران آنروضهٔ بهشت نشان درافزود و درخلال احوال گذشته سلطان احمدمیرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنهٔ هرات حکومت و داروغگی می نمود و امیر ناصر الدین عبدالخالق بن امیر احمد امیر فیروز شاه علم عزیمت بسفر آخرت بر افراختند و اصحاب آنمصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند

ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر

در آنزمستان که خاقان عالیمکان در ظاهر مرو نشسته بمحاصرهٔ ابوالحسن میرزا قیام نمود امیرخسرو شاه فرصت غنیمت دانسته باسپاهی بی نهایت بحدود قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشگر طریقهٔ حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و اینمعنی موجب مزید جسارت خسروشاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج بر آوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمه اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چندروز از صبح تاشام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال برروی یکدیگر می گشودند و بانداختن تیر مرك تأثیر و سنك رعد پرداخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی می نمودند و احیانا بهادران لشگر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت از قلعه بیرون می خرامیدند و بضرب تیغ و سنان روز عمر قندزیان را بشام اجل میرسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان قندز و بقلان ممتاز و مستثنی بود جنك پیش آورده نزدیك بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسینمیرزا امیر تنکری بردی سمانچی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی درغایت صعوبت دست داده امیر تنکری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان بمعسکر خسرو شاه تافت و امیر تنکری بردی اورا تعاقب نموده تنها بنظر بهادر رسید و او بازگشته و شمشیر کین از نیام انتقام بر کشیده

بر آن پهلوان رستم توان حمله کرده امیر تنکری بردی بتأیید ایزدی تیغ خصم را بسپرد
فرموده بیك ضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین برروی زمین انداخت و بزخم دیگر
مهم اورا باتمام وسانیده دوست کام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت
ازوقوع اینحادثه لشگر خسروشاه دلشکسته شدند و مردم بلخ مسظهر وقوی خاطر
گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر تنکری بروی اصناف الطاف بتقدیم رسانیدو با نعام
اسپ وزر وخلع قیمتی آن زبدهٔ شجعان دوران را خوشدل ومسرور گردانید **القصه**
دروقتی که خاقان منصور ازمرو مراجعت فرموده درحدود سرخس بودخبر طغیان خسرو
شاه محاصره بلخ رااستماع نمود لاجرم میرزا محمدمعصوم را با امیر عمربیك ودو
هزار سوار تیغ زن نیزه گذار برسبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید وموکب نصرت
نشان متعاقب ایشان درحرکت آمدچون خسروشاه برتوجه آن پادشاه عالیجاه وقوف
یافت اقدام ثبات وقرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت ومحمدمعصوم میرزا کیفیت
حال رااز چیچکتو عرضه داشت کرد وفرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر-
الدین عمربیك ببلخ رفته کومك ابراهیم حسین میرزا باشد ومحمد معصوم میرزا بموکب
همایون پیوندد وبعداز آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده منزل باباخاکی
معسکر ظفراثر گشته ازیمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردیدودرین اثنا امیر
حیدر ازنزد امیرخسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست خاقانی بساط
زندگانی اورادر نوردید مجملی ازحال امیرحیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که
سلطان سعید درسرخس اورا قتل نمود وامیر سید آقاخان امیرعلیشیر است وامیرحیدر
بلطف طبع وحدت ذهن وحسن صورت ووفور شجاعت ازسایر امیرزادگان خراسان
امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال اورا منظور نظر تربیت گردانیده
در سلك انچکیان آستان خلافت آشیان انتظام دادودر آن اوقات که امیرعلیشیر بایالت
ولایت استراباد سرافراز شداورا همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت
را بوی گذارد اما امیرحیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت دروقتی که برسالت ازجرجان
بهراة رفته بود بواسطهٔ نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده مؤاخذ
ومقید شد وچون از آن قید نجات یافت ازامر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در
آمد وجمعی کثیراز آن طایفه سردرپی او نهاده امیرحیدر درعمارت سرچشمهٔ ماهیان که
نزدیك بعیدگاه هراة واقعست منزل گزید ویکدونوبت بازارهاء آن بلدهٔ فاخره را
دوران چند زده زرواجناس بسیاراز کبار وصغار روزگار اخذ نمود وهمهرا صرف
قلندران ومصاحبان خود فرمود آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر
اشفاق دروی نگریست وامیرحیدر درآستانهٔ علیه شاهبه متوطن شده جمیع مهمات آن
بقعه رااز پیش خود گرفت در آن اثنا روزی درویش ولی که درسلك اهل سلوك منتظم
بود وابراهیم حسین میرزا نسبت باو ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضهٔ بهشت آثار

قدم رنجه‌فرمود وبی‌از آنکه باامیر حیدر ملاقات‌نماید بمزار فایض الانوار شتافت و اینمعنی برخاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانهٔ علیه‌را فرمود تادرویش ولی را گرفته دویست کف‌پائی زدندو بخدمت مطبخ بازداشتند بناء علی‌هذا ابراهیم‌حسین‌میرزا قصد ایذاء امیرحیدر کرد واواز بلخ گریخته روی بقندز آورد امیرخسرو شاه‌نسبت‌باو لوازم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانید ودروقتی که‌از ظاهر بلخ بر خواسته بقندز رفت اورا برسم‌رسالت‌روانهٔ آستان خلافت آشیان گردانید وبنا برآنکه بعرض‌خاقان‌منصور رسانیده بودند که‌حیدر قلندردرمجلس خسروشاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه‌عالم‌پناه مینموده واورا برسلوك طریق مخالفت ترغیب میفرموده دربارگاه سپهر اشتباه راه نیافت وچندروز مقیدبوده بقتل رسید وامیر نظام‌الدین علیشیر درهراة اینخبر شنیده بغایت متغیر و متأثر گردید وکس فرستاده جسداورا ازمنزل باباخاکی بفضای چشمه ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنهٔ ۹۰۴ از میرزا بایسنقر متوهم گشت و ببهانهٔ یورش بلخ آن شاه‌زادهٔ صاحب سعادت را مصحوب خودگردانیده علم نهضت بر افراخت وچون‌باوماج رسید در اواسط محرم سنه ۹۰۵ آن خسرو صاحب کرم را بدرجهٔ شهادت رسانیدولادت میرزا بایسنقر در سنه ۸۸۲ در حصار واقع شده بود و آن حضرت در عدل و نصفت و فضل ورافت سر آمد ابناء زمان مینمود خط نسخ و تعلیق‌را نیکو می‌نوشت واز سر نقاشی وقوفی تمام داشت وازغایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار می پرداخت وازنتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت رامحظوظ می‌ساخت القصه چون‌خسروشاه کافر نعمت برهمچنان امری‌خطیر اقدام‌نمود ازروی استقلال درولایت‌قندز وبقلان‌وختلان وبدخشان وحصار شادمان بامرجهانبانی قیام‌فرمود مآل حالش درضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت وکشته شدنش بتیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم پریشان رقم خواهدگذشت انشاء الله تعالی

گفتار دربیان‌پیوستن ابوالمحسن‌میرزا ومحمدمحسن میرزا بیکدیگر جهة مخالفت خاقان وافر حشمت وانهزام یافتن ایشان از دست برد ملازمان موکب ظفر نشان در موضع حلوا چشمه

درآن‌اوان که‌خاقان منصور ازظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت واز سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت‌ابوالمحسن میرزا که از امتداد ایام قلعه داری نیك بتنك‌آمده بود آن‌بلده‌را بیکی ازامراء معتمد سپرد وبنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال و هزبران بیشه رزم وقتال روی توجه بملاقات کپك میرزا

آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپك میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام عزاز و احترام استقبال کرده مراسم نیاز و پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت وجهانبانی رادریك برج مقارنه روی نموده درتمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت درمیان انداختند وخاطر برمحاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج‌شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند واین‌خبردرمنزل باباخاکی بسمع‌اشرف آن آفتاب اوج شرفناکی رسیده امیرمبارزالدین محمد ولی‌بیك را باعلاء درجه رعایت وتربیت رسانید وبمنصب حکومت دارالسلطنهٔ هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعدازآن موکب‌ظفر نشان جهت‌اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب‌ابیورد توجه نمود وخاقان منصور باوجود ضعف‌مزاج شریف بقوت‌دولت درمحفه نشسته بسرعت تمام طی‌مسافت می‌فرمود ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لواء جهان‌گشا خبریافتند از ابیورد بیرون رفته عنان‌بارهٔ گیتی نورد بصوب ولایت‌نسا تافتند وخاقان منصور در اثناء راه‌خبرتوجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمودکه داعیهٔ مقابله ومقاتله ندارند بلکه گریز برستیز اختیارکرده نقش کلمهٔ (الفرار مما لا یطاق) برصحیفه خواطرمینگارند بنابرآن ابوالمنصورمظفر حسین گورکان وحیدرمحمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشگر ظفراقتباس بتکامشی ایشان‌روان ساخت وبنفس نفیس درحرکت تانی فرموده‌باهستگی رایت نهضت می‌افراخت‌وچون شاهزادگان نزدیك بحلوا چشمه رسیدند بخلاف‌متصور شنیدندکه‌ابوالمحسن‌میرزا ومحمدمحسن میرزابغرورموفور منتظررزم‌وپیکار ایستاده‌اند وقلب میمنه ومیسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایرهٔ قتال نهاده‌اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته ماهچهٔ علم نصرت‌نشان مظفرحسین گورکان ازافق قول طلوع نمود ودر برانغارحیدرمحمدمیرزاتوقف کرده جوانغار را بوجودابن‌حسین‌میرزااستحکام افزود واز آنجانب ابوالمحسن‌میرزا درقلب لشگرجای داشت وکپك میرزا دربرانغار رایت شوکت برافراشت وابراهیم ترخان درجوانغار بایستاد وباین ترتیب هردو سپاه روی برزم‌گاه شتافت ودر دشت حلوا چشمه تقارب‌فریقین بتلاقی انجامید ودلیران روزپیکار درهم آویخته کام‌جان جمعی ازجوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرك‌تلخ گردید پیکان تیردیده‌دوز چشمه‌چشمه‌خون ازفوارهٔ‌دل‌ها روان ساخت‌وشعلهٔ سنان‌سینه سوزجان مهوشان‌را درمحاق احتراق‌انداخت‌شمشیر آبدارازخون‌خوبان شیرین‌گفتار جوئی جاری گردانیده ونیزه ثعبان کردار نخل‌قامت دلیران کبك‌رفتار راازپای در آورده برخاك هلاك خوابانید **نظم** زتیغ خون‌فشان و خنجر تیز ✿ زپیکان خدنك فتنه‌انگیز چنان خون ریختند اهل تهور ✿ که‌حلوا چشمه‌شد جوئی زخون‌بر ودر آن روز هولناك از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان‌بربرانغار سپاه نصرت‌نشان حمله کرده حیدرمحمد میرزا تاب آن‌صدمه‌نیاورد وعنان یکران بوادی فرار تاخت وکپك میرزا میمنه لشگر خودبر ابن‌حسین‌میرزاتاخته آن‌شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین گورکان که در

قول بود چون حال بر آنمنوال دید خواست که‌او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما میرزا سلطان علی قراسقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از آن‌حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه ازموکب‌عالی خالی گردد مخالفان دلیر تر شده نکایت این‌هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفرحسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزیده خاقان‌منصور درذروهٔ که منتهی بصحرای حلوا چشمه می شود بوقتی که‌در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس‌الدینمحمد منشی وخواجه شهاب‌الدین اسحق صدر وبعضی از نویسندگان و جماعت میر آخوران‌واختاچیان وشاگرد پیشگان کسی نبود از گریختن برانغاروجوانغار سپاه‌فیروزی آثار خبریافت از کمال تهورجبلی و غایت وثوق بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامهٔ جنك در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسب دلدل رنك آتش آهنك سوار گردید و عنان یك ران بسرعت باد وزان بجانب معرکهٔ پیکار انعطاف داده فرمود تانقاره وکورکه همایون‌را بلند آوازه ساختند وسورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند وبابن‌طریقه‌از آن دره‌بیرون آمده‌چون چشم ابوالمحسن میرزاومحمد محسن‌میرزا بر ماهچهٔ علم ظفر شیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بربارهٔ کوه پیکر نشسته ومیان‌همت بعزم رزم وپیکار چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت ونسیم‌ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هریك‌از آن‌دو پادشاه زاده عنان‌فرار بطرفی تافت ابوالمحسن میرزا بجانب مرورفت‌وکپك میرزا راه استرآباد پیش‌گرفت وچون گریختگان سپاه خاقان جمجاه کیفیت واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردندوشاهزادگان‌را تعاقب‌نموده سالماً غانماً مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان‌رسانید ودربارهٔ جماعتی که‌درآن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید.

ذکر نهضت همایون خاقان‌عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع‌الزمان

از آن‌زمان که محمدحسین‌میرزا استرآباد را ازمظفر حسین‌گورکان انتزاع‌نمود پیوسته خیال توجه بدانصوب صواب مکنون ضمیرمنیر همایون بود اما بواسطهٔ موانع متنوع که‌در بلاد خراسان وقوع‌می‌یافت آنداعیه ازحیزقوت بفعل نمی آمد وبعدازمحاربه حلوا چشمه که کپك‌میرزا باسترآباد شتافت ومیان برادران بساط محبت واتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفرلوا آن‌عزیمت را تصمیم داد وروی توجه‌باسترآباد نهاد وابن خبر بمحمدحسین میرزا رسیده شاه زاده را سیلاب اضطراب ازسر درگذشت وباکپك

میرزا وفوجی ازخواص امرا طریق مشاورت مسلوك داشته متوجه کنار آب اترك و میان تراکمه آنسرحد گذشت در اثناء راه کپك میرزا اردو بازار برادررا غارتیده بطرف خراسان عزیمت نمود ومانندشیری خشمناك بی ترس وباك بحدود آن ولایت درآمده کیفیت حال بابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه رابنام محمدمحسن میرزا نویسانده نزدشاهزاده فرستادو بزبان لطف ومرحمت پیغام داد که هرچند توحقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته باملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله ومقاتله در آمدی ما بقلم شفقت اصلی وعطوفت جبلی رقم عفوبر جریدهٔ آن جریمه کشیدیم وایالت مشهد مقدسه وتوابع ولواحق رابدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم می باید که ازارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانی وآن مملکت را بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی وبعد از آن که پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمحمدمحسن میرزا رسیدمبتهج ومسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت وقدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر ازوی امریکه موجب انعمام خاطرخاقان آفتاب احتشام باشد صدور نیافت وخاقان منصور پس ازطی منازل ومراحل خطهٔ استرآباد را ازیمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت برمفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت درآن اثناقاصدی از دارالسلطنه هرات از نزد امیر مبارزالدینمحمد ولی بیك بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید وبعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هرات تشریف آورده ودخان طغیان مرتفع گردانید واکنون درظاهر آن بلده قبه خیمه وخرگاه باوج مهرو ماه برافراشته وباتفاق امیر ذوالنون ارغون همت تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استرآبادرا مصحوب مولانا شمس الدین علی شاه سندی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت ومکتوبی مبنی از نصایح سودمند ومواعظ دل پسند بنام شاه زاده روانه ساخت وبسرعت برق وباد علم مراجعت برافراشت بعد از وصول باسفراین زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار امیر بدرالدین نهاد و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را باتوابع ومصافات بمظفرحسین میرزا دادومولانا شمس الدین علی پس ازآن که بخدمت محمدحسینمیرزا رسید وفرامین مطاعه را بشاهزاده نمود و لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم رسانید آن حضرت باردیگر استرابادرا مقرسلطنت ساخت ولشگر جرجان راجمع گردانیده رایت نخوت وعظمت برافراخت ؛

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دارالسلطنه هرات ورفتن بجانب مرغاب بعدازمعاودت رایات ظفرآیات

درآن اوقات که خاقان وافرتهور ابوالغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد

حسین میرزا عنان یکران بصوب استرآباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان وامیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور بییلاق غور خرامیدند وخیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره ونکودر وقبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با جنود نامعدود بپای ولایت هرات رود شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند واز آن سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه دارالسلطنهٔ هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر وامیر مبارزالدین محمد ولی بیك وسایر امرا که در آن بلدهٔ فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته ومردم بلوکات رادر آورده خواطر بر تحصین قرار دادند وچون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ اوبه رسید امیر ذوالنون برسم منغلای پیشتر متوجه گردید و بعضی ازمردم بلوکات که درباغات خودمانده بودند امیرذوالنون راتنهاد یدند تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت فرموده وامیر ـ ذوالنون بی مدد آنحضرت خیال محاصرهٔ هراة نموده لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ـ ذوالنون بالشگر اندك وغرور بسیار نزدیك رسیده است واگر امرا بجنك او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابند و مقارن آنحال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چیچکتو بهراة آمده وامیر محمد ولی بیك مستظهر گشته دوسه هزار سوار آراسته مکمل ساخت ودر رکاب محمد معصوم میرزا وسید عبدالله میرزا بعزم رزم از دیوار بست شهر بیرون رفت ودر قلب سپاه میرزا محمد معصوم را بازداشت وخوددر میمنه ایستاده وضبط میسره را بعهده سید عبدالله میرزا وامیر باباعلی گذاشت واز آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی بك لك خانه بامیرذوالنون پیوست ودر محلی که آش میکشیدند قراولان خبر رسانیدند که سیاهی سپاه یاغی نمودار شد وهمان ساعت امیرذوالنون با لشگر ارغون پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه بیشهٔ پیکار گشت ودر نواحی النك نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید وآواز نفیر وسورن ازایوان کیوان درگذشت وازهردوطرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بریکدیگر تاختند وگرد از فضای معرکه هیجا باوج فلك تیز گرد رسانیده عذار آفتاب را درزیر نقاب عنبرا مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت وتیر مرك تاثیر دل پهلوانان را بسان لعل بدخشان میسفت شمشیر تارك شکاف بیك ضربت ازفرق سر تا بناف میشکافت وجانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت **نظم** برآمد فغان از زمین وزمان ✿ درآمد تزلزل بکون و مکان زتیغ سر اندازو تیرخدنك ✿ هوا خون فشان شد زمین لاله رنك در آن اثنا لوای کشور گشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت وهرو بانرا ازمشاهدهٔ آنحالت دست از کارودل ازجای رفته نخست سید عبدالله میرزا وامیر باباعلی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا وامیر مبارزالدین محمد ولی بیك نیز گریز برستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا وسید عبدالله میرزا

مصلحت درآمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر گریختگان بشهر درآمد ودروازها بر کشیده بروج رابمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر ومنصور درالنك نشین نزول اجلال فرموده پس از چندروزاز آنجا بپل مالان نقل کرد وطمع میداشت که بی ازآنکه مباشر جنك و پیکار گردد هرویان شهر بدو دهند بنابرآن بمدارا مواسا گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال براینمنوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل ورسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده اورا ازمقابله و مقاتله پدر بترسانید والتماس فرمود که ازظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان اوو خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه وآشوب اشتمال و التهاب نیابد وشاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته ازپل مالان به پل سالار شتافت وازآنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت وپس ازسه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول برسواد هراة انداخته امرا وعظما واکابر واشراف بلوازم استقبال قیام واقدام نمودند وخاقان منصور همگنانرا پرسش ونوازش فرمود وامیرمحمد ولی بیك وجماعتی که درایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت والتفات سرافراز گردانید وبدولت واقبال درباغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش ونشاط باوج عیوق رسانید

ذکر تفویض فرمودن سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا ازظاهر بلدهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشگر بادغیس و چیچکتو درظل رایت فتح آیتش مجتمع گشتند وشجاع بیك نیز ازقندهار بملازمت رسیده دراردوی عالی جمعیتی عظیم دست دادو بربده بخشی که ازقبل خاقان منصور درقلعه مروجاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیك روی بتسخیر آنقلعه آورد وسپاه هزاره و نکودر وسایر افراد لشگر ظفر اثر تورها و چپرها بر سر کشیدند ودست به تیر وکمان برده بقدم جلادت ومردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدندوامیر بربده ازصباح تانیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره ازمناومت عاجز گشت وشجاع بیك قهراً قسراً حصارمروجاق رامسخر گردانیده امیر بربده را گردن بسته وپای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد وآنحضرت جرمه اورا بعفوو اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمانداد وخاقان منصور دربلدهٔ هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که درآن ولا سپاه نصرت انتما ازیورش استرآباد مراجعت نموده بودند واسپان ایشان بغایت لاغر وناتوان بود ونمی توانستند که بی ازآنکه چندگاهی آسایش نمایند مرتکب سفر دیگر

گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله ومقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور بامقرب حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بناء مصالحه پرداخت ومولانا فصیح الدین صاحب داراء استرآبادی راجهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت وجناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا وامیر ذوالنون رسیده بخوب ترین عبارتی اداء رسالت فرمود وشاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب وتحریض نمود وآنحضرت بملاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح وصفا گشته بعداز تکرار آمدشد سفر مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ وتوابع آن از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق ببدیع الزمان میرزا باشد ودر آن ولایات نام نامی آن شاهزاده گرامی را درخطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند ودیگر هیچیك از پدر وپسر طریقه ناستوده مخالفت وعناد بظهور نرسانند بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود وچندگاه باخسرو شاه مقاومت کرده آن ولایت رااز شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آنخطه رابیرادر بزرگتر تسلیم ننماید وازاین جهت فتنه دیگر حادث گردد وبنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله رافرمود که برجناح استعجال ببلخ شتابد وبتمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا درباب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد وخواجه عبدالله برحسب فرموده کار بند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزارا بدان حدود شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کردو شاهزاده را بملازمت واطاعت پدربزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد ودراثناء راه آن دو دری برج نامداری بایکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار وپیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را درآغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد ودلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران وکامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید وامیر عمر بیك درخدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور رابیشنهاد همت گردانیدو چون ماهچهٔ رایات آیت سلطان بدیع الزمان میرزا ازافق آنولایت طلوع کرد وجناح مرحمت وعاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد امیر خسرو شاه رسل ورسایل باتحف شایسته وتنسوقات بایسته بنظر انورشاهزاده فرستاد واظهار مطاوعت ومخالصت نمود ودر ممالك قندز وبقلان وترمذ وحصار شادمان وقبادیان وختلان وبدخشان خطبه وسکه رابنام آنحضرت تزمین داد وبدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را باصناف عواطف خسروانه ومراحم بادشاهانه بنواخت وبانعام خلع فاخره واسپ زر ونفایس دیگر مفتخر وسرافراز ساخت وامیر شجاع الدین ذوالنون وولد او شجاع بیك رامعزز ومحترم رخصت انصراف ارزانی داشت وحکومت سیستان رابیرادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون عنایت کرده درغایت عظمت علم فرماندهی برافراشت

گفتار دربیان سلوك محمد حسین میرزا کرت دیگر دروادی طغیان و نافرمانی وتوجه رایات‌ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت‌ثانی

چون محمدحسین میرزادرمملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده واکثر توابع ولواحق آنولایت رابحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد دراواخر سنهٔخمس و تسعمائه باسپاهی‌شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد وبیك‌ناگاه دایره کردار منزل امیر بدرالدین رافرو گرفت وکسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجاء فرستاده اورا باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدرالدین رعایت حقوق تربیت خاقان‌منصور کرده سر بحلقهٔ مطاوعت شاه زاده در نیاورد وبا اندك مردمیکه درملازمتش بودند دست به‌تیر و کمان وسیف وسنان برده وسپاه‌استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدرالدین مانند شیرعرین بریشان حمله مینمود وبزخم ناوك دلدوز وضرب‌سنان جانسوز روزنه‌هادرسینهٔ بهادران میگشود اماچون‌لشکرمحمد حسین‌میرزا بسیار بودند اورا درمیان گرفته ازاطراف وجوانب علی‌التعاقب والتواتر سهام خون آشام وحسام بهرام‌انتقام بوی میرسانیدند ودرآن اثنا عرض امان کرده اورا بعواطف شاه‌زاده امیدوار میگردانیدندتادست ازجنك‌باز دارد وجان‌عزیز خودرا بعنف درمعرض هلاکت نیارد امیر بدرالدین اصلا آن‌سخنان رابسمع قبول نشنید وحرب‌میکرد تا وقتی که ازضربت تیغ‌آبدار شربت شهادت چشید وچون مظفر حسین‌میرزا در سبزوار از طغیان محمدحسین میرزا وکشته‌شدن امیر بدرالدین خبریافت عزم حرب برادر جزم کرده ازسبزوار بیرون خرامیدومحمد قاسم برلاس ولد امیر شجاع‌الدین محمدبرندق را بافوجی کثیرازسپاه‌جلادت انتمابرسم‌منغلای‌پیشتر روانه گردانیدومیان‌امیرمحمدقاسم‌و مقدمهٔ‌لشگراسترآباد که‌سرداراایشان‌درویشمحمد کوکلتاش بودمحار به روی‌نمودو آن‌امیر زاده پسندیده اخلاق‌که خلاصهٔ اولادامیرجاکوبود در اثناه اشتعال نایره قتال بزخم تیری‌ازپای درافتاد ودرویشمحمد کوکلتاش بظفرو نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنودمیرزا مظفرحسین رابتیغ بی دریغ بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید چون گریختگان بمعسگر شاه‌زاده رسیدند و کیفیت حال‌بعرض رسانیدند مردم بمثابهٔ بهم‌بر آمدندکه میرزامظفرحسین مجال توقف‌ندید وروی بطرف ولایت زاوه آورده تاقصبهٔ تربت عنان‌بکران بازنکشید و کپك‌میرزا نیزبعد از استماع این‌خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت ورایت عزیمت بصوب ولایت‌نسا و ابیورد برافراشت وازآنجانب محمد حسین‌میرزا مملکت خراسانرا خالی یافته از استرآباد تا نیشابور و سبزوار جلوه‌گاه سپاه‌ظفرپناه ساخت وطریقهٔ عدالت مرعی داشته بقتل‌وغارت وتخریب شهر و ولایت

نپرداخت وچون این اخبار در دارالسلطنهٔ هرات شیوع یافت و پرتو شعور خاقان منصور بر کیفیت آن وقایع تافت باوجود ضعف تن واستیلاء لوازم پیری بر شهرستان بدن ازغایت غیرت خسروانه ونهایت حمیت پادشاهانه درمحفهٔ محفوف بانوار فتح و پیروزی در آمده امیر نظام الدین علیشیر وامیر مبارزالدین محمدولی بیکرا درهرات گذاشت ودر ماه محرم الحرام سنهٔ ست وتسعمائه روی بهراة آورده علم عزیمت بجانب استرآباد برافراشت ودراثناء راه مظفرحسین میرزا وامیرمحمد برندق برلاس وسایرحکام ولایات بموکب همایون پیوستند وتمامی سپاه خراسان درملازمت رکاب ظفرانتساب مجتمع گشته دعاگو وثناخوان کمرخدمت بستندو خبر نهضت رایت نصرت آیت بمحمدحسین میرزا رسید و صلاح در توقف ندیده کرت دیگرعنان بکران بوادی فرار گردانید وحضرت خاقانی بعدازطی منازل وقطع مراحل دارالفتح استرآبادرا بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت واحسان برمفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت وبتمهید بساط معدلت وانصاف وانتساخ رسوم بدعت واعتساف پرداخته بدستورمعهود اساس سرافرازی ورعیت نوازی برافراخت درآن اثناء محمد محسنمیرزا اعتماد بر کمال شفقت وعطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور ازاینمعنی بغایت مبتهج ومسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر ومباهی گردانیدومصحوب ایشان استمالت نامهها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرمود و محمد محسنمیرزا بعداز مطالعه مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون درحرکت آمد و خاقان منصور امیر محمدبرندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده برزبان الهام بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماندزیرا که محمدحسین میرزا بغایت نزدیکست مبادا که ناگهان خودرا بکپک میرزا رساند ودست بردی نماید وامیرمحمد برندق بعد ازطی مسافت بشاهزاده رسید وپیشکش کشیده اززبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت وشاهزاده نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز واحترام مرعی داشته همعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت ودر غایت غرور وغفلت قطع منازل می نمود واز قرب جوار محمدحسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقهٔ حزم رعایت نمی فرمود ومحمدحسین میرزا ازین معنی وقوف یافته بدانجانب ایلغار کردودر یکی ازمراحل که اکثرسپاه کپک میرزا بطلب کاه وجو پریشان شده بودند بکنار اردوی برادررسید ومحمدمحسن میرزا سیاهی سپاه محمدحسین میرزارا دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیرمحمد برندق وامرا وارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت وتمامی اسبان وشتران وخیمه و خرگاه واحمال و اثقال اورا محمدحسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک باز گشت وچون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه برضمیر انورهمایون گذشته بودفرزند ارجمندرا بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امراء عظام ووزراء آصف احتشام براق میرزا کپکرا ازخاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال اوفرستند وهریک از ارکان دولت

جهة یکی از امراء خواص شاه‌زاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بر آن حسب والحکم بتقدیم رسانیده باصناف آن چه محمد حسین‌میرزا ازمحمد محسن میرزا گرفته بود بیك ساعت دراردوی همایون سامان یافت وامراءعظام آن اشیاءوا نزدشاه‌زاده فرستاده بعداز آنمراسم استقبال بجای آوردند و کپکمیرزا در سرپل سنگین بسعادت دستبوس خاقان ظفرقرین فایزشده از افعال سابقه‌اعتذار واستغفار نمود وبانواع‌شفقت و عطوفت‌و اصناف مرحمت و رافت مفتخرو مباهی گشته پایهٔ‌قدر ومنزلتش درافزودو بفرمان خاقان مظفرلوا منصب امارت دیوان اعلی بشاه زادهٔ سعادتمند تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهرعالی آن‌دری اوج کام کاری صفت زیب وزینت پذیرفت در این‌اثنا بتلقین ملقن‌عالم غیب وارشادهاتف فضای لاریب محمدحسین میرزا را از سلوك طریق مخالفت‌پدر بزرگوار غایت ندامت دست داد وجهة‌عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان باپیشکش فراوان بدرگاه‌عالم‌پناه فرستاد خاقان پوزش‌پذیر معاذیر آنفرزند رانیز بحسن قبول‌تلقی نمود وعرق شفقت ابوت درحرکت آمدکرت دیگرسلطنت جرجان رابوی تفویض فرمودوبعد از آمدشد رسل ورسایل و تمهید قواعد عهدوپیمان خاقان عالیمکان مجدداً نشان ایالت آنملکت رانزد شاه‌زاده فرستاد و عزم مراجعت بمستقر جاه وجلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد ودر اثناء راه قامت قابلیت میرزامحمد محسن رابخلع طلادوزکه خنجرمرصع زیب وزینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس ومشهد مقدسه وابیورد ونسا و یازر و درون رابرأی صوابنمایش متعلق‌گردانید واورا شرف‌رخصت ارزانی داشت وباوجودوفور سرماوبارندگی درطی مسافت طریقه‌مسارعت بتقدیم رسانید

ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی

از مطلع‌ضمایر فضایل مآثرناظمان مناظم سخندانی نیر عالم افروز این معانی طالع‌است که جناب جلال سبحانی اشراف طبقات انسانی‌رابشرف(ولقد کرمنا بنی آدم) مشرف گردانیده وبتشریف‌خطاب(یاابن آدم خلقت العالم‌لاجلك و خلقتك لاجلی)فرق مباهات ایشان‌را باوج سموات رسانیده پس‌نتواند بودکه دارقرار وفضای اقتدار آن نوع‌گرامی غیر اینمرحله بی‌اعتبار وسرای ناپایدار جائی نباشد بیت دنیا بنزد اهل خردبس محقر است ☆ یاآفتاب قدر توازذره کمتر است بلکه مناسب علوشأن ورفعت مکان طایفهٔ‌که خلعت افتخارشان بطراز (وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا) مطرز شاهدآن است که بیش‌از چندسال دراین منزل پر ملال نپایند وچون ندای(یا آیتها

النفس المطمئنه) شنوند بی شایبه اهمال بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند بقدم همت ازمضیق زحمت و تباهی بسعت نامتناهی خرامید وبدیده بصیرت نظارهٔ عالم ملکوت نموده (فی مقعدصدق عندملیك)مقدر بیارامند **بیت** بر بن سرای فنا دل منه که جای دگر ٭ برای مسکن توبر کشیده‌اند قصور هرچند عارف خبیرداند که غرض از ترتیب این تشبیب چیست و مقصوداز تمهیداین تقریر واقعهٔ ناگزیر کیست خامهٔ مشگین عمامه کسوت سوگواری پوشیده کیفیت آن مصیبت رابااین عبارت در سلك تحریر می کشد که درروز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی قمرمسیر ازاردوی اعلی بدارالسلطنهٔ هرات رسید و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب برجناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت واستقلال است واز اهتراز نسایم این خبر بهجت اثر درقلب زمستان ریاض آمالی و آمال متوطنان آن دیار خضرت ونظارت پذیرفته خواص وعوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد وروزسه شنبه نمازپیشین مقرب حضرت خاقان ظفرقرین امیر نظام الدین علی شیر باجمعی ازاجلهٔ اصحاب واعزهٔ احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهار شنبه دررباط پربان منزل گزید و روز دیگر از آنجا برباط بابا تشریف برده در آن مقام خبرقرب وصول موکب همایون استماع نمود ودر اکثر آن شب ازغایت شعف به ادراك شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بود ودروقتی که رایضان تقدیر محفه زرنگار خسرو ثوابت وسیار رابرتوسن سپهردوار بستند بصحت وسلامت سوارشده بجانب رباط امیر محمدولی بیك که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود وبعد از طی اندك مسافتی فوج فوج ازملازمان رکاب سعادت انتساب ازپیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آن جناب سرافراز می گشتند ونوازش می یافتند ودر موضعی که مشهور است بخواجه عباس محفه محفوف بدولت واقبال خاقان ستوده خصال از دور بنظر درآمده عالی جناب معالی سپاه خواجه شهاب الدین عبدالله بیشتر رانده ومقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی رادرآغوش مهربانی کشید ومراسم پرسش بتقدیم رسانید وهنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته ازغایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله ازمن واقف باش ومقارن آن سخن محفه حضرت خاقانی نزدیك رسیده مقرب حضرت سلطانی ازاسب فرودآمد تاپیش رفته بعز معانقهٔ پادشاه عالم پناه معزز گردد وچون پای‌های آن جناب را قوت رفتار نمانده بودیکدست بردوش خواجه عبدالله ودستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خواندامیر انداخته بلطائف الحیل خودرا نزدیك بمحفه رسانید و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطهٔ استیلاء ضعف همانجا بنشست وهرچند خاقان سعادتمند بزبان تلطف ودلجوئی آن امیر صافی ضمیررا مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت واینمعنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شده فرمود که آن جناب را درمحفهٔ خاصه که کوتل بود خوابانند وهمان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهدحال آن مهرسپهر فضل وکمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پربان گشت آن گاه علامات سکته در نبض و بشرهٔ مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده

جمعی که‌ازعلم طب وقوف داشتندفرمودند که‌هم‌اینجامریض‌را فصدمی‌باید کردتا صورت صحت روی‌نماید امامولانا عبدالحی تونی که او نیز دم‌از طبابت میزد درطریق خلاف سلوك نمود و گفت که‌بعدازوصول بهرات‌واجتماع اطباء درعلاج شروع می‌باید کردتا خطائی واقع نشود وخواجه شهاب الدین عبدالله رأی ثانی رامستصوب شمرده مقرب حضرت سلطانی‌را درمحفه خوابانیده روی‌براه آورد بندهٔ دولتخواه که غریق بحرنعم آن امیر عالی جاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آن جناب در تردد افتاده مسرعی نزد خاقان منصور فرستادو کیفیت حال را پیغام داد آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رأی این ضعیف عمل نموده رك بگشایند اماتازمان بازآمدن قاصد وپیداشدن فصاد سه‌فرسخ مسافت مطوی‌گشته بود وفرصت فوت شده‌لاجرم بعد ازفصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته درنیمشب جمعه آنجنابرا بمنزلش‌رسانیدند وعلی‌الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته‌نوبت دیگر قصدفصد کردند اماچون کارازدست رفته فایدهٔ‌نداد وهمان‌لحظه خاقان منصوربسر بالین امیرهدایت قرین تشریف آورد اورابغایت بیشعور دید ودل برواقعه ناگزیر نهاده قطرات اشك از فوارهٔ دیده فرو بارید وروز شنبه صعوبت آن عارضه ازپیشتر بیشتر شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس قالب شکست واز تنگنای هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود **رباعی** دردا که پاکباز جهان ازجهان برفت ☆ پاك آنچنان که‌آمده بودآنچنان برفت روحش که شاه باز معارف شکاربود ☆ آواز طبل‌شاه شنیدوروان برفت علی‌الصباح که خورشید خاوری ازباطن نیلوفری مانند شعلهٔ اندوه ازدرون ماتم زدگان ظاهرشد اینخبر محنت اثردر دارالسلطنة هراة اشتهاریافت ونایرهٔ حزن واندوه کانون درون خواص وعوام را فرو تافت آواز نالهٔ‌نفیر امیر و وزیر وبرنا وپیرصدا درگنبد منیرمدور انداخت‌و سپهرخضرا بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشك **قطرات** باران ریزان ساخت علماء اعلام را عمامهٔ عزت ازسرافتاده متحیر شدند که‌دیگرتربیت از که یابند وفضلاءلازم‌الاحترام راخلعت شکیبائی چاك گشته‌ندانستند که‌من بعد بمجلس که شتابند زهی سنگدلی کوه که‌از صدمت آنحالت متزلزل نگردید وخهی بیرحمی سپهر که‌از الم آنحادثه خیل نجوم‌را بسان اشك غمزدگان فرو نبارید **نظم** چراخون نبارید چشم سپهر ☆ چرا گشت روشن دگرماه‌ومهر چراسلك ایام درهم‌نشد ☆ چراماه وسال جهان کم‌نشد خاقان منصور ومهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل مقرب‌حضرت سلطانی تشریف آوردند وسادات ومشایخ وعلما جمع گشته بدن بی بدیلش‌را بطریقهٔ‌شریعت‌غرا غسل‌دادندوجنازهٔ‌رحمت اندازه‌را بعیدگاه هراة برده بعد ازاداء نماز بلندی که درشمال مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدندو بمقتضاء سنت سنیهٔ خیرالبریه علیه‌السلام والتحیه

مدفون گردانیدند ع ایغاك چه‌دانی که‌چه در بر داری وحضرت خاقانی سه‌روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارك بود ومساهم وازمفارقت آن امیر صایب تدبیر صاحب حشمت غمناك بود ومتالم آن گاه بترتیب آش هفتم اشارت فرمود امراء تواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که‌درشهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که‌سادات ومشایخ وعلما وفضلا وشعرا وامرا وصدور و وزرابلکه تمامی فرق برابا درروز هفتم ازآن مصیبت عظمی در صحرای خوص‌ماهیان که درشمال عیدگاه دارالسلطنهٔ هراة استجمع آمدندوخاقان منصور درخیمهٔ دوازده پایهٔ همایون که‌درآن منزل برافراخته بودند برتخت نشسته‌مجلسی دست‌درهم داد که‌در ازمنهٔ سابقه وقرون ماضیه‌هرگز چشم هیچ دیده‌وری برهمچنان جمعیتی نیفتاده بودامراء تواچی سوار شده بلوازم چاوشی برداخته تواچیان و خونسالاران آش آغاز کشیدن کردند وبعد ازخوردن طعام حفاظ خوش‌الحان بقرائت آیات کلام‌معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند وخدام‌بارگاه‌شهرباری اصحاب سوگواری‌رابسلب کسوف تعزیت مامور گردانیده لباسهای فاخره‌بوشانیدند وآنحضرت اکثرآنجماعت‌را نزدیك بپایهٔ سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود وبصبر وثبات وصیت فرمودشعرا وفضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت انتمارا بعبارت مختلفه در سلك نظم کشیدندودرمرثیه آن‌ذات خجسته صفات قصاید ومقطعات منظوم‌گردانیدند ازجمله امیرصدرالدین سلطان ابراهیم امینی ابن قطعه بر لوح بیان نگاشت که **قطعه** میردین پرور علیشیر آنکه‌بود ☆ عقل ورایش ملك‌وملت را بناه☆درهدایت‌هادی راه هدی ☆ درولایت والی‌دین‌آله ☆عاقبت زین‌تنگنا آمد بتنگ ☆ شد سوی فردوس با صد عزوجاه درجنان‌برسید از تاریخ‌فوت☆ گفت رضوانش ولایت انتباه وراقم حروف را در تاریخ‌آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده‌بود که **قطعه** جناب امیرهدایت بناهی ☆ که ظاهر ازاو گشت آثاررحمت☆ شداز خارزار جهان سوی‌باغی☆ که آنجا شگفته است گلزار رحمت☆ ونازل‌شدانوارحمت بروحش☆ بجوسال فوتش زانوار رحمت وبنا برآنکه قلم دوزبان دربیان مکارم اخلاق ومحاسن آداب وتفصیل اشعارو مؤلفات وتعداد و آثار وعمارات آن فرخنده صفات رسالهٔ علیحده مکارم‌الاخلاق نام‌در سلك تحریر کشیده است وآن‌نسخه درمیان فرق انام اشتهار تمام‌دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع ننموده و ابواب تبیین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور برگشود

گفتار در بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوارمغفرت حضرت رحیم‌غفور

شاه‌زادهٔ وافر تهور معین‌الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالی‌مقدارش محمدمحسن میرزا کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانید وایالات ولایت‌طوس ومشهد مقدسه‌ونساوابیورد ویازر ودرون رامع توابع ولواحق بوی مفوض گردانید احرام طواف قبلهٔاقبال و کعبه آمانی‌وآمال بسته درهمان اوقات که امیر علیشیروفات یافت با زبانی عذرخواه ودلی مشحون باخلاص پادشاه بدارالسلطنة هراة شتافت وخاقان‌منصور آن قرةالعین سلطنت رادر آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد وشاه‌زاده دوسه ماه درظل‌عنایت وپناه عطوفت والد ماجدخویش بعیش وعشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف حاصل نمود وراضی وشاکر بجانب مرو توجه فرمود ودرماه ربیع‌الاولی سنهٔ سبع و تسعمائه شاه‌زادهٔ سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت وچون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهررسید بغایت ملول شده بالاخره زبان‌همایون بکلمهٔ (اناللّٰه واناالیه‌راجعون) بگشاد وبعداز اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که‌سیورغال آن شاه‌زاده مرحوم بود ببرادر اعیانی اوابراهیم حسین‌میرزادادوهنوز جراحت مصیبت‌محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که‌دست زمانهٔ ستم‌آئین نیل‌ملالی دیگر برچهرهٔاحوال خاقان پسندیده خصال کشید وشاه‌زادهٔ‌عالمیان‌میرزاحیدر محمد را فی سنهٔ ثمان‌وتسعمائه وقت حلول اجل‌طبیعی دررسید دری‌نورافشان افق‌سلطنة وجهانداری ازاوج کمال‌روی بحضیض وبال‌نهاد وماه تابان سپهر خلافت‌وکامکاری بمحنت‌خسوف مبتلا گشته درمحاق احتراق افتاد **رباعی** ایدل بجهان ثبات امریست محال ✿ پیوسته سرور اوست مقرون بملال ✿ هر کوکب‌مسعود که‌بنموده جمال ✿ پس زود کمال او پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آنقرةالعین سلطنة عنان شکیبائی از دست داده لباس سوگواری پوشیده ووالدهٔ غم دیده‌اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی‌ارغوانی برروی‌زمین‌روانساخته‌فریادوزاری‌باوج‌فلک‌زنگاری‌رسانیده **نظم** زمژگان دم‌بدم خوناب‌میریخت ✿ مگوخوناب‌خون‌ناب‌میریخت ✿ زدست‌جوردوران‌جفاجو ✿ گهی بر سینه‌میزدگاه‌برروی آخرالامرهمگنان‌دست‌درحبل‌متین‌شکیبائی‌واصطبارزده نعش‌شاه‌زادهٔ مرحوم راباآئین شریعت سیدالمرسلین درمدرسهٔ سلطانی دفن کردند وجهة ترویح روح مطهرش چندروز لوازم اطعام‌طعام وختمات کلام ذوالجلال والاکرام بجای‌آوردندودر شوال‌همین سال سلطان‌اسکندرمیرزا که‌برادر زاده وداماد خاقان منصور بود دراختیار سفر آخرت اقتدا بحیدرمحمد میرزا نمود وبدستور معهود لوازم‌تعزیت ومصیبت‌باقامت رسید وروح‌شریفش بختمات کلام‌واطعام طعام شادگردید ودرخلال این‌احوال عبدالباقی میرزا ولد میرزاعثمان بن‌میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده وجده بسلاطین آق‌قویلوق می‌پیوست ومرادبیك حاکم یزد که‌درولایات عراق اعتبارداشت ازصدمات سپاه‌ظفرپناه نواب کامیاب شاهی فرارنموده بدارالسلطنهٔ هراة رسیدند وخاقان‌منصور مقدم‌شریف ایشان‌را عزیزداشته میرزاعبدالباقی رابمزیدالتفات

مفتخر ومباهی گردانید ومهد علیاسلطانم بیگم را که سابقا درحباله نکاح سلطان ویس میرزا بسرمیبرد باوی درسلك ازدواج کشید **بیت** دربن صندل سرای آبنوسی ✿ گهی ماتم بود گاهی‌عروسی

ذکر توجه ابن حسین‌میرزا بجانب سیستان وبیان بعضی دیگراز حوادث که‌روی نمود درآن اوان

در سنهٔ ثمان‌وتسعمائه حاجم حاجی‌لار که‌کوتوال قلعه‌لاش بودبهوا خواهی‌خاقان منصور باحاکم امیرسلطان علی‌ارغون یاغی شدوعرضه داشتی بپایهٔ سربراعلی فرستاد مضمون آنکه اگررایت نصرت نشان‌یکی ازشاه‌زادگان‌سایهٔ وصول بدین‌حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر میگردد بنابر آن خاقان عالیشان ابن‌حسین میرزارابا دو هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآنولایت شتافته وحدود سیستان رانتاخته درآواق رایت اقامت برافراخت وچون‌اینخبر بسمع امیرذوالنون‌رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع‌بیك روی بطرف معسکر شاه‌زاده‌آورد ودرطی‌مسافت مسارعت کرده‌صباحی که‌هنوز ابن‌حسین میرزا درخواب‌خمار بود ولشکریانش متفرق بودند ماهچهٔ علم امیرذوالنون پرتووصول برنواحی اواق انداخت وشاه‌زاده متنبه‌شده باقرب سیصدسوار که‌درآنزمان‌درآستان‌سعادت آشیانش‌حاضر بودند متوجه اعداگشت وازآنجانب فاضل کوکلتاش که‌منقلای‌لشگر ارغونیان بوددر برابر حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران‌جانبین دست باستعمال تیروکمان وسیف‌وسنان بردند مقارن آن حال ازیکطرف امیر ذوالنون باجمعی کثیر از دلیران قوم ارغون واز جانب دیگر شجاع بیك بافوجی غفیراز لشگریان قندهار بمعرکه رسیدند وشاه‌زاده راشکاری‌واردر میان گرفتند وآنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده دراثناء کروفر رانش بزخم نیزه مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت وامیر ذوالنون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر ومنصور بزمین داورشتافت ودرسنهٔ ۹۰۹ فریدون حسین‌میرزا بیجهتی ظاهراًخیال گریز کرده ببهانهٔ شکار از دارالسلطنهٔ هرات بیرون رفت وراه استرآباد پیش‌گرفت بعدازوصول بحدود آن‌ولایت محمدحسین‌میرزا مراسم استقبال بجای آورده دربارهٔ برادر انواع اشفاق واعطاف ظاهر کرد بحسب تقدیر ملك‌قدیر هم‌درآن ایام محمدحسین میرزا بمرض‌حصبه‌مبتلاشده درگذشت وفریدون حسین‌میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری وتعزیت‌داری برمسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت **بیت** چو مرك افکند افسری ازسری✿نهد آسمان بر سر دیگری

ذکربیرون‌رفتن سمرقند ازحوزهٔ دیوان‌ظهیرالدین محمدبابر پادشاه وبیان مخالفت‌میرزا جهانگیر بسبب‌اغواء بعضی ازامراء درگاه

سلاطینی که کشور می گشایند ☆ز اخوان گوی دولت میر بایند نباشد از خلاف ظلم کیشان ☆ بیك منوال دایم حال ایشان بیك نهضت گهی ملکی ستانند ☆ گهی در کار خود حیران بمانند، ثمر نوشند گاهی در ثمرقند ☆ زمانی نی ثمر یابند نی قند، چنین باشد دراول حال ایشان ☆ بوددر افت وخیز اقبال ایشان☆ولی یابند آخر سر فرازی چو سلطان جهان خاقان غازی ظهیرالدین محمد پادشاهی ☆ که مانندش نبوده دین پناهی، خدیو کامران پر تهور ☆ ملاذملك وملت شاه‌بابر. و کیفیت حال خجسته مآل آن پادشاه سعادتمند بعداز فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه ومناظره سمرقندیان بغایت مفلوك و بی بضاعت شده بودند چنانچه اکثر ایشان جهة زراعت تخم و تقاوی مسألت مینمودند لاجرم ازهمه رعایا ومزارعان آن خطه جنت نشان امرا ولشکریان پادشاه نافذ فرمان را چیزی نرسید وجزئی که ازهرطرف الجه گرفته بودند دراندك زمانی خرج شده خرجی همگنان باتمام انجامید واوزون حسن که دراخسی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفهٔ ضمیر تحریر مینمود ازاختلال احوال ملازمان موکب ظفرمآل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهان گیر میرزا دعوت کرده ابواب مکروتزویر برگشاد چون کوچ ومتعلقان آن طایفه درفرغانه بود و بواسطهٔ افلاس، توقف درسمرقند موافق مزاج ایشان نمی نمود رشتهٔ اخلاص را باناملِ عدم‌وفا بگسیختند ویکیك و دو دو باندجان آورده ازسمرقند بگریختند وخان‌قلی وبیان قلی وابراهیم بیکچیك وسلطان احمدتنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت این جماعت فرار برقرار اختیار نمودند پادشاه ستوده‌خصال چون حال بر اینمنوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نمایند وگریختگانرا بسمرقند بازفرستاده بعضی از ایشان را تأدیب فرمایند چون خواجه قاضی بمقصد رسید وسبب آمدن رابسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آنمردم فرمان فرمود و بعداز آن که اکثرایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته ومیرزاجهان گیررا بسلطنت نامزد کرده قاصدی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دارالسلطنهٔ سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند در آمده لایق چنان می نماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهان گیر میرزا گردد و پادشاه خورده دان اینملتمس را بدو جهة اجابت نفرمود اول آنکه در آن ولا سلطانمحمود خان همین توقع کرده بود و مقبول نیفتاده دیگر درآنمحل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهراشتباه ازسمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجه قبول می یافت مردم دورو نزدیك وترك وتازیك حمل برضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال می نمودند وچون قاصد امراء فرغانه مراجعت کرد وجوابیکه شنیده بود برزبان آورد تمامی مخالفان دراخسی که مفرغز جهان گیر میرزابود مجتمع گشته درشیوهٔ بغی وعصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده ایلغاری بسرتولون خواجه مغول که بموجب

فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال فرمودند و آن طایفه باغیه درمیان دوآب ناگاه بسر تولون خواجه رسیده واورا دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصه چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدام جهان گیر میرزا و متابعان شد علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آن خطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته درتسلی خواطر مردم کاری وترتیب اسباب حصار داری سعی نمود خواجه مولانا در آن ولا موازی هیجده هزار گوسفند ازخاصهٔ خوددر میان لشکریان ومتعلقان ایشان قسمت فرمود وچون ایام محاصره سمت امتداد پذیرفت وآتش فتنهٔ اوزون حسن وسلطان احمدتنبل بآب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والدهٔ وجدهٔ حضرت پادشاهی متعاقب ومتواتر رسل ورسایل بسمرقند فرستادند وبمبالغه والحاح تمام التماس حضورلواء منصور کرده غایت عجزوبیچارگی خودرا پیغام دادند در آن اثنا موادفاسده حصن بدن پادشاه زمن را احاطه نمود واعتدال مزاج صاحب تاج و تخت باختلال انجامیده مرضی صعب ابواب فساد برگشود وسلطان طبیعت درمقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد ازپنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت ناپرهیزی واقع شده مرض نکس کرد ودرین کرت شدت حالت بمثابهٔ انجامید که آن نور دیدهٔ مردم را مجال تکلم نماندوهرکس بیماردار بود بنیت صحت آب برلب آن حضرت می چکاند ارکان دولت ابد پیوند صلات وصدقات بفقراء سمرقند رسانیدند واطباء مسیحا دم در ترتیب اشربه واغذیه وترکیب ادویه کوشیدند و صلحاء خضرمقدم ازروی تضرع ونیاز صحت ذات خجسته صفات راازحکیم علی الاطلاق طلبید (وهذادعاء لایردلانه صلاح لاصناف البریه) شامل وهم درآن چندروز ازدارالشفاء (واذا مرضت فهو یشفین) صحت کامل قرین مزاج اعتدال آئین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم ازجسم لطیف آنمظهر لطف وکرم دوری جسته غلغلهٔ شادمانی مقرب بارگاه حضرت کشورستانی ازایوان کیوان درگذشت ودرآن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی وخواجه قاضی مبنی از جمعیت مخالفان ومبنی بر استدعاء لواء ظفرنشان وصول یافت بنا بر آن پادشاه کامران بعدازآنکه صدروز خطهٔ سمرقندرا بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرد ودرروز شنبه‌ای که‌داخل ایام ماه رجب سال مذکور بوداعلام نصرت اعلام برافراشت وروز سه شنبه قضیهٔ خجند ازفرحضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت وهمان ساعت قاصدی ازاندجان رسید وبشرف عرض رسانید که قبل ازین بهفت روزعلی دوست طغائی بامخالفان موافقت نموده دروازهٔ اندجان رابر روی ایشان گشود کیفیت اینحال برین منوال بود که‌درآن اوان که مرض پادشاه جهانیان صعوبتی تمام داشت یکی ازنوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود وامراوارکان دولت قبل ازآنکه آنحضرت صحت یابد او رارخصت مراجعت دادند وآن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمن راباوزون حسن رسانید واوزون حسن اورا نزد علی

دوست طغائی فرستاد تا کیفیت آنحالت‌را شرح داد بنابر آن تزلزل بارکان ثبات وقرار اوراه یافت ومایل بمصالحه گشته بعضی ازمخالفان‌را بدروازهٔ‌خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد مقالید قلعه وشهر تسلیم نموده وچون میرزا جهانگیر واتباع آنحضرت را تسخیر اندجان تیسیر پذیرفت و خبروصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند سمت شیوع گرفت خواجه مولانا قاضی‌را که موسوم بعبدالله بود وبدستور معهود دردولتخواهی حضرت پادشاهی سعی می‌نمود بردرارك شهید ساختند وتمامی متعلقان و مفتیان آنجناب را غارت وتاراج کرده رایت بیباکی افراختند وحال آنکه خواجه مولانا ازجمله تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله بود وبنا بروثوقی که برعنایت جناب جلال‌احدیت داشت درمعارك مخوفه کمال‌جرات ظاهرمیساخت **القصه** چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار رسید از ناسازگاری زمانهٔ غدار وشهادت‌جناب شربت شعار ملول ومتاسف گشته‌امیرقاسم‌قوچین‌را بتاشکند روان گردانید تاازسلطان محمود خان استمداد نماید وبلمکه خان را برآن آرد که باسپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید وچون امیرقاسم بملازمت سلطان محمودخان مشرف‌گشت و التماس آن حضرت را معروض داشت خان ملتمس‌را بشرف اجابت اقتران داده متوجه دفع مخالفان شد وحضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی خان وقوف‌یافته ازخجند بمراسم استقبال استعجال نمود ودرجلکاء آهنگران منزل کند ولیك قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید وچون مخالفان‌ازینمعنی وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل ورسایل بپایهٔ سریر خانی فرستادندومتقبل خدمات شایسته گشته طالب‌مصالحه شدند وخان ازجلکاء آهنگران بطرف‌اخسی کوچ کرده‌قدوة‌الاعاظم خواجه ابوالمکارم وبرادر کلانتر سلطان‌احمد تنبل بیك‌راهم برسم رسالت‌نزد اوزون حسن ارسال داشت وایشان را بسلوك طریق موافقت دعوت کرد ومشارالیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیز برزبان آوردند والتماس مراجعت لواء خانی کردند وبنابرآنکه سلطان محمود خان بغایت ساده مزاج بود کلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول‌جای داد ودرمحلی که‌اگریك منزل‌دیگر بجانب اخسی‌میرفت فتح‌میسر میشد روی بتاشکنت آورد لاجرم ملازمان موکب عالی‌پادشاهی که کوچ ومتعلقان ایشان‌در اندجان‌بود از تسخیر آنولایت مایوس کشته قرب ششصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند وعلی درویش بیك وعلی‌مزید قوچین ومحمد باقر وشیخ عبدالله اشك آغاسی و میرم‌لاغری‌از آنجمله بودندوامیر قاسم‌قوچین‌وویس لاغری‌وابراهیم‌سارووشیرم‌طغائی‌وسید قراوامیرشاه‌قوچین‌وسیدقاسم‌اشك‌آقاوقاسم‌عجب‌ومحمددوست‌ولدعلی‌دوست‌طغائی‌ومحمد علی‌مبشروخدابردی‌توقچی‌مغول‌و یارك‌طغائی‌وسلطان‌علی باباو پیردرویش‌وشیخ‌ویس‌ویار علی‌بلال وقاسم‌میرآخور وحیدر رکابدار بابیشترازدوبست کس درملازمت پادشاه بحر مکرمت ثبات قدم نمودند وآنحضرت باآن‌بندگان‌یکجهة بصوب خجند بازگشت‌وروزی چند اوقات درکمال‌پریشانی گذشت ودرسنهٔ اربع وتسعمائه حضرت پادشاهی قاصدی‌نزد

محمد حسین گورکان که حاکم اوراتیپه بودفرستاده پیغام داد که چون درخجند که جائیست بغایت مضیق تنقیص بینهایت بخدام موکب عالی می رسد داعیه چنانست که این زمستان درقریهٔ ساغر قشلاق کرده شود و محمد حسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر پرتو وصول بر ساغر افکند و پس از روزی چند ابراهیم سارد و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه یاز ییلاق شدند بخیال آنکه بهروجه که توانند قلاع آن دیار را مسخر گردانند و در آن اوان برادرزادهٔ سید یوسف اوغلاقچی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار یاز ییلاق غایت سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و بعضی برأی و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون اینخبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت پادشاهی بخجند بر آن بلدهٔ فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمنا در سلك دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد لاجرم اورا بجانب خراسان گسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت (فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعدموتها) ظاهر گردید سلطان علی میرزا از جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغر روند و از پادشاه نیکوسیر طلب صلح نمایند و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته وهمت عالی بر تاکید قواعد مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاك اعتقاد مقدم شریف آن قدوه اصحاب رشد و رشاد را مغتنم دانسته به تعظیم و تبجیل (وما بعد من هذا القبیل) قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشراف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتیپه بود منزل گزید و در تدبیر تسخیر ملك متحیر گشته توجه بطرفیکه مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر حضور نمینمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام نمی گشود **مصراع** نی رأی سفر کردن و نی روی اقامت در آن اثنا افتخار الاعاظم خواجه ابوالمکارم که در سلك دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر رسید و شرف ملاقات پادشاه والاگهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات روزگارش نشست و به نیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحهٔ فایحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیله نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت بازمرهٔ دشمن و مخالفت با پادشاه تهمتن بغایت پشیمان است والتماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس بانامل الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری موکب شهریاری استقبال نموده من بعد پای از جاده عبودیت بیرون ننهد و این سخنان بسمع پادشاه سخندان راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قرب بیست و پنج فرسخست در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم بیضا خورشید

عالم آراء از افق مشرق هویدا گشته شب‌محنت منتظران زوایاء ناکامی را ببروز بهجت وشادکامی مبدل گردانیده بود ماهچهٔ بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتووصول بـرساحت دروازه مرغینان افکند و علی‌دوست که بردر دروازه انتظار مقدم همایون می کشید بعد از تاکید قواعد عهدوپیمان‌دروازه رابسان ابواب دولت واقبال برروی ملازمان‌موکب جاه وجلال بازگشاده شرف تقبیل‌رکاب‌خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حال اوشد وچون پادشاه وامراوسپاه ازتعب‌راه برآسودند بموجب فرمان واجب‌الاذعان امیرقاسم قوچین با فوجی از لشگریان ظفر آئین متوجه کوهستان جنوب اندجان شدند تا مردم آنجائی‌را از بادیهٔ‌خلاف بشاهراه وفاق آورندوابراهیم‌ساردوویس لاغری وسیدی قرا باجمعی دیگر ازلشگر بجانب‌اخسی‌روان شدند بمصلحت آنکه از آب‌خجند گذشته‌مردم جبال آن حوالی رامطیع‌ساخته سر گذار نگذارند وبعد از رفتن امرا بچند روز اوزون حسن وسلطان‌احمد تنبل فرصت غنیمت شمرده ولشگراندجان واخسی‌را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان یکران بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بیك‌فرسخی آن قصبه‌رسیدند درقریه سبیان که درشرقی مرغینان واقعست منزل گزیدند واسباب‌قلعه گیری ترتیب کرده پس ازیکدوروز روبقلعه آوردند و پادشاه شجاعت‌پناه فـوجی از دلیران را بمقاتله مخالفان نامزد فرمودوآنجماعت ازشهر بیرون‌شتافتندودست باندا‌ختن تیروراندن‌شمشیر برآورده معاندان را نگذاشتند که بحصار نزدیك‌آیند اما امیرقاسم قوچین وجمعی که بکوهستان جنوب‌اندجان رفته بودند اقوام ایماقات‌آنجائی‌را بتمام‌ایل ومنقاد ساختند وابراهیم سارد ورفقاء او که‌بطرف اخسی‌توجه کرده بودند قلعه باب و یکدوحصار دیگرراگرفته‌رایت‌نصرت برافراختند وچون مردم ولایت‌فرغانه خواه‌آشنا وخواه بیگانه ازحکومت اوزون‌حسن وسلطان‌احمدتنبل که دوظالم کافر کیش بداندیش بودند تنفری‌تمام داشتنددرآن‌ایام که امراء عظام پادشاه گردون غلام‌درحدوداخسی‌اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده تسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانـتران اخسی حسن وتکچه‌نام فوجی ازاوباش وایتام‌جمع‌آورده قلعه‌کوه اخسی رامضبوط‌گردانیدوابراهیم ساردوویس‌لاغری وسیدی قراباشلیغ سپاه پادشاه را بدان‌جا درآورد واز اتفاق حسنه آنکه درآن اوقات بنده علی ولدحیدر علی کوکلتاش وحاجی غازی منبعث بالشگری که سلطان محمود خان جهت کومك پادشاه جهانیان تعیین نموده بود بـنواحی اخسی رسیدند و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس وحزن‌گشت وفوجی ازمعتمدان شجاعت پیشه ودلیران حرب اندیشه بکومك قلعهٔ‌اخسی ارسال داشت وآنجماعت‌صبحی که بحقیقت شام نکبت ایشان بودبکنار دریـا رسیده از چگونگی احوال امرا وسپاه پادشاه و نوئینان ولشگریان خان‌عالی‌جاه آگاه شدند و سراسیمه‌گشته فوجی از ایشان بخیال عبور ازآن‌آب براسبان برق مانند نشستندوفوجی بسفینه درآمدند اما نهنگان دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را

فرصت ندادند که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود بر
اسبان برهنه سوار گشتند و فوج فوج مانند موج برروی آب روان شدند چنانچه جماعت
مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه اشتعال نیران قتال نتوانستند گشت غایتش آنکه
قار بوغاج بخشی بطریقهٔ فریب یکی از اولاد امراء مغول را بدست آورده بکشت و بسبب
این حرکت مغولان در استیصال آن زمره بیشتر از پیشتر سعی نموده اکثر نوکران اوزون
حسن ببلاء قتل ممتحن شدند چنانچه از قرب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات
نیافت و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت از ظاهر مرغینان کوچ کرد وروی بصوب
اندجان آورد ناصر بیك که بحکم جهانگیر میرزا والی آنخطه بود چون کیفیت اینحال را
شنود دانست که بناء آنجماعت از تار عنکبوت بی بنیاد تر است و اساس شوکت پادشاه
سلیمان حشمت از سد سکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده
قلعه اندجان را مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام آنحال بدرگاه عالم پناه فرستاد و
اینخبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی درحرکت آمد و سلطان احمد تنبل بصوب
اوس که اولکاء او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول
ایلچی ناصر بیك بپایه سریر سپهر اشتباه پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید بیضا علم یعنی
خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان یکران
بجانب اندجان انعطاف داده نماز پیشین بمقصد رسید ناصر بیك و اولاد عظام اودوست بیك
ومیرم بیك بلوازم استقبال استعجال نمودند و از مراسم نیاز و نثار دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند
و باصناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار ومباهات باوج سماوات افراشتند
دارالملك ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار
دیگر درحوزهٔ دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذیقعده سنهٔ اربع وتسعمائه
از هجرت خاتم النبیین صفت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر
عازم اوس گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قزل اباغ هجوم نموده ایشان را بقلعه
نگذاشتند لاجرم غایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزگند درآمدند و اوزون حسن خود
را درقلعهٔ اخسی مضبوط گردانید و پادشاه مظفر لواء لشگر بدانجا کشید و اوزون حسن از
مقاومت باخسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیله امراء تهمتن امان طلبید والتماس او
شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی
توقف نمود ومهمات آن قصبه و قصبه کاسان را بسرانجام اقتران داده امراء مغول را
مشمول انعام واحسان رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی
اخسی نصب کرده علم ظفر همعنان نصرت از پی روان علم نهضت بصوب اندجان برافراشت
اوزون حسن رخصت یافته باکوچ کوچ ومتعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و
واکثر نوکران او بموجب این بیت که **بیت** زبیدولت گریزان باش چون تیر ☆ وطن در
کوی صاحبدولتان گیر عملنموده ازوی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد
ازآن زمرهٔ از امراء انجکیان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردمی که در بن فترات

خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان پادشاه را عرضه نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تاغایت بهر کس آمیخته اند سررشته وفا و عهد را با نامل عذر گسیخته اند و بهنگام مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده بگریخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن خلاف شیوهٔ اولوا الابابست و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن منافی شیمهٔ اصحاب آداب **بیت** زبدعهد چشم بهی داشتن ✿ بود خاک در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر که هرچه یابد بستاند و بر ینموجب حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالك طریق غوایت گشته از منزل رباطل بطرف اوزکند شتافتند و قاصدی نزد تنبل فرستاده اورا از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آنجمع بیسروپا باستصواب اعاظم امرا امیر قاسم قوچین را با فوجی از سپاه صف آرا بدفع شرّ ایشان نامزد فرمود وقبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشگر در کند آب بیکدیگر رسیده نائرهٔ حرب و ضرب التهاب یافت و بتقدیر عزوجل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم سارو و ویس لاغری وسیدی قرا و چهار پنج نفر دیگر از انچکیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و علی درویش بیك و میرم لاغری و امیر توقه و طغائی بیك و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در النکی که متصل است به پشتهٔ عیش و از آنجا تا شهر یك فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمد و یکدو بار صف پیکار آراسته و در دامنه عیش آغاز طیش کرده بخیال جدال جولان نموده و دلیران اندجان بقصد قطع رشتهٔ جان دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضاء صحرا خرامیدند و لشگر بیگانه را نگذاشتند که نزدیك بدار الملك بلاد فرغانه آیند و تنبل قرب یکماه در آن نواحی بوده از امرا گرفتار توقه و میرم لاغری را از ضیعت حیات بری ساخته لواء توجه بجانب اوش بر افراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم سارو والی بود و آن شخص از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه درهژدهم محرم الحرام سنهٔ خمس و تسعمائه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ بیك از فرقدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت و یکدو روز آنجا اتفاق توقف افتاده قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار بشیران بیشهٔ کارزار استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی اینخبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان کیفر کوش از

ظاهر اوش نهضت نموده آهنك رباط سرهنك کرده‌اند پادشاه وافر هوش با بهادران جوشن پوش ازقریهٔ لات که درحدود اوش واقعست عنان بتکامشی دشمنان انعطاف دادو در اثناء راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته‌اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته چریك منصور هرچه درآن حدود دیدند غارتیدند آنگاه پادشاه نامجو روبجانب قلعهٔ مادو آوردو آنحصاریست بغایت متانت واستواری مشهور وبکمال مناعت و محکمی برالسنه وافواه مذکورطایروهم تیر پروازازعروج بربروجش عاجزو کمند خیال تیز چنگال ازوصول بکنگرهٔ فضیلتش قاصر مرغان هوای فضایش بانسرطایرهمرازو ماهیان خندق عمیقش باگاو زمین دمساز **نظم** حصاری در بلندی رشك افلاك ✿ به بی مثلی مثل درخطهٔ خاك زبان کنگرش همراز انجم ✿ وزوقاصر کمند وهم مردم ودر آن‌ایام برادر خورد سلطان‌احمد تنبل که‌موسوم بود بخلیل باقرب دویست و پنجاه نفر مردان بی عدیل درآن‌قلعه اقامت داشت واسباب حصارداری آنچه ضروربست فراهم آورده **القصه** چون‌ظاهرقلعهٔ مادومضرب خیام سپاه‌جنگجو گشت حصاریان از بالای برج‌وبارو آغاز انداختن تیروسنك کردند ودلیران لشگرظفر اثر سپر بر سر کشیده روی‌بخندق وخاکریز آوردند ازاینجانب سفیر تیر چون‌دعاء مستجاب بعالم بالا رونمود واز آن طرف سنك مرك‌آهنك بسان کارمخالفان پادشاه فیروزجنك رو بنشیب آورده معنی (القارعةمالقارعه) بیان فرمود علی بلال وجمعی دیگر ازابطال رجال بزخم سنك پایمال حریف اجل گشتند وطایفهٔ ازمردم‌حصار نیزصندوق سینه‌هدف تیرتقدیر کرده ازسرجان درگذشتند وازصباح که‌خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کارگردون بودتاوقتی که نظاره‌گیان انجم ازپس پردهٔ ازرق فام‌حال آنمعرکه رامشاهده نمودند نایرهٔ محاربه ومحاصره التهاب‌داشته وروز دیگر خلیل ومتابعان بدیده بصیرت آثار عجز وانکسار بروجنات روزگار خوددیده امان‌طلبیدند وپادشاه درست پیمان بر شکستگی ایشان ترحم فرموده ازسرریختن خون محصوران درگذشت اماخلیل راباقرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثردرعوض طایفهٔ ازخدام بموکب ظفرپیکر که‌مخالفان مقید داشتند بند کرده مصحوب جمعی ازمعتمدان باندجان فرستاد تاباحتیاط نگاه‌دارندآنگاه ابجوتوبه که قریه‌ایست ازقری اوش مضرب خیام‌عساکر پرخروش گشت وسلطان‌احمد تنبل که بصوب اندجان رفته‌بود قصدنمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمندحیله بدان بلده درآید واندجانیان ازاندیشه خائنان وقوف‌یافته بپای ممانعت پیش آمدند وتنبل قرین یاس وحرمان ازاندجان بازگشته منزل آب‌خانرا که‌از اراضی قری رباط سرهنگست معسکر ساخت وآب‌خان دریك فرسخی لشگرگاه‌پادشاه عالیجاه بود ومدت چهل‌روز آن‌دوسپاه دربرابر یکدیگر نشسته ازهیچ طرف کسی‌میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که‌بطلب غله وکاه تردد میکردند بهم باز میخوردند و دست باستعمال اسباب قتال میبردند وروزی‌سیدی بیك طغائی در مثل این

معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد وغیر ازاو کسی را از متعینان آسیبی نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیك وبعدازواقعه میرزا بایسنقر با برادران و کوچ متعلقان از قرا تکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بعز بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن آنحال امیر قنبر علی نیز که جهة عرض مرض باوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت پناه قوی شده صباحی که خورشید خاوری بقصد تعرض مواکب کواکب آهنك فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سروری روی توجه بصوب معسکر مخالفان آورد وجهانگیر میرزا وتنبل ازارتکاب جنك وجدل اجتناب نموده درغایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی ازخیام وپرتل ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد ولشگرگاه آنجمع پریشان ازفر نزول پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت ودرآنشب خبررسید که میرزا جهانگیر باتنبل درقریه خونان که ازآن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل گزید روزدیگر که خورشید خاور علم ظفر پیکر ازافق مشرق برافراخت وبضرب تیغ زر اندود مواکب کواکب رامنهزم ساخته صدای فتح وفیروزی درعالم انداخت **نظم** صبح زده خسرو انجم حشم ✿ برافق طارم خضر اعلم کرد برون تیغ ظفر از نیام ✿ گشت روان جانب خیل ظلام پادشاه عالمپناه متوجه تعبیه سپاه ظفر دستگاه شده دربرانغار علی دوست طغائی وتوابع راکه شیران بیشهٔ کشورگشائی بودند مقرر ساخت ودرجوانغاررایت شجاعت ابراهیم سارو وویس لاغری وسیدی قرامحمد علیشیر کیچیك بیك برادر کلانتر خواجه کلان بیك را بر افراخت هراول آن لشگر بهرام اثر میرقنبر علی بود واوبازمرهٔ از نهنگان بحر یکدلی آن امرخطیر رااختیار نموده وماهچه لوای پادشاه کشورگشای ازافق قول طلوع کرد وامیر قاسم قوچین بافوجی از بهادران پرخشم وکین درظلال آن رایت اقبال آئین روی باستیصال اعدا آورده سنجق خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف روانشد وایشان نیز صف قتال برآراستند واستقبال سپاه ظفر مآل نموده خیال جنانرا ازخاشاك جبن بپیراستند ودرمیان شرق وجنوب قریه خونان بموضعی که سقانام داشت آندولشگر بیکدیگر رسیدند وسمند جلادت بمهمیز تیز کرده ازضرب تیغ وتیر وزخم نیزه وشمشیر مشکهای خون درآن صحرا سرنگون گردید کیچیك بیك از جوانغار بربرانغار اعدا تاخت ونواحی قریهٔ خونان ازخون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمدعلی مبشر نیز متعاقب کیچیك بیك حمله آوردند وبنوك سنان نقش وجود جمعی رااز صحیفهٔ هستی بسترد وبهادران سپاه میرزا جهانگیر وتنبل نیز بقدرمقدور درلوازم کشش وخونریزش کوشیدند وگرد نبرد باوج فلك تیز گرد رسانیده آئینه خورشید راتیره گردانیدندامامبشر اقبال دلبران موکب بابری را بخطاب (ان تستفتحوا فقدجاءکم) اختصاص بخشیده ومبشر آمال کوکب طالع آن مهر سپهر سروری را باوج ظفرو برتری رسانیده براعدا غالب گردانیدمیرزاجهانگیر وتنبل شربر درغایت اضطرار

فرار برقرار اختیار کردند وبسیاری ازسپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدارالفرار آوردند درآن‌روز قریه خونان ازفر نزول پادشاه کامران دردل ربائی برعارض خوبان تفوق نمود ولوای حضرت کشورگشائی ازآنجا باندجان شتافته روزی چند ازرنج‌راه برآسوده وپس‌ازآن آن‌اسلام پناه‌باستصواب‌امراء عالیجاه تنقیض مخالفان‌را که‌باوز-کند رفته‌بودند مطمح نظرظفر اثرساخته بموضع رباط که بنواحـی درمیان ونـوشان واقعست خرامید وطرح قشلاق انداخته‌چریك منصور را بتاخت مواضع مخالفان مامور گردانید واعدا ازمقاومت سپاه مظفرلوا عاجز شده‌درآن محل‌امیر قنبر علی که‌بحسب براق لشکر برسایر امرارتبهٔ تفوق داشت بمبالغهٔ تمام طلب رخصت کرد و روی توجه بصوب خجند که‌اولگاه اوبود آوردو بعضی دیگرازامرا ولشگریان بتقلید قنبرعلی‌میل بخانهای خود نمودند ونواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت غنودند درخلال این‌احوال سلطان احمد تنبل چندنوبت ایلچیان بآستان سلطان‌محمود-خان فرستاده مدد طلبید بیك‌تیبه که برادر بزرگتر تنبل بود ودرسدهٔ سنیهٔ‌خانی منصب حجابت داشت واحمدبیك که‌خویش‌مشارالیه واتکه‌ولدخان سلطان محمد خانیکه‌بوداغوا نموده سلطان محمودخان رابر آن آوردندکه سلطان‌محمد بیك را باپنج شش هزار مغول تیغ گذار بکومك تنبل تعیین‌کرده وایشان ازراه ارچه کینت بظاهرکاسان‌شتافته علم‌محاصره‌ومحار به برافراختندواینخبر باندجان‌رسیده پادشاه جهانیان درقلب‌زمستان که از شدت برودت درمیان زمین وآسمان قطرات باران بسان لالی عمان منجمد میگشت ومرغ آبی‌اگر توانستی خودرا بامرغ کبابی دربـك سیخ کشیده ازسرمتاع جـان در میگذشت بصوب کاسان نهضت نمود و یکشب قرین سرما وتعب طی مسافت‌نمود صباح دراخسی نزول فرمود ودرآن‌منزل اندك آسایشی کرده روی‌بصوب کاسان آورد وچون فروغ رایت نصرت‌نشان پرتو وصول بیك‌فرسخی آن بلده انداخت خبررسید که سپاه مغول ازتوجه موکب‌پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خودتافته‌اند اما تنبل‌درروزی که‌برمحاصره‌کاسان و نهضت پادشاه کامران ازاندجان مطلع شدازانکی سوار که در آن اوان محل قرارش بود بصوب کاسان ایلغار کرد و روزی بین-الصلوتین نزدیك باردوی پادشاه خـاقین رسیده چون معلوم نمود کـه حـال چیست‌و سرداران آن معسکر کیست متحیر شد زیـرا که‌گمان نمیبرد کـه‌بـا وجود شدت سرما وصعوبت‌راه‌درآن زمستان بالشگر بیکران پادشان عالیجاه آن مسافت رابدین سرعت طـی تـوانند نمود وچـون چشم مبـارك پادشاه بـر مـوکـب تنبل افتاد امراء دولت را طلبید و بـر زبـان الهام بیـان رانـد کـه غنیـم را پـروردگار کـریم بدینجا رسانیده فی الحال بر وی میباید تـاخت ومهم او را بر نهج دلخواه میباید ساخت وپس‌لاغـری وبعضـی‌ازامـراء عـرض کـردند کـه روز بیگـاه است انشاءالله‌صباح رایت اقبال‌برافرازیم‌ودراستیصال‌نهال اقبال اعـدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم وپادشاه سخن‌آن زمرهٔ نیکخواه را بسمع قبول‌راه داد اماهمان‌شب تنبل

بصوب قلعهٔ ارخیان گریخت وروزدیگر پادشاه شجاعت‌سیر اورا تعاقب فرموده دریک فرسخی ارخیان منزل غرفه‌عنکان را بمعسکر گردانیدوقرب چهل‌روز آن‌منزل محل‌نصب شادروان پادشاهی بود وتنبل‌در ارخیان ثبات‌قدم نموده ابواب مطاوعت برروی‌روزگار خود نگشود ودر آن‌اثناسید یوسف که‌مقدم‌مردم‌فجم بودو بواسطه وفورخیل‌وحشم‌وکثرت دینار ودرم ازمرتبهٔ کلانتری آنقوم پای‌برسریر سروری نهاده داعیه عمارت وسروری داشت قاصدی نزد تنبل فرستاد اورا بسلوك طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان نویدداد وپادشاه بادین‌و داد برین‌مراسله اطلاع یافته متوجه‌منزل سید یوسف گشت تا اورا ازامدادتنبل مانع آید وازیك‌فرسخی ارخیان شبدرمیان به پشتخاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آنحصار شداما قبل‌ازآنکه آن‌مهم سامان‌یابد سلطان‌احمد تنبل در خدمت‌میرزا جهانگیر بآن‌قلعه درآمد وپادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری‌فرمان داددر آن اثنا علی‌دوست وقنبرعلی سلاح که‌کاخ‌تبت‌ایشان‌ازخاك وآب عذرونفاق تغییر یافته‌بخلاف رضاء‌پادشاه مظفرلواقاصدان‌بقلعه فرستاده‌سخن‌مصالحه‌درمیان انداختند ومیرزاجهانگیر وتنبل ازایشان‌ممنون‌گشته بترتیب مقدمات آن‌مهم‌پرداختند چون‌پرتو شعورپادشاه‌مؤید منصور برتدبیر آن‌دوامیر افتاد باطناً انکارمینمود امابحسب‌ظاهر ملتمس ایشان‌را شرف اجابت‌داد زیراکه‌علی‌دوست وقنبرعلی آنقدر اعتبارواقتدار یافته بودند که‌در آن‌زمان پادشاه‌را قبول مقتضای رأی ایشان ضرورت بود وقواعدمصالحه برین‌نهج موکدشد که ازآب‌خجند تااخسی متعلق‌بجهانگیر میرزا باشدوولایات اندجان با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد وتنبل‌واتباع اوهرگاه کوچهای خودرا از اوزکند بیرون برند آن‌ولایات‌را نیز بتصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعداز قرار مهمات فرغانه واستمالت‌خویش وبیگانه هردو برادر بموافقت یکدیگر لشگر بسمرقند کشند وهرگاه‌آن‌بلده فردوس مانند راتسخیر نمایند پادشاه کشورگیر آنجا برسریر خلافت‌مصیر نشسته تمامی‌ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد آنگاه میرزا جهانگیر وتنبل ازقلعه بیرون شتافته ملازمت‌پادشاه بلند محل‌دریافتند وباصناف الطاف وانواع اعطاف مفتخر ومباهی گشته عنان‌توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهرجان که‌بدرج غالب‌درآید باندجان‌خرامید. خلیل برادرتنبل وسایر گرفتاران را از قید نجات داد وخلع فاخره پوشانیده نزدجهانگیر میرزا فرستادوجهانگیر میرزا نزد طغائی بیك ومحمد دوست وعلی‌دوست وباقی خدام موکب‌پادشاهی راکه‌مقید داشت جامه‌هاعنایت نمود وشرف‌رخصت ارزانی‌فرمود بعدازآن علی‌دوست بوفور خیل وحشم‌و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم‌نخوت‌وجبروت مرتفع گردانیده عظمت وبادبروت اوازحد وعدگذشته مهمات سرکارپادشاهی را بی وقوف نواب بفیصل می رسانید بلکه مقرب‌آنحضرت را بخلاف رضاء پادشاه ستوده اوصاف اجازت داد که‌بهرطرف خواهد توجه‌نماید وابراهیم‌سارو و ویس لاغری‌را بیجهتی مواخذه ومصادره نموده حکم کرد که‌ایشان نیزدرآستان خلافت‌نشان نباشندواین معانی برضمیرانور بانی‌مبانی جهانبانی

بغایت گران آمد اماچون زمان مقتضای تادیب علی دوست نبودچندروزی صبروشکیبائی فرمود **نظم** بی‌صبر گشاد کار کم جوی ✿ هر کار بصبر میگشاید ✿ مقصود که‌رخ نهفت‌از خلق ✿رخسار بصبر میگشاید.

ذکر مخالفت محمدمزیدترخان باسلطان‌علی میرزاو توجه‌سلطان‌ویس بسوی سمرقندو بخارا

در آن اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت اوزون حسن وسلطان احمد تنبل دست‌ازحفظ بلدهٔ محفوظه سمرقندبازداشته لواء جهانگشا بصوب اندجان بر افراشت سلطان علی‌میرزاکه دربخارا انتظار چنین روزی میکشید محمد باقر ترخان را بایالت آن خطه مفتخر گردانید ومتوجه‌سمرقند گردید و چون بدارالملك آباء و اجداد رسید زمام‌مهام سرکار سلطنت‌را درقبضه‌اختیار محمد مزیدترخان‌نهاد وامراء ترخانی بمقتضاء کلام معجز نظام سبحانی (حیث قال عزمن‌قایل‌ان‌الانسان لیطغی‌ان‌رآه‌استغنی)در غایت استقلال وعظمت برمسند حکومت قرارگرفت محمدباقر ترخان ازمال وجهات بخارا ومضافات‌یکدینار ویکمن بار بدیوان سلطان‌علی‌میرزا نمیدادومحمد مزید ترخان در سمرقند تمامی‌امورملکی ومالی‌وجزئی وکلی‌را از پیش خودگرفته دست سایر امرا و انچکیان رااز تصرف درمهمات‌سرکارسلطانی کوتاه‌گردانید بلکه‌ازحاصل‌شهرفی‌الجمله راتبهٔجهة ضرورة بمیرزا سلطان‌علی تعیین‌نموده اموال‌اکثر ولایات وتومانات سمرقند را باولاد وقرابتان خود مسلم‌داشت لاجرم سلطان‌علی میرزا بابعضی‌از انچکیان اتفاق نموده قصدمزیدترخان‌کرد جناب‌امارت‌مآبی بربن‌معنی اطلاع یافته همعنان سلطانحسین ارغون وبرادر خود اوزون‌حسن پیراحمد وقرابرلاس وجمعی دیگر که‌تابع‌وی بودند از شهر بیرون رفت ومقارن‌آنحال سلطان‌محمودخان محمدحسین‌دوغلات و احمد بیك را با بسیاری ازمغولان بکومك‌میرزا سلطان ویس که‌بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل‌نمود ومحمد مزیدترخان برتوجه‌خان میرزا مطلع‌شده وقوع آن صورت را ازامارات دولت خودپنداشت وقاصدی جهت‌اظهار اخلاص ودولتخواهی‌ارسال نموده عرضه‌داشت کردکه‌مناسب چنان مینماید که‌بسرعت‌هرچه‌تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت برحوالی‌این‌دیار اندازد تاآنچه‌مطلوب نواب کامیاب است بحصول پیوندد وخان‌میرزا درطی‌مسافت مسارعت فرموده چون‌بنواحی سادوار رسید محمد مزیدترخان لوازم استقبال بجای‌آورده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید اما امراء‌مغول چنانچه میباید بحالش نپرداختند بلکه‌مواخذه ومصادره اورا‌باخود مخمر ساختند ومنهی کیفیت این‌اندیشه را بگوش‌هوش امیر محمد مزید رسانیده آن‌جناب باسایر امراء سمرقند و متابعان ازخان‌میرزا جداشد بنابرآن‌مغولان ازمقام تسخیر سمرقند گذشته بیاز ییلاق

رفتند وخیمهٔ اقامت نصب گردید ناگاه سیاهی سپاه سلطان‌علی میرزا که ازسمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بودنمودار گشت وخان میرزا ومغولان ازمشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال نگذرانیده بودند سراسیمه‌شده هرطایفهٔ بطرفی گریختند.

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر ازواردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمدمزید ترخان ازسلطان علی میرزا خائف بود واز ملازمت خان میرزا ابواب‌مراد برروی او نگشود مغول عبدالوهاب راکه سابقا در سلك خدام سده سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریرسلطنت مصیر فرستاده‌عرضه‌داشت کرد که‌اگر چترفلك سای سایهٔ وصول برین‌حدود اندازد بنده مانند دولت‌واقبال کمرخدمت برمیان جان‌بسته درفتح‌سمرقندسعی مینمایم وحلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی درظلال اعلام ظفر مآل می‌آسایم ومغول عبدالوهاب بعد از طی‌منازل بتقبیل انامل نواب کامیاب سرافرازشده کیفیت اخلاص ودولتخواهی امیرمحمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنا برآن پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبدالوهاب را نزدجهانگیر میرزا باخسی فرستاد تاآن حضرت را بر تصمیم عزیمت مطلع گردانیده برسلوك‌طریق موافقت ترغیب نماید و مواکب کواکب مراتب‌پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی درماه ذیقعده‌سنه خمس و تسعمائه روی بمقصد آوردوچون حوالی‌مرغینان مضرب‌خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ‌بیك بابرادران باردوی کیهان‌پوی رسیده بعزبساط‌بوس سرافراز گردید ولوای فلکسای از مرغینان باشیره رفته قریهٔ مجن‌محل نزول‌سپاه صف‌شکن‌شد و درآن منزل قاسم بیك قوچین وعلی‌دوست و سیدقاسم باطایفهٔ دیگراز اعاظم بدرگاه‌عالمپناه رسیدند وپادشاه عالیجاه ازآنجابراه دشت ختلان طی‌مسافت کرده وازپل جوبان گذشته در اوراتیپه قبهٔ بارگار سپهر اشتباه برافراخت ودرآن‌منزل این خبرشیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت‌قدوسی محمدباقر ترخان رادرنواحی قلعه دیوسی شکست‌داده ورویِ‌بصوب بخارا نهاد وپادشاه عالیمقدار از اوراتیپه بسکرار رفته داروغه آنموضع‌قلعه تسلیم‌نمودوامیر قنبرعلی حسب‌الحکم‌درآن حصار توقف کرده موکب‌پادشاهی دریورت‌خان منزل گزید و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امراء سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سر افراز گردیدند و پادشاه دوست نوازدرباب فتح‌سمرقند باآنجماعت مشورت فرموده ایشان‌معروض گردانیدند که زمام اختیار آن‌بلدهٔ محفوظه درقبضه اقتدار جناب‌ولایت شعار خواجه‌قطب‌الدین یحیی است

و آنجناب خودرا ازجملهٔ احباب نواب کامیاب میشمارد اگرقاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان‌رود بمکن که صورت مطلوب در آئینهٔ مقصود چهره گشاید بنابر آن پادشاه کامران چندنوبت قاصدان سخندان جهة آن مهم خطیر نزدخواجه یحیی فرستاد وهر کرت آنحضرت میان خوف ورجاجواب دادوعلم نصرت شیم ازیورت خان‌نهضت نمود ودر موضع درغم بادل شاد نزول فرمود وازآن‌منزل مقرب‌درگاه فلك اقتدا خواجه محمدعلی کتابدار بهمان مهم نزدجناب هدایت شعاررفت وپیغام آورد که مناسب آنکه ماهچه رایت نصرت آیت برظاهر شهر پرتو وصول اندازد تا این محب درفتح الباب کوشیده امری راکه‌مطلوب نواب است بکفایت مقرون سازد وپادشاه‌فلك احتشام نزدیك بوقت شام ازدرغم‌متوجه‌سمرقند گشته درآنحین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی‌فرارنمود وبشهر رفته کیفیت این‌مواضعه رابعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید لاجرم صورتیکه درآئینهٔ ضمیر عکس پذیرگشته بودچهره نگشود ودر خلال این احوال ابراهیم سارو وبعضی دیگر ازامراء نامجو که‌بشنامت‌علی‌دوست بهر طرف رفته بودند بکیك ودو دومانند سعادت واقبال‌بموکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان رخصت‌طلبیده ومسئول‌او عزقبول یافته با ولد خود محمددوست بملازمت‌سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سر برزد وبعد از یکدوسال علی دوست بجزاء اعمال سیئه گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش درنوشت‌ومحمد دوست ببعضی ازسلاطین اوزبك التجاکرده‌اندك رعایتی یافت وعاقبت ازآن طایفه نیز بگریخت و خودرا بکوه پاره اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه وفسادنمود وجمعی ازاوزبکان اوراگرفته کور کردند **القصه** چون پادشاه مظفر لواعلی‌دوست ومحمد دوست راکه بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت دادغوری برلاس باچندکس ازجنود بی‌هراس حسب‌الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبارآندیار معلوم نماید وغوری بزودی بازگشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ‌گردانیده ومتوجه سمرقند‌گردیده بنابرآن‌توقف در آن‌مکان‌مصلحت ننموده وماهچه توق خورشیدوش بجانب کش حرکت‌فرمود زیراکه کوچ ومتعلقان‌جمعی از امراء سمرقند که بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صافی‌طویت بردوش گرفته بودنددر آنجا اقامت داشتند ناگاه خبررسید که سلطانعلی‌میرزا بلدهٔ محفوظه سمرقند رابه‌محمد خان شیبانی ارزانی داشت وبملازمت آستان خانی شتافته این‌حرکت را موجب‌ازدیاد اسباب دولت پنداشت‌اکنون سیاق سخن مقتضی آنست که نخست شمهٔ از احوال محمد خان شیبانی درحیز بیان آیدآنگاه خامه نکته‌گذار به تتمه اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید والاعانته‌والتوفیق من‌الله وهوالکافی لمن استکفاه

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابوالفتح محمدخان شیبانی تا زمان درآمدن بخارا و سمرقند بحیز تسخیر آن بانی مبانی جهانبانی

حاویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده‌اند که محمدخان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابوالخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه وحشمت ومزید شوکت وعظمت امتیاز تمام داشت ومادام الحیواة درکمال دولت واقبال رایت سلطنت واستقلال می افراشت وچنانچه سابقا مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را بیمن امداد آنخان عالی شان فتح سمرقند دست داد ودرمحلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا ازوی استمداد نمود وفاتش اتفاق افتاد ومادرمحمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود وتولدش درشهور سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه روی نمود وهنوز آن ولد امجد درسن طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده بر بستر خاک غنود وجدش ابوالخیرخان همت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی اورا بیایغور بای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید وچون ابوالخیرخان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید قراچین بیك که درسلك اعاظم امراء اوزبك منتظم بود محافظت حال محمدخان وبرادرش محمود سلطان را تعهد فرمودو آن شاه زاده‌را بعد از غلبه ایباق خان برشیخ خدر خان نزد قاسم سلطان که ازجمله اعاظم امراء سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت بردو قاسم سلطان ایشان را به تیمور بیك که امیرالامرایش بود سپرد مقارن آنحال ایباق خان واحمدخان باسپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشتند وقاسم سلطان را چون باآن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان واحمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشترین درمیان گرفتند ومحمد خان وبرادرش محمودسلطان همعنان قراچین بیك و چهل نفراز ملازمان قدیمی شبی خودرا برسپاه مخالفان زدند و تاوقت سحر باستعمال شمشیر ونیزه وخنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند وچون محمد خان شیبانی داعیه جهان گیری وکشورستانی داشت بعد ازواقعهٔ مذکوره طایفه ازامرا ولشگریان اوزبك را با خود متفق گردانیده درهرچند روز مزاحم ولایت یکی ازسلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه درحدود صبران ازحاکم آنجا ایرانجی خان بن بیك خان شکستی فاحش یافته ببخارا اشتافت وعبدالعلی ترخان که درآن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان‌را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرد وعرضه‌داشتی بسمرقند نزد سلطان احمدخان ارسال نمود وسلطان احمدخان کیفیت آمدن آنجنابرا شنید درجواب آنعریضه نشانی نوشته بملاقات خان اظهار اشتیاق فرمود وباحسن وجهی باوی ملاقات کرد ومراسم ضیافت ومهمان نوازی بجای آورد وشیبانی خان روزی چند درآن بلدهٔ فردوس مانند بفراغت گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود ومصحوب عبدالعلی ترخان بدانخطه معاودت فرمود وزمان توقف اودر

بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مالوف گشت و چون منجوق طوق خانی پرتو وصول بر حدود قلعه ارقوق انداخت قاضی بیکچیك که بر سایر قاطعان آنحصار رتبهٔ تقدم داشت غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلك اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امراء دشت قبچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لواء کشور گشاء خانی سایهٔ وصول برین دیار اندازد بنده درمقام خدمتکاری ایستاده آنحضرت را برسر برخانی می نشانم و کمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد استوار منست ظاهر می گردانم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت نموده بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال فرموده از لوازم اعزاز و تعظیم دقیقهٔ مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن آنحال فرمانفرمای دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح وفیروزی برصفحه ماهچهٔ رایت محمدخان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعدهٔ که کرده بود نمود و موسی میرزا بنا بر عدم رضاء امراء از قبول خانی محمد شیبانی سرباز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدو نوبت میان او و حاکم سوران سلطان محمود خان بن جانی بیك خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف دادو از منقشلاق براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آنولایت بود ساوری و پیشکش مرتب داشته درطریق خدمتکاری سلوك نمود و شیبانی خان از خوارزم بقرابیغ کول و از قرابیغ کول ببخارا شتافته امیر عبدالعلی ترخان بدستور نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورد و آنجناب را مصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان برروی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه تاشکنت گردید و بعد ازوصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که هراول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان محمود خان ملاقات نموده دردامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا و یران شده عنان یکران بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان اندك زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعهٔ ارقوی شتافت و قلاع آنحدود را استحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان باتفاق زمرهٔ از سرداران بسغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی خان چندگاه فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نه پیوست و شیبانی-

خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد چه‌در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبدالخالق فیروز شاه‌بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی ازملازمان خودرا درخوارزم گذاشته وچون شیبانی خان بنواحی آن‌بلده رسید روزی چندلوازم‌محاصره بتقدیم رسانیده‌خبر قرب وصول امیرعبدالخالق وامیرمحمد ولی بیك وامیر بهبود که بفرمان خاقان منصور متوجه کومك خوارزمیان بودند شنوده ازآنجا کوچ کرده بظاهر حصار بولدم رفت وبا اهالی آنقلعه صلح نموده‌واندك پیشکشی اخذفرموده متوجه شهر وزیر شد ودر نواحی آن‌بلده باسپاهی که‌از خراسان آمده‌بودند یکدو روز در مقام مقابله ومقاتله ثبات قدم‌نمود اما کاری ازپیش نتوانست برد و از آنجا بآواق رفت و از آواق راه استرآباد پیش گرفت وبعضی ازحدود آنولایت راتاخته بصوب قلعهٔ‌ترساك که‌درتصرف ملازمانش بود رایت‌توجه‌برافراخت بعدازآن باستدعا محمدخان سلطان‌محمودخان‌انزار رابتصرف‌شیبانی‌خان‌باز گذاشته بنفس نفیس‌عنان بصوب تاشکنت تافت ومقارن آن‌حال مردم صبران‌بهواخواهی شیبانی‌خان‌قل‌محمدترخان ولد محمد مزیدترخان را که داروغه‌ایشان بود‌بعذرخواسته کلیدشهروقلعه نزدمحمودسلطان‌فرستادندوآنجناب‌بحصار صبران‌درآمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل‌برمتابعت آن دوبرادر نهاده‌اند امادرآن ولا برندق‌خان باغوای امیرمحمد مزید ترخان لشگربه صبران‌کشید و ساکنان صبران مانند بیصبران عنان شکیبائی ازدست داده وبیك‌ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند وقلعه را ببرندق‌خان داده محمود سلطان را بقاسم سلطان که معتبر ترین سلاطین آنزمان‌بودسپردند و قاسم سلطان‌اورامقید گردانیده مصحوب جمعی ازمردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت ومحمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت وخودرا باوکوزتاقی رسانیده جهة اعلام آنحال قاصدی نزد برادر فرستاد وشیبانی‌خان بدان کوه رفته وبابرادر ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر بانزار شتافتند وهمدر آن‌اوان برندق خان‌ومحمدمزیدترخان بانزار خرامیده شیبانی‌خان درحصار انزار متحصن شدو چند شبانه روز میان محصوران ولشگر دشت ابواب مقابله ومقاتله مفتوح بوده نعرهٔ دهاده از ایوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهة کومکی که ازجانب سلطان محمودخان بانزار رسید برندق‌خان بصلح راضی گردید وازظاهر انزار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود روم وشهریار خود باشم وبعداز آنکه گلزار ولایت انزار ازخانه آزار سپاه برندق خان پیراسته شد شیبانی خان‌بجانب یسی که‌مقر عز محمدمزید ترخان بود لشکر کشید وامیر محمد مزید موکب خانی رااستقبال نموده بردست‌محمود سلطان گرفتار گشت واورا بانزار برده محبوس گردانیدند وسلطان محمودخان ازاین حال وقوف یافته بانزار شتافت وامیر محمد مزید را از شیبانی‌خان ستانده جهة خواستاری دختر میرزا سلطان احمدبسمرقند فرستاد

ذکر توجه محمدخان شیبانی بصوب سمرقند وبخارا و مفتوح شدن آن‌دو بلده بنا برمشیت ایزد سبحانه وتعالی

در سنهٔ خمس وتسعمائه که‌اخبار مخالفت اولادسلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند وبخارا بگوش محمدخان شیبانی رسید طمع درتسخیر بلاد ماوراءالنهر کرده بافوجی ازابطال دهر وسپاهی‌سراسر خشم‌وقهر عنان یکران بدانجانب‌منعطف گردانید سلطان علی‌میرزا چون طاقت جنك‌صحرا نداشت درشهر متحصن شده همت براستحکام‌برج وباره گماشت‌وخان‌شیبانی‌در ظاهر سمرقند قبهٔ خیمه وخرگاه‌بلند ساخته قرب ده‌روز تمکن ورزید آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیك بدروازه شیخزاده رفته‌در کمین گاهی‌خزید وجوقی‌ازاصحاب‌بسالت رابیشتر‌فرستاده ازسمرقندطایفهٔ از اهل بخدت وباس ازسپاهی وعوام‌الناس بیرون شتافتند وبراوزبکان حمله کردند و ایشان ازمیدان ستیز بقربب آغازگریز نمودند وسمرقندیانرا از کوچه باغها بفضاء صحرا کشیدند وبعد ازآن بهادران موکب‌شیبانی‌خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند ومهم‌بسیاری ازایشان راحسب المدعا ساختند و شیبانی‌خان چون آنجماعت را بگریزانید ومراسم قتل ونهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانید بطرف دروازهٔ چهارراهه شتافت ودرآن مقام نیز بلوازم‌جنك وستیز پرداخته براهل سمرقند ظفر یافت ومظفر ومنصور عنان‌بصوب اردوی خودتافت مقارن آنحال امیر محمد صالح ولد امیر توز سعید بیلکوت بدرگاه‌خانی رسید وپس‌از ادراك سعادت‌بساطبوسی بعرض‌رسانید که حاکم بخارا محمدباقرترخان قرب ده‌هزار پیاده وسوار مجتمع ساخته وبه مصلحت امداد سلطان علی‌میرزا رایت نهضت بدینجانب افراخته بنابر آن محمدخان ازظاهر سمرقند کوچ کرده روی‌بطرف معسکر امیرمحمد باقرآورد ودر نواحی قلعه وبوسی بین‌الجانبین حربی صعب وقوع یافت وعنایت حضرت قدوسی‌شیبانی‌خان را بفتح وظفر مخصوص کردوامیر محمد باقر ازگردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار وبوسی در آمد واوزبکان غنیمت فراوان‌گرفته محمدخان متوجه بخاراگشت وبعداز وصول بآغازمحاصره ومحاربه‌نمود بخاریان سه‌روز شهررا نگاهداشته روزچهارم مولانا محمدعلی‌خوارزمی را باپیشکش وساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت وانقیاد زبان گشاده امان طلبیدند وشفاعت‌جناب مولوی عزقبول یافت وشیبانی‌خان ازسرانتقام بخاریان‌درگذشت وسادات وقضاة‌وموالی وعلما واشرف واهالی ازشهر بیرون شتافته وبشرف دستبوس استسعاد یافته فتح میسر گشت ومحمدخان منصب حکومت آن بلده را باامیرمحمد صالح تفویض کرده‌روی توجه بسمرقند آورد وپس‌از وصول بقریهٔ تاتکند قاصد امیر محمد صالح ازبخارا رسید وعرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیرمحمد باقر ازقلعهٔ وبوسی بقرشی شتافته وعظمابخارا رسل‌ورسایل بقرشی فرستاده اورا بتسلیم شهر وقلعه نوید

داده‌اند لاجرم متوجه اینصوب شده باقی رای عالی حاکمست شیبانی خان بعدازاستماع اینخبر عنان مراجعت ببخارا منعطف گردانید وامیرمحمد باقر که نزدیك بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز گرد بدو خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشگریان تمامی اموال وجهات متعینان آنولایت راعرضه نهب وتاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم وبیداد اشتغال نموده دود ازدودمانها برآوردند ودخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی خان بتخریب شهر بند بخارا فرمان داد وزمام حکومت آنخطه رادر قبضهٔ اقتدار برادرخود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت تهمت بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکند و بازمرهٔ سلاطین وامراء شجاعت آئین وفرقهٔ ازسپاه اوزبك و مغولان متهور بظاهر آن بلدهٔ فاخره خرامید وشهر را مرکزوار در میان گرفته خیمه‌وخرگاه وسراپرده وبارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنك متعسر است بناء آن مهم را برمکروتدبیر وحیله وتزویر نهاد ودرخلال آن‌احوال زهره بیگی آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل‌وخرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق نهانی قاصدی نزد خان‌شیبانی فرستاد و بزبان‌محبت واتحاد پیغام داد که اگرحضرت‌خان قبول نماید که‌این ضعیفه رابعقد ازدواج درآورد من کمر خدمت برمیان جان‌بسته دروازهٔ سمرقند رامیگشایم وپسر خود میرزاسلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال مینمایم مقرر آنکه‌هرگاه خان سایرولایات رابحیطه تسخیردرآرند سمرقند رابسلطان علی میرزا مسلم‌دارند شیبانی‌خان‌ازشنیدن‌این‌سخنان دانست که‌عنقریب عروس فتح وظفر در آغوش او خواهدآرمید و وصال معشوق سمرقند اورا بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده اورا بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا آغاز اغوا نموده میرزا سلطان‌علی راازمقام مخالفت شیبانی خان درگذرانیده وحال آنکه درآن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجاه ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده‌اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند در آورده برمسند سروری نشانند و در ظلال معدلت آنحضرت متوطنان آن مملکت راازتاب آفتاب حوادث برهانند لاجرم بعد از افسانه‌و افسونی که از والده‌شنود عزیمت‌ملاقات خان‌شیبانی‌راتصمیم‌فرمود و کیفیت این قیل‌وقال وتوهم‌میرزاسلطان‌علی‌از خدام‌خواجهٔ هدایت‌خصال بعرض‌شیبانی‌خان‌رسید‌سید‌جلال‌الدین خاوندبخاریرابا مفاوضات نصیحت‌آمیز ومراسلات‌عنایت‌انگیز بشهرفرستادتا بهرنوع که تواندخواجه‌قطب‌الدین یحیی‌رابمتابعتش‌راغب گرداندومیرزاسلطان علی‌رابغلایت رعایت امیدوار ساخته‌بدرگاه‌سپهراقتداررساندوجناب‌سیادت‌مآب نخست باعالیجاه هدایت‌آیاب ملاقات فرموده هرچند سعی نمود که‌آنحضرت بجانب‌شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه درخلوتی خودرا بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که

حضرت خان میفرماید که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام
گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی برامور ملکی ومالی این حوالی وعدم اختیار تودر
مهمات شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغبال ورفاه حال تو گردید
لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده ازشاهراه موافقت ببارگاه
عالم پناه آئی تا در سلك اولاد صلبی انتظام یافته درسایهٔ مرحمت وعاطفت بیدریغ فراغت
فرمائی وآن پادشاهزاده ساده باین سخنان واهی مفتخر ومباهی گشت واز جناب سیادت
پناهی قبول نمود که بهنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیه اطاعت
خان شیبانی بردوش اندازد و بتقبیل انامل بانی مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد
آنگاه جناب سیادت پناه ازعالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان
بازگشت وآنچه گفته بود وشنوده معروض داشت وسلطان علی میرزا بعداز رفتن جناب
سیادت انتما بدوسه روز درروز جمعهٔ که خواجه قطب الدین یحیی واکابر سمرقند در
مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند باطایفهٔ از مخصوصان دروازهٔ چهارراهه را
گشاده عنان بکران بصوب معسکر شیبانی خان که بردر باغ میدان بود انعطاف داد
ع مرغ راچون اجل آید سوی صیاد رود وچون ببارگاه سپهراشتباه درآمد بملاحظه
توره چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی رادریافت واواظهار عطوفت ومهربانی فرمود
شاهزاده رادر آغوش کشید وحکم شد که آنجناب درجوار محمد تیمور سلطان منزل
اختیار نماید ودرحرکت وسکون تابع بوده ازجاده موافقت تجاوز نفرماید اماخواجه
قطب الدین یحیی چون برفرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارك درركاب آورده
بمیان شهر شتافت ومردم را بمحافظت برج وباره واستحکام فصیل ودروازه تحریض و
ترغیب فرمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و هیبت قوچین و سلطان حسین ارغون
وعبدالوهات شقاول وغیرهم مایل بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریدهٔ سخنان خواجه
یحیی رابسمع قبول نشنود لاجرم خواجهٔ خجسته شیم تابع اقتضاء زمانه شده باتفاق
خویش وبیگانه متوجه بارگاه خانی گشت وبعداز وصول بسدهٔ سلطنت انتما لایموت
ولا یحیی بمجلس عالی درآمده خان بواسطه آزاری که از آن هدایت شعار دردل داشت
به تعظیمش برنخواست وسخنان عتاب آمیز برزبان راند امادر وقتی که خواجه از آن
محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه
کرده گفت که مضی مامضی مازنك کدورت شما رابصیقل ارادت ازلوح خاطر ستردیم
باید که شما نیز بعدازین ازروش آباواجداد تجاوز جایز ندارید وخواجه سرقبول جنبانیده
از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان وفا راکه ازقوم نایمان بود بداروغگی
سمرقند تعیین وفرمود که دروازهای شهررا محفوظ ومضبوط گردانیده هیچ آفریدهٔ رابی سند
معتبر نگذارد که بدان بلده درآید وفی الواقع اگراین حکم نفاذ نمی یافت تمام جهات
خواص وعوام سمرقند عرضه نهب وتاراج می شد بعد ازآن شیبانی خان ازباغ میدان

کوچ کرده درمرغزارکان گل‌منزل گزید وپس ازدوسه‌روز بقریهٔ فراشان که‌در کنار آب کـوهـك است نقل‌نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت وجلال بر افراشتند وامیرجان علی ولدخواجه علی بای که دروقت نزول شیبانی‌خان‌درظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود کـه ملازمان خودرا جمع ساخته ویراق کرده به‌شهر در آرد چون از کیفیت آنحادثه خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت‌خان شتافت وبرین قیاس افتخار الاشراف و الاعاظم خواجه ابوالمکارم وسایر عظماء واکابر سمرقند وبخارا بسدهٔ سلطنت انتما خرامیدندو بغایت عنایت خانی مستظهر وامیدوار گردیدند

ذکرشهادت‌سلطان‌علی میرزاوخواجه‌قطب‌الدین یحیی‌وبیان‌شمه از ظلم وتعدی اوزبکان ناخردمند دربلده محفوظه سمرقند

چـون محمد خـان شیبانی در ملـك سمرقند بر سریر جهانبانی قـرار یافـت واکثر اکابرواشراف ماوراءالنهر درپایهٔ‌سریر خانی‌جمع آمده مهمات آنجائی برحسب مدعاء سمت‌سرانجام‌پذیرفت بهمگی همت‌متوجه آنشد که‌ازهر کس سلوك طریق مخالفت متصور باشدبناء حیاتش‌را منهدم گرداند باآنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذرند ونخست میرزا سلطان علی راباجانعلی ازپای درآورد چنانچه شبی به‌تیغ بدعهدی نقش وجود آن‌دو جوان نیکو خوی راازصحیفهٔ‌هستی بسترد آنگاه فوجی از معتمدانـرا بمحافظت خواجه قطب‌الدین یحیی‌وخواجه خرد قاضی مأمور گردانید و درباب تـاراج اموال وجهات طایفهٔ‌از اکابر که‌در امور ملکی دخلی‌داشتند احکام‌مطاعه بنفاذ رسانید مولانا عبدالرحیم ترکستانی که‌بمنصب صدارت منصوب بود وازغایت تقرب درتمامی امورملکی ومالی ازجزئی وکلی دخل مینمودوضبط متملکات جناب‌هدایت صفات خواجه قطب‌الدین یحیی واولاد امجادایشان پرداخت ومولاناشمس الدین محمد صدور تحقیق جهات خواجه خردقاضی پیش‌نهاد همت بزرك‌ساخت بیك‌آقا اموال امیر عبدالباسط را بتحت تصرف درآورد وبرین قیاس هریك‌از اعیـان حضرت را باخذ امـوال یکی از اشراف‌امر کردوچون بگوش هوش‌محمدخان‌شیبانی‌رسید که‌اولاد عظام فقیه‌ابـواللیث همواره خودرا ازدخل درامور ومهمات احکام‌معاف میداشته‌اند آنطایفه رامنظورنظر اعتنا ساخته منصب شیخ‌الاسلامی سمرقند را بخواجه خاوند مفوض گردانید وخواجـه عبداللطیف رابتفویض امر شریف‌قضا اختصاص بخشید وبنابر دغدغه که‌ازجانب عالیجاه معانی پناه‌قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم داشت فرمان‌داد که‌آنجناب پیوسته در سفر وحضر ملازم اردو باشد. وعالیجناب‌هدایت انتما خواجه قطب‌الدین یحیی رااجازت‌توجه بطرف مکه‌مبارك که‌ارزانی داشت‌ودروقتی که‌آنجناب بتهیه اسباب سفراشتغال‌میفرمود یکی ازاسپان‌طویلهٔ‌خاصه راکه‌بقوت‌بنیه وسرعت‌رفتار موصوف بودنزد ملازمان‌ایشان

فرستاد و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت طی مینماید و مولانا عبدالرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شمارا ببردن فرزندان و متعلقان مقید نمیباید بود بسرعت هرچه تمامتر از آب آمویه عبور میباید نمود زیرا که متصور است که بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام را تعاقب نمایند و بارتکاب امری که تدارك پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد وضعفا را در میان اینچنین طایفهٔ گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کرده نقش فرار برلوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و از قاعدهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضاء قدر و قضاست بظهور خواهد آمد (اذا قضی الله امرا کان مفعولا) آنگاه خواجهٔ هدایت پناه روی براه آورد چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبك متعاقب رسیده آنحضرت را بادو پسر نیك اختر خواجه محمد زکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و جزئیاتی که همراه داشتند عرضه نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار هر دیار و شهر را صفت اضاعت بخشیده بود از جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاد و دوحهٔ گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال سر بالا کشیده سایهٔ لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای درافتاد **نظم** در بن دیر فانی که آرام دید ✿ که بود آنکه جاوید از وکام دید کسی رخت از ین خانه بیرون نبرد ✿ که تیر بلائی ز گردون نخورد چه گویم ز گردون ناپاکباز ✿ که با پاکبازان کند ترکتاز فغان از سپهر شرارت اثر ✿ کزو عالمی گشت زیر و زبر و بیشایبه تکلفات نیشان سخنور بعد از آن حادثه منکر ظلمهٔ قوم اوزبك در اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصاً در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم و تعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند و از هر آفریدهٔ که حصول یکدینار و یکمن بار متصور بود او را ببهانهٔ گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آیت (قاعاً صفصفا لا یری فیها عوجاً ولا امتاً) وصف الحال گردید و بیشتر قاطنان بنیان را تلاطم امواج غموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید **نظم** سر فتنه از خواب بیدار گشت ✿ بساط فراغت قضا در نوشت ممالك شد از جور غارتگران ✿ پریشان‌تر از زلف مه پیکران زسیل بلا شد عیان رستخیز ✿ نه روی اقامت نه راه گریز نه در خانه بودی کسی را قرار ✿ نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه گر پای ماندی بدر ✿ نه دستار برجای ماندی نه سر لاجرم معتکفان صوامع سعادت و صدر نشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن دیان نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب نمودند و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسألت فرمودند و همدران اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده ماهچهٔ لوای کشور گشای پادشاه گیتی آرای از افق فصیل سمرقند طالع گشت و شب غم‌اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار و کبار چندگاهی در گذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش

چون اخبار مذکور بر نهج منصور در اردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یافت نایره دغدغه و اندیشه کانون درون بعضی از امراء فکرت پیشه را فرو تافت محمد مزید ترخان وجمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا شدم ملازمت امیر خسرو شاه اختیار نمودند و پادشاه وافر تهور در بحر تحیر افتاده بخاطر اقبال مآثر رسید چنان که ازراه قراتکین ولای نزد النجه خان که خال آنحضرت بود رود واز شهر کش کوچ کرد و روی توکل براه آورده بر بعضی از حدود مملکت خسرو شاه عبور فرمود امار فتن بطریق قراتکین تیسیر پذیرفت واز بالای کمرود طی مسافت نموده راه سره تاق پیش گرفت وچون نواحی نونداك مضرب خیام پادشاه شرفناك گشت قاصد امیر خسرو شاه بدربار گاه عالمپناه رسید و بك تقوز اسپ و بك تقوز قماش پیشکش آورد واز نونداك آنسرور اهل اوراك درحرکت آمده در روز وصول بدهانه کمرود شیرعلی چهره فرار نمود و نزد امیر ولی رفته نوکر شد و روز دیگر قوچ بیك نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدرهٔ کمرو درآمد و بپای توکل سر بالا قطع مسافت میکرد و در راههای تنك و کوههای پرسنك اسپ و شتر بسیار از رفتار بازماند وسه روز از صبح تاشام بمشقت تمام برین منوال راه در نوردیده روز چهارم بسره تاق رسیدند و کوتلی دیدند دامنش باقلهٔ الوند برابر و قله اش ازقبهٔ سپهر بلندتر راه او بغایت تنك و پرسنك و پای بریدوهم از اندیشهٔ صعود بر آن لنك و آن کوه گردون شکوه باندوه انبوه مطوی شده نواحی فان محل نزول لشگر نصرت نشان گشت وملك فان بواسطهٔ شقاوت ازلی از ملازمت آستان خلافت آشیان تخلف جست وبا آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت بست زیاده از یکسر اسب پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانبان خان را بر دست راست گذاشته بصوب قلعه کشتو توجه نمود واز کشتو بکنار آب کوهك رفته نزول اجلال فرمود واز معبر باری از آب کوهك گذشته یاز ییلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن اینحال امیر قنبرعلی ارسنکار وابوالقاسم کوه برد ابراهیم ترخان بعز بساطبوسی رسیدند وبنوازش بیکران خوشدل وشادمان گردیدند و علم ظفر شیم از یاز ییلاق بقلعه سفیدك شتافت واز آنجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند تافت

ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دید وازین جهة بدیدن صورت فتح در آئینه امید متفق گردید

ازجمله اشارات غیبی و بشارات لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند

واصحاب یقظه وانتباه بگوش هوش شنیده‌اند یکی رؤیاء صالحهٔ است که یك جزواز
چهل وشش جزؤ نبوت است چنانچه نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر نیام عینای و لانیام
قلبی علیه افضل الصلوة واکمل التحیات میفرماید که (الرؤیاء الصالحة جزؤ من ستهو-
اربعین جزأ من النبوة) واین کلمهٔ جامعه مشعر است بآنکه دراول بعثت مدةششماه وحی
بطریقهٔ رویاء صالحه بود چنانچه هرخواب که حضرت رسالت پناه درآن اوقات میدیده
بتاثیر تعبیر آن مانند صبح صادق ازمطلع امیدمیدمیده وخواب دیدن یوسف صدیق
علیه السلام بروجهی که کلام معجز نظام دادار بیدار وحی لاینام بذکر آن ناطق است
مشهور وحقیقت خوابیکه آیت وافرعنایت (لقدصدق الله رسوله الرؤیاء بالحق) ازآن اخبار
مینماید برالسنه وافواه مفسران فضیلت پناه مذکور نظم خوش آن گزیند صورت باز
رسته ✿ زسحر چشمبندان چشم بسته دلش بیدارو چشمش درشکر خواب ✿ ندیده کس
چنین بیدار درخواب بپوشیده زناپاینده دیده ✿ ولی پوشیده ازآینده دیده وازین قبیل
است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف نبی حجازی ظهیرالدین محمد بابر
غازی دید وبآن بشارت متظهر گشته بهمگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه
آنکه درآن ایام که پادشاه گردون غلام درنواحی بازبیلاق وقلعه سفیدك اقامت داشت
ونقش تدبیر تسخیر سمرقند برصحیفهٔ ضمیر فیض پذیر مینگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده
نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبدالله متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند
وآن آفتاب افق سلطنت واستقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست ودر پیش
ایشان دستار خوانی نامناسب انداخته شد وازین جهة خاطر مبارك آنحضرت تغییری
پیدا کرد ومولانا تغییر مزاج هدایت رواج رافهم کرده ودرپادشاه نگریسته باینمعنی
اشارت وایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مرا دروقوع این امر گناهی نیست کسی
که دستار خوان گسترده تقصیر کرده وحقیقت این سئوال وجواب بر زای حقایق نمای
حضرت خواجه منکشف گشته عذر رامسموع داشتند واز مجلس برخواسته روانشدندو
پادشاه مراسم مشایعة بجای آورده خواجه دردالان همانخانه یکی ازدوبازوی پادشاه‌را
گرفتند وهمچنان برداشتند که یکپای آنحضرت ازجای برداشته شدآنگاه این عبارت
بر زبان آن ناظم مناظم هدایت گذشت که شیخ مصلحت بیروی وچون پادشاه اسلام پناه
از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب به تنسیم نسیم عنایت ملك ملك
بخش غنچه امنیت درچمن مرادخواهدشگفت وعلی اسرع الحال درظلال عاطفت لایزال
دیده بخت بیدار بر بستر اقتدار بفراغت خواهد خفت وصبح فتح و فیروزی از مطلع امید
خواهد دمیدو آفتاب ظفر وبهروزی ازمشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم
بالطاف الهی صبح امید ✿ دمداز مطلع اقبال جاوید برآمدمهر از برج عنایت ✿ نهان
گردد شب غم رانهایت از غرایب اتفاقات آنکه همدر آن اوقات روزی پادشاه
فرخنده صفات با جمعی از انچکیان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود وسخن ازهر
جانبی درپیوسته درآن اثنا آن حضرت فرمود که آیا چندروز دیگر مارا فتح سمرقند

میسر شود هر کس از حاضران در آن باب متکلم بکلمهٔ گشت بر زبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاءالله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند تیسیر میپذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل‌صفت سهولت میگیرد وچنانچه او گفته بود حصول آن مرادبعد از انقضاء چهارده روز اتفاق افتاد وهوالهادی الی سبیل الرشد والرشاد.

ذکر فتح بلده محفوظه سمرقند بمحض عنایت بیغایت سبحانی و افتادن محمدخان شیبانی در وادی حیرت وپریشانی

مالك الملك علی الاطلاق و آفریننده انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید قدرت اوست واختیار امور طوایف بنی آدم درقبضهٔ مشیت اوچون در بارگاه کبریا و تختگاه یفعل الله مایشاء که منشور فایض النور (تؤتی الملك من تشاء) از ینجا شرف صدور پذیرد وفرمان موفور السرور (مایفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها ومایمسك) از آنجا صفت ظهور گیرد فرق فرقدسای کشور گشای را بافسر برزیور (اناجعلناك خلیفة فی الارض) برافرازد وقامت قابلیت عالم را بخلعت بابهجت آیة الله الملك مزین سازد هر اینه مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطانمایند و کار پردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالاترا برروی روزگارش برگشانید لاجرم اوراصعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود ووصول بمقامات مطالب سنیهٔ (علی ایمن الفال) مقرر گردد و (ذالك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) **نظم** سربر آرای ملك پادشاهی ☆ مدد یابد چو از فضل الهی ☆ مراداتش شود در دهر حاصل ☆ برو آسان شود هر کار مشکل ☆ اگرجیش عدو باشدچو انجم ☆ نباشد همچو خور او را توهم ☆ بلی هر گه برآید مهر انور ☆ بود اختر برش از ذره کمتر ☆ چو گردد رابت خور عالم‌افروز ☆ شود برقبهٔ افلاك فیروز واز اشباه این تشبیب ونظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه ستوده‌خصالست که در آن زمان که شیبانی خان باهفت هشت هزار سوار و پیاده جرار در نواحی قلعه دیدار شادروان وعظمت اقتدار باوج فلك دوار برافراشته بود وجانوقا میرزا باقرب ششصد اوزبك که هریك رستم‌واسفندیار را غاشیه کش خویش میپنداشتند ودر درون شهر اقامت داشت وحمزه‌سلطان ومهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قروق بودینه که نزدیك بشهراست مقیم بودند از کثرت واستیلاء اعداء نیندیشید و کلام معجز نظام (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه) مطمح نظر عالی اثر گردانید وبادویست وچهل نفر ازمردان دلاور فتح سمرقندرا پیش نهاد همت ساخت وشبی بدان بلدهٔ محفوظه درآمده غلغلهٔ روز رستخیز در عالم انداخت خامهٔ مشکین عمامه از شمامهٔ این خبر دماغ جان‌جهانیان را برین‌وجه معطر میگرداند که در آن فرصت که پادشاه بزرگ‌همت نواحی قلعهٔ سفیدك را مضرب خیام عساکر ظفر پیك گردانیده بود

خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتیکه ظلمت شب لباس سواد اساس(وجعلنا اللیل لباساً) دراجسام فرق انام بپوشانید وپردهٔ قیر گون قوت باصره‌را ازاحساس‌صور اشیا معزول گرداند پنهان وپوشیده بخندق سمرقند درآید وشاتوبرفصیل نهاده و بالا رفته فضای آنخطه‌را بعزوجود فایض‌الجود بیارآید وبدین‌خیال روزی‌بعداز ادای‌فریضه نماز پیشین فتح ودولت دررکاب عزونصرت همنشین از یاز ییلاق متوجه آن دیار گشت ونیمشب منزل‌خان ازفروغ ماهچه علم‌فیروزی‌نشان رونق بوستان جنان یافته‌چنان‌معلوم شد که اوزبکان‌سمرقند شنوده‌اند که پادشاه سعادتمند کمندهمت بلند بتسخیرآن‌حصار افکنده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده‌اند لاجرم عنان مراجعت بطرف‌یاز ییلاق انعطاف داد ع این باربرنیامد باردگر برآید چون دوسه روز برین‌آمد شد بگذشت باردیگر پادشاه عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت وازیاز ییلاق بنواحی حصار سمند شتافته بمقتضای فرمان عالیشان (واذا عزمت فتوکل‌علی‌الله) توکل برعنایت بیعنایت‌ملک ملک بخش نموده نماز پیشین پای‌مبارك در رکاب سمندی تنومند آورده بصوب‌سمرقند توجه‌فرمود ودرین شب‌قدوة الاعاظم خواجه‌ابوالمکارم که‌بسان‌فتح‌وظفر ازسپاه‌شیبانی خان جداشده بپادشاه سلیمان‌مکان پیوسته بود درموکب‌نصرت نشان‌تشریف داشت‌همعنان پادشاه عالمیان طی‌مسافت کرده نقش کمال‌دولت خواهی برصحیفهٔ روزگار مینگاشت ورایات شرفناك بعداز انقضاء نصفی از شب بسر پل مغاك رسیده پادشاه صاحب تائید قرب هشتادنفر از جوانان رستم اثر پیشتر فرستاد وفرمان داد که درهمواری غازشقان عیاران‌عاشق پیشهٔ بی‌تامل‌و اندیشه نردبان برفصیل‌نهاده خودرا درشهر افکنندودروازهٔ فیروزه‌را مانند ابواب سعادت برروی‌سایر کمربستگان موکب‌فیروزی نشان بگشایند وبنفس نفیس بازمرهٔ دلیران شجاعت اثر آهسته‌تر بصوب دروازهٔ مذکوره روانشد و آن‌جوانان شیردل ازهمان موضع که پادشاه عادل فرموده‌بود بر باره صعود نموده‌خود را درشهر افکندند وشمشیرها کشیده‌وبدروازهٔ فیروزه خرامیده دیدند فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود بموجب نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود باجمعی‌ازملازمان بربستر استراحت غنوده است درساعت آنجماعت رابشهرستان عدم فرستاده دروازه بگشادند شعر یاراقدالیل مسرورا باوله☆ ان‌الحوادث قد یطرقن اسحارا وهمان زمان پادشاه کامران ع ظفر همعنان نصرت از پی روان بدانجا رسیده مانند حیاتی جاوید که‌ببدن درآید یانور خورشید که‌عالم ظلمانی را بیار آید قدم درآن بلدهٔ محفوظه نهاد وزبان‌حال زمانه لب بتکرار این کلمه تامه بگشاد که‌سلطان البلدکالروح‌للجسد وازمردم دیده بخت‌هر کس درآن وقت بیدار بودوبچشم سرمشاهدهٔ آفتاب طلعت آنحضرت نمود بی‌اختیار غلغله دعاوثنا باوج سپهر خضرا رسانید وبلوازم محامد حق سبحانه وتعالی پرداخته خوشدل ومسرور گردید وپادشاه عالیجاه در خانقاه معارف‌پناه نزول اجلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم‌سمرقند ازقدوم سعادت‌هجوم

پادشاهی خبر یافتند واز غایت فرح ومسرت مدهوش وار از خانه بیرون دویدند بملازمت شتافتند حقیقت کلمهٔ (وافر عطیه ان الله الطافاً خفیة) نزد همگنان ظاهر گشت وزبان دولت خواهان بشکر مهیمن منان گردان شده صفت تهنیت ومبارکباد از ایوان سبع شداد در گذشت **نظم** درشب غم کوکب مسعود ناگه رونمود ✿ خلق رادر شام نومیدی عجب صحبی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد ✿ باز رستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد ✿ مهچهٔ اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان یکان یکان در تکاپوی افتاده مانند پیک دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند ودلیران میدان جنك وپرخاش وایتام واوباش آن روز برگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب وسنك میکشتند جانوفا میرزا که در خانهٔ خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت ومولانا عبدالرحیم ترکستانی وبعضی دیگر از مقربان آستان محمدخان شیبانی بلطایف الحیل مجال فرار یافتند وسایر اوزبکان وملازمان ایشان که قرب پانصد نفر بودند کشته گشته به بئس المهاد شتافتند وآنشب تاوقتی که مؤذنان ندای صبح درخم طاق مقرنس گردون انداختند آواز شئون غوغا بذروهٔ گنبد خضرامیرسید وهر کس از سمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان راعرضهٔ نهب وتاراج میگردانید وپادشاه عالیجاه در پشت طاق خانقاه منزل گزید وارباب حرفه وکلانتران متعاقب یکدیگر شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه پیشکش مینمود وچون خسرو ثوابت وسیار برسبز خنك فلك دوار سوار گشت وخیل انجم راکه بر دروازهٔ افق پای قرار استوار داشتند ازدیدهٔ صغار وکبار پنهان گردانید خبر بپادشاه عالی گهر رسید که طایفهٔ ازلشگر اوزبك میان هر دودروازه آهنین را استحکام داده بخیال جدال ایستاده اند وحال آنکه در آن زمان در ملازمت آنحضرت زیاده ازهشت کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهة اخذ غنیمت و تفحص احوال رعیت بهرطرف رفته بودند مع ذلك آنخسرو وافر تهور پای مبارك در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازهٔ آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازهٔ آهنین همان بود وفرور یختن سلسلهٔ جمعیت مخالفان همان ودر آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه خبر یافته بود باصدوپنجاه سوار پولادپوش تیغ گذار نزدیك بدروازهٔ آهنین آمدو چون در آنزمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده ازبیست کس نبود بمقاتله خصم شتافتن مصلحت ننمود وشیبانی خان ساعتی ایستاده دانست که مهمی ازپیش نمیتواند برد لاجرم روی باردوی خود آورد وپادشاه ظفرقرین ازدروازهٔ آهنین ببوستان سرای ارك رفته ساحت آن منزل را از فرقدوم سعادت هجوم رشك رخساره خوبان چوگل ساخت وبر تخت بخت وکامرانی نشسته اکابر واشراف سمرقند را که جهة مراسم تهنیت آمده بودند باردادو آنجماعت دعاگو وثناخوان بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند وبنوازش بیگران اختصاص یافته بمضمون اینمقال گویان گردیدند **نظم** که شاها بکام تو بادا جهان ✿ مرفه بدورت کهان ومهان زعدلت سمرقند معمور باد ✿ ازین ملك ظلم عدو دور باد نه تنها سمرقند شد زان تو ✿ تمام جهان شد بفرمان تو زانصاف تو

عالم آباد باد ☆ زالطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان دانش پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان با دویست و چهل کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال دلخوشی و چنانچه شمهٔ از آن قضیه در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت غرایب آن حادثه بخامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف این دو حکایت را مطالعه نماید بیقین داند که این جرأت و تهور که در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آنشب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی نبود وازامراء امیر حسین بن امیر مسلا و امیر موسی و ملك بهادر در بیرون بودند و پسر امیر موسی محمد بیك که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملك موروثی خود میپنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالك ربع مسکون را بر صحیفهٔ خاطر مینگاشت باجمعی کثیر از سلاطین شجاعت آئین در ظاهر سمرقند قبهٔ خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود و جان وفا میرزا که از طریقهٔ حزم واحتیاط و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت و در میدان جلادت و بهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی می ربود باقرب ششصد اوزبك دیو سیرت در شهر بود دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنه بلاد ماوراء النهر است شهریست در غایت بزرگی بوفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره بر السنه وافواه مذکور هر گز هیچ پادشاه ذوشوکت را صورت تسخیر آن بر سبیل غلبه وقهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص وعوام انام ببلدهٔ محفوظه مشهور گشته وقرشی موضعی است مختصر که پیوسته داروغه نشین بوده و در متانت و محکمی در هیچ وقتی باسمرقند دعوی همسری ننموده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا **القصه** چون خبر فرح اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شاه وارد سغد و تونانات وسایر قلاع و بقاع آنولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبك فرار برقرار اختیار کرده خودرا باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آنحال محمد باقر ترخان بقرشی در آمده آنحصار وقلعهٔ خزار را محکم کرد و پادشاه عدالت بناه از استماع این اخبار شاد و فرحناك و مسرور گشت و در تمهید بساط رافت واحسان و تاکید اساس نصفت وامتنان مبالغه نمود و در تربیت علماء اسلام و رعایت شعراء شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلائی مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن آرائی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعراء زمان میربود و در زمان استیلاء شیبانی خان برخطهٔ سمرقند در ملازمتش بسر میبرد

وچون پادشاه افاضل نواز را آن فتح میسر شد قدم ازسرساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیرقاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد وبعدازچند گاه پادشاه فضایل پناه اورا باردیگر بسمرقند طلبید ومنظور نظرعنایت ساخته ابواب انعام واحسان برروی روزگارش مفتوح گردانید ومولانا بنائی درآن ایام بنام خجسته فرجام پادشاه عالیمقام علی بسته این رباعی وادرآن درج کرد که **رباعی** نی غله مراکزان توانم نوشید ☆ نی مهمل غله تاتوانم پوشید ☆ آنرا که نه خوردنست نی پوشیدن ☆ در علم وهنر کجا تواند کوشید وپادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواهر این کلام بلاغت نظام رادوسلک بیان کشید که **رباعی** ایشلار باری گونگول راکی☆دیك بولغوسیدور انعام ووظیفه ☆ باری بویرولغوسیدور ☆ اول غله ومهمل که دیت آمد ☆ نیك بیلدیم مهمل غه بوی وغله دین ☆ اوی تولغوسیدور ومولانابنائی قافیه مصراع اول این رباعی را ردیف گردانید ودوبیتی درسلك بیان کشید که یك بیت آن اینست وبنظر پادشاه نکته دان رسانید **بیت** میرزام که شاه بحروبر بلغوسیدور☆ بیرمهمل اوچون مونجه عنایت بلغوسیدور درآن اثنا خواجه ابوالبرکه که فراقی تخلص مینمود بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده ورباعیات مذکوره راشنیده درتتبع نظم گوهر بار پادشاه دررنثار رباعی گفت که یك فردش بخاطر است **بیت** بوجور☆که قیلدی دورسود لغو سیدور☆سلطان کرم بوعذرنی قولغوسیدور **القصه** درآن زمستان پادشاه گیتی ستان درسمرقندفردوس مانند که برمسند سرافرازی تمکن داشت وهمواره بلوازم رعیت پروری ودوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی برلوح خاطرمینگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعه وبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمدترخان بودلشگر کشید وآن حصاررا قهراًوقسراً تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید والحکم الله الحمیدالمجید ومنه الاعانته والتائید.

ذکرمحاربه پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کارد زن وبیان تحصن آن حضرت در بلده محفوظهٔ سمرقند ووقوع قحط وغلا بتقدیر خداوند

پادشاه صف شکن ودین پناه تهمتن بعدازفتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش مقابله ومقاتله بامحمدخان شیبانی برصحیفه ضمیر نورانی مینگاشت وچون شنید که بنابر تقدیر بی تغییر حضرت قدوسی شیبانی خان برقلعهٔ وبوسی استیلاء یافته وتمامی متوطنان آن را بقتل رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اماچون درآن اوان درآستان خلافت آشیان ازسپاهیان زیاده ازدویست وچهل کس احدی نبود ودرموکب خانی پنج شش هزار پیاده وسوار بودند وهریك از ایشان در میدان جنك و معرکه نام و ننك ثالث رستم

واسفندیار مینمودند روزی چند امضاء عزم رزم درحیز تاخیر افتاد ودراین اثنا سلطان محمودخان ایوب بیکچیك وقشقهٔ محمودرا باقرب بانصدنفرمرد دلاور بکومك پادشاه والا گهر فرستاد وایضاً ازنزدجهانگیر میرزا برادر سلطان‌احمد تنبل‌خلیل بادویست سوار شجاعت آثار به‌اردو رسید بعداز آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ۹۰۶ بخیال قتال محمدخان‌شیبانی براق سالکان مسالك‌پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود وباغ نواز ماهچهٔ علم‌سعادت برتوخضرت ونضارت یافته پنج‌شش روزآنجا توقف‌واقع شد وچون سپاه از سر انجام اسباب‌راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ برکوچ بطرف‌اعدانهضت فرمودواز سرپل گذشته منزلی‌راکه‌شایستهٔ مقابله و مقاتله‌بودمعسکر ساخت واز آنجانب شیبانی‌خان باستقبال پادشاه ستوده خصال آمده در نواحی خواجه کاردزن که‌از آنجا تا لشکرگاه پادشاه‌یك‌فرسخ مسافت بودرایات عالیات برافراخت وپنج شش‌روز آن‌دو سپاه دربرابر یکدیگر نشسته بجنك‌سلطانی نپرداختند اماگاهی جمعی ازدلیران سمند پهلوانی درمیدان مردان بجولان درآورده گرد نبردباوج سپهر تیزگرد میرسانیدندو باستعمال آلت‌قتال پرداخته کمال جرأت وجلادت‌ظاهر میگردانیدند ودر آن اوقات شبی‌شیبانی‌خان برسم شبیخون بکنار اردوی پادشاه ربع مسکون‌آمد اما چون گرد معسکر خجسته اثر بتختهای درودیوار وچپر استکام تمام داشت کاری نتوانست کرد وکلمهٔ العوداحمد برزبان رانده روی بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آنشد که‌بزودی بمقاتله خصم توجه فرماید ومجددا ادیم زمین رااز خون عدو گلگون ساخته طرق گیتی ستانی بخان‌شیبانی نماید وامیرقنبر علی نیز آنحضرت راترغیب وتحریص نموده میگفت دشمنان دون رابیش از بن مهلت نمی‌باید داد وعلی‌اسرع الحال بزخم‌شمشیر وخنجر رخنها دردیوار قصر وجود ایشان میباید گشاد اماچون‌درآنولاخبر رسیده بود که‌محمدباقرترخان‌بادوهزار سوار آراسته بشهرکش آمده وعنقریب باردوی عالی می‌پیوندد وایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان‌باهزار وپانصدنفر مردد‌لاور دربن دوسه‌روز بمواکب گردون‌مراتب ملحق میگردد سایر امراسرعت‌درمحاربت مصحلت نمیدانستند ومیگفتندتا زمان‌وصول آن دولشگر باحریف دست‌درکمر نمیباید زد وحضرت پادشاهی بنا براقتضاء قضاء الهی رای امیر قنبرعلی‌را بصواب اقرب تصور فرموده صباح که جمشید خورشید لواء بیضلد درفضاء سپهر خضرا برافراخت ومواکب کواکب رادرع زراندود پوشانید دفع جنود ظلمت ورود را پیش‌نهاد همت ساخت پادشاه‌سکندر جاه ضمیر مهر تنویربتعبیهٔ سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانده مقرر شد که‌امیرقنبر علی‌وبنده علی‌وخواجه‌علی وبرادرخودش‌امیرشاه‌قوچین‌وسیدقاسم‌السنك آقاوقوچ‌حیدر پسرامیرقاسم قوچین‌بافوجی دیگر از بهادران پرخشم وکین‌درهراول‌رایت توکل برافرازندوابراهیم سارووابراهیم جانی‌وابوالقاسم کوه‌بروجوقی دیگرازاهل‌تهوردربرانغار پیکاراعدارا مطمح‌نظر همت سازند وابراهیم ترخان وسلطان حسین ارغون وقرابرلاس وپیراحمد خواجه حسین با

جمعی دیگر از اهل جنك وشین از جوانغار روی بمعرکه کارزار آرندوامیر قاسم قوچین بازمرهٔ ازانچکیان درسایهٔ علم بلندپایه پادشاهی درقول توقف نموده همت براعدام و افناءاعداء گمارنداز آنجانب محمدخان شیبانی نیزصف سپاه آراسته خوددرقول توقف نمود ومحمد سلطان را در برانغار بازداشته ضبط جوانغار رابحمزه سلطان ومهدی سلطان تفویض فرمود وآن دوپادشاه جنگجوی پرخاش جوی بدین ترتیب وآئین در برابریك دیگر آتش خشم وکین مشتعل ساخته بهادران بردل بنوك پیکان جان گسل نایرهٔ خون ریز درجسم پرستیز گشادند ودلیران رستم‌توان بضرب شمشیر بران رخنه درجان خوبان انداخته‌خرمن بقاء ایشان را بباد فنابردادند **نظم** غمام کمانها ز باران تیر ☆ رسانیدطوفان بچرخ اثیر حسام‌دلیران چو خونبار گشت ☆ زخون رود جیحون‌پدیدار گشت درآن‌اثنا برانغار سپاه اعدا حمله‌آورده بجانب عقب‌موکب عالی تاختند وپادشاه سلیمان مکان عنان یکران بجانب مخالفان تاخته جوانان هراول که بمزید شجاعت وتهور از امثال و اقران ممتاز بودند درآنوقت درپیش روی آنخسرو جنگجوی کسی ننمود با وجود این حال نزد حملهٔ اوزبکان‌قیام نموده بزخم سنان وضرب پیکان ایشان را بازگردانیده **بیت** هرکه را شدیقین که‌حملهٔ اوست ☆ پای مستیش بر کمان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ وخنجر عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی‌خان مجال توقف محال دانستند هراس بیقیاس اساس ثبات بعضی از نزدیکان شیبانی‌خان را متزلزل گردانیده با وی‌گفتند که برانغار لشگر ما زیروزبر گشت ومهم از اشتعال نیران قتال درگذشت لایق آنکه مضمون (الفرار فی‌وقته‌ظفر) عمل نمائیم‌واز مقتضای فحوای (الفرار مما لایطاق من سنن‌المرسلین) تجاوز نفرمائیم شیبانی خان این‌سخنان را بسمع‌قبول نشنود وجنود خود را استمالت داده به تهیج غبارمعرکه پیکارامرفرمود باردیگراوزبکان پرشوروشر حمله‌کرده جوانغار وبرانغار سپاه نصرت آثار را ازپیش برداشتند واز س‌قول در آمدند وپادشاه عالی گهر کرت دیگرعنان یکران بطرف دشمنان گردانیده دست به‌استعمال تیغ وخنجر برآورد اماچون درملازمت رکاب سعادت‌آیاب کسی نمانده بود و جنود اوزبك از اطراف وجوانب‌درآمده‌شبه کردند ایشان را استیلا میسرشدواز امراء عظام ابراهیم ترخان‌وابراهیم سار وابراهیم جانی بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی‌تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند وایضا در آنروز جانسوز ابوالقاسم کوه بر وحیدر قاسم‌پسر کلانتر قاسم بیك قوچین وخداوردی توقچی وخلیل برادر سلطان احمد تنبل بقضاء حق عزوجل مرتبه شهادت یافتند ودرآن اثنا مغولانی که از نزد سلطان محمود خان بکومك آمده بودند مانند اشرار اوزبك بتاراج لشگر نصرت‌یزك اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتیکه امکان داشت درآن معرکه هولناك توقف نموده بدفع آنقوم ناپاك میپرداخت وازخون دلیران چالاك سطح خاك‌را رنگین‌میساخت وچون زیاده ازده دوازده نفر درموکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام باعلام فیروزی اعلام رسید ازآن غرقاب بلاعنان

عزیمت بطرف در پای کوهك معطوف گردانید و باجیبه و کیچم اسب در آب رانده بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و کیچم را بریده بطرف شمال توجه نمود ودرحدود النك قلبه باردیگر برآب مذکور عبور کرده میان دو نماز ازدروازه شیخزاده بشهردر آمد وادراك نزول اجلال فرمود وزمرهٔ ازامرا وانچکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم وهراس هرطایفهٔ بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاح راه قندز پیش گرفت وکریمداد وخداداد ترکمان وجانکه کوکلتاش ومولانا باباء ساغری بطرف اوراتیپه رفتندودرروز دوم از آنحادثهٔ منکرخواجه ابوالمکارم وقاسم بیك قوچین و بعضی دیگر ازمردم متمین که درملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودنددر مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرابط مشورت بتقدیم رسانیدند وخاطر برتحصن قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بقرابرلاس و بعضی دیگر ازجوانان بی هراس تعلق گرفت ودروازهٔ گازرستان بیمن شهامت شیرم طغائی وقتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت ومقرر شد که پادشاه جمشیدآئین وامیر قاسم قوچین وزمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کومك باشند ودرمدرسهٔ میرزاالغ بیك که در میان شهر است ساکن کردند تا نسبت ایشان بجمیع دروب وبروج شهر علی السویه باشد ودرهر طرف که مدداحتیاج شود بزودی توانند رسید و پادشاه بربام آن بقعه قبه خیمه گاه باوج فلك مهروماه برافراشت وملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردندوروز دیگر شیبانی خان بنواحی بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آمده دورتر فرودآمد وایتام واوباش بعزم جنك وپرخاش ازمحلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدرمدرسه میشتافتند وبعداز اداء دعاء دولت پادشاهی استجازه نموده ازدروازه بیرون میرفتند وبباد جرأت و جسارت نیران جنك ومحاربت ملتهب ومشتعل میگردانیدند واوزبکان جنك گریز کرده نزدیك شهر نمی آمدند تا آنکه شهربان دلیرتر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی میشتافتند وبسرپنجهٔ تهور غارت میکردند آنچه میافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان ازطرف دروازهٔ آهنین جنك پیش آورده وجمعی ازسپاه رادر کمین گاه بازداشت وپیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند وقتی از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران لشکردشمن ازعقب ایشان حمله آوردندو بین الجانبین جنگی عظیم در پیوسته نوبان کوکلتاش وقل نظر طغائی ومزید و بعضی دیگرازدلیران لشکرخسرو صاحب تأیید بحمایت پیادگان عنان یکران بحرب اوزبکان انعطاف دادندوقل نظریکی از مخالفان راشمشیر رسانید اماچون سپاه اوزبك بسیار بود پیادگان را مغلوب گردانید بضرب تیغ پولاد تادروازهٔ آهنین دوانیدند وبطرف مسجد خواجه خضر تاختند ودر آن مقام قوچ بیك جنگهای نیك کرده بادشاه عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه ازبالای آن دروازه بانداختن خدنك مرك آهنك پرداختند لاجرم اعدا ازهمانجا باز گشتند روز دیگر شیبانی خان باسپاه پولادپوش رعدخروش بمیان دروازهٔ آهنین ودروازه شیخزاده آمده آمادهٔ مقابله ومقاتله شده پادشاه عالیجاه باجوانان صاحب سعادت بیشت دروازهٔ شیخزاده شتافته بدستور معهود دست حق پرست به تیرو کمان برد و ازشست دست پادشاهی تیر

مرك تاثیر گشاد یافته بر اسب بوز که یکی ازاوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای در آمده جان نبرد ودر آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان در نواحی برج شتر گردن خودرا بپایان فصیل رسانیدند وزمرهٔ دیگر گمان بردند که اکثر شجعان موکب عالی بدروازهٔ آهنین ودروازه شیخزاده جمع آمده‌اند ودر بارهٔ دروازهٔ گازرستان ودروازه سوزنگران کسی نمانده که بنوك پیکان سوزن مثال قطع رشتهٔ حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه راندند وشصت وپنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند برفصیل نهاده قصد صعود نمودند وقوچ بیك ومحمدقلی قوچین وشاه صوفی وبعضی دیگر از بهادران رستم‌سیر سپرممانعت درروی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجماعت گشتند ودروقتی که بعضی ازایشان بباره برآمده زمرهٔ برنردبان بودند که آن یلان فیروز چنك خودرا بدانجا رسانیدند وآثار روز رستخیز ظاهر گردانیده تتمه راگریزانیدند وقوچ بیك ازسایر رفقا پیشتر دست بشمشیر وخنجر برد ونقش وجود جمعی راازصحیفهٔ هستی سترد وقرابرلاس وقتلق خواجه کوکلتاش وقل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیزوناوك خونریز مورچل خود را ازتعرض اعدا محافظت نمودند وروز دیگر امیر قاسم قوچین بباسلیغ جمعی ازسواران جلادت آئین از شهر بیرون رفته وبا اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند درمیدان نبرد دست در کمرزده ایشان راتاخواجه کفشگر راندند وچندنفر مشهور راازمرکب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارکشان را بنظر انور پادشاه همایون اثررسانیدند وبرین قیاس قرب چهارماه میان آن دو سپاه نایرهٔ جنك وحرب وغبار طعن وضرب دراشتعال وهیجان بود وحضرت پادشاه عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی مینمود وشیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده دراقامت لوازم محاصره از خود بتقصیر راضی نمی گردید درآن اثنا بلاء قحط وغلاشیوع یافت وآتش جوع کانون درون مردم سمرقند را فرو تاخت چندگاه جز قرص دمندهٔ خورشید که هر صباح ازتنور افلاك برمی آمد چشم شهریان بر گردهٔ نمی افتاد ودر هیچ خانه وکاشانه کاه ودانه موجود نبود مگر درهجرهٔ سنبله ووصول بآن هم دست نمیداد گوشت وروغن مانند کبریت احمر وعنقا عزیزالوجود وناپیدا گشت وبعضی از مردم محتاج ازگوشت سك وگربه بدل مایتحلل حاصل کرده کاراز ملاحظه وحرمت درگذشت زمرهٔ ازامرا وکلانتران ازبرك درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند وطایفهٔ چوبهای خشك راریزه کرده وتراشئه چوب راساعتی درآب گذاشته غذای اسبان میگردانیدند ودر اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزدحکام خراسان وحصارشادمان وقندز وبقلان ومغولستان ایلچیان فرستاده کومك طلبید وولات ولایات مذکوره در ارسال مدد اهمال وامهال نموده هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس وحرمان یکیك ودودو خودرا ازبرج وباره انداخته باردوی شیبانی خان می پیوستند واو عجز مردم شهررا دانسته درنواحی غارعاشقان منزل گزید وپادشاه صاحب تائید دربرابر آمده درکوی پایان قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید

ذکر بازگذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی باردیگر سمرقند را بابوالفتح محمد خان شیبانی

چون حضرت پادشاه اسلام پناه چندروز دیگر درمحنت محاصره مصابرت نمود ومعلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط وغلاوعدم وجدان بدل ما یتحلل وغذا سمرقندیان تضییق بسیاردادند وبحسب ضرورت نقش متابعت اعدا برصحیفهٔ ضمیر مینگارندمصلحت چنان‌نمود که‌چندگاه دیگر باروزگار ستیزه‌کار درسازد وآن‌بلده‌را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکندبرافرازد ودراوایل سنه‌سبع‌وتسعمائه درشبی که از غایت ظلمت آواز راه‌کاخ صماخ راغلط می‌نمود وبجزدیدهٔ روشنان فلك چشم هیچ پاسبان بازنبود پادشاه عاقبت محمود همعنان خواجه‌ابوالمکارم وبعضی دیگر ازاعاظم وقرب صد نفر نوکر سعادتمند ازدروازهٔ سمرقند بیرون‌رفته روی توجه باندجان آورد ودر اثناء راه جهانگیر میرزا که‌سعادت ازلی‌دزمفارقت سلطان احمد تنبل ومرافقت پادشاه گردون محل‌دانسته بوداز جانب اندجان‌رسیده شرف‌تقبیل‌انامل برادر بزرگواردریافت‌وارقام‌آنامش بزلات عفوپادشاه سپهر احتشام ازصفحهٔ ایام محوشده انوار شفقت وعطوفت بروجنات احوالش تافت وچون‌پادشاه باستحقاق درضمان حمایت‌مالك‌الملك علی الاطلاق نزدیك باندجان رسید بوضوح انجامید که‌بواسطهٔ‌وفور عصیان وطغیان‌سلطان احمدتنبل دخول درآن بلده متصور نیست بنابر آن‌عنان یکران بجانب تاشکندگردانید سلطان محمود خان والنجه‌خان که‌اخوان آن‌مهرسپهردولت واقبال بودند مقدم‌شریفش را باقدام‌اعزاز واجلال استقبال‌نموده درلوازم رافت وضیافت اهتمام فرمودندوشیبانی‌خان راکرة بعد اخری فتح‌سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ماوراءالنهر رایت استقلال واستبدادبر افراشت وخیال استیصال نهال‌اقبال امیر خسرو شاه وتسخیر حصار شادمان وختلان و بدخشان وقندزوبقلان برلوح خاطر نگاشت وعلی‌التعاقب والتوالی‌سپاه بیباك اوزبك را بغارت و تاراج آنحدود مامور میگردانید وبباد حمله ابطال رجال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال‌اقتدار بظهورمیرسانید

گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون

چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ (کل‌شیئی هالك الاوجهه له الحکم والیه‌ترجعون) و دوام خاصهٔ ذات بیچون‌قادر کن‌فیکون است‌وانتقال‌وارتحال ازدنیاء دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع‌مسکون درشهور سنهٔ سبع‌وتسعمائه میرزا الغ‌بیك بن

میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزء و کل پیوست و پسرش میرزا عبدالرزاق حاکم آندیار گشته بجای پدر برمسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده درمیان امراوارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم زکه سرانجام تمامی مهمات جزوی و کلی را از پیش خود گرفت وامیر یوسف محمدوبعضی دیگراز امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند وصباح عید اضحی که شیرم زکه در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آش میکشید باسیصد مرد مکمل بیخبر بکابل درآمده برسرش تاختندو تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال بنیاد حیاتش برانداختند وازاین جهة پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبردر گرمسیر بسمع ولدخوردتر امیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسید ودراواخر سنهٔ ثمان وتسعمائه لشکر هزاره و نکودر درهم کشیده تسخیر کابل راپیش نهادهمت گردانید وبدانجانب نهضت نموده میرزاعبدالرزاق فرار برقرار اختیار کرد ومحمد مقیم بدولت واقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیك را بحبالهٔ نکاح خوددرآورد این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان وامیرذوالنون در کنار آب آموبه بودند بدیشان رسید وموجب فرح وابتهاج مزاج همگنان گردید

ذکر لشگر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و بازگشتن از آب کنار آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه

چون صیت گیتی ستان ابوالفتح محمدخان شیبانی دراقطار آفاق مشهور گردید وصولت سپاه اوزبك جمعیت اکابر واشراف سمرقند رابتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده اورا برمقابله ومقاتلهٔ خان ترغیب فرمود وامیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته ازبیداد اوزبکان بدنهاد استغاثه نمود وپیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آموبه رسد بنده باجنود حصار شادمان وختلان وبدخشان وقندزوبقلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست ودرین یورش اقبال وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنا بر آن میرزابدیع الزمان رسل ورسایل بقندهار وزمین داور روانه ساخته امثلهٔ واجب الاذعان بنام امیرذوالنون واولاد واخوان درقلم آورد مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آنحدود راجمع ساخته بقبةالاسلام بلخ آیند تادرملازمت موکب عالی بدفع لشگر اوزبك وفتح ماوراءالنهر قیام نمایند وامیرذوالنون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده بادوسه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامیدو بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه رابعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم واشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسروشاه نیز تحف شایسته وتبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاد ودرباب توجه بکنار آب آموبه تعجیل نمود وچون آن زمستان بپایان رسید وسپاه سبزه ورياحين

در کنار جويبار واطراف دشت و کوهسار صف کشيد بديع الزمان ميرزا عزم يورش
سمرقند جزم کرد ودر اواخر سنهٔ ثمان وتسعمائه بادوهزار پياده وسوار همه جوشن پوش
ونيزه گذار ازقبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد وامير عمر بيك رابدار السلطنة
هراة فرستاد وازپدر بزرگوار استمداد نمود وچون بکنار آب رسيد در برابر مدينة
الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود وطنطنهٔ کوس حربی باوج فلك سيمابی رسانيد حاکم
ترمذ امير محمد باقر که بمير باقی اشتهار داشت فی الحال بدينجانب آب آمده بتقبيل بساط
سلطنت مآب پرداخت وپيشکش کشيده عنايت والتفات يافت آنگاه بديع الزمان ميرزا
امير سلطان حسين ارغون وامير ذوالنون وعبدالله قراقولاغ رانزد امير خسرو شاه بحصار
شادمان فرستاد واوراز وصول موکب عالی بکنار آب وتصميم عزم ورزم بامحمد خان
شيبانی خبرداد وفرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر بپيوندد تاعلی اسرع الحال دفع اعدا
ملك ودولت ميسر گردد وامير سلطان حسين وامير ذوالنون وعبدالله قراقولاغ باامير خسرو
شاه وبرادران او وامير ولی وبيرولی ملاقات کرده فرامين بديع الزمان ميرزا ومکتوبات
امير ذوالنون رابديشان رسانيدند وايشان رابرتوجه اردوی عالی ترغيب وتحريص
نمودند امير خسروشاه بنابر عدم مساعدت توفيق ازاطاعت فرمان گردن پيچيد وبخاطر گذرانيد
که هرگاه بديع الزمان ميرزا ازمهم محمد خان شيبانی فارغ گردد شايد که بطمع
مملکت سلطان محمود ميرزا قصد من نمايد لاجرم عذری سقيم بر زبان آورده ايلچيان
را اجازت مراجعت داد وچون ايشان باردوی بديع الزمان ميرزا باز گشته خلف وعدهٔ امير
خسروشاه را معروض داشتند شاهزاده درباب عبور از آب آمويه متردد شد و مقارن
آن حال امير ناصر الدين عمر بيك از پايهٔ سرير اعلی باز آمده از تقرير
او چنان بوضوح پيوست که خاقان منصور بخلاف متصور لشگر بمدد نميفرستد
لاجرم بديع الزمان ميرزا باامير ذوالنون طريق مشورت مسلوك داشته طبل مراجعت
فروکوفت وبعد ازوصول بظاهر قبة الاسلام بلخ درچهار باغ ابراهيم سلطان ميرزا منزل
گزيد وامير شجاع الدين ذوالنون رااجازت انصراف ارزانی داشت وچون آنجناب
علم نهضت بجانب مستقرعز خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بديع الزمان ميرزا
راه يافته انواع فتن روی نمود ومحمد شيبانی خان بفتح بلاد خراسان اميدوار گشته
از آب آمويه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بديع الزمان ميرزا بظهور رسيد وبدانسبب محمد خان شيبانی ازآمويه عبور نموده متوجه بلخ گرديد

درخلال احوال گذشته سيدجعفر خواجه که در سلك سادات دشت قبچاق منتظم بود
ونسبت بخواقين اوزبك در غايت محبت و اخلاص سلوك مينمود ازديار ماوراءالنهر
بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بديع الزمان ميرزا حاصل کرد وچنان ظاهر ساخت

که بسبب ظلم و تعدی محمدخان شیبانی ازوی روی گردانشده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده‌ام ومادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بر آن سیدمزور اعتمادفرموده اورا مشمول انعام واحسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتماضمناً با امراء ومقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوك داشته در خلوت زبان بمدح وثناء محمد خان شیبانی میگشاد وایشان رابملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد وازجملهٔ امرا وخواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس وجهانگیر برلاس وشاه محمد برلاس وآفتاب ترخان وقراپیر محمد وتینك کیلدی اوزبك بهم اتفاق نموده باسید جعفر خواجه بیعت کردند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند و پای درواد‌ی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان برروی روزگارخویش بگشانید درآن اثنا ازمحمد باقر ترخان که سابقاً بواسطهٔ استیلاء محمود سلطان بر بخارا ازآن خطه گریخته پناه بدیع الزمان میرزا آورده بود ومنظور نظر عنایت شده دراند خود حکومت مینمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوع پیوست که امیر محمدباقر قاصدان نزدمحمدخان فرستاده وپیغام داده که هرگاه موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعه اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده درسلك سایر ملازمان انتظام خواهم یافت وخان گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته ازسمرقند متوجه کنار آب آمویه شدو بناء علی هذا جماعت مذکوره باستصواب سیدجعفر خواجه خاطر برآن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهة دفع فتنهٔ محمد باقر بحدود اندخود رود شعارخلاف ظاهرساخته نوعی سازند که آن حضرت گرفتار گردد ودر آن ایام امیرمحمد باقر ارغون ازبدیع الزمان میرزا برنجید وچند روز درخانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنابرآن آفتابِ ترخان وبعضی دیگر از عاصیان درطمع افتادند که آنجناب رانیز باخودموافق سازند وباوی خلوت کرده مکنون ضمیر خود رادرمیان نهادند امیرمحمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان‌را بحسن قبول تلقی فرمود وگفت مناسب آنست که فردا درسرمزار خواجه ابونصر پارسا همه جمع شده عهدوپیمان درمیان آریم که طریق خلاف مسلوك نداریم تا این مهم تمشیت پذیرد وسخن براین قرار یافته هریك بخانهٔ خویش رفتند اما امیر محمدباقررا رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا دامن گیرشده همان شب درچهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت وکیفیت خیالات بداندیشان رامعروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآنجماعت انواع شفقت وعنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن رابر غرض حمل نمود وچنانچه میباید بسمع قبول نشنود امیرمحمدباقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی ازمعتمدان خودرامصحوب من بسرمزار خواجه ابونصر پارسافرستید تاحقیقت این سخن بررأی انورهمایون واضح گردد آن حضرت این ملتمس رابعز اجابت اقتران داد ومقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیرمحمد باقر بدان مزار رود آنجناب سحری پهلوان حسن علی رادریکی ازحجره‌های جماعت خانهٔ آن عمارت نشاند ودرخانه را مقفل

ساخت وخود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست وهمان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده وبآن جماعت خانه رفته درقضیهٔ مذکوره آغاز گفت وشنود نمودند وسید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد وسوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروضداشت وصباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا وارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر ترخان درخرگاه دیوان خانه مجتمع گردند وبعد از اجتماع آن جماعت سلطان بدیع الزمان میرزا از امراء عظام عمر بیك وشیخ علی طغائی وعاشق محمد ارغون ویادگار ابو اسحق آقبوقا ومحمد باقر ارغون وشاه منصور را بگرفتن عاصیان مأمور گردانید وامرا همان ساعت آن زمرهٔ نمك حرام را مؤاخذ ومقید گردانیده هریك را بیکی از اهل اعتماد سپردند وبراق وجهات ایشانرا بحیطه ضبط در آوردند واز جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان وتینك کیلدی بسیاست رسیدند وعفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان وجهانگیر برلاس وقراپیر محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیرمایهٔ این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست وبخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا اورا بحلق بر کشیدو مقارن آنحال خان گیتی ستان ازمعبر کرکی عبور نمود وبدیع الزمان میرزا ازچهار باغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گزروان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچه رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و گرفتارشدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار ومحنت تلخ

در اوایل پائیز سنهٔ تسع وتسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت وبنا بر استدعاء امیر محمد باقر ترخان ازمعبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت ساخت ومحمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد ومحمدخان اورا بآن طرف آب کوچانید وخبر عبور خان گیتی-ستان درچهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید وبنابر پریشانی سپاه وعدم جمعیت دلیران رزمخواه مصلحت در توقف ندید ونور حدقه سلطنت و جهان-بانی میرزا محمدزمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیخان را در ملازمت شاهزاده بازداشت ومقرر شدکه صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی وامیر شیخ ابوسعید عراقی وقراحسن الغوت نیز در آن بلده باشند وامیر علیخان ولد امیر عمر بیك بکومك قبابیك که داروغهٔ شبرغان بود رفته درمحافظت آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد بعد از آن رایات عالیات سلطانی ازراه دره کرنسیان وچهاریك رفته از آنجا بقرابغاج شتافت و از قرابغاج عنان عزیمت بجانب جبال جزروان تافت ومحمدخان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه ببلخ آورد وفوجی از لشکر قیامت اثر اوزبك را بتاخت شبرغان نامزد کرد

وچون آنجماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیك با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم ازقلعه بیرون خرامید ومیان آن جناب واوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده درائناء ستیزوآویز تیری باسب امیر علی خان رسید و لشکر اوزبك او را دستگیر کرده بندی گران برپایش نهادند و باردوی خان بردند وماهچهٔ رایات ظفرآیات خانی در کمال حشمت وکامرانی ازافق ظاهر بلخ طلوع نموده امیر سلطان قلیخان وسایر امراء واعیان که در آن مکان بودند خواطر برتحصن قرار دادند وضبط دروازهٔ عراق تعلق بپهلوان حسن علی سلطان وجمعی کثیر از نوکران خاصهٔ امیر سلطان قرار گرفت ودروازهٔ عکاشه بیمن جلادت وپهلوانی امیر جانقلی وجان احمد قلیخان وامیر درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی دروازهٔ شترخوار را ضبط نمود ومحمد زمان میرزا باشیخ ابو سعید عراقی وقرا حسن الغوث در ارك متوطن بود امیر سلطان قلیخان درمسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت ومدد کاری محافظان جمیع بروج و دروب را پیشنهاد همت ساخت واز آنجانب محمدخان شیبانی با قرب ده هزار ازسالکان مسالك پهلوانی دربرابر دروازهٔ شترخوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را دردروازهٔ عراق معین گردانید وجمعی دیگر از سلاطین جوجی نژادرا بدروازهٔ عکاشه جای داد ودربرابر تمامی بروج بلخ امراء و نوئینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان وسایر امراء میرزا بدیع الزمان را باطاعت وانقیاد دعوت نمود وچون آن سخن درسمع قبول بلخیان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود بعدازیك هفته که اوزبکان چپر وتور بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه بخاك ریز مرتب گردانیدند حکم جنك سلطانی نفاذ یافت وسپاه اوزبك ازجمیع جوانب شهر آوای سورن وکرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق حصار سپهر انداختند ومانند مور و ملخ روی بخندق بلخ آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند ومحمدخان درآن صباح جوشنی شبرنك پوشیده وبراسبی کوه پیکر سوار گردید قرب ده هزار اوزبك جیبه پوش پیاده پیش اوروان گشتند وچپر ها وتور ها درسر کشیده بخندق دروازه شترخوار درآمدند ومردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست بتیر و سنك بردند وآن جناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاك ریز بالا رفته نزدیك بخندق شیخ حاجی رسیدند ازانداختن تیروسنك منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بر چپری خورده بردارندهٔ آنرا بخندق غلطانید بعدازآن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوك دیده دوز وسنك مرك آهنك بگشودند وسپاه خاقان چاره منحصر درفرار دانسته بسیاری از ایشان درآن خندق جریح وقتیل برزبر یکدیگر افتادند وهمچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیرمرك تاثیر ازآشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای

رعد رابغرش درآورده ابواب محاربت ومدافعت بر گشادند نظم بسان ژاله از ابر بهاران ✿ بفرق اوزبکان شد تیر باران سهام نخش ازدل گشت پرخون ✿ زسنك رعد شد کر گوش گردون واگر چه درآنروز اوزبکان نیز نهایت جلادت ومردانگی بجای آورده جمعی ازشهریان را بزخم ناوك مردافکن مجروح ساختند اماچون گرفتن آنشهر بر سبیل قهر از قبیل محالاتست عاقبت انهزام یافتند ودرآن جنك قرب پانصد نفر ازجنود خانی بزخم سهام خون آشام وضرب سنك رعد ازعالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند وبرین قیاس دو نوبت دیگر جریك اوزبك در بلخ جنك سلطانی درانداختند ومانند روزاول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعداز آنخان از ضایع شدن لشگریان اندیشیده امرا و بهادران رابا شتمال نیران قتال مأمور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید درآن اثنا شبی امیر علیخان فرصت یافته بندبر پا بگریخت وبکنار خندق دروازهٔ شترخوار شتافته فریاد بر کشید ونام خویش ظاهر گردانید تاجمعی از نوکران خواجه میر کی پایان دویده اورا بالا بردند و برمخلص اولوازم محامد الهی بجای آوردند وچون محمدخان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست ودانست که تسخیر آن بلده بجنك تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح وصفا باز گشاید وبآن وسیله آنخطه را را بحیطهٔ تصرف در آورد بنابر آن امیر درویش علی را که بعد ازفوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد بسرمیبرد ودر آن اوان که ماهچهٔ رایت خانی پر تو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوك طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد وپیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسرحد زوال رسیده وسلطنت ازآنخاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده وشمارا ذخیره نمانده مناسب آنکه بالطاف خانی وعنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج وعناد قیام نمایند وبدست متابعت دروازهاء شهر بر گشایند وچون امیردرویش علی با امیر سلطان وسایر امراواعیان بلخ ملاقات کرد ولوازم اداء رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میر کی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قرب یکصدوپنجاه سالست که ما اباعنجد در ظلال رعایت وعنایت اولاد امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت ورفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شد ونتوانست که عجالة الوقت باحضرت خان درمقام مقابله ومقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین سالهٔ آن پادشاهان عظیم الشان رانابوده انگاریم وشهررا که برسبیل امانت بماسپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم وحال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان وسپاه خراسان سایه اقبال برین حدود خواهد انداخت وبامداد تائیدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان رابر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده‌اند که ذخیرهٔ ما باتمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ماغیر مغز سرخر خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم ومنشاء این سخن آن بود که درآن ایام درازگوش بسیار در کوچه وبازار بلخ

افتاده روی بچراگاه عدم آورده بود القصه امیر درویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت او کسی ابواب شهر را برروی محمد خان نخواهد گشود باز گشته آنچه دیده بود وشنوده بعرض خان رسانید وخان در اواسط همان زمستان طبل مراجعت کوفته واز آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت ونوبت دیگر انوار فراغت ورفاهیت بروجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت امادر مدت محاصره آنمقدار خرابی ازسپاه اوزبك در ظاهر آن بلده وتوابع روی نموده که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آنحادثه خامهٔ سخن گذار این قطعه درسلك تحریر آورد **قطعه** محمدخان چو از آمویه بگذشت ✡ شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت ازجنك ✡ از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمهٔ از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصرالدین عمربیك ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصرهٔ قبة الاسلام بلخ قیام مینمود سلطان بدیع الزمان میرزا درولایت جزروان بدره جوز تحصن فرمود وچندنوبت رسل ورسایل بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وکیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبك راشرح داده استمداد کرده وخاقان منصور چون آزار بسیار از آن حضرت درخاطر داشت درباب ارسال مدد مراسم تغافل واهمال بجای آورد اما امیر عبداللطیف جان نثار کرد وامیرابوالقاسم بخشی رافرمود که بالشکر باد غیس ومرو رود بسرپل تابان رفته رحل اقامت اندازند وکنار آب مرغاب رامضبوط ومستحکم سازند ومیرزا بدیع الزمان بعداز مراجعت محمدخان ازجزروان بچیچکتو شتافته بقیهٔ ایام زمستان آنجا بپایان رسانید وچون سلطان بدیع آئین فروردین سپاه سبزه ورياحين بفضاء دشت وبساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جوز جانان را محل نصب لواء ظفر انتما گردانید وایلچیان نزد امیرخسرو شاه فرستاد کرت دیگر اورا بسلوك طريق موافقت دعوت نمود ودرباب استمداد جهة دفع سپاه اوزبك مبالغه فرمود امیر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرد وبرادر خود امیرولی را بملازمت شاهزاده روانساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان درحضور اومراسم عهدو پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشکرهای حصار وختلان وقندز وبقلان بخدمت شتابد ودرمقابله ومقاتله محمدخان تقصیر جایز ندارد وچون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعزّ دستبوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیرعمر بیك خیالی باطل کرده نیم شبی باوی ملاقات نمود واورا سیاست شاهزاده بترسانید تافی الحال طبل کوچ فرو کوفته همعنان او بشبرغان شتافت وعمر بيك در آن بلده که درتصرف خواهرزاده‌اش قبابیك بود توقف نمود وامیرولی عنان بکران بقندز

تافت وسبب مخالفت امیر عمر بیك آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ وتوابع رایت دولت واقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین شیخ محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبهٔ وزارت بدرجهٔ امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی ومالی را بکف کفایت او نهاد وامیر عمر بیك را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان در دیوان امارت مهرداد و آن امیر ووزیر بایکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رأی خود سرانجام میکردند وازسایر امرا ووزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند وبنابر آنکه در آن اوقات از افعال واقوال امیر عمر بیك آثار اخلاص ودولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور مینمود مزاج بدیع الزمان میرزا باوی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوز جانان خیمهٔ اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بر تبت تربیت سرافراز ساخت ودر دیوان تواچی مقدم بر تمامی امرا مهر عنایت کرد ومهر بزرك را نیز بدو سپرد وهمدر آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت وبعد از دخل امیر سلطان بایزید وخواجه محمدی اعتبار واختیار امیر عمر بیك وخواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد وسلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف پیشتر بعضی از مهمات را بی مشورت ایشان فیصل میداد بنا بر آن امیر عمر بیك شمار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت ودر آن شب که بسان باطن اهل نفاق تاریك بود امیر ولی را نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت وهمانساعت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا وارکان دولت را جمع ساخته درباب حرکت وسکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب امیر عمر بیك را درشب دیجور مکروه شمردند وروز دیگر خواجه ناصر الدین ابو نصر بن خواجه عبدالملك بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهة نصیحت امیر عمر بیك بشبرغان روان کردند اما فایدهٔ بر آن رسالت مترتب نگشت وامیر عمر بیك در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده از سر عناد در نگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاد وپیغام داد که علی اسرع الحال بافوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تادفع امیر عمر بیك وفتح شبرغان بوقوع پیوندد وبنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیك در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود واحتمال قریب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته بمعرکه قتال شتابد

ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عرض مرض از منزل ترناب

چون خبر تحصن امیر عمر بیك در شبرغان وتوجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو

درهراة اشتهار یافت خاقان منصور باسپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شدبخیال آن که شاید آن صیدوحشی رابدام اطاعت درتواند آورد و آن پسر سرکش رابار دیگر مطیع ومنقاد تواندکرد بعداز قطع منازل مرحله ترناب رامعسکر ظفرمآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت وصحت بدن روی درنقصان نهاده کار از امضاء آن عزیمت درگذشت حکماء مسیحا انفاس واطباء حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربهٔ مناسبه کردند و بهمگی همت در ابراء آنعارضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی واجتهاد بجای آوردند خوانین بلقیس آئین وشاهزادگان باتمکین وامرا و نوئینان وخواص ومقربان صلات وصدقات بمستحقان دادند ودرویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسئلت نموده زبان بدعا گشادند پس ازروزی چند مسئلت اصحاب عبادت بعزاجابت رسید وازدارالشفاء (وتنزل من الفرقان ماهوشفاء ورحمة للمؤمنین) شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید ع دعاء اهل عبادت بلابگرداند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آله تمور رسیدو نهضت ومرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم درطریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابدو بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار دیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابرآن امیرسلطان بایزید برلاس را بکریاس گردون اساس فرستاد وبنواب بارگاه سپهرالتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم وآثام این سالك مسالك سرگردانی راباب عفوومرحمت فرو شوبند ودرحضور سادات ومشایخ دارالسلطنهٔ هراة لوازم عهدو پیمان درمیان آرند که قصدی نیندیشند حلقهٔ اطاعت درگوش کشیده بپایهٔ سریر اعلی میآیم وغاشیهٔ متابعت بردوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می آسایم وچون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آن حضرت مبتهج ومسرور گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات ومشایخ وعلماواکابر رابااردوی همایون رساندتاالتماس شاه زاده رابشرف اجابت مقرون گرداندامادر آن اثناخدیجه بیگی آغا وبعضی ازامرا ونواب را چنان بخواطر رسید که اگر دربن محل که هنوز شمهٔ از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست ومظفرحسین میرزا دراردو نیست بدیع الزمان میرزا بپایهٔ سریرخلافت مصیرآید محتمل است که اکثر لشکر بسایهٔ لواء کشورگشایش التجابرند وکمر خدمتکاری برمیان بسته موافقت و متابعتش راازلوازم شمرند و اینمعنی رابشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت وخاقان منصور امیرسلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را درحیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلدهٔ هراة کوچ کردو خاقان صاحب حشمت قرین صحت وسلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم نصفت ومرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان ازآله تمور بظاهر شیرغان وباز آمدن امیر عمربیك بآستان اقبال آشیان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید ازدرگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود وسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات راعرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرورفت که‌ایا گلزارمملکت را از خارطغیان معاندان بدستیاری کدام یك از معاونان پاك گرداند وامیر عمربیك راکه اظهار شعار خلاف کرده ودر قلعهٔ شبرغان متحصن گشته بودبچه طریق از طریقهٔ عناد گذرانیده بجادهٔ اتحاد رساند مقارن آن حال مبشر خجسته مقال ازنزد امیرذوالنون رسید واززبان آنجناب بشرف عرض رسانید که‌چون این مخلص رابرمخالفت امیرعمربیك اطلاع افتاده سپاه زمین داور وفراه وغورو ساخر وتولك راجمع آورده برجناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد لایق دولت روزافزون آنکه موکب همایون نیزبطرف آن بلده نهضت نماید تاسهم مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی برروی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعداز استماع این بشارت بدیدن چهرهٔ فتح وظفر واثق گردیدواز آل‌ه‌تمور درحرکت آمده عنان بکران بصوب شبرغان منعطف گردانید وچون ماهچهٔ علم ظفرشیم قطع منازل ومراحل کرده پرتو وصول بر سه‌شنبه بازار انداخت امیرذوالنون ازآنجانب رسیده انامل فیاض رابلب ادب مقبل وملثوم ساخت وامیرعمربیك ازقرب وصول موکب عالی وآمدن امیرذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرارداد وبرج وبارهٔ شبرغان رامضبوط ساخته ابواب عناد ولجاج بر گشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح وظفر بر افراخته وامیرشجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثررا مکمل ساخته صباح روزیکه چهارشنبه بوداز سه‌شنبه بازار بظاهر شبرغان خرامیدند وصدای نقاره ونفیروآوای سورن وکرنای باوج فلك‌اثیر رسانیدند وسلطان بدیع الزمان میرزا درعیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیرذوالنون درمدرسهٔ سیدی احمد میرزا فرود آمد وسایرامرا ولشگریان آن‌بلده رادر میان گرفته آب خندق را بطرفی دیگر افکندند وجهة برساختن آن آغاز کشیدن خاك وانداختن درخت کردند اما چون خاطر امیرذوالنون مایل بآن بود که‌بین‌الجانبین مصالحه واقع شود وامیر عمربیك باردیگر درسلك سایر امرا ونوئینان میرزابدیع الزمان انتظام یابد اصلاسپاه را اجازت حرب وجنك‌ورخصت انداختن‌تیروسنك نمیداد وپیوسته جهةتمهید بساط‌صلح وصفا قاصدان سخندان نزد امیرعمربیك میفرستاد بعداز تکرار آمدشدسفرا امیرعمر-بیك بامیر ذوالنون پیغام نمود که‌اگر آنجناب قدم‌رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدهلیز قلعه تشریف آوردند وخواطر مرا بتاکید قواعد عهدوپیمان‌اطمینان بخشند دروازهای شبرغان رابسان ابواب دولت واقبال برروی بدیع الزمان میرزا میگشایم وبدستور پیشتر بملازمت شتافته درطریق‌خدمتکاری وجان سپاری سلوك مینمایم امیر ذوالنون این‌التماس را بعز اجابت مقرون گردانید وصباحی عازم درون شهر شبرغان گردید وقبل ازآنکه پای‌دررکاب آورد میرزا بدیع‌الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف بردودر آنزمان آنجناب رابخاطر رسید که اگر آن‌حضرت بقدوم عنایت و

بنده نوازی بقلعه خرامد و بیواسطه امیر عمر بیك را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند هر آینه در حصول مقصود او خلل خواهد بود و اینمعنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا از صوابدید امیر صاحب تدبیر در نگذشت و همعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر عمر بیك چون اینخبر شنید طنطنهٔ نقارهٔ بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و پل روانرا انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیك کفن بگردن و شمشیر اندر دست سعادت بساطبوسی دریافت و زبان اعتذار و استعفا برگشاد و بدیع الزمان میرزا دفتر زلات و عشراتش را بآب عفو و اغماض فرو ـ شست و اورا بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایت بیغایت مستظهر و مطمئن خواطر ساخت و باردوی عالی معاودت نموده همانروز از ظاهر شبرغان کوچ فرمود و نواحی سه شنبه بازار معسکر شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیك بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی در گذشت

ذکر توجه امراء عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بپای افتادن امیر مشارالیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا درباب حراست ممالك خراسان از دخل ابوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنابر استصواب اصحاب رأی و تدبیر خاطر مهر تأثیر بر آن قرار داد که از امراء عظام امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین عمر بیك و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند اورا مستمال و مطمئن گردانند و باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبك تیسیر پذیرد و امراء با هزار سوار عازم قندز گشته مسود اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روانشد و هم در آن ایام خسرو دور ـ اندیش سید حسین ابیوردی را که در سلك صدور منتظم بود بپایهٔ سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان ستوده خصلل رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آن حضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب درهجز در حرکت آمد امراء عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که امیر خسرو شاه را ملازمت کرده استعلام نماید که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پس از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید و خسرو شاه را بر توجه امراء عظام مطلع گردانید خسرو شاه بحسب تقدیر و یران گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت در گذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرمودهٔ برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر

از سالکان مسالك پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرد وروی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن بیك‌را که درسلك قرابتانش انتظام داشت بافوجی ازسپاه برسم زبان گیری باستقبال یاغی فرستاد وعبدالرحمن بیك درحدود سالی سرای ازآب گذشته بمحمود سلطان رسید وآتش قتال اشتعال یافته تیری برکتف عبدالرحمن بیك خورد واو روی بصوب انهزام آورد وگریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه‌منصور درقندز بود بشهر درآمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت واقبال بسرحد نکبت و زوال انتقال کرده بود باوجود ذخیره بسیار وقرب وصول امراء کبار عنان تمالك وتماسك ازدست داد وقندزراباز گذاشته باطایفهٔ ازخواص خویش روی توجه بکوهستان نهادوامیرشاه‌منصور مراجعت فرموده درمنزل خلم بامراء عظام رسید وصورت واقعه رامعروض گردانیدامیر ذوالنون از کمال‌غیرت‌وشجاعت فرمود که شهری‌چنین‌معموررا بتصرف اوزبکان گذاشتن وازاین‌موضع رایت معاودت افراشتن‌شیوهٔ مردان‌مرد وشیمهٔ دلیران صف‌نبرد نیست بلکه انسب آنست که بقندزرویم وآن‌بلده‌رامستحکم‌ساخته بتصرف‌محمود سلطان بازنگذاریم وامرا طوعاً وکرهاً درامضاء این عزیمت باامیر ذوالنون اتفاق نموده آن‌شیر بیشهٔ‌دغا همان ساعت جیبه بخش کرد وآغروق خود را بطرف اردوی‌عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که‌بسرعت هرچه‌تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساندوخبر ویران شدن‌خسروشاه‌ورفتن آن‌جناب‌را بقندز عرض‌کرده التماس نماید که‌موکب‌عالی نیز بدان‌صوب درحرکت آید تا ابواب فتح‌و فیروزی بسهولت برگشاید واین ضعیف در دره جز بعز ملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر خسرو شاه و ملتمس امیر ذوالنون راعرضه داشت نمودوسلطان‌بدیع‌الزمان میرزا فرمود که‌هرگاه خبر درآمدن امراء بقندز مسموع‌شود بدانجانب رفته خواهد شد وچون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود بتحقیق پیوست که‌مولانا محمد ترکستانی که‌درقندز بغایت معتبربودخواطر صغار وکبار را بمتابعت محمدخان شیبانی مایل گردانید وانتظار وصول محمودسلطان میکشید تاشهر بدوسپارد وامیرذوالنون قاصدان‌سخندان‌نزد مولانا محمدوسایرقندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبك تخویف‌نمودوپیغام فرمودکه مناسب‌چنانست که‌دروازها بگشایند تامن باسایر امراء عظام بشهر درآمده اطراف وجوانب آنرا مضبوط گردانم وبمعاونت عنایت الهی ومساعدت دولت پادشاهی دردفع اوزبکان کمال شهامت وصرامت بتقدیم رسانم مولانا محمد این‌سخن‌را بسمع قبول جای‌نداد ودر مقام هواداری محمدخان راسخ‌دم‌بوده دروازه‌های قندز نگشاد بنابرآن‌امیر ذوالنون باسایر امرا بجانب اردوی‌عالی مراجعت‌نمود ودر دره جز بعز ملاقات بدیع‌الزمان میرزا فایز شد وعناد قندزیان را عرض‌فرمود وسلطان بدیع‌الزمان‌میرزاچارهٔ کارمنحصر دراسترضا خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هرات جزم کرد ومیرزا محمد زمان را بااهل‌حرم وبعضی از امراء بلخ بیرون‌آورد وبدستور معهودمحافظت آن‌بلده به‌نبروی

شجاعت و پهلوانی امیر سلطانقلی خان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعدازوصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیرعلی خان ولدامیرعمر بیك داده واو را بقلعه شبرغان فرستاده از راهاینجکه بالنك نیکی شتافت ودر آن‌منزل امیرحسین باردوی ازپایهٔ سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که‌ازخاقان منصور نسبت بحضرت‌عالی معلوم نموده بودمعروض گردانید واین‌معنی‌موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آن‌حضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون بنضارت‌ریاض رضوان رسانید و در آن‌منزل امیر خسروشاه بسعادت‌ملازمت استسعاد یافت‌وپرتو آفتاب عنایت وعاطفت بروجنات احوال موفورالاختلالش تافت‌چنانچه‌عنقریب کیفیت آن‌حکایت مسطور خواهد گشت وتفصیل این‌روایت بعدازمحار به‌محمدشیبانی‌خان باسلطان‌محمود خان برزبان خامهٔ سخندان خواهد گذشت.

ذکر لشگرکشیدن سلطان محمود خان والجه‌خان جهت‌معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن‌خوانین عالی شان وفرمانفرمای بلاد ماوراء النهر ابوالفتح‌محمد شیبانی‌خان

در آن اوان که پادشاه مؤید وکامران ظهیرالدین محمدبابربن میرزا عمرشیخ گورکان متوجه دارالسلطنه سمرقندبود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب‌مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بسان دولت واقبال ازوی‌جدا شده بود او بدستور پیشترتمرد نمود بناء علی هذا چون‌پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان‌باز‌گذاشت واستیلاء بـر مملکت موروث میسر نشد بتاشکند شتافت وچندگاهی مشمول عاطفت سلطانمحمود خان بوده ازمحنت‌محاصره و محاربه برآسود وسلطان محمودخان باتفاق برادرخود سلطان‌احمد خـان کـه بالجه خان مشهوراست همت برآن گماشت که لشگر بانـد جان کشد و آن مملکت را از سلطـان احمـد تنبل انتـزاع نمـوده بپادشاه جهـان‌مطـاع سپارد واین عـزیمت را از حیز قوت بفعل آوردبتاریخ سنهٔست وتسعمائه باسپاه فراوان بدانصوب روانشداما قبل‌ازآنکه بمقصدرسدودست‌درگردن عروس مقصودحمایل سازد شیبانی‌خان بالشگری بعدد قطرات باران دررسید ودر همان منزل‌تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق‌افتاد و بحسب‌تقدیر خانیکه‌والجه‌خان بردست اوزبکان اسیر شدندوپادشاه جهانیان عنان‌یکران بصوب بعضی ازولایات مغولستان انعطاف داد ودیدهٔ امید شیبانی خان ازدیدن پیکر فتح‌وظفر روشنی‌یافته قاصدی همعنان برق وباد بتاشکندفرستاد و بمغولان آنجائی پیغام داد که‌خانیکه والجه‌خان دردست ما گرفتار گشته وظهیرالدین محمد بابر پادشاه روی‌براه فرار آورده اگرشمارا تمنا آنست که نایرهٔ غضب قیامت لهب خرمن‌حیات گرفتاران محترق نگرداند بایدکه‌اورا از گریز مانع آئید وخواجه

ابوالمکارم راهر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانیدومردم تاشکندخواجه ابوالمکارم را گرفته محبوس نمودند وشیبانی‌خان وآن‌دوخان عالیمکان رادوسه‌روزی نگاهداشته بعدازآن رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابوالمکارم بعد از دوسه‌روزی که درمحبس بسر برد فرصت یافته بگر بخت وپیاده ازتاشکند بیرون آمده محاسن‌شریف را تراشید لیکن بواسطهٔ کبرسن وفقدان قوت رفتارنتوانست که‌خودرا بجائی رساند که‌از شراعدا ایمن‌ماند هم‌درنواحی آن‌شهرپناه بخانهٔ یکی‌ازمردم آنجائی برد وآن بیمروت یکدوروز خواجه را نگاهداشته بعدازآن‌بعضی ازهواداران شیبانی خان را برصورت حال مطلع گردانید وآن‌مردم خواجه ابوالمکارم راگرفته نزدپادشاه خود بردند چون‌چشم خان کامیاب برخواجهٔ عالیجناب افتاد پرسید که‌ریش‌را چه کردی خواجه درجواب این‌بیت‌را خواند که بیت‌چراغی‌را که‌ایزد برفروزد٭ هرآنکس پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست آنخواجه عالی نژاد را بعالم‌آخرت فرستاد وبعداز این وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از بیشتر مرتفع گشته سمرقند را دارالملك ساخت‌وبرادرش سلطان‌محمود بدستورسابق لواء حکومت دربخارا برافراخت ایالت‌تاشکند وولایات سلطان محمود خان‌والجه‌خان باعمام او کوچ کونجی خان وسونجك سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیك گورکان است‌تعلق گرفت ومنصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که‌درسلك‌اعاظم‌امرا انتظام داشت‌سمت اختصاص پذیرفت.

ذکررسیدن‌امیرمحمدباقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر وبیان سبب وصول‌امیرخسرو شاه‌بدرگـاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون بادشاه اسلام پناه ازمعر که سلطان محمودخان‌والجه‌خان عنان‌یکران‌بصوب مغولستان گردانید ویکدوروز درطی‌مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی ازمعاندان دهانه دره‌را که‌درآن‌راه واقع‌است مضبوط ساخته اند وبخیال دست‌برد پای جلادت محکم کرده تیغ‌عناد آخته اند بنابرآن حضرت‌بادشاهی ازسلوك آن‌طریق‌احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت وازآنجا عنان‌توجه بطرف مدینةالرجال ترمذ تافت حاکم آنولایت امیرمحمد باقر که‌ازصولت سپاه اوزبك شبی بفراغت بربستر استراحت نمی‌غنود وصول‌موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته باساوری وپیشکش بخدمت شتافت وآن‌حضرت درباب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد باوی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض‌آن زیبنده تاج وسریر رسانید

که‌چون محمد خان‌شیبانی برممالك ماوراء النهر استیلاء یافته‌وشرار تفرقه وپریشانی برصفحات حالات رعیت وسپاهی حضرت پادشاهی تافته مناسب آنست که چند روزی با روزگار ستیزه‌کاردرسازیم وبجانب کابل‌رفته‌خودرا ازحدود مملکت اوزبك دوراندازیم **نظم** نداری اگر باعدو زور جنك ✿ طریق مدارا گزین بیدرنك ✿ ز ملکش بجائی نما انتقال ✿ که‌یك‌چند ایمن‌شوی ازقتال پادشاه عالیجاه این رای‌را مستصوب شمرد و درشهور سنهٔ عشر وتسعمائه روی‌توجه بکابل‌آورد وبحسب اتفاق عبور موکب عالی‌بر منزلی واقع شدکه‌امیرخسرو شاه درحدودآن بود لاجرم جناب امارت مآب‌باتحف‌لایقه بملازمت‌حضرت پادشاهی‌شتافت‌واظهار اخلاص‌وخدمتکاری‌نموده‌سعادت تقبیل‌قوایم‌سریر سلطنت دریافت بعداز روزی‌چند که‌در اردوی عالی‌ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت‌واقبال بملازمت آستان‌خلافت آشیان‌حضرت‌پادشاه باستقلال‌رفتندوحلقهٔ‌عبودیت‌درگوش کشیده‌غاشیهٔ‌خدمت‌بردوش‌گرفتندوجناب‌امارت‌مآب چون حال‌بر آن‌منوال‌دیدبغایت‌متوهم گردیدوشبی تمامی براق وجهات خودرا برجای‌بگذاشت وبا دوسه نوکرفرار برقرار اختیارکرده‌علم عزیمت‌بصوب‌اردوی سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا برافراشت زیرا که اورا دیگر درهیچ طرف‌پناهی ودر هیچ‌جانب آرامگاهی نمانده‌بود **بیت** آمی‌برم آندم که شوی ازهمه‌فارغ ✿ آن‌لحظه اگرنیز نیائی چکندکس ودرقصبهٔ میمنهٔ خبرقرب وصول امیرخسرو شاه‌بعرض آنخسرو عالیجاه رسیده بنابرکمال مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نموده‌وقرة‌العین سلطنت وکامکاری محمد زمان میرزا وامیر ذوالنون وسایر امرا وارکان دولت راباستقبالش امرفرمود خودنیز ازاردوی عالی بیرون رفته برسر پشتهٔ‌فرود آمد وشاه‌زاده وامیرذوالنون امیرخسروشاه را در آنموضع بسعادت دستبوس رسانیدند وحالاتی که‌اورا درخدمت‌حضرت ظهیرالدین محمد بابرپادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند وهمان‌روز سلطان بدیع‌الزمان میرزاهمت برسر انجام اسباب مکنت‌امیرخسروشاه‌مصروف‌داشته‌خیمه‌وخرگاه واسبان راهوارواشتران‌باربردار و استران رکابی وقطار وفرش و اوانی ونقود نامعدود انعام‌فرمود وامیرذوالنون نیز تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه نزدامیر خسرو شاه ارسال نمود وسلطان بدیع‌الزمان میرزا با امیرخسرو شاه طریق مشورت مسلوك داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید واز میمنه کوچ کرده درالنك چیچکتو قبهٔ خیمه وخرگاه بذروهٔ فلك مهر وماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرتِ بابر پادشاه بظاهر بلده کابل ومفتوح شدن آنخطه بمحض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون‌مشیت پادشاه بابرونوال وارادت شهنشاه متفرد دراستقلال متعلق بآن بود که ازفیض غمام عدل واحسان‌خسرو وافر تهور ظهیرالدین محمدبابر ریاض امید لب‌

تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت اقبال آن دُرّ درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان شکسته بال تابد آنحضرت را در معرکه جان‌ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه جنهٔ لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشور ستانی از ممر براق و جهات امیرخسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آنولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت نموده ظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریك منصور کابل رامحاصره نمودند متوطنان آنجائی بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی در گذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسئالت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و حضرت پادشاهی ملتمس محمدمقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان بر زبان آورد که چون محمدمقیم ابواب عناد مسدود گردانیده دروازهاء شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمائیم و محمدمقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساطبوسی دریافته پیشکش کشید و محمدبابر میرزا برحسب وعدهٔ او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و باتمامی نوکران و ملازمان و براق و استمداد فراوان اورا رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تابیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را بتحت تصرف درآورده معمور آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید **نظم** علم عدل و داد ساخت بلند ✡ پرتو لطف برجهان افکند ✡ بس که در ملك تخم احسان کشت ✡ گشت خرم چو مرغزار بهشت ✡ باغ امید اهل فضل و هنر ✡ شد زفیض عطای او بابر

گفتار در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر بایکدیگر درعین نشاط و کامرانی

چون امیر خسرو شاه بشرف ملازمت سلطان بدیع‌الزمان میرزا رسید و شاهزاده داعیه ملاقات حضرت خاقانی را باوی ظاهر گردانید امیر خسروشاه امضاء آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرد و بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد که

بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش☆ امیدهست که ما نیز درقدم باشیم لاجرم بدیع-
الزمان میرزا ازمیمنه پای مبارك دررکاب میمنت انتساب آورده از راه سرپل تابان بجانب
لنگر مقدسهٔ غیاثیه در حرکت آمد وخبر نهضت بدیع الزمان میرزا وامیرذوالنون و
امیر خسروشاه بصوب بلدهٔ هراة شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج ومسرور گردید
بیت زشادی برافروخت رویش روان ☆چو گل در بهاران بخندید از آن وجهة مزید
اطمینان میرزا بدیع الزمان وامرا عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد
التفتازانی وشیخ جلال الدین ابوسعید پورانی وسید نظام الدین سلطان علی مشهدی که
مشهور بود بخواب بین وسید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی وقاضی صدرالدین
محمد الامامی را که خلاصهٔ مشایخ وسادات وقضاة ممالك خراسان بودند به مجلس فیض
بخش طلب فرمود ودرحضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهادوقواعد عهد-
وپیمانرا بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان وامیرذوالنون وامیر
خسروشاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم ودربارهٔ ایشان غایت شفقت وعنایت
بتقدیم رسانم آنگاه آن پنج بزرك را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده وامرا شتابند
وکمال عطوفت ومهربانی حضرت خاقانی راخاطر نشان نمایند تا بیدغدغه عزیمت ملازمت
را بامضا رسانند واکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزادهٔ گردون غلام گشته
درلنگر مقدسهٔ غیاثیه بآن سعادت فایز شدندوهر یك پیشکشی لایق کشیده کیفیت سوگند
ومیثاق خاقان آفاق رامشروح معروض گردانیدند وبدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمرهٔ
واجب التعظیم کمال اعزاز واحترام بتقدیم رسانیده بوثاق ایشان تشریف بردوهمه را
بخلع فاخره وانعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد چون در منزل بادام تو نزول
اجلال دست داد ابوالمنصور مظفرحسین میرزا باوالدهٔ خودمهدعلیا خدیجه بیگی آغا
که برسم استقبال ازهراة توجه کرده بودند باحضرت عالی ملاقات نمودند وغبار نقار
که بین الجانبین حایل بود بآب الفت وموانست فرونشانیده درتاکید مبانی محبت واتحاد
سعی فرمودندوروز دیگر که داخل ایام جمادی الآخر سنهٔ عشر وتسعمائه بود خاقان-
منصور ازباغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند ستوده صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز
ازبادام تو درحرکت آمد وبوقت نماز پیشین نواحی غار عباس که نیم فرسخ ازقریهٔ کرخ
پایان تراست ازمقارنهٔ آن دو نیر برج سلطنت غیرت افزای فضای سپهر خضرا گشت و
میرزا بدیع الزمان راچون چشم برتخت روان والدعالیشان افتادخواست که بشیوهٔ ارباب
جرایم رومال درگردن اندازد وسه نوبت زانوزده شرف پابیوس دریابد خاقان منصور
از مشاهدهٔ اینصورت رقت فرموده فرزند ارجمندرا ازآن امرمعاف داشت ومیرزابدیع-
الزمان یکزانوزده حضرت خاقانی اورا درآغوش عطوفت و مهربانی کشید وقطرات
عبرات ازفواره دیدهٔ انتظار کشیده روان گردانید مدتی پدر وپسردر آغوش یکدیگر
بسر برده زارزارمیگریستند وحضرت خاقانی غایت مهربانی وبدیع الزمان میرزا نهایت

نیازمندی بظهور رسانیده درروی یکدیگر نگریستند **نظم** گاهی پدر از کمال اشفاق☆ درروی پسر نظر نمودی☆ گاهی پسرازسرتواضع☆ رخساره بخاک‌راه‌سودی وهمدرآن مجلس که بوجود سادات عظام ومشایخ کرام وقضاة اسلام وعلما وفضلا مشحون بود امراء کبار امیرشجاع‌الدین ذوالنون وامیرخسروشاه رابشرف‌دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند وآن دوامیر درغایت انفعال‌وخجالت زمین اخلاص وخدمت مقبل‌وملثوم‌ساخته لوازم اخلاص وعبودیت ظاهر گردانیدندخاقان‌منصور ایشان رابوفور پرسش ونوازش مفتخر وسرافرازساخت ومضمون کلمهٔ‌همایون (لاتثریب علیکم‌الیوم) برزبان‌الهام بیان رانده مبتلی خواطرایشان پرداخت وآنشب حضرت‌خاقانی وجناب‌سلطانی درالنک‌داغی ببزم عیش وخرمی نشسته ابواب فرح وسرور مفتوح داشتند وبتجرع راه ریحانی و آشامیدن بادهٔ ارغوانی حظی تمام‌از زندگانی برگرفته رایت شادمانی افراشتند روز دیگر که‌مهم سازان قضاوقدر محفهٔ‌زرین پیکر خورشیدخاور را بجانب شهرستان‌سپهر اخضر کشیدند وازظلمت شب‌مفارقت متوطنان ربع مسکون راباضائت روز مواصلت رسانیدند خاقان‌منصور برتخت روان‌نشسته مانند بادوزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد وشاه‌زادگان عظام سلطان بدیع‌الزمان میرزا وابوالمنصورمظفرحسین گورکان پیش‌پیش آنحضرت روانشده وامیرذوالنون بجانب دست‌راست وامیر خسروشاه بطرف دست چپ درحرکت آمدند ودر آن روز از اصناف فرق انام غلبه‌تمام بنشاط وسرور لاکلام ازشهربیرون شتافته دشت وکوه رافروگرفته بودند واجتماع خلایق ازمردوزن در مضایق‌طرق بمرتبهٔ بود که‌در هیچ‌عیدونوروز مانند آن کسی مشاهده ننموده‌**نظم** در آن‌روز از کثرت‌خاص‌وعام☆ زبسیاری ازدحام عوام☆درآن راه‌راه‌نفس بسته‌بود☆ زحمل خلایق‌زمین خسته بود وخاقان‌منصور درعین‌فرح وسرور بابن‌ترتیب وآئین ازراه خیابان بمدارس سرپل انجیل که‌بنا کردهٔ معمارهمت آن‌حضرتست رسیده شاه‌زادگان عظام ونوئینان ذوی‌الاحترام پیاده گشتند وبدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان دوپایهٔ پیش تخت روان‌آنحضرت رابردوش گرفتند وامیرذوالنون وامیرخسروشاه دو پایهٔ پس آن‌تخت‌فیروز بخت رابرداشتند وبمدرسهٔ شریفه درآوردند **بیت** سران‌عساکر پیاده شتابان☆ چوانجم به‌پیرامن ماه تابان خلایقی که‌در آن‌مقام حاضربودندودرحال خجسته مآل خاقان‌منصور ناظر ازمشاهده آنصورت فریاد برآورده لوازم‌دعا وثنابادا رسانیدند وجهة دفع اصابت‌عین‌الکمال آیت (وان یکاد) بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان‌عالیجاه بباغ‌جهان‌آراشتافت ومنزل امیرعلیشیراز یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا نظارت سپهر خضرا یافت وهریك از امراء درمنزلی بهجت افزا که جهة ایشان تعیین‌یافته بود نزول نمودند وروزی‌چند درغایت فراغت بسر برده‌ازرنج راه‌برآسودند

ذکر بعضی ازوقایع که‌روی نمود دراوقاتی که بدیع‌الزمان میرزا درهرات بود

درآن ایام که‌بدیع‌الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف‌داشت خاقان‌منصور

چند کرت ولد ارشد را طوی داده در هرمجلس انواع انعام واحسان دربارهٔ شاهزادهٔ
عالیشان بجای آورد وامرا وصدور ووزرا وخواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده
نوازش ها کرد وایضا ابوالمنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر وامراء
خجسته سیر جشنی خسروانه ترتیب نمود ولوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته درتاکید
مبانی اتحاد افزود وامیرمبارز الدین محمد روزافزون نیز بزمی درغایت‌عظمت مرتب
ساخته میرزا بدیع‌الزمان را بمنزل خویش برد واسبان تازی راه وار وتحف وتبرکات
بسیار پیشکش کرده لوازم‌خدمتگاری‌بجای‌آوردوبرین قیاس سایر امرا وارکان دولت
مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدندوجواهردولتخواهی و هوا داری بر طبق عرض نهاده
شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند وچون امیر شجاع الدین ذوالنون‌دغدغه داشت که
مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا باپسرش‌محمد مقیم‌عذری‌اندیشیده اورارخصت
ندهد وبعداز ضبط کابلستان روی بطرف قندهار وزمین داور نهد پس از ده پانزده روز
که‌در هراة بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت‌نمود
وسلطان بدیع‌الزمان میرزا درآن ایام که‌در هراة تشریف داشت صبیهٔ میرزا الغ بیك
بن میرزا سلطان ابوسعید را که درحجر تربیت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم بسر
میبرد بحبالهٔ نکاح درآورد ودرروز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیارالدین
حسن بتلقین کلمات ایجاب وقبول اقدام فرمود وباین بهانه چندروز مجلس سوروسرور
تمهید یافت و فروغ جام بادهٔ گلفام بروجنات حال شاهزادگان عظام و امراء عالیمقام
تافت وهمدوان اوقات خجسته‌صفات خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی که‌کمال اعتبار و
اختیار اودرپایهٔ سریر حضرت خاقانی سابقاً مرقوم کلك بیان‌گشت روزی چند مریض
بوده درگذشت‌وسلطان بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین‌میرزابا امرا ووزرا وسادات
ومشایخ‌وعلماء جنازهٔ آن‌خواجه عالی‌نژاد را مشایعهٔ کردند وبگازرگاه برده در بقعهٔ که
جهة همین مصلحت ساخته بود بخاك سپردند وچون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان
منصور بنا بر اغواء امیرمبارز الدین محمدولی بیك بتحقیق‌جهات خواجه مرحوم فرمان
فرمود وتمامی اولاد واقربا وملازمان ومنتسبان آنجناب‌مواخذه گشته ازآن‌ممر اموال
موفور ونفایس غیر محصور بحصول موصول‌شد وخواجه‌شهاب الدین‌اسحق که‌باخواجه
افضل نسبت قرابت سببی داشت وبیمن اهتمام اومنصب صدارت یافته بود وخواجه جلال
الدین محمد سمنانی که‌ایضاً بسبب تربیت‌آنجناب برزیلوچهٔ وزارت نشسته سرکار امیر
نظام الدین علیشیر را ضبط می‌نمود دربندبلا افتادند وچون آنچه داشتند فرودآوردند
محصلان حسب‌الحکم ایشان را از قیدنجات دادند.

ذکر نهضت بدیع‌الزمان میرزا بعزم رزم خان جمجاه‌وبیان مآل حال امیر شجاع‌الدین‌خسرد شاه

چون سلطان بدیع‌الزمان میرزا اکثرایام زمستان درملازمت خاقان‌عالیشان بسر

برد وخسرو ثوابت وسیار ازمنزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی سوی خانه
بهرام شدیدالانتقام آورد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزادهٔ
عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان وامراء کنار آب مرغاب را معسکر
ظفرمآب گرداند واگر محمدخان شیبانی بنیت کشور ستانی از آب آمویه عبور نماید
بمقابله ومقاتله او اقدام فرماید بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا درماه مبارک رمضان
سنهٔ عشر وتسعمائه ازمنزل مقرب حضرت سلطان سفر کرده درحظیره جنید کوکلتاش
که در دامان کوه مختاراست اختیار نزول فرمود ومقارن آنحال از نزد ظهیرالسلطنه
والخلافة محمد بابر میرزا ایلچیان بپایهٔ سر براعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل
بود براظهار موافقت بعرض رسانیدند ومشمول انعام واحسان اجازت مراجعت یافته باز
گردیدند وسلطان بدیع الزمان میرزا بعداز چندروز ازحظیرهٔ جنید کوچ کرده بچهل
دختران شتافت واز آنجا بصوب کنار آب مرغاب روانشده چون منزل موری ازفرقدوم
همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان وامیر محمد برندق از
عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران همعنان یکدیگر از راه پنج
ده بمرغاب رفتندواز آن مرحله بنابر فرمانی که از پایهٔ سر بر اعلی بوصول انجامیدمیرزا
مظفر حسین بدارالسلطنهٔ هراة باز گردید وامیر خسرو شاه عنان بصوب قندز وبقلان
منعطف گردانید وجناب امارت مآبی بعدازطی منازل ومراحل بحدود آن مملکت رسیده
جمعی کثیر ازمردم هرجائی بروجمع گشتند واوزبکی که داروغهٔ قندز بود با فوجی از
جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود وبین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از
اتباع خسروشاه بزخم تیغ وتیر اوزبکان کشته گشتندوبقیة السیف روی بانهزام آورده
آنجناب اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد وسردارسپاه اوزبك اورا بر دراز گوشی نشانده بقندز
برد وفرمود که بگردشهر گردانیدند آنگاه درهمان بلده که علم کامرانی می افراخت
بقتل رسانیدند **نظم** مبین دور سپهر ومهر گرمش ✡ که هیچ از کین گذاری نیست شرمش
✡ بمهرش دل کسی چون صبح کم بست ✡ که درخون چون شفق هر شام ننشست وامیر
خسرو شاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان
محمود میرزا بنیابت درقندز حکومت مینمود وپس ازفوت آنحضرت چند سال ولایت
حصار شادمان وختلان وترمذ وبدخشان وقندز وبقلان درتحت تصرف داشت و در کمال
جاه وجلال وغایت دولت واقبال رایت فرماندهی باستقلال می افراشت و آن جناب از
ارتکاب شراب وسایر مناهی و ملاهی محترز ومجتنب میبود وهمواره باداء وظایف
طاعات و رواتب عبادات و قرائت کلام مجید ربانی وتلاوت آیات بینات سبحانی قیام
واقدام میفرمودااما باوجود این صفات حمیده بقساوت قلب وقلت رحم اتصاف داشت وبمجرد
توهم انتقال ملك ودولت نقش بیوفائی و کفران نعمت بر لوح خاطر مینگاشت وچنانچه
مذکور شدحدیقهٔ حدقه یکی ازمخدوم زادگان خود بنشتر عصیان نابود ساخت واساس حیات
دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندك زمانی شئامت این

افعال شامل حال او گشت وسرپنجهٔ انتقام ذوالجلال والاکرام بساط جاه وجلالش در نوشت **نظم** چوازلوح دل شست نقش وفا ✿ بصدمحنت ودردشد مبتلا وفاکن بهرکس ولی نعمت است ✿ که‌دربیوفائی بسی زحمت است ودرهمین سال یعنی سنه‌عشر وتسعمائه شاه‌زاده مظفرلوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب‌مدام وصبوحی بردوام بمرضی صعب گرفتار گردید ومعالجه ومداوای اطبا فایده نداده‌در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید وخاقان منصور ازوقوع اینحادثه بغایت محزون شده‌قطرات عبرات ازفوارهٔ‌دیده بگشود وبالاخره‌دست‌درحبل متین شکیبائی زده بکلمهٔ کریمهٔ (انمایوفی الصابرون‌اجرهم بغیرحساب) تمسك نمود وولایت قاین را که‌سیورغال‌شاه‌زاده مرحوم بود ببرادراعیانی او ابن حسین‌میرزا عنایت کرد وآن حضرت بدانصوب شتافته‌روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع‌الزمان میرزا از کنار آب‌مرغاب بجانب بلخاب

بلخاب کوهستانیست که‌آب دره‌جزومرغاب وهرات رود ازآنجا منشعب میشود وبنابر عقبات سخت وبیشه‌های‌پردرخت مردم‌آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کماینبغی اطاعت حکام بجای‌نمی‌آورند و در شهور سنهٔ‌ثمان وتسعمائه که بدیع‌الزمان میرزا درقبة الاسلام بلخ بساط سلطنت وجهانبانی مبسوط داشت امیرمحمد باقر ترخان را بافوجی ازسپاه جلادت انتما بتادیب متوطنان بلخاب واستخلاص اموال بدانجانب فرستاد ومیان امیر محمد باقر وبلخابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارتمابی منهزم بازآمد وچون درآنوقت بدیع‌الزمان میرزا متوجه کنار آب آموبه بود نتوانست که‌از آنطایفه انتقام کشد لاجرم‌درنیولا که لب‌آب‌مرغاب معسکر ظفر مآب بوداندیشهٔ تاخت بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود ورایت ظفر آیت افراخته بدانجانب ایلغارفرمودوبیك ناگاه اطراف وجوانب آن کوهستانرا فروگرفته ازارباب طغیان جماعتی راکه‌بقدم اطاعت واذعان پیش آمدند درظلال عدل واحسان جای داده وزمرهٔ راکه درمقام‌عناد وعصیان ثبات قدم ورزیدند غارت وتاراج فرمودوهنوزحدود بلخاب معسکرظفر مآب بود که ازنزد امیرذوالنون متعاقب ومتواتر ایلچیان رسیدند واززبان آنجناب معروض داشتند که‌حضرت پادشاهی ظهیرالدوله والاقبال بابر میرزا باسپاهی بلاانتها لواء جهانگشا بصوب‌قندهار وزمین داور برافراشته ونقش تسخیر اینولایت را بقلم شجاعت وتدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول وچشم داشت چنانست که آن حضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند تادرسایهٔ چترهمایون فال ریاض‌این مملکت ازتاب آفتاب حوادث‌و نوائب محروس‌ومحفوظ ماند بدیع‌الزمان میرزا مصلحت دولت‌درایجاب آن ملتمس‌دانست‌وفرستادگان‌امیرذوالنون‌را مقضی المرام بازگردانید ومواکب کواکب مراتب‌متعاقب بجانب قندهاردر حرکت آمد

گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا به مملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

چون ماهچهٔ رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیك رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش شجاع بیك و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب والتوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمانداد که تمامی لشگر وحشر سیستان وغور ساخر وتولك وآداق وقلعه گاه و فراه وخشك رود و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امراء عظام جهة رسانیدن جار تواچیان باطراف ولایات مذکوره روان ساخته امیر سلطان علی ارغون باسپاه سیستان وسایر سرداران آن ولایات باجنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار واجتماع نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان فرستاد واظهار محبت واتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت-آمیز پیغام فرمود وقواعد مصالحه سمت تمهید پذیرفت وموکب عالی از قندهار راه زمین داور پیش گرفت درخلال این احوال صبیهٔ صلبیهٔ امیر ذوالنون که در سلك ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والدهٔ خویش که عورتی خیرهٔ عادله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع این دو مصیبت که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهة ترویح روح ایشان اطعمهٔ فراوان بفقرا ومستحقان دادند وختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خواطر بر آن قرار یافت که زمستان در قصبهٔ فراه گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از بروج شتوی بنقطهٔ اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراة شتافته چون از رنج راه بر آسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر-سلطان علی ارغون را باتابکی قرة العین سلطنت وخلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده همگی همت بر تعهد حال خجسته مآلش مصروف دارد و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر ومبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرد و در روزیکه شاهزاده را بوی سپردند ساچقها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد

ذکر طغیان لشگر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهة طلب حضرت خاقانی

در اوایل سنهٔ احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار

تشریف داشت درممالك بلخ وتوابع حاکمی صاحب‌وجود که بدارائی سپاهی ورعیت قیام تواند نمود نبودومحمد خان‌شیبانی که‌همواره همت‌عالی نهمتش برسر انجام امور کشورستانی مقصور بود متعاقب ومتواتر جنود جلادت مآثر بدینجانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل‌وغارت وتخریب‌شهر وولایت ظاهرمیگردانیدند ودرمیدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهواگاه مقصود میرسانیدند ودرپائیز سنهٔ مذکوره جمعی کثیراز آن لشگر برق اثرتاولایت میمنه وفاریاب تافته بنهب وتاراج فرق‌عباد پرداختند واموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا وتسلط برافراختند ولدامیرابوالقاسم ارلات‌محمدقاسم میرزا که‌نسبش ازجانب مادر بمیرزابایسنقر می‌پیوست وبشرف مصاهرت خاقان‌منصور مشرف بود باتفاق امیرشیرم جلایر وامیر باباجان ولدخواجه جلال‌الدین میرکی که در آنحدود اقامت‌داشتند متوجه دفع آنجماعت گشتندوبین‌الجانبین غبارجنك وشین‌ارتفاع یافته اوزبکان را صورت ظفر ونصرت روی نمود وآن‌سه‌سردار بعزشهادت فایزشده لشگریان ایشان‌روی بصوب فرارآوردندبناء علی هذاامور متوطنان آنولایات بیکبارگی مختل گشت وتمامی صحرانشینان جلاء وطن‌اختیار کرده دودآه ستم‌رسیدگان ازایوان کیوان‌در گذشت چون‌این اخباربدارالسلطنة هراة رسیدخاقان منصور صلاح قشلاق در باغ‌جهان‌آرا ندید وبباغ شهردرآمده رحل‌اقامت انداخت بعداز اندیشه وتامل از آن اهمال وتغافل که‌درباب امداد سلطان بدیع‌الزمان میرزاکرده بودپشیمان شدوبا امرا وارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر برآن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع‌الزمان رابدارالسلطنة هراةطلبد ومراسم دلجوئی بجای‌آورد وآن حضرت را برسم‌منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید وبنفس نفیس متعاقب درحرکت آمده با محمدخان شیبانی درمقام مقابله ومقاتله آیدبعد از آن جناب‌معالی مآب خواجه‌شمس‌ــ الدین محمدمنشی راکه‌از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل وفراست ووفور فضل وکیاست امتیاز تمام‌داشت برسم رسالت نزدشاه‌زاده فرستادوفرامین عنایت آمیزارسال فرموده سخنان عطوفت انگیز پیغام‌داد وخواجه‌شمس‌الدین محمد درقلب شتابسدهٔ‌سدره انتما رسیده کیفیت اشتیاق خاقان‌منصوررا بعرض رسانیده وبعبارات دلفریب‌اداء‌رسالت نموده ضمیر آن زیبندهٔ تاج سریر رابملاقات پدرمایل گردانید بدیع‌الزمان میرزاآن کلمات رابسمع قبول جای‌داده عازم سریراعلی شد وخواجه شمس‌الدین محمد را جهة رسانیدن آن خبر پیشتر بهراة فرستاد وامیرذوالنون راشرف رخصت ارزانی‌داشت که بزمین داور شتابد وتمامی‌سپاه ممالك گرمسیر وغور وساخر وتولك‌را مجتمع ساخته دراوایل بهار عنان یکران‌بکنار آب‌مرغاب تابد وموکب عالی سلطانی درماه شعبان سنهٔ مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت وجهان‌بانی گشته چون برباط آذرشکن رسید امراء عظام واکابر انام که‌برسم استقبال‌ازهراة بیرون‌آمده بودند متعاقب ومتواترشرف ملازمت دریافته لوازم نیازونثار بجای می آوردند وسلطان بدیع‌الزمان میرزا همعنان دولت واقبال طی‌مسافت کرده درسرپل قرابملاقات حضرت‌اعلی فایز گشت‌وخاقان

منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاه‌زادهٔ کامکار روشن ساخته غایت شفقت وعطوفت اظهار نمود وبدیع‌الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت‌اول در منزل امیر ـ علیشیر نزول‌فرمود

گفتار دربیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب ورفتن بدیع‌الزمان میرزا پیشتر از نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب

همت عالی نهمت خاقان کامل‌حشمت همواره برترفیه عبادو تعمیر بلادمصروف‌بود وعنان عزیمت آن پادشاه شامل رافت پیوسته بردفع فساد ورفع عناد اهل ظلم وبیداد معطوف **نظم** خدیو جهانگیر والانژاد ✿ شه‌کامران عدالت نهاد چواعلام کیخسروی بر فراشت ✿ بجزدفع بیداد کامی نداشت بناء علی‌هذا درآنولا که‌خبراسروقتل ونهب وتاراج که‌در حدود بلخ واندخود وشه‌غان‌ومیمنه وفاریاب ازعساکرجلادت مآثراوزبك وقوع‌می‌یافت بدارالسلطنه‌هراة رسیدوغایت‌تفرقه وپریشانی ونهایت تحیروسرگردانی متوطنان آنولایات کرة بعد اخری بوضوح انجامید خاقان منصور مظفرلوا باوجود ضعف مزاج اشرف‌اعلی وفقدان قوت متحرکه‌دردست‌وپا ازکمال غیرت خسروانه‌ووفور حمیت پادشاهانه عزم‌رزم سالك طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان‌شیبانی جزم فرمود امراء عظام ووزراء عطارد احتشام بیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امرنمود ومیرزا بدیع‌الزمان رازیاده ازبیست روز دردارالسلطنة هراة نگاه نداشته‌و برفتن کنار آب‌مرغاب مامور گردانید وشاه‌زاده حسب‌الحکم رایت نهضت برافراشت ودر اواسط ماه‌رمضان واواخر حوت روی‌براه آورد وجهة شدت برودت هوا روزی چند درمنزل چهل‌دختران منزل گزید وتتمهٔ آن ماه متبرك رادر آن مقام گذرانیده چول هلال شوال‌روی نمود آدابروز عیدبتقدیم‌رسانید آنگاه ازآنجا نیزنهضت‌فرمود ودر قصبهٔ مروجاق‌علم آفتاب اشراق برافراخت ودرآن‌منزل امیرعلیخان رابنابرآنکه پدرش امیرعمربیك ازملازمت تخلف جسته درهراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده آن‌منصب رابخواجه نظام‌الدین احمد مفوض ساخت وموکب عالی سلطانی ازمروجاق بسر‌پل تابان خرامیده درانتظار وصول‌چتر همایون حضرت‌خاقانی روزی چنددر آن‌مرحلهٔ دل‌پسند ساکن گردید اماخاقان‌منصور ع دروقت ظهور لاله‌و گل واجتماع جنود ریاحین وسنبل توکل برعنایت صانع جزو کل کرد ودوازده هزار سوار خنجرگذاررا اوکلکاء مواجب داده‌باصناف حشمت وتجمل روی براه آورد **نظم** چون خسرو مهرازسر نو✿ بربرج حمل فکندپرتو افراخت برأی‌نیکخواهی ✿ دراوج شرف لوای شاهی رایات‌نصرت‌آیات خاقانی محفوف‌بعنایات جناب جلال‌سبحانی ازباغ شهر بعزم یورش ماوراءالنهر نهضت فرمود وسپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و

لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل درزمین وزمان ظهور نمود **نظم** سپاه خدیو مظفر لوا ✿ بجنبید چون بحر اخضر زجا ز سرتا بپا غرق آهن همه ✿ دل وجان پر از کین دشمن همه ودر آن اثنا طی منازل وقطع مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت ونهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت وبعداز وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبهٔ رسید که کار ازامضاء آن عزیمت وارتکاب ابوار وشبگیر درگذشت وغایة (کل حرکة سکون) ونهایة (کل کابن ان لا یکون کل شیئی هالك الاوجهه له الحکم والیه ترجعون)

ذکر انتقال خاقان منصور ازدار غرور بسرای سرور

قاطبهٔ علما عالم را معلوم وطایفهٔ فضلاء بنی آدم رامفهوم کهحکمت شاملهٔ حی قدیم وقدرت کاملهٔ پادشاه واجب التعظیم جل شانه وعظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سرهر سروری کهدر تختگاه (انا مکنا کم فی الارض) بافسر پرزیور (تؤتی الملك من تشاء) آراسته گردد عاقبت دست از تمشیت امور مملکت دنیوی بازداشته بمقام عافیت انجام (حور مقصورات فی الخیام) انتقال نماید وسنت سنیهٔ حق عزوعلا (لن تجد لسنة الله تبدیلا) همواره براین منوال جریان پذیرفته کهاقدام میمنت انجام هرذواحتشامی که در دارالملك ربع مسکون وبساط بسیط بوقلمون بتخت خجسته بخت (وجعلنا کم خلایف فی الارض) مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول ومتنفر گشته بساحت وسعت آثار (جنات تجری من تحتها الانهار) توجه فرماید **نظم** دلاعمر ابدامر محالست ✿ بقاء دنیوی زود انتقال است. نباشد خسروی دردهر جاوید ✿ وفا ازملك دنیا نیست امید. چه شد جمشید رادارا کجا رفت ✿ سکندر سوی آنعالم چرا رفت ✿ کجاشد شاه کیکاوس وشاپور ✿ کجا شد اردشیر وایرج وتور. کجا رفتند بهرام ومنوچهر ✿ فریدون چون نقاب افکند بر چهر ✿ چرا کسری درایوان نیست برتخت ✿ بآنعالم چرا برد ازجهان رخت ✿ همیشه هیچ کس را زندگی نیست ✿ بدنیا خلعت پایندگی نیست. هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است کهاز تمهید این مقدمه مسلمه مقصود چیست وغرض از عرض این تشبیب واقعهٔ ناگزیر کیست خامهٔ دبیر کیفیت حال رابر بنمنوال درسلك تحریر میکشد کهچون منزل باباالهی محل نزول آن مهر سپهر پادشاهی شدعرض مرض باآن جوهر پاك صفت آمیزش گرفت والم سقم باآن ذات میمنت صفات سمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا درمعالجه سعی مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد وساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی درتضاعف وازدیاد مینهاد شاهزادگان عظام وامراء ذوی الاحترام ازتبنیه اطبا حاذق وحکمامدقق دانستند که آنعارضه شفاپذیر نیست وآنواقعهٔ هایله ممکن التدبیر نی بنابر آن اندیشیدند. که اگر آنحالت دروقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا دراردوی همایون نباشد یمکن که مواد فتنه وفساددر هیجان آید وهرفرقهٔ ازلشگریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید وازخاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد وآن فرمان

واجب الاذعان در اوایل ذوالحجه درسرپل تابان بنظر میرزا بدیع‌الزمان رسید وبعد از اطلاع برمضمون آن آغرق را همدران منزل گذاشته باسیصد کس ازامرا وخواص عنان عزیمت بصوب باباالهی منعطف گردانید وصباح‌روز سیم ماهچهٔ علم نصرت‌شیم آن مظهر لطف و کرم پرتووصول بریك فرسخی اردوی‌همایون انداخته‌شاهزادگان‌عظام مظفرحسین میرزا ومحمدقاسم میرزا وسیدعبدالله میرزا وعبدالباقی میرزا وامرا عالی مقام شجاع‌الدین محمد برندق برلاس ومبارزالدین محمد ولی بیك وناصرالدین عمر-بیك وفادار ونظام‌الدین عبداللطیف جان‌نثار وغیرهم بمراسم استقبال استعجال‌نمودند وبلوازم دعا وثناونیاز ونثار اقدام فرمودند وبدیع‌الزمان میرزا آنروز همدران‌موضع توقف کرده وازصعوبت مرض‌خاقانی‌وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت وآنحضرت را سخت‌سست‌وقوی ضعیف دیدبغایت حزین و غمگین گردید وجههٔ‌رعایت حزم دراردو توقف نکرد وبطرف منزل شریف باز گشت وکس بسرپل تابان فرستاد تاآغرق را بموکب عالی ملحق‌گرداند بعد ازآن امرا وارکان دولت وخواتین بلقیس حشمت‌طریق مشورت مسلوك داشته مصلحت مملکت وآسایش‌سپاهی ورعیت منحصر در آن دانستند که قبل‌از حدوث واقعه ناگزیر صاحب‌تاج وسریر میان سلطان بدیع‌الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهدوپیمان بغلاظ ایمان ارتباط واستحکام‌یابد تا برادران دیگر رقبه ازربقهٔ اطاعت وانقیاد نه‌پیچند وبشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال‌شجرهٔ خلاف اقدام ننمایند ودرروز جمعه‌هشتم‌ماه‌مذکور امیرشجاع‌الدین‌محمد برندق برلاس وامیر مبارزالدین محمد ولی‌بیك وامیر ناصرالدین عمربیك وامیر نظام-الدین عبداللطیف ازاردوی همایون درملازمت مظفرحسین میرزاومحمد قاسم میرزا و سید عبداللهمیرزا وعبدالباقی میرزا بمعسکرسلطان بدیع‌الزمان میرزا رفتندو به‌مجلس عالی درآمده ازامراء آن‌پادشاه عالیجاه امیرسلطان‌بایزید ولدامیر جهانگیر برلاس وامیرشیخ علی طغائی‌واز ارکان دولت‌مظفرحسین‌میرزا میرزا علی‌بیك وامیرمحمدجعفر ابناء امیرمحمدبرندق راباًن محفل طلبیدند آنگاه شاه‌زادگان دست‌بر کلام حمیدمجید سبحانی نهاده مراسم عهدوپیمان درمیان آوردند که مدةالعمر بر جاده مستقیمهٔ اتفاق واتحاد راسخ دم‌وثابت قدم بوده‌پیرامن مخالفت نگردند و امراء از صمیم قلب قسم بر زبان آوردند که‌در دولتخواهی وخدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی‌و اهتمام مرعی دارند وبسبب وقوع‌این‌بیعت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت وانوار امنیت وعافیت بروجنات روزگار امرا ولشکریان تافت **بیت** ارکان قصر ملك خراسان مدار یافت ✿ زان حسن اتفاق خواطرقرار یافت ودرآنروز که‌این‌معاهده بوقوع‌پیوست مرض خاقان منصوربغایت صعوبت انجامیده بودوساعت بساعت شدت آنحالت می‌افزود وصباح روزعید اضحی بدیع‌الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاه-زادگان وامرا ووزا درخرگاه دیوانخانه جهة اداء نماز عید مجتمع گشتند ودروقت خواندن خطبه چون‌نام خجسته فرجام آنحضرت برزبان‌خطیب گذشت آواز گریه وافغان

حاضران بمرتبهٔ بلند شد که غلغله درزمین وزمان افتاد وبموافقت ایشان سیلاب اشك از دیدهٔ معتکفان عالم بالا ومقیمان ملاء اعلی بگشاد وروز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی‌حجه سنهٔ احدی عشر وتسعمائه بود نزدیك بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت وکامکاری بمغرب فنا انتقال نمودوشهبازروح مقدس آن‌پادشاه عالم‌پناه ندای(یاایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیة) شنیده بحظایرانس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که‌عالمی از فروغ عطیتش بفراغت بودند در مغرب(اینماتکون نواید رککم الموت) معدوم شدومنشورحیات جمشید عظمتی که‌جهانی از وفور معدلتش مرفه‌الحال زندگانی مینمودند بتوقیع(کل‌من‌علیها فان)مختوم گشت آوازهٔ کوس‌شاهی که‌هرشام وسحر بشارت فتح‌وظفر درهر شهر و کشور منتشر میگردانیدند بیکبار فرو نشست وآوازه فغان رعیت وسپاهی که‌درین مدت کسی نشنوده‌بود ازصعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان بپوست **رباعی** آنسایه لطف حضرت سبحانی ✿ کز شمع رخش بودفلك نورانی‌افسوس که‌نور دولتش یافت زوال ✿ فریاد که رفت ازجهان فانی ودر آنشب پرتعب خواص شبستان سلطنت برنهج سنت سیدالمرسلین بلوازم‌غسل وتجهیز وتکفین جسد مطهرش قیام نمودند ودرکمال حزن‌وغم وغایت غصه والم‌بجای اشك سیلاب خون ازدیده پرنم گشودند **بیت** علم زدآتش ازدلهای‌محزون ✿ زمژگان شد روان جوئی پرازخون

ذکر نقل نعش مغفرت مآل بمستقر سریر جاه وجلال

صباح روزدیگر که‌کارپردازان قضاوقدرمحفه جمشید خورشید رادرشعار نیلگون مستور گردانیدند وبربارگیر تندرو گردون بارکرده ازافق مشرق بسوی نهانخانه مغرب دوانیدند امراوارکان دولت‌نعش مغفرت قرین رادرمحفه محفوف برحمت رب - العالمین نهادند وآن‌محفه را درلباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلدهٔ هراة انعطاف دادند وبدیع‌الزمان‌میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه تیره تومحل نصب سرادقات عزت گشت وکوتوال آنحصار استوار سالك طریق یکدلی امیر زین‌الدین علی‌پایان آمده مقالید قلعه بامفصل ذخایر بعرض رسانیدومنظور نظرعنایت وملحوظ عین عاطفت گردید وآنشب در آن منزل توقف اتفاق افتاد وعلی‌الصباح که‌خسرو ثوابت وسیار حصارمتانت آثار گردون راجولانگاه خویش ساخت ونقود نجوم‌را بتحت تصرف در آورده رایت حشمت بر افراخت نیرین برج سلطنت وجهانبانی بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان بافوجی ازنواب و خواص بقلعه تیره توصعود نمودند و آنحصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین وذخایر را تصرف فرمودندوامیر زین‌الدین علی ساچق وپیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد وبعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود

منصب کوتوالی آنقلعه بدانجناب تعلق گرفت وهمان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر برجناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت واستقلال شدند وبعد ازوصول بالنك کهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات ونقبا ومشایخ وعلما واشراف واعیان و ارباب وکلانتران لباس مصیبت پوشیده وافغان وزاری باوج فلك زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت دریافتند ولوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که بآب چشمه آفتاب غبار ظلمت ازساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر وتعفن مصون ومحفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هراة بردند ودر آن فرخنده مقام برجنازه رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که جهة همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد وامرا وارکان دولت پادشاه عادل یکهفته متصل باطعام وختمات کلام ذو الجلال والاکرام قیام واقدام فرموده روز هفتم چنانچه آئین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرك پرداختند وخلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات سلطنت راپیش نهاد همت بلند نهمت ساختند

ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور عالی نژاد

بخشندهٔ بی منت وواهب المواهب بی صنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنه والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود برابن موجب سلطان بدیع الزمان میرزا ازمهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم که در اوایل حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بود و آخر درحبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی مینمود ازچولی بیگم که قبل ازجلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلك ازدواج محمد قاسم میرزا واولاد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش ازوصول بحد بلوغ فوت شد کیچیك بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا بود ازستیر عظمی پاینده سلطان بیگم بند میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا ازمهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپك میرزا ازلطیفه سلطان آغاچه که نسبش بامراء چهار شنبهی می پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلك زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابناء میرزا الغ بیك را که بشرف سیادت مشرف بود ازشمع جمال منور داشت ازستیر عالیه پاپا آغاچه ابو تراب میرزا محمد حسین

میرزا فریدون‌حسین میرزا مریم‌سلطان بیگم که‌صاحبهٔ سیدعبدالله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار فرخ‌میرانشاه بوداز مهد منکلی بی بی آغاچه که ترکیه بودمملوکهٔ شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا وشهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزابود وشهربانو بیگم دروقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود اورا بآنحضرت بخشیده‌بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید اززبیده آغا جلایر واز ازلاد ذکور خاقان منصور هفت نفر درایام زندگانی آنحضرت جهان‌فانی راوداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین‌میرزاشاه‌غریب‌میرزامحمدمعصوم‌میرزاحیدرمحمدمیرزاابراهیم‌حسین‌میرزامحمدحسین میرزاابوتراب‌میرزا وازاولاداناث پنج‌مستوره نیزدرزمان‌حیات آن‌پادشاه‌خجسته‌صفات نقاب تراب برروی کشیدند ونامهای‌ایشان اینست آق‌بیگم بیکه‌بیگم آغابیگم کیچیك‌بیگم فاطمه سلطان‌بیگم ازواج طاهرات آنحضرت بیکه‌سلطان بیگم وچولی بیگم وزبیده آغا وجلایر ولطیفه سلطان‌آغاچه درزمان زندگانی آنبانی مبانی‌جهانبانی عالم فانی راوداع کردند ودیگران بعداز واقعه آنحضرت باندك زمانی هریك بکشوری افتاده اکثر درغربت روی بملك آخرت آوردند مگر آفاق بیگم که تاغایت درقیدحیاتست

ذکر صدور خاقان منصور

چون درزمان خجسته نشان خاقان عالی‌مکان موقوفات بلادخراسان بمرتبهٔ رسیده بود که‌یك کس از عهدهٔ ضبط آن‌بیرون نمی‌توانست آمد پیوسته آن‌پادشاه عالیجاه دوسه کس ازاعاظم سادات وفضلا رابتعهد منصب صدارت سرافراز می‌ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر ازارباب عمایم بسرانجام مهام آن‌منصب‌مشغولی نمودند واین چهارده‌کس که‌اسامی ایشان‌مذکور میشود از آنجمله بودند

سید جلال الدین حمزه اندخودی‌مکی درسلك‌اشراف‌سادات حسینی‌منتظم بود وبازبدهٔ آل‌عبا سید برکه‌نسبت خویشی داشت وآنجناب درمبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم برتمامی صدور عظام توقیع کشید اما بسبب‌عدم وقوف و کثرت شعف‌بارتکاب شراب آن‌مهم را از پیش نتوانست برد ودر کمال بی‌اختیاری‌سلوك میکرد تازمانی که‌معزول‌شده روی بگوشهٔ انزوا آورد.

مولانا قطب‌الدین محمد الخوافی بصفت‌فقاهت وفضیلت‌موصوف‌بودو بوفور فراست وکیاست معروف‌وازانشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل مهمات ومعاملات موقوفات براماثال واقران رایت تفوق می‌افراشت وآنجناب درزمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید نایب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود وبعداز واقعه قراباغ بدارالسلطنه‌هراة شتافته‌خاقان‌منصورمنصب صدارت بوی‌تفویض نمود وچون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن‌مهم پرداخت دربیست سوم محرم الحرام

سنهٔ اربع وسبعین وثمانمائه بسبب افساد اهل فساد مؤاخذ ومقید گشت و درعرض بیست روز مبلغ یکصدو پنجاه هزار دینار کپکی فرودآورد ودرعاشرصفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید وچندسال درکمال استقلال مهمات موقوفات وحاجات ارباب عمایم را بکفایت مقرون میگردانید وفاتش درزمان اختیار و اعتبار معتمد السلطنه خواجه مجدالدین محمد فی شهور سنهٔ خمس وتسعین وثمانمائه‌روی‌نمود وچون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرمود وسه‌چهار روزصبح وشام اعاظم امرا ووزا وسادات ونقبا وقضاة وعلما وسایراشراف و اعیان دارالسلطنه هراة درآن تعزیت سرا جمع‌میشدندوحفاظ ختمات‌قرآن بجای‌آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد چلاو و اطعمهٔ فراوان میکشیدند وچون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان‌منصور وشاهزادگان وخواتین بلقیس مکان خلع‌فاخره واثواب وافره بمعتمد السلطنه وسایراصحاب‌مصیبت فرستادندوخواطر ایشان راباصناف پرسش ونوازش تسلی دادند

حافظ معین‌الدین خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بود بسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذه گشته درشهور سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه در سر خیابان کشته شد.

خواجه کمال‌الدین حسین بن خواجه جلال الدین قنبر گیرنگی عمدهٔ اکابر وقدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود وبمزید مکنت وحشمت وافزونی جاه وعلوهمت ازسایراعیان خراسان ممتاز ومستثنی مینمود چند گاه در غایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال‌داشت ودرآن اوقات یکدینار ویکمن بار از رسم صدارت طمع نکرده رایت‌نیکنامی برافراشت مع‌ذلك بعضی‌از اهل‌بغض وحسدآنخواجه امجد رابتغلب وتصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمزوسعایت‌گشادند وآن سخنان درمزاج همایون تاثیرکرده خواجه‌حسین ازآن منصب معزول‌گشت ومبلغی کلی بدیوان فرود آورد بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید ودر ماه رمضان سنهٔ تسع وتسعین وثمانمائه داعی حق را لبیك اجابت‌گفته درگنبد مدرسه که‌درجانب‌قبلهٔ مسجد جامع هراة که ساخته وبرداختهٔ اوست مدفون گردید.

سیدشمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سربرهنه بود و سبب اطلاق این‌لقب برآن جناب‌آنکه دراوقات‌جوانی چنانکه افتد ودانی‌سلطان مهرومحبت کنگر پسری رادرشهرستان دل جای داد وبطور قلندرانی که‌تابع‌آن پسر بودند برآمده سر درپی ایشان نهاد وگاهی سربرهنه باآن‌طایفه کوچهو بازار را دوران میکرد و پیش صلوة شده رباعیات بنظم می‌آورد وابن‌رباعی ازآن‌جمله است‌**رباعی** آنان‌که‌پرستندهٔ خورشیدو مهند ✿ ازچشم تودر آرزوی یك‌نگهند ✿ کنگر اگر اینست که‌من می‌بینم خوبان دگر بتنك تعلیم کهند ومیر سربرهنه بحسن کردار ولطف‌گفتار وسرعت‌فهم

وحدت طبع ازفضلای زمان وظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت وهمواره نکات شیرین وحکایات رنگین و کلمات هزل آمیز وسخنان مزاح انگیز برلوح بیان مینگاشت وچون از جانب ترکستان بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورد منظور نظر اشفاق ومرحمت مقرب حضرت سلطانی شد وبمنصب شیخی وتولیت بزرگوار حضرت عتیق الرحمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر ووارد پرداخت وهر سال قرب صدو پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات ونزورات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعدازآن بعضی از اهل حسد آن سید امجدرا باسراف واتلاف منسوب ساخته نزدخاقان منصور زبان بغیبتش گشادند واین معنی سبب عزل سیادتمآبی شده میر سر برهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را درسعایت او دخلی بوده بنابر آن درجواب این مطلع آن جناب که بیت ایکه خاکستر گلخن شده آرام گهم ✿ شاند دیوانگی عشق بخاك سیهم این مطلع درسلك نظم کشید بیت آنسهی سرو که در سایهٔ خود داد رهم ✿ کرد غمازی و بنشاند بخاك سیهم وامیر علیشیر ازین کنایت رنجیده چندگاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت و آخرالامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت درمقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت ومیان آن جناب وخواجه کمال الدین حسین گیرنگی در تقدیم وتاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که باوجود شرف سیادت و کبرسن وانتظام درسلك خدام این آستان عالیمقام که بنده را حاصل است خواجه حسین داعیهٔ تقدیم دارد وامید آنکه بیمن التفات شما مرا بروی تفوق میسر گردد درین حال امیر ستوده خصال را ازایام گدائی وسئوال جناب سیادت مآب یادآمده بر زبان راند که بیت درمقامی که صدارت بگدایان بخشند ✿ چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی وکوکب آمال میر سربرهنه بدرجهٔ اقبال رسیده مقدم برخواجه حسین توقیع کشیده بعداز چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت وبقیهٔ ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بگذرانید ودر شهورسنهٔ ثمان وتسعین وثمانمائه مریض گشته درعالم آخرت منزل گزید

خواجه غیاث الدین عادلشاه در سلك اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود وچند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعداز عزل ازآن منصب درولایت نیشابور رحل اقامت انداخت وتتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت.

ملاذالاعاظم میرك جلال الدین قاسم درشهورسنهٔ ثمان وتسعین ثمانمائه قایم مقام آباو اجداد بزرگوارخویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار واستقلال بمراسم منصب صدارت قیام نمودوچنانچه درضمن حکایات سابقه مسطورشد فی منتصف شعبان سنه احدی وتسعمائه درحصار شادمان ازعالم رحلت فرمود.

قاضی برهان الدین محمدمروی در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود بعدازآن بواسطهٔ سوء مزاجی که شاهزاده را

نسبت بآن جناب پیداشد ازمرو بهراة شتافته منظور نظر الطفات حضرت خاقانی گشت وبدرجهٔ بلند صدارت صعودنمود ودر اواخر سنهٔ تسع وتسعمائه میل وطن اصلی کرده ومرخص شده بمروشتافت وابوالمحسن میرزابنابرذخیرهٔ که‌ازجناب صدارت مآب‌درخاطر داشت اورا مؤاخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت ودرسنهٔ عشر و تسعمائه درگذشت

سیدغیاث الدین مشهدی ازفضایل نفسانی وکمالات انسانی بغایت عاری بود وبعدازفوت میرك قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك درامرصدارت شروع نمود وتاوقتی که خواجه نظام‌الملك بردرگاه‌خاقان منصور لواء اختیار و اعتبار می افراشت سیددرآن‌منصب دخل تمام داشت ودرسنهٔ‌ثلاث وتسعمائه که‌آفتاب اقبال خواجه نظام‌الملك بسرحد زوال رسید درخدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیرذوالنون نامزدگشت وهنوزازآن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملك مواخذشده بقتل‌آمد وسیدغیاث الدین این‌خبرشنیده واز غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود وجناب امارت مآبی اورا بسلطان‌بدیع‌الزمان‌میرزاسپرد وسید چندگاه درملازمت آن‌حضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و رداءت سیرت منظور نظر التفات نگشت وپس‌ازچندوقت مقررشد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع‌الزمان میرزا مکتوبی بابوالمحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب‌بلخ ندهد آنگاه اولاد او میرك شاه وسیدقاسم راکه مشهور است بمیر مخدوم ازآن‌بلده عذر خواستندوایشان بپدر پیوسته در گوشهٔ انزوا منزل گزیدند ودرسنهٔ ثمان عشر وتسعمائه که‌بواسطهٔ شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراءالنهر بحدود مشهد مقدسهٔ‌رضویه آمدند امیر مخدوم ازدارالسلطنهٔ‌هراة باردوی تیمور سلطان وعبیدالله‌خان شتافت‌وایشان را برتوجه بجانب دارالملك‌خراسان ترغیب وتحریص نمود بناء علی‌هذا چون‌نوبت ثانی‌ماهچهٔ لوای جهانگشای نواب‌کامیاب حضرت شاهی(لازال ظل‌معدلته مصونه عن‌وصمة‌التناهی) پرتووصول بربلدهٔ فاخرهٔ‌هراة انداخت سید بااولاد مؤاخذ شده مبالغ کلی‌فرود آورد وبعداز آنکه از چنك محصل خلاص گشت فرار برقرار اختیار کرده بماوراءالنهر شتافت ودرآنولایت فی‌شهورسنهٔ مذکوره وفات یافت.

مولانا غیاث‌الدین جمشید قاینی پدرش مولانا سلطان بخت کاتب‌دارالقضاة جناب شریعت پناهی قاضی‌قطب‌الدین احمد الامامی بود ونسب مادرش به‌جمشید قارن که‌در زمان امیرتیمور گورکان در بعضی از بلدان مازندران حکومت مینمود می‌پیوست ومولانا غیاث‌الدین جمشید ازمسائل شرعیه وکتابت صکوك‌وسجلات وقوفی تمام‌داشت ودر اواسط ایام‌سلطنت خاقان‌منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت رابحیلهٔ‌شرعیه از شایبهٔ شبهه وحرمت بسرحد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی ملقب‌شد وآخرالامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسیدودر زمان اختیار خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك بسبب

آنکه درمجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مؤاخذ ومقید گشت و تا آخرایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس ازفوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا اورا منظور نظر اعتبار گردانیده باردیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسیدو بعداز هفت هشت ماه معزول گردید وفاتش درولایت قاین درهشتم رجب سنهٔ تسع عشرو تسعمائه اتفاق افتاد ودرمقبرهٔ آبا واجداد خویش مدفون گشت

خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میراحمد برادرزاده ودامادمولانا قطب الدین خوافی بود وازبعضی اقسام فضایل محفوظ وبهره ورمی نمود درزمان وزارت وامارت خواجه افضل الدین محمد که اونیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود ودر روز فوت خواجه مشارالیه مؤاخذه گشته مبلغ کلی فرود آورد وبعد از آنکه ازچنك محصل نجات یافت درزاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات راباپایان رسانید

امیر کمال الدین حسین پدرش مولاناشهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود ومادرش درسلك بنات سادات عظام نیشاپور انتظام داشت وآنجناب ازفنون علوم متداوله محفوظ وبهره مند بود ودرعلم جفروتصوف دعوی مهارت مینمود وبنظم اشعار گاهی مشغولی میکردودرابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای آورد ودرایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بآذربایجان شتافته چندگاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانیدند وچون ازآن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی وتولیت موقوفات مزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید ودر سنهٔ اربع وتسعمائه منصب صدارت وپرسیدن مهم دادخواهان را نیز برای صوابنمایش تفویض فرمود ومولانا فصیح الدین صاحب دارا درتاریخ صدارت آنصدر عالی قدراین رباعی نظم نمود **رباعی** ای آنکه زیاده شد زتو قدر قریش ✿ براوج صدارتی مه بدر قریش ✿ ایصدر قریشی لقب عالی قدر ✿ تاریخ صدارت توشد صدر قریش شرح منازل السایرین ومجالس العشاق در سلك مؤلفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد واز اشعار آنجناب خامه سخن گذار یك بیت برلوح بیان می نگارد **بیت** از ین باغ جهان آرا چسان آرم قدم بیرون ✿ که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون

خواجه شهاب الدین عبدالله البیانی ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود ودر مکارم اخلاق ومحاسن اعراق ولطف گفتار وحسن کردار سرآمد ابناء روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور وذهن دراکش نقاد فنون علم وهنر منثورات مؤلفاتش مثال سخنان سحبان بزیور جواهر آراسته ومنظومات منشاتش مانند لالی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامهٔ بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب واثرات کلك لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پرزینت و زیب در فن موسیقی دادوار بقانون ادراك خرده براستادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت بنی حجازی را پذیرفته

نظم فضل را نوبت تو آئین زد ✿ چنك دولت بدامن دین زد ✿ جز بقانون علم لب نگشاد ✿ پای از راه دین برون ننهاد ✿ وآن دوحهٔ جویبار فضل وافضال درچمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو ونما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت مقدم وبراکثر صدور توقیع کشیده چندسال درغایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت ودر آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملك ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله ازوی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود ودو سه سال بی از آنکه مقید بمقتضی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود وبعد از مؤاخذه ومصادره خواجه نظام الملك کرت دیگر کواکب آمال وآمانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید وبرجوع منصب رسالت وپروانه که در زمان سلاطین تیموری ازجلایل مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید وپس از چند روزی چنداز آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده درجرکهٔ امراء عظام مهر زده جای امیر علیشیر را بنقش خاتم حاتم آئین تزئین داد وتا آخر ایام حیات خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب ونیابت آن خواجهٔ فضیلت منقبت درترقی بود وبعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات خجسته ساعات رابکتابت قرآن مجید صرف نمود ووفانش در رجب سنهٔ اثنی وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی مرثیهٔ در تعزیهٔ آنصدر عالیقدر در غایت جودت درسلك نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست **مطلع** گردون که مرکز ستم ونقطهٔ بلاست ✿ یکدل که مبتلای غمش نیست در کجاست واین قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد **قطعه** مخدوم اهل علم وپناه جهان فضل ✿ دردا کـه کوکب شرفش در وبال رفت آمد زاوج عز قدم همچو روح قدس ✿ درعالم مثال ولی بیمثال رفت برلوح دل نوشت امینی بدود آه ✿ تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان قصاید وغزلیات وخسرو شیرین ورباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب وترسلی که محتوی است برمکاتیب ومناشیر درمیان فرق انام مشهور وکمال بلاغت وفصاحت آن منثورات ومنظومات برالسنه وافواه اصحاب یقظه وانتباه مذکور وهوالعفوالغفور

امیر صدرالدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالی قدرش میرك جلال الدین بن میرك محمد امین بن مولانا ناصرالدین ابراهیم است وانتساب مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایة شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شأنش درمیان علماء کالشمس فی وسط السماء هو بداست بثبوت پیوسته ویك شعبه از نسب صاحب هدایة بشیخ ابو العلاء محدث اتصال میابد اما پدر والدهٔ امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحمان بن مولانا عبدالله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاء الدوله قیام مینمود ونسب مادر آن حسیبهٔ نسیبه از یکجانب بمقتدای اهل سلوك وسیر سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس الله روحه العزیز می پیوندد واز یکطرف بامیر عبدالحی بزرك که ازنقباء مشهد مقدسهٔ رضویه بوده وسید کمال الدین عربشاه سبزواری نیز درسلك اجداد مادری آن مستوره

انتظام داشته وجمال‌حال امیرسلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب آراسته است بوفور فضل وادب وکمالات موروث ومکتسب پیراسته است درحسن‌سیرت ونقاء سریرت دست‌پروردهٔ عنایات‌سبحانیست وبجودت طبیعت وحدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی ذهن سلیمش درادراک اقسام علوم بدرجه کمال ترقی نموده وطبع مستقیمش در میدان اکتساب‌فنون قصب‌السبق ازامثال واقران ربوده‌درشیوهٔ نظم ونثر بصفت مهارت‌موصوف ودرشمهٔ جدوهزل بغایت بلاغت‌معروف جواهر زواهر منثوراتش (کامثال اللوء لؤالمکنون) زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار ونوادر عقودمنظوماتش (کانهن الیاقوت والمرجان) مزین رخسارابکار عرایس‌افکاررباعی ایطبع تو مشاطهٔ ابکار سخن ✿ از رشحه کلك توجهانی گلشن ازنظم‌توآثار فضایل‌ظاهر ✿ وزنثر توانوار بلاغت‌روشن وآنجناب دراوایل جوانی چندسال بملازمت شاه‌زادهٔ ستوده‌خصال ابوالمنصور سلطان مظفرحسین میرزا قیام مینمود ودرسنهٔ عشر وتسعمائه کمال قابلیت وصلاحیتش برضمیر زیور خاقان منصورظاهر گشته‌منصب صدارت‌خاصهٔ‌همایون رابرأی صواب نمایش‌تفویض فرمود وامیر سلطان ابراهیم تاآخر ایام‌حیات آن‌پادشاه خجسته صفات درغایت‌اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت وبعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت‌مظفر حسین‌میرزا بروجنات احوال‌خجسته مالش تافته باردیگر علم صدارت‌بر افراشت وچون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابوالفتح محمد شیبانی‌خان انتقال یافت امیرسلطان ابراهیم مانند سایرصدور روزی چندبمواخذهٔ مولانا عبدالرحیم صدر گرفتار بوده بعد ازنجات ازآن قیددرگوشهٔ انزوا وعزلت‌منزل گزید ودرسنهٔ ست‌عشروتسعمائه که‌ماهچهٔ لوای کشورگشای شاهی پرتومعدلت برمملکت خراسان انداخت آنجناب منظورانظار عنایات نواب کامیاب کشته‌بانعامات وسیورغالات‌مفتخر ومباهی شد ودرسنهٔ ست‌وعشرین وتسعمائه ازدارالسلطنهٔ‌هراة باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت وتالیف تاریخ فتوحات شاهی برأی صوابنمایش تعلق گرفت وحالا بجدتمام و جهد مالاکلام بآن امراشتغال مینماید ودرانشاء آن کتاب کمال فصاحت وبلاغت‌ظاهر ساخته ازحسن عبارت ولطف استعارت دقیقهٔ نامرعی نمیگذارد وازجملهٔ نتایج طبع نقاد آن فاضل والانژاد رباعیاتیست که‌در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهرالغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام‌الله الواهب درسلك نظم کشیده ومعانی هدایت آئین آن‌اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان‌در سواد حروف نهان بودبابلغ وجهی ظاهر گردانیده وازجمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله‌ایست که‌در معارضهٔ مهر ومکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب‌مرقوم کلك‌لطایف نگارساخته ودرآن رساله‌نیز رایت بلاغت وسخنوری ولواء براعت وفضل‌کستری برافراخته ع طبع‌لطیف توهمه فکر نکوکند(وذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) امیدواری بکمال مکرمت کردگاری آنکه ع

تاجهان را بقا بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و آمانی درغایت عافیت وکامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از رشحات سحاب کلك گوهر بار وقطرات غمام خامهٔ گوهر نثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه وجلال را ناضر و ریان گرداند بمنه وفضله وعونه وطوله

ذکر شمه ازحال بعضی از مشاهیر ووزراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا

از جملهٔ عادات خاقان منصور صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل ونصب وزرا و دیوانیان میپرداخت وهمواره چهار پنج کس را در آن منصب بایکدیگر شریك میساخت بناء علی هذا درایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر به منصب وزارت مشرف گشتند وذکر بعضی از آنطایفه دراثناء حکایات سابقه سمت اندراج یافته وشمهٔ ازحال زمرهٔ دیگر اینست که مسطور میگردد

خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بسمو حسب وعلو نسب وعظم شان وقدم دودمان موصوف ومعروف بودوچنانچه ازضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر ومیرزاسلطان ابوسعید مدت مدید بامروزارت قیام مینمود وپس از واقعهٔ قراباغ بدارالسلطنهٔ هراة شتافته بنابر التفات خاقان منصور درمنصب اشراف وزراء عظام دخل نمودواعتبار واختیار بسیار یافت ودروقت استیلاء یادگار محمد میرزا درجرگهٔ امراء دیوان مهر زده واقتدارش ازبیشتر بیشتر شدوبعد ازشهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی ازآنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظلال معدلت خاقانی درغایت فراغت زندگانی مینمود ودر تکثیر زراعت وعمارت سعی میفرمودو آن اوان که خواجه مجدالدین محمد خوافی قدم برمسند جاه وجلال نهاد بنا بر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشادوخواجه طاوس ازازالهٔ عرض وناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق وآذربایجان منعطف کرد ودرآن مملکت نیزمعزز ومحترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد ودرسنهٔ تسعمائه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسید گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفس قالب شکسته **بیت** همانجا پرطاوسی ✿ بینداخت جهان از فرکاوسی بپرداخت

خواجه شمس محمد مروارید درسلك اشراف واعیان ولایت کرمان انتظام داشت ودر زمان سلطنت میرزاجهانشاه ترکمان بهراة آمده درخدمت میرزا سلطان ابوسعیدرایت وزارت برافراشت ودر آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق وآذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود ودروقتی که خاقان منصور در هراة برمسند سلطنت نشست از ماوراءالنهر بدرگاه عالم پناه آمدکمر خدمت برمیان بست و باندك زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد ودراستمالت خواطر اکابر واصاغرسعی موفور وجهد نامحصور بجای آورد

وعاقبت عافیت طلب شده از آنکار استعفا نمود وبسلوك طریق فقر ودرویشی اشتغال فرمود وخاقان منصور منصب‌شیخی وتولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره را مفوض برأی صوابنمایش گردانید وآنجناب چندگاه در ترویج وتعمیر آن بقعهٔ متبرکه کوشیده در ضیافت آینده وروند‌ه اهتمام‌تمام بتقدیم رسانید وفاتش در دهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ ۹۰٤ درسالی که حروف ثمین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود ودر مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس‌الدین محمد بتاوکانی مدفون شد وخاقان منصور بتسلی خواطر اولاد امجادش پرداخت وولد ارشدش خواجهٔ عالیجاه شهاب الدین عبدالله را بپرسش وانعام خلع فاخره بنواخت .

خواجه علاء الدین علی الصانعی در سلك اشراف ولایت باخزر سمت انتظام داشت وبواسطه انتساب بآل برمك همواره رایت مفاخرت می‌افراشت بحدت طبع وجودت ذهن ومهارت در نظم اشعار وایثار درم ودینار موصوف و معروف بود ودر مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود وبنابرآنکه برصفت کفایت ظاهرشده برعجزه ورعایا حیف‌وتعدی جایز میداشت وپیوسته نسبت بسایر وزرا رقم تقریر وتزویر براوراق ضمیرمینگاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر باوی متغیر گردید و در آن اوقات از روی جدیاهزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلك نظم کشید **بیت** فرداکه‌شود معرکهٔ ضربت شمشیر ☆ معلوم شود قوت بازوی علیشیر واینمعنی سبب ازدیادکدورت شده دیگر اسباب مدد علت‌گشت وخواجه صانعی‌صباحی که درپایهٔ سریر اعلی درجرگهٔ وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش راکه‌بغایت بزرك بود از سرش‌برداشته درگردنش افکند وامیر علیشیرروی بخاقان منصورآورده این مصراع خواندکه ع چوبارسرسبک‌کردی سبك‌کن‌بارگردن هم **القصه** درآنروز خواجه صانعی مؤاخذ ومعاقب‌گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرود آورد در بالاخانه زندان محبوس شد وزمان حبس او قرب شش سال امتداد یافته درآن ایام غزلی‌غرا منظوم‌گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست **مطلع** آنکه هرگز نشنودگوش توفریاد منست ☆ وآنکه هرگز نگذرد برخاطرت یادمنست اما هیچ فایدهٔ برآن مراسله مترتب نگشت وامیر علیشیر از سرابتداء او در نگذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام‌الله کرده کتب متداوله را تامختصر تلخیص‌بنظر مطالعه در آورد وقصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود واکثر صنایع شعری را بقلم پروری درآن‌قصیده درج فرمود ومآل حالش عنقریب مسطور خواهدگشت انشاءالله تعالی .

خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره ازبزرك زادگان مملکت فارس بودودر

اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر او را بصنوف تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابرآن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلدهٔ هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنهٔ قهر بقتل او فرمان فرمود وچنان استماع افتاده والعهدة علی الراوی که درآنوقت که نایرهٔ غضب خاقانی مشتعل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی تاکی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند ودرآنروز که داخل ایام اوایل محرم الحرام سنه احدی وتسعین وثمانمائه بود خواجه صانعی را ازطاق چهارسوق هراة وخواجه مظفر را بردر دروازه ملک بحلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید **رباعی** ایدیده بعالم ستمکاره نگر ☆ درخواجگی جهان خونخواره نگر ☆ از حالت صانعی برو تجربه کن ☆ در حال مظفرشبانکاره نگر

خواجه امین الدین محمود برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شغف تمام ظاهر مینمود وبحسن خلق ووفور کرم از امثال واقران امتیاز داشت وهمواره خیال همنشینی ومجالست اهل طبع واصحاب فضل برلوح خاطر مینگاشت ودر سنهٔ سبع و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسیدوقرب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و درآن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردیدو بعد ازچند گاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود وخواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذه ومقید گردانید وخواجه امین الدین محمود پس از یک دوسال فرصت یافته و درزی عورات از بالاخانه زندان بگریخت وتا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهراة درگوشهٔ مختفی بود وچون آنجناب بمناسب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود ازکنج انزوا برون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود وبواسطهٔ خدمات سابقه ووسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یافت و چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنهٔ عشر وتسعمائه بجهان جاودان شتافت.

خواجه علاء الدین علی میکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور ومعروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخرالامر ازآن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت ومدت دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود واز غایت سلامت نفس وراستی وکوتاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت.

خواجه نعمت الله سرخ در علم استیفاد سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسر انجام اعمال بزرک و اشغال خطیر اشتغال مینمود و خواجه

مجدالدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملك ومال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت‌الله را مؤاخذه کرده آنچه داشت ازوی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت وخواجه بعداز چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت مغرور گشته در بعضی ازمجالس زبان بغیبت خواجه مجدالدین محمد بگشاد وخواجه مجدالدین محمد باخذ وقید خواجه نعمت فرمان داد محمود حمال که یکی از اشرار عمال بود بروی تقریر نمود وجناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید ودرشکنجه وتعذیب کشید گویند که در درآنوقت که خواجه نعمت راشکنجه میکردند اقرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس درفلان موضع نهاده‌ام محمود حمال اورا گفت کسی پیداکن که صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت‌الله درحال آغاز گفتن لطیفه کرده فرمود که مردك حمال توئی مرا چه ضرورتست که جهة حمل صندوق کس پیدا کنم **القصه** چون خواجه مجدالدین محمد بلکه اکثر وزرا وارکان دولت از شرارت نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بودند اورا چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست **رباعی** بر سفله جهان ناکس مهر گسل☆ هان تا ننهی دل و نباشی غافل بس زلف چو مشك ازوست در نافهٔ گل☆ بس روی چو گل ازوست در پردهٔ گل

سید زین‌العابدین علی پدرش سید زین‌الدین محمود مدتی ممتد در معظمات مهمات دیوانی مدخل داشت ومادرش نهال سیادت ازدودمان سادات ارجمند می افراشت وآنجناب بمحامد سیر ومحاسن شیم موصوف ومشهور بودودر اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام مینمود وپس از آنکه انوار کفایت وکاردانی ازمطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون رابوی مفوض ساخت ودر آن اوان که خواجه نظام‌الملك پای برمسند اختیار واقتدار نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید ودرسنهٔ ثلث وتسعمائه که خواجه نظام الملك با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور گردید وبعد ازچندگاه خواجه افضل‌الدین محمد ازحرکات وسکنات جناب سیادت‌مآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده اورا معزول ساخت وپس ازوفات خواجه افضل خاقان بلندمحل کرة بعداخری سیدزین‌العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد وآنجناب استعفا نموده مهم برآن قراریافت که وزراء عظام بی استصواب جناب سیادت‌مآب بفیصل مهام دیوانی نپردازند وفرامین مطاعه را مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرك همایون نرسانند آنگاه سیدزین‌العابدین از پیشتر بیشتر اعتبار یافته برجمیع امرا مقدم می نشست وبرقم اطلع علیه برپشت نشان توقیع میکشید وبعداز فوت خاقان منصور سلطان بدیع‌الزمان میرزا نیز آنجناب‌را منظور نظر التفات ساخت وبقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندك بقا بود درهیچ مهمی دخل نفرمود وچون ماهچهٔ رایت نصرت آیت محمد خان شیبانی ازافق دیار خراسان طالع گشت سیدزین‌العابدین فرار برقرار اختیار کرد و در اثناء گریز با فوجی ازاوزبکان پرستیز دوچار خورده مهم بجنگ وجدال سرایت نمود وتیرش جان گزا برمقتل سید زین‌العابدین رسید ومانند اجداد بزرگوار خویش درروز عاشورا متوجه

عالم بقا گردید نظم چنین است کردار گردون سپهر ✿ گهش زهر قهر است و گه نوش مهر
بناز ار کسی پروردر کنار ✿ بخاك افکند آخرش خوار وزار

خواجه معزالدین حسین برادر خردتر خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره بود ومدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام مینمود وآنجناب بصفت وقوف وکاردانی وسمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت ودر اوقات شروع درامر صاحب دیوانی رایت کفایت ورعیت پروری بر افراشت تاآخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات برمسند وزارت متمکن بود وبعد ازفوت آنحضرت کمر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت و کماینبغی بترتیب و رعایتش پرداخت و در روزیکه محمد خان درنواحی مروشاه جهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت هم دران مرکه دست قضا بساط حیات خواجه معزالدین رادر نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن

خواجه جمال الدین عطاءالله درزهد وتقوی درجهٔ علیا داشت وهمواره همت بر اداء وظایف طاعات وعبادات میگماشت دراوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست ازارتکاب مناهی و ملاهی بیکبارگی درگذشت وروی بمحراب دین داری وپرهیزکاری آورده درملازمت درویشان و گوشه نشینان ازخود بتقصیر راضی نگشت در علم سیاق وفیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود ودراواسط ایام سلطنت خاقان منصور درامر وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور فراست و کمال کیاست روز بروز مهم او ترقی میکرد تاقدم ازمسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان رابدست آوردو مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلع علیه توقیع میکشید ومهمات سلطانی وامور صاحب دیوانی راازروی کفایت وکاردانی بسر انجام مقرون میگردانید وباوجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در مهام ملك ومال ازاداء فرایض ونوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود ودر سر دیوان تسبیح سردست گرفته دراثناء قیل وقال با اصحاب جاه وجلال بوردی که داشت مشغولی مینمود واواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب رسالت و پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاءالله گشت وقلم عاطفت خاقان وافر رافت لقبش را درفرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت وبعداز فوت آنحضرت آنخواجهٔ صاحب سعادت ازاولاد امجاد پادشاه ولی نعمت ومحمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد وایضاً در ایام استیلاء لواء ظفر انتماء شاهی در بلاد خراسان روی بتکفل مهمی نیاورد امادربن ازمنهٔ مختلفه و انقلابات متنوعه امرا ووزرا دارالسلطنة هراة هرگز هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آنجناب فیصل نمیدادند ودر توجیهات وتحصیلات وقرار مهمات مزارعان ومحترفات رأی صوابنمایش راعمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب آستان ملایك آشیان پادشاه عالمیان تعلق

بامیرخان موصلو میداشت خواجه‌عطاءالله بمرض‌موت مبتلا گشت وچون آنعارضه قوت گرفت وخواجه‌دانست که کاراز امداد درگذشت خاطر برحلول واقعه ناگزیر نهاده بنا بر آنکه وفورطمع امیرخان وارکان‌دولتش رامعلوم داشت تمامی‌جهات ومتملکات خود را مفصل کرد ومقررساخت که‌ازآنجمله چه‌مبلغ ومقدار پیشکش امیرخان نمایند وهر یك ازامرا ونوابش راچه‌چیزدهند وفرمود تابطریقهٔ سنت اسباب تجهیز وتکفین او را مرتب نموده بنظر آوردندو کفن‌رابر بده‌دوختند آنگاه نویسنده پیش‌خود نشانده فرمودتا مفصل‌کرد که‌ازروز اول‌وفاتش تاروز هفتم‌هرروز چندگوسفند وچندمن نان وحلوا و سایر مایحتاج تعزیت‌راترتیب کنند وقرارداد که‌هریك ازغسال وحفاظ ومؤذن ومعرف را چه‌چیزدهند بعدازآن آنچه‌ازاسباب واملاك وجهاتش‌باقی‌ماند درمیان ورثه واقرباء خود تقسیم فرمودوچون ازامثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشانرا پیش خود طلبیده ذکر میگفت تادرروز یکشنبه دوم‌ربیع الاولی سنهٔ‌مذکوره وفات‌یافت و تمامی سادات وقضاةوعلما واشراف واعیان بلکه خواص وعوام طوایف انسان جنازهٔ‌آنجناب را مشایعة کرده در پیشگاه مدرسهٔ شریفهٔ خاقان منصور برنعش آنخواجهٔ مغفور نماز گذاردند وجسدشرا درمزارشیخ صوفی‌علی درموضعی که‌خودتعیین‌نموده بوددفن‌کردند واین قطعه که‌نوشته میشود ازتاریخ فوت خواجه‌عطاءالله خبرمیدهد **قطعه** خواجهٔ‌سالکان عطاءالله ☆ که دلش داشت میل سوی جنان جانب‌خلد رفت شد تاریخ ☆ میل خواجه عطا بکوی جنان .

ذکر بعضی از سادات و نقباء ومشایخ وعلما وفضلا که معاصر بودند بامعز سلطنة والخلافه سلطان حسین میرزا

مقدم این‌طبقهٔ عالی‌شان واشرف اینطایفهٔ معالی‌مکان سادات عظام ونقباء کرام روضه‌مقدسهٔ رضویه اند و دراکثر اوقات سلطنت آن‌پادشاه خجسته صفات امیر نظام ـ الدین عبدالحی‌وامیر غیاث‌الدین عزیز وامیرعلاء الملك درآن‌مقام میمنت انجام بمنصب جلیلة‌المراتب نقابت منصوب بودندوچنانچه سزاوار علو منزلت وسمومرتبت ایشان‌بود بمراسم آن‌امر قیام واقدام مینمودند واین سه‌نقیب واجب‌الترحیب ازسایر نقباء سادات موسوی ورضوی باجتماع اسباب سعادت‌صوری ومعنوی امتیازتمام‌داشتند وهمواره همم عالیه برترویج وتعمیر آن‌مزارقدس آثار وضیافت صادر ووارد میگماشتند‌نفوق وتقدم ایشان برصنادید اقطارجهان مقرروقدم دودمان ورفعت‌خاندان ایشان‌از آفتاب دروسط السماء ظاهرتروحالا نیز امر نقابت آن سدهٔ‌سنیه وعتبهٔ‌علیه تعلق باولاد امجاد آن سه بزرگوار میدارد وهیچ‌آفریدهٔ از سادات روزگار با ایشان نقش‌مساهمت در آن امر بر لوح خاطر نمی نگارد .

سید غیاث الدین افضل بن سید حسن بمزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالهای فراوان در آنولایت بلوازم منصب شیخ اسلامی و فیصل قضایاء شرعیه اقدام میفرمود

سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوك نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رسالت خواجه عماد الدین محمود کاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبر که آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و همدر آنولایت عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از مهمانخانهٔ روح باز پرداخت قصیده شهر آشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنة هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست که

مطلع شکر خدا که قاضی شهرهری نیم ✿ در سلك آدمی صفتانم خری نیم

امیر سید اصیل الدین عبدالله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلادت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دینداری و غایت دیانت و پرهیز کاری از اکثر علما عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی مینمود زبان گهر افشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان بلاغت نشانش مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و بی شایبه مدح گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تالیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملك شیراز که وطن اصلی آنجنابست بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت هفتهٔ یکنوبت در مدرسهٔ عالیهٔ مهد علیا گوهر شاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و در هرماه ربیع الاولی بربیان میلاد بااسعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتویست برسیر سنیهٔ خیر البشر و رسالهٔ مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه برالسنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آئین بریاض بهشت برین در هفدهم ربیع الاخری سنهٔ ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و امجاد آنجناب توجه کرده سیور غالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود .

مولانا شمس الدین محمد بتادکانی در سلك خلفاء شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند نهمت براداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه رشاد و هدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوك مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی خدام عالی مقامش مفتخر و مباهی بودند از آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیدهٔ بوده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این

مطلع در مجالس النفایس مسطور بیت آنهاکه بجز قامت سروت نگرانند ☆ گر راست بگوئی همه کوته نظرانند ومولانا شمس‌الدین محمد در سنهٔ احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت وامیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمیدالدین کوشید ومولانا حمیدالدین مدتی مدید درآن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی وطهارت سلوك مینمود ودر سنهٔ سبع عشر وتسعمائه ازعالم انتقال فرمود .

مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ستة عشر و ثمانمائه در هراة روی نمودومولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میساخت وگاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسائل و قرائت رسایل میپرداخت ومولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر فی‌سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمائه رسالهٔ راکه قاضی عضدالدین انجی‌درمعنی حروف واسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت ودیباچهٔ آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده بآن وسیله شرف‌دستبوس حضرت خاقانی دریافت‌ودر آخر ایام حیات آنحضرت برسالت بادشاه بیجانگر مامور گشته بجانب هند شتافت ودرآنسفر جناب مولوی راوقایع‌غریبه وحالات عجیبه روی نموده آخرالامر قرین صحت‌وسلامت بخراسان باز آمدو بعدازفوت خاقان‌سعید برسبیل نوبت بعزملازمت میرزا عبداللطیف‌ومیرزا عبدالله ومیرزا ابوالقاسم‌بابر معزز شد ودر زمان سلطان سعید فی‌جمادی الاولی سنهٔ سبع وستین وثمانمائه به‌منصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت وتاآخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی‌الاخری سنه سبع وثمانین وثمانمائه روی‌نمود ازآثار اقلام‌بدایع ارقامش کتاب افادت‌آیاب مطلع السعدین در میان مردم متداول ومشهور است ودرآن تاریخ شریف معظم وقایع معمورهٔ ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر خان تاوقت شهادت میرزا سلطان‌ابوسعید گورکان‌مسطورو‌الله‌اعلم بحقایق الاحوال‌والامور

امیر محمدبن امیرهاشم بشرف ذات ومحاسن‌صفات واخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بودودرزمان سلطنت خاقان‌منصور مدتی‌مدید بمنصب نقابت منصوب بود وبلوازم آن‌امر قیام‌مینمود نسب‌شریفش بسیداشرف بن‌مبارکشاه که‌درسلك‌اشرف سادات ونقباء خراسان انتظام داشت میپیوندد وسلسلهٔ آباء سیداشرف باما‌م عالی مقام ابی عبدالله‌الحسین بن‌امیر المؤمنین‌علی علیهما السلام ملحق میگردد .

قاضی نورالدین محمدامامی ولد ارشد قاضی صدرالدین محمدبن قاضی قطب‌الدین عبدالله بودو بعداز فوت قاضی‌قطب‌الدین احمدمنظور‌نظر عاطفت‌خاقان‌منصور گشته بلوازم منصب‌موروثی قیام مینمود ودرفیصل قضایاء شرعیه غایت امانت‌ودینداری ونهایت دیانت وپرهیزکاری ظاهرساخت ودر کمال جاه‌وجلال ووفور اختیار و استقلال

بقطع وفصل مهمات دینیه پرداخت ومضمون همایون (فاحکم بین الناس بالحق) همواره مطمح نظر عالی اثرش بود ودرهیچ قضیهٔ ازقضایاء فرق انام ازمقتضای فتوی علماء اسلام تجاوز نمی نمود وبعدازمدت هیجده سال که بآن شغل اشتغال داشت پهلو بربستر ناتوانی نهاده در بیستم جمادی الاخری سنهٔ احدی وتسعین وثمانمائه دست قضا سجل حیاتش درنوشت ودر گازرگاه بحظیرهٔ که جهة همین مصلحت ساخته بودند مدفون گشت وازقاضی نورالدین دوپسر ماند عالیجناب معالی آیاب شیخ الاسلامی ملاذالانامی صدر الشریعه نور الدین محمد وجناب فضایل پناه بناهت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود واین دوپسر عالی گهر بعدازفوت والد بزرگوارخویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته سیور غالات ومعافیات حضرت اقضوی بدیشان تعلق گرفت وپسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شدو درفیصل قضایا اقتداء بسنت سنیهٔ آباءعظام واجداد کرام خویش کرد وچون سلطنت خراسان ازدودمان امیر تیمور گورکان به محمدشیبانی خان انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود وبعداز آنکه عرصهٔ ممالك خراسان ازفروغ ماهچهٔ لوای جهانگشای شاهی صفت اضائت پذیرفت وقدم خاندان وعظم دودمان وکمال اسلام ودینداری ووفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزدنواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دارالسلطنة هراة ومضافات مفوض برأی صوابنمایش شدوچون آنعالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطهٔ سلامت نفس وعدم میلان خاطر بسرانجام اشغال دنیوی ازامر شیخ الاسلامی استعفا فرمود دست ازانکار بازداشت ومضمون این بیت را که بیت زمنصب روی در بیمنصبی نه ☆ که ازهرمنصبی بیمنصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت برادخار مثوبات اخروی گماشت وحالا آنعالیجناب و برادر خجسته سیرتش درغایت اعزازواحترام ونهایت اجلال واکرام در وطن مألوف ومسکن معهود یعنی دارالسلطنة هراة حمت عن الآفات تشریف دارند طوایف انام ازخواص وعوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر ومطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد وارادت بجای می آرند.

مولانا محمد بن حسام الدین درمیان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد واو را درنظم اشعار قوت بسیار بود وپیوسته درمنقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة وسایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصایدغرا نظم مینمودو آن ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است وبرالسنه وافواه محبان آل عبا مذکور وازجمله مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بروزن شاهنامه درسلك نظم کشیده ودرآن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه در قصبه خوصف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست

قاضی مسعود قمی ازجمله اعیان عراق بود ودرزمان خاقان منصور ازوطن

مالوف بهراة آمد ملازمت امیر نظام‌الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع کرد و خواجه در آن باب نزدیك بدوهزار بیت درسلك بیان آورد و قصه یوسف وزلیخا ومناظره شمس وقمر وتیغ وقلم نیز ازجمله منظومات اوست و این مطلع دردیوان غزلیاتش انتظام دارد که **بیت** بی تو چون درگریه خوابم میبرد ☆ خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلدهٔ فاخره هراة روی نمود ودرمزار پیر سیصد ساله مدفون شد

قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال‌الدین ابوسعید بن مولانا شمس‌الدین عبدالله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود ودرزمان خاقان منصور چندگاه در بلدهٔ هراة بلوازم منصب قضاقیام مینمود ومدتی دیگر درمدرسهٔ شریفه سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت وچون اجل موعود در رسید فی شهور سنهٔ علم عزیمت بعالم آخرت برافراشب

مولانا یوسف بدیعی ازولایت اندجان بود ودر صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود ودرزمان فرخنده نشان خاقان منصور ازماوراءالنهر بهراة تشریف آورده درظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت ازعلم عروض وصنایع و بدایع شعری وفن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعدمعماء رسالهٔ مفید تالیف فرمود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که **بیت** گر بدین آب و هوا کویت بود منزل گهم ☆ نی زلال خضر باید نی دم روح اللهم وفاتش درشهور سنهٔ سبع وتسعین وثمانمائه در سرخس اتفاق افتاد ودر مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد .

حافظ غیاث قدوهٔ ارباب علم وعرفان وعمدهٔ محدثان زمان بود ودر ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلدهٔ هراة بافاده قیام مینمود وفاتش در سنهٔ سبع و تسعین وثمانمائه اتفاق افتاد ودر مزار شیخ بهاءالدین عمر مدفون گشت .

مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکونست ورشحات اقلام فیض انجام این زبدهٔ شیخ وشاب بسان قطرات سحاب خضرت بخش فضای جهان بوقلمون ازجواهر نظمش صدف افلاك پرور شب افروز واز لآلی نثرش عرصهٔ عالم خاك جواهر اندوز تصانیف آنحضرت در اقسام علوم بیحد و در هر تصنیف خزاین معانی بیعد لاجرم حاجت بآن نیست که خامهٔ دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید وباناملِ سعی واجتهاد وابواب مناقب ومفاخر آن ملاذ اصحاب بینش وایقان برگشاید **نظم** چه حاجت که کلك بلاغت مآب ☆ نویسد که عامست فیض سحاب ☆ چه حاجت که گویند ازنور مهر ☆ منور بود عرصهٔ نه‌سپهر ولادت باسعادت آنجناب درشب بیست

واضح باد که سنهٔ وفات قاضی شمس‌الدین رامؤلف نگاشته واز کتبی که عندالطبع مد نظر بودنیز بتحقیق نپیوست حرره محمد تقی شوشتری

وسیم شعبان سنهٔ سبع وعشرین وثمانمائه بقصبهٔ حرجرد جام اتفاق افتاد وپس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم برمدارج زهد و تقوی نهاد بواسطهٔ مناسبت اصلی وملایمت جبلی در مبادی تنسیم صباء صبی از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم را خضرت ونضارت بخشید ومهارتش در آن فن بمرتبهٔ رسید که دیوان اشعار متقدمین ومتاخرین را از درجهٔ اعتبار ساقط گردانید ودر زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه وافر تهور حلیهٔ حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت ودر زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بترتیب دیوان اول وتالیف بعضی از رسایل تصوف پرداخت وسایر مؤلفات ومنظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور تحریر یافت ولوایح آن کتب افادت آثار ورسایل اعجاز کردار برصحایف روزگار واوراق لیل ونهار تافت میان جناب مولوی وامیر نظام الدین علیشیر قاعدهٔ مودت و ارادت ارتباط واستحکام مالاکلام داشت لاجرم آنجناب دراکثر تصانیف منظوم ومنثور خویش مدح وثنای آن امیر نیکوکیش را برالواح بیان نگاشت ومصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف وتوصیف آنحاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هرکس بمطالعهٔ کتب آن دو بزرك فایض شده راقم حروف را در بن دعوی راست گوی میشمارد ووفات مولانا نورالدین عبدالرحمن درروز جمعه هیجدهم محرم الحرام سنه ثمان وتسعین وثمانمائه روی نمود ومدت حیات آنجناب هشتاد و یکسال بود وصباح روزشنبه خاقان منصور وامیر نظام الدین علیشیر وسایر امرا وارکان دولت وتمامی اعیان ملك وملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده در اقامت لوازم تجهیز وتکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند ونعش آن افاضل مآب را بعیدگاه برده ونماز گذارده بتخت مولانا سعدالدین کاشغری باز آوردند ودر پیش روبش دفن کردند حضرت خاقانی وجناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر واشراف و سادات وعلماء اطراف رادر عیدگاه هراة جمع ساخته جهة ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام وختمات کلام قیام واقدام نمودند وامیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا نورالدین عبدالرحمن ترکیبی غرا در سلك انشا کشید مطلعش برخاطر بود مثبت گردید **مطلع** هردم از انجمن چرخ جفای دگر است ✿ هریك از انجم اوداغ بلای دگراست وتاریخ وفات مولانا عبدالرحمن رافاضل آنزمان بعبارات مختلفه درسلك نظم انتظام دادند از آنجمله مولانا انوری که شاعری ابدال وش بود ونظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نکاشت **قطعه** جامی که بودمایل جنت مقیم گشت ✿ فی روضه مخلدة ارضها السماء کلك قضا نوشت روان بردر بهشت ✿ تاریخه ومن دخله کان آمنا

خواجه رضی الدین احمد جامی مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی احمدالجامی النامقی قدس الله سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علوقدر وبناهت شان ممتاز ومستثنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلامی مشارالیه تعلق بوی میداشت وهمواره خان احسان گسترده همت عالی نهمت برضیافت صادر ووارد میگماشت وچون آنجناب ازجهان گذران درسنهٔ ثمان وتسعمائه بفضای جهان

انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت واعتبار واختیار آنجناب در آن ولایت از اماثل واقران در گذشت اما بواسطه سعت مشرب گاهی با شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقهٔ آبا واجداد بتجرّع شراب ناب قیام مینمود درصفت جود وسخاوت وسلوك طریق بذل ومروت عدیل ونظیر نداشت ومادام الحیوة آنچه ازهرجهة حاصل میکرد صرف آینده و رونده نموده تخم محبت واخلاص در زمین دل همگان میکاشت ودر شهور سنهٔ عشرین وتسعمائه علم عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت.

خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود واکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات وعبادات صرف مینمود در سلوك طریق ریاضت وتقوی وارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد وهمواره برسجاده پرهیزکاری ودینداری نشسته شرایط افادهٔ علوم ظاهری وباطنی بجای می آورد ودر شهورسنهٔ عشرین وتسعمائه روی بریاض رضوان آورد.

مولانا کمال الدین عبدالواسع النظامی ولد مولانا جمال الدین مطهر باخرزی بود واکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشاء و تحریر مکاتیب ومناشیر مهارت کامل حاصل داشت ودر اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع وحالات آنحضرت گماشت اما چون در اثناء گذارش حکایات در ایراد تشبیهات واستعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نه پسندید و آن امر را برأی صوابنمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجدالدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبدالواسع میل بسیار بود وچون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته باوی هزل مینمود وآنجناب باخواجه نظام الملك واولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوك میداشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت ودر دیباچه یکی از آن نسخ این چندبیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملك خواجه کمال الدین حسین وخواجه رشیدالدین عبدالملك در سلك نظم کشیده والحق درین ابیات کمال فصاحت وبلاغت ظاهر گردانیده **قطعه**

دو برادر باهم ارزانی که از قدر آمدند ✿ آن وزارت را مآب وابن امارت را مآل ✿ آن کمال دین ودولت درهمه بابی رشید ✿ وبن رشید ملك وملت در نهایات کمال ✿ هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ ✿ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال ✿ برسرند از مهر ومه آن درعلا وین در علو ✿ برترند از بحر وکان آن درسخا این در نوال ✿ از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب ✿ وزرکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال ✿ آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر ✿ آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ✿ ماه جاه وحشمت آن باد فارغ از خسوف ✿ آفتاب دولت این باد ایمن از زوال.

قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی

بود ومولانا حاجی محمد در سلك اعاظم فقهاء زمان میرزا ابوالقاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد وتقوی ومهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علماء ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدت مدیددر مدرسهٔ غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بمراسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب رابتکلیف موفور قاضی دارالسلطنهٔ هراة گردانیدوقاضی نظام الدین بر وجهی درقطع وفصل قضایاء شرعیه طریق اجتهادمسلوك داشت کهقصه امانت ودیانت شریح قاضی منسوخ شدوفات قاضی نظام الدین درماه محرم سنهٔ تسعمائه دست داد ورا قم حروف را نظم این رباعی درتاریخ آنواقعه اتفاق افتاد **رباعی** آنکس کهشریعت بنظام از وی شد ✡ ازحکم قضاسجل عمرش طی شد ازصفحهٔ دلچو محوشد نام نظام ✡ توضیح پذیرفت که فانی کی شد

مولانا معین الدین الفراهی برادرارشد قاضی نظام الدین محمد بوددربسیاری ازفضایل و کمالات اظهاروقوف مینموددرزهد وتقوی درجهٔ علیا داشت واکثر خطوط رادر غایت جودت برصحیفهٔ تحریر مینگاشت درایام جمعه بعدازاداء نماز درمقصوره مسجد جامع هراة وعظی درکمال تاثیر میگفت وددرغرر معانی آیات واحادیث را بالماس طبع لطیف میسفت باعاظم امراونوئینان کهدرمجلس وعظ او می نشستندملتفت نمیگشت ودروقت نصیحت آنطایفه سخنان درشت برزبانش میگذشت وآنجناب بعدازفوت برادر بموجب تکلیف خاقان والاگهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود آنگاه ترك آن امر داده هرچند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود ازآثار قلم لطایف نگار مولانا معین ـ الدین معارج النبوه درمیان مردم مشهور است واکثروقایع وحالات سید کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات بروایات مختلفه درآن نسخه مسطور ومولانا معین الدین درشهور سنهٔ سبع وتسعمائه مریض شده درگذشت ودرمزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری پهلوی برادر خودقاضی نظام الدین مدفون گشت

مولانا شمس الدین محمد اسفراینی درایام جوانی بهتحصیل علوم بلتکمیل فنون محسوس ومفهوم قیام نمودودرمیدان درس وافاده ازاماثل واقران قصب السبق در ربود وآنجناب بحسن محاوره ومکارم اخلاق اتصاف داشت ومدتی مدید درمدرسهٔ شریفهٔ سلطانی وبعضی دیگر ازبقاع دارالسلطنهٔ هراةهمت برنشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخر سنهٔ تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد

مولانا شمس الدین محمدبن مولانا شرف الدین عثمان درجمیع اقسام علوم معقول وتمامی فنون مفهوم ومنقول سرآمد علماء ماوراءالنهر بلکهمقتدای فضلای هر شهر بود ودر اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدارالسلطنهٔ هراةرسید ومنظور نظر عنایت خاقانی وملحوظ عین رعایت جناب مقرب

حضرت سلطانی گشته عزیمت آنسفر مبارك بامضارسانید و بعدازمراجعت دردارالسلطنة هراةتوطن نمودوسالها درمدرسهٔ شریفه سلطانیه ومدرسه اخلاصیه مبشر فواید علمیهو درس‌مسائل‌دینیه‌مشغولی میفرمودو آنجناب که بمولانازادهٔمولاناعثمان‌اشتهاردارد باوجود کمال‌دانشمندیو کبرسن‌ووفورزهد وتقوی بصفت تواضع‌وکسر نفس‌اتصاف‌داشت ودرماه ربیع الاولی سنهٔ احدی وتسعمائه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت .

مولانا برهان الدین عطاءالله الرازی بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب وعدم تعیین برتمامی ظرفاء هنرور فایق می نمود و مدتی مدید تدریس مدرسهٔ خاقان سعید مغفور و خانقاه خاصه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بقلم فضل و کمال نقش افاده برصحایف ضمائر بسیاری از طلبهٔ علوم مینگاشت ارتحال مولانا برهان‌الدین از جهان محنت آئین بخلدبرین در ماه رمضان سنهٔ اثنی وتسعمائه بوقوع انجامید واز نتایج طبع او رساله‌اینست که در فن معما در زمان ابوالقاسم‌بابر میرزا مرقوم کلك بلاغت انتما گردانید .

حضرت مخدوم امیر خواند محمداز سایر اولادعظام امیرخاوند شاه‌بلکه از اکثر علماء فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند ودر ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده درعلوم معقول ومنقول نقش مهارت برلوح خاطر نگاشتند ووفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ وصنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن‌بعجز وقصوراعتراف دارد و کمال‌بلاغت‌آن مهرسپهرسیادت در تحریر حکایات وتقریر روایات درجه داشت که بیان فصحا توضیح آن‌را کماینبغی ازجمله‌محالات میشماردتالیف کتاب افادت‌آیاب روضة الصفابرثبوت‌این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع اینمعنی دلیلیست مبرهن وراقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلك شاگردانش‌میشمارد سبحان‌الله غلط گفتم انتساب قطرهٔ بدریا عین‌بی‌ادبیست و اقتباس ذرهٔ ازخورشیدوالاغایت بوالعجبی **نظم** چه‌نسبت ذره را با مهر انور ☆ نمیشاید خزف درعقدگوهر اگرخواهم که‌باشد آبرویم ☆ همی گویم که من شاگرد اویم نه شاگردم غلام کمترینم ☆ بگردخرمن اوخوشه چینم غرض‌ازاظهار این‌شرف آنکه اگر کلك سخن گذار درین مقام بیش‌ازاین‌درذکرمکارم اخلاق‌ومحاسن‌آداب‌آنحضرت‌مبالغه کند شاید که‌مردم عیب‌جوی بنا بر نسبت مذکور بخودستائی حمل‌نمایندوگفتار این بیمقدار راداخل لاف و کذاف داشته زبان اعتراض بگشایندلاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته‌رقم میگرداند که‌حضرت ابوی مخدومی رادراواخر ایام حیات میل بانقطاع‌وانزوا شده ازاختلاط خلایق دامن‌همت برچیده مدت یکسال در گازرگاه روزگار گذرانیدند واکثر اوقات رابکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف

گردانیدند ودرماه رمضان سنه اثنی وتسعمائه بواسطۀ عرض مرض سوءالقنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند ومدت دوماه صاحب فراش بوده دردوم ذی قعده سنۀ ثلث وتسعمائه ازمحنت آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت درسن شصت وشش سالگی دست داد دفنش درمزار شیخ بهاءالدین عمر اتفاق افتاد .

مولانا قطب الدین محمد آدم اعلم اطباء زمان وافضل حکماء دوران بودو درمعالجه مرضی و ازالۀ علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهر مینمود امابصفت حسن خلق اتصاف نداشت ودراوایل سنۀ اربع وتسعمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت .

مولانا نظام الدین عبدالحی الطبیب درمبادی احوال بعلاج مرضی دارالشفاء امیرهدایت انتما مشغول بودوچون حضرت ولایت پناه خواجه عبیدالله طاب ثراه بواسطۀ عرض مرض کس بهراة فرستاده از عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود وبعداز آنکه ازآن سفردوستکام بازآمد بمزید عنایت ونوازش اختصاص یافته روزبروز پایۀ قدرومنزلتش بالا گرفته وساعت بساعت کوکب بخت وطالعش سمت استعلا پذیرفته تاکار بجائی رسید که منظور نظر التفات خاقان منصور پسندیده صفات شده ودرحرم نیزدرآمده محرم اسرارصغار وکبار گشت و تاآخر ایام حیات دراوج جاه وجلال بود .

مولانا شمس الدین محمدروجی مقتدای مشایخ زمان وپیشوای اصحاب زهد وعرفان بودوقرب هفتاد سال درسلوك طریق هدایت وتتبع سنن سنیۀ حضرت خیرالبریه علیه السلام والتحیة سعی نمودجمعی کثیر ازدرویشان وطالبان طریقه ایشان هرروز بآستان کرامت آشیانش میرسیدندواز باطن فرخنده میامنش اقتباس انوارسعادات کرده بمرادات فایزمیگردیدند وآنجناب دراوایل ماه رمضان سنۀ اربع وتسعمائه مریض گشت ودر ایام ناتوانی بنابرحسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان درتجهیز وتکفین من شرایط اهتمام بجای آوردنمودرهر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند ودرروز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق رالبیك اجابت گفت وامیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل وتکفین باتفاق اشراف واعیان هراة نعش مغفرت صفاتش را بعیدگاه هراة بردند ونماز گذارده درپهلوی قبرمولاناسعدالدین کاشغری که پیرایشان بود دفن کردند اما پس ازروزی چند بعضی ازمریدانش نیم شبی بآن مقبره رفته وآن پیر عزیز راازقبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودندونزدیك بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند این قطعه راکه نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی درتاریخ آنواقعه منظوم گردانیده وروز وماه وسال آنحادثه رادر یك مصراع بسرحد ظهور رسانیده **قطعه** آن پیر که سر عشق او را ✿ از عین شهود بود مشهود منسوب بروح و در حقیقت ✿ زونسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ ✿ شنبه که زصوم شانزده بود .

مولانا میرحسین معمائی در تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه وشیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهرهٔ آن صنعت کشید و درسنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاك اعتقاد رساله ایست که در فن معما درسلك انشا کشیده و در کلام منظوم ومنثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعهٔ بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود **قطعه** مظهر خلق حسن میر حسین ✿ سید فاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین ✿ یافت از حادثهٔ دهر نجات نور رحمت چو برو نازل شد ✿ نور رحمت شودش سال وفات

مولانا کمال الدین مسعود شروانی درعلم کلام و منطق و حکمیات اعلم علماء زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر مینمود سالها درمدرسهٔ مهدعلیا گوهرشاد آغا و مدرسهٔ اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بدرس وافاده اشتغال داشت و بعداز فوت قاضی نظام الدین ترك تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده درمدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت و درروزیکه آنجناب را در آن مدرسه اجلاس میکردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دارالسلطنة هراة مجتمع گشتند وچون یکی از شروط وقفیه آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان در آنجا مدرس باشد درآنروز مولانا کمال الدین مسعود قصد تعرض دانشمندان خراسان کرد آیت (انی اعلم مالاتعلمون) را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسائل درمیان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت اشعارش این مطلع درمجالس النفایس مسطور **مطلع** بسوز سینه مستان برقت می ناب ✿ که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب انتقال مولانا مسعود شروانی ازجهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود و درمزار پیر سیصدساله مدفون شد

مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعداز واقعه شاهزاده بدارالسلطنهٔ هراة شتافت و آغاز درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بروجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشت والحق در آن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل واقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی مینمود خاطر

امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هراة ببلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر بردودر آن ولایت نیزازوی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندز آورد ودر ظل رعایت امیرخسروشاه می‌بود تا آن‌زمانیکه ازعالم انتقال نمود.

مولانا مسیح الدین حبیب الله برادرزادهٔ مولانا عزالدین حسین طبیب بود که درزمان میرزاسلطان ابوالقاسم بابرومیرزا سلطان ابوسعید ازسایر اطباء زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میر بود ومولانا حبیب الله نیز درمعالجه مرضی و ازاله علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید وازمبادی ایام سلطنت خاقان منصورتاوقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید باوجود حصول تقرب بردرگاه خلافت پناه ووفور اسباب مکنت وجاه بطیب نفس و بشره شکفته بر بالین فقرا ومساکین تشریف میبرد واز روی طوع ورغبت بیکلفت در معالجهٔ درویشان ومحتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد ودرشهور سنهٔ خمس وتسعمائه نبضش ازقانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلاشده بجوارمغفرت الهی بپوست

مولانا حسن‌شاه شاعری بودبلیغ وشیرین کلام وازحیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعراء انام همواره ابیات ظرافت آمیز واشعارمزاح انگیز برلوح بیان مینگاشت و درهیچ مجلسی ازمجالس دقیقهٔ از دقایق ندیمی ونکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بیشایبهٔ تکلف در آن شیوه بیمثل زمان خود بود چنانچه درآن باب این بیت نظم نمود **بیت** درشعرودر ندیمی ودرفضل ودرادب ☆ نی در عجم یکی چومنست ونه درعرب و مولانا حسن‌شاه دراوایل ایام‌جوانی درملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبردو بصیقل لطف طبع‌وحسن تقرب زنك ملال ازمرآت ضمیر آن‌شهریار کشور گیر می‌سترد ودرآن اثناروزی سخن بذکر معایب ملوك رسیدو مولانا حسن شاه هر یك ازسلاطین‌ماضیه رابعیبی منسوب گردانید میرزا محمددر آخر مجلس از وی پرسید که‌من چه‌عیب دارم جناب‌مولوی جوابداد که‌غیر کاهلی هیچ‌منقصتی درذات شمانمی‌بینم پادشاه گفت که کهالت مارا ازکجادانستی گفت‌از آنجا که میتوانید گفت که‌ده‌هزار دینار بمولانا حسن‌شاه دهید ونمی گوئید میرزامحمد ازشنیدن‌این سخن‌در خنده افتاده پنجهزار دینار بمولانا حسن‌شاه عنایت کردمولانا گفت‌اینك ازغایت‌کاهلی درمیان راه ماندید ومولانا حسن‌شاه بعداز شهادت میرزامحمد دردارالسلطنهٔ هراة متوطن گشت وهمواره باسلاطین وحکام طریق‌اختلاط مسلوك‌داشته بفراغت اوقات میگذرانید وچون سلطنت ممالك‌خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوارعاطفت امیر نظام‌الدین علیشیر بروجنات احوالش‌تافت وجناب مولوی پیوسته مقرب‌حضرت سلطانی را ملازمت میکرد وبتقریبات جهة تشحید خاطر عاطرش ابیات بسلك نظم درمی آورد ازجمله آنکه نوبتی داروغهٔ‌هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمهٔ کبودرا که‌ضعیفهٔ بدکردار

بود از شهر اخراج کردوخواجه مطهر عودی بخدمت امیرعلیشیر شتافته منزل اورا که دیوانی شده بود طلب نمودوملتمس مبذول افتاده همان‌زمان مولانا حسن‌شاه بمجلس در آمد وهمان‌التماس کردمقرب حضرت‌سلطانی جوابداد که آنخانه تعلق بخواجه مطهر گرفت ومولانا حسن‌شاه فی‌الحال این‌رباعی برزبان آورد **رباعی** درشهر اگر مطهر عودی هست ✲ برخوددر فسق کس نیارد بربست‌هرقحبه که از شهر برونش کردند✲ این قحبه زن‌آمد وبجایش بنشست دیگر آنکه بعداز فوت امیر سلطان حسن‌ارهنگی مقرب‌حضرت سلطانی جهةترویح روح‌او ترتیب آشی‌عظیم اشارت فرمود و فرمانبران آغاز سرانجام اسباب‌مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن‌شاه بدردولتخانهٔ آنجناب می‌آمد وخبرمیگرفت که‌آش بکجارسیده قضارا درروزیکه آش میکشیدند اورا مهمی روی‌نمود ودروقتی بملازمت امیرعلیشیر آمدکه طعام باتمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این‌رباعی برزبانش گذشت **رباعی** دیرآمدم وزغصهٔ غمخوردن ✲ دانم بیقین که جان‌نخواهم بردن یك‌آش دگر برای‌من‌فکر کنید ✲ کزغصهٔ این‌آش بخواهم‌مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود ومدت عمرش زیاده برصد سال‌بود .

میرحاج بشرف‌سیادت‌وصفت زهدوعبادت اتصاف‌داشت وهمواره‌در منقبت شاه ولایت علیه‌السلام والتحیة‌قصایدغرا برلوح‌بیان مینگاشت تخلصش دردیوان قصاید میر حاج‌ودر غزلیاتش انسی بودوقصهٔ‌لیلی ومجنون را بنظم آورده بااین بیت افتتاح نمود

بیت ایعشق تورا جهان طفیلی ✲ مجنون توشد هزارلیلی

مولانا کمال‌الدین حسین‌الواعظ درعلم‌نجوم‌وانشا بیمثل‌زمان خود بود ودر سایرعلوم نیز باامثال واقران‌دعوی برابری‌مینمود وبآواز خوش وصوت‌دلکش بامر وعظ ونصیحت میپرداخت وبه‌عبارات لایقه واشارات‌رایقه معانی آیات بینات کلام‌الهی وغوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی رامبین میساخت صباح‌روز جمعه در دارالسیادة سلطانی که‌درسر چهارسوق بلدهٔ هراة واقع‌است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از اداء‌نماز‌جمعه‌در مسجد جامع‌امیرعلیشیر درلوازم آنکار‌شرایط اهتمام‌بجای‌آورد روزسه‌شنبه درمدرسهٔ سلطانی‌وعظ میگفت وروز چهارشنبه درسرمزار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمدوایضاً دراواخر اوقات‌حیات چندگاه درحظیرهٔ سلطان‌احمد میرزا روز پنجشنبه بآن امر پرداخت وچون‌متقاضی اجل‌موعود دررسید فی‌سنهٔ عشرو تسعمائه مهر سکوت برلب زده عالم‌آخرت رامنزل‌ساخت‌مصنفات مولانا کمال‌الدین حسین بسیاراست وآثار خامهٔ بلاغت دثارش بیشمار ازآنجمله‌جواهرالتفسیر ومواهب علیه‌وروضة‌الشهداو انوار السهیلی ومخزن‌الانشا واخلاق المحسنین واختیارات در میان مردم مشهور است واز اشعار فصاحت‌شعارش این مطلع درمجالس النفایس مسطور **مطلع** سبز خطا ز مشك‌ترغالیه برسمن مزن ✲ سنبل تاب‌داده را برگل نسترن مزن ودرین تاریخ یعنی

شهور سنهٔ تسع وعشرین تسعمائه که ابن اجزا سمت ترتیب میپابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخرالدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فیوضاتست بنصیحت وارشاد فرق عباد میپرداز ندوالحق درآن امر باحسن وجهی وابلغ صورتی رایت تفوق براماثل وافاضل می افرازند وازسایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند وهمواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفوبه بر لوح خاطر عاطر مینگار نداز منظومات مولانافخرالدین علی محمود واباز که بروزن لیلی ومجنون درسلك تحریر کشیده اند درمیان مردم مشهور است وبسیاری ازمعانی دقیقه درآن رساله مندرج ومذکور .

مولاناعبدالجمیل درسلك دانشمندان متعین انتظام داشت وچندگاه دردارالسیادة سلطانی بقلم دانش نقش افاده برصحیفه خواطر طلبه مینگاشت وفاتش در سنه احدی عشروتسعمائه اتفاق افتاد وجهة ضبط تاریخ مذکور کلك سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه زبان گشاد **قطعه** افسوس ازآن سپهر دانش ٭ کش بودچوابر شیوه انفاق ٭ زآن عبدجمیل گشت نامش ٭ کاراسنه شد بحسن اخلاق ٭ تاریخ وفات اوخرد گفت ٭ علامهٔ بیمثال آفاق .

مولانا نظام الدین عبدالحق از اکثر مفتیان دارالسلطنة هراة بمزید فقاهت ممتاز بود وچند گاهی بمنصب قضاسرافراز شده بفیصل قضایاء شرعیه قیام مینمود

مولانا سیفی درزمان خاقان منصور از بخارا که وطن مالوف ومسکن معهود او بود بهراة آمد آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیاناً بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام می فرمود وبعدازچند سال بمقتضای حدیث (حب الوطن من الایمان) روی بماوراء النهر آورد وبشرف آستانی شاه زادهٔ سعید بایسنقر میرزا مشرف گشته دوسه سال درخدمت آنحضرت بسر برد وچون میرزا بایسنقر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید مولانا سیفی در **بخارا** ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش درنوشت وآن جناب را اشعاردلفریب ومعانی خاص بسیار است ازآنجمله ابن دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد **بیتین** ای تراچون دل عشاق پریشان کاکل ٭ قامت فتنه وسرفتنه و دوران کاکل ٭ همچو دودبست که برگرد سر شمع بود ٭ حلقه حلقه بسر آن مه تابان کاکل وایضا مولانا سیفی درباب ارباب صناعات دیوانی علاحده اختراع نموده ودر آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده ازجمله آن ابیات این مطلع بغایت مشهور است **مطلع** تا بنقد جان بت خبازمن نان می دهد ٭ عاشق بیچاره نان می گوید وجان می دهد .

مولانا ریاضی ازمشاهیر شعراء خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال می نمود وچندگاه قضاء ولایت زاوه ومحولات که منشاء ومولداوست تعلق بوی میداشت وبواسطه شکایت کلانتران ولایت ازآن امر معاف شده همگی همت برنظم

اشعار گماشت این مطلع ازمنظومات اوست که **مطلع** فلك شسته بآب خضر اگر دامان من بودی ☆ هنوزم دست دوراز دامن جانان من بودی.

شیخ صوفی علی درسلك اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت واز اوایل ایام صبی تانهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات وعبادات میگماشت وجمعی کثیر ازدرویشان درخانقاه آن جناب ساکن میبودند واوقات شریف را مستغرق ذکرالهی گردانیده ازباطنش اقتباس انوارسعادت مینمودند وشیخ صوفی علی دراواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیك اجابت گفته درگذشت ودرحظیرهٔ که خواجه جمال الدین عطاءالله درسرخیابان ساخته است مدفون گشت.

خواجه منصور تبکچی مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد وحسب الحکم بپرسیدن مهم دادخواهان مشغولی می کرد ازنظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزل های دلفریب بر لوح بیان می نگاشت این مطلع از جمله ابیات اوست که **مطلع** پردهٔ لاله تهی دیدم و آغشته بخون ☆ یادم آمد که مرا رفته دل ازپرده برون

مولانا نظام الدین استرآبادی سرآمد قصیده گویان زمان خودبودوگاهی بطلب علم نیزمشغولی مینمود این مطلع ازمنظومات اوست که **مطلع** بباغ دل دربن بستان سرای عالم فانی ☆ نهال آرزو منشان که بارآرد پشیمانی.

مولانا محمد بدخشی بحلاوت گفتار وبلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت برنظم معما وتالیف قواعد آن فن میگماشت مدت سی سال درملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید وچند رساله درعلم معما مرقوم کلك فصاحت انتما گردانید وچند رساله درعلم معما مرقوم کلك فصاحت انتما گردانید ازجمله معمیات آن جناب این معما باسم حبیب بخاطر بود مثبت گشت **معما** ترا تبخاله برلب های خندان ☆ حبابی شد بطرف آب حیوان

مولانا نورالدین محمدزیارتگاهی ازجانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی بود وازطرف مادر دختر زادهٔ مولانا شریف الدین عبدالقهار و او درایام جوانی درمدرسهٔ اخلاصیه تحصیل نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعداز چندماه ازآن امر معزول گردید بنابرآن فی سنهٔ خمس وتسعمائه ازبلدهٔ فاخرهٔ هراة بقبة الاسلام بلخ رفت ومنظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته درمسجد جمعهٔ آن بلده آغاز درس و افاده فرمود ومیرزا بدیع الزمان هفتهٔ دونوبت بآن درس تشریف میبرد ونسبت بجناب مولوی غایت تعظیم وتکریم بجای می آورد ودرآن اثنا مولانا نورالدین محمد بواسطهٔ حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض گردد ومیرزا بدیع الزمان این ملتمس رابعز

اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذوالنون بپایان رسانید وفاتش درشهور سنه ثلث وعشر وتسعمائه درقندهار وقوع یافت وهمانجا مدفون گردید.

مولانا معین الدین محمد اسفراری عمدهٔ مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت ازجملهٔ مؤلفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر ومکتوبات درمیان مردمان مشهور است وازاشعارش این مطلع بر السنه وافواه مذکور **مطلع** زسرمه است آنکه می بینی بچشم هر پری پیکر ☆ که از غوغای چشمش میکند خاك سیه برسر

مولانا حاجی محمد نقاش ذوالفنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه وصور عجیبه برصحایف روزگار تحریر مینمود درفن تصویر وتذهیب مهارت تمام داشت وچندگاه همت بر ریختن چینی فغفوری گماشت بعداز تجربهٔ بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف واوانی که میساخت باچینی بغایت شبیه گشت امارنك وصفایش چنانچه میباید نبود وازجمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی دردست داشت وچون یکساعت ازروز میگذشت آن پیکر چوب را یکنوبت نقارهٔ که در پیش او بود می‌زد وبعداز گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی هذالقیاس وخدمت مولوی مدتی کتابدار امیرعلیشیر بود و آخر الامر از آن جناب رنجیده در شهور سنهٔ اربع وتسعمائه که میرزا بدیع الزمان بمحاصرهٔ بلده هرات اشتغال داشت بگریخت و بشاهزاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابوالفتح محمد خان شیبانی درگذشت.

خواجه میرك نقاش درعلم تصویروتذهیب نظیر نداشت ودرفن کتاب نویسی رایت بیمثلی برافراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست وفاتش در زمان تسلط محمدخان شیبانی برولایت خراسان بوقوع پیوست.

مولانا بنائی ولداستاد محمدسبز معمار بودودر نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود ازعلم تصوف وموسیقی وقوفی تمام داشت ودر اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت ومدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان بازآمده چندگاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود کرة بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت ودر آنولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بروجنات احوالش تافت و چون آن ملك بحیز تسخیر محمدخان شیبانی درآمد ملازم گشته درسلك خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد وبعدازقتل آن پادشاه عالیجاه باولادش پیوسته در سالی که

مراتب امورجهانبانی امیر نجم ثانی بفرمان واجب الاذعان حضرت پادشاه دین‌پناه لشکر بماوراءالنهر کشید وقرشی را گرفته در آن بلده قتل‌عام بوقوع انجامید بناءحیات مولانا بنائی بزخم تیغ غازیان عظام‌صفت انهدام یافت‌دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر وخراسان مشهور است‌واشعار آبدارش برالسنه‌وافواه طبقات انام‌مذکور ومولانابنائی در اواخر اوقات‌حیات دیوان،خواجه حافظ‌شیرازی را تتبع نمود ودرآن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود .

شیخ الاسلام امجدمولانا سیف‌الدین احمد علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علماء بنی آدم بود بغایت امانت ودینداری موصوف وبنهایت دیانت وپرهیزکاری معروف در علم تفسیر وحدیث وفقه بی‌شبه و بدل‌ودر سایر فنون عقلی ونقلی ازاکثر علماء زمان افضل و آنجناب بعداز فوت والد ماجدخود مولانا قطب‌الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعدالملة والدین مسعود التفتازانی درامر شیخ‌الاسلامی دخل کرد وقرب‌ به سی سال در خطهٔ‌خراسان لوازم تقویت شریعت‌مطهر بجای آورد و در ماه رمضان سنه ست عشرو تسعمائه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه و مصادرهٔ آنجناب صدور یافت وهمدران ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر کشته گشته بعالم آخرت شتافت مدرسهٔ که نزدیك بمسجدجامع بلدهٔ هراة به‌نواحی درب خلفیان واقعست از آثار جناب شیخ‌الاسلامست‌وبعضی ازرسایل وحواشی آنجناب که‌در اصناف علوم‌تالیف یافته درمیان طلاب مشهور است وسخنان آن‌رسایل برالواح خواطر مسطور

امیر مرتاض درعلم حکمت‌وریاضی بی‌شبهٔ ونظیر بود ودرسایر علوم بر بسیاری ازدانشمندان زمان‌دعوی تفوق می نمود و بصیام‌دهرروزگار میگذرانید وهمواره‌وظایف طاعات وعبادات مؤدی‌میگردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت ودرایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت وکرت ثانی که ماهچهٔ علم زرنگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول برولایات خراسان انداخت امیرمرتاض‌بسبب تعصب‌در مذهب تسنن ازهراة‌بطرف قندهار. شتافت وهمدران ولایت وفات یافت

خواجه عمادالدین عبدالعزیز المشتهر بمولانا زاده ابهری عالمی‌متبحر بود ودر علم حدیث‌وفقه حنفی وشافعی اظهارمهارت مینمود ودرزمان خاقان‌منصور بنام امیر نظام‌الدین علیشیر مشکوه راشرح نوشت امابیش ازآنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه‌ورق آن‌دولت رادر نوشت‌وسالها درمدرسهٔ خاقان‌سعید شاه‌رخ‌میرزا ومدرسه سلطانی وخانقاه اخلاصیه بدرس وافاده‌اشتغال داشت ودرهمان سال که‌امیرمرتاض از هراة بجانب قندهار رفت‌مولانازاده نیز راه‌بلاد هند پیش گرفت‌ودیگر ازوی خبر نیامد ودر ولایات سند فوت‌شد

مولانا فصیح الدین صاحب دارا بحدت طبع وجودت ذهن ومکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلاء استراباد بودودر فن شطرنج خواه کبیر وخواه صغیر چه

حاضرانه وچه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود در نظم قصاید ومعمیات نهایت بلاغت بجای می آورد واکثر اوقات شریف رابخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد ازفوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت وداروغه کتابخانه همایون شده درسلك انچکیان رایت تقرب برافراخت ازجمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که درمرثیه مقرب الحضرت السلطانیه درسلك نظم کشیده وحروف مصارع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولایت امیرعلیشیر خبر میدهد وحروف مصارع آخر ازتاریخ وفات آنجناب چنانچه درمعانی آن اشعار اصلاخللی واقع نیست فوت مولانا صاحب درسنه سبع عشر وتسعمائه در ولایت استرآباد دست داد واز معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد **رباعی** آن ترك پری پیکر خورشیدلقا ✿ باشد بی تاراج دلم عشوه نما بنگر دل ویران مرا کان عیار ✿ دزدانه نهفت وبازش آورد بجا .

مولانا محمد طالب طالب علمی خوش طبع بود درفن معما ازامثال واقران ممتاز و مستثنی مینمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا به منصب صدارت اشتغال داشت وچون ازسعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه حضرت بادشاه ظهیرالدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب بر افراشت درشهورسنهٔ ثمان عشر وتسعمائه که میان عبیدالله خان و آن بادشاه عالیشان درماوراءالنهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد درآن معرکه شربت شهادت چشید ازنتایج طبع آنجناب رساله ایست درفن معما درغایت دقت و لطافت واز منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی درآن رساله مندرج است که **معما** چوروی خوب تو دیدم برفت از دل من ✿ محبت همه اشیا بغیر وجه حسن .

امیرکمال الدین حسین ابیوردی در سلك فضلای سادات خراسان منتظم بود ودرعنفوان اوان جوانی ازباورد بهراة آمد وبه تحصیل علوم مشغولی نموددرآن اثنا به مجلس شریف کیچیك میرزا افتاد وشاهزاده اورا مصاحب خود ساخته ابواب احسان برروی روزگارش بگشاد اما دروقتیکه میرزا کیچیك عزیمت حج فرمود امیرحسین با وی مرافقت ننمود وبعدازرفتن شاهزاده ازتوقف پشیمان شده ازعقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملك قدیر درآن سفر بلکه دیگر بخدمتش نتوانست رسیدو چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد درتبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت وچندسال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف بازآمد وبخدمت امیرعلیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد ازغرایب واقعات که امیرحسین را اتفاق افتاد یکی آن که درآن اوان که ملازمت امیرعلیشیر مینمود آنجناب اورا برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود وقرار کرد که کلیات مولانا عبدالرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه ازکتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی ونواب آن درگاه بردودر وقتیکه جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبدالکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی راکه درحجم

وجلد بکلیات مولانا عبدالرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد وامیرحسین آن کتاب را احتیاط ننموده بادیگر تحف وتبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق اورا پرسیده بر زبان مبارك گذرانید که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشی امیرحسین جواب داد که بنده را درراه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا ازحقیقت اینسخن استفسار نمود جناب سیادتمآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهة ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم وهرگاه اندك ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمایم وامیرحسین کس فرستاد تا آن مجلدرا بمجلس آوردند وچون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی ازچند حیثیت منفعل گشت واز این جهة دیگر منظور نظر التفات امیرعلیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانهٔ علیهٔ شاهیه نصب کرد ودرسنهٔ ثمان وتسعمائه آن منصب را بامرصدارت مبدل ساخت و درسنهٔ عشرو تسعمائه که بدیع الزمان میرزا درهراة بود امیرحسین ازصدارت استعفا نموده بابیورد رفت ویکدوسال بفراغت گذرانیده درسنه اربع عشر وتسعمائه محمدخان شیبانی اورا برسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانیدو امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایك آشیان مشرف گشته مشمول انعام واحسان مراجعت نمودودروطن مألوف ومسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت ودرسنهٔ عشرین وتسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت وازجملهٔ معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان برخاطر بود بثبت افتاد **معما** شاهبازی که طرح عدل افکند ☆ نام خود در نگین دولت کند.

خواجه ناصر الدین ابونصر مهنه باصناف سیر سنیه و شیم مرضیه ولطف طبع وصفاء ذهن واخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بود ودرتحصیل فضایل و وکمالات و تکمیل اسباب بزرگی وسعادات از سایر اکابرخراسان ممتاز ومستثنی می- نمود وآنجناب درسلك اولاد عظام خواجه موبد مهنه که قلم شکسته رقم درذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب اورطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطه وفورعلم وفضیلت رایت تفوق می افراشت وچون آنجنابرا زبان حلول اجل مقدر نزدیك رسید داروقه مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات و متملکات خواجه را مواخذ ومعذب گردانیدو درآن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع برخاطر بودنوشته شد **مطلع** نماند صبروطاقت آتش غم چون شود تیزم ☆ از آن چون شعله بنشینم دمی صدبار وبرخیزم

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت ومحاسن سیرت موصوف بودو در خط نسخ وتعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین ومتاخرین

را منسوخ ساخت ودرزمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام‌الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت وگاهی بنظم‌اشعار نیززبان می گشاد ازآنجمله‌این مطلع بثبت افتاد مطلع گل در بهارزان‌رخ گلگون نمونه ایست☆ چون اشك من که ازدل پرخون نمونه ایست وآنجناب فی سنهٔ تسع عشر وتسعمائه درمشهد مقدسه در گذشت وهمدرآن بقعه متبرکه مدفون گشت .

امیرصدرالدین یونس الحسینی ولدامیر رضی‌الدین عبدالاول بن امیرمعین الدین مرتضی بن امیر صدرالدین یونس بود که‌شمهٔ‌ازعلوشأن اورا خامه مکسوراللسان در اثناء ذکراکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیرصدرالدین‌یونس باوجودشرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف‌داشت وسالها درمدرسه‌شریفه‌سبز برامان‌ومدرسه بدیعیه ومدرسه غیاثیه بقلم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه می نگاشت ودر زمان استیلاء محمد خان شیبانی بردبار خراسان منصب احتساب متعلق به‌آن سیادت‌مآب گشت ویکدوسال درغایت امانت ودیانت بلوازم آن امر پرداخته بالاخره بطیب نفس از سرآن منصب درگذشت وبعد ازآن بموجب استدعاء قنبرمیرزا که حاکم بلخ بود بانجا توجه نمود وقنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدرالدین یونس‌ازآن‌زمان‌تاوقتی که‌حکومت قبة الاسلام بلخ‌بحضرت‌ایالت منقبت دیو سلطان‌انتقال کرددر کمال‌اعتبارواختیار در آن دیارروزگار میگذرانید آنگاه بعضی‌ازاهل شرارت نزد آنحضرت زبان بغیبتش گشادند وخرمن‌هستی آن سیدعزیز را بایك‌پسرش سید ابوالوفا نام بباد فنا بردادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابوالصفا وسید ابوالبقا دربلدهٔ‌فاخرهٔ‌هراة تشریف‌دارند ودر کمال صلاح و تقوی همت برتحصیل علوم واکتساب فنون منقول ومفهوم می گمارند .

امیرصدرالدین ابراهیم مشهدی عمدهٔ علماء زمان وقدوهٔ سادات‌فضیلت‌نشان بود ودرزمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی ومدرسه بدیعیه وخانقاه اخلاصیه بامردرس‌و افاده قیام مینمود در شهورسنه تسع وعشر وتسعمائه‌رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ودوپسرخجسته سیریادگار گذاشت امیر محمد امین وامیر محمد حسین وابن دوجوان فضیلت نشان بصفت صلاح وتقوی اتصاف دارند وهمواره همت برافاده و استفاده میگمارند وامیر محمد امین درمدرسه اخلاصیه‌بلوازم منصب تدریس اشتغال میفرماید وامیرمحمد حسین درمدرسه جمالیه بافاده قیام مینماید وبرادر امیرابراهیم‌امیرعبدالجلیل نیزدر سلك علما منتظم بودو در زمان خاقان‌منصور ومحمدخان شیبانی چند سال‌بامر احتساب اشتغال مینمود

مولانا فصیح‌الدین محمدالنظامی جمال حالش بعلونسب وتبحر در علوم معقول ومنقول آراسته بودودرفن ریاضی وحکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرك مخفیات مؤلفات علماء متقدمین وذهن‌مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات

فضلاء متاخرین ومقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد واز آنجناب بآخواند تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد تدریس مدرسهٔ اخلاصیه ومدرسهٔ غیاثیه ومدرسهٔ بدیعیه گاهی معاً واحیاناً فرادیٰ تعلق بآخواند میداشت و آنجناب در شهور سنهٔ سبع وعشر وتسعمائه بواسطهٔ بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوك طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت وچند سال در آنولایت در مصاحبت امیر صدرالدین یونس که دامادش بود بسر بردودر اواخر سنهٔ تسع عشر وتسعمائه روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آئین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت وحاشیهٔ تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مأیهٔ عوامل وحواشی مختصر ومطول و غیرها سابقا درمیان فضلا مشهور بودوطلبه را ازمطالعهٔ آن رسایل فایدهٔ تمام روی مینمود .

امیر برهان الدین عطاءالله درعنفوان اوان جوانی از بلدهٔ نیشابور که منشاء ومولدش بود بدارالسلطنهٔ هراة آمده تحصیل علوم نمود وباندك زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال واقران درربود درعلم عروض وصنایع وبدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت وسالها درمدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه ومدرسهٔ رفیعهٔ اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رسالهٔ قافیه وصنایع وبدایع شعری درمیان فضلا مشهور است وازمنظومات فصاحت آیاتش این قطعه درصنایع وبدایع درصنعت تسمیط مذکور **قطعه** بحمدالله که شد حاصل جهان راورونق کامل ☆ زفرّرأفت شامل زعدل خسرو عادل ☆شه غازی که درهیجا چوشد پیدا هژبر آسا ☆ شوند ازبیم اواعدا چوروبه خائف وبیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدرمیدان ☆ که نام رستم دستان زدستانش شده باطل وامیر عطاءالله رادر اواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهری ازرؤیت اشیا عاطل گشت واز بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقد هاتحف السلام والتحیه رفته در اواسط شوال سنهٔ تسع عشر وتسعمائه در گذشت .

شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابویزید بودو بتصفیهٔ خاطر عاطروتزکیهٔ نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز ومستثنی مینمود جود وسخاوت آنجناب نهایت نداشت وهمواره در غایت خوشخوئی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت واعتقاد سلوك میکرد وهر سال یك دو نوبت بپوران رفته دربارهٔ وی شرایط انعام و احسان بجای می آورد اما محمدخان شیبانی خدمت شیخ رامصادره ومؤاخذه نمود چنانچه دیگر در دارالسلطنهٔ هراة نتوانست بود بولایت قندهار شتافته آنجاساکن گشت ودرشهور سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه شبی ازبام افتاده درگذشت.

سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی باظهار زهدوتقوی وارشاد فرق برایا بغایت مشعوف بود وپیوسته جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر

مینمود بنابر بن بخواب بین مشهور گشت ودر زمان خاقان منصور بواسطهٔ وفور التفات آنحضرت پایهٔ قدرومنزلتش ازامثال واقران درگذشت وپسرش سیدافضل بصفت فضل و وقوف درنظم اشعار ترکی وفارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چندگاه همت برپرسش برغو میگماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه دست داد وانتقال سید افضل بعدازپدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیرصدرالدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سیدسلطانعلی فرماید **قطعه** سید عالی نسب سلطانعلی ✿ آنکه میگفتش خرد زاهل یقین ✿ میرزا چون خواب بینی شیوه بود سال فوت لوست میرخواب بین

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود وآن جناب بصفاء ذهن سلیم وذکاء طبع مستقیم ازسایر شعراء روزگار وفضلاء رفیع مقدار امتیاز تمام داشت گاهی درسایهٔ تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت برملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور واین مطلع درآن دیوان مسطور که **مطلع** بی‌خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم ✿ که تاقلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم وفات خواجه آصفی درشانزدهم شعبان سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وجهة ضبط ماه وسال مذکور بلبل طبع امیرسلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد **قطعه** چون آصفی آن چشم خرد رامردم ✿ در ابر اجل گشت نهان چون انجم ✿ پرسید دل از من که چه آمد تاریخ ✿ گفتم ز برات آمده روز دوم

شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود ومدتی مدید درسر مزار جدخویش برسجادهٔ تقوی نشسته بضیافت صادر ووارد قیام مینمود ودر سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمائه که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت وبعداز اقامت مراسم تجهیز وتکفین همدران مزار مدفون گشت.

امیر نظام الدین عبدالقادر درسلك اجلهٔ سادات وعلماواعاظم افاضل ونقبا انتظام داشت ودرزمان خاقان منصور سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه نقش افاده برحاشیه ضمیر طلبه مینگاشت منصب جلیل القدر نقابت وامر قضاء مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود ودر تکفل این مهام بطریق امانت دیانت سلوك مینمود ووفاتش در شهور سنه خمس وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وقلم خجسته رقم در بیان تاریخ آنواقعه باین رباعی زبان برگشاد **رباعی** عالی نسبی که بود دردین فاخر ✿ در علم یگانه در فضیلت نادر شدسوی ریاض خلد وآمد تاریخ ✿ افسوس جناب میر عبدالقادر .

مولانا هاتفی ازاقرباء قریبه یاخواهر زاده حضرت اشرف الانامی مولانا عبدالرحمن الجامی بود ودرنظم مثنوی ازسایر شعراء زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی رامانند لیلی ومجنون وخسروشیرین وهفت پیکر تتبع کرد ودر برابر اسکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی

نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت ودرمحرم سنه سبع وعشرین وتسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب‌الله معرف که بفصاحت بیان وطلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید **قطعه** ازباغ دهرهاتفی خوش کلام رفت ✿ سوی ریاض خلد بصد عیش وصد طرب جان داد روبروضه پاك رسول وگفت ✿ روحی فداك ایصنم ابطحی لقب رفت ازجهان کسی که بودلطف شعراو ✿ آشوب ترك وشور عجم فتنه عرب ✿ تاریخ فوت او طلبیدم زعقل گفت ✿ ازشاعر شهان وشه شاعران طلب .

امیر رضی‌الدین عبدالاول پدربزرگوارش امیر نورالدین محمدامین بن امیر رضی‌الدین عبدالاول بن امیرمعین‌الدین مرتضی بن امیرصدرالدین یونس الحسینی بود ووالدهٔ ماجده‌اش در سلك بنات مکرمات مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق مورخ انتظام داشت وامیر رضی‌الدین جوانی بوددر کمال فضل وانسانیت وغایت تقوی وصلاحیت طبع لطیفش مدرك اسرارعلوم وذهن شریفش حاوی فنون محسوس ومفهوم در عنفوان اوان شباب ازتحصیل فارغ گشت ودرمدرسه شریفه غیاثیه ومدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدرومنزلتش از امثال واقران درگذشت وچون چهل وسه مرحله ازمراحل زندگانی طی نمود درشب سه‌شنبه پانزدهم ذی حجه‌سنه سبع وعشرین وتسعمائه از عالم فنابدار بقا رحلت فرمود پدرعالی گهرش امیر نورالدین محمد امین که سن شریفش ازهفتاد متجاوز بود ازمشاهده اینواقعه جانسوز وحادثه محنت اندوز افغان گریه‌وزاری وناله واشك باری باوج‌فلك زنگاری رسانید ویعقوب مثال‌درفراق آنعزیز مصر فضل‌وکمال درگوشه بیت الاحزان حرمان وملال نشسته زبان حال‌وقال بمضمون معال‌وا اسفا علی یوسف گویا گردانید وبعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخری سنه تسع وعشرین وتسعمائه رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت برافراشت این‌قطعه که‌نوشته‌میشود بحساب جمل‌مشعر است بتاریخ وفات امیررضی‌الدین عبدالاول **قطعه** سیدفاضل رضی‌الدین که‌بود ✿ زبدهٔ اولادامجاد بتول رفت ازدارفنا سوی بهشت ✿ شدمقیم کوی ارباب وصول بهرسال انتقالش عقل گفت ✿ انتقال زبدهٔ آل‌رسول واین‌رباعی مخبراست ازماه‌وسال ارتحال امیر نورالدین محمد امین **رباعی** ازحکم قضاء حضرت سبحانی ✿ چون میرمحمد امین شد فانی ازسال ومه واقعه پرسید کسی ✿ گفتم که‌اوایل ربیع‌الثانی

قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی غیاث‌الدین تربتی بود وبوفور فضایل وکمالات ازسایر قضاة ممتاز ومستثنی می‌نمود ودر اوقات جوانی ازولایت‌زاوه و محولات بدارالسلطنهٔ‌هراة آمده بتحصیل علوم‌دین پرداخت ودراندك‌زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی وتحریر صکوك وسجلات راپیش نهادهمت ساخت درفن انشاء وشعر ومعما نیزصاحب وقوف گشت ودراواخر زمان‌خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدرومنزلتش ازامثال واقران در گذشت بواسطهٔ کمال فراست وکیاست ورعایت

لوازم امانت ودیانت از تمامی قضاة دارالسلطنهٔ هراة اختیار واعتبار بیشتر یافت وپرتو التفات وعنایت حضرت خاقانی کمایجب وینبغی بروجنات احوالش تافت وقاضی اختیار الدین دروقت استیلاء ابوالفتح محمدخان شیبانی نیز بآرامر منصوب بودوبعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود ودراوایل سنهٔ ثمان وعشرین وتسعمائه بمرض سوءالقنیه درگذشت ودرقصبهٔ تربت بمقبرهٔ آبا واجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیارالدین اقتباسات ومختارالاختیار درمیان فضلاء روزگار مشهور است ودر تاریخ منبری که ازسنك مرمر امیرعلیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور **قطعه** ازهمت بزرگی شد منبری مکمل ✡ کزغایت ترفع برعرش سرکشیده هرگز کسی ندیده منبر بسنك مرمر ✡ تاریخ شد همان کوهرگز کسی ندیده .

شیخ نورالدین محمد درسلك احفاد قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود ومشارالیه بمزید تقوی وفضل وکمال از علماء ستوده خصال ممتاز ومستثنی می نمود ازغایت حدت طبع وجودت ذهن دراوایل ایام شباب ازتحصیل علوم فراغت یافت وآغاز درس وافاده کرده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت گوش هوش تلامذه ازنتایج بحر خاطر فضایل مآثرش بلئالی نکات دقیقه وجواهر دقایق انیقه گرانبار گشت وپایهٔ قدرومنزلتش درسلوك طریق زهدوتقوی وتبحر در فنون درس وفتوی ازامثال واقران درگذشت وآنجناب مدتی مدید درزمان خجسته نشان خاقان منصور وشیبانی خان دربقاع نقاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة به منصب تدریس منصوب بود ودر اوان دولت شاهی بنابر تعصب مذهب تسنن زبان حقایق بیان ازقیل وقال بسته ابواب سفر برروی روزگار هدایت آثار گشود ودر اوایل سنهٔ ستة وعشرین وتسعمائه ازوطن مألوف ومسکن معهود یعنی دارالسلطنهٔ هراة سلوك طریق مسافرت اختیار نمودوبصوب ولایت گرمسیر وقندهار شتافت وشرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیرالسلطنة والخلافه محمد بابر پادشاه دریافت وچندگاه درظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانید وفی جمادی الاخری سنهٔ ثمان وعشرین وتسعمائه دربلدهٔ کابل بعالم آخرت خرامیدوحالا برادرارشدش شیخ زین که ازاقسام فنون بهره منداست وازحیثیت لطف طبع وحسن خلق ولطافت گفتار ومحاسن کردار بی شبه ومانند درآن آستان معدلت آشیان بسر میبرد ومنظور نظرالطاف پادشاهانه بوده درسر انجام مهام فرق انام سعی واهتمام مبذول میدارد ودر انجاح ملتمسات خواص وعوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت درفضاء خواطر میکمارد وعطیهٔ کف باذلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ وشاب وگنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولوالالباب **بیت** چوهست از وی خدا و خلق خشنود زلال دولت اوباد ممدود .

شیخ ابوالوجد فارغی خال جمال حال این دو برادر صاحب کمالست و بوفور فضل وعرفان سرآمد ارباب وجد وحال وآنجناب ولدشیخ وجیه الدین است که مضمون

آیت عنایت آئین (وجیها فی الدنیا والاخرة ومن القربین) برذات خجسته صفاتش صادق می آید ومدتها دردارالسلطنهٔ هراة درسجادهٔ زهدوتقوی متمکن بودوهرگز قدم ازجادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة واکمل التحیه بیرون نمی نهاد وشیخ ابوالوجد بغایت درویش وش وفانی مشربست وگاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست **مطلع** چو تیرخودکشی ازسینه‌ام بگذار پیکان‌را ✿ مرادل ده که تا مردانه درراهت دهم جان‌را وآنجناب حالادر سدهٔ سدره انتما حضرت بادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می آورد وازمؤاید کثیرة الفواید نواب درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام دارد .

مولاناصدرالدین محمد درسلك اعاظم علماء زمان واکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی وپرهیزکاری موصوف بوده همواره همت برافادهٔ علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است ودر سایر فنون عقلی ونقلی سرآمد دانشمندان ستوده مآثر و تحصیل آنجناب دردرس مولانا معزالدین شیخ حسین ومولانازاده ومولانا عثمان ومولانا کمال الدین مسعودشروانی وحضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاد ودر این اوقات در مدرسه غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده بر گشاد مولانا صدرالدین محمد را برادریست **مولانا زین الدین محمود** مولانا زین الدین محمود درایام دولت شاهی بواسطه بعضی ازضروریات جلاء وطن اختیارکرده از دار السلطنه هراة قدم درطریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان وقندهار آورد وحالادر قندهار مشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند وطلبه‌را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند عارف صاحب کمال **شیخ جلال** بواسطهٔ هدایت ازلی درصغرسن ازروش والد ماجد خواجه محمدبن عبدالملك که‌درسلك اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت برسلوك طریق اهل تحقیق گماشت ودست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح‌الله روحه داده بقدم اخلاص تتبع طریقه مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت وباندك زمانی ترقی بسیارکرده فضاء باطن فرخنده میامنش از انوارفتوحات الهی صفت اضاعت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عمادالدین فضل‌الله ابیوردی که‌درآنزمان درسایهٔ سپهرلاجوردی مثل اوسالکی نبود بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورده شیخ جلال‌را بجاذبهٔ شوق بجانب خود کشید و بابیورد بردوشیخ جلال هفت سال درصحبت آنحضرت گذرانید وبعد از آن بوطن مالوف مراجعت فرمود وحالا دربلدهٔ فاخره هراة بمسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ ونصیحت خلایق مشغولی مینماید وبسخنان موثر درویشانه بسیاری از تشنه‌لبان بادیهٔ معصیت را بآب حیات هدایت میرساند مولانا **قاسم علی** از جملهٔ اجلهٔ علماء گرام است وبکرم ذاتی وسخاوت جبلی امتیاز تمام دارد وازمبادی ایام صبی واوایل نشوونما همواره همت براکتساب علوم محسوس ومفهوم میگمارد از صنعت زرکوبی وزرکشی نیز بغایت صاحب

وقوفست و بصفت زهد ورشاد وصلاح وصداد موصوف و معروف بگذاردن حج السلام وطواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام فایز گشته واز کمال سعادت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی برلوح خاطر ننوشته وآنجناب درزمانیکه امیرخان موصلو دربلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنابراستدعاء ملك سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود وتا غایت درآن ولایت ساکن است ودرکمال اعزاز واحترام برمسند افاده وتدریس متمکن

مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود ودر اندك زمانی بدرجه کمال ترقی فرمودودرمزارفایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد ودر شهور سنهٔ ستة وعشر وتسعمائه ازخراسان متوجه آذربایجان گشت وچنان مسموع میشود که حالا درشروان بافاده قیام مینماید .

مولانا اسماعیل تبریزی درعلم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعیست وار نیز درسنه مذکور ازهراة بجانب آذربایجان رفت .

مولانا حاجی محمد تبریزی در سلك علماء محقق وفضلاء مدقق انتظام دارد ودرسنه مذکور از دارالسلطنهٔ هراة بجانب ماوراءالنهر رفته منظور نظرتربیت عبیدالله خان شده بمنصب صدارت سرافراز گشت وبعد ازچندگاه دست از تکفل آن شغل بازداشت وحالاهم درآن بلده ساکن است وبدرس وافاده اشتغال مینماید .

مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولاناعربشاه اسفراینی است ونبیره دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر واستادسلطان محمود میرزا بود ومولاناعصام الدین ابراهیم بلطف طبع وحدت ذهن وتکمیل علوم محسوس ومعقول ومهارت درفنون مفهوم ومنقول سرآمد علماء عالیشان است ودرزمان خاقان منصور بکسب کمال اشتغال نموده باین مرتبه ترقی فرمود ودر مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده برروی روزگار طلبه بگشود ودرماه رجب سنهٔ ست وعشرین وتسعمائه بواسطه حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب بسیاق تاریخ نیست از دارالسلطنهٔ هراة ببخارا شتافت وحالا درآنولایت متوطن است و از وفور انعام واحسان عبیدالله خان محظوظ و بهره ورمی گردد .

امیرجمال الدین عطاءالله سلمه الله وابقاء سدهٔ سنیه اش ملاذ طوایف اکابر واشراف ایام است وعتبه علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیرالانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه اش بجواهرزواهر علوم مشحون وعقود دُرر کلمات درمخزن باطن خجسته میامنش مخزون نیرشمایل نبوی ازمشارق جمال خجسته مآلش طالع وشعشهٔ آثار فضایل مرتضوی ازمطالع خصایص علم و کمالش لامع رای

عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل وطبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تاویل
نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ✿ ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال دین مزین
زاهتمامش ✿ علوم شرع واضح از کلامش ز توضیح بیانش گشته روشن ✿ بر اهل علم
هر مشکل زهر فن وآنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم
حدیث بی نظیر آفاق گشته اند ودر سایر اقسام علوم دینیه وانواع فنون یقینیه از محدثان
باستحقاق در گذشته اند چندسال در مدرسهٔ شریفه سلطانیه در گنبدیکه حالا مقبرهٔ حضرت
خاقان منصور است ودر خانقاه اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشتند ودر هفته یکنوبت
در مسجد جامع دارالسلطنه هراة بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد ونصیحت بر الواح خواطر
اعاظم اشراف واکابر مینگاشتند اما حالا بنا بر حب عزلت وگوشه نشینی بامثال این امور
التفات نمی نمایندو تمامی اوقات خجسته ساعات رامستغرق طاعات وعبادات ساخته باذخار
مثوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین انام وحکام اسلام باقدام ارادت واعتقاد
ملازمت آنحضرت را برذمهٔ همت واجب میدانند ودر ترفیه حال وفراغبال خدام عالی
مقامش طریقهٔ اشفاق مبذول میدارند بدانچه می توانند ازمؤلفات فصاحت صفات حضرت
نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی وآل والاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام
دارد وبی شائبه شبهه عقل دراك نظیر آن کتاب افادت مآب را در آئینه خیال امر محال
میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت **امیر نسیم الدین محمد** که بمیرك شاه مشهور
شده اند ایضا در تکمیل علوم وفنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین
حضرت واقف انارالله برهانه درمقبره منوره مذکور قایم مقام پدر بزرگوار خویش
بوده بلوازم درس وافاده قیام مینمایند وزمرهٔ ازطلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج
طبع نقاد آنجناب مستفید وبهره ورمی گردند

خواجه عبدالرحمن والدماجدش قاضی خواجه کلان سالهای فراوان در بلدهٔ فاخرهٔ
هراة بنابر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایاء شرعیه میپرداخت وقاضی نافذالحکم بوده
مهمات فرق انام را برحسب فتوی علماء اسلام بسرانجام مقرون میساخت وجناب خواجه
عبدالرحمن نیز درایام دولت محمد خان شیبانی دوسه سال بمنصب قضا منصوب گشته قائم
مقام پدر بزرگوار خود بود ودر مدرسهٔ گوهرشاد آغا بدرس وافاده نیز قیام مینمود و
فی الواقع خواجه عبدالرحمن از اقسام علوم وانواع فضایل بهرهٔ تمام دارد اما بواسطه
کمال حلم وتواضع وعدم مساعدت بخت وطالع درین ایام در کمال پریشانی وبیسامانی
اوقات میگذراند .

مولانا شمس الدین محمد الحنفی بمتانت طبع ولطافت ذهن وتحقیق مسائل
علوم وتدقیق درمباحث محسوس ومفهوم بیمثل زمان خود است و در کمال زهد وتقوی
روزگار گذرانیده ازشرایط امانت ودینداری دقیقه نامرعی نمی گذارد تدریس یك صفه از
مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق به آنجناب است واکثر طلبه دارالسلطنه هراة به آن درس

تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند .

خواجه ضیاءالدین میرم پدر عالی گهرش خواجه علاءالدین برادر بزرگتر خواجه افضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع وحدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و خرده بینی در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سرانجام عظایم مهام دیوانی می گمارد بهزل و مزاح بغایت مشعوف است و بمکارم اخلاق ومحاسن آداب معروف اشعار آبدار خواجه میر بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهوراست واین بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفته شده برالسنه وافواه مذکور

بیت هاله زتحت العنقش ماه را ☆ مطلع خور کرده سحرگاه را

مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلاء سخن آرا درگذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت به آنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام واحسان برروی روزگارش میگشود وحالا مولانا کمال الدین شاه حسین درقصبهٔ اوبه توطن دارد وازممر زراعت همت برکسب وجه معاش می گمارد این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که **مطلع** چه سان بود شب غم روز من چنان باشد☆ مراکه روز چنین است شب چنان باشد وایضا این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات آنجناب است **معما** رندوزاهدرا نشاندی ایصنم ☆ عاقبت از شیوها برجای هم

مولانا جلال الدین محمد آگهی ازجانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی است وازطرف مادر درسلك احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا می کرد واز موایدانعام واحسانش بهره ورمی-گشت وبسببی ازاسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاه زاده اورا ازامرخدمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه دراطراف بلاد خراسان سرگردان و بیسامان اوقات میگذرانید وچون آن مملکت درحوزه تسخیر نواب کامیاب عتبه علیه شاهی درآمدمولانا آگهی بهراة شتافته ساکن شداما کسی بحالش نپرداخت بنابرآن در شهورسنهٔ ستة و عشرین وتسعمائه قصیدهٔ شهرآشوب درمذمت تمامی حکام وامرا وسادات وعلما و اشراف واعیان هراة درسلك نظم کشید وآن ابیات بعرض امیرخان که درآن زمان والی خراسان بود رسیده بسعی بعضی از نواب بقطع دست وزبان مولانا آگهی حکم فرمود ازغرایب آنکه باوجود وقوع آنحال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم می نماید و به دستورسابق زبان بنظم اشعار جدوهزل می گشاید از ابیات قصیدهٔ مذکوره بیت اولش بخواطر بود بثبت افتاد **بیت** عرصهٔ شهرهری فوق سپهر اخضراست ☆ در گهش راشمسهٔ خورشید گلمیخ زر است

حافظ علی ولد مولانا نورالدین محمد غوریانی است که بلطف طبع وحسن

خلق اتصاف داشت وچند سال بمنصب صدارت و استادی ابوتراب میرزا منصوب بودو حافظ علی نیز بحدت ذهن وجودت شعرموصوف است واکثر خطوط را خوب می نویسد ودرعلم عروض وصنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده وچند صنعت برصنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که **مطلع** حریم حرمت کوی توجنت ابرار☼شمیم نکهت موی تو راحت احرار ودرصنعت مقلوب مستوی که مشکلترین صنایع است این مطلع درسلك نظم کشیده که **مطلع** داد مارا درد و دردآرام داد☼دارم آرامی و وی مارا مراد ودرصنعت مقطوع وموصول بدو حرف وسه حرف وچهارحرف این رباعی برصفحهٔ بیان نگاشته که **رباعی** ای دردل زارم زده دردت آذر ☼ خالت برخت برگل نونافهٔ تر ☼ خطت بلب شکرشکن مشك ختن ☼ چشمت عبهر شمیم گیسوعنبر واین رباعی دیگر نیز ازجمله منظومات حافظ علی است **رباعی** دروقت سحر که نرگس ولاله شکفت☼ مرغ سحری ناله کنان این میگفت☼می نوش که بی نشئه بسی خواهی بود ☼ برخیز که در خاك بسی خواهی خفت.

مولانا حسنعلی در سلك فضلاء فصیح زبان وبلغاء ملیح بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده واشعار سلیس همواره نظم فرموده وازآن جمله این رباعیست که جهة انتقاش بر آتش برگ دان گفته **رباعی** تا آتش عشقت بدل افروخته‌ام ☼ چون شمع همه سوختن آموخته‌ام ☼ ای آنکه دلی چوسنگ وآهن داری ☼ میکن حذر از دود دل سوخته‌ام

مولانا شهاب‌الدین احمدالحقیری بلطف طبع وصفاء ذهن موصوفست و به مهارت درفن شعر ومعما معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده ودرتبیین وتوضیح قواعدمعما رسالهٔ درغایت بلاغت نظم فرموده‌درنظم قصیده وغزل نیزمهارت کامل حاصل دارد ودراین اوقات همواره‌درمدح‌وثناءحضرت‌مملکت پناهی‌حبیب اللهی اشعار غرا برلوح بیان مینگارد واین غزل از آنجمله است که **غزل** مارا غم تو همدم جان حزین بس است ☼ درد تو مونس دل اندوه‌گین بس است☼ گربا توام‌نماندگمان‌وفا چه باك ☼ شدقتل‌من به‌تیغ‌جفایت همین‌بس‌است☼گر برفلك نسود سراز جاه وحشمتم ☼ روی نیاز پیش‌توام برزمین‌بس‌است☼ گو در رخم‌مباش زآزادگی نشان ☼ داغ‌غلامی تومرا برجبین بس است☼ درسلك‌بندگان کمین سگان خویش ☼ ره دادهٔ مرا شرف من همین بس است☼ماراچه حدآنکه نشینیم باحبیب ☼ هستیم باسگان درش همنشین بس است☼زآشوب‌روزگارحقیری‌پناه تو ☼ ظل‌ظلیل‌خواجهٔ دنیا ودین بس است☼و ایضا این معما باسم ملك از جملهٔ معمیات آنجنابست **رباعی** درهجرتوهست ای‌برخ مطلع نور ☼ صدداغ بجان عاشقان رنجور بنمارخ ماه خویش تاکی باشند☼زان‌زلف و کلاله داغداران مهجور

مولانا نورالدین هلالی زبدهٔ‌شعراء زمان وعمدهٔ بلغاء دورانست و قصاید و

غزلیات و مثنویاتش اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحهٔ ظهور می‌آید. پرتو اهتمام آنجناب برمطالعهٔ بعضی ازمتداولات نیز تافته و بجودت‌طبع وحدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته ازنتایج افکاراو شاه ودرویش وصفات العاشقین و لیلی ومجنون ودیوان قصاید وغزلیات مشهور است‌واین مطلع که‌نوشته میشود برالسنه وافواه مذکور **مطلع** ابکه میپرسی زمن کان ماه را منزل کجاست ✿ منزل او دردلست اما ندانم دل کجاست واین رباعی نیزاز جملهٔ منظومات آنجنابست که **رباعی** آنی که‌تمامت زنمك ربخته‌اند ✿ ذرات وجودت زنمك بیخته‌اند باشیرهٔ جانها نمك آویخته‌اند ✿ تاهمچو توصورتی برانگیخته‌اند.

مولانا زلالی بفصاحت بیان وطلاقت لسان وحدت فهم ولطافت طبع موصوف ودر میان شعراء زمانه بمکارم اخلاق ومحاسن آداب معروف پیوسته ازسرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعارلطافت آثارمترشح میسازد وبنظم‌قصیده وغزل بیشتر ازسایر اقسام شعر می‌پردازد وبخلاف سایر شعرامضمون (الذل مع الطمع) رامنظور داشته‌از شیوهٔ طمع پیوسته اجتناب مینماید وطبعش ازنظم‌شعری که مشعر باین‌معنی باشد متنفر بوده هرگز لب بطلب نمیگشاید قصیدهٔ بال مرصع راتتبع نموده والحق‌در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده وسه‌بیت اول‌قصیدهٔ مذکوره اینست که‌**ابیات** خورد بسی پیچ وتاب دلو ملمع رسن✿ تابدرآمد زچاه یوسف گلپیرهن✿ کردزلیخای‌صبح پیرهن‌صبرچاك✿ رازدلش فاش گشت برسر هرانجمن ✿ دادبزال سپهر طرفه‌ترنجی زمهر✿طرفه‌که شد هم ترنج‌بر کف اوتیغزن✿ واین‌مطلع نیزازجملهٔ منظومات اوست که **مطلع** نخواهی کرد باور خارخار سینهٔ‌چاکم ✿ مگر روزیکه گیرد دامنت خار سرخاکم.

مولانا مجنون ولد مولانا کمال‌الدین محمود رفیقی است که‌بحسن خط‌ولطف طبع اتصاف‌داشت ومولانا مجنون‌بغایت درویش‌وش وفانی مشربست واشعارش سلیس وهمواره اتفاق می‌افتد واین‌مطلع غزل ازآنجمله است‌که **مطلع** بیوفا بودی من از اول ترانشناختم ✿ حیف‌اوقاتی که‌دنبال تو ضایع‌ساختم واین مطلع قصیده نیز از جملهٔ منظومات اوست که **مطلع** فیروزهٔ سپهردرانگشتری تست ✿ روی زمین تمام بزیرنگین تست

استاد کمال‌الدین بهزاد مظهر بدایع صوراست ومظهر نوادر هنر قلم‌مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم وبنان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران بنی‌آدم **بیت** موی قلمش‌زاوستادی ✿ جان‌داده بصورت‌جمادی وجناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیرنظام‌الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمودو حضرت خاقان‌منصور را نیز بآنجناب التفات وعنایت بسیار بود وحالانیزآن نادرالعصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی شبه همیشه اینچنین خواهد بود

مولانا سلطان محمد بن مولانا نورالله عمدهٔ نسخ تعلیق نویسان زمانست

وبحسن کردار ولطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران .

مولاناسلطان‌محمدخندان باوجود حسن‌خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت‌اهل‌عیش وطرب‌مشعوف‌وحالادربلدهٔ فاخرهٔ هراة توطن دارد وگاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد ع توفیق رفیق‌حال اوباد پوشیده نماندکه درزمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلاء واهل‌هنر وطایفهٔ شعرا ومردم دانشور درداراالسلطنه‌هراة وسایر ولایات جمعی کثیرمتوطن بودندودرسایهٔ تربیت‌ورعایت آنحضرت بفراغت‌میغنودندوذکرمجموع ایشان موجب تطویلست واطناب و اجتناب‌ازین معنی‌شیوهٔ ستوده اولوالالباب‌لاجرم‌خامهٔ سخن گذار عنان بیان‌را بصوب‌ذکر شمهٔ ازحالات اولاد امجاد آن‌پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد وکیفیت استعلاءلواء دولت محمدخان‌شیبانی‌را درولایت خراسان برطبق عرض مینهد **مثنوی** کار بسیاراست در پیش‌قلم✿ گشته لیکن‌قوت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم✿خامهٔ توفیق‌باداياورم‌تادهم این‌داستان‌را اختتام✿رونهم‌سوی دگر حسب‌المرام

گفتار دربیان‌مشارکت سلطان بدیع‌الزمان میرزاواباالمنصور مظفر حسین میرزاگورگان‌درمنصب سلطنت‌وجهانبانی باتفاق ارکان‌دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

برمرآت ضمیر انور عقلاءدانشور حقیقت این‌سخن مصور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل‌الله بر پادشاه آنست که‌هر چه‌درکارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می‌پذیرد نمونهٔ ازآن درسرکار سلطنت‌صورت وجود میگیرد پس‌همچنانکه ذات‌بی‌مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله ازوصمت مشارکت منزه‌ومبراست میباید که‌ذیل حشمت‌پادشاه نیز ازعیب مساهمت پاکیزه ومعرا باشد تاسایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود وکمایحب وینبغی به‌مصالح اموروجهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی سزد چو خدای جهان‌یکی است واگر بخلاف این معنی دوکس یابیشتردر یك شهر وکشور در دارائی رعیت ولشگر خواهند که‌شریك باشند هرآینه برطبق آیه کریمهٔ (لوکان فیهما آلهة‌الاالله‌لفسدنا) علی‌اسرع‌الحال مهام ملك‌ومال‌اختلال یابدوشرارفتنه‌وفساد بروجنات احوال فرق‌عباد واطراف بلادتابدع غوغا بوددوپادشه‌اندرولایتی کلمهٔ‌خجسته(لایصلح سیفان‌فی‌غمدواحد) مؤیداین‌معنی‌است وکیفیت شرکت‌سلطان‌بدیع‌الزمان میرزاومظفرحسین میررا بعدازفوت‌خاقان‌منصورمغفرت‌انتماشاهداین‌دعوی‌شرح‌واقعه آنکه‌چون شاه‌زادگان عالی منزلت وامراوارکان دولت ازتعزیت حضرت خاقان‌منصور بازپرداختند بمشورت آنکه میرزا بدیع‌الزمان را مستقلا متصدی منصب سلطنت سازند یاآنکه میرزامظفر حسین رادربن امر باآنحضرت شریك گردانندانجمنهاساختند بعضی ازعقلا که‌بمزیدفراست

وکیاست ازامثال واقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر برلوح خاطرهمگنان نگاشته که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد امجاد خاقان منصور است وجبلت بی حیلتش برتمهید اساس مکرمت واحسان مفطور باستقلال پادشاه باشد ونسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت واخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلم داردتاسایر شاهزادگان که دراطراف ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال پیرامن خواطر نگذرانند وزمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را نه پسندیدند وجانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهدامر سلطنت گردند ودرخطبه وسکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تابین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگان رادر مملکت مجال مداخلت نماند مصراع آری باتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال وقیل بسرحد تطویل انجامیده مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفرحسین میرزا بودواعتبار واختیار تمام داشت واولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصاً میرزا علی بیك اصلا باینمعنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا متصدی امر پادشاهی باشدوچون درآن وقت اکثر لشکر تابع مهدعلیا مشارالیهاوامراء برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته درروز جمعه ازجمعات اواخر ذی حجه سنهٔ احدی عشرو تسعمائه درمسجد جامع دارالسلطنهٔ هراة خطبه بنام هردو شاهزاده خوانده شد و ایضاًدر یك سکه اسامی سامی ایشان رانقش کرده وجوه تنکجات بآن مزین گشت وبلوکات ومحترفات آن بلدهٔ فاخره رابحسب جمع تقسیم نموده نصفی تعلق بسرکار سلطان بدیع-الزمان میرزا گرفت ونصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت وسایر ولایات که درتحت تصرف داشتند بر اینمنوال قسمت یافت وضبط نصفی از موقوفات ممالك محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزاشد ونصفی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا درآمد منصب حکومت وداروغگی دارالسلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع الزمان میرزابامیر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت وامیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا درآن منصب باوی مشارکت جست ومحمد لکور بنیابت امیر شیخعلی ومحمود مزنك باشارت امیر یوسف علی بامر شحنگی منصوب گشتند وامیر نظام الدین درویش بیك ترکمان که در سلك امراء بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیارالدین شدوزمام اختیار حصار تیره تو بفرمان مظفر حسین - گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت وبرین قیاس جمعی از امرا و وزراء خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند وبعضی بخدمت ابوالمنصور مظفر حسین گورکان شتافتند وطایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمدقهستانی وخواجه ملك ناصرالدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند ومنصب اشراف ایشان بخواجه معزالدین حسین وخواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بمسود

اوراق ومولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت ودر امر وزارت مظفرحسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی ودرویش احمد فایض دخل کردند وجهة اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت ومنصب صدارت آن سرکار بامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد وچند ماه باین ترتیب وآئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دارالسلطنهٔ هراة بدارئی رعیت وسپاهی قیام نمودند وبموافقت یکدیگر ابواب عدل وانصاف برروی خلایق گشودند اما چون اینخبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید برزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات برمارتبهٔ تقدم دارد به استقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت مارا بغیر از سلوك طریق اطاعت ودولتخواهی چارهٔ نبود اما چون مظفر حسین میرزا که درین امر باآنحضرت شریك وسهیم شده متابعتش مارا ضرورت نیست وهریك دم از استقلال زده درمملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندك زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت. مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد انشاءالله تعالی

ذکر گرفتاری وبی اختیاری امیر مبارزالدین محمد ولی بیك درقلعه اختیارالدین وفرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارزالدین محمد ولی بیك را بوفور لطف وعنایت نواخته بود وبکمال مرحمت وتربیت سرافراز ساخته هم در دیوان مآل هم در دیوان تواچی مهر داده بود ومهم حکومت وداروغگی هراة را علاوه آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان دراحکام همایون او را روز افزون می نوشتند ودر اواخر اوقات حیات خجسته صفات چندسال زمام اختیار ملك ومال من حیث الاستقلال درقبضهٔ اقتدار آنجناب بود **بیت** بدرگاه خاقان عالی تبار ✿ بجزوی کسی را نبود اختیار بناء علی هذا آتش رشك وحسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلال است درکانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت وبهمگی همت متوجه آن بودند که بصرصر غمز وسعایت نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندگانی اورا پژمرده وبی طراوت گردانند وجویبار اعتبار واختیار اورا بخاك مذلت وادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملك ومال بقبضهٔ اقتدار درآوردند اما درزمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید ودر اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا ازغایت عصبیت زبان بغیبتش گشادند ودراین نوبت سخن ایشان مآثر افتاد سبب اقرب درتاثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور وامراء شاهزادگان درباب قرار امر پادشاهی مشورت

می نمودند امیر مبارزالدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قائم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند وخیال خلافت ننمایند و بواسطهٔ این سخن مزاج مظفرحسین میرزا نسبت بدو متغییر گشته بود و سعایت امراء برلاس مددعلت شده شاهزاده باتفاق امراء مشارالیهم وسایر مردمیکه کینه امیر محمد درسینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیك ازروی اخلاص خدمت نمینماید وخاطر برآن قرارداده که گریخته نزد کپك میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هرچند حقیقت حال می‌دانست نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود امابه ملاحظهٔ رضاء برادر وبرلاسیه بآن امر همداستان شد وهمدران هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن او فرمان فرمود ودر باغ جهان آرا درمجلس کنکاش امیر مشارالیه مواخذ گشته آنروز دریکی از خانهای کوشك محبوس شد وچون مهمسازان تقدیر مهر منیررا از قصر سپهر مستدیر بنهانخانه مغرب رساندند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیرمحمد ولی بیك را از کوشك باغ جهان آرا بقلعه اختیارالدین بردند وبامیر درویش بیك سپردند وهمدران روز امراء ودیوانیان هردوسرکار نواب جناب امارت مآب را مواخذه ومصادره کرده بتحقیق براق وجهات او مشغول شدند وآنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت وگرفتن امیر محمدولی بیك اول خطائی بود که بعد ازفوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمودزیرا که آنجناب ازحیثیت براق واستعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا وارکان دولت امتیاز تمام داشت وچون گرفتار شد جمیع جهات اوصفت هباء منثورا گرفته ملازمانش که عدد ایشان بپانصد میرسید متفرق وپریشان گشتند **القصه** چون امیر محمد روزی چند درحصار اختیارالدین بنشست همگی همت برمخلص خود بست ودرآن باب فکری بصواب اندیشیده بیکی ازدوستان پیغام کرد طبقی حلوای قندپخته مخدرات درآن تعبیه کند وبقلعه فرستد وآن شخص به موجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن‌حلواهارا نزدجمعی که موکل او بودند فرستاد وایشان تمامی حلوا را ازروی رغبت بکاربرده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روزدیگر بعالم یقظه وانتباه نیامدند وامیرمحمد فرصت غنیمت شمرده درنیمشب بایك رکابدار یوسف نام‌خودرا برزبرآن دروازهٔ قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بازاراست رسانیده وبطناب پایان رفته براسبی بادرفتار که بعضی ازملازمان او تیار نموده بودند سوارشده وازبرق سرعت سیر استعاره نموده روی توجه بمشهد مقدسه رضویه آوردو صباح‌روزدیگر که محافظان قلعه اختیارالدین‌چشم از خواب نازباز کرده از امیرمحمد ولی بیك اثری‌نیافتند وخبری نشنیدند دربحرحیرت افتادند وامیردرویش بیك بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته درغایب خجالت وانفعال کیفیت حال معروض داشت وهمان روز ازکوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام

شد اما امیر محمدولی بیك درعرض سه روز آن مسافت بعیده را ازراه غیر معهود پیموده بعد ازوصول بمقصد کپك میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت واقبال تصور کرد واورا بانعام خلع فاخره ونقود وافره واسبان گردون توان واشتران کوه کوهان وخیمه وخرگاه وشامیانه وبارگاه ودیگر اشیا که فرا خورهمت آن شاه‌زاده مظفر لوا تواند بود مفتخر وسرافراز ساخت وبدستور والد مغفور خویش در هر دودیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرا ودیوان تواچی ومال بی‌وقوف واستصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند وامیر محمد بفراغبال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید وزبان حال وقال بشکر قادر ذوالجلال گویا گردانید .

ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمدخان شیبانی ازجیحون وشکست یافتن بضرب تیغ امیرشجاع الدین ذوالنون ارغون

در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار مرحمت پادشاه عفو غفور بگوش هوش نزدیك ودور رسید محمدخان شیبانی که سالهای فراوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانیدو او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب نهب وتاراج پاك ساخت وجمعی ازجنود را از مرو رود گذرانید ودرحدود باد غیس نیزصدای قتل وغارت درانداخت ودراوایل محرم الحرام سنهٔ اثنی عشر وتسعمائه کیفیت اینحال بمسامع بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش ازآب آمویه ومرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دارالسلطنه هرات است بنا برآن خوفی عظیم برضمایر ایشان استیلا یافت وچون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بران گماشتند که بعضی ازامراء عظام را با فوجی ازلشگریان بدفع شرایل امان نامزدفرمایند وقبل ازآنکه ازارکان دولت کسی متکفل آنخدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون باده دوازده هزار نفر ازسپاه غورو ساخر وقندهاروزمین داوردراواسط ماه مذکور ازطریق هراة رود بظاهر هراة رسیدز یرا که بدیع الزمان میرزا بعداز فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی همعنان شمال وصبا نزد امیرذوالنون فرستاده بود واورا بر توجه بجانب مستقر سر برسلطنت وجهانبانی امرفرموده وچون امیرذوالنون شرف ملازمت سلطان بدیع - الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش ازآنکه چندروزی ازرنج راه برآساید امیر سلطان بایزید برلاس را بخود ملحق گردانیده بجانب مروجاق ایلغار فرمود وسپاه ماورالنهر از قرب وصول آن امیر بهرام قهر وقوف یافته براه چول زردك علم عزیمت برافراشتند وامیرذوالنون متعاقب بدان بیابان درآمده خودرا باوزبکان رسانید وتیغ

کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر را از آنجماعت برخاك هلاك انداخت وشصت هفتاد کس دیگررا اسیر گردانیده رایت مراجعت بر افراخت و مظفرو منصور بپایهٔ سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف وعوارف اختصاص یافت ودرمنزل امیرمحمدولی بیك نزول اجلال فرمود مقارن آنحال اولاد امجاد آنجناب شجاع بیك و امیرمحمد مقیم نیز از قندهار وزمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند وشرف بساطبوسی دریافته بانواع نوازش واصطناع مفتخر ومباهی گردیدند.

ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله ومقاتله شیبانی خان

چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملك جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع بر کیفیت حالات آنولایات شخصی راکه مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدارالسلطنه هراة فرستاد ومولانا ختائی درالنك باغ جهان آرا بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفرحسین گورکان فایزگشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آباء واجداد شما درحدوث وقایع ووقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان باد کرده شرایط مطاوعت بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیهٔ پدران خود اقتداء نموده ابواب مخالفت مسدود سازید وازشارع مستقیم موافقت عدول وانحراف نورزید تاعرصهٔ مملکت معمور وآبادان ماند ورعایاکه ودایع خالق البرایااند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان چون می-دانستند که غرض شیبانی خان ازاین مراسله چیست جواب آن سخنان ورخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف وجوانب خراسان فرستادند وباجتماع شاهزادگان وجنود ظفر وورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزدامیر سلطان قلنجاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بودرسیده معروض داشتند که محمدخان شیبانی باسپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلدهٔ مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد وحال آنکه رعایاء شهررا ذخیره نمانده وقعدان قوت قوت سپاهیان را بسرحد عدم رسانده اندامید آنکه حضرات باتفاق متوجه اینحدود گردندتا شر لشگر اوزبك اندفاع یابد وپرتو انوار فراغت بروجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا وابوالمنصور مظفرحسین میرزا بعداز استماع اینخبر با امراوارکان دولت طریق مشورت مسلوك داشته خواطر برمقابله ومقاتلهٔ شیبانی خان قراردادند و مجدداً قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند ودر اوایل پائیز سنهٔ مذکوره ازدارالسلطنة هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند واز گردمراکب مواکب چهرهٔ مهر وماه راتیره ودیدهٔ روشنان سپهررا خیره ساختند **نظم** روان گشتند

شاهان نکوکیش ✿ سپاهی بینهایت از پس وپیش بتأیید الهی گشته خرم ✿ ظفر در خدمت واقبال همدم وچون نواحی چهل دختران ازغبارمواکب کواکب مراتب ایشان مشکبیز گشت ابوالمحسن میرزا بالشکر نصرت اثر **مصراع** سپاهی بکثرت چواعداد اختر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو تشریف آورد ودیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزارا که از همه حیثیتی ازوی بزرگتر بود بتوره زانوزد و پیشکش کشید ومظفرحسین میرزا هرچند درسلطنت دارالملك باسلطان بدیع الزمان میرزا شریك بودامّا چون بحسب سن ازابوالمحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم نموده برخود تقدیم فرمودواز جانبین لوازم نیازونثار وقوع یافت واز آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعداز نزول درکنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیرسلطان علی ارغون ازسیستان وسایرامرا ولشکریان ممالك خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند **نظم** رسیدند از هر طرف سروری ✿ بهر یك ملازم شده لشکری بخون عدوتنك بسته میان ✿ گشاده بمدح سلاطین زبان وهمدران ایام که کنار مرورود مضرب جنودظفر ورودبود روزبروز بتأییدمهیمن منان جمعیت سلاطین خراسان برطبق دلخواه دوستان می افزودناگاه مبشر خجسته مقال بدرگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید وبشارت طلوع اخترجاه وجلال ازافق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت هجوم حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمدبابر پادشاه شیوع یافت وپرتو انواربهجت وشادمانی بروجنات احوال سالکان مسالك جهانبانی وامرا وارکان دولت تافت **نظم** مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید ✿ که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید ازغم هجر مکن ناله وفریاد که دوش ✿ زده ام فالی وفریاد رسی می آید.

گفتار دربیان پیوستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان

درکنار آب مرغاب

در آن اوقات که طنطنه کوس شوکت وسرافرازی وشعشعهٔ نیردولت وبزم سازی وسایر محاسن شمایل ومحامدخصایل پادشاه مؤیدغازی ظهیرالدین محمدبابر دراقطار آفاق مشهور گردید و کیفیت محاربات ومعارضات آن پادشاه فرخنده صفات باشیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسیدبنور فراست ووفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه وجلال آنسرورریاض سلطنت واقبال ازاعلی درجهٔ کشورگشائی و استقلال طلوع خواهدنمود و سرپنجهٔ عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع آمانی و آمال برروی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بناء علی هذا سیدافضل ولد سید سلطان علی خواب بین راکه درسلك صدور فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت

بکابل فرستاد و بزبان مودت وحسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک مآرب و آمانی بقوت بازوی معاضدت ومرافقت میسراست وتیسیر مطالب ومقاصد دوجهانی باستظهار مظاهرت وموافقت مقرر وحضرت پادشاهی مرا بمثابهٔ فرزند دلبند وبرادر برابر باجان ارجمند است باید که دررفع بیداد مخالفان طاغی ودفع مواد فساد دشمنان باغی طریق اتفاق مسلوک دارد وطریقهٔ یگانگی ووفاق نامرعی نگذارد تابیگانگان مجال مداخلت درممالک محروسه نیابند وپیش ازین در بلاد وامصار ماوراءالنهر بر تخت ابهت و جهانبانی دخل نیابند وچون سید افضل بپایهٔ سریر بادشاه بلند محل رسید واین سخنان سنجیده رابموقف عرض رسانید آنحضرت بمضمون کلام اعجاز انتظام (واذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها) عمل نموده سیدافضل رااز اعطاف وافضال بانعامات پادشاهانه محظوظ وبهره‌ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود درآن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضاء پادشاه مظفر لوا ازکابل بیرون رفته بجانب ایماقاتی که در آنحدود بودند توجه فرموده بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران ایماقات سربچنبر مطاوعت جهانگیر میرزا در آورند واو بمظاهرات ایشان باردیگر خیال استقلال نمایدوابواب خلاف ونزاع بر گشاید لاجرم رأی اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لواء فلک فرساه برابرجهانگیر میرزا درحرکت آیدوچون شاه‌ـ زاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفرخراسان مصمم گردد آنگاه پادشاه عالیجاه خطهٔ دارالملک کابل رابجمعی ازامراء شجاعت نهادکه‌از اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت ورعیت‌پروری وصیت نمودو بتاریخ سنهٔ احدی عشروتسعمائه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده نهضت فرمود **نظم** باقبال شاه فریدون صفات ✿ زکابل روان شد بسوی هرات ظفر بریمین نصرت اندر یسار ✿ رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل واحشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر نکرده همگنان باںثار وپیشکش بملازمت پادشاه سکندروش شتافتند ومیرزا جهانگیر نیز بتجدید غاشیهٔ دولتخواهی بردوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست وبدستور پیشتر باصناف اعطاف وانواع الطاف مفتخر وسر افراز گشت وچون هوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه وافر احسان مشک افشان شد خبر فوت خاقان منصورحسین میرزا بتواترانجامید برضمیر الهام پذیر گذشت که بمکن که در میان اولاد آنخسرو مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی ازممالک ایشان بتحت تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان درآید بنابر آن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدانصوب طی منازل ومراحل مینمود وبعداز وصول بولایت خابران کیفیت جمعیت شاهزادگان وامراءعالیشان درکنار آب مرغاب بتحقیق پیوست وخاطر عاطر آن پادشاه خیر اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع‌ـ الزمان واخوانرا پیش نهادهمت عالی سازدو بموافقت ومرافقت ایشان بدفع شیبانی خان

وسایر معاندان پردازد لاجرم عنان بکران بطرف مروورود انعطاف داد وجهة رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی قمر شتاب بمرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر واقبال از افق آمانی وآمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند **نظم** بیا که رایت منصور پادشاه رسید ٭ نوید فضل و کرامت بمهروماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ٭ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید وبموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان امیرمحمد برندق برلاس وامیرذوالنون باستقبال موکب ظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافتند ودر منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم واشفاق امتیاز واختصاص یافتند وبعدازتاکیدقواعدعهدوپیمان آن پادشاه عالی مکان درطی مسافت مسارعت فرمود وسلطان بدیع الزمان میرزا ازقرب وصول آنحضرت آگاهی یافته همعنان اخوان برسم استقبال ازمروجاق نهضت نمود ودرمنزل گل باغبان مشام جان سلاطین خراسان ازشیم ملاقات آندوحهٔ ریاض خلافت سمت عطریت گرفت وازجانبین مراسم تعظیم وتبجیل (و مابعد من هذا لقیل) صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا وسایر اولاد امجادخاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت هجوم پادشاهی رافوزی عظیم دانستند ودر لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی واهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند وقواعداتفاق ویگانگی رابدستیاری وفاق وفرزانگی مشید گردانیدند ودرباب تدبیر اموردین ودولت ودفع شراعداء ملك وملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند وبیمن مقدم آن پادشاه خجسته شیم دراردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجردتحریك بنان تیسیر پذیر نیست وتفصیل آن بسعی خامهٔ دوزبان ممکن التحریر نی وغالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین باآن سپاه شجاعت آئین آن عزیمت را بامضاء میرسانیدند ولایت خراسان ازتعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالك الملك قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه واتفاق آن مقدار امراوسپاه فایدهٔ روی ننمود **نظم** چودولت عطائیست از کردگار ٭ نیاید زبسیاری خیل کار بتدبیر دولت نیاید بدست ٭ زتقدیر دان درجهان هرچه هست خدادر ازل هر چه تقدیر کرد ٭ بتدبیر نتوانش تغییر کرد (یفعل الله مایشاء ویحکم ما یرید انه کریم حمید مجید.)

ذکر درآمدن بلخ بحیز تسخیر محمدشیبانی خان وبیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه ازفحوای داستان گذشته وحکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق دردفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوك موافقت

مسلوك نداشت ودرمقر عزخود یعنی مشهد مقدسهٔ رضویه علیه السلام والتحیه ساکن بود وهیچکس ازامرا وارکان دولت را بمدد نفرستاد ازین جهة فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان راه یافت وباردیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشهٔ هیجا ونهنك دریای دغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان رااتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی واملی فسیح بمیدان حرب و معرکهٔ طعن وضرب میباید شتافت وازعنایت ملك ملك بخش فتح ونصرت مسالت میباید کرد تاپیکر مطلوب ازپس پردهٔ غیب جلوه گرشود وامیرمحمد برندق برلاس فرمود که هرگاه ما بنواحی بلخ رویم کپك میرزا که بداعیهٔ تسخیر مملکت خراسان بابرادران طریقهٔ اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراةخواهد کشید وبنا بر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیرمحمد ولی بیك ازامیرشیخ علی طغائی وامیر یوسف علی کوکلتاش ازمحافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دارالملك خراسان را بتحت تصرف درخواهد آورد وبعداز وقوع آنصورت اکثر امرا ولشگریان که کوچ ومتعلقان در آن بلده دارند از ماروی گردان شده بهراة خواهندرفت انسب واولی آنکه دربن زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا وبیابان علیق چهارپایان بسیارخواهد بوداز روی جمعیت خاطر بقتال سپاه ازبك اقبال نمائیم دراثناء این گفتگو خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق ولشگریان بلخرا بسبب فقدان قوت قوت محافظت شهر فوت شده از محمد شیبانی خان بجان امان طلبیده اندو خان ایشان رابمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخرا گشاده است وبموکب گردون مراتب خان پیوسته وسپاه اوزبك بجاروب غارت وتاراج بلدهٔ فاخرهٔ بلخرا پاك ساخته اند و پس ازآنکه بمسامع محمدخان رسیده که اکثر حکام وسپاهیان خراسان درکنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون اینخبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت وفی الواقع درآن زمستان عبوراز آب آمویه ومقاتله بامحمدخان شیبانی مافوق طاقت انسانی بودرای امیرمحمد برندق ترجیح یافت ودرماه رجب سال مذکور سنك تفرقه در شیشه خانه جمعیت خراسانیان افتاد ظهیرالسلطنه والخلافه محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابوالمحسن میرزا راه مرو بیش گرفت واولاد امیرذوالنون وامیرسلطان اعلی ارغون روی ببلاد گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا بمستقر سلطنت خرامیدند وهمدران چندروز بنابر مصلحت فیصل مهم محمدمحسن میرزا ابو-المنصور مظفرحسین گورکان بقصبهٔ کوسویه تشریف برده در آن مکان طرق قشلاق انداخت وامیر محمدبرندق برلاس وبعضی دیگر از امراء ظفر اقتباس کمرملازمتش برمیان بستند وسلطان بدیع الزمان میرزا با امیرذوالنون وسایر نوئینان آن زمستان دردارالسلطنه هراة ساکن بوده درماه مبارك رمضان باقامت صیام واداء فرایض ونوافل

قیام واقدام نمود وقریب بعید جهت ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان فرمود وچون هلال فرخ فال شوال برقع ازجمال برداشت آن کوکب اوج عزت وجلال بعیدگاه تشریف برده ازروی نیاز باداء نماز پرداخت ودروقت مراجعت مدرسهٔ شرقی سلطانی را از فرّ نزول همایون غیرت افزای فضای گردون ساخت اکابر اشراف دارالسلطنه هراة ازسادات وعلماء وقضاة بمجلس اشراف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده ازچند وچون وحلاوا از هرچه درحوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آوردند واصناف خلایق را از آن مایدهٔ پرفایده بحظی وافرونصیبی وافی محظوظ و بهره ور کردند وسلطان گردون احتشام بعد از طعام وختم کلام ذوالجلال و الاکرام بر ابرش تیزخرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و ببسط بساط عیش ونشاط و ترتیب اسباب فرح وانبساط مشغولی کرد **بیت** هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار ☼ کس را وقوف نیست که پایان کارچیست

گفتار دربیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیرحق عزوجل

چون دوران استیلا فصل شتابنهایت واختتام رسید وسلطان بدیع الزمان آثار بهار سپاه ریاحین وازهار بفضای بساتین صحرا کشید جنود برودت و سرما ازهجوم لشگر فروردین منهزم گشت وخاقان شرقی انتساب آفتاب خانهٔ بهرام رامسخر ساخته رایت نخوتش از چرخ هفتم درگذشت **نظم** سلطان جهان نورد ایام ☼ زد خیمه بتختگاه بهرام افراخت علم زلاله دردشت ☼ عالم زسپاه سبزه پر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون وامیر نظام الدین شیخعلی طغائی رادر هراة گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس برافراخت وروزی چنددرمنزل مرل که مرغزار بست بهشت آثار رحل اقامت انداخت درآن ولا مظفرحسین میرزامیل ملاقات برادر بزرگوار نموده ازیورت قشلاق درحرکت آمد ودر اواخر ذی‌حجه سنهٔ اثنی عشر وتسعمائه درمنزل مذکور اجتماع سعدین ومقارنه نیرّین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند ودر باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته ازگذشته وآینده سخنان در میان آوردند وبنابر آنکه متصور چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی ازآب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزدشاه زادگان وامراء عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از آنجمله جهة طلب شجاع بیك این ذره بیمقدار رانامزد سفر قندهار نمودند و راقم حروف درروز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته ازمرل بهراة شتافت تایراق کرده متوجه مقصد گردد درین اثنا گوهر درج عفت وحشمت جوجوك بیگم که صبیهٔ صلبیه سلطان بدیع الزمان میرزا بوددردارالسلطنة

هراة ازجهان پر آفات رخت سفر آخرت بر بست وامیرذوالنون وامیر شیخعلی بآئین سلاطین عظام تجهیز وتکفین مهدعالیه نموده جسدمطهرش رادر مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساختند وجهة ترویح روح پرفتوحش باطعام مساکین وفقرا وختمات کلام ایزد سبحانه وتعالی اشتغال نمودند وچون هلال محرم‌الحرام سنهٔ ثلث عشروتسعمائه ازمشرق دولت واحتشام طالع شدوبر بحر اخضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمدخان شیبانی ازمعبر کرکی وتوجه بطرف خراسان‌متواتر گشت وسلطان بدیع‌الزمان‌میرزا امیرشجاع‌الدین ذوالنون وامیر نظام‌الدین شیخعلی طغائی رابااردوی همایون طلبیدو ایشان درروز دوشنبه چهارم ماه‌مذکوراز بلدهٔ هراة بدرگاه‌خلایق پناه شتافتند وروز دیگر بشرف ملازمت مشرف‌گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند وپنداشتند که تیرتقدیر راسپر تدبیر مندفع میتوانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب‌را بمشت‌خس‌وخاشاك بازمیتوانندداشت هیهات‌هیهات ع‌واقع‌تیرقضا نبود سپر چون‌ارادهٔ مالك‌الملك علی‌الاطلاق مقتضی آن‌بود که‌ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف‌محمد خان‌شیبانی درآیدومدت دولت اولادخاقان منصور بسرآید براجتماع‌جنود بلا انتها وتدبیر امراء صایب‌رأی هیچ‌فایدهٔ مترتب نگشت وهمدران اوان سپاه بهرام قهرماوراءالنهر بسان‌سیلی که‌از فراز رو به نشیب‌آورد ازآب آموبه عبور نموده خراسان‌راطوفان بلاازسر درگذشت نظم چوتقدیر الهی بودزیشان ✿ که‌گردد ومنتقل ملك‌خراسان نیامد کاراز مردان صفدر ✿ نه ازتدبیر دانایان کشور شنیدم این سخن ازکودك وپیر ✿ که‌تقدیر الهی‌را چه تدبیر کیفیت اینواقعه چنان‌بود که‌محمد خان شیبانی دراواسط ذی‌حجه سنهٔ‌اثنی عشروتسعمائه ازدارالملك سمرقند برزین‌ملك‌ستانی نشست وازمعبر کرکی‌عبور نموده‌بحدود اندخود شتافت‌امیر شاه‌منصور که‌درآن اوان از قبل میرزا بدیع‌الزمان حاکم آنولایت بودچون ازوفور شوکت وقوت دولت‌خانی واقف شداقبال مثال‌بیارگاه سلطنت واستقلال خرامیده وغاشیهٔ متابعت بردوش گرفته منظور نظر التفات گشت‌آنگاه خان‌گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب‌مرغاب‌ایلغار نمودبعد ازوصول بمروجاق کوتوال قلعهٔ‌آن قصبه‌در اطاعت و فرمان‌برداری اقتدابشاه منصور کردوتا آنغایت نزد بدیع‌الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفرحسین گورکان‌خبرعبورموکب‌منصور ازآب‌آموبه‌بصحت‌نه‌پیوسته‌بود وپس‌ازوصول محمدخان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب ابناء ثبات‌سلاطین‌وامراء خراسان‌رامنهدم‌ساخته غریق بحرحیرت‌واندیشه گشتندو کرت‌دیگرطریق‌مشورت‌مسلوك‌داشته‌امیرذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح‌درجنك صحرا دیدوامیر محمدبرندق راتحصن دربلدهٔ‌فاخرهٔ هراة مصلحت نمود وقبل‌از آنکه خواطر بریکی ازین‌دوصورت قراردهند صباح روزپنجشنبه هفتم محرم‌الحرام سنهٔ ثلاث عشروتسعمائه آثارقرب وصول محمدخان شیبانی بساسپاهی افزون ازحوادث آسمانی ظاهر گشت ومنغلای آن‌سپاه‌ظفر لواکه‌سرکرده ایشان ولد

محمدخان تیمورسلطان وعبیدالله‌خان بن محمودسلطان بودند برانغار وجوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط راخواهد که بقبضه خاك نمناك انباشته گرداند وسیلاب بلارا بمشت خاروخاشاك ازرفتار بازدارد درمقام مدافعه ومقاتله آمدند **بیت** دولشگر روبرو صف بر کشیدند ✿ بقصد یکدیگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره‌ونفیر وسورن زلزله‌درزمین وزمان انداخت ودرخشیدن خود ومغفر ولمعان بر گستوان وجوشن تفسیر آیهٔ (سابرقه یذهب بالابصار) ظاهر و مبین ساخت **بیت** در گرد سپاه شعلهٔ تیغ ✿ بنمود بسان برق درمیغ عقاب تیرجهة طعمهٔ حیات برناووپیردهان باز کردو واژدهای سنان بطعن زمره صغیروکبیر زبان دراز گردانید **نظم** درآن میدان سنان آتش انگیز ✿ زبهر طعن گردان شدزبان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار ✿ زخون پردلان روز پیکار ازجملهٔ امرا ولشگریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون وامیر نظام الدین شیخعلی طغائی بافوجی ازشیران بیشه‌رزم آزمائی درآنروز درمعرکه ستیز آثار روزرستخیز ظاهر ساختندو بضرب شمشیر نهنك آهنك وزخم تیر مرك تاثیرزورق زندگانی جمعی ازسالکان مسالك پهلوانی رادرغرقاب فنا انداختنداماچون عساکر نصرت یزك اوزبك باصناف مضاعف خراسانیان بودند ونیزبسان دریای پر موج فوج فوج ازعقب بکومك میرسیدند سپاه شاه‌زادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند وپریشان وبیسامان هرطایفه بطرفی از اطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیرذوالنون که‌زبان حال وقالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که **بیت** نه بیند زمن دشمن بدگمان ✿ بجزروی شمشیر وپشت کمان مانند شیرژیان گاه بر میمنه وگاه برمیسره حمله‌میکرد واززخم تیغ وخنجرخاك معرکه بخون پردلان رنگین ساخته بنهایت جلادت بجای‌میآورد آخر الامر اوزبکان ازاطراف وجوانب درآمده آن شهسوار میدان پیکار راازاسب پیاده گردانیدند وخواستند که‌دست وگردن بسته نزدخان برند امیر ذوالنون تن بعجز درنداد وبدستور جنك‌میکرد تاشهید شد اماامیر شیخعلی طغائی باجمعی‌دیگر ازمتعینان خراسان اسیرسرپنجهٔ تقدیرگشت وسپاه قدر قدرت اوزبك تا حدود تقوز رباط گریختگان راتعاقب نموده آنمقدار غنیمت گرفتند که‌بنان بیان از ازاحاطه کمیت آن‌عاجز است وقلم‌دوزبان ازتعداد اندکی از آن قاصر **مصراع** عاجز است‌از شرح آن‌انشاء قلم (والله تعالی بحقایق الامور اعلم).

گفتار دربیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام و عساکر خراسان ووصول رایات نصرت‌نشان محمدخان بالنك کهدستان

چون ازمهب عنایت حق عزوجل درمیان رباط امیرعلیشیر ومنزل مرل نسیم فتح

وظفر برشقهٔ علم محمدخان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین
گورکان بااکثر امرا ولشکریان بمقتضا کلمهٔ (الفرار ممالا یطاق) عمل نموده هرکس
بطرفی منهزم گردید وسیدعبدالله میرزا باجمعی ازامرا بمشهد مقدسه رفته بکمک میرزا
پیوستند وعبدالباقی میرزا وامیر محمدبرندق برلاس درحدود سبزوار بابن حسین میرزا
ملحق گشتند وسلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دارالسلطنه هراة شتافته آن شب درباغ نو
منزل گزید ولحظهٔ غنوده ع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زدمتوجه حدود
قندهار وزمین داورشد ومظفر حسین میرزا درجوف لیل بهراة درآمده بباغ شهرخرامید
وشیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمدالتفارانی وامیر غیاث الدین محمد بن امیرجلال
الدین یوسف الرازی وقاضی اختیارالدین حسن را طلبیده درباب محافظت هراة ازایشان
استعانت جست جوابدادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر می‌شود و بمجرد
اهتمام ما فایدهٔ مترتب نمیگردد ومظفرحسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه
نوکر بابن بلده در نیامدند اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه
اوزبك مقاومت توان نمود بنا بران آن شاهزادهٔ عالیشان بصد هزار درد و داغ
وداع ملك ومال ومادر وعیال کرده بعد ازدمیدن صبح باجمعی ازخواص و ملازمان از
دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و ازراه ترشیزروی توجه باستراباد آورد وصباح روز
جمعه هشتم محرم الحرام ساداة وقضاة واکابرواعیان هراة درمدرسهٔ شیخ الاسلام جمع
آمده درباب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت درمیان انداختند خواطر اکابر و
اصاغر برسلوك طریق اطاعت وانقیاد محمد خان شیبانی قـراریافته راقـم حروف را
فرمودند تاعرضه داشتی مشعر باینمعنی درقلم آورد وآن نوشته را مصحوب برادر زادهٔ
مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختندو مولانازاده متوجه گشته درسرخیابان غارت
یافت وپیاده وعریان نزدیك بتقوز رباط خودرا بمحمدتیمورسلطان رسانید و کیفیت حال
عرض کرد محمد تیمور اورا نزد پدرفرستاد ومحمدخان شیبانی بعد از اطلاع برمضمون
عریضهٔ هرویان درآخرهمان روز النك کهدستان را مضرب خیام دولت اقبال ساخت و
وخاطر برسلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت وکامرانی بـرافراخت (سبحان
من لایجزی فی ملکه الامایشاء وهوتؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء)

ذکروصول اکابر واشراف هرات بملازمت محمدخان شیبانی بعد از سلوك دروادی حیرت وپریشانی

درروز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هراة ازبیم سیاست محمد خان دروازه
های شهررا مانندابواب فرح وسرور بروی خود بسته درکمال حزن واندوه بودند و

لشکر قیامت اثر اوزبك درمحلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته وغارت و
تاراج مینمودند امری درغایت غرابت دست داد وقتل طائفهٔ ازسپاه ماوراءالنهر اتفاق
افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معزالدین حسین شبانکاره وخواجه شمس الدین محمد منشی
وبعضی دیگر ازملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکهٔ مرل گریخته شب در
باغات بیرون هراة غنوده بودند درچاشتگاه آنروزخیال فرار نموده جهة مخلص خود
حیلهٔ اندیشیدند مسلح ومکمل براسبان بادرفتارسوار گشته آواز برآوردند که دولت دولت
کپك میرزا است وبهر کس که دوچارخوردند گفتند که اینك محمد محسن میرزا باسپاه
بسیار در رسید وبعزم رزم وپیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردید رنود و اوباش هراة
که اینخبر شنیدند مانندتیر که ازخانهٔ کمان برآید ازدروازههای شهر بیرون جستند و
از لشکربانیکه در محلات ظاهر آن بلده . بطلب مال مشغول بودند قرب سیصد
کس بقتل رسانیدند وبعد ازساعتی کذب آن خبر بیقین پیوسته جهة کشته شدن آنجماعت
دغدغهٔ خواطر اکابر واصاغرروی درازدیادنهاد وخلایق در بحرحیرت افتاده قولفل
حزون و اندوه درفضاء ضمیر برنا وپیر بار بگشاد سادات وقضاة وعلماء وعامه رعایا
وکافه برایاآنشب درکمال الم وملال بسر بردند ودرلجه تحیر و تفکر سرگردان بوده
برای مخلص خویش هردم اندیشه میکردند صباح روزشنبه برادر مولانابنائی ازاردوی
آنسالك طریق جهانگشائی بهراة رسید ونشانیکه منشیان آستان سلطنت آشیان بنام
شیخ الاسلام وقاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون
رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشا
منهزم گردید وامیر ذالنون ارغون کشته گشته شیخ علی طغائی اسیر سرپنجهٔ تقدیرشد و
ماالنك کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند نهمت برترفیه حال عامه
سکنهٔ بلاد خراسان گماشته ایم می باید که چون نشان برسد مستظهر ومطمئن خواطر بوده
بدرگاه عالمپناه شتابند وهرکس را ازاشراف واعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر
هراة بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام واحسان خوشدل و شادمان
گردانیده همان زمان شیخ الاسلام وعمده اولاد امجاد خیر الانام امیر کمال الدین عطاءالله
الحسینی وامیر عبدالقادر وامیرغیاث الدین محمدبن امیر یوسف وسیدصدرالدین یونس
وقاضی اختیارالدین حسن وقاضی صدرالدین محمدالامامی وسیدرضی الدین عبدالاول و
خواجه جمال الدین عطاءالله وخواجه نظام الدین عبدالحی صاحب عیار متوجه النك
کهدستان گشتند وچون نزدیك بمعسکر نصرت اثررسیدند مولانا نظام الدین عبدالرحیم
ترکستانی که دربارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی نهایت داشت
وخواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بامراشراف دیوان مشرف بودآن فرقهٔ واجب
التعظیم را استقبال نمودند ودریکی از خیام فرودآورده پادشاه را آگاهی دادند
محمدخان حکم فرمود که نخست کمیت مال امان و پیشکش و ساوری هرویان را

قراردهند آنگاه اکابرواشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند ومولانا عبدالرحیم و خواجه کمال الدین محمود درآن باب گفت وشنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صدهزار تنکچهٔ یکمثقالی که هرتنکچه ازآن درآن اوان بشش دینار کبکی جاری بود سرانجام نمایند واکابر عظام وسیورغال‌داران بتمام مبلغ بیست‌هزار تنکچه جهة پیشکش خاصهٔ خان فرودآوردند وپانزده هزار تنکچه مولانا عبدالرحیم را خدامت کنند بعد ازآن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت وجهانبانی را بحضور سلاطین عظام وامراء کرام مثل محمد تیمور سلطان وعبیدالله ساطان وحمزه سلطان و مهدی سلطان وجان وفا میرزا آراسته اکابر واشراف را بارداد واکثر جماعت مذکوره میان خوف ورجاء بدان خرگاه سپهر انتما درآمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند وخان رخصت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفامیرزا بمنصب حکومت وداروغگی هراة مفتخر وسرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد وجهة سرانجام سایر مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرد وجان وفامیرزا درمنزل اولاد امیر غیاث فرود آمد ومولانا عبدالرحیم در خانهای بالای دروازهٔ خوش نزول نمود .

گفتار دربیان درآمدن وزراء عظام ببلدهٔ فاخره هراة وذکر شمه از شدة مطالبات وصعوبت وقایع وحالات

چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت واقبال از مطلع آمانی وآمال محمدخان شیبانی طلوع نمود ودارالملك بلاد خراسانرا که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود وهست وتسخیر فرموده وکلام حکمت انجام (لاملك الا بالرجال ولارجال الا بالمال) را مطمح نظر داشته همگی همت برتحصیل اموال وجهات غایبی وآنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت وخواجه کمال الدین محمود وخواجه ابوالوفا که بخواجه خرد مشهور است باطایفهٔ از تحصیل داران و لشگریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام به دارالسلطنه هراة درآمدند وتحصیلات نوشته به تشدد تمام وجوه مذکوره را ازاکابر و رعایا طلب نمودند ودرعرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند وجهات ومتملکات ظاهری ازواج طاهرات وبنات مکرمات خاقان مغفرت صفات ومتعلقان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان را بتمام گرفته آنجماعت را باردوی همایون فرستادند وایشان بعز ملاقات خانی فایز شدن مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزادهٔ خاقان فردوس مکان ومنکوحه مظفر حسین گورکان بود درنظر محمدخان مستحسن نموده و جویای امر مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفرحسین میرزا قبل ازاین تاریخ بدو سال مرا طلاق داده بود وجمعی از اهل دیانت برطبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآئین شریعت غرا در سلك ازدواج خان انتظام یافت ومهرانگیز بیگم که صبیهٔ صلبیه مظفرحسین میرزا بود و از ستیز عظمی مشارالیها در وجود آمده بود عبیدالله سلطان

بحبالهٔ نکاح درآورد ومحمد خان بقیه حجله نشینان تتق عصمت را بازبشهر فرستاد و جهة مطالبه ذخایر ونفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کردو آنمقدارلئالی آبدار ودرر شاهوار ویاقوت رمانی ولعل بدخشانی و سایرجواهر زواهر وطلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ خیال هیچ بادشاه بااستقلال نمی گنجد وازجهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقودواقمشهٔ فراوان بدست آمد ولشگرقیامت اثر اوزبك هریك ازمتولیان خراسان را ببهانهٔ گرفته درتعذیب وشکنجه کشیدند وآنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیة (ان الملوك اذا دخلوا قریة افسد وهاوجعلوا اعزة اهلها اذلة) بابلغ وجهی ظاهر گشت وبسیاری از اهل جاه وجلال پایمال حقارت واذلال شده ناله ونفیر صغیر و کبیر از فلك اسیر درگذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان بیرحم اسیر گشته درتعذیب بودند وزهره جبینان حجلهٔ عفت ازعقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند **نظم**
علم زد آتش ظلم اندرآن بوم ☆ جهان تاریك شد ازآه مظلوم برآمد ناله و شیون ز مردم ☆ نبود آنقوم را اصلا ترحم بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آنشدة تسکین یافت وانوار امن وامان بروجناب روزگارطوایف انسان تافت ودرروز جمعه پانزدهم محرم درمسجد جامع دارالسلطنه هراة خطبه بنام ابوالخیرخان و محمد خان شیبانی خواندند وبموجبی که محمد خان حکم فرمود ولقبش راامام زمان وخلیفة الرحمن برزبان راندند وآن خان گیتی ستان بمقتضاء علوهمت فرمان داد که نیم دانك برتنکجات سابقه اضافه نمایند وچون بسکه همایون زیب وزینت یابد هریك را بشش دینار کپکی جاری دانند و تنکجات یکمثقالی سابقه را به پنج دینار ستانند در خلال این احوال بعضی از وزراء و مردم تازیك که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند و از بیم حیف و تعدی اوزبکان درجبال حدود هراة تحصن جسته ازغایت خشیت لحظه بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والاارسال داشته بجان اماطلبیدندوفرامین مطاعه درباب استمالت آنجماعت صادرشده همکنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند ازآنجمله خواجه معزالدین حسین شبانکاره و مولانا حاجی محمدقهستانی برمسند وزارت نشستند وخواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر دیوان املاك واسباب غایبی شدند واز اولاد عظام سیدغیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرد وامیر سلطان محمود روی بتکفل مهمات جان وفا میرزا آورد .

ذکر تسخیرقلعه اختیارالدین وحصار تیره تو

چنانچه ازضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیارالدین را بامیر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر ساربان جنید مفوض

گردانیده بود ودروقت توجه بمرل حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیك بن میرزا سلطان ابوسعید را بارقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت درآنقلعه گذاشت واز معرکهٔ مرل امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی ازافراد اجناد که مجال فرار یافته بودند بحصانت آنقلعه التجا نمودند وایضا صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی بآنحصار رفته بود ومهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از تشدد محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون اینجماعت از سطوت ازبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند باوجود آنکه مهم شهربآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود درمحافظت آن قلعه ازخود بتقصیر راضی نمیشدند ومحمد خان بهمگی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیرعاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آورند وچون نتیجه برآمدشد سفراء ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان آهنین چنك آغاز کندن نقب کردندوچون سه چهار روز بآن کارپرداختند قواعد برجی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود وازمشاهدهٔ آن انکسار ارکان ثبات وفرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند وبجان امان طلبیدند وحسب الحکم مولانا عبدالرحیم بدرقلعه رفته هردوعاشق محمد وشیخ عبدالله وخواجه میرکی بپایان آمده و مولانا عبدالرحیم قواعد عهدوپیمان راباِیمان موکد گردانید واز قبل خان سوگندان برزبان آورد که چوق قلعه راتسلیم نمایند هیچکس بجان ومال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیارالدین بعضی باختیار و زمرهٔ باضطرار ازمضیق حصار بیرون خرامیده هردوعاشق محمد وشیخ عبدالله مواخذ گشتند واموال وجهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند وعاشق محمد کوکلتاش درخراسان توقف کرد وعاشق محمد ارغون وشیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند وخواجه جلال الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که از قرابتانش بود بی شایبه تنقیص نجات یافت واز روی پوشان سراپرده عصمت کابلی بیگم را قنبرمیرزا کوکلتاش بحباله نکاح درآورد وعندلیب راتیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد وکوتوالی قلعه اختیارالدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفته جان وفامیرزا نیز از بیرون درب خوش بدانجا نقل کرد ومتوطن شد وچون خاطرخطیر محمدخان شیبانی از جانب حصار اختیارالدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تورا که درتصرف امیرزین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت وبا اعاظم امرا وارکان دولت قرعه مشورت درمیان انداخت وبنابر آنکه آنحصار از بدایع صنایع آفریدگاراست وگرفتن آن بجنك بیرون ازحیز مکنت ملوك ذوی الاقتداررای همکنان برآن قرار یافت که بارسال رسل ورسایل امیرزین الدین

علی را بملازمت آورند وخواجه شمس‌الدین محمد منشی که باآنجناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره‌تو منعطف گردانید وبعد از وصول خاطر امیرزین الدین علی را بغلاظ ایمان وتاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید وجناب امارت‌مآبی مقالید قلعه وذخایر تسلیم خدام پایه سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصه خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد واز سایر تعرضات ایمن گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبدالرحیم و کیفیت سلوك او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد ومنشا مولاناعبدالرحیم صیرانست که داخل قصبات‌ولایت ترکستان است‌واو در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد واز آنجا بهراة آمده ودردرس بعضی ازاکابر علما روبکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی واستعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم‌علی‌الاطلاق ابواب‌علم ودانش برروی روزگارش نگشود **مثنوی** که حاصل کند نیکبختی بزور ✡ بسرمه که‌بینا کندچشم کور توان‌پاك کردن زژنك آینه ✡ ولیکن نشایدزسنك آینه طرفه تـرآنکه بمجرد اندك مسئلهٔ که ازهرجا مولانا عبدالرحیم‌را معلوم شد خودرا فاضل کامل تصور کرده چون ازخراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهرساخت که در بلدهٔ هراة بدرس هرکس ازعلما شتافتم خودرا ازوی داناتر یافتم بعضی از تـرکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند وجمعی که عقل‌داشتندمنشاآن دعوی را حمل برخبط دماغ کردند ودروقتیکه محمد خان شیبانی برزین ملك ستانی نشسته بحدودتر کستان رسیدمولانا عبد الرحیم بخدمت آستان‌سلطنت آشیان رفته منظور نظرعنایت گردید وصـاحب منـصب صدارت گشته پایهٔ قدرومنزلتش صفت‌ارتفاع پذیرفت وروزبروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر ازپیشترشده درجمیع امور ملکی ومالی دخل کردن گرفـت واوشخصی بودبغایت منقلب‌الاحوال ومختلف‌الاقوال علامات یبوست دماغ وسوداویـت مزاج در گفتـار و کردارش پیدا وامارت قلت فهم وسخافت‌رای،درحرکات وسکناتش هویدا **نظم** دماغی داشت از افیون مشوش ✡ ازآن روقول وفعلش بود ناخوش زطور عقـل فعلش دور بودی ✡ زقولش راستی مهجوربودی راقم حروف‌بکرات ازوی استماع نموده کـه میگفت اگرعقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند برهمه فایق می‌آیم ودانش من بمرتبه ایست که اگرشیخ ابوعلی‌سینا زنده‌شوددرحین مباحثه اورا الزام می نمایم گاهی برمسند حکومت وعظمت نشسته اصلااصحاب‌علم وفضیلت را تعظیم ننمودی واحیانا جهت‌تمشیت

جزئی مهمی توی پیراهن سوارشده در بازارها سیر فرمودی‌درمجلس شریف‌اکابرواشراف بیدهشت پیراهن وتنبان پوشیدی و بمجرد اندك سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش برزبان گذرانیدی اما پیش خان هیچکس راغیبت نکردی ودرمنع از ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی‌**القصه** چون تسخیر دارالملك خراسان محمد خان را میسر گشت سادات ومشایخ وقضاة وعلماوسایر ارباب عمایم را طوعاً او کرها درسرانجام مهام خود رجوع بمولانا عبدالرحیم می بایست نمود وجناب مولوی درمرتبه اول‌چنانچه مذکور شد پانزده‌هزار تنگچه‌یکمثقالی‌ازآنجماعت طمع کرده‌آنوجه رابحصول‌موصول گردانید وبعد ازآن هرکس ازوی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکلترین اموری که درآن اوان جمهور طوایف انام را پیش‌آمدآن بودکه نسیان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم بمثابهٔ غلبه داشت که اگرفی‌المثل عزیزی ده روز متعاقب او را ملازمت کردی وهرروز تحفهٔ لایق وتبرکی‌مناسب‌بنظرش آوردی درروزیازدهم چون اورا دیدی باز پرسیدی که‌وی‌چه کس است‌ومولانا عبدالرحیم دراوایل حال شیخ‌الاسلام را فی‌الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمی‌نمود اما چون آن زمره در مجلس خانی‌آغاز آمدشد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان فراخور قدر ومنزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجا آورده مناصب مناسب جهة هریك تعیین کرد وبمقتضاء اشارت خانی ازجناب شیخ‌الاسلامی التماس نمودکه بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید وامر جلیل‌القدر نقابت رابامیرنظام‌الدین عبدالقادر تفویض فرمود واقضی القضاتی ممالك خراسان علاوه.آن منصب گردانید و قاضی اختیارالدین حسن و قاضی صدرالدین محمدالامامی‌رانیز بقاعدهٔ‌استمرار متصدی فیصل قضایاء شرعیه‌ساخت وامر احتساب را بلا مشارکت غیری به سیدصدرالدین یونس مفوض داشت وتدریس مدارس خاقان منصور را بامیربرهان‌الدین عطاءالله‌وسیدصدرالدین ابراهیم وسید زین العابدین مرتاض وخواجه عمادالدین عبدالعزیز ابهری متعلق گردانید ورقم عزل بر صحیفه احوال دیگرمدرسان آن بقاع که درزمان واقف منصوب گشته بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایربقاع خیرهمین عمل‌بجای‌آورد وصدور بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین‌گورکان‌را درملازمت خویش بازداشته فرمان دادکه بدستورسوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت اقتران‌دهند اما اینجماعت را تکلیفات نالایق کرده‌هرلحظه به خلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه‌مینمود وباوجود آنکه بواسطه گفت وشنودبعضی از مخادیم دانسته بودکه‌امیر سلطان ابراهیم‌الامینی ومسود اوراق ازسایر اماثل و اقران امتیاز تمام دارند درآن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت‌که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید ازجمله‌آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده در منازل جان مزید میرآخورکه نزدیك بدروازهٔ مذکور است منزل گزید روزی امیرسلطان ابراهیم ومحرر حروف ومولانا غیاث‌

الدین جمشید جلال‌را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته‌اند شصت سر ستانده دروجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکچه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد جواب گویند وما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و ازجنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود ببریم وقسمت کرده بها جواب گوئیم این ملتمس درجهٔ قبول نیافت ومابناکام عوض عصاهائیکه بتکلف درایام صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندانرا در پیش انداختیم ومتوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از آن بچند روز مارا در کسوت تجمل واعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند بآنحال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم وابن‌ضعیف را نیزخنده گرفته مولانا غیاث‌الدین جمشید گریان‌شد. و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جوابداد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که درزمان اوزبك شبانی کنیم اما نمیدانستیم که درمیان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت **نظم** زروزگار همین حالتم پسند آمد ☆ که خوب وزشت وبد و نیك درگذردیدم براین‌صحیفه مینا بخامه‌خورشید ☆ نگاشته سخنی‌خوش بآب زردیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر ☆ مباش غره که از توبزرك تر دیدم و بعد از آنکه هر یك ازصدورومباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند ازنقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدرالدین سلطان ابراهیم وابن ضعیف را مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکچه شش دیناری طلب فرمود وپس از گفت وشنود بسیار وتضرع وزاری بیشمار مهم بر آن قرار یافت که سیزده هزار تنکچه ازخاصهٔ مادوکس و جهات سایر صدور و مباشران اموراوقاف گرفته زیاده تعرض نرساند وحال آنکه‌درآنزمان بواسطهٔ غارت وتاراج نه هیچیك از ما مالك پنج تنکه نقد نبودیم ومع ذلك بعنایت الهی در عرض پنج ششماه آن‌مهم بفیصل رسیدو جناب مولوی درآن‌اوقات ممالك خراسانرادرمیان اولاد خود منصورو قاسم و یوسف تقسیم نمودوفرمود که‌ازحاصل آن‌ده‌دوجهت رسم‌الصدارة گیرند وده یك برسم‌التحصیل و باوجوداین‌ظلم درهرچند روز بهانه ها پیداکرده براوقاف‌حوالات مینمود و ازواقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم‌راتبه‌وصادرووارداز خوانق‌واربا‌طات ومزارات متبرکه برافتاد وچون بخلاف قاعده زمان تیموریان‌درآن اوان مال‌وجهات و اخراجات برموقوفات‌حواله کردند نقصانی تمام بحاصل وقف‌راه یافته‌بقاع خیرروی‌بویرانی نهاد وبناپر اقتضاء حکمت‌الهی تاغایت که‌تاریخ هجری بسنهٔ تسع‌عشرین وتسعمائه‌رسید هیچ‌صاحبدولتی راتوفیق رفیق نگشته که‌درباب تعمیروترویج بقاع ومعموری‌وآبادانی اوقاف سعی نماید انشاءالله تعالی من‌بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث برتألیف این‌اجزا توجهٔ خاطر ستوده مآثر اوست ابواب این‌مراد برروی امید اهل فضل ودانش برگشاید (والتوفیق من‌الله‌تعالی وهوالقادر علی مایشاء)

ذکر پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن دو برادر بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر

فریدون فر اسکندر تهور ☆ معین الدین ابوالمحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم‌یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا رأی مشکل گشایش درسر انجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صوابنمایش در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب **بیت** زرای روشنش گیتی پر از نور ☆ ز تدبیرش تمام ملک معمور و چون پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مروشاهجهان پرداخت بواسطهٔ وفور معدلت و احسان باندك زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابوالفتح محمدخان شیبانی ولایات ماوراءالنهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ سرخس را بحال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبك بدیار خراسان در آمد آنحضرت اورق خود را در آنحصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر خود را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته بسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی ازدست ساقیان گلعذار دایر گشت و نواء مغنیان طرب سازو الحان مطربان خوش آواز از عشرتخانه ناهید درگذشت **نظم** شکر لب مطربان نغمه پرداز ☆ گهی از حسن ساز و گه ز آواز بهر مجلس نوائی می‌سرودند ☆ نشاط می‌پرستان میفزودند در آن اثنا گریختگان معرکه مرل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابوالمحسن و کپك میرزا بعداز شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشگر واستمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان قمر مسیر جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندك زمانی جمعیت تمام درسایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنك جوی درشت خوی بایراق بسیار و سلاح بیشمار آمادهٔ جنك و پیکار گردید چون محمدخان شیبانی ازاینمعنی خبر یافت عنان بکران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان باین خدمت مامور گشته باجنود نامعدود و عساکر نصرت مآثر **بیت** سپاهی همه پردل و کینه جوی ☆ بمیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و برسبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امراء عظام را طلبیده درباب مدافعهٔ آن

حادثه مشورت نمودند امیر مبارزالدین محمدولی بیك باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمدخان شیبانی اکثر سالکان مسالك پهلوانی را در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبیداله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندك مردمی در النك کهدستان ایستاده بناء علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیرجاده دواسبه ایلغار نمائیم و ناگهان برسر دشمنان تاخته بیاد حمله آتش جنك برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر برزبان آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابوالمحسن میرزا با اورق و طایفهٔ از سپاه بحصار کلاة رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمدمحسن میرزا با بقیهٔ لشگر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعهٔ اعدا پردازند تا به بینم که از غیب چه سانح گردد و جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملك بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنك و جدال بر کشائیم ابوالمحسن میرزا و محمدمحسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسرحد زوال رسیده بود از موضع سنك بست بیجهت مراجعت فرمودند و خواطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرك بدفع سپاه اوزبك پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبیدالله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده باردیگر بر جناح استعجال روان شدند و در صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپك میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از بادهٔ شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلسی دیگر بر لوح ضمیر مینگاشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشگری بهرام قهر درطرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمدمحسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشگر نصرت شعار را بمردان روزگار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و متشمر حرب و جنك و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هردو طرف سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و بردلان رزمخوی اسب جلادت برانگیخته درمیدان کین تاختند از فور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپرهای زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده دیدهٔ مردان خیره گردید **نظم**

پیوست بچرخ کرد لشکر ✡ بربست نقاب مهرانور ازهرسپری ولیك آنروز ✡ شدقبه چومهر عالم افروز تیغ یمانی آغازسر افشانی کرده مرغ روح انسانیرا از تنگنای قفس بدن‌فانی برپرانید وعقاب تیرتیز پرازآشیان کمان پرواز نمودهٔ مغز سرگردان وسرورانرا طعمه گردانید نیزهٔ خطی خط (کل‌من‌علیهافان) برناصیهٔ احوال پیر وجوان ثبت نمود وتیغ‌زمرد پیکرازخون پردلان برنك یاقوت احمر برآمده ریك بیابان را گونهٔ لعل ومرجان کرامت‌فرمود **نظم** ازشعلهٔ شمع‌هرسنانی ✡ شدسوخته جان پهلوانی ازعکس زمین که‌غرق خون بود ✡ فیروزه چرخ‌لعل‌گون بود محمد محسن میرزا که از وفورشجاعت ودلاوری‌داستان‌هفت‌خوان اسفندیار رامعتبر ندانستی‌و بوقت پیکار وتیغ گذارمی بارستم دستان وسام‌نریمان مقاومت توانستی درآنروز باطایفه ازخواص خود که‌هریك‌شیر بیشه‌هیجا ونهنك دریای‌دغابودند برصف اعدا تاخت وبهرحمله مبارزیرا برخاك هلاك انداخت هرپهلوانی که‌با آن‌خسرو بیلتن‌درآویخت اگرخود کوه‌آهن‌بود ازهم فروریخت وبرهرصف که‌آن‌بادشاه دشمن شکن‌متوجه گشت اگرهمه سدسکندر بود اجزایش از یکدیگر بگسیخت **نظم** چوآن شیردل سوی میدان‌رسید ✡ بهرحمله پیلی زهم‌بردرید بهرصف که‌آن‌بیلتن رونهاد ✡ زخون یلان خاك رارنك داد اما چون مدت دولتش بسر. آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایدهٔ بر آن کشش و وکوشش مترتب نگشت‌وشکست برسپاه خراسان افتاده مهم‌از حیّزتدبیر برناو پیردر گذشت امیربابا محمود ولد امیر بابا حسن که‌سالها در سلك محرمان خاقان منصور منتظم بود وبمنصب مهرداری قیام مینمود باجمعی کثیر از رؤساء لشکر شاهزادگان اززخم تیغ وتیر اوزبکان برخاك هلاك افتاد وبقیة‌السیف روی‌بوادی فرارآورده‌محمد تیمورسلطان وعبیدالله سلطان‌راصورت‌فتح ونصرت دست داد وسپاه‌ظفرپناه‌ماوراءالنهر ازروی ستیز وقهر شاهزادگان رادرمیان گرفته هردورا اسیر سرپنجه تقدیر ساختند ودست بسته پیش‌سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن‌دوخسرو مشتری ماهیت راازپای دراند‌اختند **نظم** فلك راسرانداختن شدسرشت✡ نشاید کشیدن سرازسرنوشت نه پرورد کس راکه آخر نکشت که‌درمهر نرمست ودر کین درشت

ذکر شمه ازستیز وآویز میرزا ابن حسین‌والتجا کردن

او بدرگاه فرمان فرمای مشرقین

شاهزادهٔ سعادت انتماابن حسین‌میرزا اگر چه بحسب سن‌از اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود امادر میدان جلادت وبهادری گوی‌مسابقت‌ازاخوان واقران میربود وآنحضرت بعداز استماع واقعه خبرمرل بخیال بخت آزمائی ونیت کشور گشائی برزین ملك‌ستانی نشسته ازولایت قاین که‌سیور غال‌او بود بجانب نیشاپور وسبزوار توجه

فرمود وامیرمحمد برندق برلاس وعبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام درظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید وبس از شهادت ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا سیدعبدالله میرزا وجمعی کثیر ازلشگریان وامرا بدانجانب شتافته مکنت وعظمت ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور سلطان وعبیدالله سلطان چون از جمعیت ابن حسین میرزا وداعیه جهانبانی آن شاهزادهٔ مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایهٔ سریر اعلی عرضه‌داشت کرده حسب‌الحکم بطرف سبزوار شتافتند وابن حسین میرزا از توجه اعدا مطلع شده موضع یکدررا معسکر گردانید ودل بر محاربه ومقاتله نهاده مستعد جنك وپیکار گردید بعداز تقارب فریقتن وتساوی صفین صدای کوس حربی نمونه صور اسرافیل درقالب جهان دمید وصوت کرونای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاك رسیدافواج آن‌دولشگر مانندامواج بحر اخضر درجوش آمدند ودست بتیرو کمان وسیف وسنان‌برده خروش برآوردند سهام چهارپراز آشیانه کمان گردان صفدرچنان‌وچندان درپرواز آمد که‌نقاب کحلی بررخسار آفتاب بست وپیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجر گذار دوری‌جسته مانندپیر بردل جوانان نشست شعله‌سنان‌بسان برق لامع خرمن‌حیات میسوخت وفروغ‌خنجرچون‌صاعقهٔ ساطع نایره بیداد می‌افروخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله‌کرده همچون شیر‌ـ ژیان می غرید وبزخم شمشیر خون فشان سینه وپهلوی پهلوانان میدرید ولشگر قیامت اثر اوزبك مثال پلنك زود آهنك بصرصر جلادت آتش جنك می‌افروختند و بخدنك خارا گذار عقد ثریا بر کمر بند جوزامید وختندودرآن‌روز در مبادی احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسرهٔ سپاه مخالف‌را ازپیش برداشت وعبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون‌قلب منقلب نشده بودونوبت‌دیگر لشگر اوزبك درظل رایت محمدتیمور سلطان وعبیدالله سلطان جمع آمدند و بیکبار بر سپاه خراسان که‌اکثرایشان باولجه مشغول گشته بودند حمله‌آوردند ابن‌حسین‌میرزا بعد ازآنکه بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوارشده‌بود شکست یافت ودل‌از ملك ومال‌بر گرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا وسید عبدالله میرزا با بسیاری ازاعیان امراءخراسان‌درآن‌معرکه بقتل‌رسیدندوامیرمحمدبرندق برلاس‌با فوجی دیگرازرؤسای سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن‌حسین میرزا بعدازفراراز آن‌معرکه‌خونخوار بتلقین ملهم‌عنیب‌والهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح (مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح) عملنموده‌بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا ازطوفان نوائب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای (انی تارك فیکم الثقلین) بسایهٔ عنایت مهرسپرفتوت‌پناه میباید جست تاازتاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عاقبت فایز گردیم واین معنی‌را بابعضی ازخواص که‌همعنان شاهزادهٔ فریدون فراز معرکهٔ یکدر بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند

که چارهٔ کار منحصر در امضاء این عزیمت است واستظلال بظلال رایات همایون‌فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی درحرکت آمد وبعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه شرف پابیوس که نهایت تمنای پادشاهان کشور گشا همان تواند بوددر یافته بغایت عنایت نواب کامیاب شاهی مفتخر ومباهی شد وبانعام تاج زردوزی وخلعت خاص واسبان تازی نژاد ونقود نا معدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی دردولت وکامرانی بسر میبرد ولاعجب نظم برین آستان هر که سایدجبین ☆ باقبال ودولت شود همنشین که آمد بسربن درزروی نیاز ☆ که درهر دوعالم نشد سرفراز

ذکر بعضی ازحوادث خراسان که تعرض بدان واجب است نزد مورخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عزشانه خلعت بابهجت (والله یوتی ملکه من یشاء) برقامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت وبصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد والانژاد خاقان منصوررا بر بشان گردانیده هریك ازایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر وسپاس ملك ملك بخش برداخته هریك از امرا وسران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود ودر بارهٔ محمد تیمورسلطان وعبیدالله سلطان که درمعرکه شاهزادگان عالیمکان غایت شجاعت وجلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام واحسان فرمود چنانچه سابقا مسطور گشت منصب حکومت و داروغه‌گی هراة بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آنخطه بخواجه ابوالوفا که اورا خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت بقم چهره روی بداروغگی ولایت فوشنج اوردوسیدهادی خواجه که پسرعمه خان بود در مشهد مقدسه علم امامت مرتفع کرد ولایت سبزوار متعلق بزمش بهادر گشت وعلم رباست قنبر بی درمرو شاهجهان ازایوان کیوان در گذشت میرمحمد صالح درجام وراى بی در باخرز بفرمانفرمائی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی برروی خود گشودزمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزادهٔ ظهیرالدین میر بابر میرزا بود درآمدومقررشد که قنبر میرزاکو کلتاش درآن ولایت درخدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملك ومال قیام نماید وسلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد وعبیدالله سلطان بدستوروالدماجد خوددر بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیرخانی ازامثال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان بکران بدانطرف تافت بعد از وصول بحدود آنولایت اولاد امیرذوالنون شجاع بیك و محمد مقیم ایلچیان سخندان باپیشکش فروان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمودند و خطبه وسکه رابنام والقاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادراك شرف ملازمت وعده فرمودند ومحمدخان ازایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد

ودرخلال این احوال امیر مبارزالدین محمدولی بیك روی بدرگاه خان عالیجاه آورد شرح این سخن آنکه قلعهٔ طبس درزمان جاقان منصور در تحت تصرف امیرمحمدولی بیك میبود ودر آن حصار استوار ازقبل جناب امارت مآب امیر تروی بابا که درسلك نوابش انتظام داشت حکومت مینمود وچون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا و کپك میرزا جام شهادت درکشیدند وازدست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیك عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف متصور امیر تردی بابا اظهار عبودیت نواب کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری برروبش نگشاد لاجرم امیرمحمد نومید وحیران روی بصوب خراسان آورد وبخدمت محمدخان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراءالنهر کوچ کرد وهمدران ایام امیر ناصرالدین عمر بیك وامیرزین الدین علی وبعضی دیگر از بقایاء امراء خراسان بسفر ماوراءالنهر مأمور گردیدند وتمامی ایشان درضمان صحت وسلامت بآنولایت رسیده روزی چندبفراغت گذرانیدند و همدران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه یکدراسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود وامیرسلطان علی ارغون ازسیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت وانقیاد فرمود وچون آفتاب عالم تاب ازطول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت وحریف خریف ساحت باغ وبستان را از برك وبرعریان کرده مقدمهٔ سپاه دی دم سردی ظاهر ساخت محمدخان شیبانی روی توجه بماوراءالنهر آورده ازاشراف واعیان خراسان امیرغیاث الدین محمدابن امیریوسف وقاضی صدرالدین محمدالامامی وسیدصدرالدین یونس وقاضی اختیارالدین حسن راهمراه خویش برد اما در آن سفر نسبت بآنجماعت طریق انعام و احسان مسلوك داشته در استرضاء خواطر همکنان سعی اهتمام کرد ودرآن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور و برادراعیانی ابن حسین میرزا بود وازمعرکهٔ یکدر بطرف ولایت درون ونسا گریخته بود لشگری درهم کشیده بجانب مشهدمقدسه خرامید وسیدهادی خواجه بنابر عدم قوت مقاومت مرکزدولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مروبرافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سر برا علی کرد محمد خان چون بر جرائت شاهزاده واقف شد عبیدالله سلطان را بدفع آنحادثه مأمور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چهار جوی عبور نموده بمرو شتافت وقنبربی وسید هادی خواجه را باخود ملحق ساخته برجناح استعجال روی به شهدمقدسه آورد و بعدازوصول بدان منزل متبرك محمدقاسم میرزا درديوار بست شهر آغاز جنك وحرب کرده مغلوب شد و بعضی ازاوزبکان بشاهزاده رسیده واورا گرفته بعالم دیگر فرستادندودر مشهد مقدس رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت وتاراج بردادند وهمدرین سال ظهیرالسلطنه والخلافه محمد بابرمیرزا ازکابل و غزنین با سپاه ظفرقرین رایت

نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار وزمین داور برافراخت وشجاع بیك با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بباد حمله شجعان نایرهٔ معرکه جنك مشتعل ساخت پس‌از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت وظفر بر برچم علم بابری وزید وشجاع بیك شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید وتمامی مملکت قندهار وزمین داور بتحت تصرف حضرت پادشاهی در آمده خزاین امیر ذوالنون ارغون راکه مدتی مدید اندوخته بود برامرا و سران سپاه قسمت نمود وزمام حکومت قندهار رادرقبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیك ومحمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت رااز سلطان ناصر میرزا انتراغ کردند و شاهزاده بکابل شتافته هر یك از اولاد امیرذوالنون روی بسر انجام مهام ولایت خود او ردند مقارن آنحال محمد مقیم را متقاضی اجل طبیعی دررسید ومریض شده از عالم فانی بجهان‌جاودانی منتقل گردید **مصراع** آنکه پاینده وباقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان بولایت جرجان وانتقال جناب مظفری ازمسند سروری بجوارمغفرت مهیمن منان

در سحر روز جمعه هشتم محرم سنهٔ ثلث عشروتسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین گورکان از صولت محمد خان دارالسلطنه هراة را وداع کردند آن یك از باغ نوو این یك ازشهر براسبان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع‌الزمان میرزا بامداد شجاع بیك که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیك طریقه نامرضیهٔ بیوفائی مشاهده فرمود رایت عزیمت بصوب مملکت نیمروز برافراخت وکس نزدامیر سلطان علی ارغون فرستاده اختربرج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود وامیر سلطان علی امتثال‌فرمان واجب الاذعان بجای آورد وشاهزاده رابایراق مناسب باردوی عالی‌روان کرد آنگاه بدیع‌الزمان‌میرزا کوچ بر کوچ‌متوجه جریان‌شد ومظفرحسین‌میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده بودلاجرم دردارالفتح‌استرابادنوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن دو برادر نیك اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزاراکه پس‌ازفوت برادر اعیانی خود محمدحسین میرزا دراسترآباد علم حکومت برافراشته‌بود با یالت‌ولایت دامغان فرستادند و چون خبراستقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدارالسلطنه هراة رسید حجله نشینان تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر ازمخدرات حرم سرای خاقان‌منصور ازجان‌وفا میرزا رخصت حاصل‌کرده روی بجرجان آوردند واز سپاهیان

الوس تیموری هر کس درهر بلدهٔ از بلاد خراسان مانده بود بدآنجانب توجه نمود بنابر آن کرت دیگر لشگری جلادت اثر درظل رایت بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان جمع آمدند امابعد ازانقضاء چندماه مظفرحسین میرزا بعارضهٔ صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق وحکماء مدقق هرچند درابراء آن مرض وازالهٔ آن عرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاه زاده راصورت صحت دست نداد وضعف صفت قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش ازقفس قالت بجانب گلشن ریاض قدس درپرواز آمد نهال ثمر بخش گلزار اقبال از اهتزاز صرصر بیدادعالم پرملال ازپای درافتاد وکوکب آفتاب درخش فلك استقلال ازاوج برج شرف وکمال روی بحضیض خانه وبال نهاد **نظم** ز بیداد سپهر وجور ایام ✿ بمرد آنخسرو نیکوسرانجام هنوزاز غصهٔ آن جوروبیداد ✿ سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا درمفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشید ومهدعلیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن بسر خجسته سیرجیب شکیبائی چاك زده نوحه وزاری بسپهر زنگاری رسانید **نظم** بناخن روی خست وموی بر کند ✿ زافغان غلغله درچرخ افکند زسیلاب سحاب چشم خونبار ✿ زمین راساخت چون دریای زخار عاقبت همکنان دست در حبل متین تحمل و اصطبارزده بتجهیزوتکفین شاه زاده اقدام نمودند وبختمات آیات بینات واطعام طعام و صدقات روح شریفش راشاد فرمودندوسلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید ازعقدهٔ کسوف بیرون آمده باستقبال متکفل سلطنت جرجان گشت وازغایت غفلت بدستورمعهود آغازعیش وعشرت کرده نوای نی وصدای ارغنون ازفلك بوقلمون درگذشت وهنوز یکسال تمام ازوصول او باسترآباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی راعلی التعاقب والتوالی استماع نمود .

گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران به ممالك ایران کرت ثانی

سلطان ربیع چون دگر بار ✿ زدخیمه بطرف دشت وکهسار از سبزه وگل سپه عیان کرد ✿ آهنك حریم بوستان کرد ازسروسهی علم برافراخت ✿ ازغرش رعدسورن انداخت ازخنجر آبدار سوسن ✿ بگرفت تمام صحن گلشن سالك طریق کشورستانی ابوالفتح محمدخان شیبانی باسپاهی بحرجوش رعدخروش بسان آفتاب تیغزن ومانند ماهی جوشن پوش از آب آموبه عبورنمود ودرغایت حشمت وکامرانی بربلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیرولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول اعدا خبریافت ودانست که باستطاعت سپاه جرجان باآن خان کشورستان بمیدان مقابله ومقاتله در نمی توان آمد احرام عتبه کعبه مرتبهٔ نواب کامیاب شاهی بسته عنان

بکران بصوب آذربایجان انعطاف دادومیرزا محمد زمان رادر قلعهٔ دامغان نزد عمش فریدون حسین‌میرزا گذاشته درطی مسافت مسارعت نمودواین خبر بعرض‌ملازمان پایهٔ سریر سلطنت‌مصیر رسیده بموجب فرمان واجب‌الاذعان بیرام‌بیك قرامانی میرزابدیع الزمان رااستقبال نمود ودر روزیکه حضرت شاه‌عالیجاه بر تخت سلطنت واستقلال نشسته اطراف‌بارگاه جهان‌پناه رابوجود امراء عظام و نوئینان ذوی‌الاحترام آراسته بود بیرام‌بیك آنجنابرا به‌مجلس اشرف‌اعلی درآورد و بدیع‌الزمان میرزا بشرف‌دست بوس همایون مشرف‌شده درموضع‌مناسب‌قرار گرفت و باصناف‌نوازش والتفات‌اختصاص یافته مشمول انعام‌واکرام ازبارگاه عالم‌پناه بیرون رفت ودرمنزلی که جهة اقامتش تعیین یافته بود نزول‌فرمود امامحمدخان شیبانی چون‌از توجه میرزا بدیع‌الزمان‌بصوب آذربایجان وخلو عرصهٔ جرجان خبریافت ایالت آنولایت را بامیرخواجه احمد قنقرات که سالها درملازمت خاقان منصور ومظفرحسین گورکان بسر برده بودودر روزواقعهٔ مرل بوی‌پیوسته تفویض نمود و کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر بلدهٔ دامغان افکند وپس ازوصول بظاهر آن شهرچربك بهرام قهرماوراء النهر آغازمحاصره ومحاربه کردند وملازمان فریدون حسین‌میرزا ومحمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه ومقاتله دشمنان آوردند وبعدازچند روزشاه‌زادگان آثار عجزوانکسار برصفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان سخندان بآستان محمدخان شیبانی فرستادند واظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان‌گیتی‌ستان قاصدایشان رابانواع انعام واحسان‌نوازش نمود وعهدو-پیمان درمیان آورد که‌چون‌ازقلعهٔ دامغان‌بیرون‌آمده ترك‌حرب وعناد نمایند اصلا بجان وعرض ایشان‌نقصان نرساند بلکه آن‌دوشاه‌زادهٔ صاحب‌سعادت رامشمول الطاف‌بی-پایان گرداند آنگاه‌فریدون حسین‌میرزا ومحمد زمان میرزادروازهاء شهر برگشاده ببارگاه محمدخان شتافتند وملحوظ نظرشفقت شده‌عنایت ورعایت یافتند وپس‌از چند روز محمدزمان میرزا رخصت‌رفتن بآذربایجان حاصل کردوفریدون حسین‌میرزا بی-استجازه ازاردو جداشده بطرف کنار آب اترك ومنازل‌ترکمانان یقه توجه فرمود و چون فتح مملکت جرجان وتوابع مضافات آن محمدخان‌شیبانی راتیسیر پذیرفت‌لوای کشور گشایش ارتفاع‌یافته ازولایت بسطام‌ودامغان تانهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرارگرفت تابستان درالنك رادکان قبهٔ‌خیمه وخرگاه باوج مهر وماه رسانیده ییلاق میکرد وزمستان بماوراءالنهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق واحیاناً بتاخت احشام دشت قبچاق روی‌می آورد ودراواخر سنهٔ‌خمس‌عشر وتسعمائه‌ازقاسم‌سلطان که درآن اوان ازجمیع حکام دشت بمزید‌شجاعت ومردانگی و کثرت خیل‌وحشم‌امتیازواستثناء داشت شکست‌یافت ودر حین انهزام‌قنبر میرزا بابسیاری‌ازاعیان‌سپاه خان‌بقتل رسیدند ومحمد خان درفصل‌بهار پریشان‌حال بخراسان معاودت نموده‌بسر اقوام هزاره ونکو در که درکوهستان گرمسیر وزمین داور میبودند لشکر کشید وچون‌آفتاب اقبالش

بسرحد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط شعبان سنهٔ ست وعشر وتسعمائه درحالی که بسیاری ازسپاهیان اوزبك اسب و یراق بباد فناداده پیاده سیر مینمودند بدارالسلطنهٔ هراة آمده و چون روزی چند در باغ جهان آرا ازرنج راه بر آسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر برجناح استعجال بمروشاهجهان گریخت ودرحدود آنولایت بسرپنجهٔ قوت دولت شاهی (لازال مصونه عن وصمة التناهی) عقد حیاتش ازهم بگسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلك عنبرین فام برتفصیل این اجمال خواهد تافت **رباعی** توفیق الهی اگرم یار شود ✡ الطاف شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که گشت مجمل مذکور ✡ ازرشحهٔ کلك من نمودار شود اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم مآل حال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را در حیز بیان آرد و بعد از آن همگی همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد (ومنه الاعانه و التأیید انه حمید کریم مجید)

ذکر مآل حال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا

ازرشحات سحاب قلم وحرکات بنان ستوده رقم سابقاً بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت هفت پسر نیك اختر یادگار گذاشت ازآنجمله ابوالمحسن میرزا ومحمدمحسن میرزا ومحمدقاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند واز ابوالمحسن میرزا یك پسرماند سلطان محمد بایقرا نام درسن سه سالگی وآن شاهزاده را درروز واقعهٔ پدرش بعضی ازملازمان بطرف باورد ونسا گریزانیدند وظاهراً بعدازچندسال که در آن حدود بود باجل طبیعی ازجهان انتقال نمود وابوالمنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت دراسترآباد فوت گشت واو یك دختر داشت مسماة بمهرانگیز بیگم ومهرانگیز بیگم همدران ایام که محمد خان هراة را فتح کرد بحبالهٔ نکاح عبیدالله سلطان درآمد وچون یکدو سال باوی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد وحالا که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه درتحت امر ونهی شوهری باشد دربعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند امافریدون حسین میرزا بعد از آنکه ازحصار دامغان بیرون آمد بمیان تراکمهٔ یقه رفت ودرشهورسنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسراحشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندك سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان درآمده وبرقلعه کلات استیلایافت حاکم مرو شاهجهان قنبربی چون آن خبر شنید با

جمعی کثیر از جنود اوزبك متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز شده قنبری را فتح میسر شد و فر بدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاد و رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چندسال درظلال رایت دولت نواب کامیاب شاهی درغایت فراغت بسر برد ودرشهور سنهٔ تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجائه روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم به مملکت ری رفته ساکن گردید و بنا بر آنکه از تحکمات سلطان بایزید برلاس و شیخ عبدالله بکاول نیك بتنك آمده بود داروغهٔ آنولایت پیراحمد ورساق رابقتل آندو عزیزاشاره نمود آنگاه باقی الجمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استرآباد شد حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات دربرابر آمده بین الجانبین حربی درغایت صعوبت دست داد ومحمدقلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن صورت وسیرت و لطف طبع وحدت قریحت از امثال واقران امتیاز تمام داشت در آنجنك شهد شهادة چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه بافوجی ازخواص ازمعرکه بیرون رفته راه ولایات هندوستان پیش گرفت و باچه و تهته شتافته حاکم آن مملکت آنحضرت رااستقبال نمود ومراسم تعظیم واجلال مرعی داشته فراخور همت خویش پیشکش وساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بریکسال درمیان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه عالم پناه شاهی بست ودر شهور سنهٔ تسع عشر و تسعمائه درخراسان بآستان ملایك آشیان رسیده ملحوظ عین التفات گردید ومصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت ودر آن مملکت از امر ملازمت استعفا نمود و نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هرروز مبلغ هزار دینار دروجه مدد معاش اوسرانجام نمایند و دررجب سنهٔ عشرین وتسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء قضاء مالك الملك واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل وتکریم نموده همراه خود باستنبول برد وسلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهارماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید ومضمون آیهٔ کریمهٔ (وما تدری نفس بای ارض تموت) وصف الحال آن مهرسپهر اقبال گشت وچون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی (یاایتها النفس ـ المطمئنه) را لبیك اجابت گفته بهزارحسرت درگذشت **رباعی** ابدل نبود دولت دنیا جاوید ✿ زنهار وفا مدار از دهرامید انوار کمالت رسد آخر بزوال ✿ هرچند براوج ملك باشی خورشید **ایضاً** خورشید حیات کی بود پاینده ✿ دایم نبود نور بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه وچه بنده ✿ باشد همه را پیك اجل آینده (کل شیی هالك الاوجهه الحکم والیه ترجعون) وچون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت برعالم فنا افشاند ازوی یك پسر یادگارماند وهوالسلطان العظیم الشان میرزا محمدزمان از آن

زمان که از قلعهٔ دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم‌پناه شاهی شتافت تا شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه درملازمت سدهٔ سدره مرتبت بسر میبرد وروز بروز التفات وعنایت بیشتر می‌یافت ودرسنهٔ مذکوره بوقتی که‌رایات همایون فال پادشاه با استقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی ازمردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستر آباد آورد وبعد از وصول بحدود هزارجریب قاصدی نزد حاکم آنولایت امیر کمال‌الدین حسین فرستاد واو را باطاعت وانقیاددعوت کرد وامیر حسین بملاحظهٔ رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که دربارهٔ آباء واجدادش ثابت داشتند مثال مخدوم زاده‌را امتثال نموده باهزارسوار بخدمت شتافت وپیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون اینخبر بسمع پیرغیب بیك تاش که از قبل برادر خود خلف بیك حاکم‌استرآباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف واعیان جرجان شاهزاده‌را استقبال کرده لوازم نیاز ونثار بجای آوردند ومیرزا محمد زمان کامیاب وکامران باستر آباد درآمده کلانتران آنولایت را باصناف لطف واحسان نوازش نمود از آنجمله خواجه‌غیاث‌الدین‌علی تبکچی را که برادر بزرك‌تر جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بود منصب امارت دیوان عنایت فرموو پسر نیك اختر آنجناب ابن یمین بیك را پروانچی ساخت وزمام مهام داروغگی آن‌ولایت را باقامیر کفشگر داد و جهة طلب اطاعت وانقیادرسولان نزد کلانتران الوس صاین خان وکرالیلی فرستاد وآن مردم نیزطریق‌متابعت‌وفرمان برداری مسلوك داشته جمعی کثیر از امراء ایشان بملازمت شتافتند وپیشکش‌های‌لایق کشیده عنایت والتفات یافتند وبر این قیاس تمامی اعیان وسیاه‌پوشان جرجان غاشیهٔ خدمتکاری‌آن دری برج شهریاری بردوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطانی سیف‌الانامی خواجه نظام‌الدین محمود وفرزند ارجمندش‌امیر محمد مظفر که درمواضع حصین تحصن نموده طریقهٔ مطاوعت بجای نیاوردند ومحمدزمان میرزا بمجرد این فتح خودرا پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش ونشاط‌آورد ومدت دوسه ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم‌فلك‌دایر بود و هرشام آنشاهزادهٔ خجسته فرجام ازساقیان گل‌اندم اقداح مدام طلبیده تجرع می نمودند درخلال این‌احوال جناب سلطانی سیف‌الانامی‌ازخراسان‌متوجه‌آذربایجان شدودر منزل کلیدر خبراستیلاء میرزا محمد زمان را براستر آباد استماع نموده ازآنجا با سفراین شتافت وبرون سلطان راکه حاکم‌آنولایت‌بود بخود محلق گردانیده بوکدبن بیك نیزازعقب رسیده بنابر آنکه بسبب‌وصول سلطان سلیم به‌تبریز ارجوفه بسیاردرمیان خلایق پدیدآمده بودجناب سلطانی سیف‌الانامی وسایر امرا بتانی طی مسافت مینمودوچون بقریهٔ خور اشاررسیدند قراویس قورچی ازدرگاه عالم‌پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید وفرمان همایون که بنام نامی جناب سیف‌الانامی درباب

انتزاع ملك جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امراء عالیشان مبتهج ومسرور گشته باداء صدقات و نذور پرداختند وعزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند درأثناء راه قاصد داروغهٔ بسطام رسیده سر خواجهٔ میر کفشگررا رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمدزمان با فوجی ازسپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود ومحمدآقاکه داروغهٔ بعضی از قرای آنولایت بود باتفاق جمعی از مردم جلدسرراه بروی گرفته بیادحمله آتش جدال اشتعال داد وبیمن قوت دولت شاهی خواجه میردر آن معر که کشته گشته محمدآقاسرش را پیش جناب سلطانی وامرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تفأل نموده بدهانهٔ استرآباد درآمدندوچون خبرقتل خواجه میر بسمع برادرش آقامیررسید مضطرب ومتالم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید وشاهزاده رابراخذ وقید وخواجه غیاث الدین علی وابن یمین بیك ترغیب وتحریض نموده وامیرحسین هزار جریبی نیزمدد علت شده آن دوخواجه عالیشان را مواخذ و مقیدگردانیدند ودر روز محاربت بشربت شهادت رسانیدند القصهٔ محمدزمان میرزا بعدازقرب وصول امراء خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی وسرداران الوس صاین خان و کراایلی ازاسترآباد بیرون خرامیده مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود وامیر محمد مظفرباتوابع ولواحق ومیرزا علی فندرسکی بادوبست کس وسیدفخرالدین کیوسری وسلطان قبول اغلی باجمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند ودر نمازدیگرجمعه پانزدهم ماه رمضان سنهٔ عشرین وتسعمائه درحدود آق مشهدکه ازآنجا تااسترآباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود ومنقلای هردولشکر بریکدیگر تاخته ازهردوطرف دو سه کس کشته شدوچون بواسطهٔ غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی درپیش قوهٔ باصرهٔ انسانی حایل گشت هریك از فریقین در معسکر خویش فرودآمده آنشب پاس داشتندو صباح روزشنبه بازصف قتال آراسته همت برافنا واعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالك پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزهٔ خطی خط فنا برصحیفه احوال پیرو برنا کشیده لوازم تیززبانی بجای آورد سفیر تیرمرك تاثیرپیام اجل بگوش هوش صغیر وکبیر رسانید وشمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانید آخرالامر بواسطهٔ قدرت دولت شاهی بلکه بمحض لطف وعنایت الهی عروس فتح وظفر در نظرجناب سیف الانامی جلوه گرگشت وکارمحمد زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیرملك قدیر روزنامهٔ جمعیتش در نوشت وامیرحسین هزارجریبی به- وطن مالوف خویش گریخته محمدزمان میرزا بمیان مردم صاین خان رفت وجناب سیف الانامی برطبق نام خودمظفر ومنصور باسترآبادشتافته روزی چنداز رنج راه برآسود وچون غوس سلطان که حکومت استرآباد بموجب فرمان شاه دین پناه والانژاد نامزد اوشده بود از نیشابور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الانامی قاصد استیصال محمد

زمان میرزا گشت وصبحی شاهزاده ازقرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرااپلی شتافت ویکدوماه درمیان آن مردم اوقات گذرانیده در آن اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطـان محمد بن اردوشاه که در سلك امراء سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت درخراسان خروج نموده وکوهستان غرجستان را تسخیر فرموده وایضا این خبر متواتر شد که امراء خراسان وجـرجان بموجب فرمـان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنابر آن میرزا محمدزمان ازراه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت وآن مسافت بی نهایت را باندك زمانی طی نموده چون بتکاب او لوم که داخل ولایت مذکوره است رسید امیر اردوشاه که درآن وقت در کوه زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص ونیاز استقبال فرمودوازاسباب سلطنت آنچه دست مکنتش بدان می رسید پیشکش کرد ودرآن اوان سببی ازاسباب که تحریر آن موجب اطناب می-شود روی نمود مسود اوراق درقریهٔ پشت که داخل قرای ولایت غرجستان است وبکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت وعنایت خاقان منصور وسلطان بدیع الزمان میـرزا مقتضی آن گشت که خودرا ذره وار منظورنظر آفتاب آثار گردانید وبشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمرودولت بادا رسانید وآنحضرت ازغایت لطف ومرحمت بندهٔ موروثی را نوازش فرموده فرمود کـه بدستوریکه در ملازمت آباء مامی بودهٔ من بعد خدمت ما میباید کرد وبهیچ وجه مفارقت ومباعدت جایز نمیباید شمرد و راقـم حروف هـرچند بمعاذیردل پذیر تمسك جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجائی نرسید و مخدوم زاده اسب وزرانعام کرده امیراردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانیدوچون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمدزمان میرزا استظهـار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی زینلخان که درآنزمان والـی خـراسان بود اظهار نموده بعضـی از قصبات هراة رود وشاقلان راتاخت فرمودآنگاه لشگر بسر اقوام هرات وقبایل نکودر کشیده اسب وگوسفندبسیار الجه کرد واز آنجا بغورشتافته بعنف ولطف ازحکام آن کوهستان امیر درویش وامیر فخرالدین اسبان راهوار واشتران بار بردارواجناس نفیسه گرفت وبقوت وشوکت هرچه تمامتر درركاب مخدوم زادهٔ فربدون فراز آن سفرمراجعت کرده روزی چند در جقچران رحل اقامت انداخـت درآن اثنا این خبرشایع شد کـه حضرت مملکت پناهی دیوسلطان که دربلخ حکومت می نمود آن بلده را بمحمد بهارلو سپرده وبنفس نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنا برآن محمدزمـان میرزاوامیراردو شاه را خیال تسخیر بلخ درسر افتاده درماه رمضان سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه ازجقچران باسپاه فراوان عازم سان وچهاریك شدندودراواخر ماه مذکور بقریهٔ باد رسیده درآن موضع بآداب وسنن عید فطر پرداختند و ازآنـجا بولایت مـذکوره درآمـده طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوك دره صوف و بـرادر حکام بلخاب عبدالعلی

ونجم‌الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند وایماقات‌ولایات سرکار بلخ بتمام غاشیهٔ متابعت بردوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند وچون فصل شتابنهایت رسیدوقوت نامیهٔ‌سپاه سبزه ورياحين بفضاءصحراو بساتین کشیدنسایم سحری جهة گشادن قلعهٔ غنچه طبری جنبش نمود وسلطان‌گل برفراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمدزمان میرزا وامیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده‌دره جزرا مرکزرایت فتح آیت ساختند وبعضی از کلانتران آنولایت از محمد بهارلو روگردان شده‌و باردوی عالی آمده دعاگو وثناخوان بامر ملازمت پرداختند دراین‌اثنا خواجه جلال الدین میرکی که‌وزیر سرکار بلخ بودوضبط برج‌شاه حسین تعلق بوی میداشت ازمحمد بهارلو متوهم شده‌قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاد وپیغام داد که‌اگر درفلان‌شب موکب‌عالی بکنار خندق شهرآید بنده‌برج شاه حسین را بخدام عالی مقام‌میسپارم تاشهر مسخر گردد وبنا بر آن محمد زمان میرزا وامیر اردوشاه درلیله موعود که‌شب چهارشنبه ششم‌ربیع‌الاولی سنهٔ اثنی وعشرین وتسمائه بود بظاهر بلخ‌رفتند و حال آنکه امیرمحمد بهارلو درنماز دیگر روز گذشته ازآن مواضعه خبریافته بودوقصر خواجه میرکی‌واتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد وملازمان خودراازبرج مذکورانداخته متوجه اردوگشت **القصه** آنجماعت‌دربیرون‌بلخ بموکب عالی‌پیوسته صورت‌حال باز گفتند ومحمد زمان‌میرزا آغاز محاصره ومحاربه کرده‌چون محصول‌بدرورسیداورباب و کلانتران گمان‌بردند که‌لشکریان غلات ایشان را خواهندچرانیددرخلاف‌امیرمحمد بهارلو باخواجه ناصرالدین‌حیدرعلی قرچق که‌او نیزمنصب وزارت‌داشت‌اتفاق‌نمودندودرروزدوشنبه سیوم‌ربیع‌الاخر که محمدزمان‌میرزا و امیراردو شاه‌بعمارت‌مملکت‌آغاکه‌نزدیك بدروازه عکاشه‌است شتافته سپاه را بجنك پیش‌فرستاده بودند دروازهٔ مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان اردو شاه ببلخ درآمده امیرمحمد بهارلو در ارك متحصن‌گشت ودرروز چهار شنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید وپیشکش گذرانیده ملازم گردید ومقارن این فتح امیر جان محمد قلنجاق که حاکم شبرغان‌بود باارباب‌و کلانتران آن‌ولایت بآستان اقبال آشیان‌مخدوم زاده شتافته مقالیدبلدهٔ مذکوره را بخدام عالی‌مقام سپردند وپیشکشهای لایق کشیده درسلك سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدندمحمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دوماه ونیم دربلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات وغلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه‌زمام‌حکومت قبةالاسلام بلخرادرکف کفایت برادرخودقوام بیك نهادو ولایت شبرغان را دربسته بپسرعم خویش امین بیك عنایت‌کرده داروغگی سان وچهار یك رانیز باوداد واینمعنی برضمیرمنیر مخدوم زاده بغایت‌گران‌آمد زیرا که‌مدعای آن حضرت‌چنان بودکه بلخ تعلق بدیوان‌عالی گیرد و شبرغان بیکی ازامراءخاصه‌سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیراردوشاه از

استحکام بلخ وشیرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکراهت تمام از آن بلده بیرون آورد وبمیان مردم تولکچی که درحدود مکرومی بودند شتافت واز آنجماعت اسب و گوسفند بسیار گرفته وکلانتران ایشان را همراه کرده برسر مردم یکه النك تاخت وبعضی از متوطنان آن مکانرا غارتیده عنان بکران بطرف سان وچهاریك معطوف ساخت و مال آنولایت را قرار داده روبجانب غرجستان نهاد دراثناء این حالات از آنجناب بعضی ازامور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمهٔ آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم باخود قرار داد که بهنگام مجال باطایفهٔ ازابطال رجال که باآنحضرت اتفاق داشتند ازوی جدا شود ودر قریه چهار یك امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلانتر موضع استراب بود وتمول تمام داشت فوت شده قوت طامعه اش درحرکت آمده باسی چهل کس ازمخصوصان بپرسش اورفت ومحمدزمان میرزا فرصت غنیمت شمرده درچاشتگاه چهاردهم ذیقعده سنهٔ مذکوره که موافق اول روز جدی بود باسی کس از خواص خود بهانهٔ شکار از اردو سوار گشته متوجه حزم و سار باغ شد و نماز خفتن امیر اردو شاه از استراب باز آمده چون برهجران میرزا محمد زمان اطلاع یافت بغایت محزون و متالم گردید و رسل ورسایل متعاقب ومتواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوك فرماید وبوی ملحق گردد وتااو بتدارك تقصیر خدمت پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد بلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد وسرداران ولشگریان هر شب جوق جوق ازاردوی امید اردوشاه فرار نموده التجاء بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تاآنکه جمعیت تمام درظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست وقاصد استیصال امیراردوشاه گشته ازحزم وسار باغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریك انعطاف دادو چون بدره جزرسید امیراردوشاه که درقرایغاج بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی آغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد وعزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آنولایت گردد ودر آن شب امراء مغول غانچی بتمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمدزمان میرزا روان گشتند وامیر اردوشاه سحر دوم عید اضحی که آفتاب دراواخر جدی بود دوچشم سحاب مانند غمزدگان اشك فراوان میبارید ازقرایغاج کوچ کرده روی براه آورد وامیر حسین علی جلایر ودوست کلکد ازوی جدا گشته روی بسایهٔ دولت مخدوم زاده نهادند وچون امیر اردوشاه از آق مسجد گذشته بعقبهٔ که درمیان آن منزل وجزروان واسطه است درآمد بیکناگاه امراء ایلغار محمدزمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس وامیر جعفر علی قراگوز وهرانقلی وشاه حسین یارکی میر آخور وشاه مزید کوکلتاش ومحمود ایشك آقاسی ازعقب دررسیدند وازارکان دولت امیر اردوشاه شاه محمد بیر که باایشان متفق شده شمشیرها کشیده روی باردوشاه آوردند واو باهفت کس ازقرابتان خود که حیدر ترخان ویوسف ترخان ازآنجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر لشگریان وایماقاتی که همراه داشت با اموال وجهات بتحت

تصرف امراء محمد زمان میرزا در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر باق مسجد باز گشته افراد حشم و اجناد خدم را بلطف و عنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود برامرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهاریك برافراخت و در منزل قرا یغاج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شیرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر برمصالحه قرار داده مسوداوراق رافرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که اباعنجد تعلق بدانحضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام باز گذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود رود تا غبار نقار که بین الجانبین ارتفاع یافته بآب صلح و صفا تسکین یابد و در ین باب نشانها بنام امیر اردوشاه و برادرش قوام بیك و اکابر واشراف بلخ در قلم آمده این شکسته حسب فرموده بآن بلده شتافت و هرچند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیر اردوشاه رسانیده سعی تمام نمود که از مقام مناقشه در گذرد و بلخ را باز گذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت اگر مخدوم زاده باعدد اندك بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصد خون عرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تأکید میباید و الافلا و بنده از آنجا مأبوس باز گشته در قریهٔ سان بآستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان میرزا بخیال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد و مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت کرده ابواب شهر باز خواهند گشود متوجه آنطرف گردید و قرب یکماه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و هرچند رسل و رسایل نزد امیر اردوشاه فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بر آن ترتب نیافت در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل را که در سلك مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده واستدعاء حضور آنحضرت نموده تا مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون متصور بود که عنقریب ماهچهٔ رایت نصرت آیت آنحضرت پرتو وصول بر آن حدود اندازد و محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن منزل میرزا علی بیك و امیر محمد باقر ولدی امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیهٔ دولتخواهی بردوش گرفتند و میرزا علی بیك متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده ببلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده بدلایل معقوله خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت ورفع اسباب مخالفت است و مهم بر آنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه باکس اندك درقریه توخته که در دو فرسخی بلخست بایکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان درمیان آورده همعنان بیکدیگر ببلخ روند آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده

خواهد امیر اردوشاه رادر بلخ نگاهدارد والا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد وچون میرزا علی بیك باز آمده خبر مصالحه رسانید شاه‌زاده ازدره‌جز بدهانهٔ اربز شتافت واز جانب امیر اردوشاه سید عبدالله وحیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده آنحضرت وامرا وارکان دولتش راسوگند دادند که درحق امیر اردوشاه بدنیندیشند واز ینطرف محمد قلی دیوانه که در سلك خواص بارگاه محمدزمان میرزا منتظم بود ببلخ رفت وخاطر امیر اردوشاه رامطمئن گردانید واودرصباح روزچهارشنبه ازایام ربیع اولی سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمائه باچهل کس ازخواص خویش که همه ایشان جهة رعایت حزم جیبه درزیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بکاول رانزد شاه‌زاده فرستاد کـه آن حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود باسی چهل کس بدانجا شتابد ومحمدزمان میرزا با تمامی امرا وسپاه خود که قرب هزار نفر بودند ازدهانهٔ اربز بصحرائی که واسطه است درمیان آن منزل وقریهٔ توخته شتافته آنجا لشگر را بتوقف امر کرد وباشصت هفتاد کس ازمردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شدو باامرا مواضعه نمود که آنمقدار در آنموضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه برجناح استعجال بجانب اودرحرکت آیندوچون مخدوم زاده بتوخته رسید امیر اردوشاه ازمرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانوزد وشرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده برزبان آورد که من ازجملهٔ نوکران فرمان بردارم وقتی که مرا ازدرگاه راندید بگوشه رفتم وچون طلب فرمودید باز بملازمت آمدم ومخدوم زاده جوابی مناسب گفته همعنان یکـدیگر سوار شدند وروی بشهر آوردنـدو همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کثرت بغایت هراسان گشت وخیال نمود که فرار کرده خودرا پیش ازمخدوم زاده بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوك دارد واین معنی نزد امراء آنحضرت بوضوح پیوسته دروقتی که بگذر گاهی تنك رسیدند امیر اردوشاه رادستگیر کرده بقتل رسانیدند واز آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده زمرهٔ ببلخ گریختند و کیفیت حال رابقوام بیك باز گفتند واو برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته رسولان سخندان متعاقب ومتواتر بکابل فرستاد واستدعا نمود که بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والاگهر بصوب بلخ نهضت نماید تامحمدزمان میرزا مجال چرانیدن غلات نیابد وبعد از آنکه قرب یکماه مخدوم زاده درحدود بلخ نشسته بامر محاصره پـرداخت خبر توجه حضرت پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمدزمان میرزا بدره جـز رفته باغروق خود پیوست ومقارن آنحال خبر رسید که فقیر علی بیك ازدرگاه پادشاه عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت مقالید شهروقلعه بدوسپرده باردوی عالی رفت وعنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایهٔ وصول برآنولایت خواهد انداخت بنا بر این محمد زمان میرزا امیر محمد باقر برلاس را جهة اظهار اطاعت وانقیاد وطلب ملك موروث باستان سلطنت آشیان حضرت ظهیرالسلطنه والدیـن بابر میرزا ارسال داشت وخـود

براه‌سان وچهاریك متوجه قرایغاج گشت بعداز وصول بآن‌منزل شاه‌میرحسین که بعلو شان وقدم‌دودمان ازسایر اعیان ماوراءالنهر امتیازتمام داشت‌از نزد حضرت پادشاهی مصحوب امیرمحمدباقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسیدو باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش‌نامهٔ آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه مااین یورش رابه مصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده‌ایم زیراکه اگر لواء کشور گشابدینجانب توجه نمیکرد قوام‌بیك غاشیهٔ اطاعت‌حکام‌ماوراءالنهر بردوش گرفته قبة‌الاسلام بلخ‌رابدیشان می‌سپرد اکنون انسب آنست که‌آن برادر بالتفات خاطرعالی مستظهر بوده بپارگاه جهان‌پناه شتابد تازمام ایالت این مملکت رادرقبضهٔ اقتدارش‌نهاده بطرف کابل بساز گردیم محمدزمان میرزا بعداز مطالعهٔ این مکتوب وشنیدن سخنان مرغوب ازشاه میر حسین‌خیال‌رفتن بملازمت حضرت‌پادشاهی بخاطر گذرانید اماقبل ازتصمیم عزیمت جناب سیادت‌مآب سلطنت انتساب سیدمهدی خواجه که‌ازجانب پدر نبیرهٔ سیدمرتضی خواجه است وازجانب‌مادر نسبش بابوالخیرخان می پیوندد وهمشیرهٔ حضرت‌پادشاهی بابرمیرزا درحبالهٔ نکاح‌او بسرمیبرد ازمنزل دره‌جزاز آنحضرت‌رو گردان شده نزدمحمدزمان‌میرزا آمد ومخدوم زاده رااز توجه باردوی عالی‌مانع گشت بناء علی‌هذا محمد زمان میرزا شاه‌اسکندر بن شاه‌رستم‌بن سیدحمزه صدرراهمراه شاه میرحسین بآستان سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام‌فرمود که‌بنابرفقدان براق‌مناسب‌وعدم استطاعت ترتیب پیکش‌عجالة الوقت میسر نشد که‌بملازمت شتابد انشاءالله تعالی بعدازآنکه بلخ‌را به‌بنده عنایت فرمایند وموکب عالی بصوب‌کابل نهضت‌نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه عالم‌پناه حاصل‌خواهد کردوپس ازفرستادن‌شاه‌میرحسین وشاه‌اسکندر محمدزمان‌میرزا عازم تسخیر شیرغان گشت‌وایلچی نزد حاکم آن‌ولایت امین‌بیك فرستاده اورا‌باطاعت وانقیاددعوت کرد وامین‌بیك بمصلحت آنکه‌آن‌حضرت رااز قرایغاج که‌عقبه‌ایست در غایت استحکام بیرون آرد تا اگرحضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب ایلغار نماید بیشایبهٔ کلفت بدیدن عروس‌فتح و ظفر فایز گردد سخنان نیازمندانه پیغام داد وعرضه داشت کرد که‌اگر ماهچهٔ رایت‌عالی پرتووصول برحوالی شبرغان اندازد بنده قدم‌از سرساخته بخدمت خواهدشتافت وازمواید انعام‌واحسان‌خدام‌آن آستان حظی‌تمام‌خواهد یافت ومحمدزمان میرزا این‌سخن را موافق واقع‌تصور کرده آغروق رادر قرایغاج گذاشت وعلم عزیمت بصوب‌شبرغان برافراشت بعدازوصول بسرپل امیر نعمت‌الله نیمشبی خبر رسید که‌آتش غضب حضرت پادشاه‌ظفر بدون‌فر پس‌ازملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته وبرجناح استعجال عنان‌بکران‌بصوب قرایغاج تافته بنا بر‌آن میرزا محمد زمان براه‌کوه که نزدیکتربودعازم قرایغاج شد‌بامید آنکه‌شاید پیش ازحضرت‌ظهیرالسلطنه بآغروق عالی‌رسد وآن‌عقبه‌رامستحکم گرداند امادراثناء راه‌حسینکه‌دیوانه ازقرایغاج رسید ومعروض گردانید که حضرت‌پادشاهی بقرایغاج‌درآمده آغروق رامتصرف گشت

واکنون باسه‌چهار هزار سوارجرار مستعد جنك وپیکار ایستاده است میرزامحمدزمان چون این‌خبر استماع نمود عنان‌عزیمت بجانب غرجستان انعطاف‌داد ودراثناء راه‌امیر حسین علی جلایر وامیریونس علی‌ولد امیربابا علی وخواجه حیدر علی قرچق وجمعی ازسرداران‌وسپاهیان ازآن‌حضرت گریخته‌بقرایغاج‌رفتند ومخدوم‌زاده برجناح استعجال بجانب غرجستان‌حرکت فرمودودر پیل چراغ سیدمهدی خواجه‌نیز ازآن‌حضرت رخصت طلبید وراه ماوراءالنهر پیش گرفت وچون‌محمد زمان‌میرزا بغرجستان رسید امیرشاه محمد سیف‌الملك وخواجه غیاث‌الدین علی‌خالدار وخواجه کمال الدین حسین وسایر ارباب وکلانتران‌آنولایت شرط‌استقبال بجای آوردند وآنچه دست‌مکنت ایشان بدان میرسید پیشکش کردندمخدوم‌زاده درقریه‌استو رحل اقامت انداخته همدران دوسه‌روز رایات نصرت آیات بابری برموضع آق‌گنبد که‌میان آن‌ولایت وچقچران واسطه‌است سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان دردولت خواهی محمدزمان میرزا راسخ‌دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن‌کوهستان درنتوانست آمدوبطرف فیروز کوه غور رفته ازآنجا براه‌یکه النك متوجه‌کابل گشت ومحمدزمان‌میرزا نوبت دیگر فی‌الجمله یراق واستعداد بهم رسانیده ازغرجستان بچقچران نقل‌کرد ودرمنزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته متردد بود که‌از آنجابجانب قندهار نهضت نمایدیا باردیگر بحدود بلخ‌شتابد که‌ناگاه طلیعهٔ لشکرامراء خراسان که‌سردار ایشان‌ابراهیم سلطان موصلی واحمدسلطان افشار بودند و بموجب فرمان والی هراة امیرخان لله‌بدانجانب شتافته بودند پیداشد ومخدوم‌زاده امیرشاه محمدسیف‌الملك وپسر عم امیر اردوشاه میرزابیك وامیرهرانقلی واسلام‌علی‌ولدیارعلی بخشی‌وامیرشاه‌حسین یارکی میرآخور رابا اکثر مردم مغول غابچی ولشگریان دربرابر امراءخراسان گذاشته بنفس‌نفیس علم‌عزیمت ازراه‌سونج بصوب‌بندر که‌یکی ازصدجات غرجستانست برافراشت وابراهیم سلطان واحمد سلطان سپاه‌میرزا محمدزمان رابضرب‌تیغ وسنان منهزم گردانیده‌میرزا بیك راباده دوازده کس ازکلانتران مغول غانچی وبسیاری ازاحاد اجناد برخاك‌هلاك انداختند وبقیةالسیف بمحمد زمان میرزا پیوسته آن‌حضرت ازبندر عزم قندهار کرد وراقم حروف بسبب‌اتلاف یراق اجازت‌یافته درغرجستان توقف نمود وچون مخدوم زاده بروبز رسید شاه محمدبیرکه که‌از معرکهٔ چراغدان بدان طرف گریخته بود باشصت‌هفتاد کس ازتوابع ولواحق بموکب عالی‌پیوست وبمبالغهٔ بسیار آن‌حضرت رابر آن داشت که‌فسخ عزیمت‌قندهار کرده عنان بطرف ولایت سان وچهاریك انعطاف داد و لشگریان درنواحی جزروان اغروق‌میرزابیك راکه‌عازم شبرغان بودغارتیده فی‌الجمله یراقی‌بدست آوردند وبچهاریك رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام‌علی و یارعلی بخشی ومردم‌مغول غانچی که جهة تجهیز وتکفین کشتگان‌خوددر بندر مانده بودند بملازمت رسندآنگاه متوجه شبرغان گردند وچون‌امین بیك این‌خبر شنید کس

نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمدزمان میرزا مجتمع گردند بفیصل مهم آن حضرت پردازیم وامیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیك بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاه‌زاده رفته بین الجانبین حربی صعب دست داد ودر اثناء کر و فر اسب میرزا محمدزمان بسر در آمده در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وقتش رسید و آن حضرت را دستگیر گردانید امامراسم تعظیم واحترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش ببلخ برد واز آنجا روی توجه بکابل آورد وحضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم اخلاق ومحاسن اعراق و کرم جبلی وعاطفت ذاتی در غایت شفقت ومرحمت بامحمدزمان میرزا ملاقات فرمود وجریمه او را نابوده تصور نمود وابواب انعام واحسان برروی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود **نظم** پادشاه کریم بنده‌نواز ✿ خسرو جرم‌بخش عفوطراز از سر جرم خویش و بیگانه ✿ بگذرد ز آنکه هست فرزانه صدخطا بیند ار زخیل وحشم ✿ کندش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از تاکید قواعد عهد وپیمان زمام ایالت بلخ وتوابع را در قبضه اقتدارش نهاد وچون سه‌چهار ماه آن حضرت را در کابل نگاه داشت کریمهٔ از مخدرات سرابردهٔ پادشاهی را نامزدش کرده راضی وشاکر ومباهی ومفتخر ببلخ فرستاد وبی‌شایبهٔ سخنوری وغایلهٔ مدح گستری آنچه غایت کرم ورافت ونهایت اشفاق ومکرمت تواند بود از آن پادشاه اسلام‌پناه نسبت بآن شاه‌زادهٔ عالیجاه ظهور نمود وصیت این لطف واحسان وآوازهٔ این عفو وامتنان دراطراف واقطار جهان اشتهار یافته هرکس زبان بتحسین وآفرین پادشاه عاطفت‌امین گشود **رباعی** ای لطف توسرمایهٔ انواع فرح ✿ مخبر ز دعابت آیت رب اشرح گوئی که بود ذات تودرعالم کون ✿ مقصود خطاب فاعف عنهم واصفح والی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی‌قعده سنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده محمدزمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد وگاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت بایستادگان پایهٔ سریر خلافت مصیر اعلی حضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آورد و رجاء واثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلدالله تعالی سبحانه ملکه وسلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه وجلال ازمطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بروجنات احوالش تابد **رباعی** آن اخترنور گستر اوج امید ✿ شایستهٔ افسر وسریر جمشید خواهم که بظل دولت شاه جهان ✿ برمسند اقبال بماند جاوید وچون بمرافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت درسلك عبارت کشید وازرشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت

بخت بیدار ومعاضدت عنایت آصف جم اقتدار ازخطاوزلل مصون ماند و کیفیات فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات وایمن استعارات بمسامع دور و نزدیك و ترك وتازیك رساند .

مثنوی چون بعنایات خداوندگار ✿ بخت موافق شدو توفیق یار کلك سخن پرور معجز بیان ✿ کردعیان ذکر تمورخانیان بار دگر ابر گهر بارشد ✿ سحرفن ومعجزه آثار شد تاکند ازذکر شه کامکار ✿ جیب فلك پرزدر شاهوار گرچه مراقوت این کار نیست ✿ خامه باین کار سزاوار نیست هست امیدم که بفضل خدای ✿ کلك چو برعاج شود مشکسای فیض سماوی دهدش یاوری ✿ کوکب طالع کندش چاکری تا زحدیث شه کشور گشا ✿ قبهٔ افلاك شود پرصدا صیر فی طبع جواهر شناس ✿ خاطر نقاد هنر اقتباس از دراین خبرخیر اثر ✿ نه صدف چرخ کند پرگهر گرشنود گوش خرد این نوید ✿ بشکفد این غنچه بباغ امید گرنوزد برچمن این رقم ✿ تازه نسیمی ز محب کرم کی شود این عقد گهر بانظام ✿ گرنکند معدن جوداحتمام چیست محب کرم وکان جود ✿ دست ودل آصف ملك وجود اختر برج شرف سروری ✿ دوحه گلزار نکو اختری ملك مداری که بتیغ وقلم ✿ کردخراسان چوبهشت ارم شعله تیغش بظفرهمدم است ✿ ملك زرشح قلمش خرم است هست دربار کفش ابروار ✿ نیست ولی چون کفش ابر بهار زانکه بود بخشش دستش مدام ✿ کی همه که قطره فشاند غمام ذات وی ازعدل بود محترم ✿ دست ودلش مظهرلطف وکرم بهره وراز فضل دل آگهش مرجع اصحاب شرف درگهش تربیت اهل هنر کام اوست ✿ زیورعنوان سخن نام اوست جوهر نامش زشرف بانصیب ✿ نزد خداوند چوذاتش حبیب ملك زعدلش شده برزیب وزین ✿ هست دعایش همه را فرض عین هر که بود از کرمش بهره‌ور ✿ غیردعایش چه نویسددگر تاکه زرشح قلم مشکفام ✿ جوهر الفاظ پذیردنظام باد همیشه قلمش درفشان ✿ بهرسرانجام امورجهان بحرعطایش همه‌گه موج زن ✿ بهرفراغ دل اهل سخن سیر فلك باد بکامش مدام ✿ نامهٔ امید بنامش تمام

تمام شد جزءسوم از مجلدسوم کتاب حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو چهارم از مجلد سوم تاریخ حبیب السیر

در ذکر طلوع آفتاب دولت اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آنحضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای یافته از منزل مه تاماهی ✿ ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و
و گدا هر که تو اورا خواهی ✿ برفرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح اخبار فتح آثار
پادشاهی بحمد و ثناء جناب اقدس الهی انسب است و اولی (فلله الحمد فی الاخرة والاولی
له ملك السموات و الارض ومابینهما) رباعی ای کشور دل ز نور حمدت روشن ✿
معمورهٔ جان ز فیض شکرت گلشن ازحمد تو شد مزین آغاز کلام ✿ یابد شرف ازشکر
تو انجام سخن وانتتاح ابواب بدایع وقایع شاهنشاهی بایراد نعمت ودرود حضرت
رسالت پناهی الیق است واحری (یا ایها الذین آمنو صلو علیه وسلمو تسلیما) رباعی ای
برسر جمله سرفرازان چون تاج ✿ یکپایه ز آسمان قدرت معراج شداز کرم عام تو
عالم خرم ✿ شاهان جهان بلطف خاصت محتاج (آللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی
اولا وصلی علی آله البررة النجبا وعترته نجوم فلك العز والعلی) مثنوی شهر یاران ملك
فضل و کمال ✿ تاجداران شهر جاه وجلال خسروان ممالك دنیا ✿ پادشاهان کشور
عقبی سیما آن دوازده معصوم ✿ انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی ✿
پیشوایان آل پاك نبی اولین آفتاب برج نجف ✿ شاه دلدل سوار دریا کف پس حسن آن
امام پاك سرشت که بدلها نهال احسان گشت ✿ نیست اورا نظیر غیر حسین ✿ قرة العین سید الثقلین
✿ بعد از ایشان امام سجاد است ✿ که پناه تمام عباد است ✿ پس محمد که باقرش لقب است ✿ میوه
باغ سید عربست ✿ باز صادق که بود درهمه کار ✿ چون زر جعفری تمام عیار مظهر
لطف ایزدی کاظم ✿ دررعلم شرع را ناظم فخر آل عبا امام رضا ✿ هادی سالکان راه
هدا پس سمی نبی امام تقی ✿ قدوهٔ خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار ✿
حسن الخلق احسن الآثار پس امام زمان که هست بدام ✿ ماحی کفر وحامی الاسلام با
آلهی بحق آل رسول ✿ بعلو مکان زوج بتول بکمال زهادت زهرا ✿ که خجل کرد
طلعتش مه را بمحبان اهل بیت نبی ✿ بهداة شریعت عربی کهمرا ساز همدم توفیق
تا نویسم بخامهٔ تحقیق حال مهر سپهر عزوشرف ✿ سرور دودمان شاه نجف حامی
ملت مسلمانی ✿ وارث حشمت سلیمانی پادشاه ممالك عالم ✿ درتمام جهان بعدل علم

تاج بخش شهان تخت نشین ☆ مشرق ومغربش بزیر نگین در عجم سر بلند گشته بتاج ☆ از بلاد عرب ستاند باج ترک و دیلم همه غلامانش ☆ قیصر از چاکران دو بانش همه اجداد او خجسته شیم ☆ مالك تخت و تاج تا آدم پادشاهی که تا ماهچه لوای خورشید سیمایش از افق معدلت واحسان طالع گشته عرصهٔ ممالك عالم رامنور گردانید ظلام ظلم وعدوان از اطراف امصار و بلاد روی بعدم آباد آورده سر گشتگان بوادی نامرادی بچشمه سار امن وامان رسیدند و تا نسایم سلطنت وجهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض احوال و گلزار اقوالش ورزیده ودمیده اقطار آفاق رامعطر ساخت ملوك وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دوجهانی در متابعتش دانسته حلقه مطاعت در گوش جان کشیدند **نظم** سکه دولت چو بنام توشد ☆ پادشه مصر غلام توشد یافت زاقبال تو قیصر خبر ☆ کرد برون نخوت افسر زسر خسرو چین بندهٔ دربان تست ☆ خان ختا ریزه خور خوان تست شاه توئی جمله طفیل تواند ☆ ازدل وجان تابع خیل تواند دین پناهی که بمرافقت توفیق ایزدی و موافقت تائید سرمدی رسوم مذموم بغی و جهالت راکه بتمادی ایام درمیان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچیك از اساطین سلاطین رادفع آن تیسیر نپذیرفته درعرصهٔ هفت اقلیم منسوخ ساخت و بمعاونت بخت بیدار ومساعدت مکنت پایدار در باب تشیید مبانی دین دولت وتمهید قواعد ملك وملت قوانینی که ناسخ آیات ملوك کامکار و ماحی آثار خواقین رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت **نظم** درایوان سعادت هیچ گاهی ☆ نبوده همچو او گیتی پناهی رسوم بدعت ازعالم برانداخت ☆ لوای کامرانی مرتفع ساخت تعالی الله زهی شاه مکرم ☆ مباهی ازوجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار ☆ پناه تاجداران جهان‌دار قبه زرنگار چتر نصرت شعارش منور عرصهٔ سپهر وغبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیدهٔ ماه ومهر ازاشعهٔ اسنه غازیان سپاه فراوانش آئینه فتح وظفر چون قرص خورشید ازبرج دوپیکر درخشنده وازصفحهٔ سیوف مجاهدان لشگر فیروزی نشانش شعشهٔ آمانی وآمال چون ماه چارده ازاوج کمال تابنده پرچم علم کشورگشایش ع عبرت افزای زلف پرچم حور وخدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول غلمان دارالسرور درایام رزم صدای کوس دولتش نفخهٔ صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده وبهنگام بزم نوای غمزدای مرحمتش جان اولیاء دولت را مبتهج ومسرور گردانیده سموم قهرجان سوزش جان گداز ارباب بغی وطغیان و نسیم لطف دلفروزش نضارت بخش ریاض امید ستمدیدگان **نظم** سموم قهر توهرجا که بگذرد گردد ☆ بسان آتش سوزان طبیعت کافور نسیم لطف توبرهر گل زمین که وزد ☆ چو سبزه سر بدر آرند خفتگان قبور سهم خدنك تیر آهنگش خون ازدیده مریخ روان ساخته وتاب سنان آتش فشانش شیر فلك رادر بیشهٔ اضطراب انداخته خنجر سرتیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز خون ریز وتیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قالع نهال عمرو اقبال اصحاب ستیز وسعت ساحت مملکت اسکندر در نظر همت عالی اثرش تنگتر از

حوصلهٔ مردم بخیل ورفعت شجره قدر کسری وقیصر دربرابر عظم شان ملازمانش بی‌وقع‌تر ازوقوع نخیل **رباعی** ای تختگه ملك تورا عالم تنك ✿ یکپایه زتخت قدر تو هفت اورنك لطف تو نموده سوی هرکس آهنك ✿رخ‌سوده بخاك کف پایش اورنك تاج بخش خسروان روی‌زمین باج‌ستان سلطان سلطان روم وخاقان چین ع سکندر سپاه تباره حشم سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشیدطلعت مریخ رزم جمشیدحشمت ناهیدبزم‌مشتری رای عطارد ضمیرفریدون‌فر کیخسرو سریر قمرسیر گردون خرام برویز مکنت سپهر احتشام **مثنوی** خسرو جم قدر منوچهرچهر ✿ چهره‌بخاك ره‌او سوده مهر ترك فلك بندهٔ فرمان‌او ✿هندوی کیوان زغلامان او معتکف چرخ ششم روزوشب ✿ جز بدعایش نگشاد است لب کلك‌عطارد زسراهتمام ✿ غیرثنایش ننویسد مدام سیرقمر تابع‌فرمان اوست ✿ زهره کنیزی زشبستان اوست ثابت وسیار بربن آستان ✿ بسته بخدمت چو دو پیکرمیان جمله حکام بروی زمین ✿ سوده زاخلاص بپایش جبین هست وجودش در درج شرف ✿ دری تابندهٔ برج‌نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر ✿ گشت معما صدف آن گهر **مظهر** خاك رهش بوسه زد ازروی‌مهر ✿ چون طلب مهر نمود از سپهر **لطف** تاکه برد ازکرمش خصم بهر✿ ظاهر ازوشد همه‌جا ضد قهر **کردگار** دشمن‌او را بجهان‌کردخوار ✿ دبد خداوند چوآن کردو کار **جلیل** میل دلش نیست بجزسوی **لطف** ✿ هست جلی فیض وی‌از روی لطف **شاه** گشت چودرروی زمین پادشاه ✿روی براهش نهد ازمهر ماه **عالم** نوردلش زدچو بعالم علم ✿ جسم عدو گشت قرین الم **پناه** عزت تاج وشرف گاه ازو ✿ یافت بناقاعدهٔ‌جاه‌ازو **اسمعیل** نام‌وی‌از عزبلاانتها✿ گشت مرا سلك دربی‌بها یافت چواین نظم بنامش نظام ✿ کردقلم سوی دعایش‌خرام تابود از شعشعهٔ آفتاب ✿ سطح معلای فلك نور یاب باذر عدل شه‌روشن جبین ✿ روی زمین غیرت خلد بربن اهل‌هنر از کرمش بهره‌مند ✿ مسند اقبال بذاتش بلند وچون‌بی شایبهٔ تکلف وسخنوری وغایلهٔ تصلف ومدح‌گستری ازمشاهده صادرات افعال وملاحظهٔ واردات اعمال این‌پادشاه دین‌پناه ستوده‌خصال واضح‌ولایح میگردد که‌درهیچ عصر از اعصار همای همایون بال‌جاه وجلال برسرهیچ تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایهٔ سعادت واقبال نیفکنده‌وباز بلندپرواز تائید ایزدمتعال بردست اقتدار هیچ دولتمندی کامکاربسان وجود فایض‌الجودش‌ننشسته برذمه همت هریك ازناسجان دیبای زیبای براعت وناسخان اوراق خسای بلاغت واجب‌ولازم مینماید که‌درنظم فراید وقابع ونشر بدایع مآثر خدام موکب‌سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رساند تا غایت لطف وقهرو کمال عدل واحسان وآئین جهانداری و کشور گشائي وقانون دین پروری وملك‌آرائی ورسوم‌رزم سازی ومخالفت گدازی‌وعادات‌دشمن سوزی ودوست نوازی آن‌مهر سپهر سرافرازی تادامن روزگار وانقراض ادوار درمیان عالمیان‌باقی وپایدار ماند بناء علي‌ءذا این‌ذره احقر که‌خود راخوشه‌چین خرمن اصحاب فضل وهنر

می پندارد وجزو آخر از کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب وزینت بخشیده وتحریر غایت عنایت الهی ونهایت موهبت شاهنشاهی را که شامل این دولت نامتناهی است پیش نهادهمت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از رشحات خامهٔ دربار ریاض اخبار شاه فلك اقتدار بروجهی نظارت یابد که طاوسان حظایر قدس راهوای تماشای آن از فضای دماغ سمت انتفا نگیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار بصورتی طراوت پزیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی نگنجد این سخن در طی نامه ✿ نباشد این تمنا حد خامه ولی چون باز همت کرد پرواز ✿ زغیب آمد بگوش هوش آواز ✿ که کلکت گرچه باشد بی بضاعت ✿ زفیض شاه یابد استطاعت - بظاهر گر قلم افتد در ین راه ✿ سخن گوید بمعنی دولت شاه - از آنرو طایر طبع سخن ساز ✿ سوی این بوستان آمد به پرواز چو در ذکر شهنشاه این گهر سفت ✿ نخست از حال آبایش سخن گفت.

گفتار در بیان شمه از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون

آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق ومغرب را منور گردانیده محتاج نیست بشرح علو اصل ونسب وکامیابی که فیضان غمام عدل وجودش ریاض امید اباعد واقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آباء عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام (وجعلنا کم شعوباً وقبایل لتعارفوا) همواره اشراف واعیان عجم و عرب سلسلهٔ نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف مثبت می ساخته اند. وبسبب عظم-شان وقدم دودمان آبا واجداد بلندمکان رایت افتخار ومباهات می افروخته اند خامه مشکین عمامه در تبیین سلسلهٔ نسب بزرکوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود وصفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ ازمناقب ومفاخر این فرقهٔ ستوده مآثر زیب وزینت در افزود برضمایر و اقفان انساب اولاد عظام نبوی وعارفان اخبار احفاد گرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به پنج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق والحقیقة والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد ونسب آنحضرت بامام هفتم هادی اعالی واعاظم موسی الکاظم ملحق میشود برین موجب که ابوالمظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن قدوة اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله ابن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسین بن محمد بن ابراهیم ابن جعفر ابن محمد ابن اسمعیل

بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابومحمد القاسم بن ابی القاسم حمزة ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام وچون شمایم امامت وسروری ونسایم کرامت ودین پروری امام موسی کاظم علیه السلام دراوایل مجلد ثانی مشام ناظران ابن اوراق رامعطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفاق این اخبار راصفت نضارت بخشیده دربن مقام بنان بیان بتکرار آن مبادرت نمی نماید ورخسار این صحایف را بزیور آثار بعضی دیگر ازآبا واجداد حضرت شاه والانژاد می آراید ومنه الاعانة والتوفیق .

آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال آبا شیخ صفی الدین اسحق

عامهٔ علماء عالم وکافهٔ فضلاء بنی آدم برعلوشان و سمومکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند وآن زمرهٔ کریمه را فایز بکمالات صوری ومعنوی وجامع فضایل دنیوی واخروی میشمارند لوایح باطن هدایة میامن ایشان مانندصبح صادق ظلام لیالی ضلالت را مفقود گردانیده ولوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب ازافق فضل وکرامت طالع گردیده **نظم** ازایشان بوده هریك دین پناهی ✿ سربرمکرمت راپادشاهی چراغ روشن ازنور امامت ✿ مه تابنده بربرج کرامت **شعر** فهم من بین انصاف الانام ✿ کرام من کرام لاجرم حاجت بآن نیست که عندلیب قلم درگلزار مفاخر هریك ازاین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون باسامی سامی ایشان مشحونست نغمه سرائی نماید اما بنابر تیمن وتبرك بذکر مجملی ازحال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروزشاه واولاد آن عالیجاه قدوهٔ آل رسول الله لسان مقال میگشاید **فیروزشاه** بزرگی بودبمکارم اخلاق ومحاسن آداب موصوف وبلطایف گفتار وکرایم اطوار معروف انوار سیادت وسروری ازناصیهٔ مبارکش طالع آثار جلالت ومهتری از بشرهٔ همایونش ساطع بوفور تمول وثروت مشهور وبصفت بناهت وسخاوت برالسنه وافواه مذکور مواشی واغنامش بعدد ثوابت وسیار و غلامان وخدامش زیاده از مرتبه حساب و شمار **نظم** فلك احتشام معالی پناه ✿ جهان کرم میر فیروزشاه ✿ دری بود از درج عزو شرف ✿ گلی از گلستان شاه نجف قمر بوده یك گرده ازخوان او ✿ جهانی مرفه باحسان او وچنانچه درکتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز ابن بزاز شده فیروزشاه درکنار بیشهٔ جیلان درموضعی که موسوم است برنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده ورونده قیام مینمودند و چون آنجناب از هاتف غیب نداء (والله یدعوا الی دارالسلام) شنود ازوحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل رنگین کوچ فرموده درقریهٔ اسفرانجان که از جمله مضافات

خطهٔ اردبیل است ساکن گشت ودر آنمقام بهجت‌انجام فارغ بال وشادکام اوقات می‌ـ
گذرانید تاوقتیکه او نیز در گذشت وعوض‌را پسری بود خورشید منظر **محمد** نام و
آن دری برج ولایت درسن‌هفت سالگی از نظرخلایق غایب‌شدوهرچند خدام امیرعوض
درطلبش بهرطرف شتافتند ازشعشعهٔ جمال آفتاب‌سیمایش‌اثر نیافتند لاجرم در آن‌دودمان
عظیم‌الشان مصیبتی‌درغایت صعوبت اتفاق افتاد ومحنت آن مهاجرت خون‌دل ازدیدهٔ
منتسبان خاندان سیادت بگشاد اما هاتف اقبال درمقام تسلی خاطر ماتم زدگان بود
واحیانا بزبان حال درگوش وهوش هریك بمضمون این مقال ترنم مینمود **بیت** یوسف
گم‌گشته بازآید بکنعان غم مخور ✿ کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور وبعد
از انقضاء هفت سال از این احوال ناگاه آن‌فرزند ارجمند بردر خانهٔ پدر بزرگوار
پیدا شد جامه عنابی دربرودستار سفید برسر مصحفی‌حمایل فرموده وزبان خجسته بیان
بزمزمهٔ تلاوت قران گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان مبتهج وشادمان ازآن
جناب کیفیت حال‌پرسیدند جوابداد که‌مرا طایفهٔ از جنیان که درسلك ارباب ایمان‌انتظام
دارند بمیان خودبرده‌بودند ودرین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملك علام و تعلیم
سنن وفرایض اسلام ترغیب وتحریض می نمودند وآنجماعت متعجب و متحیرگشته غاشیه
خدمت وملازمت مخدوم زاده حقیقی بردوش گرفتند وازروی ارادت واعتقاد کمرعبودیت
برمیان‌بسته طریقهٔ فرمان‌برداری واطاعتش را پذیرفتند وسید محمدالحافظ‌درمصاحبت
اقربا وخویشان باحیاء سنن سنیهٔ آباد واجداد شریف خود میپرداختند تا آن وقتیکه
مدت حیات طبیعی بسرآمد و علم عزیمت بصوب ریاض‌جنت برافراخت **بیت** روانش بمینو
پراز نور باد ✿ در آن‌نزهت آبادمسرور باد

صلاح‌الدین رشید والد ارشد امیر محمدالحافظ بود وبعد ازپدر در قریهٔ گل
خواران اقامت فرمود وآنجناب ازجمال‌صوری نیز بهرهٔ تمام داشت وهمواره بزراعت
مشغولی کرده تخم انعام واحسان درزمین دل طوایف انسان می کاشت و چون زمان
زندگانی صلاح‌الدین‌رشید نیز بسررسید پسر رشیدش قطب‌الدین قایم مقام پدرعالی
گهر گردید .

قطب‌الدین قطب فلك جلالت ودین داری‌وخورشید سپهر سعادت و بزرگواری
بود وهم درقریهٔ گلخواران اقامت داشت تاوقتی که بسبب‌هجوم لشگرگرجیان باردبیل
نقل نمود تبین اینمقال و تفصیل این اجمال آنکه درزمان هدایت و ارشاد امیر قطب
الدین یکی‌ازروساء کفار گرجستان بالشگری ازددصفتان بی ایمان بخیال نهب وغارت
دیار اسلام وقتل وتاراج سالکان ملت خیرالانام بجانب اردبیل درحرکت آمد و چون
اینخبر بگلخواران رسید امیرقطب‌الدین برطبق کلمه علیکم بسواد الاعظم عملنموده
باعیال واطفال بشهر اردبیل خرامید وخانهٔ درزیر زمین ترتیب کرده اولاد ومتعلقان‌را
درآن نهانخانه ازچشم مخالفان مستور گردانید وبنفس نفیس خودنیز درگرشهٔ نشسته

بتضرع وزاری از بارگاه کردکاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آن جناب نزدیك بمدخل آنسرد ابه ایستاده بود گرجیان دراردبیل دست بقتل وغارت بر - آورده یکی ازایشان متوجه آنخانه شدو آن جوان درو ی آویخته برطبق مرویه (الحق یعلو ولا یعلی) غالب آمد وشمشیر آنکافر متهوررا بقبضهٔ اقتدار درآورده برحلق شومش کشید در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی ازهمراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و آنجوان از آنکه کافران برحال حجله نشینان سراپرده عفت که درزیرزمین بودند اطلاع یابند اندیشید وبکندوی که درآنموضع بوددرآن نهانخانه‌را مسدود گردانید و کلمه توحید برزبان‌رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد وهمان لحظه گرجیان بدورسیدند وصاحب خودرا کشته دیده شمشیر انتقام ازنیام بر کشیدند ورشتهٔ‌حیات آنجوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب‌الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تامهربی از آن بهتر پیدا کندقضارا جمعی ازگرجیان بآن جناب رسیدند شمشیری برگردنش زدند چنانچه از پای درافتادو کافران اورا کشته تصور کرده بطرف دیگررفتند وامیرقطب‌الدین آنروز تاشب درمیان کشتگان افتاده بوده‌و هیچکس برحالش اطلاع نداشت وچون تیغ آفتاب درنیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص حال‌شهیدان درسیر بودند بسروقت امیرقطب‌الدین‌رسیدند وآواز ناله آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیکتر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیرجوابداد که ظاهرا اوداج بریده نشده وزخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تاآنجماعت زخم رابسته اورا بدانخانه زیرزمین‌رسانیدند وامیرقطب‌الدین‌عیال واطفال را بسلامت یافته ازجانبین لوازم محامد الهی بتقدیم رسید وامیر قطب‌الدین درهمان زاویه مقیم بود تاوقتیکه لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمودآنگاه قرین صحت وعافیت مانند خورشید ازعقده کسوف بیرون خرامید وهمگی همت عالی نهمت‌بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح‌مقصور گردانید ودروقت‌حلول اجل مقدرآن‌ولد صالح را ولی‌عهد ساخته رخت برباض رضوان کشید و شیخ صالح‌در اوقات زندگانی سنن سنیهٔ آباء کرام را احیانموده چون آنحضرت نیزعازم بهشت‌عنبرسرشت گشت‌پسر فرخنده اخترش **امین‌الدین جبرئیل** قایم مقام شد وآن سیدزاده‌بی‌عدیل درووقت‌ترقی بسن شباب مخدره‌ٔراکه صبیهٔ صلبیهٔ عمر بارقی بود و از بارقهٔ غمام عنایت ازلی فروغ عفت وطهارت از جمال حالش می‌درخشید بعقدنکاح خویش در آورد و واهب المواهب والعطیات امین‌الدین جبرئیل را از آن مخدرهٔ مستوره که رابعهٔ سجاده زهادت ومربع سرا پردهٔ سعادت بود ودولتی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود **بیت** بـر آمد آفتاب از اوج امید ✡ وجودش مظهر اقبال جاوید آثار تصفیهٔ باطن از ناصیهٔ‌خجسته میامنش ظاهر وانوارتزکیه‌نفس‌نفیس ازمطلع جبین مبینش‌باهر امارت هدایت وارشاد دربشره میمونش بیدا وعلامات ولایت واجتهاد از اسره همایـونش هویدا **نظم** گلی

بشگفت در باغ هدایت ✿ دری افزود در درج ولایت جهانی گشت از بویش معطر ✿ زرویش چشم اختر شد منور وامین الدین جبرئیل دیدهٔ امید ازفروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی بر افراخت و بایفاء نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب آنفرزند سعادتمند راابوالفتح کنیت نهاد ونام نامی و لقب گرامیش را برصفی الدین اسحق قرار داده و الحمدالله الواهب المواهب و العطایا والصلوة علی محمد خیرالبراباو آله النجبا وعترته الاتقیاء **تزئین این صحیفه بلاغت آئین ازتبیین مناقب ومفاخر شیخ صفی الدین اسحق** باتفاق اکابر افاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود ازمشرق ولایت ودین پروری درخشیده وشعشعهٔ ضمیر فیض تاثیرش بسان انوار عنایت الهی عرصهٔ کون ومکان را اضاعت بخشیده گنجینه سینه‌اش ازجواهر علوم لدنی پروعلوپایه قدرومنزلتش بیرون از احاطه‌دایرهٔ تصورلآلی کلام هدایت نظامش زیورگوش وهوش اعاظم سلاطین وملوك وغباراقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت وسلوك قبهٔ عرش فرسای صومعه‌اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالیو عتبه کعبه آسای زاویه‌اش مطاف طواف معتکفان عالم بالامرغان اولی اجنحه درهوای دانهای سبحه اش همواره درطیران ومشاعل کواکب در تمنای کسب تشبه بقنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت با استقامتش درمحراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده ودیدهٔ دل ریاضت کشیده‌اش درمرات رخسارمه‌رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده ازصبح تاشام دربیان اسرارحقایق ومعارف زبان گشوده وازشام تا بام بر کوع وسجود وقیام وقعود اقدام فرموده **مثنوی** همه ذکراودر رکوع وسجود ✿ همه فکر او درقیام وقعود شده چشم وابروی محراب را ✿ چه چشمی که نشناخته خواب را شبش چشم پر آب در بندگی ✿ بظلمت نهان چشمه زندگی لب‌ودیده آن سالك کامیاب ✿ ببسته ز خوردن گشاده زخواب بشب زنده داری مه بدر بود ✿ همه شب زقدرش شب قدر بود قدم گاه‌اوعرش رابوسه گاه ✿ درش بودمرقدسیان راپناه گذشته‌زهفت آسمان منبرش ✿ نمودارمعراج پیغمبرش گشادی چوگاه نصیحت لسان ✿ فشاندی در اولعل برمفلسان ملك گفته آمین چوکرده دعا ✿ شده از دعا حاصلش مدعا وآن منورمحراب امامت و کرامت هنوز درسن صبی بود که برطبق کلمهٔ کریمهٔ (وآتیناه الحکم صبیا) دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی برروی روزگارش برگشود و اوقات خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات وعبادات ساخته درآن اثنا خوابهای غریب میدید وبازدیادالطاف الهی و تضاعف اعطاف شاهنشاهی امیدوارمی گردید از جمله آنکه شبی درعالم رویا مشاهده فرمود که برقبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطارعالم از نوراو روشن گشت وچون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارك اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد ازآنکه بحالت یقظه وانتباه

باز آمد کیفیت واقعه را باوالدهٔ ماجده خویش تقریر نموده وطلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تامل درخواب جوابداد که ای قرة العین این رؤیا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق وغرب را روشن سازد لاجرم آنجناب خرم وفرحناك شدودروقت تحریر این خواب وتعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا در آن زمان درعالم خواب بآن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو عنقریب آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچهٔ رایت سلطنت او بسان خورشید تابان پرتو برعرصهٔ کون ومکان اندازد وفی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده ومحسوس میگردد وحقیقت این دعوی نزد ارباب صورت ومعنی بثبوت میپیوندد وهمچنین منقولست که دراوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته است وشمشیری طویل عریض برمیان بسته وتاجی از پوست سمور برسر نهاده وهم درعالم خواب باخود گفت که پسر شیخ امین الدین جبریل را باشمشیر وتاج چه مناسبت است و قصد کرد که شمشیر را ازمیان بگشاید نتوانست پس تاج را ازسر برداشت آفتابی ازفرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم رامنور ساخت وباز افسررا برسر نهاد آن نور پوشیده شد ونوبت دیگر برگرفته کرة بعداخری آن آفتاب درلمعان آمد و چون اینمعنی سه نوبت بوقوع پیوست از خواب درآمد راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر این خواب تامل نماید بیقین داند که آن شمشیر کنایت ازظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده وآن افسر وآفتاب بتاج وهاج فرق همایون آنحضرت اشارت مینموده (وما احسن ماقیل) بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی ✿ خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی **القصه** چون آتش محبت الهی درخاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت وپای درطریق جستجوی نهاده ببهانهٔ ملاقات برادر خجسته صفات خویش صلاح الدین رشید که در بلدهٔ شیراز درکمال اعتبار وجلالت بسر میبرد واز والده رخصت سفر فارس حاصل کرده و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف نزول فرمود وهرچند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خواست که آنحضرت را بخانهٔ خود برده ابواب انعام واکرام برروی روزگارش بگشاید التماسش را بعز اجابت اقتران نداد وشیخ همدران بقعه باداء وظایف طاعات وعبادات مشغول شد ودر آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی وبسیاری از مقربان بارگاه احدی رسید اما دست ارادت بهیچ یك از آن جماعت نداد زیراکه مرتبه خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر نزد امیر عبدالله فارسی که فارس میدان هدایت بود شتافت وشمهٔ ازحال خویش عرض کرد امیر عبیدالله رحمة الله آنجناب را گفت ایعزیز حالا درشرق وغرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی دیگر کسی نیست که تو را بمطلوب تواند رسانید بناء علی هذا شیخ صفی الدین اولیاء شیراز را وداع فرموده وبجانب اردبیل بازگشت ونوبت دیگر شرف خدمت والده دریافته بتفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود وشیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ

بندارالکردی السنخانی بود و تاج الدین ابرٰاهیم نام داشت و ارشاد از سید جمال الدین گیلانی رحمة الله یافته بود و نسبت خرقهٔ سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابوالقاسم جنید بغدادی میپیوندد و سلسلهٔ مشایخ شیخ جنید قدس سره بامیرالمومنین و امام المتقین علی بن ابن ابی طالب علیه السلام میرسد **القصه** بعد از آن که شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر درراه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که اورا محمد بن ابرهیمان می گفتند وازاردبیل جهة آوردن برنج بگیلان رفته بود شنید که زاهد قدس سره درقریهٔ هلیه گران از توابع گیلان برسجادهٔ ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الوفی ازعشق ملاقات شیخ زاهد بی تحمل شده درفصل شتا که شدت سرما درجهٔ کمال داشت پیاده وتنها متوجه هلیه گران گشت و درماه مبارك رمضان الذی انزل فیه القران بمقصد رسیده درراو به شیخ زاهد فرود آمد وبادای نماز وعرض نیاز مشغول گردید وحال آن که درآن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید باهیچکس ازطالبان ومریدان ملاقات نفرماید و پیوسته درماه مبارك رمضان حال آنحضرت بر ینمنوال جاری می بود اما چون درآن روز بنور کرامت ازوصول آن قدوهٔ خاندان امامت خبر یافت خادمی راکه موصوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آنجوان کپنك پوش راکه درگوشهٔ زاویه نماز میگذارد بخلوتخانهٔ خاصهٔ من دراور تا آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عملنموده همدران ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبید فرمود وبارشاد وتلقین پرداخته بدیدهٔ بصیرت انوارولایت دربشرهٔ مبارکش مشاهده نمود وبهمگی همت در تربیتش سعی واهتمام فرموده وشیخ صفی الدین قدس سره قدم درمیدان مجاهده وریاضت نهاده کار بجائی رسانید که درهفت روز یکنوبت افطار میکرد وبتدریج مهم بدانجا انجامید که درماهی زیاده ازیك کرت از جنس ماکول ومشروب چیزی نمیچشید ودرشب اصلا پهلوی هما یون برزمین نمی نهاد ودر روز بکوه و صحرا رفته جهة مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال بر ینمنوال ازاکل رسوم ولحوم مجتنب ومحترز می بود ودروقت افطار اندك برنجی یا گیاهی تناول میفرمود لاجرم به اندك زمانی بمرتبهٔ کمال ترقی کرد وشیخ زاهد آنجنابرا نیز بتدریج از آن مجاهدت و ریاضات باز آورد و بخوردن گوشت اشارت فرمود وبر ین قیاس حضرت ولایت پناه در سایهٔ تربیت شیخ زاهد قدس سره ازدرجه بدرجه تصاعد می نمود تا صاحب مقامات علیه وجامع کمالات سنیه گشت وشیخ زاهد باوجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی وارشاد خلایق را رجوع بدانحضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود راکه هم نام فاطمهٔ زهرا علیها السلام بود بحبالهٔ نکاحش درآورد وصیت اینحکایت از روایت مولف صفوة الصفا بگوش وهوش رسیده که چون شیخ زاهد پایهٔ قدرو منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید وبهمگی همت درعلوشان ورفعت مکان آنحضرت

کوشید نایره رشك درباطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد وسجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی نماید واورا دراردبیل نشسته ارباب طلب درگردش مجتمع گردند هراینه رواج و رونق درخاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری ومعنوی متصف است قایم مقام سازند تا ماهمه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زادهٔ خودزنیم واین سلسله ازهم گسیخته نگردد وشیخ زاهد رحمة الله فرمود که مرانیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه وتعالی تاج ولایت را برسر شیخ صفی نهاد وزمام مهام ارباب ارادت را بقبضهٔ درایت او داد ذلك فضل الله یوتیه من یشاء ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد پس فرمود که من همین زمان چنان سازم که برشما حقیقت اینحالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام مقام است جواب دادند که برکنار دریا است درموضعی که ازاینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافتست شیخ گفت هردو را آواز میدهم مشاهده نمائید که کدامیك جواب خواهندداد پس دوسه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد هیچ ندا نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود همگنان آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیك وهمان لحظه شیخ صفی الدین قدس سره بدان خانه در آمد شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شمارا شنودم وبخدمت توجه نمودم **رباعی** هرکس می عشق خورد دربزم شهود ☼ یکدل زخیال یارغافل نغنود پیوسته بگوش وهوش ازهرطرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده برزبان الهام بیان راند که شمارا معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافلست که باوجود قرب جوار ندای مرا استماع ننموده وصفی آنمقدار حاضر که ازنیم فرسخ مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد وصورت این سعادت بواسطهٔ مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده اورا روی نموده ع باخودآورده ازآنخانه بخود بربسته لاجرم آنجماعت خجل گشته بوفور فضل وکمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند وقاشیهٔ ارادتش را بردوش گرفته ازسرعناد در گذشتند وشیخ صفی الدین همدرزمان حیات شیخ زاهد روح الله روحهما رخصت یافته باردبیل شافت وبتلقین سالکان طریق هدایت وارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اماهرگاه که ذوق ملاقات وشوق دیدار شیخ زاهد بروی غلبه میکرد بگیلان خرامیده شرایط کمال ارادت واخلاص بتقدیم میرساند واینمعنی موجب مزید عظم شان وعلو مکان آنجناب میکردید واحیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد ونسبت باآنجناب لوازم محبت واتحاد بجای می آورد درصفوة الصفا ازشیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصهٔ اردبیل را بنور حضور منور ساخته درزاویهٔ که مسکن من بود نزول فرمود ودر وقتی که پدرم شیخ صفی الدین باجمعی کثیر از

مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که مرغ دل من هرچند ببال همت درهوای فضای عالم طیران نموده جهة توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویهٔ عمارت نمائی که آستانهٔ سنیه‌اش آشیانهٔ طایران عالم بالا باشد وساحت با راحتش مطاف طواف سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام را بشارع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت کنی و ندای اجیبوا داعی الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی تورا بخلق وخلق را بتو حواله کرده است روی اهل دل بسوی روی تست ✿ مهبط فیض الهی کوی تست وباید که احتمال مشتاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت درآری وخلفا باطراف امصار فرستاده خودرا درین کار معاف ومعذور نشماری واکنون من امانتی را که ازاستاد ارشاد داشتم درقبضه درایت تونهادم وسررشته هدایت امت حضرت رسالت را بدست تو دادم **نظم** چو الطاف الهی شامل تست ✿ ظهور نور عرفان از دل تست گشادم پیش تو اسرار دین را ✿ بتو دادم همه کنج یقین‌را وشیخ زاهد درسنهٔ سبعمائه بموضع سورمرده که از توابع شروانست مریض شده بعازم ریاض رضوان گشت ویکی از اهل ارادت راکه موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خودطلبید، گفت میخواهم که بیك روز ازاینجا باردبیل روی وروز دیگر صفی را بما رسانی والیوافی اینمعنی را قبول نموده شیخ دست مبارکش بپشت وهردوران‌اش فرود آورد واوصبحی ازسورمرده متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق پرست شیخ که باعضایش رسیده بود هشت روز راه را بیك روز طی فرمود ونماز دیگر درقریه گلخواران بعزملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را بازگفت وآنجناب تهیهٔ اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح براسب‌چردهٔ که داشت سوار شد وخضر درركاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسور مرده رسیدند و شیخ صفی‌الدین شرف دستبوس دریافته‌شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانهٔ عالم قدس است وهریك از اصحاب درباب مدفن من موضعی‌اختیارمینمایند رای تودر این باب چیست شیخ صفی‌الدین قدس سره فرمودکه چون گیلان مسکن مالوف حضرت شیخ‌است جهة مقبرهٔ منوره از تمامی مواضع مناسب‌تر مینماید واین سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاده شیخ صفی‌الدین آنحضرت را بساورد گیلان برد وبعد از وصول بچهارده روز آنسر حلقهٔ ارباب یقین ودیعت حیات بمقتضای اجل‌موعود سپرد وشیخ صفی‌الدین بلوازم تجهیز وتکفین‌پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید وحظیرهٔ متبرکه اش را تعمیر نموده عنان انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس‌سره‌ارشادنموده‌بودبرسجاده هدایت نشسته بتلقین‌سالکان طریق معرفت پرداخت وجهة دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی همت برتشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت باندك زمانی صیت کرامات و

و خوارق عادات آنسلطان نقباء و سادات در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفت و از اقطـار امصار و بلدان مرتقبان مدارج سعادت روی بدرگاه کعبه اشتباهش آورده از ازدحام خاص و عـام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خـواجه محی الدین که در سلك اولاد عظام آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان ازارباب ارادت آنمقدار کس بعتبهٔ امامت و کرامت آمدند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آنجماعت بـارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلـوت نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جهة افطار هریك از خلوت نشینان یکنای نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار گرده محیا میبایست کرد تا بدیشان وفا کـنـد ع وین هنـوز از آفتاب قدر او یکذره بود و هم در کتاب مذکور مذبور استکه نوبتی درقریهٔ داروربزاویهٔ پیرمحمد داروری دریك روزقرب بیست هزار کس بـر دست شیخ قدس سره توبـه کردند و در سلك سایـر مریـدان انتظـام یافتند و از مولانا عبداللطیف که پیش نماز آن مقتدای اهل راز بود روایتست که گفت شبی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دوهزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف وخطر کرده‌اند وبمنزل خیر انجام (الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون) رسیده‌اند وازمولانا عبدالملك ولد مولاناشمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از راه بـرنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده‌هزار نفر بشمار در آمد وعدد مردمیکه‌از سایر طرق در آن شهور بخدمت میشتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیدانست و بر این قیاس زیاده بر سی سال عتبهٔ علیه آن قدوهٔ اولاد خیرالبریه مطاف طواف اصحاب مجد وجلال و مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین‌هزار از آنطایفه ببرکت انفاس متبرکه‌اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان میگشود و چنـانچه مبثوث پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از نـاصیهٔ همایون آن مهر سپهردین پروری بمرتبهٔ لامع و لایح بود که هر که را چشم برآن جمال خورشیدمثال می افتـاد دردم چراغ معرفت درکاشانهٔ دل اوروشن شده بی اختیارسرارادت برپایش مینهاد و لوامع حقایق معرفت الهی ولوایح دقایق موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت میـامنش پیوسته بمثابهٔ طلوع و ظهور مینمود کـه ازفروغ آن زوایاء ظلمت آبـاد جهان صفت اضاءت پذیرفته طالبـان را راه وصول بکـوی مطلوب نشان میداد سلاطین عالم هرگاه بصحبت جنت رتبتش رسیدندی از شکوه‌ذات امامت صفاتش مجال تکلم محال دانستندی و خواقین باطبل و علم چون در زاویهٔ سدره پیرایه‌اش راه یـافتندی در پیش خدام ذوی الاحترامش در غایت تواضع و فروتنی نشستندی **نظم** درشب تقدیر فراشان انوارهدی ☆ شمع شاهی در سرای فقر او افروختند حله بافان قضا در کارگاه

کاف نون ٭ رقعهٔ فرماندهی بر خرقهٔ او دوختند و چون در اکثر بلاد اقالیم سبعه صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و خلقی بینهایت بواسطهٔ ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوك طریق هدایت موفق شدند بنا براقتضای فحوای (اذاتم امرونا نقصه) زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج یکی دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایك صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و هر ثوابی که جمیع اصحاب امراض را دهند بتو داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تزاحم امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو میفرمود و دروقت قوت ضعف اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او درقیام وقعود امداد مینمودند ودراواخر ارتحال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عبا درابولدارشد خود شیخ صدرالملة والدین موسی که نبیرهٔ دختری شیخ زاهد بود تفویض فرمود وفرمود که سیدجمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز علی الدوام بتلاوت کلام ملك علام مشغول بود و درروزدوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین وسبعمائه قریب بنصف النهار در نهایت هیبت کلمهٔ الله گفته طائر روح مقدسش بجانب حظایر انس پرواز نمود **شعر** ولو کان فی الدنیا شی بمخلد ٭ لکان رسول الله فیها مخلداً وما احد یبقی عن الموت سالماً فان المنایا قد اصابت محمدا **بیت** اگرعمر بشر پاینده بودی ٭ صفی حضرت حق زنده بودی ازوقوع اینحادثهٔ شامله نایرهٔ حزن الم بر کانون درون اشراف بنی آدم تافت و از حدوث این واقعهٔ کامله فزع اکبر در عالم اصغر باکمل وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشك خون دل از دیده گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه و ضجرهٔ آنروز تا شب در خاك و خون غلطان بودند صعوبت آن مصیبت نه بمثابهٔ بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن توانند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان شرح آنرا درین اوراق مبین تواند ساخت **رباعی** یارب غم دل چگونه آرم بزبان ٭ وزدرد فراق چون نمایم افغان افسوس که سایه بر گرفت از سر خلق خورشید سپهر سروری احسان و چون صفای فضای زاویهٔ سپهر بسبب غیبت نوروجود مهر بکدورت تبدیل یافت و پردهٔ ظلمانی شب بکسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی جسد مطهر آن مقرب بارگاه سبحانی را غسل داده در وقت اداء واجبات و سنن آنگاه جسد آنحضرت باندك اشارتی ازپهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که بنشینند بی آنکه ذات مبارکش را نگاه دارد می نشست در آن اثناء زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فراداشتند یك نوبت گفت الله و بار دیگر فرمود که هووسیم بار بلفظی تکلم نمود که مفهوم نگشت و

ارباب ارادت از وقوع اینحالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیهٔ حضرت ختم المرسلین بران جنازهٔ مغفرت اندازه نماز گذاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضهٔ مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است بخاکش سپردند از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبدهٔ اولاد سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والدهٔ ماجده شیخ صدرالدین است از غایت اندوه و اضطراب دست بدعا بر آورده گفت الهی بسر سینهٔ شیخ زاهد وعلو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحهما که مرا پیش از آنکه یکماه ازین واقعهٔ هایله بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان واین مسالت بعز اجابت رسیده بعد ازهژده روز از آن مصیبت شامله آن مستورهٔ مستجاب الدعوه وفات یافت ع دوست بر دوست رفت و یار به یار و همدر آن اوقات شیخ صدرالدین موسی حظیرهٔ منورهٔ والدهٔ بزرگوار را تعمیر فرموده در زیب زینت آن روضهٔ قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نظارت و نظافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام بر افراشت **مثنوی** برافراخت گرد مزار پدر ٭ باندك زمان آسمانی دگر بی مرقد آن امان زمان ٭ زمین جمع گردید و شد آسمان رسانید آن روضه سر تا به مه ٭ دوشد کعبه و آسمان گشت ده والی یومنا هذا روز بروز جمعیت ومعموری آن حظیرهٔ بهشت آئین از پیشتر بیشتر بوقوع می پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطرسا محیط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهرتر میگردد **مثنوی** زهر روزن آن روضهٔ دلگشای ٭ نموده دو صد جام گیتی نمای در آن کرده ارواح پاکان مقام ٭ که مرغ حرم را کنند احترام بآن بام مرغی که ارزنده است ٭ یکی روح لقمان برنده است بسقائی آن مزار عزیز ٭ خضر مفتخر بوده الیاس نیز ملك کرده این آرزو بر سپهر ٭ که روبد درش را بجاروب مهر (والحمدلله المستحق للحمد والثناء والصلوة علی صفیهٔ محمد المصطفی و آله العظام الاتقیا وعترته البررة الازکیا وسلم علیه وعلیهم تسلیماً کثیراً کثیرا)

عطرافشانی خامهٔ مشکین سواد در گلزار اخبار شیخ صدرالدین موسی و اولاد شیخ صدرالملة والدین

پس از انتقال شیخ صفی الدین ببهشت برین در آن زاویهٔ عرش پیرایه بتمهید بساط هدایت وارشاد پرداخت و بر سجادهٔ تقوی وطهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیهٔ طلب را از سر چشمهٔ باطن فیاض سیراب ساخت **مثنوی** بگسترد شیخ معارف پناه ٭ بساط بزرگانه در خانقاه نشستند در مجلسش سالکان ٭ همه ملك توحید را مالکان براه هدایت فرس راندهٔ ٭ بتکمیل ناقص نفس راندهٔ در صفوة الصفا مسطور است که در آنروز که شیخ

زاهد روح‌الله روحه صبیهٔ خود بی بی فاطمه بحبالحه نکاح شیخ صفی‌الدین قدس سره
در می آورد در اثناء مجلس عقد بر خواست و باز بنشست بعضی از مریدان سبب‌قیام
را پرسیدند جوابداد که فرزندانیکه صفی را بی بی فاطمه تولد خواهند نمود بر من
عرض کردند تعظیم آن فرزند صاحب کمال که قایم مقام من وصفی خواهدبود برخواستم
و چون شیخ صدرالدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیاراست و لوامع
رشد و رشاد از ناصیه حالش لایح گشت شیخ صفی‌الدین فرمود که آن فرزند که‌شیخ
زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهة اکرامش قیام نمودصدرالدین است و هم ازکتاب
مذکور مذبور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را تول و دیگری را
الارق گویند ودرقدیم الایام میان متوطنان آن دوقریه پیوسته مواد نزاع هیجان داشت
اما دروقت‌ظهور شیخ صفی الدین قدس‌الله‌سره العزیز بزلال‌موعظت‌و نصیحت آنحضرت نایرهٔ
خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آنقدوهٔ اهل کمال کرت دوم مردم تول
در مقام جنك و جدل آمده یعقوب نامی را سردارخودگردانیدند ولشگر بالارق کشیده
الارقیان بنا بر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات
بیره ذکریا که در سلك‌خلفاء شیخ انتظام داشت شبی آنحضرت را درعالم رؤیامشاهده
نمود که میفرماید صدرالدین را بگوی که دو مردسفید ریش را نزدتولیان فرستدکه
ایشان را پند داده از محاربه الارقیان منع نمائید اگر آن سخن را قبول کنند فبها
والا من دانم که باایشان چه میباید کردوبیره زکریاصباح بملازمت شیخ صدرالدین
رفته پیش ازآنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن افتخار سالکان مسالك زهد
و کرامت روی‌بدو آورد و گفت که‌بیره احمد باقلانی و حاجی نجیب بزاز که هر دو
ریش سفیداندبنصیحت نزد تولیان روند اگر ترك مقاتله دهندفهوالمطلوب والا حضرت
شیخ داننداآنگاه آن‌دو پیر عزیز نزدتولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول‌نیفتاد
والارقیان ازمصالحه مایوس‌گشته بجدهرچه تمامتر آغازجنك‌کردندوبامداد روحانیت
شیخ صفی الدین ویمن همت عالی نهمت‌شیخ صدرالدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری
ازتولیان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدندوبقیةالسیف منهزم شده چون‌ازایشان سبب‌انهزام
را پرسیدندگفت درحین اشتعال آتش قتال‌سواری سبزپوش که براسب بوزسوار بود
ونیزه دردست داشت از طرف الارقیان‌متوجه ماگشت وازمهابت اودست همگنان ازکار
رفته ترك ستیز کردیم وروی بوادی‌گریز آوردیم بیت باهل‌دل‌هرآنکس برستیزد ✿
اگر کوهی بود ازهم‌بریزد بثبوت‌پیوسته که ملك اشرف چوپان در اوایل ایام جهانبانی
نسبت بشیخ صدرالدین لوازم حسن ارادت واعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه
بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در
اواخر سال بواسطهٔ شرارت نفس عیار وفاق را بغل وغش نفاق مغشوش ساخت‌وآن
مرشداکابر آفاق را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم وتکریم بجای‌آورد وباطنا

در مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شد وزهرجانستان بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند واین معنی بررای حقایق نمای خدام عتبه علیه بوضوح انجامیده آن جناب ازطعام اجتناب فرموده بعد از آن غبار نقار بین الجانبین درهیجان آمد وملك اشرف اشرف اولاد شاه نجف را در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد درآن اثنا یکی از نزدیکان اوشبی شیخ صفی الدین قدس سره را درواقعه دید که عصائی در دست مبارك گرفته درغایت غضب باشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر بازداشته من مملکت آذربایجان را بتو میتوانم دید تویك پسر مرابمن نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاهداشتن مخدومزاده آنست که میخواهم بصحبت شریفش تیمن وتبرك جویم وشیخ باردیگر میگفت که اورا رها کن تا بمنزل خودرود وسه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بردیوار زد چنانچه از سقف تاقاعده شکافته گشت وملك اشرف درلرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد وزبان اعتذار بر گشاد وشیخ میگفت راست میگوئی واو میگفت بلی آنگاه شیخ بهمان عصا اشارت بدیوار کرد تابدستور اول درست شد وآغاز رفتن کرده میفرمود اگرفرزند مرا رها کردی فهوالمرام والامن دانم که چه میباید کرد وصباح آن محرم کیفیت واقعه را بر سبیل راستی باملك اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شد ودر خلوتی شیخ صدر-الدین را طلبیده عذرخواهی نمود ورخصت فرمود وآن حضرت قرین صحت و عافیت به اردبیل تشریف حضور شریف ارزانی داشته بدستور استمرار همت عالم نهمت برهدایت و ارشاد خلایق گماشت وچون چندماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه وفساد در خاطر شوم اشرف گشت وارغونشاه نامیرا جهة طلب شیخ صدرالدین موسی بجانب اردبیل فرستاد وآن قبله اصحاب رشد وارشاد بعداز اطلاع برمافی الضمیر اشرف پیش ازرسیدن ارغونشاه روضهٔ مقدسه را وداع نمود وبطرف گیلان نهضت فرموده و ملك اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل ورسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالیمقامش فرستاد وبزبان نیاز واعتذار پیغام دادکه مناسب آنست که آن بر-گزیدهٔ پروردگار جلیل بخطهٔ اردبیل آیند ودر مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعدهٔ معهود ابواب هدایت وارشاد برروی روزگار فرق عباد بگشایند که ازین مخلص صادق العقیده غیراز نیازمندی وارادت امری که موجب توزع خاطر فیض مآثر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سرحلقهٔ اهل ضلال بررای حقایق نما ظاهر بود بران سخنان اعتماد ننمود وهمدران دیار اوقات میمنت آثار باصناف طاعات وعبادات میگذرانید تازمانیکه ایزد سبحانه وتعالی آن شدة را بفرج تبدیل داده دوستکام بطرف مسکن مألوف مراجعت فرمود ودرآن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدرالدین ازاردبیل سلك جمعیت خلفا ودرویشان پریشان گشته بودگاهی بعضی ازآنطایفه رؤیاء صالحه میدیدند وبدفع اعداء خاندان ولایت امیدوار می گردیدند از

جمله آنکه شبی مولانا یوسف برنیقی شیخ صفی‌الدین را بخواب دیدکه بالشگری عظیم که عمودها بردست دارندظاهر گشته و جمعی کثیر ازآن سپاه میگریزند و از آن حضرت پرسید که این‌مردم که‌میگریزند کدام طایفه اند جواب دادکه جماعتی‌اندکه با من واولاد من مخالفت میورزیدند همه را بتائید ایزد تعالی آواره کردم (وفرقناهم کل ممزق) وهمدران اوقات بروجهی که درجزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی‌بیك خان لشگر ببلادآذربایجان کشیدوچون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدرالدین فرستاد و التماس ملاقات فرمود وشیخ از گیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته دروقتیکه اشرف اسیر سرپنجهٔ تقدیرشده بود بمقصد رسید وجانی بیك خان‌آن زبدهٔ خاندان شاه مردان‌را تعظیم واحترام تمام کرده‌لوازم حسن ارادت وصفای‌عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة‌الصفا تالیف اوست گویدکه درآن ایام که‌شیخ صدرالدین موسی دراردوی جانی بیك خان تشریف داشت روزی مرا بردر خیمهٔ که مجلس ملك اشرف‌بودگذر افتاد واومرا بنفس‌خویش آوازداده ابواب اعتذار واستغفار گشود و بزبان تضرع وزاری ازشیخ التماس شفاعت نمود وروی ندامت بر زمین‌انابت‌سود(الآن وقدعصیت من‌قبل‌وکنت من‌المفسدین) ومن‌ازپیش اوبعتبه علیه باز گشته آنچه دیده بودم وشنیده معروض داشتم شیخ صدرالدین ازغایت‌صفاء‌نیت ونهایت مروت و انسانیت قصدکردکه ملتمس اشرف‌را تلقی بقبول فرماید و نزد جانی بیك خان رفته زبان بشفاعتش بگشاید اما جمعی ازمشایخ اسلام واکابر واجب‌الاحترام که‌در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند ومضمون این بیت راکه **بیت** ترحم برپلنك تیزدندان ✿ ستمکاری‌بودبرگوسفندان عرض فرمودند بنابر آن شیخ‌عالیشان برطبق(کلمه‌الخیر فیماصنع‌الله)زمام‌اختیار آنکاررابقبضهٔ ارادت‌فاعل مختار بازگذاشت (ومن‌یهن‌الله فماله من‌مکرم ان‌الله یفعل‌مایشاء) وهمدران ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان وخمسین وسبعمائه بود بتیغ سیاست جانی بیك خان درخت هستی اشرف از پای درآمد وشیخ صدرالدین درغایت‌حشمت وعزت بمستقر هدایت‌وکرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطهٔ اردبیل را نظارت دادوآنحضرت بدستور پدر بزرگوارخویش بلوازم امردین پروری قیام مینمود تاوقتیکه از دار ملال میل ارتحال فرمود ودر ایام مرض نهال گلزار امامت وشکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت وهدایت نثارروزگارش گردانیده قلاده ارشاد وفرق عباد درگردنش انداخت **بیت** نمود آن گهی عزم دارالسلام ✿ پسرشد بجایش پناه‌گرام

شیخ خواجه علی قدس سره چون بحکم وصیت قایم مقام‌والد بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش برجویبار ارشاد وهدایت سرکشیده بر تبت ازسدرة‌المنتهی درگذشت **نظم** چو منزل بپرداخت سروکهن ✿ سر افراخت‌سرونواز سروبن

اگر صبح فرخنده فرشد نهان ✿ منور شد از آفتابش جهان وشیخ خواجه علی در اواخر اوقات زندگانی برطبق آیه هدایت نمای (ولله علی الناس حج البیت من استطاع علیه سبیلا) عازم گذاردن حج اسلام وراغب طواف عتبات اجداد عظام شده پسر پاکیزه گهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شریعت پروری مقیم گردانید وباطایفهٔ از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم (ومن دخله کان آمنا) گردید **نظم** گرانمایه شیخ توکل نهاد ✿ قدم در طریق توکل نهاد دل روشنش پرزنور حضور ✿ بیابان ازان دیده دریای نور وبعد از چندروز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر ستوده مآثر بی-طاقت شده ازعقب روان گشت **بیت** فراق پدر در دلش کار کرد ✿ تمنای آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرمود هر دو کعبه را بیکبار دریافت وشیخ خواجه بحیی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده پدر وپسر در موافقت یکدیگر به ادای مناسك حج پرداختند وبشرف طواف روضهٔ مقدسهٔ نبویه علیه وآله تحف الصلواة والتحیة مشرف گشته عنان مراجعت معطوف ساختند ودر اثناء راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار فرمود ومنصب ولایت عهد رابه شیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحلهٔ نا پایدار بمتنزهات جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود.

شیخ ابراهیم بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن وملال طی منازل وقطع مراحل کرده بخطهٔ اردبیل شتافت وبآئین آباء هدایت قرین برسجادهٔ تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطنش برصفحات احوال اهل سلوك تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بردوش کشیدند و گوش هوش را بحلقهٔ ارادتش زینت داده زبان حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند **رباعی** ای بود زرفتنت دل ازغصه دونیم ✿ از آمدنت فرح بجان گشته مقیم صدشکر که شدمشرف این طرفه مقام ✿ چون کعبه بیمن مقدم ابراهیم وچون آن دوحه چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراشت منصب خلافت مسند ولایت عهد را به پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت **مثنوی** چوشد برضمیر منیرش عیان ✿ که بایدشدن جانب قدسیان زدستور آباء خودیاد کرد ✿ پسر را بالطاف دلشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت ✿ بدوداد نقدی که دردست داشت

سلطان جنید همائی بود همایون فر درهوای فضای هدایت بال اقبال گشوده وطایران قدسی آشیان درسایهٔ جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی **نظم** قوی باطن ازدانش معنوی ✿ برون نیز ازعلم ظاهر قوی پرازنور عرفان دل آگهش ✿ سر عارفان گشته خاك رهش شعله انوار ارشادش جسم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوتهٔ ریاضت و مجاهدت میگداخت واکسیر صحبت با رشد و رشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیك دم مثال طلاء مهری

تمام عیار میساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم به‌آستان آن مظهرلطف وکرم
شتافته روی نیاز بر خاك ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده
بالتفات خاطر فیض‌مآثرش افتخار ومباهات نمودند **نظم** بفیض ازل گرد سلطان‌جنید ☆
بسی کس‌زاصحاب اقبال‌صید چوآهن‌رباهرکجا میرسید ☆ دل‌خلق را سوی‌خود میکشید
حسینی نسب بود وحیدر سیر ☆مریدش‌شدی‌دم‌بدم بیشتر وازدحام خاص‌وعام‌درسدهٔ سدره
مقام آن‌ملاذ اهل اسلام بجائی رسید که‌میرزاجهانشاه که‌در آنزمان فرمانفرمای عراقین
وآذربایجان بودْ اززوال ملك‌خود متوهم گردید بنابرآن فرمانداد که آن‌حضرت در
خطهٔ اردبیل توطن ننماید وازمسکن مالوف عزم سفرکرده بهرطرف که خواهدتوجه
فرمایدْ**نظم** جهانشاه‌رادردل آمدهراس ☆ که‌بسیارشاهانه دیدش اساس زترس ازدیار
خودش عذر خواست ☆ که‌باهم مه‌ومهر نایند راست وسلطان جنید ازاردبیل‌با بسیاری
ازاهل ارادت طریق مسافرت اختیارنموده بجانب دیاربکر نهضت فرمود وچون حصن
کیفی که‌بحصن کیف اشتهار یافته ازیمن‌مقدم همایونش غیرت افزای‌گنبد گردون‌شد
ابوالنصرحسن بیك که‌در آنزمان فرمانفرمای دیاربکر بود ونسبت‌بامیرزا جهان‌شاه
درطریق خلاف ونزاع سلوك‌مینمود ازوصول سرخیل ارباب‌قبول بغایت‌مبتهج ومسرور
گردید و بحصول مقاصد سوری ومعنوی امیدوار شده طریقهٔ حسن وارادت بتقدیم
رسانید وخواهر پاکیزه‌گوهرخود راکه‌درة التاج‌صدف شهریاری وزهره اوج‌شرف و
نامداری بودوخدیجه نام داشت درسلك ازدواج آنحضرت انتظام‌داد وازسر چشمه باطن
خجسته‌میامنش استفاضهٔ‌زلال‌دولت واقبال‌نمودابواب‌فرح وشادمانی برگشاد **نظم** حسن
بیك ازکمال حسن اخلاص ☆ فرستادش بخلوتخانه خاص سمنبردختری صاحب‌جمالی☆
زلیخا صورتی مریم خصالی باسم‌ورسم مانند خدیجه ☆ بعفت همچو فرزند خدیجه و
سلطان جنید باآن صاحبه بلقیس مرتبه‌چندگاه درحصن کیف‌قرین‌اعزاز واحترام‌اوقات
میمنت انجام بگذرانید بعد ازآن بمقتضای حدیث(حب‌الوطن من‌الایمان)متوجه اردبیل
گشته کرت‌دیگر ظلال افضال برمفارق‌مهجوران‌شکسته بال‌مبسوط گردانید چون‌میرزا
جهان‌شاه ازمراجعت خدام‌عالی مقام درغایت ابهت واحتشام خبریافت بواسطه وصلت
آن‌حضرت‌بامیرحسن بیك‌توهمش ازپیشتر بیشتر شده شرارشر کانون درونش فروتافت
وهمگی همت قاصد استیصال‌نهال جاه‌وجلال آن‌مرکز دایرهٔ هدایت واقبال گشته
گاهی درصدد اخراجش بودواحیاناً خیال‌اخذ وقتل‌درخاطر شآمت مآثرش خطورمینمود
واینمعنی نزدسلطان جنید ظاهرگشته انوارغیرت ازضمیرمهر تنویرش زبانه‌کشید واز
غایت‌جمعیت بنیت جهانبانی وکشورستانی بخاطرخطیر گذرانید وخواص اصحاب و
وگرام احباب راطلب فرموده درین باب قرعهٔ مشورت درمیان انداخت وآنطایفه ناجیهٔ
رادر دفع فئة باغیه باخودمتفق گردانیدوجهة اجتماع ارباب ارادت قاصدان باطراف
بلدان روان ساخت باندك‌زمانی ده‌هزار مرد جرار همه‌جوشن پوش نیزه‌گذار بموکب

هدایت آثار پیوستند و زبان باظهار نیاز و اخلاص گشاده دل برمقابله ومقاتله اعداء دودمان ولایت بستند وسلطان جنید شاهباز همت درهوای صید مملکت پرواز داده باستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد وامیر خلیل الله که در آن وقت شروان شاه بوددر مقام مدافعت وممانعت آمده بالشگری بحرجوش رعد خروش روی بطرف آن حضرت نهاد نظم چودانست شروانشه کینه کوش ✿ که دریای فتنه درآمد بجوش روان گشت بالشگری پرشکوه ✿ که گیرد سرراه دریاچو کوه درمنزل تبرسران آن دوسپاه جنگجو بهم رسیدند ودربرابر یکدیگر دست بنیزه وخنجر برده صف برکشیدند مثنوی زیکسو کشیدند صوفیه صف ✿ دلیران شروان زدیگر طرف برآمد فغان نفیر وخروش ✿ درآمد دودریای آهن بجوش ازجولان ستوران غبارمیدان درهیجان آمده ازاوج آسمان درگذشت وازغریو جنگ آوران زلزله درزمین وزمان افتاده گوش گردون کر گشت نیزه خطی خط فنا برصحیفهٔ احوال بیروبرنا کشید وشمشیر مصری مصر بدن مردان صف شکن راغرقه بخون گردانید شعلهٔ پیکان آبدارخرمن پندارنام جویان میسوخت وزبان سنان ثعبان کردار درسرزنش تیز شده اسباب کین می اندوخت نظم دولشگر بهم درخروش آمدند ✿ دودریای خونین بجوش آمدند یکی را درافتاد از سرکلاه ✿ دگررا سرافتاد برخاک راه چنان شعلهٔ فتنه بالاگرفت ✿ که آتش درین چرخ والاگرفت وچون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفوی وشکفتن غنچهٔ مرادمصطفوی راهنوز مهلتی مقدور بوددر آن معرکه صورت فتح وظفر درنظر سلطان جنید جلوه ننمود وصوفیان شکست یافته آن حضرت بدست اعدا گرفتار گردیدوبحکم شروانشاه شربت شهادت چشید نظم زبیداد گردون ناسازگار ✿ گرفتار شد آن حسینی تبار بشمشیر خونریز ارباب شین ✿ شهادة نصیب آمدش چون حسین روان گشت سوی بهشت برین ✿ شدش حیدر پرهنر جانشین

سلطان حیدر نیرسپهر سیادت وسروری وشجره گلشن امامت ودین پروری بود شعشعهٔ خاطر خورشید نشانش نضارت بخش ریاض امید اهل عالم وظل ظلیل عاطفت واحسانش آرامگاه اعاظم واشراف بنی آدم جبلت بی حیلتش براحیاء سنت سنیه ومتابعت شیمهٔ مرضیهٔ آباواجداد بزرگوار مفطور وانوار ولایت وسروری وآثار هدایت و وشریعت پروری ازناصیهٔ همایونش درکمال بروز وظهور مثنوی معزملك وملت شاه حیدر ✿ ولایت انتساب وشرع پرور سپهر معرفت رابودماهی ✿ بمحراب امامت دین پناهی دلش روشن زانوارحقیقت ✿ زرویش ظاهر آثارطریقت وآن حضرت ارشداولادسلطان جنید وخواهر زادهٔ امیرحسن بیك بود لاجرم سجاده امامت ودین داری وسریر سلطنت و شهریاری رالایق وسزاوارمینمود نظم برافروخته ازهدایت چراغ ✿ دراندیشهٔ پادشاهی دماغ بهم جمع درویشی وشاهیش ✿ زشاهی و درویشی آگاهیش وسلطان حیدرتاجی ازسقرلات قرمزی که مشتمل بودبردوازده ترك برتارك مبارك مینهاد هرکس بدست

ارادت دردامن دولتش می آویخت ازهمان جنس افسری بوی میداد وآن‌حضرت پیوسته وفور مثوبت ارباب عزووجهاد رامطمح نظر همت داشته باطایفهٔ ازمجاهدان دین‌وزمرهٔ از اصحاب معرفت ویقین که‌بواسطهٔ تاج‌قرمز بقزلباش اشتهار داشتند وتاغایت این نام برخدام آن‌خاندان باقی‌ماند رایت‌مقاتله کفار می‌افراخت وبقوت بازوی‌حیدری وحدت شمشیر دین‌برورى قلع‌واستیصال نهال‌ظلم وظلال‌را باخود مخمر گردانیده روی زمین را ازخون مشرکان گلگون‌میساخت وچون امیرحسن بیك برمیرزا جهانشاه ترکمان‌و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی مملکت‌عراقین وآذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیله حسن‌عقیدت واخلاصی که نسبت بآن دودمان عظیم‌الشان داشت صبیهٔ‌صلبیه خودمهدعلیا حلیمه بیگی آغا راکه رابعه‌سجاده عفت وبلقیس سراپرده خلافت بوددر سلك ازدواج‌سلطان حیدر انتظام دادو بسبب آن‌وصلت مواد جاه وجلال واسباب عزت واقبال آن‌حضرت روی در ازدیاد نهاد وسلطان حیدر را ازآن مشتری ماهیت ناهید سیما سه‌پسر عالی گهر که‌هریك درج‌ولایت رادری نوربخش و برج خلافت رادری آفتاب‌درخشش‌بودتولد نمود وعمدهٔ آن اولاد کرامت نژاد پادشاهیست که‌دست‌عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق‌وغرب عالم برروی روزگار همایون آثارش برگشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو افق امید منتسبان دودمان مصطفوی

وروشن شدن‌شبستان مرادسلطان حیدر از شمع رخسار

نقاوهٔ خاندان‌صفوی

بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت اینمعنی عکس پذیرخواهد بود که مشیت واهب المواهب والعطایا (الذی لم‌یتخذ صاحبة‌ولاولداً)هرگاه بابقا ذکر جمیل خلیل خلقتی تعلق گیرد افق‌امید اورا مطلع خورشید طلعت اسمعیل رتبتی داند که ساکنان سپهرخضراازپرتو رای عالم آرایش اقتباس انوارسعادت جاوید نمایند وقاطنان بساط بسیط غبرا درظلال عدالت هدایت‌مآلش ازتاب آفتاب ظلم وظلال بیاسایند بناء علی هذا صدرنشینان بارگاه اصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد متعال مسئلت فرزندی دولتمند مینموده‌اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته بشارت حصول مقصود می‌شنوده‌اند(کماقال عز من‌قایل حکایة‌عن ابراهیم رب هب‌لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم) وباآنکه‌جامع اسباب سیادت سوری ومعنوی سلطان حیدرالصفوی چندولد رشید صاحب تائید داشت اماچون بدیدهٔ بصیرت انوار ارتقا بدرجه علیه اقتدا درناصیه حال‌هیچیك ازآن ذراری اوج‌نامداری مشاهده نمی نمود همواره خاطر فیض مآثرش

متوجه آن میبود که‌بخشندهٔ بی‌منت روضه امید او را بدوحه برومند که‌اغصان طوبی نشانش سایه‌لطف‌واحسان برمفارق عالمیان تواند گسترد بیاراید تاآنکه بتاریخ‌روز سه‌شنبه بیست‌وپنجم رجب سنه‌اثنی وتسعین وثمانمائه‌ازمهد علیاوستیرعظمی حلیمه‌بیگی آغا بمقتضای شریعت غرادرعقد ازدواج آن قدوه‌اولاد خیرالانام انتظام داشت پسری تولد کرد که‌مضمون‌همایون(فتمثل لها بشرا سویا) وصف‌الحالش بودوفحوای بهجت‌افزای (ماهذا بشرا ان هذا الاملك کریم) جمال یوسف مثالش راتعریفی‌لایق مینمود **مثنوی** درخشید اختری‌ازاوج شاهی ✿ زرویش لامع انوار الهی گلی بشکفت درباغ امامت ✿ که‌فایح شد ازوعطر کرامت بر آمد آفتابی فایض النور ✿ که‌شد ازپرتوش خورشید مستور بلکه ازغایت موهبت الهی که درهمه حال شامل زریت حضرت رسالت پناهیست برسپهر دولت لایزال نیری درلمعان آمد که‌فضای عالم خاك رارشك افزای طارم افلاك گردانید وبشارت نضارت گلزارخلافت‌بگوش هوش محبان دودمان پادشاه تخت لولاك رسانید **مثنوی** تعالی‌الله‌زهی خورشیدانور ✿ بنزدش آفتاب ازذره کمتر چواز اوج ولادت گشت طالع ✿ چنان نوری زرویش بود لامع که‌شرق وغرب عالم گشت روشن ✿ چودر فصل بهاران صحن گلشن مشام جان‌سلطان حیدر ازشمایم اقبال آن شکوفه بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را براسمعیل قرارداد وبلوازم ستایش وباب بی‌غنت قیام نموده زبان حال‌وقال بکلام اعجازمآل (الحمدلله الذی وهب لی علی‌الکبر اسمعیل) بگشاد وهمدران‌اوان که صبح زندگانی آن‌سرو ریاض جهانبانی از مشرق آمال وآمانی دمیدن آغاز نهاد ولمعان تباشیر احوالش مشیر مینمود بآنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصه هفت اقلیم رادر حیز تسخیر خواهد کشیدوهنوز آن تازه نهال گلشن خلافت استقلال در مبادی ایام نشوو نما بود که خضرت اوراق اخلاقش دلالت بران میکرد که علی اسرع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق‌مبسوط خواهدگردانید **نظم** همانذم که خورشید گردد عیان✿بگیرد جهان را کران تا کران همانذم که گل برفروزد بباغ✿شود نکهتش عطر بخش دماغ و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت تربیتش مقصور ساخت و منصب ولایت عهد را بنام خجسته فرجامش رقم‌زده ازروی‌جمعیت خاطر باحیاء سنن سنیهٔ آبا و اجداد پرداخت اما قبل از آنکه ثمرهٔ شجرهٔ امنیتش ازمهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد بنیت جهاد لشگر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکهٔ قتال از کف ساقی اجل جام‌خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاءالله‌تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم ستوده‌رقم بذکر مجملی از احوال‌سلاطین آق‌قوینلو زبان بگشاید وبعد از آن‌صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور و جهان گیری شاه

عالم پناه بیاراید جهة اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آنسالکان طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع و حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسلهٔ سخن از یکدیگر ارتباط یافته از اخباریکه موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهیست قضیه مبهم نماید دیگر آنکه نزدیك مستخبران اخبار عالم ناپایدار صورت اینمعنی برمنصهٔ اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشان گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت واقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون عیار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندك زمانی بناء سلطنتی بدان متانت بصرصر بی نیازی انهدام یافته سمت هباء منثورا پذیرفت(قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء)

ذکر سلطنت مظهر اثار امن امان ابو النصر حسن بیك بن علی بیك بن قراعثمان

از ارقام عنبرین فام جزو ثالث ازین مجلد مشام اهالی فهم و خرد بشمایم اینحکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان وولدارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرفراز بوده اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید وچون آن امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبا گردید پسر فرخنده اخترش علی بیك قایم مقام پدر بزرگوار گشته چندگاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیك ثمرهٔ شجرهٔ زندگانیش معز السلطنه والخلافة ابوالنصر حسن بیك بر مسند دولت وکامرانی تکیه زده نسبت بامیر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن ایام بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوك مینمود و مدتها بین الجانبین موادنزاع هیجان داشت تا بموجبی که سابقا مسطور گشت سر پنجه اقتدار امیر حسن بیك بساط حیات جهانشاه را در نوشت و همدران سال پادشاه ماوراءالنهر و خراسان میرزا سلطان ابو سعید گورکان بطمع تسخیر ممالك جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شد و بر وجهی که پرتو اهتمام بر تبیین آن تافت مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیك فیصل یافت آنگاه تمامی ولایات اران و آذربایجان و کردستان و لرستان فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن زیبندهٔ تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی

بآبادانی آورده مهمات طبقات انام در سلك نظام انتظام پذیرفت **نظم** حسن بیك چون عدل بنیاد کرد☆ بخلق حسن خلق را شاد کرد بفضل ازل بود آن سرفراز ☆ موافق نواز و مخالف گداز کرم بود رسم دل روشنش☆ بغیر ازعدالت نبودی فنش ممالك بدورانش آباد بود☆ رعیت ز بند غم آزاد بود مزارع ندیدی محصل بخواب☆ نبودی ز توجیه اندر عذاب باقبال او مردم آزارئی ☆ندیده زعمال بازارئی و حسن بیك را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمه الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنابران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مربم سیر خودحلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدرعقد فرمود و بواسطهٔ این مواصلت میمنت نشان و یمن همت آن دومقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایرهٔ دولت واقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایام حیات مقدرسمت اختتام پذیرفت و آنحادثهٔ هایله در شهور سنهٔ اثنی و ثمانین و ثمانمائه واقع بود و دفنش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دارالسلطنه تبریز روی نمود خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمدو خواجه برهان الدین عبدالحمید کرمانی و خواجه مجدالدین اسمعیل شیرازی در سلك وزرای امیرحسن بیك انتظام داشتندو بنا بر اشارات آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند وامیر حسن بیك را هفت پسر بود بر اینموجب اغورلو محمد مقصود بیك زینل بیك خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا ازین جمله اغورلومحمد زینل میرزا مقصودبیك در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند مآل حال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهدپیوست انشاءالله تعالی و از اهل تصنیف و تالیف **مولانا ابوبکر طهرانی** معاصر امیرحسن بیك بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشاء نمود و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلك تحریر نتوانست کشید

ذکر حکومت سلطان خلیل که اسن اولاد امیرحسن بیك بود و بیان محاربهٔ که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود

سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار درمملکت فارس بفرمانفرمائی اشتغال داشت و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنا بر طلب امرا و ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز افراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و ببسط بساط نشاط پرداخته ایالت ولایت دیاربکر

را ببرادرارشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطهٔ بخل و خست وسوء تدبیر و عدم رویت کما ینبغی از عهدهٔ دارائی رعیت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندك زمانی امرا و لشگریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته بملازمت یعقوب‌میرزا مائل شدند و یعقوب‌میرزا شعار مخالفت بر او اظهار کرده با سپاه بسیار سراسر جوشن‌پوش و خنجر گذار از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان‌خلیل نیز باجنود تبریز قاصد معرکه ستیز و وخونریز شده رایت‌نهضت مرتفع گردانیدودر حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی‌بهم رسیدندو دلیران‌جانبین دست‌باستعمال آلت قتال‌برده گردنبرد باوج فلك تیزگرد رسانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و پیروزی بر پرچم علم‌سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ‌یکی‌از لشگریان بر خاك هلاك افتاده نهال اقبال ششماههٔ او مستأصل گردید یفعل‌الله‌ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنابرمشیت حضرت‌علام الغیوب

چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جایل درمعرکهٔ مرند قتیل گشت تمامی امرا و نوئینان آذربایجان‌برسلطنت یعقوب‌سلطان اتفاق‌کرده رایت عظمتش ازفرق‌فرقدین درگذشت یوسف میرزا ومسیح میرزا متابعت برادر بزرگوار اختیار کردند و دست مبایعت بدو داده شرط ملازمت بجای آوردند و یعقوب‌میرزا برخنك دولت و حشمت نشسته از معرکهٔ جنك عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت و در آن بلده فاخره بر اورنك فرمانفرمائی تکیه‌زده چنانچه باید وشاید باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید قواعد رعیت پروری سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غراکوشیده جهة سادات و قضاة و علما سیور غالات‌مقررفرمود قاضی‌مسیح‌الدین‌عیسی ساوهٔ ولد خواجه شکرالله وزیر را که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیهٔ‌منصوب گردانیدبلکه آنجناب رادرتمشیت امور ملك ومال دخل داد رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی مهمات سرکار سلطنت را بشیخ نجم‌الدین مسعود که خواهرزادهٔ قاضی عیسی بود تفویض نمود وجمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخته ابواب انواع اصطناع بر روی روزگارش برگشود از غایت‌عنایت اورا اجازت داد که بر روی فرامین‌مطاعه‌در برابر مهر بزرك همایون برقم ختم توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشان بآن توقیع موقع نشودهیچکس مضمونش راانقیاد ننمایدو منصب امارت و کار سازی سپاه‌برصوفی خلیل‌موصلو و سلیمان‌بیك قراریافت و انوار مرحمت مکرمتش از مطلع کهترنوازی طالع‌شده بروجنات احوال سایرمقربان وانچکیان تافت اما قاضی عیسی‌فضایل و کمالات

بسیار داشت و جمال حالش بحلیهٔ دیانت متحلی بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر مینگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی مینمود و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچکس نیندیشیده همواره زبان به نصیحت همکنان میگشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله استماع افتاده که نوبتی از نزد سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت ابهت و حشمت آراسته و دکلهٔ زر دوزی پوشیده و بر سریر سلطنت نشسته آنطایفه را بار داد چون هر کس در محل خویش قرار گرفت قاضی عیسی به مجلس در آمد و پادشاه را در آن لباس دیده پیش رفت و گفت پوشیدن کسوت زر دوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دکله را از کتف یعقوب میرزا بر گرفته فرجی آبفت خود رنك درو پوشانید و پادشاه طریقهٔ اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت و بر بن قیاس آنصدر عالیقدر پیوسته شهریار ذو اقتدار را از ارتکاب اموری که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و بافاضهٔ خیرات و اشاعهٔ مبرات ترغیب و تحریض میفرمود اما شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق ومحاسن آداب ولطف طبع وحدت ذهن اتصاف داشت و درسرانجام امور ملکی ومالی غایت معدلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت و احسان میکاشت و همچنین سایر امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم میرسانیدند و مهما امکن در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع می گردانیدند و چون زیاده بر ده سال حال براینمنوال بگذشت و تمامی بلاد وامصار اران و آذربایجان عراقین و فارس و کرمان معمور و آبادان گشت یعقوب میرزا اعمال حسنهٔ خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت ملوك قوینلو روی بانهدام آورد ودست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه بر گشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی وتقدس

ذکر لشگر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثناء قتال به متنزهات ریاض رضوان

سلطان حیدر در اواخر اوقات حیات بنا بر وفور میلان خاطر عاطر باحراز فضیلت غزا وجهاد بالشگری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافروخت تا با کفرانیکه در آنطرف در بند توطن دارند درمقام مقاتله آید و بمقتضای کریمهٔ اقتلوا المشرکین (راکار فرماید وچون شروانشاه فرخسیار بن امیر جلیل الله که در آنزمان شروانشاه بود برعزیمت آنحضرت اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام دروقت عبور بران

مملکت متعرض رعیتش گردند بمقتضای حدیث(الحب یتوارث والبغض یتوارث) سالك طریق عناد وخلاف گشته ایلچی همعنان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر باسپاهی عظیم ازمردم قزلباش بعزم رزم وپرخاش متوجه شروان شد و هیچ شك نیست که هرگاه او را تسخیر اینولایت میسر پذیرد هوس فتح دیگر ممالك فرماید و باین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه وجلال آن مرکز دایرهٔ استقلال راه یابد بیت هرچه آید ازآن خلل دز کار☆هست زاول علاج آن ناچار پس انسب آنست که خدام بارگاه سلطنت لشگری ظفر بزك بکومك فرستند تا بنده مستظهر شده طایفهٔ قزلباش را نگذارم که باین دیار درآیند و بقدم مقاتله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر آب دار تسکین دهم یعقوب میرزا بنا بر استماع امثال این سخنان از جاده صواب منحرف گشته سلیمان بیك را با چهارهزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود واستمالت نامهٔ در قلم آورده اورا اجازت محاربهٔ سلطان حیدر فرمود وقبل از آنکه سلیمان بیك بشروانشاه پیوندد سلطان حیدر از راه شکی که در شمال شروانست بآن مملکت در آمده بطرف دیار کفار لوازم شبگیر وایوار بجای آورده ازمردم آن بلاد و امصار طایفهٔ را که بقدم اخلاص واطاعت پیش می آمدند ازموايد انعام واحسان خویش محفوظ وبهره ور میگردانید و چون نواحی تیمور قالی معسگر حضرت سیادت مآبی ولایت قبابی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار وبسیاری آلات رزم وپیکار مغرور شده شیوهٔ ناستودهٔ تمرد وعناد اظهار نمودند و دروازهای آن حصن حصین را برروی خود بسته دست بانداختن تیر وسنك گشودند سلطان حیدر مآثر ازمخالفت آن زمرهٔ مدبر متغیر گشته غازیان متهور را بفتح آنقلعه خیبر صفت مأمور گردانید و ایشان آغاز محاصره ومحاربه کرده نقبچیان فولاد چنك بی لبث ودرنك بکار خود پرداختند و باندك فرصتی بنیان یك برج از بروج تیمور قالی را سمت انهدام داده باخاك راه یکسان ساختند مقارن آنحال قراپیر قاجار از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابرفرمودهٔ یعقوب سلطان با جمعی کثیر ازلشگر آذربایجان بشروانشاه پیوست واکنون آن دوسردار بخیال اشتعال آتش جنك وجدال متوجه معسگر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعدازاستماع اینخبر مضمون آیهٔ کریمهٔ(ومالنا انلانقاتل فی سبیل الله)رابر خاطر فیاض گذرانید وازکثرت اعدا نیندیشید ورایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده درنواحی تبرسران شروانشاه وسلیمان ترکمان با سپاه فراوان بیت همه راتیغ کین برون زنیام☆همه خنجر گذار وخون آشام نزدیك بآنحضرت رسیدندر ازجانبین بتسویه صفوف پرداخته مستعد استعمال اسنه وسیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن متمکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجازصفات(ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا)گردان ساخت وصوفیان صافی ضمیررا باشتعال آتش قتال تحریص فرموده صدای گیرودار درعالم انداخت مخالفان نیزمرکب شقاوت درمیدان ضلالت رانده تیغ

کین از نیام وقاحت بر کشیدند ودر مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند **نظم** دلیران سنانها برافراختند☆زهر سو بمیدان کین تاختند کشیدند بر یکدیگر تیغ تیز☆گشادند درهای جنك وستیز فلك گشت دریای قیر از غبار☆زمین شد زخون یلان لاله‌زار ودر آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بارمرة از ابطال رجال برصف اعدا تاخت و بصدمت شمشیر نیلوفری وقوت سرپنجهٔ حیدری بسیاری از سپاه شروان وتراکمهٔ آذربایجان را برخاك هلاك انداخت **نظم** بشمشیر کین شاه حیدر مصاف☆درافکند درجسم اعدا شکاف بپیکان خونریز و رمح ستیز☆برآورد از جانشان رستخیز درفتوحات شاهی که مهبط فیوضات نامتناهی است سمت تحریر یافته که دران معرکهٔ هولناك بهنگام جولان شجعان بیباك سلیمان ترکمان با نشاه حیدر توان درمقام مبارزه درآمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین برروی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف ومرحمت دست ازقتل آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت کشیده داشته اورا بجان امان داد بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو واغماض پرسیدند آنحضرت جوابداد که هنوز روزنامهٔ اجل او باختتام نرسیده اما منشور حیات من برقم ختم مرقوم گردید مرا دربن معرکه شهد شهادت میباید چشید واورا چندگاه دیگر مقاسات دنیای بیوفا میباید کشید آنگاه کرة بعداخری آن سلطان کرامت انتما برصف اعدا حمله نمود ونهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسرپنجهٔ قهر اقداح زهر مذاق مرك برشروانیان بپیمود وچون نزدیك بآن رسید که شروانشاه وسلیمان ترکمان ازمعرکهٔ ستیز عنان بکران بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیر عمرفرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید ومانند پدر عالی گهر واجداد امامت نژاد بدرجهٔ بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید **نظم** فغان از جور گردون ستمکار☆که جز آزار مردم نیستش کار بجز رسم جفا اورا هنر نیست☆ز آئین وفا اورا خبر نیست بی خونریز دایم در کمین است☆زخون سروران گلگون جبین است کمان کینه‌راهر که کندزه☆نشانه گرددش قلب که ومه شوی گر همچو حیدر زاهل باطن☆نجات از تیر قصدش نیست ممکن **القصه** بعد از وقوع آنحادثهٔ عظمی و داهیهٔ کبری صوفیان عظام و غازیان گرام از روی اضطرار دست از پیکار بازداشته قدم دروادی فرار نهادند وشروان‌شاه وسلیمان بیك بدیدن پیکر نصرت وظفر مبتهج ومسرور گشته مسرعی جهة ایصال بشارت به تبریز فرستادند و جسد مطهر سلطان حیدر را بعداز تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع تبرسران بخاك سپردند وجهات وبراقی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هریك روی توجه بمقرعز خویش آوردند

ذکر محبوس شدن در دریای ولایت وسروری در قلعهٔ اصطخر شیراز و بیان انهدام بناء عمر ودولت یعقوب بیك به تقدیر پادشاه بی نیاز

از مطلع کلام معجز نظام واهب المواهب والعطیات حیث قال سبحانه و تعالی واذابتلی

ابراهیم ربه بکلمات نیر این معانی بر فضای خاطر اشراف طوایف انسانی میتابد که چون ابواب عنایت ربانی برروی روزگار سعادتمندی مفتوح شود نعمت ابتلا را در کسوت بلا بدو نمایند وچندگاه چشم تمنایش را از دیدن چهرهٔ عرایس آمال مهجور داشته بظهور صور مکاره واهوال اورا بیازمایند پس اگر درمبادی طلب دست امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه عاقبت غنچهٔ مطلوب از آنجا شکفتن گیرد واگر دراوایل احوال پای سعی برسنك حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخرالامرش طی طریق بهبودسمت سهولت پذیرد ابراهیم خلیل علیه السلام تا القاء آتش نمرود را باقدام رضا وتسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب (یانار کونی برد أوسلاماً علی ابراهیم) ازمصدرعنایت سبحانی صدور نیافت وحضرت اسمعیل تا فرمان قربان را برطبق آیه کریمهٔ (یاابت افعل ماتؤمر) گردن انقیاد ننهاد پرتوانوار عاطف یزدانی ازافق (وفدیناه بذبح عظیم) بروجنات روزگارش نتافت و یوسف صدیق تابکیداخوان ازحجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد بذروهٔ عزت مملکت مصر نرسید و نبی عربی صلوات‌الله علیه وعلیهم تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم **انا فتحنا لك فتحاً مبینا** برپرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید **نظم** براه عاشقی هر کس نهد گام ✿ نه بیند بی تعب روی دلارام چواسمعیل ازفرمان مبرم ✿ نه پیچد هر که سر گردد مکرم زبعد ابتلای چاه یوسف ✿ برآمد برسر برجاه یوسف بگلزار امید جمله اخیار ✿ نروید هیچ گل بی خار آزار پس از انجام شام ظلمت اندوز ✿ شود صبح سعادت عالم افروز نظیر این تشبیت حال فرخنده مآل نقطهٔ دایره دولت واقبال ونیر سپهر سلطنت واستقلال ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز ازافق زندگانی باوج کمال کامرانی نرسیده بود که واقعهٔ ه یلهٔ پدر بزرگوارش سلطان حیدرروی نمود ومقارن ابتلا بدان مصیبت چندگاه در محنت قید و حبس افتادو بعداز نجات از آن بلیه برادرعالی گهرش شهید شده عنان اضطرار بصوب غربت انعطاف داد چنانچه هریك ازین وقایع واحوال وصول اخترجاه وجلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج امانی و آمال عنقریب بمحل خود مسطورخواهد گشت انشاءالله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس ازشهادت سلطان حیدر طبقهٔ صوفیه در خطهٔ اردبیل مجتمع گشته بنا برصغرسن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی پادشاه راقایم مقام پدر گردانیدند ودست بیعت در دامن متابعتش زده طنطنه بشارت بگوش ارباب ارادت واعتقاد رسانیدند وباندك زمانی جمعی کثیر ازصوفیان صافی ضمیر زمرهٔ جهة اداء تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفهٔ برای تحریض برطلب خون آن مهرسپهر سروری در اردبیل جمع آمدند چون اینخبر به سمع یعقوب میرزا رسید ازازدحام ارباب هدایت بترسید ویکی ازامراء عظام را با فوجی از سپاه آذربایجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه وبرادر کهترش سیدابراهیم و حضرت شاه واجب التعظیم ووالدهٔ ماجدهٔ ایشان حلیمه بیکی آغارا گرفته بشیراز ببرد وبحاکم آنمملکت منصوربیك پرناك سپارد و

آن امیر حسب فرموده باردبیل شتافته سلطان‌علی پادشاه غیر رضا وتسلیم چاره‌نداشت وبا والده وبرادران مصحوب موکلان بشیراز رفته منصوربیك پرناك ایشان را درحصار اصطخر ارمقید ساخت وحضرت شاه دین پناه درخورد سالی بآن نائبه شامله گرفتارشده فغان از جان معتکفان ملاداعلی بر آمد که آیا آفتابی که عرصهٔ سپهر بوقلمون جولانگاه یکران همتش خواهد بود در مجلس تنگتر از دایرهٔ نون چگونه تحمل نماید و کامیابی که ماهچهٔ رایتش سایهٔ مرحمت برمفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید درعقدهٔ کسوف بچه طریق بیاید **نظم** نشاید درصدف در شب افروز ✿ نزیبد نورخور مستور در روز کسی کورا شهنشاهی نصیب‌است ✿ بکام دشمنان قیدش غریبست هرچند بعضی ازسالکان مسالك هدایت میرزا یعقوب را ازآزار آن دری برج امامت منع نمودند بجائی نرسید وایشان‌را همچنان محبوس میداشت تا وقتیکه جبارمنتقم اساس دولتش را زیروزبر گردانید ودرزمستان سنهٔ ست وتسعین و ثمانمائه که یعقوب میرزا درباغ‌اران درمنزل سلطان بودطرح قشلاق انداخته بودنزول بلایا وحلول زرایا درآن اردومتواتر گشت نخست یوسف‌میرزا که‌عزیز مصرمکارم‌اخلاق بود مریض‌شده درگذشت ومادرش هنوزازسوگواری پسرباز نپرداخته بود که مدت عمر عزیزش بسرآمده عزیمت عالم‌آخرت نموده وهمدران هفته یعقوب‌میرزا نیزپهلو بربستر ناتوانی نهادومدبرطبیعتش ازحفظ مملکت بدن دست بازداشته رخت‌بقاباد فناداد یکی ازشعرا درین‌باب **گفته بیت** نه‌ازیوسف نشان دیدم نه‌ازیعقوب آثاری ✿ عزیزان یوسف ارگمشد چه‌شد یعقوب راباری

ذکرسلطنت‌میرزا بایسنقروکشته‌شدن مسیح میرزا واکثر امراء بایندر

چون سلطان یعقوب میرزا هلك برملك اختیارنمود وصوفی خلیل وامراء موصلو وپرناك پسرش میرزابایسنقر را بپادشاهی برداشتندونوئینان بایندری برسلطنت مسیح میرزا ولدامیر حسن‌بیك اتفاق‌کرده رایت اخلاق خلاف برافراشتند ودرمنزل سلطان بودقراباغ میان‌ایشان مقابله‌ومقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح وظفر بر پرچم علم بایسنقر وزید و مخالفان عنان ادبار بوادی فرارتافته مسیح میرزا با اکثربایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنقر میرزا درغایت‌ابهت به‌تبریز شتافته برتخت سلطنت متمکن گشت‌وصوفی خلیل زمام سرانجام جمیع مهام ملك ومال را بقبضهٔ اختیاردرآورده پایهٔ اقتدارش از اوج سپهردوار درگذشت وبنابر ذخیرهٔ که از نواب سلطان یعقوب در خاطرداشت‌قصد اخذوقتل ایشان‌نمود وهریك‌رابیهانهٔ گرفته ابواب جور وتعدی برروی روزگاران‌طایفه برگشود ازآنجمله قاضی‌عیسی شربت شهادت چشید وشیخ نجم‌الدین مسعود اگرچه از چنك اجل‌جان برد امابی اختیار گردید درخلال این‌احوال محمودبیك ولد اغورلومحمد

بن امیر حسن بیك که درروز قتل عم خویش مسیح میرزا ازمعر که گریخته بود بشاه علی پرناك که در بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود ملحق شد وداعیهٔ استقلال پیدا کرده شاه‌علی باپسیاری از امرا ولشگریان دست بیعت بدو دادند واکثر بلاد عراقین را رابتحت تصرف درآورده باسپاهی جلادت آئین روی توجه بصوب درگزین نهادندچون اینخبر به تبریز رسید بایسنقر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید ودر صحرای درگزین آندوپادشاه پرخشم و کین بایکدیگرمحاربه نموده پیکر نصرت وظفر درنظر بایسنقر میرزا جلوه گر گشت ومحمودبیك ازغایت سرگردانی پناه بآسیائی برده سیدنعمت‌الله همدانی که درآن نواحی بود ازصورت حال‌وقوف یافت ومتوجه آزردکردن دانهٔ حیاتش شده بیك ناگاه حوالی طاحونه رافروگرفت ومحمودبیك رابدست آورده درحوالی ازلال نزدبایسنقرمیرزا روانه ساخت وبایسنقرمیرزا بنابرصوابدید امرا پسر عم راجنه کرده درتر ناب هلاك انداخت وبعد از این فتح وعظمت وجبروت ونخوت وباد بروت صوفی‌خلیل ازحدعمردر گذشت ودست اختیارسایر امرا ازدخل‌درامور ملك‌ومال کوتاه شد واینمعنی سبب‌مخالفت سلیمان‌بیك گشت بیان این سخن آن که سلیمان بیك که درآن زمان والی دیاربکر بود چون کمال اعتبار صوفی خلیل وآزار خاطر امراء آذربایجان را استماع نمود خاطر برمخالفت قرار داد وباتفاق سایر حکام دیاربکر لشگری فراهم آورده روی‌توجه بجانب‌تبریز نهاد پس‌ازآنکه اینخبر بسمع صوفی‌خلیل رسید ودرر کاب میرزابایسنقر عنان توجه باستقلال اعدامنعطف گردانید ازغرایب وقایع آنکه دروقت تقارب فریقین امراءآذربایجان که نسبت بصوفی خلیل در طریق نفاق سلوك مینمودند بیك‌ناگاه شعارخلاف اظهار کرده زمام اختیارمیرزا بدست آوردند واورا طوعا اوکرها نزد سلیمان بیك بردند لاجرم صوفی‌خلیل مغلوب گشت ودرچنك سلیمان‌بیك گرفتارشده مهمش ازهم بگذشت وسلیمان‌بیك بدستور معهود اسم سلطنت برمیرزا بایسنقر اطلاق‌نموده درملازمتش به‌تبریزخرامید وسرانجام مهام ملك ومال‌را ازپیش خود گرفته رایت استقلال مرتفع گردانید **رباعی** هرروز یکی زدر درآید که منم ☆ خود رابجهانیان نماید که منم تاکار جهان بدو قراری گیرد ☆ ناگاه اجل زدر درآید که منم .

ذکر ارتفاع لواء دولت رستم بیك بامداد ایبه سلطان وانخفاض رایت‌شوکت میرزا بایسنقر وسلیمان ترکمان

رستم‌بیك ولد مقصودبیك بن‌امیرحسن بیك که آثاراقبال ازناصیهٔ حالش‌ظاهر بود بعد ازفوت عم‌خویش یعقوب‌میرزا متابعت مسیح‌میرزا اختیارنمود وچون مسیح‌میرزا در

معرکهٔ سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیك درقید اسر بدست صوفی خلیل افتاد ودرقلعه النجق که کوتوالش قرق سیدی علی بودمحبوس گشت وابیه سلطان که درسلك اعاظم نوئینان انتظام داشت وهمواره بقلم اندیشه نقش وصول بمنصب امیرالامرائی برلوح خاطر مینگاشت پس ازقتل صوفی خلیل وتسلط سلیمان بیك ازقراباغ اران عازم النجق شدومعتمدی نزد قرق سیدی علی فرستاد وپیغام داد که مناسب آنست که رستم بیك راپادشاهی برداریم وجنود این حدود را فراهم آورده همت براستخلاص ممالك عراق وآذربایجان گماریم وقرق سیدی علی باینمعنی همداستان شدومیان او و رستم بیك قواعد عهدوپیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت آنگاه رستم بیك از قلعهٔ النجق بیرون آمده باابیه سلطان پیوست وآن پادشاه رستم وش وسردار لشکرکش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشتند سپاهی پرستیز درظل رایت ایشان جمع آمد واینخبر بعرض میرزا بایسنقر وسلیمان بیك رسیده مخالفان رااستقبال نمودند اما هرفوجی راکه بقراولی فرستادند طریق بیوفائی مسلوك داشته نزد رستم بیك رفتند لاجرم بایسنقرمیرزا و سلیمان بیك و بران شدند ومیرزا بایسنقر بنابر آنکه داماد شروانشاه بودباتفاق حسین علی بیك وشیخ نجم الدین مسعود عازم شروان گشته سلیمان بیك روی بطرف دیاربکر آورد ورستم بیك عنان ریز به تبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار درکنار گرفت وهمت بر تدارك اختلالی که درفترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلك امورجمهور نزدیك ودوربیمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت حکام ولایات عراقین وفارس وکرمان وکردستان ولرستان قاصدان نکته دان باتحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند واظهاراطاعت وانقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنقرمیرزا چون بشیروان رسید شروانشاه امداد داماد را پیش نهاد همت گردانید وابواب انعام واکرام مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید ودر آن ایام که بایسنقرمیرزا درشروان بود شیخ نجم الدین مسعودبنابر قصد بعضی از امراء منحوس طعامی مسموم خرده عزم سفرآخرت نمودواما سلیمان بیك چون بدیاربکر رسید و روزی چند بتعلل اوقات گذرانید ناگاه تیر بلاازشست گشادیافته رشتهٔ حیاتش را منقطع گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل ازین سلیمان بیك برادرزاده خلیل بیك راسببی ازاسباب گرفته کشته بودودراین وقت که پریشان حال بدیار بکر مراجعت نمود نورعلی بیك بن دانه خلیل که درآن ولایت درسلك اهل اعتبارانتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت بوده سحری درحمام حصن کیف بسر وقتش رسیدو بزخم تیغ تیز صبح حیاتش رابشام ممات مبدل گردانید رستم بیك بعد ازاستماع اینخبر بهجت اثرخال خود قاسم بیك را والی دیاربکرساخت واوبدانجانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن ذراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر بتقدیر حضرت باری

چون به مقتضای حکمت بالغهٔ ربوبیت دردرج امانت ولایت چندگاه درمحنت قیدوحبس اوقات گذرانید زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت شمیم (ولاتیاسوامن روح الله) ازمهب (الاان الله فی ایام دهرکم) نفخات دروزیدن آمـد برطبق مروبه صحیحه (اذا اراد الله شیئاً هیاء اسبابه) چند صورت روی نمود که هریك سبب نجات آنحضرت بـود اول آنـکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعهٔ بدن یعقوب میرزا دست ازحراست کوتاه کرد تـا باقی مرض بدانجا درآمده اورا بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیك برادرزادهٔ مهدعلیاحلیمه بیکی آغا بود خروج کرده بایسنقر میرزا وسلیمان بیك را بگریزانید دیگر آنـکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهة امدادداماد با رستم بیك ابواب خلاف بازگشود و لشگر بمیرزا بایسنقر داده او را باستخلاص مملکت موروث ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیك رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه وسلطان علی پادشاه وسید ابراهیم را ازقید قلعهٔ اصطخر مطلق العنان گردانیده مصحوب ابیه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقهٔ صوفیه وغازیان عظام حسام خون آشام ازنیام انتقام کشیده دمار ازروزگار میرزا بایسنقروشروانیان برآورندومقصود او بحصول پیوسته مملکت عراقین وآذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنأعلی هذا دروقتی که خبرتوجه میرزابایسنقر استماع نمود آن سه کوکب برج امامت را ازاصطخر به تبریزطلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد والتماس یراق سفرشروان کرده باظهار اخلاص واعتقاد زبان گشادوچون اینخبر باطراف بلاد وامصار رسید باندك زمانی جمعی کثیرازمریدان خاندان صفوی وطالبان سعادت دنیوی واخروی درظل رایت سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابیه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بـایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند در آنطرف رود سیاهی سپاه مخالفان دیدند وازهردوجانب کنـار آب را بتوره وجیر مضبوط ساخته چندگاه صفیر تیرازطرفین آمدوشد مینمود وهرروزآتش مدافعت وممانعت اشتعال یافته پیکرفتح وظفر درنظرهیچیك ازآن‌دو زمره چهره نمیگشود وآخرالامر بی آنکه غالب ازمغلوب متمیز شود میرزابایسنقر بشروان معاودت کرد وابیه سلطان همراه سلطان‌علی‌پادشاه روی‌توجه به تبریز آورد وهمدران اوقات کوسه‌حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم‌بیك اظهار خلاف نموده خطبه بنام میرزابایسنقر خواند ومیرزابایسنقر نیزازشروان درحرکت آمده‌اسب تهور تا منزل آهارومشکین‌راند رستم‌بیك چون ازدوطرف خود را هدف سهام مخالفان دید باردیگرابیه سلطان رادر

مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید وقراپیری تواچی رابا جمعی کثیر از جوانان پر تهور بحرب کوسه حاجی بابندر فرستاد و ابیه سلطان دربن نوبت میرزا بایسنقر ولشکر شروان‌ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانید وقراپیری تواچی در نواحی درگزین باکوسه‌حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی بر وی غالب شد و کوسه حاجی نیز مقتول گردید واین دوخبر بهجت‌اثر در یکشب به تبریز رسید و رستم‌بیك فرحناك ومسرور گشت وتمامی گلزار ممالك عراقین وفارس کرمان وآذربایجان واران از خار تعرض معاندان مصون مانده دوحهٔ اقبالش از دروه آسمان در گذشت

ذکر شهید شدن سلطان‌علی پادشاه‌ومشرف گشتن لاهجان

ازیمن مقدم حضرت پادشاه دین‌پناه

چون رستم‌بیك بمساعدت طالع نیك ازجانب باغیان بدکردار ومخالفان مردم‌آزار خاطر فارغ گردانید سلطان‌علی پادشاه وشاه‌دین‌پناه وسید ابراهیم را ازروی تجلیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آباء کرام واجداد عظام برسجادهٔ امامت ودین پروری تمکن ورزند ودر تصفیهٔ زاویهٔ حضرت شیخ‌صفی‌الدین کوشیده بارشاد طایفهٔ صوفیه بردازند وایشان باردیگر بوطن مألوف ومسکن معهود شتافته‌معتکفان زوایاء هجران ومنتظران خبایاء حرمان از غبار مواکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل گردانیدند وزبان‌حال وقال بسپاه وستایش کریم ذوالجلال گردان ساخته غلغله نشاط انبساط بایوان کیوان رسانیدند مسند اقتداو تلقین که‌چندسال ازوجود فایض‌الجود اولادامجاد شیخ صفی‌الدین عاری وعاطل بود باردیگر ازجلوس همایون سلطان علی پادشاه رتبت‌سپهر برین یافت وصیت این مژده باطراف بلادواکناف آفاق رسیده‌لوامع نیرحصول آمال بروجنات احوال اهل فضل و کمال تافت غنچهٔ مراد اصحاب رشد ورشاد ازتنسیم نسیم عنبر شمیم این بشارت برگلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ‌آمال ارباب صلاح‌وسداد از پرتو انوار این سعادت‌در گلبن مطلوب میوه مقصود بار داد لاجرم در مدت اندك بسیاری ازسالکان طریق ارادت درخطهٔ اردبیل‌جمع آمدند ودست اخلاص در دامن متابعت مخدوم زادگان زده ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص‌وعوام انام بردرگاه کرامت بناه سلطانعلی پادشاه بگوش‌هوش رستم‌بیك رسید از مخالفت آنحضرت اندیشمند شده بغایت بترسید وکس باردبیل فرستاده باردیگر آنسه برادرعالی گهر را باردو برد و جمعی ازمعتمدان خود راتعیین کرد که ایشان را بچشم نگاه دارند وهیچکس را ازطایفهٔ صوفیه وقزلباش در ملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند ودر آن اوان که آن‌سه عالی مکان در اردوی رستم‌بیك تشریف داشتندهرروزجمعی کثیر ازمریدان‌صافی عقیدت ومعتقدان خاندان ولایت بخدمت

رسیده از نقود ابیض احمر واجناس نفیسه دیگر از بذورات میگذرانیدند و چون نمیتوانستند
که بخلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنازل خود منعطف میگردانیدند آخر الامر
رستم بیك ازهجوم آن زمرهٔ ناجیه هراس بیقیاس بخاطر راه داده و درسنهٔ ثمان وتسعین
وثمانمائه که ازقشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد قصد نمود که قطع صلهٔ رحم کرده
سلطان علی پادشاه راشربت شهادت چشاند وسرچشمهٔ هدایت وعرفان رابخاك بی مروتی
انباشته ضمیرمکدر از آن دغدغه فارغ گرداند ومنهی کیفیت این اندیشه را معروض
داشته آنسرور آفاق بمقتضای کلمهٔ (الفرار مما لا یطاق) عمل نموده شبی حضرت شاه‌دین
پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود ساخته تا خطهٔ اردبیل عنان یکران باز نکشید از
صوفیان صافی ضمیر وغازیان با تیغ وتیر هر کس در آنحدود بود بموکب آنحضرت
پیوستند ومستعد جنك جدال شده دل برمقابله ومقاتله اعدا بستندو رستم بیك بعد ازوقوف
فرار برسلطان علی پادشاه ابیه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مأمور
گردانید وابیه سلطان حسب فرموده متوجه اردبیل گشته در روزیکه نزدیك آن بلده
رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن هدایت میامن دانست که تقدیر ملك قدیر مقتضی
آنست که در آن روز اتباع رستم بیك آنحضرت را ازسرچشمهٔ تیغ آبدار شربت شهادت
چشانند وبعد از آن باندك زمانی کاربردازان قضا وقدر لواء سلطنت وجهانبانی شاه
عالمپناه را بذروهٔ ثریا رسانند بنا بران امراء صوفیه را بعتبهٔ علیه طلبیده از ارتحال
خود خبرداد وبارتفاع رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج ودستار خویش را بر فرق
مبارك آنحضرت نهاد وهمان لحظه طلیعهٔ لشگر ابیه سلطان نمودار شده آن مقتدای علی نام
عالی مقام جامهٔ جنك در پوشید وبدستور جد بزرگوار خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام
با اهل ظلام قتال مینمود تا وقتیکه ازدست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید
نظم دریغا که سرو ریاض کرم ✿ در افتاد ازپا بتیغ ستم دریغا که خورشید اوج کمال
پذیرفت از جور گردون زوال ✿ دریغا که سیر کواکب مدام بود برخلاف رضای کرام
دریغا که یکلحظه چرخ نگون ✿ زخون ریختن می نجوید سکون بود دامنش سرخ ازخون ما
ندارد غم جان محزون ما ✿ درین باب هرچند گویم سخن ✿ نگردد زدل دور زنك حزن ✿
همان به که سازم سخن مختصر ✿ کنم عرض حال شه دادگر شاه والا گهر بعد ازوقوع آن مصیبت
ومراجعت اعداء دولت درمملکت رستم بیك مصلحت اقامت ندانست و باحسین بیك لاله وخادم بیك
وده بیك وغیرهم ازامرا صوفیه طریق مشورت مسلوك داشته همگنان سفر گیلان مستصوب
شمردند وآنحضرت باقرب دویست کس ازمریدان مخلص ومخلصان متخصص و برادر کلانتر
خود سیدابراهیم راهمراه گردانیده بطرف آنولایت عزیمت فرمود وچون بلاهجان رسید
فرمان فرمای آندیار میرزا علی که ازسایر سلطان گیلان بعظم شان وقدوم دودمان ممتاز
ومستثنی بودموکب فرخنده فال آن دایرهٔ نقطهٔ دولت واقبال را باقدام تعظیم و تبجیل
استقبال نمودوجهة مسکن آنحضرت متعلقان ومنتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده باحسن

وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چندماه سید ابراهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترك حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست از سر برداشت و بدستور تراکمه آق قوینلو طاقیه بر تارك مبارك نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه تازمانی که ضمیر منیرش باین معنی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است و نسیم سلطنت وجهانبانی راهنگام وزیدن درخطهٔ لاهجان مقیم بود آنگاه دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت ساخته ورایت نهضت بجانب آذربیجان افراخته ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر شمهٔ ذکر ملوك آق قوینلو اینحکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان برزبان خامهٔ بلاغت بیان خواهد گذشت انشاءالله تعالی وهوالقادر علی مایشاء .

ذکر لشگر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیك ازستم زمانه فتنه انگیز

احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیك بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهرباری درناصیهٔ حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را باوی در سلك ازدواج کشید و چون احمد پادشاه چندسال بفراغبال درظلال عنایت قیصر بدولت واقبال اوقات گذرانیدهوس تسخیر ممالك موروثی کرده باجنود نامعدود ازمردم روم و تراکمه بصوب آذربایجان درحرکت آمد رستم بیك بعدازاستماع اینخبر علم مقابله ومقاتله را افراخته موکب عم‌زاده رااستقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هریك ازمعبری عبور کردند ومقداری مسافت طی نموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم باردیگر عنان عزیمت بطرف کنار آب انعطاف دادند و پس از وقوع تقارب فریقین و پیش ازاشتعال نایرهٔ جنك وشین امراء عراق و آذربایجان طریق بیوفائی مسلوك داشته ناگاه برگرد سراپردهٔ رستم بیك محیط شدند واورا دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند واحمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیك را مستلزم استقامت مبانی دولت خود می پنداشت هم در کنار آب ارس اورا بزه کمان از میان برداشت واینصورت در ذیقعدهٔ سنه اثنی وتسعمائه روی نمود و مدت سلطنت رستم بیك شش سال بود .

ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنا بر مخالفت ایبه سلطان

چون پیشانیه کلفتی وغایلهٔ مشقتی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه

نقاب ازچهره بگشاد در کمال وحشت واقبال رایت جاه وجلال ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد وبعد از وصول بدان بلدهٔ فاخره اورنك خلافت وجهانبانی رابوجود خود مزین ساخت ورعایا ومزارعان را بتمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری بر افراخت وفرمان فرمود که زیاده ازآنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت باشد وزراء دیوانیان یکدنیار ویکمن بار برهیچ آفریده حواله ندادند وتمامی طوایف انسانی راازتکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات وشلتاقات کسی رانیازارند امارقم ابطال بر مقرریات ارباب سیورغال کشید ونشان معافی هیچکس ازاصحاب عمایم را بامضا نرسانید واینمعنی بروی مبارك نیامد زیراکه هم در اوایل اوقات سلطنتش ابیه سلطان وقاسم پرناك با هم متعلق گردیدند ولواء مخالفت ومحاربت برافراخته او را هلاك گردانیدند مفصل این مجمل آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری برسر نهادو حسین بن علیخان که بمزید تقرب وشوکت از سایر امرا وارکان ممتاز ومستثنی بودبنا بر کینهٔ دیرینه که ازمظفر بیك پرناك در سینه داشت او را در مؤاخذه کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید واینخبر بقاسم پرناك که برادر مظفر بود و در شیرازحکومت میکرد رسیدخاطر بر آن قرارداد که بهنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند درین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت ولایت کرمان بنام ابیه سلطان رقم زد وابیه سلطان از آذربایجان بصوب کرمان روانشدو بعد ازقطع چندمنزل رسل ورسایل نزد قاسم پرناك فرستاد اورابر طلب خون برادر تحریض نموده بین الجانبین قواعد عهد وپیمان بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم پرناك باسپاهی بیباك بابیه سلطان پیوست واحمد پادشاه کیفیت اینحادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت بدفع ایشان منعطف گردانید در کنیرالنك اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد وغبار معرکهٔ جنك در هیجان آمده زمانه فتنه انگیز ابواب ستیز وخونریز برگشاد سبزه زار کنیرالنك اصفهان از خون کشتگان رنك لاله نعمانی گرفت وفضای میدان نام وننك از کثرت جیفه ازپای فتادگان باکوه دماوند صفت مساوات پذیرفت بنا براقتضاء قضا نسیم نصرت وبرتری بر پرچم علم ابیه سلطان وقاسم پرناك وزید واحمد پادشاه که ششماه سلطنت نموده بود در اثناء کروفر بقتل رسید وابیه سلطان چون چنین مهمی بزرك از پیش برد روی توجه بقشلاق بلدهٔ قم آورد و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعداز قتل برادرخود بابسنقردرپناه شروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهة طلب اوبشروان فرستاد ودرقم بارگاهی بتکلف درموضعی مناسب نصب کرده مسندی درپیشگاه نهاد ودستاری برزبرمسند وضع نموده هرصباح بدستوریکه امراء سلاطین راملازمت نمایند بدانجا میرفت وبسرانجام مهام پرداخته شیلان میکشید وحال برینمنوال جاری بود تاوقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید.

ذکر خروج میرزا محمدی والوند و کشته شدن ابیه سلطان بتقدیر مالك الملك بیمانند

اولاد یوسف بیك بن امیر حسن بیك محمدی و الوند در روز جنك کنبر النك در خدمت احمد بادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد بادشاه و تفرق سپاه ترك ستیز کردند هریك بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفت و حاکم آنديار مراد بیك بایندر باتفاق اشرف بیك او را بپادشاهی برداشت والوند میرزا بدیار بکر شتافته بمعاونت خال رستم بیك که پس از واقعهٔ سلیمان بیك بحکم خواهرزاده خود رستم بیك بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال برلوح ضمیر نگاشت وچون ابیه سلطان فصل زمستان در بلدهٔ قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری دراهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ابیه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخت ومحمدی میرزا تمامی ولایات عراق را بتحت تصرف آورده دزملك ری رحل اقامت انداخت وابیه سلطان لشگر آذربایجان رافراهم کشیده بجانب او نهضت نمود ومحمدی قبل از استعمال آلت قتال آیهٔ فرار خوانده نزد حسین کیاجلابی بقلعه استارفت وابیه سلطان برادر خود کزل احمد را با لشگرا کثر در ورامین ری گذاشته بقم مراجعت فرمود بدستور سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برد باتفاق امیر حسین کیا و اشرف بیك روی توجه بری آورد وشبیخونی بر کزل احمد زده تمامی براقش را بگرفت و کزل احمد مفلوك و پریشان حال ببرادر پیوسته ابیه سلطان در قم مصلحت اقامت ندید و درمیان زمستان براسب فرار سوار شده عنان تار باط دانك باز نکشید در ین اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل برمقابله ومقاتله مخالفان بست و محمد برادر ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امراء عراق بقدم اخلاص پیش وی رفتند وغاشیه خدمت بردوش گرفته سلطنتش را بذیرفتند ومحمدی میرزا همکنان را بمزید تربیت ورعایت امیدوار گردانید وباعدد بسیار وعدد بیشمار متوجه ابیه سلطان گردید و ابیه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی بدو آورد ودرعزیز گیتی آن دو لشگر کینه‌ور بیکدیگر رسیدند وهم از گرد راه درمیدان تافته بصرصر حمله قیامت اثر آتش کینه‌وستیز تیز گردانیدند ومحمدی بتائید سرمدی اختصاص یافته ابیه سلطان برخاك هلاك افتاد وسلطان مراد درمرافقت کزل احمد بشت برمعر که قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد آنگاه محمدی میرزا مظفر ومنصور به تبریز خرامید و برتخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید .

ذکر ابتداء سلطنت الوند میرزا ورسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها

چنانچه سابقاً درحیز بیان آمدچون امیرزاده الوند ازمعر که کنبر النك بدیار بکر

رسید قاسم بیك اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید ومن حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملك ومال شده سایر امرا وارکان دولت رادرهیچ کار دخل نداد دوپادشاه زانیز بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت وتکبر برگشاد بناءعلی هذا الوند میرزااز صحبتش متنفر گشته اکثرامرا ولشگریان باوی اتفاق کردند وشبی از اردوی قاسم بیك جداشده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا چون از توجه برادربآن لشگر جلادت اثرخبر یافت تاب مقاومت درحیز مکنت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت والوند میرزا بی درد سرنیزه وآمد شد پیکان بدارالملك آذربایجان درآمده لواء سلطنت بلندگردانید ومنصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیك رابمرتبهٔ وکالت رسانید امامحمدی میرزا باتفاق بعضی از امراء عراق که بوی پیوستند ازسلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمودوسلطان مراد درشیراز ازاینمعنی وقوف یافته ابواب خلاف ونزاع برگشود بلکه همدران ایام باسپاهی نصرت انجام از شیراز عازم اصفهان گردید ومحمد میرزا باستقبال پسرعم ازشهر بیرون رفته درمنزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین بتلاقی انجامید بعداز تسویه صفوف وتحریك رماح وسیوف محمدی میرزا بکمند گزند مقید گشت وسپاه او منهزم شده اقتضاء قضا بساط جمعیت ایشان را درنوشت ازجمله اعاظم امرا پیرعلی وپیرمحمد وقناق بااولاد و اتباع بطرف ساوه وقم وکاشان رفته پیرعلی بیك ساده را مضبوط گردانید وپیرمحمد در قم اقامت نموده قناق بیك درکاشان رایت نخوت ومخالفت باوج آسمان رسانید اماسلطان مراد بعداز دیدن پیکر نصرت وظفرمحمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیك را بابل ساختن امراء مشارالیهم نامزد کرد وبیرام بیك بساوه رفته باپیرعلی بیك ملاقات نمود وبتاکید قواعدعهدوپیمان اورا اطمینان داده قاصدی بطلب پیرمحمد وقناق بقم وکاشان فرستاد وایشان نیز بساوه رفته پس از تقدیم مراسم میثاق آنسه امیر مصحوب بیرام بیك بجانب سلطانیه درحرکت آمدند اما چون هردو برادران درگرین منزل گزیدند هراس بیقیاس بخاطرراه داده شبی بیرام بیك راکه درخواب غفلت بود تنها گذاشته هریك علم عزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد بعد از اطلاع برین مکیدت باپنجاه هزارپیاده وسوارمتوجه ساوه شد پیرعلی بیك اسباب قلعه داری مرتب ساخته کماینبغی بحراست برج وباره پرداخت وسلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هرچه تمامتر بامرمحاصره ومحاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهرهٔ مراد فایز نگشت وقاصدان سخندان درمیان انداخته مهم برمصالحه قراریافت برینموجب که ازاولاد پیر-علی ابدال بیك ازساوه بیرون آمده غاشیهٔ ملازمت سلطان مراد رابردوش گیرد واوترك محاصره داده پیرعلی بیك بدستور استمرارحاکم ساوه باشد وهمان روزکه ابدال بیك بخدمت سلطان مراد رسید اواز ظاهر ساوه کوچ کرده عنان یکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید

گفتار دربیان مصالحه سلطان مراد والوند بیك بایکدیگر وذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور

چون سلطان‌مراد ازظاهر ساوه کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالك موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود والوند نیز بجانب اومتوجه گشته نواحی صایین قلعه را معسکرساخت وسلطان‌مراد بچهارفرسخی اردوی پسر عم رسیده بخیال‌قتال علم اقامت برافراخت درین اثنادرویشی نیکخواه که موسوم بود به بابا خیرالله بآن‌دو پادشاه‌ملاقات کرده نصایح سودمند ومواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید واز وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده هردورا بصلح‌وصفا مایل گردانید مقررآنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن‌دوسردار واسطه بوده‌تمامی ولایات دیاربکر واران وآذربایجان ازالوند باشد وجمع‌ممالك عراق وفارس وکرمان متعلق بدیوان سلطان‌مراد گردد وبر بنموجب عهد وپیمان درمیان آمد الوندروی بدارالسلطنه تبریز آورد وسلطان‌مراد نیز بقزوین رفته آنجاقشلاق کردو بعدازین مصالحه پیرعلی بیك وپیر محمد بیك وقناق بملازمت سلطان‌مراد شتافته پیرعلی باتفاق‌معروض تیغ سیاست گردید وپیر محمدمنظور نظر اشفاق‌شده‌تربیت یافت درین اثنا بعرض سلطان‌مرادرسید که حاکم شروان‌قاسم پرناك خیال‌خلاف‌دارد لاجرم ازقزوین بالشگری پرخشم‌وکین‌عازم فارس گشت‌وقاسم پرناك ازتوجه پادشاه‌خبر یافته‌طاقت مقاومت ازحیزمکنت خویش ندید وبقدم اعتذار وندامت لوازم استقبال مرعی داشته‌درقصر زرد باردو رسید سلطان مراد وامراء اطاعت او را حکم ایمان یاس دادند وجمیع امراء پرناك راگرفته‌ابواب بلابرروی ایشان گشادند وسلطان‌مراد ازقصر زردبکازرون‌شتافته زمستان آنجا بپایان رسانید ودرهمین‌سال شاه مرتضوی خصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید وسلطان مراد دردلیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشگر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه ازضمن حکایات آینده بوضوح خواهدپیوست انشاءالله تعالی وتقدس .

گفتار دربیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی وطلوع تباشیر صبح امید ازافق‌عنایت بیغایت الهی

همت بلندشاه عالیجاه ونهمت ارجمند مظهرالسلطان ظل‌الله ازمبادی تنسم‌صباء صبی واوایل تبسم گلزار نشوونما همواره متوجه‌آن بود که بضرب حسام نصرت انجام

ریاض دین ودولت راازخارطغیان ارباب عنادپاك سازد وبآبیاری شمشیر زمردفام چمن ملك وملت را صفت نضارت بخشیده اساس کشور گشائی برافرازد **مثنوی** برافرازد لوای پادشاهی ✿ کند تسخیر ازمه تابماهی براندازد بنیروی هدایت ✿ اساس دولت اهل غوایت زند برفرق اعدای بداختر ✿ بسان حیدر کرار خنجر بامداد امامان گرامی ✿ بگیرد عرصهٔ عالم تمامی کند نوشیوهٔ دشمن گدازی ✿ ببخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاك مسند ✿ بنای شرع را سازد مشید ز نور خاطر اقبال پرتو ✿ دهد دین رانضارت ازسرنو بلطف اهل یقین را چاره سازد ✿ زقهراعداء دین آواره سازد دهدازعدل معموری جهانرا ✿ خجل سازد زبخشش بحروکانرا بناءعلی هذا بعدازآنکه چندگاه درمملکت جیلان رایت اقامت برافراشت وباحاکم لاهجان میرزا علی طریق محبت واتحادمسلوك داشت بالهام هاتف غیب وتلقین ملقن لاریب خاطر عالی مآثر بر آن قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطهٔ جنت رتبت اردبیل گردد واز ارواح مقدسهٔ آباءگرام واجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت برانتزاع ملك از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند واینمعنی راباطایفهٔ ازاعیان غازیان که اقبال مثال ملازم آستان جاه وجلال بودند ظاهر ساخته آنجماعت بنور فراست دانستند که تباشیرصبح دولتش راوقت دمیدن است نسایم ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان برمیان جان بستند وزبان نیاز باداء مضمون این مقال گشودند **مثنوی** که ای سرور باغ خیرالانام ✿ کواکب سپاه وفلك احتشام وجود همایون توزیب تخت ✿ ملازم بدرگاهت اقبال وبخت بهرسو که خواهی توجه نمای ✿ که گردی چو خورشید کشورگشای وبعد از تصمیم عزیمت آنقدوه خاندان امامت وکرامت یکی از اهل اختصاص راجهة طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزاعلی فرستاد وقاصد نیت نهضت همایون راباوالی لاهجان درمیان نهاده آنجناب ازصغرسن وقلت سپاه آن حضرت وعظم شان اهل طغیان وکثرت جنودایشان اندیشیده فرمودکه چند گاهی دیگر باروزگار درساختن انسب است واین عزیمت را در حیز توقف وتاخیرانداختن بصواب اقرب **نظم** تحمل بود شیوهٔ دلپذیر ✿ خصوصاً بکاری که باشد خطیر درین امر نیکو نباشد شتاب ✿ زراه تانی عنان برمتاب واین جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجاه جهة ملاحظهٔ خاطر میرزا علی در آن دیار فی الجمله توقعی نمود وپس از روزی چند بنفس نفیس همایون باسلطان جیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان باستجازه گشود آنجناب کرت دیگر آن مهرسپهر کشورگشائی رابصبر وشکیبائی امرکرد ودرباب فسخ عزیمت نهضت شرایط الحاح ومبالغه بجای آورد اما التماس اودرجهٔ قبول نیافت وپرتو اجابت برمدعایش نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته **مثنوی** پس ازعرض خدمت زروی نیاز ✿ زبان کرد درعذرخواهی دراز که شاها زتقصیر تازنده ام ✿ زخدام درگاه شرمنده ام چه همت توان بست درکار تو ✿ بودهمت توسزاوار تو بروای پسند کهان ومهان ✿

مرادت دهد کردگار جهان بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده
درساعتی که نظم ظفر همره واخترش یار بود☼ سعادت چودولت مددکار بود باهنگ رفتن
میان بست چست☼ برای صواب و بعزم درست گران کرد از پای دولت رکاب☼ بر آمد بگردون
بلند آفتاب به تدبیر پیر و ببخت جوان☼ زگیلان شه کامران شد روان ومیرزا علی باجمعی
از سالکان طریق یکدلی موکب عالی رامشایعة نمود وپس از طی مقداری مسافت اجازت
یافته مراجعت فرمود وچون بموضع اوچوان که از بلوك ستاره وداخل همان ولایت است محل
نزول پادشاه ستاره سپاه گشت لشگر شتادست بیغما بر آورده تاثیر سرما بجائی رسید که کار
از لوتکاب ایوار وشبگیر در گذشت بنابر آن خسرو باستحقاق همدران منزل براق قشلاق
کرده رحل اقامت انداخت پس از آنکه سلطان ثوابت وسیار منازل شتوی را طی نموده
دراوایل برج ربیع منزل ساخت اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل درحرکت آمد وبا ملازمان
یکدل طی مراحل فرموده قرین الطاف کریم عطوف بوطن معهود ومسکن مالوف
رسید وچنانچه لازمهٔ اطوار برگزیدگان پاك اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت منزلت
حضرت شیخ صفی الدین وسایر آباء بزرگوار خود بتقدیم رسانید ودر آن مقام واجب الاحترام
دست مناجات بر آورده زبان بسؤال حاجات بگشود وروی نیاز بر زمین سوده از بخشندهٔ بی منت
وواهب بی صنت مرادی که داشت طلب نمود **مثنوی** خدیو جهانگیر عالی حسب☼ امامت
نژاد وحسینی نسب☼ در آن مشهد واجب الاحترام☼ مطاف اکابر پناه کرام☼ درافشانده از
لب زروی نیاز☼ بپروردگار جهان گفت راز☼ که ای برتر از عقل وفهم وقیاس☼ سزاوار
حمد وثناء وسپاس☼ توئی تاج بخش ملوك عظام برازندهٔ حاجت خاص وعام☼ گرم دستگیری
شوم سرفراز☼ زامداد خیل وحشم بی نیاز☼ وگر تاج شاهی ببخشی بمن ☼ چکار آیدم
مرد شمشیرزن☼ الهی باعزاز خیر البشر☼ بحق امامان اثنی عشر☼ بسر دل شیخ صافی ضمیر
برخ غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت کز شرف☼ مهی بود تابان ز برج نجف
خدایا بعرفان اهل یقین بحق تمام بزرگان دین☼ که بخشی مرا منصب سروری بر
اعداء دولت دهی برتری☼ بملك جهان سرفرازم کنی☼ مهم ساز اهل نیازم کنی☼ که
سازم اساس شریعت قوی☼ دهم ملت احمدی را نوی☼ بشمشیر عزوحسام جهاد☼ کنم دفع
اصحاب شروفساد و چون انوار اجابت دعا بر ضمیر منیر فیض انتما پرتوانداخت روی
نیاز از زمین برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت بر افراخت دوران زمان علی بیك
چاکرلو برادبیل مستولی بود ومیرزا محمد تالش با وی درطریق هوا خواهی سلوك
میفرمود وبنا برلشگر بسیار آندو سردار اقامت خدام بارگاه فلك احتشام در آندیار
مناسب ننمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی خاص با زمرهٔ از اهل
اختصاص مانند مبارزالدوله والاقبال عبدی بیك تواچی وحسین بیك لله وخلیفة الخلفا و
غیر ایشان از اعیان امرا قرعه مشورت درمیان انداخت وفرمود که چون بسبب وفور سپاه
واستعداد اهل خلاف وعناد توقف درین ولایت از رعایت طریقهٔ حزم دور است آیاروی

توجه بکدام جانب آوریم که منهج حصول مقصود باشد امرا جوابدادند که بهرطرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تائیدات آلهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوندخواهدبودو بکلید عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح وفیروزی برروی روزگارهمایون آثارخواهد گشود آنحضرت بعد ازتامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید که انسب آنست که کلمهٔ کریمهٔ (فضل الله المجاهدین علی القاعدین) درجه رامطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد ازنیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان قتال اهل کفروضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقه کریمهٔ (من کان لله کان الله له) بحصول مقصودومشاهدهٔ چهره بهبود فایز گردیم امراء عظام بنا برآنکه درآن هنگام ازغازیان جلادت اثر زیاده از سیصد نفردرموکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضاء آن عزیمت مصلحت ندیدندو بعرض رسانیدندکه مناسب چنان مینماید که بسنت سنیهٔ حضرت سلطان حیدر قدس سره عملنموده نخست مسرعان باطراف ولایات عراق وآذربایجان فرستیم تاجار بارباب ارادت رسانند که یراق جهاد نمود بمیعادمقرردراردوی ظفراثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزواصحاب ظلم وظلام آوریم واین سخنان مقبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی جارچیان جهة احضار غازیان باطراف واکناف فرستادند و پادشاه جهان مطاع ماهچه رایت آفتاب شعاع بصوب قراباغ کوکچه تنیکیز برافراخته دراثناء راه معلوم شد که یکی از نبایرمیرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز درحدود کوکچه تنیکیز اقامت دارند و بخار وغرور پندار بکاخ دماغ راه داده دیگری را پیش چشم در نمی آورد و شاه دین پناه با امراء عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرمود در آنحین یکی ازحجاب سرا پرده سپهرآئین خبر رسانید که نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده و حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آنشخص بسعادت بساط بوسی سرفراز گردید نامهٔ که آورده بود معروض نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون فال ظلال دولت واقبال برفرق مخلصان اینجانی اندازد بنده غاشیه خدمتکاری بردوش گرفته وحلقه جانسپاری درگوش کشیده کمال اخلاص بظهورخواهم رسانید ودرباب لوازم عبودیت وچاکری ازخود بتقصیر راضی نخواهم گشت **نظم** بدین سوعنان تابد ارشهریار ☆ بخدمت به بندم کمربنده وار ز ملک فراغت شوم گوشه گیر ☆ درآیم بچشم مخالف چو تیر کنم دل ز اخلاص غیرش بری نه پیچم سر ازطوق فرمان بری واین مسؤل ازشرف قبول مهجور مانده چنان مقرر شد که همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد وسلطان حسین ازاینمعنی خبر یافته با فوجی ازمردم یکدل بدرگاه عالم پناه شتافت وبعد ازتقبیل بساط جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت ومکنت بزبان نیازعرضه داشت کرد که اگرمسکن این ممتحن دولتخواه بیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد هیچ شک نیست که کرت دیگرقوم قراقویونلورا اختر اقبال وکامرانی ازمطلع آمال وآمانی طالع خواهد گشت

و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بدمهر از اضرار ایشان درخواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضاء وقت مصلحت دراجابت آن ملتمس دانست ودرضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود درخلال این احوال غازیان عظام ولشکریان بهرام انتقام که جارچیان جهة احضار ایشان باطراف وامصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند وروی عبودیت ودولتخواهی برخاك عتبهٔ علیهٔ شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه دروقت نهضت رایت نصرت آیت بصوب منزل سلطان حسین یکهزارو پانصد پیاده وسوار درموکب ظفر آثار جمع آمده بودند وچون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی ازانوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضائت پذیرفت بنا براقتضاء رای عالم آرای عساکر گیتی گشای ازامتزاج بآن زمره غدار اجتناب نمودند وخیام نصرت انجام در طرف دیگر برافراخته نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادتمند روزی چند درآن موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که ازسحاب موافقتش غیر باران غدر متقاطر نمیگردد وازاقامت درمجاورش نضارت ریاض دولت بظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت ازآن منزل جزم کرد واین داعیه مسموع سلطان حسین گشته امراء پایهٔ سریراعلی راطلب داشت وبزبان مکروفریب اظهاراخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلك احتشام پیوسته درمرافقت بنده بسر برده سلوك طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقهٔ اتفاق بجای آورده در قلع واستیصال اقبال نهال اهل بغی ونفاق مساعی جمیله مبذول دارم وراه وفا و وفاق پیموده بیمن دولت روزافزون هیچیك ازاصحاب عناد وشقاق را آسوده وبرقرار نگذارم **نظم** بمیدان کین برکشم تیغ تیز ✿ سر دشمنان افکنم در ستیز اگر شیر پیش آید و گرهژبر ✿ بروسیل ریزم چو غرنده ابر امرا چون میدانستند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نمیشاید بروجهی جواب گفتند که اورا معلوم شد که بعد ازین پادشاه ظفرقرین درآن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایشان را گسیل کرده خاطر غدرمآثر بران قرارداد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت را بی اختیار ساخته درسحاب حبس توقیف نماید وگوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده درصدف احتیال ازظهور مانع آید وندانست که طلوع تباشیر صبح صادق را غمام ظلام درحیز تاخیر نتواند انداخت ومشمول شمایم مشك اذفر را مشعبد ایام درنافه خفا مستور نتواند ساخت **نظم** اگرچه ابرظلمت درفزاید ✿ طلوع صبح را مانع نیابد وگرصد حیله سازند اهل دستان ✿ نمیگردد شمیم مشك پنهان **القصه** سلطان حسین بآن خیال محال صحبتی طرح انداخته ازحضرت شاه دین پناه ومقربان بارگاه فلك اشتباه استدعا نمود که منزل ظلمانی اورا بیمن قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند وباین التفات فرق افتخارومباهاتش را بفرق فرقدین رسانند امراء عظام چون مکنون ضمیر مکرتاثیرش را معلوم داشتند وآن سرور ریاض پادشاهی را ببهانهٔ عارضهٔ که فی الواقع عارض ذات میمنت

صفاتش نبود دردولتخانهٔ همایون برمسند عزت گذاشتند وحسین بیك لله در خدمتش باز داشته عبدی بیك وخلفا بیك نزد سلطان حسین رفته و عذرخواهی نموده گفتند که مزاج همایون شاهی ازنهج اعتدال خارج شده بنابران میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین آن سخن را مقرون بصدق پنداشته وبا امرا لواء عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داد وچون عبدی بیك وخلفا بیك بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت در آن دیدند که بخلاف رأی سلطان حسین ازآنجا نهضت فرموده چقورسعد را ازانوار طلعت کوکب سعد سلطنت پرزیب و زینت گردانند ودروقتی که نورحضور آفتاب ازفضای جهان بوقلمون بنهان خانهٔ مغرب نقل نموده درحجاب تواری مستور گردید ودرخیمه نیلگون بیستون گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخته سلطان منام حواس فرق انام را عاطل گردانیده پادشاه گردون غلام برحسب استصواب امراء عظام اشارت فرمود تا خدام درگاه فلك احتشام معسگر نصرت انجام راازکثرت شموع ومشاعل نمودارسپهر فیروزه فام ساختندوشتران کوه پیکرواستران برق اثررا درزیربار کشیده رایت نهضت برافراختند **نظم** پس آنگاه خاقان والاجناب برآمد بشبدیز گردون شتاب✿روان شد ازان منزل پرخطر✿دوان دررکابش سپاه ظفر وچون سلطان حسین بارانی واتباع او شمع ومشعلهٔ بسیاردراردوی نصرت آثارمشاهده مینمودند درآنشب از کیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل غنودند و روز دیگرازتوجه پادشاه عالی گهرخبر یافته دانستند که درتعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابرآن پای شکیبائی دردامن اصطبار پیچیدند وآن افتخاردودمان امامت و کرامت قرین صحت وسلامت بچقورسعد رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل نیز کوچ کرده فرموده موضع وقوز الام رامعسکر فیروزی انجام گردانید عنایت قادر بیچون در حرکت وسکون شامل حال آن مرجع ملوك ربع مسکون ورعایت صانع کن فیکون در نزول وارتحال میسر آمال خدام عالی مقام موکب همایون **بیت** بخت دولت همنشینش بردوام✿ فتح ونصرت درنظر هرصبح وشام (والحمدالله الملك العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام) .

ذکر وصول قراچه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس وتادیب یافتن ساکنان ظاهرقلعه منتش ازضرب تیغ وسنان غازیان رستم وش

از عبارات دلگشای ثقات ومسودات نورافزای روات بصحت رسیده وبتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی وآوازهٔ طلوع نیر عنایت الهی دراطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص وارادت میزد قدم ازسر ساخته بجانب معسکر خجسته اثرمیشتافت **بیت** رسیدند ازهرطرف سروران✿بدرگاه شاه بلند

افسران از آنجمله قراچه الیاس که لباس اعزاز او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود بافرقه از مردم روم احرام عطیهٔ علیه کعبه احترام بسته ازمقام مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد ازطی بوادی درمنزل شوره گل فرود آمده بار بگشاد منتش که بهادری بودسر کش ودر آن نواحی حصاری داشت سپهروش چون برمرور قراچه وفرقه رومیه مطلع گشت بقدم استعجال اورا استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد واخلاص ظاهر کرد وطرح ضیافت افکنده هرچند نفراز غازیان رادرمنزلی فرود آورد آنگاه ملازمان خود رابغارت وتاراج ایشان مامور گردانید ونایرهٔ بیداد بباد بیمروتی مشتعل گردید غازیان بقدر مقدور دردفع آنجماعت کوشیدند وبسعی بسیارجان از آن ورطه خونخوار بیرون برده عنان بطرف اردوی نصرت نشان گردانیدند وقراچه الیاس درموضع و قوزالام ببارگاه فلك احتشام رسیده بعداز تقبیل زمین عبودیت وتقدیم اقامت لوازم خدمت واقعهٔ مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن ترك ادب ملتهب شدوشاه کامکار باعساکر نصرت شعار بجانب قلعه منتش ایلغارفرمود واو ازکیفیت حادثه خبریافته دانست که ایستادن پشهٔ ضعیف نهاد دربرابر تندباد منتج ندامت است ومیدان‌داری نخچیر مرغزاری باشیر بیشهٔ کارزاری مباین سلوك طریق سلامت **رباعی** چوگنجشك باباز بازی کند ✿ بخونریز خود ترك تازی کند کبوتر که پهلو زندباعقاب ✿ بقصدسرخویش داردشتاب لاجرم قلعه‌رابیکی ازمعتمدان خودسپرده سرخویش گرفت وراه گریز درپیش **بیت** زبیم سپاه‌شه دین‌پناه ✿ شدآواره ازجای خود کینه‌خواه وسحرگاهی که تباشیر صبح فیروزی ازمطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان دردمیدن بودونسایم فتح‌وفیروزی ازمهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن شاه‌دشمن شکن بادشمنان تهمتن تن بظاهر آنقلعه رسیده عساکر بهرام مآثر دست بنهب وتاراج بر آوردند وجمعی ازمتوطنان آن‌مکان بپای مخالفت پیش‌آمده از غایت خسارت‌رایت جسارت برافراشتند وقهرمان قهر پادشاه ظفر بهر بقتل آن گمرهان فرماندادهٔ تیغ یمانی غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان اژدهاسان مجاهدان شرایط جان‌ستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیراز اعداء دولت‌درآن معرکه برخاك هلاك افتادند. وفوجی که زخم خورده گریختند هریك دربیابانی دیگرقرین حسرت وندامت جان دادند وجنود ظفر ورود پادشاهی باکرایم غنایم نامتناهی عنان عزیمت ازراه قاغزمان بصوب ترجان گردانیدند واز آنجا جهة مصلحت ییلاق بساروقایه رفته قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه باوج‌مهروماه رسانیدند **مثنوی** درآن مرغزار چوباغ بهشت ✿ شه کامران کرامت‌سرشت باقبال طرح اقامت فکند ✿ برشك ازسربرش سپهر بلند رخ سرفرازان بخاك‌رهش ✿ سرسروران سوده بردرگهش دلش گشت فارغ زبیم خطر ✿ جنابش‌پناه جنود ظفر ودرآن منزل بعرض همایون رسید که دربن نواحی خرسی بمغارهٔ وطن گزیده وپنجه بتعرض آینده وروندە یازیده شاه شیرشکار عازم دفع آن جانور نابکار گشته

سپاه انجم‌عدد درحوالی مسکن آن دد آواز تهلیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند وخرس بقصد ایشان ازمغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه سن شریفش هنوز از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرمود و دو چوبهٔ تیر از شست درستش گشاد یافته هردومانند تیر تقدیر بهدف مراد رسید وخرس ازپای درافتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و تحسین ازاطراف و جوانب بلند گشت وجهة دفع اصابت عین‌الکمال درفلک آیهٔ وان‌یکاد برزبان ملک گذشت مثنوی تعالی‌الله زهی شاه فلک قدر ☆ چوحیدر درشجاعت منشرح صدر گریزان شیر گردون از خدنگش ☆ بلنک چرخ‌رانی زور چنگش نهاده چون بمیدان دغا گام ☆ ز سهمش خون‌فشانده چشم بهرام گهر افشان عطارد در ثنایش ☆ ملک ازصدق دل گفته دعایش .

گفتار دربیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعه‌منتش وغزو دیار گرجستان

چون مدة دوماه‌موضع ساروقایه درسایهٔ علم‌ظفر پیرایه سپهر قدر و بلند پایه بودشاه دین‌پناه پای‌مبارک دررکاب‌میمنت انتساب آورده از آن منزل بطرف آذربایجان نهضت فرمودوپس از وصول بدان‌مکان واجتماع سپاه فراوان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عالیشان کلانتران‌جنود ظفرنشان رامجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایت نصرت آیت بصوب کدام ولایت مناسب دولت‌است و نوئینان حسب‌الحکم بتقدیم رسانیده درآن‌انجمن‌هریك ازغازیان دشمن‌شکن رارأیی روی‌نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که‌درآن زمستان در ارزنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول جمشید خورشید درمنزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم‌وظلام برافرازند وزمرهٔ بر زبان‌آوردند که انسب آنست که رخش همت‌بجانب اولکاه مواضع قرقره تازیم وبرسر کفار آندیار شتافته صدای گیرودار درخم‌طاق‌سپهردوار اندازیم. فرقهٔ دیگررا حرکت چقورسعد مناسب‌نمود وطایفهٔ را سفر دیاربکر ملایم مزاج بود واز جمله امراء خلیفة الخلفا وحسین‌بیك لله این‌سخنان رابعرض اشرف‌اعلی رسانیدند شاه مظفرلوا برزبان الهام بیان‌گذرانید که هیچیك ازین آرا صواب نمینماید ودرحیز قبول اصحاب عقول درنمی‌آید ما امشب درین استخاره بسرخواهیم برد و بموجب اشارتی که ازروحانیت ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین وقوع‌یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر که از باطن‌سپهر اخضر شعشعهٔ انوارهدایت آثار درخشیدن گرفت وبلوامع ضمیرالهام‌تاثیر آفتاب منیر عرصهٔ آفاق صفت اضائت پذیرفت آن مؤید بتائید الهی سالکان طریق

دولتخواهی را بپایهٔ سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزدما بتحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوندمنحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شروان افرازیم وحسام خون آشام از نیام انتقام بر آورده مهم شروانشاه برحسب دلخواه بسازیم **نظم** بامداد توفیق پروردگار ٭ بر آریم از شاه شروان دمار حسام یمانی سرافشان کنیم ٭ بیك حمله خیلش پریشان کنیم وامرا این وارد غیبی را بمسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق القول والمعنی برزبان آوردند که **بیت** زشه رایت جنك افراختن ٭ زما برصف دشمنان تاختن وعزم یورش شروان جزم شده **نظم** دم صبح کین مهر گیتی نورد ٭ بگردون بر آمد بعزم نبرد برافروخت از نور اقبال چهر ٭ برافراخت رایت بصوب سپهر ٭ شه کامران فلك احتشام ٭ بر آمد بشبدیز گردون خرام ٭ سوی ملك اعدا عنان تاب شد ٭ زمین از تزلزل چو سیماب شد ٭ در اطراف مهر سپهر اقتدار ٭ روان شد سپاه ستاره شمار ٭ وبعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل یاسین رای اصابت آئین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیك با فوجی از عساکر کوه تمکین عنان یکران بصوب گرجستان منعطف گرداند و کفار آندیار را از سرچشمهٔ شمشیر خونبار جرعهٔ هلاك چشاند وخلفا بیك برحسب فرمان واجب الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورد وجمعی کثیر از اهل ضلال را درمیدان قتال به تیغ تیز بگذرانید وغنیمت بینهایت گرفته برطبق دلخواه بپایهٔ سریر پادشاه عالیجاه رسید وآنحضرت اورا نوازش نمود و کرایم غنایم که آورده بود برغازیان قسمت فرمود وهمدران ایام الیاس بیك ایغوراوغلی را بفتح قلعهٔ منتش ارسال داشت وامیرالیاس با زمرهٔ از سپاه بی هراس متوجه آن حصار سپهر اساس گشته منتش کرت دیگر رایت عزیمت برافراشت وبعد از وصول جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف ورعب بناء ثبات وقرار قرابتان ومتعلقان منتش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند وبا تیغ و کفن باردوی الیاس بیك شتافته لطف اورا شفیع جرایم خویش گردانیدند وآنجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان بگشاد و کلانتران ایشان را بآستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد وآنحضرت بنظر عاطفت در آنجماعت نگریسته قامت قابلیت ایشان بخلع فاخره بیاراست وضبط قلعه منتش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت ورایت نصرت نشان شاه وافر احسان از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بر منزل حسن آباد انداخت منتش که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از سر ساخته وآنرا سرمایه سعادت دارین شناخته بدرگاه عالمپناه شتافت وبعد از ادراك شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار واستغفار بگشاد پادشاه پوزش پذیر جرایم جرایم منتش را بآب عفو واغماض شسته اورا بانعام تاج زرنگار وخلعت خاص و کمر مرصع واسبان راهوار مفتخر ومباهی گردانید ومنتش بدست اخلاص میان خدمت چست بسته حسب فرموده متوجه قلعهٔ خود گردید

گفتار در بیان عبور فرمودن آنفارس مضمار تفاخر از آب ارس و گرود در آمدن بولایت شروان از کمال شجاعت و تهور

فیاض علی الاطلاق هر ذواقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی سازد در وقت عبور بردریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر بغیر وسیلهٔ زورق و تدبیر اورا بساحل نجات رساند و خلاف انفس و آفاق هر صاحب اعتباری را که پایهٔ قدر و منزلت بساوج سپهر دوار برافرازد بهنگام طوفان حوادث ایام و شهور هادی توفیق رفیق گشته اورا در سفینه امن و سلامت نشاندع هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سر براست بر آب ارس و کر در وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا مقاطر پادشاه بیهمال از جانب گوشمال گرجیان و فتح قلعهٔ منتش فراغت یافت چنانحه در آذر بایجان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان هما یون بنفاذ پیوست که بیرام قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمرهٔ از قوم ذوالقدر لو پیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قومین اولمی عبور نماید و گذر قوای دقنانج را ملاحظه کرده هریك را قابل گذشتن لشگر صف شکن یابد بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مأمور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشگر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیك برحسب فرمان واجب الاذعان بدانجانب روان شد و بعد از وصول بکنار آب و مشاهدهٔ آن دو معبر هیچیك را قابل عبور لشگر ندانست و هرچند در بحر تدبیر شناوری نمود ابواب رکوب بر سفینه مقصود برویش نگشود آنگاه سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمتی در یکی از دو جانب آب ارس و کر که در ان موضوع بیکدیگر اتصال میابد خیمهٔ اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشگریان حسب فرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال ترتیت کشتی و سفینه مینمودند و جمعی در اندیشهٔ ترکیب سل و کلك میبودند که ناگاه آنقدوهٔ خواندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسید و بر تحیر و تفکر سیاحان دریای هیجا اطلاع یافته بیشایبه تدبر سمند خوشخرام ماهی اندام را قدمی چند بجانب بالای آب راند آنگاه عنان یکران بطرف دریا انعطاف داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بر آن محال مینمود بهدایت بخت سرمدع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت عساکر بحر جوش رعد خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسب در آب افکندند و مجموع در ضمان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث همایون (مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح) با بلغ وجهی ظهور نمود و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر درود نسبت بزبده اولاد صاحب

مقام محمود بیفزود مثنوی چو دیدند آن کرامت اهل ادراک ٭ زدر بای کرم شاه شرفناک در اخلاص و هواخواهی فزودند ٭ زبان بهر دعا گوئی گشودند که شاها حشمتت هردم فزون باد رخت از نور دولت لاله گون باد چو بگذشتی از بن دریای زخار ٭ شدی مانند حیدر معجز آثار نماند بر تو مشکل هیچ کاری ٭ شود حکمت روان در هر دیاری توجه کن بهر جانب که خواهی ٭ که همراهت بود لطف آلهی و آن مهر سپهر پادشاهی آنشب در همان منزل توقف نموده روز دیگر خسرو ستاره سپاه از کنار دریای سپهر خضر ارایت نهضت برافراخت وازانوار تیغ زراندود جنود ظلام را از فضای عالم انهزام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یك درعرض وعمق قرینه بحر اخضر بود بیدغدغهٔ خوف وخطر عبور نمود آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داد وبس ازوصول بمنزل کل ونیکان شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملایك آشیان رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه نصرت دستگاه با خیل وسپاهی بپای قلعه قبله که قله آن شرفهٔ همت از اوج سپهر در گذرانیده و کنگرش سرتیغ رفعت به سپهر زرنگار آفتاب رسانیده شتافته است و متشمر استعمال آلات رزم وبیکار نشسته بنا بران پادشاه عالمیان عازم قصبهٔ شروان گشت ردو وقتی که برید سریع السیر فلك بشهرستان آسمان درآید یکی از خدام سدهٔ سدره مقام راکه موسوم بقلی بیك وملقب بجوش میرزا بود فرمود که بشروان رفته مژده امن وامان بمتوطنان آن رساند وجوش میرزا همدران شب بمقصد رسیده طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن ومطمئن گردانید ودر روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روانشده دراثناء طی مسافت جادهٔ که منتهی بشماخی میشد پیش آمد ورای الهام نمای رفتن آنطریق را مناسب دولت دانسته ازراه شروان عنان بکران بدانصوب گردانید وچون ماهچهٔ علم انجم حشم برتو وصول برشماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کبار وصغار فرار برقرار اختیار کرده درقلل جبال تحصن جسته‌اند و شماخی بکدو روز محل نصب خیام عساکر دشمن سوز بوده دران اثنا خبر رسید که شروانشاه بیشهٔ راکه درمیان قلعهٔ گلستان وحصار بیغرو واقع است معسکر نکبت اثر گردانیده وگرداروی خود را بچپر و شاخهای شجر استحکام بیکار تمام داده شاه عالی مقام بعد از استماع اینخبر بیکار دشمن را با خود مقرر ساخته از شماخی بدانجانب نهضت فرمود بمجرد توجه آنحضرت اقدام ثبات وقرار شروانشاه متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعه گلستان کوچ نمود

ذکر محاربهٔ شاه دین پناه با شروانشاه واهتزاز نسیم نصرت وظفر بر پرچم علم پادشاه عالی گهر

سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار مواهبش ازمطالع (افمن شرح الله صدره للاسلام

فهوعلی نورمن ربه) طلوع نموده برصحایف احوال فرخنده مآل سعادت مندی تا بمرآت ضمیر خورشید تأثیرش بروجهی صفت اضائت پذیرد که جز صورت صدق وصواب دروی چهره نگشاید و برعکس این قضیه هروقت صرصر غضب حضرت الوهیت ازمهب (انا انذرنا کم عذاباً قریبا) دراهتزاز آمده بر ناصیهٔ اقبال صاحب شقاوتی وزد بصربصیرتش رابمثابهٔ تیره و مکدر گرداند که حقیقهٔ آیهٔ (ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة) ازگفتار و کردارش ظهور نماید **نظم** چو از انوار لطف حی اکبر ☆ ضمیر سروری گردد منور بهرکاری صواب اندیش باشد ☆ زهر فرزانهٔ در پیش باشد بعقل کامل و تدبیر صایب ☆ شود فتح وظفر اورا مصاحب عدوبش گردد از فهم وخرد دور ☆ بچشمش چهره بهبود مستور فتد در وقت رزم وگاه جولان ☆ زاوج جاه اندر چاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملك قدیر بران منوال سمت جریان پذیرفته بود که آفتاب اقبال شاه ستوده خصال ازافق بلاد شروان طالع گشته بر عرصهٔ کون ومکان تابدو کوکب جاه وجلال شروانشاه درحضیض وبال افتاده بنای عمر وحیاتش انهدام یابد آن پاشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در ارزنجان ازقبول آرای مختلفهٔ امرا وسرداران گردن بپیچید وبالهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی یورش شروان را اختیار فرموده عنان بکران بدالنصوب منعطف گردانید وشروانشاه در دفع آنحادثه هرچند تامل نمود ابواب سلوك طریق صواب برروی روزگارش نگشود واز استماع خبر توجه لوای کشور گشای شاهی از شماخی بمرتبهٔ سراسیمه گشت که از بیشهٔ که درمیان قلعه بیغرو و گلستان استحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد درمنزل جیانی بعساکر نصرت مآثر رسید و درمعرکهٔ رزم مرکب زندگانیش بسر در آمده مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون رایت ماهچهٔ منصور پرتو وصول برموضع مذکور انداخت وقاید نکبت عنان مرکب شروانشاه را گرفته بی اختیار بدانجا رسانید شاه صاحب تائید بطلوع نیرفتح وفیروزی امیدوار گشته فی الحال بتعبیهٔ سپاه نصرت عطیه که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرمود وشروان شاه نیز با بیست هزار سوار وشش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت برزبر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب ومیمنه ومیسره لشکر گماشت وبعد از تسویه صفوف ازهردوجانب آواز نفیر وسورن وغریو کوس وشیون بلند گشت واسبان تازی درزیر ران سالکان طریق سرفرازی درجولان آمده صدای گیرودار ازاوج فلك دوار درگذشت غازیان موکب همایون شاهی درپناه جنهٔ تائید الهی تیغ جهاد ازنیام انتقام کشیدند ومبارزان لشکر والی شروان ازجیبه توکل عریان دست بتیر و کمان یازیدند **نظم** دلیران جنگی در آن رستخیز ☆ سنان بهرخونریز کردند تیز گرفته بکف تیغ الماس گون ☆ سترده زدل نقش صبر وسکون فرقه ناجیهٔ راگل رخسار ولب امل بنسیم وجوه (یومئذ مسفره ضاحکة مستبشره) شکفته وخندان وطایفه باغیه را صفحه چهره وجبههٔ بهجة درغار ادبار (وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة) مختفی وپنهان

پیادگان شروان به پیش صف آمده ازفراز آن پشته عقابان تیرمرك تاثیررا بقصدصید طایرروح مجاهدان کشور گیردرپرواز آوردند وبهادران سپاه شاه جهانیان باتیغ بران وسنان جان ستان سر بالاروان شده حمله کردند نه غمام کمان بداندیشان را در بار بدن باران سهام تاخیری و نه اقدام جلادت نیکو کیشان را ازمشقت صعود بر آن بلندی تاثیری **بیت**

فرازوشیب ره ازرهروان گرم مپرس ✿ که پیش مرغ هوا کوه ودشت یکسان است پیکان دل نشان شروانیان مانند کار ایشان روی بنشیب آورده ترك بر تارك میدوخت وسنان آتش فشان غازیان بسوی بالازبانه کشیده خرمن زندگانی میسوخت درآن اثنا بواسطهٔ وفور شبه میمنه و میسره جنودظفر ورود بهم برآمد وشروانشاه چیره شده باسواران سپاه بیکبار حمله کرد وپیادگان شروان بدست و پای ستوران درآمده دیگر مجال تیر باران نیافتند وغازیان رستم شیم ازسهم خدنك تیز آهنك ایمن گشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند **نظم**

گران شد رکاب وسبك شد عنان ✿ فرس خورد مهمیزودشمن سنان برانگیختند اسب و انگیخت گرد ✿ بگردون برآمد غبار نبرد بدشمن کشی تیز شد تیغها ✿ برآمد زدریای خون میغها وشروانیان نیزدرمقام مدافعت ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیروخنجر وشکافتن فرق سروخنجر برآوردند وهردولشگر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را ازسیلان خون نمونهٔ آمویه وجیحون کردند **نظم** شداز باد کین آتش فتنه تیز ✿ زمین فتنه خیز آسمان فتنه بیز سلامت برون برد رخت ازجهان ✿ پریوار شد تندرستی نهان درخلال آن احوال پادشاه ربع مسکون بقوت باطن همایون شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام بر کشیدند و بحملهٔ صف شکاف وصدمهٔ صرامت انصاف زلزله درعرصهٔ کون ومکان انداخته غایت قدرت دست ولایت ظاهر گردانید نهال حسام خون آشامش از کاسهٔ سردشمن آب خورده رنك شاخ ارغوان گرفت وشعلهٔ سنان ثعبان نشانش درخرمن عمرمخالفان افتاده کسوت وجودشان صفت احتراق پذیرفت **قطعه** زبسکه روز دغا ادهم توجولان کرد ✿ سواد گنبد فیروزه گون غبار گرفت ✿ نهال تیغ تواز بسکه لاله بار آورد ✿ بنفشه زارفلك عکس لاله زار گرفت وچون شروانیان آن تهور ومیدان داری وآن تجلد وخنجر گذاری مشاهده نمودند دستشان ازکاروکارشان ازدست رفته پشت برمعرکه ستیز کردند (وکانهم حمر مستنفره فرت من قسوره) پای دربادیهٔ فرار نهاده روی بصوب ادبار آوردند بشیرعنایت مهیمن بیچون صدای دلگشای (وان جندنا لهم الغالبون) درخم طاق گردون انداخت ونسیم روح گستر فتح وظفر بربرچم علم پادشاه والاگهر وزیده مشام جان مستنشقان (الا ان لله فی ایام دهرکم) نفحات را چون اطراف گلزار درفصل بهار عطر پرورساخت **نظم** چو گشت ازخون زمین مانند گلشن ✿ جدا شد تن زمرکب سرهم ازتن نسیم فتح آمد روح گستر مشام غازیان شد عطر پرور ✿ شکست ازتیغ شاهی قلب اعدا ✿ کلید فتح بود آن تیغ گویا وشروانشاه با بسیاری ازامرا وسران سپاه درمعرکه کشته گشته برخاك مذلت وهوان افتادند وغازیان منصور گریختگان آنقوم مقهور را تاکامشی کشیده شمشیر کین درخوردو بزرك

ایشان نهادند **نظم** فرو ریخت آنکوه از آن زلزله✿گسسته شد آن آهنین سلسله همه خیل شروان در آن رستخیز✿فتادند در زیر شمشیر تیز بقیة السیف که از آن معرکه خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو برخاك نهاده از چنك عزرائیل نیاسودند **نظم** از آن صید که هیچ صیدی نرست✿نبودی تنی کش سنانی نخست شدند آن همه کشته یادستگیر✿چه پردل چه بیدل چه برنا چه پیر وچون خاطر خطیر کشورشاه گیر از مهم اعدا فارغ گردید در همان منزل نزول اجلال فرموده قبهٔ بارگاه باوج مهر وماه رسانید تخت دولت وکامرانی را بمقدم همایون مشرف ساخت وامرا وشجعان را بارداده بتفقد حال ایشان پرداخت آن جماعت روی نیاز برزمین نهاده لوازم عبودیت واخلاص بجای آوردند وزبان بادای تهنیت گردان ساخته جواهر زواهر دعا وثنا نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هریك از ایشان را بالتفاتی خاص اختصاص داده باصناف انعام واعزاز مفتخر وسر افراز گردانید پایه قدر و منزلت جمعی را که در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید اکرام واحسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع آورده منارها برافراختند واجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمهٔ کلاب وذباب ساختند **نظم** شاه چون تیغ بر کشد زنیام✿بهر خونریز اهل ظلم وظلام آنقدر کشته گردد از اعدا که مناری شود زسر پیدا✿گرددازکشتگان افتاده✿روزی وحش وطیر آماده یارب این پادشاه کشورگیر ✿ خسرو تاج بخش چرخ سریر✿تا ابد باد در جهان منصور✿چشم بد از جمال جاهش دور

ذکر توجه خلفابیك جهة دفع شیخشاه بجانب شهر نو ومنور شدن آندیار از شعشه ماهچه اعلام سعادت پرتو

شاه عالم پناه بعد ازفراغ بال ازجانب شروانشاه سه روز درهمان منزل بجمعیت خاطر وفراغ دل اوقات خجسته ساعات گذرانید آنگاه رایت ظفر پناه افراخته بلدهٔ شماخی را از فرطلعت همایون غیرت افرازی گنبد گردون گردانید ودر آن خطه بمسامع جاه وجلال رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم وملقب بشیخشاه است در روز محاربه جان تبك پا بیرون برده بود وحالا در شهر نو که در کنار دریاست لنگر اقامت انداخته وبخیال مخالف حشری از پیاده وسوار مجتمع ساخته بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت وخلفابیك بـا بعضی ازسپاه نصرت نشان جهة دفع شیخشاه عنان بطریق شهر نو تافت وموکب همایون نیز متعاقب بدانصوب نهضت فرموده چون اینخبر مسموع شیخشاه گشت چاره کار منحصر درفرار دانست وباتفاق اتباع واشیاع در کشتی نشسته و بدریا در

آمده بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیك ازاینحال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیك نواحی شهر نورا مضرب رایت نصرت پرتو گردانید وهمان روزاهالی شهر اظهاراطاعت وانقیادنموده اکابرواعیان با تحف و پیشکش فراوان بآستان امارت آشیان آمدند وخلفا بیك ایشان را منظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و ومطمئن خاطر ساخت وآنشب در کمال عیش وطرب بسر برده صباح روزدیگر علم انجم حشم پادشاه دین پناه سایهٔ وصول براندیار انداخت ومنزل شیخشاه مضرب سرادقات دولت واقبال گشته خلفا بیك بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافت بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد ازاداء دعا وثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نورا معروض گردانید واین معنی موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلده بانعام تاج وخلع فاخره سرافراز ومباهی گشتند وحکومت شهر نوبرخلفابیك قرار گرفته پس ازچند روز پادشاه دوست نواز جهة قشلاق عنان عزیمت بصوب محمودآباد انعطاف داد وچون بدان منزل رسید ویراق قشلاق فرمود بعضی ازمنهیان بعرض خدام آستان ملایك آشیان رسانیدند که متوطنان قلعهٔ باکو بحصانت حصار و توافراسباب پیکارمغرورشده طریق خلاف مسلوك میدارند وشرایط خدمتکاری ولوازم خراج گذاری بجا نمی آرند ازاهتزازصرصراینخبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شدکه ازامراء عظام استاجلو محمد والیاس ایغورو اغلی با فوجی ازسالکان مسالك یکدلی بجانب باکو نهضت نمایند و درفتح آنحصارودفع مخالفان بدکردار بقدر مقدور سعی واهتمام فرمایندوایشان بموجب فرمان واجب‌الاذعان بدانصوب روانشده بعد ازوصول بمقصد قلعه دیدند مانند بروج آسمانی مشید جدار بلند مقدارش از سنگهای ململا ارتفاع پذیرفته وفصیل سپهر عدیلش چون سد سکندرصفت متانت واستحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا ازحوادث دوران صیانت نموده یکجانبش راکه متصل بصحراست خندقی عریض عمیق متانت درافزوده متوطنانش بوفورجلادت وپهلوانی مغرور ومستظهر وبکثرت ذخیره واسباب قلعه داری فارغ‌البال ومطمئن خاطر القصه امرا باعساکر مظفرلوا آن قلعه رامرکزواردرمیان گرفته آغازمحاصره ومحاربه کردند و محصوران در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیروسنك برآوردند وچون تسخیر آن حصار بجنك ازحیزامکان بیرونست وازقوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت وپس ازطلوع ماهیچه رایت شاهی ازافق آندیار نیزفتح وفیروزی برصفحات احوال‌غازیان تافت چنانچه مشروح میگردد وکیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار دربیان فتح قلعه باکو بقوت دولت پادشاه نامجو

چون شاه مظفرلوا فصل شتادر منزل محمودآباد با خاطرخرم ودل شاد اوقات فرخنده ساعات بگذرانید و نسیم روح افزای فروردین براطراف دشت وبساتین وزیده

قلعه غنچه را مفتوح گردانید پیکان خار بقصد دیدهٔ اعداء دولت پایدار سر تیز شد وشاخ شکوفه و نسرین جهت نثار خدام بارگاه سپهر آئین درم ریز گشت **نظم** شد عازم باغ خسرو گل ٭ درغایت حشمت وتحمل افراخت علم زسرو آزاد. ٭ عالم ز ظهور دولتش شاد پادشاه والانژاد پرتو اهتمام برفتح حصن حصین باکو انداخت وباکوکبهٔ سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت بدانجانب بر افراخت بعد ازوصول به آندیار وملاحظهٔ خندق وفصیل آنحصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال بشعله پیکان دیده دوز آتش قتال برافروزند ودل مخالفان دولت ابد پیوند راکه بر بالای آنقلعه بلند پای عناد استوار دارند بسوزند وزمرهٔ دیگر بمتیین وتیشهٔ اندیشه نقب زدن نمایند وجهت توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بگشایند وآن دوطایفه بجد هرچه تمامتر آغاز کار و بنیاد پیکار کرده خروش تکبیر وسورن زازلزله درزمین وزمان انداخت وصدای نفیر ونای زرین گوش ساکنان قلعهٔ سپهر برین کر ساخت خدنگ بلند آهنك بهادران فیروزچنگ مانندکار دولت ایشان آغاز ترقی کردوجان بی تاب وتوان مخالفان بی نام وننگ ازنقبی که پیکان درچشم ایشان میزد روی بتحت الثری آورد **نظم** زشست غازیان قادر انداز ٭ عقاب چار پر آمد بپرواز زمغز فرق اعدا طعمه جسته ٭ زخون چشمشان منقار شسته چو پیکان رخنه درتن میگشودی ٭ بجان راه برون شد مینمودی در آن اثناء رای اشرف اعلی چنان اقتضا کرد که خندق را ازسنك پرسازند تاسپاه پلنك صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت وبنفس نفیس از بارهٔ کوه پیکر فرود آمده قورچیان عظام وخدام موکب فلك احتشام را بدان مهم مأمور گردانید وآن زمره باندك زمانی آنمقدار سنك درخندق ریختند که نمودار کوهی بلند گشت وهر کس بران صعود نمود برساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجائی رسید که بجان آمده دست اضطرار دردامان الطاف شهریاری زدند وبزبان تضرع امان طلبیده گفتند **نظم** که شاها ببخشای بر جان ما ٭ نظر کن بجمع پریشان ما بلطفت چوهستیم امیدوار ٭ امان بخش مارا بجان زینهار وعفو پادشاهانه شامل حال موفور الاختلال ایشان گشته درحال ابواب قلعهٔ باکو رابرروی غازیان عظام گشادند وکلانتران حصار ع شمشیر بدست وکفن اندر گردن به‌درگاه سپهر اشتباه شتافته کمرفرمان برادری برمیان جان بستند وخسرو پوزش پذیر اکثر آنجماعت را تاج وخلعت عنایت کرده حکم شد خلفا بیك جهت حکومت ونقل خزاین وذخایر شروان شاه بقلعه شتابد وآنچه ازجنس زر وگوهر ونفایس واجناس دیگر به‌تصرفش درآید باردوی همایون فرستد تا برجنود ظفر ورود قسمت یابد وخلفابیك اشراف واعیان باکورا همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت وبعد ازوصول خزاین ودفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش و ساوری لایق از متوطنان آن مکان بستاند ومجموع آن نقود واجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود آن گاه قبور بعضی از ملوك آن دیار راکه نسبت بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید

قدس‌سره عداوت‌ورزیده‌بودند شکافته استخوان‌پوسیدهٔ ایشان را بآتش انتقام بسوخت وعمارات عالیه آن‌طایفه را انهدام داده باخاک‌راه یکسان ساخت پس مقضی‌المرام به‌بارگاه سپهراحتشام بازگشت وبمزید لطف وعنایت خسروانه سرافرازشده پایهٔ قدرو منزلتش ازسایر امرا درگذشت .

گفتار دربیان توجه آن ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ گلستان وذکراسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آنحصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشور گیر ازجانب باکو فراغت یافت عنان سمندجهان نورد بطرف حصار گلستان تافت زیراکه بسیاری ازجنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه‌وکثرت ذخیره مغرور بوده‌نقش اطاعت وفرمان بری برصحیفه ضمیر نمینگاشتند وبعد ازآنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان عظام ازصدای کوس‌وکرنای زلزله درارکان عالم وولوله درجان طوایف بنی آدم انداختندوامراءکرام اطراف آن حصن‌حصین را بریکدیگر تقسیم نمودند به‌ترتیب اسباب قلعه‌گیری‌پرداختند اما درآن اثنا صورتی‌چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو برجرایم وجسارت مردم گلستان کشیده کمرمحاربت امیرزاده الوند برمیان بست ازآنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها درپای درختی که نزدیك بآن قلعه‌بود نشسته درباب کیفیت تسخیر آن‌تامل‌میفرمود که ناگاه شخصی سرازحصار بیرون‌آورده دست بر گلونهاد آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته بر زبان حال التماس نمودکه رایات همایون فال ازآنجاکوچ‌فرموده بجانب دیگرنهضت فرماید والتهاب نایره غضب عالم سوزکشت‌زار اهالی گلستان را محترق‌نگرداندواین معنی برضمیرمهرتنویرکه جام‌جهان نمای اقبالست ظاهر شده‌فتوری تمام‌باهتمامی که درمحاصرهٔ آنحصار می‌فرمود بظهور انجامید دیگرآنکه عزیزی از اهل‌عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رویا مشاهده نمودکه شخصی از مردم گلستان گریه کنان باوی می گوید که ملتمس آنست که از زبان من اینحدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی **نظم** کای‌شه‌کامران عدل سیر ☆ قدوهٔ پاك آل پیغمبر حامی‌دین‌حضرت‌نبوی ☆ جانشین جناب‌مرتضوی برمرآت خاطرخطیرت صورت اینمعنی عکس پذیر خواهد بود که‌درآن زمان که ازآذربایجان بجانب شروان درحرکت آمده برآب کرعبور فرمودی باخود مقرر نمودی که چون‌بلاد شروان مسخر گرددومتوطنان گلستان را مشمول انعام واحسان گردانیده خلعت امن و امان پوشانی‌وآنعزیز علی‌الصباح بپایهٔ سر برسلطنت مصیرشتافته کیفیت‌خواب رابعرض

شاه عالیجاه رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیاء صالحه است زیراکه من بعد ازعبوراز آب رعایت حال گلستانیان را با خود نذر کرده بودم و تاغایت آن راز سربسته راپیش هیچکس نگشودم اکنون آن نذر رابـوفا رسانیده ازاینجا کوچ مینمایم وابواب تفرقه وتشویش برروی روزگار ساکنان اینحصار نمیگشایم دیگر آنکـه در اثناء این وقایع قاصدی از نزدشیخ محمدخلیفه که جهة تحقیق حال ارباب ظلم وظلام بجانب قراباغ رفته بود رسیدوبشرف عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون ازچون و چندفراهم آورده ونخچوان رامعسکر نکبت اثر کرده ومحمد قراچه رابافوجی ازجنود آذربایجان بطرف گنجه فرستاده تا ازقومین اولمی گذشته ببلادشروان درآیدوحسن بیك شکراغلی رابگرما رود ارسال داشته که از آنطرف بسوی آنولایت توجه فرماید شاه‌دین پناه چون بر خیال محال مخالفان بدافعال واقف گشت بیکبارگی ازسرجرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعـاظم امـرا و ارکان دولت عـزم رزم الـوند را جزم کـرده بجمع آوردن کشتیهـا و بستن جسر بر معبر جواد فرمان دادوجوش میرزا بفرمان اشرف اعلی بترتیب پل‌مأمور گشته بدانجانب شتافت و همدران ایام‌پادشاه گردون غلام عنان‌ابرش خوشخرام بکنار آب تاخت ومواکب کواکب مراتب‌شاهی درضمان تائید الهی‌ازجسر یکه درجواد تکمیل‌یافته بود عبور نمود آنگاه تدبیر دفع اعداء دین ودولت کرده قراول تعین فرمود .

ذکر مخالفت امیرزاده الوند باپادشاه‌سعادتمند

امیرزاده الوند که‌درآن زمان بر بعضی‌از بلادآذربایجان استیلا داشت ازفتوحاتی که پادشاه جهـانیان رادرممالك شروان روی نموداندیشمند گشته باخود گفت کـه چون خدام امامت آشیان ازفتح‌شروان فراغت یابند احتمال قریب‌دارد که قصد تسخیر آذربیجان نموده بدینجانب‌شتابند پس‌مصلحت چنانست که پیش از آنکه این‌معنی‌از حیزقوه بفعـل آیدماسپاه اینحدود راجمع آورده دردفع غازیان اهتمام‌نمائیم وعنان عـزیمت بجانـب شروان انعطاف داده‌درطریق کشورگشائی سلوك فرمائیم وباین‌خیال محـال لشگری عظیم ازابطال رجال‌فراهم کشیده در نخچوان اعلام نکبت اعلام‌برافراشت وحسن بیـك شکر اوغلی رابرسم منغلای‌بگرمارود روان‌ساخت وچون‌شاه‌عالیجناب ازآب‌عبور نموده برحقیقت احوال‌سالکان طریق‌ضلال اطلاع‌یافت بیری‌بیك قجرراکه پهلوانی بود شجاع وصفدر بافوجی‌ازجوانان جوشن در بدفع شرحسن‌بیك‌شکر اوغلی روان‌فرمود وبیری‌ـ بیك بجانب گرمارود ایلغار کرده حسن‌بیك تاب‌مقابله ومقاتله اونیاورد وسلوك‌طریق فرار برقرار درمیدان پیکاراختیار نموده درنخچوان بالوند پیوست‌وبیری‌بیك بعضی از بازماندگان او را بـه‌تیغ بیدریغ گذرانیده یراق ایشان راغنیمت‌گرفت وبپایهٔ سریـر

سلطنت مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمهٔ فتوحات دانست وخوشدل و مسرور عازم قراباغ شد وقرچقای بیك وبعضی دیگر از متابعان الوند که در آنحدود بودند از توجه پادشاه سعادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند ورایت نصرت نشان بعداز شیوع فرار ایشان بصوب نخچوان حرکت فرموده باردیگر بیری بیك قجر برسم منقلای برسایر غازیان کشور گشای سبقت گرفت واز آنجانب عثمان نامی بفرمان الوند دربرابر آمده پس از استعمال آلات پیکار درچنك اسار گرفتار گشت وبیری بیك او را دست وگردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد وقهرمان قهر بقتلش فرمان داد واینخبر بالوند رسیده ازسطوت لشکر قیامت اثر برخود بلرزید واقدام ثباتش متزلزل شده متوجه چقور سعد گردید ودر موضع شرور قرار گرفته سی هزار از اشرار فراهم کشیدودل بمحاربه پادشاه ظفرشعار نهاده اسباب کارزار معدود ومهیا گردانید غافل از آنکه کوه الوند درپیش سپهر بلند پست نماید وکرم شب تاب درنور آفتاب فروغ ندهد **نظم**

کوه را دردیده گرچه رفعتست ✿ هست درپیش فلك بسیار پست نوراختر گرچه باشد بیحساب ✿ کی نماید پیش نور آفتاب **القصه** چون شاه کشور گشا هوای فضای نخچوان را ازغبار موکب نصرت نشان عبیر بیز وعنبر افشان ساخت کیفیت فرار منزل وقرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدانصوب نهضت فرمود وآخر روزی نزدیك بمعسکر دشمن نزول اجلال نمود وقبهٔ بارگاه باوج مهروماه برافراشته غازیان عظام راىحراست عساکر فیروزی انجام امر کرده ازلشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تاوقتی که نظاره گیان آسمان بسبب ارتفاع علم نورافشان آفتاب تابان دیده برهم نهادند ازجانبین لوازم پاس مرعی داشته بیدار بودند ودر خیال جنك وکارزار بسر برده درعاقبت آن کار تامل واندیشه مینمودند .

گفتار دربیان محاربه فرقه اخیار بازمرهٔ اشرار درمقام شرور وتنسیم نسیم فتح واقبال ازمهب عنایت لایزال برپرچم علم پادشاه منصور

علی الصباح که خسروزرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم ازخواب ناز باز کرده نقره خنك گردون رابفر وجودهمایون زیب وزینت بخشید وبتیغ قهروخشم جنود شب ظلمت سلب راانهزام داده اطراف آفاق بانوارفتح وفیروزی روشن گردید **مثنوی** صبح که شد خسرو بیضاعلم ✿ عازم رزم شب ظلمت حشم توسن تند فلکش گشت رام ✿ کرد سوی خیل مخالف خرام بهرنگونساری اهل خلاف ✿ تیغ زراندود کشید ازغلاف پادشاه کشور گشای پای همایون فلك فرسای برپشت ابرش جهان پیمای گردانیده ازسراعتماد برقوت دولت روزافزون ووثوق بعنایت بیغایت قادر کن فیکون عنان سعادت نشان بقابد

(ومن یتوکل علی الله فهو حسبه) سپر دو غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را بر کوب امر کرده روی بتعبیهٔ لشگر آورد **نظم** بتوسن بر آمد شه کامران ٭ چو خورشید بر بارهٔ آسمان زهر سو هژبران میدان کین ٭ یلان جهانگیر نصرت قرین فکنده ببر جوشن زرنگار ٭ گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته بر اسبان صرصر اثر ٭ بخدمت رسیدند همچون ظفر وزبان بادای دعا و ثنای شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص و یکدلی در میمنه و میسرهٔ روزگار انداختند و ازصدمه قوایم مراکب تازی و ولولهٔ صهیل اسبان شامی وحجازی کرهٔ زمین رامتحرك ومتزلزل ساختند و آنحضرت همگنانرا بمزید تربیت ورعایت و وعده مرحمت وعنایت مستمال وامیدوار گردانیده برانغار وجوانغار لشگر فیروزی آثار را بشکوه طلعت امراجمشید حشمت استحکام داد و ماهچهٔ رایت نصرت آیت ازمطلع قلب طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد **نظم** صف جنك آراست صاحبقران ٭ روان گشت بالشگر بیکران ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ٭ زبخت جوان خوشدل و کامیاب و از آن جانب امیرزاده الوند نیز بتعبیهٔ جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی اورا بتمام جمع کردند و بزنجیر بیکدیگر بسته در پس صفوف لشگر بازداشتند بمصلحت آنکه هر کس ازمیدان ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته باز بمعرکه شتابد وچون صف هردولشگر در آن صحرا که نمودار دشت محشر بود مرتب گشت و غریو کرنای و کوس وفغان نفیر وسورن ازاوج فلك هفتم درگذشت نهنگان پولادپوش وپلنگان رعدخروش ازهر دوجانب مراکب بمهمیز ستیز تیز کرده دست بخونریز گشودند وغبارفتنه انگیز بسم بادپایان سبك خیز از فضای معرکه ارتفاع داده آثار روز رستخیز بعالمیان نمودند پیکان جان ستان حروف امن وامان از صفحهٔ زندگانی محو ساخت وسنان برق افروز شعلهٔ فنا درخرمن فراغت وسلامت انداخت تیرمرك تاثیر از شست درست دلیران گشاد یافته مانند پند دلپذیر بی تعلیل وتاخیر دردل جای کرد و نیزه ثعبان مثال ازکف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد **نظم** بچاچی کمان تیر گردید جفت ٭ زپیکان همه مهرهٔ پشت سفت شده جان ستان نیزهٔ هر کسی ٭ چوطوبی قدان فتنه درسر بسی وچون بمجرد آمدوشد سهام دلدوز واستعمال سنان جان سوز مهم دشمنان بدروز فیصل نیافت غازیان عظام تیغ انتقام ازنیام کشیده روی بدیشان آوردند وبضرب حسام خاراشکاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاك زده نهایت جلادت ظاهر کردند و آنجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در مدافعهٔ لشگر منصور میکوشیدند ودر کشش وخونریزش غایت سعی واهتمام بظهور میرسانیدند **نظم** زهردوطرف مردم تیزچنك ٭ بخونریز هم تیز کردند چنك زسرها که افتاد برخاك راه ٭ سراز خاك بر کرد یك حشرگاه بخون بس که جان رفت بیرون زتن ٭ زمین را درآورد جان در بدن زهردوطرف ماجرا شد دراز ٭ نمیشد گرههای آن رشته باز در آن اثنا پادشاه سرافراز دشمن گداز مانند سحاب قطره بار که غبار

بی اعتبار را در ساحت روزگار فرو نشانند یا آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابود گرداند صمصام ذوالفقار آثار آخته برصفوف دشمنان تاخت وچند کس رابقوت بازوی شجاعت از پشت زین برروی زمین انداخته علم فتح وفیروزی برافراخت

نظم بشمشیر کین شاه حیدر مصاف ☼ درافکند درجان دشمن شکاف زجولان شبدیز عالم نورد ☼ برآورد گرد از زمین نبرد ولی ابر تیغش چوشد خون فشان ☼ فروشانـد آن گرد را درزمان چوشه را باقبال پیوند بود ☼ اگر خصم او کوه الوند بود بگرز گران سنگش از پا فتاد ☼ قدم جانب ملك عقبی نهاد ومتعاقب پادشاه ظفر مواکب غازیان جلادت نشان بهیات اجتماعی برمخالفان حمله نموده بیکبار دست بتیغ راندن وسر افشاندن برآوردند واز اعاظم امراء الوند لطف بیك نام وسیدی غازی وموسی بیك وقرچقای را بنوك حسام خون آشام ازصحیفه هستی محو کردند لاجرم سلك جمعیت دشمنان نکبت قرین مانند زلف خوبان ختا وچین پریشان گشت والوند از معرکه جنك روی گریز بصوب ارزنجـان آورده از سر نـام و ننك درگذشت نسیم عنایت الهی گل مراد ملازمان موکب شاهی را درچمن دولت نامتناهی شکفته گردانید ونکهت روح برور فتح وظفر از گلزار (ولا تیاسوا من روح الله) دمیده بمشام مستنشقان (وما النصر الامن عندالله) رسید **مثنوی** وزید ازغایت فضل آلهی ☼ نسیم فتح براعلام شاهی مشام غازیان شرع پرور ☼ شد ازعطر ظفر چون گل معطر وچون آفتاب عمروزندگانی قوم آق قوینلو بسرحد زوال رسیده بود گریختگـان آن معرکـه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند سپاه پادشاه صاحب تائید از عقب در آمده آن زمرهٔ سراسیمه را به تیغ تیز بگذرانیدند و اندکی کـه از غرقـاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در اثناء راه بآب سیاه رسیدند که هـر کس اسب در آن رود راند سفینهٔ حیـاتش درگرداب فنا فتاده دست ازجـان شیرین افشانـد **مثنوی** شاه صاحبقران کشورگیر ☼ خسرو دین پناه چرخ سریـر روز هیجا چه قصد دشمن کـرد معنی اینما مبین کرد ☼ دربرابر کسی که کرد ستیز ☼ ریخت خونش بخنجر سر تیز ☼ وانکـه بگریخت هر کجا که گریخت ☼ شیرهٔ جان او بزهر آمیخت ☼ هستیش را قضا عدم انگاشت تیغ تقدیرش ازمیان برداشت وازیراق وجهات الوند ولشکریـان چندان اسب واشتر واستر واجناس نفاست اثر واوانی نقره وزرغنیمت غازیان وافر حشمت گشت کـه تفصیل آن موجب تطویل میگردد وحضرت شاه ستوده مآثر بعدازفراغ خاطر ازجانب دشمنان خاسر همدران منزل نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملك بخش بجای آورد ودلاورانی را که دردفع اعدا مراسم شجاعت ولوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند بانعام واحسـان فراوان خوشدل ومسرور کرد وآنشب درغایت عیش وطرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دارالسلطنه تبریز افراخت وبعدازطی منازل مثال روح که بجسد درآید قدم در دارالملك آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفروجود همایون مزین ساخت (والحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله المعصومین)

ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون وارتفاع لواء ملت بیضا بیمن دولت روزافزون

چون تقدیر بی تغییر پروردگار خبیر (الذی بیدالملك وهو علی کل شیء قدیر) متعلق بدان بود که برطبق حدیث صحیح (ان الله یبعث علی رأس کل مایة سنة من یجدد لها دینها) اساس دین نبوی ازمساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت واستحکام گیرد وریاض شرع مبین مصطفوی بتازگی ازرشحات سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت ونضارت پذیرد ازاوایل طلوع آفتاب سلطنت واقبال هرگز پیکر نصرت وظفر ازظلال رایات همایون حالش تخلف ننموده ونمی نماید وازمبادی ظهوراسباب شوکت واستقلال پیوسته صورت فتح وفیروزی درآینهٔ ضمیر منیر مهر تنویرش با حسن وجهی چهره گشوده ومیگشاید **نظم** جهانگیری که هست از بخت سرمد☼بتائید خداوند مؤید ظفر پیوسته باشد دررکابش☼ شرف درموکب نصرت ایابش بهر کشور خرامد شادوخرم☼شود تخت از قدوم اومکرم عیارزرنامش درفزاید☼ بچشم ازهرچه گوئی به نماید عطارد بر فلك گوید ثنایش☼خطیب منبر گردون دعایش وچون بدستورمعهود این پادشاه مؤید منصوردر موضع شرورلواء فتح وفیروزی برافراخت وغایت عنایت ملك ملك بخش خلعت بابهجت (والله تؤتی الملك من یشاء) برقامت قابلیتش مرتب ساخت ازآنمقام مبتهج ودوستکام متوجه دارالسلطنه تبریز گشته دروزی که داخل ایام سنهٔ ست وتسعمائه بود بسان عیددلگشا ومانند روز نوروزفرح افزای می نمود همای چترهمایون فال ضلال دولت واقبال برمفارق متوطنان آندیارمبسوط گردانید وبنورطلعت عالم آرای وصیقل معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمهٔ تراکمه زنك جور ازساحت ملك آذربایجان وآئینه ضمیراهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف وانجلا رسانید درساعتی سعادت بخش وزمانی میمنت نشان اورنك سلطنت و جهانبانی ازیمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی درعلوقدرازسپهر برین برتر آمد وافسر خلافت وکشورستانی ببرکت وصول برفرق همایون آن زیبندهٔ سربر کیانی ازجمیع اسباب سرفرازی برسر آمد **رباعی** افسرزسرتو گشت نامی شاها☼تخت ازقدم توشد گرامی شاها انصاف توملك راست حامی شاها☼زان ملك توشد جهان تمامی شاها وچون همگی همت عالی نهمت شاهی برتقویت مذهب علیهٔ امامیه وتمشیت مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه مصروف ومقصوراست هم دراول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذپیوست که خطبای ممالك آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانند وپیش نمازان تمامی بلدان دراقامت صلوة وسایرعبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند مؤذنان مساجد ومعابد لفظ اشهدان علیاً ولی الله داخل کلمات اذان سازندوغازیان عابد ولشگریان مجاهدازهرکس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند

سرش از تن بینداز ند لاجرم صیت منقبت ائمه معصومین ودعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین برسر منبر بلند گشت وروی زر بنقش اسامی سامی آن هداة راه یقین والقاب میمنت آیات خسروحشمت قرین مزین شده برتبت ازهمهٔ اشیاء در گذشت **رباعی** افسر زسر تو برسر آمد شاها٭تخت از قدم تو بر تر آمد شاها٭ برزر نامت چوزیور آمد شاها٭به از همه چیز بازر آمد شاها ناظمان مناظم مذهب حیدری وسالکان مسالك ملت جعفری که مخالفان ائمه هدایت نشان را جز بتعظیم نام نمی توانستند برد زبان طعن ولعن برایشان گشادند در سنیان متعبد وخوارجیان متعصب ازوهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر وخائب وحیران وهارب روی باطراف آفاق نهادند ازفیض غمام انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفته گردید واز پر تو آفتاب عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتکار در گلشن مقصود برنهج بهبود سر بفلك کبود کشید **نظم** شاه کیوان سریر ماه مسیر٭مشتری طبع آفتاب ضمیر چون بدولت نشست براورنك٭جانب عدل وداد کرد آهنك نصب گرداند رایت احسان٭برسر مؤمنان لواء امان دوستان راز دست گوهر بار٭ساخت چون بوستان بفصل بهار نیك چون بر کشید تیغ جهاد٭رخنه درجان دشمنان بگشاد ازخوارج نماند هیچ اثر٭مگر اندرمیان نار سقر منصب وکالت نفس نفیس همایون برحسین بیك لله قرار گرفت ومهم وزارت وصاحبدیوانی بجانب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین جیلانی پای برمسند صدارت نهاد وموقوفات ممالك را بحیطهٔ ضبط درآورده ابواب دین پروری بر گشاد سایر امرا وارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر وسرفراز گردیدند وبر مسند اختیار واعتبار تکیه زده بمرتبهٔ سروری رسیدند **نظم** چوتوفیق الهی کرد یاری٭برآمد شه بتخت شهریاری امیران را بلطف خویش بنواخت٭بانعام فراوان مفتخر ساخت بهر کشور یکی را مهتری داد٭صر برجاه و تاج سروری داد براهش هر که ازاخلاص دم زد٭بفرق خسرو خاور قدم زد وآن زمستان پادشاه عالمیان در دار السلطنه تبریز قشلاق فرمود ومتوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل واحسان ازبرودت جور وبیداد اصحاب طغیان محافظت نمود **نظم** خلایق را بنعمت دادیاری٭ولایت رازفتنه رستکاری٭زبس کافتادگانرا داد میداد جهان را عدل نوشروان شد ازیاد

گفتار در بیان لشگر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی

شاه انجم سپاه چرخ سریر٭مهر گیتی نورد کشور گیر سوی بیت الشرف چو کرد خرام٭خیمه زد درمنازل بهرام سرو افراخت رایت منصور٭گل برافروخت عارض پر نور بهر قتل عدوی شاه زمن٭تیز شد باز خنجر سوسن٭چتر معکوس لاله گلگون گشت ٭لشکر

سبزه گشت عازم دشت بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند درارزنجان کرت دیگر سپاهی فراهم کشیده وبخیال محال استقلال اسباب حرب وقتال معد ومهیا گردانیده ودفع شر آن بداختر برذمه همت شاه والاگهرواجب نموده ازدارالملك تبریز بالشکر پرستیز عازم خونریز معاندان گشت وبطالع مسعود ماهچهٔ رایت نصرت آیت بصوب ارزنجان در حرکت آمده آوای نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان کیوان در گذشت **نظم** بر آمدز کوس رواروغریو ٭غریوی کزانشدسراسیمه دیو زبانك دهل گوش بگرفت ماه٭زگردسپه مهرگم کرد راه وموکب همایون پادشاه آفاق ازراه آله تاق به ترجان شتافته چون خبر آن بسمع الوند رسید عنان تمکن وثبات ازدست داده متوجه کیفی گردید وازکیفی نیزراه گریز پیش گرفته شاه عالیشان در یلاقهای ترجان وارزنجان چندگاه بامر شکار پرداخته رایات عیش ونشاط افراخت درآن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیرازسپاه شکوه‌مندبازعزم رزم نموده وازتبریز باوجان نقل فرموده ازوزیدن صرصر اینخبرآتش غضب پادشاه صفدراشتعال یافت ودریای سپاه ظفردستگاه را درطلاطم آورده عنان یکران بطرف آذربایجان تافت وچون حدود قلعهٔ باکومضرب خیام عساکرنصرت انجام گشت خاطرهمایون بران قرارگرفت که با فوجی ازابطال رجال برسبیل استعجال ایلغار کرده ناگهان خودرا برسرارباب ظلم وظلال رساندوصید مقصودرابکمند گزندگرفتار ساختهٔ ضمیرمهرتنویرازآن ممرفارغ گرداند وباین عزیمت پای مبارك دررکاب اشهب گردون شتاب آورده عنان ریز بحدود تبریزشتافت والوند ازقرب وصول پادشاه عالیجاه خبریافته باردیگرگریزبرستیزاختیار کرد وازاوجان بهمدان رفته ازآنجا روی توجه ببغداد آورد وپادشاه گیتی ستان چون باوجان رسید وبر کیفیت فرارخصم مطلع گردید آن‌مقدارآنجاتوقف فرمود که غازیان‌عظام احمال‌واثقال مخالفان‌راکه ازغایت‌استعجال دراوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگرهوای تبریزازغبارموکب کواکب مراتب عبیربیزساخت‌ودرآن زمستان نیزدرآن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری‌و رایات عدل گستری برافروخت اماامیرزاده الوندچون روزی چند دربغداداوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیك که ازامرای بایندری بود بجانب دیاربکرتوجه نمود ودرآن دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضاسجل حیاتش درنوردید یفعل الله مایشاءو یحکم مایرید

گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیرممالك عراق عجم

درآن ایام خجسته آغازفرخنده انجام که مملکت آذربایجان بحیزتسخیرپادشاه کشورستان درآمد سلطان مرادبن یعقوب میرزا که‌جام زندگانی اوازشراب مرادومرام تهی بود وباین سبب زبان الهام بیان شاهی ازوی بنا مراد تعبیرمینمودولایات‌عراق عجم وفارس وکرمان را با توابع ومضافات درتحت تصرف داشت ودرآن زمستان که

شاه عالیجاه در تبریز قشلاق فرمود نامراد در دلیجان اوقات گذرانید و در اواخر فصل شتا با قرب هفتاد هزار سوار جرار جوشن پوش خنجر گذار بصوب همدان لواء عزیمت برافراشت بناء علی هذا در وقتیکه خسرو اورنك مینا رنك سپهر بهر کسب مزید شرف صدای نهضت بجانب برج حمل در عالم انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهة نضارت ریاحین واز هار در اهتزاز آمده فضاء باغ و گلزار را از خار آزار جنود شتوی پاك ساخت **نظم** شد از فیضان ابر نیسان ✿ اطراف چمن چو باغ رضوان افروخت چو شمع عارض گل ✿ پروانه صفت بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنك آهنك شیر خوی و لشکر پلنك خشم جنگجوی که بخار پیکان چشم تیر میدوختند و بشعلهٔ سنان آتش فشان دل کیوان میسوختند لواء کشورگشا بصوب همدان ارتفاع داد و مانند قمر در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر نامراد در هیچ موضع بار اقامت نگشاد و روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله ومقاتله برمرکب هامون نورد برآمده در اثناء راه بواسطهٔ اشتداد حرارت هوا بخاطر اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف اندازد و چندساعت دیگر خصم بداختر رامهلت داده بوقت ظهور لواء بیضاء صبح رایت محاربت برافرازد و باین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی نایاب بود نزول اجلال فرمود خدام نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب بغایت دوراست و همچون سراب از شراب کامرانی مهجور غیر چشمهٔ آفتاب غدیری ندارد و چشم قطره فشان سحاب در وی بجز آب حسرت نمی بارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون صولت آنست که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحلهٔ که نزدیك بآب باشد معسکر ظفر مآب گردد شاه صافی ضمیر برزبان الهام بیان جاری گردانید که وهاب علی الاطلاق قادراست بر آنکه درین بیابان از فیضان بحر عطای بی انتهای خویش همگنان راسیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و سیاحان بحار اجتهاد را بسبب فقدان آب در ورطهٔ عقاب نیندازد آنگاه لشکریان را بحفر آنسرزمین اشارت فرمود و هر کس مقدار یك گز حفر نمود از زیر تیشهٔ او چشمه مانند آب حیوان روح پرور و بسان باطن ارباب عرفان فیض گستر برجوشید وحقیقت آیهٔ (علمینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا) در هریك از آن عیون عیان گردید لاجرم برطبق کلمهٔ کریمهٔ (قدعلم کل اناس مشربهم) هریك ازغازیان بمشرب بی مسرت بخش پی برده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند وزبان بدعای دوام دولت قدوهٔ خاندان کرامت و امامت گردان ساخته بآن آب عذوبت مآب نقش دغدغه ازلوح خاطر پاك کردند **نظم** شاه عالم پناه شیرشکار ✿ با نهنگان لجهٔ پیکار غرق بحر عطای ربانی ✿ خرم از فیض فضل سبحانی ✿ همدران یورت شب بیاسودند ✿ شاکر از لطف ایزدی بودند

گفتار درایراد محاربهٔ پادشاه عالیجاه بانامراد بن یعقوب وطلوع کوکبه فتح وفیروزی ازافق مقصود ومطلوب

صبح روز دوشنبه که لواء بیضاء کشور گشا ازمطلع مراد طالع گشته انوارظفر آثار منتشر گردانید و بشعاع تیغ عالم آرا اقطاع جنود نجوم راانهزام داده مژده فرح افزای کریمهٔ (وینصرك الله نصراً عزیزا) بگوش هوش خدام موکب اعلی رسانید **مثنوی** صبح که خورشید علم بر کشید ✿ تیغ زراندود سر شب برید نورظفر کرد زهرسو نجوم ✿ گشت گریزان زفروغش هجوم شاه خورشید احتشام برابرش گردون خرام نشسته رای کشورگشای بر تعبیهٔ سپاه انجم جاه انداخت واعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه ومیسره وقلب ومقدمه لشکررا چنانچه بایدوشاید مرتب ساخت زره دران کینه کوش و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کرهٔ ارض را باوجود طول وعرض منطقهٔ ازپولاد پیدا گشت و سپرهای رنگارنك چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکهٔ جنك در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم در گذشت **نظم** جهاندار دین پرور نامدار ✿ بیاراست صفی زمردان کار نه صف بلکه سدی سکندر اساس ✿ فکنده بدلهای مردم هراس علمها چوسرواز زمین خاسته ✿ سپرها چوگل عالم آراسته بدینسان روان گشت شاه جهان ✿ بجنبش درآمد زمین وزمان واز آنجانب نیز نامراد برانغار وجوانغار سپاه کینه گذار بمردان کاری وشیران بیشهٔ نامداری استحکام داده دردامن کوه پرشکوه صف کشید وچون بموجب کلمهٔ (وقذف فی قلوبهم الرعب) باوجودوفور عددو کثرت عدواز مهابت غازیان مؤیدبغایت خائف بوددر پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف آنرا بچپر وتختها درمتانت درفزود **نظم** وزانسومخالف زخوف تلف ✿ بی کینه کوشی بر آراست صف ✿ به پیش صف از تخته وازچپر ✿ حصاری برافراخت آن بی هنر نه آن قلعه رااز پی جنك ساخت ✿ که برخود فضای جهان تنك ساخت پس ازهردوطرف مردان میدان شهامت وشیران بیشهٔ صرامت ازصرصر خشم وکین نایرهٔ حرب آتش طعن وضرب برافروختندو بنوك پیکان دلدوز شعلهٔ سنان جانسوز هنگامهٔ قتال راگرم ساخته خرمن حیات یکدیگر ساختند تیرخارا گذار در چشم هریك از دلیران معرکه پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان ثعبان کردار بدن هژبران بیشهٔ کارزار را چشمه چشمه ساخته ازفوارهٔ هرچشمه جوئی بظهوررسانید **نظم** زتیرمرك تاثیردلیران ✿ جهان تاریك شد درچشم روشن ولیکن دربنای عمر هر کس ✿ پدید آمدز نیزه چندروزن وچون کار دشمنان بمجرد استعمال سیف وسنان بمقطع نرسیدغازیان جلادت نشان دست بشمشیر و خنجروگرز وششپر بردند وسپاه نامراد نیزسپر تحمل برسر کشیده وپای ثبات فشرده

روی بدیشان آوردند وهر دو طایفه درهم آویخته و گرد بلا بر فرق یکدیگر بیخته صعوبت آن محاربه بمرتبهٔ انجامید که تا بهرام شدید انتقام درمیدان سپهر فولاد فام مقام دارد دیدهٔ هیچ آفریدهٔ خونریزشی چنان ندیدو گوش هیچ جهاندیدهٔ کوششی بدانسان نشنیده **نظم** یلان ازدوجانب درآن رستخیز ✿ کشیدند بریکدیگر تیغ تیز زشمشیر شد سینها چاك چاك ✿ زخون گشت رخساره از گرد پاك کثرت جیفهٔ کشتگان فضای معرکه را برطالبان نام وننك تنك گردانید ووفور سیلان خون روز بر کشتگان نمونه آموبه وجیحون درصحرای جنك بحیز ظهور رسانید **نظم** درآن جنك ازدست بردیلان ✿ زشمشیر مرد افکن پردلان ✿ بهرسو روان گشت جوئی زخون ✿ بپهنا زدریای جیحون فزون آخرالامر نسیم کرامت شمیم ظفر ازمهب (والله یؤتی ملکه من یشاء) بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت وروایح مشکین فوایح نصرت از گلزار فرح آثار (انافتحنالك فتحامبینا) بمشام خدام موکب ظل الهی رسیدن آغاز نهاد و غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم وظلام را از پیش برداشتند وزبان حال وقال بمضمون کریمهٔ (فهزموهم باذن الله) گردان ساخته یکتن ازسپاه دشمن درمعرکه زنده وباقی نگذاشتند نامراد بامعدودی چند که دراجل ایشان اندك تاخیری بود بطرف شیراز گریخت وبسیاری ازامراومتابعان اورا همدران میدان خون باخاك راه برآمیخت بعضی دیگر که بهرطرف فرار کردند غازیان ازعقب شتافته گرد ازوجود محنت فرسودشان برآوردند کرایم غنایم ونفایس اجناس که در آن مصاف بتحت تصرف غازیان درآمد بسیار بود وکثرت اسب واستر واشتر که اهل تهور از نامراد واتباعش گرفته بمثابهٔ بود که محاسب وهم تعداد آن نمی توانست نمود و پادشاه ذواقتدار بعداز ین فتح نامدار مردان روزگار را بانعام واحسان فراوان نوازش کرده فتح نامها باطراف امصار وبلدان فرستاد وعنان سمند تنومند بدامن کوه الوند منعطف ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش وکامرانی داد (والحمدلله علی تواتر نعمائهٔ وتوافر آیه).

گفتار در بیان نهضت رایت ظفرطراز بصوب دارالملك شیرازو رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان

چون پادشاه سعادتمند روزی چند دردهان کوه الوند بفراغبال بگذرانید چنان معلوم گشت که نامراد درشیراز رحل اقامت انداخته وهمت برضبط ممالك فارس وتوابع مصروف ساخته رای صوابنما چنان اقتضا فرمود که قبل ازانکه خصم ضعیف قوی گردد وازهرطرف لشگری برو پیوندد عنان عزیمت بدانصوب معطوف سازد و بصرصر غضب نهال اقبال اورا ازبنیاد براند ازدلاجرم علم ظفرشیم ازولایت همدان بجانب دارالملك سلیمان علیه

التحیته والغفران روانشدودران اثنابنا بر وصول خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی شرف
نفاذ یافت که الیاس بیك ایغوراوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکدلی متوجه دفع
شر اوشود ودرفتح بلاد رستمدار آثار اقتدار ظاهر گردانند و الیاس بیك حسب فرموده
عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت
واز اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشوشتر گریخت ودر شوشتر نیز مجال
سکون محال دانسته ببغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن گداز قرین اکرام و
اعزاز به دار الملك شیراز در آمده سایهٔ عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه
سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضاءت گرفته ظلام ظلم واعتساف
را نابود ساخت حکام سایر بلاد وقلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند
جمله پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده بامقالید حصون وامصار بدرگاه فلك
اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف برروی آنجماعت گشادند وزمام ایالت هر
ولایتی را بقبضهٔ درایت حاکمی عادل نهادند و پادشاه عالیجاه چندگاه در آن بلده بعیش
و نشاط گذرانیده بعداز آن متوجه کاشان گردید و دراثناء راه بنشاط شکار پرداخته فضاء
کوه ودشت را از نخچیر و آهو خالی گردانید وچون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب
آفتاب دولت واقبال از مطلع آمانی و آمال طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس
اعلی سمت نضارت خواهد داد ورایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده
ابواب عدل وانصاف برخواهد گشاد گل تمنای ایشان درچمن امید شکفته وخندان گشت و
شجرهٔ مقصود همگنان بثمرهٔ بهبود بارور شده نوای فرح وسرور ازطرب خانهٔ ناهید در
گذشت اشراف واعیان مانندفضایل پناه امجدقاضی محمدوعمدة العلماء مولانا جلال الدین
مسعود وغیر ایشان بلوازم استقبال استعجال فرمودندورعایا و بازاریان به بستن آئین
وتزئین آنخطه جنت قرین قیام واقدام نمودندتمامی اسواق ودکاکین را بدیبای هفت رنك
واجناس روم ومصروفرنك آرایش دادند ودرزیب وزینت غیرت افزای نگارخانهٔ چین
ساخته جواهر کمال اخلاص ودولتخواهی برطبق عرض نهادند ومواکب کواکب مراتب
شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی بآن بلده در آمده از آن ترتیب و آئین ابتهاج
مزاج همایون درافزود ودر بزم نشاط وکامرانی نشسته بسرانجام اسباب طوی بزرك اشارت
فرمود و کلاء عظام وامراء جمشیداحتشام چنانچه بایدوشاید وغایت علوهمت پادشاه
بحرمکرمت رالایق نمایددرتمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند وفضای
بهشت آسا ومرغزاری روح افزاجهة آنکار اختیار کرده قبهٔ خیمه وخرگاه وسراپرده و
بارگاه باوج مهروماه مرتفع گردانیدند وشاه عالمپناه باستصواب بندگان دولتخواه آن
مقام فرح انجام را بانوار طلعت خورشید سیما زینت سپهر خضرا بخشید ومجلس
عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر بادهٔ ارغوانی از کف
ساقیان زهره جبین دایر گردید از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان

خوبان لالهای سیراب عیان بود وازفروغ رخسارساقیان ساحت بزم طرب گلزاری مینمودمغنیان خوش آواز بالحان بهجت افزای نقش غم ازالواح خاطر ستردندوسازندگان نغمه پرداز بنوای چنك وقانون علت سودااز دماغ اهل جنون بیرون بردند **مثنوی** فروغ باده چون مجلس بیاراست ✿ زمستان بانك نوشانوش برخواست مغنی درمقام دلنوازی ✿ بآهنك دعای شاه غازی کشیدازدل نوای روح پرور ✿ برقص آمد زصوتش چرخ اخضر زلحن دلگشای عودوقانون ✿ نشاط می برستان گشت افزون ببزم پادشاه هفت اورنک ✿ بخدمت منحنی شدقامت چنك ودرروز یکه طوی بزرك بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تائید بر تخت بخت و سرافرازی برآمده امراء تواچی هر یك از حکام بلدان وامراو نوئینان واشراف واعیان رادرموضع مناسب جای دادند خواص ومقربان ونواب وانچکیان در پایهٔ سریر سپهر ایستاده چشم و گوش باشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و بساولان بردر بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری برمیان بستند وسابر خدام ولشکریان درمقام فرمان بری وطاعت گذاری بساوری نشستند مجلسی آراسته شدکه خورشید گیتی نورد باآنکه سالها گرد جهان گردید نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد هرچند ساحت مرکزخاك پیموده شبیه آن مشاهده ننموده **مثنوی** مجلسی چون بهشت جان پرور ✿ اهل آنجمله صاحب افسر هریکی پشت لشکر جرار ✿ چاکر پادشاه عدل شعار ازدل وجان مطیع فرمانش ✿ مفتخر ازوفور احسانش وبعد ازانعقاد آن محفل جنت نشان بکاولان وخوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از خوانهای رنگارنك که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون (وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون) آنمقدار بمجلس همایون رسانیدند که ازشرح کمیت آن قلم دوزبان عاجزاست وازوصف کیفیت آن بنان فصاحت بیان قاصر **مثنوی** مهیا گشت خوانهای مرصع ✿ بنعمتهای گوناگون ملمع زظرف سیم وزر گردید هرخوان ✿ سپهری پرزماه ومهر تابان بهرظرفی طعام ازرنك دیگر ✿ زلیموترشی وحلوا وشکر زاطباق برنج آمد درآن سور ✿ کواکب سان هزاران قبه نور زبریان وکباب وبره وقاز زمردم گشت بنهان صورت آز ندانم چون کنم وصف مزعفر ✿ طبقها بود پرازبزهٔ زر ✿ جبین قلیه زنگی بود برنور زروغن چون سواد دیدهٔ حور ✿ چون طوایف انام ازاکل طعام فارغ گشتند وخدام بارگاه سپهر احتشام سفره ودستارخوان درنوشتند امراء تواچی خلع فاخره و اثواب و افره از بوستینهای کبش وسنجاب والتائی و جامهای مخمل واطلس ودارائی وچکمهای سقرلات قرمزی ودکلهای زربفت وزردوزی حاضر آورده هریك ازاهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز گردانیدند واین انعام عموم تمام یافته در آنروز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان واشراف واعیان وارباب وکلانتران کاشان بپوشیدن جامهٔ شاهی مفتخر ومباهی گردیدند ودرآن ایام فرح انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام بروجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت وحاوی آن فضایل وکمالات نفسانی مشمول الطاف بی دریغ گشته منصب صدارت یافت وقاضی محمد

بصفت علم ودانش موصوف بود وازغایت وقوف وکاردانی درسرانجام امورجهانبانی ید بیضامی نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شددراندك زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملك ومال گشت وبدرجات تقرب ونیابت صعود فرموده پایهٔ قدر ومنزلتش ازاکثر ارکان دولت واعیان حضرت درگذشت القصه پس ازجشن وسورمذکور ونوازش یافتن جمهورمردم نزدیك ودوررأی عالم آرای پادشاه مؤیدمنصور چنان اقتضا فرمود که لواء کشور گشا بصوب بلدهٔ قم برافراخت وهمعنان دولت واقبال طی منازل ومراحل نموده در آنخطه شریفه طرح قشلاق انداخت .

ذکر شهادت الیاس بیك ایغور اوغلی بشمشیر عذر والی رستمدار و توجه رایات ظفرشعار بعزم تسخیر آن بلادوامصار

چنانچه خامهٔ سخن گذار سابقاً درسلك تحریر کشید الیاس بیك ایغور اوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان ازهمدان متوجه شیراز بود باطایفهٔ غازیان عازم ولایت رستمدار گشت وچون بحدود آندیاررسید امیرحسین کیا با جمعی کثیر ازدیوساران رستمدار و کوهستان مازندران برسر امیر الیاس ایلغار کرد وآنجناب برتوجه خصم اطلاع یافته ورعایت طریقهٔ حزم نموده ازمیدان مقاتله عنان بطرف قلعهٔ ورامین منعطف ساخت واعدا متعاقب بظاهر آنحصار شتافته چندگاه بامرمحاصره ومحاربه قیام نمودند وچون دیدند که ایشان رافتح آنقلعه بجنك میسر نمیشود آغاز مکروتزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند وازصلح وصفا سخن راندند والیاس بیك برعهدوپیمان دشمنان اعتماد فرموده ازقلعهٔ ورامین بیرون آمد وبارستمداریان درآمیخته حسین کیاطریق عذر ومکر مسلوك داشت وآن امیر ساده دل رابشرف شهادت رسانید واینخبر درقشلاق بلدهٔ قم معروض پادشاه سپهر احتشام گردیدلاجرم آتش غضب قیامت لهب اشتعال یافت ودر اول فصل بهار که از نوای فرح افزای هزاردستان سلطان گل خندان شدوخورشید تابان عازم تسخیر قلعهٔ بهرام شدیدالانتقام گشت اعلام ظفراعلام بصوب قلعهٔ گل خندان که محل توطن جمعی کثیر ازرستمداریان بود نهضت فرمودو آنحصار یست مانند بروج سپهر دوار از سنك حوادث مصون وبسان قلعهٔ گردون فیروزکاراز کمند نوائب مامون خندق عمیقش چون میدان امل درغایت وسعت وخاکریز بلندش مثال همت خردمند در کمال رفعت نظم قلعهٔ همچو قلعهٔ الوند کنگرش ایمن از کمند گزند ساحت او سپهر مینافام ✿ گل خندان گلبنش بهرام وچون ماهیچهٔ رایات فیروزی فرجام پرتووصول برنواحی آنحصار انداخت کوتوال بدافعالش ابواب مخالفت وعصیان برگشاد ودروب قلعه را برروی خود بسته انداختن تیروسنگ آغاز

نهاد غازیان عظام ومجاهدان موکب فلك احتشام آنقلعه را چون نگین درانگشتری احاطه نموده روزاول بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختندوصباح روزدوم ازهرچهارطرف جنگ درانداخته فتح آنحصن حصین را پیش نهاد همت ساختند ازبالای قلعه تیرتخش همچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورد وازپایان پیکان آتش فشان بسان دعوت مستجاب روی سوی بالا کرداز هیبت صدای سنگ رعدارکان آن کوه سمت تزلزل گرفت وازشعلهٔ قارورهٔ نفط بناء زندگانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت غازیان عظام سپرها وچپرها درسر کشیده چون مورملخ ازخندق بگذشتند وبخاکریز برآمده بسان کبك دری عازم فصیل گشتندودروقتی که سحاب کمان ساکنان کلخندان همچون دیدهٔ عاشقان گریان گشته باران تیرفرومیبارید وبهرتیری مبارزی مجروح یابی روح میکردیدآن پهلوانان بیمن پادشاه جهانیان پای برزبرکشتگان نهاده صعود مینمودند تا دست بکنکره قلعه رسانیده برزبرباره برآمدند وحصاری بآن باستحکام قهراً قسراً مفتوح گشته وقهرمان غضب پادشاه عجم وعرب بقتل عام فرمان فرمود وتمامی صغیر و کبیرو برناوپیرعرضهٔ تیغ تیز شد ودرآن دیاردیار نماندوزبان تقدیرملك قدیرآیهٔ کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان آن محل رسید والحکم لله الواحدالقهاروالغرة لنبی الامی المختار وعترته الاطهار

ذکرفتح قلعهٔ فیروزکوه وحصاراستا ووصول بعضی ازحکام ولایات بپایه سریراعلی

چون پادشاه سکندرنشان ازمهم حصار کلخندان باز پرداخت رایت فتح وفیروزی بصوب قلعهٔ فیروزکوه برافراخت وآن حصن حصین دربساط بسیط زمین بکمال استحکام ومتانت بمثابهٔ اشتهاردارد که عقل سلیم وطبع مستقیم تسخیرآن را برسبیل غلبه وقهراز جملهٔ محالات میشمارد ودرآن زمان بمردان جلادت آثار ووفوراسباب حصارداری وذخیرهٔ بسیارمشحون بود وفتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول نمی نمودالقصه بعدازوصول سپاه قیامت شکوه زلزلهٔ درارکان آن کوه وولوله دردل وجان آن گروه افتاده رستمداریان دست به تیروکمان گشادند وغازیان آغازمحاربه نموده بنوك پیکان دیده دوزنقش وجود جمعی کثیر را ازلوح هستی ستردند ومدت ده روز حال برینمنوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح ونصرت ازمهب (مایفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها) بربرچم علم شاه کشورگشاوزیده سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه رابطریقه حصارکلخندان مفتوح ساخته برحسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند وتمامی متوطنان آنجائی رامعروض تیغ سیاست گردانیده برهیچکس ابقانکردند وروز دیگر پادشاه والاگهر همت بردفع شرحسین کیاکه درقلعهٔ استامتحصن شده بودگماشته بدانجانب کوچ فرمود

وحسین کیا بصفت شجاعت وبهلوانی اتصاف داشت ودرمیدان جنك وهنگام تلاش نام ونتك رستم دستان وسام نریمان راغاشیه کش خویش میپنداشت ودر آن اوان دوازده هزار سوار وپیاده جرار درظل رایتش بسرمیبردند ویراق واستعداد بسیار واسباب وآلات پیکار جمع آورده هیچکس رامردمیدان خویش تصور نمیکردند بنابر آن چون حسین کیا از ازتوجه موکب همایون خبر یافت بافوجی ازمردم اعتمادی قدم درطریق مکروتزویر نهاده ازحصار بیرون خرامید وبقصد دست برد درکمینگاهی منزل گزید واز بهادران لشگر نصرت نشان زمرهٔ که حالت روزمصاف رابرلذت شب زفاف راجح میدانستند بسر وقت حسین کیا رسیده غبار میدان هیجا ارتفاع یافت وازهرطرف طایفهٔ بزخم تیغ وسنان مجروح وبی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان رافرو تافت بالاخره نکباء نکبت گرد ادبار برمفارق سپاه رستمدار بیخت وحسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت وفی الواقع آنقلعه ایست درغایت رفعت واستحکام وبسان سپهرفیروزه فام مستورومحروس ازنوایب ایام بهرام خون آشام چون مشعله برگرد بروجش دایرو کمند اوهام ازوصول بشرفات بلندش قاصر **نظم** قلعهٔ استوارچون خیبر☆گشته باذروهٔ فلك همبر نسرواقع نشسته بربامش☆جرم بهرام مشعل شامش و رودی عظیم دردامن آنحصار جاری بود واینمعنی درکمال متانت وحصانتش می افزود وچون شاه عالیجاه بظاهر استا منزل گزید و سپاه مظفرلواء چند روز بامرمحاصره ومحاربه پرداختند برضمیرمنیر همایون واضح گردید که بمجرد اهتمام لشگر جرار واستعمال آلت رزم و پیکار فتح آنحصار میسر پذیرنیست ع زسنك حادثه برج سپهررا چه خلل لاجرم رای عقده گشای برحل آن واقعه معضله گماشت وخاطر دریا مقاطر بران قرارگرفت که آب آن رود راکه مادهٔ انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازد تا ایشان بسان ماهی بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنك حرب پردازند و حسین بیك لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بتمشیت آن مهم مامور گشته باندك زمانی نهری عریض عمیق دربالای آب حفرنمودند و راه جریان رود را بدانجانب گشودند و اکثر آن آب درآنجوی افتاده بعضی از آن همچنان بسوی قلعه روان بود بنابران پادشاه گیتی ستان سپاهیان را فرمود که بسنك وخاك وچوب وخاشاك درپیش آنرود سدی بندند و بدان جهته آتش محنت درجان محصوران زده آنجماعت را خشك لب وسوخته دل پسندند لشگریان قیامت اثرحسب الحکم بتقدیم رسانیده حسین کیا واتباع او بعد ازمشاهده آنحال کشتی امید خود را غریق لجهٔ فنا دیدند وآتش عطش خرمن شکیبائی ایشان رامحترق ساخته متحیرومضطرب گردیدند وغازیان عظام کمرجد واهتمام برمیان بسته بیشتر از بیشتردست بانداختن تیروسنك گشودند ودرروزسیوم از بستن آب که محصوران بیتاب شده بودند آنحصاررا فتح نمودند وتمامی ساکنان استارا بقید اسرمقید گردانیده روی بسوی ارك که محل تحصن حسین کیا بود آوردند وسه روزدیگر بین الجانبین غبارجنك

وشین ارتفاع یافته درروز چهارم آن موضع نیز به حیز تسخیر پادشاه کشور گیر در آمد و تمامی اهالی استا وارك آنموضع معروض تیغ یاساشدند مگر بعضی ازاعاظم اهل قلم که بحمایت زمرهٔ ازارکان دولت نجات یافتند وحسین کیا بوم آسا درقفس آهنین محبوس گشت و بعد ازچند ماه بواسطهٔ اعراض نفسانی ودیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست ودرروزیکه نایرهٔ غضب شاهی اشتعال یافته بود درمیدان اصفهان جسدش با محمد کره وجمعی دیگر ازسالکان طریق عصیان محترق شد **القصه** بعد ازفتوحات مذکور پادشاه منصور بتمهید بساط جشن و سور اشارت فرمود وروزی چنددر آنحدود بلوازم عیش ونشاط اشتغال نمود دران اثنا شاهزادهٔ سعادت انتما محمد حسین میرزا ولدخاقان مظفرلوا سلطان حسین بایقرا ازجرجان وکارکیا سلطان حسن ولدمیرزا علی ازگیلان با تحف وتبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پاییوس همایون دریافتند وباصناف انعام واکرام مفتخرومباهی شده مقضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفرلوا ازاستا بصوب عراق مراجعت فرموده ملك ری را ازیمن مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت وازانجا بخرقان رفته ازخرقان رایت نصرت نشان بجانب ییلاق سورلوق برافراخت ودران منزل خبر طغیان محمد کره و کشتن اوسلطان احمد سادوئی را بمسامع جاه وجلال رسید وموکب همایون درضمان عنایت ملك بیچون متوجه اصفهان گردید

گفتار دربیان کشته‌شدن سلطان احمد ساروئی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه وسوختن خرمن حیات محمدکره بنابرغضب پادشاه سکندرشکوه

پیش ازآنکه ولایات عراق عجم درحیز تسخیر پادشاه کشور گیر درآید بسبب فتور اموردولت سلاطین آق‌قوینلو شخصی که‌مشهور بود بسلطان احمد ساروئی جمعی ازمردم هرجائی بخود متفق ساخته دارالعباده یزد را بتحت تصرف درآورد چون ماهچهٔ علم آفتاب اشراق برساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد بحسین بیك لله متعلق شد وآنجناب ازقبل خویش شعیب آقا راکه درسلك نوکرانش انتظام داشت بداروغگی تعیین نمود وحکم همایون نفاذیافت که‌شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب به یزد رودوسلطان احمدساروئی را ازمقام خلاف وعناد بگذراندو بمساعی جمیلهٔ شاه تقی الدین بین‌الجانبین قواعدمصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد وپیمان درمیان آورد که مدة‌العمر ازجادهٔ عبودیت خدام سدهٔ سدره منزلت درنگذرد ونسبت بشعیب درمقام اتفاق واتحاد باشد انگاه شعیب به یزد درآمده روزی چند حکومت کرد وسلطان احمد را غایت شرارت بران داشت که نقض عهده نموده ناگاه‌اورا درحمام بسعادت‌شهادت‌رسانید وازروی استقلال بفرمانفرمائی مشغول گردید اما همدران ایام بردست محمد کره که درکرهٔ خاك مثل اوبیباکی نبود

بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قوینلو داروغگی مینمود و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانیان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کره ایلچی با تحف لایقه بعتبه کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره سمت نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نموده محمد کره روزی چند طریق چاکری و فرمان بری مسلوك داشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بکثرت اموال وافزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت بجانب یزد برافراشت و از ابرقوه ایلغار کرده نیمشبی بدروازهٔ یزد رسید و بهر حیلهٔ که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروئی را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات را پادشاه فلك اقتدار شنود از سورلوق باصفهان شتافته عنان یکران بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکزوار احاطه کرده واسباب قلعه گیری ترتیب نمود دست بانداختن تیر وسنك بر آوردند مدت یکماه هر روز از وقتیکه خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شهرستان سپهر لواء بیضا مرتفع میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم برز بر بروج قلعه نیلگون گردون دایر میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون آشام بقصد صیدمرغ روح مخالفان دون پرواز میدادند و اتباع کره نیز آتش ستیز افروخته شست سست بانداختن خدنك مرك آهنك میگشادند آخر الامر بزخم سنك و توپ و تفنك بهادران تیزچنك رخنها در برج و بارهٔ یزد پیدا شد وسپاه نصرت شعار بیکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند و بضرب تیغ وسنان بسیاری از نوکران کره را بر خاك هلاك انداختند و کره با گروهی که در اجل ایشان اندك تاخیری بود بقلعه گریخته بار دیگر آغاز جنك وجدل وجنود ظفر ورود روی بتسخیر آنحصار استوار آورده. بعد از آنکه مدت یکماه دیگر با محاصره ومحاربه پرداختند بیمن دولت روزافزون آنقلعه را نیز قهراً قسراً مفتوح ساختند و کره بر برجی بلند که تا آنوقت بسبب کمال رفعت ومتانت از کمند گزند ایمن بود و مردم یزد آن را نقاره خانه میگفتند پناه برد واز مضمون آیة (اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده) غافل ماند وغازیان قلعه گشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم الاتباع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مقر کره بود همهٔ بسیار جمع سازند و آنرا برزبرهم چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر وشکیبائی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بران بموجب فرموده بتقدیم رسانیده شعلهٔ آن نیران سر بکره اثیر کشیدو کره از تاب حرارت در اضطراب افتاده بروزنهٔ منزل گزیدو غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده اورا با دو سه مفلوکی دیگر که آنجا بودند پایان آوردند و دست و گردن بسته بپایهٔ سر براعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین بیدتر بن حالی محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعلهٔ تیغ بیدریغ

سوخته بنیادحیات تمامی آنقوم ناپاك‌رابرانداختند و کره‌دران قفس ببدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش طبس معاودت فرمود آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته درمیدان بلدهٔ اصفهان‌غازیان عالیشان هیمهٔ فراوان مجتمع گردانیدند وآتش درآن زده کره را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیك ازابرقوه آورده بوددر دنیا بعقاب الیم وعذاب نارجحیم رسانیدند

گفتاردربیان نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس ومعادت نمودن

بعد ازقتل سه چهارهزار کس

درآن‌اوان که پادشاه عالیشأن بمحاصرهٔ یزد اشتغال داشت امیر کمال‌الدین‌حسین صدرازنزد خاقان منصورسلطان حسین میرزا بسدهٔ سدره‌انتما رسید وبوسیلهٔ امراء ملك آراء شرف بساط بوس دریافت مکتوب وپیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب‌پادشاه مشرق‌ومغرب بعبارتی مناسب سمت‌تحریرنیافته بود وایضاً تحف وتبرکات قابل‌خدام پایهٔ‌سریرخلافت مصیرننمود امیر کمال‌الدین حسین منظورنظرالتفات‌پادشاهانه نگشت‌وخیال‌یورش‌خراسان بخاطر انورشاه عالمیان گذشت بنابران بعد ازآنکه‌فتح یزد تیسیر پذیرفت وکره درمحبس‌قفس قرار گرفت مبارزالدین عبدی بیك تواچی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیرابرقوه شد وپادشاه کشورگیر بنفس‌نفیس‌همایون دراوایل‌شعبان‌سنهٔ‌عشروتسعمائه‌ازراه‌بیابان‌یزد بجانب‌طبس ایلغارفرمود ودرآن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصورسلطان حسین میرزا سیور غال امیرمحمد ولی‌بیك‌بود وازملازمان آنجناب امیر تردی‌بابا محافظت آنسرحدمینمود وتردی‌بابا‌ناگهان ازوصول موکب ظفرنشان‌خبریافته خود را درقلعه انداخت وغازیان عظام‌ازگرد راه درشهرطبس تاخته هر کس را درآن بلده یافتند‌بتیغ بیدریغ گذرانیدند وغنیمت بینهایت گرفته آثار کمال اقتدارظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم وعرب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننمود وعنان مراجعت انعطاف داده‌بصوب یزد توجه فرمود ودریزد اندك توقفی کرده ازآنجا باصفهان شتافت‌وپرتوانوارمعدلتش بروجنات روزگارمتوطنان دارالملك عراق تافت درآن اثنا مبارزالدین عبدی بیك که ابرقوه را تسخیر نموده جمعی کثیرازاتباع کره اسیر گرفته بود بدرگاه عالمپناه‌رسید و شرف بساط‌بوسی دریافته بواسطهٔ آن‌نیکو خدمتی مجدداً ملحوظ عین‌الطاف‌پادشاهانه گردیدوهمدران ایام ازنزد قیصرروم ایلدرم بایزیدایلچی بآستان سلطنت آشیان‌آمده تحف لایقه وتبرکات رایقه آورد وبسعادت‌تقبیل‌قوایم‌سریرسپهرنظیر مستسعدگشته از زبان قیصراظهاراخلاص واتحاد کردوشاه عالم پناه اورا بانعام تاج وخلعت واسب وزر

سرفراز گردانیدواحراق جسد حسین کیاومحمد کره ومتابعانش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف واندیشه راه دیارخویش .پیش گرفت وبعد ازوصول بروم شمهٔ ازاشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید وشاه عالیشان آن زمستان دربلدهٔ فاخرهٔ اصفهان قشلاق فرموده بتمهید بساط عدل وانصاف پرداخت ودرغایت اقبال وکامرانی بسر برده بعضی ازاوقات خجسته ساعات را بتجرع راح ریحانی واستماع الحان واغانی مصروف ساخت .

ذکر شکارفرمودن پادشاه سکندر اورنك درفضای نشاطافزای کنیر النك

نظم فصل بهاران که زفیض غمام ☆ گشت جهان غیرت دارالسلام روی زمین خرمی از سر گرفت ☆ صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان گل بقصد شکار دل بلبل پیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سرتیز گردانید ونسیم فروردین روایح مشکین فوایح ریاحین دراطراف دشت وکوهسار منتشر ساخته روحی تازه بقالب بنات نبات رسانید آهوان سیاه‌چشم از منازل زمستانی بساحت سبززار وفضای روح افزای مرغزار خرامیدند وپلنگان بسیارخشم درآرزوی وصال ومشاهدهٔ جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند **نظم** بی‌صیدوشکار شهریاران ☆ کمان قوس قزح شد تیرباران زپیکان نشاط انگیز ژاله ☆ چوصیدی‌غرقه درخون گشت لاله نشاط شکار ازخاطرعاطر شاه فلك اقتدار سربرزد ولذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه شد وحکم همایون شرف نفاذ یافت که ازتمامی بلاد عراق وفارس حکام ولشکریان واشراف واعیان بیرون آمده وجرگه کرده جانوران شکاری را بجانب کنیرالنك که ساحت دلگشایش چون سپهرمینا زنگ وسیعست برانندوازجنس آهو ونخچیر ووحوش وطیور درآن صحاری جانداری را برقرار نگذارند وجهت تمشیت این مهم تواچیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از اصفهان بجرگه روانشدبهر بیابان که عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفت وقطرات ابر نیسان انتظام عقودلآل پذیرفت خار دل آزار چون شاخ شکوفه گلفشانی پیشه کرد وخس وخاشاك مانند اوراق گل وریحان بساط کامرانی بر راه گسترد وامرا وکلانتران ولایات نیز ازقم تاشیراز تمامی کوه ودشت را احاطه نموده وجانوران شکاری رانده درالنك مذکورجرگه بهم رسید و از آهو ونخچیر وخرگوش وگرگ وشیر وپلنگ آنمقدار جمع آمدکه محاسب وهم از تعداد آن به عجز وقصورمعترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بربارهٔ فلك اقتدار نشسته تنها بمیان برکه درآمدگاه بزخم تیرخدنك از خون آهو رنگ دشت کنیرالنگ را رنك یاقوت رمانی داد واحیانا ازضرب سنان جانستان چشمهٔ خونفشان در جسم شیر و پلنك بگشاد

زمانی بگرز گران سنك سرو گردن گوزن را نرم گردانید وساعتی بشمشیر نهنك آهنك شکاف در پشت و پهلوی نخجیر و خرگوش افکنده همه را بچراگاه عدم رسانید **نظم**
شه پردل بنوك نیزه و تیر ☼ گهی آهو فکندی گاه نخجیر گهی شیری به نیزه در ربودی گهی گور از خدنگش کور بودی بعد از آن برحسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان نیز در جرگه تاختند وهریك بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواستند صید برخاك هلاك انداختند و آخر الامر اذن عام ازمکمن عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان ولشکریان آغاز تیغ راندن وشکار افکندن کردند ودر طرفة العینی تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساخته شرایط جلادت وخونریزی بجای آوردند ودر آن روز شش هزار وهفتصد جانور کشته توا چیان آنها را برامرا واعیان واشراف و خدام آستان ملایك آشیان تقسیم نمودند واستادان بنا برحسب فرمان واجب الادغان از رؤس وحشیان منارها ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی از ییلاقهای بلده اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته بتمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت واز کف ساقیان زهره جبین نازنین شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت

ذکر نضارت ولایت همدان از پرتو ماهچهٔ لواء کشورگشا و ارتفاع یافتن منازل روح افزا بیمن توجه معمار همت پادشاه سعادت انتما

شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید برحسب اقتضاء رای صوابنمای متوجه ولایت همدان گردید وبعد از وصول بدان مملکت در مرغزاری جنت آثار نزول اجلال فرمود ودر تشید اساس عدول وانصاف کوشیده در باب انهدام بناء جور واعتساف اهتمام نمود در آن اثناء خاطر اشرف اعلی مایل به طواف مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیة والدعا شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد ومجاوران آن آستان کرامت آشیان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص آورد وبنابر آنکه عمارت آنمزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون شرف نفاذ یافت که معماران هنر ورو مهندسان دانش اثر بر سر آنمرقد معطر عمارتی عالی طرح اندازند واساس آنرا بسان گنبد هرمان مشید ومستحکم سازند وباندك زمانی آن بناء روح افزا بروجهی ساخته وبرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروه قصر فیروزه کار سپهر رسانید وغرفات بی مانندش فرق از کنگرهٔ منازل ماه ومهر در گذرانید **نظم** بوستانیست که طاوس ملایك مردم ☼ از سر سدره نماید بهوایش پرواز خم طاقش همه باسقف فلك باشد جفت ☼ لب بامش همه در گوش ازل گوید راز وهمدران ایام از اثر مقدم پادشاه بی عدیل مانند زمزم از یمن قدم حضرت

اسمعیل چشمهٔ آب عذوبت مآب در آن عتبه کعبه مرتبه ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانهٔ تعمیر یافت که قبهٔ آن در بلندی از شرفه خورنق وسدیر درگذشت و نزدیك بآن چشمه حوضی کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهارباغی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار برافراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطر پرور مزین و معطر ساختند و حالا آن گلشن فردوس وش بکمال معموری رسیده واز نزاهت چمنها ولطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفهٔ بساتین افلاك ازانفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد بر آمد وعندلیب خوش نوای طبع دراك دروصف گلزار بدایع آثارش نغمهٔ روضه من ریاض الجنة سراید بنفشه مشکبوی ازحوالی لالهایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده وسنبل سلسلهٔ موی باگلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی بالعل ستان خوش برآمده اثمار حلاوت دثار اشجارش قوت روح وقوت دل وهوای فضای دلگشایش درجمیع اوقات بغایت معتدل **نظم** چو خط بنان سبزه اش دلگشا✲زسر گشتگانش نسیم صبا درختان سروش همه دلپسند✲چو سبزان رعنای بالا بلند ✲ هوایش همیشه نه گرم و نه سرد✲نه دروی غم گل نه اندوه گرد **القصه** چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن مزار فیض تاثیر فراغت یافت عنان بارهٔ خوشخرام بصوب ییلاق سورلوق تافت ودر آن تابستان گاهی بصید و شکار گور و آهو میل نمود واحیاناً جام مدام ازدست آهوچشمان سیم اندام تجرع فرمود و بعد از آنکه موسم حرارت هوا بدین منوال در گذشت رایات ظفر آیات متوجه سارو قورغان گشت

گفتار در بیان دفع شر صارم کرد ومطیع شدن حاکم گیلان بعد ازمشاهدهٔ دست برد

درفصل خزان که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل و نهار فرمان داد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده گرمی تابستان روی در نقصان نهاد بلبل ازصعوبت هجران لاله و گل لال گشته ترك نغمه سرائی کرد ولشکر برد بنیاد دست برد نموده دست بغارت نبات بنات برآورد **نظم** ریخت باطراف بساتین شجر✲از نفس سرد خزان برك و بر گل زغم هجر نسیم بهار✲برزبر خاك بیفتاد زار بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر ازقطاع الطریق کردستان درسارو قورغان رحل اقامت انداخته وقطع طریق وغصب اموال هر فریق راسرمایهٔ وجه معاش ساخته دفع شر آن بد اختر برذمه همت پادشاه هفت کشور واجب نموده بدانجانب نهضت فرمود وصارم چون از توجه لواء کشورگشا وقوف یافت چاره کار منحصر درفرار دانسته احمال واثقال برجای

بگذاشت و بمضمون (من نجی براسه فقد ربح) عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و بیشه‌های پردرخت برافراشت غازیان عظام تمام جهات صارم واتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی‌ایمان که در آن دیار دیدند بتیغ بیدریغ بگذرانید ومواکب کواکب مراتب از آنجا بقزل اوزن رفته درآن مقام اینخبر شیوع یافت که حاکم فومن ورشت امیر حسام الدین ازمتابعت خدام پادشاه ظفر قرین سر می پیچد و گردن بچنبر فرمان برداری و خراج گذاری در نمی آورد بنابران تسخیر گیلان پیش نهادهمت عالی نهمت گشته رایات نصرت نشان بدانجانب روانشد وبعدازوصول بسرحد آنولایت عساکر بهرام صولت مانند شیر ژیان بجنگل و بیشهٔ گیلان در آمده آغاز نهب و تاراج نمودند ودر تضییق مخالفان کوشیده ابواب قتل وغارت برروی روزگار ایشان گشودند وحاکم رشت دربحر اضطراب افتاده ازآن خوی زشت توبه کرده درسفینهٔ اعتذار واستغفار نشسته ایلچی سخندان با اموال و نفایس فراوان بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشت وقبول نمود که بعدالیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد وسال بسال خراج ومال ادا کرده خود را یکی از بندگان خدمتکار شمارد عفو کامل ولطف شامل پادشاه پوزش پذیر برطبق کلمهٔ خجستهٔ (او املکت فاسمح) ازجریمه عظیمه امیرحسام الدین تجاوزفرمود وقاصد اورا مشمول انعام واحسان گردانیده نشان حکومت مملکت گیلان عنایت نمودو ایلچی بتاج التفات شاهی مباهی گشته ومنشور موفورالسرور رابدست گرفته رخصت معاودت یافت موکب همایون پادشاه ربع مسکون ازحدود ولایت گیلان مراجعت فرموده بطارم شتافت ودرآن زمستان خطهٔ طارم از یمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بود و بساط عیش ونشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد کامرانی وحشمت می‌افزود وچون فصل شتا برطبق مدعای حرام سدهٔ سدره انتما بپایان رسید پادشاه ستاره سپاه ازیورت قشلاق متوجه بیت‌الشرف خویش گردید فراش فروردین بسیط زمین را ببسط بساط زمردین آرایش داد وسلطان گل درکمال شوکت وتجمل پرده زنگاری ازچهره گلناری گشوده روی بانجمن چمن نهاد **نظم** کرد دست سحاب نیسانی ☆ درچمن باز گوهر افشانی ژاله باریدهمچودرخوشاب ☆ لاله شد ساغری پرازمی ناب رخ برافروخت غنچه مستور ☆ چشم بگشاد نرگس مخمور پادشاه مؤید منصور ازقشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه درحرکت آمد وبعد ازوصول بمقصد چمنی راکه ازغایت نزاهت رشك سرابستان ارم است بیمن قدوم همایون مشرف ساخت وروزی چنددرآن منزل دلپسند باسب تاختن و برقبق تیرانداختن قیام نمود آنگاه رایت بصوب سورلوق بر افراخت و در سورلوق بمسامع نواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد نوبت دیگر جمعی ازاکراد فراهم کشیده و بموضع آور میآمده و بافروختن نایرهٔ فتنه وفساد اشتغال دارد و بیرام بیك قرامانی وجناب خلیفة الخلفا بافوجی ازمردان میدان رزم آزمائی بدفع شرآن بداختر مأمور گشته روی بطرف آور میاوردند وصارم کرد از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلهٔ کوهی برد و درآن موضع حصین بتشمر جنك وپیکار

گشته پای صبر و شکیبائی بیفشرد و امراء عظام باسپاه بهرام انتقام اورا تعاقب نموده بعد ازوصول بدامن آنکوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند پلنگ خشمناك برفراز آن کمر دویدند وصارم با فوجی از اشقیا که با اوهمدم بودند بقدم مقابله ومقاتله پیش آمده محاربهٔ درغایت صعوبت دست داد وناوك بلاازشست قضا گشاد یافته ازهر طرف جمعی کثیر برخاك هلاك افتاد کوه ازخون کشتگان بسان کان بدخشان قطرات اشك لعل گون برجبین آورد وچرخ اثیر ازگرد معرکهٔ داروگیر تیره گشته نور آفتاب را درحجاب تواری پنهان کرد برق سنان عالم سوز شعلهٔ فنادرخرمن استقامت انداخت و نوك پیکان آتش افروزحروف امن وسلامت ازاوراق روزگار محو ساخت **نظم** دودربای خونین بر آمد بجوش☆ بدرید مغز سران زان خروش سر نیزه در سینه کاوش گرفت☆ زچشم زره خون تراوش گرفت ز نوك سنان لخت لخت جگر☆ فروزان چوازخار گلهای تر آخر الامر شمایم فتح وظفر مشام امراء غضنفر اثر رامعطر گردانیده صارم کرد روی ادبار بوادی فرار آورد غازیان عظام پسر و برادر بعضی از سرداران لشگرش را بکمند اسر مقید ساخته فوجی کثیر ازمتابعانش را بقتل رسانیدند وتمامی ایل والوسش را غارتیده سالماً غانماً عنان مراجعت بصوب اردوی اعلی معطوف گردانیدند ودرخوی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بیرام بیك وخلیفة الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت کیفیت آن محاربت وشکست اعداء دولت را مشروح معروض داشتند وباصناف الطاف اعطاف شاهی اختصاص یافته رایت افتخار ومباهات برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که ازمصدر قهر وغضب قیامت لهب صادر گشت غازیان عظام جماعتی را که مأمور بودند باردو بازار برده هر یك را بعقوبتی که از آن بدتر نتواند بود قتل نمودند وپادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان درخوی قشلاق کرده مقرون بحصول آمال و آمانی ازساغر اقبال وکامرانی شراب عیش و وعشرت می نوشید و همواره مجلس همایون رابفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده درتمهید بساط انصاف ومعدلت میکوشید نسیم عنایت ربانی ازمهب سعادت جاودانی منتسم وغنچه عاطفت یزدانی درچمن سلطنت وجهانبانی تبسم (والحمدلله المنعم المکرم)

گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز درروز نوروزوتوجه نمودن جهة دفع شرعلاءالدوله ذوالقدر بمساعدت بخت فیروز

نظم چون ابر بهار شد گهر بار☆ برگشت زدر کنار گلزار بشگفت زباد صبح لاله☆ آورد ببزم گل پیاله افروخت زتاب می رخ گل☆ برخواست فغان زجان بلبل شد شاخ شکوفه پرستاره ☆ صد چشم گشاد در نظاره پادشاه آفاق ازیورت قشلاق بیرون خرامید ودرمرغزاری که عذوبت آبش خاصیت چشمهٔ تسلیم ظاهر میگردانید ولطافت هوایش چون نسیم خلدروحی تازه بقالب پژمرده میرسانید منزل گزید وبترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آنروز

جهان افروز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغرهای دوستکامی در کشیده طبقات انام را بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرر ساخت **نظم** در آن روز شاه سلیمان سریر ✡ خدیو جهانگیر روشن‌ضمیر بیاراست بزمی گران پیشتر ✡ نظیرش نیاورده کس در نظر در آن جشن حکام روی زمین ✡ ولاتی که بودند دولت‌قرین بزرگان ملک و سران سپاه ✡ سپهبد امیران حشمت پناه کشیدند هریك بسی پیشکش ✡ به پیش شهنشاه خورشیدوش شهنشه زبان تلطف گشود ✡ مران سروران را نوازش نمود بانعام اسبان بازین و زر ✡ کمرها مرصع بدر و گهر قبای خز و افسر زرنگار ✡ زر نقد بیش از حساب و شمار مهان و کهان را سرافراز کرد ✡ بعالم در خرمی باز کرد نشستند اشراف عالی مقام ✡ بپای سریر سپهر احتشام بگردش درآمد می خوشگوار ✡ ز دست جوانان نسرین عذار رخ ساقیان از فروغ شراب ✡ برافروخت چون عارض آفتاب مغنی بصوت دف و چنك و نی ✡ دعا گفت بر شاه فرخنده پی که شاها لواء تو فیروز باد ✡ بعهد تو هر روز نوروز باد بنوروزت از بخت فرخ اثر ✡ بنوروز بت باد فتح ظفر و بعد از انقضاء ایام جشن و سور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسید که نامراد از بغداد گریخته و بعلاءالدوله ذوالقدر پیوسته و علاءالدوله دختر خود را باوی در سلك ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت خدام بارگاه شاهی لواء طغیان مرتفع گردانیده و اکنون باسپاهی از احاطهٔ دایرهٔ خیال افزون بدیار بکر شتافته و بسبب اهتزاز صرصر بیدادش در آن دیار آتش فساد اشتعال یافته سران لشکرش پردهٔ ناموس مردم میدرند و لشکر بیسیرتش هرجا چیزی میابند بغارت میبرند **نظم** لشکر ظالم ضلالت کیش ✡ مردم بدنهاد شراندیش جمله از شیوهٔ مروت دور ✡ یافته از فریب نفس غرور کرده پیوسته عزم جور و فساد ✡ مال و ناموس خلق داده بباد از استماع اینخبر نایرهٔ غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بفلك اخضر کشید و دفع شر آن بداختر بر ذمه همت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردید تواچیان قمر مسیر جهة رسانیدن جار روی باطراف و امصار آورده باندك زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن‌پوش و خنجرگذار و سراسر کینه‌کوش و ظفر آثار **نظم** سپاهی بلطف الهی همه ✡ سرافراز از تاج شاهی همه کمر بسته هریك بفرمان بری ✡ گشاده زبان ثناگستری پس آنکه پادشاه ربع مسکون بروز فرخ و بخت همایون اعلام زرنگار افراخته و دفع اشرار ذوالقدر را پیش نهاد همت ساخته عنان سمند گیتی نورد بجانب ارزنجان انعطاف داد افغان کورکه و نفیر باوج فلك اثیر رسیده هر کس در اردوی همایون بود روبراه نهاد **نظم** روانشد باقبال شاه جهان ✡ سعادت مساعد ظفر همعنان نهان از غبار مواکب سپهر ✡ مه رایتش ثالث ماه و مهر جنیبت کشانش ملوك عظام ✡ بفرمان بری مفتخر هر کدام و پس از آنکه ماهچه بیرق خورشید اثر ساحت ارزنجان را از نور وصول غیرت افزای آسمان گردانید و علاءالدوله برین معنی مطلع گردید بعضی از قلاع دیار بکر

را که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان قدیم خود سپرد وروی هزیمت بصوب البستان آورد کیفیت فرار او بعرض شاه فلك اقتدار رسیده همان روز نهضت همایون از عقب مخالفان دون اتفاق افتاد وعلاء الدوله در البستان نیز مجال توقف محال دانسته وزمرهٔ از متعلقان را بجانب روم گسیل کرد و فرقهٔ را بصوب شام فرستاد وخود با معدودی چند بکوه درنا که ازغایت رفعت قله آن سر باوج آسمان میساید وکره زمین ازفراز آن کمتر ازذرهٔ مینماید پناه برده متحصن شد و پادشاه مجاهد غازی درعین دولت وسرافرازی قطع منازل نموده بر بعضی ازولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و بهر شهر وقصبهٔ که رسید ابواب عدل واحسان برروی روزگار متوطنان آن بر گشود وچون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش رعد خروش گشت جمعی کثیر از لشگر ذوالقدر نقل حشری ازددصفتان عفریت منظر جامهٔ جنك پوشیده ودست بشمشیر وخنجر یازیده دربرابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند **نظم** صف آراست ناگه سپاه گران ✿ گرفته جهان را کران تا کران همه آهنین درع وخاراشکاف ✿ همه همچو روئین تن اندر مصاف وغازیان عظام نیز بتسویه صفوف پرداخته غریو کرنای وسورن زلزله درزمین وزمان انداخت وصدای نفیر و کوس گوش ساکنان گنبد گردون راکر ساخت **نظم** بر آمد زهردو سپه بانك کوس ✿ هوا نیلگون شد سپهر آبنوس چو برق درخشنده از تیره میغ ✿ همی آتش افروخت از گرز و تیغ آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران تندخوی دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت ومردانگی بظهور رسانیده بزخم نیزهٔ خطی قامت تیرمثال جوانان نوخاسته رامانند کمان خم کردند گاه ازتحریك شمشیر خونبار سر سروران مرد افکن وداع بدن مینمود واحیاناً حدت پیکان خاراگذار راه بیابان عدم درجسم دلاوران صف شکن میگشود لاجرم در هردمی خون محترمی برخاك ریخت ودرهر قدمی خاك وجود همدمی با خون برآمیخت **بیت** زبس کشته کامد زهردو گروه ✿ زخون خواست دریا وازپشته کوه وباآنکه درآن روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن خیل مخذول را به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای قراراستوار داشته تاشب درموقف کارزار بایستادند وچون جمشید خورشید از توقف درمیدان سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفته.وشعشعهٔ تیغ آفتاب به نیام غروب درآمده ازعکس خون کشتگان ساحت افق گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت پادشاه عالیجناب درمعسکر همایون نزول نمود وسپاه ظفر اقتباس راباقامهٔ لوازم پاس امر فرمود ولشگر ذوالقدر نیز بمراسم طلایه پرداخته آنشب تاصباح ازجانبین طریقهٔ احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهداران قضا و قدر دیبای زرنگار برفراز جوشن سیمابگون گردون پوشیدند و بلمعات تیغ برق کردار فضای دشت وهامون را نور و ضیا بخشیده درانعدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام بدن بی بدیل را بدرع زراندود آراسته بربارهٔ تیزرفتار دلدل آثار پولادسم قطاس دم برآمد وبتسویه صفوف لشگر

فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را بفر طلعت همایون غیرت افزای فضای سپهر بوقلمون گردانید واز آنجانب اشرار دیوسار ذوالقدر دربرابر آمده درین روز نیز حربی درغایت صعوبت بوقوع انجامید ومخالفان خیره‌سر بدستور روز پیشتر قدم ثبات استوار داشته بهنگام هجوم سپاه ظلام هریك ازفرق ناجیه وزمرهٔ باغیه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم برزبور فتح وظفر برافراخت وازاستعمال اشعهٔ اسنه و تیغ بیدریغ خیل ظلام شب محنت انجام رامغلوب ساخت بار دیگر غازیان رستم اثر شمشیر وخنجر کشیده روی بقوم پرشر ذوالقدر آوردند ودرین روز نسایم نصرت و برتری برشقهٔ رایت سالکان مسالك شریعت ودین بروزی وزیده اعدای واژون اختر آغاز انهزام کردند اما مضمون کلمهٔ (قل لن ینفعکم الفراران فررتم) شامل حال آن مردم گشت وسر پنجهٔ قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آنقوم بیدولت را در نوشت جهات ویراق ومتملکات ایشان بتمام درتحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت از صرصر غضب پادشاهی نایرهٔ فنا دربیوتات وانبار غله آنجمع خاکسار سمت اشتعال پذیرفت بیت بباد غضب آتشی برفروخت ☆ که شهر و ده خاکساران بسوخت و پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر ازمهم آنقوم مدبر عازم دیار بکر گشته برحدود شام عبور نمود وازحکام وسرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم‌پناه آمده لوازم نیاز ونثار به‌جای آوردند نوازش فرمود وچون هوای دیار بکر ازغبار موکب ظفر آثار عنبر بیز و مشکبار گشت بمسامع جاه وجلال پیوست که طایفه‌از توابع علاءالدوله درقلعه جزبرت توطن دارند وحصانت آنحصار موجب اغترار ایشان گشته شرایط فرمان برداری بجای نمیآرند وموکب همایون بدانجانب شتافته سپاه ستاره عدد بمدد بخت سرمد محیط آسا بگرد آنقلعهٔ متانت‌انتما درآمدند وبافروختن شعلهٔ حرب وجنك وانداختن تفنك وسنك پرداخته درروز دوم چندرخنه‌در دیوار آنقلعه که چون قبهٔ جوزا ازوصمت اختلال‌مصون بود افکندند وصورت فتح وظفر درنظر پادشاه فریدون فر جلوه‌گر شده حکم همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا ومزارعان را اصلا تعرض نرسانند واز اتباع علاءالدوله ذوالقدر هرکس یابند اسیر سرپنجه اقتدار گردانند و فرمانبران موجب فرموده عمل نموده چون کیفیت فتح قلعه جزبرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع ازمقام سرکشی وعناد درگذشته مقالیدحصون وبلاد را با تحف شایسته وتبرکات بایسته بدرگاه عالم‌پناه‌فرستادند واظهار عبودیت واخلاص نموده ابواب‌اطاعت وخدمتکاری برگشادند وپادشاه مخلص نوازدرباره آنجماعت انعام واحسان‌فرموده‌زمام ایالت ولایت دیار بکر را در قبضهٔ درایت محمد بیك استاجلو نهاد و طبل مراجعت کوفته عنان بطرف خلاط انعطاف داد در اثناء راه شرف‌الدین بیك که حاکم تبلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته شرف بساط بوسی‌حاصل نمود و جلیس سایرخدام عالیمقام گشته دست‌عنایت پادشاه برجیس قدرابواب لطف ومرحمت بر

روی روزگارش بر گشود وپس از آنکه ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط گشت مشاهده سیبهای حمرا براغصان درختان وتلون اوراق باغ وبستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوای نای ونوش ازایوان کیوان درگذشت وپادشاه گیتی فروز چندروز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته ازآنجا بخوی شتافت وفصل دی درخوی بوده پرتو انوار معدلتش بروجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت .

ذکر طغیان علاءالدوله ذوالقدر کرت دیگر وکشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر

درزمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه نیکخوی بود علاءالدوله ذوالقدر لشگر جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسرخویش که قاسم نام داشت و اورا بجهة اتصاف بصفت شجاعت ساروقیلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود ومحمد بیك استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله) واثق بوده دربرابر اعداصف آراگشت وهردو فریق نهایت کشش وکوشش بتقدیم رسانیده محمد بیك را صورت نصرت دست داد وساروقیلان وجمعی ازخویشان اورا غازیان شیر شکار اسیر کرده درقتل قوم ذوالقدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهرساختند ومحمد بیك از وقوع این فتح مبین مبتهج ومسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نمود وساروقیلان را با سایراسیران گردن زده رؤس نامبارك ایشان را باردوی اعلی روان فرمود قاصداو در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید و غریق انعام واحسان بجانب دیار بکرمراجعت کرده غایت عنایت شاهی راکه مشاهده نموده بود معروض محمد بیك گردانید اما علاءالدوله بعدازشنیدن این خبرمانندپلنك تیرخورده در خشم شده درماتم پسر سیلاب خون جگر ازچشم تر روان ساخت وباردیگر باجتماع یراق خیل وحشم پرداخت وپانزده هزار سوار عفریت منظر مریخ آثار فراهم کشیده دوپسر دیگر خودرا که کلانتررا گورشهرخ وخردتررا احمدبیك میگفتند سرداران آن سپاه گردانید وایشان را جهت طلب خون ساروقیلان بحرب محمدبیك استاجلو روان

مخفی نماناد که حسن بیك روملو دراحسن التواریخ درذیل وقایع خاقان سکندرشان وعلاءالدوله ذوالقدر مرقوم قلم صحت رقم نموده که عجیب است از صاحب تاریخ حبیب السیر که باآنکه درآن زمان بوده میانهٔ خاقان ظفراثر و علاءالدوله ذوالقدرسه روزه جنك نوشته باآنکه مقابله نیز واقع نشده اماصاحب تاریخ عالم آرای عباسی قایل بجنك سه روزه است چنانچه ما تن مبرور درمتن مذکورفرمود والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور ۱۲ حرره محمد التستری

ساخت ومحمد بیك ازهجوم اعداء شوم خبر یافته بازمستعد قتال گشت و درظاهر قلعهٔ حمید آمده تلاقی فریقین دست داده جنگی درپیوست که از نهیب آن عنان صبروشکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار پنجم بیرون رفت وسیلاب خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان شده قافلهٔ امن وسلامت رخت ازمرحلهٔ جهان بربست آخرالامر محمدبیك بباد حملهٔ صرصر اثرخیل بدخواه ذوالقدر راچون غبار بی‌اعتبار ازعرصهٔ روزگار برداشت وگور شهرخ واحمد بیك با بسیاری از اتباع درمعرکه کشته گشته زمانهٔ پربهانه وجود وعدم ایشان را یکسان انگاشت ومحمد بیك کرة بعد از اخری دست تمنا درگردن عروس فتح وفیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان را بر پشت ستوران بارکرد ومصحوب قاصدی قمرمسیر بپایهٔ سلطنت مصیر فرستاد وچون درآن زمان پادشاه خجسته شیم از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ابلچی استاجلو محمدبیك در ییلاق همدان سرهای دشمنان را بآستان ملایك آشیان رسانیده کیفیت آن فتح راکه ثانیا بیمن دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض گردانید وباصناف انعام واکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیاربکر بازگردید وچون خبر شکست علاءالدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آندیار که از وی کینه دیرینه در سینه داشت لشگر بسروی کشید و علاءالدوله درمیدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشتهٔ حیات بسیاری ازقوم ذوالقدر درآن معرکه منقطع گردید وبقیة السیف دراطراف آفاق پریشان شده نامراد درخدمت قیصرزاده دیار روم پیش گرفت وبیشائبه کلفتی وغایله مشقتی گلشن ممالك شاهی از خار آزارآن سالك طریق تباهی سمت امنیت پذیرفت وشاه صاحب تائید آن بهار وتابستان درمنتزهات ولایت همدان درکمال دولت واقبال اوقات خجسته ساعات بعیش ونشاط مصروف داشت ودرخلال آن احوال امیر نجم الدین زرگر منظور نظر کیمیااثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار واختیار برافراشت.

ذکر شمهٔ ازحال امیر نجم الدین مسعود جیلانی ورسیدن کوکب طالع او بدرجهٔ شرف و کامرانی

برضمیر کیمیا تاثیر مبصران معیار اعتبار وعیار شناسان کارخانهٔ روزگار در حجاب استار مخفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود دراوایل حال در سلك اشراف واعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود وبواسطهٔ کمال مهارت درصناعت صیاغت از امثال واقران ممتاز ومستثنی مینمود و درآن ایام که آن گوهرکان الطاف الهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهجان بسرمیبرد امیر نجم الدین مسعود بنابرارادتی که نسبت بدودمان پیغمبری سیمامنتصبان خاندان حیدری ثابت داشت نادیده

نقش محبت آن قرة العین ولایت را بقلم اخلاص برخاتم دل نگاشت وانگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال پیغام فرمود که شعر سلام علی من شاقنی بوصاله ☆ وان لم افز الا الطیف خیاله عشقت وما ابصرت غیرانني ☆ سمعت من الحاکین وصف جماله زبس وصف حسن تو بشنیده ام ☆ بجان مهر روی توورزیده ام چنان در دل ودیده جا کردهٔ ☆ که گوئی تورا سالها دیده ام وچون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید و نقد اخلاص آنسالك طریق رشد و رشاد درمعیار ضمیر پادشاه کامکار مانند طلاء مهری تمام عیار نمود بسکهٔ قبول مقرون شده قاصد مشمول انعام واکرام رخصت انصراف یافت وبعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطهٔ اردبیل مراجعت وصیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت امیر اسحق بود ودر مذهب تسنن غلو مینمود دانست که امیر نجم الدین مسعود به ملت علیه امامیه عمل می نماید و نسبت به آن قدوهٔ اولاد خیر البریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوك میفرماید بنا بر آن امیر اسحق را برقتل آنجناب اغوا کرد وامیر نجم الدین ازینمعنی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورد ودر آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته درسلك سایر خدام پایهٔ سریر اعلی انتظام یافت وپرتو آفتاب عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بروجنات احوالش تافت وچون آنجناب بصفت فراست وکاردانی وسمت کیاست وفضایل نفسانی اتصاف داشت وبحلاوت گفتار ومحاسن کردار از امثال واقران ممتاز بود همواره تخم جود واحسان درزمین طوایف انسان میکاشت باندك زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد ودرخلال احوال مذکور بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سر-افراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملك ومال آورد پایهٔ قدر ومنزلتش از تمامی امراء عظام ومقربان بارگاه فلك احتشام درگذشت و درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشراف واعیان عراق وفارس وآذربایجان گشت مثنوی بلطف پادشاه بنده پرور ☆ خدیو دین پناه عدل گستر پناه سروران درگاه او گشت ☆ فلك حیران بعز وجاه او گشت وآن امیر صافی ضمیر درتدارك اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری دربعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود ودر ترفیه حال اصحاب فضل وکمال کوشیده باناملِ معدلت ابواب مکرمت برگشود مثنوی در جود وسخا برخلق بگشاد ☆ نبودش کام غیر از دفع بیداد بیمن التفات شهریاری ☆ بناء عدل را داد استواری زابر لطف او اطراف عالم ☆ چو گلزار ارم گردید خرم

ذکر تعداد بعضی از وقایع بغداد و درآمدن آن مملکت بتحت تصرف پادشاه والانژاد

چمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از رشحات

سحاب قلم این حکایت را بدین سان رقم میزند که بعد از رفتن نامراد نزد علاء الدوله ذالقدر یکی از امراء شجاعت اثر باریک نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت واستقلال انداخته بآستان ملک آشیان شاه جهانیان نشتافت بنابر آن در پائیز سنهٔ اربع عشر و تسعمائه که ولایت همدان از فروغ ماهچهٔ رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت رای باریک بین خسرو حشمت آئین متوجه انقیاد باریک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیک یساول راکه ازجملهٔ بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که ببغداد رفته باریک را بطاعت خدام سدهٔ سدره منزلت ترغیب نماید واز وخامت عاقبت عصیان بترساند ومصحوب او تاج وخلعت جهة باریک فرستاد وخلیل بیک متوجه دار السلام شده چون باریک بر قرب وصول او اطلاع یافت جمعی ازمردم نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیک را باعزاز و احترام تمام بدار السلام در آورده باریک درباغ میرزا پسر بداغ باوی ملاقات نمود و بلوازم تعظیم وتبجیل ومابعد من هذا القبیل اقدام فرمود ونسبت بنواب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت وانقیاد کرد وبپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز ومباهی گشته جمعی کثیراز مردم خود را تاج پوشانید ودر بارهٔ خلیل بیک طریقه انعام واحسان بجای آورده جهة ایستادگان پایهٔ سریر اعلی پیشکشهای شاهانه مرتب گردانید وآن اجناس نفیسه وامتعهٔ شریفه را با بواسحق شیره جی که ازجملهٔ اعظم امرایش بود تسلیم نمود واورا مصحوب خلیل یساول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی اورا بعرض نواب کامیاب رساند ونشان حکومت بغداد بنامش حاصل گرداند خلیل یساول وابواسحق شیره جی روی باردوی کیهان پوی آورده درهمدان سعادت زمین بوس شاه همدان دریافتند وکیفیت انقیاد واطاعت باریک را بوسیلهٔ امراء ملک آرا عرض کردند وتحف وتبرکاتی راکه همراه داشتند بنظر انور در آوردند وبنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل بآن بودکه باریک بار خدمتکاری بردوش گرفته وحلقه فرمان برداری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بچشم التفات در پیشکشهای او ننگریست امانسبت با بواسحق شیره جی اصناف الطاف مبذول داشته اورا فرمود که باریک را بگوی که اگر صحیفهٔ ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی راآراسته بآستان اقبال آشیان شتابی هر آینه بعواطف بیدریغ ما اختصاص یابی واگر نقد اعتقاد را بغل وغش نفاق مغشوش سازی بیشایبهٔ شبه دردار الضرب سیاست ببوته عقوبت بگدازی وچون ابواسحق شیره جی رخصت انصراف یافته بمجلس باریک رسید آنچه دیده بود وشنیده یک بیک معروض گردانید باریک تاریک دل بحسب ظاهر روزی چند شعار درمتابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذراینده بالاخره خیال قلعه داری کرد وروی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع ومضافات دار السلام غلهٔ حواله بسیار داشت وآنمقدار جو و گندم ازمردم بستاند که اگر

تا سه سال دو آن بلده متحصن میبود آن ذخیره بازوق او ولشکریانش وفا می نمود
در آن اثنا از قدوهٔ اولاد خیر البرا یا سید محمد کمونه که آبا عنجد در سلك اعاظم نقباء
نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوك میفرمود
متوهم شده آنجناب را مؤاخذ ومقید ساخت و در چاهی که بسان حوصله بخلا تنگ ومانند
فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده و باعلان کلمهٔ عصیان پرداخت و از
اینجانب فرمانفرمای مشارق ومغارب بعد از اجازت ابو اسحق شهره جی عزم تسخیر عراق
عرب جزم فرموده حسین بیك لله را بافوجی از شیران بیشهٔ رزم منغلای سپاه گردانید
ومواکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله بیك بآهستگی در حرکت آمد و باریك اینخبر
شنیده اضطرابش از پیشتر بیشتر گردید و پس از وصول حسین بیك لله بدو منزلی بغداد
باریك مصلحت جنك وصلح ندیده در شبی که ابر چون دل دیدهٔ عاشقان شعلهٔ برق
می افروخت و باران اشک می ریخت و مانند حال زار مهجوران نالهٔ رعد با نوای گریه می
آمیخت تنك بر اسب فرار کشیده از دجله بگذشت ومقرون بانواع تعب بطرف حلب گریخت
روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده باوج جاه
رسید و انوار طلعت با بهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت
اضاءت بخشید بغدادیان بسر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند و دو کس پایان
رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف ونحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون
آوردند و زمام اختیار آن دیار را بقبضهٔ اقتدار آن زبدهٔ اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی
خدام موکب شاهی ظاهر کردند و لله بیك در روز جمعه بچهارباغ ظاهر بغداد رسیده
سید محمد در آن روز نخست بمسجد جامع تشریف برد وخطبه را بنام والقاب پادشاه
عالیجناب مزین ساخته شرایط کمال اخلاص واطاعت بجا آورد و بعد از اداء نماز خرم و
سرفراز به بیرون شهر شتافته با لله بیك نسبت بآنجناب غایت تعظیم واحترام مرعی داشته
ابواب الطاف بر روی روزگارش بر گشود وچون خبر فتح بغداد از عرضه داشت سید محمد
کمونه و حسین بیك لله بعرض نواب کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی
قیام نموده ایالت آنولایت را بخلفا بیك مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از
موکب ظفر اثر متوجه بغداد گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفاء بنی عباس بر مسند
حکومت نشست و بتمهید اساس مرحمت وانصاف پرداخته ابواب ظلم واعتساف بر بست

گفتار در بیان وصول پادشاه فلك احتشام بدار السلام و مشرف
گشتن بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام

دران ایام که دست عنایت مفتح الابواب عز شأنه وعظم سلطانه مقالید فتح دار السلام

بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والانژاد نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت بنشاط شکار اشتغال مینمود وهرروز بمساعدت بخت فیروزشاه بازهمت بلند درهوای صید ملك پرواز داده بتانی طی مسافت میفرمود ومقارن آن فتح حدود دارالسلام از پرتو ماهچهٔ الویهٔ ظفرعطیه مانند فضای سپهرازفروغ چهرهٔ ماه ومهرصفت اضائت پذیرفت وخبرقرب وصول موکب گردون اساس بدارالملك خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا واشراف درمصاحبت سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه وعوام‌الناس درغایت انبساط وسرور بنظارهٔ موکب پادشاه منصوراز شهر بیرون شتافته ابواب فرح وحضوربرروی خود گشودند وچنانچه در آندیارمعهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردندوچون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشأن افتادسر آن گاوانرا ازتن جدا کرده در پای بارگیر فلك مسیر صاحب تاج وسر برافکنده مراسم ثنا ودعا بجای آوردند **مثنوی** که ای شاه فلك قدر جوانبخت✿زپایت سر بلندی یافته تخت جهان یکسر چودارالملك بغداد✿زانصافت همیشه باد آباد براه بندگانت خصم مخذول✿بسان گاوقربان باد مقتول ووفوراخلاص وحسن اعتقاد اهالی بغداد درنظرعالی اثرپادشاه والانژاد مستحسن نموده با نامل عواطف بیدریغ ابواب اشفاق برروی امید ایشان بگشاد وبتاریخ بیست وپنجم جمادی‌الاخری سنه اربع عشروتسعمائه درچهارباغ میرزا پیربداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغدادیان را درظلال عدل‌واحسان‌ماوی داد وپایهٔ قدر ومنزلت سید محمد را بمزید لطف ومکرمت بلند ساخت واورا باعلی‌مراتب جاه‌وجلال رسانیده بزبان‌عنایت ومرحمت بنواخت آنشب پادشاه عجم وعرب مقرون باصناف عیش وطرب درآن مقام راحت انجام بسر بردوروز دیگرعزم طواف عتبهٔ علیه عایره کرده روی بدشت کربلا آوردوبعد ازوصول بدان‌مشهد عطرسا ومرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید وشایدمرعی داشته روی‌نیازبرآن خاك پاك‌سود وبزبان مناجات عرض حاجات کرده ازروحانیت سیدالشهدأعلیه‌الصلوة والثنا استمداد فرمود ومجاوران آن روضه بهشت نشان را بانعام نذور وصلات موفور خوشدل ومسرور گردانید وازنفایس اجناس‌زربفت قبرپوشی ترتیب داده برصندوق‌تربت جنت رتبت پوشانید ارکان واطراف آن مطاف معتکفان‌حظا برقدس‌راپرده‌های‌زرنگار که منقش بودبنقوش بدایع آثارزیب وزینت درافزود ودوازده قندیل طلا هریك چون شعلهٔ آفتاب نورافزا برقبهٔ‌عرش فرسا وقف‌نمود و صحن آن گنبد فیض آئین رااز گلیمهای ابریشمین چون سپهر برین مزین ساخت وساحت آن منزل فردوس قرین را بمژگان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت دروقت شیلان خوانسالارآن آستان‌سلطنت آشیان‌از انواع حلاوا واطعمهٔ فراوان آنمقدارحاضر آوردند که تمامی زواروومجاوران‌روضهٔ‌بهشت آثار ازآن محظوظ وبهرورشده‌زلهابخانها بردند ویکشب‌پادشاه حسینی نسب‌درسرمرقد جد بزرگوارسلام‌الله‌علیه بالعشی والابکارمعتکف‌بوده روزدیگرعنان مراجعت منعطف

ساخت و بحله شتافته از آنجا لواء عزیمت بصوب خطهٔ نجف برافراخت والتجا بآستانهٔ قدس منزلت وعتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیاو پناه اصفیا امام المشارق والمغارب مظهر العجایب ومظهر الغرایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه من الله المواهب فرموده باقدام نیاز آداب طواف آن روضهٔ عرش مطاف بجای آورد ودر آن حریم واجب الاعزاز که کعبه اهل رازو سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص برزمین سوده مرادی که داشت ازواهب العطیات مسألت کرد **مناجات** بگفت ای تاج بخش پادشاهان ✿ بسر افسر نه گیتی پناهان برافرازنده رایات شاهی ✿ بامرونهی تو شاهان مباهی زلطف تست ما را سرفرازی ✿ رعیت پروری مسکین نوازی بامیدت دل غمناك خرسند ✿ فرحناك از غمت جان خردمند زفضل تست چون اقبال جاوید ✿ ززیلت نیست کوته دست امید خداوندا باین شاه شرفناك ✿ وصی پادشاه تخت لولاك همایون دوحهٔ باغ امامت ✿ نضارت بخش گلزار کرامت علی مرتضی سلطان کونین ✿ بچشم مردمی چون مردم عین که ازعدلم جهان را خرمی ده ✿ اساس دین بسعیم محکمی ده برارباب حسد فیروزیم بخش ✿ بملك سروری بهروزیم بخش چنانم سرفرازی ده بعالم ✿ که ننشیند بدل گرد ملالم وازامداد روحانیت حضرت شاه ولایت انوار اجابت دعوت بر باطن خجسته میامن آن قدوهٔ دودمان امامت پرتوانداخته سر ازسجده برداشت وسدنهٔ آن سدهٔ سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا نوازش فرمودو همگی همت فیض انتما بر ترفیه حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه بحله باز گشت از آن مرحله عنان غزو وجهاد بصوب منازل اعراب غزیه که در بریهٔ جهالت سرگردان بودند تافت و بعدازوصول بسروقت آنجماعت بسیاری از ایشان را کشته واموال وجهات را غنیمت گرفته شکار کنان بدار السلام بغداد باز گشت وصیت فتح عراق عرب دراطراف آفاق اشتهار یافته طنطنهٔ حصول آمال و آمانی آن مهر سپهر کشورستانی از شرفات غرفات آسمانی در گذشت وشاه دین پناه بعدازوصول بدار السلام بشرف طواف روضهٔ عطر بارو مرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی واعاظم ابوابراهیم موسی الکاظم وامام کرامت نژاد مرجع اصحاب رشد ورشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه هدایت دثار بود لوازم نیاز بجای آورد ومجاوران آن خجسته مکان را باصناف انعام واحسان خوش دل وشادمان گردانید آنگاه بسامره خرامید و بسعادت زیارت عتبهٔ کعبه مرتبه قدوهٔ اولاد رسول امی هاشمی امام علی النقی وامام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت وبدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته پرتو انعام واکرامش بروجنات حال سدنهٔ آن مقام لازم الاحترام تافت وموکب پادشاه عدالت نهاد ازسامره ببغداد بازگشته دراثناء راه بنشاط شکار پرداخت و بعد ازوصول بدار السلام عمارتی را که در آن ایام بموجب فرمودهٔ آنحضرت درفضائیکه نزدیك بدروازهٔ قراقابوست بنا کرده بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت واز آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلك بنان گشته توجه فرمود وپس ازفراغ از آن امر قصد

شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران پیلتن وهژبران مردافکن بود روان گشت ودر نواحی آن بیشه‌شیزی که نور گردون ازمهابت آن درصید گاه فلك‌روز مختفی میبود ازدور نمودار شدو پادشاه شیر شکار که خم کمان ابرویش هلال مثال پیوسته بگشادگی چهرهٔ اقبال اشارت میکندوصدای خدنك دلستانش همواره نوای وصول بنشانهٔ مقصود درخم طاق گردون می افکند تنهانزدیك آن ددرفت وازبخت سرمد مدد یافته بیك‌چوبهٔ تیر مرك تأثیر آن شیر دلیررا برخاك هلاك انداخت رامی بر برج قوس ازمشاهدهٔ آنجلادت انگشت تعجب بدندان گرفت وشیر چرخ ازسهم آن‌رمی خائف گشته‌در بیشهٔ اختفاخفت وشاه‌ظفر پیشه‌از آن بیشه ببغدادمراجعت فرموده کرت‌دیگر برواج ورونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت و جهة هریك از آن شش عتبهٔ کعبه مرتبه نقاره وراتبه مقرر ساخت وفرمود که نجاران هنرمند ومهندسان خاتم بند از اطراف ممالك محروسه در بغداد جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلامی وختائی درغایت تکلف وزیبائی ترتیب دهند وصنادیق قدیم رااز آن مراقد عطرپاش برداشته صندوقهای مجدد رابجایش نهند آنگاه خلیفةالخلفا راکه تاآن غایت خادم بیك لقب داشت مکنی بابوالمنصور وملقب بخلیفةالخلفا گردانید و بتجدید حکومت عراق عرب وتمشیت مهام مزارات ائمه کرام راعلیهم السلام بوی تفویض نمودو آنجناب رابانعام تاج زردوزی وخلعت خاص واسب تازی بازین زرین وکمرشمشیر بند و بارطلا وصراحی وطبقچه‌وپیاله که آنها نیز مجسم ازطلابود مفتخر و سرافراز ساخت وماهچهٔ اعلام ظفراعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان درخم طاق آسمان انداخت .

ذکر اضائت ولایت حویزه وشوشتراز شعشعه ماهچهٔ رایت پادشاه دین پرور وبیان وصول حاکم لرستان ملك رستم بآستان خلافت آشیان خسرو عدالت شیم

برطباع آفتاب شعاع اصحاب فضل وهنرفروغ اینمعنی نورگستر خواهد بودکه جماعتی ازاعراب جزیره که ایشان رامشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه‌ولایت علیه السلام والتحیة قایلند وچنان استماع افتاده که بعدازمبادرت بعبادتی که معهود آنقوم است ایشان را کیفیتی طاری میشود که درآن حالت مطلقاتیغ وتیر بر بدن ایشان تأثیر نمیکندچنانچه قبضهٔ شمشیردرزمین فروبرده وشکم بر نوك‌ش نهاده قوت میکنند ولفظ علی الله برزبان میرانند تاآن شمشیرمانند کمان خم میشود یامیشکند و دراکثر اوقات حاکم آنطایفه یکی ازسادات میبود و دراوایل طلوع آفتاب دولت شاهی ازمطلع تائیدات الهی سلطان محسن برایشان حاکم بود ودرین ایام که فتح بغدادروی نمود بمسامع جاه‌وجلال پیوست که سلطان محسن‌مانند هرموجود وممکن بعالم فناشتافته وشعشهٔ انوار ایالت بروجنات

احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که ازفیض عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند ورقم نسخ براحکام شریعت غرا کشیده بادیهٔ ضلالت وغوایت می پیمایند بنا برآن دفع شر آنجماعت بیدین برذمهٔ همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود واز دارالسلام بغداداعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که درآنزمان دارالملك حکام مشعشع بود توجه فرمود مثنوی روانگشت شاه فلك مرتبه ✿ خدیو جهانگیر جم کوکبه روان دررکابش کهان ومهان ✿ جنیبت کشانش ملوك جهان در اثناء راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملك رستم بسلوك طریق ظلم وستم اقدام مینماید و از توجه سایهٔ علم ظفر شیم استنکاف نموده ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود نمیگشاید وفرسان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود بیرام بیك قرامانی وحسین بیك لله با قرب ده هزار نفرازسپاه رستم اثرجهة دفع شرملك رستم عازم لرستان گشتند وموکب منصور بدستورمتوجه دارالملك مشعشع بوده چون اینخبر بحویزه رسید سلطان فیاض بالشگری که بنوك سنان سندان گذارمغفرمهر ازفرق سپهرربودندی و به پیکان خدنك خارا شکاف خون ازشریان شیران بیشه مصاف گشودندی ازشهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال بایستاد وپادشاه والانژاد بعد ازوصول بنواحی معسکردشمنان بد اخترمیمنه ومیسره را بفروجودامراء صف آراء کشورگشاویمن جلادت غازیان رستم توان رزم آزمای آراسته ومستحکم گردانید وانوارتوق خورشید منجوق ازمطلع قلب طالع گشته دراطراف و جوانب مواکب ظفرمناقب ازصفوف شجعان فیروزی مواهب حقیقت آیهٔ (کانهم بنیان مرصوص) بظهورانجامید آنگاه ازهردوطرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمهمیز ستیزازجای برانگیخته دریکدیگر آویختند وبآبیاری تیغ آتشبارنقش ترحم ازلوح خاطر شسته خاك معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیرمانند عشاق مشتاق بتقبیل سرو روی جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد وپیکان آتش فشان درسینه وپهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد **نظم** خدنك بلا فتنه انگیز شد ✿ سنان ستیزنده خونریز شد زخون یلان گشت میدان جنك ✿ چوبحری که آبش بودلاله رنك درآن ژرف دریای پر خون ناب ✿ سرسر کشان گشت همچون حباب ودرآن روزازوقتی که فضای معرکهٔ سپهر بانوار تیغ زرنگارخسروثوابت وسیارسمت اضائت گرفت تا زمانی که اطراف افق ازعکس خون کشتگان گونهٔ لعل ومرجان پذیرفت درآن میدان هولناك ازجانبین لوازم خونریزش وشرایط کشش و کوشش بجای آوردند ودرآخرروز که هنگام غروب شعشعهٔ اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام وحامیان حوزهٔ اسلام بهیأت اجتماعی حسام خون آشام ازنیام انتقام کشیده برارباب ظلم وظلام تاختند وبیمن دولت پادشاه اسلام کمال سعی واجتهاد بتقدیم رسانیده فیاض را با بسیاری ازامراء برخاك هلاك انداختند **رباعی** دشمن که کند بلشگرشاهی جنك ✿ بیشبهه زمین زخون اویابد رنك روبه نبودحریف سرپنجهٔ شیر ✿

نخجیرچه سان زید بمیدان پلنك ودر نماز دیگر آنروز پیکر فتح وظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای (فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین) بمسامع جاه وجلال رسیده بقیة السیف لشکر مشعشع (کانهم حمر مستنفرة فرة من قسورة) پشت ادبار بر معرکهٔ فرار کرده اموال و یراق ایشان غنیمت غازیان گردید وشاه عالم پناه بر تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امراء معدلت آئین مفوض ساخت وعزم دزفول فرموده درضمان عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخش بدانجانب برافراخت بعداز وصول بنواحی آنحصار حاکم آنجا باقدام اطاعت وانقیاد پیش آمده بیشائبه اهمال وامهال مقالید شهروقلعه تسلیم نواب بارگاه فلك اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف شوشتر نهضت فرمود حاکم شوشتر که درآن زمان درقلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمانفرمای ربع مسکون خبر یافت دانست که روباه حیله سازرا مقاومت با شیرژیان از جملهٔ محالات است و پشهٔ حقارت پیشه را توقف در برابر بادصرصر از قبیل ممتنعات ازجنس زروگوهرواجناس نفیسه دیگرواسب واشترواستر آنچه میتوانست جهة پیشکش سرانجام کرد وبارشاد ملهم عقل ازمضیق حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته شرایط انقیادو بندگی بجای آورد وشوشتر نیز مانند حویزه بحوزه تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده یکی از امرا بضبط آن مملك تعیین یافت وانوار معدلت ورعیت پروری بروجنات روزگار رعایاء آنجائی تافت اما قضیه امراء ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند بر ینمنوال فیصل یافت که چون ملك رستم ازقرب وصول ایشان آگاه گشت چارهٔ کار منحصر درفرار دانسته ازسر ملك ومال در گذشت و با معدودی از ملازمان پناه ببعضی ازجبال حصین برد وامراء نصرت قرین بحدود آنکوه رفته در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایهٔ سریر اعلی بدورسید مراجعت نمود ودرظاهر قلعه سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب باداء دعا وثنا گشود وبیرام بیك ولله بیك بعد ازمعاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر درباب ختم مادهٔ فساد رستم سعی فرمودند وهمدران ایام مهم او بغایت عجزواضطرار انجامید واعتماد بر کمال کرم پادشاه فلك اقتدار کرده قاصدی نزد امراء عالیشان فرستاده امان طلبید وایشان ایلچی اورا نوازش نموده مراسم عهدوپیمان درمیان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملك رستم میان خوف ورجا بخدمت امرا شتافت وایشان مقضی المرام طبل مراجعت کوفته هنوزاردوی همایون درحدودشوشتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند ورستم را بپایهٔ سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت عجزونیاز رستم را مشاهده فرمود ازوفور مرحمت جبلی برحال موفورالاختلالش ببخشود واورا بانعام تاج عالم خراج وخلعت خاص اختصاص داده محاسنش رابلآلی آبدار ودرشاهوار ترصیع نمود وملك رستم مدتی بآن هیئات ملازمت سده سدره مرتبت میکرد آنگاه بتفویض ایالت

ولایت لرستان سرفراز گشته روی بوطن مالوف آورد

ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی به مملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه بی انباز

شاه عالی گهر از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنا بـر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خوشخرام بصوب مملکت فارس تافت وچون حدود قصبهٔ دار الجرد مضرب عساکر بهرام انتقام گشت و نزد خدام خسرو گردون غلام بوضوح پیوست کـه درجبال آنولایت بز کوهی که فادزهر حیوانی ازو حاصل میشود بسیاراست عزم صید وشکار از ضمیر فیض آثار سر برزد وجنود ظفر شعار براطراف آن جبال وتلال محیط گشته چندشبانه روز جانوران شکاری راندند ودر قمورقا آن مقدار وحوش وسباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطهٔ کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ تیز چندان بز کوهی و نخچیر برخاك هلاك افکند که شرح آن بتقریر و تحریر تفسیر پذیر نیست وچون طبع اشرف اعلی را از تیر انداختن وتیغ راندن ملالت روی نمود امـراونوئینان وخواص ومقربان بآن امر پرداختند ودر آخر کار تمامی افراد اجناد ولشگریان در قمورقا تـاخته سایر آن جانوران را غرقه بخون ساختند و ماهچهٔ اعلام هدایت اعلام از دار الجرد بصوب مقصد حرکت فرمود مقارن آنحال اخی بیك که درخلال احوال مذکوره برسم رسالت نزد والی هرموز وامیر علاء الملك حاکم لار رفته بود باز آمد وخبر اطاعت ایشانرا بمسامع ایستادگان پایهٔ سر براعلی رسانید و نفایس اجناس وتبرکات بیقیاس راکه پیشکش فـرستاده بودند برطبق عرض نهاد وبشرف قبول اقتران یافت و پادشاه دوست نواز خرم وسرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید ودرفصل بهار نیز درمنتزهات آنولایت بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان بارگیر عالم نورد بجانب قصر زرد منعطف گردانید ازجملهٔ وقایع لیل و نهار که در آن زمستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیریار احمد اصفهانی که درسلك اشراف طبقات انسانی انتظام داشت درشیراز بیمن اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تـربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شدواز روی وقوف کاردانی درسرانجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی محمد کاشانی که بعالی منصب صدارت معزز بود واز غایت تقرب ونیابت دراکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال نهاد وبخار غرور وپنـدار بکاخ دمـاغ راه داده نسبت بامیر نجم الدین ابواب مخالفت باز گشاد ودرغیبت آنجناب درروزی که پـادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بودواز دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب

ارغوانی تجرع مینمود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی تصرف دارد اگر او را به بنده سپارند با ندك زمانی آن مال بسیار را بخزانهٔ عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام مهام سلطانی ظاهر میگردانم بادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرد و همدران ایام کیفیت حال را با امیر نجم الدین درمیان نهاده قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم الدین او را مصادره ومؤاخده نمود در آن اثنا آن مقدار قبایح افعال وفضایح اعمال ازوی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شد و کار از شفاعت امراء وارکان دولت درگذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت بامیر شریف الدین علی که از جملهٔ احفاد امجاد اعلم افراد انسانی سید شرف الدین علی الجرجانی بود ودر اکتساب فضایل نفسانی متتبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب بلند مرتبت دخل کرده پرتو انوار عاطفت بادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت .

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از ولایت فارس بجانب عراق و آذربایجان وانتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت معبود منان

چون بادشاه فلك اقتدار چندروز در نواحی قصر زرد بامر صید وشکار پرداخت و آن فضای خضرت افزا را از خون آهو ونخچیر سرخ ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان فرمود و بعد از وصول بمقصد میدان آن بلدهٔ جنت نشان در نظر همت آنحضرت تنك نموده بگشاده ساختن آن فرمان دادو فرمانبران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند عرصهٔ امید وسیع گردانیدند و بادشاه عالیجاه یکدو هفته آنجا باسب تاختن وتیر برقبق انداختن پرداخت واز اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان در صیدو شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانید ودر فصل پائیز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید واردوی ظفر- نشان از آنجا متوجه دار الملك آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح وسرور بآئین بستن شهر پرداختند ودر کمال نشاط وانبساط لوازم نیازو نثار بجای آورده مراسم اخلاص ودولتخواهی ظاهر ساختند وحضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش وطرب اوقات گذرانید آنگاه بجانب خوی توجه فرمود ودر اثناء راه مزاج باابتهاج امیر نجم الدین زرگر از نهج اعتدال بمنهج اعتلال انتقال نمودو التهاب آتش تب اسباب حیات جناب وکالت مآب را در بوتهٔ مرض بگداخت واشتداد حرارت سوء- المزاج قوی محر که را ضعیف ساخته آنجناب را از پای در انداخت تلطیف غذا واستعمال دوا اصلا فایده نداد و آن امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بباغ خوبانه که بخمنه اشتهار یافته ودر هشت فرسخی تبریز است روی بجنة المأوی نهاد پادشاه والا نژاد را از مفارقت

آن خدمتکار اخلاص آثار حزن وملال بسیار روی نمود وروح شریفش را بختمات کلام و اطعام فقرا وایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود وبعد ازانقضاء ایام تعزیت آنخسروصافی طویت امیر یاراحمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید ونجم الدین ثانی لقب داده رایت اعتبار و اختیارش را بفرق فرقدین رسانید تمامی امرا و وزرا وارکان دولت رابمتابعتش مامورساخت وسرانجام امورملکی ومالی را برأی صوابنمایش بازگذاشته اورا بزبان لطف وعنایت بیغایت بنواخت ونجم بیك ثانی نیز امیری صایب تدبیر بلند همت بود ودرایام‌اقتدار با صغارو کبارروزگار برنهج عدالت سلوك نمود بعد ازآن پادشاه سلیمان مکان‌ازخمنه الویهٔ ظفرعطیه بجانب خوی برافراشت وتاوقت یورش شروان درمواضع نزه‌آنولایت اقـامت داشت ودرآن اوقات میرزا بیك علائی که از سایروزراء نواب آستان کشور گشا بعلوقدرو وفوراختیارممتازو مستثنی بود ببعضی ازجرایم متهم گشته وسعایت امیرنجم‌الدین ثانی مدد علت شده عالم فانی را بدرود نمود

گفتار در بیان توجه موکب ظفر نشان بولایت شروان کرت ثانی ومراجعت کردن بعد ازحصول آمال وآمانی

درمبادی فصل‌دی واوایل زمستان وخنکیهای دی که‌عارض خوبان گلروی ورخسار بنفشه مو بان‌فرشته‌خوی نیلوفری گردید وجمشید‌خورشید بزمستان‌خانه‌جدی شتافته سنجاب سحاب بردوش کشید **نظم** گلگونهٔ عارض بتان شد ☆ ازباد خنك بنفشه مانند خورشید زبیم لشگردی☆جوشن زسحاب دربرافکند پادشاه صاحب‌تائید شنید که شیخشاه کرت‌دیگر در شروان‌رایت طغیان‌برافراشته وباستظهارقلاع متین واعتماد سپاه‌جلادت آئین نقش سلطنت واستقلال براوح‌خاطر نگاشته‌دراداء باج‌وخراج تغافل‌واهمال مینماید‌وابواب تعظیم واحترام برروی‌ایلچیان آستان سپهراحتشام نمیگشاید **نظم** برافراخته رایت سروری☆نموده‌خیال جهان‌داوری بخدام‌خاقان‌باتخت‌وتاج☆نکرده‌زنخوت‌اداء خراج بناء‌علی‌هذا‌پادشاه‌مظفر لواءعزم جزم فرمود که نوبت‌دیگر رایت‌هدایت آیت‌بجانب‌شروان برافرازدوآنولایت‌را درحیز تسخیر کشیده چنانچه باید وشاید بتأدیب شیخشاه پردازد باوجود شدت بـرودت هوا وهجوم جنودبرف وسرما دراواسط سنهٔخمس عشروتسعمائه لواء‌کشور‌گشا بـدان طرف درحرکت آمد وفوجی ازامرا بموجب فرمان اشرف‌اعلی پیشتر بمعبرجواد شتافته جهة عبورموکب منصوراز کشتی جسر بستند وچون‌پادشاه عالیجاه قطع‌منازل ومراحل کرده بکنارآب رسید وازآن پل گذشته آوازهٔ وصول سپاه بحرجوش رعدخروش در بلاد شروان منتشر گردید شیخشاه ازمقاتلهٔ خسرودین‌پناه اجتناب واجب‌دانسته درقلعهٔ بیغرد تحصن نمودونواب کامیاب شاهی‌ازینمعنی وقـوف یافته بعضی‌ازارکان دولـت را

بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنحصار بقدم اطاعت و انقیاد موکب ظفرشعار را استقبال کرد و باصناف الطاف اختصاص یافته مقالید شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشابران رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقتدا بشیوه ستودهٔ کوتوال باکو نمود و بغایت عنایت شاهی سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش درافزود و برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهراساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیدند و منظور انظار مراحم و الطاف گشته فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوالان قلعه دربند یار احمد آقا و محمد بیک پشت پندار بحصانت آن حصار استوار نهاده با آنکه خود بملازمت نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه کامران در بند فتح آنقلعهٔ بلند شده عنان یکران بدانصوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آنحصن حصین را که بروایتی از آثار اسکندر است برامراء حشمت آئین و غازیان ظفرقرین قسمت نمود و هر کس بمورچل خود فرود آمده صدای کورکه و نفیر باوج کرهٔ اثیر رسید و خروش سورن و نای زرین بنیان حصار سپهر دوار را متزلزل گردانید مع ذلك مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنك بردند و غازیان عظام نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای آوردند اما چون آنقلعه در متانت بمثابه ایست که دایرهٔ سور کوه مثالش با منطقة البروج دست تعصب در کمر دارد و کنگره فصیل بیعد بلش رفعت قلعه سپهر مستدیر را به پیش چشم در نمی آرد ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلك توانند چید و قاطبانش بهنگام احتیاج گوشت حمل را در تاب آفتاب کباب توانند گردانید **نظم** کنگر اوهست زبان جمله تن ☼ آمده با ماه سما در سخن خندقش از عمق بجائی رسید ☼ کز ته آن گاو زمین شد پدید فتح آنحصار استوار بمجرد استعمال آلات جنك و پیکار تیسیر نپذیرفت و پادشاه صایب تدبیر در حل آنعقده تأمل نموده نقبچیان آهنین چنك را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و آنجماعت آغاز کار کرده در عرض پنجروز دوازده نقب ببروج قلعه دربند رسانیدند یار احمد و محمد بیك و سایر اهالی حصار چون حال بر اینمنوال دیدند ودانستند که هر چند در حراست آن موضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمهٔ (ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها) بالاخره شاه ظفرقرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه آویخته زبان بطلب امان گشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالمپناه آورده از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و دریای مرحمت آنحضرت در تموج آمده صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاك ساخت و همه را مشمول رعایت بیغایت گردانیده قلاده حکمت دربند را در گردن منصور بیك انداخت و ایالت سایر مواضع شروان به لله بیك تفویض نموده حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را که تا آن غایت در دیار بتر سران مدفون بود

بمحروسهٔ اردبیل نقل کنند وزمرهٔ از خواص بارگاه سلاطین پناه‌دوسنهٔ مذکوره متعهد آن‌خدمت شده جسدمطهر آنحضرت را بعد از انقضاء بیست ودوسال از قبر بیرون آوردند ودرمحفهٔ محفوف برحمت‌حی‌لایموت‌نهاده بمقبره منوره آباء عظامش بردند و حال‌آن‌که باوجود امتداد زمان اعضای‌روح افزایش ازهم نریخته بود ورنگ بشرهٔ مهار کش درغایت‌لطافت و نضارت مینمودوچون خاطرهمایون‌پادشاه ربع‌مسکون‌ازفتح شروان‌و نقل‌نعش‌مقرون برحمت‌وغفران فراغت‌یافت‌همدران‌زمستان‌عزم‌مراجعت‌جزم‌فرمودو ازمعبرجواد گذشته عنان‌جوادتازی‌نژاد بصوب‌قراباغ‌اران‌تافت‌وبقیهٔ‌ایام‌شتادر آن موضع فرح‌افزاگذرانیده در اوایل فصل بهار ومبادی اهتزاز ریاحین وازهارخورشید مثال متوجه بیت‌الشرف خویش‌گشت متوطنان تبریز بسبب وصول‌موکب ظفرشعار شاه فلك اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده تمامی‌دکان‌وبازار را آذین بستند وچنگ عیش وطرب ساز نموده بیمن‌مقدم مکرم فرمانفرمای عالم دربزم نشاط وخرمی نشستند و آن‌حضرت بیسط بساط عشرت پرداخته روزی‌چند درآن بلده بدولت واقبال بگذرانید آنگاه به ییلاق بیرون آمده درمرغزاری‌بهشت آثار منزل گزید ودرآن بهارپادشاه فلك پادشاه فلك اقتدار بقاعدهٔ استمرار درآن امکنه ومنازل گاهی دربزم خرمی نشسته بکام دل‌از دست ساقیان ماه سیماساغرصهبادرمیکشیدواحیانابرتخت عدالت ورعیت پروری‌برآمده مهمات رعایا وعجزه را بکفایت مقرون میگردانید ودر موسم تابستان‌که اثمار باغو بستان بمرتبهٔ کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه مظفرلوا زمان‌زمان در افزود آن‌حضرت عازم سلطانیه شده جهة مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکرها فرمان داد وبعد ازطی منازل درالنك خرقان نزول اجلال فرمود و روزی چند توقف اتفاق افتاد .

آغازداستان فتح خراسان فرازندگان اعلام نکته‌دانی وبرازندگان اورنگ سخن‌رانی برین دقیقه عارف وازین قضیه واقف خواهندبود که دولت ابدی‌الاتصال شاه ستوده خصال راخاصیتی‌است که هرصاحب توفیقی که ازسرصدق نیت وصفای طویت‌روی اخلاص ونیاز بساحت‌آستان اقبال‌طرازآورد از پرتوآفتاب عنایت ملك بی انباز نهال آمالش سایه‌گستر گشته غنچهٔ تمنایش درچمن‌مراد بنسیم سرافرازی شکفتن گیرد و هر وافرشوکتی که بکثرت اسباب حشمت مغرورشد رقبهٔ عبودیت درحلقهٔ مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت درنیارد باندك زمانی دوحهٔ عظمتش ازصرصرادبار انقلاع یافته ریاض مکنتش صفت وادی غیرذی زرع پذیرد نظیر فقرهٔ اخیر ازین تحریرصورت‌حال محمد خان شیبانی‌است که بعد ازفتح بلاد خراسان بسعت‌مملکت وبسطت ولایت ووفور خیل وحشم افزونی سپاه وخدم وکثرت آلات جنگ وجدال وبسیاری موجبات سلطنت

واستقلال مغرور گشته نسبت بنواب سدهٔ سدره منزلت درطریق فرمان برداری واطاعت سلوك ننمود وتیغ ظلمت زدای شاه کشور گشای رنك تکبر ونخوت اورا از آئینهٔ زمانه بصیقل تائید ایزدی بزدود مفصل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصی ترکستان تا حدود سمنان بحیز تصرف وتسخیر درآورد واولاد امجادخاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع کرد صورت غرور وپندار ونقش استبداد واستکبار برلوح ضمیر وصحیفه خاطر مرتسم ومنقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص ودولتخواهی سلوك نداشت بلکه اظهار خلاف وعناد کرده مقابله و مقاتلهٔ پادشاه غضنفر نهاد را سهل وآسان پنداشت ازاینمعنی غافل که بازهرچند بلند پرواز باشد با همای همایون فر سدرة المنتهی بال مساوات نتواند گشود وشنقارا گرچه سریع شکار بود باسیمرغ قاف ولایت عرصهٔ معارضه نتواند پیمود وشاه سکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت آثار محمدخان دوسه نوبت قاصدان سخندان مثل فضایل آیاب ارشد شیخ محی الدین احمد که درمیان طوایف انسانی مشهوراست بشیخزاده لاهجانی وجناب شریعت مآب فضیلت پناه قاضی ضیاءالدین نورالله را نزدآن خاقان عالیجاه فرستاد واورا بسلوك طریق رشد ورشاد ولزوم طریقهٔ اطاعت وانقیاد دعوت نموده وازارتکاب امور نالایق که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع فرمود اماآنسخنان اصلا موثر نیفتاد ومحمد خان بوفور جنود اوزبك مغرور بوده قدم در وادی فرمان برداری ننهاد بلکه درآن اوقات که شیخ محی الدین احمد لاهجانی ازنزد استادگان پایهٔ سریر عظمت وجهانبانی برسم رسالت آمده بودوامیر کمال الدین حسین ابیوردی را متوجه درگاه عالم پناه گردانیده درمکتوبی که مصحوب اوارسال داشت در قلم آورد که چون عزم گذاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق وآذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهدبود ومنشیان آستان ملایك آشیان درجواب این سخنان بوی نوشتند که مانیز عزم جزم کرده ایم که جهت طواف روضهٔ رضویهٔ علی را قدها تحف السلام والتحیة بدانصوب توجه فرمائیم لایق آنکه دراستقبال مواکب دولت واقبال طریق استعجال مسلوك دارند تا مراسم دوست نوازی ولوازم دشمن گدازی بدیشان نمائیم و محمدخان ازینجواب دربحر اضطراب افتاده درآن زمستان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشگری از راه بیابان بحدود کرمان روان گردانید تابعضی ازآنولایت را غارت کردند و نسبت برعایا و بیچارگان لوازم حیف وتعدی بجای آوردند بنابرین مقدمه دراواسط رجب سنهٔ ست عشر وتسعمائه که لوای کشور گشای سایهٔ وصول برالنك خرقان افکند وبموجب فرمان واجب الاذعان امرا وحکام عراقین وفارس و کرمان و کردستان ولرستان واران و آذربایجان با سپاه فراوان دراردوی نصرت نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان ودفع ظلم وجود محمد خان جزم نمود و جهت استمالت امرا و نوئینان در منزل سلطان بلاغی بترتیب

طوی عظیم فرمان فرمود و استادگان پایهٔ سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن وسور وموجبات عیش وحضور آنمقدار که سزاوار صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود سرانجام کردند ودر تکلف وتزئین مجلس بهشت آئین چنانچه باید وشاید لوازم سعی واهتمام بجای آوردند ودر صباحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار فلك دوار را بانوار طلعت همایون زیب وزینت بخشید ونقود نا معدود نجوم را نثار نموده اهالی روزگار را از وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهرور گردانید شاه صایب تائید تخت ابهت وکامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای بروج آسمانی ساخت وامرا وحکام وسران سپاه نصرت انجام را بار داده درباب یورش خراسان ومحاربهٔ محمد خان شیبانی قرعهٔ مشورت درمیان انداخت آنجماعت متفق اللفظ والمعنی آنسفر مقرون بفتح وظفر رامستصوب شمردند وشرایط دعا وثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال برزبان آوردند **مثنوی** که ای شاه دین پرور سرفراز ✿ خدیو جهان گیر کهتر نواز قضاباد بر طبق رایت مدام ✿ ظلال عنایات تو مستدام فضای فلك تختگاه تو باد ✿ گرام ملك درسپاه توباد بغیر از توای شاه فیروز بخت ✿ کسی نیست شایستهٔ تاج وتخت چه جای خراسان تمام جهان ✿ طفیل قدومت بود بیگمان ترا ایجهان دارجم اقتدار ✿ همه بندگانیم طاعت گذار برانیم یکسر که هنگام جنك ✿ شود دشمنت گربسان پلنك بسر پنجه چون شیر زور آوریم ✿ چوروباه اورازهم بردریم جزاین نیست مارا مرادی گر ✿ که بازیم درخدمتت جان وسر وهریك ازامرا وارکان دولت بقدر مکنت واستطاعت لوازم نثار وپیشکش بجای آورده جواهر اخلاص ونیاز برطبق عرض نهادند وکلاء پایهٔ سریر اعلی بموجب اشارت علیه تمامی حکام ونوئینان وسران سپاه را درموضع مناسب نشانده صلای عشرت وعیش دردادند اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین آفتاب دربزم فلك آغاز گردش کرده جامهای شراب رقیق بیغش بسان ساغر سیمین هلال درمحفل ثوابت وسیار رسم دوران بجای آورد **نظم** ببزم خسرو عالی مآثر ✿ شراب روح پرور گشت دایر ز جام کام بخش خسروانی ✿ جهان کهنه رانو شد جوانی نوای نی صلای عیش درداد ✿ لب ساقی زکام دل خبر داد سرود دلگشای بزم شاهی ✿ برقص آورد ازمه تا بماهی وبعد ازکشیدن اطعمهٔ فراوان وفراهم آودن سفره ودستارخوان دست درربار ودل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلك احتشام ازاسبان زرین زین مرصع لجام وشمشیرهای مذهب مصری نیام وکمرهای مزین بدرو گهر وتاجهای زردوزی دولت اثرو دگلهای مخمل فرنك وقباهای دیبای رنگارنك و ونقود نامعدود وجواهر زواهر آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند ومجموع آن نفایس اجناس واموال بیحد و قیاس رابرحاضران قسمت نموده سر افتخار ومباهات آن زمرهٔ حق شناس را باوج سموات برافراختند ووفور انعام احسان آن پادشاه عالیشان درآن بزم بهشت نشان بجائی رسید که یکی ازاعاظم مستوفیان بعد

از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع گردانید حقا که اگر ابر نیسان را شعور بودی از بسیاری بذل وجود این مهر سپهر وجود خوی خجلت برجبین آورده ترك درر فشانی نکردی و اگر کان بدخشان این بخشش خسرو سکندر منش را معلوم نمودی از غایت رشك بجای لعل خون در دلش گرمبسته دیگر خود را جواد شمردی بیت گردل ودست بحروکان باشد ✿ دل ودست خدایگان باشد وچون جمشید خورشید از استشمام روایح راح گلفام آن بزم فرح انجام سرگران گشته در نهانخانهٔ مغرب میل استراحت نمود هر یك از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست وساغر عنایات پادشاهی در دست افسر نشاط وخرمی بر سر وخلعت افتخار ودوست کامی در بر نقد مرادات در آستین ومرکب سعادت درزیرزین بجانب منزل خود توجه نمود وشاه عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب استراحت فرمود (والحمدلله الملك المعبود والصلوة والسلام علی ناصب لواء الحمد وصاحب مقام المحمود) .

ذکر نهضت عساکر نصرت یزك بنیت محاربه فرمانفرمای اوزبك

علی الصباح که خسرو خیود انجم بعزم تسخیر ممالك چرخ چهارم اعلام زرنگار اضائت آثار برافراخت وبر نقره خنك تیز رفتار بر آمده دفع حشر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت ازدرگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلندشد وصدای نای زرین زلزله درزمان وزمین افکند سپاه ظفر قرین بیونان کوه کوهان صحرا نورد رادرزیر بار کشیدند واسبان تازی نژاد گردون گرد را بزینهای زرین وسیمین مزین گردانیده سوار گردیدند وشاه صاحب تائید پای مبارك دررکاب ظفر انتساب آورده بر اسبی مانند دولت ابدپیوند قوی وبسان بخت ارجمند جوان سوار گشت ومواکب کواکب مراتب ازاطراف وجوانب درحرکت آمده غبار سم ستوران ونعرهٔ روارو سواران از ایوان کیوان درگذشت نظم بتائید حق نقد شاه نجف ✿ گرامی در درج عزوشرف بر آمد بشبدیز دلدل مسیر ✿ چو خور برفراز سپهر اثیر روا نگشت باخیل نصرت پناه ✿ شتابان بگردش سران سپاه سعادت مساعد ظفر رهبرش ✿ فضای زمین تنك برلشکرش شده همرهش ازملایك خیول ✿ چو روح الامین دررکاب رسول وپادشاه ظفر عطیه ازراه سلطانیه طی مسافت نموده بخطهٔ ری شتافت وآنجا نیز توقف نکرده عنان بکران بصوب ولایت دامغان تافت داروغه آن بلده احمد سلطان که داماد محمدخان شیبانی بود چون ازقرب وصول جنود نصرت ورود واقف گشت روی بوادی فرار آورده ازسرملك و مال درگذشت وبرین قیاس خواجه احمد قنقرات که دراستراباد حاکم بود سلوك طریق گریز اختیار کرده ازدهانه رزده خاك بطرف یازر و درون رفت وازآنجا بجانب خوارزم

توجه نمود وارباب وکلانتران جرجان مثل سید رفیع وبابا نوذر وغیرهما با پیشکش فراوان باستقبال رایت ظفر مآل شتافته در بسطام بعز بساط بوس خسرو گردون احتشام سرافراز گشتند ومشمول عنایت واحسان شده بمنازل خویش بازگشتند ودرآنوقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر تبکچی در کبود جامه بود وچون خبر وصول چتر زراندود راشنود مانند فتح وظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته درخطه جاجرم شرف ملازمت خدام سدهٔ سدره حشمت دریافت وآنقدوهٔ خاندان امامت وکرامت بنام نامی آنجناب تفال فرمود انوارالطاف بروجنات روزگار خواجهٔ ستوده اوصاف تافت در حدود اسفراین قامت قابلیتش بخلع فاخرهٔ زیب وزینت پذیرفت ومنصب عالی مراتب وزارت خاصهٔ همایون بوی تعلق گرفت وباآنکه تاآنغایت هیچیک ازوزرا رخصت مهرزدن نیافته بودند حکم شاهی ازمکمن عنایت نامتناهی شرف صدوریافت که تمامی فرامین مطاعه را من بعد بمهر شریف آنسالك طریق دولتخواهی رسانندوآنجناب را من حیث الاستقلال والانفراد متصدی امرصاحب دیوانی دانسته دیگری را باوی شریك وسهیم ندانند وجناب سلطانی بفیض فضل یزدانی برمسنداختیار واعتبار نشسته ازسروقوف وکاردانی درآن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی ورعایت حال سالکان مسالك مسلمانی شرایط سعی واهتمام بجای آوردواز آنجانب محمدخان شیبانی که درآن اوان از یورش هزاره بادلی صدپاره بازگشته درباغ جهان آرامقیم بود چون ازانهاء احمدسلطان خبر توجه موکب نصرت نشان راشنود باآنکه پیوسته زبان بلاف وگزاف گشوده میگفت که عنقریب لشگر بحدود عراق و آذربایجان خواهم کشید وبعد ازتسخیر آن ممالك عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب برضمیرش استیلا یافت که پیش ازآنکه مقدمهٔ سپاه دشمن سوز مملکت خراسان در آید دراواخر رجب سنهٔ ست عشروتسعمائه درروزیکه قمردرطریقهٔ محترقه بود خاك نبیا موسی برفرق دولت خود بیخته ازهراة بمروگریخت ودران بلده تحصن نموده امثله در باب طلب جنود اوزبك نزد سلاطین ماوراءالنهر فرستاد وبعد ازفرارمحمدخان جان وفا میرزا که ازقبل اوحاکم دارالسلطنه مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خودکرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت وازطایفهٔ اوزبك ومردم ماوراءالنهر غیرخواجه خرد دیوان متعینی درهراة نماند وخواجهٔ مشارالیه بمرافقت امیرسلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جان وفامیرزا بغایت معتبر بود درقلعهٔ اختیارالدین تحصن نمود و این اخباردر نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق برکمال عنایت ملك ملك بخش عظم سلطانه ازپیشتر بیشترشد وداروغگان جهة ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدسه گشت وبعد ازوصول بدان مقام ازسراخلاص ونیازتمام احرام طواف روضهٔ عرش مطاف امام الانس والجن خلاصهٔ هرموجود وممکن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والثنا بسته باحسن

وجهی شرایط زیارت بجای آورد و بتقبیل آن عتبهٔ کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد **مثنوی** شه روشن ضمیر پاك باطن ✿ پس از طوف امام الانس و الجن ✿ زبان بگشاد از بهر مناجات ✿ بگفت ای کام بخش اهل حاجات ✿ بسر افسر نه شاهان عالم ✿ بود شاهنشهی بر تو مسلم ✿ تو بخشی سرفرازی سروران را ✿ بلطف خویش بنوازی سرانرا خداوندا بحق آل حیدر ✿ خصوصاً این امام شرع پرور هدایت بخش ارباب جرایم ✿ گرامی دوحهٔ گلزار کاظم که بر اعداء دین فیروزیم ده ✿ بملك سروری بهروزیم ده بتیغم زنك ظلم از دهر بزدای ✿ بعدلم جمله عالم را بیارای و پادشاه کشور گشا بعد از فراغت از مراسم مناجات و زیارت سادات و نقباو سدنهٔ آن سدهٔ سدره انتما را بصنوف صلات و انعامات مفتخر و مباهی ساخت و نذور و صدقات بمستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عبیر بیز گشت بنا بر آنکه داروغهٔ آنجا گریخته بود رعایا طریقه خدمتکاری و فرمان برداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفر پناه امان یافته شعار مذهب علیه امامیه اظهار کردند و پادشاه مظفر لوا از سرخس دانه محمد بیك را بافوجی از لشکر کشور گشا برسم منقلا بجانب مرو فرستاد و در وقتی که اورا اجازت میداد برطبق کلمهٔ همایون (ارباب الدول ملهمون) بر ضمیر فیض تاثیر فرمان ربع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد بر زبان الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر بار مارا نخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمهٔ جنود ظفر نشان وقوف یافت جان وفا میرزا و قنبر بی را باجمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبك باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریهٔ طاهر آباد تلاقی فریقین دست داده محاربهٔ درغایت صعوبت اتفاق افتاد و چنانچه بلفظ گوهر افشان پادشاه عالمیان گذشته بود بزخم تیر یکی از اوزبکان شریردانه محمد شربت شهادت چشید و مع ذلك غازیان عظام بقوت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیده فرق اوزبك را که خیره شده بودند بدرون مرو دوانیدند و مقارن آنحال ماهچهٔ اعلام همایون شاه مرتضوی خصال پرتو وصول بر ظاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده قبه خرگاه و خیمه مرتفع ساختند و آغاز محاصره و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مضبوط گردانیده هر برجی را بیکی از امراء بزرك سپرد و خاطر بر تحصین قرار داده در باب محافظت آن حصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد و اگر چه تسخیر آن خطه سپاه کشور گیر را بجنك بلطانی سمت تیسیر میگرفت اما بنا بر ملاحظه تلف شدن شجعان صف شکن حکم همایون برخصت آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اکثر آن ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته نزدیك بدروازهٔ مرو میشتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میتافتند بیشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود را نصرت و فیروزی میسر میگشت و در هر معرکه فرقه از

او زبکیه کشته گشته دست قضا بساط حیات ایشان را درمینوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی ازغازیان نیز از کف ساقی اجل جام شهادت درمیکشیدند واحیاناً جمعی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند وچون چند روز حال بدین منوال گذشت بیمن تدبیر صایب قدوهٔ آل مظهر العجایب صورت فتح جلوه گر گشت

گفتار دربیان وقوع جنك سلطانی وطلوع نیّر ظفر از مطلع آمانی

برمرآت طباع فلك ارتفاع ومشکوة ضمایر خورشید شعاع صورت اینمعنی عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعهٔ لمعات رای منیر نشو نما یافته مقتضی فحوای (کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة) نعت حال خجسته مال او شود هر آینه آینهٔ بخت بلندش بانوار فیروزی آثار (یهدی الله لنوره من یشاء) ساحت عالم را منور سازد و پایهٔ گرانمایه تخت ارجمندش ازامداد عنایت استناد (والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم) سررفعت برافرازد گاه ازشعشهٔ شمشیر آبدارش برطبق گفتار (الجنة تحت ظلال السیوف) ریاض تمنای اولیای دین ودولت سمت نضارت گیرد وگاه از اهتزاز رای اصابت نمایش موافق نص (وارسلنا علیهم ریحاً صرصراً عاتیة) خرمن عمروزندگانی اعداء ملك وملت (کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف) صفت هباء منثورا پذیرد **مثنوی** بود ظاهر فروغ این معانی ✿ که باشد مایهٔ کشورستانی گهی شمشیر ارباب جلادت ✿ گهی تدبیر اصحاب سعادت توان ملك جهان را کرد تسخیر ✿ گهی از تیغ گه ازحسن تدبیر ✿ فروغ تیغ اگرچه خصم سوزاست ✿ شعاع رأی هم عالم فروزاست ✿ جوانی بخت را ازرای پیراست ثبات ملك ازرای منیراست ✿ چه خوش گفت آنسخندان هنرور ✿ که بودش کلك مشکین روح برور بشمشیری یکی تا صد توان کشت ✿ برأیی لشگری را بشکنی پشت و لله الحمد والمنه که حقیقت اینمعنی از لمعات آرای صایبهٔ شاه دین پناه همواره بر نهج دلخواه بتحقیق می پیوندد وحقیقت این دعوی ازاشراقات تدبیر ثاقبه آن پادشاه سکندرجاه پیوسته نزد اصحاب یقظه وانتباه بابلغ وجهی ظاهر میگردد نقش هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملك وملت بر لوح ضمیر مینگارد وموافق نسخهٔ تقدیر می آید وصورت هر اندیشه که درباب انهدام مبانی قصر زندگانی اعداء دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد مطابق اقتضا قضاء مینماید **نظم** هرچه رایش نقش بندد برضمیر ✿ ازقضا نبود جز آن صورت پذیر ✿ وآنچه تدبیرش نگارد بر ورق ✿ راست آید نسخهٔ تقدیر حق شمایم صدق اینمقال از نسایم اینحکایت اقبال مآل مشام جان جهانیان را معطر میگرداند که چون روزی چندظاهر مرومحل اقامت عساکر نصرت مآثر بود وبمجرد محاصره ومحاربهٔ اختر فتح وظفر ازمطلع مقصود طلوع ننمود درمرآت ضمیر آفتاب تاثیر شاهی که مطرح

انوار عنایات الهی است صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که یکدو کوچ باز پس نشینند تامحمد خان شیبانی بمقتضاء کلمهٔ (الانصراف قبل التمکن) هزیمه معاودت موکب نصرت آیت را حمل بر فرار نماید وعزم تکامشی کرده بقدم جرأت از مرو بیرون آید آنگاه عنان فتح وظفر بجانب خصم حاسد ودشمن معاند انعطاف دهد وبضرب تیغ وسنان سزای کردارش درکنارش نهد وباین رای صایب که ازجملهٔ الهامات غیبی وتلقینات هاتف لاریبی بود عمل نموده بی از آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب وامرا ظاهر سازد در آخر روز چهارشنبه بیست وهشتم شعبان سنهٔ ست عشر وتسعمائه رایات نصرت نشان ازظاهر مرو شاهجان درحرکت آمد واز نهر قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافتست گذشته نزول اجلال فرمود ویکروز ودوشب در آن منزل توقف نمود بعضی از نوئینان وارکان دولت که برحقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند ودربحر و اندیشه افتاده از غایت غیرت اضطراب مینمودند امازمرهٔ از خواص و مقربان که متانت رأی رزین پادشاه هدایت آئین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که آنقضیه بیشائبه اشتباه منتهج مقدمهٔ فتح وظفر است وبرطبق آیه کریمهٔ (عسی ان تکرهوا شیئاً وهوخیر لکم) متضمن ظهور عنایات خالق خیر وشر ولاعجب **مثنوی** آنکه دلش مهبط نور خداست ✿ کی رود آنره که مآلش خطاست هرچه درآموزدش الهام غیب ✿ رشحهٔ فیضی بود از جام غیب از نواب حضرت سلطانی سیف الانامی لازال کاسه مظفر اعلی الاعداء استماع افتاده که دومنزل مذکور پادشاه مؤید منصور یکی ازمنشیان آستان خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان درقلم آورد مضمون آنکه سابقاً تو بما نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام درخاطر رسوخ تمام یافته وعنقریب جهة امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت وما درجواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که مانیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی ابن موی الرضا علیه التحیة والثنا داریم وعلی اسرع الحال همت بر توجه آنصوب صواب میگماریم و چون وعدهٔ تو بوفا نرسید مابمقتضای حدیث روح افزای (العدة دین) عملنموده لواء جهانگشا بجانب مشهد مقدسه بر افراختیم ولله الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی دیده امید حاصل ساختیم **بیت** غبار کوی اورا میکشیدم کحل بینائی ✿ بحمدالله نمردم تا بچشم خویشتن دیدم غرض از تحریر این مقدمه آنکه متصور آن بود بلکه لایق ومناسب چنان مینمود که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری وضیافت بتقدیم رسانند وچون اینمعنی ازحیز قوه بفعل نیامد ما جهة دریافت ملاقات تا بظاهر بلده مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم ودراین مقام نیزاز آنجناب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده دربعضی ازولایات خراسان قشلاق

خواهیم فرمود ودر اوایل فصل بهار ومبادی جولان جنود لاله وازهار بمیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پردهٔ غیب مستوراست بحیز ظهور آید والسلام واین مکتوب میمنت اسلوب را بموجب فرمان اشرف اعلی یکی ازقورچیان عظام گرفت ونماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت وصباح روزجمعه که خسرو بیضا علم بعزم تسخیر عرصهٔ عالم تیغ زراندود ازنیام افق بیرون کشید ومتحصنان قلهٔ افلاك راکه بخیال دست برد پای درفضای معرکهٔ سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تائید امیر بیك موصلو مهرداررا با سیصد سوار جرار برسر پل نهر محمودی باز داشت وبنفس نفیس همایون باجنود عنایت ملك بیچون رایت نهضت بصوب قریه تلختان برافراشت مقرر آنکه چون امیر بیك سیاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالك طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا ازبکان دلیر شده بیدغدغه از سیه آبی که در آن راهست بگذرند ودر تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده ازشهر دور افتند واز آنجانب چون محمد خان معلوم فرموده که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان یکران تاحدود عراق و آذربایجان باز نخواهند کشید مع ذلك روز اول جهة رعایت حزم ازشهر بیرون نیامد اما سحر روزجمعه بافوجی کثیراز بهادران جوش پوش خنجر گذار که هریك بنوك خدنك مرك آهنك درشب تاردیده مور ومار درهم دوختندی وبشعله شمشیر آبدار در روزگار کارزار خرمن حیات رستم واسفندیار بسوختندی قدم ازدروازه بیرون نهاد وخود درقلب لشگر بایستاد وجناحین رابفر وجود جان وفا میرزا و قنبر بی استحکام داد و بغرور موفور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نموده در اثناء راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسید و مضمون معلوم کرده تصور فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقاتله بنابرآن در تعاقب مواکب کواکب مراتب ازپیشتر اظهار اهتمام بیشتر نمود و خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را بمرو برده مضبوط سازد و از لشگر هرکس در شهر مانده باشد بیرون فرستد و در طی مسافت طریق سرعت مسلوك داشته چون نزدیك بقریهٔ محمودی رسید امیر بیك مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار انعطاف داد ومحمدخان بمجرد مشاهدهٔ اینمعنی مسرور شده بدیدن پیکر امیدظفر امیدوار گشته دررفتار ازپیشتر بیشتر تعجیل فرموده بسان برق و باد ازسیه آب بگذشت وازمضمون کریمهٔ همایون (عسی ان تحبوا شیئاً وهوشر لکم) غافل وازاستماع ندای اندوه فزای (ان هذالیوم عسیر) بغایت ذاهل بیت ازان بیخبر کاندران دارو گیر ✿ بسرپنجهٔ قهر گردد اسیر اما پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیك بموکب اشرف اعلی ازقرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته باسه چهارهزار سوار ازامراء عظام وقورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان سمند گیتی نورد انعطاف داد مانند شیرژیان که روی بصید نخجیر آهو آرد یا شاهباز بلند پرواز که شکار گنجشك وتیهو را آسان شمارد روی به-

طرف دشمنان نهاد مثنوی چوشاه جهانگیر عالی مکان ✿ خبر یافت از جرات اوزبکان بیفشرد پای ظفر دررکاب ✿ روان گشت سوی عدو کامیاب لوای همایون فلک سای شد ✿ فروغ مهش عالم آرای شد یمین و یسارشه رزمخواه ✿ شد آراسته ازسران سپاه زبسیاری شوکت غازیان ✿ قوی شد دو بازوی شیرژیان یلان زره پوش آهن قبا ✿ بدل جمله را حب آل عبا زپیش و پس موکب شهریار ✿ نهادند روجانب کارزار سنان یلان فتنه انگیز شد ✿ بطعن مخالف زبان تیز شد بر آمد همه تیغها از نیام ✿ چوخورشید ازطارم نیلفام ودر نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامیده ازهردوطرف آواز نفیرونای رزین بلندگشت وصدای کورکه وسورن ازذروهٔ سپهر بربن در گذشت نظم دم نای برشد بر بن سبز کاخ ✿ وزان باد بشکست برسدره شاخ شد آن صور غارتگر زندگی ✿ سرافیل را دادشرمندگی گرد معرکه نبرد باوج فلک تیز گرد رسید وغبار سم ستوران گیتی نورد نقاب رخسار آفتاب گردید نظم غبارسپه برفلک بردراه ✿ شدانباشته چهرهٔ مهروماه چنان تیره شد مهرعالم فروز ✿ که شد آبنوسی چوشب عاج روز غازیان عظام نیزهای افعی اندام بردست گرفته روی بدشمنان آوردند واوزبکان بهرام انتقام سهام خون آشام برزه کمان نهاده عزم رزم کردند ازینجانب سنان شهاب سان غازیان موکب همایون نایرهٔ خون از شریان دلیران میگشاد و از آنطرف پیکان دل نشان سپاه محمدخان برهدف سینه شجعان آمده نقد جان بباد فنا میداد نظم ز رمح غازیان موکب شاه ✿ روانشد خون دل ازچشم بدخواه زپیکان خدنگ جیش خانی ✿ سر آمد برجوانان زندگانی ودر آن اثنا که ببادحملهٔ هژبران بیشه شکار و شدت صدمه نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال میسوخت وقطرات خون ازتیروتیغ همچون باران ازجوف میغ فرو باریده درفضای معرکه عقود لعل و یاقوت می اندوخت شاه کیانی مصاف حیدراتصاف شمشیر ذلفقاراوصاف از نیام انتقام آخته بمهمیز شجاعت کامل وتازیانهٔ شهامت شامل جواد تیزرفتاردلدل آثار ازجای برانگیخت وبرقلب لشکرخصم بدگهر تاخته بهرحمله خون جمعی ازفئه باغیهٔ ازبکیه باخاک راه بر آمیخت نهنگ سنان گران سنگش آهنگ هر کس نمود کشتی حیاتش را درگرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بفرق هر کس سایه گسترد (کالبرق الخاطف) لباس وجودش را سوخته خاکسترساخت نظم چوشاه جهانگیر حیدرمصاف ✿ بر آورد شمشیر کین ازغلاف ✿ بهر کس زخیل عدور ونهاد زمین را زخون سرش رنگ داد ✿ زتیغ یمانی عیان کردجام ✿ توگفتی که شد آب تیغش مدام ✿ بهرسو که ساقی گری ساز کرد ✿ سران راچومستان سرانداز کرد ومحمدخان شیبانی ازروی اختیارواضطرارساعتی پای ثبات وقراراستوار داشته جنگی درپیوست که ازشدت ضربت حسام مغفرشکاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپرزرین آفتاب بر سر کشید واز کثرت آمد شدسهام خون آشام سیمرغ توهم نموده دربس کوه قاف پنهان گردید نظم زآمد شد ناوک جان شکار ✿ فلک خواست ازپردلان زینهار ✿ زالماس

نوك سنانهای تیز ✿ هوا گشت پرویزن‌فتنه بیز ✿ زبیداد شمشیر الماس گون ✿ زچشم زمانه ببارید خون آخرالامر ماهچهٔ لوای جهان آرای شاه کشور گشای را بااختر سعادت فتح وفیروزی مقارنه دست داد ونوای فرح افزای و(ینصرك‌الله نصراً عزیزا) بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای (فدمرناهم تدمیرا) درعالم افتاد وجنود شقاوت ورود ازیک پشت برمعرکهٔ ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشگر نصرت یزك ایشانرا تعاقب فرموده اکثر گریختگان را برخاك هلاك انداختند و وازجمله مردم خراسان امیرجلال‌الدین محمود پسر کلانتر سید غیاث‌الدین محمد باغبان وخواجه معزالدین حسین دیوان وخواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر ازمرویان داخل مرو می بودند که درآن روز هولناك بزخم تیغ وسنان غازیان ازعالم انتقال نمودند وجان وفامیرزا وقنبر بی در نتیجهٔ تقدیر اسیر گردیدند و بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان درحین فرار ازغایت سراسیمگی واضطرار در نواحی سیه آب باپانصد کس که ملازم رکاب او بودند اسب درچهاردیواری راند که راه بیرون شدن نداشت و بورون سلطان با فوجی ازغازیان آن‌محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند واوزبکان برزبر یکدیگر افتاده بسیاری ازایشان درزیر دست وپای ستوران هلاك شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا برزبر مردگان نهاده بسر دیوار آن‌محوطه برمی آمدند وایشان نیز بضرب تیغ تیزغازیان ازپای درمی افتادند وچون تمامی آنقوم شریرعرضهٔ نیزه و تیر گشتند بعضی ازملازمان موکب همایون درمیان کشتگان محمدخان‌را طلبیده اورا درهمان‌محوطه درشیب چندین جیفهٔ خبیثه یافتند که بجهة افتادگان گریختگان بربالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده بود وغازیان عظام‌سر برا که ازغایت نخوت غیرخود هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه‌ظفر پناه برده ودرپای سمند جهان پیمایش انداخته لوازم دعا وثنا بجای آوردند وآنحضرت بسجدات شکر الهی ولوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی قیام نموده نذور وصدقات بارباب استحقاق رسانیدوامیر بیك موصلو وبعضی دیگر ازشیران بیشهٔ یکدلی راکه درآن معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند بانواع‌الطاف‌مفتخر ومباهی گردانید جهات و براق محمدخان شیبانی وامرا وارکان‌دولت اورا که‌افزون ازچند وچون وزیاده‌از‌استیفاء محاسبان‌ذوفنون بود بغازیان عظام‌مسلم داشت وبررعایا ومتوطنان مرو شاه جهان ترحم‌نموده ازسرهای کشتگان منارها برافراشت خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی که بردرگاه محمدخان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه درسرانجام تمامی مهام ملکی ومالی از روی اقتدار واعتبار دخل مینمود بواسطهٔ مساعدت بخت وطالع در آنروز درمرو توقف داشت چون خبرقتل خان خود را شنود بخدام مرتب امور کشورستانی امیر نجم‌الدین مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب برلوح خاطر نگاشت وامیر نجم‌الدین‌شمهٔ از وفورمحاسن اخلاق ومکارم اطوار او عرض فرموده وزبان شفاعت گشوده خواجه محمود

بجان امان یافت بلکه همدران ایام آفتاب عاطف پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بروجنات احوالش تافت ودرمنصب وزارت وصاحب دیوانی دخل کرده پایهٔ قدرومنزلتش بلند گشت ودرمجالس خاص ومحافل اختصاص راه یافته مرتبه‌اش ازمراتب سایر وزرا در گذشت و (الحمدلله الملك المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمدو آله)

ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هراة ومنور شدن آن بلده از فروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات

چون ماهچهٔ لواء فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب درعرصهٔ مروباوج سپهر فتح ونصرت رسید وصرصر نکبت وادبار برعلم دولت واقبال محمد خان شیبانی وزید و سنك جمعیت فرق اوزبك متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان (فتحنا مها) باقلام بلاغت انتما برصحایف املا وانشاء نگاشتند ومصحوب ایلچیان قمرمسیر باطراف ولایات عراق عرب وعجم وفارس و کرمان واران و آذربایجان وشروان ومازندران وخراسان ارسال داشتند از آن جمله قلی جان بیك که از جملهٔ ملازمان ملاذ طوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دار السلطنه هراة توجه نمود ودر شب هفتم ماه مبارك رمضان (الذی انزل فیه القرآن) نسایم آن مژدگانی برچمن آمال آمانی هرویان وزیده غنچهٔ مراد هوا خواهان پادشاه صفوی برگلبن امید شکفتن آغاز نهاد ودوحهٔ اقبال محبان خاندان مصطفوی برجویبار مقصود میوهٔ شادمانی بارداد بیت از این بشارت خرم که ناگهان آمد ✲ هزارجان غمین گشته شادمان آمد وصباح روزدیگر سادات وموالی واعیان واهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی وامیر نظام الدین عبدالقادر مشهدی وسید غیاث الدین محمد ابن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدرالدین محمد الامامی وقاضی اختیارالدین حسن التربتی و غیرهم دردار السیاده سلطانیه جهة یراق وپیشکش وساوری مجتمع گشته جمعی ازایشان متوجه استقبال قلیجان بیك شدند درآن اثناء زمرهٔ ازمردمان اوباش وطالبان فتنه برخاش هجوم کرده با تیغهای کشیده بآن بقعه در آمدند ومحمد لکوررا که شحنهٔ شهر بود ومحمد علی عسس راکه بامردم بر وجه احسن معاش نمی‌نمود درحضوراکابر بقتل رسانیدند و موادآشوب وغوغا در هیجان آمده قرب صد کس ازجماعتی که اندك نسبتی بقوم اوزبك داشتند کشته گشتند ودر نمازدیگر همان روزقلیجان بیك بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات شاهی مستمال وامیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامه همایون راکه باسم هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید روز دیگر

خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی جهة خواندن فتحنامه شاهی بر منبر بر آمد و آن منشور موفور السرور را بآواز خوش ولحن دلکش قرائت کرد اما با وجود تلقین غازیانی که درپای منبر بودند لب بطعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران نگشود بنا بر آن مؤاخذ شده هم درمسجد بزخم تیغ قلیجان نقدجان بقابض ارواح تسلیم نمود واز ین سبب رعبتی تمام برخواطر فرق انام استیلا یافته ازمسجد متفرق گشتند وهمدران ایام ایالت مروشاه جهان بده ده بیك تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام ازظاهر آن بلده بجانب دار الملك خراسان درحرکت آمد و نخست جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی بآن بلدهٔ فاخره رسیده درباب استمالت اکابر واشراف وتقویت ملت شرف دودمان عبد مناف نشانی که ازمصدر عنایت والطاف صدور یافته بود رسانید وروز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش ازاداء نماز امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی برمنبر بر آمد و آن فرمان واجب الاذعان راخوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر واصاغر گردید آنگاه برحسب اشارت جناب سلطانی واتفاق سالکان مسالك مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله وابقاه برمنبر صعود نموده خطبهٔ نماز جمعه را بذکر مناقب ومفاخر ائمه اثنی عشر واسامی والقاب قدوهٔ اولاد خیر البشر (صلی الله علیه وعلیهم ماطلعت الشمس والقمر) بیاراست وغلغله تهنیت ومبارکباد ازچپ وراست جهان میان وجان جهانیان بر خواست ودرمنتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم الدین ثانی وخواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هراة رسیده سادات وقضاة وعلما وفضلا مراسم استقبال بجای آوردند ولوازم دعا وثنا بتقدیم رسانیده آنچه توانستند ومناسب دانستند پیشکش کردند وامیر نجم الدین درباغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامهٔ نزد خواجه خرد که تا آن غایت درقلعهٔ اختیار الدین متحصن بود ارسال نمودواورا بترك عناد ولجاج امر فرمود وخواجه خرد آنسخنان را بسمع قبول جای داده ازقلعه بیرون خرامیده وبدست عجز ونیاز دردامن دولت امیر نجم الدین آویخته درسلك سایر ملازمان آن آستان منتظم گردید وکوتوال حصار اختیار الدین درعهدهٔ ویس بیك تکلو شده مقارن آنحال خبر قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت صناع ومحترفات بآذین بستن شهر اشتغال نموده فروغ بهجت وشادمانی بروجنات احوال همگنان تافت ودرصباح روز بیستم اکابر واعالی واصحاب مجد ومعالی بلکه اکثر خواص وعوام باستبشار تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند ودرحدود چشمهٔ خیزدوك ازغبار سم سمند گیتی نورد دیدهٔ بخت هرویان روشنی یافته جبهه غلامی واطاعت برخاك راه سودند وپادشاه عالیجاه بتجمل وحشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری درنیامده بود ازراه کوچه وخیابان بباغ جهان آرا خرامیده نزول اجلال فرمود وتختگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل وانصاف ورفع رسوم ظلوم و

اعتساف حکم نمود قوایم سر برخلافت مصیر شاهی درمستقر دارالسلطنه هراة شرف قرار پذیرفت واز شعشعهٔ انوار معدلت نامتناهی روضهٔ امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نظارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسرو مالك رقاب سیراب گردیدند ومستسقیان فیافی جور وبیدادی از فیضان غمام عدالت واحسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی واقبال نوشیدند سادات عظام وعلماء کرام وفضلاء لازم الاحترام بقدر مدارج ومراتب از سیورغالات مناصب وحظی تمام وبهرهٔ لا کلام یافتند واکابر قبایل نامدارو اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که ازاطراف بلاد وبار بدرگاه فلك اقتدار آمدند بادرارات وانعامات سرافراز گشته راضی وشاکر ومباهی ومفتخر باوطان خود شتافتند وعامهٔ رعایا از التهاب آتش جور وطغیان نجات یافته درظلال امن وامان غنودند وکافهٔ برایا ازاشتعال نایره ظلم وضلال خلاص شده درسایهٔ اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب هدایة آثار ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین درتمامی بلاد خراسان صفت شیوع گرفت ورسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان بدکردار منسوخ شده ارکان شریعت غرا سمت رسوخ پذیرفت

مثنوی شاه مالك رقاب خیر اندیش ✡ خسرو دین پناه حیدر کیش ✡ چون برافراخت رایت اقبال ✡ زد قدم برسر برجاه وجلال ✡ ازسحاب عطا و ابر کرم ✡ شست از لوح دهر گرد ستم ✡ کرد بنیان عدل وداد بلند ✡ دوحهٔ ظلم ازجهان بر کند ✡ زاب شمشیر غزو تیغ جهاد ✡ گلشن شرع را نضارت داد ✡ کرد از ابر دست بحرائر ✡ جیب امید را پراز گوهر منصب داروغگی وحکومت هراة بحسین بیك لله متعلق گشت وامر قضا وفیصل قضایا فرق برایا بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت وچون هلال فرخ فال شوال منظور نظر لب تشنگان ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه تشریف برده بآداب و سنن آنروز سعید قیام نمود وصلات وصدقات بارباب استحقاق رسانیده بسط بساط عیش ونشاط اشارت فرمود ودرآن زمستان پادشاه عالیشان در آن بلدهٔ فردوس نشان طرح قشلاق انداخت ودرباب امر معروف ونهی ازمنکر بمثابه مبالغهٔ کرد که بعضی ازاعیان ملازمان راکه مرتکب شرب شراب شدند سرنگون آویخته معروض تیغ سیاست ساخت وچون صیت فتح خراسان باقطار امصار وبلدان ممالك جهان رسیده ولایت وحکام طوایف انام جهة اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام عتبهٔ کعبه احترام بسته بدارالسلطنهٔ هراة خرامیدند وشرف تقبیل قوایم سر برخلافت مصیر حاصل گردانیده باصناف الطاف سرافراز ومباهی گردیدند وازآنجمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان بآستان ملایك آشیان شاهی شتافته درباغ جهان آرا بعز بساط بوس فایز گشت و انیس بزم خاص وحریف مجلس اختصاص شده ازوفور عنایت شاهی سرافتخار ومباهاتش ازفرق فرقدین در گذشت و بعدازچندروز رخصت انصراف طلبیده پادشاه ملك بخش سلطنت ممالك حصار شادمان وختلان وبدخشان رابوی تفویض نمود وبانعام تاج زردوزی وکمر مرصع وخلع ملمع واسبان راهوار ونقود

تمام عیارپایهٔ قدرومنزلتش رادرافزودوهمدران اوقات اکابروأشراف عراق وآذربایجان بدرگاه سلاطین‌پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند وجناب سیادت‌پناه نقابت قباب امیرنظام‌الدین عبدالباقی که درسلك احفادحضرت ولایت مرتبت هدایت انتباه سیدنعمت‌الله ولی انتظام‌داشت وعالیجاه معالی دستگاه قدوهٔ اولادامجاد بنی‌هاشم امیرجمال‌الدین محمدالحسینی که‌حالا برمسندصدارت شاهی‌تمکن دارند وجناب شریعت مآب فضیلت آیاب قاضی‌عبدالرحمن ساوهٔ ازآنجمله بودند ومجموع آن زمرهٔ واجب‌التعظیم باصناف‌الطاف خسروانه وانواع اعطاف‌پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا وثنا بتقدیم رسانیدند وزمرهٔ در ملازمت موکب همایون توقف کرده فرقهٔ عنان مراجعت باوطان خودمنعطف گردانیدند .

ذکر طوی پادشاه‌گیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایات نصرت آیات بصوب میمنه وفاریاب

دراوایل فصل‌بهار که نسیم اعتدال‌آثار ازشکفتن ریاحین‌وازهار ساحت عالم خاك را رشك مرغزار افلاك ساخت وخسرو ثوابت وسیار در بیت‌الشرف خویش بر سربرسرافرازی نشسته رایت عشرت وکامرانی بر افراخت سحاب دریا دل نیسانی از افاضهٔ فضل ربانی درآبدار وگهر شاهوار در دامن انجمن چمن وجیب وگریبان گلشن ریخت ومشاطهٔ غمام نوبهاری بمیامی فیض انعام حضرت باری عقود لآلی خوشاب ازگوش وگردن لعبتان گلزار و عروسان ریاحین وازهار درآویخت‌سلطان گل برتخت حشمت وتجمل پردهٔ نگاری‌ازچهرهٔ گلناری بگشود وبلبل‌بی تحمل آغاز نغمه‌سرائی کرده‌بهزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشائی ادا نمود **مثنوی** چون‌گشت بهارعالم افروز ✿ بشکفت چمن زباد نوروز سلطان‌گل ازکمال اعزاز ✿ بنشست فراز مسند ناز ازبهرنثار بادگلبیز ✿ ازشاخ شکوفه شد گهرریز نرگس زنوای بلبل زار✿ ازخواب خمارگشت بیدار ازگوهرآبدارژاله ✿ پرشد قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز وتزئین بزم عالم افروز اشارت علیه مبذول داشت ومجلس آرایان سرکارپادشاهی درفضای جان فزای حوض ماهیان که‌دربالای‌خیابان‌هراة واقعست بسرانجام اسباب طوی قیام‌نموده قبهٔ بارگاه‌فلك احتشام باوج گنبد فیروزه فام برافراختند وازکثرت خیام گوناگون وشامیانهای اطلس واکسون آنمقام فرح انجام‌راغیرت‌نگارخانه گردون بوقلمون ساختند **نظم** شد افراخته خرگه و سایبان ✿ نه‌چندان که شرحش پذیرد بیان درخشنده شدقبهٔ بارگاه✿چوبرچرخ

فیروزه خورشید وماه خوان سالاران درگاه عالمپناه از انواع اجناس اطعمهٔ ازیده آن مقدار ترتیب نموده برخوان اظهار نهادند که هرگزدردیك وهم وخیال عشر عشیر آن طبخ نیافته بود وشیره‌چیان بارگاه فلك اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق رقیق مالامال بودچندان حاضر آوردند که تمامی فضای آنصحـرا درنظر بیننده گلزار نضارت آثار مینمود و در صباح نوروز سلطانی آن مهرسپهر کشورستانی برباره اقبال وکامرانی برآمده ازباغ جهان‌آرا بطوی خانه‌تشریف برد وبرتختی که درمنزل‌مذکور باشارت همایون ساخته‌شده بودنشسته وکلاء عتبه علیه وحکام ولایات وممالك‌محروسه وامرا ونوئینان وخواص ومقربان ووزرا وصدور وجمهور بزرگان نزدیك ودورهریك درمقام خویش ایستادندو(علی‌اختلاف مراتبهم وتباین درجاتهم)چنانچه معهودست آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر نیاز وعبودیت برمنصه‌عرض نهادند ونخست امیر نجم تخم اخلاص درزمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت برپایهٔ سریرسپهر منزلت سوده ولوازم دعا وثنا بتقدیم رسانیده لب باداء مضمون این‌مقال برگشود **رباعی** کی‌قدوهٔ دودمان سلطان نجف ✡ استاده بخدمت سلاطین‌صف‌صف باداهمه سال کوکب اقبالت✡مانندهٔ آفتاب درعین شرف آنگاه‌ازصرههای زرسرخ‌وسفیدوعقده‌های لعل وفیروزه ومروارید و اوانی زرین وسیمین و ظروف چینی‌ونفایس اقمشه‌مصر وشام وفرنك وچین واسبان مرصع لجام وشمشیرهای مذهب‌نیام آنمقدار پیشکش نمود که جهـت حمل آن اشیاء هزارکس ضرورت بودوپادشاه دریا دل‌تمامی آن‌نقود واجناس بیقیاس رادرهمان‌منزل بقورچیان عظام وبعضی دیگراز خدام بارگاه‌فلك احتشام بخشید وهمچنین سایرارکان دولت قاهره واعیان‌حضرت باهره‌درآنروز تبرکات‌لایقه وتنسوقات رابقه‌پیشکش‌کردند ومناسب مناصت‌واستعداد خویش‌مراسم مخالصت ونیازمندی بجای‌آوردند آنگاه دست بحرعطا پادشاه کشورگشا تمامی‌حاضران را ازسادات وقضاة وعلما وحکام ونوئینان و امراء وسایرملازمان سدهٔ سدره انتما بپوشانیدن تاجهای زردوزی و چکمهای سقرلات قرمزی وجبهای‌کیش وسنجاب والتائی وقباهای دیبا وقطنی ودرائی مفتخر وسرافراز ساخت بعدازآن بکشیدن طعام‌وآشامیدن شراب گلفام اشارت فرمـوده مجلس عیش و نشاط طرح‌انداخت ساقیان زهره‌جبین درلباسهای گوناگون وحورعین (کامثال‌اللوء - لوء المکنون) اقداح راح‌ریحانی درگردش‌آوردند ومغنیان طرب‌سازوسازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن چنك‌وعود ونی وارغنون کردند **مثنوی** زدست ساقیان ماه‌رخسار✡ شرابی چون‌لب نوشین‌دلدار ببزم پادشاهی گشت‌دایر ✡ فروغش روشنی بخش ضمایـر زساز مطربان زهره‌آهنك ✡ برآمد صوت عود ونغمهٔ چنك مغنی درمقام نغمه سازی✡ همی گفتی‌دعای شاه غازی که‌شاها طالعت فیروزبادا ✡ همیشه روزتو نوروزبادا بهر نوروزت ازفضل الهی ✡ بنوروزیت بادا پادشاهی **بیت** ببزم جام‌عشرت باد جاوید ✡ چودربزم کواکب جام خورشید ودرآخرروز که ساغرآفتاب ازدیدهٔ جهانیان غیبت نمود

وهریك ازاهل مجلس شاهی ازشراب عنایات نامتناهی سر گران گشته میل استراحت فرمود بیت چوغایب شد ازدیدهٔ شیخ وشاب ٭ ببزم فلك ساغر آفتاب پادشاه عالیجناب کامران وکامیاب بباغ جهان آرا خرامید وپهلوی آرامش برمسند آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و بعد ازروزی چنداز ین بزم بار دیگر خیال رزم ازخاطر انورهمایون سر برزدوعازم فتح ممالك ماوراءالنهر گشته موکب ظفرآباب از بلدهٔ فاخرهٔ هراة متوجه میمنه وفاریاب شد سلاطین اوزبك چون از توجه سپاه نصرت یزك خبر یافتند محمدتیمور سلطان که پس از قتل پدر در سمرقند لواء حکومت افراشته بود وعبیدالله خان که در بخارا حکومت مینمود وجانی بیك سلطان که ایالت قصبات کرمنیه وتوابع باو تعلق میدارد بیکدیگر پیوسته در تدارك آن مهم قرعهٔ مشورت در میان انداختند وچون میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور فرماید یك اوزبك دردیارماوراءالنهر وترکستان مجال اقامت نیابدخواطر همکنان بران قرار یافت که دست درداماں متابعت و فرمان برداری زده از درعجز و نیازمندی درآیند وبوسیلهٔ فرستادن پیشکش وپیغام دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی برروی روزگار خویش بگشایند وبرینموجب عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امراء عالیشان شرف بساطبوسی حاصل گردانیدند وپیشکش کشیده شمهٔ ازعجز واضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند ونیزمرحمت خسروانه ازمطلع (اوحسن کمااحسن الله الیك) طلوع نموده بروجنات احوال اهالی ماوراءالنهر تافت وجهت تاکیدقواعد عهد وپیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدانطرف آب شتافت و ومحمد تیمورسلطان وعبیدالله خان مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی میثاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون اینطرف ازآب بما مسلم دارد هرگزقدم ازجاده خدمتکاری وفرمان برداری بیرون ننهیم ومطیع ومنقاد اوامر و نواهی درگاه شاهی باشیم وخواجه محمود ایشان را باصناف والطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده مقضی المرام بحدود میمنه وفاریاب که معسکر ظفرمآب بود مراجعت نمود وکیفیت مهمی راکه ساخته وپرداخته بود عرض فرمود و وحضرت پادشاه تاج بخش باج ستان برحسب التماس محمود تیمورسلطان وعبیدالله خان ممالك ماوراءالنهررا بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ واندخود و شیرغان و چیچکتو ومیمنه وفاریاب ومرغاب وغرجستان رابه بیرام بیك فرامانی عنایت کرد وخاطر همایون میل بمعاودت نموده روی توجه بمملکت قم آورد طره علم وظفر پیکرش غیرت افزای زلف معنبرهوروصدای کوس رعد آوایش چون نوای نی وعودموجب ازدیادفرح وسرور (والحمدالله الغفور والصلوة علی سیدنا محمد وآله الی یوم البعث والنشور)

ذکر فوت آقا رستم روز افزون ورسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون

بنابر مشیت حضرت واهب النعم تبارك و تعالی و تعظم قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر شیم آقارستم برولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود بواسطهٔ عدم مساعدت بخت وطالع کماینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمود وپیش ازوقوع فتح خراسان نوبتی برزبانش گذشت که دست منست ودامن شیبك خان واین سخن مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بناء علی هذا در آن ولا که محمدخان شیبانی درنواحی مرو از پای در آمد حکم همایون شرف نفاذ یافت که درویش محمد یساول که درسلك ملازمان جناب سلطانی سیف الانامی انتظام داشت یکدست او را بساری برده در کنار آقارستم افکند ودرویش محمد آن مسافت بعیده پیموده وبعد ازوصول بیارگاه آقارستم حسب الحکم عملنموده حاکم ساری ازمشاهده آنحالت بغایت بترسید وازانتقام پادشاه گردون غلام اندیشیده بتصور اشتعال نیران غضب قیامت لهب همان شب محموم گردید واعراض نفسانی وسایر اسباب ناتوانی دست درهم داده بعد ازسه چهار روزروی بعالم جاودانی نهاد واینخبر درمملکت خراسان بعرض نواب آستان ملایك آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطانی سیف الانامی بمازندران رود اموال چندین ساله آنولایت را مستخلص گرداند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه مرتفع ساخته پس از وصول بدان حدود امیر نظام الدین عبدالکریم که ایالت آمل و بارفروشه ده ارثاً واستحقاقاً تعلق بوی میداشت وپسر آقارستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند وبایکدیگر درمقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعاء امیر عبدالکریم آنکه حکومت تمام مملکت مازندران چنانچه مفوض بآباء و اجدادش بوده بدو متعلق شود ومطلوب آقا محمد آنکه درایالت ساری و توابع قایم مقام پدر بزرگوارخود و جناب سلطانی سیف الانامی ایشانرا همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض استادگان پایهٔ اورنك جاه وجلال گرداند وآن مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل دهد ودرنواحی سمنان بمعسکر نصرت نشان رسید، امیر عبدالکریم وآقا محمد را بانثار وپیشکش بیارگاه سلاطین پناه درآورد وبهنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان راعرض کرده شاه پوزش پذیر بنظر عاطفت واحسان درحکام مازندران نگریست وفرق مباهات وافتخار هردو سردار را بانعام افسر زرنگار وخلع شاهوار باوج سپهر دوار رسانیده حکم همایون ازمکمن عدالت روزافزون نفاذ یافت که مواضعی درتحت تصرف آقا رستم میبوده متعلق بآقامحمد

باشد وامیر عبدالکریم برسایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط آنکه مال و جهات چندین سالهٔ آن ولایات راکه ادانکرده بودند بخزانهٔ عامره رسانند و دریـن باب گفت وشنید بسیارواقع شده آخرالامر امیر عبدالکریم و آقامحمد مبلغ سی‌هزار تومان قبـول نمودنـد و جناب سلطانـی سیف‌الاسامی نوبت دیگر جهت تحصیل آنوجه به مازندران تشریف برد ودرباب‌حصـول ووصـول آن لوازم سعی و اهتمام بجای آورد وبعد ازفراغ ازمهم مازندرانیان لواءگردون فرسا بصوب عراق درحرکت آمده چون هوای بلدهٔ قم ازغبارموکب کشورگشا عطرساگشت پادشاه عالم‌پناه‌در آن زمستان همانجا طرح اقامت انداخت واکابرواشراف ممالک محروسه را که جهة اقامت مراسم تهنیت بسدهٔ سدره منزلت آمده بودند مشمول‌عواطف بیدریغ ساخت وهمدران اوان ایلچیان سلطان‌مصر قنصور وقیصر روم ایلدرم بایزیدبا تحف پادشاهانه جهة‌مبارکباد فتح خراسان بآستان ملك آشیان رسیدند و منظور نظر انعام واکرام شده دعـاگو و ثناخوان بازگردیدند

ذکرشکارفرمودن پادشاه آفاق وبیان شمهٔ از وقایع منزل قشلاق

چون حکمت کامله ایزد تبارك وتعالی درطبیعت فرق برابا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده وقدرت شامله فاعل مختارجل وعلا پیکـر معشر بشررا ازاشیاء مختلفه تـرکیب نموده مداومت بریك صفت خواطررا محزون میگرداند ومواظبت بریك نهج گردکلال برحواشی ضمایرمینشاند اگرمدتی اوقات برجد مجد محض بگذرد وصورت ملال روی نماید واگرروزی چند‌بلعب مطلق مصروف گردد ابواب‌اختلال برروی روزگار‌بگشاید لاجرم برطبق آیةوافی عنایت (واذاحللم فاصطادوا)فرمان الهی نازل گشته کـه چـون سالکان طریق اسلام ازاحرام کـه دست منع برسینه مشتهیات نفسانی مینهد بیرون آیند مطلق‌العنان شده بامرصید وشکارکه ازجملهٔ مستلذات طبیعت انسانیست‌قیام نمایند بناء علی هذا درآن زمستان که پادشاه مظفرلوادربلده‌قم مستغرق بحرنعم صانع‌افلاك‌وانجم بود وشاهبازهمت عالی نهمت ازصید ممالك خراسان فارغ شده توسن سرکش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سیرمینمود ضمیرمهرتنویربشکارآهوونخچیر مایـل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید وحوش مرغزار فلك ازافق شرقی‌در پروازآمد فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بل صغارو کبارآندیار برصحاری‌وقفار نواحی قم محیط شده جانوران‌شکاری را بجانب‌خندق آن‌بلده رانند وحسب‌الحکم‌پیاده وسوار بسیارازشهر بیرون شتافته وبرکه‌انداخته پادشاه شیرشکار نیزعنان‌عزیمت معطوف ساخت‌ودر نماز پیشین‌هما‌نروزجرگه بهم رسیده بمعاونت تائیدایزدی آنمقدرآهوونخچیر مجتمع گشت که کمیت آن ازحساب وشمارمستوفیان‌فطنت

آثار در گذشت و شاه فلك اقتدار و نوئینان کامکار چنانچه معهود است بنوبت خنجر و شمشیر و تیر بآهو و گوزن و نخچیر رسانیده در عرض یکدو ساعت بیست و ششهزار جانور بقتل رسید و از خون آن کشتگان در میان زمستان در ظاهر قم لاله زاری نضارت آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملایك آشیان آن جانوران شکار یرا بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از اندك زمانی بار دیگر پادشاه فریدون فر عازم شکار صحرای فراهان گشت و بدستور استمرار امرا و عساکر نصرت شعار ورعایا و مردم جلادت آثار بلوازم آنکار پرداخته مدت دوازده شبانه روز در بیابان و قفار از راندن جانوران شکاری نیاسودند و چون جرگه بهم رسید بیمن دولت پادشاه مؤبد منصور آن مقدار وحوش جمع آمد که طیور هرچند بلند میپریدند غیر شاخ نخچیر و گوزن آشیانهٔ نمیدیدند و تزاحم جانوران شکاری وسباع بمرتبهٔ رسید که گرگ و گور و آهو و شیر چون شکر و شیر بهم آمیخته از هم نمیرمیدند و شاه صاحب تائید نخست تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن و صید افکندن کرد و بضرب نیزه و تیر چند گور و نخچیر غرقه بخون ساخته بدستور معهود نهایت جلادت بجای آورد و شیر از صولت خدنگ خسرو پلنگ آهنك درطرف آهو نمیتوانست نگریست و آهو با آنکه درپناه پلنك میخزید از سهم نیزه شاه عالیجاه لحظهٔ ایمن نمی توانست زیست نظم

زتیر و نیزهٔ شه شیر و نخچیر ✿ بهم آمیخت همچون شکر و شیر ولی شمشیر او طوفانی انگیخت ✿ که از آمیزش تن روح بگریخت ودر آنروز چهل و پنجهزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام وسهام اجل انجام شاه عالی مقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید و بیمن اهتمام و تواچیان عظام منقسم گردید بس از آن دو نوبت دیگر پادشاه سکندر منقبت درحدود ساوه بآن امر مشغولی کرده کرت اولی شانزده هزار نخچیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید مثنوی چورای خسرو بهرام تدبیر ✿ نماید عزم صید گور و نخچیر ملایك گوئیا نخچیر رانند ✿ بسوی صیدگاه او رسانند وگرنه انس وجن را نیست مقدور ✿ که آرند اینقدر صید از ره دور ودر اثناء امور مذکور جناب سلطانی سیف الانامی از ولایات مازندران باز آمده امیر عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجوه نقبل ایشان نقد شده بود بدرگاه سپهر اشتباه رسانید ومناقشهٔ را که درباب ادای آن وجه در میان مشارالیهما واقع بود معروض نواب بلند جناب گردانید و شاه مخلص نواز جناب سلطانی را باصناف الطاف واعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام مازندران چندگاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و ازجمله وقایعیکه در یورت قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد جان ایشك آقاسی نجم بیك که درخلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه والخلافة محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی بلاد ماوراءالنهر را بامداد امراء عظام احمد بیك صوفی اوغلی وشاهرخ بیك افشار فتح نموده و بخار غرور و پندار

بکاخ دماغ راه داده سرخلاف دارد بنا بر آن حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیک
با فوجی ازدریای ذخایر یعنی فوجی ازسپاه قیامت آثار عازم ماوراءالنهر گشته دیو سلطان
راکه در کالیوش جرجان قشلاق کرده بخود ملحق گرداند واز آب آمویه عبور نموده محمد
بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رساند مقارن این حال خبر فوت
پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از نبایر او سلطان مراد نام
که ازعم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود گریخته النجا بدرگاه عالم پناه کرد بناعلی
هذا فرمان اشرف اعلی صادر گشت که دیو سلطان باردو همایون پیوندد ونجم بیک با
بعضی دیگر ازامرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه ماوراءالنهر گردد وهمدران
ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته
رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه تتمهٔ وجه تقبل راکه مبلغ بیست هزار تومان
بود وصول دهند وایشان درخدمت جناب سلطانی سیف الانامی که صاحب تحصیل آن
مبلغ بود دعاگو و ثنا خوان روی باولگاه خود آوردند و برضا جوئی آنجناب و
سرانجام آنوجه مشغولی کردند .

ذکر وقایع ومحارباتی که میان ظهیرالدین محمد بابر پادشاه وسلاطین اوزبك دست دادوبیان توجه امیرنجم ثانی بجانب ماوراءالنهر باقتضاء قضاء صانع بلاد وعباد

در آن ایام که دارالسلطنهٔ هراة مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیرالدین
محمد بابر پادشاه ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده
اظهار اخلاص ودولتخواهی فرمود وبنا بر آنکه نقد اعتقاد آنخسرو عالی تبار بر محك
ضمیر مهر تنویر پادشاه کشور گیر تمام عیار نمود قاصد آنحضرت رامشمول انعام واحسان
بیکران گردانیده حکم همایون بنفاذ پیوست که آنحضرت ازممالك ماوراءالنهر آنچه
بحیز تسخیر در آورد بر ومسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه درشهور سنهٔ سبع عشر وتسعمائه
بالشکر زابلستان متوجه ولایات موروثی شدوبعد ازوصول بحدود بدخشان میرزا سلطان
ویس را بخود ملحق گردانیده نخست علم نهضت بطرف حصارشادمان بر افراخت حکام
آن ممالك حمزه سلطان ومهدی سلطان چون ازتوجه وارث ملك خبر یافتند لشکرهای
خود درافراهم آورده عنان یکران بمیدان کارزار تافتند ودر نواحی وخش درفش آفتاب درخش
بابری بمخالفان رسیده بین الجانبین محاربتی درغایت صعوبت دست داده بمظاهرت عنایت
الهی ومعاونت دولت پادشاهی ظهیرالسلطنه ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبك افتاد

وحمزه سلطان ومهدی سلطان درمعر که کشته گشته ولایت حصار شادمان وختلان وقندز وبقلان بحیز تسخیر آن خلاصهٔ دودمان امیر تیمور گورکان درآمد و بمقتضای شیوه ستوده خویش اعلام عدل ورعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه پادشاه حشمت آئین عرضه داشت نمود مرقوم قلم نیاز گردانید که اگر یکی ازامراء عظام بافوجی ازغازیان عالی مقام باین مخلص ملحق گردند امیداست که علی اسرع الحال سایر ممالک ماوراءالنهر مفتوح گردد در ین ولایات خطبه وسکه باسم والقاب نواب کامیاب مزین گشته انهدام مبانی جهانبانی سلاطین اوزبك بوقوع بپوندد وچون ایلچیان آنحضرت بسده سدره مرتبت رسیدند و بوسیلهٔ امراء جمشید حشمت مضمون آنعریضه رامعروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمدبیك صوفی اوغلی وشاهرخ بیك افشار بازمرهٔ ازشیران بیشهٔ پیکار بحصار شادمان رفته امدادمحمدبابر بادشاه را پیش نهاد همت سازند ودرموکب آنزبدهٔ سلاطین آفاق بمقابله ومقاتلهٔ فرق اوزبك پردازند وآن دوامیرپاك ضمیر بحصار شتافته محمدبابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آندیار محمد تیمور سلطان ووالی بخارا عبیدالله خان چون ازینحال خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند وماهچهٔ رایت نصرت آیت بابری از افق دارالسلطنهٔ سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت ونصفت صفت اضائت گرفت ورسوم اهل ظلم وبدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر ومفاخر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین واسم ولقب بادشاه سیادت پناه سکندر آئین سمت زیب وزینت پذیرفت ومحمدبابر بادشاه کرت دیگر در تختگاه آباواجداد خود قدم برمسندسروری نهاده برطبق نشان همایون ولایت حصار شادمان وختلان وبدخشان را بخان میرزاارزانی داشت وبربلدهٔ فاخره بخارا وسایر اطراف آنجاکه بحیز تسخیر درآمده بود حکام معدلت انتما گماشت احمدبیك صوفی اوغلی وشاه رخ بیك را بانعام تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه واسبان گردون توان وصره های زروعقود جوهر خوشدل ومسرور گردانید واجازت معاودت داده جهة نواب کامیاب آستان خلافت آیاب اصناف بیشکشهای خسروانه وانواع تحف پادشاهانه فرستاد امادرباب رعایت محمد جان ایشك آقاسی نجم بیك که ازدرگاه عالم پناه برسم رسالت نزداو رفته بودطریقه اهمال وتغافل مسلوك داشت بناه علی هذا چون محمدجان درقشلاق قم بپایهٔ سریراعلی رسیدعرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف وسرکشی دارد وچنانچه مذکور گشت نجم بیك با جمعی کثیر ازامرا وارکان دولت مثل زین العابدین بیك وبادنجان بیك وخواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل ازآنکه بانحدود رسد اینخبر شیوع یافت که سلاطین اوزبك باردیگر لشکر بماوراءالنهر کشیده اند ومحمد بابر پادشاه را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمدتیمور سلطان وعبیدالله خان بعد از استماع

ازخبر مراجعت احمد بیك و شاهرخ بیك نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراءالنهر نمودند
وباجانی بیك سلطان وسایر قرابتان اتفاق کرده ابواب انعام واحسان برروی سرداران
الوس اوزبك گشودند وسپاهی جرار ولشگری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنهٔ
ثمان عشر و تسعمائه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند ومنقلای جنود ایشان برجناح استعجال
طی مسافت کرده بیکناگاه نواحی آن بلده راتاختند چون اینخبر بسمع محمد بابر پادشاه
رسید ازغایت جرات بااندك لشگری که درملازمتش بودند ازسمرقند متوجه دفع مخالفان
گشت وهرچند محمد مزیدخان وجمعی ازاهل رای و تدبیر عرض کردند که همچنین بی یراق
برسر دشمن رفتن مناسب دولت نیست وطریقهٔ حزم مقتضی آنست که بعدازاجتماع سپاه وفراهم
آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنود ودرحوالی بخارا استماع
نمود که سلاطین چند کوچ بازپس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده عنان بتکامشی ایشان
انعطاف داد وچون دوسه مرحله مطوی گشت بیکناگاه محمد تیمور سلطان وعبیدالله خان
وجانی بیك سلطان باسپاهی بیکران صف قتال آراسته وخواطر ازجبن وبددلی پیراسته
درآن صحرا سیاهی نمودند ظهیرالسلطنه محمد بابر پس ازمشاهده این جلادت و تهور
بتعبیه لشگر پرداخت وتیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر ازفرقه اوزبك را قتیل وجریح
ساخت اروس بی وخواجه احمد قنقرات و کوپك بی را درحملهٔ اول بعضی ازدلاوران
سپاه جغتای بکمند اسیر مقید گردانیدندو بنظر انور حضرت پادشاهی برده آن سه سردار بزخم
پیکان شهریار شیر شکار متوجه عالم آخرت گردیدند اما سایر امراء وبهادران موکب
سلاطین اوزبك ازروی اهتمام بعزم انتقام پای درمیدان مردانگی نهاده دست باستعمال
آلت قتال بردند وگرد نبرد باوج سپهر تیز گرد رسانیده بحدت پیکان آبدار و نوك
شمشیر آتشبار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را ازلوح بقاستردند وآنحضرت بقدر
امکان درمعرکه ثبات قدم ورزیده بعد ازتفرق سپاه وچیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان
بصوب بخارا گردانید ودرآن بلده نیز اقامت مصلحت دولت ننموده ازآنجا بسمرقند رفت
و درسمرقند اوروق را بخود ملحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت ومحمد تیمور
سلطان وجانی بیك سلطان وعبیدالله خان راکرتا بعداخری تسخیر مملکت سمرقند وبخارا
وتوابع ومضافات وضمایم وملحقات میسر گشته هر یك بمقر عزخود خرامیدند ورعایت
رعیت کرده بهیچکس ازمتوطنان آنولایت تعرض نرسانیدند ودرجمادی الاول سنهٔ مذکوره
باز بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر پادشاه چون
ازتوجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا ارك حصار را مضبوط کرده فرمود تا بر گرد شهر
خندقی کنند ومحلات را کوچه بند نموده کسان جهة استمداد نزد والی بلخ بیرام بیك
قرامانی فرستادند و بیرام بیك امیر سلطان محمد شیرازی را باسیصد کس از دلیران مجاهد
غازی بامداد ایشان ارسال داشت وسلاطین اوزبك تا چغانیان آمده پس از آنکه بر

استحکام حصاروو صول غازیان شجاعت آثارمطلع گردیدند مصلحت اشتعال نایرهٔ پیکار ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند وچون اخبارحکام خراسان واستیلاء محمدتیمور سلطان وعبیدالله خان بردیار ماوراءالنهر بسمع نجم بیك رسید دفع اوزبکان را پیش نهاد همت ساخته باده دوازده هزار نفرازغازیان که همراه داشت بحدودخراسان در آمد وحسین بیك لله ازهراة وحکام وداروغگان سایرولایات بوی پیوسته نثاروپیشکش گذرانیدندو غاشیهٔ اطاعت بردوش گرفته بجانب ماوراء النهر روانشدند وهمچنین سادات وقضات واشراف واعیان ازاطراف وامصارخراسان بملازمت امیر نجم رفته شرایط دعاگوئی ورضاجوئی بجای آوردند وآنجناب همه آنجماعت را باصناف انعام واکرام نوازش کرده مهمانی که داشتند بکفایت اقتران دادوامیرغیاث الدین محمدبن امیر یوسف رانگاه داشته سایر اکابر رارخصت معاودت فرمودآنگاه ازراه جام بکنارآب مرغاب رفته از آنجا ببلخ شتافت وبیرام بیك قرامانی موکب اورااستقبال نموده شرایط ضیافت ومهانداری چنانچه باید وشاید بتقدیم رسانیدوامیر نجم قرب بیست روز درظاهر بلخ نشسته فوجی ازسرداران سپاه رابکنارآب فرستاد که کشتیها رادر گذر ترمذ جمع آوردند وامیرغیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصاررفته محمدبابر پادشاه رابلطف وعنایت نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تاباجنود آنحدود بوی ملحق گردد بعداز آن بمعبر ترمذ شتافته درماه رجب سال مذکور ازآب عبورنمود وهنوز درنواحی ترمذ بودکه امیرغیاث الدین محمد جانب حصار بازآمد وخبرقرب وصول موکب بابری رسانید وامیرنجم بابعضی ازامرا و واندکی ازملازمان خاصه آنحضرت راچند فرسخ استقبال نموده درتنك چکچك که آن رادر بندآهنین نیز گویند بین الجانبین ملاقات دست داد واز هردوطرف شرایط نثار و وپیشکش بتقدیم رسیدوازآنجانب چون سلاطین اوزبك ازعبور نجم بیك خبر یافتندغلات وحبوبات رابدرون قلاع کشیدند وضبط هر بلدهٔ ازبلاد وماوراءالنهر را یکی ازسلاطین با امرا متعهد شده خود رامضبوط گردانیدند

ذکر شمهٔ ازعظمت و کامرانی امیرنجم ثانی وشهید شدن اوبنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سازی وناظم مناظم قصه پردازی اینحکایت را برینموجب مرقوم میگرداند که چون امیر یاراحمداصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست وکاردانی وصفت وقوف در سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت در ضبط وربط وحل وعقد و قبض و بسط مهمات سرکار کشورستانی رایت بیمثلی می افراشت چنانچه سابقا

مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضهٔ اقتدار آنجناب نهاد او را صاحب اختیار مطلق گردانیده بر جمیع امرا ووزرا وانچکیان ومقربان تسلط وتفوق داد و امیر نجم سه چهارسال در کمال اقتدار واستقلال بوکالت شاه سکندرجاه سلیمان خصال پرداخته امورملکی ومالی وجزئی وکلی معظم معمورهٔ ربع مسکون را برنهج عدالت بسرانجام مقرون ساخت وبنا برانکه درآن سنوات ملاذحکام بنی آدم ومرجع اشراف واعیان عرصهٔ عالم درگاه خلایق پناهش بود ازاسباب جاه وحشمت وموجبات مکنت عظمت آنمقدار درسرکاراوجمع گشت که پایه قدرومنزلتش ازجمیع امراء عظیم الشان بلکه اکثرسلاطین نافذ فرمان درگذشت عدد ملازمان خاصهٔ او نزدیك به پنجهزارسوار یراق دار رسید ووفور خزاین واموالش ازسرحد حساب واستیفاء محاسبان دانا متجاوز گردید هرروزقرب صد سر گوسفند شیلان اوبود مرغ وقاز وحوایج آش را براین قیاس باید نمود ودرسفر مذکوربا آنکه تمامی اسباب تجمل را ازآب نگذرانیده بود هر روز سیزده دیك نقره خام جهت پختن طعام در مطبخ او بر بار مینهادند و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین وسیمین وچینی فغفوری درنظر خلایق جلوه میدادند ازعزیزی صادق القول استماع افتاد که درآنطرف آب شخصی که دروقت کشیدن شیلان در درخانه امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب ازحوایجدار پرسید که هرروز این قدر مصالح را درولایت یاغی چگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند ومرغ وقند ونبات وآردوبرنج و سایرحوایج آش درسرکارما بسیاراست اما هرروزمرا ده من دارچینی وزعفران وزنجبیل و زیره وبادیان وسیه‌دانه وبعضی دیگر ازحبوبات وادویه ضرورت میشود جهت پیدا کردن آن تنقیص میابم غرض ازعرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه وجلال آن امیر بی شبه ونظیر باین درجه ترقی نمود بکثرت حشمت وشوکت مغرور گشته بی آنکه ازپادشاه مؤید منصوررخصت یابد تکفل فتح ماوراءالنهر کرد ومقاتلهٔ سپاه اوزبك را متعهد شده آن امرخطیر وخطب کبیررا سهل وآسان شمرد وپس از عبور برآب آمویه وملاقات با حضرت ظهیرالسلطنه رایت عزیمت بجانب خزار برافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آنموضع بود چون دانست که باغازیان عظام قوت مقاتله ومجادله ندارد باتفاق ارباب و کلانتران ازدرمصالحه ومهاونه درآمد وبعد ازطلب عهد و پیمان ابواب شهر وحصار خزار بازگشاده امیرنجم اورا مقید ساخت وهلقوتو بوزبیکی را باجماعتی از اوزبکان که درآن مکان بودند کشته متعرض رعایا نشدوازآنجا بجانب قرشی نهضت نمودحاکم آن بلده شیخم میرزا درمقام مدافعت وممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیك اطراف شهر را برامرا تقسیم فرمودوهرکس بمورچل خود فرودآمده جنود ظفرورود آغاز انداختن تیروتفنك کردند وبزخم سنك رعد در برج وبارهٔ قرشی رخنه افکنده در عرض دوسه روز قهراً قسراً برآن بلده استیلایافتند وشیخم میرزا با متابعان اسیر سرپنجهٔ تقدیر

شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت وهر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف وجمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود وقرب پانزده هزار کس را از سپاهی ورعایا بتیغ بیدریغ گذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیك سلطان وعبیدالله خان با معظم سپاه اوزبك در آن بلده مقام داشتند ونقش مقابله ومقاتله وصورت معارضه ومجادله برلوح خاطر وصحیفه ضمیر مینگاشتند و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان ولد کوجونجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بخیال دست برد متوجه شده اند وخود درهمان منزل توقف کرده بیرام بیك قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالك پهلوانی بدفع ایشان مامور گردانید وآن دو سلطان از توجه بیرام بیك وغازیان خبر یافته درقلعهٔ عجدوان متحصن شدند وبیرام بیك کیفیت حال را اعلام نمود ونجم بیك باتمامی عساکر بظاهر عجدوان شتافت ومحمد تیمور سلطان وابوسعید سلطان اطراف انحصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار بجنك بیرون میفرستادند واز اینجانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب واحیانا مغلوب میشدند وچون چندروز حال برین منوال بگذشت وآزوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبك صاحب وقوف بودومیدانست که تسخیر آن قلعه بمحار به تیسیر پذیر نیست بعرض رسانید که درین زمستان فایدهٔ بر محاصره عجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیرهٔ بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار مشحونست ودو سلطان با بسیاری از شجعان در آنجا توطن دارند واگر چندروز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهة فقدان حبوبات تنقیص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکار بلخ اردو بازاریان و سرکاران وسوداگران غله و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد وذخیرهٔ اوزبکان روی در نقصان نهاده علیق چهار پایان در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد وقلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعه عجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم اوزبکان تصور خواهند کرد این حرکت بنابر خوف وهراس از ماوقوع میبابد واینمعنی موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد وهنوز این سخن باتمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخنان را درمیان آورد و در باب ترك محاصره وتوجه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدانطرف رویم وروز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارك رمضان سنه ثمان عشر وتسعمائه بود علی الصباح طلیعهٔ سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر عجدوان طالع گشت و مهم از حیز تدبیر امیر ووزیر بردر گذشت صورت حال آنکه چون در بلدهٔ بخارا بمسامع جانی بیك سلطان و عبیدالله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در ظاهر عجدوان از پیش نمیرود و هر روز لشگریان جهة بدست آوردن آزوق و علیق چهار پایان متفرق و

پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش وخنجر گذار برسبیل ایلغار متوجه عجدوان کشتند و بعد از وصول بحدود آندیار محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان با اوزبکانیکه در آنحصار بودند بدیشان پیوسته همعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیرنجم ثانی بعد ازمشاهدهٔ این حال دل برقتال و جدال نهاد ومیمنهٔ میسره‌لشگر را بوجود امراء عظام استحکام داد وخود درقلب بایستاد ومقرر کرد که ظهیرالدین محمد بابر پادشاه با جنود خاص طرح باشند ودرهرطرف که بکومك احتیاج شود توجه فرمایند وبعد از تسویه صفوف قرب دویست سوارجلادت آثاراز برانغارسپاه‌اوزبك در میدان تاخته برجوانغارلشگر نجم بیك حمله کردند و بیرام بیك که درآن جانب بود متوجه دفع شر آنجماعت گشته بزخم تیری از پای‌درافتاد واینمعنی موجب‌ازدیادجسارت‌اوزبکان شده بیك‌بار برسپاه آذربایجان وعراق تاختند وامرا بنابرعداوتی که بانجم‌بیك‌داشتند بی‌ازآن که دست باستعمال آلت بیکاربرند پای دروادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیك‌شکست یافته ظهیرالسلطنه‌و والخلافة محمد بابرپادشاه باسپاه‌خاصه‌روی توجه بحصارآورد وامیرغیاث‌الدین محمدبن امیر یوسف و خواجه‌کمال الدین محمود متعاقب مواکب آن‌حضرت درحرکت آمده حسین‌بیك‌لله واحمد بیك‌صوفی اوغلی متوجه گذرگرگی گشتند و ماهچهٔ رایت سلاطین اوزبك از افق فتح وظفرطالع شده سپاه ماوراءالنهر آغازقتل‌وغارت کردند وفوجی‌از لشگریان عبیدالله خان درمعر که بامیرنجم‌رسیده آن‌جناب را اسیرسرپنجه تقدیرساختند ونزدپادشاه‌خودبرده حسب‌الحکم اساس حیاتش را بینداختند وزین‌العابدین بیك‌نیز با بسیاری ازغازیان وجمعی ازخراسانیان همدران روز شربت شهادت چشیدند وطایفه دیگر که بکوهها ومغارها‌گریخته بودند مانند خواجه محی‌الدین یحیی‌ولد خواجه‌شمس الدین مروارید وخواجه میرجان بن خواجه قوام‌الدین محمدبن استاد عدل معمارنیز بدست سمرقندیان افتاده‌جام‌هلاك‌در کشیدند ودرهفدهم ماه رمضان اینخبر بدارالسلطنه هراة رسیده امیر عمادالدین محمود اصفهانی که بر حسب حکم جهان مطاع وزیر و صاحب اختیارامورملکی ومالی‌خراسان بود‌بضبط برج وباره واستحکام فصیل ودروازه پرداخت وپس از سه چهارروزحسین‌بیك‌لله واحمدبیك صوفی اوغلی‌درضمان صحت و سلامت تشریف‌آوردند وچون بموجب فرمان عالم‌مطاع منصب‌حکومت آن بلدهٔ‌فاخرهٔ باحمدبیك انتقال یافته بود درقلعه اختیارالدین نزول نمود و بدارائی رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید بساط معدلت‌ونصفت وعده فرمود اما امیرغیاث‌الدین محمدبن امیریوسف وخواجه کمال‌الدین محمود که متعاقب ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان‌رفته بودند‌از آن‌حضرت‌عنایت‌ورعایت‌یافته راه بلخ‌پیش گرفتند ودر پانزدهم ماه رمضان‌بآن بلده رسیده‌خواجه محمود همانجا توقف کرد و امیر محمد بهراة شتافته باتفاق امیرعمادالدین محمود وسایر امرا وحکام درباب استحکام آنخطهٔ جنت مقام‌سعی

بلیغ مبذول داشت واین اخبار درقشلاق اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسید وباردیگر یورش خراسان ودفع بیداد اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید

ذکر نهضت پادشاه باستحقاق از قم بصوب راستقجان و ییش بارماق

وتوجه رایات آفتاب اشراق ازآنحدود بجانب دارالملک عراق

چون فرمانفرمای طوایف مردم زمستان سنه سبع عشروتسمائه در بلده فاخرهٔ قم بپایان رسانید وخسرو خیل انجم ازبروج شتوی عنان بکران بمنازل ربیعی معطوف گردانید فضای صحرا ازظهورسبزه ولاله برمرغزار سپهر دوار تفاخر نمود ومشاهده عارض رنگین گل وملاحظهٔ طره مشکین سنبل ابواب فرح وسرور بر گشود مثنوی سروازعلم بلندپایه ✿ برفرق سمن فکند سایه بیداز سرخنجر گهروار ✿ شد برسر یاسمین درربار باردیگر هوای صید وشکاروگشت دشت ومرغزار درخاطر دریا آثار پیدا شده پادشاه فلك اقتدار عازم راستقجان گشت وچنانچه چندبار دربن اوراق بر زبان کلك لطایف نگار گذشته درآن نواحی نیزلوازم شکار بتقدیم رسید وبیست وچهارهزار جانور بزخم تیغ خنجرمانندگل ولاله غرقه بخون گردید آنگاه اعلام ظفرپناه ازشکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق ییش بارماق وسورلوق شد ودرآن بهاروتابستان درمرغزارهای نزاهت آثار گاهی بتجرع اقداح خوشگوار و احیاناً گوزن وقوچقار که در آنحدود بسیار بود اقدام فرمود و درفصل پائیز که منزل ناهید ازفروغ طلعت خورشید صفت اضاعت پذیرفت و از تأثیرهوای خریفی لباس خضرت آثاراشجارسرخ وزرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه جهانیان عازم خطهٔ اصفهان گشت وبعد ازوصول درآن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش ونشاط انبساط داد وکماینبغی بتفقد حال ساکنان دارالملك عراق پرداخته مجدداً ابواب لطف واحسان برروی روزگار ایشان بر گشادگاهی بر مسند طرب نشسته ازفروغ عارض چون آفتاب وشعاع جام شراب ناب مجلس بزم را ناضر وسیراب میگردانید واحیاناً برتخت سلطنت واستقلال برآمده سرگشتگان بوادی جور و اعتساف را بسرچشمه‌سار عدل و انصاف میرسانید مثنوی کشیده پادشاه هفت اورنك ✿ گهی دربزم عشرت جام گلرنك نشستی گاه برتخت عدالت ✿ پی تادیب ارباب ضلالت بنای عدل را آباد کردی ✿ دل غمدیدگان را شاد کردی ودرتضاعیف آنحالات خاطرانورهمایون متوجه رعایت سلطان مراد نبیرهٔ ایلدرم بایزید گشته ایالت بعضی ازولایات فارس رجوع بدوشد وسلطان مراد برحسب فرمانفرمای بلادوعباد بجانب مقصد درحرکت آمده دراثناء راه زمان حیاتش بنهایت انجامید وقبل ازآنکه بمقصد رسد

متوجه ریاض عالم عقبی گردید (یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید)

گفتار در بیان ولادت باسعادت شاه‌زادهٔ عالمیان ابوالفتح طهماسب میرزا

و رسیدن اخبار ماوراءالنهر و حالات خراسان بپایهٔ سریر اعلی

در آن زمستان که بلدهٔ محروسهٔ اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود واهب بی ضنت ابواب مرادی دیگر برروی روزگار همایون آثار آنمهر سپهر سلطنت برگشاد و بخشندهٔ بیمنت گوهری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه‌وافر احسان نهاد بنسیم عنایت ازلی درچمن امید پادشاهی گلی عطر پرور گشت که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و ازفروغ انوار عاطفت لم‌یزلی در گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اقبالش جهانی را بمهاد امن و امان رسانید **مثنوی** گلی بشکفت درگلزار شاهی ✿ وجودش مظهر نور الهی نهالی رست از باغ امامت ✿ ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اقبال ✿ فروغش نوربخش چشم آمال یعنی حضرت شاه دین پناه رادر اواخر سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه بساعتی سعادت اثر پسری خورشید منظر متولد گشت و اینمعنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده طنطنه بشارت و غلغله تهنیت از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای راح ریحانی درگردش آمده انوار عاطفت حضرت کشورستانی برصفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جوهر و نقود ابیض واحمر نثار مهد همایون آن شاه‌زاده صاحب سعادت کردند و خدام سدهٔ سدره منزلت صلات وصدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی با بوالفتح گشته چندقابلهٔ حور سرشت جهة ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطهٔ تولد آنشاه زادهٔ دولتمند چند روز طوبهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتضاد فرق عباد سمت ازدیاد گرفت و همدران ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست سپهر بدفعال نیل ملال برچهرهٔ احوال نواب پایهٔ سریر جاه و جلال کشید و خبر شهادت امیر نجم و بیرام بیك قرامانی و زین العابدین بیك و گذشتن سلاطین اوزبك از آب آمویه بتواتر انجامید بنابرآن یورش خراسان کرت دیگر پیش نهاد همت عالی اثر گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت فرموده غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلك دوار درگذشت.

ذکر تسلط محمدتیمور سلطان وعبیدالله‌خان بربعضی ازبلادخراسان

چون امیر نجم ثانی ازجام قضاء سبحانی شربت شهادت‌چشید هوس تسخیر بلاد خراسان درضمیر حکام ماوراءالنهر پیدا شد ونخست جانی بیك سلطان ازآب آمو به گذشته متوجه‌دارالسلطنهٔ‌هراة گشت امراواشراف آن‌بلده چون بربن حادثه وقوف یافتند بیشتر ازپیشتر دراستحکام برج وباره کوشیده احمدبیك صوفی اوغلی قلعه‌اختیارالدین را مضبوط ساخت‌وحسین بیك لله دربرج میرزا سلطان احمد که درمیان شرق وشمال شهراست رایت‌اقتدار برافراخت امیرعمادالدین محمود دروازهٔ فیروزآباد راضبط‌نمود وامیرغیاث‌الدین محمدبن امیر یوسف برپشت دروازهٔ ملك‌منزل فرمود حراست دروازهٔ خوش باامیرسلطان محمود ولد سید غیاث‌الدین محمدباغبان تعلق گرفت ومحافظت دروازه عراق بدیگری ازاعیان خراسان سمت‌انتساب پذیرفت وجانی بیك سلطان در اوایل ذوالقعده بظاهر هراة رسیده نخست درالنك کهدستان فرود آمد وبکدونوبت زمرهٔ ازلشکریان اوبقدم محاربت ازطرف باغ‌سفید خودرا نزدیك بخندق رسانیدند و ازاصابت پیکان دلنشان هرویان مجروح‌شده مایوس بازگردیدند وسه‌چهار کرت دیگر ازجانب دروازه‌فیروزآباد جنك پیش‌آوردندوازدست بردملازمان امیرعمادالدین‌محمود مغلوب شده‌زخمهای کاری خوردندودربعضی ازآن معارك بابا عشقی تبرائی که معتمد لله بیك بود بدست اوزبکان گرفتار گشته‌شربت‌شهادت‌چشید ومقارن آنحال عبیدالله‌خان نیز بنواحی شهررسیده درنواحی قریه‌آزادان نسخه‌آزادگان گزید وچندبار سپاهیان بخارا تاکنار خندق دروازهٔ ملك و دروازهٔ عراق تاخته بافکندن تیر و سنك پرداختند وبجد هرچه تمامتر بامر محاصره قیام نموده‌علم جنك وپیکار افراختند وچون درسال گذشته محصولات بلوکات‌هراة نیك‌نیامده بود درآن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نمود مع ذالك امراء عظام جهة آزوق غازیان برمحلات شهر غله حواله کردند و بدین جهة تنقیص بسیار بصغار وکبار رسیده در کمال اضطرار بسرمیبردند القصه ایام محاصره نزدیك بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بروجنات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیك سلطان وعبیدالله خان مخالفتی روی نموده درصباح سیوم‌محرم سنهٔ تسع عشروتسعمائه که‌موافق اول روزه نوروز بود هریك ازآن دوسرداراز ظاهرهرات بجانب دیارخود توجه فرمود ودرآن روزفیروزهرویان را بنسیم عنایت ایزد تعالی گل آمانی درچمن مرادشکفته‌از محنت حصارداری نجات یافتند وازمحافظت برج وباره فارغ گشته بسر بساتین وباغات‌و

منازل ومرزوعات خود شتافتند وجانی بیك سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بکرمینه رفت اما همدران ایام محمد تیمور سلطان بدین جانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبیدالله خان پیوست و آن دو سردار باتفاق یکدیگر عنان یکران بطرف طوس ومشهد مقدسه انعطاف دادند وازمرو تا نواحی اسفراین بتحت تصرف درآورده دل برسلطنت خراسان نهادند چون اینخبر بدارالسلطنه هراة رسید امراء عظام مصلحت توقف ندیده درماه مذکور ازراه بیابان طبس وسیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند وخواجه ابوالوفا وبعضی دیگر ازهوا خواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده جهة ایصال بشارت مسرعان بمشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر واعیان طوعاً اوکرهاً لوازم استقبال بجای آوردند و کلید قلعه وشهر پیش برده اظهار اطاعت وانقیاد کرد وتیمور سلطان درباغ جهان آرا فرود آمده خطبه بنام خود خواند وچون میدانست که درایام دربندان تفرقهٔ بسیار بهرویان رسیده با مردم بر وجه احسن معاش کرد اماطایفهٔ ازمتعصبان اهل سنت وجماعت آغاز غمز وسعایت نموده جمعی ازموالی ومردم تبرائی را در دام بلا وورطهٔ رنج وعنا انداختند ومولانا شمس الدین محمد بهخی ومولانا حبیب الله واعظ ومؤذن مسجد جامع رابزخم کارد وشمشیر شهید ساختند وساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر میافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنا برالتماس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنا براغراض فاسدهٔ خویش در مقام انهدام بناء زندگانی مردم شیعه مذهب شده‌اند موجب تخریب مملکت میشود ودرباب منع وزجر آنطبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف راکه یکدوشیعی بزخم کارد اوشهید شده بودند سیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت وچون قرب دوسه ماه محمد تیمور سلطان دارالسلطنه هراة وعبیدالله خان درمشهد مقدسه وبعضی دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول منغلای سپاه کشور گشای شاهی بحدود خراسان شایع شده هر کس ازاوزبکان درهرجا که بود عنان هزیمت بصوب ماوراءالنهر تافت .

ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبدالباقی وسید شریف الدین علی بمناصب مناسب ومعطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب

امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل وادب وحاوی علوم موروث ومکتسب بود وبشرف نسب وعلو حسب ازاکثر سادات عجم وعرب ممتاز ومستثنی مینمود بعد از

واقعهٔ قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شدو چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم‌الدین مسعود ثانی نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از آن امر استعفا جست ودروقتی که ماهچهٔ بیرق ظفر پیکر ازخراسان مراجعت فرموده پرتو وصول برولایات عراق انداخت رخصت طواف عتبات عالیات ائمه‌معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد وامیر نظام‌الدین عبدالباقی بمنصب صدارت شاهی مفتخر ومباهی شده بواسطهٔ وفور التفات امیر نجم کوکب جاه وجلالش باوج سعادت واقبال رسید ودر آن اوان که امیر نجم عازم ماوراءالنهر گردید آنجناب رابنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من‌حیث‌الاستقلال بسرانجام مهام سرکارسلطنت قیام نماید ودرین ایام که خبرشهادت امیر نجم بتحقیق انجامید وماهچهٔ الویهٔ ظفرعطیه ازاصفهان متوجه ساوه گردید دررودخانهٔ ولایت مذکوره پادشاه صاحب تائید بتجدید امیر نظام‌الدین عبدالباقی رامنظور نظر کیمیا اثر گردانید ووکالت نفس نفیس همایون رادرعهده آنجناب کرده پایه قدرومنزلتش رابایوان کیوان رسانید وایضاً سیدشریف راکه‌ازبغداد بازآمده دراردوی همایون بودبار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت وبتکفل امورسرکارصدارت نصب فرمود وچون اعلام زرنگار پادشاه صاحب‌اقتدارسایهٔ وصول برحدود ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که غازیان عالیشان جهة‌مصلحت یورش خراسان آذوق سه ماهه بردارند وباآنکه درآن سال درساوه‌حبوباب درغایت قلت بود وبلیهٔ قحط‌وغلا شیوع تمام داشت بیمن توجه خاطرعالی مآثر آنمقدار غله که دلخواه سپاه‌انجم جاه بودبتحت تصرف ایشان در آمد وموکب پادشاه فرخنده‌پی مدت ده‌روز درساوه توقف نموده از آنجا بسری شتافت وازری براه کبودگنبد متوجه‌فیروزکوه گشته جهة اجتماع جنود کوه شکوه ییلاق آن ولایت ده‌روز دیگر محل‌اقامت لوای‌فیروزی اثر بود واز کثرت خیمه‌وخرگاه وشعشعهٔ قبهٔ‌سراپرده‌وبارگاه غیرت مرغزارفیروزه‌کار سپهر دوارمینمود وپادشاه جهانیان بعدازاجتماع عساکر نصرت نشان از آن‌منزل بسلطان میدان خرامید وزینل بیك را بابعضی ازامراء وفوجی‌ازسپاه کشورگشا منقلا گردانیده ببسطام فرستادوخود نیزمتعاقب ایشان‌درحرکت آمده‌دراثناءراه بنواحی دامغان‌جناب سلطانی سیف‌الانامی که جهة‌تحصیل وجوه‌تقبل امیر عبدالکریم وآقامحمد بمازندران رفته‌بود مقضی‌المرام بازآمده‌شرف بساطبوسی دریافت وبنا برآنکه‌درباب‌سرانجام وجه مذکورشرایط نیکوخدمتی بظهوررسانیده‌بود مجدداً پرتوعنایت پادشاه مظفرلوا برصفحات احوالش تافت وچون النك بسطام ازفرنزول مواکب کواکب‌احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت‌حکم‌همایون بعرض لشکرومشاهدهٔ براق بهادران رستم اثرنفاذ یافت‌وصباحی که سپه‌داران قدروقضا دیبای بیضای‌آفتاب‌بر زبرجوشن مصقول خیول‌ثوابت وسیارپوشانیدند وازلوامع تیغ برق کردار واشعهٔ‌اسنهٔ

شعله آثارفضای بسیط زمین‌را مانند نگارخانهٔ چین‌روشن ومزین گردانیدند امراء عظا وحکام انام وقورچیان بهرام صولت وغازیان وافر شوکت وسایرهژبران کینه کوش و نهنگان پرجوش وخروش جوشنهای زرنگار پوشیده وبر اسبان صبارفتار سوار گردیده در آن صحرای دلگشا صف‌صف بایستادند وسیوف جان‌گزند آخته ورماح اجل پیوند افراخته زبان سخن سازی بدعوی جلادت وسربازی برگشادند یکی از ایشان ازجام راحت‌انجام دولتخواهی سرمست شده بمضمون این مقال‌مترنم بودکه **مثنوی** بر آنم که چون‌دشمن بدگهر ٭ کند عزم رزم شه دادگر ٭ بگرز گران سنك وشمشیر تیز ٭ سرودست او راکنم ریزریز ٭ ببزم عدم رهنمونش کنم ٭ قدح ازسروی زخونش کنم ودیگری بر جادهٔ اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده بفحوای این کلام تکلم مینمودکه **مثنوی** در آید اگردشمن تیزچنك ٭ بدریای هیجا بسان نهنك ٭ زاقبال شاه امامت نژاد ٭ خدیو جهانگیر پاك‌اعتقاد ٭ بقلاب مردی زبونش کنم ٭ زضرب سنان غرق‌خونش کنم ودر آن صباح پادشاه‌صاحب تائید مانندجمشید خورشید براشهب گردون گرد گیتی نورد برآمد وبر بسال بی اختلال ابطال‌رجال آغازعبور فرموده میمنه ومیسره وقلب ومقدمه جنودظفر عطیه را بنظرفرخنده اثر درآورد بهرطایفهٔ ازعساکر بهرام مآثرمیرسیدسردار ایشان پیاده شده رخ برخاك راه شاه عالم پناه میسود واسبی فیل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز باداء دعاوثنامیگشود **مثنوی** که شاها ملك نیکخواه تو باد ٭ جنودملك‌درسپاه تو باد ٭ ظفردرركاب تو بادامدام ٭ سعادت‌رفیق توهرصبح‌وشام ٭ لواء‌توپیوسته فیروز باد ٭ همیشه عدوی تو بدروز باد ٭ کران تاکران جهان زان‌تست ٭ سرچرخ درطوق‌فرمان‌تست ٭ همه تاجداران تراچاکرند ٭ بجزراه‌اخلاص‌تونسپرند نخواهندغیرازتوشاهی دگر ٭ ندارندجز تو پناهی دگر بهرجاکه رزم آزمائی کنی ٭ چو خورشید کشورگشائی کنی ندارند جان وسرازتودریغ ٭ چوازچشم وجان عدوتیروتیغ ونقداخلاص آن سالکان طریق اختصاص درمعیار ضمیر کیمیا تاثیرزیبندهٔ تاج وسر برتمام عیارنموده بسکه قبول اقتران یافت‌و همه را بتضاعیف اسباب تربیت وکامرانی بهجت وشادمانی افزوده بعدازفراغ از آن‌امر بصوب دولتخانهٔ همایون شتافت

ذکر رسیدن منغلاء سپاه مظفر لوا بنواحی‌مشهد وگریختن سلاطین اوزبك از استماع قرب وصول‌پادشاه منصور مؤید

پس ازعرض سپاه انجم جاه وتحقیق یراق شجعان رزم‌خواه شاه سعادت نیوش از النك بسطام به ییلاق کالیوش‌خرامیدوحاکم شیراز خلیل‌سلطان را بافوجی ازدلاوران

آهن‌فرسا برسم منقلا متوجه مشهد مقدسه گردانید وخلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده ودرطی مسافت مسارعت نموده بسان برق وباد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد وعبیدالله خان که درآن ولایت اقامت داشت چون ازین معنی خبریافت اقدام ثبات وقراوش متزلزل شده چارهٔ کارمنحصر درفرار دانست ودروقتی که خلیل سلطان بیك فرسخی آنخطه رسید بعضی از ارباب وکلانتران مشهد را کوچانیده عنان هزیمت بصوب مرو شاهجان انعطاف داد وآنجا نیزمجال توقف محال دانسته ازراه شیرشتر بمعبرچارجوی رفت وازآب آموبه عبورنموده راه بخارا پیش گرفت و برین قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب وهراس بخاطر تیمورسلطان که درهرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت وازاکابرخراسان امیرغیاث الدین محمد بن امیر یوسف وامیرسلطان محمود بن امیرغیاث الدین وخواجه جلال الدین قاسم فرنخودی ومولانا قاسم خواند امیر وخواجه شاه‌حسین‌خیابانی راکوچانیده همراه بردو برطبق‌حدیث (نصرت بالرعب مسیرة شهر) هنوزموکب‌همایون‌پادشاه‌نصرت بهردریبلاق‌کالیوش بودکه نیر فتح وفیروزی از افق سعادت وبهروزی طالع گشته از فرق اوزبك دبار درد‌یار خراسان نماند و دست مشیت‌قادرملك‌بخش‌لباس‌امن‌وامان درقامت‌اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی وطغیان را برافشاند وتیمورسلطان چون بدارالملك سمرقند رسید قاصد استیصال نهال زندگانی امیر محمد گردید و آنعالیجاه نقابت پناه برمافی الضمیراواطلاع یافته بمقتضاء کلمهٔ (الفرارمما لایطاق) عمل نمود و بامداد مولانا نظام که منصب صدارت داشت ازسمرقند گریخته پیاده بحصارشادمان شتافت وظهیر السلطنه والخلافة محمد بابر پادشاه کرت‌دیگر آن زبدهٔ اولادخیرالبشررا منظورنظر الطاف‌ساخته اسباب سفرعنایت فرمودوآنحضرت‌درزمان ایالت‌زینلخان بدارالسلطنه هراة خرامیده بدستورپیشترابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی برگشود .

ذکرفتنهٔ که ابوالقاسم بخشی انگیخت وبدان واسطه خون جمعی کثیر برخاك هلاك ریخت

ابولقاسم درزمان خاقان منصورسلطان حسین میرزا درسلك اعاظم امراء بخشی منتظم بود ومحمد خان شیبانی نیز دروقتی که خراسان را بتحت تصرف درآورد باوی در مقام التفات وعنایت سلوك نمود وایضاً تیمورسلطان درآن‌ایام که بخراسان‌درآمداورا منظورنظر تربیت گردانید و در بعضی از مهمات ملکی ومالی دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید لاجرم ابوالقاسم نوکری چند فراهم کشیده بخارنخوت وغروربکاخ دماغش‌راه یافت وبعد ازفرار تیمورسلطان ازخراسان درهراة توقف نموده دل برمحافظت آن‌بلده

نهاد و همدران ایام خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء و الاعاظم خواجه جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دولتخواهی نواب کامیاب شاهی (لازال ظلال اقبالهم مصمونة عن وصمة التناهی) ظاهر گشته میان ایشان و ابوالقاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر بکرخ و حدود بادغیس شتافت و از مردم مغول غانچی و احشام آنولایات قرب دو هزار پیاده و سواره فراهم آورده عنان بصوب دارالملك خراسان تافت و ارباب و کلانتران هراة از آنحادثه وقوف یافته دروازها و برج و باره را مضبوط ساختند و خواطر بر مدافعت و ممانعت قرارداده علم محاربت و مقاتلت برافراختند و ابوالقاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافتست نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیك کرده بود و در زمان تیمور سلطان تحقیق جهاد سالکان مذهب علیه امامیه مینمود از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبدالقادر که شمهٔ از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سبق ذکر یافت و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانه خود را بحیطهٔ ضبط در آورده صدای هواداری ابوالقاسم در انداخت لاجرم فتوری تمام باحوال هرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره بازداشتند و ابوالقاسم دلیر شده روزی از جانب دروازهٔ خوش جنك پیش آورد و نزدیك بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرات از خندق گذشتند و در دروازه را آتش زدند اما بواسطه اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملك تعلق بدیشان داشت از ین صورت خبر یافته خواجه محمدی نخست اندیشهٔ فرار نمود و بالاخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز ببارهٔ دروازه خوش رفتند و بضرب خدنك مرك آهنك ابوالقاسم و اتباع او را خائب و خاسر باز گردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبدالقادر متوهم گشته از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و با بوالقاسم پیوست و او هشت روز دیگر در ظاهر هرات نشسته در تضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول امراء منغلای پادشاه مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق بوی میداشت و بر سایر قراولان از النك رادکان سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور بنواحی دارالسلطنه هراة رسید و هرویان را تنبیه نموده بیشایبه توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاءالله و خواجه کمال الدین محمدی و خواجه مولانا امیر و میرزا قاسم و غیرهم از دروازه ملك بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم بر آنجماعت پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی بازمرهٔ که در

عقب مانده بودند از پس پشت ابوالقاسم بباغ سرافراز درآمده دست بتاراج برآوردند وسلك جمعیت آن کم سعادت ازهم گسیخته امیر عبدالقادر بطرف آرب گریخت وابوالقاسم تاحدود غرجستان عنان یکران باز نکشید وغازیان عظام تیغ انتقام آخته وسنان خون آشام راست ساخته شهاب الدین غوری وقاسم کرخی باسیصد کس از مردمیکه متابعت ابوالقاسم کرده بودند بقتل رسانیدند وسرهای آن بیدولتان را از بدن جدا ساخته اجساد ایشان را طعمهٔ کلاب و ذباب گردانیدند و روز دیگر ازین فتح مبین جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی بآن بلده فاخره رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت وخواص وعوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف مستمال و امیدوار گردانیده اعلام رعیت پروری بر افراخت اما ابوالقاسم چون از ظاهر هرات بگریخت در حدود غرجستان باحشام قبچاق پیوست و باستظهار آنجماعت نابکار لنگر مقدسهٔ غیاثیه را تاخت کرد وهمدر آنحدود میبود تا وقتی که امیر اردوشاه خروج کرده تیغ تیزبخون ریز او بیالود (والحمدلله المکرم المنان وعلیه الاعتماد والتکلان).

ذکر وصول پادشاه عالی مکان بالنك رادکان و متعلق شدن ایالت دارالملك خراسان بجناب مملکت پناهی زینلخان

لواء کشورگشا شاهی وموکب گردون مراتب ظل الهی بعداز توجه خلیل سلطان بسه چهار روز ازکالیوش نهضت فرمود وکوچ بر کوچ بجنوشان شتافته دراثناء راه خبر انهزام سلاطین ماوراءالنهر شیوع یافت وحضرت شاهی لوازم شکروسپاس الهی بتقدیم رسانیده از جنوشان بالنك رادکان خرامید ودرآن مرغزار نزاهت آثار چندروزاقامت فرموده بساط نشاط وسماط عیش وانبساط ممهدومبسوط گردانید درآن اثنا حاکم ولایت مروده دهبیك که ازتوهم سپاه اوزبك آن بلده راباز گذاشته بود بپایهٔ سریر اعلی رسید وبواسطه آنحرکت ناهنجار پادشاه حمیت شعار حکم فرمود که اورا کسوت نسوان پوشانیده وبردرازگوشی سوارساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما همدران روز باردیگر عنایت جرم سوز شامل حال دهبیك گشت وبانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود درسلك امرا منتظم شدوهم درالنك رادکان خاطر همایون مآثرشاهی بر تربیت زمرهٔ ازامراوارکان دولت قرارگرفته بعضی رابلقب خانی وجمعی راباسم سلطانی ملقب وموسوم ساخت وزینل بیك راخان لقب داده بسبب تفویض ایالت دارالسلطنهٔ هراة وتوابع ومضافات پایه قدرومنزلتش رابرافراخت آنگاه پادشاه دین پناه احرام طواف عتبهٔ کعبه مرتبه امام عالیمقام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بسته ازرادکان

بدان مکان بهشت نشان شتافت وچنانچه شیوه ستوده آنحضرتست ازروی اخلاص ونیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتوانوار مرحمتش بروجنات حال‌مجاوران آن‌روضهٔ عرش منزلت تافت واز آنجا بصوب‌ولایت بادنیس نهضت‌فرموده پس‌ازوصول بدان‌حدودچنان معلوم شدکه‌بساقیان وصحرا نشینان نسبت بغازیانیکه ازمعرکهٔ عجذوان مراجعت‌نموده بودند تعرض بسیار کرده‌اند وطایفهٔ‌راشهید ساخته یراق‌زمرهٔ را بغارت برده‌اند وایضا دروقت عبورازوزبکان از آب مرغاب غاشیهٔ اطاعت ایشان بردوش گرفته‌اندوبی‌شایبهٔ اکراه متابعت وموافقت ایشان‌راپذیرفته‌اندبناء علی هذا شحنهٔ‌قهر پادشاه نصرت‌مندبقتل عام فرمان داد ودیلوبخشی که بنابر اقتضای رای کشور گشای جوجی‌سلطان‌لقب یافته واورا قزلباشان جوسه سلطان وجوقه سلطان نیز گویند باجمعی کثیر ازعساکر بهرام صولت بآن‌کار اشتغال‌نموده ساحت آنولایت را ازخون آنقوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان رابباد نهب‌وتاراج برداده صدای (من‌یعمل سوء یجزبه) درخم‌طاق گردون انداختند وموکب‌همایون پادشاه ربع مسکون درالنك باباخاکی که مرغزاریست در غایت نضارت وطربناکی روزی‌چند میل اقامت‌نمود از پای‌افتادگان زاویهٔ بیدادی واز دست رفتگان بادیهٔ نامرادی که در دارالسلطنه هراة وتوابع ومضافات دیدهٔ امید بسر شاه راه انتظار داشتند چون از وصول چتر همایون فال بمنزل‌باباخاکی وقوف یافتند قدم ازسر ساخته و آن را سرمایهٔ رفع درجات شناخته باردوی کیهان‌پوی شتافتند وبتقلیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان حال وقال بدعای افزونی دولت و اقبال ملازمان آستان جاه وجلال گشادند وبانواع التفات واصطناع مفتخر ومباهی شده قدم برمسند حصول مراد ومرام نهادند ودرخلال آن منوال امیر نظام‌الدین عبدالباقی جهة سرانجام معظم مهام سرکار سلطنت کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل‌خان بآن بلده فاخره شتافت و قضایاء فرق برایارا برنهج‌عدالت‌فیصل داده بیمن اهتمام خدامش امور ملك و ملت در سلك نظام انتظام یافت .

ذکر مآل‌حال خواجه کمال‌الدین‌محمود که دربلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگرازوقایع که‌در آن‌ولاروی‌نمود

خامهٔ‌مشکین شمامه درضمن حکایات سابقه برصحیفهٔ بیان رقم زده که‌خواجه کمال الدین محمودبعد ازواقعهٔ عجذوان از آب آمویه عبور کرده دربلخ توقف نمود واطراف آن بلده را مضبوط‌ساخته‌چندگاه رایت مقاومت با سلاطین اوزبك برافراخت ودر وقتی که محصول بلخ بدرو رسید ودرشهرذخیره‌نماند بوپای‌سلطان بفرمان برادرخودجانی

بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرمود و بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود بامتابعان از آنجا بیرون آمدو بکشم بدخشان که مضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات ظهیرالدین محمد بابرمیرزا بود رفته دو سه ماه درخدمت آنحضرت بسر بردودرماه جمادی الاخری سنهٔ تسع عشرو تسعمائه استماع نمود که بوپای سلطان باتفاق سایر سلاطین بلخرا باز گذاشته بماوراءالنهر رفت بنا بر آن خواجه محمود باردیگر ببلخ شتافت اما اشراف واعیان آن بلده بتصور آنکه شاید خواجه محمود ایشان را بجرم اطاعت بوپای سلطان مؤاخذه نماید آنجنابرا درشهر نگذاشتند وخواجه محمود دراواخر ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول بمنزل پیل چراغ ادهم نامی که سردار بعضی ازاحشام ولایات جزروان بودودرشیوه قطع طریق سلوک نموده خودرا از جملهٔ هوا خوان سلاطین اوزبك میشمرد بآنجناب دوچار خورد و آنخواجهٔ پسندیده اخلاق ستوده اوصاف رادستگیر کرده دراوائل رجب سنهٔ مذکوره شربت شهادة چشانید وچون اینخبر بعرض پادشاه والاگهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته دریبلاق باباخاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دیو سلطان وامیر سلطان بجانب بلخ واندخود و شبرغان روند مقرر آنکه بعداز تسخیر آنولایات دیو سلطان بحکومت توقف نمایدوتوابع ومضافات آن بلده رااز تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جهة کومك زینل خان بخراسان باز آید وولایت قاین سیورغال او باشد و امرابافوجی ازسپاه مظفر لوا روی بمقصد آورده پس ازوصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند ومراسم اطاعت وانقیاد مرعی داشته ابواب شهر برروی امید مراگشودند واز بلخ نیز ساداة وقضاة واشراف واعیان مقالید شهر وقلعه رانزد نواب والاجناب دیو سلطان آوردند وشرایط نیاز ونثار بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص وخدمتکاری کردند امامردم اندخود یکی ازاهل ضلال راکه موسوم بود بقرابقال پیشوای خودساخته طریق عدوان وطغیان مرعی ومسلوك داشتند واظهار شعار خلاف نموده رایت وفا ووفاق اوزبکان برافراشتند بنابران دیوسلطان وامیر سلطان از شبرغان بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قرابقال واتباع اودرمقام مدافعت وممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنك وجدال گشودند وزبان محاصره ومحاربه به پنجشش روز امتدادیافته بیمن دولت ابد پیوند قهراً قسراً آن بلده مفتوح گشت ودیوسلطان بقتل عام فرمان داده کارساکنان اندخود ازحیز تدبیر درگذشت صغیر وکبیر وبرناوپیر آن بلده بضرب تیغ وتیر بقتل رسیدند مگر قرابقال که امرا اورابند کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند وچون خاطر دیوسلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفرومنصور بقبةالاسلام بلخ شتافت وبتدارك اختلالی که در آن مملکت روی نموده بودمشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بروجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیرسلطان چنانچه مقررشده بود عنان بجانب خراسان معطوف

گردانید و بعد ازمراجعت لوای کشورگشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید .

ذکر توجه شاهرخ بیك افشار بصوب ولایت گرمسیر وقندهار

در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام ازممر محمدخان شیبانی خاطرعالی مآثر فارغ ساخته دربلدهٔ فاخرهٔ هراة لواء نشاط وکامرانی برافراخت پسر کلانتر امیر ذوالنون ارغون شجاع بیك مانند سایر حکام بلاد وامصار ازولایت گرمسیر وقندهار بدرگاه سپهراقتدار آمد واظهار عبودیت واخلاص نموده روزی چند درملازمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده نواب پادشاه سکندر حشمت دروقت مراجعت ازخراسان علامت نفاق وعصیان درناصیهٔ حال اومشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیك رابحسین بیك‌لله سپردند تادرقلعهٔ اختیارالدین محبوس گرداند وحسین بیك لله حسب فرموده عملنمود شجاع بیك بعدازچندگاه که در آن مجلس اوقات گذرانید یکی از موکلان را بمواعید دلفریب با خود متفق گردانید وعزم فرار جزم کرده ببعضی ازنوکران خود که ازقندهار آمده درنواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسبان هامون نورد وآلات نبرد در آن‌در قلعه که بجانب بازار اسب است آورده نگاه دارند وشجاع بیك درلیله موعوده موکلانرا باطعام اطعمه که‌مخدورات در آن تعبیه کرده بود ضیافت وچون آنجماعت در خواب‌شدند بکمند حیله وتدبیرازبالای فصیل خود بخاك ریزرسانید وبپای جلادت ازخندق گذشته بنوکران خویش که مسلح ومکمل منتظرایستاده بودند ملحق گشت وبراسبی صبارفتار سوارشده بصوب قندهارفرارنمود وروزدیگر که این معنی بعرض حسین بیك لله رسید ازغایت غضب حکم فرمود که غازیان‌ازسپاهیان خراسان هر کس درهرجا یابند معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم در آنروزدر بلدهٔ فاخرهٔ‌هراة فتنهٔ عظیم‌حادث شده جمعی کثیر قتیل گشتندوبسیاری ازجهات بیگناهان غارت وتاراج یافت‌ودراین اوقات که فروغ‌ماهچهٔ علم ظفرپیکر برساحت مملکت خراسان تافت خاطرانورمتوجه تسخیرقندهار و تادیب شجاع بیك شده فرمان همایون نافذگشت که‌شاهرخ بیك افشاربا جوقی ازسپاه جرار بدانجانب شتابد وبعدازفتح آنولایت اگرمهم بلخ‌واندخود فیصل نیافته باشدبدبوسلطان ملحق گردد وشاهرخ بیك راه قندهارپیش گرفته چون بحدود آنولایت رسید شنید که شجاع بیك بجانب خوی رفته وعمش امیرسلطان علی درقندهارتحصن نموده بظاهر آن بلده شتافت وچند گاهی بامر محاصره ومحاربه پرداخت اما چنانچه میباید مهمی‌از پیش نرفت در آن‌اثنا شنود که اورق‌شجاع‌بیك درشال‌ومستونست بدانطرف ایلغار کرده ومردم آنخطه را غارتیده طبل مراجعت فرو کوفت و عازم اندخود گشته در اثناء راه خبرواقعهٔ آنولایت‌راشنودوعنان‌یکران بطرف اردوی نصرت نشان‌انعطاف‌دادودروقتی که موکب‌همایون‌ازخراسان‌متوجه‌اصفهان‌بودبپایهٔ‌سر براعلی رسیدو کیفیت‌حالات‌یورش آن را

بعرض نواب کامیاب رسانید

گفتار دربیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق

چون امور ومهمات‌ممالك خراسان برطبق دلخواه ملازمان‌آستان ملایك آشیان ساخته و پرداخته شد ودرهیچ طرف ازحدود آنمملکت امری که موجب انقسام ضمیرمنیر تواند بود نماندرای‌عالم پادشاه کشور گشای برمراجعت قرار گرفت ودراوایل میزان که نسایم‌خزان بجانب باغ و بستان دراهتزاز آمده اوزان‌لیل و نهارصفت اعتدال پذیرفت مهرسپهرشرفناکی ازالنك باباخاکی نهضت نموده مرغزار کهدستان را از یمن مقدم همایون رشك فضای گلستان ساخت ودرمتنزهات هرات حمت عن‌الافات اندك توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطهٔ اصفهان برافراخت‌متوطنان دارالسلطنه هرات که ازاستظلال بسایهٔ چترفرقد سای شاه کشور گشای درمهاد امنیت بودند واز استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بربستر آسایش وفراغت میغنودند بیکبار درتاب آفتاب فرقت افتادندو بسموم عموم مهاجرت گرفتارشده خواطر برتجرع ساغرفراق‌زهرمذاق قراردادند واردوی کیهان پوی کوچ برکوچ بولایت نیشابورشتافته درآنحدود بمسامع‌جاه وجلال رسید که جمعی‌ازمردم فتنه‌انگیزوجوقی از اوباش‌پرستیز سلطان‌محمد بایقرا ولدمیرزا ابوالمحسن‌را بپادشاهی برداشته‌ودرنساوبازر نایرهٔ ظلم وفساداشتعال والتهاب‌داده‌اند وبعضی ازقلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت وبیداد برروی اصحاب رشد ورشاد گشاده‌اند بنا برآن فرمان واجب‌الاذعان‌نفاذیافت که امیرنظام‌الدین عبدالباقی ومحمد بیك استاجلو که بچایان سلطان ملقب‌شده است با فوجی‌ازسپاه ظفرسلب جهت دفع شر آنجماعت متوجه گشتند وبسرپنجهٔ شجاعت ومردانگی سلك جمعیت آنطایفه باغیه‌را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را برخاك هلاك ریختند وسلطان محمد بایقرا گریخته بیچارگان آنجائی ازتاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیرعبدالباقی وچایان سلطان بعد از فراق از مهم‌ماندان‌عنان بکران‌بصوب استان ملایك آشیان تافتند ودراصفهان مظفر ومنصور بپایهٔ سریراعلی رسیدند و مهماتی را که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن‌زمستان‌درضمان امان‌ملك منان دراصفهان‌قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی به تجرع اقداح راح‌ریحانی پرداخت‌درموسم‌سردی دی ازشعله ساغرمی بزم طرب را برافروخت وازشعاع رخسارساقیان گلعذارمجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون درکمال بهجت و

سرور و نهایت مسرت. وحضور فصل شتا بپایان رسید وسلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه وگل ولاله وسنبل درفضای دشت وصحرا بردمید جمشید خورشید اززمستان خانهٔ حوت علم حشمت وتجمل بر افراخته متوجه منزل حمل گشت وازاهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بساتین در نضارت از بهشت بر بن درگذشت **مثنوی** چو بشکفت بارد گر گل بباغ☆برافروخت لاله بسان چراغ ببرج حمل رایت زرنشان☆بـرافروخت جمشید گردون مکان درربارشد ابر اردی بهشت☆ فضای چمن گشت همچون بهشت پـادشاه نیکوسرشت مایل بگشت صحرا ودشت شده اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود وبعد از قطع منازل وطی مراحل فضای جانفزای آنولایت را مضـرب سرادقات عزت گردانیده بتمهید بساط عیش وعشرت اشارت فرمود آن بهاردر ییلاقات آندیار که ازغایت نزاهت رشك طرب سرای ارم وبهترین متنزهات عالم است در کمال نشاط ودوستکامی اوقات گذرانیدودر صباح ورواح باصباح وملاح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی واقداح شراب ارغوانی درکشید درآن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عـازم میدان رزم شده مجلس بزم درنوشت .

گفتار در بیان شمهٔ از احوال ملوك روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و

ذکر افتادن او در بادیه مخالفت فرمانفرمای هفت اقلیم

از ریاض روایات گذشته وگلزارحکایات مذکور گشته شمیم اینخبر بمشام جـان مستنشقان نسیم سیررسیده که حضرت صاحبقران امیرتیمور گورکان بعدفوت ایلدرم بایزید ایالت برسا وتوابع ولواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانیدومیان موسی چلبی واخوان وبرادرزادگان مواد خلاف درهیجان آمده آخرالامر کوکب مرادسلطان مرادـ بن گرشیخی بن ایلدرم بایزید بدرجهٔ اقبال تصاعد نمود وسلطنت مملکت بر وی قرار گرفته ازحدود دروس تاکفه وقرم بحیز تسخیر درآورد وبراکثر کفارآن امصار جـزیه مقرر کرد آنگاه لشگر بجانب مصر کشید وسلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته بین الجانبین صلح واقع گردیدمشروط بآنکه من بعدهرساله سلطان مرادخانهٔ کعبه را جامه پوشاند و سلطان فـرج آن خدمت را مخصوص بسلطان مراد دادند و سلطان مراد مقضی المرام از آن یورش مـراجعت کـرده چـون سی و سه سـال در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بملك بی زوال منتقل گـردید و ولد ارشدش سلطان محمد صاحب تاج وافسر گشت وسالك مسالك غزوجهاد شده مرتبهٔ اوازمراتب

آبا واجداد درگذشت **نظم** بجای پدرشاد وخرم نشست ✿ به نیکی زنام آوران برد دست ✿ جهان رابخوبی جهاندارشد ✿ بتخت حکومت سزاوارشدو سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل ونصفت موصوف وبوفور علم وفضیلت معروف همواره همت براستیصال اهل ظلال مصروف داشتی پیوسته نقش محاربه وجنگ بسکنت یملوك نصاری وکفار فرنك برلوح ضمیر کاشتی تاآنکه قسطنطنیه راکه باستنبول مشهوراست مفتوح ساخت و آن بلده را دارالملك گردانیده لواء جهاد درسایر امصار وجزایر برافراخت وباندك زمانی دوازده جزیره ازجزایر فرنگیان فتح کرد ودرقلع نهال اقبال اهل ضلال بقدرمقدور لوازم اهتمام بجای آورد وچون سلطان محمد مدت سی وهشت سال پادشاهی نمود مانند پدروجدمتوجه عالم مخلد گشت وپسرش ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش ازفرق فرقدین درگذشت واونیز خسروی عادل مجاهد بود ونسبت بخدام پادشاه دین پناه در مقام محبت واخلاص سلوك مینمودو بعد ازآنکه چهل وچهارسال بگذرانید درسنهٔ سبع عشروتسعمائه بعالم باقی منتقل گردید آنگاه ولدارشدش سلطان سلیم پای برسر بر جهانبانی نهادواو بخلاف روش آباء واجداد از جادهٔ مستقیمه سلامت نفس تجاوز نمود و باایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز گشودودر شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه ازاطراف ولایات روم لشگری فراهم آورد که هریك درصحرای هیجا بنوك سنان ثعبان مانندکوه الوند را از پیش برداشتندی ودرمعرکهٔ نام وننك به پیکان تیرخدنك تخم اجل درزمین دل کاشتندی عددآن سپاه ازخزر وتخمین مستوفیان کامل افزون وعدد آن خیل گمراه ازاحاطهٔ دابره وخیال محاسبان مهارت پناه بیرون **مثنوی** سپاهی چودریا بجوش وخروش ✿ سراسر نهنگان پولاد پوش همه کینه کوش وهمه رزم جوی ✿ تمامی سبع سیرت ودیوخوی آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی بدرگاه عالم پناه فرستاد و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد وقاصد اودرهمدان بآستان آسمان نشان رسید و بوسیلهٔ نواب سده سنیهٔ و حجاب عتبهٔ علیه سعادت زمین بوس دریافت وخبر نهضت سلطان سلیم رابنیت قتال وجدال عرضه داشت نمود آنحضرت درجواب فرمود که ما نیز باوفور تائیدات الهی وجنود توفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته ایم ومقابله ومقاتلهٔ خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهادهمت بلند نهمت ساخته درهرمنزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدور باشد بظهورخواهد آمد (ارجع الیهم فلناً تینهم بجنود لاقبل لهم بهاولنخرجنهم منهااذلة) **نظم** بپیش عدو باز گرد وبگوی ✿ که ای گشته با سروران رزم جوی من اینك رسیدم بمیدان جنك ✿ بنیروی شیر و بخشم پلنك کشم برسر رومیان تیغ تیز ✿ بدیشان نمایم طریق ستیز زخون دلیران مردم شکار ✿ همه دشت وهامون کنم لاله‌زار بنوك سنان سعادت هجوم ✿ جهان را کنم پاك ازخیل روم آنگاه ایلچی را بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر ومباهی گردانیده رخصت انصراف داد

واو بپایهٔ سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد .

ذکر رایات نصرت هجوم باستقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال باحاکم روم

برضمیر فیض پذیر حریفان بزم جاه وجلال وخاطر مهرمآثر سرخوشان بادیهٔ دولت واقبال اینمعنی ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت وجهانبانی وشراب خلافت وکامرانی کیفیتی دارد که چون بمذاق سلیم ومزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشئهٔ انگیزد که ابواب فرح وسرور برروی روزگار خمارزدگان بزم سپهر جفاکار بگشاید واگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور وپندار ازرایحهٔ آن جام بهجت انجام اندك بهرهٔ یابد چنان عربده سازد وطرح بد مستی اندازد که عیش عالی را منقص گردانیده نقش مسرت وحضوراز لوح زندگانی جهانی بزداید ع بوئی زنسیم باده بس مستان را نظیر این عبارات مشگین رقم که شمایم رشحات قلم بمشام جان فضلای ستوده شیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد استشمام نسیم شراب ایالت وکامکاری بوفور خیل وسپاه مغرور گشته عزم تسخیر آذربایجان نمود وجمعی کثیر ازاتباع خود را عرضهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه چون شاه نیکو نیت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را درهمدان اجازت داد وعازم میدان قتال شده پای فلك فرسا بر پشت اشهب جهان پیما گردانید وعنان ظفر نشان بدست قاید (و من یتوکل علی الله فهوحسبه) سپرده کریمهٔ (فضل الله المجاهدین علی القاعدین) بر زبان الهام بیان گذرانید **مثنوی** بر آمد جهان جو بپشت سمند☆چو خورشید براوج چرخ بلند لوایش بر افراخت سر تا سپهر☆مه رایتش کشت منجوق مهر جنیبت کسانش همه سروران☆تفاخر کنان در رکابش سران☆سر سرکشان خاك راهش شده ظفر منغلای سپاهش شده وچون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر بیز گشت بوضوح پیوست که سلطان سلیم بیشابهٔ خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه بی از آنکه باجتماع سپاه پردازد با ده دوازده هزار سوار تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان یکران بطرف دشمنان منعطف ساخت ودر اوایل رجب سنهٔ عشرین وتسعمائه درمنزل چالدران که در بیست فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین اتفاق افتاد پادشاه والانژاد میمنهٔ لشکر شجاعت نهاد را بفر وجود خان محمد و بعضی دیگر از امراء منصور مؤید مشید گردانید ودرمیسره ورمش خان باجمعی کثیر از بهادران پولادپوش وشجعان کینه کوش منزل گزید وماهچهٔ علم انجم حشم ازافق قلب طالع گشته مقرر شد که امیر نظام الدین عبدالباقی وسید محمد کمونه وامیر

شریف الدین علی باتفاق فوجی از شیران بیشهٔ یکدلی درسایهٔ رایت ظفر آیت توقف نمایند وآنحضرت بنفس اشرف اعلی با بسیاری از نهنگان لجهٔ دغا و پلنگان قلهٔ هیجا دریک جانب قول صف کشیده تا درهرطرف که بکومك احتیاج شود ابواب اعانت وامداد برگشایند مثنوی برآراست شاه ظفر اقتباس ✿ صفی ازسپاه قیامت هراس نه صف بلکه سدی سکندر پناه ✿ نموده نهیبش طریق فنا وچون بسال بی اختلال بشکوه ابطال رجال صفت متانت پذیرفت سنان غازیان فتنه نشان ازجای برخواست ولوای فیروزی نمای باوج نصرت واقبال سرکشیده فروغ مهچه اش فضای معرکهٔ قتال رابیاراست مثنوی علمها برآمد باوج سپهر ✿ شده هرعلم پیکر ماه ومهر سنان گشت چون شمع افروخته ✿ شعاعش دل دشمنان سوخته وازآنجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملك روم است برفراز پشته فرود آمده برگرد معسکر خود ازعرابه وچپر دیواری بلند گردانید وعرابه هارا بزنجیر بر یکدیگر بسته درآن حصار استوار منزل گزید ودوازده هزار تفنك اندازرا که بیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که درپیش صف ابستاده بکارخود بردازند وزیاده بردویست هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال وجدال برافرازند از آنگاه هردوطرف پلنگان قلهٔ جلادت ومردانگی ونهنگان لجهٔ بسالت وفرزانگی آغازستیز کرده درمیدان تاختند ودریکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بردند مثنوی زهر سوی مانند غرنده شیر ✿ بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف جمله راتیغ خارا گداز ✿ فکنده بیرجوشن زرنگار بمردانگی هریکی رستمی ✿ بهم برزده لشکری دردمی نشسته براسبان پولادسم ✿ بجولان زآوازرویینه خم غریو کوس رعداواز بلندشده ولولهٔ جان گداز درجان جهانیان انداخت وصدای نفیرسور تاثیر بهمینه ومیسرهٔ عالم رسیده حقیقة آیة (اذا زلزلت الارض زلزالها) ظاهر ساخت مثنوی بر آمد بگردون خروش نفیر ✿ بلرزید برخویش چرخ اثیر چنان آمد آواز سورن بگوش ✿ که شد بیدلان را ز سرعقل و هوش شعلهٔ سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد واخگر پیکان شعله افروز همچون صاعقهٔ ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی را بباد فنا برداد رماح ثعبان کردار غازیان مواکب سپهرمراتب مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه کشید و تفنك سربع آهنك رومیان ازودع و خفتان غازیان بسان بادشبگیر ازلباس حریر بیرون برید سرسروران دردست وپای اسبان گوی مثال درخم چوگان غلطان گشت و خون نام آوران از ابر تیغ باران کردار از جوف میغ فرو بار بده ازهفت طبقه زمین در گذشت مثنوی فروریخت خون ازدم تیغها چو اقطار امطار ازمیغها سنان یلان شعله افروزشد ✿ چوبرق بهاری جهان سوز شد ودرآن روز هولناك جمعی کثیر ازرومیان بیباك بضرب تیغ وسنان دلیران سفاك پادشاه شرفناك برخاك هلاك افتادند اماچون لشکر سلطان سلیم همچون حرکات دوایر افلاك بینهایت بودند ودرلوازم میدان داری وخنجر گذاری بقدرمقدورسعی می نمودند وتوپچیان

ایشان در آتش دادن تفنك وافروختن نایرهٔ جنك بمرتبهٔ طریقه جدواهتمام بجای می آوردند
که هر لحظه پنج شش هزار تفنك بیکدفعه صدای مرك درعالم می انداخت وازشرار شررش
کانون درون پردلانرا سوخته بوفور دود فضای سپهر کبود را تاریك میساخت فوجی از
امرا واعیان سپاه ظفر پناه نیزمانند حسین بیك اله وخلفابیك وسارو پیره قورچی باشی
وامیرعبدالباقی وسیدشریف الدین علی وسیدمحمد کمونه وسلطان علی میرزا بزخم خدنك
وتفنك دشمنان تیزچنك شربت شهادت چشیدند وازلسان کریم البنیان هاتف غیب ندای
غمزادی (ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف یوتیه اجراً عظیما) شنیدند درآن
اثنا آتش غضب پادشاه عجم وعرب درخاطر نیرت مآثرزبانه زدن گرفت و شعلهٔ قهر
قیامت لهب درباطن جمیت میامن صفت التهاب پذیرفت وشمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام
آخته بی اعانت انصار ومعاونت اغیار برصف دشمنان خاکسار حمله کرد وبقوت دست
وبازوی ولایت وقدرت سرپنجهٔ کرامت وهدایت گرد از وجودمحنت فرسود خلقی از
سالکان مسالك شجاعت برآورد وبیشائبه تکلف وسخنوری وغایلهٔ تصلف ومدح گستری
در آن معرکه آن مهرسپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلك اخضر از سهم خدنك
ماریکرش زبان زینهار بگشاد وشیرچرخ مدوراز تاب سنان آتش فشانش در بیشهٔ الهتاب
و اضطراب افتاد **مثنوی** شه شیر دل در صف کارزار ✿ چنان رستخیزی نمود آشکار
که درچشم اعداجهان شدسیاه ✿ نهان گشت درگرد خورشید وماه زبس کشته کانداخت
بریکدیگر ✿ نهان شدزمین نبرد از نظر درآن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم ملقوچ
اوغلی که نهنگی بوددربحر پردلی در برابر آنحضرت درآمد اما پیش ازآنکه دست
بتیغ وسنان برد پادشاه حیدر اثرشمشیری برفرق سرش فرود آورد که تاسینه اش منشق
گشت ازثقات استماع افتاده که یکی ازملازمان ملقوچ اوغلی جسداورا نزد سلطان سلیم
بردو پادشاه روم آنضربترا ملاحظه نمودبرزبان راند که غیراز کسی که منتسب بفرزندی
مظهر العجایب باشد هیچ آفریدهٔ راقدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند **القصه**
چون سپاه سلطان سلیم آنشهامت وتیغ گذاری وآن صرامت ومیدان داری مشاهده کردند
عنان اختیار وزمام اصطبار ازقبضهٔ اقتدار ایشان بیرون رفت وعنان بصوب حصاریکه از
عرابه وچپر ترتیب کرده بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان بیکبار برایشان
تاختند وجمعی دیگر رابرخاك هلاك انداختند امابقیةالسیف که باضعاف مضاعفه لشکر
منصور بودند اطراف آن حوطه رامحفوظ ومضبوط گردانیدند وتفنك اندازان را بکار
ایشان بازداشته باردیگر متشمرجنك وپیکار گردیدند وچون برضمیرانور پادشاه ربع
مسکون فروغ اینمعنی واضح ولایح بود که درآن مقام اصرار برپیکار موجب هلاك خدام
موکب نصرت شعارمیشود خاطرعالی مآثر برآن قرارداد که بموجب کلمهٔ (الحرب خدعة)
چند کوچ بازپس نشیند که رومیان مانند محمدخان شیبانی دلیر گشته جهة تکامشی از
میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطفه عنانی کرده بار دیگر بر سرایشان تازد

وبنیاد حیات آنقوم پرستیز را برانداز دبنا بر آن باخیل وحشم وطبل وعلم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت وایلچیان باطراف وجوانب ممالك محروسه ارسال داشته باجتماع سپاه ظفرپناه فرمان داد وسلطان سلیم بعد از مراجعت آن حضرت از چالدران بدارالملك آذربایجان خرامیده شنید که بادشاه صاحب تائید عساکر فیروزی مآثر را جمع کرده متوجه آنجانب است بنابرآن خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت وسلامت‌نفس منحصر درمعاودت دانسته ازسر ضبط آذربایجان‌درگذشت وزیاده ازهشت روز درآن بلده توقف نتوانست نمود ودر اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود **رباعی** هرچند بودگوزن پرزوروودلیر ☆ هرگز نشود مقیم دربیشهٔ شیر گنجشك وطن کند بهرجای ولی ☆ در مسکن شاه‌بازکی ماند دیر واین‌خبر بهجت اثردر موضع‌درگزین بمسامع‌بادشاه والاگهر رسید و هاتف غیب در مخاطبهٔ آن مرکز دایرهٔ‌عزوجلال‌مضمون این‌مقال بعرض رسانید **رباعی** کای‌سرورعالی گهرقدس جناب ☆ دارای فریدون فراقبال مآب باحزم توکیدخصم‌چون نقش برآب☆ باملك توقصد اوچودریاوحباب لاجرم‌موکب‌ظفرقرین ازدرگزین متوجه تبریز گردید ودرطی‌مسافت مسارعت نموده‌درشعبان‌سال‌مذکور درنواحی آن‌بلده منزل گزید سادات وقضات واکابر واعیان بلوازم استقبال واستعجال کردند و ازغبار موکب همایون دیدهٔ امیدرا جلاداده مراسم نیاز ونثار بوجودآوردند وپادشاه مؤید مانند روح که بجسددر آید ومثال نورکه‌حدیقهٔ حدقه را بیارآید بدارالملك آذربایجان درآمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود وبتدارك اختلالی که درغیبت‌خدام بارگاه‌سدره منقبت دست داده بودمشغولی کرده ابواب انصاف ومعدلت برگشود **مثنوی**جهان ازنونویدزندگی‌یافت عدالت مژدهٔ‌پایندگی‌یافت فلك بنیاد غم ازبیخ‌برکند ☆ عوض‌طرح بنای عشرت افکند

ذکر وصول کوکب طالع زمرهٔ از خدام درگاه فلك اقتدار بدرجهٔ اعتبارواختیاروبیان‌بعضی‌دیگرازوقایع‌روزگاروحوادث لیل ونهار

درآن زمستان که دارالملك آذربایجان ازیمن مقدم بادشاه جهانیان برفضای جان فزای روضهٔ رضوان تفاخر می نمود خاطر خورشید مآثر ذره پروروضمیرمهر تنویر ضیاگستر متوجه‌آن‌گشت که زمام رتق وفتق وقبض وبسط وحل وعقدو دادوستد امورو مهمات سرکارسلطنت وپادشاهی را درقبضه درایت وکف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین‌ودولت سمت ثبات ودوام گیرد وباصابت فکر دوربینش قاعدهٔ ارکان ملك وملت‌صفت رسوخ واستحکام‌پذیرد وازشمیم مکارم‌اخلاقش مشام جان ساکنان اقطارآفاق‌معطر گرددوازنسیم محاسن آدابش نضارت گلزار تمنای

قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد نصفت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را ازتاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند ومرحمت کاملش مغمومان زاویهٔ بیدادی را ازخار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت آثار معدلت فایز گرداند ابر نیسانی را ازایثار دست دررنثارش عرق خجالت برجبین آید وکان بدخشانی را ازبخشش کف گوهر بخشش خون دل ازدامن بگشاید **نظم** خجسته رای او برخلق راه فتنه بربندد ✿ مبارك روی او در ملك راه خیر بنماید سعادت چشم بگشاید که تاروی‌اش کجابیند ✿ زمانه گوش وادارد که تارایش چه فرماید وبعد ازاستشاره واستخاره خلعت این منصب جلیلة المراتب برقامت قابلیت اشراف افراد انسانی میرزاشاه حسین اصفهانی که سابقاً درسلك نواب بلند جناب حضرت ورمش خانی منتظم بود چست آمد وحکم همایون ازمکمن عنایت روزافزون نفاذ یافت که آنجناب من حیث الاستقلال والانفراد متعهد سرانجام امورسلطنت وجهانبانی بوده جمیع امراء وارکان دولت وتمامی وزراء واعیان حضرت طریق متابعتش نمایند وغاشیهٔ مطاوعت بردوش گرفته بیوقوف ومشورتش درهیچ مهم ازمهمات جزئی وکلی مدخل ننمایند لاجرم عتبهٔ علیهٔ میرزا شاه حسین ملاذ امراء خافقین وپناه ولاة مشرقین گشت وپایهٔ حشمت واقتدارش ازپرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته ازفرق فرقدین درگذشت **بیت** پناه سروران شد درگه او ✿ سرنام آوران خاك ره او وهمدران ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت شریعت ارکان غرا وتمشیت مهام سادات وقضات وعلما گشته منصب صدارت را بجناب سیادت مآب امیرشهاب الدین عبدالله ولد سید نظام الدین احمد لاله که ازاکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود وچون آنجناب کما ینبغی ازعهدهٔ سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده حال نبوی ازمطالع حال خجسته مآلش طالع است وآثار کمال لایزال مرتضوی ازصادرات افعال ستوده اعمالش لامع توضیح کلام الهی راعبارت فصاحت آیاتش وافی وتصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارت حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف رامنطق بلیغش مبین ورفع شبهات مسائل خلف را بیان بدیعش متضمن خلاصه افکار متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور ونقاوهٔ آثار متاخرین برصحیفهٔ ضمیر فیض پذیرش محرر **نظم** هست نوك کلك او مفتاح باب مشکلات ✿ هست نور رای اومصباح راه اهتدا ✿ میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات ✿ میزند بحر کمالش موج براوج سما یعنی افتخار اعاظم صدور استهظار اکابر نزدیك و دور خلاصهٔ دودمان آل عبا زبدهٔ برگزیدگان قل(لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی) مقوی ملت علیه امامیهٔ قدوهٔ اولاد امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالك اخلاص و یکرنگی امیرجلال الحق والملة والحقیقة و الدین محمدالحسینی الشیرنگی لا زال مسند صدارة مشرفاً بوجوده و ریاض

الشریفه ناضرة بافاضته سحاب فضلة وجوده وقطع نظر از تکلفات منشیانه و تصنفات مترسلانه ساحت گلزار ملك وملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر واین صدر عالی قدر بتجدید ناضر وسیراب گشت وفضای ریاض دین ودولت از قطرات غمام اعتنا والتفات این دو بزرك فرخنده صفات درخضرت و نضارت ازسر ابستان جنان درگذشت مهام شریعت بیضاء برطبق اجتهاد ائمه هدی علیهم سلام‌الله تعالی بسر انجام اقتران یافت وفروغ رواج ملت غرا ازافق مشیت حق عزوعلا بروجنات احوال فرق برایا تافت **نظم** چو ازلطف شهنشاه سرافراز ☼ دو عالی قدر گردیدند ممتاز یکی درمملکت فرمان روا شد ☼ یکی محراب دین را مقتدا شد یکی شد مرجع حکام اسلام ☼ بلندی یافت زین یك نام اسلام زعدل آن فضای ملك آراست ☼ زفضل این بنای شرع شد راست و بادشاه عالیجاه دین پناه آن زمستان رادر تبریز بپایان رسانید ودر اوایل فصل بهار و مبادی دمیدن ریاحین وازهار بصحرای اوجان شتافت واز آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آباء عظام واجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطهٔ اردبیل تافت وچون بآن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمانی و آمال رسید چنانچه عادت آن مؤید باك اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورد ومجاوران آن سدهٔ سنیهٔ باراصناف عواطف والطاف نوازش فرمود وعزم ییلاق سهند کرد وموسم تابستان وفصل پائیز در سهند اوقات خجسته ساعات بعشرت ونشاط مصروف ساخت ودرزمان شتا کرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قشلاق انداخت ودر آن زمستان ازفیض فضل ربانی ولطف عام سبحانی ودری نور بخش درعقد لآلی مجدد معالی افزود ودری آفتاب درخش ازافق خلافت و کشور ستانی طلوع نمود **مثنوی** بر آمد ماهی از اوج سعادت ☼ زرویش لامع انوار سیادت نکوبم مه که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی ☼ رخش شمع شبستان امامت ☼ وجودش گوهر کان کرامت یعنی شاه زادهٔ ستوده خصال سرور گلزار جاه و جلال القاسب میرزا انبه‌الله نباتا حسنا در ساعتی محمود بطالعی مسعود متولد گشت وچند روز بساط عیش وسرور ومجلس نشاط وحضور تمهید وترتیب یافته نوای نای ونوش از ایوان کیوان درگذشت **بیت** بازازنو شهر یانرا سری آمد پدید ☼ برسر شاهان عالم افسری آمد پدید والحمدلله العلی الحمید ومنه الاغانة والتائید

بیان کشته شدن خلیل سلطان

خلیل سلطان ذوالقدر که بیمن تربیت پادشاه بحر و بردر بلدهٔ فاخرهٔ شیراز حکومت مینمود واز حسن رعایت خسرو فر بدون فرساعت بساعت جاه وحشمتش می‌افزود ودر آنروز که درصحرای چالدران گاهی ازشعله تیغ عالم سوز شاه گیتی افروز خرمن حیات سپاه سلطان سلیم محترق

می گردید واحیاناً تفنك سریع آهنك رومیان مانند تیر تقدیر بدیده ودل غازیان میرسید ناگاه نظر مبارك پادشاه مرتضوی خصال بروی افتاد که باقشونی آراسته ازلشگر فارس دریکجانب معرکه ایستاده نه جهة اقدام برامرجنك دست به تیروکمان وسیف وسنان میبرد ونه اندیشهٔ تلاش نام وننك برخاطرفاترش میگذرد ومشاهده اینصورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی ازقورچیان رافرمود که بروخلیل سلطان را بگوی که عنان جرأت بدین جانب انعطاف دهد وباتفاق سایرملازمان رکاب نصرت انتساب روی بمحاربهٔ مخالفان نهد وآن قورچی فرمان واجب الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنود وآمد شد قاصد تکرار یافته ازآنصورت نیز فایدهٔ روی ننمود بلکه عکس مطلوب ومقصود نتیجه داد وحاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابودآنگاشته روی بصوب فرارنهادودرخلال احوال گذشته کیفیت جبن ونافرمانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده شعلهٔ غضب قیامت لهب سربچرخ اثیر کشید وکورسلیمان قورچی ازموقف سیاست بسوختن خرمن حیاتش مأمور گردید واواز برق وباد سرعت سیر استعاره کرده روی بدارالملك شیراز آورد ودروقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی درکمال زیب وزینت آراسته بود وبااکثرامراء ومقربان خودبتجرب شراب ناب واستماع نغمات چنك ورباب اشتغال مینمود ودرغایت مسرت وکامرانی ابواب فتح وشادمانی مفتوح گردانیده وازغایت غفلت ونادانی اندیشه انقطاع رشته زندگانی برضمیر کسیر نگذرانیده وکورسلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل درآمده چون دید که جمعی کثیرحاضرند اندیشید که اگرباظهارمافی الضمیر پردازدشاید که خلیل سلطان قدم دروادی طغیان نهاده اوراناچیزسازدو لاجرم آهسته درگوش وی گفت که حکم قضامضابراینجمله شرف نفاذ یافته که ترابضرب دوازده چوب تادیب نموده مراجعت نمایم و درساعت بازگردم واگردراین بزم مرتکب آن امرشوم ناموس تراز بان میدارد لایـق آنکه بخلوتخانه درآئی تاحسب الحکم عملنموده بازگردم وخلیل سلطان به نهانخانه درآمده کورسلیمان ازعقبش بشتافت ونشانی که درباب قتلش بمهرهمایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت ع چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را وکورسلیمان علی الفور سرش ازتن جداساخته ازآن خانه بیرون آورد آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایهٔ سریر سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز را درعهدهٔ یکی ازملازمان خلیل سلطان کرده همان روز علم مراجعت برافراشت وسرخلیل سلطان را باردوی نصرت نشان رسانید وازدار اعتبار بیاویخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیك ذوالقدرلورا منظور نظرعاطفت بیدریغ ساخته قایممقام خلیل سلطان گردانیدند وواخرم وسرافراز ببلدهٔ فاخرهٔ شیرازخرامیده بحکومت مشغول گردید(یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید) وتاغایت ایالت آن مملکت تعلق بوی میدارد و در دارائی سپاهی و رعیت لوازم سعی واهتمام بجای می آرد **مثنوی** فلك رانیست زین معنی ملالی ☆ که گردد هردم ازحالی بحالی ☆ ثبات ازشیوهٔ اودور باشد ☆ دوام از

طور اومهجور باشد یکی‌را برسریر سرفرازی ✿ بریزد خون به‌تیغ بی‌نیازی دگررا
را برزمان بینوائی ✿ دهد درمملکت فرمان روائی

ذکر وقوع بلیه قحط وغلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان ودیوسلطان بآستان‌پادشاه وافراحسان

بسبب وفورعبور عساکروحدوث نوایب متواتر وقلت زراعت وتفرق رعیت وعدم فیضان غمام عنایت الهی وفقدان لمعان نیر عاطفت پادشاهی دراواخر سنهٔ تسع عشرو تسعمائه در بلاد خراسان سیما دردارالسلطنة هراة صانهاالله عن‌البلیات قحطی درغایت شدت وعسرتی درنهایت صعوبت روی‌نمود وآتش جوع درکانون درون وضیع وشریف وامیر ووزیر اشتعال یافته روزبروز شیوع آن بلیه می‌افزود وازصبح تاشام غیر ازآه دردآلودگرسنگان درهیچ دودمان دودی مرعی نمیگشت وازشام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر وکبیر وبرنا وپیر ازذروهٔ چرخ اثیر میگذشت‌طایروهم‌درطلب طعمهٔ هرچند بلند میپرید درغیر سنبله دانهٔ نمیدید و بربد خیال چندانکه آهو مثال درگرد دشت و صحرا میدوید بجز سبزه خط جوانان ازسبزی چیزی نمی‌شنید ازنان جو و گندم هیچکس ازطبقات مردم نشان نمیداد وبخوردن گوشت سگ و گربه هر کس را میسرمیشد دهان میگشاد بعضی ازاهل تنعم انبان‌بوسیده وسختیان جوشیده می‌نوشیدند وزمره بمغز پنبه دانه ونان ارزن وذرت اوقات میگذرانیدند اکثردرویشان و محتاجان این اغذیه لطیفه را نیزبگدائی نمی‌یافتند وهرروز جمعی کثیر درسواد هراة فوت شده بعالم عدم میشتافتندو گدایانرا ازفقدان قوت قوب مفقودگشته از پای در می‌افتادند و توانگران‌را ازگرانی مطعومات وجه معاش با تمام رسیده در مقام گدائی می‌ایستادند

مثنوی فشرد آنچنان قحط پای ثبات✿ که نایاب شد نان چوآب حیات دوصد منزل‌از دیك شد آش دور✿فراموش‌شدنام نان برتنور زقحط آتش دیگدانها بمرد✿چه‌قحطی که‌آتش‌ازآن جان‌نبرد وسال‌دیگر نیزحال براینمنوال جاری بوده‌خلقی کثیرازگرسنگی هلاك‌گردیدند و درآن‌دوسال اگر نادراً خرواری‌گندم ازولایتی بهراة آوردندی اغنیا به شش هزاردینارتبریزی میخریدند ودرآن اوقات‌درمحلات‌درون وبیرون هراةجمعی‌از رنودواوباش ازگوشت بنی نوع تغذی نموده درکوچهای خلوت کمین میکردند و چون بیچارهٔ تنها بدانجا میرسید بیکباردروی آویخته درخانه یا ویرانه می کشیدند و بقتل رسانیده وجوشانیده روغنش را ذخیره میساختند و گوشتش را خورده رابت عشرت می‌افراختند و در هرچند روز فوجی ازین طایفه بواسطهٔ فروختن روغن آدمی و دیگر اسباب رسواگشته ملازمان زبنلخان ایشان را سیاست‌مینمودند وجمعی دیگرفرصت نگاه

داشته بسروقت آن کشتگان آمده گوشتهای ایشان را مانند لحوم گاوقربان درمیر بودند
بیت عشق عالم سوزاوچندانکه عاشق میکشد✿زمرهٔ دیگر بعشق ازغیب سر بر میزند
القصه بجهة امتداد بلای قحط وغلا ویرانی هراة وتوابع ومضافات بآن مرتبه انجامید که دراکثراحواق ومحلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود وفقرا ومساکین راتوفیق تجهیزوتکفین اولاد واقربا مساعدت نمی نمود مع ذلك گاهی تاخت فرق باغیهٔ طاغیه اوزبکیه ببعضی ازحدود خراسان میرسید وزینلخان ودیوسلطان رفع آنطایفه کماینبغی میسر نمیگردید بنا بران در اواخر سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه امیر سلطان که ولایت قاین اولگاه او بود بدرگاه والا وسدهٔ علیا شتافت و در قشلاق تبریز بسعادت بساطبوسی استسعادیافت وشمهٔ از کیفیت خرابی خراسان وجرات معاندان معروض داشت ومقارن آن حال دیوسلطان نیز از جانب بلخ بآستان جاه وجلال وعتبه دولت و اقبال رسید وقضیه طغیان محمدزمان میرزا وامیر اردوشاه را درغرجستان وچقچران بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلندنهمت ساخت ودرباب انهدام مبانی شوکت اعداء دولت رایت اجتهاد واهتمام بر افراخت.

ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزاده مظفرلوا ابوالفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت وسعت معیشت دربیان فرق برایا

چون پرتوشعور پادشاه موید منصور بر کمال اختلال احوال بلادخراسان تافت واز اشتعال نایرهٔ فتنه وفساد اوزبکان ومیرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنان خطور نمود که منصب سلطنت آن مملکت رااز سرحدسمنان تا کنار آب آمویه بشاهزاده جوانبخت زیبندهٔ تاج وتخت طهماسب میرزا دهد وامیرسلطان رالله آنحضرت ساخته زمام رتق وفتق وقطع وفصل مهمات آنولایات را درقبضهٔ اختیار او نهد وفرمان واجب الاذعان بر بموجب نفاذ یافته ایضاحکم شد که امر صدارت آنشاهزاده زادالله دولة وسعادته وپیشوائی ارباب عمایم واشراف وضبط وربط و داد وستد اوقات متعلق بامیرغیاث الدین محمد بن امیر یوسف باشدوامیر سلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرك همایون رسانیده وبر بارگیر دولت واقبال سوار گردیده دررکاب شاهزاده کامیاب روی بدار السلطنه هراة آورد و جهة استمالت رعایا برادرخورد ترخودمیرزا براهیم راپیشتر بآن بلده فرستادوابراهیم میرزا در اوایل سنهٔ اثنین وعشرین وتسعمائه بدارالملك خراسان رسیده جناح مرحمت واحسان برمفارق طبقات انسان مبسوط گردانید واز کمال فهم وفراست وعقل وکیاست بتفقدحال ستمدیدگان

آنولایت برداخته همگنان را از بادیهٔ ویرانی وپریشانی بسرچشمهٔ جمعیت وآبادانی رسانید وزینل‌خان متوجه درگاه عالم پناه گشته درماه ربیع الاول سال‌مذکور خبر قرب وصول موکب‌عالی شاه‌زاده طهماسب وامیر سلطان شایع شد وامیر غیاث‌الدین محمد بن امیر یوسف همعنان سادات وقضاة واکابر واهالی‌وافاضل وموالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نیازونثار بجای آوردند وبسعادت تقبیل انامل شریفه مشرف گشته‌زبان‌حال‌وقال باداء دعاءدوام‌دولت گردان کردندودروقتی که‌ازاعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین باصناف ریاحین‌آرایش یافته بودوسلطان نورسیدهٔ گل‌درغایت تجمل بر تخت بخت بر آمده از"تبسیم نسیم اردی بهشتی زمان نضارت رخسارش می‌افزود طهماسب میرزا باغ‌شهررا از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد و برمسند حشمت‌واقبال‌برآمده ابواب عدالت ورعیت‌پروری بر گشاد ومردم‌خراسان را درآن بهارغنچهٔ کامرانی درچمن آمال وآمانی بشکفت واز رشحات سحاب مواهب یزدانی ریاض تمنای هروبان سیراب گشته صفت خضرت پذیرفت وازیمن مقدم مکرم حضرت شاه‌زادهٔ صاحب سعادت درآنسال محصولات درکمال خوبی رفع شده از کثرت حصول حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت ونیز فراغ بال ورفاع حال از افق عنایت منعم ذوالجلال طالع گشته بروجنات روزگار صغار وکبار تافت وامیر سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان منصب صدارت عالی وپیشوائی سادات وقضاة وعلماوفضلا را بامیرغیاث الدین محمد بازگذاشت و آنحضرت باستقلال هر چه تمامترمتکفل‌امورمذکورشده سیورغالات‌ووظایف وادارات آن زمرهٔ کریمهٔ را بموجب احکام همایون‌وشروطواقفان‌مجری داشت منصب وزارت‌امیرسلطان‌وضبط اموال دیوانی ممالك خراسان بشیخ مجدالدین محمد کرمانی که جامع فضایل نفسانی بودتعلق‌گرفت‌و بیمن نصفت وحسن مکرمت‌آنجناب مهام رعایا ومزارعان باحسن وجهی صورت‌سرانجام پذیرفت اما حضرت اعلی دربهاروتابستان‌آنسال درکمال‌دولت واستقلال دریلاق‌تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش ونشاط صرف نمود وبهنگام دم سردی دی و ایام زمستان و خنکیهای وی باردیگر بدارالملك آذربایجان شتافته قشلاق فرمود ودر اوایل سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمائه بهنگام بهاروموسم ظهور ریاحین وازهارموکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوق شتافت وفضای‌آن مرغزارنزاهت آثارازفروغ‌ماهچهٔ اعلام فایض‌الانوار مزید نضارت پذیرفته زینت فردوس‌اعلی یافت وشاه دین پناه‌چند ماه درغایت عزوجاه درآن ییلاق‌ببسط بساط نشاط‌وکامرانی پرداخته ازآنجا متوجه نخجوان گشت ودر اثناء آن راه‌بواسطهٔ طلوع کواکب‌سپهر کشورگشا دیدهٔ‌امیدخلایق بنورسعادت جاویدروشن شده طنطنهٔ بهجت وشادمانی ازذروهٔ بروج آسمانی درگذشت

ذکر ولادت شاه‌زادگان عظام بلغهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام

نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل (حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التفضیل تناکحوا توالدو و اتکثروا) دلیلست برآنکه وفور اولاد از جملهٔ جزایل نعماء الهی است و کثرت اخلاق از قبیل کرایم آلای نامتناهی زیرا که بقاء نوع منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم بازبسته است بوجود این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا (علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات ازکاها) در مقام مناجات زبان وحی بیان بسؤال همایون (قال رب هب لی من لدنك ذریة طیبة انك سمیع الدعاء) گشوده اند و از بارگاه کریم و هاب درجواب بشارت (ان الله یبشرك بیحیی مصدقاً بکلمة من الله وسیداً ومنصوراً) شنوده اند پس هرگاه که عنایت بیغایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر آینه علی التعاقب و التوالی عقد امید اورا از وجود لآلی متلالی بیاراید چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخچوان بود در عرض یکهفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه درمنزل دزآورد مراغه بتاریخ روزسه شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلث وعشرین و وتسعمائه **مثنوی** گل گلشن شاه ملك عرب ✿ ابوالنصر سام حسینی نسب برآمد چو خور بر سپهر وجود ✿ نظام جهان را وجودش سبب ✿ ز رویش عیان فر فرماندهی ✿ ز خویش نمایان علو حسب ✿ فلك ساخت پستان مه پر ز شیر ✿ بامید ارضاع آن نوش لب ✿ غذایش شدی شیرهٔ جان حور ✿ نمودی اگر شیر از وی طلب ✿ برآمد بی خدمتش مهر وماه بر بن قصر فیروز گون روزوشب ✿ فروغ ضمیر منیرش زدود ✿ ز آینهٔ دهر زنك تعب ✿ زیمن قدومش بفرمان شاه ✿ مهیا شد اسباب عیش وطرب و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط وشادمانی بر تخت بخت کامرانی نشسته امراء عظام ومقربان سدهٔ سدره مقام لوازم تهنیت وثناخوانی بجای آوردند ودر پایهٔ سریر سلطنت وجهانبانی بتجرع جامهای بادهٔ ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند وامر للگی حضرت شاهزاده بانیس الحضرة البهیه و جلیس العتبة العلیه درمش خان بن مبارز الدوله والایالة عبدی بیك تواچی که از جمع امراء ذوی الاخلاص بمزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت واستشنادار دمعوض گردید و آن خان بلندمکان بسبب تفویض آن منصب خسرو سلیمان مناقب راطوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید **مثنوی** زجنس زر و گوهر شاهوار ✿ فزون از حساب وبرون از شمار ز دیبای چین و برند فرنك ✿ ز کتان روم و ختن تنك تنك ستوران رهوار گردون خرام ✿ همه نقره نعل و مرصع لجام در آن بزم نزد شه کامکار ✿ درآورد و گفت از سر اعتذار که شاها من از بهر ایثار تو ✿ ندارم متاعی سزاوار تو ز لطف عمیم تو شرمنده ام ✿ بجان بندگان تو را

بنده‌ام و پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زردوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایهٔ قدر و منزلتش باوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام که بنان بلاغت انجام جهة بیان ولادت شاهزاده سام قلم ستوده ارقام برداشت کلك دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد ایحقری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه بر لوح روزگار نوشت **قطعه** شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار ✿ کامد زجان ودل فلکش چاکرورهی سام است نام نامی این کوکب ومدام ✿ بااو کند سعادت واقبال همرهی ✿ او کوکبست و برج شهنشاهیش مقام ✿ تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی ✿ و هنوز بساط جشن و طوی شاه زاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست وششم همان ماه شاه‌زاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب بزم وشادمانی بر گشاد **مثنوی** از سر نو ساقیان برخاستند ✿ باز بزم نقل و می آراستند از فروغ ساغر چون آفتاب ✿ گشت گلزار طرب پر آب وتاب از نوای دلگشای اهل ساز ✿ یاز ابواب فرح گردید باز وبعد از چهار روز از تولد آن شاهزادهٔ گیتی فروز عقد سلطنت وجهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت وازافق آمال و آمانی شعشعهٔ جمال اختری نور گستر بر وجنات احوال فرق بشر تافت یعنی تولد همایون شاه‌زاده سکندر مقام معز الدولة والدین بهرام روی نمود و توسن ایام بتازگی رام مرام خدام بارگاه فلك احتشام گشته سرور خواطر جمهور نزدیك و دور بیفزود بارد بگر ساقیان ناهید رخسار باده‌های خوشگوار باکواکب واباریق وکأس من معین در گردش آوردند وغلمان آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار را از سیب ذقن و پستهٔ شکر بن دهن و(فاکهة مما یتخیرون) مزین کردند **مثنوی** بکف جام می ساقی عشوه ساز ✿ سوی ماه نودست مردم دراز ز هر جا بتی گلرخی نیم مست ✿ چو شاخ گلی جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمهٔ گوناگون واحم طیر مما یشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند **مثنوی** ببزم خسرو جمشید اورنك ✿ بر آمد صوت عود و نغمهٔ چنك ✿ شکر لب مطربان کردند آغاز ✿ دعای دولت شاه سرافراز که بادا تابع رای تو ایام ✿ یکی از چاکرانت باد بهرام مدام از لطف تو بادا مکرم ✿ بعالم صدهزاران همچو رستم زخون خصم درهنگامهٔ جنك ✿ حسام غازیانت باد گلرنك زاولاد تو عالم باد آباد ✿ دلت هردم بفرزندی دگر شاد وچون ایام جشن وطوی بنهایت اردوی کیهان پوی بنخچوان شتافته آنسال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه‌حسین وامیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود .

گفتاردربیان اطاعت وانقیاد شیخشاه‌شروانی‌ورفتن میرزاشاه حسین‌و امیرجمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی

رباعی جانا اگرت لطف ازل یار بود✿توفیق شهنشهی مددکار بود با آنکه‌در اول نزدی راه صواب ✿ آخر وطنت منزل اخیار بود نظیر این گفتار آنکه فرمان فرمای شیروان یعنی شیخشاه سلمه الله وابقاه بعد از چند گاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوك نمود بارشاد ملهم توفیق سالك طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار واستغفار پرداخت وقاصدان بلاغت مآثر با تنسوقات وافروتبرکات نادر بدرگاه عالم‌پناه فرستاده باظهار اطاعت وفرمان برداری زبان گشاد وبنواب کامیاب پیغام داد که اگرنقوش‌خطایا وزلات این دولتخاه باب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه ازلوح ضمیر مهرتنویر شسته شودمن بعد بر جاده مستقیمه خدمتکاری وطاعت گذاری ثبات‌قدم‌ورزیده سرازحلقه عبودیت‌بیرون نیارم وبپای‌اخلاص ونیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده خودرا یکی ازبندگان آستان ملایك آشیان شمارم (ربنالا تواخذنا ان نسینا او اخطانا) وچون این معانی بعرض مقربان پایهٔ سریرسلطنت وکامرانی رسید انوارمکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید ازمطالع مرحمت بیدریغ‌طالع گشته ظلمت‌لیالی عصیان والی شروان رانابود گردانیدونسایم الطاف‌خسرو مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران در اهتزاز آمده دفاتر جرایم‌وآثام او را صفت‌هباء منثورابخشید وحکم همایون شرف‌صدوریافت که‌وکیل‌السلطنه میرزا شاه‌حسین وافتخار دودمان سیدثقلین امیر جمال‌الدین محمد بشروان شتافته خاطرشیخشاه رابتاکید مراسم عهدوپیمان مطمئن‌گردانند تا بیدغدغه برشارع هدایت بخش‌فرمان برداری ثابت قدم‌بود دیگرخیال خلاف‌ننماید وهرگاه که خواهد بدرگاه سلاطین‌پناه آید وآنحضرت بموجب‌حکم جهان مطاع ازقشلاق‌نخچوان متوجه شروان گشته چون نزدیك‌بآن حدود رسیدشیخشاه لوازم استقبال بجای آورد و دربسط بساط ضیافت ومهمانداری کمال‌اخلاص وخدمتکاری بظهور رسانیده ازجانبین رسوم گذرانیدن تحفه وتبرك‌بوقوع انجامید وجناب میرزائی چنانچه از کمال کیاست خدامش متصور بود بشرایط امر رسالت پرداخته شیخشاه رابغایت عنایت پادشاهی امیدوار ساخت وناظم‌مناظم شریعت آرای بوفور جودت طبع سلیم شبهاتی که حاکم شروان دربعضی ازمسائل ملت علیه امامیه داشت‌رفع کرده اعلام ارشادو نیکوخواهی بر افراخت لاجرم شیخشاه عن‌صمیم القلب طریق‌انقیاد پیش‌گرفته آن دوبزرك عالیشانرا حسب‌المدعارخصت‌انصراف داد ومصحوب ایشان ازاسبان بدوی واستران بردعی‌واجناس

روم و فرنك و نقود نامعدود و جواهر خوش رنك آنچه توانست و لایق دانست بآستان سلطنت آشیان فرستاد و وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون نفاذ یابد خود نیز بسدهٔ سنیه امامت و کرامت هتابد و میرزا شاه حسین و ملاذ سادات خافقین هم در قشلاق نخجوان بپایهٔ سریر سلیمان زمان باز آمده تحف و تبرکات شیخشاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب مشاهده نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و اینمعنی موجب ازدیاد فرح و سرور پادشاه مؤید منصور گشته آن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفاء لذات روحانی و استحصال مرضات سبحانی گماشت

ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخجوان بییلاق ابقار و اشتغال بامر فرح افزای صید و شکار

چون خورشید بلند محل از منزل حوت بعزم صید حمل علم توجه بر افراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت توق منجوق پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده روزی چند ییلاق نضارت آثار ابقار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت فرمود آنگاه بفضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت برودخانهٔ تلوار تافته مدت یکماه در آن منزل بصید ماهی پرداخت بعد از آن بموجب فرمان واجب الاذعان اوراق همایون مصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و شاهباز چتر خجسته ظلال عازم کوه بیستون و رودخانهٔ چمچال گشته خسرو گیتی فروز چهل روز در آن مواضع بشکار نخچیر و آهو اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه بقشلاق قم آورد و در ماه رمضان سنهٔ اربع عشرین و تسعمائه خطهٔ قم از مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام بآداب ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه ع هلال عید بدور قدح اشارت کرد باقامت مراسم آنروز سعید پرداخت و در بزم نشاط و کامرانی اقداح دوستکامی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت در آن اثنا بمسامع خدام پایهٔ سریر اعلی رسید که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال و خراج اهمال مینمایند و باقدام خلاف طریق عنابت پیموده بدست بیشرمی ابواب ظلم و بیداد برروی فرق عباد میگشایند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرت البهیه درمش خان زینلخان و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضاء فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده در آن مملکت مزاج همایون از سرحد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرد و

اندك سقمی عارض ذات ملکی ملکات شده قوای طبیعی روی بضعف آورد ذاتی که بصنوف دعای زنده‌دلان محفوف است متغیر گشت وجودیکه همگی همتش باظهار عواطف ومکارم مصروف است متاثر شد حکماء مسیحا دم در تحیر افتادند که عرض مرض باچنین جوهری پاك ازچه روی آمیزش گرفت و اطباء خضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که الم سقم باآن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت سبحان‌الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه‌وجلال آن‌مهر سپهر اقبال تواند رسیدو پای مضرب ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال را تواند پیمود ارتفاع درجات منزلین راچندروزی عارضهٔ دست دادو برطبق کلمهٔ (حمی یوم کفارة ستین سنة) فی الجمله مرضی اتفاق افتادمولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا ازطیب انفاس روح افزایش هویدا بودورای صوابنمایش در ازالهٔ امراض وحصول اعراض حاوی اصناف کمالات مینمود در معالجه آنعارضه اغذیهٔ نافعه واشربهٔ مناسبه ترتیب کرد وبعنایت حکیم علی الاطلاق ازدارالشفاء (واذ امرضت فهو یشفین) شربت شفاء عاجل نصیب پادشاه عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد امرا وارکان دولت ووزرا واعیان حضرت صلات وصدقات بارباب استحقاق دادندودرویشان وگوشه نشینان درمقام مناجات ومحل اجابت دعوات دست وزبان گشادند ودرروز دهم ازحدوث آنحالت مسئالت فقراومساکین عز اجابت یافت وانوارصحت کلی ازمطلع (و ننزل من القرآن ماهوشفاء ورحمة للمومنین) برصفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت (والحمدلله علی الصحة والسلامت والصلوة علی حبیبه کاشف الغمة وشفیع الامة وآله وعترته ماناحت حماته).

ذکر فتح رستمدار ومازندران بمساعی جمیله انیس آنحضرة البهیه درمش خان

حکام مازندران یعنی امیرعبدالکریم که خامهٔ عنبرشمیم یکدونوبت بذکرمجملی از احوال اوعطرافشان شد وآقامحمد ولد آقارستم روزافزون درخلال احوال گذشته ازجاده مستقیمهٔ اطاعت موکب‌خدام همایون منحرف گشته ساوك طریق عصیان پیش گرفتند واعتماد برحصانت قلاع وصعوبت مسالك آندیار کرده در ادای خراج ومال تغافل واهمال ورزیدند واینخبر در بلدهٔ قم بمسامع جاه وجلال رسیده برحسب مثال لازم الامتثال انیس الحضرة البهیه درمش خان با زینلخان وجمعی کثیر از ابطال رجال بیت نهنگان دریای زخار جنك ✲ زده پنجه برکوه همچون پلنك متوجه‌تسخیر آن ولایت ومتکفل تادیب ارباب غوایت گشتند ونخست روی توجه بقلاعی که در تصرف آقامحمدبود آوردند وچون اینخبر بدو رسید خود درقلعهٔ اولاد که در متانت حکم حصارسبع شداد دارد تحصن جست و قلعه کلیس را که از غایت رفعت

متوطنان آن جلیس برجیس اندبیکی از اهل اعتماد سپرد و درمحافظتش شرایط الحاح ومبالغه بجای آوردو ماهچهٔ رایت فتح آیت درمش بتاریخ هفتم ذی الحجهٔ سنهٔ اربع وعشرین وتسعمائه پرتو وصول برظاهر قلعهٔ کلیس انداخته قلعه مشاهده غازیان مؤید گشت که پاسبان بامش باکوتوال حصار سپهر مینافام همراز بود وماهی آب خندقش باگاو زمین دمساز می نمود رفعت ارکانش بمرتبهٔ که طایراندیشه را ببال وهم وخیال پرواز برفراز آن دست نمیداد ومتانت بنیانش بمثابهٔ که جاسوس احتیال را بکمند تدبیرصعودش برشرفات آن اتفاق نمی افتاد **مثنوی** قلعهٔ چون حصار چرخ بلند ✿ کنگرش فارغ ازگزند کمند خاکریزش چو کوه خاراتند ✿ پای اندیشه ازصمودش کند ✿خندق آن عمیق پهناور✿ همچودریای فکراهل هنر وخان عالیشان همان روز که بنواحی آنحصار استوار رسید سپاه انجم جاه را بافروختن آتش جنك وانداختن تیروتفنك و سنك مامور گردانید و دلیران مازندران درمقام دفع ومنع ثبات قدم ورزیده غرش کمان رعدصدای مرك بگوش هوش بهادران رساند وتیرتخش نایرهٔ خون ازچشم شجمان گشاده جان راازمصاحبت بدن بازرهاندآواز پرواز تفنك آوازهٔ صوراسرافیل درقلعه افکنده نمونهٔ روزرستخیزظاهر ساخت وناوك دلدوزمازندرانیان بسان باران ازغمام نیسان فروباریده جمعی را برخاك هلاك انداخت ومدت سه روزحال بربنموال جاری بوده درصباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه جنك پیش بردند وازخندق گذشته مانندکبك دری برخاك ریز برآمدند وبزخم تیرخدنك وتفنك تیزآهنك معاندان را ازفرازفصیل منهزم ساخته فتح آنحصاراستوار تیسیر پذیرفت ومفاتیح خزاین وذخایر بقبضهٔ اقتدار نواب درمش خان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه باسپاه ظفر دستگاه متوجه قلعهٔ اولادشد آقا محمد چون براینمعنی وقوف یافت کثرت رعب وهراس اساس پندار اورا اندراس داد وقاصدان چرب زبان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبیدو بزبان حال و قال بمضمون کلمهٔ (العفو عندالاقتدار من علوالاقدار) گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردیدکه (ازاعاقبتنی فی کل امر افمافضل الکریم علی اللئیم انیس الحضرت البهیه) برعجزو بیچارگی آقامحمد ترحم نمودو برطبق کلام اعجاز انتظام و(الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس) ازسرجرایم وآثام او درگذشت واشارت فرمودکه عالیجاه آصف پناه نظام الدوله والدین احمدبیك وعالیجناب قدوة الاشراف والاعیان قاضی جهان بقلعه درآمده خاطر آقا محمد را بعهدوپیمان اطمینان دهند تابیرون شتافته شرف ملاقات شریف در یابد وهمعنان آنحضرت بپایهٔ سریراعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد بهدایت بخت سرمد سالك طریق اطاعت و انقیادگشت و بعزملاقات درمش خان مقرر شده مقالید خزاینی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام سپرد بعد از آن درمش خان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آن دیارامیرعبدالکریم غیرسلوك سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید سلطان محمودرابا دوهزارتومان

نقد ودیگر تحف لایقه وتنسوقات رایقه باستقبال خان فرستاد و ملزم ادای باج وخراج گشت وپیغام داد که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالمپناه مراجعت فرماید من نیز متعاقب به پایهٔ سریراعلی خواهم شتافت وخود را بشرف پابیوس همایون رسانیده سعادت دیدار شاه فلك اقتدار در خواهم یافت وخان سید زاده را مشمول انعام واحسان گردانیده وخلع نفیسه بوشاند جهة امیرعبدالکریم تاج وخلعت ارسال‌داشت ومقارن این احوال حکام هزار جریب ورستمدار وولاة سایرآن بلاد ودیار چون سید حسین هزارجریبی و ملك کاوس وملك بهمن بآستانهٔ علیه انیس آنحضرت البهیه شتافته پیشکشهای موفور وتبرکات غیرمحصور کشیدند و اظهارچاکری وفرمان‌بری کرده درملازمت موکب عالی اردوی همایون که‌درحدود اصفهان بودگردیدند .

گفتار دربیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان جهت اقدام بر امرصیدوشکار وانتقال مولاناعلاء الدین محمد طبیب بجوار مرحمت حضرت مهیمن غفار

درآن ایام که مزاج با ابتهاج صاحب تخت وتاج درمملکت ری ازعارضهٔ که‌دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون‌عازم صید وشکار گشته حکم جهان مطاع‌شرف نفاذپذیرفت که‌عساکرستوده‌مآثر بلکه‌اکابرواصاغرجرگه کرده بجانب‌اصفهان درحرکت آیند وپادشاه گیتی آرا درساعتی‌فرح افزاپای فلك فرسا دررکاب ظفرانتساب آورده‌وجرگه کرده نهضت‌فرمودچون‌هوای‌کاشان‌ازغبارموکب‌فیروزی نشان‌عطرافشان شد مولانا علاءالدین محمدطبیب که ازاکثرنواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بودودرتشخیص‌امراض‌ومعالجهٔ‌اعراض‌خاصیت‌انفاس‌مسیحاظاهر مینمود بمرض‌ذاة‌الصدرمبتلا گشته‌پهلوبربستر ناتوانی نهادوچون‌زمان‌حلول اجل‌مقدردررسیده بودداستعمال‌اشربه‌وادویه واصلامانع نیفتادوساعت‌بساعت صعوبت آنعارضه‌ازپیشتر بیشتر گشت وبعد ازسه روزدر منزل بلهار که داخل‌ولایت‌اصفهانست انحکیم فطنت‌شعارازعالم ناپایداردرگذشت **قطعه** درین دقیقه بماندند جملهٔ حکما ☆ که آدمی چکندبا قضای کن فیکون ☆ اصول نبض چوشد منحرف ز جنبش اصل ☆ بلای عجز فرورفت پای افلاطون ☆ صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد ☆ بماند بیهده در دست بوعلی قانون **القصه** پادشاه سعادت قرین ازفوت مولانا علاء الدین بغایت متاثر گردید وبازماندگان اوراتسلی فرمودخلع فاخره‌بپوشانیده وپسرارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف نواخته

قایم مقام پدرساخت و بدستور لوا کشور گشا منصور بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت ودرمنزل چاله سیاه قمورقا بهم رسیده گور بسیارو آهوو نخچیر بیشمار وسایر جانوران شکاری پا بستهٔ دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ وتیر پادشاه عالم گیرواعاظم امراوارکان دولت پانزده‌هزارازآن حیوانات که‌اکثر گور بودبقتل رسیدند وهنوزچاله سیاه مضرب خیام شاه‌انجم سپاه بودکه درمش خان بپایهٔ سریرظفرنشان رسید وحکام مازندران و رستمداررا با پیشکش فراوان واموال بسیار بشرف پابوس نواب کامیاب فلك اقتدار رسانید وبواسطهٔ آن نیکوخدمتی بیشتراز پیشتر منظور نظرعواطف واشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه‌آفاق مرتبه اورا ازمراتب سایرامراء درگذرانید .

ذکرطلوع ماهچهٔ رایت فیروزی‌آیت ازافق بلدهٔ قم وظهوراسباب سوروسروردرمیان مردم

موکب‌ظفرپناه پادشاه عالیجاه بعدازفراغبال ازشکارچاله سیاه براه ولیجان عازم خطهٔ قم شدودرآن بلدهٔ فاخره‌جهة سرتراشی شاه زادهٔ سعادت‌انتما ابوالنصرسام میرزافرمان اشرف اعلی بترتیب طوی بزرك نفاذ یافت وخدام آستان سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی میمنت انجام سر آن اختر برج شرف و کامکاری را تراشیدند و موی مشك بویش رابطریقهٔ سنت با نقره برابر کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی‌افروزدربزم نشاط وانبساط نشسته بلوازم لهووسروروعیش وحضور پرداخت وامراء عظام ونواب بارگاه‌فلك‌احتشام را بخلع فاخره وانعام واکرام‌خوشدل ومسرور ساخت ومقارن‌آنحال نسایم اعتدال آثار دراهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری‌جامه‌های‌زرنگاری پوشیدند و نورسیدگان نسرین‌وسمن‌ازجامهای لاله ارغوانی شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح‌زرین برکف سیمین گرفته دربزم بساتین دایر ساخت وبلبل‌سرمست ازدیدارگل بی تحمل شده نوای نغمه‌سرائی در عالم‌انداخت **مثنوی** نرگس‌سرمست‌بکف‌جام می ✿ کردبساط غم واندوه طی شاهد گلچهرهٔ‌گلگون نمود ✿ باردیگرهوش زبلبل ربود شاخ شکوفه درم بیشمار ✿ کرد ببزم سمن وگل‌نثار ودرروز نوروز پادشاه‌گیتی‌فروزمانند خسروخاوری برتخت‌بخت وفیروزی برآمد وبلوازم‌طوی نوروزی پرداخته ازسرنوضمیرآفتاب پرتومتوجه‌ترتیب صحبت بهجت وکامرانی‌ساخت بازدربزم طرب آهنك عشرت‌سازشد ✿ بررخ‌اهل شرف درهای دولت بازشد بازآواز بریشم رفت تاچرخ برین ✿ ارغنون سازفلك را نغمها دمسازشد بازبی‌اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد ✿ شیوهٔ شوخی و سرمستی زسر

آغاز شد ودر آن جشن بقاعدهٔ معهود ودستور استمرار امرا وارکان دولت پایدار خصوصا ملاذ اکابر خانقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها کشیدند و ازدست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار نوشیده ازجامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند وهم در آن موسم بدیع آئین پادشاه ظفرقرین مایل صید وشکار وراغب سیر دشت وسار گشته نواحی ساوه را شکار نموده و آن صحاری و بیابانها را ازخون آهو و نخچیر غیرت افزای لاله‌زار ساخته ازآنجا بصوب النك خرقان نهضت فرمود وبعد از وصول بآن منزل حاکم ساری امیر عبدالکریم برطبق وعدهٔ که بانیس آنحضرت البهیه درمشخان کرده بود با پیشکش فراوان بآستان ملایك آشیان رسید و بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده ملحوظ عین تربیت ورعایت گردید **مثنوی** هر کرا روشنست دیدهٔ بخت ٭ سوی درگاه شاه آرد رخت چون بخاك درش جبین ساید ٭ باسعادات همنشین آید.

گفتار دربیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف

در آن زمان که پادشاه کامران درفضای جنت نشان خرقان تخم عدل واحسان در زمین دل طوایف انسان میکشت بمسامع جاه وجلال رسید که امیره دباج که بعدازفوت ولدخویش امیرحسام الدین در فومن ورشت فرمانفرما شده است درطریق عصیان سلوك می نماید وبا وجود نیکوئی سرشت ابواب ارتکاب افعال زشت برروی روزگار خود میگشاید بناء علی هذا مقرر شد که انیس الحضرت البهیه درمشخان زینلخان وحکام رستمدار و مازندران بخود ملحق گردانیده ازراه کناردریا بلاهجان شتابدو باتفاق والی آندیار راکار کیا سلطان احمد عنان یکران بطرف رشت تابد وموکب همایون پادشاه ربع مسکون ازراه سلطانیه بطارم رود واز آنجا بطریق فومن متوجه امیره دباج شود ودرمشخان برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهجان درحرکت آمده ماهچهٔ رایت فیروزی نشان پرتووصول برحدود سلطانیه انداخت وچون اینخبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت وپشیمانی گشت وتدبیر کارخود منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند وانواع هدایای دلپسند ترتیب گردد مقرر ساخت که عبدالله دیوانه وخلیفه سیدعلی که ازاعیان مملکت گیلان بمزید تعین ممتاز بودند با جمعی دیگر ازاشراف واهالی ومشایخ وموالی بدرگاه عالم پناه شتابند ولوازم نیاز وتضرع ومراسم تخضع وتخشع بجای آورده بظلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایرهٔ غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهندوجهة التماس شفاعت رقعهٔ

نیازی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود وعبدالله دیوانه وخلیفه سید علی متوجه درگاه سپهراشتباه گشته درالنك سلطانیه باردوی ظفرعطیه رسیدند ونزد نواب والا جناب زبان اعتذار واستغفار گشاده خاك بارگاه سلاطین پناه را بلب نیاز بوسیدند وقبول نمودند که ازمال وجهات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانهٔ عامره رسانند بعد از وفورمبالغه والحاح آن طایفه وشفاعت کارکیا سلطان احمد عفوجرم سوز پادشاه گیتی فروزشامل حال امیره دباج گشت ومضمون کلمهٔ همایون (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس) مطمح نظرانورشده ازسرجریمهٔ عظیمهٔ او درگذشت **نظم** زهی بخشنده شاه مکرمت کیش ✿ که هست ازجرم مجرم عفواو بیش زفضلش هر که عفواز جرم خود جست ✿ بآب لطف گردذلتش شست آنگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن ورشت بدستورسوابق ایام برامیره دباج مسلم باشد ودرمشخان بامتابعان بآستان خلافت آشیان مراجعت نمایند وچون آن نشان فتنه نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده همدرالنك سلطانیه شرف تقبیل پایهٔ سریر گردون مسیردریافتند و ایلچیان جیلان بانعام افسرهای زر دوزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام نزد امیره دباج شتافتند وپادشاه اسلام ماه مبارك صیام درسلطانیه قرین اصناف خیرات ومبرات بپایان رسانید وچون هلال فرخ فال شوال مثال قدح سیمین بر کف خوبان زهره جبین هویدا گردید آداب آنروزسعید بجای آورده بساط نشاط وانبساط بگسترد درآن اثنا خبررسید که جمعی کثیر ازسپاه روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه نمایند وبدست جلادت وتهورابواب جوروبیداد برروی فرق عباد برگشایند وچون برضمیر انور همایون واضح بود که اگررومیان آنعزیمت راازحیز قوه بفعل رسانندحاکم دارالسلام شاه علی بیك که درعوض نام خویش موسوم وملقب بعوض سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله ومقاتله اعداء دولت روز افزون قیام نمیتواند نمودفرمان واجب الاذعان نفاذ یافت وانیس الحضرة بازینلخان وحاکم کردستان جوجی سلطان عنان یکران بکومك عوض سلطان تافت آنگاه شاه عالیجاه اورق همایون را مصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم گسیل کرده بنفس نفیس عازم حدود کوه بیستون گشت ودرآن دشت ومرغزار بلوازم صیدوشکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب قم معطوف ساخت وروزی چند درمتنزهات آنولایت دلپسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید وازآنجا متوجه کاشان گردید توسن سر کش ایام رام مرام خدام عالی مقام واسباب دوام اقبال و احتشام بروفق مدعای رای اصابت انجام درسلك انتظام (والحمدلله الملك العلام والصلوة والسلام علی نبینا محمد خیر الانام واله الکرام عترته العظام) .

ذکر طوی مدبر امور مشرقین میرزا کمال الدین شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال فرمانفرمای خافقین

چون ولایت کاشان بسیور غال سرو بستان جاه و جلال و دوحهٔ چمن عزت واقبال وکیل السلطنة و اعتمادالدوله میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب همایون فال از غبار سم مرکب شبدیز مثال هوای آنحدود را عطرافشان ساخت بیراق طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان چابکدست خرگاهای منقش مطلا و خیام زرکش سپهر آسا برافراختند و سراپرده‌ها از اجناس روم و فرنك و شامیانها از تاچه و مخمل هفت رنك مرتفع ساختند بیت شد افراخته خیمه و سایبان ✿ ز دیبای زرحقه و پرنیان و از گوسفند فربه و گاو پروار و قاز مسمن و مرغ جوان جهة پختن الوان اطعمه آنمقدار بمذبح فرستاد که خوانسالاران و مطبخیان چند روز علی الدوام بکشتن و پختن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربیات و اقراص لیمو و جوارشات چندان ترتیب نمود که قبل از آن مردم سیر دیده وجود آن قدر قندیات را درخارج محال میپنداشتند شیره چیان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شرابی صافی تر از ماء معین چندان حاضر آوردند که آن ساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت و از میوهای نایاب و فواکه حلاوت آثار لطافت مآب در طوی خانه آنمقدار مجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات طرب حضور بادشاه مؤید منصور متوجه آن منزل دلگشا گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آثار از اطلس مصری و ختائی و دیبای شوشتری و دارائی رشك نگارخانهٔ چین ساخت و شاه بنده نواز برمسند سرافرازی قرار گرفته امراء تواچی هر یك از ارکان دولت و مقربان حضرت را درموضعی مناسب رخصت جلوس دادند و ساقیان لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش و شادمانی برگشادند از شعاع اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب رازمان زمان نضارت می‌فزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان چالچیان آهنك ساز زهره خنیاگر در اهتزاز آمده نغمهٔ (یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما) می‌سرود عارض خوبان ماه سیما از تاب بادهٔ حمرا کل کل میشکفت و زبان مطربان روح افزا در دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلگشا میگفت رباعی شاها فرح تو هردم افزون بادا ✿ از غم دل اعدای تو پرخون بادا تا بزم فلك فروزد از

ساغرمهر ☆ازجام طرب روی تو گلگون بادا خانسالاران چابکدست وبکاولان پاکیزه نهاد هرساعت مایدهای رنگارنك مشحون با طعمهٔ گوناگون میکشیدند و بعدازثوابت وسیاراوانی زرنگاروظروف نقره‌کارمملوازاغذیهٔ لذت آثاردرآن صحبت جنت‌رتبت حاضر میگردانیدند و بعد ازفراغ ازکشیدن‌طعام و تاثیر بخارمدام دردماغ خواص وعوام‌میرزاشاه حسین‌نقودنامعدود واسبان تازی و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنك والجهای مصری وتاجهای هفت رنك بقدرقدرت ومکنت خویش‌پیشکش شاه سکندروش نمود وبانعام خلع‌فاخره وتاج وکمرواسب بازین‌زرین زرمعزز وموقر شده اقتدارواعتبارش درافزود و چون بساط جشن و طوی مطوی‌گشت وارث خلافت مرتضوی ازکاشان باصفهان خرامیده طرح‌قشلاق انداخت ومیرزا شاه حسین رابمصلحت استخلاص اموالی که حاکم گیلان‌قبول کرده بود پس‌ازده روزبقم روان ساخت ودرآن ایام که آن‌وکیل آصف‌احتشام ازدرگاه پادشاه سلیمان جاه دوربود جمعی اهل‌حسد (فی جیدهاحبل‌من مسد) انتهازفرصت‌نموده دروقتی که شاه‌بنده‌نواز درمجلس بزم نشسته بود عرض‌کردند که میرزا شاه حسین‌ازاموال دیوان‌مبلغ پنجاه هزارتومان تصرف دارد ومامتعهد میشویم که اگر اورادرموقف یرغو حاضرسازند این‌مبلغ راخاطرنشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن متاثرگشته بر زبان همایون گذرانیدکه لله‌الحمد والمنه‌له مرا همچنین وکیل است که ازغایت علو همت میتواند که پنجاه‌هزارتومان ازمال من‌تصرف نمایدوابواب خیرواحسان برروی طوایف انسان برگشاید وهمدران مجلس‌تاج ودستاروخلعی راکه‌دربرداشت بمیرزاشاه حسین فرستاد ومقررانرا منزجرگردانیده هذیانات ایشان را بسمع قبول جای‌نداد وچون فصل شتا نزدیك باتمام رسیدوبسبب امتزاج فصلین آثاراعتدال هوا ظاهرگردید پادشاه صاحب تائید ازاصفهان متوجه قم گشت وجشن‌نوروزی بدستور معهود درآن بلده‌واقع شده‌چند روزدیگر بسور وسرورگذشت .

ذکر شکار کردن پادشاه همه‌دان در حدود ساوه وهمدان ورسیدن زمرهٔ ازحکام ولایات بآستان ملایك آشیان

چون پادشاه گیتی‌فروز بعدازطوی نوروز چندروز بسعادت واقبال دربلدهٔ قم اوقات فرخنده‌مآل بگذرانید باردیگرهوای اشتغال بصید وشکار درخاطردریا آثار پیدا شده‌متوجه ولایت ساوه گردید وعساکرگردون مآثرکران تاکران دشت و بیابان را فروگرفته جرگه‌انداختند وبراندن آهوونخچیر قیام نموده‌افکندن گور وگوزن را

پیش نهاد ضمیر ساختند فضای شکارگاه ازفرطلعت پادشاه سکندرجاه نضارت نگارخانهٔ
چین یافت و نسرطایر بهوای آنکه طعمه شاهین شاهی کرد واز سپهر برین بجانب مرکز
زمین شتافت چرخ بازوبال بلند پرواز گشاده منقاروچنك ازخون آهورنك دادندوسك
ویوز ازقید جسته وبند گسسته چون برق وبادروی بسوی نخچیر وگوزن نهادند **مثنوی**
برون جستند بازان سبکخیز ✿ بقصدصید کرده چنك را تیز درآمد چنگل شاهین بتاراج ✿
نه طوطی ماند بر بالا نه دراج کمین بگشادن یوزان زهرسو ✿ فرو بسته ره جستن
بر آهو زسیر تازیان تیز آهنك ✿ فضای دشت بر نخچیر شد تنك وقمور
قادر صحرای راستفنجان بهم رسیده بدستور استمرار پادشاه شیرشکار بلوازم
آن کارقیام نمود وبضرب تیغ وتیر آهو ونخچیرفراوان کشته گشته ازاحشا وامعاء آنها
مدتی مدید زاغ وزغن رامائدهٔ پرفایده مهیابود وشاه فلك اقتدار بعدازفراغ از آن کار
بصوب ساوه مراجعت فرمود ودریکفرسخی آن بلده انیس الحضرة درمشخان وزینلخان
وسایر نوئینان که جهة امدادعوض سلطان بدارالسلام بغداد رفته بودند همعنان رفیق
توفیق بازآمده ازخاك بارگاه سلاطین پناه روشنی دیدهٔ امید حاصل نمودند وموکب
همایون ازساوه بفراهان واز فراهان بکره رودرفته از آنجا بدامان کوهی که دردو
فرسخی مزار فایض الانوار امام سهل علیست شتافت وزیاده بر بیست روزآن مرغزار
دلفروز مضرب سرادقات جاه وجلال بود ودر آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که
طایفهٔ ازلشگر ماوراء النهرخیال عبور از آب آمویه ومرور بر ولایات خراسان در خاطر
مخمر ساخته اند بنابرآن فرمان واجب الاذعان نفاذیافت که درمشخان باتفاق زینلخان و
سایر امراء عراق ومازندران بحدود فیروزکوه رفته ییلاق نمایند واگر خبر تعرض
فرق اوزبك بممالك محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان راپیش نهاد همت عالی
گردانند وانیس الحضرة حسب فرموده بدان ممالك رفته مدة دوماه بفیروزی و اقبال در
ییلاق فیروزکوه ولاراوقات بهجت آثار مصروف داشت وپادشاه مؤید منصور ازمنزل
مذکور بمزار بزرگوار مظهرفیض جلی امام سهل علی شتافته همت براحراز طواف آن
آن مرقد جنت آسا گماشت وبعدازتقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام راباصناف
صلات وصدقات مبتهج ومسرور گردانید آنگاه ازراه سیلاخور بآق النك همدان خرامید
واز آق النك آهنك النك همدان کرده پس ازوصول بدان فضای جان افزا امیره دباج که
سابقاً درمقام اطاعت خدام پایهٔ سریر اعلی آمده باج وخراج بر گردن گرفته بودبدرگاه
سلاطین پناه رسید ودرصباجی که شاه صاحب تائید مانند جمشید خورشید بر تخت بخت
وکامرانی قرارداشت بسعادت پایبوس همایون که نهایت آرزوی ملوك ربع مسکون
همان تواند بودفایز شده پیشکش بسیار کشید وروی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه
سوده زبان بادای دعاوثنا گویا گردانید **مثنوی** که شاها بقای توجاوید باد ✿ لوای تو
را مه چو خورشید باد سزد تختگاهت فضای سپهر ✿ منور بانوار رخسار مهر

همان به که سیرمه و خوزمدام ✿ موافق بحکمت بود صبح و شام سزد گر زملك بمن تا بچین ✿ سلاطین ایران و توران زمین بخدمت ببندند پیشت کمر ✿ نه بیچند ازطوق فرمانت سر بود خاك راهت سر سروران ✿ چه حکام گیلان چه مازندران و از جملهٔ پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود نصفی زر احمر که هر اشرفی از آن بسان دورست مغربی آفتاب درخشان بودی و بمجرد رویت آن سرور خواطر جمهور نزدیك و دور بیفزودی ع تسر الناظر بن درشان ایشان و نصفی سیم ابیض که مشاهدهٔ هر تنکچهٔ آن آتش غیرت درخرمن ماه شب چهارده زدی و صیرفی فلك هرچند در گرد نقود ثوابت و سیار گشتی نظیر آن کوکبین برمنقهٔ ظهور ندیدی ع دل اهل جهان خواهان ایشان و چون نقد اخلاص امیره دباج از اخلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء مهری رواج یافت و بانواع الطاف واصناف اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار مرحمت بیدریغ بروجنات احوالش تافت دردانهٔ که در صدف عزوشرف پرورش یافته بود نامزد ازدواجش گشت و تاج امید او بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش ازمنزل مهروماه درگذشت وموکب نصرت نشان ازالنك همدان برودخانهٔ تلوار شتافته جهة شکار ماهی چندروزی آنجا توقف افتاد ودرآن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقاً بپایهٔ سریر اعلی آمده بود مشمول انواع انعام واکرام اجازت یافته روی بلاهجان نهاد وفرمان فرمای بلاد وعباد ازرودخانهٔ تلوار متوجه مراغه گشته دراثناء راه بدستور استمرار لوازم صید وشکار بتقدیم میرسید بعد ازوصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجدداً بپوشیدن افسرزرنگار و خلع شاهوار مفتخر ومباهی شده برفتن گیلان مرخص گردید واعلام ظفر اعلام درماه مبارك صیام که داخل شهورسنهٔ سته وعشرین تسعمائه بود سایهٔ شرف برمنزل بناب مراغه انداخت و درروز پنجشنبه سلخ ماه مذکور درمشخان از ییلاق لار وفیروز کوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیراکه دراثناء وقایع مسطوره وحالات مذکوره رای ممالك آرای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام وامراء دارالمرز گشته بود وحکم همایون باسم سامی درمشخانی صادرشده بود که اگرازجانب خراسان دغدغه نباشد بپایهٔ سریراعلی مراجعت نموده جماعت مذکوره رابدرگاه عالم پناه آورد **القصه** صباح روز جمعه غرهٔ شوال که درپیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای زرنگار مهر گسترده گشت وطوائف نجوم سعادت هجوم مستغرق انوار عواطف لم یزلی شده غلغلهٔ تهنیت ومبارکباد ازذروه سموات درگذشت پادشاه پاك اعتقاد برجواد تازی نژاد نشسته جهة اقامت نمازعید بمرغزاری نزاهت آثار که فراشان چابکدست اطراف وجوانب آنرا بخیام زرین طناب وسایبانهای سپهر نصاب آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت وبعد ازاداء نماز وعرض نیاز درمجلس بزم نشسته رایت عیش وعشرت برافراشت امرا وارکان دولت را بخلع فاخره وانعامات وافره خوشدل ومسرور گردانید وهم در آن هفته انیس الحضرة رخصت یافته بجانب قم که اولکاء ملازمانش بود متوجه گردید درهمان ماه خبر فوت والی

روم سلطان سلیم دراردوی پادشاه هفت‌اقلیم شایع گشت ودراین مقام مجملی ازحالات او برزبان‌خامهٔ سخندان خواهد گذشت انشاءالله تعالی درنظر ازکیا نامناسب ننمایدوزلات بنان قاصر بیان بعفو واغماض فضلاء بلاغت انتمامقابل آید(ومن‌الله الاعانة والتوفیق‌انه هوالقادر علی مایشآء بالتحقیق) .

ذکر استیلاء سلطان سلیم بر ممالک مصروشام وانتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام

عزیز مصر نبوت‌وسلطان تختگاه‌فتوت‌علیه‌السلام والتحیه میفرماید که (لوکان‌لابن‌آدم وادیان‌من‌مال ینبغی لهماثالثاولا یملاءجوف آدم الاالتراب) رباعی‌دارداگرآدمی‌دووادی ازمال ✡ خواهدکه شود ثالث آن مالامال مالی‌نکند درون انسان را پر ✡ جز خاک که غیر آن نداریم مآل تقریب ایزاواینحدیث صحیح الاسناد آنکه در آن ایام که سلطان سلیم ازخوف حسام خون‌آشام پادشاه اسلام‌مجال توقف درآذربایجان محال دانست واز دارالملک تبریز جلو ریز بجانب روم بازگشت ملک‌الامراء حلب خیرباکه از سلطان مصر قنصو توهمی تمام داشت رسل ورسایل نزد اوفرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمود وعرضه داشت‌فرمودکه اگر موکب عالی بدینجانب شتابد بنده غاشیهٔ خدمتکاری بردوش گرفته در سایهٔ علم سعادت پرتو جهة دفع سلطان قنصو بجانب مصر توجه مینمایم ودرفتح آنممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد را برروی روزگار خدام عالی مقام میگشایم وسلطان سلیم باوجود مملکت عظیم‌ازغایت حرص بافزونی مال‌وازدیاد اسباب‌جاه‌وجلال اینمعنی‌را فوزی بزرک‌دانسته بالشگر ظفر سلب متوجه حلب گشت وخیربا بوعده وفا نموده لوازم استقبال مرعی داشت ومقالید قلاع وخزاین را تسلیم نواب سلطان سلیم کرده بمراسم نیازونثار اقدام فرمود وسلطان سلیم اموال آنمملکت را که بینهایت بود در میان امرا وسران وسپاه منقسم گردانیده دوازده هزار شتررا آب بارکرد واز راه بیابان همعنان خیربا روی توجه بمصرآورد وچون بحدودآن مملکت رسیدشنید که سلطان قنصورایت سعادت پرتوبقصد جولان در میدان حرب واستعمال آلات طعن وضرب افراخته لشگری از هرچه تصور توان کرد بیشترهمه رامغفر پهلوانی برسروجوشن‌تهمتنی‌دربرمستعد مقابله‌ومقاتله ساخته ازاستماع اینخبرترس وبیم برضمیرسلطان سلیم راه یافت‌وبمصلحت وصول بقایاءسپاه که درعقب بودند دریکی‌ازجبال حصین که‌درآن حوالی بود توقف نمودوبحسب‌تقدیر مالک‌الملک قدیرهمدران ایام روح‌عزیز سلطان قنصوازمصر بدن‌بعالم‌آخرت انتقال‌کرد وسلک جمعیت جندیانش ازهم گسیخته هرکس روی بطرفی آورد سلطان سلیم بعد از

اطلاع برین حادثهٔ آسمانی برمرکب کامرانی سوارشده بمصرخرامید وعروس آن مملکت را بی مزاحمت اغیاردر کنار گرفته بعضی ازامراء آنجائی راکه خیال سرکشی درسر داشتند بقتل رسانید لاجرم تمامی ممالك مصروشام وحجازویمن درحیز تسخیرش قرار گرفت ودرحرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه وسکه باسم ولقب شریفش زیب وزینت پذیرفت آنگاه سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصررا درقبضهٔ اقتدارخیر با نهاد وازآن مرزوبوم باغرورموفورواموال نامحصورعنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد بعد ازوصول باستنبول آفتاب دولتش که بذروهٔ کمال تصاعد نموده بودبدرجهٔ زوال رسید ومرضی جان گزای برمصر بدنش مستولی شده زمان حیات مقدر بنهایت انجامید درروز شنبه نهم شوال سنهٔ ست وعشرین وتسعمائه هادم اللذات بسروقت آن سلطان مکان شتافت وازآن همه عدت وابهت منفعتی باو نرسیده عنان عزیمت بملك آخرت تافت **نظم** چنین است رسم سرای سپنج ✿ که گاهت دهد گنج و گاهیت رنج ✿ پرازمهروکین است چرخ کهن ✿ گهت سر کشد گه برآردزبن امراء وارکان دولت جسدش را برنهج سنت سید المرسلین تجهیزوتکفین کردند ودرمقبرهٔ آباواجدادش بخاك سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان راکه درصغرسن بودپادشاه ساختند وبدستور معهود متعهد سرانجام امورجمهورشده لوای مملکت داری وفرمان فرمائی برافراختندو در آن تیرماه که پادشاه دین پناه درنبناب مراغه بودخبر فوت قیصرروم بمسامع نواب کامیاب رسید وانهدام مبانی عمروزندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه وجلال خدام بارگاه سلطنت واستقلال شده زبان زمان بمضمون این مقال گویا گردید که **بیت** بس تجربه کردیم دراین دیرمکافات ✿ با آل نبی هر که درافتاد برافتاد وهمدرمنزل بنات نبات دولت دبگرازریاض اقبال شاهی بردمید وپسرشروانشاه سلطان خلیل بپایه سربراعلی آمده فرق افتخارومباهاتش باوج سموات رسید چنانچه مرقوم کلك سخن گذار میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

ذکر رسیدن سلطان خلیل بدرگاه پادشاه بیعدیل

درخلال احوال گذشته شیخشاه شروانی بموجب وعدهٔ که با نواب درگاه سلطنت وجهانبانی کرده بوده تحف نفیسه وهدایاء شریفه ترتیب نمودو پسرارشد خویش سلطان خلیل را متوجه آستان ملایك آشیان گردانیده بنواب بلند جناب عرضه داشت فرمود که اگر سلطان خلیل منظورنظرتربیت پادشاه والاگهر گشته پایهٔ قدرومنزلتش بازدواج یکی از حجله نشینان تتق امامت وکرامت ارتفاع یابد هرآینه این کمینه را وثوق واعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صفت ازدیاد پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه جاه وجلال شتابد **مثنوی** چوازالطاف شاهنشاه غازی ✿ میسر گرددم این سرفرازی ظفر کردار آیم سوی

درگاه☆زفرق سرقدم سازم درآن راه کنم نقد دل وجان را فدایش☆نتابم گردن از طوق وفایش ودرآن ایام که منزل بناب مضرب خیام زرین طناب عساکر ظفر مآب بود سلطان خلیل باردوی همایون رسیده حجاب درگاه و نواب بارگاه سپهرانتما اورا بشرف بساطبوسی رسانیدند و پیشکشهائی راکه آورده گذرانیده درخلوتی مدعاء شیخشاه را معروض گردانیدند شاه دین پناه آن التماس را بعزاجابت اقتران داده بنظرشفقت در سلطان خلیل نگریست ویکی از بنات مکرمات را نامزد او کرده ابواب انعام واحسان برروی روزگارش برگشاد وسلطان خلیل چند روزدرخدمت سده امامت وکرامت بسر برده هرساعت لطفی مجدد وهرلحظه تفقدی ممهد نسبت باو وقوع میبافت وزمان زمان نیرالطاف پادشاهانه ازافق اشفاق بیکرانه بوجهی غیرمکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش می تافت ودروقت طلب رخصت بانعام خلع زرنگاروتاج مرصع بلئالی شاهوار و کمرشمشیر بند وبارطلا واسب تازی نژاد جهان پیما سرافرازومفتخرومباهی و مستظهر گشت روی بشروان آورد وبعد ازفوز بملاقات پدرشمهٔ ازلطف و عنایتی که از پادشاه دوست نوازدشمن گدازمشاهده نموده بودعرض کردو شروانشاه نیزعازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شدوخدام درگاه خودرا ابیراق آنسفروترتیب پیشکش پادشاه والاگهر مامور گردانید نظم چنین که شاه مراطبع پاك وخوی نکوست ☆عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست بوقت ملك ستانی چه حاجتش بسپاه☆ که کشوردل واقلیم جان مسخر اوست.

ذکرتوجهٔ موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشگرکشیدن دیوسلطان بگرجستان وبیان قرار مهمات ولایت مازندران ورستمدار ورسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالمدار

پادشاه بلند جناب ازمنزل بناب ع ظفرهمعنان نصرت اندر رکاب بدارالسلطنه تبریزشتافت وزیاده بریکماه درآن بلدهٔ فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان یکران بقشلاق نخجوان تافت بعد ازوصول بدان فرخنده مکان دیوسلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بعزم غزو گرجستان وتاخت ولایت گرجیان بی ایمان رایت نهضت برافراخت ودرآن دیار بیمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بحیزظهور رسانیده چند قلعه وشهر مسخر ومفتوح ساخت واز حکام آن مملکت قرقره و داودبیك ولوندبیك و منوچهر طوعا اوکرها بملازمت دیوسلطان شتافته اظهار اطاعت وانقیاد و خدمتگاری نمودند وآن جناب ایشان را بجان امان داده وهمراه خود گردانیده بصوب آستان ملایك آشیان توجه فرمودند وهمدرقشلاق نخجوان دیوسلطان بتقبیل قوایم سریر سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه آن نیکوخدمتی عنایت والتفات بینهایت یافت وپادشاه پوزش پذیر امراء

گرجی رانیز مشمول الطاف پادشاهانه ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال همگنان تافت و گرجیان باج وخراج قبول نموده بانواع تاج وخلعت مفتخر وسر افراز شدند وفرامین مطاعه درباب حکومت مواضعی که متصرف بودندحاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند وهمدران اوان درباب قرار مهمات ولایت مازندران وهزارجریب ورستمدار ونواب درگاه فلك اقتدار گفت وشنید بسیار کردند وآخرالامر بوساطت جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی بر ینموجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانك تعلق بامیرعبدالکریم داشته باشدودودانك مفوض بآقا محمد کرد ومشروط بآنکه مشارالیهما مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند ومهم امیرحسین وسادات هزار جریب برهزار تومان مقطع پذیرفت وبر ین قیاس قضیهٔ رستمدار یان نیز بر مبلغ معین قرار گرفت وامیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت وحکم همایون بنفاذ انجامید که ازجملهٔ هفت هزار تومان مذکور مبلغ چهارهزار تومان را که حصهٔ امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الانامی تحصیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت اما آقا محمد حسب الحکم دراردوی همایون توقف نموده در ادرکاس بیك جهت تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصهٔ او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شد وبعضی ازوکلابش را همراه برد وچون موسم زمستان و سرما بپایان رسید و بر کنار جو یبار مانند خط نوش لبان گلعذار سبزه بردمید سلطان گل بارخسارهٔ افروخته عنان عزیمت بجانب باغ وبستان انعطاف داد و بلبل بی تحمل با دلی بر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد پادشاه عالیشان ازقشلاق نخجوان عازم النك سهندوبعضی دیگر ازییلاقات آذر بایجان گردیدودر مرغزاری بهشت آثارقبهٔ خیمه وخرگاه باوج مهر وماه برافراخته بساط عشرت ونشاط مبسوط گردانید درآن اثنا ازجانب خراسان ایلچی رسید وبعرض نواب کامیاب رسانید که عبیدالله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان ازآب آمو یه عبور نموده و درآن بلاد طوفان بلا بالا گرفته دست تقدیر ایزد عز و علا ابواب تفرقه برروی روزگار برابابر گشوده بنا بران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرت البهیه درمشخان باتفاق زینلخان متوجه مدد حکام خراسان گرددو آنخان عالیشان حضرت مملکت پناهی حبیب الهی رادرقم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت وکوچ بر کوچ بخرقان سلطانیه شتافته جهة آسایش مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت ودراوایل شعبان سنهٔ سبع وعشر ین وتسعمائه ازنزد والی هراة امیر سلطان قورچی شاه قلی نام بآستان سپهر احتشام رسید واخبارغریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبیدالله خان باجنود بیکران بظاهرهراة آمده چند روز بامرمحاصره پرداخت وچون دید که کاری ازپیش نمیتواند بردعنان مراجعت بصوب ماوراءالنهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیرغیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهوا خواهی ظهیرالسلطنه والخلافة

محمد بابر پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه‌شنبه ششم ماه رجب در قلعه اختیارالدین محبوس شده‌روزدیگر مهم او از هم گذشت و پادشاه عدالت نهاددر تفتیش وتفحص این مهام شرایط مبالغه واهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبیدالله خان درظاهر هراة نشسته بود وبامرمحاصره قیام مینمود از امیر سلطان اصلا جلادتی وقوع نیافته بنا بران اوزبکان در بلوکات هراة خرابی بسیار کرده‌اند و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از جریمهٔ که باو نسبت نموده‌اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده‌وامیرسلطان بنا بر غرضی که‌داشته بتیغ ظلم آن‌سیدفاضل نیکواعتقادرا شربت شهادت چشانیده لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال یافت وحکم‌شد که شاه‌زاده مظفرلوا ابوالفتح طهماسب میرزا وامیرسلطان متوجه پایهٔ سرّیر اعلی گردند و ایالت خراسان مفوض بنواب نامدارشاه‌زادهٔ عالی‌مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این‌حکایت مرقوم قلم اهتمام خواهدگشت انشاءالله تعالی وتقدس

ذکر تتمه احوال حکام مازندران و رسیدن والی شروان

بآستان پادشاه کامران

چون جناب سلطانی سیف‌الانامی ازوجه تقبل امیرعبدالکریم مبلغ هزاروپانصد تومان بحصول رسانید حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدارالسلطنه هرات رفته‌در ملازمت شاه زاده عالیمقام ابوالنصر سام میرزا بسر برد وتحصیل تتمهٔ آن وجه بده ده جوك بیك باشد اما اور کماس بیك که متعهد سه‌هزار تومان بقتل آقا محمد بود پیش از آنکه از آنوجه چیزی معتد به‌وصول دهد آقا محمد از پایهٔ سریر اعلی فرار نموده به مازندران شتافت ومیان او وامیرعبدالکریم نایرهٔ نزاع التهاب امیر عبدالکریم یافته بقوة دولت قاهره غالب گشت وآقا محمد قلعه کلیس واولاد رااستحکام داده دربعضی ازجنگلهای آنحدود متحصن شد چون این‌اخبار بمسامع نواب درگاه فلك اقتدار رسید حکم همایون بنفاذ انجامید که جوجی‌سلطان بابعضی‌ازسپاه عراق وکردستان بمازندران رود وآقا محمدرا گرفته بپایهٔ سریراعلی رساند و جوجی‌سلطان حسب فرموده لشگر بآن ولایت کشیده نخست بظاهر قلعهٔ اولاد شتافت ودرعرض یك هفته آنحصاراستوار را بجنك گرفته توابع آقا محمدرا که‌در آنجا توطن داشتند مقید و مغلول ساخت آنگاه بجنگلی که مقر آقا محمد بود رفته اورا نیز در دام اسرانداخت‌و رایت مراجعت بصوب سده سنیهٔ سلطنت برافراخت بعد ازوصول بمقصد نیکوخدمتی او عزقبول یافت وپرتو انوار عنایت پادشاه عالیجاه برناصیهٔ حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت وایضا عفو خسروعطا بخش‌جرم پوش شامل حال‌روزگار آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او

صادر گشت اما رخصت انصراف بجانب مازندران نیافت وایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبدالکریم گرفته آنجناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را بتمام جواب گویدو تاغایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنهٔ ثلثین وتسعمائه رسیده آقا محمد درملازمت آستان خلافت آشیان روزگارمی گذراند و امیر عبدالکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم می رساند ودر خلال احوال گذشته شیخشاه بموجب وعدهٔ که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود احرام خدمت بسته از شروان متوجه آذربایجان شدو شاه عالی مکان جمعی کثیر از امرا و نوئینان را باستقبال آنجناب مامور گردانید ودر سلخ ماه رمضان سنهٔ سبع وعشرین وتسعمائهٔ دربناب مراغه پادشاه شروان باردوی نصرت نشان رسید وصباح عید بوسیله ملاذ امراء خاقین میرزا شاه حسین ازدریافت شرف پابیوس همایون فرق افتخار ومباهات باوج سموات رسانید و ازاسبان تازی نژاد مرصع لجام وشمشیرهای مصری سازمذهب نیام ونقود ابیض واحمر ونفایس اجناس وعقودجو هرآنچه دست مکنتش بآن رسید ولایق ومناسب دید پیشکش کرد وازجرایم سابقه لوازم اعتذارواستغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا وثنا بجای آورد **مثنوی** روی برپای پادشاه نهاد ☼ وزپی اعتذارلب بگشاد ☼ گفت کای آفتاب اوج شرف ☼ سرورخاندان شاه نجف ☼ جمله عالم ترا مسخر باد ☼ همچومن صد هزارچاکر باد ☼ چرخ را بادروی براهت ☼ سجده گاه ملوك درگاهت ☼ من که درملك خویشتن شاهم ☼ بندهٔ بندگان درگاهم ☼ گرچه زین پیش از کمال غرور ☼ بودم ازخیل خادمانت دور ☼ داشت بخت بدم ستیزنده ☼ وزغلامی تو گریزنده ☼ شکر کاخر نهادم ازاقبال ☼ رخ برین بارگاه جاه وجلال ☼ چاکران توراشدم چاکر ☼ سودم ازفخر برفلك افسر ☼ جرم این بنده گرچه بسیاراست ☼ لیك عفوترا سزاواراست ☼ هست ازلطف عام تومأمول ☼ که شود اعتذارمن مقبول وچون نقد اخلاص شیخشاه درمعیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه ازغرض وریامبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف شاهی از مهب مراحم نامتناهی دراهتزاز آمده ریاض امل گلزار عقیدهٔ بی خلل اورا نضارت وطراوت بخشید وخازن عنایت خاص بدست اصطناع واختصاص قامت قابلیتش را بخلع طلا دوز وافسر زرنگار و کمر مرصع بلآلی شاهوار مزین وآراسته گردانید **رباعی** هر کس ره اخلاص غلامی پوید ☼ درخدمت شاه نیکنامی جوید ☼ در گلشن امید وی ازفیض ازل ☼ بی شبه گیاه دوست کامی رویدو بساط جشن وسوروم جلس عیش وحضور تمهید وترتیب یافته پادشاه عالیجاه شیخشاه را درصحبت بهشت رتبت طلب نمود وازساغر لطف واحسان اورا بکام دل رسانیده ابواب انعام واکرام برروی روزگارش برگشود وچون شروانشاه چندروز درملازمت پادشاه گیتی فروز درغایت مسرت وکامرانی اوقات گذرانیده وبکرات ومرات ازجام التفات شاهی سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر ومباهی گردید افسر اعزاز برسر و خلعت افتخار در بر نقد سعادات درآستین ومرکب مرادات درزیرزین رخصت انصراف یافت

وشاه والا نژاد آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار معدلتش بروجنات احوال رعایاء آذربایجان تافت **مثنوی** خدیو کامران بنده پرور ✿ شه عالیمکان عدل گستر در آن موسم که بود ازسردی وی ✿ فسرده خون مردم دررگ و پی زدست ساقیان عشوه انگیز ✿ کشیدی می بدارالملك تبریز دماغش دایم از می گـرم بودی ✿ از آن فارغ ز سرما میغنودی ولی گاهی بتوفیق الهی ✿ نشستی برسریر پادشاهی ز احوال رعایا یاد کردی ✿ دل غمدیدگان راشاد کردی غلط گفتم نباشد درزمانش ✿ زعدل شامل فتنه نشانش دل بیچارهٔ ازظلم غمناك ✿ گریبانی زدست ظالمی چاك عوانی گر نموده ظلم نیت ✿ طپانچه خورده ازدست رعیت نباشد اندرین دوران پریشان ✿ بجز زلف بتان بـرروی ایشان الهی دولت و اقبال شاهـی ✿ مصون بـادا همیشه از تباهی جهان معمور باد از عدل وجودش ✿ هنر نام آوران اندر سجودش اکنون وقت آنست که طوطـی قلم از شکرستان عـراق و آذربـایجان بجانب لبستان خراسان در پـرواز آید وحـالات آن ولایات را کـه تا غایت بنا بر ملاحظهٔ ارتباط سخن موقوف مانده تقریر نماید ومنه الاعانه والتائید

گفتار در بیان شمهٔ از احوال امیرسلطان که مدبر امور ممالك خراسان بود و ذکر بعضی ازوقایع که درایام ایالت اوروی نمود

والد امیرسلطان گلابی بیك درسلك اعاظم امراء یعقوب سلطان انتظام داشت و پدر گلابی بیك امیر بیك درزمان سلطنت ابوالنصرحسن بیك بغایت معتبر بوده همواره همت برتمشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیرسلطان چون بعنایت بیغایت شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی شاهزاده طهماسب میرزا وحکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت زمام منصب وزارت بلکه عنان اختیار ملك ومـال را در کـف کفایت شیخ مجدالدین محمد کرمانی نهاد وخلایق را بتمهید بساط عدل ورعیت پروری و تشیید اساس لطف ومرحمت گستری نوید داد لاجرم ممالك خراسان که بغایت ویران شده بود باردیگرروی بمعموری آورد ورعایاء متفرق گشته باوطان خـود بـاز آمده آغاز عمارت وزراعت کردند وچون قرب دوسال حال بر این منوال بگذشت واکـثرقری و قصبات مزروع و آبادان گشت امیرسلطان باغواء بعضی ازقرابتان که اعتبار واقتدار شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیرصافی ضمیر فضلیـت شعار نصفت دثار را معزول ساخته مؤاخذه ومصادره نمود آنگاه برادر خوردتر خود ظهیرالدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را وزیر گـردانیده دیـگر بحال شیخ مجدالدین محمد نپرداخت ومولانا امیر بر بعضی از اغنیا ومتمولان هرات تحمیلات

کرده درمقام کفایت شد و بدان جهة اندك پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و
دراواخر سنهٔ ثلث و عشرین و تسعمائه در اردوی همایون جاسوسی رومی بدست خدام درگاه
بادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم
اینخبر شیوع یافته که امیرسلطان باغی شده است واورا فرستاده اند که تحقیق آنحال
نماید بنا بران فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگهدارند و کس بهراة
فرستند تا امیرسلطان را متوجه آستان خلافت آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شود
که والی خراسان ازجادهٔ عبودیت تجاوز ننموده آنگاه اورا اجازت معاودت دهند و
تایقور میرزا راجهة آوردن امیرسلطان بجانب خراسان درحرکت آمده درذی حجه حجه
مذکوره بهراة رسید و نشانی که درباب طلب امیرسلطان مرقوم قلم منشیان درگاه سلاطین
پناه شده بود رسانید اما چون متصور بود که در بهار آینده سلاطین اوزبك متعرض ولایات
خراسان گردند امیرسلطان راتوجه بپایهٔ سریر اعلی مناسب دولت ننمود و از جناب سلطانی
سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی که بموجب قضامضا جمیع مهمات خراسان را باستصواب
او فیصل میبایست داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیرغیاث الدین محمد ابن امیر
یوسف که صدارت حضرت طهماسب میرزا تعلق بوی میداشت التماس کرد که بپایهٔ سریر
سپهر اساس رفته سبب توقف اورا بسمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر
حالات خراسان مطلع گردانند بناء علی هذا جناب سیف الانامی وحضرت صدرالاسلامی
فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمائه متوجه درگاه پادشاه سکندرجاه گشتند
و دربعضی از ییلاقات تبریز بعز بساطبوسی فایز شده موجب تعلل امیرسلطان و بعضی
دیگر از حالات خراسان معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطهٔ
کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت ازفرق اوزبك متضرر گشته بود و
بیشایبهٔ لاف و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و
مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمزید
عنایت ورعایت سرافراز ساخت و بانعام طبل وعلم رایت قدرومنزلتش را تا اوج فرقدین
برافراخت ومجدداً فرمان همایون بنفاذ انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهماسب و
ضبط وربط موقوفات ولایات خراسان ازسرحد عراق و آذربایجان تانهایت طغارستان
مفوض برأی صوابنمایش باشد وامیرسلطان سایر مهمات ملکی ومالی را باستصواب آن
عالیجناب فیصل داده مال وجهات ولایت هراة رود را در وجه مواجب ملازمانش باز
گذارد وامیرغیاث الدین محمد در میان منصب صدارت وامارت جمع کرده بکام دوستان
عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد اما جناب سیف الانامی درملازمت آستان ملایك
آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد وقبل ازآنکه امیرغیاث الدین محمد بهراة
رسد امیرسلطان خبر تضاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده اینمعنی موافق

مزاجش نیفتاد وظهیرالدوله میرزا ابراهیم را درشعبان سال مذکور جهة عرض بعضی
ازمهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد ودرغرهٔ ماه مبارك رمضان بی جهتی ظاهر خواجه
مولانا امیرسمرقندی را گرفته بعدازدوروز بقتلش حکم فرمود و منصب وزارت رامن
حیث الانفرادوالاستقلال بخواجه علیجان کره رودی تفویض نمودوامیرغیاث الدین محمددراواخر
همان ماه بهراة رسید سادات وعلما و موالی واشراف وفضلا واهالی بلوازم استقبال
استعجال کردند ودر سرپل فوشنج بعز دستبوس آنحضرت فایز شده مراسم تهنیت منصب
امارت بجای آوردند اما امیرسلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال
آنسید فاضل ستوده خصال نپرداخت ومبلغ کلی ازموقوفات طمع کرده سایرمهمات را به
خلاف رای صوابنمای آن حضرت فیصل میداد و ظهیرالدوله ابراهیم میرزا چون بپایهٔ
سریراعلی رسید و کمال صلاحیت وقابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی
سرافراز گشت ومهمات برادر خودرا عرضه داشت کرده و برطبق مدعا فرامین مطاعه
حاصل نموده مقضی المرام مراجعت فرمودطرفه آنکه بخلاف متصور امیر سلطان باغواء
پیراحمد بیك وهدایت بیك وخواجه علیجان درین نوبت باآنجناب کم التفاتی آغاز نهاد
ورقم بطلان برخدمات پسندیدهٔ ملازمانش کشیده خدمتش را درهیچ مهم ازمهمات خراسان
دخل نداد وامیرسلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم وتعدی نبود و باقامت صلوة مکنونه
قیام نموده هرروزسه جزء قرآن تلاوت میفرمود اما صفت تکبرونخوت بروی استیلاء تمام
داشت وهرگز بپرسش دادخواه وغوررسی عجزه وضعفا نمی پرداخت ونواب او پیراحمد بیك و
هدایت بیك وقاسم مهرداروخواجه علیجان دست بجوروطغیان برآورده رعایاء بیچاره درتفرقه
وتشویش افتادندوهرگاه امیرغیاث الدین محمدوابراهیم سلطان ازین باب لفظی بعرض امیر
سلطان میرسانیدند حمل برغرض نموده بسمع رضا نمی شنودواین معنی موجب مزید جسارت آن
جماعت میشد بناء علی هذاابراهیم سلطان رخصت طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمالی الاخری
سنه سته وعشرین وتسعمائه بارد یگرروی بدرگاه عالم پناه آورد وروزجمعه هفدهم ماه مبارك
رمضان دربناب مراغه بسعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب مهرهمایون تعلق بوی گرفت و
ابراهیم سلطان باآنکه از برادر آزارتمام درخاطرداشت درین ایام که درپایهٔ سریر سپهر
احتشام راه سخن یافت ازغایت سلامت نفس اصلا زبان بغیبتش نگشاد بلکه لوازم سعی و
اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی او بخانی مبدل شد ودرین باب نشان واجب اذعان مکمل
ساخته ارسال فرمود اما درآن اثنا نزد نواب پایهٔ سریر اعلی بتحقیق انجامید که معلم
شاهزاده صاحب تائید طهماسب میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که درخدمت امیر
خان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق بدو گیرد پیوسته
محاسن افعال امیرغیاث الدین محمد رادرصورت قبایح اعمال فرامینماید وعمال آنحضرت را
بتصرف دراموال اوقاف متهم داشته درخلوات زبان بغیبتش میگشاید بنابرآن امیرخان نسبت بآن

صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوك میدارد واکثر مهمات را بخلاف رای صواب نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور ومهام ملکی ومالی ودیوانی و وقفی ممالك خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب مقطع دهد ومنصب معلمی شاهزاده‌را نیزمفوض بدانعالیجاه دانسته مولانا احمد طبسی‌را از آن‌امر معاف‌دانند ومقرر شد که‌مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدارالسلطنه هراة شتافته پروانچهٔ راکه درآن باب بمهرهمایون موقع گشته بود بر امیرخان خواند واورا برعایت امیرغیاث‌الدین محمد‌مأمور گرداندومولانا شیخ‌ابوسعیدروز یکشنبه بیست‌و یکم ذی قعدهٔ سنهٔ ست و عشرین وتسعمائه بدارالسلطنه هراة رسیده قامت امیر خان و امیرغیاث‌الدین‌محمدرا بخلع فاخرهٔ‌شاهی که همراه‌آورده بود بیاراست ومضمون‌پروانچهٔ عالیهٔ مذکوره را بسمع امیرخان رسانید هرچند صدوراین حکم برخاطرامیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابو سعید در شهر بود بیشتراز بیشتر بتعظیم‌امیر محمد‌قیام‌نمودومولانا نظام‌الدین‌احمدرا از تعلیم شاه‌زاده معاف داشت و چون مشارالیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود باز بدستور سابق سالك‌طریق نافرمانی گشته درفیصل‌قضایاء بمقتضای‌رای‌خطا اندیش نواب‌خویش عمل نمود دراثناء حالات‌گذشته ووقایع مذکور گشته حضرت‌خلافت‌پناهی ظهیرالسلطنه والدین محمد‌بابر پادشاه‌خیال‌استیصال نهال اقبال شجاع بیك فرمود وازکابل لشکر بقندهار کشیده ابواب‌حرب وقتال باز گشود وچون شجاع‌بیك بآنحضرت طاقت مقاومت نداشت درشهرمتحصن شده همت‌برضبط برج وباره‌گماشت ومحمد بابر پادشاه ظاهر قندهاررا مرکزاعلام اقتدار گردانیده بقدرمقدور در تضییق محصوران میکوشید ودر اکثرایام برابرش گردون خرام سوار شده ونزدیك بخندق شتافته سپاه جلادت‌پناه را باشتعال آتش‌قتال مامورمیگردانید ازآنجانب نیزدلاوران قندهار بقدم محاربت و ممانعت پیش‌آمده باستعمال تیغ‌وتیر میپرداختند وبزخم پیکان برق نشان وسنك مرك آهنك رخنه درقصرحیات کابلیان می‌انداختند اما اکثراوقات بهادران‌موکب بابری بفتح وظفراختصاص میبافتند ومخالفان را مغلوب‌ومنهزم گردانیده تادروازه‌ازعقب‌میشتافتندو درخلال آن‌احوال خان میرزادر بدخشان ازعالم‌گذران انتقال نمود ومانندلعل درصمیم کان مدفون شده‌از مصیبت اوقطرات خون از فوارهٔ دیدها بگشود وچون اینخبر بمحمد بابر بادشاه رسید برفوت پسرعم غم بسیارخورد وبالاخره دست در دامان شکیبائی‌زده ایالت آن‌مملکت رابه‌پسر بزرگترخویش شاهزاده مظفرلوا محمد همایون میرزاتفویض کرد وبجمعیت خاطروفراغبال درظاهر قندهار مقیم گشت وتمامی ولایات گرمسیر را بتحت تصرف درآورده صیت شوکت وعظمتش از ایوان کیوان درگذشت وامیرخان‌در بلدهٔ هراة ازوقوع اینحالات بغایت متاثر گردید زیراکه اندیشید که چون محمد بابر -

پادشاه از فتح قندهار فراغت یابدلواء خلافت مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و
دروقت محاصره چند کرت شجاع بیك قاصدان بهراة فرستاد وازامیرخان وامیرغیاث الدین
محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه ازقندهار بکابل مراجعت فرماید
تااو بخدمت شاهزاده طهماسب شتافته مدت العمر قدم ازجادهٔ خدمتکاری برندارد بنابرآن
امیرخان وامیرغیاث الدین محمدرسولان متعاقب یکدیگر بپایهٔ سریر آن زبدهٔ اولادامیر
تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هرچند شجاع بیك درازمنهٔ سابقه مرتکب جرایم
شده بود وسزاوار قهروغضب مینمود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول مینماید
که من بعد سالك طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد وهرساله باج
وخراج بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترك محاصرهٔ قندهار گفته عنان مراجعت
بصوب کابل معطوف دارند وبیش ازین مردم قندهار ومتوطنان آن دیار را نیازارند محمد بابر
پادشاه جواب داد که اظهار اطاعت وانقیاد شجاع بیك حکم ایمان یاس دارد واعتمادرا نمیشاید
انشاءالله تعالی بعد ازآنکه ازفتح قندهار میسر گردد اورا مقید بـآستان ملایـك آشیان
روانه خواهیم نمود وکلید مملکت گرمسیر وقندهار را بهرکس که حکم همایـون نفاذ
یابد تسلیم خواهیم فرمود ازشنیدن اینجواب امیرخان را تسلی واطمینان حـاصل نگشت
لیکن درآن اوان امری دست داد که روزی چند ازسر گفت وشنود آنمهم درگذشت

ذکر لشگر کشیدن عبیدالله خان بدارالسلطنه هراة ومحفوظ ماندن آن بلده ازانواع آفات و مخافات

دربهارسنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه که سپهدار نامیه الوس ریاحین بفضای بساتین
کشیدولاله نگون تاج ازهجوم جنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال متحصن گردید عبیدالله
خان با سی هزارپیاده وسوارازجنود ماوراءالنهر وترکستان عازم خراسان گشت وازکچ
کونجی خان که بعد ازفوت تیمورسلطان سلطنت سمرقند بوی تعلق گرفته بود اجازت
طلبیده ازآب آمویه بگذشت وروزپنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنهٔ مذکوره قاصد
والی سرخس سیوندوك بیك افشار بهراة رسید وآن خبر را بعرض امیرخان رسانید و
ضمایر اکابرواصاغر را پریشان گردانید زیراکه محصول سال گذشته درشهر نمانده بود
ونو هنوزدرنیامده وحکام خراسان هریك درمقرعزخود اقامت داشتند و اجتماع ایشان
جهة مقابله ومقاتله محال مینمود لاجرم خواطرهرویان برتحصن قرار یافته امیر غیاث-
الدین محمد ضبط دروازهٔ ملك را تـا بـرج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری
سلطان باتفاق صوفیان خلیفه هراست دروازهٔ عراق راتکفل نمود پیراحمد بیك وهدایت بیك
وقاسم مهردارازبرج سلطان احمدمیرزا تاقلعهٔ اختیارالدین بحیطهٔ ضبط درآوردند واسحق
بیك وبرادرش مقصود بیك آنحصار را مضبوط ومحفوظ گردند مرجـونك سلطان در

دروازهٔ خوش رایت جلادت برافراشت ونخودبیك همت برحراست دروازهٔ فیروزآباد گماشت وامیرخان بدستوراستمرار درباغ شهراقامت ورزید و پانصد پیاده و سوار پیش خودنگاهداشت که درهرطرف بکومك احتیاج شود آنجماعت رابدانجانب فرستد وسحرروز شنبه سیزدهم ماه مذکورشاطرعبدالله که بحکم امیرخان درقصبهٔ چهل دختران ساکن بوده بمحافظت آنطربق اشتغال داشت، بشهررسیدوخبرقرب وصول عبیدالله خان راشایع گردانیدواز کمال جلادت وپهلوانی بانوکران خاصهٔ خود از شهر بیرون رفته وبرانهای درب باغ زاغان رامحل توطن ساخت وصباح یکشنبه عبیدالله خان مسلح ومکمل ازراه درهٔ دو برادران بسرخیابان رسیده بطرف ساقسلمان شتافت واوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شررشور وشرکانون درون هرویان را فروتافت بواسطهٔ قلت حبوبات ابواب دکاکین خبازی وعلافی مسدودگشت وآتش جوع دربواطن اشتعال یافته ناله و نفیر عجزه وفقرا ازمزرعهٔ سپهرخضرا درگذشت وامیرخان دربحر تحیرافتاده بمشورت امیرغیاث الدین محمد فرمانداد که ازغلات بلوکات که اندکی خرمن شده بود وبسیاری هنوز بدرو نرسیده هرکس هرمقدار درآورد ازآن اوباشد بنابرآن بعضی از غازیان ومردم جلدخراسان دزدیده ازشهر بیرون میشتافتند وبهر وجه که میتوانستندخوشه‌های گندم وجورا بشهردر می آوردند واینمعنی موجب آنشدکه دراسواق نان وآردبردکان ظهورآمده خلایق ازبلاء قحط وغلانجات یافتند وچون عبیدالله خان دوسه روز در نواحی ساقسلمان ساکن بوده، ازنجراه برآسودصباحی سوارشدومتوجه شهر گشته فوجی کثیراز شجعان سپاه اوزبك رابافروختن اشتعال آتش قتال مامور گردانیده وزمرهٔ ازآن اوزبکان از راه مزارپیرمجردخواجه ابوالولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند وفرقهٔ ازسرخیابان درآمده نزدیك بمدارس سلطانی رسیدند واز اینجانب امیر حسین علی که از سایر ملازمان امیرغیاث الدین محمد بمزیدشجاعت امتیاز داشت باجمعی از سواران رزمساز وپیادگان تفنك انداز بیرون‌رفته درمیان هردو مدرسه غبارپیکار سمت ارتفاع پذیرفت وشاطرعبدالله درباغ زاغان رامضبوط ساخته بزخم ناوك‌دلدوز وتفنك جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت وچون سپاه اوزبك باضعاف مضاعفه لشگریان اینجانب بودند امیرغیاث الدین‌محمد مضطرب گشته کس‌نزد امیرخان فرستاده کومك طلبید اما بخلاف متصورجواب درشت شنید واینمعنی موجب مزید ملال خاطرآن سید پسندیده خصال شد باخودجزم کردکه چون از محنت تحصن نجات یابد قدم ازسرساخته بدرگاه عالم پناه شتابد **القصه** درآن روزمیان نوکران امیرغیاث الدین محمد واوزبکان جنگی صعب دست داد وازهرطرف‌چند نفرزخمی گشتند وبالاخره بساط محاربه رابقایمی‌ریخته لشکر ماوراء النهر روی‌باردوی خودآوردند وهرویان بشهر بازآمدند وشاطرعبدالله نیزدر آنروز غایت جلادت بظهوررسانیده نگذاشت که اوزبکان ازآن درب باغ زاغان که

بطرف مزار پیرمجرد است پیش آیند وبرین قیاس اوزبکان ازطرف دروازهٔ عراق بجنك پیش آمدند اما بی ازانکه کاری سازند مراجعت نمودند وعبید الله خان بعد ازآنکه دوازده روزدرتضییق تشویش مسلمانان کوشید وبعضی ازخرمنهای جورا سوخته بسیاری ازگندمهای سبزرابچرانید دولت ابد پیوند شاهی مدد کرده برطبق کلام معجز نظام(وقذف فی قلوبهم الرعب)خوفی تمام برضمیرش استیلاء یافت ودرروزجمعه دوم ماه رجب ازیکفرسخی هراة کوچ کرده درنواحی پل سالار وپریان منزل گزید وروز شنبه آنجا توقف نموده صباح روز یکشنبه چهارم ماه مذکور براه دهانه شارندك علم عزیمت برافراخت وکوچ برکوچ متوجه ماوراالنهر گشت وهرویان ازشدت محاصره ومحافظت برج وباره فرج یافته بسرغله و مزوعات خود شتافتندو بفرح هرچه تمامتر آغاز درویدن غلات وکوفتن خرمنها کردند اما همدران ایام صورت محنتی روی نمود که هیچکس را از اهل عقل وکیاست برخاطر نگذشته بود چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت و تفصیل این اجمال برزبان خامه پرملال خواهد گذشت انشاءالله وحده العزیز

گفتار در بیان مجملی از احوال امیرغیاث الدین محمد بن امیر یوسف وشهید شدن آنحضرت مقرون باصناف تحسر وتاسف

چون خامه مشکین عمامه وبنان عنبرین شمامه بنا براشارهٔ علیه آن قدوه آل خیرالبریه در تالیف این نسخهٔ شریفه شروع نموده بود ودراثناء اشتغال بانتظام جواهر عقد اول ازین درج لال انواع انعام واکرام ازان سید عالی مقام مشاهده فرموده درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردید که نخست صحایف این اوراق را بتحریر شمه از احوال خجسته مآلش بیار آید آنگاه کیفیت آنواقعه هایله را برلوح بیان نقش نماید ومنه الاغانة والتوفیق نسب شریف آن سیدوافر مناقب برحاشیهٔ کتاب عمدة الطالب بخط ید مبارکش برینموجب بنظر این ذره اخقر درآمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین بن بادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن فرامرز ابن نجیب الشکرابی ونسب عالی آنسید حسیب نجیب منتهی میشود بابی جعفر احمد بن ابی عبدالله جعفر بن محمد بن سلیق بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام وامیرغیاث الدین محمد درصغرسن نزد عم بزرگوار خود امیر فخرالدین بن سید شمس الدین که بوفور علم وتصنیف سرآمد علماء اعلام بود وانوار زهد وعبادت وآثار تقوی وسعادت ازناصیهٔ همایونش ظاهر و هویدا می نمود بعضی ازمتداولات را مطالعه کرد ودر تحصیل علوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد وچون سید فخرالدین بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست امیرغیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود

شروانی وعالیجناب شیخ الاسلامی مولانا ومخدومنا سیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شد فرمودو باندك زمانی سر آمد علماء عالم گشته شمایم نتایج سلیمش مانندروایح گلهای طری از وزیدن نسیم سحری بمشام ناظمان مناظم فضیلت وری رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مؤلفات عالم معالم سخن سازی را ناضر گردانید لفظ درربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم و افاضل را تزئین داد وخامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی دردست آمانی شرایف اماثل نهاد نظم زلفظ درفشانش گشت بیقیل ✿ مبین معنی آیات تنزیل زابر کلك او بحر معانی ✿ شدی پر از زلال زندگانی لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس یکصفه از مدرسه که محتوی بر مقبره آن پادشاه مغفرت پناهست بدانحضرت مفوض گشت وامیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعه شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته بنشر علوم دینیه قیام نمود وغایت فضل و کمالش برضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر ترگشته در تعظیم واحترامش افزود وچون آن پادشاه افاضل نواز به‌جوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود دررعایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند وجمیع مطالب ومقاصدش را بانجاح واسعاف مقرون گردانیدند وبرین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از خود بتقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته براماثل واقران فایق وراجح میدانست وبعد از آنکه محمدخان درمرو شاهجان بقتل رسید وآفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلدهٔ هرات طالع گشته ساحت آمانی وآمال مرتقیان درجات فضل وکمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل نبوی و انوار فضایل صوری و معنوی درناصیهٔ حال آنفاضل بسعادات دنیوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضای تمامی ممالك خراسان را درقبضه اقتدار آنحضرت نهاد و عنان قبض و بسط ورتق وفتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال والانفراد بکف درایتش داد لاجرم عتبهٔ علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شد وسده سنیه‌اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق گشت وهمچنین آن زبدهٔ اولاد سیدالمرسلین درسایهٔ رعایت وتربیت پادشاه حشمت آئین ازدرجه بدرجه ترقی مینمود تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرد و صاحب طبل و علم و خیل وحشم شده دردارالسلطنه هرات روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورد و ازین جهة نایره عصبیت در کانون درون امیرخان بر افروخته بنیاد غمز و سعایت اهل حسد (فی جیدها حبل من مسد) ساعت بساعت التهاب آن آتش سمت ازدیادمی گرفت ومطلقاً بآب نصیحت واصلاح مصلحان خیراندیش ومتوسطان نیکو کیش صفت انطفا نمی پذیرفت تا کاربجائی رسید ومهم بدانجا انجامید که امیر محمد در ایام محاصره عبیدالله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هراة کوچ نمایند بپایهٔ

امیرا علی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید وشمهٔ ازخرابی ولایات خراسان عرض فرماید وامیرخان ازینمعنی اندیشمندشده گرفتن و کشتن آنحضرت را باخودمخمر گردانید از نوادروقایع آنکه درشب سه شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب درعالم رؤیا مشاهده نمود که درکوچهٔ سرگردان شده وبهرطرف که توجه مینماید راه نمی یابددرآن اثنا حضرت خیرالبرایا علیه وآله من الصلوة انماها ومن التحیات ازکها بنظرش درآمد که میفرماید اگرمیخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی. وامیرمحمدبدانجانب روان گشته بیدارشدوصباح اینواقعه رابیعضی از نزدیکان درمیان نهاده همدران مجلس یکی ازمحرمان آن سید ستوده صفات گفت که من نیزدوش درخواب دیدم که پدر شما اسبی بوز آورده وشاراسوارساخته همراه خویش بردو بدین جهة دغدغهٔ تمام برضمیرمنیر زبدهٔ اولاد خیرالانام راه یافته آنروز نشد وحال آنکه امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر محمد بباغ شهر در آید آنحضرت را بی اختیارساخته بقلعه اختیار الدین برند وچون دوسه ساعت از روز بگذشت وامیرغیاث الدین محمد درباغ پیدانگشت امیر خان پیراحمد بیك وقاسم مهرداروامحق بیك را با جمعی کثیرازخواص خود بدولتخانه آن یگانه زمانه فرستاد تا اورا گرفته بقلعه اختیارالدین بردند وهمان ساعت منازل آنحضرت ومتعلقان وملازمان ومصاحبانش غارت یافته نکاهت آنحالت ببعضی ازهمسایگان ایشان نیزسرایت نمود وامیرزین الدین علی وزمرهٔ دیگرازاصحاب آنقدوهٔ اولوالالباب مؤاخذ ومقیدگشتند وطوفان بلا درآنروز بمرتبهٔ بالا گرفت که هرکس از نوکران امیر خان درهرجا گمان برد که چیزی ازامتعهٔ دنیویه بحصول می پیوندد ببهانه آنکه جهات امیر محمد درین منزلست بدانجا درآمده دست بنهب وتاراج برآوردند واینصورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان باجمعی از ملازمان سوار ساخت تاگرد شهر بر آیند وبتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیرغیاث الدین محمد آن روزو آنشب درقلعه اختیار الدین محبوس بوده این بیت را درسلك نظم کشید وبررقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید **بیت** بتیغ ظلم مرا میکشی وخواهی دید✿که عاقبت چکند با توخون ناحق من اما هیچ فایده برآن مترتب نگشت وامیرخان ازغایت قساوت قلب ازسرخون آنحضرت درنگذشت صباح روز دیگرقدوهٔ اولاد خیرالبشر یعنی عالیجاه نقابت منقبت هدایت مرتبت امیرجمال الحق والحقیقة والدین عطاءالله سلمه الله وابقاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص امیرمحمدفرمود وامیرخان سخن آن قدوهٔ سادات زمن را بسمع قبول نشنود وباخواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصرصر بیداد شمع شبستان ولایت را منطفی سازدو بدست تعدی یوسف مصر هدایت را ازاوج جاه بچاه هلاك اندازد هرچند که جسد روزگار ازظهوراین فتنه میلرزید ورخسار خورشید از نهیب این آشوب زرد میگردید اما امیرخان بتخیلات نفسانی وتحویلات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم مهردار

را بقلعه فرستاد تا بحبه آن نخبه آل خیر العباد را هلاك ساخت و ازعقوبت جبار منتقم عزاسمه نیندیشیده خود را دروره خصومت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه انداخت **مثنوی** دریغ آن نقابت قبابی که بود٭دلش کان علم و کفش بحرجود دریغ آنصدارت پناهی که مهر٭بخاك ره اوهمی سود چهر دریغ آنکه بود ازعلونسب ٭ سر دودمان رسول عرب دریغ آنکه ازفیض انعام عام٭دل خلق را شاد کردی مدام دریغ آنکه بود ازوفور کمال٭عطابخش اصحاب جاه وجلان دریغ آنکه بودی ز خلق حسن٭نوازندهٔ واقفان سخن دریغ آنکه ازبهرفکرصواب٭عیان ساختی سلك در خوشاب دریغ آنکه در زیرچرخ کبود٭بفضل وهنرمثل اوکس نبود دریغ آنکه چشم فلك بعدازین ٭ نه بیند نظیرش بروی زمین چگویم که متوطنان بلدهٔ هراة را ازحدوث آنواقعهٔ هایله چو مقداراضطراب دست دادوچه نویسم که افاضل وسادات را ازوقوع آنحادثهٔ شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد **رباعی** گفتم که زقصه مشکلی بنویسم٭وزدرد فراق حاصلی بنویسم کودل که ازآنحال غمی شرح دهم٭ کودست کزان درد دلی بنویسم حقا که اگرکوه ازآن اندوه متزلزل گشتی جای آن بود واگرسپهرازآنحیرت از حرکت باز ایستادی غریب نمینمود**بیت** تا دیده دیدواقعه زین صعبتر ندید٭دل کین خبرشنید کسش با خبرندید **القصه** شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی وبعضی دیگرازسالکان طریق مسلمانی ازامیرخان استجازه نمودند وجسد مطهرآن قدوهٔ اولاد خیرالبشر را از قلعه بخیابان برده برنهج سنت سنیهٔ خیرالبربه غسل دادند وتجهیزوتکفین کرده ونماز گذارده بکوه مختار که مقبرهٔ آباه بزرگوار اوست بخاك سپردند **نظم** سرو بالای تودرخاك دربغست دریغ زیر خاك آن بدن پاك دربغست دریغ ٭ دامن پیرهن عمرتو ای یوسف عهد٭ شده چون دامن گل چاك دربغست دریغ اوقات حیات امیرغیاث الدین محمد پنجاه وشش سال بود وکلك لطایف نگارخواجه ضیاء الدین میرم درتاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود **رباعی** چون میرمحمد خلف آل عبا ٭ زین دیرفنا رفت سوی داربقا٭تاریخ شهادتش رقم کردضیا ٭ والله شهید هویحی الموتی واین رباعی دیگر نتیجهٔ طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که درآن باب گفته **رباعی** چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلك ٭ ازلوح زمانه نام میرك راحك ٭ گفتم که حساب سال اینواقعه چیست ٭ دل گفت که قتل بندگان میرك وامیرخان بعد ازاینواقعه شنیعه بدوسه روز اصحاب واقرباء آن زبدهٔ آل عبا را طلبیده تسلی نمود وبدست اعتذارابواب لطف ومرحمت برروی روزگارایشان بگشود ومنصب قضاء دارالسلطنه هراة رابرای صوابنمای عالیجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبدالحی وزبدهٔ سادات زمن امیر کمال الدین حسن تفویض نمود وبعضی ازکتب سید سعید شهید را بخدام سلیل النقبا امیرخسرو که از قرابتان وداماد آنحضرت است بازداد ع نوش داروکه پس ازمرك بسهراب دهند

عرض بعضی دیگرازوقایع روزگارعلی سبیل الایجاز والاختصار

بعد ازشهادت امیرغیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلدامیرخان شاه قلی قورچی را بدرگاه عالمپناه فرستاد وعرضه داشت کرد که امیرمحمدبن امیریوسف دفترحقوق تربیت خدام سده‌سدره مرتبت‌را بـرطاق نسیان نهاده داعیه نموده بودکه محمد بابرمیرزا رابهراة طلب دارد وباین جریمه عظیمه مؤاخذ ومعاقب گردید وبتیغ سیاست اوقـات حیاتش بانقطاع انجامید **رباعی** دوران زمـان بما نشدراست‌هنوز ✿ با ما بسرکینه و غوغاست هنوز بیجرم بریخت خون ما خسته دلان ✿ وین‌طرفه که جرم ازطرف ماست هنوز وامیرخان بعد ازفرستادن شاه قلی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت‌پناه ظهیرالدین محمد بابرپادشاه وموافقت امیرمحمد باآنحضرت باور آید آوازهٔ یورش قندهارشایع گردانیده روزیکشنبه هشتم ماه مبارك رمضان سنهٔ سبع عشرین وتسعمائه ازشهربیرون رفته ودرالنك کهدستان منزل گزیـدوروزدوشنبه شانزدهم ماه مذکورشاه قلی ازپایهٔ سریراعلی بازآمد بسمع اورسانید که خبرشهادت امیرمحمد موجب اشتعال نایره غضب خدام بارگاه شاهی گردیدویمکن که عنقریب اثر آن بحیزظهورآید لاجرم اضطراب امیرخان از پیشتر بیشتر گشت وامرا وديوانيان او دل ازحکومت خراسان برگرفته آغازظلم وتعدی کردند وسراشمارنموده رعایا و بیچارگان را بتحمیلات گران وتوجیهات بیکران بیازردند وامیرخان‌ازکهدستان‌بپل مالان شتافته ازآنجا عنان یکران بالنك نشین تافت و قریب یکهفته آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هراة بازگشت و در باغ جهان‌آرا فرودآمده درروزشنبه دوازدهم‌همان ماه حکام‌عظام زین‌الدین‌سلطان و بورون‌سلطانرا که بعد ازاستماع مراجعت خبراوزبك ازاستر آباد واسفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزاآمده بودند رخصت انصراف داد ودرروزجمعه هجدهم ازملازمان‌انیس‌الحضرةالبهیه وجلیس‌عتبةالعلیه ودرمشخان حسین‌بیك‌وکبراسحق‌وازنواب زینلخان امیر شیخ بنیاد بدارالسلطنهٔ هراة رسیدند و خبرتوجه آنحضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند وحیرت امیرخان روی در ازدیادنهاده دروزدوشنبه بیست ویکم‌والی طوس ومشهد مقدسه احمد سلطان افشار که مصحوب زین‌الدین سلطان وبورون سلطان نزد امیرخان‌آمده بود اجازت طلبیده روی باولگاه خودآورد و امیرخان ازغایت خوف و اضطراب نوبت دیگرخیال یورش قندهارکرده روزشنبه نوزدهم‌ذیقعده ازباغ جهان‌آرا درملازمت شاهزاده عـالی مقدارطهماسب میرزا بصوب قصبهٔ سبزواردرحرکت‌آمد و هنوزدرنواحی آندیار بودکه‌ساحت ولایات خراسان‌ازطلوع‌ماهچهٔ رایات‌آفتاب اشراق درمشخانی نورانی گشت‌وشب محنت هرویان بروزمسرت‌تبدیل‌یافته غلغه‌بهجت وشادمانی

ازطرب سرای ناهید در گذشت **نظم** مژده ایدل که مسیحا نفسی می آید ✿ که زانفاس خوشش بوی کسی می آید ✿ ازغم هجر مکن ناله و فریاد که دوش ✿ زده ام فالی و فریادرسی می آید.

گفتار دربیان ارتفاع پایهٔ قدرومنزلت شاهزاده عالمیان ابوالنصرسام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان ومعمورشدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرة البهیه وجلیس العتبة العلیه درمشخان

چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون برطبق (ولاتحسبن الله غافلا عمایعمل الظالمون) مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیرخان ازدامان عرض ومال اهالی خراسان کوتاه گردد ومضمون بصدق مقرون (اذااراد الله بقوم خیراً سلط علیهم ملکاً عالماً عادلا) ظاهر شده دراطراف آن بلدان فراغت وامنیت بوقوع پیوندد رأی گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع برصور مذکوره و حوادث مسطوره برآن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام را نامزد سلطنت دارالملک میرزا شاهرخ کرده لواء معدلت انیس الحضرت درمشخان رادراطراف امصار خراسان برافرازد وفرمان جهانمطاع برابنجمله صدور یافته منشیان بارگاه (تؤتی الملک من تشاء) منشور فایض النورایالت آنولایت راازسرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی ولقب گرامی ابوالنصرسام میرزا مرقوم گردانیدند وطغرانویسان درگاه (ان الارض لله یورثها من یشاء) پروانچهٔ نفاذامروجریان فرمان درمشخان رادرممالک بتوقیع وقیع (اناجعلناك خلیفة فی الارض) رسانیدند و یکی از نواب بلند جناب ازپایهٔ سریراعلی اعلاء الله تعالی نزد درمشخان که درالنك خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت که حاکم همایون بر ینموجب صادر گشته که موکب عالی خانی برسبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت واحسان برمفارق متوطنان آن بلدان مبسوط سازد تا بیش ازین اختلال باحوال ملک ومال راه نیابد وانیس الحضرة انگشت قبول بر دیده نهاده عنان بکران بجانب مقصدا نعطاف داد وچون متصور بود که هرگاه امیرخان از توجه موکب انیس الحضرة بصوب خراسان وقوف یابد بنابر توهمی که بسبب شهادة امیر غیاث الدین محمد علیه الرحمه برضمیرش استیلا یافته بود گردن ازطوق اطاعت فرمان بپیچد وپای دروادی عصیان نهد دراثناء راه درمشخان وزینل خان مکتوبات محبت آمیز باامیرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستورمعهود متعلق بآنجنابست ما بجهة کومك متوجه آنجانب شده ایم

و این مکاتیب را مصحوب حسین بیك برادر قاسم مهردار و کبر اسحق و شیخ بنیاد بیك بدار السلطنهٔ هراة ارسال داشتند و چنانچه سابقاً مذکور شد ایشان در روز جمعه هجدهم شوال بخدمت امیرخان رسیدند و آن نوشته ها را معروض گردانیدند مع ذلك خاطر امیرخان اطمینان نیافت و ببهانهٔ یورش قندهار در روز دوشنبه نوزدهم ذیقعده در رکاب شاهزادهٔ عالیجناب طهماسب میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اواخر روز چهارشنبه پنجم ذی الحجه منزل پل مالان ازفر نزول درمشخان وزینل خان نضارت ریاض رضوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق درمشخان در اهتزاز آمده هوای دارالملك خراسان صفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده و زبان بهجت و شادمانی بدعاء دولتخانی گشاده بآستان اقبال آشیان خرامیدند و بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد و مآرب امیدوار گردیدند و روز جمعه باغ جهان آرا از فر طلعت آن مهر سپهر کامرانی یعنی حضرت درمشخانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت در آن اثنا بوضوح پیوست که امیرخان داعیه مراجعت بدار السلطنهٔ هراة ندارد و بقلم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان برلوح ضمیر مینگارد بنابر آن برخاطر مبارك خانی که مطلع انوار الهامات ربانیست چنان خطور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و شرف ملازمت شاهزاده عالیمقدار طهماسب میرزا دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیرخان بگشاید و سحر روز شنبه هشتم ذی حجه بافوجی از خواص ملازمان بدانجانب روان گشت و روز عید بنواحی سبزوار رسید و امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده از جانبین لوازم گذرانیدن تحفه و تبرك بتقدیم رسانیدند و مجلس بزم تمهید یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر گردید و در آن مجلس انیس الحضرة البهیه چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور سابق تعلق بوی میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد در گذشته عازم هراة گشت و درمشخان هم از آن منزل زبدهٔ امراء دین و دولت سیف الدین مظفر بیك را نزد ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه فرستاد و پیغام داد که درین ایام که ما بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان رسیدیم شاهزادهٔ عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان دل اینجانب استیلا دارد بالتماس تمام شاهزاده را بطرف هراة باز گردانیدیم امید آنکه خدام عالی مقام نیز طریق اتحاد مسلوك داشته از ظاهر قندهار بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیك مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقهٔ وفا و وفاق بین الجانبین بشیوهٔ خلاف و نفاق تبدیل نیابد و بعد از رفتن مظفر بیك درمشخان باتفاق امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان روی بدار السلطنهٔ

هرات آوردو در روز چهارشنبه نوزدهم ذی‌حجه بمقصد رسیده حضرت شاهزاده و امیرخان بقاعده مستمره باغ شهر را نشیمن ساختند وانیس الحضرة البهیه در منزل امیر محمد ولی بیك نزول اجلال فرمود و روز سه شنبه بیست و پنجم همان ماه خضر بیك از نزد حضرت ممالك پناهی حبیب الهی که حسب الحکم ازقم باردوی همایون رفته بود رسید وسواد حکم همایون را که درباب سلطنت خراسان باسم سامی ابوالنصر سام میرزا وتفویض اختیار ملك ومال آندیار بخدام درمشخان شرف صدور یافته بود رسانید وخواطر فرق انام وضمایر خواص وعوام را بآن بشارة خرم و مسرور گردانید **نظم** دوش ازجناب آصف پیك بشارت آمد ☆ کزحضرت سلیمان عشرة اشارت آمد خاك وجود مارا ازآب دیده گل کن ☆ ویران سرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته در روز پنجشنبه سیوم صفر سنهٔ ثمان وعشرین و تسعمائه از باغ شهر سفر کرده ودرملازمت شاهزادهٔ وافرمکرمت طهماسب میرزا بنواحی قربه ساقسلمان منزل گزید و آخر روز یکشنبهٔ ششم خبرقرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه‌الله وابقاه بمسامع هرویان رسید **نظم** رسید مژده که آمد کریم دولت ودین ☆ نظام ملك جلالت حبیب اهل یقین بلندمرتبه آن آصفی که میسزدش ☆ تمام ملك سلیمانیش بزیرنگین و صباح روز دوشنبه سادات وقضاة واکابر واشراف بلوازم استقبال استعجال نموده درنواحی پریان بشرف دستبوس مشرف گشتند ومراسم دعا وثنا بتقدیم رسانیده نوازش والتفات یافتند ودرهمین صباح امیرخان ازصحراء ساقسلمان کوچ کرده روی بآذربایجان آوردو حضرت ملك مداری درسرخیابان بعزدستبوس انیس الحضرة معزز گشت وخلع فاخره شاهی را که همراه داشت درقامت قابلیت آنحضرت بوشانید وکیفیت مهمات خراسان را بروجهی که بانواب کامیاب قرارداده بودعرض فرمود وپروانچهٔ که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام بانامل همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده بود ظاهر ساخت مضمون پروانچهٔ عالیه آنکه امرا واعیان ولایت خراسان بدانند که درمشخان نسبت بمارتبهٔ فرزندی دارد بنابرآن زمام اختیار آنممالك وعزل و نصب حکام را در قبضهٔ اقتدارش نهادیم واورا رخصت دادیم که هرکس گردن بحلقهٔ اطاعتش درنیاورد بتیغ سیاست سرش ازتن بیندازد وخان عالیشان آصف بلندمکان را باصناف لطف واحسان بیکران بنواخت ولوازم آفرین وتحسین بتقدیم رسانیده بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد وسرپنجهٔ اقتدارش را درقبض وبسط وحل وعقد وداد وستد وتمشیت امور جزئی و کلی وملکی و مالی تمام ولایات خراسان قوی ومطلق گردانید و آنخواجه نصفت نهاد من حیث الاستقلال والانفراد برمسندحکومت و دارائی تکیه زده همگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت ورعیت پروری مصروف داشت وبقلم لطف واحسان نقش فراغت ورفاهیت برصحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت ودرتفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدرامکان سعی

نمود و باستماع اقوال مغمومان پریشان‌حال گوش هوش گشود ودست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا وعجزه کوتاه کرده عمال امین برسر اعمال گماشت وصورت مطلوب و چهرهٔ بهبود محتاجان جفا رسیده رادرنقاب تعلل وحجاب توقف نگذاشت واز غایت فراست ونهایت کیاست فحوای راحت‌افزای (انزلنا منازلهم) را مطمح نظر خجسته اثر گردانید ونسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم وتباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت بتقدیم رسانیدوسادات صاحب سعادات راکه ذراری سماء رسالت ودری دریای ولایتند بنوعی تعظیم وتجلیل کرد که لوح ضمیررا بصورت کمال محبتش نقش پذیر ساختندوعلماء عالی درجات راکه ازمشارق رای هدایت نمایشان مشکوة ایمان‌ومصابیح عرفان واضح وروشن‌است بمثابهٔ‌ملحوظ‌عین‌عاطفت‌ومرحمت گردانید که‌ازروی فراغت در بحرعلوم تبحرنموده بافاده واستفاده پرداختند قضاة اسلام ومفتیان عظام راکه ترویج مهام‌شریعت‌غراو تنظیم اموروملت بیضاباجتهاد رای‌صوابنمای‌ایشان‌باز بسته است درمحکمه حمایت ورعایت خویش‌متوطن‌ساخت‌وسجل‌ملتمسات آنطایفه فرخنده‌صفات‌را بتوقیع‌اجابت رسانیده‌اعلام‌شریعت پروری برافراخت‌وشعراوارباب‌انشاءراکه‌درنوادرمنظوماتشان (کانهم الیاقوت والمرجان) جهة‌ترصیع اکلیل‌حورمقصورات‌فی‌الخیام مناسب‌نمایدوجواهرزواهر منشوراتشان (کامثال‌اللؤلؤالمکنون) گوش‌وگردن (ولدان‌مخلدون) رابیاراید باصناف‌لطف وکرم‌امتیازواستثنا داد وخواطر آن زمرهٔ واجب‌الاعزاز رابایثاردینارودرم مسروروخرم کرده‌نقود مرادات درآستین تمناءایشان نهاد دهاقین ومزارعان راکه نظام‌حال عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید وازرشحات‌سحاب مکارم وامتنان مزرعهٔ امید آنطایفهٔ رابصفت خضرت‌ونضارت رسانید تجاربحاروامصارراکه دربحرطلب وبادیهٔ تعب دربلاد عجم وعرب طریق‌سباحت وسیاحت می‌پیمایند عزیزوگرامی داشته همگنان را بواجبی نواختی کرد وازتمغا وباج وخراج مبلغها تخفیف نموده شرایط مهم سازی وغریب نوازی بجای آورد محترفات و اهل اسواق که متحملان انواع مشاق و متکفلان امور مالایطاق بودند از تحمیلات و اخراجات معاف داشت ومقرریات‌ایشانرا حسب‌المقدورقرارداده درجمیع اموراعلام‌رعیت پروری برافراشت مثنوی کریم‌الدین حبیب اهل بنیش ✿ خجسته در بحر آفرینش بیمن دولت درمیشخانی ✿ اساس عدل را گردید بانی برحمت چارهٔ بیچارگان شد ✿ مراد خاطر آواره‌گان شد ز رویش گشت بخت‌چشم پر نور✿ زخویش‌خاطرغمناك مسرور نمود ابرکفش‌گوهر فشانی ✿ نضارت یافت گلزار امانی سحاب همتش آمد دررب‌خش✿ درخت بخت دهقان شد ثمربخش کنون زانصاف او در بیشه آهو ✿ رود با شیر نر پهلو بپهلو بشاهین مرغ‌آبی‌رازگوید ✿ کبوتر حال خود باباز گوید نلرزد برك بید از تندی باد✿ نیاید هیچکس را یاد بیداد و قطع نظر از

بسط بساط تکلف ورفع اساس تصلف بواسطه طلوع انوارطلعت آفتاب کردار خان‌عالی مقدار واهتزار نسایم‌خلق کریم آصف نصفت دثار دیارخراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و آمانی درچمن طبقات انسانی شکفته جریان امور جمهور نزدیك ودور درسلك نظام سمت انتظام پذیرفت بیت نمود آن مهراوج سر فرازی ☆ زپا افتادگان را چاره سازی وهمدران ماه بموجب اشارت علیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام‌الدولة والوزارة احمد بیك جهةعرض مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده عالمیان ابوالنصرسام میرزا متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت و درروزپنجشنبه بیست ونهم ربیع‌الاول حضرت سلطانی سیف‌الانامی خواجه مظفر که حسب‌الحکم ازمازندران متوجه خراسان بود بسرخیابان رسید و انیس‌الحضرة البهیه باتفاق امرا وارکان دولت بل سایر اصحاب‌ملك وملت باستقبال التفات فرموده درباغ خیابان خدمت سیف‌الانامی بشرف دستبوس آن‌حضرت استسعاد یافت ومجلس بزم سمت تمهید پذیرفته فروغ‌جامهای ارغوانی بروجنات احوال همگنان تافت وهمچنین درآن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام ولایات خراسان بتمام وسادات وقضاة واشراف واعیان وارباب و کلانتران از سرحد مازندران تا غوروغرجستان وسیستان با تحف شایسته وپیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان‌رسیده‌درهراةجمعیت تمام‌دست‌داد ودرروز نوروز انیس‌الحضرة البهیه در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی فرموده امراء وولاة ونقباء وسادات وفضلا وقضاة واکابر و اهل قلم ومزارعان محتشم راعلی تفاوت‌مراتبهم وتباین درجاتهم‌خلع فاخره پوشانید و چندین مرقع شعاررامربع‌دثار و برهنه دوش را اطلس پوش ساخته بانعام‌تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلندگردانید درخلال آن احوال مظفر بیك ازسفرقندهار باز آمده بوضوح پیوست که ظهیرالسلطنه محمد بابرمیرزا برحسب اشارت خان مظفرلوا ازظاهرآن بلده کوج فرموده وبصوب کابل توجه نموده ومقررشدکه عالیجناب صدارت مآب مقوی ملت نبی عربی تاج‌الملة والدین حسن‌چلبی جهةتأکید قواعد محبت واتحاد و تشییدمبانی مودت واعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی‌الاولی سنهٔ ثمان وعشرین وتسعمائه ازهراة روی بمقصد آورد وقبل از مراجعتش بتاریخ روز یکشنبه بیست‌وهفتم جمادی‌الاخری ایلچیان‌ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه بدرگاه عالی رسیده‌خبر استیلاء آن‌حضرت رابرولایت قندهاررسانیدندو پیشکش گذرانیده بنیان موافقت ویگانگی را مؤکدگردانیدند و کیفیت‌فتح قندهارچنان بود که‌چون بابر بادشاه‌به موجب التماس‌خان‌عدالت پناه‌ازظاهر آن‌بلده بجانب کابل‌توجه‌فرمودشجاع بیك که‌ازمحنت‌محاصره وبلاء قحط وغلاء نیك بتنك آمده بودیکی از نوکران‌خودرا که‌مولا ناعبدالباقی نام‌داشت در قندهارحاکم‌ساخت‌وبوعدهٔ که باحکام‌خراسان کرده‌بود وفانمودورایت توجه‌بکنار آب‌سند برافراخت‌ومولا ناعبدالباقی رقم‌بطلان برحقوق تربیت شجاع بیك کشیده‌قاصدی همعنان برق

وباد بطلب ظهیرالسلطنة بابرمیرزا فرستادو آنحضرت بعد ازرسیدن حسن چلبی بدو روز ازکابل بقندهار بازگشته آنخطه را بحیز تسخیر و تصرف درآورد و آنجناب را باصناف انعام واکرام نوازش فرموده ازمخصوصان خود میرزاقلی را همراهش گردانیده رخصت معاودت ارزانی داشت آنگاه زمام ایالت قندهاررا درقبضهٔ اقتدار ولد نامدار خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت وحسن چلبی ومیرزاقلی در روز پنجشنبه بیست وسیوم شعبان بدارالسلطنة هراة رسیده کیفیت حالات زابلستان را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف واحسان گردیدند ومیرزا قلی بعد ازآنکه چند روز درملازمت سدهٔ سنیهٔ خانی بود بانعام خلع فاخره ونقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود درآن اثنا انیس الحضرة البهیه همت عالی نهمت برسرانجام مهام ولایت گماشته زینلخان را بتفویض حکومت مملکت جرجان مفتخر ساخت ورایت ایالت زین الدین سلطان را درولایت اسفراین ونیشابور برافراخت منصب فرمانفرمای سبزوار را بدستور استمرار بچگور که سلطان داد وزمام قبض و بسط طوس ومشهد مقدسه را درکف کفایت بوروِن سلطان نهاد وچون در زمان امیرخان دارائی آنسرکار تعلق باحمد سلطان افشار میداشت غبار نقار برخاطرش نشسته اجازت توجه بدرگاه عالم پناه طلبیده مرخص گشته عنان یکران تا ولایت ری باز نکشید و اینمعنی بعرض نواب پایهٔ سریر اعلی رسیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که هم ازآنجا بازگشته درولایات خراسان توطن نماید ومحکوم فرمان انیس الحضرة البهیه درمشخان بوده درطریق وفاق سلوک فرماید لاجرم طبل مراجعت فروکوفت وبعد ازوصول بدارالسلطنة هراة خان خجسته صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف ومرحمت ساخته حکومت ولایت هراة رود وسرکار لنگر مقدسهٔ غیاثیه وساخرو تولک وفراه وسبزوار واوك وقلعهٔ کاه را برأی صوابنمایش مفوض گردانید و برین قیاس مهام جمهور حکام واشراف انام بسرانجام اقتران یافته فرامین سیورغالات ارباب عمایم از اصاغر واعاظم بامضاء رسید (والحمدلله العلی العظیم والصلوة والسلام علی حبیبه النبیة الکریم)

گفتار دربیان طلوع توق مهرمنجوق شاهزاده مظفرلوا ابوالنصرسام میرزا ازافق دارالملك خراسان لازالت ساحتها منورة بانوار العدل والاحسان

چون نظام الدولة والوزراة احمدبیك بپایهٔ سریراعلی رسید و کیفیت انتظام مهام دارالسلطنهٔ هراة و ولایات را معروض گردانید هرچند که مفارقت شاهزاده سام برخاطر همایون ارتسام صعب مینمود اما بنابرآرامش ملك وآسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دری اوج سلطنت وسرافرازی متوجه ذروه عزو شرف خویش گردد واز امرا عظام خلیفه محمد سلطان وسراج الدین بیك وهلهل بهادر بافوجی ازاهل جلادت وتهور درملازمت آنحضرت عزیمت نمایند وشاهزاده سام درساعتی سعادت انجام

برابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد **مثنوی** روانگشت شهزادهٔ ماه چهر ✿ چوخورشید براوج چارم سپهر ملك گفته درموکبش دورباش ✿ زگرد سپاهش فلك عطرپاش بهر بیابان که آن خورشید تابان عبور نمود از یمن مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مسام زمین برده میدو برهر صحرا که ماهچه لواء جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس وخاشاك لاله وریحان رسته مشام زمان معطر گردید **نظم** بهرجا چوباد بهاری گذشت ✿ بسان فضای فلك سبز گشت بهر سرزمین کرد یکدم مقام ✿ شداز مقدمش رشك دارالسلام ودر اواخر شعبان سنهٔ ثمان وعشرین وتسعمائه موکب عالی شاهزادهٔ کامران بحدود خراسان رسید ودرروز یکشنبه سیوم ماه مبارك رمضان مبشر اقبال اینخبر بهجت اثررا بدارالسلطنهٔ هراة رسانید **غزل** بیا که رایت منصور پادشاه رسید ✿ نوید فتح وبشارت بمهر وماه رسید جمال بخت زروی نظر نقاب انداخت ✿ کمال عدل بفرباد دادخواه رسید سپهردورخوش اکنون زند که ماه آمد ✿ گدا بکام دل اکنون رسد که شاه رسید وهمان روز عالیجاهی ممالك پناهی حبیب الهی اکابرواشراف هراة را بخود ملحق گردانیده به استقبال موکب ظفر مآل شتافت ودر حدود ولایت زاوه ومحولات بشرف پابیوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بروجنات احوالش تافت و درمنتصف ماه مذکور خبرقرب وصول شاهزادهٔ مؤید منصور شایع شده هرویان ازروی نشاط وسرور درباب تزئین وآذین شهراهتمام نمودند وتمامی دکاکین وجداران رادر اطلس وپرنیان گرفته ابواب بهجت وانبساط گشودند **بیت** گذرها را عبیر آلود کردند ✿ گلاب افشان ومشك اندود کردند وصباح روز یکشنبه هفدهم موکب عالی سامی از راه کوچهٔ خیابان متوجه باغ شهر گشته انیس الحضرة درمشخان بلوازم نثار ونیاز پرداخت وازدروازهٔ ملك تاباغ شهر پای انداز گسترده آن مسافت رارشك نگارخانهٔ چین ساخت وحضرت شاهزاده بادولت وسعادت درمستقرحشمت واقبال نزول اجلال فرموده هریك از امراء عظام که در ملازمت رکاب میمنت انجام بودند درمنزلی مناسب رحل اقامت انداختند وبتمهید بساط عیش وعشرت پرداخته تختگاه خاقان سعیدرا ازفروجود فایض الجود شاهزاده جوانبخت غیرت افزای بلادربع مسکون ساختند صیت میمنت مقدم همایونش ازفلك بوقلمون درگذشت وفروغ مکرمت روز افرونش برصفحات روزگار صغار و ـ کبار تافته آوازهٔ احسان فراوانش شایع گشت ازحیثیت سیاست آن زبدهٔ خاندان سیادت دراقطار بلدان وامصارغایت فراغت وامنیت وقوع یافت ونیر مرحمت آنقدوهٔ دودمان خلافت ازافق معدلت طالع شده ظلام ظلم وعدوان ازساحت اقلیم خراسان روی برتافت شکوه ذات کرامت سماتش نگاهبان رخنه خوف وخطر شدو شعاع وجود مهرارتفاعش منور دیدهٔ اهل فضل وهنر گشت گوئیا همای چتردولتش ابررحمتیست که برمفارق خلایق سایه گسترده وماهچهٔ لوای عدالتش آفتاب سعادتیست که فضای اینولایت را روشن کرده **مثنوی** تعالی الله عجب عالی مکانیست ✿ که از نوررخش روشن جهانیست زرویش لامع

انوار امامت ✿ زخویش فایح آثار کرامت بطفلی عالمی گشته طفیلش ✿ نباشد جز بعدل ودادمیلش بعهدش کشور اقبال معمور ✿ بدورش فتنه‌درآفاق مستور بجوداز حاتم‌اندر پیش باشد ✿ بهرکاری صواب‌اندیش باشد چرانیکو نباشدجمله‌کارش ✿ چو درمشغان بودآموزگارش‌جهان معدلت‌خان‌فلك‌قدر ✿ براوج سرفرازی چون‌مه بدر انیس پادشاه تاجداران ✿ مراد خاطر امیدواران فریدون دولت جمشید همت ✿ کواکب موکب خورشید حشمت غضنفر صولت رستم تهور ✿ زعدلش روح کسری درتحیر کفش‌کان سخا چون ابرنیسان ✿ حسامش حارس ملك خراسان سریر جاه از ذاتش مشرف ✿ وکیلش‌را ملازم‌صد چو آصف زهی آصف پناه دادگستر ✿ امین ملك شاه هفت‌کشور کربم دین ودولت آن حسیبی ✿ که هرکس یابد از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان در فشانست ✿ ریاض ملك ودین خرم ازآنست الهی ظل عدلش باد ممدود✿ ز احسانش خدا و خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ✿ ملاذ اهل شمشیر و قلم باد.

ذکر وصول شاهزاده مظفر لوا ابوالفتح طهماسب میرزا و امیرخان پایه سریراعلی وبظهور آمدن کمال نصفت‌وعدالت‌پادشاه دین پناه‌سیادت انتما

چنانچه سابقا کلك سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیرخان دررکاب شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه‌شنبه هشتم ماه صفرسنه ثمان وعشرین وتسعمائه از صحرا ساقسلمان روی توجه بآذربایجان آورد وبرطبق کلام اعجاز نظام (من یعمل سوء یجز به) دراثناء راه‌جبار شدیدالانتقام مرضی هلاکت انجام بروی گماشت‌ومضمون(لحوم العلماء مسومة) بظهورآمده عارضه مفاصل‌عام والم بردوام اورا ازپای درانداخت‌چنانچه قوت سواری مفقودگشت وازاسب غرور پیاده شده‌درمحفه نشست وساعت بساعت‌صعوبت آن مرض می‌افزود لاجرم درروزی زیاده ازیکدوفرسخ مسافت قطع نمیتوانست نمودو چون نزدیك باردوی‌ظفرمآل‌منزل گزیداعاظم امراوارکان‌دولت‌شاهزادهٔ‌عالمیان طهماسب میرزا را استقبال‌نمودند ولوازم پیشکش ونثاربجای‌آورده‌زبان‌بادای دعا وثنا گشودند وطهماسب میرزا دربعضی ازییلاقات نواحی تبریز بعزتقبیل انامل همایون معزز گشته بادشاه ربع مسکون ع ببوسیدوتنگش ببردرگرفت وبدیدار فرخ‌آثار آن‌قرة العین سلطنت مبتهج ومسرور شده چند روز بساط جشن وحضور صفت‌تمهید پذیرفت درآن‌اثنا جناب زبدةالنقبا امیر خرو وامیرزین‌الدین علی که بمجرد مصاحبت امیر غیاث‌الدین

محمد امیرخان مبلغهای کلی ازوی گرفته بود ازجانب دارالسلطنهٔ هراة بدرگاه عالمپناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم رجب در مقام او جان نو بر تخت عدالت نشسته همت عالی برسش آنقضیه گماشت وچون امیر خان بواسطهٔ شدت مرض مجال حرکت نداشت حجاب بارگاه سپهراشتباه پیراحمد بیك وهدایت بیك وخواجه علیجان ومولانا نظام الدین احمد طبسی وقاسم مهردار وخواجه عنایت الله که رتق وفتق وقطع وفصل مهمات خراسان تعلق بدیشان میداشت بدیوان برغو حاضر گردانیدند وامیرخسرو وامیر زین الدین علی کیفیت ظلمی راکه نسبت بسید شهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کماینبغی بغور آن قضیه رسید ومضمون (یوم یجعل الولدان شیبا) شامل حال مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که آنجماعت بنابر اعراض دنیوبه امیرخان را برشهادت آنسید صاحب سعادت اغواکرده بوده‌اند واکثر جهات آنحضرت ومصاحبان وملازمانش راجهة خاصهٔ خود تصرف نموده‌اند لاجرم حکم همایون ازمکمن عدالت روزافزون بمؤاخذهٔ آنجماعت واسترداد اموالی که ازهرکس گرفته بودند صدور یافت وبمقتضای کلام معجز نشان (قدخاب من حمل ظلماً) همهٔ ایشان بسلاسل واغلال مقید گشتند ومحصلی آن گروه بملازمان ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بحصول پیوسته ازآنجمله موازی سیصد تومان بامیرخسرو وامیر زین الدین علی وبعضی دیگر ازمردم هراة که امیر خان جهات ایشان رابتعدی گرفته بود متعلق گشت وهمدران ایام مرض امیرخان اشتداد تمام یافته درشب یکشنبه دوازدهم شعبان نقدجان بقابض ارواح سپرد ومظلمهٔ خون آن سید عالم فاضل رابعالم آخرت برد (وقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین)

مثنوی خدائیکه عرش برین گاه اوست ✿ سرسرکشان خاك درگاه اوست چنین کرد تقدیر روز الست ✿ که هرکس که بدکرد ازبد نرست بداندیش رانیك ناید بپیش ✿ دل بدکنش هست پیوسته ریش مندیش بد تانیفتی زپای ✿ اگر خیر خواهی بنیکی گرای

القصه چون امیرخان بدارجزا انتقال نمود ونواب اوآنچه بظلم ازهرکس گرفته بودند بیمن اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرود آوردند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو برجرایدسایرجرایم ایشان کشید وامیرخسرو را بانعام خلع فاخره وسیور غالات وافره راضی وشاکرساخته بطرف هراة بازگردانید وشاه صاحب تائید بقیهٔ ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان روزگار دولت آثار بعیش وخرمی مصروف داشت وچون هوا آغاز دم سردی نمود به‌تبریز مراجعت فرموده همت برانجاح ملتمسات خلایق گماشت (والحمدلله علی افضاله والصلوة علی النبی وآله).

ذکر اهتزاز صرصر خزانی ازمهب تقدیر سبحانی درایام بهار چمن زندگانی میرزا شاه‌حسین اصفهانی

دردا که سپهر فتنه انگیز بود ✿ وین عمر گرانمایه سبك خیز بود درچنك اجل خنجر کین تیز بود ✿ آمد شد مهر بهر خونریز بود افسوس که سپهر غدار ارباب دولت واقبال را درموقف اقتدار آسوده نمی گذارد فریاد که‌زمانهٔ ستمکار آناء اللیل واطراف النهار تخم آزار درفضای‌ضمیر مرتقیان مدارج‌اختیارمیکارد **نظم** یارب‌چرا اساس بقا استوار نیست ✿ درگلشن زمانه امید قرار نیست ✿ گردون همیشه چنك جفا سازمیکند ✿ باهیچ همنفس نفسی ساز گار نیست ✿ درخانهٔ سپهر ندیدم‌ستارهٔ ✿ کزمحنت وبال دل اوفکار نیست ✿ باغبان قدروقضا سروقامت کدام نامدار را در چمن زندگانی بنسیم‌بهار کامرانی‌صفت نضارت بخشید که بالاخره حریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را بباد فنا برنداد ومنشی دیوان(تعزمن تشاء) نام کدام‌کامکاررا درپروانچهٔ(ترفع درجات من نشاء) ثبت کرد که عاقبت الامررقم‌ختم برحاشیهٔ منشورحیاتش ننهاد **رباعی** درباغ گلی شکفته‌نبود بیخار ✿ بیداغ کجاست‌لالهٔ درگلزار ✿ هرچند که سروسر کشدطوبی وار✿از بادفناز پافتد آخر کار غرض ازعرض این تشبیب ومقصوداز تحریراین ترتیب آنکه چون خورشید جاه‌وجلال وکیل السلطنة واعتمادالدوله میرزا شاه حسین باوج کمال رسید و دست اختیارسایرامراء وارکان دولت‌ازسرانجام مهام سلطنت کوتاه گردید نایرهٔرشك که‌لازمهٔ ذات امیرووزیر وصغیرو کبیراست درکانون ضمیرایستادگان پایهٔ سریرخلافت مصیراشتعال یافت وآتش‌غیرت بنسیم‌عصبیت در باطن جمعی کثیرازاعیان‌حضرت برافروخته شرارمکروخدیعت بسروجنات‌روزگارایشان تافت اما ازشکوه پادشاه بنده نوازقدرت نداشتند که دست‌تعرض بدامان‌عرض آنجناب رسانندوصورت‌عداوتی راکه درپردهٔ‌خواطر مستوردارند برمنصهٔ ظهورجلوه گر گردانند ودرزمستان سنهٔ‌تسع وعشرین‌وتسعمائه که‌از بخورمجلس عیش وسرور پادشاه مؤید منصورهوای‌تبریزعطر بیز بود میرزاکمال الدین شاه حسین بافراغ‌محاسبهٔ‌دادوستدمهترشاه‌قلی که‌جهة‌اخراجات‌رکابخانهٔ همایون مبلغهای کلی تحویل داشت اشتغال نمودومبلغ هفت هزارتومان برآن خاین باقی کشیده طالب آنوجه بود مهتر شاه‌قلی بواسطهٔ صعود بردرجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمیکردودرسرانجام آنوجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت سدهٔامامت وکرامت بجای‌می آورد ودر اواخر ایام شتا میرزا شاه حسین شمهٔ از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید وحکم همایون بتحصیل وجه‌مذکوه صدور یافته صلاح وفساد مهم شاه‌قلی برأی صوابنمای جناب میرزائی مفوض گردید وآنجناب بنابرکمال سلامت نفس وصفای ضمیربا شاه‌قلی مدارا ومواسا بنمود اما او از غایت شرارت استیصال نهال

زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را باخود قرارداده منتهز فرصت میبود دراین اثنا نسیم
اردیبهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوان بسان مژگان خونریز عاشقان عقیق ومرجان
ظاهرساخت وابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از گروهه ژاله سنک تفرقه درمیان معاشران
انجمن چمن انداخت بید بخیال خلاف خنجر زمرد پیکر از غلاف بر کشید وپیکان خار
عازم خونریز شده لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشهٔ هجران گل غزل سرائی آغاز
نهاد وقمری بنیاد نوحه گری کرده زبان بادای مضمون این گفتار بر گشاد **رباعی**
دردا که زمان بجنک تیز آهنگست ☆ باخورد وبزرك روزشب در جنگست گاهی بوداز
لاله زمین غرقه بخون ☆ گاهی فلك ازخون شفق گلرنکست درفصلی چنین میرزا شاه حسین
پیوسته ازفروغ جامهای ارغوانی زنك زنك كدورت ازلوح دل میشست وازمکر زمانهٔ غدار
غافل بوده همواره ازجوانان گلعذار ساغر بادهٔ خوشگوار میجست آواز چنك وعود صفیر مرغ
اجل بگوش هوشش میرسانید واو بیخبر آهنك قانون ورباب آیت انتقالش میخواندو او بیشعور
جام روح پرور درآن ولا بتاریخ چهارشنبه بیست وهشتم جمادی الاولی بادشاه هفت کشوردر
هشت بهشت تبریز مجلسی درغایت زینت وزیب ترتیب دادو ساغرهای مالامال در کشیده ابواب
نشاط وانبساط بر گشاد میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهردر
انجمن سپهردایر بوداز دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب تجرع نمودوچون
آفتاب حیاتش بمغرب زوال رسید وازسرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید
شاه خورشید جاه ازمجلس برخواسته بجانب خوابگاه توجه فرمود ومیرزا شاه حسین
نیزمتوجه بالشخانه خود شده ازخمار آن بادهٔ خوشگوار غافل بود درآنحین شاه قلی از
عقب حضرت اعلی بازگشت وآن جناب را تنها دیده بدست ستیز خنجر خونریز ازمیان بر
کشید وآن تیغ بیدریغ را برشانه آن یگانهٔ زمانه فروبرده قورچیانی راکه درآستانه
علیه بودند گفت که حکم همایون بر بموجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنند
لاجرم ایشان نیز شمشیر تیز بر کشیدند ونقش وجود آنجهان فضل وهنررا در یکنفس از
صحیفهٔ زندگانی محو گردانیدند **مثنوی** دریغ آن سپهر سخا و کرم ☆ پناه کرام ازعرب
تا عجم دریغ آن سرافراز والا گهر ☆ نوازندهٔ اهل فضل وهنر دریغ آنعدالت پناهی که
بود ☆ دلش کان احسان کفش بحر جود دریغ آن که بودی بهر صبح وشام ☆ بر آرندهٔ حاجت خاص و
عام دریغا که ایام ناسازگار ☆ ندارد بنای وفا استوار دریغا که این چرخ پر اضطراب ☆ همیشه
بخونریز دارد شتاب بود دامنش سرخ از خون ما ☆ ندارد غم جان محزون ما
القصه چون شاه قلی بصرصر دغلی نهال زندگانی آنسرور ریاض کامرانی را در بیرون باغ
هشت بهشت ازپای درانداخت قبل ازانکه آنخبر بعرض شاه عالی گهر رسد بر بارگیر قمر
مسیر سوار شده علم هزیمت بصوب آذربایجان وحدود دیار بکر برافراخت صباح روزدیگر
که تیغ آفتاب چون شعلهٔ غضب شاه والا جناب سر بفلك اخضر کشید وروس کواکب از
بدن فلك انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون برنك کسوت ماتم زدگان گردید

خسرو بهرام غلام خورشید احتشام برسر بر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا مضا باخذ وقتل جمعی ازقورچیان که امداد شاه قلی نموده بودند سمت صدور پذیرفت وهمانروز که پنجشنبه بیست و نهم جمادی‌الاولی بود کور سلیمان باچند کس دیگر از آن زمره بجزاء اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند وفرقهٔ از ملازمان میرزا شاه‌حسین بتعاقب شاه قلی مأمور شده برجناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه‌خدام بارگاه عالمپناه بتجهیز وتکفین بدن بی بدیل آنسرور شهید را پیش‌نهاد ضمیر ساختند وسادات وقضاة واشراف واعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام ازغایت اهتمام بحال آن مرجع خواص وعوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموت رابکربلا بردند وجسد مطهر آن مظهر لطف واحسان را در جوار عتبهٔ علیه‌حایریه بخاك سپردند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه‌حسین بسه چهارروز عالیجناب شریعت‌پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن ساوهٔ که برادرزادهٔ قاضی غیسی بود ودراواخر همین سال بجوارمغفرت ایزدمتعال انتقال نمود درعالم رویاء مشاهده فرمود که میرزا شاه‌حسین بجانب آسمان عروج کرده بیکمار برزمین افتادورخت هستی بباد فنادادوازوقوع آنصورت متحیر گشته درآن اثنا کسی باوی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید وهمین نام ونسبت تاریخ وفاتش گردیدآنگاه جناب اقضوی از خواب درآمده درغایت تعجب لفظ میرزاشاه حسین اصفهانی را حساب نمود وچون اعداد آنحروف را بآنچه در خواب باو گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جمال‌الحق والحقیة والدین شتافت وکیفیت واقعه را درخلوتی عرض کرده انتظارمیکشید که تعبیر آنخواب چگونه صورت‌بندد که ناگاه آنحادثه ازحیزقوة (بفعل رسید یفعل الله مایشاء ویحکم مایرید) زبدة الاشراف والاعاظم خواجه ضیاء الدین میرم در مرثیه و تاریخ شهادة میرزا شاه حسین فرماید:

قطعه مهر سپهر لطف که ازرای انورش☆ آئینه فلك شده جام جهان نما درنفیس بحر کرم لعل کان حلم☆ یعنی نظام ملت ودین معدن سخا دریای جود شاه حسین آنکه ازشرف☆مثلش ندیده دیدهٔ ایام عمرها باقصر همتش که فلك آستان اوست ☆ گر سدره کوتهی نکند هست منتهی زاکسیر گرد موکب گردون نورداو ☆ شد آفتاب بهره‌ور ازفن کیمیا باکوه گفته‌اند هما نازحکم او☆ کز زیر هر بغل رودش آب ازحیا چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت☆ بخت سیه چوسایه‌اش افتاد بر قفا ازپای خوردن فلك ازدست رفته است☆ بنگر زدست حادثه افتادچون زپا دردا که‌چشم زخم زمانش شیهد کرد☆ واحسرتا که دست ستم ساختش فنا درگلشن زمانه چوگل گشت غرقه خون ☆ چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا از بار ماتمش بفلك ذرهٔ نشست ☆ نخل قد سپهر ازبن بارشد دوتا بگرفت شام ماتم او بر سپهر ماه☆ زهره سیاه کرد دف خوددرین عزا

این دارعاریت چومقام قرار نیست☆ بربست رخت و رفت سوی عالم بقا در کربلا که جنت عدنست شد مقیم☆فی روضة مکرمة ارضها السما نازل زآسمان شده دروصف این مقام☆ یا احسن المنازل یا خیر ملتجا بنوشته بر کتابهٔ این منزل رفیع☆ کلك قضا ومن دخله کان آمنا چون کربلاست مدفن اوخاك مرقدش ☆ خوشبوی ترزعنبرساراست مشکسا باشد سمی شاه شهیدان ازین شرف☆ نورمزاراوست تتق بسته تاسما تاریخ فوت اوچوضیائی زعقل جست☆ آمد بگوش جان من ازغیب این ندا برصفحهٔ زنور نوشتست کلك صنع ☆خطی که خون چکید ازودردم قضا مضمونش آنکه چون بجوارش مقام یافت☆تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا .

ذکردخل خواجه جلال الدین محمد تبریزی درسرانجام امورملك ومال وکشته شدن شاه قلی بصمصام انتقام خدام بارگاه جاه وجلال

چون نواب پایهٔ سریراعلی ازارسال نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا بازپرداختند بمصلحت آنکه کدام یك ازارکان ملك وملت را قایم مقام آن ناظم مناظم دین ودولت سازند قرعهٔ مشورت در میان انداختند و بنا برآنکه از نواب جناب میرزائی کسی که ازعهدهٔ سر انجام امور کشورگشائی بیرون تواند آمد و سنن سنیهٔ آن واصل جوارخالق البریه رااحیاتواند نمود غیرخواجه جلال الدین محمدحفظه الله تعالی بالعزالسرمد کسی نبود شاه بنده نواز آنخواجه واجب الاعزاز را برجوع منصب جلیة المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزاشاه حسین گردانیدو بانعام خلع فاخره و تاج زر دوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحیلهٔ فراست و کاردانی و وفور کیاست وفضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق ومحاسن آداب و علوحسب و سمونسب و بحدت شان و رفعت مکان ازامثال واقران ممتازومستثنی بدلی قوی واملی فسیح ورأی صواب وفکری صحیح بنظام وانتظام مهام فرق انام پرداخت وبدستورمیرزا شاه حسین درتشیید رعایم مبانی دولت استوار وتاکید قوایم سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیراهن یوسف زجهان گمشده بود☆عاقبت سرزگریبان توبیرون آورد اما شاه قلی که بعد ازآن جسارت خسارت مآل بجانب آذربایجان وحدود دیاربکر گریخته بود چون شنود که بفرمان پادشاه فلك اقتدارقرب هزارسوارجرار او را تعاقب مینمایند درآن دیارمجال توقف نیافت وتنك براسب فرار کشیده درغایت استعجال بجانب شروان شتافت وپس ازوصول بعزدستبوس شیخشاه ازآنحضرت التماس نمود که او را در ظل

مرحمت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه فلك اشتباه فرستاده لب بشفاعتش بگشاید شیخشاه جواب داد که جریمهٔ تو از آن عظیم تراست که شفیع آن توان گشت وعصیان تو از آن جسیم ترکه از سر انتقام آن توان گذشت مع ذلك ترا نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی نایرهٔ غضب قیامت لهب را فرونشاند و بمقتضای کلام اعجاز انجام (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس) عملفرموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات ع سر ناسزایان برافراشتن شیوه اوالالباب وازایشان امید بهی داشتن شیمهٔ پادشاهان عالیجناب نی بیت سنك دردست و مار بر سر سنك ☆ نه زدانش بود فسوس و درنك لاجرم چون شاه قلی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالمپناه رسید و کیفیت شفاعت شیخشاه معروض گردید مضمون بصدق مقرون (ولکم فی القصاص حیوة یا اولوا الباب) برزبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را ببعضی از غلامان میرزاشاه حسین سپردند تا مرافعهٔ قضیهٔ قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را ازصحیفهٔ هستیستردند نظم شمع سان هرکس که سرکش اوفتاد ☆ میدهد چون شمع آخر سر بباد هرکه پای ازحدخود بیرون نهد ☆ سردهد بربادوتن درخون نهد.

گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه با شیخشاه وانبساط یافتن بساط نشاط بروجه دلخواه

نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع (فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع) بفروغ رخصت تعدد ازواج حجله مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آراید و جمال نورانی عرایس معانی النکاح (سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت) خواطر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را به آن کار خیر آثار می افزاید بناء علی هذا در شهور سنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن نو عروس مقاصد حمایل بود بموافقت تائید لم یزلی از وراء استار غیب هرلحظه مطلوب دیگر درنظر انور چهره میگشود مهمساز عنایت پروردگار نقاب حجاب ازرخسار ابکار مرام خدام واجب الاحترام میگشاد ومشاطهٔ روزگار طاعت گذار عارض عرایس مراد ملازمان سدهٔ سدره مقام راآرایش میداد خاطر عاطر پادشاه والانژاد متوجه آنشد که ازثمرهٔ شجرهٔ زندگانی شیخشاه شروانی که درریاض سلطنت وجهانبانی برشحات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل نمایدو آن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت وکامرانی را برنهج شریعت غرا درآغوش آمال وآمانی کشیده ابواب جشن وسرور برروی روزگار همایون آثار

بگشاید وجهة تمشیت این مهم درسه شنبه بیستم شوال سنهٔ مذکوره از منزل شنب غازان که
در آن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود افتخار الصدر والنقبا امیر جمال الدین
محمد سلمه الله تعالی ودموری بیك تواچی عازم شروان گشته ازعقود جوهر دامان دامان و
از نقود ابیض واحمر تومان تومان و از اقمشهٔ نفیسه مصر وروم وفرنك چندین شتروار و از
اسبان تازی وراهوار بیش از حساب وشمار برای سرانجام آنکار همراه بردند شروانشاه
وملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه وجناب امارت دستگاه را باقدام
تعظیم واحترام استقبال نموده باحسن وجهی وابلغ نمطی صورت شرایط ضیافت و
مهمانداری بجای آوردند وچون شیخشاه دانست که سبب تشریف قدوم شریف مخادیم
چیست انگشت قبول بردیده نهاده سر افتخار ومباهات باوج سموات رسانید ودرساعتی
که برجیس سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود وزهرهٔ زهرا بنظر محبت وولا بجانب
خورشید عالم درآناظر بوکالت امیر جمال الدین محمد ناهید سپهر دولت واقبال در عقد ازدواج
پادشاه باستقلال منتظم گشت وامرا ومقربان شروانشاه زر وجوهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت
ومبارکباد از ایوان کیوان در گذشت آنگاه شیخشاه بیراق فرستادن مهد علیا وستیر اعظمی
پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدرهٔ سرا پرده عظمت را چنانچه باید و شاید
مرتب ساخت **مثنوی** بدو داد از کنیزان پرستار ✿ هزاران لعبت ناهید رخسار سراسر
گلرخان سروبالا ✿ همه سیمین بر وخورشید سیما زغلمان پری دیدار روسی ✿ ز زنگی
زادگان آبنوسی بدو بخشید بیحد چون شب و روز ✿ همه پوشیده خلعتهای زردوز
ز گوهرهای نادر طبلها پر ✿ ز زرکش جامها بیش از تصور ز اجناس فرنگی صد شتروار ✿
ز کتانهای روسی چند خروار عنایت کرد چندان مشك وعنبر ✿ که از بویش جهانی شد معطر
ز خرگاه وزخیمه داد چندان ✿ کزان شد تنك صحرا وبیابان نه خرگه خانهٔ چون بیت معمور ✿
زخیمه حجلهٔ چون قبه نور مکمل ساخت چندین اسب واستر ✿ لجام وزین هریك پر ز گوهر
شترها داد جمله پر تجمل ✿ بیابانها بریده بی تحمل تمامی را جهاز وجل مذهب ✿ فسار وتنك
ز ابریشم مرتب وبرین قیاس شروانشاه از غرایب وعجایب تحفها آنچه توانست ومناسب
دانست ترتیب نموده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان
جاه روان فرمود ودر وقت رخصت مجدداً نسبت بحضرت نقابت منقبت صدارت مرتبت و
دموری بیك انواع انعام واحسان بتقدیم رسانیده ابواب عذرخواهی بگشود ودرچهار
شنبه بیست وپنجم ذی حجهٔ حجهٔ مذکوره درمنزل واسونج که دردوفرسخی تبریز است
خبر قرب وصول مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی رسید وپادشاه کامران صاحب تائید اعاظم امرا
وارکان دولت را باستقبال روان گردانید خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن وطوی
پرداختند وپرستاران سرا پردهٔ پادشاهی حجله‌های عروسی را بمفروشات زردوزی مزین
ساختند **مثنوی** مرتب گشت چندین حجلهٔ ناز ✿ شد ابواب سرور وخرمی باز ✿ زبای
انداز صحرا یافت تزئین ✿ بسان سقف صورتخانهٔ چین ✿ ز تبخیر گلاب ومشك وعنبر ✿ معطر

شد فضای شهر و کشور ودرساعتی سعادت اقتباس محفهٔ محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ همایون رسیده و روز پنجشنبه بیست و ششم در یك فرسخی تبریز درفضائی که هوای جانفزایش بسان نسیم اردی بهشتی روح پرور و آب عذوبت مآبش مانند تنسیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشیدجاه برمسند کامرانی قرار گرفته نغمه‌چنك وقانون و نوای‌عود وارغنون ازذروه سپهر بوقلمون در گذشت درمجلس فردوس آثار پادشاه کامکار ساقیان خورشیدرخسار (وولدان مخلدون اذا رابتهم حسبهم لؤلؤ منثورا) رحیقی رنگین تراز عقیق وشرابی صافی تراز ضمیر اهل تحقیق باکواب (واباریق وکأس من معین) بگردش آوردند وخوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمهٔ گوناگون (ولحم طیر مما یشتهون وفاکهة مما یتخیرون) درشیرهای زرین وسیمین که مرصع بود بجواهر زواهر ثمین حاضر ساخته قافله جوع رابدرود کردند سازندگان خوش آواز چنك درعود وچنك زده هردم باهنگی دیگر لوازم تهنیت بتقدیم رسانیدند ومغنیان نغمه پرداز بالحان دلگشای ونواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت وکامرانی آفتاب آسمان کشورستانی گویا گردانیدند **مثنوی** که ایشاه عطابخش جوانبخت ✿ مقامت باد دایم ذروهٔ تخت بکف بادا تراجام امانی ✿ درآغوشت عروس کامرانی شبستان جلالت باد انور ✿ زشمع عارض هرماه پیکر زاقبال تو بادا چشم بد دور ✿ فضای ملك از عدل تو معمور وچون جمشید روشن‌چهر از بزم سپهر عازم حجلهٔ مغرب گشته نقش استیفاء لذت بر لوح ضمیر نگاشت ومشاطهٔ روزگار گیسوی مشکبوی شب راشانه زده نقاب حجاب ازپیش روی عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری ماهیت از بارگاه اختصاص بخلوتخانهٔ خاص خرامیده مقارنهٔ سعدین اتفاق افتاد و برجیس اوج شرف و نامداری از ناهید برج عزت وبختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بنداز کمر آمال و امانی برگشاد **مثنوی** پس آنگه پادشاه نیك اندیش ✿ کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت برکام امیدش ✿ ازآن شد لعل گون درج سفیدش دری درحقه از نقره افکند ✿ گزان درحقه شدیاقوت مانند بالماس تجلد گوهری سفت ✿ سخن زین بیش اینجا کی توان گفت علی الصباح که خورشیدفیض گستر برسر برسرافرازی برآمده ازانوار انعام عام پیکر وجود حاضران بزم شهود را بلباسهای رنگارنك بیاراست وبار دیگر بزم سپهر بشعاع طلعت مهرمنور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخواست پادشاه لازم الاعزاز درغایت تنعم وناز برمسند مشید سلطنت وسرافرازی نشست امرا وارکان دولت ساچقها کشیدند ونقود ابیض واحمر وعقود در وگوهر نثار کرده لوازم تهنیت ومبارکباد بتقدیم رسانیدند **نظم** که ای از نور رایت چرخ روشن ✿ ز فرقت افسر شاهی مزین مبارکباد برتواین عروسی ✿ غلام تو سپهر آبنوسی بیزمت باد دایرجام خورشید ✿ یکی ازساقیانت باد ناهید رخت ازساغراقبال گلگون ✿ عدویت را دل از ادبار پرخون و بدستور روز پیشتر مجلس عیش و عشرت مرتب

گشته نوای نای و نوش بلند گردید و دست عطابخش خدام واجب‌الاحترام تمامی امرا وارکان دولت را خلع ملمع و تاجهای مرصع پوشانید زمرهٔ ازمقربان بارگاه شیخشاه راکه‌مصحوب مهد زرنگارستیرعفت شمار آمده بودند بمزید لطف و احسان بنواخت وسه روز متعاقب بر بنموجب در بزم نشاط نشسته در آن ایام هرروز بانعام هزار تومان‌از نقد وجنس سروران شروان را مفتخر و سرافراز ساخت **نظم** بدینسان پادشاه هفت کشور ✿ ز دست ساقیان ماه‌پیکر کشدپیوسته جام ارغوان رنك ✿ بآهنك‌رباب و نغمهٔ چنك ولیکن هرگز آن خاقان عادل ✿ زکارملك وملت نیست غافل همه وقت از کمال صدق نیت ✿ بودچشم ودلش سوی رعیت ندارد جز رعیت پروری‌کام ✿ نخواهد جزرواج دین اسلام(ولله‌الحمد والمنه) که تاغایت که‌تاریخ هجری بماه ربیع‌الاولی سنهٔ ثاثین وتسعمائه رسیده این پادشاه مرتضوی‌خصال در بناه‌حمایت ایزد متعال‌دردارالسلطنهٔ تبریز بر سریرسلطنت و استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین عالم کن‌فیکون سر برخط فرمان واجب‌الاذعانش نباده هیچ صاحب‌شوکتی خیال مخالفت به پیرامن ضمیر نمیگذارد بیمن‌دولت ابدی‌الاتصال‌وحسن معدلت بی‌زوال عمدهٔ ممالك‌روی زمین یعنی ازکنارآب آمویه تانهایت دجله در معموری وآبادانی بدرجهٔ ترقی کرده که زیاده برآن تصورنتوان نمود وانهدام مبانی ظلم وضلال وانعدام مراسم خذلان و نکال‌بمرتبهٔ رسیده که هیچ آفریده درهیچ قطر ازاقطار ممالك محروسه بدست جرأت ابواب فسق وبدعت برروی‌روزگار نمیتوان گشود سوختگان تاب آفتاب حوادث ازمنهٔ سابقه درظلال عدالت لایزال ماوی‌دارند وسرگشتگان‌بوادی حیف و تعدی اوقات‌سابقه درمهاد امن وامان غنوده مشاهدهٔ پیکر بیداد را امری محال می‌بندارند اکاسرهٔ‌بلند مقدار وقیاصره‌گردون اقتدار از صولت‌آوازهٔ دولتش چون‌برگ بید ازاهتزاز تند باد میگریزند وپلنگان‌قله پیکارو نهنگان دریای کارزار ازخوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان هیمهٔ خشك در نیران سوزان میگدازند معمار اجتهاد اصابت‌آثارش همواره‌تعمیر مبانی دین قویم را پیش‌نهاد ضمیر مهرتنویرمیسازد وقهرمان حسام ذوالفقار کردارش پیوسته درآن حسام موادطغیان مخالفان ملت مستقیم اعلام اهتمام می‌افرازد مقصد همت همایونش از تسخیر اطراف‌اکناف‌استیصال‌اعداء دین‌مبین است ومطلب‌عزیمت‌میمونش ازسیر در انحاء‌آفاق آسایش‌امت سیدالمرسلین لاجرم **مثنوی** جای آنست که اهل اسلام ✿ ازسرصدق باخلاص تمام متصل دست دعا بردارند ✿ روی درقبله‌جاوید آرند دولت ونصرت اورا بنیاز ✿ طلبند از ملك بی انباز **بیت** بود لایق حال کروبیان ✿ که‌گویند اورا دعا هرزمان شمهٔ‌ازبدایع وقایع حالات واندکی از نوادر خصایل و محاربات این بادشاه‌عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت وکشور-گشائی واوایل ظهور نیرمعدلت وعالم‌آرائی(الی یومنا)هذا این بود که خامهٔ مشکین شمامه بربیاض کافوری این‌صفحات تحریر نمود وامید بکمال‌مکرمت جاوید چنانست که

من بعد آفتاب دولت دیر باز پادشاه سرافراز بر نشیب وفراز عرصهٔ سایر امصار و بلاد ربع مسکون تابد و زمان عمر وکامرانی این مهر سپهر جهانبانی برطبق کریمهٔ (واما ماینفع الناس فیمکث فی الارض) تا آخر ایام این جهانی امتداد یابد **نظم** جنابش را بود دولت ملازم ✿ زجوهر کی عرض را انفصالست بحمدالله که ذیل دولتش را ✿ بجیب روز محشر اتصالست و چون دعاء جاه وجلال این نیر اوج سلطنت واستقلال چنانچه از مقدمهٔ مسلمهٔ سابقه محقق میگردد بر جمیع افراد امم واجب ولازم است و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفترض ومتحتم کلك سخن گذار بسؤال امتداد وازدیاد دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو رازیب وزینت میدهد آنگاه بموجب التزامی که درین تألیف کرده شده قدم در ساحت ذکر شمهٔ ازاحوال بعضی از فضلاء عظام این دوران میمنت انجام مینهد **مثنوی** الهی که این شاه فیروز بخت ✿ سراتب فزایندهٔ تاج وتخت ✿ بماناددر کامرانی بسی ✿ مرفه باقبال اوهر کسی ✿ دلش روشن از نور علم-الیقین ✿ تمام جهانش بزیر نگین .

ذکر طایفه از سادات وعلما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قوینلو وزمره درایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل وکمال نموده‌اند

ازجملهٔ اعاظم اولاد خیر البشر واکابر فضلاء دانشور درزمان جهانبانی امیرحسن بیك و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمدالحسینی ببلدهٔ فاخره شیراز حفت بـالاعزاز بنشر علوم محسوس ومفهوم قیام واقدام مینمود وبجودت طبع ودقت ذهن ازجمیع علماء متبحرین وفضلاء متأخرین ممتاز ومستثنی بود وآنجناب ولد ارشد امیرغیاث الدین منصوراست که درسلك سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف واعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی واحسان برالواح خواطر عـالمیان مینگاشت وامیرصدرالدین محمد درایام شباب نزدجناب افادت شعاری مولانا قوام الدین گلباری تحصیل علوم نمود وباندك زمانی درتمامی فنون متداوله بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود در بلدهٔ شیراز مدرسهٔ رفیع وسیع ساخته هرروز به آن بقعهٔ شریفه تشریف حضور ارزانی می‌داشت وطلبهٔ علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده همت برتألیف وتصنیف میگماشت وازجمله نتایج قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و اثبـات واجب وحاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع وحاشیهٔ تجرید درمیان طلبهٔ علوم مشهور است و دقایق نکات آن مؤلفات افادت آیات برالواح ضمایر علماء فضایل مآثر مسطور وفات امیر صدرالدین محمد بعداز فوت یعقوب میرزا باندك زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آنماه و سال را قـم حروف را معلوم نبود خاطر تقریر آن زبان نگشاد وازامیرصدرالدین محمد-

الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و علو مقام **امیر غیاث الدین منصور** نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است و مهارتش در فنون حکمی و ریاضی ضرب المثل جمهور علماء نزدیك و دور درمدرسهٔ پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام می نماید و گوش و هوش طلبه امور را از نتایج در بای طبع نقاد خود می آراید.

مولانا جلال الدین محمد الدوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلاء عالم و تمامی علماء بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسائل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح جنیات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران میربود فنون مکنون که از ابوعلی علامهٔ طوسی در سرخفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوهٔ ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش نگاشت **بیت** سپهر علم را بود آفتابی ☆ فنون فضل را جامع کتابی ومولانا جلال الدین محمد ولد ارشد مولانا سعدالدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریهٔ دوان که از اعمال کازرونست بقطع و فصل قضایاء شرعیه اقدام می فرمود وجناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسنشاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرك از تلامذه محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام مینمودند وایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین کلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعهٔ بعضی از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ابحی که سیدی دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورده **القصه** بواسطهٔ قابلیت اصلی بلکه محض عنایت لم یزلی هنوز جمال مولوی در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان واضح باد که غیاث الحکما امیر غیاث الدین منصور در شرحی که بر رساله اثبات واجب آن صدر عالیقدر نوشته ذکر نموده که مولد شریفش صباح روز سه شنبه دوم شعبان سنهٔ ثمان وعشرین و ثمانمائه بوده و در صباح روز جمعه دوازدهم ماه مبارك رمضان سنه ثلث و تسعمائه بردست ظلمه طایفه ترکمان بایندریه که من جملهٔ سکنهٔ دیار بکر بودند شهید گردید و در صدر جنان منزل گزید

وانتقال امیر غیاث الدین منصور از این دایر شهر و شور بسرای سرور فی سنهٔ ثمان و اربعین و تسعمائه اتفاق افتاده و در جوار والد بزرگوار خود آسود. حرره محمد تقی التستری

درایام دولت امیرحسن بیك و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین وروم واران و آذر بایجان وهرموز و کرمان وطبرستان وجرجان وخراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم ودانش متوجه ملازمتش بودند و بعدازادراك آنسعادت عظمی ازشعشعهٔ ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب درایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بودو بعدازاستعفاءاز آن مهم درمدرسه بیگم که آنرا دارالایتام گویند بلوازم درس وافاده قیام نمود ودرزمان دولت سلاطین آق قوینلو منصب قضای ممالك فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هر گاه که ازدرس فارغ میشد همت عالی نهمت برفیصل قضایای شرعیه میگماشت وجناب مولوی دراواسط ایام زندگانی برشرح تجریدمولانا علاءالدین قوشچی حاشیهٔ در کمال دقت تالیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده ازروی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیرصدرالدین محمد همدران اوان بر کتاب مذکور حاشیهٔ نوشته برحاشیه جناب مولوی اعتراضات کرد وآنجناب جهة رد آنسخنان حاشیه دیگر بهتراز پیشتر درقلم آورد و برین قیاس پیوسته میان آن دوعالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامیدوهر کس که والی شیرازمیبود جهة تحقیق وقایع طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ورمیگردید واز جملهٔ تصانیف جناب مولوی دیگری رساله زوراً است که درعلم حکمت نگاشتهٔ خامه بلاغت انتما گردانیده راقم حروف ازشیخ مجدالدین محمد کرمانی لازل مؤیداً بتائید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین دروقتی که بنجف اشرف بود درروضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیة روزی برپای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و بـآن مناسبت مصنف آنرا بزوراً موسوم گردانید و چون زوراء متنی است بغایت مختصرومتین جناب مولوی بعد از چندگاه جهة حـل عبارات آن شرحی منقح در سلك انشا کشید دیگر ازمـؤلفات آنعالم پسندیده صفات شرح هیاکل است که درعلم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریرفرموده وهمچنین رسالهٔ اثبات واجب واخلاق جلالی که دربرابر اخلاق ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولوی است وازجملهٔ حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیهٔ شمسیه وحاشیهٔ مطالع وحاشیهٔ انوار شافعیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب برالواح ضمایر افاضل طلبه مسطوروفات مولانا جلال الدین محمد بعد ازقتل رستم بادشاه باندك زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده برهفتاد سال بود و آنجناب دوپسرداشت امیرسعدالدین سعده که حالا درسلك دانشمندان شیرازمعدوداست ومولانا عبدالهادی که درزمان حیات پدروفات یافت مولاناامام الدین ابویزید دانشمندی متبحر بود ودرعصرمولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضائل نفسانی قیام مینمود ودرزمان یعقوب میرزابوصول اجل موعود درگذشت وهـم در وطن مالوف مدفون گشت .

مولانا شرف الدین علی شیفتگی در سلك اشرف علماء کرام و اعیان فضلاء

عظام انتظام داشت و در درس مولانا محی الدین و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسائل محسوس و مفهوم بر صحیفهٔ ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قرائی و شرح محرر شرح ارشاد و حاشیه تیسر از کتب شافیه از جمله مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنهٔ سبع و تسعمائه در هرموز فوت شدو دو پسر نیك اختر یادگار گذاشت مولانا **مرشدالدین عبدالله** و مولانا صدرالدین محمد و مولانا مرشدالدین عبدالله در اواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از شیراز ببلدهٔ هراة آمده در مدرسهٔ اخلاصیهٔ رحل اقامت انداخت و منظور نظر مکرمت امیر نظام الدین علیشیر شده همگی ایام شباب را بتحصیل مصروف ساخت و باندك زمانی در سلك علما انتظام یافته در حظیرهٔ والده خاقان مرحوم مشارالیه بمنصب تدریس سر افراز گشت و تا غایت در آن بقعه بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدرالدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بودجهة سرانجام بعضی از مهام همراه رفت و در معرکهٔ عجذوان از جهان گذران انتقال نمود **مولانا اهلی شیرازی** از اکثر سالکان مسالك سخن سازی بوفور مهارت در فن شعر امتیاز داشت قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و آن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرمود مال حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن برزبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد والانژاد اشرف علماء ربانی امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنك سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آنجناب بود وحالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد وظاهراً در بن ولا بمنصب قضاء شیراز منصوب بوده همت برفیصل قضایاء فرق برایا میگمارد **سید نعیم الدین** نعمت الله ثانی سرور اولاد امجاد پیغمبر آخر زمانی و مرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مظهر آثار هدایت واجتهاد ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باحیاء سنن سنیهٔ آباء بزرگوار مصروف درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایك آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق **نظم** قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب ✿ بوسد از تعظیم خاك روضهٔ جان پرورش خازن جنت بزلف حور رو بدهر صباح ✿ گرد از رخسار شاهان چون نشیند بردرش و آنحضرت در سلك اعاظم اولاد عظام سید نعمة الله ولی که شمهٔ از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنهٔ تسعمائه در دار الامان کرمان محفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان درگذشت **امیر تاج الدین** کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعالی مکانست همواره خوان کرم واحسان گسترده آینده و رونده را از موائد لطف

ومکرمت خویش محظوظ و بهره‌ور کرده قاضی کمال‌الدین **امیرحسین یزدی** درسلك افاضل علماء عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت ودر مملکت یزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت و دیانت می‌افراشت ازجمله مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیرالمؤمنین علی علیه‌التحیة والغفران تصنیفی است دانش اثرومطبوع طباع سلیمهٔ دانشوران فضیلت پروروهمچنین آنجناب برکافیه وهدایه حکمت وطوالع و شمسیه حواشی دقیقه درعقدانشا انتظام‌داده ودر آن‌مؤلفات کمال دانش وجودت‌طبع‌خود را برمنصهٔ عرض نهاده وقاضی میرحسین را درفن معما نیزرساله‌ایست‌مفیده بمیزان ذهن اصحاب‌نظم‌و نثرسنجیده‌دراوایل ایام‌دولت‌شاهی سجل‌حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضاء مختوم‌گشت و بتقدیرایزد سبحانه وتعالی‌روزی چند مؤاخذه بوده‌درگذشت‌امیرغیاث‌الدین محمد ولد ارشد امیرمیران بودکه ازجملهٔ سادات اصفهان بعلونسب و وفورحسب ممتاز ومستثنی مینمود کثرت‌مکنت وثروت آنجناب نه آن مرتبه داشت که بدستیاری قلم‌وبنان شرح آن توان داد و کمال اعتبارواختیارش نه در آن مثابه بود که به تبیین آن زبان بلاغت بیان توان‌گشاد وامیرغیاث‌الدین محمد در اوایل ایام کشورگشائی نواب کامیاب شاهی مؤاخذه‌گردیدو ببعضی ازامورنالایق‌متهم شده‌دست قضامنشورحیاتش‌را درنوردید خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضائل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود نوشتن تاریخ وقایع واحوال یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت و در آن باب کتابی بلاغت‌آیاب برصحایف روزگارنگاشت وچون خواجه‌مولانااصفهانی درمذهب تسنن بغایت متعصب بود درزمان ظهوردولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد ومشمول انعام خاقان منصورسلطان حسین میرزا واولاد عظامش گشت وبعد ازآنکه محمد خان شیبانی برولایات خراسان‌استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی برمیان جان بست ومحمد خان اگرچه گاهی باوی اظهارالتفات مینمود امادراکثراوقات اورابعداوت اهل بیت طعن میفرمود وخواجه مولاناپس‌ازواقعه‌محمد خان درماوراءالنهرساکن گشت ودر روزپنجشنبه پنجم جمادی‌الاولی سنهٔ سبع وعشرین وتسعمائه به بلدهٔ فاخرهٔ بخارا درگذشت.

واضح بادکه ازخطبهٔ محاکمات‌استادالبشرامیرغیاث‌الدین منصور چنان ظاهر میشودکه هشتاد سال‌دراین دارملال اوقات فرخنده‌ساعات گذرانیده و انتقال آن قدوه‌ارباب کمال فی شهور سنهٔ ثمان وتسعمائه در اردوی سلطان ابوالفتح بایندری اتفاق افتاد و چون آنموضع بقریهٔ دوان نزدیك بود نعش آنجناب را آنجا نقل کرده دفن‌نمودند.

ودرتاریخ مولانا حسن روملو بنظراحقررسیده که مولانا جلال‌الدین محمددوانی هفتاد وهشت سال دراین دارناپایدارزندگانی نمود ودرماه رجب سال‌مذکور بمرض اسهال بجهان جاودان‌انتقال فرمود حرره‌محمدتقی تستری.

سید قوام الدین حسین از عظماء نقباء اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوح خاطر فطیرش محل نقوش مسائل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل مفهوم و منقول منشورات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات خامهٔ گهر نثارش (کامثال اللؤلؤ المکنون) زیور گوش هوش بلغا و فضلاء زمن **رباعی** ای مشکل اهل فضل از کلک تو حل ☆ گشته بفنون علم در دهر مثل طبع تو در انواع فضایل کامل ☆ ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که ماهچهٔ رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال برحدود خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبة الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیهٔ آنخطه را بر نهج ملت علیهٔ امامیه قرارداد و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان بلوازم منصب اقضی القضاتی اشتغال دارد و بیشایبهٔ ریا همت برفیصل قضایاء برایا میگمارد سید معزالدین محمد از جملهٔ اتقیاء نقباء اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل نبوی از صادرات افعالش دردمیدنست و نسایم گلزار خصایل مرتضوی از واردات احوالش در وزیدن ذات فایضة البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا مصروف **بیت** شد از سعیش قوی ارکان اسلام ☆ ندارد جز شریعت پروری کام پدر آنقدوهٔ اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که برادر عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود و سید معزالدین محمد درین ایام سعادت انجام بنا برفرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان برمسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و درباب سرانجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علماء مذهب ائمه کرام غایت اهتمام بجای می آرد.

مولانا نورالدین محمد در ایام سلطنت روزافزون در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و پرتو انوار دیانت و امانتش بر وجنات روزگار اهالی آندیار تافت تاغایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن **امیر اسماعیل** شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر عبدالوهاب در سلک اجلهٔ سادات صاحب سعادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود و از اکتساب فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بقلم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت وری و دینداری برلوح خاطر مینگاشت درمبادی ایام کشورستانی شاه دین پناه هراس بیقیاس بخاطر راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات

احوال آنسید ستوده خصال تافت چنانچه درمجالس بر اکثر سادات خراسان آنسید عالیشان را تقدیم دادند وسیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند وچون خاقان منصور بجوار مغفرت ملك غفور انتقال نمود ا یر عبدالوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت حاصل کرده بآذربایجان مراجعت فرمود وبعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنهٔ احدی و عشرین و تسعمائه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از اداء پیغام باعزاز واکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم بناکام همدران ولایت رحل اقامت انداخت وظاهراً تا غایت که تاریخ هجری بسنهٔ ثلثین وتسعمائه رسیده آنجناب در قید حیاتست وبفراغت اوقات میگذراند شیخ صفی صنع الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا دربلدهٔ فاخرهٔ تبریز برسجاده تقوی وپرهیزکاری متمکن است ونزد اکثر مردم آندیار بتزکیهٔ نفس نفیس وتصفیهٔ خاطر خطیر اشتهار دارد جمعی کثیر ازدرویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش میپویند وازوی طلب ارشاد وتلقین نموده بصحبت شریفش تیمن وتبرك میجویند قاضی مسافر عالمی است متبحر وبطلاقت لسان وفصاحت بیان مباهی ومفتخر وآنجناب درایام دولت ابدالاتصال شاه مرتضوی خصال درتبریز بمنصب جلیلة المراتب قضا سرافراز شدوتاغایت بلوازم آن امر اشتغال مینماید وگاهی ابواب افادهٔ علوم نیز برروی روزگار طلبه میگشاید. قاضی شیخم فاضلی است عالم وبحسب و نسب ازجمله اشراف واعاظم وحالا منصب تدریس وتولیت مدرسهٔ شریفهٔ نصریه تعلق بدانجناب میدارد وبروفق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام واقدام مینماید قاضی نصرالله بغدادی در دار السلطنهٔ تبریز برمسند قضا متمکن است وازعلوم شرعیه وقوفی تمام داردومهام فرق انام رابرنهج امانت ودیانت فیصل میدهد مولانا عبدالصمد بجودت ذهن وحدت طبع سرآمد فضلاء آذربایجان است وبواسطهٔ سعت مشرب احیاناً بشرب ماء العنب اشتغال مینماید تدریس یکصفه ازمدرسه متبرکه نصریه تعلق بدانجناب میدارد ودرمدرسهٔ خواجه علیشاه جیلان نیز شرایط افاده بجای می آورد مولانا میرك کیانی درسلك عظماء علماء تبریز منتظم است ودرعلم تفسیر ومعانی وبیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا ضیاء معاصر یعقوب میرزا بود ودرزمان عنفوان جوانی جهة تحصیل بدارالسلطنهٔ هراة توجه فرمود وبعد از چندگاه که درآن دیاردرظل تربیت ورعایت امیر نظام الدین علیشیر بسر برد میل وطن کردبار دیگرروی به تبریز آورد واو بحقر جثه ولطف طبع اتصاف داشت واشعاردلپذیر بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت این مطلع از آن جمله است **مطلع** خوش آنساعت که آید ترك من شمشیر کین با او ✿ رقیبان جمله بگزیرند من مانم همین با او شیخ علاءالدین علی بن عبدالعال علو مرتبهٔ آن نقطهٔ دایره تقوی وطهارت درعلم تحصیل وفقاهت بمثابه ایست که در مذهب علیه امامیه نزدیك بسرحد اجتهاد رسیده وازغایت تبحر درعلوم عقلی ونقلی معتقد حکام اسلام ومرجع علما

واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان وطلاقت لسان آنحضرت ازدرجهٔ توصیف بلندتراست ونهایت دینداری و پرهیزکاریش نزداکابر واصاغر بشر امری مقرر ازجملهٔ مؤلفات بلاغت سماتش حاشیهٔ الفیه ورساله جفریه درمیان طوایف انام مشهوراست ودرتاریخ مذکور حدود بغداد ونجف ازطلعت خورشید خاصیتش فایض النورشیخ ابراهیم حلی بصفت علم وعمل موصوف است وبغایت تقوی ودیانت معروف هرگزازهیچ پادشاهی انعام وسیورغال قبول ننموده و بمحقر چیزی که اززراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم ودرویشان درصحبت شریفش بسر میبرند و از نتایج طبع ومیامن باطنش بهرور بوده شرایط تلمذ وارادت بجای می آورند سید محمدلیث قدوهٔ نقباء نجف و زبده اصحاب فضل وشرفست ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق ومحاسن اوصاف موصوف واوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات وعبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوه اشراف علماء عرب وجامع اصناف فضل وادب است بکمال امانت ودیانت موصوف و بغایت تقوی وپرهیزکاری معروف و آنجناب درشهور سنه ثمان و عشرین وتسعمائه بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورده منظور نظرعاطفت نواب نامدار مظهرعدل واحسان انیس الحضرت البهیه درمشخان گشت و بمنصب شیخ الاسلامی واقضی القضاتی منصوب شده پایه قدرومنزلتش ازامثال واقران درگذشت بعدازآنکه قرب دوسال بلوازم آنمنصب پرداخت میل وطن مالوف نموده علم عزیمت بصوب دیارعرب برافراخت سید نعمة الله حلی درسلك اجله سادات وعلماء حله انتظام داردودراواخر سنه تسع وعشرین وتسعمائه بلدهٔ فاخره هراة رابیمن مقدم شریف مشرف ساخته چندگاهی درمصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برده وهمراه آنجناب روی توجه بعربستان آورد وقاضی ضیاء الدین نورالله ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکرالله وزیر وبرادرزاده قاضی عیسی بود ودرایام حکومت امیرخان دربلده فاخره هراة متکفل منصب قضا شده چند سال درغایت امانت ودیانت بلوازم آن امرقیام نمود وآنجناب ازاقسام فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت وبجودت طبع ولطافت ذهن موصوف بوده اشعار دلفریب برصحیفه روزگارمینگاشت ودرانشاء مکاتیب غایت بلاغت بجای می آورد وبدانه برو احسان مرغ دل طوایف انسان را صید می کرده وفاتش دراوایل شعبان سنه سبع وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد ودر کازرگاه مدفون شدمدت عمرعزیزش نزدیك بشصت سال بوده از قاضی نورالله نورالله مرقده پسری درغایت رشد وصلاحیت موسوم بامیرمخدوم و آن مخدوم حالادرسلك خواص حضرت ممالك پناهی حبیب الهی انتظام داردو بسبب وفورمکارم اخلاق ومحاسن آداب پیوسته همت برتمشیت مهام فرق انام میگمارد قاضی عبدالرحمن برادرخوردتر قاضی نورالله بودودرایام دولت ابدپیوند شاهی قرب بیست سال دردارالسلطنهٔ تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام مینمودجمال حالش بحلیهٔ علم ودیانت آرایش داشت ودراواخرسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالمپناه اولادامجادآن قاضی والانژاد راپرسش ونوازش اختصاص دادند وزمام امور آنمنصب رادرقبضهٔ درایت ولدارشدش نهادند مولانادرویش

دیکی ازولایت قزوین بودودربدایت حال بصنعت خشت مالی مشغولی مینمود جودت نظمش بمرتبه ایست که امیر نظام الدین علیشیر درمجالس النفایس مرقوم قلم لطائف رقم گردانیده که تامرابحال شعرا شعورواقع است ازجانب عراق بهتر ازاشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام این مطلع از رشحات کلك بلاغت نظام اوست که **مطلع** خوابدیدم درهواشاهین اوصیدی ربود ✡ چون شدم بیدارمرغ دل بجای خودنبود مولانا شهیدی درسلك شعراء بلدهٔ قم انتظام داشت ومزاجش بهزل ومزاح بغایت راغب بود ودربدیهه ابیات نیکو نظم مینمود این مطلع از نتایج طبع اوست که **مطلع** بیاای عشق آتش زن دل افسردهٔ مارا ✡ بنور خویش روشن کن چراغ مرده مارا مولانا شمس الدین محمد خضری درسلك اعاظم علما واتقیاء بلدهٔ فارس انتظام داردودرین اوقات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت عالی نهمت برافادهٔ علوم میگمارد ودر اوایل اینسال یعنی سنهٔ ثلثین وتسعمائه دورساله یکی تفسیرسورهٔ کریمهٔ فاتحة الکتاب ودیگری مشتمل برچهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالك پناهی حبیب الهی تالیف نموده بدارالسلطنهٔ هراة فرستاد واز وفور انعام آن ملاذطوایف انام بصلات کرامند محفوظ وبهرور گشت سیدجعفرولد بزرگتر افتخار اولاد خیرالبشر سیدمحمدنوربخش بودوبلطف طبع وصفای ضمیراتصاف داشت درزمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورده منظور نظر اعزازو احترام آن پادشاه عالیمقام گشت وامراء عظام وصدور گرام جهة مدد معاش آنجناب هر ساله مبلغ پنجهزار دینار کپکی ودویست خروارغله مقررساختند ازغایت علو همت سر بدان مبلغ ومقدارفرمود نیاورد ودرخشم شده عزیمت عربستان کرد و این مطلع از منظومات اوست که **مطلع** ترك من دست چو برخنجر بیداد برد ✡ تشنه را آب زلال خضر از یاد برد شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایة پناه امجد سیدمحمدنوربخش و برادرخوردتر سیدجعفر بودلوامع انوار شمایل نبوی از ناصیهٔ حالش ظاهرولوایح آثارخصایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیرصور ولایت وارشادوفضای خاطرمهر تنویرش مظهرفروغ کرامت واجتهادوآنجناب درزمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا ازعراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان درتعظیم وتکریم اخذ ذوی الاحترامش مبالغه فرمود ومیرزا کیچیك دست ارادت دردامن متابعتش زده همواره ازباطن سیادت میامنش اقتباس انوارسعادت مینمود و بعد ازآنکه میرزا کیچیك داعی حق رالبیك اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بروفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت ودرولایت ری متمکن گشته پرتولطف واحسانش بروجنات ساکنان آنحدود تافت وچون شاه دین پناه لواء کشورگشائی برافراخت آنجناب را کماینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده ازسایرسادات عالم ومنتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم بمزید انعام واکرام مستثنی وممتاز ساخت و شاه قاسم درظلال دولت ابدی الاتصال درکمال فراغبال اوقات خجسته ساعات بگذرانید تا درشهور سنهٔ سبع و

عشر بن و تسعمائه ندای (یا ایتها النفس المطمئنة) را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید وحالا نبیرهٔ پسری آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته باحیاء سنن سنیهٔ آباء عظام قیام مینماید و بصفت علوهمت وسمو رتبت موصوف بود ابواب لطف مکرمت برروی روزگار کبار وصغار میگشاید ع بیادگار بمانی که بوی اوداری شاه بهاء الدین فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بمزید علم ودانش ازسایر سادات صاحب سعادات ممتاز ومستثنی مینمود همواره اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات مصروف میداشت و درتتبع سنن سنیه آباء عظام خویش کوشیده نقش افاده وارشاد برصحایف خواطر مینگاشت وآنجناب دراواخر ایام زندگانی خاقان منصورسلطان حسین میرزا ازجانب عراق بدارالسلطنة هراة تشریف آورده درخانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که دربیرون درب عراق بود نزول اجلال فرمود و منظور نظر رعایت آن پادشاه عالیجاه گشته چندگاه درظل عاطفتش برآسود وچون حضرت خاقان منصور وفات یافت وشرار تفرقه و پریشانی درون متوطنان بلاد خراسان را فروتافت شاه بهاء الدین بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلك ملازمان بارگاه عالم پناه شاهی منتظم گشت وبعد ازدوسه سال که درکمال اقبال ملازمت نمود بحسب اقتضاء قضا مؤاخذ شده درگذشت مولانا امیدی بجودت طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم واتصاف بفضایل نفسانی واکتساف کمالات انسانی سرآمد شعراء زمان ومرجع فضلاء دوران بود وآنجناب درذی الحجه سنهٔ سبع وعشرین وتسعمائه درملازمت نواب نامدار انیس الحضرة البهیة درمشخان بدارالملك خراسان آمده چندگاه ساحت آنولایت رابیمن مقدم شریف مشرف داشت والحق درآن اوقات بااصحاب علم وکمال باحسن وجهی سلوك نموده همواره همت برسرانجام مهام میگماشت ودرشهورسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه بمبالغه والحاح تمام رخصت مراجعت بصوب مملکت ری که وطن مألوف و مسکن معهودش بود حاصل نمود وبعد ازطی منازل وقطع مراحل بمقصد رسیده روزی چند ازرنج راه برآسود درآن اثنا جمعی ازاهل شروفساد که ازآنجناب کینهٔ دیرینه درسینه داشتند قاصدانهدام بناء حیاتش گشتندوشبی باتیغهای کشیده برسر بالینش رفته چندزخم بروی زدندتابرحمت الهی بپوست وروزدیگر هرچندحکام آنولایت تفحص تفتیش نمودند نه ازقاتل خبری شنیدندو نه برحقیقت جریمهٔ مقتول مطلع گردیدند اینمطلع از نتایج طبع مولانا امیدیست که مطلع تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل ✿ کارتوازمن آسان کام من ازتومشکل امیرر کن الدین محمداختر برج سیادت ودینداریست وگوهر درج سعادت وبزرگواری وآنجناب برادر حمیده سیر حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که برمسندصدارت شاهی تمکن دارند وبوفور فضل وکمال وغایت جاه وجلال همواره همت عالی نهمت برتمهید اساس دین ودولت وتشید ارکان ملك وملت میگمارند وامیرر کن الدین محمد در ولایت استرآباد که مولد و منشاء ایشانست اقامت مینمایند وپیوسته ابواب لطف و

احسان برروی روزگار متوطنان جرجان میگشایند در باب معموری و آبادانی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرسانند ودر اشاعهٔ خیرات ومبرات اهتمام می فرمایند بدانچه میتوانند امیر قاسم نجفی شرف سادات جرجان وقدوهٔ اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آنولایت بحکم پادشاه امامت مرتبت تعلق بدانجناب میدارد واز روی امانت ودیانت پیوسته همت بر تحقیق انساب سادات آن حدود می گمارد ذات واجب الاحترامش بصفت بذل وسخا موصوفست وزمام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین وفقرا معطوف (ان الله عطوف رؤف) مولانا سلطان حسین خیابانی برمسند قضاء ولایت اسفراین تمکن دارد وخودرا درسلك افاضل وبلغا منتظم میشمارد.

امیرشمس الدین علی سبزواری در نسبت نسب عالی ورتبت حسب متعالی از فرق نقباء ذوی المعالی امتیاز تمام داردو بصفت تقوی وطهارت موصوف بوده علی الدوام خوان ضیافت درنظر خواص وعوام انام می گسترد وجه معاش ومادهٔ انتعاش آنجناب از زراعت مواضع ملکیه موروثی ومکتسبی مقرر دور و نزدیك وترك وتازیك از حاصل مزارعش کامیاب وبهرور پدر فرخنده اختر آن قدوهٔ اولاد اخیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب بود که نبیرهٔ امیر شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفیست ووالدهٔ ماجده اش صبیه سلبیه میرزا محمود خواجه لاق که پسر عمه سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعیداست ازجناب نقابت قباب امیر نظام الدین عبدالقادر که درعلم انساب مقتدای اولوالالباب بود استماع افتاده که امیر سید شمس الدین علی النقیب بواسطهٔ اختلافی که درمیان نقباء نجف دست داد ازوطن مالوف طریق مسافرت اختیار کرده درایام سلطنت سلطان سعید بخراسان رسید و کثرت خیل وحشم واتباع وخدم آنسید ستوده شیم بمثابه بود که ظاهراً پیش ازآن نقیبی به آن حشمت وعظمت ازعراق عرب باین بلاد نیامده بودو آنحضرت ازجملهٔ سادات مختاریه است وعلو حسب وسمو نسب بنی مختار درعربستان بدرجهٔ وسمت اشتهار دارد که صغار وکبار آندیار بکلام (السماء للملك الجبار والارض للنبی المختار) اقرار دادند وسلسله نسب سادات مختاریه که اززمرهٔ کریمهٔ عبیدی اند بامام چهارم زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلام اتصال میبابد واکنون امیر شمس الدین علی اخلاق رضیه واعراق مرضیه را علاوهٔ این نسب عالی ساخته برمسند تقدیم دررتبه نقابت متمکن است وتوقع وترفع وتقدم مردم برآن جناب غیرممکن وصحت آنچه قلم رقم کرد نزد اهل عالم بیریب (وهو خبیر الشهادة و عالم الغیب).

امیر ابوالقاسم درولایت نیشابور قدوهٔ سادات و نقباء ذوی المکارم است وناظم امور ومهمات اصاغر واعاظم پدر بزرگوارش امیر سراج الدین علی نیز درزمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور درآن دیاردر کمال اعتبار روزگار میگذرانید وبامر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت ازآن ممر بهم میرسانید امیر فریدالدین جعفر پدرخجسته سیرش امیر رفیع الدین حسین بن امیر ناصر الدین قریش است که درایام دولت خاقان منصور

مقدم جمهور سادات نیشابور بود ووالدهٔ نیك‌اخترش دخترخواجه قوام‌الدین نظام‌الملك خوانی که سالهای فراوان بوزارت آن پادشاه عالیجاه قیام مینمود و امیرفریدالدین جعفر بتمهید بساط عیش ونشاط بغایت مایل وراغبست و ازاختلاط فرق انام ودخل درمهام خواص وعوام بسیار محترز ومجتنب امیدآنکه شرف سیادت دستگیری کرده بالاخره بسلوك طریق آباء واجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب باز داشته ابواب انابت برروی روزگارخویش بگشاید والتوفیق من‌الله تعالی انه قادرعلی مایشاء

امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیرغیاث‌الدین عزیزاست که درزمان فرخنده نشان خاقان منصور براکثر نقباء مشهد مقدسهٔ رضویه علی‌راقدها تحف‌السلام والتحیهٔ رتبهٔ تقدم داشت وصحت انتساب امیرزاده محمد وسایر نقباء آن بقعهٔ متبرکه مانند امیر علی‌اکبر که بامیرمهین اشتهار دارد وبرادر خجسته سیرش امیرغیاث‌الدین محمد بسان فروغ آفتاب برتمامی فرق معشر بشر ظاهر وهویداست وعظم‌شان وشرف‌دودمان آنسادات عالیمکان محتاج بشرح وبیان نیست ع بماهتاب چه حاجت شب تجلی‌را .

امیرمحمد ولد امیرتاج‌الدین علی است‌که در سلك اعاظم نقباء روضهٔ رضویه انتظام داشت وأمیر محمد بمحاسن آداب ومکارم‌اخلاق موصوفست ودرین اوقات بمنصب قضاء ولایت طوس ومشهدمقدسه منصوب گشته ودر تمشیت آن امر شرایط امانت ودیانت بجای می آورد .

امیرنظام‌الدین عبدالحی استرآبادی پدر بزرگوارش سید عبدالوهاب در مملکت جرجان ازجمله اعاظم سادات عالیجناب بود ومدتی مدید بمنصب قضا واحتساب منصوب گشته درفیصل قضایا وانتظام اموربرایا اهتمام مینمود وامیرعبدالحی درشهور سنه اثنی وتسعین وثمانمائه ازبلده استرآباد بدارالسلطنه هراة خرامیده همگی اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی ونقلی مصروف‌داشت وبواسطه جودت ذهن‌وحدت طبع باندك زمانی قصب‌السبق ازامثال واقران ربوده رایت مهارت درفنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظور نظرعاطفت ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت وکماینبغی بلوازم افاده مشغولی مینمود تاوقتی که ماهچه لوای کشورگشای شاهی بلدان‌خراسان‌راتسخیرفرمود آنگاه بیشتر ازپیشتر تربیت ورعایت یافت وآفتاب انعام‌و احسان حکام خراسان بروجنات احوال اقبال مآلش تافت ودروقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهیدامیرغیاث‌الدین محمدبن‌امیر یوسف ازمنصب قضا استعفاجست آنجناب متعهد فیصل قضایاء شرعیه شده چند سال در کمال استقلال بمراسم آن‌امرخطیر پرداخت واکنون حضرتش درغایت اعزاز واحترام هم دردارالسلطنهٔ هراةمقام‌و آرام دارد وهمواره خاطر ستوده مآثر برنشرمسایل علوم

دینیه واظهار خفیات معارف یقینیه میگمارد وبیشایبه تکلف و غایله تصلف درروزگار امیرعبدالحی بمزید علمودانش براکثر صنادیدخراسان فایقست وقلم فصاحت بیان وزبان بلاغت نشانش مظهر انوار حقایق نقوش مباحث اصناف علوم برلوح ضمیر منیرش مرتسم وامور فتاوی وقضایاء شرعیه بیمن توجه خاطر خطیرش منتظم **شعر** (لیس کلامی نفی بنعت کماله☆ صل الهی علی النبی وآله) امیر علاءالدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبدالواحد است که در سلك امانجد سادات قهستان انتظام داشته وپیوسته تخم خیرخواهی ونیك اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت میکاشته و حالا پایه قدرومنزلت امیرسیدعلی بمزیدمکنت وثروت و کثرت ضیاع وعقار وافزونی اتباع واموال ازمرتبه والد نامدارتجاوز نموده وبواسطه کرم جبلی وسخاوت اصلی همواره خان ضیافت گسترده وابواب انعام واحسان برگشوده همت وافر مکرمتش خورشید صفت رفعت یافته وانوارضمیر وافرموهبتش ازمطلع سیادت بروجنات احوال فقراء شکسته بال تافته **بیت** همشیه طالعش مسعود بادا☆ظلال دولتش ممدود بادا.

امیرعبدالحی رازی درمیان خورد وبزرك بامیرخورد مشهوراست وبوفورجود واحسان برالسنه وافواه طوایف انسان مذکوروآنجناب در سلك آباء اعمام حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد ودرصغرسن ازری ببلدهٔ فاخرهٔ هرات آمده درظل تربیت ورعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود وبواسطه وفور قابلیت باندك زمانی ترقی تمام فرمود وبعد ازوقوع شهادت امیرغیاث الدین محمدبدرگاه عالمپناه شتافته باصناف الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت وچنانچه مذکورشدمشمول انعام واحسان بیدریغ رخصت مراجعت حاصل کرده عنان بصوب دارلسلطنه هراة تافت وحالا درآن بلده توطن دارد ودرپناه دولت درمشخان درمهاد آسایش وفراغت بسرمیبرد امیر کمال الدین حسن الحسینی بحسن خلق ولطف طبع وعلوهمت و وفورسخاوت موصوفست وازجمله اشراف سادات جرجان بمزید فضل واحسان معروف وآنجناب نیزدرزمان روز افزون شاهی در منصب قضاء بلدهٔ هراة با امیرنظام الدین عبدالحی شریك بوده چندگاه بفیصل امور شرعیه میپرداخت ومهمات فرق انام را بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت مقرون میساخت واکنون منصب تدریس یکی ازصفه‌های مدرسه سلطانی بدانجناب تعلق میدارد وگاهی نقش افاده و استفاده برلوح خاطر مینگارد مولانا عبدالعلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس ومعقولست وحاوی انواع‌مسائل فروع واصول درعلم نجوم وحکمیات بیمثل و بدلست ودرشیوه زهد وتقوی ضرب‌المثل علم‌حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده وفنون حکمی‌را دردرس مولانا منصورولدمولانا معین‌الدین کاشی تحصیل‌فرموده وسایر علوم متداوله را از مولانا کمال‌الدین شیخ حسین القنوی کسب کرده ودر خدمت شیخ‌الاسلامی ومولانا سیف‌الدین احمدالتفتازانی ومولانا کمال‌الدین مسعود شروانی نیز

شرط تلمذ بجای آورده و آن جناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و حلم و دینداری اتصاف دارد و همواره نقش افاده و تالیف بر صحیفهٔ خاطر شریف مینگارد بر تذکره و تحریر مجسطی و شمسیه‌حساب وزیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلك تحریر کشیده و بنام نامی حضرت ممالك‌پناهی حبیب‌الهی رسالهٔ شریفه در باب ابعاد واجرام درعقد انشاء منتظم گردانیده

امیر نظام‌الدین سیدی احمد وسید میرك دوجوان پسندیده خصال حمیده افعالند بکمال صلاح وتقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان امیرخصال‌الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت‌پناه هدایت‌دستگاه امیر جمال‌الحق والحقیقة والدین عطاءالله سلمه‌الله وابقا و امیرخصال‌الدین درزمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بامر درس وافاده میپرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال نموده فرق انام را بنصایح سودمند مستفید و بهرور میساخت اماحالا بنابر کبرسن وضعف مزاج درزاویهٔ عزلت منزل گزیده وهمگی اوقات شریف را باداء وظایف طاعات و عبادات مصرف گردانیده وازین دو پسرفضیلت اثرش امیر نظام‌الدین سیدی‌احمد دریکی ازصفه‌های مدارس سلطانی بدرس و افاده مشغولی می نماید وسید میرك برسرمزارمقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری درایام پنجشنبه بنصیحت‌فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث وتفسیرمیگشاید ازافاده طبع دراك آن یك طلبه‌علوم محسوس و مفهوم مستفید و کامیاب و از افاضهٔ ضمیر فیض پذیر این یك‌روضهٔ هدایت و ارشاد ناضر وسیراب ع همیشه ظل ایشان باد ممدود

خواجه عبدالمومن و خواجه‌محمدمومن جوانان‌حمیده اخلاق خجسته اطوارند بسلامت نفس موصوف و باستقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب‌الدین عبدالله مروارید است که شمهٔ از فضایل و کمالات او را دراثناء ذکرصدور خاقان سبق‌ذکر یافت وجد مادری ایشان خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره که مدتی‌مدید پرتو اهتمامش برسرانجام امور وزارت بادشاه مرحوم مشارالیه میتافت ومهارت‌خواجه محمد مومن درتحریر خطوط اصول بدرجهٔ رسیده که‌حالا درعراق وخراسان تمامی خوشنویسان آن جناب را مسلم‌می‌دارند ورشحات خامهٔ مشکین‌عمامه‌اش‌راسرمشق خویش میشمارند وخواجه محمدمومن‌دربن‌زمان خجسته‌نشان مشمول‌عنایت والتفات حضرت ممالك‌پناهی حبیب‌الهی گشته‌بمنصب جلیلة‌المراتب معلمی شاهزاده وافرمناقب ابوالنصرسام میرزا سرافرازشد واکنون بلوازم آن‌امراشتغال دارد وگاهی‌خاطر بر کتابت کلام مجید سبحانی‌میگمارد میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی وسالك مسالك شجاعت و پهلوانی است پدر خجسته سیرش خواجه جلال‌الدین میرکی درعلم نجوم وسیاق بیمثل زمان‌خود بودومدتی مدید بوزارت پادشاه‌سعید سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا قیام‌مینمود بعدازآن ترقی فرموده بمنصب امارت دیوان‌رسید وامور ملك ومال بیمن‌سعی واهتمامش منتظم گردید ومیرزا

قاسم امام درجوانی میل تحصیل علوم کرده بمطالعهٔ رسایل متداوله پرداخت ودرخط تعلیق ونستعلیق رایت خوشنویسی برافراخت وایضاً آنجناب درفن شطرنج خواه صغیر وخواه کبیر مهارتْ تمام داردو بواسطهٔ اتصاف بوفورمکارم اخلاق ومحاسن آداب همواره نقش خیرخواهی برصحایف ضمایراکابر واصاغر مینگارد اشعار دلفریبش بسلاست الفاظ وجودت معانی مزین است ومنشات پرزینت وزیبش درنظر فضلاء سخنورمطبوع ومتحسن ومیرزاقاسم حالا بغایت ایزدتعالی درسدهٔ سنیهٔ انیس الحضرة البهیه درمشخان درسلك انچکیان انتظام یافته وپرتو انوارعاطفت نواب نامدار آنخان معدلت آثار چنانچه میباید بروجنات احوال خجسته مآلش تافته ازمنظومات کلك دربار میرزاقاسم سه بیت بخاطر بود خامه بتحریر آن مبادرت نمود **نظم** شدمرا کاسهٔ سرخاك درمیخانه ✿ باشداز گردش ایام شودپیمانه زآشنایان همه بیگانه شدم بهرتو من ✿ آشنا ناشده گشتی توزمن بیگانه پیش واعظ منشین قصهٔ طوبی مشنو ✿ قدبرافراز که کوته شوداین افسانه **مولانا نور-الدین محمد** ولدمولانا نظام الدین عبدالقادرطبسی است او درعلوم شرعیه ونوشتن سلوك وسجلات وتمسکات وقوف تمام داردودرزمان سلطنت خاقان منصور بمنصب قضاء گازرگاه منصوب بودودرایام دولت ابد پیوندشاهی بیشتر ازپیشتر تربیت یافته سه چهار سال دردارالسلطنهٔ هراة باتفاق سایرقضاة اسلام قضایاء فرق انام رافیصل میداد وحالا نیز درآن امردخل دارد ودرقطع وفصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می آورد **مولانا حسامی واعظ** ازجملهٔ اقربا وتلامذهٔ مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست وبهمان مناسبت حسامی تخلص مینماید واوبطلاقت لسان وفصاحت بیان موصوفست وبکثرت قوت حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل رابهمان عبارت که درکتب مصنفین مسطور است برسر منبر برزبان می آورد وحالادرایام جمعه درمسجد جامع دارالسلطنهٔ هراة بموعظه میپردازد وروزهای چهارشنبه درسرمزار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمد قدس سره خلایق رابنصایح ومواعظ محظوظ وبهره ورمیسازد **امیر نظام الدین عبدالحی** منشی درسلك سادات عظام نیشابور منتظم است وپدرش امیرابوتراب ازجملهٔ اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام الدین بواسطهٔ صلاحیت جبلی وملایمت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات را بتحصیل علوم صرف نموده درهنگام جوانی اکثر کتب متداولات رامطالعه فرمود وچون آنجناب بحسن خط تعلیق وجودت عبارت موصوفست درزمان سلطنت محمد خان شیبانی چندگاه صاحب منصب انشابوده بتحریر احکام ومناشیر میپرداخت و درایام دولت شاهی مدرس مدرسهٔ امیر نظام الدین علیشیر شده یکدوسال لوازم آن امررا بجای آورد ودرسنهٔ ثلثین وتسعمائه ترك آنشغل کرده بسبب بعضی ازامور التماس تدریس یکی ازمدارس استرآباد نمود وحسب المدعا فرمان عالی حاصل کرده بدانجانب توجه فرمود **مولانا میرعلی** بسیادت مشهور است ودرخط نستعلیق سرآمد خوش نویسان نزدیك

ودور طبعش بنظم اشعار ملایمت تمام دارد واحیانا ابیات ومعمیات بر صحیفهٔ روزگار مینگارد واین معما باسم مهدی ازجملهٔ منظومات اوست که **معما** خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده ☆ بیگانه زخویش و آشنا گردیده یکبارگی از قیدخرد وارسته ☆ درمیکده‌ها بیسرو پاگردیده وایضاً این مطلع ورباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر ومبنی است برمدح مربی اهل فضل وهنر نتیجه طبع اوست که **مطلع** دلا بگو غم‌ودردم اگر بیابی راه ☆ به پیش آصف عالی گهر حبیب‌الله صفت این مطلع آنست که سرهرحرف را ازحروفی که‌در مطلع مندرجست چون درضمیر نگاه دارند وباصطلاحی که‌متعارفست عمل‌نموده بمصراعی که‌در آخر نوشته‌شده رجوع کنند بوضوح بپوندد که‌حرف مضمر کدام است **رباعی** ای ذات توفیض بخش بااهل طلب ☆ وزحسن توگردیده فزون ذوق وطرب تو معدن ملك جودی ودیده‌نهند ☆ صاحب‌جاهان بپابت ازعین ادب ع شرف‌ملك‌وصاحب‌عهدی مولانا **نظام‌الدین احمد جیلانی** ازمشاهیر منجمان فطنت نشان است وازعلم رمل‌وطالع مسئله نیز وقوفی تمام دارد وآنجناب درزمان خاقان‌منصور سلطان حسین میرزا ازولایت جیلان ع بطالعی که‌تولا کند بدان تقویم بدارالملك خراسان آمده رقم‌اقامت برصحیفهٔ خاطر نگاشت وهمگی اوقات خجسته‌ساعات رابکسب فضایل مصروف داشت والی یومنا هذا درآن بلدهٔ فاخره مقیم است ومشغول بمطالعه فن حکمت وتنجیم والحمدلله الخیر العلیم والصلوة الی رسوله الکریم بوشیده نماند که‌ازین زمرهٔ عظیم‌شان درین زمان میمنت نشان جمعی کثیر دربلاد عراق‌عرب‌وعجم وآذربایجان وفارس وکرمان وخراسان‌توطن دارند ودر ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال درسایهٔ مرحمت خدام بارگاه جاه وجلال درغایت فراغت ورفاهیت بسر میبرند وذکر مجموع ایشان موجب‌اطناب و تطویل بود لاجرم برتحریر اسامی بعضی از مشاهیر اقتصار نمودا کنون عنان‌بیان‌بصوب اختتام‌کتاب حبیب‌السیر انعطاف میپابد وبرحسب وعده که در دیباچه مجلد اول کرده شده پرتو اهتمام بر بیان شمهٔ از غرایب وعجایب ربع مسکون می تابد ع امید که توفیق مساعد گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم

خاتمه حبیب السیر

اختتام درذکر بدایع وغرایب ربع مسکون وعجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد ازحمد وثنای صانع جهان‌غرابت آئین وپس ازدرود ودعای خاتم انبیا و مرسلین نموده میشود که حکمای‌دقیقه شناس وفضلاء خرداقتباس بر ینمعنی اتفاق دارند که نصفی از کره زمین در بحر اعظم که آنرااوقیانوس خوانند مستوراست و نصفی دیگر درعالم نمایش وظهور بصورت بیضهٔ که‌آن رادرآب افکنند وازین نصف که‌مکشوفست نصفی که درجانب جنوب‌افتاده ویرانست پس‌ازچهار بخش زمین یك‌بخش عمارت دارد که آن راربع مسکون‌خوانند وربع‌مسکون در شمال خط استواست وخط استوا خطی است که حکمادرسطح معدل‌النهار محازی روی زمین ازمشرق تامغرب اعتبار کرده‌اند وهرشهر ومنزلی که برین‌خط بودشب وروز درآنجا پیوسته مساوی‌باشد ودر سالی هشت فصل درآن دیاروقوع‌یابد دوبهار ودوتابستان ودو تیرماه ودوزمستان ودراکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریحانی بشکفد بنابر آن جمعی کثیر از افاضل حکمت‌نشان برآن رفته‌اند که معتدل‌ترین مواضع جهان‌خط استواست‌وابتداء خط استوا ازشرقی اراضی چین است وبرجزایر جمکوت گذرد پس برجنوبی بلادچین و کنگ دژپس برجزایرژاوه که آن راعرض الذهب نیز گویند پس‌بر شمال سراندیب ومیان جزیرهٔ کله وسریره ووسط جزیره دیوه وشمال جزایر زنج ومعظمات بلاد زنجیان‌گذرد وبرشمالی جبال قمروجنوبی بلادسودان ومغرب گذرد تابیحراعظم منتهی گردد وحکما ربع‌مسکون رااز آنجاکه خط استواست تانهایت معموره عالم هفت‌بخش کرده‌اند وهر بخشی را اقلیمی خوانند وطول هراقلیمی ازمشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول راکه متصل خطاستواست بیشتر اعتبار کرده‌اند بواسطهٔ آنکه مشتمل است بردریاهای‌عظیم وعرض‌اقلیم هفتم ازسایر اقالیم‌نیززیاده است زیراکه محتویست برقفار وبیابانهای بسیار اما **اقلیم اول** بزحل منسوب است وعامهٔ اهل این اقلیم اسود اللون باشند وحداول‌آن نزدیك خط استوا ازجائیست که ساعات روزآن دوازده ساعت و

نصفی باشد تقریبا ووسط این اقلیم آنجاست که روز درازتر آن سیزده ساعت رسد و حد دوم اقلیم اول آنست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریبا وابتداء این اقلیم ازجهة مشرق از شمال جزیرهٔ یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین وشمال دیار سراندیب ووسط بلاد هندوسند گذردو بحرفارس راقطع کند وبرجنوب بلادعمان ووسط بلاد یمن گذرد وآنجا نیل مصررا قطع کند وبر بلاد نوبه ووسط بلدان بربرومیان جزایر یونان وجنوبی امصار مرطابه گذرد تا ببحر محیط منتهی شود وبعضی از بلاد غربیهٔ این اقلیم بربن موجب است که مسطور میگردد .

بلاد نوبه دیارطویل عریض است بر کنار نهر نیل وطول آن را بمدت هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و دارالملك نوبه را دنقله گویند و ساکنان دنقله مردم سیاه فام صاحب جمال باشند وطعام ایشان شعیر بود وذرت وخرما از اطراف وجوانب بدانجا برند وخوردن گوشت شتر نیز درآن بلده شایع است وزرافه آنجا بسیار پیدا میشود و مملکت نوبه مشتملست بر بلادالسودان وهوای آنمواضع درغایت حرارتست چنانچه اهالی آن بروز درسردابهای زیرزمین متوطن باشند وشب بیرون آیندز کریابن محمدبن محمودقزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلادالسودان زر از یك رو بدومردم آنجا بعد ازغروب آفتاب ازخانها بیرون شتابندو آن زررا بدست آورندومتاع ایشان همان است وطعام ایشان ارزنست و لوبیاولباس ایشان پوست حیوانات واکثر پوست پلنك پوشندزیرا که پلنك در آن سرزمین بسیار است وبازرگانان بتعبور نج فراوان نزدیك بمواطن ایشان روندوچوب صنوبر وخشب ترنج ومهرهٔ آبگینه ودستینه وخاتمها ازابگینه ومس همراه برند وبعد ازوصول بدان نواحی طبل زنند وامتعهٔ خود را درموضع معین جداجدا بنهند واهالی آنجا از آواز طبل برآمدن تجار وقوف یابند وشب بسرامتعه ایشان رفته دربرابر هرمتاعی جهة ثمن آن زرباچیزی دیگر بگذرانند وصباح بازرگانان بدانجا رفته وبهاء بضاعت خودرا دیده اگر بدان راضی شوند بردارند ومتاع را بگذارند والا بضاعت را ازثمن آن دورتر نهند وبازطبل زده بازگردند وشب نوبت دیگر آن مردم بیایندوچیزی دیگر اضافه بها کنند تاوقتی که تجار راضی شوند وعلی الدوام سودا و معاملهٔ ساکنان بلادالسوان باین طریقه باشد .

بلاد الزنج شمالی آن امصار مملکت یمن است وجنوبی آن بیابانهای نامسکون وشرقی آن نوبه وغربی آن حبشه وتمامی مردم زنج اسودا للون باشند بسبب وفورحرارت که برهوای آندیار استیلادارد وآب بلاد زنج اندکی باشدوخانه‌های ایشان را باستخوان ماهی پوشنددرعجایب البلدان مسطوراست که هرگاه زنگیان بااعدا محاربه نمایندهر که در معرکه کشته شود بردارند وگوشتش را بخورند و درآندیار زر بسیار بود وزرافه وفیل وحشی آنجا پیدا شود وایشان بصید آنجانوران مشغولی نمایند ودرآن سرزمین درختی است که برك آن را درآب اندازند وچون فیل ازآن آب بیاشامد مست گردد وزنگیان

اورا گرفته بکشند واستخوان ودندانش را بفروشند وگوشتش را بخورند وبزرگی دندانهای آن فیل بمرتبهٔ رسد که وزن آن از پنجاه من تا صدمن باشد واحیاناً به سیصد من نیز رسد.

تعاره شهریست درجنوبی مغرب نزدیك بیحرمحیط ازعجایب آنکه تمامی زمین آنموضع شوره‌زار باشد وآب آن شیرین وخوشگوار ومعدن نمك در آن نواحی بسیار است چنانچه کارعامهٔ تغاره جمع کردن وفروختن نمك بود و تجار از آنجا نمك ببلاد السودان برندو پادشاه ایشان زنی باشدواصلا زرع در آن‌ولایت وقوع نیابد.

خضرموت ناحیتی است در یمن درعجایب‌البلدان مسطوراست که شخصی ازخضر موت حکایت کرد که در آندیار خوشهٔ گندمی یافتم که هر گندم از آن برابر بیضهٔ بود پس نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصدسال ازعمرش گذشته بود رفته ازحقیقت حال آن گندم سؤال کردم جوابداد که در اوقات سابقه بواسطهٔ عدل‌سلاطین وامانت عمال بزرگی حبوبات باین مرتبه میبوده ازغرایب آنکه گویندرخضرموت آبیست که هر کس از آن آشامد مخنث گردد.

مرباط شهریست درمیان خضرموت وعمان ومردم آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هرشب زنان ایشان از شهر بیرون‌رفته باهر کس که خواهند خوش برآیند وشوهران مانع نیابند.

سباء شهریست که میان آن‌وصنعاء سه‌روزراه است وبانی آن بلده سباء بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن‌هوداست‌علیه‌السلام‌وسباء مشتمل‌است برانهار خوشگوار واشجار میوه دارچنانچه حق عزاسمه‌درشأن آن نازل گردانیده‌است که (لقدکان بسباء فی‌مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلو من رزق ربکم و اشکر واله بلدة طیبة ورب غفور)و بعقیدهٔ صاحب عجایب‌البلدان مگس و پشه و مار و عقرب ودیگرهوام در آن بلده نباشد.

صنعاء دارالملك بلاد یمن است وبعذوبت مأولطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هربیماری راکه بدانجا نقل کنند باندك زمانی صحت یابد وطعم و بوی گوشت دریك هفته متغیر نشود و بانی‌صنعاءصنعاء‌بن‌ازال بن عبیر بن عابر است و هو هودالنبی علیه‌السلام واز غرایب صنعاء قصرغمدان است که‌بعضی از تبابعهٔ یمن آن‌را بنا کرده‌اند ویك رکن آنخانه زرد ودیگری سفید ودیگری سرخ ودیگری سبز بوده است ودرعجایب‌البلدان مذکور است که غمدان آنمقدارارتفاع داشت که دروقت طلوع آفتاب طول‌سایهٔ آن بسه میل‌میرسید وسقف آنخانه ازیکپارهٔ سنك رخام‌ترتیب داده‌بودند وبرهررکنی ازارکان اربعهٔ آن‌صورت شیری تصویر کرده وچون‌باد برآن‌خانه وزیدی از آن‌تمثالها آواز شیرمسموع شدی گویند که عثمان‌بن عفان رضی‌الله‌عنه درزمان خلافت خود بهدم قصرغمدان فرمان داد بعضی ازاهل کیاست باوی گفتند که بر کتابهٔ آن قصراین کلمه

مکتوبست اسلم غمدان ان هادمك مقتول وایضا طایفهٔ از کاهنان میگفته‌اند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب آنست که ازسرانهدام آن بنادر گذری عثمان این سخن را بسمع قبول جانداد و آن‌قصر راویران کرده بعدازاندك زمانی کشته شد در بعضی از نسخ بنظر در آمد که درصنعاء نوعی از گندم میباشد که دریك غلاف دودانه منعقد میشود .

مهره داخل مواضع یمن است ودر آن منزل درختی است که‌در ماههای حرام از آن چندان آب بیرون آید که همه حوضهارا پرسازد وبعداز گذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد وسال دیگر بازحال برینمنوال باشد.

چین مملکتی طویل وعریض است مشمل بر آبهای خوشگوار وانمار حلاوت آثار وابتداء اقلیم اول ودوم وسیوم چهارم از آن ملکتست واهالی ولایات چین بحسن صورت اتصاف دارند اما بیشتر ایشان کوتاه قامت وبزرك سر باشند واکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند ومجوسی مذهب وتناسخی نیز درمیان ایشان پیدا شود در عجایب البلدان مسطوراست که دریکی ازقرای چین غدیریست ودرسالی یکنوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده اسبی در آن کو اندازند ومردم بر اطراف آن بایستند وهرچند اسب میل بیرون آمدن کند اورا نگذارند ومادام که اسب در آب باشد باران بر آن سرزمین ببارد لاجرم اسب‌را چندان از خروج مانع آیند که بقدر کفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا اسب ازغدیر بیرون آید واورا کشته برقله کوهی که نزدیك بآن غدیر است اندازند تا طیور وسباع ازگوشت وپوستش انتفاع یابند ودرسالی که این فعل از مردم آنقریه صادر نشود باران نبارد وقحط وغلا هویدا گردد ودر آن‌سرزمین معادن زرو جوهر بسیار است ودابه‌المسك نیز درصحرای چین پیدا شود گویند دروقتی که مشك از آن حیوان گیرند بوی نداشته باشد و چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی دهد صاحب تحفه الغرایب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنك اسفل آن متحرك است وسنك اعلی ساکن واز زیرسنگ آرد بی سبوس وسبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید .

الاقلیم الثانی این اقلیم بمشتری منسوبست واون عامهٔ بلاد آن میان سمرقو سواد باشدوابتداء این اقلیم ازمشرق بود پس بروسط بلاد چین وشمال سراندیب گذرد پس برشمال بلادهند وبلادقندهارووسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند وبر بلاد عمان ووسط بلاد مغرب گذرد وآنجا بحرقلزم را قطع کند پس بروسط بلادرقه وافریقیه وشمال بربرستان وجنوب قیروان ووسط بلاد مرطابه گذرد وبساحل بحراوقیانوس منتهی شود وبعضی ازعجائب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود .

مکه مکرمه مکه بمیم عبارت از آن بلدهٔ شریفه است ومکه بباء موحده تحتانیه

موضع خانهٔ کعبه‌را گویند وجوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را بکه خوانند (لازدحام الناس فیه لانه بکه‌ای) ازدحمه ومکه را ام القری نیز گویند بجهة آن که زمین‌را از تحت آن گسترانیده‌اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم آن بلده را ام الارضین نیز نامند ومکه‌را پیش از ظهور اسلام طوایف خلایق مختلفة المذاهب معزز ومحترم میداشته‌اند واز خصایص آن بلده یکی کعبهٔ معظمه است که بر طبق آیه کریمه (ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا) طواف آن بر جمیع فرق برایا واجب است وحجر الاسود که استلام آن از جملهٔ مناسك حج است در یکی از ارکان آنخانهٔ متبر که موضوع است ومقام ابراهیم که کلام معجز نظام (فیه آیات بینات) مقام ابراهیم مبنی بر تکریم و تعظیم آنست داخل آن موضع مبارکست در عجائب البلدان از عبدالله بن عباس رضی الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود ومقام که دوجوهر بوده‌اند از جواهر بهشت واگر نه اهل شرك آن‌را بسوزندی هر علیلی ومریضی که آن را مس کردی شفا یافتی دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزمست که از یمن مقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده واز خواص آب آن چاه متبر که آنکه همچنانکه تشنه‌را سیراب می سازد گرسنه‌را از جوع اطمینان می بخشد و از جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که برروی زمین مخلوق گشته وزعم زمرهٔ از انام آن که هر کس کله بریان برسر آنکوه بخورد ومادام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه صفا ومروه که آیهٔ (ان الصفا والمروة من شعائر الله) مشعر بعظم شان آنها است از جبال مکه است در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة انماها مرویست که فرمود دابة الارض که خروجش از علامات قیامتست از کوه صفا بیرون خواهد آمد.

مدینه معظمه در قدیم ایام نامش یثرب بود ورسول صلی الله علیه وسلم آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آن حضرت ومرقد منورش در آن بلده است در عجایب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آن که هر غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود وعطر در آن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر والعلم عندالله تعالی.

هندوستان مملکتی است درغایت طول وعرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا واکثر معمورهٔ آن از اقلیم اول و دوم وسیوم واندکی از آن داخل اقلیم چهارم ومذاهب متوطنان آن بلده مختلف باشد واکثر بت پرستند واز عبادت معبود حقیقی گردن پیچند ودر هند حیوانات غریبة الاشکال ومعادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود وآنمقدار نباتات نافعه وادویهٔ مفیده که در آن دیار بحصول پیوندد در دیگر امصار نباشند واعظم بلاد هند دهلی است که شمهٔ از ذکر وقایعش درضمن عرض احوال ملوك و سلاطین سمت تبئین پذیرفت درعجایب البلدان مسطور است که درهند درختیست که میوهٔ شیرین دارد وطیور مثل کبوتر وفاخته وغیرذلك بر آن شجره می نشینند واز آن میوه خورده بیهوش میگردند ومار قصد آن مرغان کرده هر یك که درسایه آندرخت افتاده باشند از تعرض ایمن مانند

وبقیه طعمه‌حیه شوند دیگراز غرایب هندشهریست که چون غریب بدانجا در آید اصلا برجماع کردن قدرت نیابند وهرگاه ازآنجا رحلت کند باز بحال‌خودآید صاحب‌عجایب الاخبارآورده است که دراقصی بلاد هندزمینی است که ریك آن بازر آمیخته است و نوعی ازموران در آنموضع باشند برهیات سك بزرك جسم وتیزتك و هوای آنموضع درغایت حرارتست بنابرآن جانوران دروقت ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند ودر وقت اختفاء آنها تجار فرصت‌نگاهداشته بربادپایان برق رفتارسوار شده خود را بدان‌زمین رسانندواز آن‌ریك‌چندانکه توانند بار کرده بتعجیل باز گردندزیراکه اگربآن‌موران‌دوچار خورند ازدستشان جان‌نبرند و ازجمله نباتات غریبه آن یکی برك تنبول که آن مشابه است ببرك نارنج ودراکثر بلادعرب ومملکت هرموز آن‌برك رامعتقد باشند وکیفیت تناول آنچنانست که مقداری فوفل که آنراسپاری نیزگویند بشکنند ودردهان نهند و یك‌برك تنبول راکه‌بمقدار ارزنی آهك تر کرده برو مالیده باشند پیچیده دردهان گذارند وباسپاری بخایند وهمچنین تاچهاربرك دردهان نهند وبخایند وگاهی کافور با آن ضم کنند وبرك تنبول آب‌دهان را بغایت سرخ سازد ورخساره برافزود وکیفیتی مشابه‌نشئهٔ شراب پدیدآورد وگرسنگی‌راتسکین دهدوسیر را مایل طعام گرداند وبوی دهن ببرد وبیخ‌دندان محکم کند ودرتقویت‌باه وانگیز شهوت هیچ‌چیز بآن مرتبه‌نباشد واین ابیات شارح بعضی از اوصاف آن برگست **مثنوی** نادره برگی چوگل‌بوستان✿ خوبترین نعمت هندوستان تیز چوگوش فرس تیزخیز ✿ صورت ومعنی بصفت‌هردو تیز تیزی اوآلت قطع جذام ✿قول‌نبی رفته علیه‌السلام بررك‌ودرك‌نه‌نشانی زخون✿ لیك هم ازرك دودش خون برون طرفه نباتی که چوشد در دهن ✿ خونش چو حیوان بدرآید زتن خوردن او بوی‌دهن کم کند ✿ سستی دندان همه محکم کند سرخی‌روبش زدوخد منکرش ✿ آهك وفوفل شده‌رنك آورش طرفه که با آن دوشریکش‌زبس✿ مرتبه ونام همواراست بس گرچه که آبش‌بنوی هست بیش ✿ کهنه‌شود بیش کند آب خویش برك‌عجب‌بین که گسسته زبر ✿ ازبس‌شماه‌بود تازه‌تر دردهنش گیر و بصحبت خرام ✿ تانگری فعل عجب‌والسلام دریکی ازنسخ بنظر درآمده که دربعضی از حدود هند بتخانه‌ایست دردامن‌کوهی وزنجیری ازسر آنکوه آویخته‌اند تاسطح بتخانه ودر ایام عید خود بت‌پرستان آن‌بیت‌الصنم را می‌آرایند واز اطراف وجوانب خلقی جمع می‌آیند وشراب میخورند وشخصی درغایت‌چستی وچالاکی درآن‌مجمع حاضرمیگردد و بابت پرستان شراب میخورد وچون مست‌میشود ساعتی رقص کنان بت را سجده میکند آنگاه دست‌درآن زنجیر زده بقله‌کوه صعود مینماید وآنجا نشسته دست برهم میزند وازسه‌سنك که همراه میدارد یکی رابرجانب یمین‌ودیگری رابطرف یساروسیم را به‌پس‌پشت‌خودمی‌افکندوبآواز بلند چیزی میگوید که همه‌مردم میشنوند بعد از آن

دست در سلسله زده پایان می آید ومانند مرده می افتد واورا باعزاز واکرام تمام بر برداشته پیش صنم میبرند وازوی احوالی که درآن سال واقع خواهدشد از صلح وجنك وغیرذلك میپرسند واو همه رامطابق واقع جواب میگوید بعدازآن بحال خود می آید وبرخواسته بمنزل خویش میرود وتاسال دیگر هیچکس اورا نمی بیند .

بارام داخل بلاد هنداست ودرآن بلده بتی است بریك پهلو خفتیده ودر بعضی ازسنوات بی‌متحرکی برپای ایستد وازصدائی ظاهر میشود و اینمعنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی که اینحرکت از آن بت صادر نگردد در آن شهر قحط و قلاء وقوع یابد .

سریره بلده ایست در مملکت‌هند ودرآن شهرمناریست که زعم مردم آن جائی آنست که درآن مناره گنجی تعبیه کرده‌اند وبرسر منارخمی‌ازسنك‌موضوع است وبرسر آنخم‌خروسی ازطلامنصوب هرکس‌قصد سرمناره کند آن‌خروس درطیران آید ومانند سك فریادکند چنانچه‌همه‌مردم‌شهر بشنوند وجمع آمده آن‌شخص را منع وزجر نمایند .

کلبا ایضاً ازجمله بلاد هند است وبزعم‌صاحب‌تحفه الغرایب‌درآن بلده‌عمودیست ازمس که برزبرآن صورت بتی ساخته‌اند ودرپیش آن عمود چشمهٔ آبیست‌هرسال در روز عاشورا آن بط بالها بگشاید ومنقار خود را بآن‌چشمه رسانیده وآب آن‌چشمه‌را بیاشامدبعد ازآن‌ازآن‌عمود چندان آب‌مترشح گردد که تایکسال‌مردم آنجائیرا کفایت کند.

کالیکوت بندریست درهندوستان مثابه هرموز ومتوطنان آنجاکافر باشند اما جمعی ازاهل اسلام نیز درآن بلده مقام دارند ودو مسجد جامع بتکلف از چوب ساج ساخته‌اند و در ایام جمعه درآن بقاع جمع آیند و باداء نماز قیام نمایند ودرآن شهر عدالت وامنیت بمرتبه‌ایست که تجار درثروت صورت بحاردارند وازدریا بدان بلده‌مال بسیارآرند وبرساحل‌دریا درکوچه وبازارگذارند و بواسطهٔ اشغال ضروریه چند روز بآن نپردازند وعمال دیوان‌آن اموال را محافظت نمایند وهرگاه فروخته شود زکوة چهل یك‌ستانند ودیگر بهیچ وجه تعرض‌نرسانند ورسم‌سایر بندرهای هندآنست که‌هرگاه کشتی را بی‌اختیار تاجر وملاح بادتندبدانجاآردهندبان‌آن‌را بادآورد گفته غارت کنند مگردرکالیکوت که‌از اموال کشتی بادآورده نیز بیش از چهل یك چیزی‌نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه‌اندام باشند لنکوتها ازناف تابالای زانو بسته ودریك دست کتارهٔ هندی چون قطرهٔ آب و دردستی دیگر گاوسری چون قطعهٔ سحاب وکالیکوتیان‌پادشاه خودرا سامری گویند وهرگاه سامری فوت شودخواهرزاده‌اش را قایم مقام‌گردانند و پسرو برادر وسایر اقرباء حاکم را معتبر ندانند وهیچکس نتواند که بغلبه وقهر برآن شهر استیلایابد ودرکالیکوت همه اشیا پیدا شود وهیچ‌کار درآن‌دیار عیب نیست‌مگر گشتن‌گاو و خوردن‌گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد گاوی کشته یاگوشت آن را خورده درساعت آن‌کس را بکشند وگاو را آن‌کافران مردارچنان عزیزدارند که

خاکسترسر کین اورا برجبین مالند مولانا عبدالرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را برسم رسالت بجانب هند فرستاده بودآورده است که متوطنان کالیکوت اگر چه در اصل شرك وبت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما هرقومی را روشی علیحده است قومی از آن قبیل اند که یکزن ایشان را شوهر متعدد باشد وهریك مؤنتی ازمؤنات آن زن را تعهد نموده اند ازوثاق وپوشیدنی وخوردنی و بوی خوش وغیرها اوقات شبانه روز راقسمت کرده اند وچون یکی از آن شوهران بخانهٔ زن رود نشانی برسردر سرا گذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بدانجا رسد آن نشانی را دیده باز گردد(علیهم لعاین الله والناس اجمعین)

بیجانگر شهریست که سیاح سیاه پوش مردمك درهیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیزگوش هوش درهیچ اقلیم شبیه آن نشنیده ووضع آن بلده چنانست که هفت حصار استوار وشهربند درگرد یکدیگر کشیده اند وگرداگرد حصاراول درعرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی درزیر زمین ونصفی بیرون بقد آدمی متقارب یکدیگر محکم کرده اند تا سوار و پیاده بسهولت نزدیك بسور نتوانند رفت واگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار وشهربند را نسبت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة تصور کند چنان برلوح ضمیر نگارد که حصار اول طولا ازدرهٔ دو برادران تا پل مالان باشد وعرضاً از پل مناره دار تا قریهٔ سنیان وحصار دوم درطول از پل جوی نو تا پل درقرا ودرعرض از پل دکینه وچغان تا باغ زبیده وقریهٔ حسان وحصار سوم از مزارعلامهٔ رازی تا گنبدمحمد سلطان شاه و چهارم ازمدارس سلطانی تا پل کارده وپنجم از کوچه درباغ زاغان تا دربندشیخ خرم وششم ازدروازه ملك تا دروازه فیروزآباد و مجموع این شش قلعه بگرد یکدیگر در آمده ودروازه های آنها در کمال متانت واستحکام است وحصارهفتم درمیانه واقع است تخمیناً دوبرابر چهارسوق هرات وکرباس بادشاه که اوراای گویند درحصارهفتم باشد ودرمیان حصار اول ودوم تاسیم مزارعات وباغات وعمارات بسیاراست واز سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بیشمار و متصل بقصر بادشاه چهار بازار بست وبرسرهر بازاری طاقی رفیع ورواقی بدیع ساخته اند وبازارهای آن بلده رابغایت گشاده برداختند ودر بیجانکر پیوسته گل خوشبوی باشد ودر دکاکین آنجا گل فروشند زیرا که متوطنان آنجائی چنانچه خوردن طعام را ضروری دانند بی استشمام گل صبر نتوانند کرد همچنین در آن بلده صرافان جواهر زواهر شاهوار مانند مروار بدو یاقوت والماس و زمرد در بازار آشکار سودا و معامله کنند وازهیچکس باك ندارند وبرجانب راست قصر بادشاه دیوانخانهٔ ساخته اند در غایت وسعت ورفعت بصورت چهل ستونی ودرپیش آن چهل ستون صفهٔ که ارتفاعش مقدار قامت شخصی باشد درسی گزطول وشش گزعرض بر افراخته وآن دفترخانه باشد ونویسندگان پیوسته آنجا نشسته خاطر برنوشتن دفاتر گمارند وخط مردم بیجانکردو نوعست یکی آنکه بربرك جوزهندی که دو گز درازی دارد و دوانگشت پهنائی باستعمال رنگی بقلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد دوم آنکه جنس سفیدی راسیاه

کنند واهار داده مهره زنند چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند وسنك نرمی را که در آن دیار میباشد شبیه دسته قلم تراش تراشند وبآن آغاز نوشتن کنند واز آن سنك رنگی سفید بر این جنس سیاه ظاهر شود واین خط بسیار بماند. ودفتر اعتمادی مردم بیجانکر این باشد ودرمیان چهل ستون مذکور خواجه‌سرائی که آن را نایك خوانند من حیث‌الاستقلال والانفراد برمسند حکومت نشیند ویساولان چوبها بردست درپایان آن صفه بایستند و هرکرا مهمی باشد بمیان ایشان درآمده محقر تحفهٔ گذارند وروی بر زمین نهاده باز برپای ایستد و حاجت خود را بعرض نایك رساند و او بروجهی که مقتضای عدالت است حکم کند ودیگرهیچ آفریدهٔ را مجال دخل نباشد و چون نایك از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش پیش او برند ونفیر کشند و از دوطرف مداحان زبان بدعایش گشایند و از آن دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت جا حاجب ودربان نشسته باشند و چون نایك متوجه ملازمت رأی گردد نزد هردربانی جمعی از ملازمانش بازایستندچنانچه ازدربند هفتمین تنها درآید ومهمات ملك ومال را عرض کرده فی‌الحال بیرون آیدو بر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه است وزر آن مردم سه نوع است ازطلاء مغشوش یکی را ورمه گویند وآن نزدیك بمثقالی باشد وبده دینار کپکی خرج شود ودوم را که نصف آنست پرتاب خوانند وسیم راکه ده یك درسه است فلم نامند ازآن دونوع رایج‌تر باشد وشش یك فلم ازنقرهٔ پاك سازند ونار گویند وآن نیز بغایت رایج است وسه یکتار ازمس باشد وآنرا چل خوانند وقاعدهٔ آن مملکت چنانست که ازتمامی بلاد بمیعاد مقرر زربضرابخانه فرود آورند وهرکرا ازدیوان چیزی دهند بر ضرابخانه نویسندوسپاهیان درهرچهارماه یکبار بضرابخانه رفته‌مواجب ستانندویکدینارهیچ آفریدهٔ را برولایات‌حواله ندارند لاجرم معموری ولایت بیجانکر بمرتبه‌ایست که شرح‌نتوانکرد و خزانهٔ رای خانها باشدکه درزمین حفر کرده‌اند مانند حوضها ازطلای گداخته‌مصمت مالامال وتمام خواص وعوام آندیارحتی مردم بازارجواهرومرصعات درگوش وگردن وبازووسردست وانگشتان کنند ودربرابرضرابخانه شحنه گاهست ودوازده هزارعسس درآن شهرباشندکه هرروز مرسوم ایشان دوازده هزارفلم است وآنوجه را ازحاصل خرابات بدیشان رسانند وکارعسسان آنست که ازقضایا ومهمات این هفت حصار خبردار باشند وهرچه کم شود دزد را پیدا کرده بخداوند مال سپارند یا تاوان دهند وشرح‌شمهٔ ازاحوال خرابات آنست که درفضای‌ضرابخانه‌صورت بازاریست درصدگزطول‌وپانزده گزعرض تخمیناً ودر دوطرف آن بازارستونها برافراخته‌صفه‌های بتکلف ساخته‌اندودر پیش آن‌صفه‌ها خانهای زیبا پرداخته هرروز بعد ازنمازپیشین درهای خانها راآب زده کرسیهاوصندلیها نهندوقحبکان خورد سال صاحب جمال هریك ازجوهر وزیورتوانگر برآن کرسیها وصندلیها نشینند ودرپیش‌هریك یکدو کنیزك برپای ایستند وصلای‌عیش وعشرت دردهند هرکه خواهد بدانجا شتابد وبا هرکه خواهد خوش برآید و آنچه

داشته باشد اهل خرابات محافظت نمایند و اگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق درمطلع سعدین مرقوم کلك لطایف نگار گردانیده که چون حضرت خاقان سعید مراجعهٔ رسالت بداندیار فرستاد درمحرم سنه سبع وار بعین وثمانمائه بمقصد رسیدم وبعد ازچندروز که ازرنج راه برآسودم روزی قاصدی از پیش رای بطلب من آمد ازنماز پیشین بدرگاه رفتم وپنج سراسب خوب ودوتقوز کمخاب و اطلس پیشکش بردم پادشاه درچهل ستونی بعظمتی هرچه تمامتر نشسته بود وبر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودندهمه جامه‌های فاخره پوشیده وجواهر گرانبها در گوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس زیتونی دربرداشت وازدرهای شاهوار گردن بندی بگردن انداخته بود سبزرنگی لاغراندام قامتش ببلندی مایل در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام دمیده وبرذقن هنوزموی نرسته و چون مرا پیش او بردند سر فرود آوردم التفات نمود وفرمود تا بردست چپ نشاندندونشان خاقان سعید را ستانده سپرد وگفت خوشوقت شدیم که پادشاه بزرك ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که درآن دستهٔ برك تنبول وبستهٔ باصد قلم وچند مثقال کافورپیش من آوردند و رخصت دادند تابوثاق رفتم هر روزدو گوسفند وچهارجفت مرغ وپنج من برنج ویك من روغن ویك من شکرود و ورمهٔ زرقوللقه مقرر کردند و تا آنجا بودم هفتهٔ دو نوبت آخرروز پادشاه مرا می‌طلبید وازاحوال خاقان سعید میپرسید وبدستور روزاول طبقی که‌درآن دستهٔ برك تنبول وبسته قلم وچند مثقال کافور بود بمن می‌بخشید ومترجمان را میگفت باوبگو که قاعده چنانست که ایلچی‌را طعام دهند ومائده پیش اونهند چون‌ماوشما بجهة مخالفت مذهب با هم‌چیز نمیخوریم **مصراع** این بستهٔ زر دعوت ایلچی باشد و پادشاه بیجانکررا درآنوقت هفتصد خاتون وقمان بود ودرمجموع حرمهای او هیچ پسر ده‌ساله رانمگذاشتند وهیچ دوعورت دریکخانه نمی‌نشستند ومهمات ایشان ضبطی تمام داشتو درتمامی مملکت خود هرجا خبردختر جمیلهٔ می‌شنود پدرومادردختر را طلبیده رعایت بسیارمیکرد ودختر را بتجمل تمام بحرمسرای‌خویش میبرد ودیگرهیچکس از والدین واقربا اورا نمی‌دید وسلاطین بیجانکردرسالی یکنوبت ازروی تعظیم واقتدار وتجبرو افتخار جشنی پادشاهانه وبزمی خسروانه ترتیب نمایند وآن رامهنادی گویند شرح‌این سخن آنکه ازتمامی ممالك‌رای که طول آن‌سه چهارماهه راهست سرداران‌و کلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل را بسلاحها آراسته و تختها و صندوقها بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام بیض ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم‌درفضائی بغایت وسیع ومقامی بسیار بدیع سرداران بلادولایت اقامت برافرازند وفیلان کوه نهاد حاضر سازند ودر آنفضای دلگشای چهار طاقها بسته باشند سه طبقه وچهار طبقه و پنج طبقه ازبالا تاپایان مصور بصور مجسم وهرصورتی که درخیال آید از آدمی ووحوش وطیور

تامکس وپشه‌در اطراف آن‌چهار طاقها ظاهر نماید وبعضی از آن چهار طاقها چنان باشد که پیوسته‌در گردش بودوهر ساعت روی‌دیگر بنظر آورد و درمنظرها وغرفه‌های آن دختران وپسران صاحب‌جمال نشسته باشند وچهل‌ستونی مشتمل بر نه طاق جهة خاصة پادشاه سازندودرمیان‌این‌چهل ستون وچهار طاقها میدانی وسیع باشدومطربان گلعذار ودختران خورشیدرخسار درآن‌میدان قوالی کنندورقص نمایند وبازیگران لعبهای‌غریب وعجیب بجای‌آورند وچنانچه مولانا کمال الدین عبدالرزاق در سلك تحریر کشیده پیل رابزبرچراغ پایه فرستند وهراصولی که مطربان سازند فیل آنرا بخرطوم نگاه دارد ومناسب آنحرکات نماید.

منکلور بندریست درسرحد بیجانکرد ودرسه فرسخی آنشهر بتخانه‌ایست مربع متساوی‌الاضلاع‌ده گزدرده گزدرپنج گز ارتفاع‌مجموع‌جدار آن‌مجسم‌ازروی‌بصورت چهار صفه ودرپیش آن‌صفه که دربرابردراست بتی بصورت آدمی تمام قد از طلا ساخته‌اند و دویاقوت احمردردو چشم‌او پرداخته درغایت دقت ونهایت‌صنعت که گوئیا بکسی مینگرد وامثال این‌بتخانه درممالك‌هند بسیاراست‌وعجایب‌وغرایب آن‌امصار بیرون ازحیز‌تعداد وشمار (والعلم‌عندالله‌الملك‌الغفار)

الاقلیم‌الثالث صاحب این اقلیم‌مریخ است‌واهالی آنجااسمر اللون باشندوابتداء اقلیم سیم ازحدمشرق ازبلاد چین‌بود وبرجنوبی بلادیاجوج وماجوج وتمامی بلادهند و جنوب بلاد ترك ووسط‌بلاد کابل بگذرد پس‌بامصار قندهاررود وبروسط بلدان‌مکران وسجستان ووسط‌کرمان وبلادفارس و عراق و جنوب دیار بکر وشمال دیار مغرب ووسط ولایت شام بگذرد پس‌بربلاد مصرواسکندریه ووسط قادسیه و وسط بلدان قیروان وبلاد طنجه‌بگذرد تابیحر اعظم منتهی شود وبعضی از بلاد غریبهٔ این اقلیم بدین موجبست که مسطور میشود.

قیروان داخل‌مملکت افریقیه است ودرآن‌بلده دوستونست که جسم آن‌باحجارو اجرام‌مشهوره‌مشابهت ندارد‌ودرایام جمعه پیش‌ازآفتاب‌ازآن‌ستونها آب‌ترشح کنندودرسایر روزها اصلا آن آب‌موجود نباشد.

اسکندریه ازبناهای‌اسکندربن فیلقوس رومیست وسوری ازسنك‌وچهاردروازه دارد ویکی ازآن‌ابواب را باب‌رشید گویند ودیگری راباب‌السدره وسیم را باب‌البحر ودروازه چهارم را نمیگشایند مگردرروزجمعه وحرارت برهوای اسکندریه غالب‌باشد وآبش ازرود نیل وقنوات بود ازغرائب آنکه اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند ودوسه سال نگاه دارند متغیر نگردد و قریب باسکندریه حصاریست درغایت بلندی و درآن‌قلعه بلیناس حکیم بفرمان ذوالقرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آئینهٔ بقطرهفت گزدرآن میل نشانده‌وآن را بطلسم‌چنان‌پرداخته که هرکشتی که‌ازقسطنطنیه برروی دریای فرنك که میان اسکندریه وآن‌بلده واقع است حرکت کردی درآن‌آئینه

پدید آمدی واین آئینه تا زمانی که عمرو بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنك بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام براحوال ایشان بغایت متوهم بودند عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا درلباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند وچون مردم رانسبت بدیشان اعتقادی پیداشد آوازه درانداختند که اسکندر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده است وعمرو بن العاص باوجود دعوی ذکاوفطانت فریب یافته بطمع گنج آن آئینه راازآنجا برگرفت وازآنچه شنیده بوداثری ندید وچون باردیگر آئینه رادر موضعش نصب کرد آن خاصیت را باطل یافت درعجایب البلدان مسطور است میان آب که اصل مناره اسکندریه از آبگینه بود وصورت خرچنگی درغایت بزرگی ازمس ریخته در میان آب نهاده بودند و بر پشت آن مناره را بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود (والعلم عندالله الودود).

مصر ازجملهٔ اعاظم بلاد قدیمه است بوفورامارت و آبادانی ومزید شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز واستثنا دارد ومعموری آن سرزمین و کثرت باغات و بساتینش درازمنهٔ سابقه بمرتبهٔ بود که سبب غرور فرعون شده گفت که (الیس لی ملك مصر و هذا الانهار تجری من تحتی والمعزلدین الله) اسمعیلی در وقتی که آن مملکت را مسخر ساخت بنای توطن راازمصر بر انداخت و نزدیك بآن شهری دیگر درغایت تکلف و زیبائی بنیاد نهاد وآنراموسوم بقاهرهٔ معزیه گردانید وآل ایوب درایام سلطنت خویش قاهرهٔ معزیه رابکمال معموری و آبادانی رسانیدند ودر آن بلده بقاع خیر وعمارات عالیه مرتفع گردانیدند وقاهرهٔ معزیه بلده ایست طولانی در کنار بحر نیل وعمارات آن چهار طبقه وپنج طبقه است اکثر ملون ومنقش مشتمل برطاقهای بدیع ورواقهای دلکش از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجائی تخم مرغ بسیار در زیر سرگین نهان کنند و بعد از انقضاء چند روز بعدد هر بیضه جوجهٔ بیرون آید و آغاز چینه خوردن کرده بتدریج بزرك شود دیگر آنکه در بعضی از حدود آنولایت کوهیست که آب شیرین از آن مترشح شود ودرحوضی جمع گردد وازآن حوض باطراف وجوانب جریان نماید واگر شخصی جنب یاحایض بکنار آن آب رسد ازرفتار باز ایستد و تا آنکس دورنشود وآب حوض را بیرون نریزند آب روان نگردد دیگر آنکه در تاریخ مغرب مسطور است که درحدود مصر بجانب غرب ریك روانست ودرازمنهٔ سابقه بطلسم مردی ازسنك رخام ساخته اند درغایت مهابت وبافسون راه راچنان مسدود کرده که ریك روان ازآن موضع تجاوز نمیتواند نمود تابعمرانات ضرر نرساند وهیبت آن تمثال بمرتبه ایست که آنرا ابوالهول خوانند دیگرازجمله عجایب امکنهٔ آن مملکت دوگنبد هرمان مصراست وآنعمارات ازگنبدهای بزرك است که حکماء سلف ساخته اند و بروایت بعضی ازمورخان بانی آنعمارات ادریس پیغمبر است علیه السلام وآن گنبدها دردوفرسخ مسافت تعمیر یافته و کوچك ترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات اهل عالم

بغایت کلانتر است ودرزمان عزت یوسف علیه السلام درمصر غلات را در آن گنبدها منبر کرده بودند واز آن جمله سه گنبد بزرگست واز آن سه گنبد یکی کوچك تر و آن دو گنبد بزرك تررا هرمان گویند وهریك ازهرمان چهارصدگز درچهارصد گزاست وارتفاع آن نیز همین مقدار است و آن گنبد کوچك ترسیصد گزاست در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی یکی ازمشایخ پادشاهی ازپادشاهان مصررا بتخریب هرمان ترغیب نمود وسلطان بسیاری از بیلداران را بامتیین و کلند بدانجا فرستاد وایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچك مشغولی کردند اندکی از آن ویرانشد چنانچه ازدور بنظر بیننده درنیاید و ازنزدیك چنان نماید که گوئیا روی آن دیوار را خراشیده اند .

صعید ناحیتی است درجنوبی قسطاط ودرصحرای صعید مغارهاست که مردگان در آنجا افتاده اند از آدمیان وطیوروحوش و اموات انسانی را از کتانهای سطبر کفن کرده اند وادویه بر آن مالیده که پاره وپوسیده نشود گویند که نوبتی کفن جاریهٔ را از آن مردگان باز کردند اصلا تغییر ببدنش راه نیافته بود واثرحنا در دست وپای آن میته باقی بود درعجائب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند که مومیائی مصری از آن مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیائیها باشد .

عین الشمس شهریست درحدود مصر که بقولی تختگاه فرعون بوده است ودرختی که روغن بلسان از آن حاصل شود در آنجا باشد درعجایب البلدان مسطوراست که درعین الشمس تمثالی چنداست که دیوان درزمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آن جمله منارهٔ ایست ازسنك رخام سرخ که نقطه های سیاه دارد وارتفاع آن ازصد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانیست از مس و بر یمین و یسار آن دو صورت دیگر مشابهٔ دو خادم ساخته اند واز آن صورت پیوسته آب ترشح کند و آن آب بهر جا که رسد سبزه روید .

حلب ازمشاهیر بلاد شام است ووجه تسمیه اش بزعم بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل الله علیه السلام درایام جمعه گوسفندان خودرا آنجا میدوشیده وشیر آنرا برفقرا قسمت میکرده گویند که درنواحی آن بلده چاهیست که چون سك دیوانه کسی را بگزد واگر بیش از گذشتن چهل روز ازآب آن چاه بیاشامد شفا یابد.

حمص در آن بلده هیچ آفریده ازمارو کژدم ضرر نیابد و اگر جامهٔ را در آب حمص بشویند وبپوشند مادام که آنرا بیرون نکنند درهرجا که باشند کژدم متعرض نگردد دربعضی از نسخ بنظر رسیده والعهدة علی الراوی که بردر یکی ازمساجد حمص تمثالیست نصف اعلی آن مشابه مردم و نصف اسفل بصورت کژدم چون پارهٔ گل پاك بر آن صورت نهند و آن را در آب اندازند هر کژدم گزیدهٔ که از آن آب خورد شفا یابد .

دمشق دارالملك بلادشام است و نخست ارم بن سام بن نوح علیه السلام در آن حدود باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوائف امم اشتهار دارد عبارت از آنست وبعداز ارم

شداد بن عاد بتقلید بهشت همدران سرزمین بستانی فردوس آئین بنا کرد و بقول بعضی از اهل تفسیر آیت (ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد) کنایت از آن موضع است پس از آن تارخ که بر فاهیت اهل سنت وجماعت پدر ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود واسکندر رومی تجدید آن عمارت فرمود وهوای دمشق بحرارت ابلست وآبش که ازطرف بعلبك میآید اکثر درسایهٔ درختان است بدین سبب گوارنده نیست وغوطه دمشق یکی ازچهار بهشت عالمست وآن سه موضع نزه دیگر که عبارت از شعب بوان و ابله بصره وصغد سمرقند است در لطافت و نزاهت ودون غوطه باشد وملوك بنی امیه درایام دولت خود دردمشق عمارات عالیه ساخته وولید بن عبدالملك بن مروان درتعمیر وتزئین مسجد جامع آن بلده که مشهوراست بجامع بنی امیه ودر عالم بقعهٔ بدان زیب و زینت کم توان یافت غایت سعی واهتمام بجای آورد چنانچه گویند که پنجساله مال ممالك شام را در آن عمارت صرف کرد ودمشقیان بلهو ولعب مشغولند واکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی ومناهی مصروف (انه هو الغفور الرؤف)

انطاکیه شهریست بزرك نزدیك بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت ولطافت ابنیه وعمارت وبانیهٔ آن بلده دختر روم بن یقن بن سام بن نوح علیه السلام بوده ودر سواد انطاکیه سیصدوشصت برجست وجهة محافظت هر برجی درقدیم الایام چهارهزار کس از نصاری معین بوده انددرعجایب البلدان مسطوراست که در ازمنهٔ سابقه درون انطاکیه اصلا پشه نبوده و دربیرون آنمقدار پشه بود که اگر کسی دست از پنجره سور شهر بیرون کردی صدهزار پشه بردست وی چسبیدی ناگاه عمودی ازرخام که در آن بلده بود بشکست واز درون آن حقهٔ ازمس ظاهر گشت مالامال از تمثال پشه بعدازآن در داخل شهر نیز پشه پیدا شدودرانطاکیه موشی است که گربه ازصید آن عاجز شود .

بیت المقدس مهبط وحی ومحل توطن انبیاء بنی اسرائیل بوده وآن بلده بنا کردهٔ داود است صلواةالله علیه وسلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود درآن شهر تعمیر فرموده وحکایت عظم شان ورفعت مکان و وفور زیب وزینت بیت المقدس ومسجد اقصی درمجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج بتکرار نیست وشرف مسجد اقصی همین بس است که بر طبق آیت (سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها وانماها) از آن بقعهٔ متبرکه بعالم بالاعروج کرد درعجائب البلدان مسطور است که درزاویهٔ از زوایاء مسجد اقصی عصائی منصوب بود از آبنوس وهر کس دعوی کردی که از اولادانبیاست اورا گفتندی که آن عصا را مس نماید اگردعوی او بصدق اقتران داشتی اصلامتضرر نشدی والاصاعقهٔ ظاهر گشته آن مدعی کذاب را بسوختی.

شیراز همیشه دارالملك سلاطین سرافراز ومحل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده وآن بلدهٔ شریفه را در سنهٔ اربع و سبعین پسر عم حجاج بن قاسم بن عقیل السقفی بنا

فرموده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و عمارت اتصاف دارد و در بازار آن اطعمهٔ لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و لیمو و در زمان عضدالدوله دیلمی ازدحام خلایق در آن بلده بمرتبهٔ رسید که لشگریان را جای نشستن نماند بنابر آن عضدالدوله نزدیک بشیراز قصبهٔ ساخت و سپاه را در آن مقام که موسوم بفنا خسر و مشهور بسوق الامیر بود ساکن گردانید و اکنون آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدالست و آبش از قنوات جریان میبابد و بهترین آن کاریزها قنات رکن آباد است که رکن‌الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ مشعر بلطافت و عذوبت آن آب در دیوان خود ابیات دارد و این بیت از آن جمله است که بیت شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم ✿ عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است و در شهر شیراز از بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از آنجمله است و گویند که آن بقعه هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و قصبهٔ پشته‌الله اکبر که قریب ببلدهٔ شیراز واقعست مشهور است و صحت آن خبر بر السنه و افواه اهل سفر مذکور از غرائب آنکه در عجایب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائیست متصل بقریهٔ و قبر جاماسب حکیم آنجاست و برزبر آن قبر آهن پاره‌ها ریخته‌اند و هر کس که پارهٔ آهن از آنجا بر گیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن پاره را بجایش نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته همدران سال معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال بصری که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر میگذشت بعضی از نواب او را گفتند مناسب آنست که راه بگردانیم یا پیاده شده از قبر جاماسب بگذریم التفات بآن سخن نکرد و گفت هذا من فسادات العجم و همچنان سواره بگذشت و همان سال حسب الحکم دست از حکومت بازداشته فوت گشت.

اصطخر از بلاد قدیمهٔ فارس است و مشهور است که دارالملک سلیمان علیه‌السلام بوده است و بر طبق آیهٔ کریمهٔ (غدوها شهر ورواحها شهر) آنحضرت در بعلبک شام بودی و شام در اصطخر نمودی و آتشکدهٔ که فرومردن آن از جملهٔ علامات ولادت حضرت رسالت است صلی‌الله علیه وسلم در آن بلده بوده است و در بیرون آن شهر ابنیه عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر است هیکلی عظیم ساخته‌اند و پیوسته باد بر آن هیکل میوزد بنابر آن گویند که سلیمان علیه‌السلام بادرا در درون آن هیکل حبس کرده است (والعلم عندالله تعالی).

ابرقوه از مشاهیر بلاد فارس است در عجائب البلدان در سلک بیان انتظام یافته که از عجایب آنکه در درون بلدهٔ ابرقوه باران نبارد مگر اندکی و در بیرون شهر بدستور سایر امصار اقطار امطار در فیضان باشد و این معنی به سبب دعاء خلیل الرحمن است صلواة‌الله

علیه وعلی سایر الانبیاء والمرسلین الی یوم الدین).

الاقلیم الرابع این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و وسط معمورهٔ عالم ومسکن اشراف اولاد آدم است ومتوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت وسیرت افضل اولاد بشرند و بوفورحسن خلق ولطف طبع مظهراصناف فضل وهنروابتداء اقلیم چهارم ازمشرق از شمال بلاد چین بود پس براراضی تبت و خرخیر وختا و جبال کشمیر وبلغر و بدخشان وجنودبلاد یاجوج وماجوج گذرد پس بروسط بلاد ترك وشمال بلادهند ووسط بلدان طخارستان وامصار کرمان وفارس وخوزستان گذرد و بروسط دیار بکرو بلادعراق ودیارربیعه وشمال بلاد شام گذرد وآنجا بحرروم را قطع کند وبرجزیرهٔ قبرس وسقلیه وشمال بلادمصرو اسکندریه و بلاد باریقی وبلادافرنجه وطنجه بگذرد و بساحل بحرمحیط منتهی شودوبعضی ازموضع غریبهٔ این اقلیم برین موجبست.

خان بالیق دارالملك مملکت ختاست وبفسحت فضا ولطافت آب وهوا غیرت بساتین روح افزا چنانچه درجزواول ازمجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کردهٔ قبلا قاآن بن تولی خان است ونهری بزرك درسی گزعرض درمیان شهرجریان داردو نزدیك بکنارآنجوی جاده ایست که بدارالملك ماچین منتهی میشود وتمامی آن شارع راکه چهل روزراه است همه رابسنك فرش کرده اند وازدوطرف درختان بید وغیره نشانده چنانچه مسافران درسایه طی مسافت مینمایند وهیچ آفریدهٔ ازلشکریان وغیرایشان را زهره ویارا بنست که شاخی ازدرختان بشکند یا آسیبی ببرك آن رساند ودردوطرف آنراه قرای معمورهٔ مشتمل بر بتخانها ودکاکین بسیاراست وبعضی ازغرائب احوال و اطوار اهالی خان بالیق دربن حکایت که نوشته میشود مرقوم کلك لطف نگارمیگردد.

حکایت درمطلع سعدین مسطوراست که درشهورسنهٔ اثنین و عشرین وثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان که سردارایشان شادیخواجه بود برسالت ختای نامزد فرمود ومیرزا بایسنقرسلطان احمد وخواجه غیاث الدین نقاش را که از زیورفضل وهنر بی بهره نبودمصحوب آنجماعت ارسال نمود وبا خواجهٔ مشارالیه مقرر کرد که ازآنزمان که ازدارالسلطنهٔ هراة سفر کند تا هرروزیکه بازآید آنچه مشاهده نماید بی زیاده ونقصان درقلم آورد چنانچه از روزنامهٔ که خواجه غیاث الدین بموجب فرموده نگاهداشته بودبوضوح می پیوندد که ایلچیان شانزدهم ذیقعده سنهٔ مذکوره ازبلدهٔ فاخرهٔ هراة عازم ختای گشته بیست ودوم محرم الحرام سنهٔ ثلث وعشرین وثمانمائه بسمرقند رسیدند وآنجا توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش وامیر شاه ملك و شاه بدخشان بدیشان پیوستند وعاشر صفرازسمرقندبیرون رفته بیست وهشتم جمادی الاولی بجلگاه یلدوزایل شیر بهرام درآمدند وباآنکه آفتاب درسرطان بود درآن بیابان آب مقداردوانگشت یخ بسته بود واکثراوقات باران وژاله میبارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا دراواخرجمادی الاخر بشهرطوقان رسیدند واکثر مردم آن

بلده بت میپرستیدند و بتخانهٔ بزرك داشتند ودریکی ازصفه‌های بیت‌الصنم بتی بزرك نهاده میگفتند که‌این صورت شاکمونی‌است‌ودوم‌ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم درقراخواجه فرود آمدند ودهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی ایلچیان وعدد مردم ایشان رامفصل کردند و بیست و یکم همان ماه شادیخواجه ورفیقان را درشهرقامل اتفاق نزول افتاد ودر آن‌بلده سیدی فخرالدین نام مسجدی عالی‌درغایت تکلف و تزئین ساخته بودوقریب بآن بقعه عبدهٔ‌اوثان بتخانهٔ بزرك داشتند که براطراف وجوانب آن بتان بزرك و کوچك مصوربصوربدیع نهاده‌بودند وبردر بتخانه‌صورت‌دو دیوکه با یکدیگردرحمله بودند نگاشته وجوانی منکلی تیموربابری نام درغایت حسن وجمال درقامل بحکومت اشتغال داشت وازقامل روانشده وبیست وبنج مرحله پیموده دوازدهم شعبان درآن بیابان بکا وقطاس بازخوردندگویندکه آن گاوچنان بزرك‌وبا قوت میباشدکه نوبتی سواری رااز‌پشت زین ربوده مدتی برسرشاخ نگاهداشت‌**القصه** ایلچیان‌درچهاردهم شعبان‌بموضعی رسیدندکه ازآنجا تا سکجوکه اول شهرازشهرهای ختابست ده روزهمه‌راه بیابان بی آب بود وجمعی از ختائیان بموجب فرمان باستقبال شتافته درآن مرحله باشادیخواجه ورفیقان‌ملاقات نمودند وبیك روزدرمرغزاری‌نضارت آثارصفهٔ عالی ساخته سایبانها برافراختند وشیرها وصندلیها نهاده ازمأکولات گوشت قازومرغ وگوسفند وانواع‌میوه‌های خشك‌وتر برطبقهای چینی مرتب گردانیدند وبرزبر هر شیره نخلی بسته بودند و باصناف سبزی خوانها را آرایش داده و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو دادند ونسخه‌گرفتند که هریك ازایلچیان چند عدد نوکران دارند ومبالغه‌کردندکه‌زیاده نگویند وگفتند که‌هر کس که دروغ گوید اورا درپیش پادشاه ما اعتبارنماند وبازرگانانی که همراه‌ایلچیان بودنددرسلك نوکران ایشان‌انتظام یافته کمرخدمتکاری برمیان بستند وشانزدهم‌شعبان دانك داجی که حاکم سرحد بود طوئی عظیم مرتب ساخته ایلچیان را بیورت خود بردو ختائیان بدستوریکه معهود ایشان است مربع فرود آمده بودند طناب اندرطناب چنانچه هیچ آفریدهٔ بمیان ایشان راه نمی‌یافت مگرازچهاردروازهٔ‌که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند ودرمیان خیام‌ایشان فضائی بزرك بود ودروسط آن فضاءدکانی بلندکه ساحتش یکجریب بودساخته‌بودندوخیمهٔ بزرك دوتیره ختائی بر آنموضع وضع کرده ودامنهایش را برداشته وتالاری ازچوب وسایبانها بر افراخته چنانچه در آن یکجریب مطلقا آفتاب نمی‌تافت ودرزبرآن خیمه دوتیره صندلی‌داجی نهاده بودند واز چپ وراست دیگرصندلیهابود وایلچیان بجانب چپ‌نشستند وامراء ختائی برطرف‌راست قرارگرفتند وپیش ایشان‌تعظیم درجانب چپ زیاده است وپیش هریك ازایلچیان وامرا دوشیره نهادند دریکی قازومرغ وگوشت پخته ومیوهای خشك وترختائی و در دیگر

کلچها و نانهای خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب ودرپیش سایرمردم بعدد هریك یك شیره بود ودرمقابل کور که پادشاهی که برموضعی مرتفع نهاده بودند خمها وخمچهای چینی وصراحیهای خرد و بزرك بعضی نقره وبعضی چینی موضوع بودودرچپ وراست کور که مطربان واهل ساز ایستاده بودند وباتوغن و کمانچه و نی وتنبك وموسیقار وسنج وچهارپاره ودهل بنوازش درآورده وپسران صاحب جمال مانند دختران سرخی وسفیده برروی مالیده ومرواریدها درگوش کشیده بازی گریها کردند وازین فضای گشوده تا چهار دروازه سپاهیان جیبه پوش چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یکقدم پیش وپس نمینهادند ونیزه‌ها دردست داشتند وبعد خوردن طعام آغاز شرب شراب کرده امیردرسون که حاکم دیوان بود کاسه داشت وصندوق نخلبندی با وی میگردانیدند هرکس راکه کاسه داد شاخچهٔ ازآن برسرش زده مجلس را غیرت افزای فضای چمن ساخت وبازیگران ازکاغذ مقوی صورجانوران ترتیب کرده بودند وبرروی خود بسته چنانچه بهیچ وجه روی وگوش وگردن ایشان نمی نمود وبراصول ختائیان برقص اشتغال داشتند وبعضی ازپسران گلمدارطبقهای پرفندق وعناب وجوزوشاه بلوط مقشرولیموو سیرو پیازدرسرکه برورده وخربزه وهندانه بریده برکف نهاده بودندوچون امیری کسی را کاسه داشتی یکی ازایشان طبق خود را پیش آورده تا آنکس بهرنقل که مایل بودی تنقل نمودی ویکی ازبازیگران صورتی مشابه لکلك درغایت بزرگی ساخته بود چنانچه پسری دراندرون آن رفتی وآن لکلك باصول پای کوفتی **القصه** آنروزازصباح تا رواح بعیش ونشاط وفرح وانبساط گذرانیدند وهفدهم شعبان بچول و بیابان درآمدند وقطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند وقراول قلعه ایست درغایت متانت درمیان جبال واقع شده ویکراه بیش ندارد وایلچیان بدان حصار درآمده متوطنان آنجائی همه راشمردند ونام نوشتند بعدازآن قراول بسکجو رفتند ودریامخانهٔ بزرك که بردرشهربود فرود آمدند وختائیان آنجائی الاغان ورخوت آنجماعت را بتمام ستانده بدفتر بردند وسپردند ومایحتاج ایشان را ازماکول ومشروب ومرکوب ومفروش همه خوب ومرغوب مرتب ساختند وبرای هرکسی کتی ویکدست جامهٔ خوب ابریشمین ویك خدمتکارفرمانبردارمقررفرمودند وازآنجاتا دارالملك ختای درجمیع یامخانها ایلچیان رابرین نهج خدمت میکردند.

سجکو شهریست درغایت عظمت وسوری مستحکم برگرد آن کشیده و هیأتش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بربازارهای عریض چنانچه عرض هربازاری پنجاه گزشرع باشد همه آب زده وجاروب کشیده ودراکثرخانه‌های آن بلده خوك اهلی بود ودردکاکین قصابی گوشت گوسفند و خوك بهلوی هم آویخته میفروختند ودرآن شهر بازاروچارسوی بسیاراست وبرسرهرچهارسوئی طاقی ازچوب بسته‌اند درکمال زیب وزینت وکنگرها بران تعبیه کرده هم ازچوب ومقرنس ختائی درآن بکاربرده وبرفصیل سجکو

درهر بیست قدم برجی سر بوشیده ساخته‌اند وچهاردروازه برچهارر کن شهردر برابر هم گشاده وبا آنکه ازمیان شهرتا هردروازه مسافت بسیاراست امااز غایت راستی بازارها و کثرت مردم راه اندك مینماید و بر پشت هر دروازه کوشکی دوطبقه بنا کرده‌اند ودرین شهر بیت الصنم متعدد است وهر بتخانهٔ دروسعت قرب ده جریبست وتمامی صحن آنرا از خشت پخته تراشیده فرش انداخته‌اند و بردر آن بتخانه‌ها پسران صاحب جمال ایستاده‌اند و صلای عشرت و دخول در داده و از سجکو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختابست نود و نه یام بود همه معمور و آبادان هر یامی در بزرگی نزدیك بشهری و در میان هر دو یام چند قرغوی بود وقر غوعبارتست از خانهٔ که ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته درین خانه ده کس نشینند وآن منزل راچنان ساخته‌اند که قرغوی‌دیگر مینماید وچون‌حادثهٔ دست‌دهد مثلا اگراز لشگر بیگانه اثری بینند فی‌الحال درقرغو آتش کنند واهل قرغوی دیگراینحال رامشاهده کرده هم باین عمل قیام نمایند وعلی‌هذا القیاس تااشتعال آتش‌مرئی ایستادگان پایهٔ سریر اعلی گردد و بعد ازیکشبانه روزازافروختن نیران‌حالی که ازدارالملك تا آنجا سه‌ماهه راه باشد برسبیل‌اجمال‌معلوم کنند ومتعاقب اینصورت کی‌دقو مکتوبی ازشرح واقعه بدست یکدیگر داده بدرگاه رسانندو کی دقو کنایتست از خانه داری چند که در محل معین‌ساکن گردانیده‌اند ومامورند بآنکه اگرمکتوبی یاخبری بدیشان رسد فی‌الحال یکی دقوی دیگررساند تاآن قضیه باندك زمانی مفصلا بعرض‌پادشاه رسدوازکی دقوئی تاکی‌دقوی دیگرده‌مره است وهرشانزده مره یك فرسخ شرعیست وهر روز بنوبت ده‌کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که منسوبند بکی‌دقو همانجا اقامت ورزند وخانه‌هاساخته‌زراعت کنند وازسکجو تاقمجو که بلدهٔ‌دیگراست وبزرگترنه یام بود ووانك‌داجی که کلانترو داجیان‌سرحد است دربن‌شهرحکومت نماید ودرهریامی صدوپنجاه اسب و دراز گوش قریب شصت عرابه جهة ایلچیان می آوردند وپسرانی که اسبان را محافظت مینمایند موسومند بیاقوومتعهدان درازگوش رالوقوگویند وعرابه کشان راچقووا ین طبقه بسیار باشند وریسمان‌های عرابه بردوش گرفته بصوب‌مقصد کشند وهر عرابه درعهده دوازده کس است وهر چند درراه بارندگی وسرما باشدایشان ازعرابه کشیدن باز نمانند همه پسران خوش محاوره سیمین بدن مرواریدهای دروغین ختائی در گوش کشیده ومویها برسر گره‌زده واسبانی که برای ایلچیان آماده‌میدارند بازین‌ولجام وتازیانه باشد و باقویان بتعصب یکدیگر پیش پیش اسبان میدوند تا ازیامی بیامی دیگررسند ودرهر یامی جهة ایلچیان گوسفند وقاز ومرغ وبرنج‌وعسل وآرد وعرق وسیر وپیاز درسر که برورده وبقول دیگرآماده ومهیا باشدودر هرشهرایلچیان راطوی دهند ودر هرطوئی دیوانخانهٔ که آنرا دوسون گویند مرتب بودودر هردوسون اول پیش کور که روبجانب تختگاه پادشاه تختی نهند وپردهٔ آویزند وشخصی بهلوی تخت‌ایستاده باشد ونمدی

بزرك زیر پای انداخته بغایت پاك و پاکیزه و ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زده بسان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص که بر پهلوی تخت ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند که سه نوبت بعد از آن سر بر زمین نهد و ایلچیان را تکلیف کند که سه بار باین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر شیرهٔ خود رود و درة جو بتخانهٔ بنظر ایلچیان در آمد پانصد گز در پانصد گز و درمیان آن بتی خفتیده بطول پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور کله آن بیست و یك گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یك بطول گزی و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان در نظر آمد که کشیده بودند چنان متحرك که بیننده را گمان میشد که مگر زنده اند و بر دیوارها صورت گریهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن بتخانه عمارات بود مانند بیوت کاروانسرا همه پردههای زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته و در بن شهر خانهٔ دیگر ساخته بودند که اهل اسلام آنرا چرخ فلك میخواندند مانند کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر مقرنس ختائی و غرفهها و ایوانها پرداخته شده بود و بر گرد منظرها انواع صور غریبه بظهور آورده از آنجمله تختی ساخته بودند که پادشاهی بر آن نشسته و از چپ و راست آن خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن کوشك صور دیوان پدیدار بود که آنرا بردوش گرفته بودند و دور آن کوشك بیست گز بود و ارتفاعش دوازده گز همه از چوب تراشیده اما آنرا چنان تذهیب کرده بودند که میپنداشتی مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابهٔ بود و میلی از آن سردابه تا بالای کوشك تعبیه کرده بودند و یکسر میل را بر زبر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه که آن کوشك در آنجاست محکم ساخته چنانچه باندك حرکتی که آن میل را دادندی آن کوشك عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختان میبردند در بن شهر از ایشان ستاندند مگر شیر را که پهلوان صلاح الدین شیربان آنرا خود بدرگاه رسانید القصه ایلچیان هرچند بخان بالیق نزدیکتر میرفتند داروغگان و حکام و کلانتران یام در ازدیاد طوی مبالغه و اهتمام مینودند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال در کنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد و آن آب موازی رود جیحون است و به بیست و سه کشتی جسری بر آن بستهاند و آن کشتیها را به زنجیری که در سطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از هر طرف ده گز برخشکی گذشته بود و بر دو طرف آب دو میل آهن هریك بسطبری میان شخصی در زمین محکم کردهاند و زنجیرها بر آن استوار ساخته و کشتیهارا بقلابهای بزرك و زنجیرهای متعدده استحکام داده بودند و بر بالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان بی تعبی از قراموران بگذشتند و در آن طرف آب شهری بود در غایب فسحت مشتمل بر عمارات پر زیب و زینت و در آن بلده ایلچیان را زیاده از بلدان دیگر طوی دادند و در آنجا بتخانه عظیم بود چنانچه از سرحد ختای تا آنجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان در نیامده بود و

آنشهر سه خرابات داشت که درهریك دختران صاحب‌جمال نشسته بودند و زیبائی رخسار نسوان درآن بلده بمثابه‌ایست که بحسن آباد اشتهار یافته القصه چون ایلچیان ازآن شهر نیزروان شدند ازچند روددیگر عبور نموده دربیست وهفتم ذیقعده سنه ثلاث و عشرین وثمانمانه به‌بلدهٔ صدین‌قور نزول‌نمودند وآن‌شهر بغایت معظم بود محتوی برخلق بسیاروبتخانهٔ بزرك‌داشت وبتی جسیم درآن موضع بود ازبرنج ریخته ومطلا کرده پنجاه گز دربلندی وبرهمه اعضای اوصورت دستها بود وبر کف هر دستی هیأت جسمی وآن بت راهزار دست گویند وازمشاهیراصنام ختائیانست واین بت درعمارتی بدیع رفیع بر کرسی سنگی که درکمال غرابت تراشیده‌اند موضوع است ورواقها ومنظرها بر گرد این بت ساخته‌اند مشتمل برچندطبقه‌طبقهٔ نخستین از کعب بت گذشته ودوم بزانوی او نرسیده ودیگری اززانوی اوتجاوز کرده وبرین قیاس تاسرصنم وسرآن عمارت‌را بمقرنس درآورده‌اند وچنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی درمشاهده آن‌حیران میماندودر مجموع طبقات این‌عمارت ازدرون وبیرون توان گردید وچنانچه از سیاق سخن مفهوم میگردد این‌بت راایستاده ساخته ودوقدمش که طول‌هریك بده‌گز نزدیك است بر دو تیغه ریخته منصوبست ومیگفتند که مقدار صدهزار خروار برنج تخمیناًدرآن عمل‌صرف شده است ودیگربتان کوچك درآن‌بتخانه‌بود ازگچ که آن را رنك آمیزی کرده‌بودند وکوهها وکمرها ومغارها در آن کشیده وصورت رهبانان وبخشیان وجوکیان بران تصویر نموده که درچله نشسته‌اندوقچقار وبکه وببر وپلنك واژدها واشجار بقلم‌سحر آثار پدیدار کرده وبرجدر آن بتخانه صورتگریها در کمال حذاقت ومهارت بجای آورده ودرین شهر نیزچرخ فلکی بود بزرگتر وبتکلف‌تر ازچرخ شهرقمجو وایلچیان آنجا نیزطوی خورده ورحلت کرده صبح‌هشتم‌ذی‌الحجه سنهٔ‌مذکوره بدروازه‌خان‌بالیق رسیدند وشهری درنهایت عظمت وبزرگی دیدند چنانچه طول‌هردیواری یك‌فرسخ‌بود وچون درسور آن‌شهر معموراستادان بناکارمیکردند خواره‌بسیار بسته‌بودند ودر وقتی که ایلچیان بکنارخندق رسیدند هنوزدروازهٔ‌خان بالیق رانگشوده بودند وایلچیان را ازبرجی که بعمارت آن اشتغال داشتند بشهردربردند وبر در کریاس گردون اساس دانمیك‌خان که پادشاه بودفرودآوردند وبردرگاه مقدار هفتصدقدم بسنك‌تراشیده‌فرش انداخته بودند وخراسانیان پیاده ازآن فرش گذشته برهرطرف راه پنج پیل ایستاده دیدند خرطومها برراه داشته ایلچیان بدهشت‌تمام ازمیان آن‌پیلان گذشتند تابفضای‌در سرای پادشاه رسیدند وباآنکه هنوز تاریك‌بود قرب‌صدهزار آدمی آنجا مجتمع‌بودند ودرپیش کوشك دانمیك‌خان کرسی بنظر درآمد ارتفاع آن موازی سی گز وبر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته وبربالای آن‌طنبی ترتیب‌داده شصت‌گز در چهل گزودر پیش ستونها سه‌دروازه مرتب گردانیده ودروازهٔ میان ازچپ وراست بزرگتر واین‌میانه ممرپادشاه است وازطرفین خلایق آمدشد مینمایند وبر زبر کوشك

پشت دروازه کورکه وناقوس نهاده وآویخته وچند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کسی قدم بر تخت نهد وقرب سیصدهزار آدمی بهنگام روشنائی روز بردرگاه جمع گشتند و ودوهزار مغنی ومطرب حاضر آمده بر پای ایستادند ودوهزار نفر ازلشگریان تا چخ ودورباش وژوبین وحربه وخشت پولادو تبرزین ونیزه وشمشیر وگرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند وبراطراف وجوانب فضای کرباس خانها و صفهاوستونها درغایت عظمت ساخته اند وفرش مجموع ازسنك تراشیده بود **القصه** چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بربالای کوشك انتظار پادشاه میکشیدند کورکه ودهل ودمامه وسنج ونی وناقوس فرو کوفتند وآن سه دروازه راگشاده مردم بسرعتی تمام باندرون رفتند زیراکه دروقت دیدن پادشاه رسم ختائیان دویدن باشدوچون ایلچیان از آن دروازها درآمدند فضائی وسیع دیدند دلگشاتر ازفضای اول و کوشکی درغایت عظمت مشاهده کردند وهمان ساعت تختی آورده نهادند وآن سریر مثلث بود دراطلس زرد ختائی گرفته ودر آن سیمرغ واژدرودیگرصور نقش نمود وبربالای آن تخت کرسی اززر منصوب بود وازچپ وراست ختائیان صف کشیده ایستادند اول امراء تومان وبعدازآن هزاره وصده بترتیب وهریك از آنجماعت تختهٔ دردست داشتند بطول یك گزشرعی وبعرض موازی چهاریکی وچشم برآن تخته دوخته بطرف دیگر نمی نگریستند ودرعقب امرا افزون از مرتبهٔ تخمین و وقیاس جیبه پوشان ونیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه دردست داشتند صف زده درغایت استوا بایستادند ومجموع چنان خاموش بودند که گوئیا نفس نمیزدند وبعد ازساعتی پادشاه ازحرم بیرون آمدونردبانی ازنقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند تا پادشاه بالا رفته بران صندلی نشست میانه بالا محاسنش نه بزرك ونه خردومقداردویست سیصد موی ازمیان محاسنش چنان دراز که برکناراوسه چهارحلقه زده بود و ازچپ وراست تخت دودختر قمرپیکر بایستادند موی مشکبوی برمیان سر گره زده وعارض وگردن مکشوف وگشاده ومرواریدهای آبدار بزرك درگوش کاغذ وقلم در دست منتظر آنکه پادشاه هرچه گوید قلمی کنند وچون درحرم رود بعرض رسانند واگرحکمی تغییر باید کردآن خط را بیرون فرستند تا دیوانیان برآن موجب عمل نمایند **القصه** بعد ازنشستن پادشاه برتخت امرا ایلچیان را بابندیان بیکبارپیش بردند و پادشاه نخست برغوی بندیان و مجرمان پرسید وایشان هفتصد کس بودند بعضی دوشاخه برگردن وبرخی بسرتخته طولانی مقید سرهای ایشان ازسوراخهای تخته بیرون آمده وهر کس رانفری موکل بود مویش بردست گرفته مترصد آنکه پادشاه چه حکم کند دایمنك خان طایفهٔ از ایشان را بزندان فرستاده زمرهٔ را حکم قتل فرمود ودرجمیع ممالك ختای هیچ حاکم وداروغه مرخص بکشتن کسی نیست وهر آفریدهٔ که گناهی کندآن رابرتخته پارهٔ نوشته ازگردنش آویزند وحدگناهش را نیزقلمی کنند که درکیش کافری چه بود وبزنجیردو شاخه بسته بخان بالیق فرستند واگرفی المثل ازمکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد درهیچ

جا توقف نتواند کرد وچون درآنروزمهم ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزدیك تخت بردندو بمسافت پانزده گزدور نگاهداشتندو یکی ازامراازنوزده صحیفهٔ راکه‌مشتمل براحوال ایلچیان بود برخواند مضمون نوشته آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده ازپیش میرزا شاهرخ واولاد اوآمده‌اند وبرای پادشاه تبرکات وتنسوقات آورده تاسر ارادت برزمین عبودیت نهند ومنظور نظرالتفات کردند ومولانا حاجی یوسف قاضی که ازجملهٔ امرا ومقربان دایمنك‌خان‌بود وازدوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق بدومیداشت با چند نفرازمسلمانان‌زبان‌دان پیش ایلچیان آمدند وایشان راگفتند که نخست قامتهای خود راخم کنید وبعد ازآن سه‌نوبت سربرزمین نهیدایلچیان دوتاگشته سرفرودآوردند اما پیشانی برزمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی ومیرزا بایسنقروسایر شاهزادگان وامراء ایرانراکه‌درقطعهٔ اطلس‌زرد پیچیده بودند باشارت خواص‌دایمنك خان ایلچیان بدودست بلندگرفتند وقاعدهٔ اهل ختا آنست که هرچه متعلق بپادشاه گردد آن را در چیزی زرد پیچند و مولانا یوسف مشار الیه آن مکاتیب را از ایشان ستانده بخواجه سرائی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود و خواجه سراآن‌را بدست پادشاه داد وپادشاه مکتوبات را گشاده و ملاحظه کرده بازبخواجه سرای سپرد آنگاه دایمنك‌خان ازتخت فرودآمده بر صندلی نشست وسه هزار جامه آوردند هزار دکله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانید و از جمله ایلچیان هفت‌کس را نزدیك صندلی بردند برینموجب شادیخواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ وسلطان احمد وغیاث‌الدین ملازمان میرزا بایسنقر وارغداق ایلچی‌میرزا سیور غتمش واردون قاصد امیر شاه ملك وتاج‌الدین‌فرستاده‌شاه‌بدخشان واین جماعت‌بزانودرآمده دایمنك خان احوال میرزا شاهرخ ازایشان پرسید وبعدازآن‌استفسارنمودکه قرایوسف ایلچی میفرستد ومال ارسال مینماید گفتند آری وداچیان شمادیدندکه فرستادهٔ اوآمده بود وپیشکش واموال‌آورده‌دیگر پرسید که درآن ولایت‌نرخ غله‌گران است یا ارزان ونعمت اندك است یا فراوان جوابدادندکه نعمت وغله ازآن‌چه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل‌پادشاه باایزد سبحانه وتعالی راستست منعم‌حقیقی‌اسباب تنعم بسیار ارزانی‌داشته است دیگر گفت که درخاطرچنانست که ایلچی‌پیش قرایوسف فرستیم تا از ولایت اواسب‌آورند زیراکه آنجا اسبان خوب میباشند دیگرسؤال کردکه راه امن هست ایلچیان‌گفتندکه بفرمان شاهرخ سلطان آینده ورونده بفراغبال‌آمد شد مینمایند پادشاه‌گفت‌آن را دانسته‌ام اکنون شما ازراه دور آمده‌اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانیده‌بفضای‌اول بردندوپیش‌هرکس یکشیره نهادند ویك‌صندلی بآن منضم بود وچون از طعام خوردن فارغ‌گشتند بموجب فرمان بیامخانه رفتند ودر

آن‌جا بهر خانه کنی بتکلف و بستر و بالش اطلس و کمخاب و کوشکه وصندلی ومنقل و آتشدان وزیلوچها وحصیرهای نازك مرتب بود واز یمین ویسار آن کتهای خوردتر نیز بود وهریك از فرستادگان رابرین نهج خانهٔ مقررساختند ودیك وکارد وقاشق وشیره ترتیب کرده هرروز ده کس را یك سر گوسفند ویك قاز ودومرغ ودومن آرد بوزن شرع ویك کاسهٔ بزرك برنج ودو کلیچهٔ بزرك پرحلوا ویك ظرف عسل وسیروپیاز ونمك وبقول متنوعه ویك طبق نقل وچند خدمتکار صاحب جمال تعیین نمودند ودرصباح نهم ذی‌حجهٔ مذکوره تنقاول آمده ایلچیان را گفت برخیز بدسوارشوید که امروز پادشاه شمارا طوی میدهد وایشان برحسب اشارت بتقدیم رسانیده چون بدرگاه رسیدند ازدحام خلایق را بدستورروز اول دیدند وامرا ایشان را از فضای اول و دوم که تختگاه پادشاه است گذرانیده بکریاس سیم درآوردند صحنی بغایت وسیع وخوش هوا مشتمل بر فرشهای بدیع ازسنك تر شیده ودرپیش آن طنبی در شصت گز طول ودردرون آنخانه تختی بعظمت نهاده بودند ازقامت مردی بلندتر ودرسه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش ودواز یمین ویساروددوخواجه سرا نزدیك بآن تخت ایستاده کاغذ مقوی بردهان بسته بودند تا بن گوش وتختی کوچك درزیر آن تخت بزرك منصوب بود مانند صندلی اما گوشهای بسیارو پایه‌های غرابت آغاز داشته وازیمین و یسار آن تخت مانند عود سورها اشیاء مرتب بود مجموع ازچوب مطلا مولانا قاضی ایلچیان را گفت مدت هشت سالست که این تخت را ساخته‌اند و از آن چیزی نسوده وازچپ وراست تخت داچیان صاحب‌وجود ایستاده بودند مسلح ومکمل و نزدیك پنجره طنبی کور که بزرك نهاده بودند وقریب بآن شخصی بربالای صندلی بلند آرام داشت وپهلوی اواهل ساز صف کشیده ودرپیش تخت هفت چترهفت رنك منصوب بود و در بیرون طنبی قریب دویست هزارسلاح دارایستاده بودند ودری بود درپیش حرم سرای پادشاه وپرده بزرك بطناب ابریشمین از آن درآویخته بودندوسرهای طناب را دوخواجه سرا بر دست داشتند ومیان آن طناب را برپرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سرطنابرا کشیدندی آن پرده درهم پیچیده شدی ودربار گشتی **القصه** بعداز آنکه‌مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن دربیرون آمد وسازندگان بیکبار آغاز نواختن سازها کردند وچون برتخت قرارگرفت همه خاموش شدند وبربالای سر بادشاه درده گزارتفاع پردهٔ بسته بودند مانند شامیانه ازاطلس زرد وچهاراژدر که با هم درحمله بودند برآن بسمه زده وپس‌ازنشستن‌دایمنك خان برتخت امرا ایلچیان را پیش بردند تا پنج نوبت سرزمین نهادند آنگاه ایشان را بفضای اول برده درپیش شیره‌های طعام که آماده بود نشاندند وختائیان هرکس‌را تعظیم کنند درپیش‌اوسه شیره نهند وازآن فروتررا دوشیره وازآن نازل تر رایك شیره

ودر آن روزهزارشیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بوده وآش پادشاه را نزدیك بآن هفت چترملون درمحوطهٔ که ازاطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را پیش میبردند مطربان و مغنیان بیکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش که در حقه بزرك بود میرفتند تا نزدیك تخت و با آنکه در آن روز در هر شیره از اصناف اطعمه و اشر به بسیارموجودبودهر لحظه خوانسالاران آشهاو گوشتهای بره وقازومرغ می آوردند ودر پیش مردم مینهادند ودر آن روز پسران ودختران صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بتغنی وزمرهٔ بلعب وبازی اشتغال داشتند ودرصحن آن فضاچند هزار جانور پرنده مثل فاخته وقمری وزاغ وزغن وغیره ذالك بودند که ریزه‌های طعام ومیوه از یکدیگر میر بودند واز هیچکس نمیترسیدند وکسی نیزمتعرض ایشان نمیشد وآن صحبت ازصباح تا نمازپیشین امتداد یافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند وایلچیان مدت پنجماه درخان بالیق ماندند وهرروز علوفهٔ که درروز اول مقرر کرده بودند بی تنقص بایشان میرسید وچند نوبت در آن اوقات طویهای بزرك بوقوع انجامید ودربیست وهفتم محرم سنهٔ اربع وعشرین وثمانمائهٔ مولانا یوسف قاضی قاصدی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نواست وپادشاه باردوی نو در میآید وقولیست که هیچکس جامهٔ سفید نپوشد زیرا که درین دیار درماتم سفید پوشند وشب بیست وهشتم نیم شب تنقاول آمده ایلچیان را باردوی نو برد وآن عمارتی عالی بود بعد از آن که نوزده سال در آن کار کرده بودند باتمام رسیده بود ودر آن شب خلایق دردکاکین وبیوت و اسواق چندان فانوس وشمع ومشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمود واز ولایات ختای وچین و ماچین وقلماق وتبت وغیرذلك صدهزار در اردو جمع آمده بودند واز دربارگاه تا انتهای آن عمارت هزار ونهصد وبیست وپنج قدم بود ومجموع آن ابنیه ازسنك وخشت تراشیده ترتیب یافته بود وآن خشتها ازخاك چین پخته شده ودر آن روز دایمنك خان امراء اطراف راطوی داده تانصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در آن سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابر آن دایمنك خان بدستور معهود حکم شب چراغ نفرمود ورسم چراغ در آن دیار بر بن موجب است که دردرون کریاس پادشاه کوهی سازند ازچوب وروی آن چوب را بشاخ سرو پوشند و صدهزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بندند بروجهی که چون یکچراغ را برافروزند موشك بر آن ریسمان‌ها دویده بهرچراغ که رسد روشن سازد و بیك لحظه از بالای کوه تاپایان برافروزد واینشب چراغ هفت شبانه روز باشد ودر آن لیالی مردم شهر نیز دردکاکین وبیوتات چراغ بسیار روشن گردانند و پادشاه در آن هفت روز گناه بر

کسی نگیرد و بخشندگی بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد فرماید ودر روز سیزدهم صفر صباحی تنقاول آمد و ایلچیان را برده بر در کریاس اول نشاند وخلایق هر دیار زیاده ازصدهزار در آن فضا جمع آمدند ودر کوشك اول تختی مرصع نهاده بردند ودرها را گشاده وبعد از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر برزمین نهادند آنگاه تختی دیگر آورده دربرابر تخت پادشاه نصب کردند وسه کس دربالای آن تخت برآمده حکمی را که ازدایمنك خان صدور یافته بود وبرجائی مثبت گشته دو کس برداشتند ویکی بآواز بلند آن نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون بزبان ختائی بود ایلچیان فهم نکردند ومضمونش را ازمردم زبان دان چنان معلوم نمودند که دهم این ماه ازشب چراغ پادشاه سه سال گذشته وموسم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناه کاران و باقی داران دیوان رامطلق العنان گردانند که جرایم ایشان را بخشیدم مگر کسانی را که خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جانرود وبعد ازخواندن این نشان چیزی برسر بر لیغ داشتند برچربی زرد گرفته وحلقه بر آن تعبیه کرده وطناب ابریشمین زرد بر آن حلقه بسته وآن حکم رااز بالا فرو گذاشتند وچتر بربالای آن فرودمی آمد وخلایق ومجموع خوانندگان وسازندگان باسازها همراه آن ازفضای درکوشك بیرون آمدند وحکم را آوردند تاب‌امی که ایلچنان آنجا میبودند وازآن یامخانه سواد نشان را بولایات فرستادند ودرغره ربیع الاول دایمنك خان نه شنقار حاضر ساخته ایلچیان را طلبداشته گفت شنقار بکسی میدهم که برای من اسب خوب آورده است پس سه شنقار بایلچی میرزا الغ بیك که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد وسه بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنقر وسه بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ وفرمود که باید تاوقت رفتن شما این جانوران راقوشچیان ما نگاهدارند ودر سیزدهم ربیع الاولی دایمنك خان بشکار رفت ودرغره ربیع الاخری باز گشته ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند وبردر یامخانه ازمولانا یوسف قاضی شنیدند که اسب حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته وازینجهة غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را مقید بشهرهای شرقی ختامی برند لاجرم خراسانیان بغایت محزون شدند وروی باردوی پادشاه آورده چاشتگاه بمنزلی که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود رسیدند دیواری دیدند برگرد معسکر کشیده پانصدقدم درپانصد قدم که چهار قدم عرض وده گز ارتفاع داشت که دریکشب ختائیان آن را ساخته بودند وبرآن محوطه دودروازه نشانده وچون خاك دیوار راازهمانجا برگرفته بودند خندقی عمیق درگرد آن جدار پدید آمده بود و درمیان محوطه دوچتر مربع هریك بیست وپنج گز بچهار ستون برافراشته بودند وبر گرد آن خیمه‌ها وسایبانها ازاطلس زردزرافشان نصب کرده وچون میان ایلچیان وارد و موازی پانصدقدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف بایشان گفت پیاده شوید ودر همین

محل توقف نمائید تاپادشاه برسد وخودپیش رفت وچون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید ولیداجی وجانداجی رادرپایهٔ سریرایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان درمیان داشتند ومولانا یوسف باتفاق آن دومقرب سربر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند وبسخنان معقول خاطرنشان نمودند که تعرض آنجماعت موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن ممر نقصانی نمیرسد ودایمنك خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنوده آتش خشم راباب حلم تسکین داد ومولانایوسف مبتهج ومسرور نزدایلچیان آمده گفت ایزدعزوجل برشما غریبان رحم کرد وپادشاه گناه ناکردهٔ شما را بخشید آنگاه دایمنك خان سوار شدبراسب سیاه بلند چهار دست وپا سفید که میرزا الغ بیك فرستاده بود وعبائی زردزربفت بران انداخته ودو اختاچی ازچپ وراست وی میرفتند و پادشاه در آن روز قبای زرد زربفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخت وهفت محفه خرد سرپوشیده که دختران در آنجا بودند بر شانه گرفته ازعقب میاوردند ویك محفه بزرك را هفتاد کس بردوش گرفته می کشیدند و یك تیر پرتاب دوراز یمین ویسار سوار بسیار بیسال می آمدند وهیچ آفریدهٔ یکقدم پیش وبس نمی نهاد وازهرصف سواران تاصف دیگر موازی بیست قدم بود وچون پادشاه نزدیك بایلچیان رسید سربرزمین نهادند وایمنك خان ایشان راگفت سوار شوید و ایشان پای دررکاب آورده درموکب پادشاهی روانشدند وپادشاه شادیخواجه رانزدیك طلبیده بر سبیل شکایت گفت که تحفه وبیلاك واسب وجانور که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشد تاسبب مزید محبت گردد وحال آنکه اسبی که تو آوردهٔ از غایت پیری مرادرصیدگاه انداخت ودست من درد بسیار کرد شادیخواجه معروضداشت که این اسب یادگارحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکانست وجناب شاهرخی ملاحظه تعظیم بندگان این آستان کرده آن راارسال نمود واین عذر درجهٔ قبول یافته پادشاه شادیخواجه را تحسین فرمود بعدازآن شقاری طلب کرد ویك کلنك بپرانید و شنقار بروانداخت شنقار سه لگدزده کلنك رابگرفت وصندلی درزیر پادشاه نهادند تافرودآمد وبرصندلی دیگر نشسته هریك ازسلطان احمد وسلطانشاه رایك شنقار داد وبشادیخواجه عنایت نکرد وبازسوار شده روی بدارالملك نهاد و نزدیك بخان بالیق مردم بسیار بیرون آمده بودند وبزبان ختائی اورا دعامی کردند ودایمنك خان بتعجیل اسب میراند تابقصر سلطنت رسید ورابع ربیع الاخری بازتنقاول آمده ایلچیان راپیش بردوگفت امروز شمارا پادشاه سنکش میدهد یعنی بانعام خاص مخصوص میگرداند و چون آنجماعت بپای تخت رسیدند دیدند که پادشاه نشسته است وشیرها در پیش او نهاده اند وچون دایمنك خان ایلچیان را دید اشارت کرد تاشیرها رابیك طرف بردندوامرارا بسرشیرها

فرستاد وایشان شیره‌ها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله درشیرهٔ شادبخواجه ده بالش نقره بود وسی اطلس وهفتاد پارچه‌قلمی وطوقو ولووساو کپکی وپنجهزار چاو وجهة خاتون اوثلث اقمشهٔ مذکوره نامزد کردند وسلطان احمد و کوکچه‌وارغداق راهریك هشت بالش نقره‌وشانزده اطلس وطوقوولووساو کپکی وهریك راازین سه کس باخواتین نود وچهاروصله بود وهر کدام‌رادوهزار چاووخواجه‌غیاث‌الدین‌وارد و آن‌وتاج‌الدین بدخشی راهریك راهفت بالش نقره وشانزده‌اطلس وطوقوولووساو کپکی وقلمی ودو هزار چاووجهة هریك ازایلچیان میرزاالغ بیك که سلطان‌شاه وبخشی ملك نام داشتند هشت بالش نقره وسی‌جامه پادشاهی باآستر وبیست چهار قطعه قلمی وطوولـووساو کپکی ودواسب که یکی ازآنجمله زین‌داشت وصدچوبه تیرنی وبیست وپنج کبیـرسه پهلوی ختائی وپنجهزارچاودادند وجهة‌خاتونان ایشان نیزقماشها نامزد کردندوایلچیان اشیاءمذکوره راتصرف نموده بیامخانه بـاز گشتند مقارن آنحـال یکی ازخـواتین محبوبهٔ پادشاه فوت‌شد وجهة سرانجام یراق ظاهر نساختند ودرروزی که آنخبر شهرت یافت وداعیه نمودند که روزدیگر میته را بمدفن برند سخن مُنجمان راست شده از اثر برق‌آتش در قصرپادشاه که نوساخته بودند افتاد وبارگاهی که درطول هشتادگز بود ودرعرض سی گزومبتنی برستونهای رنگین تمام بسوخت وآتش ازآنجا بکوشکی که شصت‌گزدورتر بود رسید وحرمسرای پادشاه نیزاحتراق یافت وقرب‌دوبست وپنجاه‌خانه که متصل بآن بـود خاکستر گردید وآنشب تا نمازروزدیگرهرچند جهد نمودند آتش فرونننشست وپادشاه وامرا ملتفت بآن نشدند چه آن روزازروزهای نیك دین ایشان‌بود وبکاردنیا نمیپرداختند بعد ازآن پادشاه به بتخانه رفته تضرع بسیارنمود و گفت خدای آسمان برمن غضب فرمود وتختگاه مرا بسوخت‌وباآنکه‌من‌کاری‌بدنکرده‌ام وپدومادر را نیازرده وظلمی ازمن دروجود نیامده است وازین‌غصه بیمارگشت وبدین سبب‌معلوم نشدکه خاتون پادشاه راکه‌مرده بود چگونه دفن کردند آورده‌اند که درختای‌جهة‌مدفن خواتین معظمه کوهی متعین است وچون یکی ازایشان میرد بآن‌کـوه برده درسردابـه نهند واسبان خاصه‌اش را درآن کوه رهاکنند تا بسر خود چرا نمایند و دیگرهیچکس معترض آن‌اسبان‌نشودودرآن‌سردابه که بغایت وسیع‌میباشد بسیاری ازدختران و خـواجه سرایان را علوفهٔ پنجساله بلکه زیاده داده ساکن گردانند وبعدازتمام شدن قوت‌ایشان نیزهمانجا فوت شوند **القصه** هنوزپادشاه بیماربود که ایلچیان اجازت یافته درمنتصف جمادی‌الاولی ازخان بالیق بیرون آمدند وجمعی ازداچیان بـا ایشان همـراهی نموده بدستوروقت رفتن بهرشهروقصبه که رسیدند ایشان را طوی دادند ودریامخانهـا الاغ وارابه تسلیم نمودند تا درهفدهم ذیقعده بشهرسکجورسیدند وحکام ودیوانیان سکجو

هرچه در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بدفتر برده بودند بی زیاده و نقصان بدیشان رسانیدند ودر آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم وسلطان ومیرزا رستم که ازشیرازو اصفهان متوجه خان بالیق بودند بشادیخواجه ورفیقان دوچارخوردند وراه‌را بغایت نا امن نشان‌دادند بنا بر آن ایشان مدتی درسکجوماندند ومنتصف محرم سنهٔ خمس وعشرین وثمانمائه از سکجوروان شده وعمرانات و بیابانها پیموده بیست و یکم جمادی‌الاولی بقصبهٔ اندکان رسیدند واز آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیك راه سمرقند پیش گرفته سایر ایلچیان بطرف خراسان روانشدند واز آب آمو به گذشته غرهٔ رمضان ببلخ رسیدند و از آنجا بصوب هراة خرامیده‌در پانزدهم همان‌ماه تقبیتل قوایم سریر میرزا شاهرخ استسعاد یافتند واحوال را برنج مسطور بعرض رسانیدند .

طمغاج ازجملهٔ بلاد ترکست گویند که خاصیت آن سرزمین آنست که هرچند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید ودر بعضی از نسخ بنظردرآمده که‌در آن بلده دوچشمهٔ آبست یکی شیرین ودیگری شوروآب این دوچشمه دریك غدیر جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه دوجوی از آن غدیرجریان میابد که آب یکی شور است و از دیگری شیرین **کشمیر** چنانچه اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفر نامه مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده‌اند کشمیر ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ آن ملك طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوفست بجبال بلندکوه جنوبیش بجانب دهلی وبعضی‌دیگر ازبلاد هنداتصال دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان ومواضع خراسان وجبل غربیش پیوسته بمنازلیست که محل توطن اقوام اوغان‌میباشد وشرقیش منتهی میشود بمبادی‌اراضی‌ولایت‌تبت‌ومساحت‌طول آن عرصه آنچه هموارات ازحدشرقی تاجانب غربی نزدیك بچهل فرسخست وعرض آن از جانب جنوبی تاحد شمالی بیست‌فرسخ ودرنفس آندشت هموار که درمیان کوهسار وقوع یافته ده‌هزار قریه معمور است مشحون بچشمه‌های‌آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت ایاب وزبان‌زده عامهٔ خلایق آندیار آنکه درتمامی آنولایت از کوهستان وهامون صد هزار قریهٔ مزروع است واز امارت جودت‌آب وهوای کشمیر آنکه حسن‌رخسار ولطف شمایل خوبان آنجائی درالسنه وافواه ناظمان مناظم و انائی مثل گشته ودرآن معنی برزبان بلاغت بیان‌بعضی ازشعراء سخن آرا این رباعی گذشته **رباعی** شاه همه دلبران کشمیر توئی ✿ خرم دل آن سپاه کشمیر توئی آن حور که‌روح راسزد کش گویند ✿ کاندر کف پای ناز کش میر توئی ودر کوه ودشت کشمیر انواع اشجارمیوه‌داراست واثمارش بغایت‌خوب وسازگار واگرچه بسبب سردی هوا درآن ولایت‌میوه‌های گرمسیری مثل نارنج ولیموو‌خرما حاصل نمیشود ولیکن از

گرمسیرات نزدیك نقل میکنند ودروسط آنولایت شهریست بفرنام که تختگاه حکام آندیار میباشد وماننددجلهٔ بغداد نهری عظیم درمیان آن‌بلده جریان‌دارد وعجب آنکه چنان آبی فراوان ازیك چشمه ترشح مینماید منبعش همدران ولایتست واهالی کشمیر برآن نهر نزدیك به‌پنجاه جسر بسته‌اند وراه‌آمد وشدگشاده هفت‌جسر ازآنجمله در نفس تفراست واین‌آب بعدازآنکه ازکشمیرمیگذرد آن‌رابحسب مواضع‌آب دندانه و خمبه میخوانند وآن‌آب دربالای مولتان بآب‌چنان می‌پیوندد واز مولتان واچه‌گذشته درحدود نهته بدریای عمان‌میریزد وازدقایق حکمت‌الهی آنکه‌معمار صنع (والقینافیها رواسی) سوری‌ازراسیات جبال پیرامن آنفضای وسیع المحال کشیده‌که اهالی آنسر- زمین بسبب آنسورازماتم تعرض‌اعدافراغت دارند بی کلفت مرمت واندیشه‌آنکه بمرور زمان وآسیب‌باد وباران اختلال بآن راه‌یابد زیراکه معظم شوارع تمام آنولایت‌سه طریق است یکی بطرف خراسان وآنراهیست بسیارمضیق ودشوار چنانچه نقل اجمال واثقال ازآن راه برپشت دواب میسر نمیشود ومردمی که‌خواهند ازآن راه چیزی برند آنرا بردوش گرفته‌طی‌عقبات ناهموار نمایند تا بجائی‌رسدکه آنچه داشته باشند بر چهارپای بارتوان کرد وراهی که‌بصوب هندوستانست بهمین‌طریقه باشد و طریقی که به‌طرف تبت افتاده اگرچه ازآن دوراه آسان تراست اما درچند منزل علفی است زهردارو بسلامت بیرون بردن چهار پای از آن ممر بغایت دشوار (والله اعلم بحقایق الاموروالاسرار)

هرات واقفان عجایب اخبار وغرایب امصار درکیفیت بنای این بلده بهشت‌آثار و اسامی بانیان‌آنخطه فردوس مقدار اختلاف بسیار کرده‌اند وایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین‌مقام نیست لاجرم کلك‌سخن‌گزار برتحریر بعضی‌از روایات غریبه که درآن باب وارد شده‌اختصار مینماید(و منه‌الاعانة والتوفیق) ابوالحسن صفوانی باستاد خود روایت نموده‌که قائل کلمهٔ(انا مدینةالعلم وعلی بابها علیه من‌الصلوات اتمها وانماها) فرمودکه ایزدسجانه وتعالی درخراسان شهری داردکه‌آن‌را هراة خوانند وخضرالیاس وذوالقرنین آن بلده را بناکرده‌اند وازجناب‌اقدس‌آلهی برآن شهربرکت خواسته‌اند وازشیخ ابوالمظفرمحمد مالینی‌منقولست که‌گفت روزی بربارهٔ هراة نشسته بودم ودر احوال‌گذشته ازروی اعتبار تاملی‌میکردم ناگاه خضر علیه‌السلام برمن ظاهرگشت و پرسیدکه درچه‌کاری گفتم دراندیشهٔ روزگارنابادار آن‌جناب گفت ای محمد من‌این بلده را یاد دارم‌که بحری عظیم بود وبازدیدم که‌خشك‌شده وخاربسیار ازآن رسته بعدازآن مشاهده‌من گشت که کشت‌زاری‌شده‌وحالامی بینیم که شهربست بااین معموری وهم ازخضر (علی نبینا وعلیه‌الصلواةوالسلام)مرویست که‌زمین‌هراة دربای ذخاربود وجابی که‌اکنون

چهارسوق هراتست گردابی خطرناك چنانچه هرسفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طرفه آنکه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع بغرقاب فنا فرو میرود ع هرزمینی را بود خاصیتی درتاریخ هراة مذکور است که چون اسکندر فیلقوس بردارا استیلا یافته اورا بدارجزا فرستاد در حین طواف ربع مسکون بنواحی هراة رسید ودرآن زمان غیراز قهندز مصرخ درآن حوالی عمارت و آبادانی نبود لاجرم خاطر عاطر اسکندر مایل بآن شد که درآن منزل شهری حصین وحصاری متین طرح اندازد ومردم قهندز ازوهم آن که ایشان تکلیف بیکار نمایند اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که رضای ما باین بنا که درخاطر پادشاه کشور گشا گذشته مقرون نیست بنا بران اسکندر درتعمیر هراة متامل گشته درآن اثنا از نزد مادرش مکتوبی باو رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده که داعیه نمودهٔ که درخراسان بتعمیر شهری فرمان دهی ومردم آنجائی طریق اتفاق مسلوك نمیدارند باید که قدری ازخاك آن ناحیه پیش من فرستی تا براحوال متوطنان آنسر زمین استدلال نمایم واسکندر توبرهٔ خاك نزد مادر فرستاد آنضعیفه حکیمه فرمود تا آنخاك رادرخانهٔ تنك ساختندو بساطی برزبرش گسترده اعیان روم راطلبداشت وبرآن فرش نشانده رغبت اسکندررا ببناء آن شهر باایشان در میان نهاد فرقهٔ گفتند که تعمیر آن بلده بغایت بیفایده است وزمرهٔ جانب نقیض گرفته بر زبان آوردند که مناسب مینماید که آنچه مکنون ضمیر همایونست بظهور آید وآن شهر ساخته شود مادر اسکندر ایشان رااجازت انصراف داده گفت فردا بازآئید تا کرت دیگر درین باب مطارحه نمائیم وچون روز دوم حکما وعلماء روم بدرگاه حاضر گشتند ملکه آنخاك رااز آنخانه برداشته فرمود تاهمان بساط رافرش ساختند آنگاه آنجماعت را طلبیده سخن روز گذشته رادر میان آورد مجموع متفق اللفظ والمعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصوابست و بنای شهری چنین مستلزم نام نیك ومستوجب ادراك ثواب آنگاه مادر اسکندر نامهٔ بپسر نوشت مضمون آنکه از آن خاك استدلال کردم که اهالی آنسرزمین منقلب الرای ومتلون المزاج اند باید که درین امر باایشان مشورت ننماید وبعمارت اشتغال فرماید واسکندر بعداز مطالعهٔ نامهٔ ما در آغاز تعمیر آن بلدهٔ فاخره نموده بروجه دلخواه آنرا باتمام رسانید ودارالسلطنهٔ هراة از سوابق ایام وسوالف شهور واعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام ومسکن علماء اعلام ومامن طبقات امم ونزهتگاه طوایف بنی آدم بوده وهست غبار توتیا نثارش سرمهٔ دیدهٔ روشنان افلاك وزلال حیاض کوثرمثالش آبروی ساکنان خطهٔ خاك ساخت پاکش منبت الوان ریاحین وازهار واطراف بساتین طرب ناکش مغاك جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب خوشگوارش بمرتبهٔ که هوای اردی بهشتی ازسخالت آن قطرات شبنم بجای عرق

فرو باریده واعتدال هوای روح افزایش بمثابهٔ که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بهر سود و یده سواد روشنش از روضهٔ ارم دلگشای‌تر و شمال گلشنش از فوایح مشك ختا عطر ساتر **نظم** چو باغ ارم ساحتش دلگشا ✿ چو صحن فلك عرصه اش جانفزا ـ مروح صبا از نسیم گلش ✿ معطر هوا ازدم سنبلش ✿ درختانش طوبی صفت سر بسر ✿ بر آورده بر اوج افلاك سر میوه‌های لطافت آئینش شیر بن‌تر از شیرهٔ جان وسبزه های صحن بساتینش دلفریب تر ازخط عذار جانان **مثنوی** چوخط بتان سبزه‌اش دلفریب ✿ عذار بساتین ازو دیده زیب بو دعطر گلهایش آرام دل ✿ شود حاصل ازمیوه‌اش کام دل وابن بلدهٔ جنت صفات درزمان فرخنده نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسید و درایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بیشتر ازپیشتر بقاع خیر احداث یافته زراعت وعمارتش در افزود و بیمن همت آن پادشاه وافر مکرمت وارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آذین محتوی برقصور دلپذیر صفت نضارت وتعمیر پذیرفت ودرآن دیار کثرت خلایق ووفور بدایع مواضع بدرجهٔ انجامید که ساحت کوه و دشت سمت تضایق گرفت وفی الواقع درآن اوان ازقریهٔ باشتان تا ساقسلمان که چهار فرسخ مسافتست درطول واز درهٔ دوبرادران تا پل مالان که قریب دو فرسخ است درعرض تمامی فضای صحرا و بیابان باغ و بستان حظیره و گلستان شده بود واز کثرت بقاع دلکش ونزاهت عمارات فردوس وش آنعرصهٔ وسیعه غیرت افزای طارم فیروزه گون گردون مینمود بلکه ازقصبهٔ کوسویه تا اوبه که سی فرسخست باغات وحظایر و قصور و بلوکات این بلده ستوده مآثر بیکدیگر اتصال داشت وهرجهان دیدهٔ که در فصل بهار بر آن موضع نضارت آثار عبور مینمود بهشت عدن را در دار دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانهٔ موهوم میپنداشت **رباعی** همه در خرمی بسان بهار ✿ گشته در دیده‌ها بهار نگار ازسپهرش برفعت آمده ننك ✿ وز بهشتش بنزهت آمده عار وچون ایام رعیت پروری سلاطین تیموری درخراسان باختتام انجامید وآن مملکت به محمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه ازضمن حکایات سابقه مستفاد میشود ویرانی تمام بعمارت بقاع خیر وباغات و بساتین راه یافت و بواسطهٔ وقوع ظلم وتعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا بیمن معدلت درمشخانی وفرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی حضرت ممالك پناهی حبیب الهی باردیگر سواد هراة بغایت معموری و آبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات وگلزار مراد اصحاب متمنیات از رشحات سحاب عاطفت و احسان ناضر وریان گردیده مضمون همایون بلده طیبه و رب غفور درشان او صادق می آید و فحوای راحت افزای ع روضة ماء نهرها سلسال وصف بساتینش را ادامینماید وازجملهٔ نوادرعمارات ظاهر دارالسلطنهٔ هراة جسریست که بر آب هراة رود بسته‌اند و

آن جسر را پل مالان گویند وپل مالان مبني است بربیست وشش طاق که ازخشت پخته وگچ وآهك ساخته شده ودرهیچ یك ازتواریخ هراة مذکورنیست که بـانی آن جسر کیست وآنچه ازالسنه وافواه استماع می‌افتد آنست که ضعیفهٔ بیوه آن پل را بنا کرده و درین حین که خامهٔ بلاغت آئین بتحریر لفظ مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید مثبت گردید نقلست که درایام حکومت عبدالله بن طاهر جماعتي ازمجوس درهـراة متصل مسجدی آتشکدهٔ داشتند وچون جزیه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی ازواعظان که درقریهٔ مالان بنصیحت طوایف انسان میپرداخت دراثناء مجلس وعظ گفت که درین شهراسلام ضعیف است زیراکه مسجد وآتشکده پهلوی یکدیگر واقع‌شده واهل اسلام دردفع اینصورت اهمال وتغافل مینمایند ازشنیدن این سخن نایرهٔ عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر شبی آن مسجد وآتشکده را خراب ساختند و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجدو آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون صباح ازخواب غفلت سر بر آوردند وازمسجدقدیم وآتشکدهٔ خویش نشان ندیدند دود حیرت بروزنهٔ دماغ ایشان تصاعـد نمود وحقیقت حال را معلوم کرده ازهراة بنیشابور رفتند ونزد عبدالله دادخواهی نمودند وعبدالله بن طاهر جمعی ازمردم امین را جهة تحقیق آن قضیه بهراة فرستاد چهارهـزار پیر معمر ازنفس هراة وتوابع مجتمع گشتند وگواهی دادند که مدة‌الحیوة ایـن مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده‌ایم وقبل ازین دراین موضع نه آتشکدهٔ بود ونه مسجدی دیگر وامناء عبدالله دست ازهرویان بازداشته آن گواهان درادا‌ء آن شهادت ثواب طمع کردند وازنوادر مواضع توابع هراة یکی آنکه قریب بالنك داغی که درپنج فرسخی آن بلده است کوهی است که درآن شکافی عظیم ظاهر گشته بصورت صفهٔ که گنجایش پانصد کس دارد وپیوسته ازسقف آن صفه آب میچکد بنابرآن حوضی کوچك دربرابـر موضعی که آب ازآنجا مترشح است ساخته‌اند وسابقاً احیانا ماهی بزرك درآن حـوض مرئی میشد ومیان مردم شهرتی داشت که هرکس حاجتی داشته باشد چون درآن حوض نگرد اگر آن ماهی را به بیند حاجتش رواگردد والان آن موضع بغار خواجه عباس مشهوراست وپیوسته برسم سیرمردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور میمنت وکثرت زیب وزینت مسجد جامع هراة وسایرعمارات این بلده نزهت آسمان دررسالهٔ مآثرالملوك وخاتمهٔ خلاصة‌الاخبار صفت بتبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت انجام بتعداد و توصیف آن بقاع نپرداخت وعنان بیان را بصوب ذکر بعضی دیـگر از بـلاد اقلیم رابع معطوف ساخت .

جیلان ولایتی است مشتمل برجبال سپهر آثاروعقبات بسیارودرشوارع اطراف وبیشه‌های آن تشابك اشجار بمرتبه‌ایست که مسافرشمال وصبا ازفرود وفرازآن افتان و

خیران میگذرد وآب تیزرفتار با وجود طبیعت سیال ازهیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیبرد بیت به پیرامنش بیشه‌های خدنك ✿ بهم بر شده شاخ برشاخ تنك وچون آنولایت متصل بدریاست ودردشت وجبال آن فوران چشمه‌های آب بلا انتها پیوسته درهوای فضای آن ابرچون کف ارباب کرم گوهر باراست وتواتر اقطارامطاردر آندیار درلیل و نهارزیاده ازسایر بلاد وامصارو مملکت گیلان منقسم بدوقسم است قسمتی لاهجان وتوابع آن وقسمتی رشت وفومن ولواحق آن ودرهریك ازاین دو ولایات حاکمی علیحده است و اطعمهٔ گیلانیان دراغلب اوقات واوان از برنج وماهی و کباب وگوشت مرغ ترتیب میباشد وخوردن گوشت گوسفند وسمیات درآنولایت ضرر بسیار میرساند گویند که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد وکارمردم باضطرار انجامد اگر درشب آواز شغال شنوند ومتعاقب آن سك بانك کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا منکشف شود زکریا بن محمد بن محمود قزوینی درعجایب البلدان آورده که این حکایت را شنوده بودم وقبول نمینمودم تا آنکه بآنولایت افتادم و بکرات اینمعنی را مشاهده کردم و دانستم که مطابق واقع است .

آذربایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره وقصبات موفوره و دارالملك آنولایات تبریزاست وتبریز بعقیدهٔ صاحب نزهت القلوب ومؤلف عجایب البلدان ازاقلیم چهارم است وبزعم راقم تقویم البلدان ازاقلیم پنجم دریکی ازکتب معتبره بنظر درآمده که تبریز را زبیده خاتون که منکوحهٔ هارون الرشید بود بنا نمود وبعد از چند گاه بزلزلهٔ انهدام بمبانی آن بلده راه یافت و متوکل عباسی بتجدید عمارت آن پرداخت ودرایام دولت القائم بامرالله فی رابع عشر صفر سنهٔ اربع وثلثین واربعمائه ابو طاهرمنجم شیرازی تبریزیان راگفت که امشب بجههٔ زلزله آفتی عظیم بساکنان اینشهر میرسد بنا بران داروغه بخروج مردم ازدیوار بست تبریز فرمان داد زمرهٔ انقیاد حکم کرده فرقهٔ بموجب کلمهٔ کذب المنجون دربالکعبه عمل نمودند وبحسب اتفاق درآنشب زلزله‌واقعشده بیش ازچهل هزار کس درزیر خاك ماوی گزیدندوروزدیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون دربن ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز بزلزله خراب نشود واستادان بنا درآن ساعت بنیاد کرده بعد ازآن بواسطهٔ زلزله انهدام بمبانی آنخطه راه نیافت و درزمان هلاکوخان واولاد او تبریزدارالسلطنه گشته چندان عمارات عالیه درآنجاساخته شد که شرح آن تیسیر پذیر نیست ودربن تاریخ یعنی سنه ثلثین وتسعمائه هجری بیمن معدلت نواب کامیاب شاهی تبریزمعمورتربن بلاد ربع مسکون است وبواسطهٔ وفورعمارت و وزراعت غیرت افزای فضای چرخ بوقلمون گوئیا کلمهٔ (ادخلوها بسلام آمنین) آیتی است

در شان آن و کریمهٔ (جنة عرضها السموات) کنایتی است از فسحت ساحت جنت نشان آن **نظم** آب حیوانست آبش یا زلال سلسبیل ☆ عرصهٔ چرخست صحنش یا بهشت جاودان آب باد اوست چون باد مسیح و آب خضر ☆ باد جانبخشش چوجان و آب دلجویش روان و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر اثمار اشجارش در لطافت رشك میوه بوستان جنان اما هوایش درزمستان بغایت سرد میشود چنانچه در بعضی از سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبه میرسد که دوسه ماه مردم بسهولت تردد نمی توانند کرد بنا بر آن تبریزیان آذوق وسایر ضروریات انفصل را درخانه‌هائی که درزیرزمین ساخته‌اند ترتیب مینمایند و در وقت دم سردی دی درآن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند درصباح هرکس با ایشان سخنی گوید جواب درشت شنود و بعد از پیشین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت و متکبر باشند و بسرعت خلل بمبانی محبت و مودت ایشان راه یابد بناء علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده **رباعی** هرگز نشود بطبع تبریزی دوست ☆ مغزند همه‌جهان و تبریزی پوست آن را که بدوستی نیابی صادق ☆ گو نیز عزیز بست که تبریزی خوست و مولانا همام‌الدین تبریزی درجواب این رباعی فرماید **رباعی** تبریز نکو و هرچه زانجاست نکوست ☆ مغزند مپندار تو ایشان را پوست با طبع مخالفان موافق نشوند ☆ هرگز نشود فرشته با دیوان دوست.

اردبیل ازین حیث که مسکن زبدة الاصفیا و قدوة الاولیا صفی الحق والحقیقة و الدین قدس سره و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی آدم است و اردبیل بعذوبت ماء و لطافت هوا موصوفست و بکثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف درعجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمیناً و در متانت بمثابهٔ که آهن بر آن تاثیر نمیکند و هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند آن سنك را برگاوی بار کرده بشهر میبرند و مادام که آنحجر درآن بلده باشد قطرات مطر درفیضان بوده و چون آنرا بازبه بیرون نقل کنند باران تسکین یابد و حالا اردبیل در کمال معموری و آبادانیست و ملجاء و مامن اشراف طوایف انسانی درمشاهد عطرسا و مراقد جنت آسا زبدة الاصفیاء مشارالیه و ذریت امامت منزلتش پیوسته خوان احسان گسترده‌اند و همواره سدنهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام درداده **بیت** درضیافتخانهٔ خوان نوالش منع نیست ☆ در گشاد است وصلا درداده خوان انداخته.

ساوه ازمشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو و نماء بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت مالامال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و

اعتدال دامن خاکش در نظافت پاکتر از آستین مریم وسنگریزه‌های آبش از غایت جودت غیرت عقود لالی یم و آن بلدهٔ فاخره را همین شرف بسنده است که منشاء ومولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالك خراسان را بعد ازآنکه صفت وادی غیرذی زرع گرفته بود درخضرت ونضارت رشك نگارخانهٔ چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته ومعمار رای عالم آرایش بتقویم دعایم دین مبین وتاسیس قوایم ملت خاتم النبیین پرداخته ازمائرطبع نقادش مهام ناظمان سخنوری درسلك نظام منتظم و از میامن تدبیر اصابت پذیرش امورصاعدان مصاعد رعیت پروری بروجه مراد ملتیم **نظم**
مشتری عقل دور بین ترا☆در بدونیك پیشوادانند ماه عالم نورد درشب تار☆رای تومشرق رجادانند یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرورجم اقتدار معالی دستگاه (کریماً للدنیا والدین ملاذاللفقراء والمساکین) **بیت** حبیب الله آن عالی مقامی☆که عدلش داد عالم را نظامی عمت مآثر نصفة وشاعت میامن رافته وچون فاتحه خاتمهٔ مجلدات ثلثهٔ حبیب السیر بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده از ین بر تحریر مدح و ثنایش اقدام نمینماید و ابواب تقریر غرابت کوهی راکه درحدود ساوه‌است میگشاید درعجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یك تیر پرتاب برآن بالا روند ایوانی بزرك که گنجایش هزار کس داشته باشد بنظر درآید ومتصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنك بیرون آمده است بسان پستان نسوان و ازسه پستان پیوسته آب ترشح مینماید وازچهارم اصلانم مرئی نمیشود ومتوطنان آندیار گویند که درازمنهٔ سابقهٔ ازآن پستان نیزآب بیرون میآمده اما چون کافری آنرا مکیده است آب آن خشك گشته وبر در این ایوان سوراخی است که بعضی از ممر آن گشاده است وبعضی تنك وزعم اهل ساوه آنست که هرفرزندی که رشید باشد درآن منفذ در تواند رفت واگر اورارشدی نباشد درآنجا مجال دخول نیابد (والعلم عندالله تعالی).

قزوین در سلك اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است ومؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده درشأن آن بلده احادیث روایت کرده‌اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان فضیلت آثار بصحت نه‌پیوسته ودرآن بلده باغات وبساتین موفور است ومردم آنجائی بصفت مروت وانسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهرقزوین مقبرهٔ علیحده دارد وچون دواب ایشانرا وجع البطن عارض شود آنجا برندودرجانب راست وچپ آن موضع بگردانند تاآن دابه‌ازآن الم نجات یابد.

قم شهریست بزرك درمیان ساوه واصفهان ودرایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجائی راازمار وکژدم اصلا ضرر نمیرسیده و در آن ناحیه

کوهیست که از بسیاری حیات وعقارب صعود بر آن امکان ندارد درعجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بوی ندهد و نزدیك بآن شهروادی است که آنجا یوز بسیار باشد .

نهاوند شهریست قدیم وزعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش دراصل نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم وهر کس راغایبی باشد ویامریضی وخواهد که ازخاتمت حالش وقوف یابد نزدیك بآن سنك رود و به نیت استکشاف احوال آن کس شب آنجا بسر برده البته سرانجام مهمش رابخواب بیندواین معنی تخلف نکند.

همدان شهری عظیم الشان وبلدهٔ رفیع البنیان است هوای خوب وآبی مرغوب دارد درعجایب البلدان مسطوراست که درازمنهٔ سابقه هوای همدان درغایت سردی بوده وبك نیزه وار درآندیار برف می افتاده سلیمان علیه السلام صخره جنی راگفت که حیلتی ساز که شدت برودت وکثرت بارندگی دربن سر زمین کمتر شودوصخره شیری سنگین ساخته بطلسم وبسیاری سرما وبرف را ازهمدان مندفع گردانید وبعضی ازفضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور ازجملهٔ اعمال بلنیاس حکیم است (والله اعلم بصحته).

شهرزور نزدیك بهمدانست ودرآن بلده تاکی است که سالی انگور بارآورد وسالی دیگر میوهٔ سرخ رنك که در بزرگی موازی جوزیست ومشهور چنانست که در شهرزور رمدوآبله قلیل الوقوع باشد .

نینوی برشرقی دجله بغداد نزدیك بموصل واقعست صاحب تحفة الغرایب گوید که در نینوی طاحونه ایست تمامی آلات وادوات آن مجسم ازسنك وچون آسیابان خواهد که آن آسیا ازگردش بازایستد برزبان راندکه اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد وهرگاه آسیابان ازشغلی که داشته باشد فراغت یابد گوید ازمهم خود فارغ گشتم بازآسیا درحرکت آید .

بغداد بعقیدهٔ صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست وبعضی دیگر ازواقفان مسالك ممالك آنخطه راازجملهٔ بلاداقلیم ثالث شمرده اند وچنانچه درمجلد دوم مرقوم قلم خجسته رقم گشت بغداد راابوجعفر منصور دوانیقی بنانمود ومبلغ هژده هزار دینار درعمارت آن بقعه صرف فرمود مشهوراست که نوبخت منجم جهة بناء بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع راقوس نهاد وبعرض منصوررسانید که این طالع دلیل است بروقوع وفور عمارات وطول بقاع واجتماع خلایق درین شهروایمن بودن متوطنان اینجائی ازتعرض اعدا وبهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگزفوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد ومنصور مسرور گشته گفت الحمدلله علی ذالك وفی الواقع اکثراین احکام موافق تقدیر افتاده زیاده

ازپانصد سال دارالسلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود واکثر خلفا درغیر آن شهر ازعالم رحلت نمودند زیرا که منصور در بئر میمون وفات یافت ومهدی درماسبندان وهادی در عیسی آباد ورشید درطوس وامین درساریه که موضعی است درشرقی بغداد ومعتصم و واثق و متوکل ومستنصر درسامره وقس علی هذا نقلست که در بغداد در کنار دجله زمینی است موازی صدگز درصدگز هرجامهٔ که آنجا شویند بغایت پاکیزه وباطراوت شود ودرسایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان‌مثابه لطافت وطراوت نیابد وچون وجه تسمیه وسایر حالات بغداد ازضمن حکایات گذشته بوضوع میپوندد درین مقام سلوك طریق اختصار مناسب نمود (وهو الغفور الودود)

الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم زهره است و عامهٔ متوطنان آنجائی سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته بروسط بلاد ترکستان وماوراءالنهر گذرد وآنجا جیحون راقطع کند وبرشمال بلاد خراسان وسجستان و کرمان وفارس ووسط بلادری وشمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه و وبلاد روم وجزایر یونان گذرد پس برجنوبی عیکل‌الزهره ومیان بلدان‌اندلس گذشته ببحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از بلاد غریبهٔ اقلیم خامس بر این موجبست که مسطور میشود.

سمرقند دارالملك بلاد ماوراءالنهراست ودر نفس شهر آب روان واشجار میوه‌دار فراوان باشد وآن بلده درزمان حضرت صاحبقران امیرتیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بودچنانچه ازاکثر بلادربع مسکون بمزید عمارت وجمعیت ممتاز ومستثنی مینمود دربعضی ازکتب مسطور است که درقدیم‌الایام درعرصهٔ سمرقند قلعهٔ بودمسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آنقلعه منهدم گشت گرشاسب بدانجا رسید ومقارن وصولش زلزلهٔ واقع شده دیواری که از ابنیهٔ قلعه باقی مانده‌بود بیفتاد وگنجی عظیم پیدا آمد وگرشاسب از آن گنج تجدید عمارت آنقلعه کرد وگشتاسب بن لهراسب نیز در ایام سلطنت خود درتعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد وچون نوبت‌جهانگیری باسکندررسید درآن عرصه شهری بزرك معمور گردانید ودروقت تسلط ملوك طوایف سمرنامی که از اقرباء تبابعه یمن بود برماوراءالنهر استیلا یافته آن شهررا ویران ساخت ومردم آن ویرانه‌راسمر کند گفتند واعراب این‌لفظ رامعرب ساخته نام‌آنخطه برسمرقند قرار یافت (والله‌اعلم بحقیقة‌الحال).

روم مملکتی استدرغایت‌وسعت مشتمل برصنوف نعمت ودراطراف آن بلادمعادن زر ونقره بسیار باشد دریکی ازکتب بنظررسیده که درروم حصنی است ودر آنحصار خانه که‌صورت فرسی بریك‌دیوار آن نقش کرده‌اند که ساعت بساعت خودرا حرکت‌میدهد

ودرمسالك الممالك مسطور است که ملوك روم راخانهٔ بودی مقفل وهیچ یك از قیاصره آنرا نگشودی بلکه قفلی دیگر اضافه نمودی تابیست و چهار قفل بردر آنخانه جمع آمد وچون نوبت حکومت بآخرین ملوك روم رسید اورا دغدغه شد که آن قفلها را بگشاید وحقیقت حال آنخانه‌را معلوم نماید وهرچند اساقفه وعلماء نصاری اورا ازین حرکت مانع آمدند بجائی نرسید وچون درآنخانه راباز کرد تمثالی چند دید برهیأت اعراب بعضی شترسوار و زمرهٔ بر اسب نشسته وبحسب اتفاق همدران اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند وآن بلاد رامفتوح گردانیدند .

کماخ حصاریست دربلاد حدود روم برروی سنگپارهٔ بلند تعمیر پذیرفته وغایت استحکام واستواری آن‌دراطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرایب آنکه در آنسر زمین هرسال درفصل بدیع آثار بهار سه‌روز متعاقب طیورصغار بجثه گنجشگی از هوا برزمین فروریزند ومردم آنهارا بگیرند ونمك سود کرده در اوانی وظروف ذخیره سازند وازآن طیور هرچه‌دران سه‌روز گرفتار نشود جناحش بزرك شده پرواز نماید .

قیصریه شهری بزرك است دربلاد روم بردامن کوهی افتاده سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی‌سور قلعهٔ آنرااز سنك‌تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم درقیصریه حمامی‌ساخته بود که بمجرد افروختن چراغی گرم‌میشد .

یونان ولایتی است متصل بروم ومولد و منشاء اکثر حکماء آنسر زمین بوده است درعجایب‌البلدان مذکوراست که‌هر کس دریونان‌چیزی حفظ کند هرگزازخاطرش فراموش نشود وهر کس چیزی فراموش کرده باشد چون‌بدانجا رسدبیادش‌آید .

ارمینیه ناحیتی است در میان آذربایجان وروم بر بسیاری از غرایب و عجایب اشتمال دارد ودرعجایب‌البلداق درتحفة الغرایب منقولست که در ارمینیه آتشکده‌ایست سطح آن از ساروج‌ومیزابش ازمس‌ودرزیر ناودان حوضی است بزرك از سنك رخام ودرآن آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشك سال شود آن جماعت در آن خانه آتش افروزند وسطحش را بآب نجس معنسول سازند چنانچه آب از میزاب درآن حوض ریزد پس آن آب را از حوض بر گرفته براطراف آتشکده باشند وهنوز درین شغل باشند که ابر درهوا پدید آید وچندان باران بارد که سطح آتشکده وحوض ازآب نجس شسته شود وازآب پاك مالامال گردد

اندلس مملکتی‌است‌عظیم درجانب مغرب مشتمل برعجایب وغرایب درعجایب المخلوقات‌مذکوراست که درآنولایت برسر بیابانی که‌آن را بادیةالنمل خوانند بطلسم اسبی ومردی‌ساخته‌اند وروی‌آنرا بآبادانی کرده هرکه خواهد که ازآن مرد بگذرد بدست‌اشارت کند که‌مگذر اگر روندگان بدان‌ملتفت نشوندو بگذرند درآن‌صحرا مورچگان

باشند هر یك برابر سگی و آن مردم را هلاك سازند و همدران دیار کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتونی و چشمهٔ و در سالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند وهم در آن روز آن درخت بردهد و آن مقدار زیتون حاصل شود که تا یکسال وجه معاش اهل کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهة تداوی در ظروف کنند و نگاهدارند .

شنتره شهریست در اندلس بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل میشود که دور آن سه شبر باشد و شنتره را در سنهٔ اربعین وخمسمائه کفار فرنك متصرف گشتند .

تفلیس. مدینه ایست در غایت حصانت در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یك جانب آواز اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجائب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش هوابش در غایت حرارت مینمود زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمه‌های گرم ساخته بودند و آن حمام باهل اسلام اختصاص داشت و کفار بدانجا در نمیتوانستند رفت .

الاقلیم السادس صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجائی اشقراللون باشند و مبداء اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماك و اسپیجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قلیقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالیه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد تا ببحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمهٔ غربیه این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سه طرفش را دریا احاطه نموده و در کتاب غریزی مسطوراست که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یك ذراع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسهٔ بود که عمودی عالی در سیصد گز طول و ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از آن جنس منصوب ساخته و در یکدست آن سوار کره بود و دست دیگرش بنوعی موضوع بود که گوئیا اشارت به آن دست دیگر میکرد (قیل ان ذالك صورة قسطنطین بانی هذاالبلدة) در عجائب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناریست که مستحکم است قواعد آن به آهن وارزیز و هرگاه باد در وزیدن آید میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان مناره جوز و سفال و غیر ذلك در پایان آن نهند وچون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیاء را از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنك و در آن خانه تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده و هر کس را که عضوی بدرد آید یا مجروح شود به آن خانه در آمده

عضو مئوف را که بر صورتیکه مشابه آن باشد مالدفی الحال وجع با قرحه بصحت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور ومجربست وقسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان میبود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نمود و کنایس راویران ساخته بجای آن مساجد ومعابد بنا فرمود .

الاقلیم السابع این اقلیم بقمر منصوب است ولون عامهٔ ساکنانش میان صفرة وبیاض باشدوابتدای این اقلیم نیز ازمشرق است از آنجا ببلاد یاجوج وماجوج گذرد پس بر بلاد کیماك ولان وشمال بلاد خلخ وجنوب بلدان ترخان گذرد وازجملهٔ امصار غرابت آثار این اقلیم **بلغار** است که درنهایت عمارات شمالی واقع شده وبلغارشهری طویل عریض است نزدیك برود امل وبرودت هوا در بلغار بمرتبهٔ باشد که درحوالی آن اصلا درخت نیست درعجایب البلدان صفت تسطیر یافته که سور بلغارازچوب بلوطاست وازآنجا به قسطنطنیه دوماهه راهست و نهار اطول بلغاربیست ساعت است و شب اقصر آن دیار چهار ساعت وچون قلم سریع السیر از تعداد شمهٔ ازعجایب بعضی ازبلاد پرداخت نوبتی دیگر در بحرسخنوری شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت .

ذکر بعضی از بحار و انهارکه قطره‌ایست از لجهٔ قدرت حضرت پروردگار

برضمایر سیاحان بحار اخبار مختفی نخواهد بود که دریاها را احوال مختلفه بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آن جمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی‌واشعه کواکب است که برسطح آن‌می‌افتد واتصالات کواکب باقمر ووصول اوبمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحاربسان هیجان اخلاط است دربدن آدمی اما علت مد جزر آنست که دربیشترقعوردریاهاسنگهای بزرك باشد وچون ماه دربرابر تك دریارسد واشراق خود بران افکند شعاع آن بر آن احجار تابد و ازآنجا رجعت نموده آب راگرم سازد وچون آب بواسطهٔ حرارت لطافت پیدا کند متخلخل‌شده مکان وسیع ترطلبدبنابرآن درتموج آمده‌متلاطم شود وحالش برین موجب‌باشدتاوقتی که ازوسط‌السماذایل گرددآنگاه این غلیان ومدتسکین یابد و اجزاء آب بقوام‌آید وجزر عبارت ازینحال باشد بازچون قمر بافق غربی رسد درجانب افق شرقی‌مدبنیاد شود وبرآن طریقه که گفته‌اند تا وقتی که قمر در تحت‌الارض بوسط‌السما رسد بازآغازجزرباشدودرشبان روزی دونوبت مدوجزروقوع‌یابد وباتفاق اکثرواقفان مسالك ممالك بحارعظیمه درربع مسکون پنجست بحرالهند وبحرالشام وبحرالمغرب وبحرینطش وبحرطبرستان .

اما بحرالهند که آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن اززمین چین تا ارض حبشه دوهزاروششصد وشش فرسخست وعرضش نهصد فرسخ و ازین جمله سیصد وسی فرسخ شمالی است ازخط استوا وباقی در جنوب خط استواست که داخل اقالیم سبعه نیست وپنج شعبه ازین دریا بمیان عالم درآید وآن را خلیج بربر وخلیج احمروخلیج فارس وخلیج هند وخلیج اخضرخوانند ودرین دریا بیست هزارجزیره است ببعضی ازآن جزایر تجارمیرسند واخذ منافع میکنند وببعضی دیگراز جهة انسداد طرق نمیتوانند رسید.

اما بحرالشام که آنرا بحرالروم وبحرافریقیه وبحرالکبیر نیزخوانند طولش از مغرب تا بمشرق هزاروششصد فرسخ وعرضش تاآنجاکه بمحیط می پیوندد سه فرسخست ودوشعبه ازین دریا بمیان اقالیم سبعه درآید یکی راخلیج آذربیش ودیگری راخلیج یونان گویندودرین بحردویست وشصت ودوجزیرهٔ معموراست که تجار بحاردرآنجارسیده اند وبعضی جزایردیگر نیزدارد که کسی بدانجا نمی تواند رفت.

امابحرالمغرب که آنرادریای اندلس وبحرطنجه و بحرالاسود و بحرالاکبر نیز خوانندابتدایش ازاقصای جنوب دربرابرارض السودان است وبرحدودسوس وبلاد اندلس و قبرس گذرد وبجانب مشرق جاری بوده براراضی غیرمسلوك عبور کند تابیحراعظم منتهی شود ودرنهایت الادراك مذکوراست که بحراوقیانوس این دریاست وسفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج وکثرت ظلمت درین بحرجریان نیابد مگرآنکه قریب بسواحل این بحررسند واندك منفعتی گیرند وصاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آن را مجمع البحرین گویند وآن محلی باشد که بحرهند باین دریا پیوندد ودرآنجا منارهٔ ساخته اند ازحجرخالص که ارتفاعش صدگزاست ودرحوالی آن جزیره ایست بغایت معموروآب این دریا بشکل غریب طلوع بهم متصل میشود چنانچه ازهنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحرمغرب بالاگیرد ودربحرهند ریزد و از زوال تا غروب حال برعکس باشد ودوشعبه ازبحرمغرب بمعمورهٔ ارض درآید یکی را خلیج اندلس ودیگری راخلیج طنجه خوانند و بنا بر عدم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست وجزایرخالدات درین بحرمعموراست.

امابحرینطش که آنرا بحرترابوزان وبحرالروس گویند ازعقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس وسقلاب ممتد شود وبنای قسطنطنیه برین بحرواقع است وطول این دریا بقول صاحب نهایت الادراك چهارصدوسی وسه فرسخ باشد ودرین بحرجزایر بسیاراست که دراکثرآنمواضع حیوانات غریبة الاشکال مهیبته الصور باشند وازآن جزایر تجارمنافع بسیاریابند وازین بحردوشعبه باقلیم سبعه درآید یکی قریب بجزیرهٔ سودان

ودوم شعبهٔ که آنرا خلیج فرنك گویند .

اما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان ودریای باب الابواب وبحر خزر نیزخوانند طول این دریا ازمشرق تا بمغرب دویست وشصت فرسخ است وعرضش دویست فرسخ واین دریا از آب سکون امتداد یافته بطرف دیلم وطبرستان وباب الابواب وشروان ودیارخزر بگذرد وباز بسکون منتهی شود وارباب مسالك گویند که رکوب این دریا خطرعظیم دارد چه امواجش پیوسته درتلاطم باشد ودرین دریا مدوجزر وقوع نیابد واین بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید وسیاه حاصل گردد .

اما بحار صغار وخلیجات وبحیرات و بطایح در ربع مسکون بسیار است وازآنجمله برذکر بعضی که بمزید غرابت امتیازدارد اختصارمیرود .

بحر بربر ازجملهٔ خلیجات دریای هنداست وآنرا بحرالزنج نیز گویند طول آن صد وشصت فرسخ است وعرضش سی وپنج فرسخ وعمقش صد و شصت ذراع و کف این دریا بخلاف بحار دیگرانعقاد یابد وازآنجا باطراف برند وجهة تصفیه وطراوت رخسار استعمال کنند واز جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز ازسواحل آن بحصول پیوندد .

بحر فارس این دریا را بحر بصره وبحر عمان وبحرهند نیز گویند و دریائی کثیرالمنافع است واکثرمراکب وسفاین ازآنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش ازسایر بحار کمتر باشد ومعاض دررولالی دارد طولش چهارصد وشصت فرسخ وعرضش صد و هشتادفرسخ است و بعضی ازجزایرغریبهٔ این بحردرمحل خود مسطور ومذکور خواهدگشت انشاءالله تعالی .

بحرالشمال دریائیست درزیرقطب شمالی وساکن است وقعرآن غیرمعلوم وچون کشتی دروی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از رکوبش تقاعد ورزند و گویند که مردم آبی درین دریا بسیارند .

بحرالسحاب دریائیست بولایت زنگبار وسوده وپیوسته دخان وبخار بربالای آن ایستاده باشد وازین جهة آن بحررا بسحاب نسبت کرده‌اند واعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه‌السلام درین دریا میبوده است .

بحیره اثیر درحدود آذربایجان است ودرمیان این بحیره درقدیم الایام دیری عظیم بوده است وچنین گویند که ازین بحیره ماهی طرنج بآفاق برند وآن بغایت لذیذ بود واستخوان ندارد .

بحیره تنلیس درزمین مصراست متصل بدریای روم ویك شعبه ازرود نیل درین دریا ریزد ودرین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراك باشد و

ماهی دیگر نیز هست که چون آنرا بخورند خوابهای هایل بینند و فزع ناك از خواب در آیند .

بحیره‌اقامیه درحدود شام است وبغایت بعیدالعمق آورده‌اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید درکشتی نشسته درمیان‌درباچه رفت‌ولنگری برسرطنابی بسته‌درآب گذاشت‌وچون‌بقعر نرسیدریسمانی دیگراضافه کرد تا درازی طناب بچهارهزار گزرسید پس گمان برد که‌طناب گران‌شده بر بالای‌هم نشسته‌است‌پس آنرا بر کشید وفرمود که سنك دست آسی برسرطناب بستند وخریطهٔ تخم‌مرغ در زیر آن سنك آسیا تعبیه نمودند وطناب رافرو گذاشتند ودیگر باره کشیدند چون بیضاة درست بود دانستند که بعمق بحیره نرسیده‌است دست از آن‌کار بازداشتند .

بحیرة‌الصخر درباچه‌ایست بحدودبلاد شمالی ودرحوالی آن سوری از سنك کشیده‌اند وبغایت‌عمیق باشد ودریك‌طرف آب‌جوانب این‌درباچنان سیاه بودکه از آب جوانب دیگر بحسن ظاهرفرق نتوانکرد وچون‌خاك رابااین سیاه‌گل سازند ودر آفتاب گذارند‌سنك گردد چنین گویند که یکی ازملوك خواست که عمق آن‌درباچه را معلوم کند چهارده‌هزار گزرسن فرو گذاشت بجائی نرسید وآب‌این بحیره چنان روشن است که باوجودآن همه عمق‌قعرش چنان‌نماید که گوئیا سه‌چهارگز عمق دارد.

بحیره‌اخلاط درباچه‌ایست نزدیك بآن‌بلده‌گویند که‌دوماه در بن بحیره‌ماهی باشد ودوماه نباشد وسبب‌آن معلوم نیست .

بحر جیرون درباچه‌ایست درحدودمغرب بغایت‌بعیدالعمق دریکی از کتب بنظر درآمده والعهدة علی‌الراوی که کعب الاخبار ازخضرعلیه‌السلام روایت کندکه شخصی درزمان نوح علیه‌السلام دربن دریافرو رفت وتا اکنون بقعر آن نرسیده چنین‌گویند که موج این دریا درقعرش حدوث یابد بخلاف امواج‌دیگربحار از شخصی که راکب این بحیره بودپرسیدند که ازامورغریبه دربن‌بحیره چه‌مشاهده نمودی گفت سلامت نفسی اعجب مفازات. **اماسبب تولدانهار آنست** که‌درجبال کهوف ومغارات بسیاراست که درحین نزول امطار وحدوث برف‌وژاله آب درآن مغاره‌ها مجتمع گردد وبنابر ضیق منافذ بتدریج ازآن مواضع بیرون‌آید واز انضمام واختلاط بعضی ببعضی جداول وانهارحادث گردد وچون چندجوی کوچك بهم‌اتصال یابد نهری بزرك حادث شود و بعضی ازانهار غریبه‌ابنست که سمت تسطیر مییابد .

نهراتل ابتدایش ازجبال روس‌وبلغار وحدود شمالست وهفتادوشش شعبه ازآن

واضح باد که‌خلاط ککتاب شهر بست بارمنییه (و من قال اخلاط فقد احطاء)

حرره محمدتقی‌التستری

نهرجدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بر آن شعبات باشد مع ذلك نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و منصب این جوی دریای آبسکون است و میان آب اتل و آب آن نهر فرق توان کرد چه اصلا بآن آب در نیامیزد .

نهر آذربایجان آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال آن ولایتست و نهایتش بحیر طبریه و در بعضی ازمواضع جدولی ازین نهرجدا شود و در زمین نفوذ کند وچون تفحص کنند سنگی سفید ولطیف غایت ملایمت در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنك رامرمر خوانند .

نهرجیحون که آنرا آمویه نیز گویند ابتدایش جبال صفاینانست وانتهایش بحیره خوارزم ودر بعضی ازسنوات بفصل شتا آب آنچنان منجمد گردد که چندگاه کاروانها بر بالای آن گذرند وهیچ اندیشه ننمایند .

دجله نهری بعظمت است ومبداء آن ازجبال ارزن الروم یا کوههای نصیبین وحصن ذوالقرنین باشد وازده فرضه عباد آن گذرد و ببحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین وسبکترین آبهاست .

نهرالذهب درزمین شام است ودرصفت آن گفته اند (هو نهر بیاغ اوله بالمیزان وآخره بالکیل) یعنی ازجداول آن زراعت بسیار کنند ومحصولاتش نیکو آید و نهرالذهب چون بآخر رسد آبش درزمین نفوذ کند و نمك گردد هیچ از آن آب ضایع نشود .

نهرارس ازمغرب بمشرق جاری باشد وابتداء آن ازجبال ارمینیه است وآبش بغایت سریع الجریان بود وسلوك کشتی درآن متعسر است بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف وبرخی مخفی وجوی ارس میمنت تمام دارد وهرچند ازحیوانات دروی افتد اکثر بسلامت بیرون آید .

نهرزنده رود در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهانست بعذوبت ولطافت ماء اتصاف دارد و ساتین ورساتیق وبساتین اصفهان از آن رود منتفع باشند .

نهرسیحه رودی بزرگست نزدیك بمصر و بر آن قنطره عظیم ساخته اند وآن یك طاق است قوسش قرب دویست قدم ومجموع آن طاق ازسنك رخام ارتفاع یافته وهرسنك از آن ده گز در پنج گز باشد .

نهراندلس آبیست که کشتی بران نتواند رفت و بر کنار آن آب موضعی بلنداست که بتی نهاده اند ازمس خالص وبر ناصیهٔ وی نوشته اند که (یاایها الرجل لاتجاوز فی فانك لم ترجع) .

نهرحنجای بدایت آن از جبال چین باشد وآن جوی درغایت شامتست واکثر کشتی ها را آفت رساند ومردم آبی دروی باشند وچون تجار ازاموال غافل شوند چیزی

دررایند ودرآب غوص نمایند .

نهرطبریه آبی بزرگست نصفش سردو نصفی گرم ومصب آن بحیرهٔطبریه است .

نهرنیل ازمعظمات انهارربع مسکون است وجریان آن از جانب جنوب بشمال باشد وابتدایش ازپس خط استوا از جبال‌القمه بود و مصب او بحر روم است و نهری درازترازوی درتمامی ربع‌مسکون نیست زیرا که یکماهه درمیان بلاداسلام رودودوماهه درمیان دیار نوبه وچهارماهه درصحاری وخرابه‌هاوهیچ نهری درتابستان زیاده نمیشود الا این نهروسبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان درآید چه آفتاب ازسمت‌الراس ایشان دورترافتد وباین بلاد نزدیك شود وچون اینجا زمستان روی‌نماید آنجا تابستان بودوعبدالصمدبن ابراهیم الرفاعی درکتاب اسباب العجایب‌آورده که سبب‌ارتفاع‌وهیجان آب نیل آنست که آب بحرروم درفصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع‌شود هیجان کند وموج‌زند وازموضع خود مرتفع گشته درپیش رودنیل چون صدی‌شود ونگذارد که آب نیل‌دروی ریزد پس بدین جهة نیل رجعت کند واراضی‌مصر مملو گردد وچون‌مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی بادجنوب را فرمان‌دهد تاآب بحرروم رابکشد وجاری گرداند پس دیگر باره رودنیل روان گردد واینمعی ازعجایب‌قدرت الهی است واهل‌مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیادة ونقصان‌آب معلوم کنند وآن‌درمیان برکهٔ نیل موضوعست وبر آنجا خطی چنداست که ازآن دستور کفاف اهل مصرمعلوم شود وآن تا بچهارده خط باشد وچون بشانزده رسد خیر ومنفعت بسیارحاصل آیدوغایت زیادة هژده خط بود وهرگاه ازین بیشترگردد بمصرخرابی راه یابدوگویندکه این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق علیه‌السلام است **حکایت** مشهوراست که در زمان جاهلیت در سالی یکنوبت آب نیل بمرتبهٔ طغیان میکرد که نزدیك بآن میرسید که مصررامنهدم گرداند وچون دختربکر صاحب جمالی رابحلی وحلل‌آراسته درآب‌می‌انداختند تسکین میافت و اینصورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ‌گشت ودررودنیل نهنك واسب‌آبی بسیار بود وماهی سقنقور ورعاد نیز خاصهٔ این نهراست (والله‌اعلم بالصواب والیه‌المرجع ولماب).

ذکربعضی ازغرایب عیون وآبار علی سبیل‌الایجاز والاختصار

بر طبایع صافیه وضمایرزاکیه مخفی نخواهدبود که درجوف زمین منافذ بسیار است والبته درآن‌آب بود یاهوا زیراکه خلامحالست وهرگاه که بوهوا برودت غلبه کند هوانیزآب گردد پس اگراین آب رامددی ازمحل دیگررسد وزمین صلب نبود چون درآن موضع نگنجد طلب خروج کند وطرفی رابشکافد وبرروی زمین ظاهرشود

واگرزمین صلابت داشته باشد بمعالجه احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبار بجای آورند واختلاف بقاع وتغییرات هوا وادرعذوبت ولطافت آب وملوحت وحرارت وبرودت آن اثری تمام است وبعضی ازچشمهای غریب این است که مذکور میشود .

عین اروشنك ازضیاع قزوین است وآبش مسهل باشد وچون از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت ندهد .

عین الطف درمیان اسفراین وجرجان است وآب بسیار ازوی حاصل گردد ودر بعضی اوقات این آب انقطاع یابد وجمعی کثیر با اسباب مناهی وملاهی بدانجا روند و رقاصی کنند تاباز جاری شود .

عین بادخان درحدود دامغانست وهر گاه نجاستی درآن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید وصحت این خبر بتواتر پیوسته وچنین گویند که درنواحی غزنین نیز مثل این چشمه ایست .

عین ملطیه چشمه ایست که آب سفیداز آنجا بیرون میاید وچون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر مقداری دورتر برند و بخورند در بدن سنك گردد و سبب هلاکت شود .

عین داراب درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهة غسل درآنجا درآید آن گیاه دروی پیچد وهرچند اضطراب بیشتر نماید محکمتر گردد وچون لحظهٔ صبر کند بخاصیت همان آب ازوی دورشود .

عین دوراق آبش درغایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعهٔ واحده بآن چشمه در آید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج درآن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد وگاهی دخانی ازآن چشمه متصاعد گردد ومشعلهای سرخ وزرد وسبز ازآن بدرخشد .

عین الجراد درمیان شیراز واصفهانست وآب آن دافع مضرت ملخ است وهرگاه دربلدی ازبلاد ملخ بسیار شود آب آنرا درظرفی کرده بآن شهر برند واصلا بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند آنگاه ازجائی آنرا بیاویزند لشکرسار ازعقب بیایند وتخم ملخ را براندازند و مشهور چنانست که هرگاه آنظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود .

عین مسکوره چشمه ایست برابر سپری دراراضی اندلس وباوجودصغر اگر لشکری بر کنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند ونقصان درآبش ظاهر نشود .

عین النار درنواحی انطاکیه است وهروقت قصبی درآن افکنند درساعت بسوزد.

عین الفار بحدود مصر درمرغزاریست ودرآن ناحیه خاکیست که چون ازآب آن چشمه گل شود ازآن موش متکون گردد .

عین سلیمان در قلعه‌ایست بحدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاه‌زادهٔ که در ین قلعه بودی واز آب آن چشمه تجرع نمودی البته بپادشاهی رسیدی .

عین سراب چشمه‌ایست در بالای حمص قریب بر باط کر کوت ودر تك آن سنگهای ملون است که خواص عظیم از آن ظاهر میشود واین احجار بدان چشمه اختصاص دارد .

عین الفضه چشمه‌ایست در مغرب و پاره‌های نقره بوزن یك مثقال ونیم مثقال در آن پیدا شود .

عین الکرم در نواحی بیلقانست و چون قدری از آب آن در بیخ تاك خشك ریزند باز سبز شود .

عین نهاوند چشمه‌ایست در شکاف کوه نهاوند هر کس به آب محتاج شود نزدیك آن شکاف رفته گوید که مرا آب میباید فی الحال از آنجا آب در ترشح آید وچون مهم کفایت گردد پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد .

عین الشجره گویند که این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستانست و آب آن در غدیری مجتمع میگردد که دور آن یك تیر پرتاب است ودرمیان این غدیر درختی بزرگست ودرسالی چهارماه این درخت از نظر غایب میشود وسبب آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوك فرمودتا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار گردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید مسامیر بگسیخت و آن شجره ناپیدا شد غواصی جهت تحقیق آنحال به آب فرو فرستادند بعد ازمدتی باز آمد و گفت قرب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم .

عین المغرب چشمه ایست درهند که صندوقی مقفل بر سر آن چشمه موضوع است وهر گاه که سرصندوق را گشاده از آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور بود اما قطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد و برین آب قصبات ورساتیق مزروع ومعمور است وچون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آنمقدار طعام بپزند که هزار کس را کفایت باشد واز جرایم و آثام توبه کنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت راسیراب سازد .

عین العلاج درمیان خرقان وقزوین است و آبی گرم دارد هرانسانی و حیوانی که برعضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن آب استخوان شکسته از بدن بیرون آید وقولنج واسترخا واسهال ورمد وخنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و نمك اندرانی و توتیا ضفادع از آنجا بحصول پیوندد .

عین الحجر این چشمه درقریه فنجار است ازقرای دامغان گویند که اگر زنبوری را در آن افکنند سنگی منقش شود .

عین السم درمملکت چین است نزدیك بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین ولطیف

باشد اما چون ازآنجایکفرسخ دور برند زهری هلاهل وسمی قاتل گردد .

عین الذهب آن آب از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود گویند که چون هزار درم نقره دروی افکنند وروزدیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و سبب آن معلوم نیست .

عین الشمس ازعبدالملك بن عبدالله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رمیدم چشمهٔ دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب روان شدی وبعد از غروب باز گشتی و بجانب مشرق جریان نمودی ازاهالی آن دیارسبب اینصورت پرسیدم جوابدادند که تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نه پیوسته .

عین المسك چشمه ایست در دیار چین منفجر از پایان کوهی که هرچه به آن بشویند بغایت پاکیزه شود و بوی مشك وعنبر از آن بمشام رسد .

عین الهرماس چشمه ایست نزدیك بنصیبین وسر آنرا بسنك واز زیز مسدود ساخته اند زیرا که پیش مردم آندیار مقرراست که اگر آنرا بگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهرغرق شود .

عین الفرات درارض الروم است وچنان شهرت دارد که هر کس در بهار به آب آن غسل کند تا یکسال دیگر ازامراض ایمن بود ودیگر در **تالش** چشمه ایست که در تابستان آبش چون مقداری برود سنك شود ودرزمستان شرب آن آسیب نرساند دیگر در **جزیره سلامته** که در دیار هنداست چشمه ایست که آب آن در ثقبه که نزدیك بآن چشمه است فرو میرود واز قطراتی که بر کنار آن ثقبه میماند درروز سنك سفید ودرشب سنگ سیاه متکون میگردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است هفت چشمه است که درهفت سال متوالی آب در آن چشمه هافراوان باشد وهفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند ولا یزال حال بر ین منوال جاری بود دیگر درحدود چین چشمه ایست که چون مریضی آب آنرا بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد والا در ساعت صحت یابد دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه آنجا روند واز آن بیاشامند اسهال قوی آرد و اگر آن را بجای دیگر برند آنخاصیت ندهد ودرسفید کوه که در نواحی بلده فاخره هراة است مثل این چشمهٔ موجود است وسابقا دروقت خربزهٔ کزمه مردم بدانجا میرفتند و دفع فضلات کرده بازمیآمدند دیگر درسه فرسخی قزوین چشمه ایست که در روزهای گـرم تابستان آبش یخ میبندند وروزیکه هواخنك باشد بخش کمتر میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مسطوراست که در شبانکاره چشمه ایست که از آنجا بقدردوسه آسیا آب بیرون می آید ومدت سی سال آب آن درجریان وسی سال دیگر انقطاع میپابد چنانچه قطرهٔ آب در آن چشمه نتوان یافت ولا یزال حال بر ینمنوال جاریست دیگر درولایت ارمن چشمه ایست

که آب آنچنان بقوت جهد که ازمسافت بعید آوازش توان شنید وهرجانور که درآنچشمه افتدفی الحال بمیرد وخوردن آن آب اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که درمراغه دوچشمه است متصل بیکدیگر از یکی آبی درغایت برودت ترشح نماید وازدیگری درکمال حرارت اما ازچاههای متبر که یکی بئرقضاعه است وآنچاه درمدینهٔ طیبه واقع است وحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آب دهان مبارك در آن افکنده اند بنا بر آن هر بیماری که از آب آنچاه بیاشامد شفا یابد.

بئرالتوفیق درزمین مغرب است وبخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بزرك در آنجا افکنند بیرون اندازد والبته بقعرچاه نرسد.

بئرازرق چاهیست بزمین طرابلس وچنان شهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد بیعقل شود.

بئرسامش آبی خوش دارد وچون خشت خام درآنچاه افکنند آوازهای مهیب برآید وبعداز گذشتن سه ساعت تسکین یابد.

بئرالصواعق آبش مسهل باشد و چون آن آب را اندك مسافتی برند خون شود واگر دورتر برند سنك گردد واگر خرقهٔ حیض درآن افکنند صاعقهٔ عظیم پدید وبادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که عمارات رامنهدم سازد.

بئربامیان گویند که چون نخچیر بقصد آشامیدن آب بکنار آنچاه رود آب ازقعر چاه ببالا آید وچون نخچیر دهان بر آن نهد غرق شود وبعد ازساعتی استخوانهای نخچیر بر کناره آنچاه افتد وجهت آن معلوم نیست.

بئرالاصوات بحدود تبت واقعست هر کس بنزدیك آنچاه رود آوازهای غریب شنود وسخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی وتازی وترکی وهندی و دروقت باریدن باران آن آوازها انقطاع یابد وهرگاه که باران بازایستد باردیگر اصوات مسموع گردد.

بئرسنکلدیب هر کس که درقعر آن نگرد سنگی مانند تیر برویش خورد وموجب آنرا هیچکس نداند.

بئرالصمغ درديار هندوستانست چون آبش را در ظرفی کنند واز اول حمل تا میزان بگذرند تریاقی منعقد شود بغایت نافع واگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد وحکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند.

بئرعبدالرحمن در ناحیهٔ از نواحی فارس است قریب بقریهٔ که باین اسم مخصوصست وآن چاهیست بغایت بعیدالعمق ودراکثر اوقات آب نداشته باشد امادرسالی یکنوبت بوقت معین آبی عظیم ازقعر آن برجوشد وبرسرچاه رسیده برروی زمین درجریان آید چنانچه چند روز یکطاحونه بآن دایر شود ومزروعات بآن معمور گردد وباز آن آب درزمین

فرورفته قطرهٔدرچاه نماند .

بئرخور درمیان حوضیست درشهرخور و برسر آنچاه دیگی بزرك ازمس نهاده‌اند ودربن آن دیك سوراخی کرده‌اند و از آن سوراخ که بغایت مضیق است آنمقدار آب بیرون آید که جوئی بزرك میشود وبعضی ازاصحاب اخبار گفته‌اند که اینصورت ازجملهٔ طلسمات است والا شهرخور از کثرت آب ویران میشد .

بئرسیامك درنواحی فارس است وپیوسته ازآنجا بخاری گرم بیرون می‌آیدو حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آن چاه پرواز نماید بسوزد(والعلم عندالله تعالی) .

ذکر بعضی از جزایر غرایب حضرت واهب المواهب

برضمائر اولوالبصایر مستتر نخواهد بود که‌درمیان بحارو بطایح جزایر بسیار است که باری سبحانه وتعالی بعضی‌ازآن‌هارا ممرمعیشت فرق عبادساخته وبرخی را جهت‌اخذ فواید ومنافع‌برداخته وازجزایر بسیاری بتصرف آدمیان است و بسیاری مساکن جنیان ودربعضی‌ازجزایرحیوانی چندتوطن دارندبرصورت‌انسان‌نه برصفت‌ایشان وبرخی ازجزایر مقروحوش وطیوراست وبعضی‌معادن طلا و نقره وجواهر وبسیاراز جزیره ها ازآن قبیل است که هیچ کس را برچگونگی‌حال‌آنهااطلاع نیست وبعضی از جزایرغریبه‌اینست که مذکورمیشود .

جزیرهٔ واق دربحر محیط است ودرآن جزیره درختی‌است که میوهٔ مانند سر آدمی بارمی‌آورد وچون آن‌ثمر پخته میشود آواز واق مسموع‌میشود .

جزیره‌جمکوت درعین خطاستواواقعست‌ومساحت آنجزیره‌صدوپنجاه فرسنگست وازعجایب آنکه دربن‌جزیره شجره‌ایست که ثمرآن صورتی‌باشد مشابه انسان وچون‌آن صورت بزرك شده اعضایش درست گردد چیزی‌مانندکدو باد وسرپرستان که شیرازان‌در جریان‌باشد برآن درخت پدیدآیدوآنصورت‌ازآن سرپستان کدو شیرمکد و کلان شود تا تعدادیك گز بلند گردد وبعد ازیکسال‌خشك شود وهمدران جزیره کرمیست که‌یك گز طول دارد و هرچند اورا پاره‌کنند بهم پیوندد وحیات‌یابد و اگربقرع و انبیق آبی ازآن کرم‌بگیرندهر کس راکه استخوان اندام‌بشکندچیزی برآن شکسته بندد و از آن آب بیاشامدآن شکسته درست شودوقوت گیرد .

جزیرةالیاقوت جزیره استمعظم درمیان بحراعظم ودروی اصناف یاقوت زرد وسفید و کبود توان یافت ونوعی‌دیگر ازجوهر که اهالی مشرق آن را ازیاقوت بهتر

اعتقاددارند دربن جزیره پیداشود(۱) .

جزیرة الفضه نزدیك بخط استواست دراقصی مشرق ودرمحل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشداز یك مثقال تا نیم مثقال .

جزیرة المهراج دردریای چین است در بعضی از کتب بنظردرآمده(والعهدة علی الراوی) که طول آن جزیره هزارفرسخت ومردم آنجا بادشاه خودرا مهراج گویند و هر سال شش هزارمن طلا ازمال و اخراجات واصل خزانه اش گردانند ومهراج آنطلاها رادر غدیری عظیم که درآن جزیره ساخته اندازد وآن پادشاهرا اسبان باشدکه موی گردنشان برزمین کشدو نیزدربن جزیره مرغیستکه آنرا حواری گویند وآنطا برسخن کند فصیحتر از طوطی لیکن مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که دربن جزیره فارة المسلك و طاوس باشد وصنفی ازروباه درآن پیدا شود که فیل وگاومیش را فروتواند برد .

جزیره حلی واق متصل است بجزیرة الزنج وازآنجا طلای بسیار حاصل شود چنانچه قلاده وسلسلهٔ کاب و بوزینه را ازطلا سازند وپادشاه ابن جزیره زنی باشد جمیله وملازمان وارکان دولتش مجموع نسوان باشند وبا رجال اختلاط ننمایندوآبنوس را دربن جزیره بجای هیزم سوزند .

جزیرهٔ سلا درابن جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشندکه طول قدم ایشان یك گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت درازشود وآن مردم گوشت آدمی خورند.

جزیرة القصر دردریای هند است ودرآنجا قصریست که هرکس بآنجارود بیهوش گردد وساکنان آنجزیره قومی اند که ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابهٔ روی سك .

جزیره جاوه درهمان بحراست ودرآن جزیره کوهیست که درشب آتش عظیم برآنجا مرئی میشود ودر روزغیردود چیزی نمینماید وهیچ آفریدهٔ قدرت ندارد که بآن کوه نزدیك رود وعود ونارجیل و موزوقصب السکردرآن جزیره بسیاراست .

جزیرة الشجاع جزیرهٔ معموراست مشتمل برقری وقصبات بسیار واشجارمیوه دار ودرزمان اسکندراز دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آنجزیره را تلف میکرد و آنحیوان را شجاع میگفتند وچون ضررشجاع بحیوانات الجزیره از سرحد اعتدال تجاوزنمود متوطنان آن جا هرصباح دوگاودر کناردریا برده می بستندتاشجاع بیرون آمده آن گاوانرا میخورد وزیاده برآن تعرض نمیکرد وبعد ازآنکه اسکندر

---

(۱)ظاهرأمیناست که دراکثر بلادهند بهم میرسد وخوب آن بنگالیست لکن ازسالی بیش عمر کند بلکه مینائی چند ساله مشاهده شده ادرءطر کم بقاست حرره محمد تقی التسیری

بر کیفیت آنحال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آبگینه وسوزن پر کردند و بدستور معهود بر کناردریا گذاشتند و شجاع بعادت مألوف از دریا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد پس از آن کسی او را ندید .

جزیرة البرق درین جزیره سه موضع است که درتمامی لیالی فصولی اربعه در یکی برق جهد ودریکی باران بارد ودریکی باد وزد وسبب آن معلوم نیست .

جزیرة الاشقر ساکنان این جزیره اصفراللون اندوموی زرد برسینه داشته باشند و نارجیل وعود وشکردرآنجا بسیار بود .

جزیرهٔ کالوس درآنجا جمعی ازهندوان توطن دارند که هرگز لباس نپوشند ومال ایشان آهن ونارجیل باشد .

جزیرة المحرقه ازجزایردریای زنگباراست ومردم کمتربدانجا رسندوساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت الرأس ایشان رسد آفتی عظیم پیش آید چنانچه امتعه واقمشه واجناس ایشان ازشدت حرارت بسوزد لاجرم آنجماعت پیوسته مترصد ومترقب آنوقت میباشند وچون نزدیك بدان رسد ازآنجارحلت کنند وهرگاه که کوکب ازآن محل تجاوز کند بجای خود بازآیند .

جزیرة النسناس ازجملهٔ جزایر بحرزنج است وساکنان آنجا یك گزقامت دارندویك چشم ایشان کوراست ویك نیمهٔ بدن مفلوج نقلست که درین جزیره صنفی ازطیور باشند که هرسال جمع گشته با آن جماعت محاربه کنندو بمنقارچشمهای ایشان را کورسازند .

جزیرة المناره دربحرمغربست ودرآنجا منارهایست بارتفاع صدگزازحجرخالص و صعود بر آن میسر نمیشود زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بر بالای آنصورت شخصی بطلسم ساختهاند که دست بجانب مغرب دراز کرده است و گوئیا بچیزی اشارت میکند .

جزیرة الکنیسه درهمان دریاست ودرآن جزیره کنیسهایست ازسنك تراشیده ودر برابرآن کنیسه مسجدیست وهردعائی که درآن مسجد کنند بیشترآن باشد که مستجاب شود و برقبه کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساختهاند که هرکس اززیرآن بتفرج وزیارت آن مسجد رود آنصورت سرازکنیسه درآورد وآوازدهد که فلانی بمهمانی آمدهاست پس درآن کنیسه گشاده شودوطعامی کافی جهة آن شخص بیرون آید و باز در مسدود گردد وپیوسته حال برینمنوال باشد .

جزیرهٔ خالط دردریای روم است ودرین جزیره غیرگوسفند چیزی نباشد وآن گوسفندان بغایت بزرك اند وتجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند وبی مانعی

هرچند گوسفند خواهند تصرف نمایند

جزیره عادیان دردریای باشقر است باقلیم هفتم وآنجزیره‌ایست بغایت معمور وخلق بسیاردرآن توطن‌دارند وطول وعرض آنجزیره صدوشست فرسخ است درعجایب‌البلدان مذکوراست که درآنجزیره درختی است بغایت بزرك که هرگاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هرکس هرسؤال که ازآندرخت کند مطابق واقع جواب شنود ودر غربی جزیره عادیان چهارجزیره است هریك را پنجاه فرسنك طول وپنجاه فرسنك عرض ودردوجزیره ازآن جزایرمردان ساکن‌اند ودردوجزیره دیگرزنان ومیان‌ایشان سی وپنج‌فرسنك‌مسافت‌درپاست‌وآن‌مردان‌وقت‌معین‌درکشتی نشسته بجزیره زنان روند وچند روز بـا ایشان صحبت داشته بعد آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن زنـان وضع حمل نمایند اگـر پسر باشند بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند .

جزیرهٔ قامرون دربحرچین است ودرآن جزیره جانوریست کـه آن راگـرك خوانندودرپیشانی گرك شاخیست نزدیك بیك‌گز وچون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صورحیوانات پدید آید .

جزیره کله وسریره خط استوا درحدود مشرق ازمیان ایـن جزیره گـذرد و معدن قلعی آنجا بسیار بود ودرآن جزیره ماران باشند که گاومیش رافرو برند .

جزیره لنکایانوس متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند واگرمسافری بـدست ایشان افتد صیدکرده غنیمتی شگرف شناسند .

جزیرةالرامی دربحراخضراست ودرآن جزیره نوعی ازدرخت بقم است کـه بیخ آن ترباق زهرافعی وسایرسموم بود ودرین جزیره گاومیش باشدکه اورا دم‌نبود ودرآنجا جنسی ازآدمی هست که قامت هریك ازایشان چهارشبر باشدو موبهای ایشان سرخ‌بودومُجموع برهنه‌باشندوهرگزجامه نپوشند وسخن‌ایشان‌را مهم‌نتوان کردوموی‌سر ایشان‌کوتاه بود و بیشتراوقات بربالای درختان بسر برند و طایفهٔ ازملاحان نیز درین جزیره‌مقیم‌اندکه چون درآب سیاحت کنند زورق را دریابند .

جزیره‌العقارب هم از جزایر بحر اخضر است و درین جزیره کژدمان بـزرك باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت جسم آن کژدمان برابر جسم شتر بود .

جزیره سرانديب جزیرهٔمعظم است ومساحت آن هفتاد فرسخ درهشتاد فرسخ ودروی کوهیست که هبوط آدم علیه‌السلام برآن‌واقع شده ومردمی که درکشتی بـاشند آن کوه را ازچند روزه راه بینند ودرین کوه اثرقدم آنحضرت هست وهرروزی آنمقدار

باران بارد که اثرقدم آدم شسته شود ودرین کوه یاقوت سرخ وزرد و کبود توان یافت ودربعضی ازانهارآنجزیره الماس باشد ودرجویها بلورپیدا شود وحیوان‌المسك نیزدر آن جزیره باشد ودرجزیرهٔ سراندیب دراوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود وجهةوی ازعراق بکشتی شراب میبرده‌اند.

جزیرهٔ مسلا درآنجا درخت فلفل بسیار بود چنین گویند که برخوشهٔ فلفل برگی بزرك باشد که چون باران باریدن گیرد آن برك خوشه را بپوشاند تا بر وی نبارد وچون باران بازایستدبرك ازروی‌خوشه برخیزد(۱).

جزیره زنگبار دردریای زنجست و در آن جزیره زنگیان سفید پوست باشند که ذوایب و حواجب و اشعاء ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت.

جزیره موال دردریای فارس است وگاه‌گاه دروقتی که این بحرمد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد وآنسال مردم آن نواحی بسعت‌معیشت اوقات گذرانند زیراکه‌آن ماهی راگرفته بجوشانند وروغن آن را ذخیره‌سازندگویند که آنقدرروغن از آن‌ماهی بحصول پیوندد که معارف واکابررا تا یکسال جهة سوختن چراغ و احادالناس را برای خوردن کفایت کند واین روغن را درظروف چوبین محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنندمترشح گردد.

جزیرهٔ قبرس دردریای افریقیه است دورآن شصت وسه فرسخ است و درآنجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگرسروگوش وی دیگردرشمال جزیرهٔ یاقوت جزیره‌ایست چهل فرسنك درچهل فرسنك ودرآنجا بتخانه‌ایست وبتی بزرك در آن خانه نهاده‌اند وهر کس درروزمعین باین بتخانه رسدگویند که حج اکبراورا میسر شد وعقیدهٔ عبدهٔ‌اصنام چنانست که این بت هرسال یکبارخون کند وهرگاه آنوقت‌دررسد غریبی راگرفته دست بسته درآن‌خانه‌گذرانند وصباح که دربتخانه را بازکنند اورامرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که درین اوقات که تاریخ سنوات‌هجری بهفتصدرسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود وبت پرستان بدستورمعهود اوراگرفته‌شبی دربتخانه انداختند وآن مسلمان حافظ کلام‌الله بود درتمامی آنشب بتلاوت قرآن‌اشتغال نمود روزدیگر که کفاردربتخانه را بازگردند او را زنده یافتند و بغایت متعجب شده

۱ـ واضح باد که‌اقسام‌شجرهٔ‌فلفل سیاه‌وسفیددیده‌شده امابرگی که‌مانع آب‌باشد در حین باریدن بنظربرسیده بلکه قسمتی ازشجرهٔ فلفل است درهند که آنرا بزبان هندی مرچ گویند بی خوشه دانه دانه بارآورد بزرك و کوچك تا بمقدارمنجکی درنهایت‌جدت ولون آن سبزوسرخ وبنقش است حرره محمد تقی‌التستری.

گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است وزروجواهر بسیار باودادند و آن مسلمان درمیان ایشان چنان عزیز وصاحب اختیارند که هرحکمی که میکرد اطاعت مینمودند.

ذکر بعضی ازجبال غرایب احوال در آفریدن جبال ایزد متعال را حکمت بسیاراست وازآنجمله یکی معادن زرونقره وجواهراست که درجوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که چون آب برف وباران درمسامات جبال نفوذکند بواسطهٔ حرارت جوف مغارات میاه مذکوره مستحیل ببخاری لطیف گردد وطلب خروج نمایدو چون راه بیرون شدن نیابد اجزای آن بخار تکاثف پیدا کرده زمانی بعیدالعهد برآن حال بماند وچون توقف آن امتداد یابد صفا وغلظ اوتزاید پذیرد وازآن زیبق منعقد گردد وبسبب اختلاط وامتزاج اوباجزاء تراب متنوعهٔ وطبخ ونضج هوا ازآن اجناس جواهر مختلفة الطبایع والالوان حدوث یابدوآن جواهررا معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی ازجبال غریبه اختصار مینماید

جبل دماوند درحدود طبرستانست وچهارفرسخ ارتفاع دارد وبر قلعه انجبل قطعه زمینی است که ده گزمکسر مساحت دارد ودروی سوراخهاست که بشب از آن شعب شعاعی چون نور آفتاب ظاهرشود چنانچه بروشنائی آن مسافتی بعید توان دیدودرروز دودی ازآنموضع متصاعد گردد ودرمیان عوام مشهور است که سلیمان علیه‌السلام صخرهٔ جنی رادربن کوه حبس نموده‌است در عجایب البلدان ازعلی بن زبن منقولست که گفت من وجماعتی ازاهل سیاحت عازم کوه دماوند گشتیم ودرقله آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان کبریتی ازآنجا متصاعد بود وچون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود وبحرخزر ازآنجا جوئی کوچك مرئی میگشت وبرسر آن کوه غمامیست متراکم که درتابستان وزمستان اصلا منکشف نمیشود.

جبل نهاوند نزدیك بآن بلده‌است ودربن کوه دو طلسم ساخته‌اند یکی صورت گاوودیگری بهیات ماهی وازاین کوه آبی بیرون میآیدومنقسم میگردد بدوقسم قسمی بنهاوند میرود وقسمی بدینورجبل ثور نزدیك بمکه مبارکه است ودر آنجا غاریست که سید ابرار صلی‌الله علیه و علی آله الاطهارواصحابه‌الاخیار در وقت هجرت بمرافقت ابوبکر صدیق رضی‌الله تعالی‌عنه دوسه روزآنجا ساکن بود

جبل اشیره درولایت ترکستان است دراراضی شاش ومعادن نفط وفیروزه وطلا و روی و آهن در آنکوه بسیاراست ودرآنجا سنگی پیداشود که‌چون درآتش افکنند سفیدگردد واثوابی را بآن بشوبند بغایت پاك ولطیف شود.

جبل سیلان کوهی است درغایت بلندی نزدیك باردبیل مشتمل براشجار بسیارو چشمه‌های آب گرم وسرد ومشهوراست که هرجوانی که قصدخوردن اثمارآن اشجار کند

بمیرد جبل‌الصورت درمحازی کرمانست وجه‌تسمیهٔ او آنکه چون‌قدری‌ازسنك آن‌بسایند ودرظرف آب افکنند البته برصورت انسان قرار گیرد .

جبل‌فرغانه دراین کوه گیاهی‌روید بصورت آدمی که آنرا بیروح الصنم گویند و آن گیاه درقوت‌باء اثری تمام دارد .

جبل‌مورجان درزمین فارس‌است ودر آن‌کوه غاریست که آب ازسقف آن درتقاطراست وطلسمی ساخته‌اند که اگریك‌کس در آن غار باشد بقدر احتیاج اوآب فرودآید واگرهزار کس باشند آنمقدار آب‌چکد که‌همه‌را کفایت‌شود .

جبل‌واسط تا بلاداندلس ممتدباشد ودر آن‌جبل شکافی‌پدیدآید که میان‌آن‌تیری آهنین بودوهر گاه قصد کنند که آن‌تیر رابگیرند غایب گردد وچون دست ازآنعزیمت بازدارند بازپیداشود وهیچکس‌را برحقیقت آنحال اطلاع نیست .

جبل برطانیل درمیان دریای‌هنداست واز آنجا آوازدف ونی وسنج شنوند و پی بفاعل‌آن نبرند .

جبل‌نبوبه کوهیست دردریای هند ودر آنجا چشمه آب باشد وبزعم هندوان شارب آن‌عمری درازیابد ودرحوالی آن چشمه حیوانات‌اند بصورت سك وچون کسی قصدآن کند مانع شوند ودرهلاکت خلق کوشند .

جبل‌بیستون درمیان همدان وبغدادست گویند که صورت شیرین بعمل‌فرهاد در آن‌کوه موجود است .

جبل‌تبت کوهیست که چون آتش‌بر آن افروزند آب اززیر آن بیرون آید و آتش رابمیراند ودروقتی ازاوقات پادشاهی بجههٔ امتحان ازدیارتبت بدان‌کوه آمد و فرمود تا نفط گوگرد وهیزم‌بسیار برقله آن‌جبل‌جمع آوردند وآتش در آن زدندهمان ساعت آب‌ظاهر شده آتش رافرونشاند .

جبل‌السم ایضاً دراراضی تبت‌واقعست‌وهر که بدانجا عبور کند نفسش‌منقطع‌شده بمیرد یازبانش ازنطق بازماند .

جبل البنان گویند که در آن‌کوه اشجار میوه‌دار بسیاراست وبی‌از آنکه کسی متعهد تربیت آن‌شود میوه‌دهد اماطعم وبوی‌آن اثمارچندان لطافتی نداشته‌باشد وچون آن میوهارا ببلخ رسانند خوش‌طعم وخوش بوی گردد .

جبل‌الحدیددردیار هند است وازآن‌کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد که‌چون زخمی ازآن برکسی زنند ازموضع جراحت خون‌ترشح ننماید اما کسان راگمان شود که آن‌راداغ کرده‌اند .

جبل‌الانهار دراقصای بلاد مغربست وازین کوه سه‌چهارجوی عظیم بیرون آید

و قرب هزار قنطره بر آن‌جویها ساخته‌اند و یاقوت وسرخ زردو کبود از آن کوه بحصول پیوندد .

جبل‌الروضه کوهیست مبارك نزدیك بمصرودراخبار مده‌است که در آن جبل روضه‌ایست ازریاض بهشت ودرزمان خلافت عمررضی‌الله عنه اهل کتاب بمبلغ هفتاد هزاردینارخریداری کردند فاروق راضی نشد وگفت روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست واول کسی‌ازمسلمانان که‌در آن کوه‌مدفون شد عامر مغافری بود گویند که در جبل‌الروضه گوسفندان‌وحشی بسیار ندو کسی متعرض آنها نمیشود .

جبل‌الکوکبان نزدیك بصنعاء‌واقعست و بر آنکوه‌دوقصر است کـه هیچکس‌راه آنرا نمیدانند وعقیدهٔ بعضی ازمردم آنست که آن دوقصررا‌ازجواهر ساخته‌اند زیرا که درشب بغایت درخشنده است .

جبل‌النار کوهیست درمیان بحرعدن پیوسته آتشی از آن جبال دراشتعال باشد و بعضی ازعدینان گویند که قومی از نسل هارون پیغمبر علیه‌السلام در آن کوه ساکن اند(والعلم‌عندالله تعالی .).

جبل‌المعظم کوهیست دراراضی حبشه ودر آنجا مساجد وصوامع واقعست و گویند کـه در آنکـوه مغارهـا بـاشد کـه میت در آنجا اصلا پوسیده نگـردد وچنان استماع افتاده که درولایت قاین نیز مغارهاست که اموات در آنجا خفتیده اندو نشسته واصلاتغییر درابدان ایشان‌محسوس‌نمیشود ودرچیچکتو نبزغاربست که شش‌مرده درآن موجود است واجساد‌آن مردگان ازهم نریخته و مردم آنجائی آنموضع را لتی‌خواجه‌گویندوزیارت کنندديگر درعجایب‌البلدان‌مسطور است که کوهیست درسه‌چهار فرسخی قزوین ودر آنجا صورت‌حیوانات است که بتقدیرالهی مسخ شده‌انـد ومتحول بسنك گشته ازآنجمله شبانیست تکیه برعصازده وگوسفندان در حوالی مجموع او از سنك وهمچنین زنی بنظردرمی آید که گاو میدوشد ونیز مسموع شده که چون‌ازقهستان بکرمان‌روندبردست‌راست بمسافت‌پانزده فرسخ‌زمینی بدید آیدمربع هشت فرسخ درهشت فرسخ‌مجموع‌قری‌وقصبات آن متحول بسنك شده‌وهرچه‌از آدمی‌وحیوان ونباتی که در آنجا بوده‌حجر گشته تابحدی که گهوارهٔ‌درآنجا‌یافتندسنگین‌ودر آن کودکی‌ازسنك ورسنی از ازسنك بسته وقفسی دیدند ازسنك که در آن کبکی سنگین بود ودر کنار این بیابان که بعضوبه اشتهار یافته جنسی‌باشد از کژدم بغایت سیاه‌وشب در هوا طیران نماید وزخم نیش آن‌مهلك بود دیگردر ترکستان کوهیست ودر آن‌کوه غـاری که هر کـه در آن غار رود درساعت بمیرد وازهمه غریب‌تر آنکه‌در آن نواحی‌غاربست که هر کس ازپیش آن گذرد روح ازبدنش مفارقت نماید. دیگر درمملکت چین کوهیست ودرآن کوه درهٔ ودر

آن جاده ایست که بر آن جاده مردم از چین به تبت روند و هر کس از جاده انحراف نماید فی الحال نفسش منقطع شده بمیرد دیگر درصفا کوهیست و برسر آن جبل چشمهٔ آبی و آب آنچشمه از جمیع جوانب آنکوه سبلان مینماید اماقبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب بمانی از آن حاصل شود دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهیست ودر آن کوه مناره ایست از سنك و برسر آن مناره تغاری موضوع است و برسر آن تغار مرغی ازسنك منصوب که درمنقار خود انجیری دارد ودر آن جبل درختان انجیر فراوانست ومرغان بصورت آنمرغ سنگین بی پایان وچون انجیر پخته شود هرروز آن طیور هر یکی انجیری درمنقار گرفته بیایند ودر آن تقاره اندازند وشخصی که مترصد اینمعنی باشد از آن انجیرها تناول کند وهرچه ازوی فاضل آید بفروشد وچنان مشهور است که این طلسم را بلیناس حکیم ساخته است (والعلم عندالله تعالی).

ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال

بثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی درزمان هدایت نشان پیغمبر آخرالزمان علیه الصلوة والسلام باسی کس از بنی لحم وخدام جهة تجارت در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضا قضا بادمخالف دروزیدن آمد ومدت یکماه آن سفینه را از موضعی بموضعی میبرد وچون باقصای دریای مغرب رسیدند نزدیك بجزیرهٔ تلاطم امواج تسکین گرفت وتمیم بارفیقان بآن جزیره درآمد ناگاه دابه که کثرت وغلظت اشعار او بمثابهٔ بود که پیش وپسش ازیکدیگر متمیز نمی گشت با ایشان ملاقات نمود آنجماعت ازغرابت هیات آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی جوابداد که من جساسه ام اکنون ایقوم بروید نزدمردیکه درین دیراست زیراکه او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاقست تمیم داری گوید که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیرشتافته آدمی دیدیم که دستها وپایهای اورا به بندهای آهنین مقیدساخته بودند وهرگز بعظمت خلقت اوشخصی بنظرما در نیامده بودلاجرم ازوی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شمابگوئید تاچه کسانید جوابدادیم که ما ازعربیم که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم وبواسطهٔ حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم وباجساسه ملاقات نمود باشارت اوبدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبردهید مرا ازنخل عمان گفتیم ازکدام صفت اوخبرمیپرسی گفت سئوال میکنم ازشما که آن نخل میوه میدهد یانی جوابدادیم که بلی گفت زودباشد که میوه ندهد باز گفت خبردهید مرا از بحیرهٔ طبریه گفتیم از کدام حالت اوخبرمیپرسی گفت آیادر آن

بحیره آب هست گفتیم درآن دریاچه آب بسیار است گفت زود باشد که آبش نبود باز گفت خبردهید مراازچشمهٔ زعر گفتیم از کدام حال او خبرمیجوئی گفت آیادرآن چشمه آب هست و مردم آنجائی بآن آب زراعت می کنند گفتم بلی در آن چشمه آب بسیار است واهالی آنسرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبردهید مرااز پیغمبر امین که چکار کرد گفتیم بدرستیکه آنحضرت ازمکه بمدینه تشریف آورد گفت باوی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت بایشان پس اورا خبردادیم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم برمعاندان غالب آمده قبایلی راکه نزدیك باوبودند مطیع گردانید پس گفت خیریت هرب درمتابعت اوست واکنون من شمارا از حال خود خبر دهم که بدرستیکه منم آن کسی که زود باشد که ماذون شوم بخروج پس بیرون آیم وسیر نمایم درزمین ونخواهم گذاشت قریهٔ را که بدانجا در نیایم درچهل شبانه روز مگرمکه ومدینه که آن دو بلده برمن حرامند وهرگاه خواهم بیکی از آن دو شهر در آیم فرشته‌ای که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید وهمچنین برهر نقبهٔ از نقبات آن دو بلده ملایك باشند که آنرا حراست نمایند **القصه** تمیم بعدازشنیدن این سخنان بحجاز بازگشته شرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دریافت ومسلمانشده کیفیت واقعه را بازگفت وحال آنکه آنحضرت قبل ازاین اخبار دجال را بهمین منوال با اصحاب گفته بودوپس ازاستماع این حکایت از تمیم مهاجر وانصاررا درمسجد مجتمع ساخته حدیث مذکوره رابمسامع ایشان رسانیده فرموده که اعجبتنی حدیث تمیم واقف الذی کنت اخذتکم عنه وعن المدینة و مکه ودر صحیحین بروایت انس بن مالك مثبت است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبری مگر بیم کرده باشد امت خودرا از اعور کذاب الاوانه اعوروان ربکم لیس باعورو نوشته شده است در میان دوچشم دجال که کفرودرصحیح مسلم از خدیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعوراست و اورا موی بسیار است وباوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس دلیر دررود به آتش او بدخول جنت استسعاد یابد وهر کس ببهشت اومغرور گردد بدرآمدن دردوزخ مبتلاشود ودرباب غرابت خلقت و افعال دجال امثال اینحدیث احادیث بسیارروایت کرده شده است وایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامهٔ خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج انعطاف یافت .

تعریف عوج بن عنق اکثرمورخان برآن رفته‌اند که عنق مادرعوج ودختر آدم است علیه السلام واورا نیز بعظم جثه توصیف نموده‌اندچنانچه گویند هرانگشتش سه گز

طول داشت ودر تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکوراست که بلندی قامت عوج بیست وسه هزار وسیصد زرع وثلث گز بوده ودرزمان طوفان نوح علیه السلام که آب ازسر مرتفع ترین جبال چهل گز گذشته بود ازسرزانوی او تجاوز ننموده و نیز درکتاب مذکور مذبور است که در آن اوان که موسی علیه السلام داعیهٔ جنك جباران شام داشت عوج موازی طول وعرض معسکر بنی اسرائیل قطعه سنگی ببر یداز کوهی وبسر برگرفت به عزیمت آنکه بربالای موسویان اندازد تا همه‌را بیك‌دفعه‌زیر آن کوه پاره نیست‌ونابوده گرداند ایزد سبحانه وتعالی مرغی‌را امر کرد که بالماس آنسنك را سوراخ کردتا در گردن عوج افتاد وجناب موسوی بحسب وحی سماوی بر کیفیت اطلاع یافته خودرا بعوج رسانید وعصا بر کعبش‌زده اورا ازپای درآورد وچون عوج بقعرجهنم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال برروی‌رود نیل انداخته بودند وآینده ورونده برآن جسر آمد وشد مینمودند (۱).

صفت یاجوج وماجوج درروضة‌الصفامسطوراست که یاجوج وماجوج پسران متوشلخ‌بن یافت‌بن نوح بودند وچون هریك ازاولاد یافث بقطری ازاقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج وماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجائی که سد ذوالقرنین ساخته شده است مقیم گشتند وازنسل ایشان خلقی کثیر دروجود آمدند چنانکه عبدالله‌بن‌عمر گوید که بنی‌آدم ده جزوندوازآن‌جمله نه‌جزو یاجوج ماجوج‌اند و یك جزوسایراهل عالم ودربعضی از اخبارآمده است که یاجوج وماجوج دو طائفه‌اند که بچهارصدقسم منقسم میشوند ویك‌نفر ازایشان نمیرد تاهزارنفر از نسل خودنه بیند وتمامی‌طبقات یاجوج وماجوج بحسب‌هیات منحصر درسه صنف‌باشند اول‌جماعتی‌اند که هریك را ازایشان صدوبیست گز طول قامت بوده وعرض بدن بدان مثابه نباشد وصنف دوم زمرهٔاند که هم طول وهم عرض بدن‌ایشان صدوبیست گز است وصنف‌سیوم گروهی اندکه طول وقصر قامت ایشان ازیك شبرتا بچهل‌زراع کشد واین‌صنف‌را کلیم گوش نیز گویند وفیل‌وکرگدن بایاجوج وماجوج مقاومت نتواند کرد وازاجناس وحوش و سباع ضارهٔ‌هرچه بدیشان باز خورد نجات نیابد ویکی ازعادات مذمومهٔ آن قوم‌اینست که‌هرکس از ایشان بمیردگوشتش را بخورندویاجوج وماجوج را ملتی‌نباشد نه‌خدای را شناسند ونه‌خلق راومانند حیوانات معاش‌کنند دیگر ازغرایب صور معشر بشرآن که درحدود چین قومی باشد بشکل‌آدمی اما موی ایشان شبیه موی بوزینه است وآن

(۱) واضح‌باد که اوج بانصم‌نامردیست‌ولدفی‌منزل‌آدم فعاش‌الی‌زمن‌موسی وذکرآن من عظم حلقه شناعة دعوتی بانصم پدر عوج و من قال عوج بن عنق فقد اخطاء حرره محمدتقی‌التستری

قوم را قوت طیران باشد چنانچه ازدرختی بدرختی دیگر پرواز کنند(قال فی عجایب المخلوقات البغوی فی جانب الصین قوم علی شکل الانس اما شعرهم کشعر القروة یطیرون من شجرة الی شجره)دیگر آنکه در نواحی ترکستان موضعیست مشتمل براشجار بسیار و درآنجا جماعتی توطن دارند که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خودرا برسر کوهی که در نواحی واقعست رساند و بعد ازوصول اگر باران بروی بارد آن مریض فی الحال شفا یابد والا در آن رنج بمیرد وچون وفات یابد قطرات امطار بمثابهٔ ریزان گردد که مرده را ببرد وحقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست ودر آنجا مردهٔ که قامتش مثابهٔ درخت خرماست و دودست ندارد وهرگاه که دست بروی زنند آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد دیگر درقریهٔ ازقری ولایت قبره درزمان اولجایتو سلطان دختری را دروقت بلوغ دردزهار گرفت وبعدازچند روز آلت رجولیت ازموضع مخصوص او بیرون آمد وهمچنین درجامع الحکایات مسطوراست که شخصی در بغداد دختری داشت وچون اورا بشوهر دادند ودروقت زفاف آلت مردان ازمیان هردوپای اوسر بر برزد وآن دختر پسر شده زنی بحبالهٔ نکاح درآورد وازوی فرزندان پدید آمدند دیگر دریکی از کتب بنظر درآمده که نوبتی درحضرموت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت دیگر درزمان سلطان محمد خدابنده درسلطانیه مردی بود که برتمامی اندامش موی غلبه داشت بسان موی خرس اما لحیهٔ او مانندسایر مردم بود وسخنش مفهوم نمیشد وبگدائی اوقات میگذرانید دیگر ازسنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت وبپای خیاطت میکرد دیگر در جامع الحکایات مذکوراست که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دوشخص ازارمن بخدمت ناصرالدوله آوردند که پشت هردو بهم چسبیده بود وقریب به بیست وپنج سال عمر داشتند واکل وشرب وخواب وبیداری ایشان مخالف هم دیگر بود دیگر درولایت ارمنیه قریه ایست ودرآنجا طایفهٔ اند که هر کس از ایشان ریش برمی آرد نصف ریش او سیاه است ونصفی سپید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر شد که روی ودستهایش پرموی بودمانندخرس که دندانهای زیرین نداشت وسخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش باخرس جمع آمده و ابن تحفهٔ غریب آورده دیگر درعجایب البلدان مسطور است که درساحل بحرمحیط کوهیست ودر آنکوه جمعی ساکنند که دوچشم برسینه دارند وبدستور سایر آدمیان نیز برروی آنها چشمها ظاهراست دیگر ازابوحامد اندلسی مرویست که گفت دربعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم ازنسل عادیان طویل القامة ودرقوت بمثابهٔ که ساق اسب را بدست گرفتی وبشکستی وآن شخص درخدمت پادشاه بلغاربود وتقرب تمام داشت ودرهرلشگری کـه آن مرد بودی خصم راهزیمت نمودی دیگر ازابواسحق طالقانی منقولست که گفت درمرو با جمعی

ازمردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنهٔ که نزدیك بما بود بیفتادوچند سر آدمی ازمیان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته دندانهایش بریخت بزرگی آن دندانها بمثابهٔ بود که یکی از آنها دومن وزن داشت دیگر دراراضی مغرب ریگستانیست ودر میان آن ریگستان شهریست که متوطنان آن بتمام نسوان باشند واگرمردی بدانجارسد بحسب اقتضای آب وهواشهوتش ساقط گردد بلکه دراندك زمانی بمیرد ودر آن بلده چشمه ایست که چون زنان در آن نشینند حامله شوند ودختر آرند واگر بر سبیل ندرت پسری دروجود آید زود بمیرد وهر زنی که از حیض پاك شود اگر روزدیگر در آن چشمه نشیند حیض اومعاودت کند وچندان خون ازوی برود که بهلاك نزدیك رسد وآن زنان بغایت جمیله باشند وهرگز هوس مجامعت بخاطر ایشان خطور نکند واگرفی المثل یکی از ایشان بولایت دیگرافتد ازمباشرت بغایت آزرده گردد امابعدازچندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند وعورات آنشهر مسلمان باشندوهر کاری که جهة انتظام امور دنیوی مردان را باید کردن آن زنان بدان قیام نمایند وهر چیز ازهر محل که حاصل کنند بسویت درمیان یکدیگر تقسیم نمایند وبزرگی وکوچکی ونزاع جهة سودا ومعامله درمیان ایشان نباشد وافزونی مال وطلب تنعم وذخیره نهادن را ازجملهٔ مکروهات شمارند .

حکایت درعجایب البلدان مسطوراست که درحدود باب الابواب برتلی دوقریه است ومتوطنان آن قری مردم بلندقامت احمراللون ارزق چشم باشند وغیرزراعت صنعتی ندانند وبهیچ یك ازسلاطین مال وخراج ندهند وتابع دین وملتی نباشند ودرهریك از آن دو قریه دوخانهٔ بزرك باشد درزیرزمین مثال سردابه یکی مخصوص برجال دیگری منسوب بنسوان وجمعی از مردم جهة ساختن کاراموات متعین اندوکارسازی ایشان چنانست که چون یکی ازایشان بمیرد مرده را بسردابهٔ که برجال مخصوص باشد برندوبکارد اعضایش را ازیکدیگر جداگردانند ومغزهای استخوانها را بیرون آورده عظام را در خریطهٔ اندازند واگر میت توانگر بوده باشد درخریطهٔ دیبا واگرفقیر بود درخریطهٔ چرم وآن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت واسم پدرومادر وتاریخ ولادت وسال وفاتش را برآنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای مرده را ازسردابه بیرون آورده بتلی برند که درخارج آن قریه است وآنجا بیندازند وکلاغی چند که برآن پشته آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را ازهم بربایند وهیچ مرغی دیگر نگذارند که برآن پشته نشیند وبرین قیاس عورات آنجماعت نسوان مرده راکارسازی نمایند وهمچنانکه سردابهٔ زنان علیحده است پشتهٔ که مطرح گوشتهای ایشانست غیر پشته ایست که گوشت مردان رابرآن اندازند.

حکایت درتاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطوراست که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلولا نضلة بن معاویه را با سیصد سوار بجانب رساتیق وحلوان فرستاد با اغنام و

مواشی کافران را تاخت کند و نضله دروقت مراجعت از ناحیت حلوان نمازدیگردر میان دو کوه فرود آمده بادای بانك نمازقیام نمودچون گفت الله اکبرالله اکبراز کوه آوازی آمد که کبرت تکبیر ایا نضله وچون گفت که (اشهدان لااله الاالله) باز آواز آمد که اخلصت اخلاصاً یانضله وچون گفت اشهدان محمد رسول‌الله هاتف برزبان راند که این پیغمبریست که بعدازو کسی بمرتبهٔ نبوت نرسدوچون گفت حی علی الصلوة بار دیگرهاتف گفت که این نمازیست که فریضه کرده‌اندخنك آنکس که بر آن مواظبت نمایدو آن رابوقت گذارد وچون نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آوازداد که الفلاح لاهل الصلاح والصلاح لاهل الفلاح وبعد ازآنکه نضله ازبانك نمازفارغ گشته تکبیر گفت دروقت اداء قد قامت الصلوة بازازکوه آوازآمد که امت محمدرسول‌الله را تاقیام قیامت باشد ونضله ازشنیدن این سخنان تعجب نموده پس ازفراغ ازاداء نماز برپای خواست وبآواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم وآنچه فرمودی فهم کردیم اگر تواز جنس فرشتگانی (فضل‌الله علیك) واگر از پریانی (فمرحبابك واهلا وسهلا) واگراز آدمیانی بیرون آی تابصحبت تو مشرف شویم وهمان لحظه پیری پای سر برهنه که موی روی وسرش سفید بود و دوجامهٔ صوف سفید پوشیده بود وعصائی بردست گرفته ازعقبه آنجبل بیرون آمدوبر آن عصا تکیه زده گفت السلام علیکم ورحمة‌الله ونضله لب بجواب گشاده ازو برسید که تو کیستی و دربن منزل چگونه بسر میبری گفت من زربب بن بریسیاام وصی عیسی بن مریم علیهما السلام ومسیحا درباره من دعا کرده است که تا وقت نزول اوازآسمان زنده مانم وفرموده است که دربن کوه روزگار گذرانم بابدکه سلام مرا بعمربن الخطاب رسانید واورا بگوئید که متابعت سنت سنیه نبویه را ازدست مده وبرآن مواظبت نمای وبدانکه قیامت نزدیك رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا ازعلامات روزجزا خبردهی زربب گفت ای نضله هروقت که مردان با مردان وزنان با زنان مجامعت کنند و امرا با غلمان در سازند و اگر چه غلات بسیار باشد نرخ ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاك ریزد و خست خلایق بمرتبهٔ رسد که اگر درویشی سالی گدائی کنده‌درم صدقه نیابد و حفاظ قرآن را با لحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمابند و منارهای بلند افرازند وگواه‌دروغ بسیار شود وباران اندك بارد وخوردن رباشایع گردد ببایددانست که قیامت نزدیك باشد وخشم الهی ظهور نماید وزربب بعد ازگفتن این سخنان غایب شد وچون نضله بخدمت سعد بن ابی‌وقاص رسید کیفیت حال بازگفت وسعد بنفس خویش بآن کوه رفته هرچند جستجو وتك وپوی نمود و بانك نمازگفت دیگر ازززیب اثری ندید وخبری نشنید والعم‌عندالله الحمیدالمجید بگرحمدالله مستوفی درتاریخ گزیده آورده است که درزمان اولجایتوسلطان مولانا جلال‌الدین ترکستانی که عالمی صادق القول

بودروایت کند که جمعی از تجار گفتند که در ین سنوات که فوجی از کفار لشکر بتر کستان کشیده
در نواحی ینکی جماعتی از اهل اسلام‌را شهید گردانیدند از آنجمله شخصی که اورا قرابهادر
میگفتند بزخم تیغ کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قرابهادر از گوشهٔ از
خانه‌های او آوازی شنیدند که منم قرابهادر که درفلان‌روز کفارمرا شهید کردند واکنون
من بغایت خوشحالم و با هفتادهزار روح باستقبال روح پیره‌زنی آمده‌ام که سه روزدیگر
فوت خواهد شد وچون خاطرم متعلق بشما بود بدینجا آمدم تامعلوم نمایم که چه حال
دارید میباید که‌اهل این شهررا بگوئید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید
تا دفع شود وچون مردم قرابهادراین آوازشنیدند بسرعت هرچه تمامتر آن گوشهٔ خانه
را خراب کردند هیچکس درمیان دیوار ندیدند واز گوشهٔ دیگر همان‌آوازرا شنیدند و
این آوازمانند ذی‌حیوة نبود بلکه همچون آوازی بود که‌ازخمی بیرون‌آید ودراین نوبت
از کرت اول مبالغه بیشتر نمود که مردم شهررا بگوئید که صدقه دهند والا ببلیهٔ عظیمه
مبتلا خواهند شد اهل خـانه جوبدادند که مردم این شهر سخن کردن تورا ازما باور
نخواهند کرد گفت اهل شهررا بگوئید تا درمیدانی حاضرشوند چوبی‌درزمین فروبرند
من از آنچوب بایشان حکایت کنم وشهریان بران موجب عمل نموده همان سخنان را
استماع کردند وایضاً گفت که‌این دعا بخوانید که(اللهم کفی علمك عن المقال و کفی کرمك
عن السؤال)وتاسه‌روزاین آوازرا مردم‌ینکی ازمواضع مختلفه میشنیدند بعد ازان آن‌پیره‌زن
درگذشت‌و آن آوازمنقطع گشت(ذلك من عجایب الحالات وغرایب الواقعات)دیگردر تفسیر
کازرونی ازامام‌شافعی مرویست که‌هرم‌بن‌حیان‌مدت‌چهارسال‌دررحم مادرمانده‌چون متولد
گشت‌دندانهایش بیرون آمده بودودیگر آنکه‌دراوایل‌جمادی الاولی‌سنه ست عشروتسعمائه
دربعضی ازمحلات دارالسلطنهٔ هراة ازضعیفهٔ پسری‌متولدگشت که چهارچشم و دو بینی و
دودهان داشت ودرهردهانش دودندان رسته بود وبرپشت اوپارهٔ گوشت زیـادتی بود
مانند کوهان‌شترودروقتی که راقم حروف درمجلس جناب‌شیخ‌الاسلامی‌مولاناسیف‌الدین
احمد التفتازانی بود این طفل را بعد ازآنکه مرده بود بدانجا آوردند وآنجناب‌متغیر
گشته گفت که وقوع امثال اینصورت ازجملهٔ علامات انتقال ملکست ودراواخررجب‌سنهٔ
مذکوره درهمان بلده درمحلهٔ خواجه معزالدین‌ملك‌زرگرعورتی بیك شکم چهارفرزند
آورد یك پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران بـا مـادر ایشان نیز
پس ازسه چهار روزوفات یافتند وچنانچه جناب شیخ‌الاسلامی گفته بود درشعبان همـان
سال ماهچهٔ رایت دولت نواب‌کامیاب‌شاهی ازافق بلاد خراسان طالع گشت وآن‌مملکت
بحیز تسخیر فرمانفرمای جهانیان در آمـد(والحمد لله رب‌العالمین و الصلوة علی نبیه
وآله المعصومین) .

ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقول است

در کتب علماء وافر مناقب بروایت خزیمة بن ثابت از ابوعامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته در آن فن شبیه و نظیر ندارد آرزوی ملاقاتش برضمیر من مستولی شده درماه رجب که شمشیرهای اشرار عرب درنیام بود متوجه یمن گشتم ودرشبی از شبهای مهتاب که در آن راه شتر بصوب مقصد میراندم خواب برمن غلبه کرده پس از آنکه بحالت یقظه وانتباه آمده خود را در بیابانی غریب منکر دیدم نظر براطراف وجوانب آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهدهٔ من شد ازدور که مانندستاره میدرخشید و نزدیك بآن شعلات شتافته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم وشتر نیزهراسیده بزانودرآمد ومن خود را ازمرکب انداخته جمعی ازایشان بقصد من برخواستند و من تضرع نموده زنهارخواستم زمرهٔ ازآنقوم جماعتی راکه متوجه اضرارمن بوده منع کرده چهارشخص نزد من بنشستند یکی ازایشان مرا مخاطب گردانیدو گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم ازقبیله غسان از بطن قبله آنگاه ازمقصد ومقصود من پرسیدند ومن صورت حال را معروض داشته برزبان آوردم که مادراخبارمغیبه اعتماد برقول کاهنان از آن میکنیم که ایشان حقایق اسرار را از شما میشنوند ومن اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایاء آینده را بیواسطه از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشارت بچهارمی کردند که دانا ترین ما اوست ومن متوجه او گشتم آن جنی گفت که یا اباعامر فراگیر علمی را که نه از کتاب باشد ببردارندهٔ درویش بی سامان وفرود آرنده باران ریزان که هر آینه زود باشد که بیایند صاحب شتران باریك میان که میرود بگرامی ترین تحریض کننده مردم را برجنك وفصیح ترین فرمایند همگنان را بطلب فرهنك وهر آینه فرود آید از آسمان بسختی بربن معنی که مهاردر بینی هر بدخواهی کند که جنگها دیده باشد وسختیها کشیده وتند خوی وافسانه گوی را نرم و خاموش گرداند بدرستیکه ناکسان بیباك حق را خشمناك گرداننده اند وشخصی راکه شکننده پادشاهان فارس وروم باشد خواهنده ابوعامر گوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جوابداد که نی پیغمبری باشد ازبنی هاشم باشرف و وفاوکرم و سخابعد از آن شمهٔ ازاوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم برزبان آورده گفت گوش من این سخنان را ازفرشتگانی استماع نموده که نویسندگان اعمال بندگانند ابوعامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی بارفیقان خود ازنظرمن غایب شدو من آنشب را درهمان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم ازغرایب آنکه باوجود مشاهدهٔ اینحال وشنیدن این مقال ابوعامر

راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت ازغایت حسد ایمان نیاورد و بر کفروضلالت بمرد.

حکایت دربسیاری ازنسخ سیر بنظر درآمده که سواد بن قارب که درمیان یمنیان ازاجانب واقارب امتیازواستثنا داشت درایام خلافت عمرابن خطاب روزی بدارالخلافه آمد عمررضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده‌ام که ترا ازظهورحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اشرف جنی که همزادت بوده آگاه گردانیده و کیفیت آنحکایت را میخواهم که بیواسطه ازتواستماع نمایم سواد گفت یا امیرالمومنین من شبی درخوابگاه خویش باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد وپای برمن زد وگفت برخیزوبیدارشو اگرمهمی داری درباب که رسول نبی لوی بن غالب رسید ونسیم دولت او وزید و وی خلق را بخدا خواند وطریق عبودیت حضرت الوهیت روشن گرداند وبیتی چند برزبان راند بهمان مضمون من این سخن را وقعی ننهادم و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بودم وآن جنی آنشب غایب شده شب دیگرباز آمد و همان سخنان را اعاده کرد ومن بدستور شب اول ازآن حدیث متأثر نگشتم وشب سیم نوبت دیگرظاهر گشته همان ابیات را برزبان آورد پوشیده نماند که ابیات مذکوره رابعضی ازعلماء فن سیر برین موجب ترجمه کرده‌اند **ابیات** شگفتی در دلم از جنیانست ☆ که راه مکه شان مقصود جان است بر آن جنی که چون نیکان نباشند ☆ پری وآدمی یکسان نباشند همه را برهدایة گشته طالب ☆ که تا بر گمرهان گردند غالب تو نیزارسوی پیغمبر شتابی ☆ هران کامی که میجوئی بیابی **القصه** سواد گوید که درشب سیوم سخنان منثوره و منظومهٔ آن جنی مأثرافتاد وروزدیگر روی بصوب مکه آوردم دراثناء راه شنیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم بمدینه هجرت فرموده بسرعت شتافتم وشرف ملازمت آنحضرت دریافتم وبسعادت اسلام رسیدم اما دیگرهرگز آنجنی را ندیدم.

حکایت از جناب مقرب حضرت سلطانی امیرعلیشیر استماع افتاده که روزی میفرمود که قاضی اختیارالدین حسن گفت که مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی شنیدم که نوبتی بتقریبی گفت که دروقتی که متوجه گذاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت بما طریق ارادت مسلوک داشت وهر روز بمنزل ما میرسید وچون بباديه درآمدیم دوسه روزاورا ندیدم بعدازآن پیدا شد درغایت ضعف وناتوانی لاجرم ازوپرسیدیم که دربن چندروز کجا بودی وچه حال داری جوابداد که مرا واقعهٔ درغایت غرابت اتفاق افتاد اما بیمن همت شما ازآن بلیه نجات دست داد وچون ازتفصیل این اجمال سؤال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکهٔ ماری عظیم دیدم وبزخم سنك اورا بقتل رسانیدم همان لحظه گرد وغباری عظیم حادث شد وچنان احساس کردم که جمعی ازهوا درآمده مرا بر داشتند و

بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود وجمعی کثیر در پیش او ایستاده وجماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است وپادشاه جواب این سخن را ازمن استفسار نمود یکی از آنطایفه آهسته مرا گفت که بگوی هر چه شرع فرماید ومن این لفظ را بر زبان راندم پادشاه گفت اورا نزد قاضی برید تا این قضیه بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید گفتم که من ماری را کشته‌ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آنجماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بدانجا شتافته بود گفتند بهیات ماری گفت پس شمارا دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة‌الجن از رسول ثقلین صلی الله علیه و سلم شنودم که فرمود (من تزیا بغیر زیه فان قتل فدمه هدر) اکنون این شخص را برداشته بقافلهٔ اوملحق گردانید وایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر بر که رسانیدند ومن ازعقب قافله می آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید که امیر نظام‌الدین علیشیر بعد ازنقل اینحکایت اظهار تأسف کرده گفت کاشکی من در زمان حیات مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بیواسطه کیفیت حال را ازایشان معلوم مینمودم وهم ازمقرب حضرت سلطان استماع افتاده که فرمود که یکی ازقرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شده بیش از صبح برخواستم وبحمام میرزا شاهرخ رفتم اتفاقاً همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود وهنوز کسی بحمام درنیامده بود ومن فوطه بستم وبحمام درآمدم ودر یکی ازخلوت خانها غسل کرده چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی برروی تخت نشسته است ازاو پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه خود را بلند ساخته دست بشیشه روزنهٔ سقف حمام رسانید تا آنرا برداشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم وهم برمن غالب گشته درساعت بیرون دویدم وجامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ شهر رسیدم بهیات مردم آشنا پیدا شده گفت درین سحر از کجا می آئی گفتم ازحمام می آیم ومرا واقعهٔ غریب دست داد گفت بگو وچون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز نیز هردو کتف خود را بر کشیده تا سر بشت طاق درباغ شهر بلند شد وبرزبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلند تر بود بامن ومن ازمشاهدهٔ اینصورت غش کرده تا روز آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی ازکسانی که مرا می‌شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و تعهد حال من کردند تا بهترشدم وهم ازجناب مشارالیه استماع افتاد که فرمود که یکی ازنوکران امیرحسن ملکی گفت که درزمستان که متوجه یکی ازمواضع بادغیس بودم درروزی که تمام دشت وبیابان رابرف گرفته بود بزغالهٔ سیاه بنظرم درآمد که درمیان

برف خفته بود وازهیچ طرف اثر قدم او نمی نمود ومن متحیرشده‌اسب بدانطرف راندم وآن بزغاله را بر گرفته بقاش زین رسانیدم درآن‌اثنا دست من‌بمیان هردوپای اودر آمده دیدم که خصیتان اودر غـایت بزرگیست بزبان تعجب بـا خود گفتم که(نی الغه مایه لاری بـار)بزغاله روی بازپس کرده گفت که پیش(باتمان‌بولفای‌لا)جرم هراس بیقیاس بمن راه یـافته بزغاله را دور انداختم ودرغایت سرعت بطرف دیگر تـاختم

ذکربعضی‌ازغرایب اوصاف و امور که‌منقولست از حیوانات آبی ووحوش وطیور

درعجایب البلدان مسطوراست که درنیل مصرسه جانوراست که در سایر انهار و بحار نیست‌قرش و **نهنك** و**فرس‌البحر** اماقرش جانوریست مربع بهیأت وزغ که‌طول وعرض‌او یك گز باشدونقطه‌های گرد ملون بربدن‌دارد وراکبان کشتی ومسافران دریـا ازوی بغایت‌هراسان باشند ووی‌را برای طعمه‌درآب اندازند تا بخوردن مشغول شده‌از قصد کشتی تقاعد ورزد **امانهنك** جانوریست که‌دراندامش یکسوراخ دهان بیش‌نیست وخوردن وبچه آوردن وفضله افکندن اواز همان منفذ است در رسالةالصید که تصنیف جناب شیخ‌الاسلامی مولانا سیف‌الدین احمد التفتازانی است درسلك تحریرانتظام‌یافته که نهنك بصورت سوسماراست ودهان‌گشاده دارد وزبان درازوشصت دنـدان نیش در فك اعلی دارد وچهل دندان نیش درفك اسفل‌ودرمیان‌هردو دندان نیش‌آن دندان‌خورد چهارگوشه است وبعضی گفته‌اند که نهنك را هشتاد دندان‌نیش‌است چهل دربالا وچهل درپایان وچون نهنك جانوری را دردهن‌گیرد دندانهایش‌ازیکدیگر گذشته مشبك‌شود واصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنك شبیه بپشت سنك پشت است و وآهن بروی کارنکند ونهنك را چارپایست و دم دراز گاه باشد که طول آن بده گز رسد وپهنایش بدوگزونهنك را نتوان‌کشت مگراز زیربغلش و اوهرگاه خواهد که جفت شود ازدریا بیرون آید وماده را بربشت خویش اندازد وتخم درخشکـی کند از بچگان آنچه بآب رود نهنك شود وآنچه درخشکی ماند سقنقورگردد وایضاً دررسالهٔ مذکوره مذبوراست که چون شکم نهنك ازفضلات پرشود ازآب بیرون آمده دهان‌باز کند ومرغکی کوچك بدهان وی درآید وآنچه ازاندرونش بیرون آیـد بخورد و آن مرغك را چیزی است برسرمانند خارهرگاه نهنك دهان خودبرهم نهد آنخاردرکامش خلیده باز دهان بگشاید **اما فرس‌البحر** جانوریست که سر و گـردنش بمثابه گاو میش است و شش نـاب مـانـنـد دندانهـای خـوك از دهـانش بیرون آمـده

باشد و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای او بغایت کوتاه است وسطبر مشابه بدست و پای شترودمی کوتاه دارد واودایم قصد کشتی کند وهرجانوری که بیابد هلاك گرداند وقوت صلابت جسدش بمرتبه‌ایست که نوبتی در مصرهزارمرد مسلح خواستند که اورا هلاك سازند ایشان را اینمعنی میسر نشد وهمدر عجایب البلدان مسطوراست که نوبتی درساحل دریای هرمز مشاهده افتاد که مردی ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دنباله درازباریك داشت ودرمیان پشتش دو چشم گشاده بود ودهان درمیان شکم داشت دیگر دررسالة الصیدمذکوراست که نوعی از ماهی است که آنرا حوت الحیض گویندو آن بسیار بزرك باشد چنانکه کشتی را ازرفتن باز دارد اما چون ساکنان سفینه خرقهٔ را بخون حیض آلوده بدریا اندازند آن ماهی بگریزد واگرزنی حایضه درکشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگردربعضی ازبحار ماهی میباشدکه طول آن صد و بیست گزاست وعرض اوبیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش وهمدران بحرماهی است که میپرد ودروقت طیرانش ماهی ازوبزرگترازعقبش در پروازمی آید واورا گرفته میخورد دیگردریکی ازدریاها ماهی میباشدکه در روی آب درطیران می آید تا خود را بحیوان بحری که برسطح آب دهان بازداشته باشد میرساند و بدهانش درمی آید واین حیوان آن ماهی را فی الحال فرومیبرد دیگردر تحفة الغرایب مسطوراست که درهندوستان دربائیست که ده فرسخ طول آنست ودرآن درباحیوانات اند بهیات انسان که چون شب شود ازآن جنس بسیاری ازآب بیرون آیند وبرساحل بحر با هم ملاعبه نمایند ورقص کنند ودرمیان ایشان زنان خوب صورت باشند ودیگر حیوانات نیز باشند برغیرصورت آدمی که ازآن بحربیرون می آیند و مردم آندیار در شبهای مهتاب نزدیك بآن دریا روند ودرگوشهٔ نشسته نظارهٔ ایشان کنند راقم حروف گوید که درسنهٔ ثمان وتسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا بخیال قتال محمد خان شیبانی در کنارآب آمویه نشسته بود بعضی ازمردم ازآن نهرماهی گرفتند که طولش یك گز و نیم بود وسطبری نصف بالایش برابرعصائی ونصف پایانش بمقدار قلمی وفك اسفل نداشت وغیردهان منفذی دراعضایش ظاهر نبودوازجملهٔ حیوانات آبی دیگرسرطانست که او را خرچنك نیز گویند ازغرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف دارد ودهان درسینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانهٔ خود را مبنی از دو در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی وچون پوست افکنددرجانب آب رامحکم گرداند ودرطرف خشکی را باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنك بطریقهٔ آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند که اگرسرطان رابرپشت مرده یابند علامت امنیت باشد.

اما حیوانات بری که غریبة الاشکال والافعال‌اند بسیاراست ازجمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی تولد نماید وتا وقت غروب خورشید مادرزنده باشد وبعدازآن بمیرد وروز دیگر از صباح آن مهمان نو رسیده ولدی متولدشود ومادر بهنگام غروب بمیرد ولایزال توالد وتناسل وفوت آن حیوان بریثموجب باشد وغرایب حالات بعضی ازحیوانات‌درنده وچرنده‌وجنبنده بریثمنوال است که ازرسالة‌الصید ودیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود .

شیر درمیان وحوش بمنزلهٔ پادشاه است وغایت‌شجاعتش درمیان طوایف انسان مثل گشته مع ذلك از آوازخروس وگربه وچوب‌زدن برظرف مسین‌وروئین وهم‌نماید و بچهٔ شیر دروقت تولد قطعهٔ‌گوشتی باشد بی‌حس وحرکت وبعدازآنکه سه‌شبانه روز مادر اورا محافظت کند بدرش بیاید وبادی‌دروی دمد تاصورت شیر پیداکرده درجنبش آید وشیربچه تاهفت شبانه‌روز چشم بازنکند وچون ششماهه گردد وشکار نماید وشیر پس ماندهٔ هیچ‌جانوری را نخورد وبرسرباز ماندهٔ خود نرود‌ازارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی ازشیر دیدم که روی وی‌مانندآدمی وبدنش‌سرخ‌رنك ودمش مثال دم کژدم بودونوعی دیگر دیدم بشکل درازگوش که شاخهای سیاه‌داشت بدرازی‌یك‌وجب .

پلنك متکبرترین سباع است واوچون سیر شود سه‌شبانه روز خواب کند واز دهانش بوی خوش‌آید بخلاف شیر که‌دهانش بدبوی بود وهرگاه پلنك‌مریض گردد موش خورد تانیك‌شود وپلنك راباشراب آنقدار محبت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد که اورا شعورنماند وگرفتارگردد .

یوز بشکل مانند پلنگست وبحسب مزاج مثابه سك ویوز چون‌پیرشود ترك‌شکار کرده بایوزی جوان مصاحب گردد وازصیدوی خورد ویوزنیز مانندپلنك خواب بسیار کند واول کسیکه آن جانور رابرساغری اسب سوارساخت یزیدبن معاویه بود .

گرك چون درخواب شود یك‌چشم وی‌بازباشد ویکی پوشیده ودر صحرا فریاد بسیار کند وهرگاه اورا بگیرند هرچند بزنند بچوب یاشمشیر آواز برنیارد تا بمیرد وگرك‌ازیك فرسخ‌مسافت بوی‌مردارشنود وهروقت خوردنی نیابد باستنشاق هواقناعت نماید گویند که چون سرگرك رادرکبوترخانه آویزندگربه بدانجا درنیایدوپوستش را چون بربوست گوسفندانداز‌ند مویش بریزد .

کفتار ازگفتار بعضی از علمای‌آثار چنان معلوم میشود که کفتار حایض میشود وسالی نرمیباشد وسالی‌ماده واو بحماقت اشتهار داردچنانچه‌ازکیفیت گرفتنش بوضوح می‌پیوندد .

خرس ازجنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه سازد وهمچنین علیق اسب وشتر ودرازگوش وطعمه سباع را نیز بکار برد ودروقت وضع حمل‌رنج بسیار کشد و وبعضی گفته‌اند که خرس ازدهان زاید واو در زمستان کمتر‌تردد نماید و هرگاه گرسنه

گردد دست و پای خود را بمکد تا گرسنگی مندفع شود.

خوک قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است نرش درهشت ماهگی بجفت میل نماید و ماده اش درششماهگی آبستن شود واحیانا در چهار ماهگی حامله گردد و هشت بچه زاید وچون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید وهر گاه خوك بیمارشود خوردن خرچنك علاجش باشد ازغرایب آن که چون خوك را بریسمانی بردراز گوش بندند ودراز گوش بول کند خوك بمیرد وایضا اگر یك چشم اورا ازحدقه بیرون کنند سقط گردد و دیگر آنکه اگرخوك راسه روز چیزی ندهند که بخورد بعدازآن دوروز خوردنی دهند فربه شود ونصاری بربن موجب اورا پروار کنند.

روباه بحیله وتدوبر نظیر ندارد و گویند که هر گاه کیك بروی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تاهمه کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند و بگریزد دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسبدو پایها بلندسازد تا جنبنده ها گمان ببرند که مرده است و نزدیکش روند او برجسته آنها را صید کند ودر حدود بلغر نوعی از روباه میباشد که ازدرختی بدرختی میپرد وهرمریضیکه از گوشتش میخوردشفا مییابد

نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان ومسکه میآورد و برسر آن بت مینهاد ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و مسکه را خورد وبرسرصنم شاشید و بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد.

شغال جانوری مشهوراست گویند که اگر زبانش رادرسرائی گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود.

خرگوش بعضی ازمردم گمان برده اند که آن جانور سالی ماده میباشد وسالی نر واین سخن اصلی ندارد وآنچه ازغرایب حالات او بصحت پیوسته آن که حایض میشود وخنثی میباشد واعراب گویند که جنیان ازخرگوش میگریزند وچون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهة هرگز بدریا بارنرود.

سوسمار هرگز آب نیاشامدو باستنشاق هوا گذراند لاجرم درهرچهل روز یکقطره بول کندو او هفتاد بیضه نهد نرش رادوذکر وماده اش رادو فرج باشد وعمرش بهفتاد سال رسد

بوزینه از تمامی جانوران بآدمیان مشابهت بیشتر دارد بخندد و خوردنی طلب نماید وبغایت غیور باشد برمادهٔ خود وصنعتها آموزد چنان استماع افتاده که بوزینهٔ شطرنج آموخته بود روزی صاحب خودرامات کرد وآن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را برسرش زدوچون دست دیگر باختند بازبوزینه غالب شد ودر وقتی که حریف را بمات خانه رسانید طبقچهٔ راکه درآن مجلس بودبرسر نهاد آنگاه گشت گفته اورامات ساخت گویند که اگرازپوست بوزینه غربال سازند وبآن گندم وجو بیزند وبدان زراعت کنند محصول ازآفت ملخ ایمن باشد.

بوتیمار عرب اورا مالك البحرین گویند جهة آنکه پیوسته بر کناردریا باشد وهر گاه قطرهٔ ازآب‌دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا ازتشنگی بمیرد .

سك بوفا داری وحمایت صاحب‌خود ومحافظت اموالش مشهوراست چنانچه در دریکی از کتب بنظر درآمده که روزی درقزوین شخصیکه سگی داشت وفات یافت و آنسك همراه تابوتش تابسرقبر رفت آنگاه باز گشته درموضعی کـه آن شخص فـوت شده بود خودرا چندان برزمین زد که هلاك شد .

گربه چند نوع‌میباشداز اهلی‌وصحرائی واز آنجمله گربه زباد است وآن‌جانوردم دراز دارد وموی وی مایل بسواد بود وگربهٔ زباد درهندودیار مغرب‌بسیارباشد وچون خواهند که‌زباد از آن گربه بحصول پیوندد اورا بر چوبی بندندونه روز هـر روز چند نوبت شیردهند ودرآن ایام‌گربه برگرد آن چوب گردد وخود را برآن مالد و زباد مانند عرق ازاعضایش ترشح کرده برچوب نشیند و ازغرایب احوال‌گربه اهلی آنکه گاهی سیاهی چشمش گرد و بزرگست وگاهی درغایت‌خردی وباریکی و این اختلاف دریکروز بسیاردیده شده وسبب‌معلوم نیست .

موش جانوری کثیرالضرراست گویند که اگردمش‌رابیرندودرخانه‌دفن کنندیکر موش‌بآن خانه‌درنیاید ازامیرنظام‌الدین‌علیشیراستماع افتاده که‌فرمود در وقتی که‌بیناه رباط پنجده اشتغال داشتم در زمینی که‌آنرا صالح عمارت میساختند خانهٔ موشی‌ظاهر شد وازاجناس حبوبات مثل گندم وجوواروزن وبرنج وماش وعدس‌ازهریك یك کف‌جدا جدا درصحن‌آن سوراخ ریخته بود بترتیبی که دردکان علافان ریزند وموشی سه چهار موش بچه را در پیش‌گرفته نشسته بود ومطلقا ازمـردم نمی گریخت و اگریکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد ومن چون این حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل او چیدند و بالایش را پوشیدند تا جهة آمد و شد مردمی که بعمارت مشغول‌بودند متضرر نگردد وچون روز دیگر ازوخبر گرفتم معلوم شد که‌درآن‌شب نقبی زده وبچگان خود را باتمامی حبوبات مذکوره ازآنجا بجای دیگربرده چنانچه یکدانه باقی نمانده .

خارپشت شب راه رود و بخوردن افعـی میل کند و اگر افعی ویرا بگزد جو خورد تا نیك شود .

سلحفات اورا سـك پشت وکاسه پشت و کشف نیزگویند چـون تخم کند بنظر کردن در وی بچه بیرون آورد زیرا که شکمش در سختی بمثابه ایست که اگر بتخم رسد آن را بشکند گویند که چـون کشف را بـر پشت انـدازند میوهٔ آنموضع را سرما ضرر نرساند .

مار چندین صنف است ازآنجمله یکی مکلله است که‌مجرد رؤیت‌اوسبب هلاکت میشود دیگرافعی است که خالهای سیاه وسفید دارد وگویند که چون عمرش بهزارسال

رسد کور گردد ودرخت بادیانرا پیدا ساخته چشم بر آن مالد تا باردیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش بر کنند باز بروید وهمچنین اگر دمش را ببرند ودندانش را بر کنند باردیگر پیدا شود وعلاج مرض افعی خوردن درخت زیتون باشد و مطلق مار را بشراب میل بسیار بود وهر گاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بیخود گردد و گاه باشد که درمستی بمیرد **بیت** بسرخم که نیابم بدراز میخانه ☆ تا بآندم که مرا پر نشود پیمانه ازغرایب خلقت مار آنکه دیده اش درحدقه نگردد ومحکم باشد ومار از آدمی برهنه بگریزد واگر اورا بتازیانهٔ که بعرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد.

کژدم بقول صحیح ازدهان وضع حمل نماید واورا بچه بسیار آید ازعجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد ونایم را نیز مادام که بدست حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را گزد فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر ازجائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند.

کرگدن صورتش بگاومیش نزدیکست واو یکشاخ بزرك سر تیز دارد بر پشت بینی وبآن شاخ با فیل حرب کند وچون شاخش را بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه ونزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز باشد واز آن کمرها سازند وقوایم کرگدن ازدست وپای جمیع حیوانات بری واهلی بزرگتراست وچنان اشتهار یافته که کرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد وچندان نگاه دارد که هلاك شده درگدازش آید وچشم کرگدن ازروغن فیل پر شده اینمعنی سبب هلاکتش گردد ورخ طایر یست که هر گاه کرگدن وفیل را بر آنصورت بیند هردورا از زمین دربوده بمنزل خویش رساند وچندگاه بگوشتشان بگذراند گویند که کرگدن هر گاه حامله شود بچه درشکم او بقولی چهارسال وبروایتی هفت سال بماند وبعد از آن سر از فرج او بیرون آورد وچندگاه بهمان دستور بوده چرا کند وچون خود را از آن موضع بیرون اندازد ازمادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو درغایت عطوفت باشد واگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچهٔ خود را چندان بلیسد که پوست وگوشتش ازهم فروریزد.

فیل جانوریست بغایت زکی الحس نرش درپنجسالگی بجفت میل نماید وماده اش بعد ازدوسالگی حامله گردد وبچه سه سال درشکمش بماند وچون وضع حمل کند سه سال دیگر نزدش نگردد وفیل برمادهٔ خود بغایت غیور باشد وعمرش بچهارصد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل درمطلع سعدین بر بن وجه مذکوراست که در راهی که فیل در وقت رفتن بطرف آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند وبالای آن را بخس وخاشاك بپوشند وچون فیل درآنجا افتد دوسه روز کسی گرد او نگردد وبعد از آن شخصی بسر آن مغاك رفته چند چوب محکم بروزند درآن اثنا کسی دیگر آمده آنشخص را ازآزار فیل منع نماید تا فیل با وی انس گیرد وباهستگی آنشخص نزدیك فیل رفته خوردنیهائیکه مرغوب او باشد پیش برد واو را گرفته بفیل خانه رساند نقلست

که نوبتی فیلی ازفیلخانهٔ یکی ازملوك هند بگریخت وفیلبانان ازعقب رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه اوچاه کندند وچون فیل کرتی درآن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت چوبی مانند عصا درخرطوم میگرفت وپیش پیش خود برزمین مینهاد تا داند که چاه درکجاست لاجرم فیلبانان ازگرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بربالای درختی که فیل ازپایان آن میگذشت پنهان شد ودروقتی که فیل بدانجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست وریسمانی را که بر پشت وسینه آن فیل بسته بودند وهنوزازهم نگسسته بود محکم بگرفت وفیل هر چند اضطراب کرده برجست آنشخص ازوی جدا نشد بعد ازآن بر پهلوی غلطان گشت وبهر پهلو که میغلطید فیلبان بپهلوی دیگر میجست ودرآن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند درداد وفیلبان اورا بفیلخانه آورده پادشاه دربارهٔ اوانعامات فرمود گویند که احیانا ملوك هند بشکار فیل روند وقرب چهل روز درجنگل بوده اگرفیلی صید نمایند بآن مباهات کنند وتجار گاهی فیل ازولایتی بولایتی برندو گزی درگز اعتبار کرده فروشند .

زرافه جانوریست دستهایش ازپایها درازتر سرش مشابهٔ سرشتر وشاخهایش مانند شاخ گاو وپوستش همچون پوست یوز ودمش شبیه دم آهو ودروقت رفتار نخست پای چپ را بردارد بخلاف حیوانات دیگر درمؤلفات بعضی ازفضلا مسطوراست که کفتار با ناقه جمع شود وازو حیوانی که بعضی ازاعضایش مشابه پدر باشد وبعضی شبیه مادر در وجود می آید وهرگاه آن حیوان باگاووحشی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد .

شتر گویند که شتررا زهره نباشد وچون چشمش برستاره سهیل افتد بمیرد .

اسب بهترین مراکب است بحسب صورت وسیرت چنانچه درکتب علما سمت تحریر یافته دربارهٔ او احادیث صحیحه مرویست دریکی ازنسخ بنظر درآمده که پادشاه اسفیجاب برسم تحفه جهة نوح بن منصور سامانی اسبی فرستاد که دوسر داشت ودوپای و بهر بابش دوپر بود که بدان طیران میکرد .

حمار دو نوع باشد اهلی ووحشی گویند که اگرحماراهلی بربامی باشد و آواز شیرشنود خود را ازترس بپایان اندازد وعمرش زیاده ازچهل سال نبود اما حماروحشی دویست ساله شود وبعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته‌اند دریکی ازتواریخ مذکور است که نوبتی از اردشیر بابکان درازگوشی بصحرا گریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی ازو حاصل گشت و اجناس گور بتمام از آن درازگوش پیدا شد والعلم عندالله تعالی .

استر نتیجه اسب ودرازگوش است ازغرایب آنکه اگرکسی زکام داشته باشد افکنده استررا بوی کند وآب دهن برآن اندازد صحت یابد وهرکس دیگر که برآنجا بگذرد اورا زکام نشود .

گاو چند نوع باشد واز آنجمله گاومیش است که ازغایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد درصحیحین ازابوهریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی مردی بقره را بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب اونگریسته گفت که من خلق کرده نشده‌ام بجهة بارکردن بلکه آفریده شده‌ام برای زراعت ومردم متعجب شده گفتند سبحانه الله بقره تکلم مینماید نقلست که درزمان سلطان محمد خدابنده گوساله متولدشد که چهارچشم داشت ودوپای ودرزمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز گوساله ازشکم گاوی که آنرا ذبح کردند بیرون آمد که چشمهایش درزیرحلقوم او بوو وآن بادشاه عالیجاه آن گوساله رابراقم حروف نمودوفرمود که چون تو تاریخ می نویسی باید که این قضیهٔ غریبه رادر جائی ثبت نمائی.

گوسفند گوشتش ملایم ترین لحوم است نسبت بمزاج آدمی ومسوداوراق در بلخ گوسفندی دید که هشت دست وپای داشت لیکن چهاردست و پایش کوتاه بود و بزمین نمیرسید.

ایل اوراگوزن وگاوگوزن نیزگویند وگوزن مشابه است بگاوکوهی وتا دو ساله نشود شاخ برنیاد آنگاه دوشاخ راست برآرد ودرسه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهرشود وزیاده گردد تا شش سالگی بعد ازآن درسالی یکنوبت شاخهایش بیفتد وباز بروید ازغرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست وبعضی ازصیادان او را بصوت ونقش وعمل مشغول سازند وازعقب درآمده بگیرند دیگر آنکه ایل و ماهی را بدیدن یکدیگرشعف بسیارباشد بنا برآن زمرهٔ ازصیادان پوست گوزن پوشیده بکنار آب روند وماهی جهة دیدن اونزدیك بساحل آید وگرفتارگردد دیگر آنکه ایل در تابستان افعی خورد وچون حرارت برروی غلبه کند بطلب آب رفته برلب رودبایستدو بنسیمی که ازروی آب برروی وزد قانع شودو چندان آب بیاشامد که زهرافعی از درونش بیرون رودواگر چنین نکند بمیردگویند که بعد ازخوردن افعی چند قطرهٔ آب درگوشه چشم گوزن ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فاد زهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف سید مدنی آنکه فاد زهرحیوانی از درون ایل بیرون آید و فاد زهر ترياق اکثرسموم باشد.

آهو برچند نوع میباشد واز آنجمله صنفی است که مشك ازناف اوبحصول بپیوند دورنك آهوی مشکین بسواد مایل باشد وبحسب جثه ازسایرانواع آهو بزرگتربود و اورادودندان سفید است درفك اسفل وظبی المسك پیوسته درسنبل چراکند و مردم آنجائی متعرض اونگردندتا وقتی که خون درنافش مجتمع شود آنگاه خارشی درآنموضع بدید آید وکسانی که منتظر آنوقت باشند میخها وچوبها درصحرا فروبرند وآهوناف خود را بدانجامالدتانافه ازوی جدا شود ودرباب حصول مشك ازآن آهواقوال دیگر نیزوررود یافته که تحریر آن لایق بدین مقام نیست درعجایب البلدان مسطوراست که در ولایت تبت دابه‌ایست کوچك که آن را فارة المسك خوانند وهرگاه اورا صید کنند نافه ازنافش جدا

سازند و آن را در میان جو گذارند تا خونش فسرده گردد ومشکی نیکو شود و چون شمهٔ از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد .

شتر مرغ هرچند که طبیعتش موافق دوابست وقوت طیران ندارد اما چون پر دارد وبیضه مینهد اورا ازطیور شمرده‌اند وشترمرغ راگردنی بلند وپایهای کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیأت قاز وبطی میماند لیکن بعظم جثه برابر گوسفندی باشد واو را حاسه سامعه نیست واصلا آواز نشنود اما شامه‌اش بغایت قویست واو آب نخورد مگراندکی واگر یکپایش را بشکنند ازحرکت بازماند تابمیرد وشترمرغ ببلاهت مشهوراست چنانچه دروقت فرارازصیاد سرخود را درزیر ریك پنهان سازد وسایراعضا را ظاهر وپیدا گذارد گویند که شترمرغ بیضهای خود را سه بخش کند ازقسمتی بچه بیرون آرد وبخشی دیگررا بخورد ویك بخش را بگذارد تا گنده شود و کرمها ازآن بیرون آمده طعمهٔ بچگانش گردد وآن جانوردرمصر بسیار باشندچنانچه گوشتش را بسر قناره فروشند ودرزمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا شخصی شترمرغی بهراة آورده بود وراقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدارچیلانی آهن را بآتش سرخ میساختندو پیش او می انداختندواودرحال آنرا میخورد واثر حرقت درهیچ عضوش ظاهر نمیشد ازامیر علیشیر استماع افتاده که گفت دروقتی که میرزا کیچیك ازسفر حجاز باز آمد بیضهٔ شترمرغی جهة خاقان منصور آورد وپس ازآنکه قرب دوسال آن بیضه درخزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دونیم ساخته ازهرقسمتی قبچکی ترتیب نماید چون بیضه رادوپاره کردند از آنجا شتر مرغ بچهٔ زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه از آن غریب تر است که عقل وقوع آنرا تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود .

عنقا عبدالله یافعی درمرآت الجنان ازشرح مقامات حریری که مصنف ابوالبقا عبدالله بن الحسین العسکریست نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یك میل ارتفاع داشت ودرآن جبال بسیاری ازاصناف طیور منزل گزیده بودند ودرسالی یکنوبت مرغی بزرك خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود و درسایر اعضایش ازهرحیوانی نمونهٔ مینمود درآنکوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانیدو بعضی را هلاك میگردانید وگاهی متعرض اطفال مردم آندیار میگشت واهالی رس آنمرغ را عنقاء مغرب میگفتند (و المغرب الذی یجیئی با لغرایب) و چون آن مردم از عنقا مکرر متضرر شدند نزد پیغمبرخود حنظله بن صفوان علیه الرحمة و الرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان آندفاع پذیرفت و فرغانی مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیلی بود ـ درتاریخ خودآورده است که ازصعید مصر طایری درغایت عظم خلقت که بسان آدمیان لحیه وغبغب داشت وپرهایش ملون بود بچندرنك

وشبه اکثرطیور در اعضابش مینمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می گفتند و زمخشری درربیع الابرار ازعبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که (ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایره اسمها عنقالها اجنحة اربعة من کل جانب وجهه کوجه الانسان) وصانع بی علت هرچیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود وبعد ازچندگاه جهة اوزوجی مشابه اوآفریده بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کردم ورزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم وباندك زمانی ازآن دوطایرفرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیارشد وپس از آنکه موسی بجوارمغفرت ایزد سبحانه وتعالی انتقال فرمود آن مرغان ازاراضی شام بصحاری نجدو حجاز آمدند وهمواره وحوش وصبیان آنحدود را طعمهٔ خود میساختند لاجرم دروقت ظهورشاهبازقاف قاب قوسین اوادنی صلی الله علیه وسلم از آن طیور شکایت کردند وبدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یافعی گوید که آنچه در عدم بعضی ازاشیامثل شده است که مانندعنقامراد آنست که بعد از دعاء مذکور کسی آنراندیده وچیزی ازوی نشنیده (والله اعلم بالصواب)

عقاب نزد اعراب بسید مرغان مشهوراست واوبغایت دوربین و تیز پروازاست چنانچه چاشت درعراق خورد وشام دریمن وعقاب سه بیضه نهاده درسی روزبچه بیرون آرد واز بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیراکه بوی مشقت میرسد که جهة هرسه بچه طعمه بهم رساند وبچهٔ راکه عقاب بیرون افکند مرغی که بشکننده‌استخوان‌موسوم است بالهام ایزد تعالی بروی مهربان‌گرددو او را طعمه دهد تاکلان شود از عجایب آنکه بعضی ازاهل دانش گفته اندکه تمامی عقابان ماده میباشند و با غیر خود جفت میکردند دیگر آنکه چون عقاب پیرگردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند ودرچشمهٔ که بعین‌العقاب مشهوراست غوطه دهند آنگاه درآفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد دیگر آنکه چون در جگرعقاب قصوری پیدا شود جگرخرگوش یا روباه خورد صحت یابد.

باز بعضی ازاهل رازگفته اندکه بازنمی باشد مگرماده وزوجش از جنس‌طیور دیگرمیباشد.

چرغ چنان‌مشهوراست که بهیچ یك‌ازطیورشکاری آهوصید نتوان کردمگربچرغ‌ومزاج چرغ بمرتبهٔ سرد است که هرگزمیل خوردن‌آب نکند وازاین‌جهة ازدهنش بوی‌ناخوش آید بعضی ازاهل تاریخ براننده که اول کسی که بچرغ‌شکار کرد بهرام گوربود وزمرهٔ گفته اندکه حارث بن معاویة بن ثورنخستین شخصی است که بچرغ صید نمود

بوم درشب اصلا خواب نکند ودر روزازآشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسری کسی را فرمود که بدترین مرغی ازمرغان را شکار کند و بهیزمی که بدترین هیزمها باشد کباب سازد وبیدترین مردمان دهد انکس بومی گرفت وبهیزم تلخه کباب

کرد وبعالم ظالم دادگویند که چون بوم را بکشند یك چشم اوگشاده ماند و یکی پوشیده وهر کس آنچشم گشاده را باخود دارد درخواب نشود

موش گیر اوراغلیواژوخات وحدأة نیز گوینددررسالة الصیدباین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دوتخم نهد وگاهی سه تخم وبهرحال سه بچه بیرون آورد وازاین عبارت چنان مستفاد میگردد که موش گیر گاهی ازیك بیضه دوبچه بیرون می آورد واینصورت درغایت غرابتست گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیراکه اگرازگرسنگی بسرحدهلاکت رسد قصدبچهو بیضهٔ مرغان همسایگان نکند نوبتی شخصی ازعزیزی پرسید که این سخن راستست که غلیواژششماه ماده میباشد وششماه نرجواب داد که این معنی راکسی داند که یکسال همسایه غلیواژ باشد

کرکس عرب کرکس را عریف خوانند یعنی خبرداراز کارهاواورا بدرازی عمر وحدت بصرتعریف کرده اند چنانچه گفته اند که ازچهارصد فرسنك مسافت چیزی ببیند و دریکروزازشرق بغرب رود وهمچنین آورده اند که بوی مرداررااز دورشنود واگر بوی خوش بوی رسد بیمارگردد وبچیزخوردن حرص بسیارداشته باشد وگاهی آنمقدارخورد که حرکت نتواندکرد وگرفتارشود وکرکس را باجفتش آنمقدارمحبت باشد که هرگاه ازوجداگردداز اندوه بمیرد .

لکلك گویند که اوجانوریست بزرك وبعضی ازحکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان لکلك باخودغم واندوه ازدل ببرد واگر کسی چشمش را همراه داشته باشد درآب غرق نشود هرچند که شناوری نداند

کبوتر جانوریست بغایت مقبول وانواع اوبسیاراست چون خلت وپرپا وبغدادی وشوشتری وشیرازی وپردم وصحرائی وازخواص طبیعت کبوتر آنکه اگرهزارفرسنك ازآشیانه معهوده خود دورافتد وده سال بر آن بگذرد طلب همان موضع کند وکبوتران نیز مثل آدمیان بایکدیگر تعشق میورزند ودر وقت جفت شدن سروروی همدیگر را میبوسند ازارسطومنقولست که عمر کبوتر بهزارسال میرسد .

طوطی باصناف اوصاف متصف میباشد از آنجمله در زمان معزالدوله دیلمی طوطی سفید نزداو آوردند که منقاروپای های وی سیاه بودو برسرخود اکلیلی فستقی داشت ودرایام دولت سلطان ابوسعید میرزاطوطی سرخ ازهندآورده بودند ودرزمان فرمان فرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه وپابهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد وهر کس زهره اش را تناول نماید لکنت درزبانش پدید آید

طاوس بحسب صورت بهترین طیوراست ودر سه سالگی لون وزیب وزینت پرهای وی بکمال رسد ومادهٔ وی درسالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر وچون باه پرهای خود بسیار بازی کند تخمش بشکنند بنا برین بیضه او را درزیر ماکیان نهند تا

بچه بیرون‌آور . وماکیان از آن بیضها زیاده ازدوعدد را محافظت نتواند کرد ودر رسالة‌الصید مسطوراست که‌ازعجایب آنکه‌طاوس نرو ماده بایکدیگر مجامعت نمی نماید بلکه چون طاوس نرمست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید وطاوس ماده‌آنرا بخورد و این معنی سبب بیضه نهادنش گردد اما را قم حروف ازامیرنظام الدین علیشیر که طاوس بسیارداشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت‌جفت شدن طاوس را بسان زوجیت خروس وماکیان مشاهده‌کرده ایم ازغرایب‌آنکه چون چشم طاوس برطعامی افتدکه زهرداشته باشدآغازرقص کرده فریاد زند

خروس بوقت نمازعالم باشد چنانچه بعضی ازعلما ومجتهدین بران رفته اندکه اعتماد بربانك خروس کرده نمازتوان‌گذارد و درصحاح اخبارآمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چون خروس بانك کند ازفضل خدای تعالی خیری طلب زیرا که‌خروس ملکی می بیند وبانك میکند و خروس برمادهٔ خود بغایت غیوراست و بصفت شجاعت وسخاوت مشهور

تذرو خروس دشتی است واو درهوای خوش وموسم وزیدن باد شمال فربه شود ودرهوای مکدر وهنگام هبوب باد جنوب لاغرگردد

دراج مرغیست مشهورواودروقت وزیدن نسیم شمال وهوای خوش طیران‌نماید ودرزمان هبوب باد جنوب بال بپروازنگشاید **کبك** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد ازغرایب آنکه‌کبك ماده بمجرد شنیدن آواز کبك نرتخم‌نهد وگاه باشد که درخاك غلطد وخاك بر پاهای خود باشد و بیضه آرد و کبك دو آشیانه سازد وبیضهٔ راکه بچه نرشودکبك نرمحافظت نماید وکبك‌ماده‌بیضهٔ که بچه ماده گردد نگاه دارد وکبك نربرمادهٔ خود درغایت غیرت باشد وده سال عمریابد

هدهد رسول حضرت سلیمان‌است بجانب‌بلقیس واوآب را درزیرزمین همچنان بیندکه مردم درشیشه مشاهد نمایندگویندکه‌هرکس برهدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفریابدواگرهدهدی را درخانه‌بیاویزند ساکنان‌آن منزل‌ازضررسحرا یمن مانند

فاخته باآدمی انسی تمام دارد ولاجرم پیوسته در مواضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد ودرخانهٔ که‌آشیانه فاخته‌باشد مارساکن نگردد زیراکه‌هرگاه‌آوازش را بشنود بگریزدگویندکه فاخته چهل ساله شود وجناب‌شیخ الاسلامی دررسالة‌الصید نوشته‌اند که اینمعنی‌مشاهده شده

قمری بعضی ازناظمان مناظم سخنوری آورده‌اند که‌چون قمری نر بمیرد ماده‌با نردیگرجفت نگردد و درفراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد دربعضی از تواریخ مثبت است‌که نوبتی یکی ازسلاطین هند مرغی بصورت قمری جهة سلطان محمود غزنوی فرستادکه هرگاه طعامی مسموم درمجلس حاضرمیگشت اشك ازچشم‌آن مرغ میرفت ومانند سنك منعقدمیشد وآنسنك را چون تراشیده برجراحتها مینهادندالتیام‌مییافت

چغوك مانند طیوردانه چیندو بی‌آنکه ناخن‌درنده داشته‌باشد مثال سباع گوشت نیزخورد وبعضی ازعلماء گفته اند که عمر چغوك بهزارسال رسد وزمرهٔ جانب نقیض

گرفته بر آن رفته اند که چغوك بکثرت مجامعت مشموفست بنابران زیاده از یکسال عمر نمی یابد

فراشتروك طایریست بغایت معروف و ازوی غرایب بسیار منقولست ازجمله آنکه چون چشمش را بر کنند باز بروید وجهة دفع خفاس که دشمن بچگان وی است همواره کرفس درآشیانه خود اندازد زیرا که خفاش از بوی کرفس بگریزد دیگر آنکه اگر بچه ویرا بزعفران رنك نمایند تصور کند که ویرا علت یرقان حادث شده وفی الحال رفته سنك یرقان آورد اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف یکی از خانهای من فراشتروکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشتروك آمد وخانهٔ خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود وبر بام پر بد و افغان میکرد تا وقتی که فراشتروك بسیار جمع آمدند وهریك مقداری گل درمنقار یا چنگال داشتند آنگاه همه از بام پایان پریده درهمان موضع که آشیانه خراب شده بود بیك لحظه خانهٔ دیگر ساختند و آن فراشتروك بآنجا درآمده فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از مخادیم صادق القول فرمودند که درزمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا درروز پنجشنبهٔ بحظیرهٔ سلطان احمد میرزا که در گازرگاه است رفته بودیم و در موضعی نشسته که آشیانه فراشتروکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که بآن آشیانه رفته بچه گان فراشتروك را بخورد ومادر بچگان چون آنحال مشاهده نمود بیرون پرید وپیش از آنکه مارخود را بآشیانه اورساند باز آمده نزدیك بمار پریده چیزی دردهانش انداخت چنانچه مار بیطافت شده ازسقف خانه پایان افتاد جمعی برخواسته اورا کشتند ودهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشتروك خارخسك دردهان مارافکنده بود و بدینجهة شراو مندفع گردیده هر چند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه بتحریر آن زبان گشود .

عکه بدزدی وخیانت موصوفست واو بیضهٔ خود را ببرك درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب برك نزدیك تخم وی رود کنده شود و همچنین عکه قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه وموش و مور هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد .

غراب چندین نوع میباشد و طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولیست که از خلق کناره کرده درجائی جفت شود که کس نه بینند ونداند وبعضی ازعلما بر آن رفته‌اند که کلاغ مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه نر بمنقارخود طعمه بماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یك ماده مکرر مواصلت جایز نمی‌دارد وازینجهة اورا بعدم وفا منسوب سازند ازغرایب آنکه چون بچهٔ کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدرو مادر آن قدر کریه منظر نماید که چند روز گردش نگردند ودر آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد وهرگاه غراب بچه پر بر آرد پدر و مادرش بآشیانه آمده تعهد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین

حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت یا غراب وحدالله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لااله‌الله .

کلنك جانوریست ابله و دنك زیرا که در وقتی که در هوا پرواز مینمایدچون کسی دست جنبانده اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یك صفت نیك‌دارد چون مادرش پیر گردد اورا ضایع نگذارد و بهر جا رود همراه برد و درطعمه مدد نماید .

حباری بفارسی اورا تغدری‌گویند و تغدری مرغیست بغایت تیز پرواز چنانچه نوبتی کسی در بصره‌تغدری صید کرداز چینه دانش سیاه دانهٔ که در بلاد شام میباشدبیرون آمد واودرطلب دانه حیله بسیارمینمایدوآخر الامر ازگرسنگی می‌میردوضرب‌المثل‌شده که آلت حرب تغدری افکندهٔ وی است چه هرگاه جانوری بروانداز ند بیخبال بروی افکند و اگر پری‌ازجناح تغدری‌کنده شود و دیر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغدری باتفاق صیادان‌لذیذترین لحوم طیوراست .

بط در وقتی که بط ماده برسر تخم نشیند یك لحظه نر از وی، دور نگردد و درآخرماه بچه ازبیضه بیرون‌آرد وبط نوحه را دوست دارد .

سمندر مرغیست که درمیان آتش پیدا شود وپروبالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند ودرهیزم افتد وسمندرهم درمیان آتش بچه کند وگویندکه اورا هزارسال عمربود وبعضی از اهل خبر گفته‌اند که چون اجلش نزدیك رسد هیزم بسیار جمع کند وآتش درآن زند وخود را بسوزد وبعد ازمدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندردیگرازمیانش ظاهر شود والعلم عندالله تعالی .

خفاش که اورا شپرك گویند طایریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب ازجمله آنکه‌گوش ودندان وپستان ومنقاروخصیه دارد ومادهٔ وی حایض شودو بخلاف طیوردیگر بچه‌زائیده شیردهد وبول کند وبخندد وماننده آدمیان‌عمرش‌دراز باشددیگر آنکه محل پروازش درشبانه روزی دوساعت است ازرمان دمیدن صبح صادق تا هنگام‌طلوع آفتاب وازحین غروب خورشید تاوقت غیبت شفق ودرسایر اوقات چشمش ازرؤیةاشیاء عاطل است‌دیگر آنکه‌پشه‌دروقت طیران خفاش بیرون‌آمده‌خون‌جانوران خورد وخفاش دراثناء پروازاورا صید کرده طعمه سازد وبعضی ازعلماء تفسیر گفته‌اندکه خفاش بدعای عیسی علیه‌السلام مخلوق گشته بنا بر آن صفت مرغان‌دیگر ندارد اما شمهٔ ازغرایب‌امور طیورغیر مشهور برین موجب است که مذکورمیگردد نقل است که در ساحل دریای نیل مرغیست که‌سرش سفید است وباقی اعضایش سیاه وآن طایرازآن موضع بجای دیگر رود وپیوسته ازماهی آن بحرخورد وهرگاه درطیران آید بلفظ فصیح گوید الله‌فوق الفوق چنان‌که همه‌کس این کلمه را شنود **دیگر** درحدود مغرب مرغیست که آن را قارون‌گویند وقارون همواره همراه‌کشتی طیران مینمایدوهرگاه سفینه بمحلی خوفناك میرسد یا بجائی منتهی میشود که‌ازجانوری‌ضرری‌متصوراست سه‌نوبت بانك‌میکند وملاحان کیفیت حال را دانسته بتدارك اشتغال مینمایند **دیگر** ازغرایب طیور آنکه در حدود

طبرستان مرغان کوراز یکجنس بردرختان میباشند ومرغان دیگر بجثهٔ گنجشگی همه از
یك صنف می آیند ومگس و پشه میگیرند وبآن مرغان میدهند وچون روز بآخر میرسد
آن طیور کوراین مرغان ضعیف را میگیرند ومیخورند **دیگر** درولایت زنگبارمرغیست
که بردرخت کافور بیضه مینهدوهر گاه ماری قصد میکندکه بیضهٔ او را بخورد آن مرغ
بیضه را چنان برچشم مارمیزند که دیده‌اش ازحدقه بیرون می‌افتد و بیضه نمی‌شکند وهر
گاه بچه سراز بیضه بیرون میکند مادر پوست آنرا نزد ولد خود می نهد و مار بواسطهٔ
دیدن پوست بیضه گرد بچهٔ آن مرغ نمی گرددو آن مرغ درهیچ درختی آشیانه نمی‌سازد
مگر بردرخت کافور **دیگر** درجزیرهٔ صقلاب طیریست که هر گاه راه براهل کشتی مشتبه
می‌شود آن مرغ می آید ودر پیش کشتی می‌برد وملاحان کشتی درعقبش میرانند تابطریق
مستقیم میرسند **دیگر** درهندوستان مرغیست که دهن بزرك دارد واین مرغ دهان خود
را پرآب میسازد و برسر کوهی می آید و دیگر مرغان خودرا بوی میرسانند و آب از
دهانش میخورند وچون آب تمام می‌شود بازبرسر شغل خود میرود **دیگر** در ولایت
زنگبارمرغیست که مارمیخورد باین طریقه که دم ماررا می گیرد ومی‌برد واگرمارقصد
اومیکند می گذارد وبازدرمیان زمین وآسمان اورامی گیرد تا دربرابرقلهٔ جبلی میرساند
آن گاه رها می کند ومار برزمین خورده چند قطعه میشود بعد ازآن نشسته اورا میخورد
اما دم وسراورا نمی‌خورد زیراکه اگرآن دوعضورا بکاربرد کورشود **دیگر** درحدود
خرم وبیان مرغیست که اگرروز نوروزدرمیان عمرانات پیدا آید مردم آنجا رایقین شود
که در آن سال درمیان ایشان قحط وعسرت اتفاق افتد واینمعنی تخلف نکند **دیگر** در
عجایب المخلوقات بغوی مسطوراست که مرغی هرسال درروزعاشورا علی الصباح بمشهد
امام حسین علیه السلام آید وتاهنگام غروب نوحه کند وبعدازآن طیران نماید وتاعاشوراء
دیگرهیچکس اورانبیند **دیگر** دردیار بلغارمرغیست که منقاری درازدارد منقارزبرینش
ششماه بجانب راست مایل باشد وششماه بطرف چپ وگوشت آن مرغ نافع استحصاة
کلیه ومثانه راوهرگاه بیضهٔ آن مرغ را بریخ یا برف نهند آن یخ وبرف ازحرارتش
بگدازد دریکی ازکتب معتبره بنظررسیده که دردریای رومجزیره ایست بجزیرة الطیور
موسوم ودرآن جزیره ازاصناف مرغان صد وسی صنف یافته‌اند اکثر غریبة الاشکال و
الافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیاراست وغرایب عالم کن فیکون بیشمار
وتحریرجمیع آن امـور مقدور بنان بیان نیستومیسورخامهٔ مکسوراللسان نی ع وهل
کان فی الیام غیرعجایب☆ وازهمه عجیب ترآنکه این ذرهٔ احقررا با وجود قلت بضاعت
وعدم استطاعت ودلی ناخوش ودماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود ومساعدتائید
معاونت فرمود تا دراندك زمانی معظم وقایع انبیا وائمه هدی وملوك وسلاطین ومشایخ
وحکما وعلما وفضلا را ازاول آفرینش تا غایت درسلك تحریر کشید ودرتصحیح روایات
و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را بـا تمام رسانید
بیت شکر که این نامه بعنوان رسید☆ پیشتر ازعمر بپایان رسید وچون این نامهٔ نامی بر
آثارانبیا و ملوك محتوبست اتمامش درسالی اتفاق افتاد که آثار الملوك والانبیاء از

تاریخش خبرداد و ایضاً لفظ خبر از جهان بیان از ین سال مخبراست و باین تاریخ مشعر بیت چون خامه کرد قصهٔ اهل جهان بیان ☆ شد سال اختتام خبر از جهانیان و ایضاً اجناره صحیحه مخبر عن هذا السنة کما قال مولانا شهاب الدین احمد الحقیری شعره هذا الکتاب یحکی عن جملة الوقایع ☆ اخباره صحاح انواره صریحه ☆ اذتم قد سالت تاریخه و شانه ☆ ان مجمع فقالوا اخباره صحیحه اکنون بیتی چند که مضمونش ازاغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه مبراست برای ممالك آرای صاحب دولتی که نضارت گلزار این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بیغایت اوست عرض مینماید و بردعائیکه متضمن هردعائی تواند بود اختتام کلام را می آراید **نظم :**

ممالك مدارا هنر پرورا ☆ کرم گسترا آصفا سرورا دراین روزگار همایون اثر ☆ نداند کسی چون تو قدر هنر شناسد کمال سخن هوش تو ☆ نماید گهر لایق گوش تو از ین پیش از جور چرخ کبود ☆ ریاض سخن را نضارت نبود نرستی در آن خشك سال ستم ☆ بباغ تمنا گیاه کرم ز جور سموم غم روزگار ☆ درخت سخن بود بی برك و بار که ناگه نسیم عنایت وزید ☆ بگوش خرد این بشارت رسید که از ابر احسانت ای سرفراز ☆ ریاض هنر گشت سرسبز باز ز ایثار آن ابر گوهر نثار ☆ نهال سخن میوه آورد بار از آن روی اهل هنر شادکام ☆ کشیدند کلك بلاغت نظام نمودند مدح و ثنایت رقم ☆ ستردند از لوح دل نقش غم مرا نیز خاطر سخن ساز شد ☆ بروبم در خرمی باز شد ز فیض سماوی مدد خواستم ☆ عجب بوستانی بیاراستم بگنجینهٔ طبع و بحر ضمیر ☆ بسی داشتم گوهر دلپذیر کشیدم بگوش دل آگهت ☆ باخلاص کردم نثار رهت بنام تو کردم کتابی تمام ☆ که نامی بود تا بروز قیام نه نام تو این نامه شد نامور ☆ از آن گشت نامش **حبیب السیر** سه قسمست این نامه وهر کدام ☆ چو درجیست مشحون بدر کلام بیاضش منور چو رخسار یار ☆ سوادش معطر چو مشك تتار حکایات آن بهجت افزا همه ☆ ز ضعف روایت مبرا همه صحاح روایات آن بیسخن ☆ خبر گفته از راز نو و کهن عباراتش از عیب اخلاق دور ☆ مسلسل چو زلف سمن سای حور سطورش چو خط بتان دلفریب ☆ عذار سخن را درافزوده زیب حروفش ز نور شرف یك بیك ☆ بچشم خرد گشته چون مردمك معانیش در کسوت مشکفام ☆ درخشنده چون نور اختر بشام چو آمد ضمیرت جواهر شناس ☆ زرایت کند مهر نور اقتباس بود ظاهر از بخت فرخ اثر ☆ بمعیار طبعت عیار هنر چه حاجت که من خودستائی کنم ☆ باوصاف او مشکسائی کنم کنون ای عطابخش حاتم شیم ☆ چنان می سزد کز کمال کرم مرا ز اهل دنیا کنی بی نیاز ☆ زهم کسوتانم دهی امتیاز بسی وقت از بخت نا اعتماد ☆ نبوده بدستم عنان مراد چو یابم بتحسین تو اختصاص ☆ سرافراز گردم باحسان خاص شوم برسمند سعادت سوار ☆ کشم بختی چرخ در زیر بار بهر چیز باشد مرا دسترس ☆ دگر احتیاجم نماند بکس درین باب زین بیشتر قیل و قال ☆ نباشد ز آداب اهل کمال از آن روکه بی گفتگوی هزار ☆ بود روح پرور نسیم بهار چو فیض سحابست بیش از حساب ☆ شود دایم از وی چمن کامیاب بر آید چو خورشید تابان بلند ☆ ز نورش جهانی شود بهره مند پسندیده باشد بنزد کرام ☆ که یابد سخن بردعا اختتام

الهی بحق رسولی که بود☆دلش کان احسان کفش بحرجود باعزاز شاه ولایت نژاد ☆ بزهرا و سبطین و زین العباد باولاد و احفاد آل عبا ☆ نجوم درخشان اوج هدا که پیوسته این آصف سرفراز☆باقبال بادا رعیت نواز سرش باد از تاج عزت بلند ☆ زنورشرف خاطرش بهره‌مند زمان تا زمان‌دولتش بیش باد☆ز آصف بانصاف‌در پیش باد باقبال فتح و ظفر شادکام ☆ بماناد در دار دنیا مدام خدایا که این نامهٔ دلفریب ☆ که از نام‌این ناموریافت زیب بانظار تحسین اهل سخن☆که هستند واقف زراز کهن همیشه بفضل تومنظور باد☆عیوبش زچشم کسان‌دور باد مراهم که خون جگرخورده‌ام ☆ که این روضه رادر بر آورده ام‌مکن ازعطایای خودناامید☆بعفوازخطا یاکرم کن‌نوید بر آور گل معرفت ازگلم ☆ منور کن از نور عرفان دلم بارقام اسلام نه اختتام ☆ کتاب بقای مرا والسلام

بعون اله تبارك وتعالی وتایید ائمه هدی علیهم سلام اله ذی‌العزوالعلی درتاریخ آبانماه ۱۳۵۳ شمسی بهمت این بنده چاپ کتاب تاریخ حبیب السیر باتمام رسید

محمد حسن ترقی - مدیرکتابخانه خیام

فهرست اعلام و اماکن و کتب و قبائل جلد چهارم

کتاب حبیب السیر (۱)

آ

ا

خ

ژ

س

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ك

ن

و

ه

فهرست مطالب جلد چهارم حبیب السیر